



۸۱ - ۸۰
بازدید شد
۱۳۸۴

بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	حدیقه السیفه
مؤلف	عبدل
موضوع	تاریخ
شماره ثبت کتاب	۷۴۶۷۹
شماره قفسه	۱۰۴۲۵
شماره ثبت کتاب	۸۹۲۷

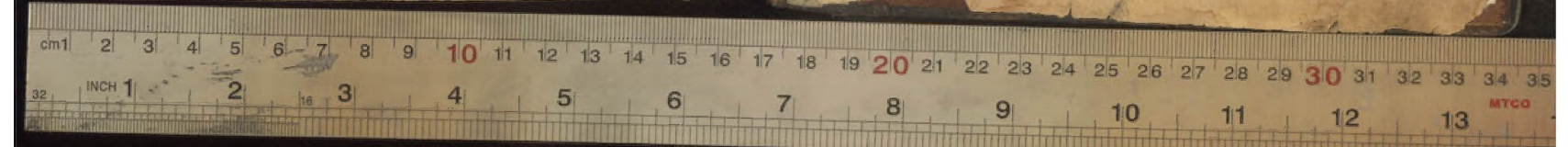
خطی - فهرست شده
۱۰۴۲۶

دینت اگر مکت کردی
 قیوم به کند که قسم و عزم
 تانیت راجا به کی دلایم
 تا بگریه بود بر لاله و حق
 در دین و دنیا

الحمد لله رب العالمین
 الحمد لله رب العالمین
 الحمد لله رب العالمین

احوال و خبر و حال
 در این زمانه
 در این زمانه

در این زمانه
 در این زمانه
 در این زمانه





بسم الله الرحمن الرحيم ویتعین
 ذیب و آرایش آثار و انجام لغوت و صفات انبیای عظام و اوصیای
 کرام و حمد و سپاس ملکیت عظام که در هر ورق از اوراق حدیث و منش و لیل
 حدیثش چند است که صحیفه روزگار و دوفاتر لیل و نهار بخت ثبت و تحریر آن
 نارساست و از برای تماشای نباتین و دلائل بر این بر حقیقت بر کنایگان
 در حکمای حدیث و انان قدرتی چنان بکار برده که دیده عقول حکمای عالم و با هر که
 قول علای سینه آدم در تحقیق آن ایچی و ناپیاست **فاحمد الله استمداد**
یا اللہ امان و اصاب علی محمد سید الانبیاء و آله سادۃ الاوصیاء صلوات
الله علیهم و آله و سلم **مئة متوالیة الی یوم القیمة اما بعد** چون جزا و ان کتاب حدیث
 اشیاء که در ذکر مجلسی از احوال ابا و اجداد و مختصری از حالات سید کائنات
 علیه و آله افضل صلوات است تمام یافت شروع غیر و در تحریر و دریم که در گذشت از
 مناقب حضرت امیر المؤمنین و بنده لوفضایل باقی المومنین و عظیم المومنین و در

امامت خیرایش نیست از فائز و نجوی که قابل شنیدن و خواندن اهل فضل و کمال است
 صورت اقامت و بزرگواری و وجود و چون بموجب امر اجماعی که در او اهل حب و اول کرده است
 که اکثر مسایل امامت را از کتب اهل خلاف نقل نماید تا حجت باشد ازین چند کتاب
 که مشهورترین کتب آن قوم است بیشتر دلائل و مسایل مسینا یا نادر و دنیا و عقبی
 حجت تواند بود **صحیح مسلم صحیح بخاری جمع بین الصحیحین مشکوٰۃ الانوار**
 مسند احمد و کتب اهل کتاب و خطب الطحاوی و غیره از جمله کتب که از اکا بر خطهای
 اهل سنت است کتاب فضول المستهم فی معرفت الائمة تصنیف نور الدین علی بن محمد
 بن احمد و کتب کتب گفت الغز که از مشنیفات وزیر سعید علی بن عیسی
 اربلی است و اگر چه از ثقات علمای شیعه است اما آنچه در آن کتابست مطالب
 مذکور است مقبول طبع موافق و مخالف است و احیای علوم که بهترین مصنفات
 است و از تفاسیر تفسیر اسناد و ابی اسحق ثعلبی و تفسیر کشف رختش
 تفسیر نیشابوری و تفسیر کبیر فخر رازی و اکثر کتب شیعه نقل میکند حدیثی است که جمع
 علیه طریقین و متفق علیه نه یقین باشد مستخرج از کتب اربعه و کتب ابن بابویه
 و کتب شیخ طوسی و کتب کاشف عن البیقین نه مناقب ائمه اطهار
 اموال که برادران و شیعیان **امیر المؤمنین** بعین رضا درین کتاب نظم نموده
 و جوید جامع آنرا که در دست همقدار در میان مذیده که قابل طعن و لایق رونده است
 که مقتود ذکر مناقب امیر المؤمنین است و نه عن بعض دیگر در کتب مناقب
 ائمه اهل بیت معلوم است که حضرت رسالت باه محمدی **صلی الله علیه و آله** رسیده است

اللَّهُ تَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَضَائِلَ لَا تُحْصَى كَثْرَةً
 فَتَذَكَّرْ فَضِيلَةَ مَنْ فَضَائِلُهُ مَقْرَأَتُهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ
 وَمَا تَأَخَّرَ **وَمَنْ كَتَبَ فَضِيلَةَ بَيْنِ فَضَائِلِهِ لَمْ تَنْ لَمْ يَكُنْ يَسْتَعِزُّ**
 لَهُ مَا يَفُوتُ لِنَظَرِ الْكَاتِبِ أَنْ يَشْرُوَ رِثَمَهُ وَمَنْ اسْتَمَعَ فَضِيلَةَ مِنْ
 فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذَّنُوبَ الَّتِي أَكْبَهْنَا بِالِاسْتِمَاعِ أَكْبَهْنَا وَمَنْ
 نَظَرَ إِلَى أَكْثَابِ مَنْ فَضَائِلُهُ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذَّنُوبَ الَّتِي أَكْبَهْنَا بِالْإِنْفَرِ

یعنی برستی که کرده است حق تعالی از جهت برادر من علی بن ابی طالب
 آنقدر از کمالات و زیادهای که او را بر من و دیگران است که بشمار در نمی آید پس اگر کسی
 توفیق یابد و یاد کند یک فضیلتی از فضایل او را در مجلسی و اقربا و یاران داشته
 باشد می آمزد حق تعالی کند آن او را و اگر شخصی توفیق یابد توبه فضیلتی از
 فضایل او را تا از آن نوشته اثر و نشان باشد ملائکه آسمانی و فرشتگان از برای طلب
 آن شخص از حق تعالی می کنند و کسی که بشنود یک فضیلتی از فضایل او را حضرت
 می آمزد کند آن او را که دیدن بسبب آن شده باشد امیدواری در نگاه باری انکه
 الله تعالی کند و خواننده و نویسنده و شنونده این کتاب را بکرم و لطف خود بیامزد
 بحق حمزه و آل الطیبین الطاهرين **مقدمه** و در آن ده اصل است **اصول**
 در بیان مقصود از لفظ امام و احتیاج بوجود آن علیه الصلوٰه و السلام امام در زمان
 عمر مجتبی پشت او سر دارد و مقدم در کار است لکن اینست از جماعت را با هم گویند
 و در اصطلاح فرقان مجیه اشعه عشره ی شخص را گویند که از جانب خداوند تبارک و تعالی

حق ذکره بخلاف و نیات رسول الله صلی الله علیه و آله امین شده باشد چه با حق
 ایشان نصب امام بر حق تعالی واجب است عقلاً و از این جهت سر در جمیع مذکرات
 مسلمین و صاحب اختیار ایشان در امور دین باشد چه خلافت رسول صلی الله
 علیه و آله در نفس الامر نایب خدایت و در روی زمین پس البته هر که بجای پیغمبر
 می آید باید که بر حضرت الله تعالی باشد و رسول خدا را از برای این مهم یقین کرده باشد

و لفظ امام و وصی و خلیفه و نایب و ولی و جانشین همه یک معنی است و اگر کسی
 در وقت آن کریم خلیل خود ابراهیم را علی نبینا و علیته است اینها خوانده اینجا که میفرماید
جَاءَكَ لَنَا سِرٌّ و داد و بدست را خلیفه امیده و در خطاب باید موده
 اَنَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ پس مخصوص بوصی و نایب نهاده گویم
 خلیفه و امام درین اطلاق تفاوتی وضع لغوی مستعمل شده نه اصطلاحی و بعضی از
 عرف گفته اند که مراد از امام و خلیفه کسی است که از جانب خدا بواسطه کار سازی و نگاه
 خلقان معین شده باشد و بجهت انتظام دینی و دنیوی بندگان منصوب شده است
 انکه این باشد باید ولی و حاکم این معنی در صنف رسول تحقق یابد یا در ماده خلیفه و

رساله اثبات واجب ذکر کرده ایم که امام شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب
 خدای تعالی بواسطه آدمی در امور دین و دنیای ایشان مثل پیغمبر الا انکه پیغمبر
 خدای تعالی بواسطه آدمی قتل میکند و امام بواسطه آدمی که آن پیغمبر است توفیق
 گفته اند که حق تعالی پیغمبر از این جهت خلیفه و امام خوانده که دقیق شناسان الفاظ
 متشرعانی فهم کنند و در بیان که در حقیقت و نفس الامر تفاوتی و تعارضی که در میان

که در میان استیای و رسول و خلیفه و امام است همین اسم بنوت و پیغمبر
 و دیگر هر فایده که بر وجود رسول و بن مرتب است بر وجود ولی و نایب
 مرتب است و از یکدیگر بنوت استیما یافته اند و بنا برین وجوب است
 که هر کس امام خود را بشناسد و اعتقاد به امامت او کند و کسی را بیایم
 بنا شده و عامه و خاصه احادیث باین مضمون ایراد کرده اند و این حدیث کثرت
 طرین مذکور است و اعتقاد می هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ
 یعنی کسی که بمیرد و ندانشد ختم شود او مثل مردن آن بدست
 که پیش از ظهور اسلام مرده باشد و این احتیاج بود در وقتی که رسول
 موجود نباشد بلکه چنانچه رحمت شامه الطیفة اقتضا بر اینست و نسبت دادن
 بنی و رسول نموده آنچه مقصود است از او امر و نواهی بی زیاده و کم به بندگان
 در هر چه محتاج الیه ایشانست از مصالح و مفاسد و هر چه ایشان را نفع و نقصان
 رسانند به پیغمبر رجوع نمایند همان غرض آتی بعد از رحلت پیغمبر آن کمال خود
 باقیست و هر چه پیغمبر را بعد از آنکه از او در دنیا رحلت نماید نایبی و جانشینی
 بحکم خدا در کار است که احکام شریعت را با بسبانی فایده تا زیاده و نقصان
 بدان راه بیند و در دوان راه و شبها طین جن و انس در کین اند و منتظر
 فرصت که در دنیا ایمان بندگان حبلی اند از ندانان احکام راه دنیا بند و پیغمبر
 پیغمبران را باید که معصوم و مملک باشند از همه الکیشهای ظاهری و باطنی و موی

و معصومی

و معصومی تا بندگان برکت اطاعت و انقیاد ایشان نجات یافته در دنیا و
 آخرت رستگار باشند **محبوبین بعد از آنکه** زمان بنوت شد چون احتیاج
 مذکور باقیست ناچار آن شخصی که قایم مقام پیغمبر باشد باید که بعصمت و طهارت
 و جمیع صفات تحسنة منتصف باشد تا برسد خلافت دنیا بت رسول علیه السلام
 متمکن تواند بود و مقتسم مقام رسالت تواند شد و همچنین باید که بر تمامی مقاصد
 و ایراد های الهی اطلاع داشته باشد و به او صلافت پیغمبری منتصف باشد چه در
 جانشین پیغمبر است و حفظ شرع بعد از پیغمبر با و تعلق دارد و چنانکه او
 بندگان میگرد و احکام الهی را ایشان میرساند امام همان کار میکند پس باید که
 هر چه گوید و کند موافق خواست الهی باشد و هر فایده که از جانب رسول پروردگار
 به بندگان عاید می شود در زمان خلیفه و امام نیز همان فایده به بندگان عاید
 گردد و **شریعت مملکه** او از نقص نقصان و غیب زیادتی بهتر و منزه باشد پس
 از این جهت باید که خدا و رسول تعیین امام کنند و دلایلی که دلالت بر است
 آن شخص کند بر بندگان ظاهر سازد چون قرآن و حدیث تا این دلایل نیز بحکم
 معجزة پیغمبر باشد و سچسک را در آن شبهه و شک نماید و فیه فی میانه رسول
 و نایب نباشد مگر در پیغمبری و در قرآن عزیز هم در چندین جا اشاره باینکه
 هیچ زمانی از وجود امامی معصوم خالی نتواند بود یکی آنجا که میفرماید **و اسئلوا**
أهل الذمّة و أهل الذکر ان ینصروکم یعنی هر چه بنده این از ادب
 و سبیل دین شریعت از اهل ذکر سؤال کنید و به پیغمبر و مرا از اهل ذکر

الحکم

مفسران تفسیر نموده اند جمعی اند که علم بمعانی قسم آن دارد و ای سببی و آنست
 احکام الهی باشد چه اگر حق تعالی امر با طاعت شخص که از اراده آن خبر نداشته باشد
 و عمل بظن فاسد خود کند نخواهد کرد و حکم الهی آنست که از ایشان نخواهد فرمود و بعضی از
 مفسران مخالف ذکر را درین آیه وافی هدایت تفسیر بر رسول صلی الله علیه و آله نموده اند
 بنا برین تفسیر باید که مراد از اهل ذکر اهل بیت آن حضرت باشند **صلوات الله علیهم**
 و بعضی از ایشان گفته اند مراد از ذکر درین آیه قرآنست و باقی مفسرین مراد از
 ذکر ائمه معصومین علیهم السلام اند زیرا که در کتاب مستطاب کافی چندین حدیث
 درین باب و تفسیر مطلب ثابت است و در آیه دیگر فرموده **آمَنُوا بِاللَّهِ وَ**
رَسُولِهِ و التوراة الذی انزلنا و مفسران نور الله تفسیر ما بام زمان فرموده اند
 صابی دیگر **يُحْيُونَكَ بِالْحَيِّ وَاقِعْتُمْ** و این همه صریحت در آنکه زمان را احیاء
 از ایمانی که مذکوران از برکت او هدایت یابند و بعضی از اهل سنت را عقیده آنست که
 احکام الهی را بعد از رحلت رسول از قرآن است بناط مستوان کرد و با قرآن استیجاب
 با بام نیست **و این شبهه را جوابها گفته اند** از آن جوابها یکی آنکه از حدیثی که
 بر وجود امام مرتب است یکی آنست که برکت او اختلاف از میان است بر غیر و
 بر او است هدایت نماید و اگر قرآن تنها کافی بودی بایستی که هر مرتب یک است
 و در جمیع باشند و با کفایت خلوت در میان ایشان پیدا نمیشد و حال آنکه اختلاف است
 تا کجایی که مفسران و مفسران و مفسران مذکور رسیده اند و بعضی گفته اند
 اتمات مذابب مفسران و مفسران است و مجموع مذابب اسلامیه از به قصد مذابب است

الکلی

اگر کسی از اشیاء کند که پس با وجود امام نیز بایستی که اختلاف پیدا نماید و حال آنکه
 است جواب آنکه اگر شیاطین انس میکند استند و فرموده خدا و رسول علی گردند
 و احکام الهی را از شخص که عارت با دواب شریعت بودند امیکند استند مطلقا خلاف
 عین بود چنانکه اهل علم سابق با وجود امام اعجاز رسول داشتند و امیکند ایمان نیا
 و بر کفایت باقی ماندند **جواب دیگر** آنکه از حدیثی است که در حدیث آمده است که هر که قرآن میخواند
 و هر را کمال بلکه ظن آنست که عمل ایشان موافق و مطابق قرآن است و بنا برین اکثران
 تنها با عت میرت و داده اختلاف باشد سبب اتفاق خود نیست پس بی وجود امام
 که منکک قش را از دست پرست از قرآن نفع میتوان یافت چرا که عیب است از قرآن
 پیش از آنست که فهم هر کس آن نوزاد رسیده و کام دلیل استیجاب بوجود امام با این
 که هرگاه عادت الهی باین صوری شده باشد که هیچ موجودی از موجودات را بی سر کرده
 و سر داری نکند و در حق آنکه در بیان انسان از برای سعادت و باطن فرمان دهی
 که دل است قرار داده که اگر آثار عقلی افتد باو در جمیع نماید و اگر تصحیح و سالم است
 تا تخارج اعضا را حال بشنا و آنجا سیده موجب خصم ابی معوره بدون الهی کرده و متین که
 از روز رحلت پیغمبر تا روز قیامت این همه مردم را چه دار و سر کرده و بی راه برود و کمال
 گذاشت و اینجند خلق را در حینت و در از و منککات و میرت نخواهد پسندید و حق تعالی
 جل جلاله خود در قرآن مجید میفرماید که **الْحَسْبُ الْاَنفُسَانِ اَنْ يَّبْتَغِيَ**
 یعنی آیا کمال میکنند او میان که این را بی سر داری و صاحب اختیار کسی است که
 آنچه اراده نماید و مطلوب نفس ایشان باشد یعنی آنرا بچنین مینت و این ضایع است

و بی وجود کسی و سر کرده و مقتضای این که در مطالب بندگان و در مطالب بندگان از خود
 صورت می بندد و اگر اکرام بندگی و بند بر روی بی وجود شخصی که بان صفات مذکور
 متصف باشد صورت یافتی و عقل تنها کافی بودی به پنهان احتیاج بودی
و از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که اگر در زمانه ما ندانیم که کی این زمانه
 و باید که امام باشد و دیگری رعیت و یکی امام بود و یکی امام و چون علت احتیاج بوجود
 محال علت احتیاج بوجود امام و نایب است پس امام که تکلیف بر عبادت از امام
 و نایب و سر کرده و صاحب اختیار و کبری و جاره بود و نیت و اهل سنت و جماعت
 که بعد از انقضای زمان نبوت بر بندگان واجب است که نایب نام کنند نه بر صفاتی
 و دلیل سببی واجب است نه دلیل عقلی چنانچه در بعضی جوایز و غیره است و عدد دلیل
 ایشان اجماع صحابه است میگویند صحابه را اقتدار استقامت درین مهم بود که بعد از وفات
 بی فاصله مشغول به تعیین امام شدند و از آن بر همه کادی حق بر کفن و دفن رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم و پیشکش و همان لحظه او را بر سر نهاده و گفت که هر که بعد از او پیشش میبرد او از دنیا
 رفت و هر که خدای پرستد باز که او حق لا محبت است پس شما باید که از برای خودانی
 و پیشوایی اختیار نماید و هیچ احدی منکر قول او نشد و گفت که اگر احتیاج به امام است
 و هر غلبه و وقت رقت و بیکر را بجای خود نصب کرد و کسی او را منع نکرد پس این امام است
 واجب باشد و این قول خام و این دلیل بعبایت ناقص است و در رساله اشارت
 واجب در باب اجماع چند کلمه سودمند یاد کردیم هر که انصاف باشد همان او را کفایت
 و چون انصاف نباشد و نصیحت را نایب نیست و الله اعلم **اصل دوم در بیان**

این کار را

نسبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون روشن شد که اهل زمانه حقا چند
 طیف و نایب ناچار است که آن شخص معصوم و مطلق علم و اشجع و از همه با خبر باشد
 و اتفاقا در سواد و خلل در قول و فعل با پنهان کردن چه که با وی و راه نایب حقایق اگر
 چنانچه الحاق باشد در متابعت احوال و احوال و ترجیح از بر سایر علما و مشربین ترجیح
 با مرجع لازم آید بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بقیه از علی بن ابی طالب علیه السلام هیچکس
 اصحاب متصف با این صفات نبود چنانچه تفصیل مبین خواهد شد هیچکس از این صفات
 منکر این نیست چنانچه این ابی القاسم در شرح نهج البلاغه در جلدین موضع بیان آن کرده
 و علامه الدین در شرح مقاصد علی و شمس در شرح تخریر میگوید که هیچکس از این
 نیست که علی بن ابی طالب بعد از رسول علم و اشجع است و از همه با خبر است و اثر
 الناس است و لیکن چون قادی علما بر اینی افتاده اند **ما یافیه لازم است که بر عصب**
 برویم و شاید که خلفای ثلثه را نزد حق تعالی قدری و منزلقی باشد که علی را نباشد انتهی
 و هر که این صفات رده باشد و در غیر او نباشد باید که نایب و جانشین او باشد باین
 مقدمات درین اصلی بیان اصل و نسب آن حضرت علیه السلام البتة مبنای هر چند که
 حضرت ارشاد خلق و شناساندن مستغنی است اسم آن حضرت علی بن ابی طالب
 بن عبد المطلب و اسم ابی طالب عبد المطلب است و اسم عبد المطلب شعیب
 و کنیت او ابو طالب و چون اسم اول عبد المطلب طاب نام داشت باین طایفه
 و از طایفه هاشمی نامند و غیر از سوسه بزرگوار است عقل و جعفر و علی و هر یک از آن چهار
 ده سال بزرگتر از دیگری بودند و شیخ علی علیه السلام و بعضی دیگر از علما گفته اند که نام ابی طالب

عمران بوجه است و مادر امیر المومنین فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدالمطلب
 است و او با حضرت رسول مبدینه رفت و در اینجا بر حجت حضرت حق و اهل
 و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدست مبارک خود در قیام نهاد و پیراهن
 خود را کفن او ساخت و تلبیضش نمود و بعد از آنکه حضرت امیر اول ائمه
 که از دو هاشمی متولد شد که خدای تعالی او را باین نام خواند چنانچه فرمودی نقل
 نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که در شب معراج چون بمقام کعبه
 رسید بن رسیدم بمن خطاب فرمودند که **اقْرَأْ بَنِي عَلِيٍّ السَّلَامَ فَقُلْ**
لَهُ اِنِّي اَحِبُّهُ وَ اَحِبُّهُ مِنْ اَحِبِّهِ يَا مُحَمَّدُ مَنْ حَبَّبَ اِلَيَّ اَسَفْتُ
لَهُ اِسْمًا مِنْ اَسْمَاءِ فَانَا اِلَعْلَى الْعَظِيمِ وَ هُوَ عَلِيٌّ وَ اَنَا مُحَمَّدٌ وَ اَنْتَ
عَسَمَدٌ یعنی ای محمد علی را از من سلام بپرس آن دیکو که من او را دوست
 میارم هر که نام او را دوست دارد او را نیز دوست میدارم و از دوستی که مرا آباد
 نام او را از نام خود برآورد من علی العظیم و او علی است و من محمدم
 عسمدی و ملاکی نیز آن حضرت را باین نام خوانده اند و در حکایت روزگار
 خواهد آمد است و الله تعالی و یک نام او حیدر است چنانچه خود در روز فتح خیبر در
 دستش که مهربان بودی که در برابرش آمد و گفت **اَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي اَبِي**
حَيْدَرٌ یعنی منم آنکسی که مادر مرا حیدر نام کرده است و اینکه این حضرت
 این مصراع اجل را بر خواند خواهد آمد و نام دیگرش هست و اسم الله
 الغالب و اسم الله الاکمل و در مدح ادب باری از مخالفت و موافقت ذکر این

نموده اند که در روز
 مبارکش در

کرده اند

کرده اند و آن حضرت را کنیت بسیار است و از آنجمله ابوالحسن و ابوالحسین است
 که خوانده می نقل کرده که علی علیه السلام فرمود تا رسول الله صلی الله علیه و آله
 در حیات بودند حسن را ابوالحسن و حسین را ابوالحسین میخواندند و رسول را
 پدر خود میدانستند و چون آن حضرت رحلت فرمودند مادر می گفتند و رسول
 علی را علیه السلام بکنیت ابوالحسن نیت بن خوانده خوانده می نقل کرده که روزی رسول
 بعلی علیه السلام خطاب نموده گفت **سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا ابُو الْحَسَنِ**
عَلَيْكَ بِرَحْمَةِ بَنِي مِنَ الدُّنْيَا فَعَزَّ قَلِيلٌ يَهْدُمُ دِكْكَاءَ وَ اَللَّهُ
خَلَقَنِي عَلَيْكَ یعنی سلام بر تو ای پدر و در اینجا من و برخواست که ازین
 رحمان من با خبر باشی و غنقریب دور کن حیات ترش که خواهد شد مراد آن
 حضرت دور کن یکی وجود با خود خودش صلی الله علیه و آله و یکی فاطمه علیها
 و بعد از آن حضرت رسالت پناه از دنیا رفت فرمود که یک از آن دور کن که
 رسول صلی الله علیه و آله فرموده بود منهدم شد و چون فاطمه علیها السلام از دنیا
 فرمود که این رکن دوم بود که آن حضرت را جبر داده بود گفت دیگر آن حضرت با قهر
 خوانده می امیر المومنین است که در روز غیر جسم جبرش را از جانب ملک حبلیل
 آمده او را باین لقب مخصوص ساخت و رسول بموجب حکم الهی فرمود **سَلِّمُوا**
عَلَيْهِ یا امیر المومنین یعنی سلام کنید ای مؤمنان و مسلمانان بر علی
 یا امیر المومنین گفتن و کسی که اول باین لقب بر حضرت امیر المومنین علی ع
 سلام کرد عمر بود گفت **مَحْجٌ لَكَ يَا عَلِيُّ صُرْتُ مَوْلَايَ وَ نَوْلَايَ**

۱۴
مُؤْمِنِينَ وَصُوفِيَّةً یعنی ای امیر المؤمنین پیشوای من و پیشوای همه
مؤمنان و مولای من و مولای همه مؤمنان شدی و بعضی از مجتهدین را
اعتقاد آنست که اطلاق این لقب بر غیر از آن حضرت مطلقاً روا نیست و
بعضی میگویند که غیر از ائمه المعصومین روایت است در کتاب کافی محمد
بن یعقوب کلینی مذکور است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر
ائمه المعصومین بلفظ امیر المؤمنین علیه السلام اختصاص یافته و اطلاق آن بر
سایر حضرات علیهم السلام جایز نیست حتی آنکه نقل نموده اند از عمر بن الخطاب
علیه السلام که مردی از آن حضرت پرسید که قائم آل محمد را باره با امیر المؤمنین
سلام توان کرد و در جواب فرمود **لَا ذَاكَ اِسْمُ اللَّهِ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كُنْتُمْ**
بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا يَكُنْ بِمَعْبُودٍ إِلَّا كَأَنَّهُ پس پرسیدند که چگونه
سلام برو باید کرد و فرمود بگوئید **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ** و این
خواند **بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرُكُمْ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** و دیگر از کتبت آن حضرت
ابو ترابست خوارزمی نقل کرده در وجه کتبت آن حضرت ابی تراب که زوی
رسول صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه علیها السلام آمد و علی را بخانه ندید پرسید که بهر
عسم کجاست فاطمه فرمود که میانه من و او و دیگری بود و از خانه بیرون رفت حضرت
رسول کسی را بطلب احوال و دستها و آن مرد جز آورد که در مسجد خوابیده است
حضرت رسول صلی الله علیه و آله مسجد آمد دید که علی علیه السلام بهلو بر زمین نهاده
و در او از دوشش مبارک افتاده و گرد بر روی نهشته و بدست مبارک خود را از

دور میکرد و میگفت **قُمْ يَا أَبَا تَرَابٍ** قُمْ يَا أَبَا تَرَابٍ یعنی برخیز ای خاک
و ازین جهت که رسول این کتبت را در حال فرموده بود نه آن جناب
پس کتبت را ازین دست نمیداشت و دیگری ابو محمد است چون بگوید
نام داشت و دیگر ابوالسبطین است چون پدر و وسط رسول است که حسن
باشند علیهم السلام و دیگر ابوالشهادت چه شده اند از اولاد آن حضرت
و از انقباب آن حضرت آنچه صاحب کشف الغطاء و خوارزمی و صاحب اصول
و دیگران نقل کرده اند مثل **يَسُوبُ الدِّينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ**
وَالْمُشْرِكِينَ وَقَالَ النَّاكِثِينَ وَالْفَاسِقِينَ وَالْمَادُرِينَ
مَوَى الْمُؤْمِنِينَ وَشَبِيهِ هُرُونَ وَالْمُرْتَضَى وَنَفْسُ الرَّسُولِ
وَنَفْجِ الْبَتُولِ وَسَيْفِ اللَّهِ الْمَسْئُولِ وَامِيرِ الْبَرَّةِ وَقَائِلِ
الْحَجَرَةِ وَنَسِيمِ الْحَنَّةِ وَالنَّارِ وَصَاحِبِ اللُّوَاءِ وَسَيِّدِ
الْعَرَبِ وَخَاصِيفِ التَّغْلِ وَكَفَّافِ الْكُؤُوبِ وَصَدِيقِ الْإِكْبَرِ
وَفَارُوقِ الْإِعْطَرِ وَبَابِ مَدِينَةِ الْعِلْمِ الْمَوْلى وَوَصِيِّ الرَّسُولِ
وَكَرَامَةِ قَرَارِ وَكَامِرِ صَانِ الْمَكْبَةِ وَدَفِيقِ الطَّرِيقِ هَاهُنَا
مَقَامِ الْأَصْلَابِ و داعی و شاهد و هادی و ذو القرنین
و قایم الغر المحجلین و مذلل الاعنای و معز الای و لبای و اخطب
الخطبا و قدوة اهل البحار و ائمة الاتقیاء و الممیت البدعة

و محی السنه واللاعب بالسنة والحسن والحسين وخليفة
 الامين وليس السرى وغيث الوری ومفتاح الندى
 مصباح الدجا والشمس والضی و اشجع من ركب ومتنی
 اهتدى من صام وصلى ومولى كل من له رسول الله مولى
 المقسم بالعروة الوثقى والفتی اخو الفتی والذي انزل فيه
 هلالی واكرم من ارتدى واشرف من اعننى وافضل من
 صاح واعننى الهاشمی المنکى المذی الابطی الطالب الرضی
 المرتضى القوی الجوی الالوزعی الارحی الوفی الذی صدق
 رسول الذی تصدق بجائزته فی الركوع الکوکب الازهر
 الصارم الذکر صاحب کبراء وغیر نعم و سلفی الکوث
 ومصلی القبلین واعلم من فی الحرمین والصنادید
 بالسفین والطاعن بالرحمین وابن عم المصطفی
 النبئی المجتبی وتأخریب به بافضال **ذکر شده است** در
 کتابها و در اینجا بهین قدر اکتفا نمود و اگر کسی خواهد همه را بداند
 بآن کتابها رجوع نماید و صاحب کشف الغم نقل کرده است که این
 خطاب و این مقام هر دو از اعیان اصحاب احمد صبیح الله و با او دیگر
 بر آن حضرت تفصیل میدهند در تصنیف خود در فضیلتی که کنی و القاب

در آن

آن حضرت شمرده اند از جمله آنها ابو الحسن و ابو محمد و سید القوسین و امیر المومنین
 و سید المجید و النذر و ابو تراب و صدیق اکبر و فاروق اعظم و وحشی و حیدر
 و قاضی الغم المحدثین و غیره را ذکر کرده اند و عجبت ازین چه باشد که رتبه دیگران
 برتر از ذریه او دانند **و مع هذا** او را صدیق اکبر و فاروق اعظم میده
 تا اینجا کلام اوست و توفی که آن حضرت در رسم حق تعالی بوجه بطریق که مخالف
 و موافق بیان کرده اند و سبکس را از آن بسیار و امیر پیش از آن حضرت و بعد از آن
 حضرت این رتبه بلند و مرتبه ارجمند دست نداده و صاحب کشف الغم نقل کرده که
 کتاب بشارت المصطفی مسطور است که یزید بن قنبر با عباس بن **المطلب**
 و جمعی از خویشانش بودند در برابر کعبه که فاطمه بنت اسد آمد طواف خانه کردند
 و اثر وضع حمل بر او ظاهر شده و محال بدون رفتن از مسجد نبیانت پس روی بنیان
 بر کاه ای نیاز آورده گفت ای صاحب خانه و معبود یگانه ایمان دارم بتو و بت
 رسولان تو و در **عقاید دینیته** تابع جد خود ابراهیم خلیل و بحق این خانه و بحق
 و حرمت بانی این خانه و بحق و حرمت فرزندی که در شکم من امانتی است از تو که
 این ولادت را بر من آسان کنی یزید گوید که چون دعا فاطمه شد فی الحال پشت خانه
 متعطف نشی که دیده فاطمه بدون خانه رفت و از نظر ما غایب شده و دیوار کمال
 آمد بر نه که اثر سخنان نمود بعد از ملاحظه این امر غریب حشوا را و اعظم نمودند که در خانه را
 هر چند سعی کردند فتح باب روی نه او و دانستند که این منزلت و از حکمت خدای
 در روز چهارم دیدند که فاطمه علیها السلام از خانه بیرون آمده علی علیها السلام را ببرد و دست

دخسه میکرد و میگفت از جمیع زمان سابق افضل از آن جهت حضرت اقدس
 مراد خانه خود را آورد و مراد از طعام و میوه ای بهشت روزی کرد و چون فرزندم
 متولد شد و از ناف غیب نه ای کشیدم که گفت این مراد را **علی نام کن**
 که ریش القدر است **و من نام او را از نام خود** اشتقاق کردم و خواص علم
 با کرامت نمودم و او درین خانه که اسامی خواهد کرد و اذان خواهد گفت
 درین خانه **یا اخرا لقصه** و تولد آن حضرت در شب شبیه به ششم
 ماه رجب بوده بعد از آنکه عمر مبارک حضرت سید کائنات بیت دشت سال
 گذشته بود و این قول صحیح است **زایو حدیث** بریدین قوی گوید که
 رسول صلی الله علیه و آله از تولد علی علیه السلام بغایت سرور گشته عهد او را نزد
 خود نهادی و در زمان خواب آن جناب عهد او را بچشمبایدی و سخنانی که
 اطفال را بجا می آید گفتی و شیر و شربت زر گوی او بچستی و او را شستی و در
 و سینه اش نهی و نفسش را از تنبیه و غموی و همیشه گفتی ای برادر و
 و خاصه و صفی و پشت و پناه و وحی و عقیقه و ریح کریم من است و او را برورش
 مبارک نش میزد و در کوچه و کوچه های که گرد آید صلوٰات الله علی اهل البیت
باب در حقیقت حضرت امیر المومنین و باقی ائمه معصومین علیهم السلام
 امامت و اوتیت آن بزرگواران و در آن دوازده فصل است **فصل اول** در بیان امامت
 امام لطف است و بر حق تمام جل نکره واجب به آن هدایت الله که امامت در مقدمه نکرده
 ریاست عامه است و امام بجای است که حاکم باشد بر خلق از جانب حق و بر طاعت او که آن بهتر از هر چیز

درین دنیا و شیوه امامت را اعتقاد است که امامت لطفی است از حق تعالی
 و رقی بنده کن چه بر عاقل چه بجهل میت که هرگاه بنده کار نرایی و بهتری و حاکمی باشد
 و حق و طاعت نماید و من خدا و شریعت رسول خدا را تا تغییر و تبدیلی و زیاده و نقصان
 را در دنیا چه در او مظلوم از ظلم بکس و دایم ظلم از تقدی و جور منع نماید و حل مشکلاتی که
 روی نماید بکند و تقیایا و احکامی که واقع شود رو با و نماید البته و مشک و شبهه آن مردم
 طاعت و نذا پرستی نیز دیگر از معصیت و نافرمانی و در تر خواسته بود پس
 منصب کردن و قرار دادن چنین شخصی را که مصلحت بنده کنی و در امت چنین
 لطف باشد چه مراد از لطف و شرح همان است که نزدیک سازند بنده کار طاعت
 و دور دارد از معصیت و چون اسامی لطف و لطف واجب است پس بر خدا تعالی
 واجب باشد **و الله است به نیل طلب** اعتراض کرده اند و خواهد بینیم الحق است
 ظریبی نور الله قدره و مرقده در متن بکسید از هر سه بگویند **اعراض اول** که
 لطف بودن را و قسقی قبول داریم که هیچ منفه نه داشته باشد و این در محصل
 صیه که هرگاه بنده کن و آجابت را بجا آورده و از کنه باز ایستند بی وجود امام معین
 که ثواب ایشان بیشتر و باطنی نکرده باشند و با وجودیست که از کتاب صلات
 یا نکرست معصیت از ترس امام باشد جواب گفته اند **و المفسر سعد بن عقیل**
 یعنی پدیده است و بر کس مصلوم است که جمیع معنی مستغنی است یعنی
 هیچ منفه نیست و با وجود امام معین است که مردم را رغبت طاعت زیاده است و از کنه

از هر بنده ای که او را بخت رسول خدا که امر کند آن را
 طاعت و جهالت و در آن روز که است

و در ترانه **اعراض و غیر** بعد از آنکه تسلیم کنیم که نصب امام لطف است که بخواهد
 باشد که در عوض آن لطف دیگر نباشد که حق تعالی در حق بنده آن لطفی دیگر نکند
 بجز آن حبس بنده را در معصوم بیا فرزند و هرگاه معصوم باشد از امام استعفی
 و احتیاج امام نخواهد داشت و این لطف بجای آن لطف خواهد بود **بجای**
انکه انحصار اللطف وینه المعلوم للعقل یعنی یقین که لطف
 وجود امام است و عوض که میگوید محض غرض است و هر عاقل میداند که هیچ
 لطفی بجای آن لطف نمیشد و آن منضم به لیت که زانی باشد که معصوم
 باشد و مسیحا با امام نداشته باشد **اعراض و غیر** **انکه** نصب امام
 که می لطف باشد که ظاهر باشد و در و از امور ناشایسته منع کند و قدرت بر
 احکام داشته باشد و رایت اسلام را بلند تواند ساخت و این خود به نزد شما
 نیست در نعمت مدید با عقاب شما امام است و منفی نیست پس اگر شما آنرا لطف
 واجب باشد **جواب این عبارت بیان نموده** لطف و تصرف لطف آخر
 و عدمه متأسر خوف الظلمة و الجبارة یعنی امام لطف است خواهد
 کند و خواهد کند چنانچه از ائمه المومنین علیه السلام منقول است که نموده که لا تخلوا
 الارض من تأیید الله و الحجة اما نأمر مشهور ان لا تبطل حج الله و
 تیسارند یعنی او خایفا معقور که مرکز روی زمین از نصب کرده خدا و حج خدا
 بر خلق خالی نمیشد خواهد آن امام ظاهر دستشور باشد و خواهد منفی و مسطور که اگر بنده

حجتی حضرت ائمه تعالی و آیات و علامات او باطل میگرد و تصرف کردن امام لطفی دیگر
 است نسبت به بنده آن و آنکه تصرف کند و باطل نشود و منفی باشد سبب ظالم
 و عاصیان اند اگر چه این میگرد و تصرف و اعانت او میشود و ظاهر بود
 احب ای حکام الهی میسر و از بهی احتیاج و افعال بنده آن است که از این لطف
 محروم شده اند و چون ظاهر است که بعد از انقضای زمان بنیت بر خدا تعالی واجب است
 که امامی نصب کند که او نیز مثل پیغمبر است و بنده آن غایب و احکام الهی را بایشان
 و حفظ شریعت کند باید دانست که شیخی مذکور باید که بر صفت عصمت و طهارت باشد
 و از سمت خطا و خلل در قول و فعل منزه و مبر است چه امام بجای نبی و مادی
 اگر در راهست می مثل دیگران جای خطا باشد مثلاً بعت احوال و اقوال او در عصمت
 و ترجیح دادن و اطاعت و فرمان برداری او بر همه علماء و صلی و زناد و اقیانای زیادی
 مرجع خواهد بود و ترجیح بلا مرجع لازم آید یعنی زیادی دادن کسی را بر دیگران بی آنکه
 زیادی داشته باشد و این اتفاق علای باطل است **وجه دیگر** **انکه** احتیاج
 با امام از برای آن است که او را مظلوم از ظالم بگوید و رفع منت و رفع و آفات
 حدود نماید پس اگر بر خطا و مصیبت بایز باشد آن خواهد بود که می شود و محتاج با امام دیگر
 خواهد بود و همچنین اگر امام هم معصوم نباشد بنیان محذور لازم آید و بدستل خجسته
 و حواجز مصیبه آید در متن کتبید باین دلیل اشاره نموده میگوید و امتناع
 التسلل فوجب عصمة یعنی محال بود که تسلل باعث است بر وجود عصمت
 علیه السلام **وجه دیگر** **انکه** امام حافظ و کفایت شرع است و اگر معصوم باشد نسبت

خطا در روح با توان داد و این نخواهد بود که چیزی از شریعت بکند یا بران
 شرع نباشد و باین دلیل حواشی اشاره نموده و گفته است ولا تدعوا
للتشریع یعنی و از جهت آنکه امام حافظ شریعت است واجب است که معصیت
وجه دیگر آنکه پند کان واجب است و اطاعت و انقیاد او نماید و فرمان
 برداری او کند و حق تعالی درین باب فرموده که اطیعوا الله واطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید ای مومنان خدا و رسول را و صاحبان
 که امامان و جانشینان معصیانند و در اینجا می گوید که امام نفوذ یافته مرکب معصیت شود
 یا اقدام بر ناشایستی کند موجب آمرمودن و تنبی از منکر و اجابت بر احوال
 کردن و منافات با اطاعت کردن دارد و غرض و مطلب فرمان برداری است از
 میانه فوت می شود باین دلیل حواشی علیه الترتیب اشاره فرموده و میفرماید که
ولو جوب الا نکار علیه لو اقدم علی المعصیة فیضا و الطاعة و یقو
الغرض من مضیه یعنی و از این جهت است که واجب است انکار کردن بر او اگر
 اقدام بر معصیت نماید و چون این منافات با امر با طاعت او دارد و غرض از آن
 نصب کردن اوست و فوت می شود و واجب است که امام معصوم باشد **وجه دیگر**
آنکه امام معصوم نباشد و از کتاب معصیت نماید هر آینه در مرتبه کمتر از عوالم الناس
 خواهد بود چو عوالم الناس سبب بی عبادتی و سبب پرستش ویدی خطا و ترک کمال
 اعتیاد چنانچه او میزاند نمیدانند پس هرگاه ترکب کنایه شوند که عاصی خود را
 بآن باز میدارند یقین که مرتبه اش کمتر از مرتبه آن عاصی خواهد بود و خواهد باین دلیل

نموده

نموده و منبر مرده است و الا یحیط اط درجه اقل العوام یعنی از مرتبه آنکه
 مرکب کنایه می شود و مرتبه اش مندر از مرتبه کمترین عاصی خواهد بود پس
 که امام معصوم باشد یکی از مخالفان اعتراض نموده که رجحانی که شما بجهت امام
 عصمت قرار میدادید شاید که بواسطه زیادتی علم و دانش و تقوی و روح
 حاصل آید و احتیاج بصفت نباشد و یکی از محققین گفته بود که محبت
 اعلیت او از رعیت درین باب آنست که مطلقا حقا صورت پذیر نباشد
 و این معنی در غیر معصوم یافت نمیشود **حافظ ابو نعیم** که اکابر مفسران اهل
 سنت و جماعت است در تفسیر آیه وافی بهایه و اسئلوا اهل الذکر ان ینص
لکم فیما کان من امرکم گفته که هرگاه از اهل ذکر آید که متذکر مقاصد ربانی باشند خوبتر
 هرگاه اراده آتی بآن تعلیق نمایند باشد نزد ایشان بی شباهت مخالفت بعلم
 و این و قیست که واقف اراده آتی باشند و سینه بی کینه ایشان
 طرف مقاصد آتی باشد و از هر که در حق صفاتی و بعضی از محققان وافی به آیت
لا یحییة الا المظہرین باین روشن تفسیر نموده اند که تفسیر آن مقاصد
 از کلمات بنیاد آتی بی طهارت ظاهر و باطن و بی آنکه آن کدورت
 نفسانی پاک و پاکیزه باشد صورت پذیر نیست و از امام سجده ناطق جعفر بن
 محمد صادق علیه السلام روایت اینکه حق تعالی بعد از اطیعوا الله واطیعوا
الرسول بیضا صله اولی الامر را ذکر نموده و غرض آنست که اهل تکلیف بدانند
 اولی الامر که حق تعالی ایشان را در جواب اطاعت و انقیاد و فرمان برداری

روایت ذات و بر بقیه و قرین مرتبه رسالت گردانیده و مخالفت ایشان بعینه
 مخالفت خدا و رسول است مراد آن جمعی اند که عصمت ازلی و ولادت واقعی از
 جمیع بندگان ممتاز و بشرف این عطیه در مرتبه سه فرارزده و قول و فعل ایشان
 مطابق امر و اراده الهی است و طاعت ایشان طاعت خدا و رسول و مخالفت
 ایشان مخالفت خداست و از جمله حبس ناجی که طوطی در دو شیشه است
 باینکه اعتقاد اهل سنت است **و اُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِبُونَ** که حجت سجد و تقالی کافه و عباد
 جمیع بندگان خود را با طاعت و انقیاد ایشان امر نموده و یکی سلطان
 دوم و دیگری خان او بزرگ است **سُبْحَانَ اللَّهِ** جمعی که از عقیده انکسار
 یا دوستی بستان عاجز باشند قطع نظر از امانت و نفی و بغیر که از این
 سرزده و میزند ایشان را بحکم و عقاب به بدلاست و بیانات قرآنی و غیره
 آسمانی چه ایشان که حجت سجد و تقالی بندگان را چنانچه با طاعت خود و اطاعت
 رسول امر کرده باشد همان طوطی و طاعت ایشان ماموریت نباشد و لیکن
 هرگاه در مدینه منع بیوفات نامشناهی و منظم اسامی صفات الهی یعنی
 امیر المؤمنین حاصله باشد که میگفت اگر پرسندی را نبش نه حکم کن در میان
 اهل توحید بتو تیر ایشان و در اهل بخیل یا بخیل ایشان و اهل زور و زور ایشان
 و در اهل قتل آن تیر ایشان **نابود و بیکو** میگفت سلوک و عبادت
 صحابه کرام ابو بکر مقدم بر همه و اطاعت او لازم و در حبس شده که از دست
 ناکه و آبا عاجز باشند و گوید **امَّا الْفَاكِهِ فَاغْرِضْ اَنَا الْاَسْتِ**

یعنی ناکه رسیده ام اما از دست را غنیده ام و بعد از آن عسر بر مقدم و نبش که در
 بهشت و در دو شیشه با اعتراض طای ایشان یا در حکم غلط کرده باشد یا در حکم
 مشکلی عاجز آمده گوید **لَوْلَا عَلِيٌّ هَلْ كُنْتُ عَشْرًا** یعنی اگر علی نبی بود و حجت عظمی
 عمر کرده یا بخت اگر در جواب عاجز آمده است بر آید عسر هلاک ایشان اگر بیکران
 هم بیکران **اُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِبُونَ** و انداز عجایب و قایع دنیا لعینه نباشد و از عقیده
 که بر این امر عجیب تر است یکی آنست که اگر کسی از دار دنیا رحلت نماید و او
 سلطان یا ولی را نشناخته و از رزقه انوارت زمان کفر و انعام جا بهلست
 شود و در شش بان تم کفار باشد چه بجهت پیوسته و از مولف و مخالفت کسی
 درین حدیث خلافی نیست و جمعی در کتب جمع بین **التَّحْسِينِ** نقل کرده
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که **مَنْ طَاعَنيَ وَ كَلِمَ يَعْرِفَ اَصْلَامَ النَّبِيَّانِ**
 فَاَتَتْهُ مِيعَتُهُ جَاهِلِيَّةً یعنی کسی که پیرو دشنا شده امام زمان خود را
 بر شش مردمانی زمان جا بهلست یعنی پیش از زمان اسلام و تعیین کردن امام
 زمان بعقب آن چنانچه بعضی از ایشان کرده اند یا بعضی از قرآن **مِثْلُ فَا**
و سوره بجهت آنکه در نماز واجب است و بعضی از ایشان بران گفته اند که
 پیغمبر با اعتقاد طایفه هم از ایشان محض دست و پا زدن و بی کم کردن است و بعضی
 امام امام زمان را با ما دارد و مشه آن با بعضی از آن و سید کلام امام زمان آن
 شخص نیستند و دانستن قرآن واجب نیستی نیست که بر هر شخص بعینه واجب است
 و سید حاکم بان قایل شده و بطور از نسیم اگر آنکه مراد قرآن باشد عصب ابو

که در دستن و نه فاکت را واجب میداند بلکه حکم میکند بلکه معنی یک آیه و اگر چه در کتب
 سبزه باشد که معنی مذاهب امتنا است و آن یک آیه است و در نماز و کلمات
 مطلقا بمعنی حدیث است نمی آید لغوه با بقا اگر فهمی که از تعاریف کلام خدا و
 و تعقیبی که باعث کفر و زندق باشد و عیبی دیگر که بعضی از ایشان چون شرح
 موافق گزیده مسند امامت را از منوع دین میدانند و میگویند که از آن بحث و
 نیست و تحقیق آن واجب و لازم نه و تقلید درین امر که نیست و بعضی و رسول را درین
 مداخل نیست و اطاعت اولی الامر را آن تفسیر میکند که گذشت و مع هذا میگویند و در
 سبزه اسلام و حفظ شعاع و جهاد و با کفار و امر معروف و نهی از منکر و داد و مظلوم
 ظالم گرفتن و منع ظالم از مظلوم نمودن و هر چه بحسب و سلطنت ظاهری تلقین
 مابریزوت دارد و امام سجای میبند است و این امور از برای او ثابت است
 و او خلیفه رسول است لیکن مقتضای اقتضای از امامت محض سلطنت ظاهری است
 و بعضی دیگر چون قاضی سجادی و در کتاب تفسیر شعاع کلام او بر آنند که این مسند
 اعظم مسائل امور دین است و مخالف آنرا کافیه مبتدع نموده اند و یکی از علما
 ضیفه در کتاب که در میان ایشان بفصول مشهور است گفته اند که هر که با امامت
 ای بکر قابل نیست کافیه است بلکه حتی از ایشان منتهی متقی کسی می شود که اقتضا
 با امامت ای بکر نباشد باشد بعضی که اقتضا وی شخص امامت ایم المؤمنین باشد و
 که علی علیه السلام بی حاصل امام است ترکیب قتلش می شود و اگر این مسند از منوع باشد
 میباید که کفری و قتل در کار باشد بحسب و اگر کسی کفری را نداند که کوشش می شود

حدیث که جمیع نقل کرده صحیح است در الکواکبت از اصول دین است چه علم مردم
 حاصل است که جاهل مسند فرعی اگر چه واجب باشد در دانش مردن زمان جا به نیست
 نشان ختن و نه نشان قدحی در اسلام شخصی میکند و اگر کسی را که در این مسند
 فرق میان مذاهب شیعه و سنی است محلی بجهت او بیان کرده شود و آن مجموعی است
 بمذاهب شیعه امام قایم مقام نبی است و در لایحه پیر و حات معتبره در هر دو یکی است
 و فتوح میناید بوجی است که پیام الهی بر رسول بوجی یا بساطت چه سبیل رسد و امام
 میباید و یقین امام بنص خدا و رسول است و من المصلی اللی الخ و از جمیع
 کلمات این معینه و کبره منزله و مرتبه باشد بهتر است اما شرط نیست پس اگر امام فاش و فاش
 باشد و سابقا و بعدا خبر باشد چنان فقور باشد و خدا و رسول را با حسب امام
 نیست بلکه ای از علما در رؤس و پیش میباید آن محله را اگر کسی کس یا در کس باشند
 برسد که امامی نباشد چنانچه اسفرا می باشد آن که از اکابر علای اهل سنت در کتاب
تفصیلات از کتاب ینا جمع گفته است باین عبارت و یعتقد الامام بدیعة
اهل المنزل و القصد من العلماء و الرؤسا و وجود الناصر الدینا
حضورهم المعصومین مصیفات الشهود کما مائة الصدیق و المعصوم
القادق یعنی و منعقد می شود امامت به سبب اهل حل و عقد یعنی امامان
 است و کث و امر مردم بدست ایشان است خواه از علم و فضل یا پیشی و سر کرده قومی باشند
 چنانچه در روز امامت صدیق مینی ابو بکر واقع شد یا اگر حضور جمعی نباشد و در حضور بعضی
 بود که باشد چنانچه در امامت فاروق یعنی عمر بن خطاب اتفاق افتاد که بگوای و یقین ابو بکر

و این همان است که در کتب
 از ایشان آمده است
 که امام است

چنانچه شرح فقیه تصنیف گشته است آنکه لا یجوز فی الامام المصنف و الخیر لایک
 تقدیر المصنف و انتشار الخبر من الائمة و الا مرا عبد الحنفی قال یکتف
 کما یزایفنا و دون هم و یحییون الجمع و الا عباد باذنهیم یعنی برستی که ب
 و جود مثل نمودن عزای یا کردن ظلی امام را نمیتوان محوئی کرد و از جهت آنکه ظاهره فقی
 بسیار بدیده آمد و جوهر پشمار امانان و امیران و خلفا و در قریه و مع هذا مردی که در عهد
 بودند اطاعت میکردند و نه مان برداری سپین بودند در جمیع اوقات و احوال
 بایست که میگذاشتند و آن صفها و ظله مانع امامت ایشان نبود و هیچ یک را محوئی
 چنانچه شرح و قایم که از علما حنیفه است در شرح و قایم گفته است باین عبارت که
 لا یجوز لامام حد الشرب لا یتأیبه من الله تعالی یعنی که حدی که شرع از برای
 شارب بگذاشته است از برای امامی که تجزیه می نموده باشد چه نمیتوان
 از جهت آنکه ادعای است از جانب عدای تعالی پس این کس نمیست با جازیت
 و اگر چه ایستیم گفتگو در کتب بسیار است بجهت قدر گفتا نموده شد تا فرق میان
 مذمت ظاهر و پس درین که علای ایشان تجزیه امیتسم چه با کرده اند و این گفتگو
 نموده اند و در تصانیف خود نوشته اند بجهت حفظ صحت امامت خلفای علی علیه السلام
 که عرفان ایشان حفظ صحت امامت معویه و نیز به خلفای بنی اتمیه بنی عباس نیز باشد
 و الا بآیه بر نزد عقل مستبعد و مشکوک بنماید و الله اعلم **فصل**
 ثانی در بیان آنکه امام باید که افضل از رعیت باشد و ذکر قبح تقدم معقول بر فاضل
 بدلیل اتفاق امامیه است بر آنکه امام سیباید که اسکن از رعیت باشد و در جمیع صفات

و احقاق مرتبه بسیار علم و زهد و کرم و شجاعت و عفت ظاهر و صورت باطن و حبس
 چنانچه در بهترین نسبت با تمام کلیت معتبر است و در میان رعیت باید که افضل از او باشد
 ساری او نباشد تقسیم معقول بر فاضل و اگر کسی بایست شود ترجیح ظاهر بر لازم آمد
 جمهور اهل سنت بر آنکه که اجنب لازم نیست و نزد ایشان جایز است تقدم فاضل
 و این خلاف مقتضای عقل است و مخالف مقتضای آن چه نزد عقل قبح و ناپسند
 تقسیم معقول و نه و ان و امامت فاضل و نه و آنکه مرتبه فاضل باید باشد و مرتبه و ان
 است و عدای تعالی در حق آن مجید اشاره بهین معنی کرده و میفرماید ارزوی الخیر
 و دشمنی و سرزنش آنانی که تجزیه امیتسم میکنند که انهم یهدی الی الحق انهم
 ان یلیع ان لا یهدی الا ان یهدی **فان لکم کیف تحکمون** یعنی
 کسی به ایت تواند کرد و دیگر را و آنچه باشد سر او از تر و بهتر است که تابع او شوند و هر
 و حق را از او تحقیق کنند و کس که قوت بر ایت و در وجه علم داده نمیداند تا آنکه کسی
 به ایت نماید و بیا خود پس نشا که صاحبان عقل و قیاس درین باب چگونه حکم میکنند
 شق اول بهتر است و حکم بخلاف آن نمودن محض کجایه و عناد است و جای دیگر
 صحت آنایه که حسب بنی اتمیه و میفرماید گفته که لا یغفلون شیئا و لا
 یهتدون و آیت بر این داله بر معنی از حد و حصه بودن است و نه تجزیه
 اهل سنت تقدم معقول بر فاضل این است که میگوید پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم
 عاص را بر ابوبکر و عمر تقدم نموده و اسام بن زید را بر ایشان و بر دیگران در
 گردانید و به اعتقاد ایشان عمر عاص و اسام بن زید با سینه معقول بود و نه فاضل

و احقاق
 مرتبه بسیار علم و زهد و کرم و شجاعت و عفت ظاهر و صورت باطن و حبس

و همچنین ابو عبیده جراح و غیرین خطاب ابابکر را تقدیم داده خلیفه شدند
و ابوبکر همه را خلافت داد و بر دیگران که اکثر از علم و افضل بودند تقدیم
نمود پس اگر امانت مفضل را جایز نمیداد و او را رسول و مایه صاحب
او نمیکرد پس جایز باشد و **حوا** گفتند که تقدیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم
عمر خاص و آسان را بر بقیه بجهت آن بود که در امر حرب از آنها اعلم بودند چنانچه از اخبار
و تواریخ معلوم است و آن تقدیم ابابکر بر دیگران و تقدیم عمر را چون واجب علیه و محبت
و قریب مردان اند و چون ابابکر کاغذی نوشت و پنج سطر بود که عمر را وصی خود و خلیفه
رسول گردانیدم و طلحه بن عبیده الله بر آن معنون مطلق شد خطاب بعمر نمودند
و گفته اند **الله الله** یعنی تو از او برتر و متولی امور مردمان گردانیدی
و عمر از او قسم ندادی خود کرد ایندهمان نماند که تو با او فرض داده بودی و بر سر
تیزی پوشیده میست که اعلم و از به و اشرف و اشجع بجهت لب را منتقا و مطهر
و فرمان بر کسی که مطلق ازین صفات بیده باشد و استحقاق بهیچ وجه صورت مفضل
و دیگر **عزیز** یکم تجویز امانت خاتم و شایسته کننده و کدام عاقل را
میشود بفرمان برداری شخصی که در شوق غوطه خورده بر شست و سحر خور باشد
یا یکم دیگر کمال عقل و دانش که حفظ در غفلت نمکدرا دیده موجود باشد یا اطاعتی
که گوشت و پوستش از شراب و گوشت نمک بر دشمن یافته در دستهای
پرستاری بت میکرد و نه بت پرستی کند که از همه تا حد بغیر از عبادت الهی شغلی
چیز متابعت حضرت رسالت پناهی کار نمیباشد باشد چنانچه حق سبحانه و تعالی

فرمود **مَنْ هُوَ ثَنَا اِنَّمَا اللّٰهَ الْغَلِيْلُ سَاجِدًا اَوْ تَاجِرًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ**
وَيُؤْتِي جُودًا وَحَمْدًا وَبِهِ تَقِلُّ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَقْلُونَ وَالَّذِينَ لَا
يَقْلُونَ اِنَّمَا سَيِّدُكَ الْوَلِيُّ الْاَلَا كِتَابٌ یعنی یا ای مکهس که فرمان برده است از
مؤمنانی که استاده کی دارند و بخلاف بنده کی در هر اسم سرانگیزی و در ساعتی
خدای خود را سجده میکنند و از عذاب آن سزا می ترسند و امید واری
خدای تعالی با بسیاری طاعت دارند که ای محمد آیا برابر باشند **الله اعلم**
و اما عالم و واقف اند چون ارباب فضایل دانند که اند و از یکدیگر حق و پستند
مانند چون اصحاب در این جز این نیست که بنده پذیر می شوند بدلیل قدرت من
صاحبان عقل و جزایک و مشرک از آنکه کلماتی ظاهر و باطن طریقی رحمت الله از عباد
نفس کرده که گفته شود که اهل علم ایم ارباب جهل دشمنان ما و اولوالالباب
ما چو بی ولی و وصی ما علم نایده نه بد و عمل غلطی نیک باشد و ظاهر است که اگر عده
مخوط نباشد و بعضی خواستش زید اما مستحق و صحیح باشد خلفای بنی امیه و بنی عباس
جمیعاً خلیفهای خدا باشند و انصاف این است که اگر اول و ثانی لایق برتبه خلافت
و جانشینی رسول و سنده او را که زدن بر سرند بمرتبت باشند معاویه و یزید و هشام
و ولید تا سلطان درم و خان او بکشد که هیچکدام از این صفاتی و صفاتی پای یکی از
ایشان نداشته اند و نه از این امام و خلیفه تواند بود و از امام تمام برتری
مردانست که در ترقیب آیه و سنن اصل عین اتباع هوایه هذی ز الله ف بوده
که در او نیست گفته نموده که در ادانت که نموده که گمراه تری نیست که بجز خود

پیغمبر مودعه خدا و رسول خدا کسی را نخواست به بیعت یا بظن و دیگر خلیفه او جانشین
 رسول داد و این رسوا را که اگر خلافت رسول را فتنه کند و کاذب باشد و همین که
 یکی را پیش کنند بر وجهت نمایند و امامت صحت یا بد باید که چون خدیجه بن
 عمر و سعد بن ابی وقاص و حسان بن ثابت و عبدالرحمن بن عوف و عیون عاص و
 سیران و اسحاق بن علی و ابی جهم و سیران کردند اطاعت او واجب باشد و گفتند
 و صحیح و چون **حسینی بن ابی المومنین علیه السلام** بیعت کرده بودند آن
 زیر صحت مقرون باشد و اطاعت هر دو یکبار بر مردمان واجب شود با آنکه عثمان
 هم واجب اطاعت باشد و هم واجب القتل و او را چون به بیعت آن اتفاق
 نمودند اطاعتش لازم باشد و تا چون بقتلش اتفاق نمودند قتلش
 نماید و اتفاقین هر دو صحیح باشد و دیگر آنکه هرگاه او را فتنه کند در کار
 تعیین خدا و رسول خدا را دخلی نبوده و این امر از جانب الله مخصوص
 شخص نباشد و چون جمیع امت درین کار مثل هم بگردند که در کار
 زید یا عسیر و احمد یا محمود محض با مشق بیعت نمایند و در یکدیگر
یک شهادت و یک در یک شهادت جمعی کشیدیم امام باشند و هر یک از ما
 مستبوعی چند هم رسد و این باعث محض تمت و سناعت و تهنیت
 و ضامنای تنظیم روی نماید و عرض از وجود امام که دفع فتنه و ضامن بود بقیض
 آن قبل یا بد و چون عصمت و افضلیت را منظور داشته بانی عوام
 قضایی در میان آمد و بیشتر مردمان از راه متابعت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

بر او غنا و وقت ثبوت در احکام و قواعد احکام شش محمدی برای هر
 ناقصه حد اعتدال نموده کار بجای می رسید که بعضی جستی فتنه اراده
 از سر تا سینه محض است و تا باین گرفته و صحت و مویش جمع و گفته
 روزی در چشم هم رسیده و گفته بیدارش رفتند و همین که به بسیاری
 طوفان فوج کرده بود باعث آن کوفت شده و دیگر گفته که در شبها جمع
 بر سر مصیبتی سوار بصورت پیرام و خوش روی آفتاب طلعت نزول
 و بعضی را عقیده آنست که از ازل تا بد هر چه شده می شود فعل خداست و مطلقا
 فایده بر هیچ علی بن ابی طالب نیست و گفته اند و فتنه فتنه و غنا و اوهل و حکومت
 همیشه بر مایه های خدای تعالی است و در قیامت که همه پیغمبران بدو فرستاده و جمیع آتش
 بر ستار بهشت می شایند و مشی نه دردی که بیکوت و حاجتی حلول آید
 و وحدت وجود باین دو احققا یعنی حیر و تحسیم جمع کردند و طایفه بفتوای ابو
 علی منینا مید و میگویند **لنحوذ بالله ذلک** و فتنی از آن علی هم رسد آن شخص را
 جایز است که آن دفتر را بعهده خود آورده و اگر معنه بی دفتر در مشق را بخواهد
 و پنجاه سال در مغرب محبس مانده و چون در شرق سجده زن در آید و از آن زن
 اولاد و اولاد او لا و لا هم رسیده باشد و اینها بر حسب الحی بان شخص شوند
 و از و میراث میسرند و اگر شخصی سر کند و کس که او ای دهند که آن
 شخص فوت شده و زن شوهر کند و از آن شوهر فرزندی هم رسد بعد از آن
 شوهر اول باید فرزندان هم از شوهر اول اند و از و میراث میسرند و از و میراث

شد و خدا جیبی

و از آن زمان بر پشت
 میسر

بر اثاب میسر و اگر کسی کرباسی با جامه عبود و زینت کند یا کند کسی را و زینت
نماید صاحب جامه و کرباس و کندم را بپوشد که آن خود را بطلب کند و به معنی
میستوان گفت و بپوشد که را در نماز میستوان پوشید و معنی بپوشیدن
بجای آن گفتن بخرید و معنی یک آن بپوشیدن و سوره که در رکوع و سوره طه
شرط نیست **لذا چون یکی از سلاطین** سابق شخصی را امر کرد که دو رکعت نماز
بطلبه بقی ابوحنیفه ادا کند او را لایق طلبیده و وضو ساخت و بپوشد که
ستر عورت نموده گفت خدا بزرگت و در برکت سبز دهم شده بی آنکه قدرش
بمسجده رفت و دو بار سر را حرکت داد و رکعت دوم را بهین عنوان سجای آورد
و در عوض سلام مسجده بطلبس انرا سخت و گفت نماز ادا نمودم و چون خضیان
حاصل نموده بر او انگار کردند و گفت بی از فقه ابوحنیفه طلبیده یک یک از این
بایشان نموده همه را ساکت کرد و حاکم مذکور از آن مدح بپوشید و بپوشید
اضتبار نموده و این حکایت از آن مشهور است که کسی را قدرت و محال
باشد بفتوای شافعی شریح را حلال میداند که گفته است از جهت ترتیب دفع
تا سه دست با جفت جایز است و یکی مذنب با یکی را بخش کرده و میگوید **مسأله**
یداب علی الأرض حلال یعنی آنچه در روی زمین است و راه برود و خوردن
حلال است و این ازین بهتر فتوی داده و و علی غلام را حلال دانسته و شافعی
بسم تصدیق قولش نموده جوی از علای شافعی که یکی از آنها یا فقیست در کتاب
از سبب عید الحاکم که شافعی است نقل کرده اند که او گفت از استاد خود شنیدم که

گفت **له یجوز علی النبی صلی الله علیه و آله** و سکنه حرام و لا
تحلیل شیئا و القیاس من حد حلال یعنی از سبب حنبلی یا سبب که گفته
است که حرام است یا حلال اما قیاس دلائل بر آن میکند که حلال باشد بفتوای شافعی
اگر کسی دست خود را بپوشد خود را بده و وضویش باطل می شود اما شافعی فرمود
و سبب مسکنه وضویش باطل نمیشود بفتوای ابوحنیفه اگر حنبلی بپوشد
دست در جای که بر آزار آب بود کند آب تمام نجس می شود اما اگر نه بقصد وضو
دست در آن کند بر طهارت خود باقی میماند و بقول آنکه گفت شافعی نموده
حشر و ارباب تا شش نوزده را حلال کند از منزه فاسد یا که میگویند و در
کتابها نوشته اند و دین خود فتنه اند بهین قدر اختصار شد و اگر نه تا مدتی مسلمان
ایشان میستوان نوشت که هر سبب از دیگری میگذرد بهتر باشد و چون از
باز میمانیم عثمان غامه باز میگوید **فصل ثالث در طریق تعیین**
امام علیه السلام چون معلوم شد که زمانه از امام عالی نسبتوانه بود و ثابت شد که آن
باید که بصفت عصمت و افضلیت موصوف باشد چون او نایب رسول و شایسته
خداست و دیگر بواسطه بنی پس باید که نقص واقع شده باشد بر امامت او از جانب
حدای نه و رسول تعیین او نموده باشند و دلیل که دلالت بر امامت او کند بر امامت
در عیت ظاهر است یا در موصوفه یا در خصلت باشد مثل آن حدیث یا
مضمون داده باشند یا به اظهار محبت امامتش ثابت شود و تا همین که بخیر و دلالت
بمعنای بنابر سبب دلالت بر امامت او کند چه بخیر فعلی است و چون عصمت

فقیه است که آنرا غیر از علم الغیبی و یکرنگی اند یا کسی که عصمت او ثابت
باشد و احق الله اعلام کرده باشد هر امامی که از جانب اقدس تعالی منصوص و منصوب
آن نفس بر عدم عصمت او خواهد بود زیرا که خدا و رسول منصب یکسند است **امام معصوم**
السلام پس لازم است که حق تعالی جل و علا کسی را که سر او از خلافت و لایق جایی
بفرماید و او را معین ساخته جمیع مفرق اسلام را بامتعت قول و فعل او مامور
گرداند تا زمانه از وجود نایب و خلیفه حقیقی خالی نماند و احکام اسلام و آیت
موافق اراده الهی در شریعت مستشبهی رسالت پناهی جاری داشته باشد هر
سب خود تواند که در امور دینیه دخل خواهد کرد و گوید بان دلیل **خواجه علیه السلام** اشاره
من مودع القصة تقضي النص وصيرته عليهم صلى الله عليه وآله
یعنی عصمت از او رهاییست و نمیداند او را **الاعلام السيرة والنفية**
پس واجب است که امام منصوص **من عظم الله** باشد و همچنین سیرت و سلوک
پیغمبر صلی الله علیه و آله مقتضی آنست که از دهن من امام واقع شود چو از او در هر
بفرزندش مستفاد است و مهربان تر بود بر امت چو هرگاه آن حضرت در
چیزی سبیل زبون و امور جنبه نیه مثل آنچه تعلق بقضای حاجت و استیجار
نشستن و برخاستن و خوردن و خوابیدن و اردو تقصیر جایز نباشد بلکه را
بیان شایسته باشد و اینکه و بیرون و حسن و قبح هر یک را با حسن و قبح
باز نموده باشد چگونه امری که از جمیع امور بهتر و کاری که از همه کارها ضرورت تر باشد از اهل
و معطل نگذارد و بسبب سبب متوجه آن نشود و گوید که **معاذ الله** متولی امور مردم که خواهد بود قول

کارشان بجا خواهد انجامید بلکه از عقل گینه روستایی و دیگر شی و در سینه نیک
بیر و وصیت کند هر چه که از او بعینه از بتری و سینه نیک نماند باشد پس چگونه عاقل
که **معجزه ی** بان مهربانی از دنیا رحلت نماید و وصیت **بکس** کند و نظم و نسق کار
امت را بنایی و حواله نماید و دیگر که حق تعالی میفرماید **اليوم اكملت لكم دينكم**
و اتممت عليكم نعمتي یعنی امروز که روز غدیر باشد کمال کردم از برای شما و نعمت
و تمام ساخته بر شما نعمت خود را و هرگاه به نزد قوم شریعت نبوی بجا می آید
تمام است تا بجای که میگویند چون اصحاب این امر از جمیع امور بهتر میدانستند
عقل و گفتن گرفته و بقیقه بنی ساعده داشتند که اول آن هم را صورت و همه بپای
مستواند بود که حق تعالی بی اگر ائمتین **ما می کند** و بر سینه ظاهر زد گوید که **اكنتم لكم**
و نیکم و اینها هرگاه با حقیقت ایشان هر یک از مردم و هر صوری از اهل عالم
الخطا باشد و در زمانه معصومی سوخته باشد محتمل است که کسی را که پیش آورده باشد چنین
مردمان و بدترین مردمان باشد و چون عقل تجویز کند که حق تعالی بامت حسن
راضی شده جمیع مجتهدین و عالمان را تابع او گرداند و اگر واقع صدای تعالی بامت حسن
باشد و کسی چون مستحق امانت کرده و هرگاه پای عصمت در میان نباشد و بعضی
مردم بکن که حاصل باشد پس خاطر به بیت جی تنلی نمود و از این جهت کسی امام
و نقل دور است و در حدیث آمده که **شخصی از حضرت امام علیه السلام پرسید که**
است بهتر بجهت نظم و نسق کار خود یکی از امانت را پیشوا نماید و تابع آن می شود
مستور دارد آن حضرت بفرزند ارجمند خود **امام محمد مهدی علیه السلام** که دوران وقت

نقل

و اینجا حاضر شده بودند که جواب گوید صاحب الامر علیه السلام از آن شخص پرسید
 آن شخص را که است بر میدارند آیا لازم است که از اهل فضل و صلاح باشد یا آن
 سایل گفت لابد باید که از اهل فضل و صلاح باشد باز پرسید که آیا ممکن است که
 آن شخص از فضل و صلاح دور باشد و در واقع از اهل فساد باشد
 مرد گفت که ممکن است حضرت صاحب الامر فرمودند که انیک است را جایز نیست
 که اختیار نمایند و مانع همین است که میتوان بود که است بچون انکه مصلحت
 مفسدی را اختیار کنند چه اگر آنها اهل اختیارند با عقدا و سهام نسبت خطا
 بایشان جایز است و این نحو اختیار از اهل خطا و دوریت پس آن شخص
 ساکت شد و اعتقادی که داشت زیاده شد و اما **اهل سنت و جماعت را اعتقاد**
است که امامت ثابت می شود بنسب رسول یا بنسب امام سابق و امام لاحق باید
 بیعت و اتفاق مردانی که عالم و دانا باشند و چون سابق برای برگزینی خود و از
 پیغمبر خداست و اقیق شده بود مردان به بیعت او اتفاق کردند چه عمر خطاب
 که علی اختلاف الروایات چهار کس بودند یا بیشتر در سقیفه بنی ساعده با بیعت
 و صحابه رسول با وجود ویانت و سختی در دین داشتند انفا آنقدر نمودند که
 مسئول کردند و بچرا آن اتفاق واجب الاطاعت است و استند نمایند چون عقیده
 عوف به عثمان بن عفان بیعت کردند کسی نکرد پس در امامت بر اتفاق
 بیعت باشد و اگر کسی تا کند میدان که ثبوت امامت بچند بیعت شخصی است
 معنی ندارد چه در علم اصول مقرر شده که قول و فعل مجتهدین با اجرات و همچنین قول خلفاء

و همچنین قول اهل مدینه در مسئله فقهی که نقل در آن کافی میباشد تحت نیت پس بگوید
 قول و فعل عمر بن خطاب یکس دیگر با قول عبد الرحمن بن عوف در محلی از اهل بیت
 که فی بنو نیت جمیع حقایق در دین و دنیا تحت باشد و دیگران را برای برگزینی خود
 واجب الاطاعت است تا این دعوی کنند و بر از کجا ظاهر شد چون دانست که ای برگزینی
 و دومی رسول است تا بر بیعت کند و همچنین بر آن کس و حاصل کلام اگر ایشان خود
 چنانچه در رساله ذکر نمودیم که بغیر از اتفاق و اجماع دلیل بر این مدعا ندارند و قطع نظر از آنکه
 غیر از این چنانچه در کتب اصولی است مثل منهاج میثاق و مختصر ابن حباب
 و شرح این بیعت شده عبارت از اتفاق جمیع اهل صل و عقد یعنی مجتهدین و علمای
 اسلام بر امری از امور در وقت معین و بهم نشین درین مسئله بحث بسیار کرده اند
 و ثبات آن بجهت معتوف شده اند چه میکنند آیا اجماع ممکن الوقوع است یا نه
 که علم بان بهر سه آیه اثبات آن نقل میستوان کرد یا نه و بعد از اینها آیا حجت و دلیل
 بر بیعت میستوان ساخت یا نه و بر تقدیری که حجت بان توان ساخت هرگاه
 نرسد حجت است یا نه و بعد از اینها همه باز خلاف است که آیه شرط است که در بیعت
 شدن این جمعی که اجماع نموده اند هیچکس خلاف ایشان نکند و باید که از اینها هیچکس
 نباشد و آیا اجماع تنها حجت است یا سنده دیگر میباشند که بعد از آن حجت باشد آیا آن
 سند باید که قیاس باشد یا نه و ثابت کردن حدیث و اینکه حجت است یا نه هم
 تمام علای اهل بیت از حجت نبی است و آنهم که حجت میدانند در شرط و انفاش خلاف

شیوه رایج
 لغت و ادبیات
 بازنویسی
 ج ۱

دارند و بسندی که درین اجماع از برای محبت بودن آن ذکر کرده اند حیاتی است که
حضرت رسالت بنیاده صلی الله علیه و آله در بهاری رخصت داده که آبی بکرانام شده
و نماز با دو رکعت و میگویند هر گاه در آن روزی با و راضی شده باشد در امر دینی
که خلافت است راضی خواهد بود و امر خلافت را قبایس ناز کرده اند و این را پسند
اجماع دانسته اند و شیعیان این امر را منکرند و حکم نماز را نسبت بایا شریف میدهند
و میگویند که حضرت رسول امر نماز نکرده بود بجهت تصفیی که داشت و چون نماز را
که وقت ناز شده عایشه بلالی را گفت که بای بکر بگو که امامت مردم بکس و بلال بگو
که حکم رسول است او را گفت نماز مشغول شو چون صدای بانگ نماز برآید
اطلاع بر امامت یعنی پیشانی ابی بکر رسید با کمال صغف و سستی و تنگی
بر دستش تنش عباس و دست بر دستش مرتضی علیه السلام نهاده و چون آمد و ابی
در کرد و خود امامت کرد تا باعث صحت و وفاداری و بر تقدیری که واقعی باشد در میان
خاندان است و اگر در اصل علی باشد و در سرع با اصل مسادی باشد و این طاعت
ظاهر نیست بلکه منسحق ظاهر است چه اگر غضب ایشان نماز در پی سه هر نمازی
ناستی جایز است و در آن نه علی در کار است و نه صلاحی و نه شجاعتی و نه تیرگی
خلافت که چنانچه خود تعریف آن کرده اند حکومت عامه است در امور دینی و دنیوی با
شما ایضا بسیار که یکی از آنها در ابی بکر موجود بود پس چگونه میبایست این بان گویند
و بر تقدیری که میبایست یافت شود محبت آن در شروع می باشد و مسئله است
از اصول است و اگر چه تحقیق اجماع و علم در آنوقت در مرتبه اشکال پنجاه سال یا صد

بود

بعد از آن بود چه سنوز اول اسلام بود و اهل حل عقد بهمد در مکه و مدینه و حوالی
آن و ولیده طیبیه زاد هم الله تعظیما جمع بودند اما اجماع در آن ماده تحقیق
نیافت چو روز اول همان سه چهار کس سبعت نمودند و بعد از آن مردم را
به تهدید و تحریف بر سبعت در می آوردند پس آن معنی میباید که
اتفاق هم در یک امر و یکوقت باشد صورت نیافت و قطع نظر از آنکه
اهل نبط رسول صلی الله علیه و آله از این معنی جنبه داشتند چو که حضرت
و فاطمه و حسن علیهما السلام و سایر بنی هاشم و جوی کشید از احباب بکار چون
ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و خدیجه و اخیل بودند و سعد بن معاذ که پیش
قبیلہ خزرج بود و خود نازنده بود و سبعت نکرد اهل علف میگویند که
حضرت امیر در زمانی الحال شد و گویند که فاطمه علیها السلام و بنی هاشم سنوز
سبعت نکرده بودند چنانچه اعظم گوئی که آنهم از مخالفین است و تاریخ
نویسته که ابی بکر مجلسی ساخت و امیر المومنین علیه السلام را با آن مجلس طلبید
چون از وجه طلب پرسیدند عرض خطا گفت سبعت سبعت کردن امیر حجتی را که
ایشان در روز سقیفه مستمک شده بودند و آن که الا بعد فرقی و عزت
رسول را بر ارضار حجت گردانیده و آنرا دلیل استحقاق دانسته برایشان حجت
فرمود که من نیز همان دلیل بشما حجت میگویم عمر گفت تا تو نیز مثل دیگران تو را
نمایم و سبعت نکنی ترا با ما نکنم و ابو عبیده جراح گفت در سقیفه
دانسته برایشان حجت شسته فرمود که من نیز همان دلیل استحقاق میگویم عمر گفت

بیز مثل دیگران موافقت نماید و بیعت کند تو این امر را بکس قابلیت
و لیکن بموافق مصلحت وقت صلح نمایی حضرت بود بخت سید و حسن راه راستی
نبودید و عطایه را که حضرت عزت جل شانه بخانه داند نبوت منه بود که
دیگر نقل آن رواه اید و شما همه میدانید که قتل آن در خانه ما نازل شده و چون
عمد و فقه دین منقض و سنت ما بم و مصالح دنیا و آخرت نبهگان و اما
بسته میدانیم و ما باین ارا از شما سزاوارتریم و ما را بد دیگران بیعت قتل کرد
و شما به بیعت نمودن با او گزیدید و بشرب سعد گفت یا ایها المؤمنین **اولئین**
اگر تو این حرف را بقبل ازین اظهار میکردی کسی خلاف تو نمیکرد اما چون
در خانه خود نشستی و در جمیع قوم حاضر نشدی مردم را کمان شد که مکر از این
امر کاره میکند حضرت بود که چون میشد که من بفرمندا را گفتن و دفع نموده
از پی امر خلافت بروم و در دفع خلافت کوشم و اعظم کوفی بعد از نقل این حکایت
فرشته که حضرت در آن مجلس بیعت نموده باز گفت و بعضی میگویند که بعد از
وفات فاطمه دوازدهم بیعت کرد و از عایشه روایت کنند که بعد از شهادت
بیعت نمود و در کتب مناقبین مسطور است که در آنست و افواه مذکور است
امیر المؤمنین علیه السلام در آن روز آنست مطهر بن مرسى علموده که آنست
بشهادت من بفرموده بود و بعضی غصب روز غدیر نمودند و بکبر استی
وز دادند و در نای صلاحت را بر روی خود کشیدند و بفرموده **ان الله المصلح**
بزرگ صحبت اصحاب نموده بترتیب قرآن مشغول گردید و در کتب خانه خویش بکشد

بش روز

بش و روز عبادت الهی و تدارک سبب و ادای بیعت رسالت بانه اشتغال
داشت و معاذ ان مکر کس بطلب آن حضرت میسر نشد و در هر مرتبه رسولان
جوابها میدادند باز میخواستند تا آنکه آتش نفاق بآید آن شیطان شکستید
بعد از بطلان مشورت با یکدیگر فرستادند و آنرا دادند که عربین الخطاب علیه السلام
الرحمن بن عوف و قنفذ که یکی از خویشانش ابی بکر بود با جمعی دیگر از مشران
با شیشه نای خایل کرده و علنی همی بر پیش و آتش بر بت بطلب آن
روند و اگر در آمدن ثقلی و در زد آتش در آن خانه زنند و آن خانه را و هر که در آن
خانه باشد بسوزانند و چون بدان خانه رسیدند آواز دادند که بفریدند و هر یک نوبی
آن حضرت را مطلبیدند و از جمله گفتگوی عربین الخطاب این بود که انشی
الباب و الا آخر قناه علیکم یعنی در باز کنید و آتش زده خانه را
می سوزانیم و در اکثر روایات خواندیم است که چون در را ویران میگردان آن
جستجیان آتش افروخته در خانه را بسوزانند و در این است که ابن قتیبه نقل
کرده است که ابو بکر در عرض موت میگفت **لنشی کنت فاطمه**
یعنی کاشته آنروز که در خانه فاطمه را می سوزانیدم چنانچه به تفصیل بیان احوال آن
است آتیه تعالی فاطمه را بسوزانید و بفرموده ما تم بر سر و جامه تغیر در بر
با جمعی خویشاوند فاطمی الحار بود و بموازیم مصیبت قیام مسینه چون بوی
و سبب است که بعد از سرایید مرا و در که با ایشان و یا رسولاه و یا عیثاه و
مصیبتاه با او اگر چه و با آن محصور مظلوم ملاکه آسمان را در پیروز که از دست

آن سنگدان اثر گرفته و فایده بر جبرج آن سینه آلف مرتب
و چون دانست که فاطمه علیها السلام مانع در باز کردن آنرا بنوعی در رفته بود
آن معصومه آهی که غلغله در محله عرش اندازد کشید و غشی او را تازی شده است
حل شد و آتش زدن در را باین علی منافاتی نیست و در بعضی روایات است که
دویم سوخته شده بود که عمر کد بر آن در زده و آن حضرت ایستاده غشی که در جبین
ساقط شده و چون عمر داخل بیت شد عداوت اهل بیت چنان در رشتن
نموده بود که آن عمل را سهل دانسته با شاره آن قفسه ملعون مس که است
او علی میکرد تا زبانه بر دوش سینه و گویند و معصومه خافیه زده که گفت
مبارکش تا موی درم گرد تا وقت وفات گفت مبارکش بحسب بود و چون
دلیله طلب عراست دلی ادبی پرو قدم خویش را بجبهه رضا جوی پر کرده خود را
گردد و است حواله بآن نورس ابرو عصمت و طهارت نموده
بعضی از شقاق اسقاط جبین را بسبب فعل خالده دانسته اند و بر تفرقه جفا
تفقد هم نتیجه استیاری عمر است و آنچه درین روز و روز پاره کردن
فدک آن ظالم عجایب که گوشه سینه امینا وقوع یافته سبب آن کرده که
دیگران در رسم کرد اولاد حضرت عتقی دیر شوند کار بجای کشید که باز نرسد
آن سینه آلف جگره العین حضرت خبیثین در صوای کر بلا از گوینان پیوسته
سبب القصد چون حضرت امیرالمومنین دید که بی ادبی آن کبر از سر
صبر گذشت بی احتیاطی از زمانه بیرون آمد که ای سبب خفا حین از آن جان سبب

که در علم حق تعالی گشته نه تو بجه دیگر گشته رسیدت مستقرت بطلان دیگر
مقدور شد و اگر نه تو امثال تو نیستی چه آنقدر قادر نیستی درین اثنا خالده و سبب
سینه کشید فقد آن حضرت نموده و بنی با ششم حج آمده بعزم امانت عمر خالده
دستها بالا بردند حضرت امیرالمومنین علیها السلام مانع ایشان شده و بر جوی
که خدا و رسول او را فرستاده بودند از نهضت اصحاب و اقربا یعنی بنی با ششم
استی داده و تسکین فرستاده از حرب منع نموده و باقوم عسکری رسول صلی
و آله تشریف برده از طوفان کفر و کفری بسیار واقع شد و در آنرا ابوبکر گفت بستان
چنانچه خود مرا حبس نای که کسی با تو قوی نیست و چون خبر آورد که دوازده فاطمه
علیها السلام بر زبانه اضافه بود ابوبکر و عمر از حبت استیضای فاطمه او متوجه نرسد
آن معدن عصمت گردیدند اولاً حضرت سلام یافته ثانیاً حضرت امیر را شین
ساخته بعد از نشستن و عهده معذرت فاطمه علیها السلام از درون حجره از عقب
در باز آمدند و او که از سینه آلف کشیده بود که فاطمه فضاغه متوجه
افرادا فقد اذانی و سن اذانی فقد اذانی الله گفتند بی کجی اگر کشیده
ایم چون اعتراف نمودند فاطمه علیها السلام دست مبارک دعا برداشت که اللهم
انها فلان اذانی فانا اشکوا الیک و الی الله و الی الله و الی الله و الی الله
استی انکما احسنه الی رسول الله فاستبروه عما صنعنا بیکم و الی الله
فیکما یعنی اگر چون پیش از رسم داد کشیده که برهم گفت که فاطمه پاره از
من است و آزار دادن او با آزار من است و آزار من آزار شماست گفت الی

مرا برنجایند و من شکوه اینها بنویسم در رسول تو بخند اگر راضی نشویم
از شما هر دو تا رسول خدا طاعت کنم و او را جبهه دهم با پنج بعد از او بایستد کرده
و خدا ای تعالی حکم کننده باشد برستم و ظلمی که بر من رواه استنداید که حاکم و صاحب
اختیار است اگر چه نقل بظاهر می نماید و لیکن چون از تنه حکایت بود نقل
و دیگر آنکه فی طردوی القری است و در و سه آن حق تعالی امر محبت او فرموده و
پس خود اسفارش او بامت نموده و پیغمبر خدا مکرر در باره او وصیت کرده و در آن
باب مبالغه بسیار می آورده و محبت و اطاعت او را سبب نجات از خدا گفته
کسی را مورد نکرده و مخالفت خدا و رسول نموده باشد به یقین لایق مرتبه خائن
و اخطب خوانده می از ابی سعید خدری نقل کرده که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدیم
كُنْتُ اَمْبِئْنَا اَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللهُ يَهْدِيَنَا وَلَا يَضِلُّهُ اِيْمَانُكَ وَاِنْ
اَدْرَكَكَ جَالُ اَمْرٍ مَاتَ بَعَثَهُ اللهُ يَنْفِخُ فِي صُورٍ حَقِّي
يَوْمَئِذٍ یعنی هر که اهل بیت مرا دشمن دارد و میزد قیامت او را در جهنم بود
بعوضه که محشم در آورند و با ایشان حشم کنند و او را از اسلام فایده رسد و از
اهل بدوخ شود و اگر در دنیا و جالی را در یابد بوی ایمان آورد و از شر او شود و اگر
پیش از دجال بمیرد و در وقت ظهور دجال او را زنده کنند تا طینت و جاویدت
طبیعت او شسته بوده ظهور کند و در تریه مریدان او داخل گردد تا چون در غرضه
قیامت در آید و زمره کفار باشد طینت در او قرار گیرد و بعضی از اهل سنت را و با
اجماع اهل بکر عقیده شیعیه نیست میگویند تا سید بن قباوه زنده بود چون بیعت نکرد

از قیس

از قیس اسم الله کسی بیعت کرد اما بعد از آنکه سعد را کشتند اجماع اهل بکر شد
اگر چه اسم زنده نبود پس بنابرین ابو بکر بعد از موت خود جلیف شده باشد و بعضی
طرق را نیز در امامت نماز او گفته است که خالی از دوزخی میت گفته اند که اگر من دایم
که سید صلی الله علیه و آله او را پیش از زنی امر کرده بود اینک او را اول مامور بختند
و بعد از آنکه او را محض نزل کرد اینده خود مقصدی امامت نماز شده و عشره مضمت
خواهد بود که بر عالمیان ظاهر شود که شخصی قابلیت امامت نمازی درو نباشد
ابلیت خلافت و پیشوای همه نبه کان در دین و دنیا یقینا نخواهد بود و نخواهد شد
چنانکه در **سوره برات** **وَقَدْ جَاءَهُ اَوَّلُ بَدَاوَةٍ كَبِيرَةٍ** و بعد از آن بهین
جهت از او استراده نموده حاصل کلام چون با اعتقاد اهل خلافت سپاس را از امت
میل نکرده بخلاف و وصایت اختصاص نداده و پیغمبر صلی الله علیه و آله موافق امر الهی مخلوقه
به یقین جلیف انداخته نموده و قتل را خود مطلقا در این امور دخلی نیست و بر عهده ایشان
از وجود امام **معصوم خالی میست** و وجود او در نظم و نسق عالم متصل است
و اجماع اتفاق است درین امر که فیتت بر سر طایفه اجماع را سندی باشد که معصوم
و اتفاق اهل مدینه چون بعضی از امت اند محبت میت و اهل صحت ندانند و لازم است
که حلیف نمودن اصحاب ابو بکر را و پیغمبر را و پیغمبر را و پیغمبر را و پیغمبر را و پیغمبر را
و قریب شیطانی و محبت جاه و جویی فتنه است **و اما اگر کسی بیعت کند با کسی که بعد از او**
و عدم امام مسوی است و از جانب الله هم حق بود که خلافت آن جایز نباشد
رسول نیز نه گفتن و نه نبوت حق را ندارد و گفته شده بود که مخالفت آن موجب عتاب است

و عقل خود درین معامه بکار می رود و کشتنی بر مدینه مقرر شده بود که بافت از دست
 رفتن عرض بایکدی با می باشد چه واقعه داده بود که در حقیقته واقع شده بود که این
 را که نه عقل این امر شده باشد و نه نقل آن دو آن نموده بر تعقیل و تکلیف کمال
 کرد **اجبیبی** بوده بر همه کس واجب گفتی که **با کتاب** بعضی از دیگران قسط
 کرده و مقدم دارند که خاص من اینجاست بنوعی شده شمار از یاد بگویند و بگویند
 ضلالت شهرستان اسلام و دولت هدایت رسیده باشد و اورا ندیده باشد
 بخوبی که کسی نه آشنایی مطلقا در میان نبوده است و ملاحظه رسوم لغزین است
 که در جاهلیت و اسلام در همه شب و شبی و غنی و فخر و کس از کار برد و صاف کرده
 و خواهش و خواهش و خواهش و خواهش از امور معتبره بوده دست تا در روز
 خنجر چیده نموده و اورا بر ستر پاکت و اولاد اهل بیت اورا گرفته و معیت گرفته
 در سقیفه اجماع نموده بعد از گفتگو و در ابو بکر را خلیفه الله و خلیفه الرسول نام
 چه جواب توان بگیری از پی روی هوای نفس و اشتیاق ماکوت و انتظار
 ریاست بلکه بعضی عداوت با اهل بیت رسالت چه راه بردند و توان کرد
 و این دلیل محکم آن حکایت است که از کار بر علای اهل بیت نقل شده که چون
 مدینه و قریه اینست چهل نفر از صحابه مجلس از ایشان را خالی ساخته با یکدیگر معیت نموده
 نمود و در شب که در مسجد کعبه بودند که چون معامه با بنی امیه شد و بپای رسیدن خطبه ای بود
 اماده این کار باید شد که چون طایفه روح الله بنویز و نفس تنگ برطن اصلی
 میل و مرجع نموده بر دوازده نایب و نیز بکلیش اهل خطبه قی قدیمی مرجع نموده این

نیز در

در شیشه

را شیشه انگشتی است اعتبار خایم و از راه های حوزر اغیثه داده و شیار دست تمام
 یک در ریس و سر و در نموده تا نیم با این معنویان نموده و نوشته بر عهد ائمه بن عرف
 فضا و باطنش چنین از بگویند و در روز سقیفه بان معنویان نموده
 و از مطالبی که در کتاب **البلاغه** که مکتب کلام آن حضرت است و شرح آن و توفیق
 کتاب احادیث و مناقب و مناقب و مناقب می شوند که کلام اصحاب و مخالفت ایشان
 با خدا و رسول خدا و این باب و ناخستندی حضرت امیر و در دست غم از ایشان در رتبه
 است که بخوبی راضی بود و ادعیه تمام در وقتی از اوقات از ایشان توان کرد و بگویند
 ای منی میسرین میسرین میسرین میسرین میسرین میسرین میسرین میسرین میسرین میسرین میسرین
 و در خلافت ابی بکر گرفت و در حضرت امیر مجلس اودفته بعد از حمد ثنای آنکی
 در دست حضرت رسالت یازده حمدی صل الله علیه و آله و الکرمات ما بعد الا اننا نعلک انکما
 فضلك و لکننا کما نری اننا فیها حقنا فاستبدده علینا یعنی منع نمود
 ما بر پیوست کردن تو بجهت انکما ما منکر فضل تو بودیم و لیکن ما چنان میدانستیم که او را
 درین خلافت حق نیست و دیگران برای خود نموده و ما را در حق نداده و بعد از آن
 و خویش را بر رسول صل الله علیه و آله و فضایل و احوال خود را ذکر کرده بطریق که
 باعث رفت دیگران گردید چون صحبت در اینک بخلدلت ابو بکر را رضی الله عنه خلافت
 با امر الهی حق نموده است بود و استحقاق خود را مسلم که در کمال نور و جلال
 شمر غا در دست نمی آید و فتنی که در این نبوده باشد و در وقت دیگر رضی الله عنه باشد
 و در وقتی خود استحقاق آن یافته بکمال طلب خود کرده باشد چه استحقاق ذاتی و عطای

مسند حاکم
 در بیان این
 در بیان این

در بیان این
 در بیان این

امری میت که در حالی خالی از آن تواند بود یا محال گفت امر صدای تقی توان
 نمود پس اگر درین باب کسی حرفی گوید یا شستنای طبع و هوای نفس خود
 خواهد بود و چگونه تواند بود که **اول جابجاء انداختیم کوفی نقل شده**
مقدم بامام زین العابدین علیه السلام زد و گوید که عطا می که حق تعالی به خانه و آن نبوت
 کرده بجای و دیگر نقل میکند و آنست با خیر خود بیعت نماید و استحقاق
 خلافتی که اولاً بجهت خود انبیاست منتهی شود بدیگری حواله نماید و ایضا این
 ضمیمه که یک از اکابر اهل سنت است در باب امامت ابوبکر را
 نوشته و فصل طوفانی در باب امامت ابوبکر و ابامعز علی علیه السلام
 ذکر کرده و در متن آن حضرت مجلسی را بکر و تکلیف بیعت با خود و
 و حجت برایش تمام کردن از بیان خویشی خود علم و فضل و سایر صفات
 و احب ای حجتی که از ایشان برانصار تمام کرده بودند برایشان نبود گفتند
 که از خدا بهتر سید و نبوت را از خدا رسول بجا نماند و دیگر نقل میکند
 و حق را به صاحب حق و اگذارید که عالم بکتب حسنه او سنن رسول صلی الله علیه
 و آله و انما یل شریعت رسول و قوانین ملت ما یم و رسول خدا اولی ایم
 و در موت و حیات و حق را را غصب میکنند و ظلم و تعدی بر او و بر خود
 مد ایراد تا احسن آنچه گذشته بود بیان شد فی در آن آورده اند نمیدانیم
 که این گفته نقل آنچه درین فصل نوشته و میان حدیثی که در جمیع اهل
 سنت نقل نموده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که **یا ایها الذین**

اهل بیت یعنی که هرگاه هر کدام از اصحاب ائمه انما ینبای است
 به ایت من یا سید چون جمع میکنند که اگر آنچه در آن فصل ذکر کرده است
 تا نقل کنند میدانند که آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرموده
 آن صادق است و راست میگوید و از آن کذب ابوبکر و ظلم و تعدی
 لازم می آید یا آنچه در آن گفته است کاذب است و ابوبکر صادق است
 هر آنچه کرده و حال آنکه ایشان **امیر المؤمنین علیه السلام** را امام میدانند
 این کلام لازم می آید که یکی ازین دو کس کاذب باشد و کاذب است حق است
 میت حاصل گشته طایفه از معاندان جمعی از اهل باطن و با خود یا خسته
 نام خلافت باقی بگذاشته و باسی بی مسما اطاعت نموده نوشتن ایشان
 از کتب دافتری باطله افروخته تا داند و این معنی از اجماع معتبره شرح
 نموده اند و آنست محمدی را تا روز قیامت در صفات اهل کفر و کس را که
 در ضبط احوال خود سهلترین دینی و صل مسکن از سبیل شکی یا سهوی
 که برایشان دارد شود عاصبه بوده و آخر در شرق و غرب عالم بر خون و مال
 عرض مسلمانان لفظ داده و ایشان نیز متحلی و زود مال عالمیان درین
 حیرت شده و شیطان از کار و بار عطف بکار خسته و هرنفثه و همدادی
 که تا روز قیامت روانه نموده و نموده و نخبه آن اجماع و متفرع بر آن بوده و خواهد
 و سبیل علمه الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در باب اجماع و خلافت
 ایشان در آن باب در سوره که بفارسی نوشته شده سخن گذشته و درین مقام

در این باب

تا خواننده را مال گیر و بهین گفتا نموده **فصل دابع در تعیین امام**
علیه السلام امامیه و پیروی و اسماء قبیلته و جمیع فرق شیعه که بحسب فرقه اند
 بقولی معتقد و در شریعت برانند که بعد از رسول صلی الله علیه و آله بقا صله امام
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و اهل سنت را عقیده آنست که بعد از
 رسول ابی بکر بن ابی قحطه خلیفه است و بعد از آن عمر بن خطاب و پس
 عثمان بن عفان و خلیفه چهارم علی است و امامیه را برحمت اعتقاد وجود
 دلایل عقلی و نقلی بسیار است اما عقلی دلایلی است که دلالت بر امامت آن
 حضرت نماید آنست که از روی عقل و اورد و آنچه درین مختصه میگردید که از آن
 دوازده دلیل است **دلیل اول که امام واجب است که معصوم باشد** چنانکه
 گذشت و غیر آن حضرت ازین چند کس با اتفاق جمیع امت پس از آن معصوم
 نبودند پس آن حضرت امام باشد **دلیل دوم امام باید که منصوص علیه باشد**
 یعنی از جانب خدا و رسول نص بر امامت او باشد بطریقیکه مذکور شد و بر غیر جمیع
 علیهم السلام با اتفاق نصی از جانب خدا و رسول بر امامت کسی واقع نشده بود پس
 امام باید که او باشد باین دو دلیل حواجه نصیه ائمه نموده و گفته است **وَمَا**
مَخْتَصَّانَ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ **عَلَيْهِ طَائِفَتَانِ مِنَ النَّاسِ** یعنی حضرت
 هر دو منصوص بقبلی علیهم السلام است و معصوم و منصوص علیه است آن حضرت
 غیر از با اتفاق کسی ازین چند تن معصوم نبود و نص با قتراف خصم در شان غیره
 وارد نشده پس باین دو دلیل ثابت است که آن حضرت سیفا صله بعد از رسول ص

امام است **دلیل سیوم** آنکه امام واجب است که افضل از رعیت باشد و هر چه در
 محتاج آن باشند داند و اگر نه او نیز محتاج بامام دیگر خواهد بود غیر علی علیه السلام
 کسی ازین چند تن اکبرین نبود پس او امام باشد چه با اتفاق عقلا امام بحق
 بی فاصله کسی است که افضل از همه است باشد حتی شیخ اشعری که معتقد است
 ایشان است و ابوشکور سمیسم که از علای ابوحنیفه است نصیر خود
 که امام بحق واجب است که از همه است افضل باشد و بالجمله جاد و نبات و حیوان
 چه جای ایشان همه میدانند که علی علیه السلام افضل از جمیع امت است **دلیل چهارم**
 سزاوارت او باشد این عین او **دلیل چهارم** آنکه امام باید که او را کفایت
 باشد و هیچ رسولی نبوده که بعد از وی خلیفه وی کسی باشد که از شریک بوده
 چه جای آنکه نه تنها در شرک گذرانیده باشد بعد از چهل سال ترک سجدت
 آنکه ایمان آورده باشد و چون هرگز از زمان آدم تا حال چنین حصیری واقع نشده
 پس بعد از رسول صلی الله علیه و آله که افضل رسل است و خاتم النبیین
 شاید که واقع شود با وجود علی علیه السلام که طوائف امت اتفاق دارند که طایفه الغنی
 مشرک نبوده **دلیل پنجم** آنکه امامت ریاست عامه است و این ریاست را حق
 نمیتوان شد مگر بصفت زهد و علم و عبادت و شجاعت و ایمان و سایر صفات
 حسن و بعد ازین آنست که بعد از تفصیل بیان خواهد آمد که کسی جامع این صفات
 بود چه اکل باشد نبود الا آن حضرت علیهم السلام پس نایب و امام او تواند بود و غیره
دلیل ششم آنکه هیچ رسولی از دنیا نرفت مگر آنکه یکی از رعیت و از انبیاء او

و قایم مقام او بودند چنانچه آدم را شیت که پسر اعدا است و او علیها السلام و اذ
تا جرح علیه السلام و فوج را پس او سام و از او و از هم پدری بر سر تا ابراهیم
ابراهم با ساجیل و سخی به یوسف علیه السلام و موسی را از آن در حالت
دیشع بن نون بعد از وفات که ابن عرش بود و او در اسیران و حبس
خالد هاشم شمعون و دیگر با یکی علیه السلام پس رسول ما نیز خلیفه باید که از وراثت
باشد و بسیار هر چه کرده اند گفته و نه موده خدای تعالی و قرآن بخاطر رسول
صلوات الله علیه و آنکه موده و میز باید که سنة من فک ارسلا قبلک و سئل
یعنی نوزیر برنت اینها میفرماید باش و از سنت مراد شریعت بود که گویند منسوخ
باشد پس باید که مراد عدل و نبوت و امامت باشد جای دیگر میفرماید که و ان شیعوا
مکة ابراهیم حنیفا یعنی تابع مدار ابراهیم باشد و بی روی مذمب و بدین
و ابراهیم را بموجب دونه تعینا من بعض خلیفه از وراثت او بود پس باید که رسول
ما را نیز صلی الله علیه و آله خلیفه از وراثت او باشد و اگر کسی انتر افس کند و گوید که
نیز عیسی حضرت رسول بود و قرابت و ارادت پس این دلیل شایع جاری است
جوابش آنکه حق تعالی فرموده والذین آمنوا و اتبعوا ملة ابراهیم حنیفا و این
و لا یتیم من شیعه عباسی اگر چه خویش بود و معنی این است که آنکه ایمان آورده
باشند از جمله ما و این نباشند و نیست این را از ولایت شما مصیبتی به این
دلیل از ولایتی نیستی هم سیرتانه بود و دلیل منهم که درین مقدار و من
استفاده چند مذمب علی اختلاف الحقیقه بین کرامت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن متفرق

در این باب

منقول

و منتقم شده اند سچک نیست که مدح و ثنا گوی آن حضرت علی است نباشد و در
امامت او شک و شبهه داشته باشد و هیچ یک در خلافت او شک نمیکنند و اگر
یکروز باشد و لیکن خلافتی که هست درین است که آیا سقا صلوات الله علیه است یا قاضی
در امامت او اتفاق و اجماعت اما در باب امامت و دیگران خلافت بسیار
سپس ائمه المتبیین علیه السلام اولی است از آنکه ائمه المتبیین فی غایه چنانچه
که شخصی از عارفی پرسید که چه منق است میان علی و ابی بکر گفت از اجابت
قیاس حال هر دو مستیزان کرد که در علی خلافت است که آیا خدای سزاوار
پرستش است یا بنده لایق امامت و در آنرا امت که آیا ایمان درست بخدا و رسول
درست یا بسنند بر کفر باقی بود و در هر دو صورت عقلا خلافت کرده اند اکنون
سنان هر دو نیز کن و دلیل ششم آنکه جمیع اهل ملل بلکه جمیع اهل عالم را اتفاق است
حضرت امیر را جمیع صفات اکمال از زهد و ورع و تقوی و سخاوت و شجاعت
و علم و قربت رسول و عدالت و عصمت حاصل بود و همچنین اتفاق است در
این بکر در آنکه چهل و شش سال مشرک بوده پس بعد از آن اسلام آورده و در حد
خلافت است جمیع دعوی عدالت و صلاحش میکنند بعد از اسلام و طایفه آنرا نیز میکنند
و میگویند که اگر عدالت و صلاح در شقی نباشد بر صاحب حق تقدم نموده و در آن
فاصله باز گرفتاری و حائل و لید را بر تیرگی و شکست و بعد از آنکه از آن بزرگوار شایسته
در احب ای خدا غاض نگردی و در وقت مرگ آنرا بر آن خلافت حق علی نوبت کردی
و دیگری نراوی پس ائمه انمودن که پس از آنکه در عدالت و صلاحش باشد اول

که

از اقامه مجلس کردن که در عدالت و صلاحش خلاف باشد و خصم چون اثبات عدالت
از توان کرد و حال آنکه نه پیش تجویز نمودن معصیت بر او باشد و نه از او باشد
که حق تعالی در وقت مرگ یا آن از سبزه بازستاند و کفر بوی دهد و دلیل هم آنکه
با اعتقاد خصم خلافت ابی بکر بر لیل نفی و عقلی هیچ یک نبود بلکه با جتیه را
بود هرگاه او خود بر سینه خود را مقول کرد که گفت اقبلونی فلست بخیر
که این را در آن وقت که در جبهه که حلیفه بود پس عزل او نباشد و علم هم رسید
که ثانی المال او را حلیفه کردند و در ثانی المال خلافتش درست نبود و خطا کرده بودند
و بر باطل بودند از آن جهت که گفت فلست بخیر شما و هم از کلام خلافت علی علیه السلام
ثابت شد که گفت و علی بنک یعنی علی که مستدرین و صاحب حق است حاضر
اورا اختیار کنید **و فصل دوازدهم** آنکه نه هیچ خصم رسول علیه السلام میت
رحلت نموده و ای بر وصیت بعد کرد و عمر خلافت را بشود و انداخت و عثمان
گشته شد و هیچ نگفت پس اگر ابو بکر حق کرد و سخی بود و عمر عثمان بر باطل بودند
و اگر این هر دو بر حق بودند و ابو بکر بر باطل بود پس چون امامت را بابت ان اقامه
و اقامه ابی بکر از ایشان ضد اقامه کردن بی بکایت و میان هر سه مخالفت ظاهر
پس معارضه گشت که هر سه بر باطل بودند و علی علیه السلام بر حق بود و دلیل یازدهم آنکه
هرگاه است محتاج با امام معصوم باشند و وجوبش موجب صلاح عالمان باشد
و سبب فتنه و فتنه و فتنه و حق تعالی را قدرت بر نصب امام معصوم بوده باشد
حکمت بالغه و رحمت شایسته او جل شانه باشد که امامی چنین نصب کند البته بر حق

خواهد بود و قادر بودن اقتدای و حسیان خلق و عدم فتنه و فتنه است
بر حق جلی و خلافت ابی بکر بر نه نبوت قدرت و احصیای خلق و نفی از عدم
خلق واجب است و چون اجماع و اتفاق است که غیر آن حضرت معصوم نبود متعین
نصب او امامت او علیه السلام و دلیل دوازدهم آنکه چون خلافت افتاد و موجب
در باب خلافت صاحب حجت آوردند بر انصار بر آنکه رسول الله علیه و آله از او
تشریف بود باید که امام سه از قریش باشد و انصار را این قرابت نبود و لیکن قرابت
ابو بکر را بود و عمر و عاص و خالد و لید و اکثر تشریف را نیز بود و هیچ یک جبهه نبوت قرأت
و انتقام عصمت و انتفاع نفس لایق این کار نمونده و اقدام باین امر نمیشد
و در ارت حقیق و خویش تحقیق مرتضی علی علیه السلام بودند و رسول خدا صلوات الله
و آله فرموده که خدای تعالی امتیاز کرد از ذریت ابراهیم اسامی را از ذریت
اسامی تشریف را و از ذریت تشریف را نام را پیش یکه برگزیده و حق در حق
باشد و برود خدا متقدم در امری است او است باشد که اختیار کرده خالد و لید را
عاص و منافق و ابوسفیان ملعون را ترجیح نمید بر امتیاز کرده خدا و چون این باشد
امامت و خلافت امیر المؤمنین ثابت شد اما دلایل نقلی بسیار است که بشمار آورده
و لیکن چند آیه در سوره آن و چند حدیث از آن حدیثها که مولف و مخالف هر نقل نموده
و کسی را که از آن بفرسد و کمال شهرت دارد و نقل کرده می شود اول دلایل نقلی
چندین آیه است یعنی از آن مذکور می شود **ایه اول** ایما ولیکم الله ورسوله

وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآيَاتِ
 لَيْسِي حَاكِمًا شَأْنًا وادلی بقدرت در امور نمایند که بنا بر رسول او آن که نیکیان
 آورده اند و نماز را بجا آورده و در اثار نثار و حالت رکوع زکوة را مستحق میدانند
 با اعتقاد جمیع مفسران **تکلیفی** این آیه وانی هدایت در شان **امیر المؤمنین علیه السلام**
 نازل شده که در اثنای رکوع انگشتری حوز را بیل و او صاحب آن صاحب آن **علیه السلام**
 شش ضعیف و حافظ ابو نعیم اصفهانی و تعلیقی و غیره هم از مفسران آورده اند که در جمیع این
 دستند احمد و مسلم و مناقب ابن معاری صحیح نسایی و دیگر کتابها از کتب اربعه
 اثنین مسطور است و بقیه اثنین بسیار کس از اهل لغت نقل نموده اند و در کتابها
 اثنین مسطور است که روزی رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب در مسجد نماز ظهر
 بودند که شخصی بیایست و در وقت فقری بصورت سگینان کرد و صفائی نداشت
 سوال میکرد و میگفت چون سچکس حرم حسانی برجا حشش نهاد روی دعای
 حاجات بجا می آید که می گفت آلهی تو واقف که از مسجد بفر تو محرم دوم
 چون درین وقت برابر بوقت **امیر المؤمنین علیه السلام** بود در پیش دل ریش کوش
 آن حضرت رسیده انگشت مبارک را بطرف آن در پیش حرکت داده و در پیش
 معلوم شد که غرق حبت انگشته را از انگشت آن حضرت پرده آورده آن حضرت
 در رکوع که از دست متوجه پرده شد و دست که حضرت حق تعالی او را سپرد که حضرت
 رسالت از حدیث شاه ولایت واقف گشته چون از جواب تمام نافع شد دست دعا

بجای آورد

مفسران

بجانب آسمان برداشته که ترجمه پیش این است آلهی چنانکه موسی علیه السلام گفت که
 نازون برادرش را خلیفه و وصی او گردانی که در پیش ما برادر او قوت گیرد و دعا را در آید
 کرد اینده می آید برادرش را بخلاف او منصب نمودی و دین موسی را برکت نمود
 کرد اینده من نیز سبقت تمام و هسته عا مینمایم که علی اکبر در من است خلیفه و جانشین
 من گردانی و در هدایت و ارشاد خلق نیز یک نشانی که در بر و عارض است
 باشد و آیهی که **مسئله** **حاجات** رسول تمام نشده بود که **چرا** **چرا** **چرا**
 این آیه آن حضرت نشانت داد و اگر کس برده عباد و انکار از پیش بر دارد
 میباشد که معنی است که کند و از نه و حمایت گشته دین نما و ادلی بقدرت و کارها
 کس از حدای قالی که آفته خنده عالم مصباح و ف و دشمن است و رسول او که سبقت
 و مبتین طالع حسام شامت **سپیدم** **کاینکه** ایمان آورده اند و صفات آن
 این است که ناز گشته و صدق در رکوع صابلی دهند و شک نیست که **الله تعالی** را در
 شریف اظهار رعایت پیغایت خود و رابده شده ولایت نموده اند و آلهی که
 خود را رسول را بان وصف فرموده اند و از این همان کلام و وصف فرموده تا به پیش
 که خواجه حق تعالی صاحب اختیار دین و دنیا است و خواجه رسول او مطاع و اول
 بقدرت است و آن حضرت نیز همان صفت موصوف و حاکم امر و ناسب **دو اوج**
است و تحلف از فرموده او مثل تحلف از فرموده خدا و رسول است و یا نیا تعظیم
 حضرت فرمود بصیغه جمع اشاره نموده و با وجود حدیث خدا و رسول خواجه بزرگوار
 از جهت تعظیم شخص واحد خطاب نمایند و گویند شما سبکی ایشان و ایشان بجای

و صاحب کشف در وجه اینکه در اثبات آن حضرت صیغه جمع واقع شده که
 سبب آوردن صیغه جمع آنست که مردان رحبت نمایند در آنچه از آن حضرت صادر
 یافته در تصدیق گفتار انکشته جایزه دارند تا مثل ثوابی و تقییم که آن حضرت
 کرامت شده بایشان نیز عاید کرده و بعضی از علایق امامیه گفته اند وجه استخراج
 که در علم آئی بود که از تمامی حضرت انکه معصومین علیهم السلام از حسن بن علی تا
 الامر واقع می شود و تمامی ایشان را در وقت نماز و حالت رکوع ایستادگی
 نموده سبیل از ایشان سوال خواهد کرد و ایشان در حالت رکوع خاتم تصدیق
 خواهند نمود پس صیغه جمع اشاره بعقل جمع حضرت انکه معصومین باشد و تحقیق
 غرض آئی اغراض و احاطه است و ولایت است و در سوره توبه نیز مثل این واقع شده
 ایها که منتهی مرده الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُمْ أَجْرُهُمْ أَجْرًا هُنَالِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَمُوتُونَ
وَأَنْفُسُهُمْ أَغْطَاهُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ مفسران اهل سنت تفسیر نموده اند که
 اینجا هم مراد امیر المؤمنین است و با آنکه اینجا هم اشارت بان حضرت است که در
 مشرکت دیگر فرموده که انانی که ایمان آورده اند و هجرت نموده اند و در راه خدا شهید
 یا کمالی خود و نفسهای خود و در وجه مرتبه ایشان نزد حق تعالی بزرگتر است پس
 معلوم شد که سنت آئی درباره آن حضرت چنین جاری شده که چون او را
 مصیبتی ارتقا یافت و بنده ذکر او را بحسب اغراض و تقییم بصیغه جمع افزایند و عطف
 نیست بر وی با وجود تنسین بعد از نقل نزال آیه حکایت و تصدیق افاده نموده
وَالْمَنَّا تَشْتَدُّ فِي هَذَا الْأَمْرِ تَطَوُّلُ سَبِيلِ الْهَاطِلِ یعنی مشافقتی که اهل بیت

در بیان نموده اند چنانچه بیان خواهد شد و از نفسهای بی فایده است و غرض از
 تفسیری که در میان اکابر اهل سنت بِحُجَّةِ الْإِسْلَامِ سنت وارد و در کتابی
 که در اسرار العالمین نام کرده و ذکر نموده است که انکشته سیدان بن داود
 است که بود که در بیت جمعی از حبشیان که تقریبی در خدمت آن حضرت داشتند
 افتاده بود و آن حضرت و ایشان برسم تحفه و هدیه بخدمت حضرت رسول الله
 علیه السلام صلوات الله الملك المکان آورده و آن حضرت ایشان را اولیای فناء
 نموده و جمیع از جن و انس حاضنه عطای خاتم از خاتم النبیین و سبب اولیای فناء
 و چون وقت نماز پیشین شد و صفای اصحاب بطریق معهود آراستگی یافته نشو و نما
 بر رکع ای میارزیدند و حضرت عزت شانه جبرئیل امین را جلالت استم بصورت
 بسبب زیاده تا سوال نماید از اصحاب و چون از سبب کبریه یافت شد
 بنام او را بان عطیه فرشتگان وقت گردانید و سبیل جبرئیل و خاتم انکشته سیدان
 بود و چون از نماز فرستاد ماحصل شد آیه شریفه نازل شد و گفتگوی که اهل فناء
 در بنیام کرده اند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ که وقتی
 معنی دیگر که باشد الا اولی بنسب و ولی بعضی ناصر و محبت رسول و دیگر بعضی بنسب
 و متنبه که در اینجا بمعنی محبت باشد و دیگر آنکه اگر بعضی اولی بنسب باشد
 باید که پیش از دست و آید که بعد از دست ندارد چه لفظ اولی در هر دو آیه است و چون
 بعضی محبت است باید که کلام طایم و موافق هم باشد و نمائند که علی علیه السلام در حال

در غایت خضوع و خضوع میبود و به کنونی مستغرق عبادت الهی شده
چنانی که در وقت جنگ در بدن مبارکش جا کرده بود در آن وقت
پروان می آوردند خبردار میشد پس چگونه از حال سبیل و چتری از مردم باور
باصبیه بودن و گفتگوی سبیل را می شنید و باو مقتدی می نمود و دیگر
دست را حرکت داد و انگشت بی را بر روی آورد و اشاره سبیل نمودن
فصل کیشم است و فعل کیش نماز را باطل میکند و دیگر آنکه در حای نزعی و نزع
کلام انما می آرند تا حصه شود رفع تردد نزع بشود و در آن وقت که این
نازل شد نزعی بر سر امامت بنود و ترددی درین امرند استند که انما باید
تا رفع تردد نزع بشود و دیگر آنکه مراد از این است که علی علیه السلام بافضل
و اولی بتصرف است در امور مردم و امامت او بعد از پیغمبر ثابت شد تا پیغمبر
است امام احتیاج نیست و دیگر آنکه **الَّذِينَ آمَنُوا** صبیح است
و او یکیت پس از صبیح جمع چون او اراده میکنند و دیگر از تفسیر **مَقْرَان**
باینکه آیه را در آن علی نازل شده است لازم آید که مخصوص باو باشد و دیگر
و از آیه نفع امامت دیگران بدین می آید و دیگر آنکه **يَدُ وَكُمُ الْكُوفَةِ**
کلام بر خود باشد که آنانی که نماز میکنند و زکوة میدهند و نماز است و زکوة
و نماز آن مثل نماز یهودان نیست که رکوع ندارد بلکه تصدق میکنند
و در حالت رکوع **رُكْعًا** معنی خضوع و خضوع است به معنی کلام

که آنانی که نماز

که آنانی که نماز آن با خضوع و خضوع است اولی بتصرف است در امور مسلمانی
نه آنانی که در نماز آن خضوع و خضوع نیست **جواب آنکه کلمات** و آنکه
توفیق درست و عقل صحیح و حکایت اما این چند کلمه بجهت دفع تعنت نوشته
می شود **جوابی اول** آنکه مؤمنان همه محبان و درستان یکدیگرند باینکه
نامسه و یاری دهنده یکدیگر باشند و حصر کردن ولی را با یک در مؤمنان
ولی است که در نماز تصدق کند معنی است و آن لازم آید از جمله شرط ولی
مؤمن ولی را بیکند باشد تصدق کردن در حالت رکوع و معنیهای دیگر آنکه از
برای ولی گفته اند همه اولی باولی بتصرف بر سبک و اگر خوف و طلاق
از کلام اهل لغت هر یک با سناد آن ذکر میکرد **جوابی دوم** آنکه مؤمنان
بودن آیات کما می واجب است که مانعی از نباشد گفت ولی را بر سبب این
حلی میتوان کرد و این مانع است و دیگر این آیه بیکر نازل نشده
تا آنکه ولی باید که در همه جا بیک معنی باشد و صحابه آید را باین روشن جمع کرده
و اگر اعتراض وارد است بر خلیفه شما که عثمان است که چرا آیات قرآنی را
تا عظیم ترتیبی داده و رعایت موافقت آیات ننموده اما او و اصحاب
را عذر صفا بوده که بنا بر آن اعتراض فاسده آن توفیق را بتجویز ننمودند
جوابی سیم آنکه اگر چه حکایت بیکان بصحت رسیده و شیخ
و جمعی غیر او قبول کردند باین شیوه تا م قبول دارند که حال آن حضرت در وقت
نموده از آن است که گفته اند بیک از انقیاد آن حضرت بحال سبیل لازم

که لغت نجیبی شده باشد و این التفات عین التفات حق تعالی است
جواب بیستم اما تصدیق را با این روش از کتب تصدیق نماید
کردیم که انگشت مبارک او حرکت داده و در پیش آمده انگشت من را از انگشت
آن حضرت بردن کرد اینقدر حرکت را در عرف و عادت فعل گنیم بگویند
جواب بیست و یکم اما نه الحقیقه این اعراض بر خدای تعالی است که در خیال
پیغمبر که بسوزد پای خلافتی در میان منبت و خلافتی از خلفائی باشد
بفعل نیامده و کلام اقتضای که از برای حضرت می آید و بر تقدیر آنکه البته
حسب باید که در مقام شک تردید باشد نتواند بود که چون خدای تعالی میداند که
نزد خواهد آمد نموده و امر امامت نفع آن تردید نموده گفته باشد که بعد از این
امامت نزد مسکن که این حق کسیت که در نماز تصدیق کرده باشد و از روی مبارک
خود را بشناختن امام و دانستن امامت امر نموده و حجت را بر همه گان تمام
باشد و مثل این دولت آن وحدت بسیار است **جواب بیست و دوم**
اما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اگر چه خلافت و امامت بعد از رحلت
صلی الله علیه و آله بود اما در حال حیات آن حضرت نیز او را ولایت و امور
مسلمانان بود با وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله احتیاج با وجود ایشان **اما**
گفته اند که آن حضرت یک کس بود و لفظ جمع در آیه واقع شده بلکه در تفسیر سابق
اش را قی بر آن شده جوابش آنست که حق تعالی اشاره نموده بلکه هر مؤمن
شفقت با و در پیش و نمودارش مسکنان چنین باشد که حق در نماز که محمل

خضوع و خشوع و توجه بکلی تعالی است که انگشت در دست و تن آن از
سنتهای مؤکد است از سبیل دریغ ندارد و تفسیر در تصدیق آن جایز نیست
و بنده گمان بداند که امامت را بی استحقاق کسی نمیدهند و هر که عبارت
برین پنج باشد و در رکوع تصدیق بسبیل تواند کرد لایق مرتبه امامت و خلافت
است و در اعراض آخر که و هشتم را که عنوان عطف باشد نه حال یا رکوع
بمعنی خضوع باشد نه معنی حقیقی قانیت **جواب بیست و سوم** چه بنابر آنکه
که جمیع مفسران متفق اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حالت
تصدیق نموده اند این آیه نازل شد پس رکوع را بمعنی دیگر حمل نموده اند بمعنی
و این مناقشه ایت که ناشی میشود و الا از عناد و بحث که **یکی بگوید آن**
آیه قرآنی آیه شریفه مبارک است و تقریر این حکایت بر سبیل اجاب
که سه و در آن لغت را با حضرت رسالت پیاده صلی الله علیه و آله در باب
منازعت نموده که چون آن حضرت بدیدند نه داشته استغفر الله حق تعالی
بر او باشد و عیسی علیه السلام را بده خدا گفتن بی ادبی باشد پس آن آیه نازل
شد که **ان مثل علی بن عبد الله مثل آدم خلقه من تراب یعنی خلقت**
و آفرینش عیسی مثل خلقت و آفرینش آدم است علیها السلام و هرگاه آدم
بی مادر و پدر خلقی تواند شد عیسی که مادر دارد اگر بی پدر شود استبعاد دارد
و چون حضرت حق تعالی طریق خلقت عیسی را بیان نموده ایشان همان بر
خود اصرار نمیداشتند و ترک آن عقیده میکردند حق تعالی این آیه را فرستاده که درین

حَاجَّتْ بَيْنَهُ مِنْ بَدَنٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَى مَا تَدْعُ آبَاءَنَا
وَأَبْنَاؤُنَا كُنَّا رَبِّانَا وَمِنَ الْفِتْنَةِ وَانْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
تَبَتَّلْ فَتَجْعَلْ أَعْنَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ یعنی اگر دیگر حجت قبول نماند
 بگو که بیامید و با اتفاق کند درین که بطبیعیتم نه زندان ما را و نه سریره آن شما
 و زمان ما و زمان شما را و نفسهای ما را و نفسهای شما را پس بگو ^{لعلنا}
 و دوری از رحمت آتی بر هر که از ما و شما دروغ گوید و گفته باشد حضرت مسالت پناه
 صلی الله علیه و آله ایست ز از نزول آیه خبر داده امر مبارک برود و بگوید اربابیت نبایست
 روز دیگر صبح سید کائنات صلی الله علیه و آله از جانب آبی مطلب نموده زندان
 و سرزدان و هر که منزله نفس رسول صلی الله علیه و آله بوده باشد یا موکشف ازین حجت
 مرتضی علی حسن حسین و مظهر صلوات الله علیه از خانه بیرون آمده بمیان که
 صاحب کشف و قاضی مضای و دیگر منتهی آن مخالف نقل نموده اند که امام حسین
 در بر داشت و دست امام حسین را بابت مبارک گرفته بود و مظهر زهر در پیش ^{آن}
 حضرت میرفت و ایدر المؤمنین در بی جزالت و آیت زاور عسای سیاه و سفید که
 در شش مبارک داشت در آورده و فرمود که چون من دعا میکنم شما آیین گوید استغفر
 سر کرده آن جمع بود و ابوالمثنی شمس بخانه نه گفت وَاللَّهِ که روشش جنبه ای است
 ای که روه بعضه ابان روی چند می پسندم که اگر از حدای فتای در خواستند که گوی را از
 جای خود بردارد و زمانه دای نهاده ای که میاید بکشند که پاک می نویسد و از تو هم بگفته آن
 باقی منبهمانه حتی مرغانی که برش جهای در میان شما بیدار می شوند زنده که شستند

البته بر مواند

در یکم

و صلح کشید و نصاری از مبارک شمشان شده مراجعت نمودند و صلح قرار دادند
 نظیر بقی که در محل خود مسطور است و این نیز دلالت علیحدگی در نفس است
 در آورده اند و از این آیه وافی به ادب بدور شش استند لال برامت و استحقاق
 خلافت آن حضرت نموده اند بِأَمْرِ اللَّهِ وَالْحَقُّ تَعَالَى به پیغمبر خود امر نموده که در مبارک
 و زمان و نفس خود را طلب نماید و محسوس است که مراد حق تعالی از نفس خود نفس
 پیغمبر خود بود و چه اگر شما بگویند نفسهای خود را و ما بگوئیم نفسهای خود را و
 تعیین که هر از شش غیر از خواسته شده است پس بر اوست که سادی پیغمبر
 و جمیع صفات بغیر از نبوت و مثل او تواند بود حضرت رسالت پناه صلی
 الله علیه و آله از زمان لغا طعمه و از منزه زندان بحسین و از کسی که نفس پیغمبر
 بود و نفسی علی علیه السلام اختصار نموده و چون حضرت سید کائنات با جماعت
 افضل از نوع شنبه بود که بگویند که نفس نقیص او باشد هم افضل است و از جهت
 خرا به بود پس بمقتضای مساوی الْأَفْضَلُ امیر المؤمنین علیه السلام از جمیع
 افضل بوده باشد و در جمیع حالات و کمالات و علم و عمل و احکام شریعت و قوانین
 لغت و آنچه خاتم سبهران صلی الله علیه و آله تا بن از دیگری ممتاز شده سوا نبوت
 تمامی میباشد رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام شریک بود و جد است
 مشهور نیست و هیچ فاعل تا مل ندارد که با وجود اکل اعم اودع اتقی افضل من ^{الوجه}
 دیگری لایق دست او را جانشینی رسول نیست و این احکم عقل و نقل بان حضرت
الْأَفْضَلُ وَالْحَقُّ تَعَالَى بر اهل عقل نفی نیست که غرض از مبارک اهل و اجابت دعا و طلب بر اعدا

در یکم

و اثبات قرب الهی است و این را بت از حقیقت جمعی که عزیز و محترم درگاه الهی باشد
و مناسبت تمام میان ایشان و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله باشد تا چارست لهذا رسول
صلوات الله علیه آله این چهار نفس را به معنای خود مخصوص ساخته تا بهین فرات
و بلند ی مرتبه ایشان نزد الله تعالی برجا و توجه و شریک بودن در مناجات و آیه گفتن
و مسامت نمودن از قاضی الحاجات مستفاد شده دیگر از خورشید و زردیگان و احباب
و اصحاب راضی نشده و البته این مساجد غیر از ایشان رخصت نداده و صلاحت بیرون
مایل گردید و از این معلوم شد که اصحاب مایل نزدیکی و دوستی و دوستی
خدا و رسول الله و دیگر را برایشان تقدم و ابروی نیرسد و بر تبه امانت و خلافت
و بیسج عاقل بودن حد اوت ذاتی در آن تامل ندارد و صاحب کف فاکل حقیقی
نه حسب است و کمال تعجب در دین دارد و بعد از ذکر این آیه گفت و قیام فلیک
لا ائین ولا اتقوی منه علی فضل اصحاب الکساء یعنی دلیل و حجتی که
تایید و روشن تر ازین بر فضیلت و زیادتی آل عباس نیست و بهر حال هر که در اول
ایشان دغدغه نماید و انکار پیش آرد و مضایقه کند عقل و نقل نموده باشد و چنین
البت از دشمنان دین و معاندان ملت سید المرسلین خواهد بود و حق سبحانه و تعالی
ایم المؤمنین را نفس خود نام کرده که معنی اوفیت نه خاطی نیست ان اهل ادراک کرده
و دیکر کفر و شک و شبهه بر آینه عقیده کشیده و علامت نبوت و نبوتی در نفس خود
از بعضی مخالفان نقل نموده و اشاره بر نفی کرده مغلطه کرده هرگاه پیغمبر افضل باشد
اسبیاء البتة افضل از غیر اسبیاء خواهد بود و امیر المؤمنین خود از غیر اسبیاء است

پیغمبر افضل از خواهد بود و هرگاه پیغمبر افضل از نباشد مساوی نخواهد بود و هرگاه مساوی
میان او و میان پیغمبر بر اول نشاء افضل بودن او از دیگر اسبیاء بر طرف شود و حق
از اسبیاء که مساوی پیغمبر باشد مساوی نباشد که باشد افضل از اسبیاء نیز نخواهد بود و این
مغلطه است **جواب اول** ظاهر چه اگر مساوی بودن آن حضرت با رسول الله صلی
الله علیه و آله با هر الهی در وجه ظهور یافت پس افضلیت پیغمبر از هر که نباشد را
و مستم و آن هر که غیر علی علیه السلام باشد بر آن حضرت را حق تعالی استثنای کرده و
ساخته پس با صلاحت منطقیان که می مقدم خصم علی در زمره غیر نبی داخل است
منفوع و ظاهر البطلان است و بعضی دیگر از مخالفان استبعاد کرده و گفته اند که چگونه
ممکن باشد مساوی بودن علی با پیغمبر و حال آنکه او پیغمبر رسول و قائم اسبیاء است و افضل
پیغمبران اول الکونم است و در علی هیچکدام ازین صفات نبوده و انکه این استبعاد
کرده نمیدانند که این مساوات گویا است از نهایت اختصاص و قرب محبت هرگاه که
آدمیان ده کس محبت بر تبه کمال رسیده میگویند که این هر دو یکی آید و اتحاد بهم رسیده
اند اگر چه بجنب صورت و جسمی و جداست در میان باشد و نهایت آنچه ازین اتحاد نام
مساوی بودن در مرتبه و درجه است نه در بنوت که شما آنرا در میانید و از آن استبعاد
میکنید ظاهر است که اگر مرتضی علی علیه السلام را نزد یکی و قرب در آن مرتبه منسوب
معنای او را نفس رسول بنموده و با آنکه جعفر و عقیل و عباس و غیرهم همه در جنبش و در آن
مساوی بودند و او را اولی مینداختند و حاصل کلام آنکه در امر مایل که نموده اند محاربه است
و هر یک از طرفین از حق تعالی بلاکت و ناز جز شدن دیگری را نخواهند پسند و از برای طرف

رحمت الهی میطلبند باری و مددکاری از جمعی منو است که بقین قربت
در نزد حق تعالی داشته باشند چه اگر درین قسم امری باری و مددکاری
و هواداری باشد که این کار بجا و نیت او از پیش رود او را بعد بخواند و باری
نطلبند و از امور دین را سهل داشته باشند و با پیغمبران از آن منزه و غیر
حضرت امیر که حضرت الله تعالی بآن باری خواستن امر فرماید و دلیل برین
شیئیهل بصیر جمع در خطاب با صفاری واقع شده یعنی مایل میکنم
و یاران ما و شما و این محبت که از مقتضای اهل سنت است در کتاب خدا
کرده آنچه مؤید ولایت این آیه است برانصفت حضرت رتقی علی علیه السلام
محبت آورده بر اوصیای خیره در روزی که اصحاب حضرت خطاب در شوری اقرار نموده
بود و گفت شما را بچه او رسول مسم میهم که در میان شما کسیست که نزد من
باشد بر رسول خدا از من و پیغمبر در روز مباد پس او را پس خود وزن او را وزن
و نفس او نفس خود گفته باشد همه گفتند اللهم لا یعنی ما بر خدا یا از ما
که ام نیست که انجمن باشد و با وجود این تصدیق نمودن و قسم خوردن باز عثمان
خلیفه کرده و بر سر پاهای روز قیامت راضی نشده اما اگر بجای آن ستم
تقدیم میکرد رتبه رتقی علی کم میشد بلکه میافزود که چون بدلیل
نابت کشته شد که سابقا اشاره بآن شده که امام باید که بعفت و عصمت
منتصف بوده از کنان صغیر و کبیر و عدا و سوء ابروی باشد و از آلودگی
و باطن و هر چه موجب نقص و عیب تواند بود منزه باشد با مستحق مرتبه خلعت

المنزله

و مستوجب رتبه نیابت تواند بود و منزه باشد نایب الهی که در وقتی سبحان
تقریر بعصمت و طهارت اهل بیت علیهم السلام نموده و فرموده است که انما
یرید الله لیلذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
که با جماع مفسران سنی شیعه در شان امیرالمومنین علی و فاطمه و حسن
علیهم السلام نازل شده است و محمد ثانی اهل سنت در کتب احادیث خود نقل کرده
از ابی حمزه که او گفت نه ما در مدینه در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم
که آن حضرت از خانه بیرون آمده مرا که بر در خانه علی علیه السلام آمده و من
بر در آن خانه میگذریدم که السلام علیکم ورحمة الله و بركاته
در جواب علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می گفتند علیک السلام
یا ای الله ورحمة الله و بركاته بعد از آن رسول خدا میفرمود
الصلاة ورحمکم الله انما یرید الله لیلذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس مسجد رفتند نماز مشغول
بود حق تعالی درین آیه از باب رجس انداختن نموده یعنی آنچه موجب رجس
تواند بود از آنجا بستیات و ناشایست ظاهری و آنچه باعث دردی آبی
مثل حد و کینه و نفاق و درستی دنیا و حب جاه و دینا و خود پرستی و غیر آن از اینها
ستیات باطنی تمامی را از ایشان دور گردانیده و در آن مبالغه تمام نموده
چنانچه از فرمای لیطهرکم تطهیرا ظاهر است و عرض حق سبحانه و تعالی
از این آیه اظهار طهارت و عصمت و استحقاق امامت و انحصار این عطیة

در اهل بیت رسالت خطاب آنجا افتاده آن میکند و بیان نزول این آیه
باجماع مفسران مِنْ حَيْثُ الْمَعْنَى و اگر چه در لفظ اختلافی باشد آنست که
روزی رسول صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه خوابیده بود که حسین علیها السلام
در رون آمده و به نزدیک رسول نشست و بعد از این فاطمه علیها السلام آمد و از
عقب ایشان امیر المؤمنین علیها السلام نشست چون رسول صلی الله علیه
بیدار شد ایشان را مجتمع دیدم شدم شد و حسین را بر زانوی دست خود
نشاند و فاطمه علی را نیز بایشان متصل ساخته عبا پیچید که آنجا بود که
ایشان را بان بوی سیده که در هار بار در زیر پای مبارک خود گذاشته و دست
حق تعالی برداشت و گفت اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلَ بَيْتٍ وَهُوَ لَا
أَهْلَ بَيْتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا یعنی بار خدا یا هر
پیغمبری را اهل بیتی بوده است و اینها اهل بیت من اند پس در گردان از ایشان
رجس مینمی چینی و رشتی پاک گردان ایشان را پاک گردانیدی که از تو سز و جلال
چهره مثل امین علیها السلام آمد و آیه مذکور را فرمود و آورده و ام سلمه گوید که من در گوشه
خانه بنامز مشغول بودم و چون این را شنیدم گفتم یا رسول الله أَلَسْتَ مِنْ
أَهْلِ بَيْتِكَ یعنی آیا منم من از اهل بیت تو رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که إِنَّكَ عَلَى حَقٍّ قَدْ آمَنَّا أَهْلَ بَيْتِي هُوَ لَا یعنی ای ام سلمه عاقبت تو بخیر
ولیکن اهل بیت من ایشانند و غیر از ایشان نیستند و در سند احمد و مسلم
بجند طریق و در جمع بین الصحیح السنه و در صحیح ابی داود و صحیح مسلم این است

غیر از این

در آنچه در پیش نقل کرده اند و این نیز دلیل جداگانه است بر امانت حضرت
علیه السلام بعضی از معاندین گفته اند که چون آیه تعلیم در طبقه طایفه از اهل
رسول است باید که در شان از اهل بیت نازل شده باشد و این که منقول از
خطاب ناشی بخطاب زکوة شده و در نیت که گوئیم در شان همه اهل بیت
است از مردان و زنان و بزرگان و فاطمه علیها السلام را نیز شامل باشد و وَجَاءَ
إِيْن حَسْرَةِ أُولَئِكَ أَنَّهُ لَمَّا كُنْتُمْ فِيكُمْ که این دو کس که این گفت و راست این
میدهند اعتمادی و اعتباری در میان مفسران ندارند و این حجره از علی
اهل سنت است در کتاب صواعق گفته است که اگر مفسران اهل سنت
که آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است از جهت آنکه غیر غنم
وَيُطَهِّرُكُمْ تَزَكُّوا است و ثانی آنکه رعایت مناسبت آیه و وقتی
منظور است که با نفعی نباشد و بخیر باشد که در عنده و میطهر که و آنکه
روایت کرده اند که چون آیه نازل شده است حضرت فرمود که اللَّهُمَّ هُوَ لَا
أَهْلَ بَيْتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا وَأَلِ
و حارب و ادن او که إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ و چند قرینه دیگر مانع است پس آنکه
مناسبت را رعایت نموده و از اینها همه غافل شده قابل آن خطاب است که
رَأَيْتَ شَيْئًا وَعَابَ عَنْكَ أَشْيَاءَ یعنی یک چیز را دیدی و از حدین
غافل شدی و سید المحدثین میر عطاء الله الحسینی در کتاب تحفه الاحباب
در حدیث نقل کرده و از آنجا که در حدیث را از ام سلمه نقل نموده و گفته است صحیح است

است

حکم بصحت آن نموده اند و در هر یک از آن دو حدیث که از امام سلمه نقل
 نموده که گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین و فاطمه زهرا
 را در بجای خود داخل نموده من کفتم لست من اهل بیتک آن
 حضرت نه بود انک علی خیر و سید مذکور بعد از آنکه نقل احادیث
 کرده منمود که پس به تحقیق رسید از این حدیث که این آیه نازل شده
 مکرر است این پنج تن علیهم السلام و از این جهت است که اهل بیت
 و خدای تعالی سبکی داد و آنرا که گفت که علی الله فی کل الامور
نوکلی و یا محسن اصحاب العباد لوسی علی محمد المبعوث
حقا و بنیه و سبطیه ثم المفتدی المرتضی و این شعرا
 ظهور محتاج ترجمه نیست و بعضی دیگر از مخالفین حدیثی از امام سید نقل کرده
 و کان نموده اند که بان احادیث معارضه میکنند و آن حدیث این است که
 ام سلمه با رسول صلی الله علیه و آله گفت لست من اهل بیتک حضرت
 منمود که بلی انشاء الله پس هرگاه در جواب آیاتیم من از اهل بیت
 گفته باشد بلی البته او را در اهل بیت داخل کرده خواهد بود و جواب که این حدیث
 صحیح نیست و بعد از تسلم صحبت ام سلمه درین روایت در موضع تحت خبر نفع
 و اثبات شرف بزرگیت از برای خود قول لا ینها منی و بعد از تسلم
 هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جواب او بلی است و الله منموده
 پس از اهل بیت بودن او را معلق بحدیثی است که بعضی از آنها را خواهد توانا

اهل بیت خواهی بود و از این حدیث نیز اهل بیت بودنش بسبب غیره بلکه
 گوئیم ام سلمه زبان دان و دانا بزبان عرب بوده و اگر میدانست که از اهل بیت
 چون میسپید و دیگرانکه در عرف عادت اهل بیت خویش و قرابت را گویند
 نه ازواج و زنان را در راه در شجر و در دایات هر جا که اهل بیت مذکور شده
 بجهت آنکه ما گفتیم کس نغفیه و نقد نموده و حاصل استدلال باین
 است که هرگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام از اهل بیت باشد و خدای تعالی
 در حق اهل بیت و در نموده و یقین است که در دفع و کذب از جمله حجت
 و درین خلافی نیست که آن حضرت ادعای امامت و خلافت نموده است
 است که در آن دعوی دافع صادق باشد و امامت حق او باشد و فخر دانی
 در مقام شهنشاه نموده یکی آنکه لازم نیست که چون اراده الهی تعلقی بخیر
 که در البته آن چه بفعل آید بنا برین است که بعضی تعالی منموده است
یرید الله اراده نماید پس نموده باشد اما بفعل نیامده باشد و جواب
 منتهی است میان آنکه اراده الهی تعلقی بفعل دیگری یا بدفع خود در صورت
 اول ممکن است که بفعل نیاید چه اگر در اینجا اراده سببه هم دخل دارد و در آنکه
 فعل بمسبب رسد اما در صورت دوم ممکن نیست و چون اراده الهی بحاصل
 فعل و صیغه قی قرا کرد البته آن امر باید که بفعل آید زیرا که محض اراده حق است
 درین صورت علته تامه وجود یافتن فعل است و تخلف معلول از آنکه
 علته تامه محال است پس چون عصمت خلیف است که الله تعالی در شخص خود

و در غیر این

وجود و غیر از اراده نفس در وجود و عدم از هر خلی عینیت و باید که بی تاخیر و تأمل
 محقق گردد و دیگر آنکه چون اراده ذائب رجس از حق تعالی شده باشد باید که
 البته بفعل آمده باشد و الاغلبه لازم آید تعالی الله عن ذلك علواً
 کثیراً **شبهه دوم** آنکه ذائب رجس در ضمن عدالت هم مقصود است
 و عصمت را لازم ندارد. جوابش آنکه الف لام در کلمه رجس خبریه است
 یا استغراق و بر هر تقدیر اراده عصمت میکند چه هرگاه حقیقت رجس
 ماهیت آن تمام افساد آن در ماده اهل بیت منافی باشد این معنی
 مستلزم ثبوت عصمت است و معنی عصمت همین است که هیچ فردی
 از افساد دستی رجس یعنی هر چه را رجس گویند برایشان صاف نباشد
شبهه سوم آنکه حصری که درین آیه واقع شده و همیشه است که حق تعالی
 اراده مکرره ذائب رجس را مکرر از ایشان در این حد درستی نیست که لازم
 می آید که اراده ذائب رجس از هیچکس دیگر از اینها مکرره نباشد **جواب**
 مراد حق تعالی مخیر بودن ذائب رجس درین است از چند گس است یعنی
 در میان این است اراده ذائب رجس از ایشان است نموده و حصراً اضافی
 اگر چه حصراً حقیقی بودی شبهه صورت میداشت غیر از این مناقضات
 درین آیه چیزی که قابل نقل باشد بنظر نرسیده بهین اکتفا نمود **آیه**
چهارم آیه استعدادت قل لا استعذکم علیه اجر الا المودة
 فی القرب است که اگر چه مبطل در سند خود و تعلیلی در تفسیرش در

صحیحین

صحیحین و غیره یاد کرده اند که ابن عباس رضی الله عنه گفت که چون این آیه نازل
 شد اصحاب پرسیدند که یا رسول الله من ذائبنا الذین حبت
 علینا مودتهم یعنی کینه آن خویشان تو که حق تعالی دوست داشتن
 و محبت ایشان را بر ما واجب کرده اند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 در جواب فرموده که علی و فاطمه و در پس چون مودت و محبت ایشان
 حب الامر الی واجب باشد و معنی این آیه با هر ایت و الله لعلکم
 انکم یحبون ما یحبهم است خود که مراد در امر رسالت و تحمل مشقتها و محنتها
 و عداوتهای قبیله و ترک وطن و ترک کتب و کتب و محنتها باشد و از اجابت
 عرب و ادانی قوم لقب و از ار کشیدن و تحت رده و سر و کمانت بودن
 شما هیچ امیدوار بودن احب ای عوض و متوقع لغوی فایده نیست مگر
 یکچیز که آن در برابر تمام امور مذکوره تواند بود و از شما همان یکچیز ضمیم
 و کویا عذرت نامه نبوت و بعثت همان است و آن محبت و مودت اهل بیت است
 و چون اقل مرتبه دوستی طلب رضای ایشان و فرمان برداری و امر و نهی
 و محبت دانستن قول و فعل ایشان و مقدم داشتن متابعت ایشان بر تنبلیت
 غیر است و محبت بودن و دوری گیردن از مخالفت مخالفان ایشان الله
 در این آیه اشاره با طاعت و فرمان برداری ایشان نموده و تفسیر از آن
 با امت شده و چنانچه از اطاعت خبر به نبض و عداوت و طاعت است که میان هر دو
 که محبت در هر حال رسد و ضرر دینی و دنیوی در اطاعت آن نماینده و فرمان برداری

امامت و رهبری در دنیا
 این آیه را
 در حدیث

این آیه را
 در حدیث

دشمنان وی اختیار کنند البته دوستی بر دشمنی مبدل گردد چنانچه
 اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در راه اهل بیت نبوت در مسافت ترک
 مراعات آیات و سنت است ای و احادیث و روایات نبوی کرده و از مقتضای
 آن انحراف نموده تا به نفس خیر شده دلیل او راه نما و نادوی و منصوب
 جایت الله گذاشته بروسیاهی دلین رضا دره او نه وجه مناسب
 مقام است آنچه شیخ حسن بن علی طبرسی رحمه الله در کتاب خود ذکر نموده
 که حق تعالی در سوره مریم بعد از ذکر اسباب فرموده خَلَفَ مِنْ بَعدِهِ
خَلْفٌ أَصْنَاءُ الصَّالُونَ وَاتَّبَعُوا السُّنُوتَ ضُنُوفَ الْمَقْبُولِينَ
 یعنی در رسیده از پس اینان فرستند آن بد که از فرط غفلت فرود
 ناز را و ترک نموده بی روی کردند آرزوهای نفس را از گمانان پس
 باشد که به پیوند جزای تنبیه کاری عذاب و زیان و بعضی گفته اند مراد
 ضایع گذاشتن نماز نماز بر جبار رسول است صلی الله علیه و آله و اگر چه در روی
 نفس و شهوات استعداد خلافت است که آن حضرت را در خانه گذاشتند
 و در طلب خلافت و ریاست رفتند و در مشرک بودند که اگر به محبت آن حضرت
 مشغول شوند مبارک امر خلافت به بنی هاشم قرار گیرد یکی از مفسران
 که دلیل بر محبت اهل بیت بهتر از آیه يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنثَىٰ بِهَيمَةٍ
 یعنی فرزندی قیامت بخوانیم که وی را هَيمَةً است و آن در شأن نبوت است
 میکنیم مثلاً اصحاب معاویه را با او و سپاه او و شیعیان را با او و او را با او

دشمنان را بر آورده اند که اگر در علم خدا مکتوب بودی که لغو باشد از اهل بیت
 بنی ذلالتی واقع خواهد شد امر محبت ایشان نفس نبوی ذلکته در انزال این
 که در آن امر محبت ایشان فرموده است که اگر کسی قدرت رسول را بخواند
 یا ایشان عداوتی اظهار کردی ممکن بودی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 از تو بکشد و حال آنکه پیغمبر از عو مسان نیز بچند پس محبت قدرت را واجب
 گردانید بر کافیه خلیاتی تا هر که مخالفت قول خدا ی تعالی نموده محبت ایشان را
 سهل انگارد و یا محبت را بعد از او مبدل کند کافر کرده و پیغمبر از کار
 رکنده باشد از مومن و هر که هدایت از لی را با عنایت لم یزلی جمع نموده
 در محبت ایشان از روی صدق و اخلاص قسم مان آبی را سفاد شود پیغمبر
 خدا را از خود خشنود ساخته و بنیاد امرت خود را معهود کرده باشد پس حاصل
 استدلال باین آیه است که محبت علی علیه السلام واجب است بمقتضای این
 آیه زیرا که حق تعالی گردانیده است مودت ذی القربی را احب و جزای هم
 مستند آن رسول بآن سستی ثواب و ایم میشود و آن کامی واجب است که
 معصوم باشند چه اگر خطا از ایشان وقوع در سستی ترک مودت واجب است
 حجت اول در جای دیگر فرموده و سیف باید که لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یعنی آن بد که
 بیای کردی را که بیکر و نه بخدا می و بر زبان سپین که ایشان مودت و زینت
 کسی که مخالفت کند با خدا و رسول او و می باید که مؤمنان کفار و منافقان را دوست

و اگر چه پدر و برادر و خویشانشان باشند و بغیر از ائمه المومنین علیه السلام
 کسی معصوم نبود با اتفاق دوست و دشمن پس متعین باشد امامت
 علیه الصلوٰۃ و السلام و دیگر از قرآن سوره مبارکه هبل آیت که اکثر
 منتهی ان اهل سنت چون صاحب کشف و بیضاوی و وادعی و غیر
 را زنی و علامه نیشابوری و غیرهم و جمعی از منتهی ان امامیه گفته اند
 نقل نموده اند که در شان اهل بیت رسول الله یعنی مرتضی علی و فاطمه
 و حسین صلوات الله علیهم نازل شده و سبب نزول را جمیع حسین
 نقل نموده اند که حسین علیهما السلام سپار شدند و حضرت امیر المومنین
 و فاطمه علیهما السلام و خاندان ایشان فقه نذر نمودند که چون کوفت ایشان
 بر طرف شود بشکری آن سه روز متوالی روزه بدارند و بعد از آن که حق
 امامین بهمین را شفا بخشید و ایشان خواستند به نذر خود وفا نمایند
 از کم و بیش در اهل بیت هیچ نبود حضرت امیر المومنین از بودی که می باشد
 بود سه صاع جو غرض نموده و فاطمه زهرا صلوات الله علیها یک حصه از آن آورد
 کرده نان نخت و از آن صاع پنج فستره نان بخته شده بود چون مرتضی علی
 از نذرشام فارغ شده سجانه آمد و فاطمه آن نان را حاضر شد و از او عطا
 نمودند در آن هنگام می گفتی برادر آمده سؤالی نموده گفت یا اهل بیت
 من می کنم از کم کین مسلمانان مرا اطعام کنیند تا حق تعالی از سوا بخت
 اطعام کند حضرت امیر قرض خود را خواست که بمسکین عطا کند فاطمه از قرض خود گذشت

و همچنین حسین با پدر و برادر آن سخاوتمند یک شدند و فقه نیز
 بر اهل نموده اند هر پنج فستره صومرا بمسکین داده باب افطار نمودند و در
 روزه کرده شام روز دیگر در وقت افطار که بیک صاع دیگر پنج فستره دیگر
 بخته شده بود می شمی صبری طلب نموده و همان گفت و همان فخر
 اهل بیت عطا نموده باب افطار کرده و نیت روزه روز سیم نمودند
 و شام روز سیم سبزم کسیری آمد و همان طریق سؤالی نموده اهل بیت
 پنج فستره را با عطا نمودند چنانکه گذشت و بعضی گفته اند که حق تعالی هر شب
 چهار قبل علیه السلام را یا ملک و دیگر ابجیت امتحان می نماید و الفقه
چهارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه آمده و دیگر که کشش
 چسبیده و چشمها می گزیدند و وقت خوف زدن ندارد و حسین را دید که از
 کمرش یک میله زیدند و وقت بر حرکت ندارند دست دعا بدرگاه الهی بر داشته
 فرمود که بار خدا یا اهل بیت رسول تو از کمر منی جلاک می شوند درین حال کسب
 امین نازل شده گفت آورده ام سوره را که حضرت رب العزه ترابان تعیت
 سوره هل اتی ترابان حضرت خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله شکر بر کرده
 الهی آن عطیه غنی بجای آورد صاحب گفت الله بعد از نقل این حکایت گفته
 و هذه السنوة نزلت فی هذه الفقیمة باجماع الامم و لا عرف
 احدا خالف فیها یعنی این سوره بعد از این فقه نازل شده است اتفاق
 جمیع مسلمانان و کما ندارم که کسی خلاف این گفته باشد و این طایفه سنی که

طراف بعد از نقل این قضیه میگوید که ثعلبی از مضران اهل سنت است از محمد بن علی
 معاذی که او نیز از مضران است میگوید که ثعلبی است نقل نموده که او در کوفه بی که از اهل سنت نام
 کرده آورده که بعد از ائمه اهل بیت و نزول سوره بل آتی حضرت و اهل بیت بی منت
 بجهت طعام ایشان خوانی بر از لغت لذتیه حبیب است و ایشان منسوبند
 صبح و شام از آن میخوردند و بعد از آن ناپدید شد و محمد بن یوسف شافعی در کوفه
 که از کفایت الطالب نام کرده گفته نزول بل آتی باین روشنی نموده که روز چهارم
 امیر المؤمنین علیه السلام دست حسن حسین علیهما السلام گرفته بخت رحمت رسول الله
 علیه و آله رفته چون نظر حضرت رسالت پناه بر ایشان افتاد و بر کتف ایشان
 سطره شد یکی را بر سینه یکی را بر دوش گرفته سجاده فاطمه علیها السلام آید و چون سطره
 بر پدر افتاد بی اختیار بگریه درآمد گفت بطریق حکایت میگویم نه از روی تمسخر
 امروز چهار روز است که من و علی و فرزندان از طعام دنیا خجسته بام حال و آسایش
 جهان داشته ایم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک دعا بر سطره
 گفت اللهم انزل علی محمد کما انزلت علی موسی ائمت عجلان یعنی بار خداوند
 بر محمد نازل کند چنانچه بر موسی نازل شد این را برای هر یک از ائمه عجلان و بعد از آن
 بفاطمه امیرمؤمنه که با فرزندانش در درون خانه داخل شدند پس حضرت رسول نیز بر سطره علی
 موافقت نموده بآن حجه درآمد و دیدند که کاسه مشک سجوا هر که بوی مشک از در آن
 میدمید بر از ربه و طفله گفت چنانچه بر از وی آن و تا هفت روز چاشت و شام اهل بیت
 علیه السلام آن بود و در آن گشت و شام روز هشتم بود که گفت بدو که در دست امام

در دست امام

بوده که گفت این استخوان باین بر از کجاست حضرت منتهی بود که از امام عجلان آمده
 بود و به خواست که از دست آن حضرت بگیرد استخوان ناپدید شد و کاسه را بجا می
 بردند حضرت رسالت پناه چون سطره گفت که اگر اطهار بپوشند آن کاسه تا روز
 قیامت در منازل اهل بیت میماند و باید در دست گذاشت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام
 هر چه کس حرف اهل خود در جزایات و مقتضات کند اصرافش نتوان گفت چیزی
 که در آن نقل از آن حضرت واقع شده بر نطق کردن و مقتضای نمودن زیاده از
 و که امیر عجلان زیاده برین تواند بود که آن چهار بر گرفته که کار و خادمان ایشان جز
 چاشت و از اسم قرص کرده باشند و باز ایشان را آورده باید گفت در روز
 دراز و هوای گرم مدینه و در آن حالت که ایشان را بغیر آن از برای افطار و سحر
 مسبه می بنا شده بر آن حجیری بنا شده بر آن حجری مسکینند و از سر آن نان
 نیز گذشته آنرا بفقیر و محتاج و پسند و آب افطار نمایند چنانکه در شریعی
 برار شده و فقیر این فقیر داشته متعجب مذکور گذشته و در کتاب مذکور
يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ و در جمیع التماس سطور است که
و لَيْسَ ذَلِكَ مَحْتَضاً لَكُمْ بَلْ كَلَّمْتُ بِفَعْلٍ ذَلِكَ يَنَالُ یعنی این منقض
 و این عنایت محض است نه بنوع بلکه هر کسی که این قسم ایشان را تواند کرد آن
 ضیق را در می یابد و این نقل از حضرت اهل بیت علیهم السلام و ائمه است بر ائمه عجلان
 شتر من کردن و در زیارت مرفوعه و در توبه مطلق است که حضرت رسول صلی الله
 و آله در وصیتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و امیر مکه و امیر مالک عجلان

سند متصل از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام
 در این کتاب

نازل شد و نه یز او وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى آيَهُ وَيُكَرِّمُوهَاس
وَاللَّهُ مُنْقَلِبُ كَقَوْمٍ اینست مَنْ جَعَلَ خَلْقَهُ لَا شَكَّ فِي ذَلِكَ إِلَّا الْخِلَافُ
وَمِنْ النَّاسِ مَنْ كَثُرَى نَفْسُهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ است از
 مفسران اهل سنت چون بعلی و خضر رازی و نظام الدین بن ابی نبی و سید
کسی غیر ایشان بامامت اتفاق نموده اند که این آیه در حق مرتضی علیه السلام
 نازل شده بیان این جمله است چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 مکه در پنج بود و بعضی از مردم مدینه ما ابو سعیدت کرده بودند اراده رفتن بسوی
 مدینه و دل حقیقت نزل آن حضرت پیدا شده مسلمان را امر شده بود که
 بتدریج از مکه بحدیقه رفتند خود را نیز بهم از بعثت در فکر رفتن بود که پیش
 برین معنی مطلع شده ترسیدند که چون بحدیقه رود کار او بالا کیسه و کار ایشان
 مشکلی گردد جمع شدند و فکر کردند و آخره رای همه بر آن افتد اگر رفت که از هر قومی
 دلاوری جمع آید و همه بیکبار تیغ بر آن حضرت نهند تا خون او را در میان یل
 متغشقی گردد و بنوعیه مناف را طاعت و متابعت با هم قبایل بنامند پس
 بناچار بدینت و خون بهادری شوند و جبر علیه السلام سرور عالمیان را از داعیه
 کفار جزو دار نمود سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ رسیده که چون شب شود علی علیه السلام و او را
 چون خوابانیده از خانه بیرون رود آن حضرت امیر المؤمنین را علیه السلام طلبیده
 بر قصد کفار و امر الهی مطلع ساخت و علی علیه السلام را پرسید که چون کم کسی
 عزت شناسد گفت فیرسد حضرت علی علیه السلام متبسم نموده سجده شکر آید

بر سلامت بودن و انت سبوی سجا آورد که پند اول سجده شکر که کرد آن حضرت
 بود پس چون شب شد امیر المؤمنین برود آن حضرت را بپوشیده و در آنجا
 حجت رکعتی نموده اند نفس خود را فدای نفس سبوی نموده و مشرکان با تمام
 یکپاسی شب بر در حیره پیغمبر آخر الزمان حج گشته و انتظار داشتند که چون
 صبح شود آن کار که در میان خود کرده بودند بکشد تا بنی باشند
 اجتماع قبایل و اوقت گشته بدینت راضی شوند و چون صبح رسید آن مرکز
 فتنه است و نیز بر چینه نجات لبی مرتضی علیه السلام را بر جای حضرت
 دیده بر رسیدند که محم کیست آن حضرت در جواب گفت که فِي حِفْظِ اللَّهِ
 مشرکان غایب و حاضر گشته ساعتی علی علیه السلام را مکنده استند و او را
 با شاره ابولسب از دست برداشتنند و به تفتیش مشغول گشتند تا بغارتی
 برده و پیچیده بکوته و خانه عکسوت را دیده و برگشتند و حق تعالی صفی ثنائی را
 بشریف وَمِنْ النَّاسِ مَنْ كَثُرَى إِلَى أَحْسَنِ أَلْيَابِهِ شرف گردانید و این طایفه
 در کتاب طرایف آورده و لَوْ نَامَ عَلَى عِلْبِهِ السَّلَامُ عَلَى فَرَسٍ لَبَيَّ عَلَيْهِمَا
يَفْقِدُهُ بِحُجَّةٍ مَا تَقْصُرُ مِنَ الْمَجْدَةِ وَالْإِقَامَةِ رسالت
 یعنی اگر سرور او را بر این شتر سید اینها بنواهند هرگز بهم بجز توبیخ
 با تمام فیرسید و محبتن اوست نموده که خواندن علی علیه السلام بر سر این شتر
 سبوی و خود اجابت دشمن سپهر بن غریب تربیت از انقیاد و اطاعت است
 در ارضی شدن بر برگشتن او را چه او را سپید و آری بشفتت بری و مهربانی

و رحمت بی نهایت یزدانی داشت و امیرالمومنین با وجود شدت
 عند معاندان و کمی یار مددکار و متفرقی بودن مؤمنان و بودن
 کدام از ایشان در کوفه و مکانی متفاو و مطیع رسول الله صلی
 علیه و آله شده و منتظر کشته شدن و دریافتن محبت بوده و در آن
 قسم اگر گرفت و فاضل نیست بودی در تفسیر سوره لقمان در سوره زکوة
 که حق تعالی فرموده که وَلَوْ تَوَكَّلْنَا لَظَنَّ أَنْ لَمَّا يَرْذُكُم بِهَا عَمَلِكُمْ
إِن تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ عَمَلُكُمْ إِنَّكُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ عَمَلُكُمْ و راه
 حذای تعالی و اخض خواص را بخشنیدن سر و مال و جان است و در راه جان
 و غزالی در کتاب احیای علوم ذکر کرده که چون ملک الموت متوجه بعض
 خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه السلام شد با وجود اختصاص بمقام خلعت
 و امتیاز بر سایر انبیای پیشین بآن رتبت گفت هَلْ رَأَيْتَ خَلْقًا
يَمِيتُ خَلِيلَهُ یعنی آیا دیده که دوستی مردن دوست خود را خواهد دور
 جواب شنید که هَلْ رَأَيْتَ حَبِيبًا يَكْرَهُ لِفَاءً حَبِيبِهِ یعنی آیا دیده که
 حبیبی رسیده بدست را کرده و او پس را حنی شده بقبض روح رضا
 و شاه کشور محبت و سر کرده اصحاب ثنوت بطلب و تقاضا ممتناعی
 ائمه را در کشته انتظار وصول رسیدن بدست میکند چنانچه ذکر فرموده
 که وَقَالَ اللَّهُ إِنَّ ابْنَ الطَّالِبِ الْإِسْرَافُ الْمَوْتِ مِنَ الْطَغْلِ بِسَدِّ امْرِئٍ
 یعنی بذات خدا قسم که اگر ابوطالب را انس مردن پیش از آن است

که طفلان شیره حواره پستان و در سبب باشد و از آنجاست که چون حضرت بن
 معجم علیه السلام در واقعه اوثره چاکشنی محبت داد قسم نمود که قَرَّتْ بَيْنَ الْكُفَّةِ
 یعنی بر صاحب خاک کعبه سوگند که نوز در شکری یافتم و بدوست رسیدم و علمای
 تفسیر این آیه مبارکه ذکر کرده است که چون حضرت بنی صلوات الله علیه عازم
 شد امیرالمومنین علیه السلام را در مکه داشت که فرزندهای مردم را داد اگند و اما آنها
 که مردم بآن حضرت پیروده بودند نصایحان رساند و او را بر جای خود خوابانید
 را می شد و در آنوقت اللَّهُ تَعَالَى حَبِيبٌ شَلٌّ وَ مِکْکَیْلٌ و حنی منم موده که من در میان
 مرد و شما عقد برادری بستم و عمری را از شما در از نزار عمر دیگری می آید و ادا می گم
 بیک را شما احتیاج میکنید که بر برادرش در از نزار عمر او باشد هیچ کدام کم
 عمر ارضی شدند باز از جانب رب التوراة وحی بآنان رسید که چنانستید شما را و
 شل علی بن ابی طالب که من عقد برادری میان او و پس عمرش بستم و او بر سرش
 خوابیده نفس خود را فدای نفس او نمود و زندگی او را بر زندگی خود امتیاز نمود
 اکنون شما هر دو بر زمین آمده حبیب شل بیلائی سر و میکشیل چای بن بایک
 قسم اگر فرستند تا روز محفلت میخوانند و بعد شل خطاب بآن حضرت نموده
 گفت يَا بَنِي الطَّالِبِ يَا بَنِي الطَّالِبِ يَا بَنِي الطَّالِبِ يَا بَنِي الطَّالِبِ
 یعنی ده ده کبت مثل تو ای پس ابوطالب بخشنه میکند تو حذای تعالی بر طایفه من
 پس حضرت رسول متوجه مدینه شد و حق تعالی این آیه فرستاد و محبت خود را
 شاه ولایت و شهروست که آن حضرت سه روز در مکه توقف نموده قرض مردم را

چون از او را اندر
 محفلت نماید
 و بر سرش
 بچین

اما آنها را صاحبان داده روز چهارم برده گمان سلسله نبوت را بر داشته
بجانب مدینه توجیه نموده و در روز پنجشنبه قبا بجهت حضرت نبوی استغاث
یافت و محسنی میت که استحقاق در جانب رجب بر بقایات در طاعت خالق
ارض و سموات در روز قیامت که ترازوی در میان در آید و هر چه را در بر آید
اجسمی و ثوابی است بغیر از صاحبان و بکشته شدن که اگر اجسمی و ثوابی ندارد
چنانچه حق تعالی فرموده که إِنَّمَا يُؤْتِي الْقَاصِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ
بعضی از مخالفان از روی عناد گفته اند که بگویند در شان صاحب رومی نازل شده
چون قصه رفتن مدینه و پشت و دست ایشان اوراق بوده اند و مال گشتند
بمدینه رفت و این آیه در آن باب نازل شده و چون تمییز که آنچه از آن روایت
می شود بخشش محال است و آنچه از این آیه می شود بذل روح و هیچ ربطی بهم ندارد
در شان زهر و مقداد نازل شده چون گفته اند که آن عدی را که از سگانه بود گرفته بود
بودند و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که گیت که از سگانه خود بگذرد او را از او دور
ببریز آرد و نه زهر و مقدار نیستند و منتظر می بودند تا شرف کافی که در حال وادار
میداشتند و بپوشش شراب بخورافتنند و او را بر آوردند و چون این سرور
کردند این آیه بر ایشان نازل شد و این تیره بر ایشان نازل شد و میزدند
این آیه یکی نیست و اما آیه یکی است و از او را کشیدن حبیب بن عدی در تنی
درواد سپید صلی الله علیه و آله در مدینه بود و زهر و مقداد از مدینه باین کار فرستند
حاصل کلام آنکه هرگاه حبیب بن امین گوید که گیت مثل توای سپید اوطال و دلائل
سکنت

برای در عالم مثل آن حضرت نباشد و هرگاه بگفته جبریل علیه السلام و در مثل نباشد
سپید واجب باشد که او اقام و جانشین نباشد و با وجود او اگر دیگری اقام شود
مقتول بر غایت خواهد بود و در هیچ مرجع رجوع لازم آید وَاللَّهُ اعْلَمُ باب دیگر
آیه نوحی است که ثعلبی و واقفی و بنی و غیرهم از علی بن ابی طالب نقل کرده اند
چون امین و صاحبان مال و ثروت در خدمت حضرت رسالت نبیه صلی الله علیه و آله
حرف میزدند و بسیار می نشستند و صحبت می داشتند تا بعدی که با فقر استیلا
ورود گفت که ای ایشان بسته شد و این محسنی بر حضرت رسالت کران بود و میزدند
حضرت حق تعالی این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا مَا جِئْتُمُ الرَّسُولَ
فَقُلُوا بِمِثْلِ بَلَدِكُمْ يُخَوِّنُكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطِيعُوا عِصْمَانَكُمْ
ایمان بخدا و رسول آورده آید هرگاه و خواهید که مناجات کنید شما با رسول خدا باید که
بیش از مناجات مقدسی بکنید و پس از آن با رسول خدا سخن گوید که این معنی
برای شما بهتر است و چون این امر از جانب الهی مدد یافت فقر را را حجب می و غنی
بخش و امکن و امن گیرنده و تخفیف کثرت یافت و اید المؤمنین علیه السلام
و کسای و پشت برده و نیاز بر ذلت آورده بار بار رسول خدا مناجات کرده
گفت الْفَقْرُ نَذْرٌ مِّمَّنْ كَرِهْتَ که در کتاب جمع بین الفقیرین است و تفسیر ثعلبی
که اید المؤمنین علیه السلام فرمود که در گذشت آیتی است که عمل کرده بآن سج
کس پیش از من و عمل نخواهد کرد بآن بعد از من و آن آیه مناجات است که چون آن آیه را
مرا بخواند بود آن را بدو در رسم فروخته و هر بار که رسول خدا را در سبک کمر در پیش

برادر من است حضرت امیرالمومنین
نیز در این است

میگردم تا تمام شده بعد از آن آیه منوح کشت بسوی دست از اهل کردن آیه خلاص شدند
و چنانچه این آیه دلیل است علیحدگی بر این مطلب هر یک از آن مطلب اثبات می باشد
و از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت است که میگفت ثَلَاثُ كُنُزٍ لِّعَلَّكُمْ لَوَانٌ فِي حِكْمَتِهِ
مَنْهُنَّ كُنَاتُ أَحِبَّ إِلَيْكَ مِنَ الْجَنَّةِ النَّعِيمِ تَنْ يَجِبُ بِهَا طَلَبُهَا عَطَاؤُهُ
الْكُزَى يَوْمَ حَبِيبٍ وَأَيُّهَا النَّجْوَى یعنی سه چیز بود علی را اگر یکی از آنها را بوی
دوسته بویی نزد من از آنکه مرا داشته ان سرخ سویی بودی یکی زن کردن فاطمه
و دیگری آنکه در حبیب علم را بداد رسول خدا گفته بود شب پیش که در علم را بچه
ظواهرم داد که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد و یکی
آیه نجوی که او علی را داده بود و دیگر بر آن عمل نمودن بآن معنیب نشد و دیگر است
بر امامت آن حضرت از این آیه است که آن حضرت پیش دستش که بر جیب صحابه
در عمل نمودن بمضمون آیه او بعد از آنکه باین عمل نموده این آیه منوح شد پس شستی
نمودن آن بر آن عمل و قبول نمودن آن بعد از آنکه باین عمل نمودن آیه منوح
شد پس شستی نمودن آن را بر آن عمل و قبول نمودن آن آیه را در عمل کردن
بآن دلیل روشن است بر افضلیت او علیه السلام و لهذا ابن عمر از وی آن میگوید
و هرگاه افاضل باشد اولی و البقی خواهد بود با است و باینست سُورَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و از این آیه ظاهر می شود که زب و اقربای آنچه اهل سنت از برای خلیفه خود این میگویند
کرده اند که اموال بسیار در راه خدا صرف کرده بود و هرگاه کسی در دو دو تقسیم نمودن
و بار رسول خدا را از گفتن بجهنم نماید و اما که نیتین است که مال کسی را بر زمین نماند

و این است

و بار رسول خدا همچنین نوشته که بعضی از روی عداوت نموده اند که این دلیل
افضلیت نیست و چه شاید که وقت آنقدر وسعت نداشته باشد مرفوع است
با آنکه در اصول مقرر شده که جایز نیست که حق تعالی تکلیف را لایطاق کند و اگر
وقت تنگ میبود که حق تعالی بندگان را امر میفرمود و در حال آنکه اکثر
گفته اند که بعد از ده روز آیه منوح شد و دیگر آنکه ابن معاذی در مناقب و توفیق
در مقام تنزیل نقل کرده اند همان حرف را امیرالمومنین علیه السلام که در
قرآن آیتی است که بغیر از من کسی بآن نکرده پس چون وقت کنجایشان
برای او داشت و از برای دیگران نه است و فخر را زنی در مقام نفی
علیه السلام را فرموده و گفته بعد از آنکه وقت کنجایشان داشته باشد وجه عمل کردن
اصحاب باین آیه این باشد که مبادا از عمل کردن ایشان نقص را اول شکسته
و نه کردن که سبب الفت باشد به از کردنی است که موجب کلفت باشد با آنکه
تصدق در وقت مناجات واجب بود اما اصل مناجات نه واجب بود و نه
سنت و دلالت فقر آیه با عت بر آن فاطمه رسول بود پس نیت که
ترک عمل کردن اصحاب را این سبب نموده باشد و علامه رشیدی نوری با آنکه اهل
سنت است در تفسیر خود گفته که این گفتگویی است که سببی بغیر از تقصیر و عداوت
و آنکه از یکی بر او واجب و لازم شده است اثبات مفضولیت علی علیه السلام
کنیم و ترجیح بکنیم که او را حصصتی باشد که در دیگری نباشد و هیچ صاحب فضائی
میگوید که از گفتن بار رسول خدا امر موجب شکستگی کسی تواند شد و حال آنکه خود

میگوید که عبد الله عمر از روی این خصلت میگردد البته کسی که محل این آیه را بداند
از روی انصاف او را چنین زیاده دینیت یک فرمان برداری امر الهی و یکی را داد
گفتن با رسول و یکی محبتی که از اینجا ظاهر میشود و یکی امتیاز دوست
از کسی که دوستی را بر خود بسته است و یکی معنی که بگفته بیهوده و یکی دفع
که رسول را از محبت نفکار رسیده بود و دیگر اگر قصد حق کردن و راز گفتن
رسول و لیتن فقرای می شود پس در ادای زکوة و حسن و جوی سلم متصل
میرود که عباد چون مفت پذیرند که ادای زکوة و حسن کنند و دل نشسته
و این حسنی بکفر نزدیک است و هرگاه حق تعالی تصدق را سبب راز گفتن
باشد نفیر را که بیست باشد در عرف و شرع پیش خدا و مخلوق مغزور است
و حق تعالی قدری از برای صدقه مستر انداده بود تا بگوید عباد شخصی را
عاصبه باشد بلکه محبتی سهل اگر بود یک ضربه باشد مستحق این تصدق
می آید پس این مناقشات باشد الا از راه عدالت حق تعالی یکسان
را از آن دور دارد که جمعی شکر را اعتقاد از دست داده و بگویند
ابو جبریل و عناد افتاده با کمال ظفر حقیقت آن بلند مرتبه بتقدیم جهان برادر
شده باشند و همچنین آیه مبارکه الَّذِينَ يَتَّقُونَ أَتَوْا اللَّهَ بِالْبَيِّنَاتِ
الَّتِي لَا رُشَاةَ عَلَيْهَا است که حافظ ابو نعیم از ابن عباس نقل
کرده که روزی امیر المؤمنین علیه السلام را از مال دنیا حبار و نیار و درسم
بود یکی را در دوز و یکی را در شب و یکی را بنهار از خلق و یکی را آشکارا و در راه

کرد این آیه درشت ن او نازل شده ثقیلی نیز در تفسیر خود بهین طبعی نقل نموده
و این فضیلت از برای عین آن حضرت ثابت نشد پس از افضل اولی الامر
و خلیفه مصطفی صلی الله علیه و آله استم باید باقراف دوست دشمن آید و یکی
قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى هُوَ فَتَنَّاكَ أَتَىٰ مَكَانَكَ كَلَامَاتٍ جَبْرًا وَ تَحْسِبُهَا
مِرَافَقَاتٍ بآیه آمده اند و از ابن عباس رضی الله عنه نقل نموده اند که
گفت از رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله کدام است آن کلماتی که آدم
آن تکلم نمود و توبه قبول شد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آدم علیه السلام
از حق تعالی سوال کرده گفت الهی بحق حق دلی و ناطق حسن که توبه
مرا قبول کن پس حق تعالی عذر او را پذیرفت و توبه اش درجه قبول داشت
و کسی که آدم صفتی برکت او توبه اش قبول شود یقین که اولی و افضل
خواهد بود و از دیگران با نامت و خلافت و جانشینی رسول چه بزرگتر
و جانشینی و شراکت رسول صلی الله علیه و آله تمجید می شود مساواتی و برتری
که بر عقلا پوشیده است و این فضیلت را از سخنان فضیلت است که در یکی نقل
تواند شد و در رب له حاویه که از مناقب اهل سنت است از قوم است که
مقصود لفظ کلمات در آیه شریف مذکوره این است که یا حامد بختی
يَا عَلِيُّ بِحَقِّكَ عَلِيٌّ و یا ناطق بحق ناطق و یا محسن بحق الحسن
يَا قَدِيمُ الْأَخْسَانِ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ فَاغْفِرْ لِي فَقَدْ تَابَ عَلَيْهِ وَ دُرُكْتُ
از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که لَوْ كَانَتْ أَلْبَابُ

مِدَادًا وَالْأَشْجَارَ أَقْلَامًا وَالسَّمَوَاتِ صِحَافًا وَالْأَرْضَ لَحْنًا
كُتِبَ بِهَا لِقَدْ مِدَادُ وَفِي السَّحَابِ كُتِبَ لِقَدْ لَمْ يَكُنْ
يَلْبَسُوا عَشْرَ مَعَانِيرَ عَلَيَّ یعنی اگر دریاها مِدَاد شود و درختان قلم
 شود و آسمانها صحیفه و آدمیان و جنات قلم شوند که اینها مِدَاد شود و آخر
 و کافه تا بطرف کرد و قلم کند یا بدست منور نشسته چیزی از ده یک
فَضِيلَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَدَقَ این آیه وافی هدایت قُلْ لَوْ كُنَّا
الْبَحْرُ مِدَادًا الْبُكَايَاتِ رَبِّي لِنَفِدَ الْخَرَابُ آخر آیه چه در تفاسیر
 مسطور است که کلام کلمات ربی اشاره بان حضرت است و در کلمات
 کلینی مذکور است عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى
وَلَقَدْ عَمِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ كَلَامَاتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ
وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأُمَمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ قَبْلِ نَبِيِّهِمْ وَ لَيْسَ هَكَذَا
وَ اللَّهُ أَنْتَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یعنی را و از کلمات
 در آیه شریفه اسامی مبارکه و ذات حمده مبارکه متقدّم تا شریف است و باقی
 معصومین که از ذریه ایشانند و در آیه مجسم است مذکور بوده از انصاف
 او را از قرآن بدون کرده شعده اخرو از آتش غضب الهی گردیده اند و با وجود این
 از حالات ذات الهی احدی سمات آن مظهر سما و صفات این حکامات
 نمودن آفتاب مگر نمودن است ایه دیگر این است که أَجْعَلُكُمْ سِقَايَةَ
الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَحْدِيِّ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ النَّيِّمَ الْآخِرَ

شنبه

بِهِ سَبِيلَهُ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
 تا عینه اجز عظیم که متصل باین آیه است در صحاح آمده و جمع بهمار
 تفسیر اهل سنت بواسطه طایفه امامیه تفسیر باین طریق شده که این آیه
 امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده چه خصم گیرند عباس بن المطلب و طلحه بن
 شیبه و عباس میگفت فخر است که سقایة الحجاج از من است و چاه زمزم
 که حایان از آن آب میخوردند در دست من است و شیبه میگفت فضل
 من است که کلید خانه مبارکه در جیب من است و بی رحمت من کسی را راه در گنج
 و سقوتان بود که داخل شود و حمزه به حبشی دیگر سخن میگوید و حضرت امیر
 شینه منم بود که من شینه پیش از همه کس ایمان آوردم و بار رسول خدا را ز
 کرده و پیش از همه کس جهاد نموده ام خواستند که بنزد رسول صلی الله علیه و آله
 روند تا او حکم کند که حق تعالی از برای صدیق قول امیر المؤمنین علیه السلام این آیه
 فرستاده است از حکم گردانیده یعنی ایامیدارید سقایة الحجاج و عمارت
 الحرام را پس چون کس که ایمان آورده است بجای تم و بروز آخرت و جهاد کرده است
 در راه خدا بر اینستند این دو قوم نزدیک حق تعالی و حق راه عنسیما به محصور کرده
 مشتمل گزرا که بشنود بخودستم گردنه یعنی ایشان را به طبیعت خود گذارند
 ایشان چنین ترین موجودات را اختیار کرده که پرستش احسان اند بر اعلی و
 موجودات که خالق زمین و آسمان است چه بنزد ایشان ایمان نیاورده بود
 چه ولایت این آیه بر افضلیت و امانت آن حضرت است که عباس و طلحه بن

دعوی میگردند که بخانه اولی و احق اند از دیگران و حضرت امیر و قول ایشان
باولی بودن خودش و حق تعالی مقتدی قول او نموده که نزد خدا یک مرتبه
و او از همه کس اولی است بخانه کعبه و هر که بخانه کعبه اولی باشد از دیگران
قبله مؤمنان است خصوصاً از عباس و حمزه پس از همه کس اولی باشد و اول
با مات و بشیر مطهر و اما نزد همه چه تعلق بخانه میدارد بنابر گفته اند
صاحب البیت اصبر بالیت یعنی صاحب خانه از دیگران بخانه عیش
بیشتر میباشد و قوله او در اینجا شده و خانه از حق تعالی نشان او پاک
ساخته بلکه شیعیان او را بر گرد آن خانه کشتن از آن لازم شده که نو گفته اند
ایشان بر دیوار آن خانه تافته است آیه دیگر قول حق تعالی است که فی بیوت
اِذْنًا لِّلّٰهِ اَنْ تَرْفَعُوْهُ وَاَنْ تَنْقُلُوْهُ فَاَنْتُمْ عَلَیْهَا اَعْمٰیةٌ
وَالْاَصْنَافُ حِیْثُ تُعْبَدُ باسناد خود از انس بن مالک و بریده نقل کرده که
هر دو گفتند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله این آیه را بر زبان
خواند مردی برخاست و گفت ما رسول الله خانه علی و فاطمه علیهما السلام از آنجا
منه سودی این خانه فاضلترین آن خانه است معنی این آیه آنست که در خانه
که مستحان و تسبیح کنندگان صدای خود را در آنجا که دستوری داده حق تعالی
و امر کرده که بردارند خود تعظیم قدر آن یعنی ریش قدر و بزرگ بشمارند
آنرا از جمله تعظیم قدر آن تطبیق است از رشتی و عید می معصیت تا بر
در آن آواز آنها باشد عاز حضرت باری و بنابر مشغول باید بود و از

دعوی می گردند که بخانه اولی و احق اند از دیگران و حضرت امیر و قول ایشان
باولی بودن خودش و حق تعالی مقتدی قول او نموده که نزد خدا یک مرتبه
و او از همه کس اولی است بخانه کعبه و هر که بخانه کعبه اولی باشد از دیگران
قبله مؤمنان است خصوصاً از عباس و حمزه پس از همه کس اولی باشد و اول
با مات و بشیر مطهر و اما نزد همه چه تعلق بخانه میدارد بنابر گفته اند
صاحب البیت اصبر بالیت یعنی صاحب خانه از دیگران بخانه عیش
بیشتر میباشد و قوله او در اینجا شده و خانه از حق تعالی نشان او پاک
ساخته بلکه شیعیان او را بر گرد آن خانه کشتن از آن لازم شده که نو گفته اند
ایشان بر دیوار آن خانه تافته است آیه دیگر قول حق تعالی است که فی بیوت
اِذْنًا لِّلّٰهِ اَنْ تَرْفَعُوْهُ وَاَنْ تَنْقُلُوْهُ فَاَنْتُمْ عَلَیْهَا اَعْمٰیةٌ
وَالْاَصْنَافُ حِیْثُ تُعْبَدُ باسناد خود از انس بن مالک و بریده نقل کرده که
هر دو گفتند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله این آیه را بر زبان
خواند مردی برخاست و گفت ما رسول الله خانه علی و فاطمه علیهما السلام از آنجا
منه سودی این خانه فاضلترین آن خانه است معنی این آیه آنست که در خانه
که مستحان و تسبیح کنندگان صدای خود را در آنجا که دستوری داده حق تعالی
و امر کرده که بردارند خود تعظیم قدر آن یعنی ریش قدر و بزرگ بشمارند
آنرا از جمله تعظیم قدر آن تطبیق است از رشتی و عید می معصیت تا بر
در آن آواز آنها باشد عاز حضرت باری و بنابر مشغول باید بود و از

دعوی می گردند که بخانه اولی و احق اند از دیگران و حضرت امیر و قول ایشان
باولی بودن خودش و حق تعالی مقتدی قول او نموده که نزد خدا یک مرتبه
و او از همه کس اولی است بخانه کعبه و هر که بخانه کعبه اولی باشد از دیگران
قبله مؤمنان است خصوصاً از عباس و حمزه پس از همه کس اولی باشد و اول
با مات و بشیر مطهر و اما نزد همه چه تعلق بخانه میدارد بنابر گفته اند
صاحب البیت اصبر بالیت یعنی صاحب خانه از دیگران بخانه عیش
بیشتر میباشد و قوله او در اینجا شده و خانه از حق تعالی نشان او پاک
ساخته بلکه شیعیان او را بر گرد آن خانه کشتن از آن لازم شده که نو گفته اند
ایشان بر دیوار آن خانه تافته است آیه دیگر قول حق تعالی است که فی بیوت
اِذْنًا لِّلّٰهِ اَنْ تَرْفَعُوْهُ وَاَنْ تَنْقُلُوْهُ فَاَنْتُمْ عَلَیْهَا اَعْمٰیةٌ
وَالْاَصْنَافُ حِیْثُ تُعْبَدُ باسناد خود از انس بن مالک و بریده نقل کرده که
هر دو گفتند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله این آیه را بر زبان
خواند مردی برخاست و گفت ما رسول الله خانه علی و فاطمه علیهما السلام از آنجا
منه سودی این خانه فاضلترین آن خانه است معنی این آیه آنست که در خانه
که مستحان و تسبیح کنندگان صدای خود را در آنجا که دستوری داده حق تعالی
و امر کرده که بردارند خود تعظیم قدر آن یعنی ریش قدر و بزرگ بشمارند
آنرا از جمله تعظیم قدر آن تطبیق است از رشتی و عید می معصیت تا بر
در آن آواز آنها باشد عاز حضرت باری و بنابر مشغول باید بود و از

و هیچ کس از اصحاب نبوده بپشت ایمان نه آن خود هیچ کس که آن حضرت کرده
و نه آن قسم جدایی که آن حضرت نمود پس او خلیفه و امام باشد **بیکر**
جاءك للناس انما قال و من ذرني قال لا تبال عهدي الظالمين
است جمهور اهل سنت از این معصوم نقل کرده اند که او گفت **قال رسول الله**
صلى الله عليه وآله **استتمت الدعوة الي علي له ليحدا حدانا**
قطر للهم **فاخذني نبيًا واخذ عليًا وصيًا يعني مني**
و عت برهان را با ایمان و اسلام بخلیف نمودن بمن و علی علیه السلام که بر سر
ایم هیچ کس از من و او هیچ تنی را هرگز و اگر یکی باشد که در شرکت ما در دنیا
بس بر کزنده حق تعالی مراد نبوت و علی را بوجاهت و امامت **فانما قال**
واذا نبينا ابراهيم ربه بكلمات **فانما قال** **فانما قال**
ايانا **فانما قال** **فانما قال** **فانما قال** **فانما قال** **فانما قال** **فانما قال** **فانما قال**
و نواهی بود یا مناسک حج و یا سنن و آداب دین یا آن پنج اسم که آمد در وقت
آن منو تسلسل شده بود پس ابراهیم علیه السلام آنرا با تمام رسانیده و در آن قیام
نمود حق تعالی قبل ذکره ما او گفت چون متابعت فرمان کرده ای برستی که من مرا ندیم
از برای تو پیشوایی در دین بسین که بتواضع آکنده جیع نبه کان ابراهیم
اتهام نمود که از من نه اندان و اولاد من نیز اما مان سدا کن **حق تعالی ذبح**
او این منر بود که غیر امامت سخنان را از اهل بی عاصیان و کافران را از دست
بس انچه عت از دست او که کاف و شرک باشد انچه را منصب نبوت نرسد و غیره

طاعت بر این **ان الشريك لظلمه عظيم** و این معنی بر او و یا صادق است
بس امامت و خلافت از فرزندان اسماعیل معصوم و ائمه اثنی عشر باشد بنقل آن
از اول عمر تا آخر عمر معصوم بوده اند و خدا پرست و دیگران که برین صفت نبوده
ایش را غضب کرده باشند و بظلم و باحق گرفته باشند و چون سبق که در وجودم
منا فی امامت است پس نفی امامت آن هر مرتبی ثابت شد و امامت علی علیه السلام
بعضی کثرت و نزدیکت باین معنی حدیثی که از ابن عباس و ابن مسعود نقل
کرده اند که **لشقی سستی** صفتی مذموب در تعقیب مرا که نقل نموده و در تعقیب
از ائمه المؤمنین علیه السلام که آن حضرت منر بود که از رسول صلی الله علیه و آله
پرسیدیم تا که گفتیم **مسألتي عن عيسى** از میان چه ناحق کدام است که همه کس
تابع آن باید شد منر بود که **ان الله سلك** **والقرآن** **والولاية** **اذا اقمتم** **ايك**
یعنی حق حسی است یک دین اسلام و یکی کتاب حسیه یعنی قرآن و یکی ولایت
و جانشینی من امامت حق که بتو رسیده باشد و مقرر است که پیش از اصولیان
که یکی از جهت حق معصوم است پس از آنجا لازم می آید که ولایت برین
آن حضرت برسد باطل باشد و خلفای فتنه هر سه پیش از خلافت او بود پس هر
باطل ناحق باشند **بیکر قول خدای تعالی است** که **ايما انت** **ميتد**
ول جيل **فقيم** **خايد** **در کتا** **بسنه** **وس** **که از کتب** **مخالفین** **است** **و از این**
عصای نقل کرده اند که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله **انا النبي**
والنبي **وعلي** **الحادي** **والبايع** **ميتد** **المعتد** **و بعينه**

حافظ ابو نعیم که از علمای اهل سنت است روایت نموده یعنی رسول خدا فرمود که
 نهمین کسند و ترسانند ام مردمان از غضب آن حضرت و علی دای و راه نمایند
 بنو ایلی به ایت می یابند آنها می که اهل بیت هر چند استحقاق راه یافتن دارند
 و این بر صریح در ثبوت امامت و ولایت و خوار و در نفس نقل
 کرده از ابن عباس که او گفت رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارک بر سینه
 خود نهاده گفت أنت الهادی و بک علی یهتدون المصلحون و یعلی
 در نفس شش شل بجز خمس را حق نقل کرده بی زیاده و کم آورده است و مع هذا
 از معاذ بن کثفه است که اگر کسی به نص است و حدیثی که از رسول نقل شده نص باشد
 پس آن حدیثی که از رسول مرویست که أصح ما فی الکتاب باهم آنست
 نیز نص است در خلافت خلفای ثلثه و دیگر از آیات و حدیث لازم آید که
 علی دای باشد و دای بودن نص بر امامت بنی و جواب آنکه در حدیث
أصح ما فی الکتاب آن موضع و بطلان ظاهر است چه قاضی عیاض با یکی
 شرح کتاب شفا گفته است که این حدیث حجت نیست و زیرا که در طرق حدیث
 بن حصین است و او مجهول است و حاشا معلوم نیست و بعد از آن غم جدی
 از علما نام میبرد که حکم بوضع و بطلان این حدیث کرده اند و اگر کسی بگوید
 که موضوع نیست معنی حدیث این است که هر یک از اصحاب که اقتدا
 کنند به ایت می یابند و حال آنکه بسیاری از اصحاب مرتد و کافر شده اند
 و بن بری کشته شده پس آنها چون اهتدوا گفت و در کشتن عثمان بعضی از آنها

من مذکور در کتاب
 رسولی می گوید که
 گفته

انتهای

تقدیم به صحابه کرده بودند لابد در آن امر به ایت یافته باشند بر مایه پس
 مراد از صحابه بعضی باشند علی و کالی نه هر صحابی و آن مخصوص شخصی باشد که
 سکون غایت دون العرش تواند گفت و مطالب لوح محفوظ تواند گرفت و ظاهر
 باشد از کالی که معنی کلام را است نه باشد یا خود گویند که زمان در زمانها
 باقیته نماند و اما جواب آنکه دای بودن مستمم است اما نص بر امامت
 ایست دای بودن آن حضرت خصوصیات دیگر دارد و از آنکه در مقابل رسول
 واقع شده ضابطه فرمود من مذکور او دای و حصه در روایت که به ایت
 می یابند و ایضا چون مطلق به ایت منصوص است در روایت که در جمیع اوقات
 به ایت کننده باشد و اینها دلیل است بر تقییم او بر هر که نزاع در خلافت است
 باشد چنانچه رسول صلی الله علیه و آله مخصوص است و در بعضی روایات آمده که
 آیه انکم من نازل شده بود که انما انت منذر لعلکم تهتدون
 و در اینجا هم لفظ علی را از آیه الله اخذند و دیگر قول حدادی است که انما
الناس بقولك اولئك المقربون که به جقات النعم یعنی پیشی گرفته
 بایان طاعت و یا بقت کینه گان و در جمیع تفصیل و کالات است با علیهم السلام
 گویش روان هر علی الله درین و بعد از آن او صیبا آهنگد که نزدیک کرده اند
 بر حق و کرامت و بهشت شمل با نواع نعمت و جانها ابو نعیم از اهل سنت از ابن عباس
 نقل کرده اند و ابن عباس از رسول صلی الله علیه و آله دستم که فرمود سابق حدیث
 علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی سبقت گرفته در بین این امت علی

است و فقیه ابن معاذی شافعی از جسد هدیه از ابن عباس نقل نموده که
از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که در وقت تلاوت این آیه سَبِّحْ
يُوشَعَ بْنَ نُونٍ الْمَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَبِّحْ شُعْبَانَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَبِّحْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي تَالِبٍ
عَلَيْهِ السَّلَامُ یعنی پیش گرفته در امت موسی علیه السلام یوشع بن نون
بود که او پیش از برشتی دیگران ایمان آورد و در امت عیسی علیه السلام
بود و درین امت علی علیه السلام است که او پیش از همه کس رسالت صلی
الله علیه و آله قایل شد و خنجر زنی در تنیه قول حق تعالی که وَقَالَ رَجُلٌ
مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ نقل کرده و دیگران از اهل بیت
نیز موافقت با او نموده گفته اند که در حدیث وارد است که سَبَّاحُ الْأَعْمَى
ثَلَاثَةٌ مؤمنین از فرعون و جَبَّارُ النَّجَارِ و عَلِيٌّ
طَالِبٌ وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ یعنی پیش گرفته کان در امتها کسی است
آل منه عون یعنی خزعل در امت موسی و حبیب تجار در امت عیسی
و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در امت محمد صلی الله علیه و آله و او از آن
دو افضل است و این فضیلت که سبقت در اسلام است ثابت است از
غیر اسم المؤمنین علیه السلام هیچ یک از صحابه را پس او افضل است و حق
خلافت و امامت نه دیگری وَمِنْهُمْ آيَةُ كَرِيمٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآتَمَّتْ
أُولَئِكَ نَمُ الْصَّادِقِينَ است احمد حنبل با سند خود از ابن ابی سیر

کرده و همچنین فقیه معاذی شافعی در حدیثی که در این آیه نازل شد
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صَدِّيقُكَ سرکس از حبیب بن مری
التجار مؤمن آل بس که در سوره یس حرف او نه که در است و خزعل مؤمن آل
که میگفت که آیا میگفتند شما در آن که میگفتند وَقَالَ اللَّهُ و علی بن ابی طالب
در بعد از آن من بود که وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ یعنی مرتضی علیه السلام از آن
است که ولایت تمام بر امامت آن حضرت دارد آيَةُ كَرِيمٍ قَالَ تَعَالَى
وَالْجَبَّارُ إِذَا مَرَّتْ مُحَاضِلٌ صَاحِبُكُمْ وَمَا عَوَى وَمَا لَطَفَ عَنِ
إِنْ هُوَ إِلَّا قَرْحٌ نَجِيحٌ که علامه حسن علیه الرحمة در کتاب منهاج الکرامت
نقل کرده اند از ابن معاذی و او از ابن عباس صراحتاً حدیثاً آورده است
عائده المطلب و ایضا در کتاب مؤمن بن مؤمن المکی الخوارزمی مطبوع است که
تشته بودم با بعضی از عربان بنی هاشم نزدیک رسول صلی الله علیه و آله که
گوئی از بالامنه و آمد آن حضرت فرمود که هرگاه این ستاره در منزل او
آید او وصی من است بعد از من پس آن حاجت برخواستند و لعن کردند و دیدند
آن کوکب در منزل امیر المؤمنین علیه السلام فرود آمد گویند آن ستاره زهر بود
زعل این معنی موجب ظهور شد تا دلیلی اختیار بر زبان آورده گفتند یا رسول
الله پس تو که آید گشته در دستش علی بن ابی طالب شد و حرفش این تمام شد
که این آیه نازل شد که جَبَّارُ النَّجَارِ چون طلوع کند و بر زمین نه و آید که گاه
صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و آله در خطا کرد و در کتاب هیچ و بالی نشد و از امام

این فضیلت است

صداق علیه السلام منقول است که فرمود که مراد از ستاره دل آن حضرت
یعنی دل او یعنی از ایدامه است من علیه السلام میسوزد و نیاید و دل بکشت
میل بیا طیل نفس بود که گمراه شده و مقادیر آنکه سخن گفت و گوید از برای
نفس یا بآر روی طبع یعنی باطل بکند و دلش از زبان یکیت است
آنچه میگوید مراد می از جانب الله تعالی بوی و ذوق می آید پس درباره خلافت
المومنین علیه السلام سخن ایشان خود چیزی گفت تا جایی که تمام می آورده و آن
حضرت نقل نفس بوده و درین موده ای این منصب عالی مخصوص بوی
گشته و از این معنوم می شود که امامت امریت مخصوص از جانب الله
مقتضی نکرد در رسول او مقتضای غایب خود با حدی مرجع نماید و یکی از
معانی این خواهد بود که این آیه نیز از منین غنا و او بی تعبیه باشد گفتند که این
آیه مکی است و در اول بعثت نازل شده و این عباس در آنوقت متولد
بود و از بن عافل که ممکن است که در سال فتح که با رسول حق الوداع
نازل شده باشد و دیگر گفته اند در سینه ایدامه صاحب که لفظ رکب است
آن حضرت داده گویند که نزد محبت علی گمراه شده و گویند نشیده است که
برو آن یوسف در اول میگفتند بر ما یوسف را از ما دوست میداد و آن را
گفتی هَذَا كَلَامُ مُبِينٍ بر زبان آورده که بر ما در کراهی ظاهر افتاده است
و در آخر که میگفت که بوی بر این یوسف تمام من میرسد میگفتند که إِنَّكَ
كُنْتَ ضَالِكًا لِلْأَقْدِمِ یعنی تو در همان کراهی قسمی مانده و از آنجا که از اولیاد

به هم داده

پیغمبر را داده بودند و بر فطرت اسلام متولد شده و بعد از آن قبول قسم می شدند
و این جزو این چهار است در کتب زائیده بودند و حدیث در کتب نشود و نگارنده و بعضی
ایام جا میقت منقول در سینه ای این در کتب در کتب قائم است پس این لفظ
از ایشان جزو این دور نخواهد بود و مناقش و دیگرش که در لفظ حدیث واقع شده که
ستاره در خانه هر که منور آید و حق من خواهد بود و از وصایت خلافت لازم نمی آید
جوابش که چون وی را مطلق گویند یعنی مقرب در جمیع امور است و این بعینه
خلافت است ولی اگر در جایگاه احادیث چیزی گشته چنانچه گویند و می طیل این عمل
بجست و مناقش است در لفظ گفتگوی ایشان نیز از معنی خلافت تفسیر نمی گردد
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ که در کتب الله و اکثر کتب تعابیه
مستور است که حکایت از عرابان با دیه و در ادای اقل جنتی نموده و در عیدان دارند
که بعد از ششون آورند و رسول خدا صلی الله علیه و آله حکایت را از اصحابی در فرام
نموده که در فتح ایشان کنند اول ابی بکر بجان آنکه سجود حوزون میروند آنهاست
آن قوم که چون از مدینه بدر رفتند چون پیشین نرفتند و بیک شده و بزرگ داری
ایشان رسید از پیشه بر دین ناخدا جمعی گنیمه از مسلمانان را بقتل آوردند و با
شکست حوزو در پیشان بدینه رسیدند و بعد از آن عمر خطاب بر سر ایستاده
شکر کشی کرد که ابی بکر کرده بود و هر که او بکشتن نهاده بود این داد و هر چه که شری
نه است شکر منده و منقل برکت با بر سر بوم پس این لفظ نیز عمر عاص قدس سره

سجده رسیده که فارسی زبان گفته اند آنکه آن شعر این است سبح
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ لَا تَدْرِي لَعَنَ النَّاسُ طَهَ سَجْدًا كَمْ كَفَرَتْ تَضِلُّ
مَوْلَانَا عَلِيٌّ وَقَوَّعَ الشُّكَّ بَيْنَهُمَ إِنَّهُ اللَّهُ وَمَاتَ الشَّافِعُ وَلَكِنْ
عَلَى رَسَبِهِ أَمَّ وَكَرَّ اللَّهُ وَدَكِرَ قُلُوبُ قَوْمِهِ أَبَا كَرِيمٍ الرَّحْمَنُ مَكْرَمٌ
الْجَحْرِ يُنْفِقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْدٌ لَا يَنْفِقِيَانِ يَخْرُجُ مِنْهَا اللَّوْلُو
وَالْمَرْحَلَانِ مَجْمُورَانِ سَتَ رَوَايَتِ كَرْدَه لَدَا كَرْدَانِ اَزِ النَّسَبِ اَللَّهِ
کرده اند و نقلی در تفسیر خود آورده و حافظ ابو عیسی از ابن عباس نقل کرده که در روز
بجربین امیر المؤمنین و فاطمه زهرا است و بر رخ رسول خداست و لولوه و المرحلان
امام حسن و امام حسین است علیهم السلام و صاحب کشف الغم نیز همین طریق نقل کرده
و در کتب تفسیر و مناقب نیز همین منوال مسطور است و شیخ عزالدین طبرستان
ش فی مقتدری رساله در مدح خلفای پیشین نوشته و در اینجا ذکر نموده که چون کج
رضی الله عنها بفاطمه علیها السلام حالت از غم تنهایی خلافت و فاطمه را
میداشت و مونس او بود این را از رسول صلی الله علیه و آله بیان میداشت
تا روزی آن حضرت رسیده شنید که چه کسی در حدیث است پرسید که کج
میزنی گفت با جیستی که در شکم دارم گفت ای حدیثی است مابین من و تو است
که حق تعالی گردانیده است او را و او را باز نه فرستاده از خلفای طاهران که از نسل
من خواهد بود و بعد از انقضای وی و بعد از پدر خود از خلفای من خواهند بود و بعد
آنکه تولد یافت در وقت جد بزرگوار بود تا روزی که یکی محسوب نام از حجاب برآید

آنکه از نسل

آمده گفت از حق تعالی است که فاطمه را با علی علیه السلام تزویج کنی که حضرت فرشت
بالای صفت آسمان در حضور جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و هفصه و زهرا و علی کرام که
هر یک چند سجده نمودند تا روز قیامت سر برینداخته اند که سر بردارند و سر خود
حق فاطمه گواه باشند و جبرئیل علیه السلام حلقه خواند و میکائیل و اسرافیل گواه
دارند که جمیع حواریان در زیر شجره طوبی حاضر آیند و شجره را ارشاد که بجز در وجود
سوربان شمار کند و لولوه در وقت و شکر جنت برایشان شمار کرد و حواریان
یکدیگر بودند و به تیرک نگاه داشتند و بان فرسیدند که این تزویج فاطمه و علی
و حضرت رسول نیز صحابه راجع نموده و حلقه دادند و گفت اشهد که ابی و زکریا
فاطمه علیها السلام بسی که گواه میگیرم شما را اینکه من تزویج کرده ام فاطمه را با علی پس چون
طاهرات کردند بجز نبوت فاطمه و بجز نبوت از عباد علی علیه السلام مَنْ رَجَعَ
الْجَحْرِ يُنْفِقِيَانِ سَتَ رَوَايَتِ كَرْدَه لَدَا كَرْدَانِ اَزِ النَّسَبِ اَللَّهِ
فاطمه را بر علی دعوی است و نه علی را از دستگوده و معنی منها بر رخ لا یبغیان
بظهور رسیده و چون سیدین شنیدین حسین بنین علیها السلام که در بیابان
بودند و هر دقت که نظر ایشان میکردند و میگفت سیداه شباب اهل البیت
و ابوها خیر منها یعنی این هر دو بهترین جوانان اهل بیتند و پدر ایشان
از ایشان دفاطه پاره است از من آزاد کنند و آزاد کنند من است و شعله
سازند و ایشان خوشحال گردانند من دست و پا بکار ماکول خود داشته باشم
دیده و رسیده سینه سید کایات گشتند يَخْرُجُ مِنْهَا اللَّوْلُو وَالْمَرْحَلَانِ

تا اینجا ترجمه کلام شیخ جلال است و نقل این حدیث از علما می باشد در استحقاق
 مخالفت آن حضرت تمام است و دیگر قول حق تعالی است در سوره اعراف مُؤْمِنُونَ
إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ
وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا و در هیچ مسلم مذکور است که چون آیات در آیه سیدنا بر او
 سلام بر شاد داشته ایم و صلوات بر شما چگونه است حضرت فرمود که بگوئید اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کما صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَبِيدٌ
 حَبِيدٌ و در هیچ بخاری از کعب بن جحبه نقل نموده که او گفت سؤالی کردیم از
 رسول خدا گفتیم که یا رسول الله چگونه است صلوات بر شما و اهل بیت بدستی که
 حق تعالی امر کرده با سلام بر شما را پس آن حضرت فرمودند که بگوئید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کما صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَبِيدٌ حَبِيدٌ
 و هرگاه که خدا و رسول از صلوات بر او کرده باشد و درین شکی نیست که اهل بیت
 افضل آل محمد است پس البته او اولی و الباقی باشد پس بابت و مخالفت رسول
 علیه و آله و درین شکی نیست که باین اینکه با استیضای سابق آن را ذکر نموده اند و
 صلوات بر تمام الانبیاء اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ باید گفت و باینکه
 صلوات جایز نیست و سلطان غافل رسید عیادت الدین اولیای نبی و سلطان محمد
 خدا سبزه را و در وجه بخاطر رسید و در تاریخ ذکر نموده اند و تحت عقیده و مقصد از این
 و نه آن باشد و معذور از آن استنباط نموده و مشهور است که روزی در محرابی
 نشسته بود که دعا و در فضیلت صلوات سخن میکرد پرسید که چرا در صلوات اغیای دیگر

الکافی

آن مذکور شده در صلوات بر غیر اهل بیت آن شده و اعطاء در بعضی نقل نموده
 و در جواب تا علی بن محمد سلطان گفت از این مسئله دو نکته بخاطر میرسد بر علما و شیخ
 اگر پسند آید اضافه بر این که اول غرامت بکشم یک چون دین و ملت پنجم
س. بنی در عرض میزند یعنی و تغییر و منزع شدن بود امضای احکام آن لازم نبود و درین حقیقت
 مصطفی صلوات الله علیه که چون تغیب و تبدیل در آن راه ندارد و تا دامن قیامت بکشد
 و استیست و هر که تابع این دین است بر او لازم است که احکام آنرا از اولاد او صلوات
 الله علیه اعطاء کند باید که در صلوات ذکر آن بکرا و سوخته باشد تا امت و مشایخ
 معلوم نموده که اینان حافظ دین و ملت اند و حرمت و عورت ایشان را واجب و لازم
 و از جمله خرافات شناسانند و چه دوم آنکه چون دشمنان آن حضرت را از خود
حق تعالی بهتر است را بر دشمنان آن حضرت انداخت که کسالت بر نام برود و ذکر
 و نسبتشان منقطع گردد نام آن با نام پیغمبر مقرون ساخت تا هیچکس پیغمبر ایشان
 ذکر نکند و مثل او روز بروز زیاده شود تا نام او باشد نام ایشان باشد بنا بر این
 و معذور باشد چون سلطان از تفسیر جواب خارج شد فضلی مجلس را چنین
 و آید و نشنوند و بعضی از علما وجه دیگر گفته اند که هرگاه که در نماز که از فضایل اهل بیت
 صلوات برایشان واجب باشد و بی او نماز درست نیست و باشد یقین که در دیگر
 تا بیعت ایشان اولی خواهد بود و این محله که یکی از معصیان اهل سنت است
 در باب هم از کتب صواعق شریعت فی اشعری باین معنوی نقل کرده و آن
 این است يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْفَرَائِ

أَزَلَهُ كَفَاكَرُهُ عَنِ عَظِيمِ الْقَدَرِ إِنَّكَ مِنْ لَا يُصَلِّي عَلَيْكَ صَلَوةٌ لَهُ یعنی آن
 اهل بیت رسول و کسانی شما درستی است که حق تعالی در وقت آن عزیز آرد و جیب
 و بخلق و بنیاده و در نزدیکی مقام شما همین بس است که هر که نماز بر شما صدقه
 نماز و بر تبه قبول نمی یابد و در سینه لایق این اید بر کرامت و بزرگی اهل بیت که
 که رسول صلی الله علیه و آله ایشان را قایم مقام خود گردانیده و چنانچه صلوات بر آن
 موجب تنظیم ایشان است صلوات بر ایشان نیز باعث تنظیم آن حضرت و در
 که روزی که ایشان را در عبادی خود داخل کرده فرمود که اللَّهُمَّ بَارِكْ فِي مَا مَنَعَكَ
فَأَجَّلَ صَلَواتَكَ وَمَغْفِرَتَكَ وَدَحْنَكَ وَوَعْدَكَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ
 یعنی بار خدا یا ای من از من اند و من از این نعم چون در آنوقت با خود شکر می
 از نعمان نیز طلب نموده که از حق تعالی در وقت صلوات بر این زما بار شکر کند
 و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که لا تفلوا
عَلَى صَلَواتِ التَّيْبَرِ فَعَالُوا وَمَا الصَّلَوةُ التَّيْبَرُ قَالَ يَفْزَلُونَ اللَّهُمَّ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِكَ قَوْلُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یعنی صلوات
 مسفرستید بر من صلوات بفرستید بر من بر سید که صلوات بفرستید بر من و فرمود که
 بگوئید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و سید و همین گفته نماید بلکه بگوید اللَّهُمَّ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ چه بفرستید بر من یعنی آن صلوات بفرستید بر من
 موجب بزرگواریت و از شنودی آن حضرت است نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا وَجَعَلَتْ
 فرستادن از حق تعالی وقت و از غیر او طلب رحمت و نزد بعضی منی اللَّهُمَّ

صَلِّ عَلَى

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ این است که بار خدا یا عظیم کن محمد و آل او را و دنیا باقی
 و این و الله را دعوت و اتقای شریعت و در آخرت قبول سعادت و زیاده و نوبت
 و الله و فضل ایشان بر اولادین و آخرین که گفته اند که تشریف ابلغ است از تشریف
 بسجود ملائکه زیرا که این در مرتبه است و شایسته است که هر که نماز کند و صلوات
 بخردد اند از نام جعفر صادق علیه السلام و در حدیث آمده که هر که نماز کند و صلوات
 بخردد آنکس کند نماز او صحیح است اما در غیر نماز خلاف است بعضی گویند در هر یک
 واجب است و بعضی بر آنند که در هر دو واجب است و در حدیث آمده که هر که نماز کند و صلوات
 بخردد نام آن حضرت مذکور شود و صلوات فرستادن بر او واجب است و این صحیح
 چه این دلالت بر درخت ثنائی آن حضرت و شکر احسان او میکند و ما بان موعودیم
 چنین باشد مثل ذکر بعضی از او خواهد بود و این منتهی است و حق تعالی فرموده
لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ یعنی هر کدام را ندانند خواندن
 چون خواندن بعضی از شما بعضی را و حدیث آمده که هر که نماز کند و صلوات
 بخردد حق تعالی که میفرماید إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ یعنی این است
 حق تعالی گفته بر بستی که خدا می تعالی گفته بر بستی که خدا می تعالی و ملائکه او صلوات
 بر پیغمبر می فرستند آن حضرت در جواب فرمود که این از علم مکنون است یعنی
 از غایب و اگر رسد آن میگوید از آن خبر میدادم حق تعالی و فرستاده را بر من بخوان
 کرده است و نام برده نشود من نزد بنده مؤمن که بر من صلوات فرستاده که از آن
 میگوید حق تعالی نماز بفرستد بر من حق تعالی و ملائکه او در جواب آن دو صلوات فرستاده

و ذکر کرده میشوم من نزد مسلمانان که صلوات بر من نهند و آنکه
 آن دو ملک گویند نیا مرز خدای تعالی ترا و خدا و ملائکه در جواب این
 میگویند و نزد امامیه این است که به تنهایی سبک یک از آن عظیم است
 صلوات میتوان فرستاد و صاحب کشف و شارح بحار میگوید
 قیاس مقفی آنست که صلوات بر هر یک از احوال مسلمانان میتوان فرستاد
 لیکن چون راضیان در آن عود این را شیخ میدانند و منع میکنند و در این
 است و اندر نه بجهت آنکه بر نفس متهم میگردیم کرده میداریم چنانچه مصنف
 مرادک که حقیقت است گفته که آنکشتی در دست دست است
 چون شعار رفته است و در دست چپ میکنم و بعضی از ایشان گفته اند که بجز
 فاصله میان آل و بنی زهرا لایحه کرده ایم و بعضی از علای شافعی گفته اند
 که تسبیح قبور سنت است لیکن چون شعار شده است ما تسبیح آورده
 میداریم و بعضی گفته اند و منو ساختن از حوص افضل است از منو ساختن
 جاری مرغها که من طبعی گفته که درین مرا میرت است که هر چه از فیضان
 زنده اند سنیان و عالم هم چو اردن اختیار میکنند و همچنین آیه کرده
لَا يَزِيدُ الْيَاسِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَعْضُهُنَّ إِلَى بَعْضِهِنَّ طَافُكُ
 است در شان ائمه المؤمنین چه جاعلی از منافقین آیدای آن حضرت
 میگرداند و کذب میگویند و این آیه باید سابق مراد است و هر که حق
 صلوات بر رسول فرستد پس آید آن حضرت این را مد است و چون آید

علیه السلام آید رسول است پس آید او هم آید و خدا باشد و این صفت دیگر
 پس او علیه السلام افضل باشد و از مقابل منقول است آیه سابقه إِنَّ الْيَاسِينَ
يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ و بدان این
 المؤمنین علیه السلام نازل شده و مراد است که بعد از نزول این آیه حضرت
 پناه صلی الله علیه و آله و سلم بکثرت روی خود را گرفته گفت که یا علی من از این کفر
مِنْكَ فَقَدْ أَذَىكَ اللَّهُ فَعَلَهُ لَعَنَهُ اللَّهُ یعنی ای علی هر که برنجاند و بگوید
 خدا را رنج میزند و بر او لعنت خدای ریزان بود و او را از رحمت خود دور گرداند
 و بعینه مثل این حدیث در شان حضرت فاطمه علیها السلام واقع شده و این
 نفس است بر افضلیت آن حضرت مثل آیه سابق آیه دیگر قول حق تعالی
كَرِهَ اللَّهُ مُبَذَّهً بِذُنُوبِهِ قُلْ بِقَوْلِ اللَّهِ يُحْيِيهِمْ وَيُحْيِيهِمْ و بعضی
 در تفسیر خود ذکر کرده که این آیه نازل شده در شان ائمه المؤمنین علیه السلام
 و آن آیه این است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَنفَكْ مِنكُمُ غَنَابَةً
فَسُوْقٌ إِلَى آفَافٍ حق تعالی حربه میدهد که هر که از شما از دین برگردد
 و مرتد شود پس رذوب باشد که باید حق تعالی قومی را که دوست دارند و از آنها
 هر که از آنها جدا کنند و راه خدا و از ملائکه کسی ترسند و از آیه این همان
 امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مراد است که فرمودند که آیه در شان
 ائمه المؤمنین علیه السلام و اصحاب است که منافقان را کشتن و قتل است
 و منافقین که جنگ جل و نه و ان و صفیق است و آنها را خارج و نوا صواب است

و من از این فساد می

بجای که در اینجا میزند و در
 مراد از آیه این است
 که خود را از دین جدا کند

بوده بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که مقتضای این پنج صفت مذکور باشد بنوع
 الایسیر المکینین علیه السلام و معبود این است قول رسول الله صلی الله علیه و آله که فرموده
 در غزوه تبوک و در این باب کسی و هم گفته اند رسول را دوست دارد و خدا و رسول را دوست
 دارند و اگر عیوض آرا باشد و باقی صفات در دو حوب روز روشن است و نورانی
 گفته که بدو دلیل باید که این آیه در شان علی علیه السلام نازل شده باشد یکی آنکه در دو جنبه
 رسول خدا فرموده لا عظیم ذلک علیکم و صفاتی که درین آیه مذکور است همان
 صفتها **و چه دویم** آنکه بعد از این آیه مبارکه انما ولیکم الله و رسوله واقع شده
 چنانچه بعد از این آیه در شان علی علیه السلام پس از آنست که این بقا صله سابق
 باشد و بعد از آن حضرت باشد و لیکن بعد از آن تشکیلاتی است که بعد از آن
 مثل که سر که بجای ترشش که آب نباشد جواب همه حاضر است اما بجهت خدمت حال
 قاریان مستمعان مرکب نقل آن نشده **آیه دیگر قول حق تعالی** است که در سوره المائده
 من باید که و تعیها اذن و اعیتة یعنی گفته دارد این پذیرا گشتن گفته دارد
 که نفع کرد از آنچه شنود و در حدیث دارد است که حضرت رسول بعد از نزول این آیه
 من از خدا ای در جوینم که بگرداند اذن و اعیتة گوش ترا ای علی چه گوش نفع گیرد آن
 حضرت را بود که هرگز نسین بر عطاری نیست و در گفت الله از بریده در مناقب عیسی
 از ابی احمد عامر نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام گفت حق تعالی امر کرده
 نزدیکم بشم و او تودر باشم و آنکه تعلیم کنم ترا و آنکه تو بستی و یا و یکی داین
 آیه گویم نیز نازل شده و در تفسیر شعبی مسطور است که رسول صلی الله علیه و آله بارتضی علیه السلام

خطاب

خطاب نموده و گفت از خدا ای تقوی در جوینم که بگرداند گوش ترا بشنود و آنکه
 و ترا تعلیم کند و من او را است که حق سبحان و تعالی که ترا بشنود و ترا لازم است که بشنود
 پس این آیه نازل شد و حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه الاولیاء از ابی المومنین علیه السلام نقل
 و ابوالناسم در تفسیر خود و ابوالحسن و اقدی نیز در تفسیر خود روایت کرده اند از علی علیه السلام
 که آن حضرت فرموده که رسول صلی الله علیه و آله مرا پسین میگفت خود چنانکه و گفت برادر گشته
 مرا اگر که که نزدیک کردم از خود ترا و در کرد نام از خود ترا و بشنودم بنوع و تو را بگری
و تعیها اذن و اعیتة و درین معنی نازل گشته و در مناقب از ابن عباس نقل نموده
 چون این آیه نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که علی و گفت که
 بعد از آن هیچ نشنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که مرا که او را حفظ کردم و در گوش
 گفته و هشتم و هرگز ترا میشنودم و صاحب کشف و مخبر از علی علیه السلام روایت
 آیه در شان ابی المومنین علیه السلام گفته ذکر کرده اند در بیان آنکه چه اذن و اعیتة
 واقع شده بصیغه اذن که اکثرا اشارت به آنکه گوش پذیر و در میان خلق کفایت
 کند و مرا باینکه گوش نمیکند و فراموش کنند و آنکه به آنکه که یک گوش که پذیرا گشته و در
 بر داری حق تعالی کند نزد حق تعالی عالمی بر است و آن یک سواد اعظم است و غیر از آن
 عالمی بر است انسانی از جانب خدا تعالی سبحانه آن تا نیست و در حدیث آن باجماع
 و هم بطین وجود آن یک گس است پس بگو ای این دو شخص را اسیر اهل بیت است
 حضرت ابی المومنین علیه السلام مخصوص باشد باینکه دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق است
 باشد و غیر او هر محمل بر نش و هفت تیر طاعت اند و اتفاقا نبویات در حدیث و آن

که از حق تعالی در جوینم که بگرداند
 این گوش

آبی است پس با حق و اولی با ما است و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله باشد و هر
 عاقل که تا مل در کتاب است و حدیث مصطفی ص کند زیاده فی سبب باشد
 لا اعم حق تعالی منه بوده انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی خوف
 و خشیت مختص است در علماء و رسول گفته فضل العالم علی العابد کفعلی
 علی اذناکم یعنی زیاده فی صاحب علم بر عبادت کننده بی دانش همچون زنا
 من است بر یک از شما که از همه شما فیه و تر باشد و کسی را درین نیز شک در نبوت نیست
 ای المؤمنین علیه السلام اعلموا انما فی محابه بود و استغفار او در محابه بکسب فضیلت
 علم مشهور است و اقرار دیگران بنا و انی خود و احتیاج در هر چیز بتقصیر و خل
 مشکلات در هر جا و نزد هر کس مذکور حق آنکه با حقا و مخالفت آنکه خلیفه دوم است
 در حقا و در مقام با جرات هر کس که لولا علی هلك عن کفته و با حقا و هم
 خلیفه اول است و هر بار که بر سر بیعت میگفت اقبلونی و برین قیاس حال دیگران
 پس آن حضرت اعلم باشد و هر که اعلم است افضل است و بعد از شریعت این روایت
 نتیجه آیهی است و انکارش مکابره و عناد و انکم علی من اتبع الهدی آیه دیگر
 آیه الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک انتم خير الکلیه است که
 اهل سنت حق بن حبه در صواعق از ابن عباس نقل کرده اند و صاحب کشف الله
 نیز از حافظ ابن مردودیه روایت کرده که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت پناه صلی
 علیه و آله فرمود که یا علی همت انت و شیعتک يوم القيمة را صید و یا قی
 اعتدلتک غضبنا متحین یعنی با علی این آیه بر وی و شیعیان ترس

و رافعی خواهی شد بود و در وقت امت تو و شیعیان تو و آرزو ده و غضب آن
 آمد در آن روز دشمنان تو چه معنی آیه این است که آنان که گردیده و گردان
 پاک دست و دایره ایشان شد بهترین همه افراد کان و بهترین با جان درست و علی صاحب دین
 هر دو در امیه المؤمنین و انما المؤمنین و انما لیکن این صفت کمال دارد و دیگر
 قول حق تعالی است و العَصْران الاثنان فی خیر الاذین است
 استوا و عملوا الصالحات و همچنین آیه از سوره و قوا حقوا بالصبر که هر یک
 سه مورد دلیل بر ایت بر امت آن حضرت و در آیه اول مراد از الاذین استوا
 ای المؤمنین علیه السلام و سلطان رضی الله عنه و ان فی که در زبان کار است
 بنا بر تفسیر شهید و پیش بودی و تفسیر خود گفته که از مقام نقل منقول است که مراد از
 این ان ابوالعباس است بر تقدیر ابوجعل یا ابوالعباس میگوید که حشد در زبان کار است
 قسم یاد کرده حق تعالی که قال العصر که مراد نماز عصر است یا عصر چه معنی
 باینان پیغمبر یا یروز کار چه شغل است بر عجایب و غرایب بسیار با کمال
 بخت آن بجزی است که یکی از آن دو توهم کرده و الف لام در الالف ان
 الف لام جنس است و تنکیر خبر از جهت تعظیم است یعنی درستی که همه آید
 در زبان کاری اند که عمر را در مطالب نابا و در دنیا صرف می نمایند و هر روز عمر
 در کاستن است و صاحبش برهم رفته اند سر با آرد دست رفته و کس طاعتی
 نکرده اند پس در همه عمر در نقصان در زبان اند که انیدی که ایمان آورده اند و کرده اند
 که در این پیغمبر از عزت با دنیا و نبیه اند و رسالت یافته و حاصل نیست بودی

و فرشتان این صفت
 و برترند

در تفسیر گفته و اگر چه بنده بنیاد است مشغول باشد که هنوز
در زبان کاری است چه هیچ طاعتی و عبادتی نیست که به از آن بجای توان
آوردن و غایت جوان بود که بنده را ممکن بوده باشد که عمل کند که اثر آن باقی ماند
و لذت آن را همیشه باشد چه جای آنکه عمر را بفرستد ببرد و رفتنی
شود که بحسن حرم و ندامت چیزی نداشته باشد و قَوْلُ اللَّهِ الصَّبْرُ از این
رضی الله عنه مرویت که گفت هو علی علیه السلام صبر راجع است به بودن
جمع بجهت تقطیع یعنی آنکه وصیت کرده اند یکدیگر را بعمل درست و امر با طاعت
معاصی و اقامت بطریق حق مستقیم و دوری از منافی و مانع عبادی پس گاه
ایمان و عمل صالح در اول ده وصیت بصبر در آخر بعسی علیه السلام مخصوص است
آن حضرت اولی باشد بجای نشینی بگری که حق تعالی بهین کار او را بخواست
است آیه دیگر این است که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا
مع الصادقین که حق تعالی واجب ساخته است بر مؤمنان که با صادقان باشند
و آنانیست که معلوم است از ایشان راستی در است گفتاری و آنانیستند
که جمعی که معصوم باشند چه بجهت کذب و دروغ و غیر معصوم میروند و آن معصوم
امیر المؤمنین علیه السلام است با عترت دوست و دشمن و معصومی غیر از او
پس او امام باشد و حافظ المؤمنین از اهل سنت از این عباس نقل کرده که
این آیه در شان آن حضرت نازل شده و همچنین در کتب اربعه که
این آیه نیز نازل شده است در شان حضرت رسالت نبی صلی الله علیه و آله

و مرتضی علی علیه السلام و بنده کارا امده بر کتب و بعضی بکثرت و خضوع و حضور
قلب بارگاهان و از این عباس مرویت که مرگفت از او انکسای مع الی کعبین
رسول الله صلی الله علیه و آله و مرتضی علی علیه السلام است چه این هر دو نزد هم
آن کسند که در کتب و سیره نموده اند آیه دیگر قول حق تعالی است که یا ایها الرسول
بلغ ما اُنزل الیک من ربک و ان لم تفعل و ما لبقت رسالک
خلاصه کلام در تفسیر آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از وظایف حق
الوداع فارغ شده و عازم مدینه گشت چه نبیل علیه السلام نزول نموده بنیام آلی
رسیده که علی بن ابی طالب علیه السلام را امام کل نام نموده عهد و بیعت او
جمع مستغنی لازم گردان و بنیام به بنده گان برسان و بگوید علی بنده من
من بنی و حلیفه و دست و طاقت او مقرون طاعت من و محالفت او محالفت
من است و منکر این امر از جمله کفار است و حضرت حاتم الانبیا در آن روز
خلق ساخته و جواهر حسن این اسرار منوبت را با جاب و ولایت مآب در میان نهاد
و چون عایشه با هر جلوت بی برده و تحقیق آن حضرت رسالت نبیه در اخطای
نهایت استقامت نموده تا بحدی که فرمود که اگر افشای این دانه فاسق
امر من کرده باشی و انگاه در روزه گفته داخل گردی و چون عایشه بر بجلی از نزول
جبرئیل علیه و آله درین باب واقف شد مبالغه و سفارشش رسول را در کتب و
اعتباری نموده بعد از آن حق حقه و خیر عمر را در دست هر کس که سر جا و زان
مشاع بظهور آمد و خفیه برادر آگاه ساخت و او بای بکر رسیده و از او بهر چه

و عبد الرحمن بن عوف رسید و از آن بن باقی منافقین سرایت کرد تا آنکه
 غیبی شده در بنگاهت پیغمبر خدا اندیشها نمودند و رای عده یقیناً ابو بصیر
 بقیته عقبه را گرفت و آن بقیه در محفل خود مذکور است و چون منزه می شد
 رسالت پناه جام جهان نای لوح تقدیر بود عایشه را طلب نموده باین کلام
 او را مخاطب ساخت که اَقْسَمْتُ بِرَبِّي وَ اَللّٰهُ يَجْأُزِيكَ بِعِلْمِكَ یعنی
 خاشاک روی خدا ای تقای حبه ای علی تو بهتر برساند و بعد از آن در طی مسافت
 دشت فتن بجایب دین آن حضرت بجهت سه منزل نازل می آمد تا بموضع
 آنرا کجای العجم نام است رسید در اینجا جبرئیل علیه السلام نازل شده این را آورد
لَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْدَ مَا نُوحِيَ إِلَيْكَ وَ صَآئِرُكَ صَدْرُكَ و اطلال کرده می آورد
 خود در تا چیزی که تا غایت در آن باب واقع شده بود نمود معنی آن پاره اوردی
 می بینم ترک نمایی و غیرت می دینی از آن نمانده که این قسم امروز
 جای کرد و این نهایت تاکید شده است و بعد از آن حق بموضع مشهور رسید
 رسید و جبرئیل این را یکبار به بجهت تاکید نازل نموده آیه که يَا أَيُّهَا الْمَوْءُودُ كَلِّمْ
سَاأَنْزِلَ إِلَيْكَ تا با حق رسیده یعنی ای رسول من برسان برنده گان آنچه
 از خدای بنور رسیده و اگر زبانی تبلیغ رسالت نکرده باشی اگر نه درین امر
 سزا نیست چون رسایند حکم بعضی رسانیدن همه دارد بهمانا که هیچ وجه
 تبلیغ رسالت نکرده خواهی بود و اگر تر از رفیقان و منافقان که همراه تو آمده اند
 باشد خدای تو حافظ و نگهبان است از دشمنان و دشمنان را بر سر در میان

و بعد از آن

و پس کرد، بلکه محفل نازل قافله بنور رسیده و آمدند هر کس پیش رفته بود امرش را کردند
 و هر که در عقب ماند و بودند اگر کردند که خود تر برسند و منبری از پادشاه است
 پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر او آمد و خطبه تبلیغ او نمود مشتعل بر فریاد تمام و بخت
 مالاکلام در عهد و شای آلهی و موعظه و نصیحت است که ای و بیان خلافت امیر
 علیه السلام از جانب رب العالمین او از نموده گفت گوش کنید ای صاحبان
 مطیع و مشران برادران رسید ای مؤمنان که این مقامیت مرا بشناسی که
 آویدان حق تعالی منصب کرده در میان شما صاحب اختیار می در امر دین و دنیا
 و ای که طاعت او فرض است بر همه حبه و انصار و حاضر و غایب و عر و عجم
 و کوچک و بزرگ و دینه و داراد و سفینه و سیاه و هر که بوجد انیت الله تعالی
 است او را در وسیله اند که حکم او بر همه جاریست و طاعت او بر همه واجب است
 ملعون و سیاهی نه اند که بعد از حکم من بر همه جاریست و بعد از من حکم و امت
 علی است و بعد از آن فریبت من است که از اولاد علی علیه السلام اند تا بر زمین است
 و کسی بعد از من علیه از علی نه او را امت نیست و حلال نیست امر کردن غیر از علی بن ابی طالب
 و این سخن بعضی از خطبه آن حضرت است و آن خطبه است طوفانی که ترجمان دارد
 و رقی تمام میشود و بعد از خطبه دست امیر المؤمنین را گرفته او را نیز در بالای منبر قرار داد
 بنوعی که مردم صفها بهر دست داده نموده و گفت ای مسلمانان اَلَسْتُ اَوَّلُكُمْ
اَفْتَنِيْكُمْ و بروایتی گفته بود که اَلَسْتُ اَوَّلُ الْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ یعنی ای مسلمانان
 ادلی بگوئید که از نفسهای من است که همه گفتند علی با رسول الله چنین است و توانا است

از پس گفت مَنْ كُنْتَ مَوْلَاَهُ فَعَلَى مَوْلَاَهُ هر کس مولی در شما و اولی
تصرف بودم در دین و دنیا می او بعد از من علی و مولا و اولی تصرف است و او را
بعد از تمام مطیع و تائید است و احوال دست برجا بردشت گفت اللَّهُمَّ وَالْمَلِئِينَ
وَالْأَلَاةَ وَغُلَامِيْنَ عَادَاهُ یعنی الهی دوستی کن با کسی که با علی دوستی کند
و دشمنی کن با آن کسی که با علی دشمنی کند وَأَنْتَ مَوْضِعُ خَدَّيْكَ و خدایت
خدا که یار باش و یاری کن هر که یاری کند علی و خوار و ذبون دارد کسی را که علی را
و ذبون دارد الحق دارد الهی حق و صدق و راستی را بگردان با علی بیست و هفت مرتبه
و پاره که برده بعد از فراغ حبس مسلمانان و مردمان که بعضی صد و بیست و هفت
و بعضی کمتر و بعضی بیشتر نیز گفته اند بعد از آن حضرت سلام کردند بعبادت
طریق که السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ و عمر بر آن می افزود و گفت بخ
خَ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَايَ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ این کلمه بخ
بخ را در عرب در حال رضا و در وقت تعجب استعمال میکنند بجای پی پیاویده
در زبان عجمی پی پی امام و سردارندی برین و سایر رؤسایان و شعای عرب
روز مقصیده را در گفتن این او گفتند و همان بن ثابت از حضرت رسول هم حجت
گفتن و خواندن مقصیده طلبید چنانکه مشهور است و مقصیده ترا گفت و مقرر
تحقیق نمود و غرض این هم در آن روز مقصیده گفت نشا عراده و منبهار عراده در آن مقصیده
و قد کرده است و از آنجمله گفته شعر بِأَلِ مُحَمَّدٍ عَرَفَ الصَّوَابَ و فی اینها غنیم
تَرَكَ الْكِبَابَ و چون اسم حضرت ابراهیم بن موسی رسید و گفت قصه بزرگ گشته

چون

پیام مَخَافَتُهُ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِ یعنی جایی که حق و الله و اولی
کردنای مردم لازم است و محل معیت روز خدیریم همانست یعنی آن که خود را
مردم لازم است و شاید آن نقده هم کرده باشد چنانکه پیچ او بر گردن بعضی گفت
موجب آرد که دولت و ایشان بود معیت او نیز چون بر گردن مردم لازم شد و گفت
و آرزو شده و اگر چنین بودی بعد از آنکه روزی اینها تائید الهی آمدند چه مثل
و بر منبر بودن حضرت مصطفی جناب مرتضوی را و وصایات و سفارشات
مباحات و تائیدات نبوی را پسینند و نه دیده نمی بیند استند معیت و بزرگوار
إِذَا مَا دُنْتُ مَوْلَايَ النَّفْسَ فَلَيْسَ كَمَا سَوِيَ نعم جناب یعنی وقتی که نشین
و نفسهای مردم را بطلید غیر از بیکت و بی جوابی ندارد و از این عباس و او را
و خدای مردمیت که بسوزد اهل بیت متفرق شده بودند که میر مثل علی است و آن
در سواد اخلاصی ساخته بایه مبارک الْيَوْمَ أَكَلْتُ لَحْمَ دِينِكُمْ وَأَكْمَلْتُكُمْ
نَفْسِي وَكَذَلِكَ كُنْتُ الْإِسْلَامَ دِينًا آن حضرت عارف است و او حاضر
روز غدیر را بلکه عالمیان را خبر داد که گفته که اسلام در آن روز تمام شد و نعمت الهی بر
و رضا و خشنودی خالق ارض و سما در آن روز محمول پیوسته و از اینجا
می شود که وجایات دیگر خواه از اصول و خواه از فروع نزد الله تعالی مثل امامت
بیت اکمال دین و اتمام نعمت را با صبری و سواد و صاحب اختیار آن مرکز
دایره امامت و سرکرد سلسله ولایت منوط و مربوط ساخته و چون این خبر باطل
و جواب رفت حادث بن همان که از قبیل نسر و سرداران طایفه بودند اتفاق بود

از سینه پر کینه نعل کشیده و بدینه آمده مجلس حضرت رسالت در آمد و گفت
 بود اینست خدا و بنوت خود نماز و روزه و زکوة تکلیف کردی و ما قبول کردیم
 باینها را نمی شناسد خلافت را به سپهر تم خود حواله نمودی این از تو بود که
 مابین خدا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله قسم یاد نموده که این کار
 بفرموده خدا واقع شد پس از مجلس روگردان شده گفت آئی اگر آنچه میگویم
 است بعبه که از آسمان سنجی بر سر من فرود آید که مرا تاب بیاورند این کجاست
 نیست و مسنود سخن اتمام نشده بود که سنجی از آسمان بر سر او آمد و از طرف
 زیرینش مردی رفت بجهنم و بپشت مقادیر این حال سوزده مساکل ساقی بجهنم
 واقع شد یعنی سؤال کرد پس عذابی را که هیچ چیز نمی تواند آن کند و آن واقع
 ظاهر است که آن همه عذاب که از عارث مردود و بطور آمد از برای مولا و ساختن و آوا
 متبرک و داشتن حضرت ابر بود و نه تعبیری نصرت و دوستی و یاران خاصه اهل
 سنت بر آن محل مسیما بنده حاصل کلام آنکه نزول پیغمبر در آن زمان که مردم از عذاب
 گری روانای نمودار و بر پا نهادند و در آن مکانی که نزول مسافر در آن متعارف بود
 در زیر درخت مغیلا از پلان شسته آن بنسب خلق و مردمان را برگردانیدند و خطبه
 بآن طول خواندن البته نخواهد بود الا بجهت امری عظیم نه بجهت امری عظیم نه از برای
 اظهار محبت و نصرت و نظایر آن چنانچه بعضی از روی عذاب گفته اند مخصوص که
اللّٰهُ اَوَّلُ بَعْثِنَا اَنْفُسَكُمْ صریحت در روایت وین دو دنیا به اولی
 از مردم بعد از حضرت الله تعالی پیغمبر است یا امام و بعد از آن نزول یافتن آیه

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ما چار است که مراد از مولى متصرف در امور
 باشد نه مامور و محبت و یاران از مسافران که در لغت مقرر شده چه جمیع مومنان
 و دلالت بر آن نیز یک معنی این میشود که علی علیه السلام اولی متصرف است در
 مردم و تقدیر امور ایشان بعد از من چنانچه من الحال اولی متصرفم در آن
 امامت این است و چگونه قدسی در آن توان نمود و حال آنکه به نزد محبوبان حریت
 بر تیره توان رسیده چنانچه شیخ مفسر حدیث عباد الدین بن کثیر شافعی
 در تاریخ کپس در ترجمه بن حبه ریشافعی ذکر کرده که او را کتابت شریف
 که حدیث غدیر خم را در آن جمع کرده و نقل نموده که ابوالمعانی صبر بنی شافعی
 مشهور است با نام الحرمین تخریب میکرده و میگفته که در بغداد مجددی در دست
 بود دیدم در پشت آن نوشته بود که عجلت بستم از طریق منکنت عجله
فعلی مولا و از ابو علی عطایی همذانی منقول است که میگفته من این حدیث را
 از دو بیت و پنجاه طریق روایت دارم و شیخ محمد جزیری شافعی که از اکابر ائمّه
 اهل سنت رساله مشهوره در تواتر حدیث غدیر خم دارد و تواتر این حدیث
 در اینجا بچند طریق اثبات نموده با جمله این خبر در شیوع و ظهور در روایت
 که کس منکر آن تواند بود و از جمله حکایات سینه فی الک از معاین در روایت
 غیر خرم اعتراف کرده که هرگاه حضرت رسالت بر خلافت علی علیه السلام نص میکرده
 چرا بطریق دیگر احکام در شهر در میان مردم میگرد تا پوشیده نماند که این کجاست
 حسب ادعای سنی که در پلان شسته چنانکه کسی در دیده کاری کند بدین کار میسر

چون این کار نزد شیعیان با بنو ت برابرت پندار و بی قباله و کلاه نباشد
 کرد تا که یکی گوید نشینم و یکی گوید حاضر بنوم و با بستی بعضی خود را توضیح
 منمودن تا بر کسی مخفی نماند اِنَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَمَا جَاءَكُمْ بِالْبُشْرَى
وَالْاَوْدَانَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي مَا هَاؤُنَا خَلَقْنِي فِي قَوْمٍ وَجْهٍ
 غیر درشت ن علی روایت میکنند برین وجه میت ظاهر شد که قول شیعه
 است پیشتر عبد الجلیل رازی در جواب منبر موده که آن نام منبری بایستی که
 اول این اعتراض بر خدا کند و گوید درشت تارکیت با یاد و باران موسی علیه السلام
 در میان این از درختی آواز دهد و لا اله الا الله گوید چنانکه کسی در دیده کاری کند بی آنکه
 منبری باشد و اهل عالم همه حاضر منبر باشند معنی نه است و همچنین گفته
 و منی نام منبر و درخت را گذاشته است محمد افندی بگو چه منبری بری و با او را از گوشت
 چنانکه کسی در دیده می دیکند و هیچ نه است اگر تفرق رسالت بخوس در میان
 و شب تارکیت و تفرق نبوت مصطفی در غار عری نقصان نبوت یافته تفرق
 امامت علی هم در میان و با این شش نقصان امامت پاشد و آنچه گفته
 که نامهای پیغمبران را بعضی در قرآن ظاهر کرده و با بستی که نام علی مصطفی
 کردی تا شبیه نامی آن نام منبری از مذاهب مذهب برگشته مَا لَكَ لِلْمَلِكِ
رَامُزُولُ كَرِهَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ را فراموش کرده و نمیداند که معرفت
 بنی معنی است و معرفت امام عقل و محبت که با عبادی تعالی سازده میکند
 از مسکوبی اَتَقُوا الْعَتَلَةَ وَصِيحَةٍ نِيكَرِي فَرِيضَةٍ اَتَا الْكَوْةَ وَنِيكَرِي

چنانکه گفته

چون است نبوت خدا و پیغمبر
 و در قرآن است و در
 قرآن است و در
 قرآن است و در

برست

از بیت و نیاز یکدیگر و از ده من کین تا فقرا اختلاف نباشد شریعت مقرر
 در اجتهاد در احوال میسکین تا هفتاد و سه قول مختلف پیدا شود پس اگر
 درین سمعیات اجل و الهام روست تا بعثت محمد صلی الله علیه و آله
 امامت خود عقل است اگر نام علی مصطفی نباشد نقصان پیدا نماید محمد
 علیه السلام نام منبری و دعای اجالی بر صحت حکایت روز غدیر و عبارت
 مشتمل است بر کلمه يُحْيِي كَفْتَهُ هَذَا الْحَكِيمُ وَرَضَا الْقَلِيمُ ثُمَّ بَعْدَ
هَذَا غَلَبَ الْهَوَى حُبُّ الرِّيَاسَةِ وَحِلْ عَمُودِ الْخَلَاةِ
وَحَفْنَانِ الْبُودَةِ نَفَقَتِهِ وَاشْتَبَاكَ اَزْدَ حَامِ الْخَيْلِ وَدَسَخَ
الْاِمْتِصَادِ سِقَامَ كَارِ الْهَوَى نَعَادَ دَوْلَةِ الْخَلَاةِ الْاَوَّلِ وَنَبَذَ
وِزَاءَ الْخُفُودِ وَاسْتَوَابَ رَمَقًا قَلِيلًا فَلَمَّا لَمَسَتْ رُؤُوسُ الْعَبَا
 اول متبول حکم آبی نمودند و رضا دادند و بعد از آن هوای نفس و محبت دنیا
 و حبه جاه و ریاست که ایشان را اختلاف نام نموده بودند و محبت انکه
 علما و دانشمندی خلافت در پس و پیش برفته باشد و سپان و پستان سواد
 دست و پا از جسم گذاشته و صورت شکو بنط بر آید و مردمان بر در خانه
 ایشان جمع شوند چنانچه روش حکام دنیا است محمد و میثاق روز
 غدیر و فراموشی کرده و در پس پشت انداخته آخرت را بدینا فراموش شده
 ستم و بی چشمه و فراموشی بود که ایشان کردند و این عبارت عزالی را این
 که از اکابر آن طایفه است نقل نموده و حاصل استلال باین آیه انما احسن

و منبر کردند

در مسند خود شعبی در تفسیرش و این معاذی است فی در کتاب مناقب این
 عقیده از صد پنج طریق و دیگران از کابر اهل سنت چون احمد جوزی شافعی و
 که استی المطالب فی المناقب آل ابی طالب نام کرده و جمیع نقل نموده اند که آن
 در بیان فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و در روز غدیر خم صحیح است
اليوم اكملت لكم دينكم و بعد باین روش نقل نموده اند که چون آیه يا ايها
المرسلون بلغ ما انزل اليك تا آخره نازل شد حضرت رسالت صلى الله
 دست امیر المؤمنین علیه السلام را گرفتند بلند کرد تا تحت کف سیفندی
 بمن آن حضرت را دیدند و گفت يا ايها الناس الشاؤكم بافتختم
 و چون مردان گفتند بیا رسول الله من مود که من كنت مولاه فعلى مولاه
اللهم والى والى و غدا من عاداه و انفس من نفسى و اخذ
خذله و اكد الحق ليقا دار و معنی حدیث بیشتر گفته شده و چون آیه دوم
اليوم اكملت لكم دينكم تا آخر نازل شده حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 و سرور الله اكبر عليك اكمال الدين و اتمام النعمة و رحمة الرب
 بر سائقی و بالولاية عليه یعنی بزرگ خدایی که منت تمام بر من
 شدن دین و تمام گشتن نعمت و راضی بودن حق تعالی از پیغمبری من و بولایت
 از برای علی بن ابی طالب عليه از آن اعداد و سرور مولای اهل برادر گشتن مولاه
عليه اللهم والى والى و غدا من عاداه و انفس من نفسى و اخذ
 من خذله و از این آیت در باب ظاهر شد که دیگری غیر از آن حضرت حق تعالی

و نبی است رسول خدا نیست و هر گاه دیده اند که از عبار عداوت خانه دان امیر است
 تا بهیچان نشده و طریق حق مودت و رحمت سید المرسلین زود پسیده نگشته
 حقیقت حکایت روز غدیر مطلق شده و معنوی آیین مذکورین که او حق نموده
 تقدیم دیگری بر آن آفتاب عالیشان امامت تجویز تواند کرد با همه ان عقل
 دست و گریبان تواند شد و شخصی که حضرت عاتق در باب خلافت او آن قسم
 تا کسی می نماید و چون آن امر صورت پذیرد که کوبه امروز دین غریبت من اكمال بابت
 و نعمت حوزد همیشه تمام کردم و در انجا است امامت ادا حسیب حاجی پیرینه و بران
 حلیق سخنوار بود و دیگر از آیات سوره بقره است این سوره را سوره بقره و سوره
 بقره و یا صخره فیه و غدا من عاداه و انفس من نفسى و اخذ
 است و نصیحت کننده اهل نفاق است و رسوا کننده منافقان است که
بسم الله الرحمن الرحيم است و این واقعه سوره را از برای
 امان آمده نقل آثار از مولف و مخالف متفق اند بر آنکه چون سوره بقره نازل
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سبی یا جمل آیه علي خنك في القولين
 از او اهل این سوره بابی بگرداده او را فرستاد که بگوید و در سوره رح اهل
 که خوانده و چون او بقره از راه قطع نموده جبرئیل نزول نموده گفت برستی که ترا
 سلام برسان و میگوید لا یؤدی عنك الا انت او جمل شك پسندید
 خود مقتدی این امر شوی یا مردی که از تو باشد پس آن حضرت امیر المؤمنین
 گفت بر آیه غضبا که از تو باشد سوار شو و مودر یا بارسیده و مودر را از تو گرفته

با آنکه چندین کس از اهل کربلا می رفته بود و کسی علیه السلام را با آنکه گشتن
و چون امور است که هدایت منتهی چون رفته و گفت خوف را هم که از ایشان می رفته
هم و چون ابو بکر برگشت و از وجه برگردانیدن پرسید رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت از جانب خدا ما آورنده ام که بگوید که
آن ابایت را بر سر نه مگر من یا شخصی که از من باشد و مردیت که امیر المؤمنین
خدا گفت که من خطیب شستم و خود سالم و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت که بگو
ما چارم که این مردم بگو گفت پس هر که چنین است بروم و رسول الله ص
گفت برو که حق تعالی زبان و دل گوید و ثابت بتو اوردانی میدارد و یکی گفته که دست
سبح رسول الله علیه و آله گفته اند از ابی بکر این بود که در میان عرب مقروء می نمود
اگر عهد و پیمان در میان آید بغیر از قول آن عهد کنند و یکی از خویشانشان اورد
اعتبار ننهادند و چون رسول خدا در کعبه با قبایل عرب جمع کرده بود سه قبیله نقص
کرده بودند بجهت تنبیه ایشان می بایست که خود بروند و با خویشانشان از این جهت علی
فرستاده اند که ابی بکر قابل این کار خواهد بود پس گفت خدا و رسول خدا خضره و فرستاده
آنکه فعل عبت کنند پس فرستاده آن کسی را بر تپه اول باز کرد ایند که او را بگوید
بنا بر غرض متعدده باشد تنبیه بر فضیلت و بزرگی آن شخص مرتبه نماید و فرستاده
و بلند شدن نام و آوازه او یا آنکه مردمان بدانند که از دیگران این کار نمی آید یا این
از آن مردی که اول فرستاده بوده متشی می شود اگر در مقام امیر المؤمنین علیه السلام
داود می فرستاده و احتمال که مردمان اهل آن شود که در میان این جماعت غیر از حضرت

از من بگوید

که بود

بوده که صلاحیت این کار داشته باشد و گفته در میان عرب مقروء می نمود و بود
که این قاعده معتبر می بود البته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این می بود
پس اینک آن از قاعده عرب حجت و آورنده باشد معنی ندارد و پس شخص
که است آن امر آنست که مردمان بدانند که ابی بکر نزد الله تعالی قانت این کار
نموده باشد و هر که از این قسم امری عاقل باشد بیقین امر امانت را قابل بود
آیه دیگر سوره نور است که حق تعالی فرموده الله نورا للفقهاء قالوا
مثل نوره کثیره فیها مضیاح المصباح زجاجة الزجاجة
کأنها ککب ددی فو قد من شجرة مبارکه دیتو نوره
شرفیه کلا غشیه تا آخره که اهل سنت از حسن تعبیر می کردند
و داخل صاحب حالش میدانند نقل کرده اند که گفت مراد از مشکوه فاطمه است
و مصباح امام حسن و امام حسین که سیاه و روشن است فاطمه در
زمان دنیا شجره مبارکه که بر اسم علیه السلام نه شرفیت و نه عزتی یعنی نه
است و نه نصرتی یکبار در شفا یعنی علیست که از او دیگری است
علی خود امامی بعد از امامی است که از درستی او نافرمانی قیامت باشد و حق تعالی
راه نماید بسبب او هر که خواهد که واسطه هدایت مخلوق شود و هر که حق تعالی
فاطمه حسین این مثل رفته باشد این مرتبه قرار داده باشد بپدرش اولی حضرت علی
که افضل و افضل است باین علی مرتبه اولی خواهد بود پس از باقی است بقیع امام
و افضل و اتم و اعلی باشد و حسن این آیه آنست که حق تعالی فرمود آسمانها و زمینها است

در ایشان سهرایت دارد و در کبریا که عنه یکتا لویه عن الشک
 العظیم است که حافظ البغیم باشد و جز از سدی و او در وایت
 از رسول خدا که آن حضرت در وقت خلافت این آیه فرموده که این ولایت
کلی یکتا لویه عنها فی قبورهم قل یبقیت فی شرق و مغرب
ولایة بر ولاة البحر الا منکر و بکر یا لایة عن فلا یست امیر المؤمنین
بعد الموت یقولان لعلیت منک و ملک و من یست
و من امانک معنی درستی که از نه بکان پسند از ولایت علی علیه السلام
 در قبه ای ای این پس نماید مسجلم در شرق و مغرب خشی و دریا
 انکه چون از دنیا برون رود ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را اندر پسند بعد از
 مرگ منکر و بکر از رسول خدا نماید که حدای تو گیت و دین تو حدیست و پیغمبر
 بود و در امام و جانشین رسول خدا میباشی همان حافظ از این معجزات
 کرده که گفت واقع شده و مصیبت است بخلاف از اهل تعالی در زمان از برای
 کس اولی از برای آدم صلی الله علیه و آله است که از جافا و الا
 خلیفه معنی درستی که آن کرده ام در روی زمین خلیفه خدا علی بن ابی طالب
 می آید از برای داده بنی علیه السلام می آید که خط با با و کرده معین با و را
جعلناک خلیفة فی الارض معنی درستی که اگر اندم نواز در زمین
 خلیفه بسم از جهت امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده للیست خلقکم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلکم و لیکنکم بحکمهم الذین

ازین

ازین کلمه و کسبید لکم من بعد خیرکم انما یقید و یفلح
 شیئا و من بعد ذلک فاولئک ثم الفاسقون معنی درایت
 میگرداند خدا بقای ایشان را در زمین همچو که خلیفه کرده اند که کانی را که
 پیش از ایشان نبی دین اسلام و آن را منی شده و هر آینه هر یک میباشند
 از پس ترس از دشمنان که برستند از زمان خلافت و شریکین زمان
 چیز را یعنی تحت مال و جاه ایشان را از عبادت و توحید باز دارند و هر که
 در روز دین نعت که ولایت علی بن ابی طالب است بعد از وفات الهی پسند
 نهادند در حق و عاصیان خدا و رسول را و آنچه نقل کرده است چندی از این
 تفصیل نقل کرده اند از ایشان مشهور است و متواتر کسی از انکاران
 در قبه اهل البیت علیهم السلام مذکور است که از آن نعت اول طایفه گردند که
 بنای مخالفت اهل بیت بنام نهاده و ایضا مذکور است که مراد خلیفه حضرت
 که حضرت عزت جمیع بلاد شرق و مغرب را در دست وی خواهد گشت و زمان که
 بعد از رسول خلافت کردند و در زمان ایشان بعضی از بلا و مصیبت شد چنانکه
 خلافت میگویند و پس بر حقیقت این قول انکه ممکن از دین پسندیده و بتجلی حضرت
 آن حدین که ذکر شده و آن در زمان صاحب الامر علیه السلام بغیر خواهد آمد
 و انکه حل کرده اند مخالفان خلافت را در مصابه بغیر این آیه غلط کرده اند چه اگر
 خدا و رسول بودی احمق است و صحابه ای بکر او من ای بکر عز از غیر نبودی
 نبودی و هرگاه من میسر مثل جعلناک فی الارض خلیفة باشد با حاکم

بودند هر آینه کس تو نیست
 از برای ایشان دین ایشان را
 انچه از دین کسند و است
 برای ایشان

حاجت نمی افتد و دلیل بر آنکه مراد به نبی عظیم در عظم نبیاء لَوْن
عَزَّ الشَّاءُ الْعَظِيمُ و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب و دلیل بر
 آنکه حافظ ابولیس از سدی نقل کرده و او از علم کرده و در هر صفتین در
 از شکر شام جدا شده مسلح و مکمل مصحفی جابل کرده و میخواند تا و از طبع که
عَمَّ نَبِیَّاءَ لَوْنٍ عَنِ النَّبِیَّاءِ الْعَظِيمِ من اراده کردم که در برابر ابراهیم
 و ابا و حرب کنم حضرت ابر علیه السلام بر اراده من مطلق نبی فرمود یا علیه
 مکانک معینی بر جای خود باش و بر نفس نفیس متوجه آن مرد شده با و نزدیک
 نشد مگر آنکه النَّبِیَّاءِ الْعَظِيمِ الذِّیْهِمْ مِنْهُ مختلِفون یعنی
 که این آیه را میخوانی آیا میدانی و می شناسی که بِأَرْءَ الْعَظِيمِ فاختلِفتم
وَعَلَى بِلَیْسَیْهِ بنا ز عظم در جعتم بعد ما قبلکم و بیغیم هلمکم
بَعْدَ مَا یَسْتَحِیْ سَخِیْمَ و یوم غدیر قد علم و یوم القیمه تغلوت
مَا عَلِمَ ثم علی بیغیه و در می راسم دیده شد أَبَا هَ الْأَن
صَغِیْرَ دَانَا و دارکم مالاح فی الارض کوکب حق توتوا
 و متوتوا و مالنا و مالکم عن حرمة حزب مهرب یعنی هم که من آن
 نبی عظیم که در اختلاف کرده و بر ولایت من شیعاع کرده اند و سستی من
 برگشته بعد از آن که قبول کرده بودند و بر سستی پاکتیه پس از آنکه
 نجات و هدایت یافته بودند و در روز غدیر حق را دانسته اند و در روز قیامت
 هم نخواهند داشت آنچه کرده اید و جزای علمای خود نخواهید یافت

که گفته اند این گروه اند
 از کتب نبیاء
 حضرت زهرا و آن
 انما النبای العظیم

بگویند

و چون سخن با پنجا رسید نشیر را حرکت داد و دست او را برداشت
 و آن دو بیت را که مسطور شده او از مودب نزول این آیه انت که چون
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دعوت آشکار کرد قرآن بر خلق
 خواند و بر روز قیامت بهم کرد و در فضیلت امیر المؤمنین پیوستگی گفت
 اختلاف کردند و از آن یکدیگر می پرسیدند این آیه آمد و اصل عتقا
 و نون را در بیم او غام کردند و آلف را بجهت کثرت استعمال انداختند
 شد و نیز راجع باطلی که معینی از چه چیز می رسد که از آن و معانی
 و بقولی نبیاء عظیم نبوت آن حضرت که میگفتند او پیغمبر است
 با خبر نبوت است که ایا قیامت خواهد شد یا نه و علی بن ابراهیم
 بن ناسم نقل از امام ثامن امام رضا علیه السلام کرده که آن حضرت
 فرمود که بِأَرْءَ الْعَظِيمِ امیر المؤمنین است علیه السلام که فضیلت و
 در کتبهای مساوی مذکور بود و بعضی منکر شده و بعضی قبول نموده و طایفه
 کردند که امام و وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله است یا نه و بعضی رد غلو نموده
 بطرف افراط افتاده و جمعی بعضی و زید مدعیان طوطی رفته و ترویج
 یکدل و یکوجه و سبب اشتباه نموده و از اختلاف گفتند و مخالفان در آن
 مانده کَلَّا سَیَعْلَوْنَ معینی زود باشند که بدانند که آنچه در اختلاف
 حق است و روز قیامت حقیقه دیدنیک هر کس ظاهر شود آیه و کفر الذین
بِالْصِّدْقِ وَ صَدَقَ است حافظ ابولیس و فقیه ابن معاذی تا نفی از مجاهد

کرده اند که مراد از الَّذِي جَاءَ بِالْصِّدْقِ رسول الله صلی الله علیه و آله و مقصود
از صدق با مصلحتی است علی است یعنی آنکه گفته است از جانب حق
صدق درستی بخلق و اگر تصدیق با کرده قبل از همه کس و خشنه را می رانیم
کار تازی بخاطر رسیده و گفته است اسلام مخصوص بجایی و ابی بکرت و چون
علی در آن وقت طفل بود و مصدوم است که مقتدی او در آن زمان باعث نزدیکی
بنزد پس حمل این لفظ را که صدق به است بانی بگویند اولی میانه بیکریل
و از باب شهادت اوطار الطالان است چه اگر او را می درشت انبیا
واقع میبود و در احببتنا برکت کشیدن و دلیل گفتن نبود بلکه اولیست
که دعوی کرده است باطل است زیرا که درجه نبوت و پیغمبری بلند تر از رتبه اسلام
و حق تعالی در شان یحیی و عیسی و یونس علیهم السلام در طفولیت تجویز نموده
چنانچه از آیات قرآنی ظاهر است وَ اَنبَا هَا لَنَكْمُ صَبِيًّا وَ اَجْعَلْنِي نَبِيًّا
وَ اَلْمَنِّيَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ و هرگاه که طفل صاحب نبوت و پیغمبری تواند بود باین
اولی صاحب ایمان و اسلام تواند بود و دیگر آنکه چنانچه کسی در اسلام تولد نموده
باشد او را میگویند که ایمان آورد علی علیه السلام نیز در خدمت رسول الله بود باین
بزرگ شده و هرگز بت پیوسته بود پس مقتدی نمودن با او اولی است و ایضا
آوردن بانی بکر قبل ساله بشته در بت پرستی و غیره که نشانه بود و دیگر آنکه
بعضی از اصحاب گفته اند که عرآن حضرت در وقت مقتدی نمودن با نروده بود و بعضی
جواب داده اند که گفته اند و از اهل سنت نیز بر می آید و چون شرح طوالت می یابد

مصاب

مصاب از حسن نصب یحیی بن نفل کرده اند و دیگر آنکه بر وجهی که خود نقل کرده اند حضرت
از جمله یاریه که معاویه علیه الله استی نوشته بود که این بود سبب آنکه
لَا سَلَامَ طَرَا غُلَامًا وَ ابْلَغُهُ وَ ابْنِ جَلِي یعنی من بر من سبقت دارم
در اسلام که مسطور مانده شده بودم اسلام آوردیم و هرگاه معاویه با آن نوشته
بیدی بر می میگردانید قول شده بعد بر داری از جانب معاویه مرده و دارد و دیگر آنکه
مرجع اسلام مقتدی بنا خدایه بِهِ النبی است و ایضا رسول خداست و این کلام
عقلیه است و موقوف است بر کمال عقل خواه پنج ساله خواه پناه ساله باشد و دیگر
آنکه ابن حبه در شرح بخاری گفته که او در حالت شیعه مرده و مطالب لوح محفوظ
می شود که او هم مخصوص با باشد که در صفت حسن اسلام او صحیح باشد و منظر عجا
و منسب غریب را به یکران قیاس نیست که آیه دیگر این است که حق تعالی
مَنْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى الْكَلْبِ اتَمَّ اللَّهُ إِلَهُهُ و ایضا وَأَعْلَمُوا الصَّالِحَاتِ يَجْعَلُ لَهُمُ
الزَّكَاةَ وَ قَدْ خَسِرَ رَافِئُ بودی و بنوی در تفسیر می خواندیم که این
از ابن عباس نقل کرده اند که او گفت این آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام
و گفته و خدا این معنی میدهد است در دلهای مؤمنان و این جمله که بای خود
نقل مذکور را بعینه آورده و بعد از آن گفته است رسیده که عباس که حضرت
بود آن حضرت شکوه نموده که این چون رافعی می باشد چه در در شکسته
و اگر حرف نیرند از رسیده ناطق حرف و حدیث میکند پس رسول صلی الله علیه
و آله و سلم میگوید که من میگویم که این کلام مبارک است و این آیه در شان

عزیز کرده گفت آن خدا ای که نفس من در دست قدرت اوست و اهل میشو و دل
 هیچکس یان الایدوستی شما بجهت عذر او رسول معنی گزینست که برستی که
 انکار کرده اند و اجمال پسندیده کرده و دوا شده که در پیکر از برای ایشان حق تعالی
 دوستی در دلهای خلق معنی قوت ایشان را در دلهای اهل کینه بی سببی و بی واسطه
 در حدیث است که چون حق سبحانه و تعالی سیده را دوست دارد و جبرئیل را دوست
 ملائکی را دوست میدارم و تو نیز او را دوست دارد و جبرئیل او را دوست دارد
 و جبرئیل در آسمان مذکوره که حق تعالی ملائکی را دوست میدارد و شما هم او را دوست
 دارید پس آسمانیان او را دوست دارند و از امام جعفر صادق علیه السلام
 مرویست که وَدَّ أَنْ يَكُونَ لِي وَلِيٌّ و ولایت امیر المؤمنین است و هم از حضرت
 منمود و این بابویه در اعتقادش ذکر کرده که وَلَا يَكُنْ مِنْهُ مَنْ أَحَبَّ
مَنْ دَلَّ فِي سَنَةِ معنی دوستی من امیر المؤمنین را نزد من خوشتر است
 من از آن من و ولایت من آید چون آید در مقام استئذان واقع شده با آنکه
 من محبت او را در دلهای خلق انعم الله و لالت بر عصمت آن حضرت نیز دارد و در حدیث
 داشتن را سببی به از عصمت نیست و هر که در حق سجده و تعالی با سبب من
 مقام باشد که محبت او را در دلهای اهل کینه به معنی که او سجده و تعالی با سبب من
 خواهد بود آیه دیگر آیه که وَقَفَّيْكُمْ نَمَّ أَيْتَهُمْ مستمولون این نیز در معنی نزدیکی است
 آیه سابق است و محمد را اهل سنت از ابن عباس و ابی سعید خدری نقل کرده اند
 و این حدیث را از ابی نقل نموده اند از ابی سعید خدری که حضرت رسالت صلی الله علیه

منموده باز میفرمود خلق را در موقف صاحب رسول کرده می شود و در حدیث
 از ولایت امیر المؤمنین علی و اهل بیت او از جهت انوار حق تعالی امر کردن می شود که بکنند
 بعد از آن که مردی از شما میجو اسم و اجری الامور است ذو القربى چنانچه
 معنی آن آیه است که سَوَّالٌ خواهد بود که آیه دوست و هشتاد ایشان را از حدیث
 چنانچه پیغمبر وصیت کرده بود یا خلیع و مهمل که استند پس از عده جواب
 باید چون آمد در شیخ طبرسی نیز از سعید بن جبیر نقل کرده و در تفسیر مذکور است
 که در موقف یا بر بل صراط از امامت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود
 و هر که با امامت او را در اطهار اطهار که بنص خدا و رسول ثابت شد و قابل نشد باشد
 باید که اینجا از عده جواب چون آیه آیه دیگر این است که حق تعالی میفرماید که
اسْتَشْلُوا نَبَاتًا تَبْلُغُ مِنْ رُسُلِنَا ابن عبد البر و حافظ ابویس و غیره از
 اهل سنت از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که گفت در شب امیری حق تعالی
 جمع کرد میان من و میان حبیب و بمن خطاب نمود که از ایشان چه پرس باید که
 بر چه صفت شمار را بکنند شده بود و چون سؤال کردم همه گفتند عَلَيْهِمْ
أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْأَفْرَادِ يَتَّقُونَكَ وَالْوَلَايَةَ عَلَى بَيْتِكَ طَابَتْ
 معنی صحیح معصوم نیست که بگو ای داور بر آنکه خدا می فرماید ای منیت اقبال
 نبوت تو بود و ولایت علی بن ابی طالب و این صحیح است در امامت آن
 و عَلَيْهِمْ معنی هَذَا الَّذِي أَيْتُكَ بِتَعْلِيمٍ و بالمؤمنین است
 که با خطره بنویسم از ابی سعید خدری نقل کرده که او گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم

گفتم ایوم بر عرش مجید نوشته بود که لا اله الا الله وحده لا شریک
 له محمد عبده و رسول الله تعالی بن علی بن ابی طالب و این است معنی
 نقالی در قرآن مجید که معنی ما به هو الذی انزلک بنصروه و بالمؤمنین
 یعنی حق تعالی تأیید و توثیق داد از جانباری کردن و بالمؤمنین یعنی بمؤمنین
 ابی طالب و ما را انچه سخن در محض مدح و کاری و هم اینی است که هر مؤمنان
 در آن شریک اند بلکه سخن در نوشتن اسم آن حضرت است بصفت آن
 در سبوی اسم خدا و اسم رسول بر عرش عظم در ازل این را از اعظم
 فضایل و بزرگترین ثواب است که هیچکس را بغیر از آن حضرت نصیب
 و کسی را انکار آن نمیشود و مدحی خدا و تمامای رسول بهترین نصیبی و خیرترین ثواب
 بر اوست آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه **ایه دیگر** حَسْبُكَ اللهُ وَ
 مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ است که صاحب کشف الغم از کتاب عز
 عبد الله الرزاق محدث حنفی و حافظ ابو نعیم و جمهور اهل سنت نقل کرده
 و در روایت شده و در آن رفته اند که در شان علی علیه السلام نازل شده و این
 فضیلتی است که هیچ احدی را از صحابه و پیغمبر از امیر المؤمنین علی است
 حاصل نشده پس آدم و قایم مقام باشد و معنی این است که با محمد و دروغ و زعمان
 بس است ترا خدا تعالی و آن گاهی که تلویع شده ترا از همه شان و کسی
 مناقشه نمیشود که در شان پیغمبر باشد و بر کفتری که در شان علی باشد
 چه فضایل اوست و از انچه که در حدیث آمده است که در حق او است باشد

اگر مرا کافر و کفرین میسر و باستی من باشد که حَسْبُكَ اللهُ و بالمؤمنین
 چون قیامت برپا شود و آنکه شهادت میکند بر او و شخص ادا و اولاد مدعی که
 چون حق تعالی حصر کرده کفایت شر را از پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق و در آن
 که تالی او باشد و محبت من حضرت را مع بودن بنی را علیه السلام و در مقتضای روایت
 و لایات میکند بر نصیحت او علیه السلام از سایر مؤمنان و **محبوبین آیه** و مَن غَفَلَ
 عَمَّا كَتَبَ الْكِتَابُ است که از طریق حافظ ابو نعیم از ابن حنیف نقل شده که آن کسی که
 او علم کند باین معنی علم قرآن است او علی بن ابی طالب است علیه السلام در تفسیر تفسیر
 از عبد الله سلام منقول است که او گفت پرسیدم که کبایت آن کسی که نزد او علم
 رسول صلی الله علیه و آله و در جواب فرمود **ایما ذلک علی بن ابی طالب** یعنی نیست
 کسی که علی بن ابی طالب و این و اوست بر او افضل باشد علیه السلام نه تالی که در
 از این علم بخیرند و انکه گفته است مراد از آنانی که نزد ایشان کتاب است علی بود
 اند که مسلمان شده بودند چون عبد الله بن سلام و یاران او و اولاد خاندان که
 سوره مکیه است و این سلام و اصحاب او در مدینه امان آورده اند خاندان نبوی
 حبیب در وایت و پیش بودی نیز در تفسیرش ذکر کرده است **آیه دیگر** **مَن**
مَن اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و اِذَا اخَذَ رَبُّكَ مِنْكُمْ اَدَمَ مِمَّنْ طَعْتُمْ ذُوقُوهُمْ ذُوقَتُمْ
 و اَشْبَدْتُمْ عَلَىٰ اَنْفُسِهِمْ اَلَسْ بَرًّا لَّكُمْ یعنی ایکن ای محمد که چون
 من گرفت بر و در کافران از آسمان آدم از بشتتای ایشان در بشتت ایشان را
 آدم را بیرون آورد و بعضی از اصحاب بعضی و کوه که در اید ایشان را بعضی را بعضی

پس او امام است

ساخت و گفت ایستیم من پروردگار شما گفتم آری تو پروردگار منی و تو که آدم
 چه حدیست که بدیده است و بر او صلوات بود و آن آینه و گفته فرات
 میبانی را از ذریت آدم در همان کودکی است نزدیک بوفات و بعضی گفته
 در دنیا بوده است و آن زنی است در ولایت هند و این آینه میبانی
 یا بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بود یا بعد از خروج از بهشت که ذریت آدم
 از اصحاب پرور آورد بر شالی مور حجابی حوز و نطق و عقل در ایشان افزید
 و بوقت را برایشان عرض کرده و متبول نموند یا ارواح بشریت موجود قبل
 ایشان را چون افسه را بوجود آید از لوازم ذوات بود و از کسب شغلی بگذشت
 این را آینه میبانی نامیده و تعلق بجهنم و بعضی را مانع تذکره بپادآوری شده
 و بعضی را نشانه و نشانه گمان را بر آن گواه گرفته آرد و قیامت منکران را در آن
 و عرض از کلام این آینه این شیه دید و گفته پس دوس از حد بقدریانی نقل کرده
 و جمهور اهل سنت از رسول صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرموده بود اگر چه
 مردمان را که در چه وقت نام امیر المؤمنین علی علیه السلام الملاق شده و کی او را
 امیر گفته اند پس بگویند که آن و فضل او نبوده و حال آنکه آدم علیه السلام میانه روح چه
 بود یعنی منور روح داخل صبه او نشده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله این
 کلام را فرموده و این آینه را خوانند و بعد از آنکه بلفظ علی رسیدند گفتند تعالی
 الله تبارک و تعالی انا و نبکم و محمد و نبکم و علی انا و نبکم و علی انا و نبکم
 و علی این که مسطور است بجای عبارت و علی انا و نبکم یعنی در روز قیامت

سوال

سوال و جواب واقع شده و ذریت او گفتند علی خطاب فرست با ایشان پس
 من پروردگار شما ام و محمد صلی الله علیه و آله رسول شماست و علی علیه السلام شماست
 یا امیر شماست بنا بر اختلاف نسخ و هرگاه آن حضرت را پیش از وجود آدم این آینه
 نباشد و بدین حاصل است که با اوست مؤمنان و خلافت و امامت اول خواهد بود
 از دیگران **آیه دیگر قول حق تعالی است** وَنَحْنُ عَلٰی مَا فِی صُلْبِهِمْ مِنْ عِلْمٍ عَلٰی
 عَلٰی سِدْرٍ مَّقْشُورٍ این آیه بیان کرد حال بهشتیان است که در بهشت
 در دل کسب و بعضی دین نمیشناسند میفرماید که هر کس میبانی را در دنیا
 نبوده است از کینه که در دل داشته اند و در بهشت در نمی آید در حالتی که را بران باشد
 هر یک که را در دوستی و همبانی داشته باشند در تخفای در دو جهان و دوی بر دل
 هم آورده ای او فی نفسش کرده که او گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در سجده
 نشسته بود که بخدمت او فرستم و در آن زمان اصحاب تقدیر مواضع و در آن
 که آن حضرت در میان یاران نشسته در داده بود و در میان داشتند و این
 گفت یا رسول الله در آن وقت که بیا روح از تن من رفته بود و بستم شده
 که شما هر یک اصحاب را با یکدیگر برادر گردید و بمن التفاتی نفرمودید و در مقام
 که با برادر عبادی در خاطر مبارک از من نشسته باشد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرمود آن خدا ای که بر اوستی بختی و شهادت که ترا از برای خود کرده است و هم
 چه تو از برای من بجای ثاوی از برای کسی بیاید از من چه می دیکه نخواهد بود و تو
 برادر و دوست و وزیر منی و تو و غایب با من خواهی بود در خانه من در بهشت و این

و رقیق من و چون کلمات را بر زبان مبارک رانده بود که اِنْجُوا نَا عَلَی
سُورِ مَثَلِیْنَ الْمُتَحَابِّیْنَ فِی اللّٰهِ یَنْظُرُ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ یعنی
برادران بر تختها می ایستند روی بروی می نشستند درستی که حق تعالی روی
روی یکدیگر را می بیند و از ابو هریرة منقول است که گفت شنیدم که علی علیه السلام
رسول الله گفت که ام که از من و فاطمه را در دست می داری در جواب رسول الله که
اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْكَ وَ اَنْتَ اَعَزُّ عَلَیَّ مِنْهَا یعنی فاطمه دوست است لبه ی زنی
و تو عزیزتری نزد من از او و بعد از آن من رسول الله می بینم که نور کنی و عرض کرد
نشسته و مردار آب می دهد و در کن رآن عرض ابریه است از هر کسی که بگوید
و تو حسن و حسین و فاطمه و عقیل و جعفر و زینب چون برادران بر تختها می نشینند
روی بروی می نشستند و تو و شیعیان تو با من در پشت خواهند بود و بعد از آن
فرمان این آیه را که اِنْجُوا نَا عَلَی سُورِ مَثَلِیْنَ لَا یَنْظُرُ فَاَنْ اَحَدُکُمْ فِی
رَفْعٍ صَاحِبِهِ یعنی برادران بر تختها دو بروی هم باشند و هیچکس بر
یکدیگر را نشوایند و چه هر کس حرکت میکند او نیز همراه او می گردد و هر دو یکدیگر را
میدیدند باشند از حدیث اولی ظاهر می شود که او بجای نادر است و مناسب است
و مشیت با رسول الله صلی الله علیه و آله دارد که هیچکس از او قابل و لایق برتر
و وزیر و وارث است علیه السلام دیگری و از حدیث دوم عهده می شود که او از
فاطمه عزیز تر است و ظاهر است که از همه کس عزیز تر بود و آن حضرت پس از
همه کس عزیز تر است و از همه کس افضل و امام و پادشاه آید و یکبار در سوره محمد است

و تیری بنی هاشم
و تیری بنی هاشم

و تیری بنی هاشم

و تیری بنی هاشم فِی لَحْنِ الْقَوْلِ معنوی این آیه سابق و لاحق بیان حال منافقان
که منافق را پنهان کردند از رسول بقدر امکان ظاهر می گرداند حق تعالی کینه
مکرمای ایشان را و حق تعالی می بیند مایه و اگر خویشم ایشان را بنمایم و علائق را
ظاهر کنیم پس تو بشناسی ایشان را بعلایق آله بر کینه و نفاق هرگز نباشد
تو ایشان را در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهت ترفیع و توبه و هدای تعالی
میداند که هر کس را منصب آن حمله خواهد داد آورده اند که بعد از نزول
آیه هیچکس از اهل انکار و نفاق نبود الا که او حضرت شمشاد است و او در حدیث
امیر المؤمنین علیه السلام تفصیل حالات آئینه و کردار قوم را جمیعاً بگفت
بعد از من بود و او حافظ ابو نعیم و جمهور اهل سنت از ابو سعید خدری نقل کرده
که مراد از ولتم منتم فی لحن القول بعضی منافق دشمنان است امیر المؤمنین
در کتاب کشف القور از حافظ ابو بکر عسی بن مردیه نقل کرده که او در کتابت
و ذکر کرده که از حدیث آیه از روایت امیر المؤمنین علیه السلام که این است و
استدلال باین آیه آنست که کسی را ندیده باشد حق تعالی او را نفاق و کفر و کینه
از زمین حق نخواهد بود مگر امام و ثاوی و مقتدر و امیران نصیحت در حق غیر آن حضرت
از صحابه واقع نشده که دشمنی او بکینه شده باشد آیه دیگر قَوْلِیْ اِنَّ
مِنْ سُوْرَةِ الْبَقَرَةِ مِیْرَایَ الَّذِیْنَ اِذَا صَاغَبْتُمْ مَضِیْبَةً قَالُوْا اِنَّا لَنَکَافِیْ
وَ اِنَّا لَیَبُوْرُ اِجْعُوْکَ اَوْ لَکَ عَلَیْکُمْ صَلَواتٌ مِنْ رَّبِّکُمْ وَ اُولَکَ لَکَ
هَمُّ الْمُنْکَدِرِ این آیه در شان صابرانست میفرماید آنان که چون ایشان را

برسد زحمتی و کمره بی گویند ما از آن خداوندیم و چهار از او بجا میرد راضی و شاکر
 و ما بسوی حق باز گردانیم و اعتقاد و اعتراف برود بازگشت داریم که
 که در مصیبتها این کلام بر زبان آمده یعنی عجز است جاع نماید برایش آن است
 رحمتها از پروردگار ایشان رحمت بی در پی و لغت نیست و آن کرده اند نه فراق
 راه یافته کان برضا و تسلیم ای بیکه است جاع موجب ثواب عظیم و اسبه
 جزیل است و در تقیبه تعلبی و در تقیبه نقاشی و غیرها مذکور است که این آیه در
 امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده در حالتی که خبر شهادت سید الشهدا حمزه
 ما برسد و او بگذاشته جاع بکلمه عجز و مراد است از صادق علیه السلام که
 چون مشرب شهادت جعفر ابی طالب علیه رضوان الله بسید المؤمنین علیه
 السلام رسید فرمود إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ و پیش ازین کلام را در
 مصیبت گفته بود و حق تعالی جل و ذکره این آیه را فرمود این کلام را در
 گردانیم تا هر مصیبت ندهد که بآن حضرت افتد کند و این کلام را بگوید از حق
 صلوات و رحمت از جانب حق تعالی بشخصی تنها مخصوص معصوم است
 و از این رحمت آتی مخصوص بآن حضرت و این دال است بر عصمت او علیه السلام
 و چون رحمت ثواب است و وجه دوم حصر کمال و امتداد و در این
 بندگان و راه نمودن او علیه السلام در او است تمام المؤمنون حاضر و غایب
أَنْتَ مُنْقَذٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و در آیه إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ
 گذشت و این دلالت بر فضیلت دارد هرگاه افضل باشد اولی و حق با است

خداوند

خواهد بود چنانچه در فصل زمانی گذشت در تقیبه آیه فَقُلْ لِلَّهِ الْحُكْمُ
أَنْ تَتَّبِعَ أَتَى لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ قَالَهُ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
 دیگر سلام علی آلین است یعنی سلام بر آل اسین و دوم او چنانچه گویند
 فلانین و بعضی گفته اند ایاسین هم نام است چون سینا و سین و از قرآن
 نافع و ابن عامر و یعقوب آل اسین خوانده اند و از ابن عباس رضی الله عنه روایت
 که مراد از آل اسین آل محمد است صلوات الله علیهم چه که اسین نامهای بزرگوار
 آن حضرت است ابن جریر صدوق از فخر رازی نقل کرده و گفته که اهل بیت
 رسول ما در پنج چیز مساوی آن حضرت اند و با او برابر یک در سلام که حق تعالی
 فرموده السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ و گفته سلام علی آلین و یکی از
 صلوات برود برایشان در تشهد که اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و یکی
 و لطافت و پاکیزگی که آن حضرت را مخاطبه ساخته بکلمه یعنی ظاهر در
 ایشان فرموده وَيُطَهَّرُكُمْ تَطَهُّرًا و یکی در کتب صدق چنانچه
 بر آن حضرت حرام است برایشان هم حرام است و یکی در محبت که در شان ایشان
 فرموده فَاتَّبِعُوا فِي حُبِّكُمْ الله مراد است و اید تا خدای تعالی شما را دوست
 و در شان ایشان آمده ثَلَاثًا سَلِّمُوا عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُلُوبِ
 یعنی از شما اجبای در محبت بخوانیم اما اگر اهل بیت مراد است
 و الله اعلم وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ
فَأَسْلَمُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ چون تفسیر میگفتند که حق تعالی

و یکی از کلمات است از حضرت علی علیه السلام

از قول ایشان این آیه فرستاد یعنی فرستادیم پیش از فرستادن تو
 کرامت میان را بر زبان ملک و حی میفرستادیم دست آبی بر آن جاری شده که در
 بر است دستند ملک پس پرسید از اهل ذکر مراد از اهل ذکر بعضی گفته
 اهل کتب است یعنی علای آن اگر میشد ایند تا بد ایند که انبیا کجاست
 هر چه باشد و حافظ ابو نعیم محمد بن عیسی شریانی که از علای اهل سنت است و از
 مشایخ ایشان در تفسیری که از آن تفسیر اهل سنت بدون آوردن از این عیسی
 نقل نموده که مراد از اهل ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است علیهم السلام
 که ایشان اهل ذکر و علم و عقل و بیانند و ایشان اهل بیت نبوت و مدد رشت
 و محل نزول ملک است که مؤمن را نام نهادند مؤمن آل بکر است که کرامت
 و عزت امیر المؤمنین علیه السلام و بعینه هدایت کرده همین حرف است
 از سدی از حدیث ابن عباس و در حدیث لال باین آیه است که آن کسی که
 حق تعالی اهل ذکر گفته باشد و سایر امت را از غنوه و سؤال کردن از خود نخواهد بود
 الا امام و نادوی و راهبانی دنیا و برین اهل عالم اگر او را امیر المؤمنین خوانند
 دوست و بنی آدم تمام اگر او را امام المتقین گویند سزاوارست و نزد او اهل
 ذکر اهل بیت آن حضرت چنانکه در حدیث وارد است و اثبات اهل بیت
 المؤمنین است صلوات الله علیهم اجمعین آیه دیگر قول حق تعالی الله
يُحْسِنُ دُونَ النَّاسِ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ است که از اهل سنت
 ابن حجر در کتاب مصداق گفته که ابو الحسن معاذی از امام محمد باقر علیه السلام نقل

کرده است که آن حضرت فرموده است هَذِهِ الْآيَةُ نَحْنُ النَّاسُ وَكَانَ اللَّهُ
 یعنی در این آیه لفظ ما سراسر واقع شده مراد آبی از آن ما هم بخند اقسام
 که از ایشان جدا میسرند آن چیزی که خدا تعالی داده است مردم را از آن
 مردمی که بر ایشان حسد میبردند اهل بیت الله علیهم السلام و جد و دلال بر مدعی آنست
 مخصوص مردم باشد مخصوصاً در امر دین الله افضل همه خواهد بود آیه دیگر حَسْبُنَا اللَّهُ
وَنِعْمَ الْوَكِيلُ که چون ابو صفیان از غزو احد برگشت که متوجه مدینه بودند گفت یا نبی
 منو که چون محو یا زاپسندایش را برساند و چون آن کرده بشکر اسلام رسیدند
 که در پیش با عزت و شوکت تمام روی بنهادند و نه مؤمنان گفتند که حق تعالی ما را
 و کفایت کننده و یاری رساننده بس است و او یک کار که از بیت و در حدیث
 مذکور است و این مردی نیز که کار بر حقا اهل سنت است و ابو رافع که از علای ایشان است
 نقل نموده اند که چون ابو صفیان یکم از احد دور شد خبر آوردند که از برکت تن ایشان
 مقدور آمدن بودند دارند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را
 و دستا که لحاظ نماید که ایشان شتر از اسوار شده اند و سپاه را بکلی شکستند و با
 و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با ایشان رسیده دید که بر شتران سوارند و
 یکدیگر در دورانی رفتن حبش از آن سرور بنزکان بر سره جی بن حضرت
 بان حضرت رسیده و از شوکت و قوتش که بگوید که گفتند إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَعَلُوا
مَعْنَى حَبِيت کرده اند که بر سره شما بیایند و عرض آن بود که اهل اسلام را بر شتران
 ایشان و غنوه نموده و ترسیده گفت حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و جد و دلال مقتصد

آنست که صادق العبد المستطیع حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود که کسی توهم
اورا باین صفت ستوده بود که نسبتی بیکران شواهد داشت و مستحق خلافت
او خواهد بود نه دیگری او را باب آیه دیگر این است که اَقْمِ صَلاَتَكَ اِنَّمَا اُنْزِلَ
اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ الْحَقُّ هُوَ اَعْلَى اَمْنًا يَذْكُرُ اَوَّلَ الْاَلْبَابِ
یعنی ای آن کسی که هر چه ستوده باشد بسوی تو پروردگار تو بهتر میگوید که
چنانچه بداند که کائنات آن کند که هر چه جبرئیل با قلب جبرئیل صادقان این روایت
مانند نیستند و چند پیر غیثون بنده آن کرم صاحبان عقل صافی حاصل کلام اندک
حق تعالی مثل رده است سبحانی امیر المؤمنین علیه السلام در اینکه حال که علم هر چه
فستاده باشد با حال جالبی که نداند و نخواهد که با این برابریست و این معنی
صاحبان عقل درست میدانند چنانکه پیش روی گفته که اِنَّمَا يَنْفَعُ بِالْاَمْنِ
الَّذِينَ يَخْشَوْنَ الْعَذْرَ مِنَ اللّٰلِبِ یعنی نفع در امثال و مواضع الهی انما
می یابند که معنی از بویست جدا می تواند نمود آیه دیگر اول مکتوبات است اَلَمْ
اَحْسِبِ الْاِنْسَانَ اَنْ يُخْرَجَ اَنْ يَقُولَ اَمْنًا وَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ
الف اشاره بآسم الله و لام بلطیف و میم محب ببنی هم الله لطیف مجید
پنداشتند مردمان که باینکه بگویند ایمان آورده ایم و گفته اند که دست از ایشان
بردارند و ایشان با و امر و نه ای از موده نشوند یا در نفس مال مستلما نگردد
جبار و بجز استخوان یا بنده مخلصان از منافقان و پیغمبران از صاحبان
مخلص از منافق و پیغمبر از صاحبان مخلصان نگردد و از آنچه است آن از موده می شود

و عترت طاهر و فرمان براری ایشان برست شتم بود و لهذا قرآن و قدرت
تعیین گفته اند سید و بنده عترت امیر المؤمنین است علیه السلام و معجزات
و ایه طایفه سکا که اَلْكَثِيرُ فَاَسْطَبِ و فَاَسْطَبِ و فَاَسْطَبِ و فَاَسْطَبِ و فَاَسْطَبِ
که اِنَّمَا ذَا اَمْنٍ الْاَرْضِ یعنی چنانکه و ایه الارض باعث استوار شدن است
من نیز سبب استوار شدن از یکدیگر و در ولایت که چون حضرت رحلت صلی الله علیه
و آله را بر صاحب نامه امیر المؤمنین علیه السلام سوال شده بود گفت یا رسول الله
سألتك لفتنة مبني این فتنه کدام است و بجز چیز آرموده می نمود است شما
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که بَلَّغْ اَمْنًا وَ اَنْتَ تَخْصِمُ فَاَعَدَّ لِمَنْ خَصِمَهُ
مبني یا علی تو از مودی شوند و ترا دشمن خواهند داشت و دشمنی خواهند
کرد و تو هم مستعد خصومت و دشمنی ایشان می باشی و حاصل آیه چنانچه فرموده است
تصريح بان کرده اند آنست که از مردم مجرب بطاعت اسلام را حقی می شود بگویند
با انواع تکالیف و امر می شوند و محقق می گردند و از آنچه از ایشان محبت و متابعت
آن حضرت و این فضیلتی است افضل از همه فضایل و کمال است اَمَّا اَمْرُ
آیه دیگر و ان تطاهر عليه فَاِنَّ اللهَ هُوَ تَوَلَّاهُ وَ جِوَرَّاهُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ
سبب نزد این آیه آنست که حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و آله را زی باطن
گفت که آن ترجمه باین است یا حکایت خلافت اول و دوم و امر اخای آن فرمود
عایشه و حفصه از آشکار گردانیدند حق تعالی فرستاده که اگر تو را بگویند و در آزار رسول
نگذارند شما را بهتر باشد و اگر از رسول رسولی هم آید برستی که نه بفرمانی او را

ویرایش نیست است و مددکاری و شایسته گان از مؤمنان که اتباع و اعراف او
 و در ادای مسکنین است علیه السلام ما یقول الله فی المؤمنین ان حضرت است
 و طبری نقل کرده که روایت از خاص و عام که حضرت آمد رسول صلی الله علیه و آله برست علیه السلام
 گرفت و در مورد گای مردمان که صلی المؤمنین این مرد است و صاحب کشت الفی از آنکه
 عبد الرزاق محدث حسینی و از حافظ ابوبکر مرویه از ابن عباس صحیحین سدی
 تفسیرش و ثعلبی در تفسیر خود بلکه جمع مفسران اهل سنت نقل کرده اند که مراد از صلی
 المؤمنین امیر المؤمنین است و تحقیق مقام آنست که مراد بصاحبه است و است
 عرف و استمال کلمه آنکه اگرگاه گویند فلانی عالم قرم است یا راه فسیله است مراد
 که اعلم و از به آیه و عرب چون گویند فلان شیخ العظم غرض آنست که آنچنین
 یعنی فلانی شیخ قوم است یعنی بر همه قوم شیخ است و یقین است که در بیان
 که حق تعالی گویند من ویرایش مددکار رسولیم و ثانی را با خود ذکر کرده که او نیز مددکار
 رسول است صلی الله علیه و آله ان کسی صلح و اتوی و اشرف خواهد بود و لایق
 محفل کلام نیست که ضعیف الحال یا مستولی را اراده نماید البته اگر حاکی باشد
 و شغنی از دشمنان خود را تهدید نماید که فلانی یارو مددکار نیست بلکه منی که
 از دشمنان خود معروفتر باشد چنانکه حضرت امیر معاویه را تهدید بآنکه شتر
 و مالک آنست که حضرت امیر المؤمنین نه جز غنوت او را شیشه گفت و آنکه از برای
 جهان بود که من از برای رسول الله صلی الله علیه و آله بودم غرض از این کلام را دلالت بر تمام
 بر افضلیتی مقصود است و منافقه را درین مطلقه محال نیست و کسی که بگوید که من صلی الله علیه و آله

ان حضرت افضل خواهد بود و تقدیم غیر افضل بر افضل ترجیح آید و دیگر در انفسه
 صاحب کرامت است که حضرت الله تعالی علیه یا فاستقوی علی سؤقه یحیی
الذراع لیغیظ بهم الکفار و عدل الله الذین امنوا و عملوا الصالحات
منهم مغفرة و اجر عظیم و ظاهر آیه تمثیل حال اسلام است که در اول
 ضعیف بوده و هر چند برآمد قوی قوت گرفت مانند شاخ درختی ضعیف که در اول
 از زمین خود و ضعیف برمی آید و آهسته آهسته قوی و سبلی شود و بر ساق
 مستر میگیرد تا بجای که در تعجب می آید از غر از علان بختی و اسلام نیز توجیه
 اندازد عالمیان را و در چشم می آید کافران را بجهت یکرنگی اهل اسلام که در حد و حد
 حق تعالی از برای ائمه ایمان آورده و کارهای نا شایسته کردند آخرش کنان
 و مرزای از لغیم نیست و آن چیز از برای ایشان آمده شد و علامه علی بن محمد
 در شرح این آیه را سه دلیل ساخته بر تمیز اثبات امت امیر المؤمنین است
 اول فاستقوی علی سؤقه و از ضعیفی نقل کرده که او گفت که مراد از استوی
 راست شدن دین اسلام است بشیبه علی بن ابی طالب علیه السلام و نیز بوری
 و تفسیرش از حکم نقل نموده است موافق آنچه از حسن بصری نقل شده و هرگاه
 دین اسلام بقوت باروری شیشه آن حضرت شده باشد یقین حاصل است که آن
 افضل خواهد بود کسی را که آن برسد چه از جمله مردم آن حضرت یکی احد است
 عیاش تا پس از آنسان مدای لا یغنی الا علی لا یغنی الا ذل الفکار
 بگوشت جهان برسد و هم یغنی الذراع لیغیظ بهم الکفار و چون

مدد و معاونت و ثبات قدم آن حضرت را در دنیا و دین و شریعت و نهضت
 ان برای او آماده است و در آخرت بخشش آمدند و بعضی حسد و کینه را زایل کردند
 پس مراد از آنچه سبب تعجب و عجب چشم گشته آن حضرت و این نیز بزرگ
 اود و دلالت دارد که دیگر را نیز از آن حضرت آفریده بود که تعجبی حسی که
 حضرت آفریدگار و کر آن فرماید و دلیل سلیم و عذ الله الذین آمنوا
الصالحات منهنم معقرون و اجر عظیم است چه از این عباس روایت
 شواهد آتیه که از تصنیفات یکی از اکابر علای اهل سنت است که در
 میان علما مشهور که بعد از نزول این آیه جمعی از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که
 یا رسول الله این درشتی که نازل شده در جواب ایشان فرمود که در روز قیامت
 از نور سفید بسته خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد بایه جنتیه و رسیدن مؤمنان آن
 کفی که بعد از تعجب محمد ایمان آوردند و باور کردند بر سبب علی علیه السلام که در کینه
 و آن علم را بدست اود هستند و در زیر آن علم جمیع مهابه انصار حاضر و معین شوند
 و چیزی در آن میان راه نخواهد داشت و بدایت نذا خواهد رسید که گفتند
 بنیان کرده و خنجرهای شمار آورده است و شمار از من آمرزش کن آن
 نزدی بزرگست و علی علیه السلام آن جماعت که در زیر آن لواجم اند و اهل بیت
 و هر کس قبل خود رود و علی علیه السلام بار دیگر بجای خود برگردد و جمیع امت را بر خود
 کنند و پیشین را از حضرت رهد و دوزخیان را بطرف دوزخ و سینه جانها
 حق تعالی در آید و دیگر اشیا در بحال این دو کرده کرده نموده که الذین آمنوا و عملوا الصالحات

سبب تعجبی که کفار
 ایمان آورده اند

لم یجزم و توفهم بیان حال تا جان آن حضرت درستان او که
 الذین كفروا و كذبوا بآياتنا اقلئك اخطاب الحليم
 اشاره بحال منافقان و درستان یعنی آنان که ایمان آوردند و عمل نیکو
 کردند مراد از این بایست که میرسد و باورش آن می یابند و آنها که شکرتند
 و آیات در دلیل را نگذیب کردند آنان اهل و اصحاب جسم اند و آیه دیگر درین
 مبارکه است که خذوا من عالمی و بعد که الذین آمنوا است و علی الکفار
و حماء بنیهم که لکما تحبدا یتبعون و فضل الله و رسوله اما پس
 به و بخوریم من انما المشجور و ظاهر است که صفاتی که درین آیه وافی هر چه مذکور است
 مخصوص آن حضرت و دیگران هزاران گیت آن یافت میشود و تفصیل آن آیه
 در احادیث خواهد آمد و برخی در باب مناقب مذکور خواهد شد و مجلسی که فخر
 او بر کفار و تراض و دوستی با مؤمنان و بسیاری دیگر و سجود و طلب فضل و زیادتی
 و خشوعی از برای تعالی و ظاهر بودن اثر عبادت از چنین مبین آن حضرت
 که چون عرض شد می ناپدید هر یک بحدیث که قلم از بیان آن عاجز است
 روایت که امام بن العابدین را که کثرت عبادت سجاده و التماس میکنند
 یعنی بسیار سجده و صاحب چنانکه هفت عضو سجده آن حضرت چندین
 بود میفرمود که عبادت من برابر عبادت آن حضرت قدری نداد و احادیث
 ظاهر خواهد شد که آن حضرت در هر یک از این صفات برتر است که دیگر را ندارد
 رسیدن بمرتبه نیست پس او عباد باشد چنانچه خواهد بود نیز در تحریف آن نموده گفته

آنها بی کسوف دیده ایم که رویتی که سنت ایشان است که راه منیجا به جنت که درین اسلام
و جنتی عدل میکنند و احکام دین و آن کرده حضرت رسالت پناه و اله معصیان
اند صلات الله علیهم اجمعین و تابان و محبان ایشان و این کرده نسبت به یکسان
انکه اند چه نه تاجیه اند کیست از حضرت دوسه فرقه و حافظ این مردود و از آن
و ان نقل کرده است و او از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که آن
منه مود ستیز فرقه الائمة علی ثلاث و سبعین فرقه ایشان است
نه النار و واحدة فی الجنة و هم الذین قال الله لعلکم و من خلقنا
میدون بالحق و هم یقیدون و هم انما و شیعیانی یعنی زود باشد این است
متفرق بهشتا دوسه فرقه شوند و بهشتا دوسه فرقه از آن در آتش اند و یکی از آن در بهشت
و آن یک فرقه اند که حق تعالی در ایشان این آیه فرستاده است که و من
خلقنا امة یقیدون بالحق تا آیه و مراد از آن منم و شیعیان من و غیره
گفته است که مراد از امت در این آیه موم محمد علیهم السلام و از این عباس رضی الله عنه
روایت که در جوابی که از لفظ امت درین آیه سوال کرده بود فرموده است
محمد است صلی الله علیه و آله از همه سببین و انصار غیر این دو کرده از امت بن مالک
روایت که گفت من حاضر بودم و شنیدم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
این آیه را تلاوت فرمود که برستی از امت من قومی اند که از امروز تا روزی که عیسی
از آسمان ترویضه میاید بر حق اند و در راه حق میباشند و خواهند دورند و تا آن روز
هرگز دنیا از وجود ایشان غالی نخواهد بود و حاصل کلام درین مقام آنکه از آیه در روایت

می شود که بعضی از امت صلی الله علیه و آله بر حق بوده اند و خواهند بود و بعضی یقین
این دور این است که روایت است که مراد بطایفه مذکور و در امت مسطوره امیر المؤمنین
و شیعیان و محبان آن حضرت باشند و ظاهر و بهر حال است که خلفای شمس و ثانی
و بی دو ان ایشان نیز که از سید علی حوذه اند و نسبت دشمن هستند بوده مخالفت
مهاجرت میان آن کرده و شیعیان آن حضرت در هر عصر و زمان یکجا بودند
و دارد و قاضی ابن صدکان در تاریخ خود در بیان احوال ایشان که علی بن ابی طالب
تشی نامی گفته است که علی بن ابی طالب را در کشتنی علیه بن ابی طالب علیه السلام
معه در این است از آنکه که محبت علی با تشیع جمع نمی شود چنانچه جنتی است
که بواسطه کشته شدن عثمان از بعضی عدالت علی پاسبان نباشد و هرگاه این طایفه
بر حق اند البته باید که آن مسند بر اهل باشند چه در هر چه حاکم باشد و نسبت
حق در روایت و بهجت مختلف میباشد و همین دلیل مدعای مارا کفایت است
و لما ضربت بریم مثله اذا قتلک منه یصدون یعنی چون زنده شد
بن مریم مثل قوم تو از آن فرسخ کنند و او از تابرد اند غرض را می دروغین آیه
س قول نقل کرده یک کلامش کان گفتند عیسی مخلوق است و محسوب و مضارح پس
دو باشد آله مایه معبود باشند یا شبهه کرده اند که چون روایت که عیسی علیه السلام
ابن الله باشد چنانکه که ملائکه عبادت و در خدایان خدا باشند یکی از آنکه
و ما یصدون من ذلک الله حصص حجه این زبیری گفت که عیسی را نیز

در خط سینه که چنانچه
تو از خط اسرار حق
رسیده

خدا پرستنده کلان پرستیده هرگاه کسی در آتش باشد پس با دم خدا این
چه شود اگر آتش باشیم در رسول علیه السلام از صاحبان عقل است و این آیه نازل شده
و علامه حلی رحمه الله نقل کرده که چون رسول صلی الله علیه و آله به مرتضی علیه السلام
که تراست بهی تمام است بعیسی علیه السلام که بعضی در محبت تو غلو کردند و بپاک شدند
و بعضی پرستشی او بپاکت افتادند منافقان بگفتند که امروز علی علیه السلام را بعیسی
مانند کرد و راضی نشود که علی را بغیب از عیسی بدیگری تشبیه کند و این آیه نازل شد
و هرگاه که حال او حال عیسی باشد البته افضل خواهد بود بر تقدیم غیر افضل بر افضل
جایز نیست احد مسلم در مسند خود از حدیث مذکور از طریق نقل کرده یکی از اصحاب
رسول صلی الله علیه و آله با میر المؤمنین گفت تراست بهی است بعیسی علیه السلام
که بود و او را دشمن داشته تا بپاکت رسیدند و نصاری در دوستی او افتاد
نمودند تا آنکه ریشه از برای او قرار دادند که او را آن مرتبه بودند بپاکت شدند و امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که هَلْكَ فِي رَجُلٍ مَحَبِّ يَفْظُكُنِي عَمَّا لِيَنِي وَبَعْضُ
بِحَلَّةِ مَشَايِي عَلَيَّ أَنْ يَهْتَفِي عِيْنِي بِأَنْ خَافَ أَنْ يَكُونَ سَبَبَ بَيْنِ أَنْ يَكُونَ
كُلَّ مَحَبَّتِ أَهْلِ أَهْلِهِ وَرَتَبَهُ كَمَا بَانَ أَهْلِي مِنْ أَتَا كُنْتُ وَرَتَبَهُ كَمَا بَانَ أَهْلِي مِنْ أَتَا كُنْتُ
مَنْ يَهْتَفِي بِأَنْ يَكُونَ سَبَبَ بَيْنِ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونَ سَبَبَ بَيْنِ يَكُونُ بِأَنْ يَكُونَ سَبَبَ بَيْنِ
معاذی در کتاب مناقب و محدثین عبد الواحد امدی در جبهه و سید مرتضی در مناقب
الکلام و ابن عبد ربّه در مناقب عقده ذکر کرده اند همین مصنفان را تعبیرات مختلفه

معلوم است که آیات و معجزات و آنچه از آن حضرت بطور رسیده مثل گدن در
جنبه و بر پشت تن سنگ از سر چینه در وقت دفن بگفتند اعداء الله و کشتن عمره
و بدو تن کردن از دانه در کوه و در جزایر که از عیب داده و آناری ارد بطور آمده که بعضی گفته
و بعضی خواسته اند سبب آن شد که حال آن حضرت بر عقلا مشتبّه گشت تا آنکه بعضی فاعل
الْأَقْرَبُ وَالْمَشْرُوتِ وَخَالِ الْأَخْيَارِ وَالْأَمَوَاتِ تَشْكُرُ كُنْتُ وَ أَزِيدُكَ رَحْمَةً وَ بَيِّنُ
راستند چنانکه در بار صبیح عیسی مشتبّه افتاد که آیا سبب است یا معبود و مخالف
یا مخلوق و چنانچه شافعی گفته که مَا لَئِذَا نَفَعِي وَ لَيْسَ كَيْدِي عَلَى نَفْسِي وَ لَيْسَ
یعنی بر شافعی تا وقت مردن ظاهر شد که پروردگار او علی است یا رب الله است
نسبت آن حضرت به حال است یا بغیر این که میگوید محیی و محبت و رازق و مانع
یا خواجه صند یا فراموش که در حیات او تیغ برکشیدند و در حیات سبب میکردند و آنچه
خودشان بود نسبت با یکدیگر شدند یا مقصد میانه دادند که خدا ایشان را
و باقیم راضی میشوند که بعد از رسول دیگری برود مقدم شود و بقول فرزدق شاعر رَحِمَهُ
که بَيْنَ مَنْ شَكَّكَ لَمْ يَلْمِزْهُ وَ بَيْنَ مَنْ قَبِلَهُ أَتَى اللَّهُ عَيْنِي نَسَبَ أَوْ
ای بر این نسبت است و در خدای و السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَمِنَ الْهَلَاكُ
یعنی است که قی قائل میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ
الرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ یعنی ای مؤمنان احابت کنید خدا را و
اورا چون بخواند شما را آن مسپنی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینی که حیات
دل را دوست یا عقاید صحیح و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیه یا حیات ابدیه

داریم است یا ولایت امیرالمومنین علیه السلام چنانچه بعضی از امامیه و ابن مردودیه
 از اهل سنت بر آن رفته اند و بنا برین مراد ولایت و خلافت امامت است چنانچه
 ظاهر است و مستسا در نفی پس دلالت میکند آیه بر وجوب اطاعت آن حضرت
 اعتقاد بخداوند است و چه بظاهر امر دلالت بر وجوب دارد و غرض از این هم تعیین چنان
 میاراد حضرت و محبت است و باین تقدیرین لازم آید که تعضیل او بر غیر او از است
 زیرا که حضرت غیر آن حضرت بر هیچ فردی از امت واجبیت و بر تقدیر طلب
 ثابت است آیه دیگر این است که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَافٍ
وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَهُ بِخَيْرٍ إِلَّا مَثَلًا یعنی هر که از یک حسنه صادر شود
 مراد است ده بار مانند آن یا مراد عین عدد نیست بلکه غرض اظهار زیادتی
 بجهت مثل آنست و محققان گفته اند تا ده یعنی یکصد یکی بعلل بی آیه از ایجاد
 آفرینش در احسن تقویم و ترتیب و زرق و لعث انبیاء و انزال کتب به
 تبیین حسانت و سیئات و احتیاج و توفیق و احلاص و حصول
 و هر یک حسنه موقوف برین ده است و هر که بکند سیئه یعنی هر آوازه نمیشود مگر
 مانند آن دلالت این آیه بر مطلوب این که از امیرالمومنین علیه السلام مرویست که فرمود
كُلُّ الْحَسَنَةِ حَبَّةُ أَهْلِ الْبَيْتِ وَالسَّيِّئَةِ نَعْفَانَا مَنْ جَاءَهَا كَبْتٌ
عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ یعنی حسنه درستی اهل البیت است و سیئه دشمنی
 با کسی که با دشمنی ما در عرصه مدح و تحسین در آید یا بر ضد ای تقاضای او را برود و انداختن
 در آتش و دروغ و عتوت در دوستی نهانیت و اگر دوست داشته باشی جمع مومنان

در حدیث

حسنه است بلکه حرف در دشمنی ایشان است چه در دشمنی غیر از اهل البیت
 علیه السلام اینست و عید و عید و این روش نذیری و باین طریق داخل دروغ گردانی
 واقع نشده است و این دلالت بر فضیلت دارد و هر که این مرتبه انبیاء علیهم السلام
 و چون آن حضرت در میان اهل بیت افضل است و در دشمنی او عذاب است
 خواهد بود آیه دیگر این است که ثُمَّ أَوْفَيْنَا الْكَافِرِينَ أَنْصَافَهُمْ
مِنْ عِبَادِنَا یعنی ما که بای که شتر را با متهمی پسین گشتیم ویم ویم
 و ایم نه از عینی تا نیز گردیم آن را تا بان که هرگز نماند مایه عطا کنیم
 یعنی عطا است تو چه در حدیث است که الْعُلَاءُ وَرَضَةُ الْأَنْبِيَاءِ در طریق
 اهل البیت علیهم السلام آمده که مراد از اهل البیت معصومین اند چه وصف اصفا و بر
 بایشان لایق است که بحقیقت در ده انبیاء و نوده علایانند که کار نیست
 حقایق و دقیق قرآنی و چون میراث مالی را گویند که بی عتب برست آیه و قرآن بحقیقت
 الهی بایشان رسیده و از میراث خراجه و از اهل سنت حافظ ابو بکر در دیده با
 امامیه اتفاق کرده اند که این آیه در شأن امیرالمومنین علیه السلام نازل شد و مراد از
الَّذِينَ أَنْصَفْنَاهُمْ آن حضرت است و یکی از معاینه گفته که عَلَى عِلَّالٍ طالب از
 جلد و زان کن است چه عالم بحقایق آن بود نقص بر مطلوب شما و غرض این
 گفتگو نیست که ابی بکر و عمر را هم در یک میراث شریک کند و آنانی که خود تفرقه
 با کلمات آن باینکه شریک مردانند حتی آنکه ابو بکر معنی است و کلام را اینند است عمر
 بر سه بنزد نیست و یکصد جمع زمان در حاضریقت تزانده از عمر و میراث انبیاء

ثبات داشته باشند و تفصیل ایشان است و الله تعالی بعد از این خواهد
 و هرگاه آن حضرت برگزیده خواهد داشت علم انبیا باشد افضل است و غیر آن
 افضل جایز نیست **آیه دیگر حق تعالی در سوره مبارکه رعد فرموده** كَذٰى
 الْاَرْضِ قَطْعًا وَ مَنَاجِرًا وَ جَنَّاتٍ مِّنْ اَعْنَابٍ وَ زُرُوعٍ وَ نَخِيلٍ
 ضَرِيحًا وَ غَيْرِ مَذْمُومٍ يٰٓسَيِّدُ الْمَالِ وَ اٰخِرَآءِ حَقِّ تَعَالٰی در این
 آثار قدرت خود کرده که قطعه های زمین را بیکدیگر پیوسته بعضی قابل زراعت است
 و در آن درختان و بعضی از یکجا آب میخیزد و ذک و طم و کلاشان مختلف
 آیتها آثار مسبح و قدرت است جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده که چون
 آیه نازل شد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی مردمان از اشجار متفرق اند
 و تو از یک درختیم و صاحب گفت الغنیز همین روایت از حافظ ابو بکر بن مرویه
 همین طریق نقل نموده و چون قرآن را ظاهر و باطن است ظاهرش آیت که اول
 و باطنش کلام جابر نقل کرده و این کلامیه است از استخاد بنی و وحی صلوات الله علیها
 مثل درختی که در سه دو شاخ داشته باشد و از یک بیخ آب خورد و از فضل
 و ضایع آتشی در آغوش نیز همین مضمون مکرر واقع شده و از جمله است که
 مِیْرًا یَا خَلِیْفَتُ اَنَا وَ عَلُوٌّ مِنْ نُّوْرِ وَّاحِدٍ یعنی خلق کرده ایم
 و علی هر دو از یک نور **آیه دیگر** اَنَا وَ مِیْرٌ اَتَّبَعْنِیْ است که مراد امیرالمومنین
 است در متابعت مراد پیروی و مشایرت بر داری ظاهری و باطنی است که
 نیاید از غرض بآن نموده باشد و این نوع متابعت دیگر رسول را کرده بلکه مخصوص

آن حضرت

بآن حضرت بود این دلیل بر تفصیل است **آیه دیگر این است** وَ اٰخِرُ
 لِسَانٍ صِدْقٍ خَلِیْفَتِ الْاٰخِرِیْنَ که خلیل الرحمن علیه السلام از جمله حاجاتی که از
 قاضی الحاجات از برای خود مسئلت نمود یکی این بود که الهی جابری گردانم
 بر آیه ای که از پس من آید و عایش لعن الله ابائهم رسید و جمیع ائم شاهی
 حضرت میگویند مابعد چون ولایت امیر المؤمنین را با عرض کرده گفت خیر
 بگردان او را از ذریت من که مراد از آل صادق مردم صادق باشد یعنی
 ظاهر آن از برای آیه اصل دین من است کوی از ذریت خود در آخر من است
 مرتضی علی است علیه السلام و این روایت را ابن مرویه نیز از اهل سنت در کتاب
 مناقب نقل کرده است بعضی گفته اند از حق تعالی سؤال نمود که بگردانم از ذریت
 او در آخر الزمان را می خوانند و بسوی قیامت او که مراد محمد رسول الله و اهل بیت
 و فرقی نیست میان حمل کردن و میان آل صادق بر محمد و آل باجیل نمودن بر امیرالمومنین
 علیه السلام و بهر تقدیر مطلب که تفصیل آن حضرت است ثابت است و تقدیم آن بر دیگران
 واجب در یکجمله ختم آیت قرآن باین دو سه کلام را از برای علاقه ذلک زوای کوشش
 در باب بصیرت میباید در سند ضعیف مملو است که این عباس رضی الله عنه گفت
 که ما فی القرآن آیه لَا وَفَاؤُنَا لِمَا وُفِّیْنَا وَ شَرَفُنَا وَاَمْرُنَا
 یعنی هیچ آیه از آیات قرآن نیست که مگر آنکه علی علیه السلام را پس در این آیه
 معنی شده و باعث نازل شدن و شرف آیت که معنی سبب بزرگش
 آن آیت است و امیرالمومنین را میگویند بآن حضرت و اینها از این باب است

بزرگواران آن حضرت
 و قایم

که منموده گفت عبادت الله تعالی افضاب محمد صلی الله علیه و آله وسلم
و ما ذکر علیکم الا بخیر یعنی به تحقیق که الله تعالی در حق آن محمد صلی
 نموده و سخن سخت از هر چه و محبت گرفتن با صاحب محمد صلی الله علیه و آله
 و ایمان او و ایم محبت آن او گفته لیکن ایم المؤمنین علیکم را و در آن
مجید و مکرزه مکره یعنی و حرمت نام نبرده مکره عزت و مکرمت و نیز از این
 عباس مرویت کرده بود ما نزل فی احد من کتابة الله ما نزل فی محمد
علیه السلام یعنی نازل نشده است در شان هیچ احدی در قرآن
 از آیت قرآنی و تزیینات سجای آنگاه که در شان امیر المؤمنین علیه
 نازل شده است در شان هیچ احدی نشده و هم از این عباس رضی الله
 مرویت کرده بود ما نزل الا الله ایضا فیها یا ائمتنا الذین آمنوا الا و
علی و آلهما و امیرهما یعنی نزد حق تعالی آیتی از آیات کلام
 را که مؤمنان را مخاطب ساخته باشد یا ائمتنا الذین آمنوا گفته باشد مگر آنکه
 مگر آنکه آن حضرت سر کرده آن حضرت سر کرده آن جامع و امیر آن طایفه
 که مشرف بشرف خطاب حضرت عزت جل ذکره شده اند و امیر آن طایفه
 جنس مذکور است که مجاهد که از اکابر مفسران اهل سنت است اقرار نموده
 که نزل فی علی سبعون آیه یعنی هفتاد آیه نزد ما بعضی رسیده و در
 علی علیه السلام نازل شده و در مناقب خوارزمی هم قریب بهین مذکور است
 و این آیتی است که مخالفان محلی دیگر بحجه آن چه استوانه کرده و چون در

خلفای بن عباس بودند و اکثر ایشان عقیده شیعه داشته از بزرگی و عظمت
 عبادت و ناموسی بودن اقرار داشتند با این نموده اند با آنکه حق تعالی بموجب
 الفضل ما شهدت بکم الاعداء یعنی حق درستی بر زبان ایشان
 جاری گردانیده تا روز قیامت تا بر حجت باشد و انکار نتوانند نمود و اما علای
 حقه ایشان شش نفر بعضی سید و شصت آیه و بعضی سید و شصت آیه
 آیت کلام ربانی که هر یک از آن جدا گانه در لیلیت بر خلافت امیر المؤمنین
 استخراج نموده اند و اگر تتبع کاملی بغیر آیه زیاده برین نیز میتوان
 و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که منموده شش نفر از قرآن در بیان
 حالات و کمالات اهل بیت است ثلث در شان اب و مطاعن مخالفان
 و ثلث دیگر ظاهرش در بیان احکام شریعت سید المرسلین است
 صلی الله علیه و آله و باطنش در ذکر اسرار و معارف ربانیه است که آن
 ثلث و اما در عوارض اهل بیت علیهم السلام پیش این نفر بنا بر رعایت اختصار
 اکتفا بهین قدر از آیات نموده چون از دلائل نقلی که از قرآن است این
 که عبارت بنظم آمده بود و ذکر کرده شد از احادیث نیز اگر چه غیر مستقیم
 و مخالف و متعارض در آن باب تفصیلات ساخته اند و گفته بها بر نهاده
 بنقلی و از اخبار متواتره و البراهات که مجمع علیه بعضی باشد از روی
 اختصار با مذکور اختصار میروود **حدیث اول** علامه حلی در کتاب نهج الحق
 و کشف صدق ذکر نموده و گفته روایت کرده است احمد بن حنبل در سنن خود

از حضرت پناه صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود گشت انا و علی بن ابی طالب نور ابین یدی الله من قبل ان یخلق آدم بعده عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم ذکب فالتفتی صلیبه فلم یزل فی نور حتى افترقنا صلب عبد المطلب فی النبوة وفی الخلافة و این روایت باروایت اول تا بلطف فلما خلق الله تعالى آدم موافق و معنی تفسیر روایت این است که پس چون کرد خلق حق تعالی آدم را آن نور را اید ترکیب داده صلب آدم در آورده و از صلبی بصلب بهمان طریق که بود انتقال میفرمود تا آنکه بعد المطلب رسید پس در سن نبوت در علی علیه السلام بطور آمد و این صلب که معاذی نقل کرده از جابر بن عبد الله مرویست که این بنا هم دارد که چون بلطف عبد المطلب رسید میگریه حتی قسمها جز این جز نیست

صلب عبد الله و حجه فی صلب عبد المطلب خدا بقیه بیضا و سید علیا و حجتا یعنی در صلب عبد المطلب خدا بقیه علی بن ابی طالب جدا کرده و در علی علیه السلام موجود است و حقیقت که خلافت بود صلب ابوطالب منتقل شد و در فریق یعنی شیوه سنی صریح است در خلافت آن حضرت و تمام است در حدیثی دیگر بهمین مضمون بر دایه این باب بود رحمة الله از سنین نوری از حضرت صادق علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مذکور است که آن حضرت میفرمود که ان الله خلق نور محمد و نور علی من قبل الخلق باربعه و عشرين الف عام و خلق منه اثني عشر رجلا بیتا نوری

حجه که نبوت است
صلب جابر و آله
دارای نور بود
ام

خلق کرد

خلق کرد نور محمد و نورم ابیش از آنکه خلق کند چهار صد و هشت و چهار هزار سال و روایت دیگر از جمله روایات مشهوره که در اکثر کتب مصنفات مذکور است و زبان محبت بیان حضرت رسالت نقل نمود آن کشته است فرمود گشت نور ابین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه باربع عشر الف عام فلم یزل متحضر فی النور حتی اذا وصلنا الی حضرة العظمة فی ثمانین الف سنة ثم خلق الله الخلق من نورنا فنحن صنایع الله و الخلق کلهم صنایع انا یعنی نور من و نور علی چهار صد هزار سال پیش از خلق عرش نشسته بود آن نور بحال خود بود تا بعد از هشتاد هزار سال خدای از آن نور خلق نمود پس با صنایع خلق کرده خدایم و هر چه غیر از این است از جهت ما خلق شده است مفاد روایات آنست که نور ایشان سبب کائنات و موجب ایجاد کافه مخلوقات بوده و بطیف ایشان از سنگی عدم بعضی وسیع وجود انتقال نموده اند از ابن عباس مرویست که گفت كما جالوسا عند رسول الله فاقبل علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فقال النبی مرحبا بمن خلق قبل ابيه آدم باربعین الف عام یا رسول الله کان الابن قبل الاب فقال نعم ان الله خلقی و علیا نوراً واحداً قبل خلق آدم سبعة المدة ثم قسمه نصفین ثم خلق الکائنات بین نوری و نور علی ثم جعلنا من بین العرش ثم خلق الملائكة و جعلنا

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّامَنَ: وَهَلَكْتَ اللَّامَنَ: وَكَبَّرَ أَفْكَرًا
فَكُلُّ نَفْسٍ سَجَّ اللَّهُ وَكَبَّرَ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ تَعْلِيمِ تَعْلِيمِ عَلَى نَفْسٍ
ما نشسته بودیم نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که امیر المؤمنین
سلام رسول خدا پس آن حضرت زحان و شادان فرمود که خوشش
گشتی پیش از برپاشن بچل از مخلوق شده پس گفتیم ما از روی تعجب گویا
الله ایامی باشد که پس می پیش از بر مخلوق شود حضرت رسالت پناه فرمود
گفتی درستی که خدای تعالی خلق کرد مرا و علی را از یک نور پیش از او
آدم باین درت که گفتی و بعد از آن نور را بردی منضم کرد اینند و بعد
مخلوقات را خلق کرد از نور من و علی و مارا دو طرف است عرش مجید
قرار داد پس ملائکه را آفرید به چون بپسج خداوند مشغول می شدیم
الله بر زبان میزدیم ملائکه هم تسبیح میکردند و هرگاه تخیل می نمودیم
إِلَّا اللَّهُ می گفتند ایشان نیز می گفتند و در وقتی که حق تعالی را بزرگی
و عظمت یاد نمودیم گفتیم بگویم ما لله اکبر ملائکه نیز گفتیم می خوانند و خبری
و هر شخصی از ملائکه و جن و انس و نباتات و حادرات و حیوانات که حق تعالی
تسبیح نموده و به تسبیحی یاد نموده از تعلیم من و تعلیم علی است پس از این
حدیث معلوم می شود که ملائکه کرام همه آن حضرت اند و این مقام
نیز محل تعجب و اعتراف اهل سنت می تواند بود گویند که علی و ابوبکر هر دو

بودند

بودند پس شما همه اعلی را بخلاف اولی می دانید و تافوقی که هست اینکه
مکتب و مدرسه او آسمان بود و در آن اوجاه عرش و ملائکه مقرر
و مکتب این و کما از دکاهای بازار و اهل مکتب ده باز روی از اطفال
روی و قاحت گویند درین دو مکتبی چندان تفاوتی نیست و از این جهت
حدیثی دیگر در معنی احمد حسن و کتاب حلیله اولیای که از تصنیف ابن نعیم
و جمع بین العقیب حسن و نفیقه ثعلبی و کتاب احمد بن موفت خوارزمی و دیگر
کتاب مخالفین مسطور است که چون در اوایل زمان بعثت این آیه نازل
که **وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** یعنی خبر ده و آگاه گردان و بنزدان خود
نزدیک خود را حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر طبق فرموده
اولاد عبد المطلب چهل نفر بودند طلب نمود از الله که گوشت بخشنی و نان
ماست که جزش کم نیست بود و این ترا ضیافت نمود و با آنکه هر یک
قوم هر بار شسته بچایا کوسا که کوفته بزدک را با یک شلک دفع نموده
از آن طعام سیه و محلو شده و آن طعام بحال اول بود که گویا هیچ
تغذایی باور نسید و بعد از آن اخبار معجزه که سیر کردن جمعی کینه از طعام
باشد حکایت بعثت و رسالت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان را با تمام
و دعوت و نمود و گفتن کترین شما دین ما و سرشته و این را بخشنه و ما
و از آن و حصول تقاضا و مقامات و اعزاز و احترام و امتیاز از دیگران
و دخول بشت و وصول به درجات و قرب بآگاه احدیت بی درت داده

که هر چند گفتم که هر که طاعت نماید و در تبیین رسالت من امداد نموده
 مطیع و فرمان بر من باشد آن شخص برادر من و وزیر من و وصی و وارث
 و خلیفه و جانشین من باشد بعد از من و هیچکس از آن چهل نفر که حاضر بود
 متوجه جواب نشدند مگر امیر المؤمنین علیه السلام که متقبل از وصایای
 و امداد و متکفل از نظام اموال آن حضرت شد و بر دایمی تاسه مرتبه این
 و انداز دعوت بفرستاده و در هر مرتبه امیر المؤمنین بقبول آنچه حضرت
 رسالت فرموده مبادرت نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را
 برادر می و جانشینی و وصیت و غیره داده و مسرور و خوشوقت شد
 و هر بار چون حاجت مذکوره از خدمت حضرت رسالت پروردگار میسر می
 شد بطریق استیذان ابوطالب را نهی می نمودند که چون برادر است
 در دین خود داخل گردانیده و در امور و وزیر و سردار نمودن نیز باید که برین
 درایت و بهر خود را بر خود امیر دانی و این حکایت بطول انجامیده است
 تمامی آن چون باعث طول کلام بود همین چند کلمه اختصار نمود و بر اهل نقل
 و بیعت و پیغمبر میمنت که این حدیث را دلالی تمام است بر سبط
 آن امامت و خلافت آن حضرت است چه بعد از آنکه در آن قسم
 سه بار عده خلافت باو نموده و او نیز با آنچه گفته و فایده کرده و دیگر را
 دعوی خلافت نمودن عقلاً و نقلاً در شرف عار و عار محققیت ندارد و اگر
 غیر از کسی بیای پیغمبر نبیند نیز از آنکه به تقدیری و غضب ظلم باشد و حجتی

کتاب

نخواهد داشت و خلافت منصبی او را نموده بر این بنا شد که هر دو از ابوبکر
 و عمر میقتند و ایش را با خود با سئالات فلین رساند **حدیث دیگر**
 احمد بن حنبل از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده که سلمان از حضرت
 پناه صلی الله علیه و آله پرسید که یا رسول الله من وصیت میکنی کیهن
 تو آن حضرت در جواب فرموده که یا سلمان که بود وصی برادر من میگفت
 یوشع بن نون پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که برادر من
 وصی من و وارث من که قضای دین من کند و بعد از من وفا نماید و بعد از انجام
 رساند علی بن ابی طالب است علیه السلام و در کتاب کشف الغمبه همین حدیث را
 از ابی سعید خدری از سلمان رضی الله عنه باین طریق نقل کرده که سلمان گفت یا
 رسول الله هر چه را وصیتی بوده است و آن ساعت مرا جواب نداد و بعد از آن
 مرا دید گفت یا سلمان من بشتا بگفتم لبیک یا رسول الله گفت سیدانی که وصی
 من کسی که بود گفتم بنی یوشع بن نون پرسید که چرا او را وصی گردانید گفتم از
 عالمترین آدم بود و در آن روز گفت پس درستی که وصی من و جانشین من و وارث
 من و بهترین آن کانی که عبادت بعد از من که با انجام رساند و عده مرا قضای نماید
 و این را علی بن ابی طالب است علیه السلام و در کتاب مناقب خوارزمی
 از سلمان باین روش نقل نموده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که آنکه
 من کان و وصی من یعنی ابا سیدانی که گفتم شخص بود وصی من و جانشین
 من و در جواب گفتم یوشع بن نون و وصی من کسی علیه السلام بود و فرمود که فان وصی

نه اهل و حیز من خلفه من بعد علی بن ابی طالب یعنی برستی که
وصی من در اهل بیت من بهترین کسی که باشد بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام
و بعضی از معاندین دلیل بنا قش کرده اند که اگر وصی معنی که داشته من قاعده های
شرع در ساین علم و معرفت و صاحب علم و هدایت بود با هیچکس است
علی وصی رسول بود و اگر از وصی خلافت میخواست باید قبول داریم چرا که وصی اگر
مضی در بین میسر بود صحابه رسول مخالفت نمیکردند و اگر صحابه مخالفت میفرمودند
دیگران اطاعت نمیکردند و بر فرض که دیگران هم اطاعت میفرمودند طایفه انصار
راضی نمیشدند پس مشخص شد که مراد از وصی معنی اول است جوابش اینک
معنی اول هم معنی ثانی که خلافت است بر سبک و در چهره خلیفه پیغمبر
الاکم سبزه کسی را وصی کرده باشد که بعد شریعت مردمان را واقف گرداند و خلق
را هدایت کند و حفظ قوانین شریعت نماید و بجا بود این حفظ و هدایت علم خلفای
نشد را که در کار خود حیران بودند چه جای الکم ضبط معانی کتاب و سنت بودند
نمود و بعد از آن هم میگویم وصی معنی امام و خلیفه است و دلیل بر این که حضرت
علی علیه السلام را بنابر لا یوشع گردانیده است و در وصایت و امامت از بزرگوار
و ظاهر است که یوشع وصی و امام و خلیفه بود بعد از موسی چنانکه علامه صاحبان
تواریخ متصیح کرده اند از اجماع محمد بن شیبانی در کتاب نقل گفته است
که چون موسی از حق تعالی درخواست کرد تا در آن را با من شریک گردان گفت
اشترکه فی امری حق تعالی در آن امر را در آن را شریک او گردانید و او وصی موسی بود

چون دنیا را بخود وصایت موسی منتقل شد که بطریق و ولایت با او باشد
تا آنکه به پسران ناردون سپرد و شمر بر ساند و در کشف القی و کتاب
مناسبت چنین حدیث دیگر همین معنوی منقول است رعایة الاخصار
همین سه حدیث اقتضای نمود چه در اثبات مدعی ماکائیت و حدیث
که نزدیک است بحديث مذکور حدیثی است که ابن عباس را شنید خود
از رسول نقل نموده که آن حدیث فرمود لکل نبی وصی و ذوات و ان
وصی و ذواتی علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی برستی که هر
پیغمبر را وصی و میراث برنده بود و در برستی که وصی و میراث برنده من علی
بن ابی طالب است وصیت در زبان عربی معنی وصل کردن بهم پیوستن
بیز آنده است و در عرف آنست که تقرقی که وصیت کننده را بود بعد از او
همان نحو تقرق و آن شخص دیگر را که وصی است باشد پس وصی معنی کسی است
مبتقرق باشد از دیگران در امور و اموال وصیت کننده در امری و کار
که باشد بل اگر در جای خاصه چپنه یکنه مثلا گویند وصی طفل در امری آنجا
مخصوص همان امر خواهد بود و در سخن مایه مطلق است در همه امری جاریست
و در حدیث دیگر قول رسول است صلی الله علیه و آله که خطاب با پیغمبر
نموده و من موده انت متنی بمنزله هارون من موسی الا که من لا یخلف
بعدی مایه تو از برای من چنانی که ناردون از برای موسی بود چنانی که
است این است که بعد از من پیغمبری نخواهد بود این حدیث در تصانیف

موافق و مخالفین بیکدیگر مذکور شده بتقریبات مختلفه این روایت را
 روایات مشهوره بین ائمّه هدی است که علای جانبین بمنابر است
 درستی اهل بیت فکر کرده اند و در اکثر روایات بنا بر آن معنی بزرگ
 مجسمه بیان رسالت پناه صلی الله علیه و آله و در یافته که یا علی است آخی
 و وصیتی و خلیفتمی مَنْ عَدَى حَقَّيْ و قاضی دینی و اگر انصاف باشد
 این حدیث نیز از احادیث متواتره است و غرض آن حضرت صلی الله
 علیه و آله از خطاب اَنْتَ مِنِّي مَنْ عَدَى حَقَّيْ هَذَا وَلَمْ يَزَلْ مِنْ مَنْ عَدَى حَقَّيْ و اثبات
 خلافت امیر المؤمنین است علیه السلام بر دشمن ترین وجهی که دلالت بر
 مطلوب داشته باشد چه اگر فرموده هر حالتی و منزلی تا درون را نسبت
 بموسی است و ازین عبارت حدیث فایده مهمیده می شود و اول نقل حدیث
 چنانچه ظاهر است **دویم** در بیان برادری که بعضی آن سبحانی که میان
 حضرت و حضرت امیر مقرر و منعقد شده بود **سوم** اظهار تبری بود
 استغداد و درجه و مرتبه بنوت که اگر بعد از زمان حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله دیگر امکان بودی که مرتبه بنوت سزاوارتر از کرده البته
 در مائه امیر المؤمنین محقق می شد **چهارم** اگر چه امیر المؤمنین را
 بعد از رحلت حضرت رسالت مرتبه بنوت ممکن باشد و سزاوارتر
 بود البته بطریقی اولی شایسته مرتبه خلافت و امامت و جانشینی می فرماید
حجیم اگر چون حضرت تا درون در حیات موسی علیه السلام خلیفه و شریک

در امیر المؤمنین تا نسبت به حاکم

موسی بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز در زمان حیات بنوت بخلاف
 حضرت مخصوص شده و لیکن تعریفش در کار هر دو است ازین سبب که خلیفه
 و قاضی است که رسول در میان بنا شد چون رسول صلی الله علیه و آله چهار
 مرتبه کرد و در بر مسند خلافت قرار باید گرفت **ششم** اگر چه درون اگر چه
 موسی علیه السلام مسیما خلافت ما و متعلق بود چه هرگاه در حین حیات
 شریک بوده باشد بعد از آن بطریق اولی احق دوستی است پس حضرت امیر
 استحقاق خلافت رسول از انقضای زمان رسالت داشته بعد از رحلت
 آن حضرت بآن مرتبه مخصوص باشد حاصل کلام اگر حضرت رسالت منقبت
 در این حدیث از برای امیر المؤمنین علیه السلام اثبات کرده جمیع منازل و مرتبه
 تا درون را بعلیل اشتغال و این چیز است در امامت و خلافت آن حضرت
 بگوای دوست و دشمن و در هر یک از مسند احمد حنبلی و صحیح بخاری صحیح
 مسلم بچندین طریق نقل شده که حضرت رسالت هم چون بفرموده تنویر
 می فرستند آن حضرت را در مدینه گذاشته اند و ادب خدمت آن حضرت
 گفت میفرمایم که شما بجا و دوید و من در خدمت خاتم حضرت رسول خدا
 هستم و هر که اما تر ضی آن مَنْ عَدَى حَقَّيْ هَذَا وَلَمْ يَزَلْ مِنْ مَنْ عَدَى حَقَّيْ الْاَمَامَةِ
 لایسته تعبیدی و در ضمن حدیث دیگر چنانچه بتقریبات مذکور شده است
 مذکور خواهد شد **حدیث دیگر** که در ثبوت دو منصب چون افتاب عالم تاب
 بر محمود و غراب زمین دل اهل استغداد می تابید نیز متواتر و غیر است

پرسید کسی در میان شما است که حکایت روز غدیر را از حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و آله راستینده باشد سیزده نفر از انجاست شهادت
 که با عبارت من کننت مولاه فعلی مولاه از حضرت رسالت پناه
 شنیدم و بعد از آن افاده نموده که چون لفظ من در حق گفت افاده عموم
 میکند دلیل است که حضرت رسول مولا و صاحب هستی را و باشد بولای
 افاده علی بن ابی طالب نیز مولا و صاحب هستی را و باشد بعد از آن افاده از آن
 بهتر نموده که چون لفظ مولا در قرآن غزیر از روی مجاز و معنیهای دیگر مشتق
 چون ناصب و دوست و وارث و غیره بنا برین حضرت رسالت بقیه
 بعضی مولا و صاحب و اولی بقصر نموده یکی از الفاظ مذکوره مقید گرفته
 نداشتند شود که هر او حضرت از لفظ مولا است که هر سبقتی که میان امیر
 علیه السلام و هر شخصی از انحصار امت واقع خواهد بود و معنی من کننت مولاه
 است که هر که بگوید و اولی او از من بودم امیر المؤمنین علیه السلام نیز چنین است
 و بعد از آن گفته که این حدیث صحیح است در اکثر حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام بمنقبتی و مرتبه و درجه مخصوص ساخته
 که غیر از آن هیچکس از جانب رسول با این مقام مرتبه اختصاص نداشته
 باین سخن تفریق نایز نموده و معنوی این حدیث از اسماء ربانی است که
 حق تعالی در آیه صابله مندرج گردانیده و حضرت درین حدیث اشاره بآن
 که انجا که حق تعالی بنی و ولی را بنی و نظیر یکدیگر شمرده و هر دو را در یک کتب
 و

در بعضی

و بعضی که اصناف رسول است متقل ساخته و فرمود انفسنا و انفسکم و درین
 حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حواسته که ثابت نماید که انجاست
 بنوی بآن موصوف است و درجه که حق تعالی بآن حضرت کرامت فرموده
 علیه السلام بآن انصاف دارد و صاحب استیاری و همان است انجاست
 نیز از جمیع صفات مذکوره متصف و جامع جمیع اوصاف معینه است و در
 افادته فرموده که هذه مرتبة و منزلة نامیة و درجه علیة
 و مکانة و ذیعة خصصه صلی الله علیه و آله بپادشاه غیر فلان
 اصار ذلك اليوم عیدا و موسم سرور و ایالت یعنی این مرتبه سامی
 منزلق نامی و درجه بلند و محلی ارجمند است که مخصوص ساخته است حضرت
 آنرا بامیر المؤمنین علیه السلام و ضم افادته در ان مقام باین شده که از
 تتبع آیات قرآنی و افادات بنوی ظاهری شود که هر صفت کمال آن حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله اثبات آن بجایه این عم خود علی علیه نموده تا اول حق
 ذات و تقوی را بآن صفت ستوده و حضرت رسالت اظهار آن ننموده
 و نفس نموده و اگر اراده آن داشته باشند تا از جانب حضرت عزت ابرار
 آن حضرت جرات کثرت آن مکرده از انجمله چون حضرت عزت ابرار شده
 از انجا که علی را نامیده رسول خوانده و گفته و جبرئیل و صلی الله
 چه مراد از صالح المؤمنین علی علیه السلام است حضرت رسول نیز در انجا که
 نمود در تعیین امامت او مستعمل بکلمه شده که یکی از معانیش امامت است

فاما انهم لم يروا
 الامت

چنانچه حق تعالی اورا انما صخره یا جانب آن حضرت نیز اشاره بان نموده
 اورا انما صخره گفته یا انما صخره آن مرد غیر است و مؤید این افاده افرن است
 قول حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه الاولیاء نقل نموده که روزی حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله بر حال ولایت دستگاه افاده فرموده که مرد یا
سید المسکین و امام المتقین و چون چشم سیرت مسلمین و امام
 از صفات مخصوصه نفس سید البشر بود و حق تعالی امیر المؤمنین را
نفس رسول گفته و در آیه انفسنا و انفسکم آن حضرت بموافقت گفته
 آئی اورا بهمان وصفی که از او صفات نار حضرت صفاتش بود نام برده
 هیچ صفاتی از صفات حضرت نباشد که بنی بجهت ولی اثبات آن نماید مگر
 ربانیه بآن شده باشد و ابو نعیم هم بناسیه قول خود از انس بن مالک است
 نموده و از ابو هریره نقل کرده ابو هریره گفت که روزی در مجلس حضرت
 پیاده صلی الله علیه و آله حاضر بودم که آن حضرت بتقریبی بمن خطاب نموده
 که یا ابا هریره میان من و خدا در باره علی بن ابی طالب عهدیت آن عهد
 که علی علیه السلام راه غایبندگان او و امتان من است و محلی توبه ایمان
 و امام و دوستان من نود طایفه که مرا اطاعت مینمایند و از غایت نیز دوست
 گفته و روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صحابه را یک نام میبرد
 و تعریف هر یک بصفتی که مناسب حال او بود میکرد من گفتم چه عجب است
 که علی را تعریف مکرری نموده که در حکایت اهل تعرض احدی از خود

در بعضی از کتب است که در بیان
 حضرت ابو نعیم
 در بعضی از کتب است که در بیان
 حضرت ابو نعیم

یعنی وای بر تو هرگز کسی خود را تعریف کرده که علی را حق از او گفته
 و هیچ اکثر از او گفته و لیلی حدیثی است که هم در روز عید از امام
 تمام شده مسلمانان را از او نموده که سکوا علی یا میرا زمین و حقیقت که در دنیا
 فوج آید بر آن حضرت سلام کرده اند این طریق که السلام علیک یا علی
 و مبارک باد گفتند و تعین نموده و بعد از آنکه مردمان را امر سلام نموده
 زبان محبت بایشان این کلام نظم نمود که الله سید المرسلین و امام المتقین
المرسلین و هذا ولی کل مؤمن بعد از آن علیا بنی و انفسه و نفسه
 ولی کل مؤمن و مؤمنه یعنی درستی که علی علیه السلام کسبیده و بهر مسلمانان
 و پیشوای متیقان و کشته گاه و راه غایب مؤمنان است بهر جهت حاجت
 دنیا فی سینه است و با سینه در میان سپاه نشاند آن کرده هم در میان مردمان
 روی محبت او نشاند و این است که ولی و صاحب اختیار هر مؤمن است بعد از
 و درستی که علی از من است و من از علی علیه السلام و او مرلای مؤمنین و مؤمنان است
 بعد از آنکه من از شما پیرون روم و ظاهر است که این حدیث نیز دلالت تمام
 دارد و هر که حدیث اول را نقل کرده و گفته روز عید را بیان نموده باید که هر چه از امام
 واقع باشد بیان نماید و در ولایت که در آن روز جبرئیل نازل شد بصورت شخصی
 میات یکنوا بسطی خوش را آن مجلس حاضر شد بعد از آنکه امام دعوت
 نموده که والله ما رأیت کما لقیتم قط ما اشد مآلا لا یحکم الله تعالی
عقد لا یحکم الا کفر بالله العظیم و رسول اکرم و ولی قول من حق عقیقه

والله که ندیم هیچ امروز روزی و تشنیم هرگز منبری بچین شد
 و چگونه تاکید از برای پسرم خود عقد دلالت نمود برستی که حل این عقد
 نخواهد کرد و این که را نخواهد کشود و هر کس از خدا و رسول برگشته باشد
 و از دست حرمت عظیم خواهد بود کسی که حل این عقد کند و از جمله جمعی دیگر
 بود که این کلام را از آن جوان خوش صورت شنید پس چون گندم نیم سوخته
 آتش بدول سیاه پیش افتاد بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 آمد و آنچه گذشته بود در خدمت حضرت رسالت پناه بر طبق عرض نموده
 پس آن حضرت فرمود که این نمر شمشختی که آن جوان که بود عمر جمعی نداشت
 گفت نه انتم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که آری جبرئیل این
 بود به پیغمبری از اهل تو گشت یزد این که با شری برستی که تو
 اگر حل این عقد نمایی بیعتی که خدا و رسول و مؤمنان جمیعاً از تو بری
 بتراد خواهند بود و برابر اوصاف پیغمبریت که بمقتضای
 خواهی عبادت جبرئیل و کلمات نبوی بگفت کسی حل آن عقد نموده و آن
 کرده را کشوده واجب و لازم مینماید وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ ابْنِ
الْهَدْيِ از اعلا و اعظم و لایل است حدیث مطلق بمقتضای
 که در سند احمد حسن از چند طریق روایت شده و در هیچ بخاری و مسلم
 از طرق متعدده مرویست و در براقی صحیح سنه مطهر است و در فضول
 المثلثه نور الدین علی مالکی مذکور است و مضمون جز حاصل واقع خبر چنانچه

بعضی دیگر از کتاب های معتبره مطهر است آنست که چون حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و آله منوجه تلاح ضمیمه اراده الهی بمقتضای خواست
 حضرت رسالت بطور از اعلا از مقتضای گاهی تعلق گرفت و در براقی
 مقصود چون امری محاصره بطول انجامیده لشکر اسلام از کار و درستی
 شکوه نموده ابو بکر را سر دادر کرد و ایضا بحرف و سینه و او جی از لشکر
 اسلام را بدرید شهادت در آورده با قلیلی بر نیت نموده روز دیگر
 عرب خطاب با هر که را مور شد به سنت ابو بکر عمل کرده ناموس اسلام
 بیاد داده آنچه در صحیح بخاری مذکور است که فَرَجَّ هُوَ اَيْضًا مَهْرًا
 یعنی او نیز کریمه پس بر زبان الحام بیان آن حضرت رسالت رفت که
وَاللَّهِ لَا غَطِيْنَ الرَّائِيَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ که از غدا
 پس نبی که اشم که فردا علم را بدست کسی بهم که از جلا صفات پیغمبر گردان
 که او خدا و رسول دادست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و کار غیر فرار
 باشد یعنی سینه نه که نزنند و چون این عبارت آمد از رسول مختار شد
 هر یک مقبول انکشت لیست آن است که باین صفت عالی و منزلت شتعالی
 فایز کردند تمام شب در فکر بودند و صبح زودتر از روزهای دیگر حاضر گردید
 حضرت رسالت پناه شدند و همه با مید انکه بر جمع آن امر منفق شوند
 منتظر بوده خاطر جمع داشتند که مرا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 است که بجهت در چشم نزد خدا و در موضع رسالت بخود در مانده است

عظیم به آنجا آمد و داشت چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از خیمه مبارک
برون آمدند فضای دلگشایی مقام رسالت از پرتو نور ولایت خالی دیدند و خود که
ابن ابی طالب یعنی کابیت علی بن ابی طالب که آورده می بینم حاضر
یکبار جواب داده که در مد عظیم و در چشم صفا داد پس او شد که ایمن مؤمنان و تقی
آنگاه و زمان حاضر را که ملائیکه سپاه گرفته و چون آن جناب حاضر شد حضرت
سهر آن سرور را در کنار گرفت و آب من مبارک و چشم او را بگشود و صفای عاجل آن
از دست التور مستلث نمود فی الحال بابر ملک متعال آن الم بنوی زایل شد که گویا
در چشم نهشته پس حضرت رسالت پناه را بایت با هر ایت را نشاء خطه ولایت
فهمود که قدم در راه گذار که حق تعالی این قلعه را از برای تو مفتوح میگردد حضرت
المؤمنین علیه السلام در خود که بار رسول الله با ایشان مقادیر گنم تا مثل باشند حضرت
رسول صمد بود که بمقتضی تجلیل منافی و بر و دست ایشان در آید پس اول باب
و دعوت نای و بنبر دار کن از حقوق که خداوند را بر ایشان لازم است و بجز سوگند
اگر کسی شخص را ضای تعالی موبط و تو هدایت دهد و بفرست اسلام رسد ترا بفرست
شته آن سخن موی باشد که او را در راه حق تعالی صدق کن پس زده حفر از آن حضرت
موت بند و ذوالفقار در میان نشاء و رایت بر پیش واد پس حضرت امیر المؤمنین
قدم در راه نهاد و چون به نزدیک حصار رسید علم را استوار گردانید یکی از اصحاب را
بالای آن حصار ان حضرت دادید پسید که این صاحب رایت کستی و چنانچه
جواب داد که ابن ابی طالب یعنی منم علی بن ابی طالب بود و او را بر آورده که

علنی

نگین و ما آنرا علی موسی یعنی بنو موسی قسم که مغلوب شد و
اول حادث یهودی با فوجی برون آمد و حرب آغاز کرد و نفع از اهل اسلام را
ساخت پس حیدر گرا ربیک ضربت دوا الفقار را در بدن فرستاد و بفرست
که در پس قدم و برادر حادث بود با جمعی از اعدا پیر یهود مسلح و کمل بر پون آمدند
لیکن برادر پای و رسید ان نهاد و هر جزئی خواند و آن ملعون از مبارزان مشهور بود
و در سجاعت مانند نه داشت و در آن روز زنده پور شیده بود و در تیغ حایل
کرده بود و دو عامه بر لبته و مغفر از فولاد بر سر گذاشته و بر سر آن
از شک بر سر حک ساخته و نیزه بر دست گرفته که سنا نش بوزن سمن بود
و چون کسی را از اهل اسلام را با او تاب مقابل و مقادیر بود شاه مردان
مقابلش آمده و در برابر رسته آن بر زبان معجزه باین را ند که انا الذي
سمعتني امي حذرة و چنانچه سخن طوسی در امانی ذکر نموده که
حرب روی بگیر نهاده شیطان بصورت یکی از اصحاب خود را با و نمود و او را
که بختن پرسید گفت مادر من نجواب دیده بود بمن گفت که سینه می نتوانم
خواهد کرد فلان کاهنه گفت از کسی که نامش شیر باشد یا حضرت شیر داشته باشد
اختار از گفت که حیدر نام در دنیا همان یک است بیا تو کسی را بری میتوانی
کرد که بر سخن زنان اعتماد کرده و عارضه را بر خود پسندیده و چون این
سخن را بشنید حیت جا بلیتش را من گریخته کول شیطان را خوانده و
ابلیس با وی گفت که برگرد که من از عقب تو جمعی از شیعیان را میفرستم پس پشت

کن شیطان

دوست جلالت بستی و قناعت برآورده و خواست که شیشه حواله
حضرت امیر علیه السلام کند که حیدر کرار ذوالفقار را چنان منهدم آورد که
که از خود و مغزش کشتند بفرسوسین رسیده بود آن جوان غریب
دیدند و غیبی تمام و خوفی مالا کلام در دلهای ایشان افتاد ساعتی بنگاش
مشغول بودند و هفت کس از دلاوران و شیعیان ایشان بقتل آوردند باقی
روی بنیامت نماندند و بر قتل و کشتن و آن حضرت چون خسته و غریب
ایشان روان شد و یهودان بی باک را بجا کشتند و هلاکت می کردند تا
به دره حصار رسید در راه بودند و بعضی گفته اند که یهودی تنی حواله آن حضرت
کرده سپرد دست مبارکش بقیه و در چنان در غصه شده و در راه برکنده
خود ساخته و از جابر بن عبد الله منقول است که سلمان جوانی
داخل قلع شونو خندق وسیع و جایی بود آن حضرت میان خندق رفت و آن
در را بیل ساخته تا قاضی عکرمه از کشتن شد و داخل قلع شدند و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله چون رسید و ملاحظه نمود که آن در را بر
دست دارد و مردان را میگرداند تعجب نمود و جبرئیل نازل شد و فرمود که
نظر بزنه خندق کنند چون نگاه کردند دیدند که از ته پای آن حضرت تا
خندق فاصله بسیار است تعجب حضرت رسالت و عکرمه اثر زاده شد
جبرئیل علیه السلام فرمود که تعجب کنید که ملائکه گرام بر ما را در سمی استوار کردند
و قدم حضرت بر بالای ملک است و از امام حنفی حدیثی را حدیثی که چون در

بجانب

بجانب اینده تمامی آن حصن چنان بلرزید که صغیر و خضر حبشی بن از طلب از
بیشتر و بیشتر مجروح شد و مردم قلع چون چنان دیدند امری غریب و صوفی
غریب شد همه نمودند و الا لایمان بر آوردند و در آن با مر رسول الله
صلی الله علیه و آله امان داده اکثر مسلمان شدند و در کتب معتبره مذکور است
که روزی جبرئیل علیه السلام در حضور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
از روی تعجب در علی علیه السلام نگاه میکرد و تعجب می کرد و حضرت می گفت
ای روح الامین منشا تعجب و تعجب چیست فرمود که یا رسول الله ماور شدم که گفت
شهر قوم لوط را بطرف بالا برده سه مکنون کنم و من تا بجای آن شهر را بالا
که ملائکه آسمان آواز گاه و غوغای ایشان را می شنیدند پس مکنون
ساختم و در وقتیکه علی علیه السلام شیشه بلند ساخته بود که بر درج فرود آورد
نه رسید که شیشه علی را نگاه دارد که نزدیک است که با همی حامل زمین رسیده ام
و تیغ او را نگاه داشته ام و انقدر قیچی که این گاه داشتند آنرا کشیدیم از آن
برداشتن شد با کشیدیم الحال آن امر بخاطر هم رسید تعجب کردم و نفس
که حدیث قَالَ اللَّهُ لَا عَظِيمَةَ إِلَّا بِي مفهومی و دلالت بچند فایده دارد
نه ابوبکر و نه عمر خدا و رسول را دوست میداشتند و نه بر عکس و این مستند
کفر است چه بر وجهی که اکابر علمای نوحیه خصوصاً غزالی و صاحب کشف
تحقیق نموده اند که مراد حجت بنده بجزا و نه آفت زمان بر داری و امر و نواهی
حائز ذوالجلال و دور بودن از معصیت و قیام بکمال افعال و خواستن

مقام قرب کلمات روحانی و دوری از ریاضت و محبت طریقی بر
 رفعت فی و شیطان نجوی که مذکور خاطر بسپرد شود که چیزی دیگر
 مطلق منظور او نباشد و مراد از محبت الهی سده را باز داشت تن از کلام
 و معصیت و سرسختی با تعالی نیز و مومن و پاک گردانیدن او از کدورت
 حبس فی و نزدیک ختن است در نگاه قرب ربانی و چون ارتفاع نقیضین
 محال است و هرگاه و هرگاه شخصی از هر آنچه محبت الهی است بی نصیب باشد
 به نقیض آن متصف خواهد بود که ناقصی است و مکرر او امر کردن نواهی
 و میل نه داشتن به تحصیل کلمات و از جانب حق تعالی چون امور مذکور
 و نا باب باشد نقیض آن وجود خواهد بود و چون از طریق محبت و لوازم محبت
 معدوم باشد عداوت و هر چه لازم عداوت است ثابت خواهد بود پس
 ظاهر شد که صدق این کلام از سید الانام و دلالت تمام دارد بر آنکه ^{اعتقاد}
 ابو بکر و عمر از بر تو لمعات محبت الهی عالی و از ظلمات شقاوت جلی پرت
 و با این حال که امام عاقله و رابط میانیت حق تعالی و جانشینی رسول صلی الله
 علیه و آله و ائمه اهل بیت تواند بود **فایده** دوم آنکه چون محبت خدا و رسول نسبت
 بایشان و محبت ایشان نسبت بخدا و رسول بر طرف شده معلوم است که آنچه در
 مدت عمر ایشان صادر شده و مخالف نموده خدا و رسول بود چرا که حق تعالی
 فرموده است **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ**
 یعنی بامت بگو که اگر خدا را دوست میدارید اطاعت مرا بنمایید تا محبت

الافتی

اطاعتی که مرا کنید حق تعالی شما را دوست دارد پس مرا و محبت طریقی بر
 متابعت رسول و او امر و نواهی فرموده دوستی و چون این را بوی از آن
 بشام نرسیده بود نزول آیت قرآنی و نزد جبرئیل و مرعطه و صفای معجز
 در روز غدیر خم و عیزه را اصلا اعتبار نگذاشته متابعت هوای نفس را
 پیش نهاد خاطر کرده و هر چه جویندند کردند و بهمانا که حضرت رسالت را
 معصود این بود که بر عالمیان روشن شود که ایشان دشمن خدا و رسول اند
 و لهذا در روز سه داری را بنام ایشان کردند تا روز سیوم سر کار ظاهر شود
 که از دولت محبت خدا و رسول بی بهره بی نصیب اند **فایده** دیگر آنکه چون
 محبت کامل میان همه المؤمنین و حق تعالی و حق تعالی درجه کمال یافته
 غرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از حدیث **لَا تُحِبُّونَ اللَّهَ**
 آن بود که بر عالمیان ظاهر و روشن شود که در لوازم اخضا ص و بی بخلافت
 رسول صلی الله علیه و آله و نیابت الهی و دیگر حالات احدی الصفات
 حسنه بنامیده الهی صورت نه پذیرد و نه مند و تعجب نمود بر کسانی که خلقت
 و ملت است محل نمایند چنانچه در احادیث اموات و علم غیب است که از آن
 حضرت صادر شده و جمعی از عقلا سبب آن گمراه شده اند و از شرف
 شخصی گفته **أَحْيَاؤُكَ الْمَوْتُ** **مَمْلُوكٌ بِحُجْرَةِ الْعَيْنِ عِنْدَ فَيْضٍ**
 غلا یعنی و چه سبب آن شد که از جانب آنهایی که در باره ترغیب علی
 کرده عذر توان گفت یک روزه کردن مردمان که گمرازان آن حضرت واقع شده

یکی خسته و او را از غیب چنانچه بعضی از آن گرفته و پیغمبر بابت مذکور خواهد
 انشاء الله تعالی و در دیت که چون درجه محبت و محبوبیت تصاعد یافت چه مثل را
 امر شد که طبقات ملائکه را بشنوند که اَلَا اُحِبُّتْ عَلِيًّا فَاجَبُوهُ بِحُبِّي این
 عبارت مستعمل است باینکه عموما محبت علی علیه السلام حاصل معنوی کلام این است که
 بر و در کار عالمیان ام علی را دوست میدارم پس ما هم او را دوست داریم بسبب دوستی
 من او را ایمان او را دوست داریم پس محبت ملائکه بعلی تعالی بسبب محبت ایشان علی
 ابی طالب باشد و این اشارت است بکمال اعزاز و تقوی نزد الله تعالی باینکه
 دوستی علی علیه السلام است و مشربانیک هر چه سبب دوستی حق تعالی است آنکه
 آن حضرت بیست و اگر خالی باشد محبت الهی نخواهد بود و مانده دیگر آنکه محبت میانه
 دلی او بجای رسیده که تغییر از ایمان محبت آن حضرت و از کفر با کفر آن را ثابت
 نموده چنانچه فرموده و مَنْ يَكُنْ عَلِيًّا يَكُنْ نَبِيًّا فقد حفظ عله یعنی هر که ترک نکند
 آن حضرت شود و ما اخصرایان نماید که در نیت مقام مراد از ذات و احدیت ساتر تقوی
 ضابطه در کتب معتبره مذکور است افعال و افعال او که صورت عبادت داشته باشد
 ساقط شده و اجتناب یافته آنکس که خدا را زده و محبتی بخشنده خواهد بود و از این است که
 جی از ولایت آن حضرت برگشته نقص عدد و میثاق روز خدیر نموده اند از زبان
 محمد ان مراد حق طلال کسب با می شایسته لفظ لعن دوری از رحمت الهی شده اند که
اِنَّ لَكَ الَّذِي لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَعَنَ لَكَ عَمَلُكَ یعنی بگویند جی از بزرگان الهی
 که بعضی از ائمه معصومین علیهم السلام نقل نموده اند مراد از آن طاعت تا زمان ظهور روزگار

سبب محبت که در حدیث
 آمده باینکه هر چه
 در نزد خداست

مناظر

مناسب مقام است عبادت فیض آیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت بشه
 ولایت نبویه که اَللَّهُمَّ مَنْ أَحَبَّهُ مِنَ النَّاسِ فَلَيْكَ لَهُ حَبِيبٌ
 و من الغنیه فلیکن له متبعنا یعنی باریا هر که او را دشمن دارد و او را
 دشمن دارد بعد از آن نبویه أَنْتَ وَلِيُّيْهِ الدِّينِ وَالْآخِرَةِ یعنی ای علی تو
 ولی و صاحب اختیار منی در دنیا و آخرت و این روایت در کتاب خطب ابی طالب
 و کتاب ابن معاذ است فنی و صحیح مسلم و کورست و در رساله الطائفة المستقیم
 از نقایف شیخ روزبهان منقول است که اگر خواهم که بگریز مرتبه و درجه امیر
 را در درگاه الهی و قدر و منزلت آن مسند نشین تخت سلوی را معلوم کنم در این
نَقْلُ اَنْبِيَاءِ هَذَا كَفَّ بِطَائِفِ الْمُسْتَقِيمِ اصل نماید که مفسر بن علی و تحقیق
 گفته اند معقود الهی از خطاب آن حضرت رسالت پناه آنست که بگو بر بندگان من
 ظاهر گردان که مرا بولایت بخود الله تعالی محبت علی بن ابی طالب و این مرتبه بالاترین
 مرتبه و مراتب ممکنه است فی و بهتری است که خاتم نبوت با هر خالق الهی و الهی
 آن حضرت نماید چنانچه محمد بن محمد و فنی در کتاب خود نقل کرده که حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و آله در سجد پیش میفرمود که اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ اَخِي مُحَمَّدٍ
فَتَقَبَّلْ یعنی خدا یا سجد علی محمدی است یا خدای من و محمد را که بنی است و از این بهتر آنکه
 خوار می نقل نموده که روزی میباید چون سید تعلین امیر المومنین و مازاد و سبطین
 و اهل عیالی حذر گردانید دست مبارک دعا ببرد است که اَللّهُمَّ اَخْبِرْ بَيْنَ
نَمُوَّةِ حَبِيبِي یعنی ادا آها حشر کن مرا در زمره طایفه که در دسته از این جمع

اگر در میان او دوست است
 و او را دوست دارد

و از این نقل بجهت محبت و حال محبان اهل بیت ظاهر میگردد و اگر مفسرین و محققین
سنی خصوصاً شیخ صبری و واحدی نقل کرده اند که چون فتح حیره واقع شد
و چشم مبارک رسول صلی الله علیه و آله بر جمال شاه ولایت افتاد و در شان او افتاد
چند بر زبان العام بیان آورد که گویا چنین است که اگر چه آن بنودی که گویا
از امت من در باره وی کرده شوند چنانچه دشمنی و در باره عیسی شده بعضی از
حقایق عظیمه و دقیق خیزند آن حیه الخلیفه و الطهاره میگردم تا که در آن حضرت
طایفه که واقع شود قدری از خاک خستم او برگرفته بآن فخر میگردند و بقیه آنکه از
و صوفی ادبی مانده شغای چهار دان خود را در حال حاصل میخواند و کافی است ترا
یا علی که اینک تو از منی و من از تو ام و تو ولی و صاحب هستی است منی بعد از من
و روح تو روح من است و گوشت تو گوشت من است و ظاهر تو ظاهر من و باطن تو
باطن من و حجت تو حجت من است و صلی تو صلی من است و دست تو دست
من است و دشمن تو دشمن من است و من و تو از یک خیمه و از یک پنج
و از یک نردیم و تو مرا از تو حقوق بری میگردانی و برست من با دشمنی تو
خواهی کرد و احب ای احکام شریعت خواهی نمود و در آفرین راه من تو خواهی بود و بر سر
من کوفه خلیفه و جانشین من تو خواهی بود و تو ی اول کسی که از امت من شد
و تو ی که شیعیان و دوسته اراک تو بجز من فضیلت از اهل بیت مقتدران
یکی که در سینه معبرای محبت در آید و یکی که در پشت باطنه عزای پند
تو ی که حق باست یعنی آنچه رعای حق است بران علی میگویی و حق از تو جدا نیست

بر زبان آورده اند
و اگر گفته
و اگر گفته

در آفرین

بجز از حق قابل بر زبان اول دعا پس تو میگرد و هر چه میگوئی میگویی بحق است و
که ایمان مخلوق و عرض حق است بچون گوشت تو چنانچه با خون و گوشت امتزاج یافته
و اگر کسی را دیده بعیرت از عبادت اوست امیر المؤمنین علیه السلام با دست نشسته
و درین حدیث تا می نماید بعضی سیدان که کسی را که آیمزشتن با رسول در صورت
بجای می رسیده است که سر از کربان عائلت و مشابیه بر آورده و کلامه یکی
محکمه معاینه نمودن در نیابت و خلافت او که کمتر من حالتی است نسبت بکتابت
آن حضرت از کمال عباد و عین ما انصافی است و دعای ما همین دلیل کافی است
حدیث دیگر که مخالف و مخالف همه بران اتفاق دارند حدیث روز اعراس که
نفسه ای خندق نیز سنه است و دارد که چون عمر بن عبید و عماری مبارک طلبیدند
مع عسکرهای یون برون رفت که با و مقادیر نماید و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
بذل الایمان که الما الشکر یعنی تمام اسلام با تمام کعبه برابر شده است
و چون عمر را بکعبه بردند و نشستند حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بکعبه
نشاند و یقین حاصل شد که عرشته نه مخصوص علی بوم الخندق و افضل
من عتبات الثقلین یعنی درستی که این کیفیت کمال علی است در روز خندق
کارنامه مرده ثواب آن زیادتی دارد و بر عبادتی که او بیان و جنتین کرده اند و
و خواسته کرد تا روز قیامت و این حکایت از آن مشهور تر است که محتاج به بیان
باشد و چون هر یک ازین دو حدیث دلالت نام دارد بر فضیلت آن حضرت تقدیم
بجز بر آن آن حضرت تقدیم مفضول بر مفضل عوا هر بود که ضربت علی با تا از من است

العلنی

ش علی عبارت جمیع انقیاد و اولیاد و عیال است تا روز قیامت و در آن یقینیت چو که
 عسر و جد و و اگر در آن روز بنو الفقار صابت آثار او گشته نباشد اساس بر بنوی
 استحکام نیافت و آفتاب عالم تاب احدی نتخاب تنویر میبود **در حدیث**
 در مسند احمد حسن بن در صحیح سته و مناقب خوارزمی و مقبول المصنفه جناب مذکور است
 در هر جا ازین چیزین طریق نقل نموده اند که در روز احد چون با رسول خدا صلی الله علیه
 کسی دیگر نماز نیت از امیر المؤمنین و سه چهار دیگر از یاران و بر وی ای کلمه نیت
 آن حضرت پس چنانکه ناله بود علی علیه السلام هر طرف حسیب و کفار را بجای آورد
 می انداخت جبرئیل نازل شده گفت یا رسول الله طایفه ای از یاران **در حدیث**
 که امروز علی با تو کرده و میگذر پس آن حضرت گفت **ان علیا یقف و انا حین**
 پس جبرئیل میگفت **و انا میثاقا ما یسئل الله** و در مسند و در همان کلمه میگوید
 باین عبارت دیگر این است که **ان علیا یقف و انا میثاقا ما یسئل الله** و در مسند و در همان کلمه میگوید
بیت بدی لا یوقی عنی الا انا او علی و به تقریب معنی هر دو کلمات این
 نیز در هر جا مذکور است که در آن روز از جاست تا سپین از میان آسمان زمین
لا یقف الا علی لا یقف الا ذو الفقار بگویند اهل زمین میسر خلاف ازین
 که نیکویند حسیب نعل این بود و یک با این امر موعود بود در کشف الله مکرمان
 امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که در اثنا ی کشش و کوشش چون جوی از کفار
 بگریز و سستادم هر طرف که نگاه میکردم رسول خدا را ندیدم کان کردم که کمر بشو میفت
 و افعال ناصواب یعنی از اصحاب آن حضرت را آسمان برده اند پس علف شیره

مشار

شکسته غم آن نمودم که گفتند نایم تا گشته شوم و به کفار حمله میکردم و این را
 پراکنده می ساختیم که رسول خدا را دیدم در میان کشته کان در کوی پیش
 افتاده آن حضرت را از انچه بیرون آوردم چون نظرش بر من افتاد
 من مود که از یاران چه صبر داری گفتم راه فرار پیش گرفته ازین بگذر
 شده و تراب دشمن گذار شده و درین حرف بودیم فوجی رو بر رسول صلی الله
 علیه و آله کرده می آمدند من مود که یا علی شسته این جمع را ازین دور کن
 بر رست و جایشان حل نمودم و چیزین را بگشتم و باقی بزمیت شدند
 و چون باز بگذشتش آدم من مود که انا میثاقا ما یسئل الله و الشاه ملک
 اسمعه رضوان ینادی و یقول لا یقف الا علی لا یقف الا ذو الفقار
 ایامش نوی مدح و ثنای و حوذا ا از آسمان در بستی که ملک رضوان نام
 میکند و میگوید **لا یقف الا علی لا یقف الا ذو الفقار** پس از شوی
 کریمت و برین نعمت حق تعالی را شکر گفتم و ازین روایت ظاهر می شود که گشته
 نیز از جبرئیل باشد و زید بن و هب گوید از ابن مسعود پرسیدند قصه را
 گفت که در آن روز که با رسول صلی الله علیه و آله کسی نامه **لا علی و بعد از آن**
 ابو جانه سمره بن جیف و عاصم بن ثابت بر گشته گفتم ابو بکر و عمر کجا بودند
 گفت از کجی کجا ن بودند پرسیدم که عثمان چه شد گفت بعد از سه روز
 شد چون به نزد رسول صلی الله علیه و آله رسید آن حضرت بان گفت خوش
 رفتن عسری کردی پس از ابن مسعود پرسیدم که تو کجا بودی گفت من از کجی

و آنچه میگویم از سید بن حنیف شنیده ام گفته اند علی بن تنبلی در آن مقام
مجلس تعجب است گفت مایه نیز این تحقیقی که نویسی در آن وقت میگفته
منه انی که جبهه شمل در حال خروج این نه امیکرد و بوقت لائحه الاغلا
لا شیف الا ذوالالفجار پس پرسیدم که این از چه معلوم است گفتند
لکه مردمان این نه امینه و از رسول خدا پرسیدند و این روایت و آل است
نه امینه جبهه شمل باشد و جمع نمودن را منعی نیست شاید جبهه شمل در رضوان
نه امینه باشد و از حافظ ابو محمد بن عبد العیز مرویست که در کتاب خود
از قیس بن سعد روایت نموده که او از پدرش شنیده که او گفت از ایتر
شنیدم که منم بود که در آن روز ش نزد خشم بمن رسیده و در خشم
آفرین قوت بشری ضعیف شده به شستم در جانی خوش روی مابودی مرا گفته
از جایی برداشت و گفت برین گروه کفار حمله کن که در طاعت خدا و رسول هرگز
توراهن اند بعد از آنکه خدمت رسول صلی الله علیه و آله آمده احوال را عرض کردم
منم بود که آن جواب را شنیدم ختی گفتم بدختر کجایی شپسه بود گفت یا علی چشم
تور در مشن باد آن جوان جبهه شمل امین بود و مرا جز واد از آنچه با تو گفت ایضا
از علم مرویست که از عبد الله بن عباس نقل کرده که او گفت که چهار چیز
علی علیه السلام را بود که هیچکس را مثل او نصیب نشده **یک** آنکه از خشم
بنیه او کسی اول با رسول صلی الله علیه و آله ناز نکرد **یکی** آنکه همیشه علمه آورد
بود و در هر موکه او بود **یک** آنکه در روز دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی دیگر

فدوت و این کتاب بهر مندی بیقت و محاسن نام جایی است در احد و چون جنگ
در اینجا واقع شده آن روز را روز محرم اس گفته اند **حدیث دیگر** که در کتاب
حتی در سنده احمد بن حنبل از چندین طریق مرویست که این در اوایل اسلام
اصحاب رسول صلی الله علیه و آله هر کدام از خانه خود در بی مسجد رسول ص
گشوده بودند که در وقت از برای وضو و نماز باستانی حرکت توانند کرد بعد از وقت
امروالی بهر بختن در باشد و حضرت حق تعالی منم بود که در راهی مسدود کرد
که بخانه علی علیه السلام بود و چون مردمان درین باب حرفها میگفتند و بگوشت
حضرت رسالت رسیده بر سینه ربا بعد از حمد الهی منم بود که بخدای که مرا
براستی بخفتی فرستاده که من از پیش خود حکم بهر بختن این در را نگذاهم **لکن**
چون از باب الله تعالی بچیزی مامور شدم تابع آن شستم و بشی رسانیدم و
بهر بختی که حق تعالی و حق کرد موسی علیه السلام اکابران سجدی پاکیزه که ساکن
مکرمه در آن کسی که ترو و ثارون دین و حق فرستاده که سجدی از او و کینا پاک
بنا جایی که در اینجا کسی مقام نه امینه باشد مگر تو و برادر تو علی و هر دو بر آن
علی و هم در سنده احمد بن حنبل مرویست که چون اصحاب رسول بمینه آمدند
سجدی میخواستند و از آن مصفوع شدند و در روز سجد آن حضرت صلی الله
و آله خاندان نخستند و در دای خانه را در سجد کرده تا آمدند شد اسان تر باشد
و آن حضرت نیز دیگر باشند و چون چندین برین بگذاشت امروالی شرف نهادند
که در راه بسته شود حضرت رسالت ص معا بن جبل را این امر نمود که این حکم را

و حدت ساحتش بزاید الطاف ربانی و اعطاف سبحانی دلیل است
 به انکه مستحق تعویض اموالی است و غیر او برسد صاحب اختیار نباشد
 خدا که موقوف است بر اشارة ربانیه است جای ممکن بوده و جانشینی صحیح
 بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منحصراً در آن حضرت است که درین
 علم رسول است و بی دوستی و بی روی او در نای فوز و فلاح بر روی نبی
 بسته و مسدود است **حدیث دیگر** که مسند احمد بن حنبل و بیاری از کتب
 مناقب مذکور است و در ذکر لایق نیز مثل آن گذشت و در احادیث هم تریب
 بآن گذشت و بعد ازین نیز بتقریب آن را الله تعالی خواهد آید این است که رسول
 صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام گفت مثل تو مثل عیسی است که
 پیروان او را دشمن داشتند تا بحدی که مادرش را بقتل زدند و نصاری
 دوستش داشتند تا بحدی که او را بمقامی رسانیدند که مقام او نبوده است
 آن نه است و بتصدیق قول آن حضرت حال امیر المؤمنین علیه السلام با بجا
 رسید که خوارچ با امتش راضی نبوده و سفیرید و چند طایفه دیگر فرار ازین
 اعتقاد و بجهت این آن حضرت داشتند و یکپاره بجای خدا می ستی میبود
 میسر نمیداد و یکپاره او را با معاویه دشمنی می نمودند چنانچه خود بر زبان
 الهام بیان فرمود که **اللهم الدهر انزلنی و انزلنی و انزلنی**
یعقول معاویه و علی یعنی دهر و زمان مرا درستی و زبونی بجای می رساند که
 با معاویه ام برابر گردانند اما ازین که خارجیه که آل ابی سفیان نسبت بآن

ایمان تا شایسته گفتند و جی از اسلام نصیبی نداشتند معاویه را از
 آن حضرت داشتند از علو مرتبه و رفعت و درجه اش نزد الله تعالی و جی است
 و درش عند الله سجاده تلقای همچنان بر جاست **حدیث دیگر** که مسند احمد
 بن حنبل و بن الصلاح التستری و مناقب خوازمی و دیگر کتب بها مسطور است و اکابر
 محدثین درین باب حدیث رساله نوشته اند و سبب حدیث تراشیده اند
 میگویند کسی و پنج کس از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله تهدیه آورده و آن حضرت
 بطریق مناجات از حضرت فاضل الخاقانی در حرسته و نهود که **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ**
اَحَبُّ خَلْقِكَ اِلَیْكَ یا کل معی هذا الطیبر یعنی با الله بیار سوی کسی
 که در دسترین خلقان و مردمان باشد نزد تو که بجز در این امر و چون دعا
 با تمام رسیده امیر المؤمنین علیه السلام آمده و در خانه رانده انس بن مالک را
 آن حضرت بود و حضرت امیر را حضرت آمدن خانه داد و آن سرور را با آن
 مانع شده و گفت پیغمبر امری مشغول است و چون امیر برگشت باید دیگر رسول از
 خدای تعالی همان مسئلت نمود و باید علی آمده و در نزد انس بهمان جواب
 بفرموده ایند و مرتبه سیوم رسول صلی الله علیه و آله دعا کرد و علی باز آمد انس از
 از خدا و رسول شرم ناکرده آن حضرت را محمود ساخت و رسول را انتظار
 پسندیده و بار چهارم چون حضرت امیر از آن جواب نامحسوب گوش کرد
 بلند گردانید تا رسول شنید و او را به نزد خود طلبید و سره مود که اعلی جبهه نشسته
 که در آمدی و حال که نزدت است که انتظار تو میسریم گفت ای رسول الله این بار چهارم

از انس بن مالک و غیر او روایت
 نموده اند حدیثی است که
 بخبر من و یا بجز حضرت م

که آدم و هاراس را بر میگردد این که رسول مجابستی بشود است پس حضرت عیسی
 پناه صلی الله علیه و آله را طلبیده گفت ترا چه برین درشته بود که علی را برابر
 را باز میگردد ایندی گفت چون دعای شمارا می شنیدم آردی آن میکردم که آن
 دعا در حق یکی از انصار با جابت رس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود که آن
 الانصار خیر من علی انی الانصار افضل من علی یعنی ایاه در کرده انصار
 بهتر از علی کسی باشد آیا در جماعت انصار را صدق از علی کسی که میسببی
 کمان داری و هرگاه بگوای رسول الله حق تعالی او را از اینک دوست دارد و با وجه
 او خدا و رسول بخلافت و امانت دیگری را چنی نخواهد بود و محبت و مرتبه
 بلند و درجه ایت ارجمند که متکفلان او را اراده می نمایند و حکما غنائش میکنند
 و صوفیه میل و عشقش نام کرده اند و شیعیان نیز از محبت و شوقش نام میگیرند
 و درین تسبیح نیز متابعت خدا و رسول و ائمه مسیما بیند و حرکات افلاک و
 عبادت ملائکه و جنس نفوس و شمس و قمر و نبات و زمین و قیام و نوالید
 و تکمل امانت اسلام و زندگی حیوان همه بجهت است و از محبت و در روایتی که
 خوانیدی که در کتاب منابت نقل کرده مذکور است که چون رسول صلی الله علیه و آله
 انس را مخاطب ساخت و مشهور بود و ما حاکم علی ما صنعت یا افس
 یعنی چه چیز ترا برین داشت که این عمل کردی انس جواب داد که سمعوت و عاقله
 فَا حَبِيبُتْ اَنْ يَكُونَ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِي لَيْسَ دَعَايَ تَرَاهُ شَيْئًا وَدُرَّتْ دَعَايُ
 که در حق یکی از خویشان من با جابت رس پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود که

ان الرجل

ان الرجل قد يحب قومه یعنی برستی که هر کس قوم خویش خود را دوست
 میدارد و بهر تقدیر از او دوست این است فَا دَعَايَ عَلَى فَا كَلَهُ مَعَهُ لَيْسَ
 پس علی علیه السلام آمد آن مرغ بر این را با آن سر و تن اول فرمود و از آنجا ظاهر
 که بعد از رسول خدا هیچکس را نزد الله تعالی آن مقام و مرتبه نبوده است که علی
 علیه السلام را بوده چنانچه محمد بن مشر آشوب نامزدانی از دوازه اهل سنت نقل
 از انس بن مالک از رسول صلی الله علیه و آله و جمعی دیگر از رواه شیعیان نقل کرده
 از امام جعفر صادق علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرموده
 که حق تعالی خلق کرده و آفریده است از نور روی علی بن ابی طالب علیه السلام
 هفتاد و نه ارملک خلق کرده که استغفار میکنند و طلب آفرینش نمایند از برای
 او و از برای دوستان او تا روز قیامت و از سؤالات حضرت رسول از
 حق تعالی که خدا یا بفرست کسی را که دوست من خلاقان باشد نزد تو و در شبستان
 حق تعالی علی علیه السلام را ظاهر می شود که امیر المؤمنین علیه السلام دوست است
 حق تعالی از همه مخلوقات و از اینچا لازم می آید که از رسول الله صلی الله علیه و آله
 نیز دوست باشد چه اجماع است بر آنکه آن حضرت دوست است نزد الله تعالی
 از کمال مخلوقات پس آن حضرت با جماعتی شش تن شده و دیگر آنکه سؤالات
 قرینه آنست که مراد ما سوائ اوست و ملائکه خود باین راضی اند از این پس
 کسی را نمیدانم که جابت این ترا مضایقه نماید و در مقام کسی که الهام خداوندی
 و باری زده صاحب موافقت است که گفته حدیثی میفهمد آن نیست که علی علیه السلام

نزد حق تعالی و نزد مردم
 استغفار و آفرینش
 در هر گشت و گزاف
 در هر روز

یا بعضی چیزها پس جایز باشد که محبت چون مرتب بر صوابت و در بعضی چیزها
 ثواب آن بیشتر باشد و در بعضی کمتر باشد چون چنین باشد دلالت بر فضیلت
 مطلق میکند و جواب اینکه احب لفظ عام است و مطلق کسی که آزاد
 معتقد بود بوقت سیاره و یا مخصوص بحیثی کرده اند بدست که دلیل بر
 چه اقسام و مطلق بر دلیل مخصوص مفیده می شود و دیگر اگر اکرم حضرت احب
 من جمیع الوجوه باشد چون هیچ بر معنی نیست که از وجهی در وقتی زنده
 احب نیست پس قول رسول صلی الله علیه و آله موده اللهم انی استغنی
 بأحب خلقک در مقام بی فایده باشد و یکی از مشایخ عرب را بقی نیکو
 بر زبان جاری شده و گفته است و فی الطائر المثنوی انی دلالت
لوا استقیطوا من غفلکم و ثبات یعنی در حدیث مرغ بر آن دلالت
 و آبی کافی بر امت آن حضرت است و اگر کسی از خواب غفلت و ثبات
 خواب بیدار است **حدیث دیگر اگر احمد بن حنبل** در سنن آورده و در صحیح
 مسلم و مناقب است بلکه اکثر کتب مخالفین و مؤلف آن مرتب است حدیث
انا مدینه العلم و علی بابها است و دیگر کلام مجتهد نظام سلونی
 قبل ان تغفل و فی از دو نوع علم و اطلاع او بر معارف و احکام از انبیا
 بان فی مخرج کشته و دیگر از اصحاب و قدرت و جبر است بر ساری گفته اند
 و از جابر بن عبد الله انصاری نقل است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود انا
مدینه العلم و علی بابها من اراد العلم فلیات الباب و در بعضی از نه

این طریق است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خطاب بحضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام کرده مشهوره انا مدینه العلم و انت الباب کذب من زعمی
 انه یصل الی المدینه لا من الباب و از این عباس مرویت کردی
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که انا حبه الله و علی بابها و ایضا
 ابن عباس رضی الله عنه مرویت کردی روزی رسول خدا فرمود که انا دار
 الحکمة و علی بابها و من اراد الحکمة فلیات الباب و معقول این است
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بطریق نفیس فرموده که اگر کسی معنی
 و حقیقت این و شریعت است سینه علم و خانه معرفت و جنت آسمانی شده
 و نامیده و جزا داده که امت خود را بیک جمله خلائق عالم را که رسیدن بآن
 بآن خانه مملو از علم و حکمت و بهره مندی یافتن از آن و وصول بهشت
 حضرت یزدان ممکن نیست الا بسبب آن حضرت و داخل شدن در آن
 در آن خانه از دیگر کسی همگوار امکان ندارد و هر شهر و هر خانه را در آن است
 این خانه و این شهر و در آن خانه از دیگر امکان ندارد و هر شهر و هر خانه را در آن است
 و در این خانه و این شهر است علیه السلام و اشاره فرموده بقول حق تعالی که
 من موده و اتوا البیت من انوا باینها یعنی که ام که خواهید که باین
 در آن اول به مسجد که در خانه کجی و کلام است و باینها از در و در
 هر خانه را در آن است و باینها کسی از غیر آن در باینها در آید اگر چه از راه و در
 آن خانه بنبی رسد او را در در و در و عاصی میگوید شخصی که از

فرموده است علیه السلام
 بابها

این در سخن در آیه و علم و حکمت و مصلحت و معارف بصیرتی را از غیر آن حضرت
کس نماند یا خدا کند صادق و عاصی است و از آن علم و معرفت بهره مندی نخواهد
و از جمله دودان و عاصیان خواهد بود و محضان و مهربان ابی بکر و عمر وید و اند که
این حدیث در صحت و شریعت بجای رسیده که ما نحن در آن بنده غیبت آن کرد و بیک
رفته اند و پیغمبر بر این ظاهر زده گفته اند ابو بکر و عمر وید و اند که محراب رفته اند
و مدینه و مدنی نیست و نسبتی ندارد و محراب در مسجدی باشد و وضع حدیث دیگر کرده اند
و حدیث فردوس نام نموده اند و از مواضع روایت قیامت نیستند ریشه آنرا شریعت
و وضع برین نسخ و ضوئه اند که بعرفتم نموده اند که أنا مدينة العلم وعلي بابها
یعنی من مدینه علم ابی بکر بی و پنج شتر است و عمر دیوار است و عثمان
و علی در مدینه است و بعد از آن باین همه را ضعیف شده و بی دینتی را بقصد مدینه
نموده گفته اند که خروجت إن كل من الأساس والحيطان والسقف على
من الباب یعنی بهی است که هر یک از بی و دیوار و سقف بلند شتر است از دیوار که
آنکه نهیدگی دارد و برپایه حینت که این کلام با آنکه بر سر شما از ضاعت خود است
و درین حدیث سخن از بلندی و پستی حینت بلکه در اخذ علم و حکمت است و بی دیوار
و سقف از در این مدنی حینت و شتر سقف نموده اند و اساس در مدینه مستقر شده اند
در عرب است که إذا لم تشع فاصنع ما شئت یعنی اگر چه
و ضایع نداری هر چه خواهی کن و هر آنچه مقول که دلت خواهد بود و صاحب گفت انما زاده
ابن خنیم از ترمذی در صفت امیر المومنین علیه السلام نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده

و ابوبکر اساسها و عثمان
سقفها

أنا مدينة العلم وعلي بابها و از ترمذی در صحاح روایت نموده که گفت أنا دار
علي بابها فزار العلم فليات الباب و خوارزمی در مناقب از ابی الخضر
نقل نموده که گفت که روزی دیدم در مسجد کوفه پیغمبر بر این رسول صلی الله علیه و آله در بر
و عمار آن سرور بر سر و شمشیر آن تاج در بر گردانیده برین آن مدینه در انکشت
از شاه رسیده بی گیسو خود نموده من بود که سکون من قبل آن تقطعت
فاما بين الجحاح حتى علم حسبتم هذا سقط العلم هذا الباب رسول الله
فانقضى من جرحه و ادى فوالله لو شئت لي وسادة فخلعت عليها لاختلت
لاهل التوبة بنوهم دلاهل الا بصيل با بجيلم حتى ينطق الله التوبة
و الا بجيل فيقول صدق الله قد افناكم بما انزل في وانتم تقولون الكتاب
انكم تقولون حسبنا ما جمع جاحه است و ان ضلع ا بين التراب است كرمنا
و پستان باشد و جمع معنی بسیار است و سقط طوف را گویند و لعاب آب
و زنی چسبیده و آن مرغ بچه است یعنی سر را کشیده از من چسبش از آنکه مرا بچسب
برستی که میان و چهل و دوازده و دو بعد از چسبیدن من علم بسیار است و این بخت و حرف
علم است و این از برکت لعاب و من مبارک رسول خداست و این علی است که آن عالم
علم لدنی چنانچه مرغ بچه خود را به و هر کجا می رسیده و در چسبیده بی آنکه می
چسبیده است که اگر مسندی برای من بگفت اند و بر آن نشستم بر آینه فتوی دهم اعلی
توبه را توبه ایشان و اهل الجحاح را با بجيل ایشان تا آنکه توبه و بجيل بر این آینه بگویند
گفته است علی فتوی داده است آن روز که حق تمام ما را دست داده است و شما را دست

ابن ابی بن

گفته از یحیی علیه السلام که کسی که جان کشته شد برایت آید و غیره علی را حق تعالی در
 قیامت و در مقدر او و در وادیه بهشت جای او نماید و شخصی که تیغ بر کمر بسته و در قلعه
 اعلی حبس کند حق تعالی و در جایی را آتشی در کردن او آید نزد و در روز حشر
 یا غار هرگاه چینی توان روز را یعنی در دنیا که گویا با علی در کافه باشد و در دنیا
 که توان شخصی نباشد که در طواف بهشت شود آن علی علیه السلام بود یا چاره اگر چینی که
 مردان جبر را می بودند علی علیه السلام تنها برای میزدند زن را که آن راه بود که علی علیه
 میر و یا چاره بدان برستی که علی علیه السلام همیشه راه راست بود و خواهر بود و آب کشید
 دوست یا چاره بدان که فرزان برداری علی فرزان برداری من است و فرزان برداری
 فرزان برداری حق تعالی است و در ایت کردن است احمد بن محمد مروی از جهو اهل
 سنت از جمله طرق از عایشه که او گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود
الحق مع علی و علی مع الحق که گفت تا حق بر او اعلی الخویش همیشه حق است
 و علی با حق است و از هم جدا می نماند و بعد از اینست که آنکه در کتب بعضی کتب می باشد
 و هر چه می شنید و هر از حق هر چیزی واقع شود که آن حق باشد و یکی از آن قسم است
 در این حدیث واقع شده که لن نقف کفاه دل از برای حق دوام است از استقبال
 نزد اهل عربیت پس واجب است هر چه حق باشد از قرآن چه اعلی باشد و از حدیث
 و هر که حق همیشه با او باشد و از حدیث امانت او ثابت خواهد بود و امانت غیر
 باطل و یکی از مخالفین گفته است این دلیل امانت خلفای عثمان است چه بعد از آنکه
 حق با علی بود و علی با ائمه بود و از ائمه جدا نبود و نصیحت ایشان میکرد و در آن
 نصیحت

نصیحت

ایشان می شنید و پس عذاب ائمه است که جواب اگر مراد این است که در مدینه بودند
 و بقول است لیکن تابع کس نبود و اگر شخصی می افتاد و حل آن می شنید و اگر غلبه
 میکردند آنچه حق آن بود بجا می آورد و بعد از آنکه در مدینه بودند و در مدینه کن بودند
 اتفاق میسر می کرد و این دلیل بر آن می شود که متابع ایشان بوده باشد یا بر طاعت
 کرده اند و آن از ایشان را حاضری بوده باشد و ظاهر است که ایشان بر آن حضرت
 کرده بودند و حق آن حضرت را غضب نموده بودند چنانکه بعد از این است که در آن
 بین خواهد شد و عمار خود چنانچه رسول خدا فرمود بود و در معین بر وجه شهادت
 و چون عمار بر وجه شهادت رسید و چون عمار شهادت یافت جمعی که این خبر
 شنیدند بودند به نزد معاویه و عمر و عاص رفتند که پس معلوم شد که گفته باقیه
 که عمار گفته ایم و معاویه و عاص و عمار خود را و قوم راستی دادند که هر که با او گشت
 شدن او شده و او را بکنک آورده عمار را گشت است و چون این ملکات بعد از
 او گفت پس با برین پیوسته چنانکه گفته است حدیث دیگر در جمیع بین الصحیحین
 نزدی مذکور است و خطبه شقی در کتاب خود آورده و در آنکه گشت من گفت
والله مستطرد است که در سبب خواهد بود است و در آنکه مستطرد افتادن کرد
 بروی مبارک نشستن و پاک کردن رسول خدا بدست خود آنرا و اگر گفتن عاص
 یا ابی تراب چنانچه در فصل دوم در بیان اسامی و کنایای آن حضرت گذشت
 و اگر این از جمله فضایل نام میسر بود و در جبهه استیلا و افتخار میسر است
 سترت نمی یافت و آن حضرت باین فرستاده و دوست و دشمن در میان نباشد

نمیکردند **حدیث دیگر** آنکه عَلَّمَ عَلِيٌّ رَحْمَةً لِّهِ در کتاب نسخ الحق از جمهور است
 نقل نموده و آن این است که أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حُلَّ عَلَيْنَا
حَقِّي كَرَامَاتِهِ مِنْ فَوْقِ الْكَعْبَةِ وَآتَاهُ لَا يَجُوزُ عَلَى صِرَاطِ الْأَشْرَاقِ
مَعَهُ كِتَابُ بِلَايَةِ عَلِيٍّ وَآتَاهُ نَدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ بِأَعْيَانِ حَبِيبَاتِ
النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَصْرَ فَرَدَّتْ لَهُ وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِلَيْهِ سَطْلًا عَلَيْهِ
مُنْدِيلٌ وَفِيهِ مَاءٌ فَتَوَضَّأَ لِلْقُصُولَةِ وَالْحَرِّ بَصْلَةً النَّبِيُّ عَلَيْهِ
السَّلَامُ وَآتَاهُ مَنَابِقُ السَّمَاءِ نَادِي يَوْمٍ أَحَدٌ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَعَارِ
وَلَا فَخْزَ إِلَّا عَلِيٌّ وَدَوَى السَّيْفُ بِهَذَا نَادِي يَوْمَ بَدْرٍ انْتَصَارَ وَتَوَضَّأَ
 که این حدیث مستل بر پنج **فصلیست و ثبوت است** که هر کدام دلیل است
 جداگانه و همچنین است علیهم **اول آنکه** رسول صلی الله علیه و آله علی علیه السلام
 بر پیش مبارک برداشت تا آنکه بهما را از بالای خانه مبارک بریزد از آنکه بهما
 در پیشگاه **و دوم** از قبل هر کس که گفت کسی را رخصت نیست مگر **کوک** فی کرم
 و براتی از ولایت و محبت علی و شریعت باشد **سیوم آنکه** روشد بهبه و برای
 آفتاب بعد از آنکه فرو رفته بود چرا که منبر صلی الله علیه و آله سر در گزید
 که رفته بود و خواب نرفته بود چرا که منبر صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شده
 و در رفت که علی علیه السلام نماز نموده و عاقبت بود بروایتی از ائمه **و سی و دوم**
 و عاقبت بود و آفتاب بر گشت تا او نماز عصر را ادا نموده و بعد از آن آفتاب
 فرو رفت **چهارم آنکه** یک صبحی و صبحی بود نوشته بود و آن صبح نبود

آنکه کجای حق از منزل
 در دست خواند
 این

تا آنکه علی علیه السلام
 فرود آمد علی علیه السلام

ادا نماز عصر کرد

حق تو

حق تو فی نفسه و شهادت و سبوی او سطلی بر سر او نهاده علی بود و در آن سطل آب را
 بهشت بود پس و منبر برای نماز ساخت و دست و دوی بمنبر چنگ نمود و آن
 سطل با همان رفت و او خود را بنابر منبر رسیده **چشم** که منبری از آسمان نازل کرد
 در روز احد که لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَعَارِ وَ لَا فَخْزَ إِلَّا عَلِيٌّ جمیع مردم شنیدند
 و از رسول خدا پرسیدند منبر بود که ملکیت بعضی از خدا این را میکند و بهما
 دیگر آنکه همین منبری در روز بدر نیز این را کرده بود و این جمله سنی حدیث بود
 و مفصل هر یک آنکه اول آنکه **ثبوت** سنگی در روز فتح که بود چون حضرت رقیه
 صلی الله علیه و آله از طواف خانه فارغ شده متوجه شکستن بتانی شد که منبر کائن
 نواحی خانه حبه بودند و قدمهای آن اسکنال را در زمین محکم کرده اند و بنیم فرمود
 که منبر صلی الله علیه و آله **دستم** بر دست مبارک داشت و آن منبر زمین می انداخت
 و میگفت خَلَاءَ الْحَقِّ وَ ذِكْرُ الْحَقِّ الْبَاطِلُ و آن بتان با آنکه بر سر بتان ایستاده
 بر زمین چسبیده بودند باشد آن حضرت بر قفا می افتادند و بروایتی آنکه سر آن
 بر چشم بتان می خدایند تا که بر آید اند که از آن نفعی و صبری مستقور نیست
 بعضی از بتان را در موضع بلندی نصب کرده بودند چنانکه دست آنها کبشی
 امیر المؤمنین علی علیه السلام بعضی رسیده که ماری رسول الله با بی مبارک گرفت
 که داشته اند را فردا کشته آن حضرت فرمود که ای علی ترا طاقت نقل نیست
 تو بپای برکت من نه و از این نوا **سبیره** مندر شده امیر المؤمنین و آنشالا که بتان
 مبارک بر در پیش آن حضرت نهاده بتان را بر زمین می انداخت درین حال از او پرسیدند

و از این مجلس روایت کرده اند
 بعضی از ائمه و کاتبان
 و بعضی از اصحاب و کاتبان
 و بعضی از اصحاب و کاتبان

[illegible]

مجلس اول در بیان احوال و حال
و اخبار و حوادث و غیره

وَقَالَ لِقُلَيْبٍ لَمَّا دَخَلَ وَكَلَّمَ بَعْدَ ثَلَاثِ أَسْبَعَةٍ قُلَيْبُ لَا أَتَمُّ
عَلَيْهِ قَوْلُ اللَّهِ الْآنَ سَمِعَهُ وَأَتَيْتُ السُّطْحَانَ لِنَا لِمَةَ الرُّمَحِ الْبَاسِئَةِ وَنَحْنُ نَطْرُهُ بِطَلْعِ

میگویم که این را بگذارد که دوست من است و آنرا بگذارد دشمن من است و دوست
 خود را از آب حوض کوثر که چنان کنی آنرا از پنج سوره تر و از غسل شیرین تر است
 در آن روز از تشنگی ملاص میهم و بقول در صورت نظم این معانی کنم
نموده شد بود با چار هدا من عیت یرفی من مؤمن و منافق
تَبَكَ بَغْفِ طَنْفِهِ وَاعْرِفَهُ بِنَعَةِ وَاسْمِهِ وَمَا فَعَلَ وَأَتَتْ
عِنْدَ صِرَاطٍ مُعْتَرِفِي فَلَا تَخْشَفُ عَشْرَةَ وَلَا ذُلًّا أَقُولُ لِلنَّارِ
حِينَ تَوْقِفُ لِلْعَرَضِ دَرِيَّةً لَا تَقْرَبِي الرَّجُلَ اسْقِيكَ مِنْ أَرْدِ
عَلَيْهَا تَحَالُفُ الْحَلَاةِ وَة الْعَسَاةِ وَنِيرَ مَوْدِعَ مَطْلُوبِ الْكُفْرِ مَعْنَى
 قاضی برجین شافعی در شرح در بیان آورده و این مختصر است از آن و نام
 سیوم که در شمس است امیر امام عبادی در کتاب مسم الدین و ابن
 فواک در کتاب فضول و ابن معاذی در مناقب و صاحب کتاب اقتدار که از
 فقهای صنادید است و ابن ابی الحدید معتزلی و غیرهم نقل کرده اند تفصیلش
 چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از خبیثه رجعت فرمود بطرف دای
 القری سیر نمود و در مهبط وقت نماز عصر مبارک در کنار راب المؤمنین علیه
 السلام نماز بود که اثر وحی محمّد گشت تا آفتاب غروب کرد و چون وحی مجبلی شد
 آن حضرت پرسید که یا علی نماز عصر کرده بودی گفت نه یا رسول الله حضرت
 دست بدعا برداشت که الهی اگر علی در طاعت تو و در طاعت رسول تو بوده آفتاب
 از برای آن برگردان تا نماز عصر بگذارد و اسمای بنت عیسی نقل کرده که

ظاهر شده و آن قولی

بعد از آنکه آفتاب غروب کرده بود دیدم که طالع شده و بر زمین تافت چنانکه گوییم
 و علی نماز بگذارد و در بعضی روایات است این که حضرت سرور کائنات سرور کنان
 امیر المؤمنین علیه السلام بناده بخواب رفت و چون بیدار شد داشت که علی علیه السلام
 نماز کرده دعا کرد آفتاب برگشت و بعد از نماز غروب نموده و بعضی نقل نموده اند
 امیر المؤمنین خود دعا فرمود غرض اینکه کسی در دشمن خلاف آورد تا ندی که
 هست این است که بعضی گفته اند پیغمبر دعا کرد و بعضی برین اند که امیر المؤمنین بجهت نزال
 وحی بوده بیدار شد بجهت خواب بجهت تقدیر دشمن بجهت امیر المؤمنین علیه السلام و آن
 و بخاری که از اکابر علمای جنیف است گفته روایت این حدیث هم متفق اند و از اصحاب
 صحابه که از اکابر اهل سنت است منقول است که گفته اهل علم را سزاوارست که در حفظ
 این حدیث تفاضل نمایند چرا که از علامات نبوت است و مشهور است که انسب سالی برای
 برای پوشیدن نون روشن شده گو در رختی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بپوشید
 میرفت در آن راه روشن هم جای حضرت میرفت و قیام یافت و این برین وجه بود که حضرت
 حضرت پنهان شده بوم افتادند و نماز آنجا چون رفتند آفتاب غروب کرد حضرت
 دعا فرمود تا آفتاب برگشت و نماز را ادا نمود بعد از آن که آفتاب غروب نموده بود
 و این قدر در حق الله علیه در عده الداعی این روایت را نقل نموده بلکه در اکثر کتب پیش
 و تواتر مذکور شده است و علی بن عیسی زبلی علیه الرحمة در کشف الله آرزوی
 میری شری نقل کرده در باب دوم شمس مشرق آفتاب بجهت آن حضرت برگشته و آن
 این است بَاكَ وَدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ لَمَّا فَاشَا الْعَصْرُ مُدْرِكُ هَوَا الْكَوْكَبِ

این حدیث از
 شیخ ابی یوسف
 در کتاب
 التمهید
 نقل شده

و علیه قدوت بیابان سوره اخلاص و ساد دومت الخالق معرب الایلیوس
اوله من صیده و تردها ناول مرعوب و اما حکایت سطل و منیل را بجهت ارفاق
از روایت اهل سنت از انس بن مالک روایت کرده اند درین وجه نقل نموده اند که صبحی
که ابو بکر و عمر بر در خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر شدند و رسول خدا را بر گفت
که بروید بر در خانه علی و من نیز از عقب شما می آیم که آنچه است بر واقع شده از پیش
انس که من نیز از عقب همراه رفتم و چون رسیدند و عارسانده و علی علیه السلام از
پردن آمد گفت خبر است یا چیزی عادت شده ابو بکر گفت خبر است درین بود که
رسول صلی الله علیه و آله رسید و گفت یا علی آنچه است بر تو واقع شده از برای
نقل کن گفت یا رسول الله از نقل آن ششم میارم آن حضرت فرمود که آن الله
لا یستحیی من الحق یعنی بدستی که حق تعالی را از کار است شرم نمی آید
در اظهار هر چه راست و حق باشد شرم نمیگیرد پس علی علیه السلام گفت مرا چیست
بمنزل شد و آب حاضر بود من را از پی آب بر می فرستادم و حسین را
و بکر و امین را بر آیدند و من دیکه بودم که مبارک با نماز نسیم تا کاه دیدم سطل خانه
شکسته شده و سطلی حاضر آمد منیل بر سر آن آن منیل را برداشته سطل را بر آید
و دیدم از آن غسل کردم و منیل بدن را خشک گردانیدم پس حضرت رسالت صلی
فرمود که آن آب کوثر بود و ایضا آن آب را آورد و جبرئیل بود و منیل از استرق
بود و سطل از سطلی ایست بود و عورت حال تو را علی کرد و من شب که عادت جبرئیل
و این حدیث را بسیاری از محافل و مؤلف نقل کرده اند و اتفاقا که هست درین است که

عربی

بعضی از روایات و منو سائن و در بعضی غسل کردن واقع شده و طایفی دیگر نیستند
که در دو بار واقع شده باشد و این حدیث را هم مثل است که در اکثر کتب معتبره مذکور است
و آن این است که روزی جبرئیل نازل شد و طشتی و انقاب از بهشت آورد و بر سر
حق تعالی امر نمود که شما باین آفتاب دست علی را بشوید و چون علی علیه السلام فرمود که
گفت من باین خدمت اولی ام از شما یا رسول الله آن حضرت گفت اینکه جبرئیل شما
و جبرئیل را که امر خداست پس علی علیه السلام را می شد و رسول خدا آب بخت
داد و دست می شست و لیکن آب در طشت نشیند و پس امیر گفت یا رسول الله
همه آب که بختی در طشت اثری نیست فرمود که یا علی طایفه ازنا بخت بزرگ از دیگر
میرانند اما حکایت لا فتی تا آخره قبل ازین تفصیل مذکور شده و در نه کردن ملک
روز احد کسی را عرف نیست و خواندمی و دارا فطین و ابن حجر و ابن ابی الحدید و اکثر
اهل سنت در کتب خود نقل نموده و بسیاری از شرای عرب آنرا خطم آورده اند اما
روایت مذکور در جبرئیل یا مهران هر دو یا هر دو یکی است که در کلام روز بدر بعضی از محافل
شبهه کرده اند و ایضا آن نموده گفته اند که این شبیه از منبه حجاج بود و او در روز بدر
در شکاف تان تیغ با سنان جنگ میکرد تا کشته شد و بعد از آن حضرت رسول خدا
چون سینه او بود که تیغی که هنوز در دست او باشد ملک نکند لا سیف الاذواق الفکار
جوابش این ادعا که خود می در کتاب **مناقب** سیده بود از جابر بن عبدالله نقل کرده که
در روز بدر از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرماید هذا رهنوان الله ملک من ملائکته
نیادی لا سیف الاذواق الفکار ولا یخلف الا حیا یعنی رهنوان ملکیت از ملکای خدا نیست
نرا میکند لا سیف الاذواق الفکار ولا یخلف الا حیا **ثانیاً** که در روز بدر باشد

بنده که در دست است از او الفقار میگویند یعنی صاحب بند و آن را بنده
که البته گشتن باشد شایه چندین شمشیر بچنان باشد و بعد از آن که گشتیم گیمیم که
یک شمشیر بوده که ذوالفقار نام داشت و از آن کار فرمود و در دست او بود
و باقی نه از وجهه که عدد گشتها میامیزد و بنده است در آن روز از گشتی
شش گشت بگشت باقی یک گشت هم گشته اند و مستند است که
در دست آن حضرت گشته شده شایه در اول جنگ گشته شده باشد و پیش از آن
علی علیه السلام افتاده باشد و باقی کفار را بان تیغ گشته باشد و آن زمان که بان تیغ
جاری نمود ملک این را کرده باشد و در بعضی روایات میگویند آمده که ذوالفقار
از آسمان نازل شده و صحیح نزد ما نیست و این ابی حمزه در قصیده مشهورش
اشاره بآن نموده و گفته است شعر حيث الوضيل السعفاني
نايين من المصلد الا على تبارك مصدرا فليس سواع بعددا
مغظم ولاء اللات سجودها ومعفرا یعنی تبارک تیغ
تبارک که از آسمان نازل شده بود بر اهل زمین تا چندان سواع را کسی
تعظیم کرد و نه شخصی پیش میپوشد و بر زمین نهاد و سواع و لالت
نامهای بتانی است که کفار تعظیم آنها میکردند و یکی از آنها بر سرش چیده
گفته و بیض برق است و آنرا سماع کرده بود قدرت و شعفا
یعنی پهن شده و منبسط گشته و مصد و موضع صدور است که بتبارک
باشد و مراد از اعلای علوتان است نه بلندی جهت تبارک بمعنی باریک
و مبارکت نمود و زیادتی نمودن است و آنکه لکانی شریفی که فرموده بآن

سدره المنتهی و غایب شده بود و نور از حضرت آلی که آن است مبارک
رسول است صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام شده و ملائکه را تعجب
و شرف از آن زبانه کشیده شد و تا آن حضرت در آن وقت آن تبارک
شک و دیگر کسی تعظیم آنها نکرده و یکی از معاندین اهل سنت الکافران
از آسمان نموده و گفته معقود را فضیلت آنست که دروغی بر علی به بندند
تا فضیلت او زیاده کنند و یکی از شیعیان متوجه جواب شده و گفته آید
و ذوالفقار از آسمان در اجاز صحیح واقع شده و این را طرف نباید داشت
از آسمان تیغ آید و اگر بهتر از تیغ از آسمان خبر نیا آورده اند مانند قرآن
بریان و میوه بهشت و طعام جنت و تیغ را همان حکم است و تو میمیدانی که
حامل تیغ علی بوده و نه غیر آن و شیخ عبد الحلیل داری در جواب گفته که دروغ
طایفه باشد که خدا را ظالم گویند در حصول را عاشق و امام را مخطی و آن را صبیحا
هر چه میکنند میث بد که خدا پیغمبر از بدو رخ کند و کافیه از به بهشت و از
برای یوسف پیغمبر اثبات میل و محبت کرده اند و امام را جایز الخطا میدانند
و چون ذوالفقار از آسمان بیارند شیعیان او را پیغمبر رسول خدا خوانند و
علی درین تعجبی نیست چه از برای عیسی مایده از آسمان آمد و از برای پیغمبر
طعام از بهشت آمد اگر شمشیر هم بایند عجب نباشد عجب آنست که در اعطای
منکران شما چون دره عمر را وصف میکنند یکی میگوید از بوی اوصالی بود و یکی
میگوید از کیش اسحاق و دیگری میگوید و دیگری آن پوست که سفید شمشیر میباشند

میدانم درین دوسه هزار سال آن پوست را نگه میداشتند که در ده او نشود اگر آن
دوست این نیز روا باشد که تنی که در تنی علی برای حضرت شریعت مصطفی کفار را
بود که در قلعهای کفار را کشت به و قتل خدا سلام را محمد کرده ای قادی از آن
معبطنی فرستند و او را در دوشم خود و یا دست از آن بیاورد و است یا کفار
این بیاید که در حدیث **یک در حدیث** که در کورست در مناقب خوانده میشود
و در السنه اهل حدیث مشهور است که رسول صلی الله علیه و آله بود که آن **من یقاتل**
من یقاتل علی تایل القرآن کافانالت علی تنزیه فقال ابوبکر انا هب رسول الله
قال لا قاله عرافاهن یا رسول الله قال لا دلکته خا صفا لتعل و کما
علی علیه السلام یخفف فعل رسول الله صلی الله علیه و آله فی الحجة عند
فاطر علیها السلام یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب باصحاب خود بود که
از شما کسی باشد که قتل و جاد کند یا بگوید قرآن خا بچه من قتل کردم به تنزیه
پس از آن مبارک ابوبکر پرسید که آن کس با شتم یا رسول الله گفت نه بعد از آن که
یا رسول الله منم بود و لیکن اگر من میگویم خا صفت فعل باشد یعنی آن شخص که فعل
چند میکند و آن قدر آن وقت امیر المؤمنین در حجه فاطمه فاطمه رسول را که گفت
چند زن شده بود چند میزد و در بعضی از روایاتین تمهید این حدیث است و در مجمع
سم در جمع بین الصحاح است حدیثی جدا است و بسند صحاحه نقل شده که رسول
صلی الله علیه و آله مرویست و خوانده می باشد و محمد از امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده
که جمعی از قسایش در رجب جمع شدند و هر کدام حرفی میزدند تا آنکه رسول صلی الله علیه و آله را

عقبانی

عقبانی که ساختند و آنرا عقب در شیشه مبارکش نهادند و گفت **لستین**
یا مفسر قریش اوسیعین الله علیکم کعبه منی استحق الله قلبه بالایمان
مضرب تقابک علی الدین **قیل** یا رسول الله هو انوکیر قال لا دلکته خا صفا
الفعل فی الحجة بالذی فی الحجة یعنی باید که باز ایستد نه ای کرده قریش از او
و گفتند اگر منع نشوید هر آینه برانگیزد و خدا را عالی بر شما مروی را از یاران من که
مطلوب کرده و محکم شده باشد و ایمان بخدا یعنی شهادت در خدا و رسول و روز قیامت
نداشته و کرده ای شما را میزدند و در راه حجت او چون حضرت رسول این حدیث را
و کلام را تمام کرد شخص پرسید که یا رسول الله انگش ابوبکر خواهد بود فرمود که در کوفت
عمره را بدو بگو گفت نه ولیکن خا صفت فعل است در حجه یا این روش فرمود که آن کس
خا صفت فعل است و آنجا تا به تعیین رسول الله صلی الله علیه و آله باده شده بود
و حضرت ولایت پناه امیر المؤمنین علیه السلام بر مرتبه آن مشغول بود و در حجه و آنکه
مشغول بود که این خبر باور سیده و در صحت این حدیث کس را حرفی نیست بین الفرقین
مشهور و معتبر است و قرآن را طاهر و باطنی است و ظاهرش تعقیب است و باطنش
تا ویل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بطبق هر قرآن با کفار جهاد می نمود چه گفت و آن
وقت بموجب ما انزل الله علی لیسری یعنی نرسد و حق تعالی بر بقیه می رسد چنانچه
و احکام پس متعین شد قال یا ایها ان یان آرنه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بقیة کفار رشتغال بخود تا فوج فوج بدین اسلام در آمدند و اهل بی میستی خدا و خراج
چون تا ویل قرآن کردند و آن تا ویل مدعی خلافت از برای خود بودند و ابطلان مشهور است

خود بخبری که موجب سلامت از منج هدایت بود قرآن را از مدلول خود گردانیده
 امیرالمومنین علیه السلام هم بسبب اولیایان قتل کرده و شافعی گفته است
 لَوْلَا بَقَاؤُ امیرالمومنین البغاة ما كانا لعلو كيفة القتال معهم یعنی
 اگر امیرالمومنین علیه السلام با اهل بنی قتل نمی کرد کسی از ما نمیدانست که این
 چگونه قتل باید کرد و درین دو حدیث اشارتی روشن و نقل صحیح است بر امامت
 علیه السلام چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود لِيُبَيِّنَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا
 وَجْهَكُمْ یعنی هر آینه برانگیزد و بفرستد حق تعالی کسی را و بعد از آن فرمود این
 خاصست فعل است پس ظاهر شد که منصب داده خداست و ولایت از جانب الله است
 و آنچه رسول صلی الله علیه و آله فرموده است بموجب و ما يَنْطِقُ عَنْ الْحَقِّ ازین
 گفته بگذر فرموده خدا گفته دیگر گفته بود بَقَاؤُكُمْ عَلَى الدِّينِ یعنی
 گردنای شما را در راه دین خواهد زد و گردن زدن در راه دین بعد از رسول خدا صلی الله
 است و دیگر را غیر سد که این کار تواند کرد و آن خاصست فعل است و باز فرمود
 يَفْقَاهُ عَلَى ثَوَابِلِهِ كَمَا قَاتَلْتَ عَلَى تَنْبِيهِهِ و کاف از برای تشبیه است یعنی
 همچو قاتل من بابت و این مقتضی شکیست و تشبیه بودن بر رسول است صلی الله
 و آله پس او مثل و شبیه رسول است در ولایت این امر علی رسول را تولیت این
 نظم مطابق است و از آن نظم باطنی هر که متذکر دلیل باشد چنان است که منکر
 تنزیلی بود چه هر دو صورت قاتل در راه دین است و اولی رسول رب العالمین بود
 و از وی دایم و جا نشین پس ظاهر شد که مراد آن حضرت ازین دو حدیث امامت

چون دیگر

چیزی دیگر نیست چندی بوعیدی و غیرها از شما این معنی را به نظم آورده اند که
 در جمعی چند بیت لطیف است و چندی از آن این است شعر ادعای احمدان
 نعله لمقاتل بتا و الی الذان حدیث دیگر آنست که احمد بن محمد آورده
 که رسول صلی الله علیه و آله روزی امام حسین را برستی و امام حسن را برستی و دیگر گفته
 و میفرمود که من احببنی و احببت هدیته و ابها و اتمها کان معنی در جنتی
 یوم القيمة یعنی هر که دوست دارد این برادر این خواهد بود و در وجه من روز
 قیامت و هر که آن حضرت در وجه او باشد از آتش دوزخ بچکان دور خواهد بود و این
 معنی را به نظم آورده شعر لی خمت اطلق بها بحر الحییم المحاطة المصطفی
 والمزنی و ابناها و القاطنة و این بیت برکت این پنج نام قطع نظر از آنکه
 محبت از آتش دوزخ است بهر مطلب که بخواند مجرب است و با جابت معزول است
 و ایضا در سند احمد بن محمد و در جمیع بنی القحطین و در جمیع بنی القحطین است مذکور است
 که رسول صلی الله علیه و آله روزی خطاب با امیرالمومنین علیه السلام کرده بود که لا یجوز
 الا ان یؤمن ولا یعضدک الا من یؤمن یعنی یا علی دوست بخند از ترا مگر کسی که مؤمن
 یعنی از ارباب و وصیقت بجهان و عمل با بکان و داشته باشد و دشمن نمیدارد از
 الا ان شخصی که منافق باشد یعنی دلش با زبان یک نباشد و بر زبان که گوید یکن
 همان از خدا و رسول بگانه باشد و منافق بقول خداوند از رحمت الهی دور و بعضی
 گفته است در کتاب کیسینی مفسر است که با بر بن عبد الله انصاری در آن
 خصا بدست گرفته در کوچه را بدین میکت و میکت علی حیر البشیر بن علی

مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ أَذَبُوا وَلَا دَكَمَ عَلَى حَبِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُمْ لَا تَنْظُرْ فِي
 شَأْنِ امِّهِ عَيْنِي جَابِرُ كُنْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حِينَ رَجَعْتُ مِنْ بَيْتِ الْأَكَلِ بِمَنْزِلَةِ
 وَهْرٍ كَرَأَيْتُ بَيْنَ مَعْنَى بَابِ نَابِ كَا فَسَمِعْتُ وَتَحْيِينَ خُطَابٍ بَاكِرَةً أَنْصَارُ مَوَدَّةٍ
 سَكَنَتْ أَيْ حَاجَتِ الْأَنْصَارِ أَوْلَادُ وَفَرَزْدَانِ حُوزِهَا بِحُجَّتِ امِّ الْمُؤْمِنِينَ بِرَدِّ شَرِّهِمْ
 دُرُودِ رُوسْتِي وَتَزِينِ كَرَامَتِهِ وَهَرِ كَرَامِ أَوْلَادِهَا وَشَمَاكَ أَرْحَمْتَ أَنْ حَضَرْتَ بِهَذَا
 زَمَنٍ حَقِيقُ خَالِ مَادُّ شَرِّ كَيْسِدِ كَرَامِ الْقَوَارِبَةِ أَرْحَمْتَ أَنْ حَضَرْتَ بِهَذَا
 جَعِي بُوْدُ كَرَامِ بَطْوَعِ وَرَغْبَتِ بَاغِلَايِ مَشْهُدِ عَوْدَةِ وَتَأْنِي الْخَالِ بِلَا
 وَبَرِّهِ وَمَعَادِيهِ مَرَاهُ مَشْهُدِ رَاهِمِ زَمَانِ حُسْرٍ كَرَامِ مَانَةِ هَرِ عَامِلِ وَحَسَنِ بِنِ مَانَةِ
 دَاوُدَ وَعَرَبِ الْخُطَابِ وَغَيْرِهِ بِنِ شَيْبَةِ دَاوُدَ مَرِيَّةٍ دَاوُدَ حُسْرٍ شَوِي وَتَأْنِي
 السَّيْلِي وَتَسَدِّ بِنِ وَتَهْمِ وَتَعْدِلَتِهِ زَهْرٍ وَهَرِ أَنْ مَكَمِ وَغَيْرِهِمْ دَاوُدَ
 تَقَلُّ كَرَامِ كَرَامِ الْوَلَدِ عَجَلِي كَرَامِ اِي نَامِ وَتَهْمِ غُلُوِي وَبَرِّهِ وَتَشْتِغِ
 كَرَامِ وَرُوزِي وَرُجُلِي سَكَنَتْ هَرِ كَرَامِ تَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي سَكَنَتْ
 كَرَامِ تَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي سَكَنَتْ هَرِ كَرَامِ تَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي
 كَرَامِ تَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي سَكَنَتْ هَرِ كَرَامِ تَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي
 اَزَانَتْ وَارَامِ سَلَامِ وَرُوزِي كَرَامِ اَزْ رَسُولِ صَلَّيْهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَرَامِ
 لَا يَحِبُّ عَلَيْنَا مُنَافِقٌ وَلَا يَبْغِضُهُ مُؤْمِنٌ قَسِيمٌ وَتَرَدَّى وَتَبَيَّ
 كَرَامِ اَزْ كَرَامِ مَحْدِثِيْنِ اِي سَنَتِ اِيْ اَزْ رُزِينِ حَبَشِي كَرَامِ اَزْ كَرَامِ اِيْ سَنَتِ تَقَلُّ
 كَرَامِ اَزْ عَلِيٍّ بِنِ اِيْ طَالِبِ شَيْخِي كَرَامِ اَزْ اَزْ اِيْ طَالِبِ هَرِ الْحَبَّةِ وَرُوزِي

الْمُؤْمِنِينَ

أَنَّهُ لَعَنَ الدَّائِي الْأَيْحِي إِلَى أَنْ لَا يَحِبُّ بَنِي الْأُمِّيَّةِ وَلَا يَبْغِضُ بَنِي الْأَمِّيَّةِ
 بِمَعْنَى قَسَمِ أَنْ كَرَامِ تَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي سَكَنَتْ هَرِ كَرَامِ تَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي
 وَرُوزِي وَرُجُلِي سَكَنَتْ هَرِ كَرَامِ تَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي سَكَنَتْ هَرِ كَرَامِ تَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي
 شَمَاكَ أَرْحَمْتَ أَنْ حَضَرْتَ بِهَذَا زَمَنٍ حَقِيقُ خَالِ مَادُّ شَرِّ كَيْسِدِ كَرَامِ الْقَوَارِبَةِ أَرْحَمْتَ أَنْ حَضَرْتَ بِهَذَا
 مَوْنِ بَانَةِ وَتَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي سَكَنَتْ هَرِ كَرَامِ تَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي
 مَوْدَتِ دَاوُدَ وَرُوزِي وَرُجُلِي سَكَنَتْ هَرِ كَرَامِ تَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي
 جَعِي بُوْدُ كَرَامِ بَطْوَعِ وَرَغْبَتِ بَاغِلَايِ مَشْهُدِ عَوْدَةِ وَتَأْنِي الْخَالِ بِلَا
 مَفْعَلَاتِ اِيْ سَنَتِ اِيْ اَزْ رُزِينِ حَبَشِي كَرَامِ اَزْ كَرَامِ اِيْ سَنَتِ تَقَلُّ
 كَرَامِ اَزْ عَلِيٍّ بِنِ اِيْ طَالِبِ شَيْخِي كَرَامِ اَزْ اَزْ اِيْ طَالِبِ هَرِ الْحَبَّةِ وَرُوزِي
 تَقَلُّ كَرَامِ كَرَامِ الْوَلَدِ عَجَلِي كَرَامِ اِي نَامِ وَتَهْمِ غُلُوِي وَبَرِّهِ وَتَشْتِغِ
 مَزْاحِبِ اَصْحَابِكَ الْيَتِيمِ فَانْ كَانِ اَمْرُكَ مَعَهُ دَانْ كَانَتْ نَابِيَّةُ
 مَا كُنَّا سَقِيمَةً فَهَذَا عَلَيُّ اِنْدَمَكَمِ سَلَامًا وَآسَلًا مَانَةِ اِيْ سَنَتِ
 اَصْحَابِ تَوَزُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ
 فَرَزْدَانِ اِيْ سَنَتِ وَرُوزِي وَرُجُلِي سَكَنَتْ هَرِ كَرَامِ تَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي
 وَرُوزِي وَرُجُلِي سَكَنَتْ هَرِ كَرَامِ تَشْتِغِ غُلُوِي وَرُوزِي وَرُجُلِي
 اَصْحَابِ تَوَزُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ
 اَصْحَابِ تَوَزُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ تَوَسُّدِ

وَصَفِّهِمْ اِيْ سَنَتِ
 اَصْحَابِ تَوَزُّدِ
 اَصْحَابِ تَوَزُّدِ

بنامشیم آن حضرت اول بطریق اشاره گزین است علی پس فرمود که اندک بجای
 بر آن مدعی میسوزد است اجماع قدیم بر جمیع است اینها هر چند است بگویم
 بر آنکه غیر از آن حضرت کسی نباشد جانشینی نیست اما از اهل عباد و درستی که
 گویند باستی که پیغمبر و جواب ایشان بگوید که امیر بعد از من طایف است تا نقل میسوزد
 و بعد از آنکه میگفت هم احتمال درستی که بگویند که شایسته امر است امیر شکرش یا آن
 می باشد حضرت الله تعالی زبان دهان نامی سازا که است به دول و جان انصاف
 و معاندان حضرت امیر عثمان را شکسته درسته کرد انا و بتختی الله و الله الاحیاء
حدیث دیگر آنست که احب من حبلی در مسند خود بچند طریق نقل نموده که حضرت
 صلی الله علیه و آله فرمود که مَنْ اَذَى عَلَيَّا لَبِثَ يَوْمٍ الْقِيَمَةِ يَهُودِيًّا
مُشْرِكِيًّا یعنی هر که ایذا آزار کند علی را در بخاند او را پس برستی که ایذا
 و آزار کرده است مرا و چنانست که مرا بچاند و اگر کسی قطع نفی از من بدست کند
 بر حک حکمی و دولت دمی و نفسش نفسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر فرموده
اَلَمْ نَفْسٍ اَوْ نَفْسٍ سَوِيٍّ وَ خَوَّنَ اَوْ خَوَّنَ رَسُولَ كُوفَتِ اَوْ كُوفَتِ رَسُولَ بَاشِدِ نَفْسٍ
 ایذا و آزار رسول خدا بود و بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای گروه
 هر که ایذا و امانتی رساند علی را بکنج می شود در روز قیامت یهودی و مشرکی
 و مشرکی با آن طایفه خواهد شد و از این حدیث شخصی می شود که آن طور کسی داخل
 و راست پیغمبر ائمه الزمان خواهد بود که انجیای سابقه که آرد و نیکو کند که از آنست
 باشد در حدیث درستی آمده که حضرت عزت تعالی شانه میفرماید که هر که دوستی

قَدْ اَذَى لِي اَمَّا النَّاسُ
 مَرَّ اَذَى عَلَيَّا بَعَثَ

دوستی از دوستان من کند بمن دوستی کرده است و هر که دشمنی با من کرد
 من کند بمن دشمنی کرده است و هر که با من از دوستان من آن نمرد و بد دشمنی
 اولی نفس مصطفی و روح فاطمه زهرا و هر که من محبت میسوزد الله اگر بعد از آن
 بهتر و بهتر و در دوستان خداست چه بخت خواهد داد و چگونه خواهد بدست
 چون دوستی علی موجب برستی بود از آنست روزی است ائمه ابواب
 باشد و تابع او شدن بر هر که لازم و قدیم غیر او موجب امانت و آزار است
 آزار او آزار خداست و رسول او و دیگر آنکه نباشد که دوستی او موجب نجات
 است و دشمنی او باعث هلاک و طریق دوستی فرمان برداری و امر است و هر
 شایه او پس هر که بعد از رسول دیگر او بر مقدم دارد فرمان برداری با او کرده و از
 راست بر در رفتن و در ملک دشمنان و مؤذیان او منتظم شده و از طریق نجات
 افتاده و گمراه گشته پس مقدم آن بطریق حضرت عقدا و سعاد واجب باشد و تا میسوزد
 دشمنی و دیوان از پیش بجهت آئین گیری روایت کرده است که در واقع بدیم که رسول
 در موضعی بپایان بود و علی علیه السلام در پهلوی او دست بپوش فرستم و باطل علیه السلام
 مصافحه کردم بخاطر رسید که در کتب احادیث دیده و شنیده ام که هر که با علی مصافحه
 داخل بدست شود پرسیدم که با علی این حدیث صحیح است یا نه آن حضرت گفت
 صدق رسول الله هر که بمن مصافحه داخل بدست شود و ایضا نقل کرده که از شافعی
 پرسیدم که بدست علی چه میگوید گفت بدست کسی چه توان گفت که او را بدست چه
 صحیح شده باشد که از برای سبب و فزونی از او بدی آدم دست نداده باشد چه بختش

افزون است

با فقر و در پیشی داشت و شیعیان و ولیری باری و تدریج و علم اجل و این ملت ر
خواند انا عبد لغنی انزلت علی الکلمه الی منی یعنی بنده آن
جایم که نازل شده است در شان او سوره مبارکه هل اقل کسب جودی که کرد
تاکی توانم چنان داشت دوستی او را تاکی چنان توانم داشت هر چند ظاهر است
که خوار کج چشم گیری ساخته است و مدحایش که خود را از اهل بیت و غایب از
حدیث خود قایل است که پیغمبر بود که من صالح علیا دخل الجنة که
و شکی اگر چه مخالف است و دشمن باری اعتراف دارد که سید و غلام این
بودن و با حضرت محبت و زینب در بیت علیا و مرتبه استی که ادعای آن
مینماید و بان نداشت و او پس پس روی که مخالفان لباف او اقرار دارند و بعد از
پیغمبر صلی الله علیه و آله بخلاف و امامت اولی خواهد بود از جماعتی که در میان ایشان
قلب و معایب از ایشان و انانیت چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد است و الله تعالی
حدیث دیگر از احمد بن حنبل در مسند آورده که عروا بن کبر حطبه کردند و از رسول صلی الله علیه
بخلاف و امامت فاطمه را طلبیدند و آن حضرت فرمود که فاطمه کوچک است و بعد از آن
علی علیه السلام او را خطبه نمود پیغمبر صلی الله علیه و آله او را علی بن ابی طالب کرد و در بعضی روایات
که چون ایشان فاطمه علیها السلام را خطبه نموده معجزه متبرک فرمود که اقرضوا
دینیه یعنی من تزویج او را انتظار دارم آلی میگویم هر چه حق تعالی امر نماید بن عمل من
در سن سید است و در حین تزویج خلافت کرده اند بعضی گویند با نزد سید بود
و بعضی گفته اند و اصح احوال آن است که در آن وقت و ده روز بود چه مدت سال

باید بزرگوار در کتب بود و در کتاب دوم از حضرت تزویج واقع شد و آنکه در جواب آنکه فرمود
که کوچک است می شناید که در خطبه کرده باشند و ما اول آن عربی شنیده می توانیم که
چون ابوبکر و عروستن شیخ خفت و بری خطبه کرده اند و عادت جاری شده است که در
شومری رعایت حال فرزندان میکنند نسبت بایشان فرموده باشد که کوچک است
و شوم بزرگ کنید و پسر و عزیز و شوم بر می باید که نزدیک بهم باشد هر تقدیر بایشان ندان
و بعد علی علیه السلام تزویج کرد آن حضرت از فضیلت آن حضرت و آن لحظه در راه رسید
و از صحیح کاتبی ظاهر می شود که ماه صفر بوده و چون آن حضرت خواست که روی فاطمه نمود
در رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من حبا و اهلا از مال دنیا چیزی نزد تو نیست
زنی و پس و ارم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ترا سپ ضرورت زده
بفرزشت زده را بکار صدقه شد و در هم بختان بفرزشت آن میل را نیز و پیغمبر خدا
آن حضرت شستی از آن بیال داد که بوی عیش بخورد و باقی را بام سلو داده که در خانه
فاطمه صرف نماید و درین اثنا پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده امر الهی آورد که فاطمه را بذریع علی
و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را طلبیده خطبه طبعیه مشتمل بر حدیثی الهی و تعجب
به تلخ خواندن من بود که خداوند تعالی مرا امر فرموده که فاطمه را بعلی همدم و در ابرار
عصمه چهار صد شقال نوه بعلی را دم ای علی را منی شستی گفت راضی شدم و در آتی که
علی را امر نمود که خطبه بخواند و آن حضرت نیز خطبه خواند و بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله
در حق ایشان دعا فرمود که جمع الله شملکم و اسعد جملکم و بارک علیکم
و اخرج منکم کثیرا طیبیا پس او را خواندانی فرمود حاضر کردند و اوصی خودند

واز یکدیگر میبرد و آنست که چون نماز ختم شد نماز را ادامه میدهد و فاطمه
 امام سلمه بخانه علی علیه السلام فرستاد و خود از عقب رفته ساعتی نشست و از آن
 ایشان آب خورد و عیسی را بن خواند و امرش بود که از آن آب در صوب زنده بخورد
 و مقداری از آن آب بایشان پاشیده اراده کرد که فاطمه ببرد اما حضرت سالت
 پناه صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه ترا کسی داده ام که اسلام او از بهر پیشه و علم
 و عرفان او بجز او رسول از بهر پیشه است و بهترین اهل بیت من است بخداست که ترا بکسی
 کرم ترا بکسی بویا و آخرت است و عبادت آن حضرت این است که ایتم الله الذی
 نفثنی بکیده لغدنه حبلاً سیداً فی الآخرۃ ^{و در روایتی آمده} لَمْ یَصْطَلِحْ
أَحَدٌ مِنْ النَّاسِ یعنی شوی تو شوی هر کسی که او را بیکران آزاد میان قیاس نمیتوان کرد و از اکابر اهل سنت جمعی دیگر در بیان
 خود ذکر کرده اند باین عبارت از اکابر صحابه فاطمه را رضی الله عنها خواستگاری نمودند
 و حضرت رسالت هر کدام را رد نموده و خواست نمود و او را علی داد و رسول صواب
الْحَزَنَ مَنْ مَرَّ بِالْخَزَنِ يَكْتَفِي را این صابر علی و فاطمه تعزیه نمود و فرمود
 بر رسول و لولاه ^{و در روایتی} رَأَى حَسَنَ وَحُسَيْنَ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِمَا چنانچه قبل ازین گذشت و از
 امام حنفیه صادق علیه السلام مرویت که فاطمه را نزد اند تقای منه تمام است
 فاطمه و صدیق و سایر که و طاهره و در کتبه و راضیه و مرضیه و محمد و زهرا
 و از آن حبه او را فاطمه گفته اند که چنانچه از پیشه باز میگردند و فرمود و از آن
 از پیشه شریفی باز گرفته اند پس آن حضرت فرمود که اگر ایلموین

سید ابی الدنیا

در خواستگاری میگرد و او را گفت میباید تا روز قیامت از زمان آدم صلی الله علیه و آله
 من زنده آن آید باشد و در محشی گواه هم از معاندین اهل بیت است و نیز ظهور
 اهل سنت ثقه و مأمون است نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
فاطمه محبته قلبی و انبأها ممتة خوادی و بعلها نور بصیر
و الاثم من ولدها انما و بی و جبل ممدود بدینه و ثلین حلفه من
اعتقم هم یحی و من تخلف عنهم هوی یعنی فاطمه روح و باعث زنده گری
 من است و هر که پس او میوه دل من است و سوره او و کشتی جبر است
 و ایمان که از من او بهم خواهند رسید امینان پروردگارند و رسیانی اند
 شده میان آفرینگار و آفریده ای او که هر که چک بایشان زنده و متوصل بشان
 شود نجات می یابد و هر که از ایشان دوری جوید نجات را می گزیند و میروند برود
 بپاک و ناپسند میگرد و تعلبی که از مفسران اهل سنت است در تفسیر قول حق تعالی که
و اعتصموا بحبل الله جمیعاً باسن و مختلف از رسول صلی الله علیه و آله نقل
 کرده که آن حضرت فرمود که یا ایها الناس قد ترکتم فیکم الثقلین یخلفین
ان اخذتم بهما لن یضلوا بعیدی احد هما اکبر من الآخر کتاب الله
حبل ممدود ما بین السماء و الارض و عترتی و اهل بیتی فاطمه
لن یفترقا حتی یرد علی الخوض ای گروه مردمان بدرستی که من گذاشته
 در میان شما ای استان دو چیز بزرگ و ده خلیفه که اگر هر وی این هر دو گنبد
 این هر دو شود هرگز گمراه نشوید بعد از من تا روز قیامت و یکی ازین دو بزرگتر از آن

بهین طریق روایت نموده اند که ظاهر معنی حدیث این است که ستاره کان آسمان
 بر اهل آسمان را پس بر که ستاره کان از آسمان بر زمین بروند اهل آسمان نیز
 خواهند رفت و اهل بیت من مانند اهل زمین را روزی که اهل بیت من روی
 زمین نباشند اهل زمین نباشند و اهل زمین نیز معدوم خواهند شد که این سخن
 بسبب وجود ستاره کان حدیثی است که در آسمانها و در زمین فرو نیاید
 بجهت این که که حق لطف نامشده می حضرت آلی انداز داشته شده است
 زمین که بر جنبش و اضطراب در نمی آید و اهل خود را بر زمین بزرده و بال کمال
 زلزالی گرفتار نمیدارد چون بقول رسول رب العالمین وجود ایشان باعث امن
 و امان است پس اگر بحسب ظاهر از منصب خود که خلافت و امامت است
 خلافت و عناد و معاندان ممنوع باشند یا نه بی نهایت و مستور گردیده بجهت
 مصلحتی که از احق تقاضای میداند همان اثر بر وجود با وجود ایشان مترتب است
 و الحال آنست که خلق با اثر وجود فایض الجود امام وقت و زمان صلوات الله
 المتان مانند ارتفاع آفتاب است در روز ابر و هرگاه حضرت رسالت صلی الله علیه
 و آله نبوده باشند که اهل بیت من باعث امن ایشان و موجب بقای بنی نوع
 اند و آئیر المؤمنین علیه السلام از باقی اهل بیت علیها السلام در هر چیز زیاده
 داشته باشند این معنی در اشبات امامت آن حضرت آنهم در اکل خواهد بود
 برای مدعای ما همین یک نصیله کافیت در ثبوت مطلوب و دلیل دانی
 و سپردن محبت او را شرعی شافی و اگر چه در کتب احادیث مخالفت و مؤلف

حدیث

حدیث صحیح و البراهات آن حضرت بسیار است رعایت خلاصه اینها
 اکتفا نموده و خواهم نصیب الدین علیه الرحمه در بیان تجرید اشاده بعضی از این احادیث
 نموده و بر آن الزام معاینه نموده و گفته و العصمت و التخصیص
 مختصان بامیر المؤمنین علیه السلام مخاطباً لا صحابه سلطوا علی
 بامیر المؤمنین و انت الخلیفه من بعدی حدیث غیر المتواتر و قوله
 انت خلیفتی و وصیتی من بعدی و قاضی دینی یعنی عصمت و نص
 آن حضرت مخصوص است و دیگری از صحابه بود بغیر از آن حضرت که معصوم
 یا یقین در شان او واقع شده باشد و از جمله نصوح یکی آنکه پیغمبر خطاب با صحابه
 نموده و فرمود که سلام بر علی بن ابی طالب و امیر المؤمنین کنسید و یکی آنکه با او گفت که
 تو خلیفه و وصی منی بعد از من یکی آنکه مردم را در روز غدیر خم جمع نمود و منبر ساخت
 و خطبه خواند و فرمود که الست اولىکم من افئسکم و چون یکی گفتند فرمود
 که من كنت مولاه فعلي مولاه تا با حدیث دیگری دیگر حدیث منزلت است که
 غیر متواتر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب فرمود تویی خلیفه و وصی من
 من او چون هر یک از این احادیث متفقاً و مغتراضاً ذکر کرده شده و را عاودان
 شروع نموده و علاوه بر توشیحی عربی که در برابر این آیه رده این است که هر یک
 از این احادیث را جز احاد سمرده و منع توان کرده و معین شده که شبهه از علای
 منع آن سکاره است و در صحت هیچ یک از آن حرف نیست و از جمله نصوح
 قرآن که خواهم آن آیه رده نموده یکی آیه انما ولیکم الله است و یکی آنکه کونوا مع

و این حدیث صحیح و متواتر است

و این حدیث صحیح و متواتر است

وکی آیه و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم و تفسیر کند
 گذشت و درین فصل در تنقیح صورت تمام یافت و الله اعلم بالصواب
فصل پنجم در احوال و ابرار ائمه آن حضرت سلام الله علیه که استنباط
 آن از احوال ظاهر و کلمات باطنی مدنی و نفسی او علیه السلام شده و آن اکرم
 بسیار است بجهت اختصار به و از فضیلت الکفا نماید چه اخطب خواندی در کتاب
 از جمهور نقل کرده که از عبد الله بن عباس راجعه الله روایت نموده اند که گفت از
 رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود لوان القرآن اقلام والحد
مداد والجنة حیات والافن کتاب ما اخصل فضایل علی بن ابی طالب
 علیه السلام یعنی اگر در حقان حتم باشد و در یاد و حسیان حیات
 و اشیان نویسنده نمیتوانند شمران فضایل کلمات امیر المومنین علیه السلام
 را و کسی که رسول خدا از برای او چنین فرماید چگونه ممکن باشد ذکر جمیع فضایل
 او نمودن لیکن بجهت هجت بهمان عدد مذکور است و الله تعالی نقل کرده می شود
 اول علم است و درین خلاقی نیست که جمیع خلق در جمیع علوم یقینیه عیال
 اند خواه در احکام شرعی و قضای فقهیه و خواه در علوم یقینیه و معارف
 حقیقه زیرا که او علیه السلام در غایت زکا و بزرگی و فهم بود و درین یاد گرفتن
 داشت و او را هیچ رسول صلی الله علیه و آله معلمی است و او بود و در
 در حضرت آن حضرت بمرسب و دیکلوظ و یکساعت از آن حضرت جدا نبود
 روزی در شب کمال شفقت و محبت با او بود و میل تمام بیاور گفتند او است

و نهایت

و نهایت که سعی و جدی بجای آورد تا آنکه بفرستد رسیده که آن حضرت فرمود انا صلیت
السلام و علی بابها و بار دیگر در حق او صلوات بود که انا افضلنا کما علی یعنی در میان
 شما که اصحاب پیغمبر است که در علم مثل علی است و درین و آن حکما که علی میکند که تواند
 بلکه او را در هر چه ای احکام تواند تر است و این ابی القدیه در اول شرح نوح علیه السلام
 میگوید که آنچه چشمن این است که جمیع علوم بان حضرت مستثنی می شود و چه معتز که از این
 و عدل و ارباب فکر و فطرت اند و بعد مردمان از این نیاورفته اند که در و اصل بن
 عطایند و او را که او با ششم است و ابو با ششم شد که محمد بن حنفیه است و او از پدر
 یاد گرفته و اما شریب نسبت تعلیم را با ابی الحسن شری می رسد اند و او را که او را علی بن حنیف
 و او یکی از تلامذه است و مخترع است و مذکور شد که علم معتز که از آن حضرت است
 و امامیه نیز به خود ظاهر است که علی بن بحیرات از معصومین علیه السلام میرسد
 و علم ایشان از علم آن حضرت است و اصحاب ابی حنیفه مثل ابو یوسف و ابو حنبل
 صاحب ازین فنی فرا گرفته پس علم او به ابو حنیفه بر میگردد و ابو حنیفه و مالک از امام
 صادق و علم امام جعفر صادق مستثنی آن حضرت است و در میان اصحاب از این بقیه
 نری نبود و او را که امیر المومنین است علیه السلام و علم و تفسیر و از امام زین
 که سبب نبایان عباس میرسد و از حضرت امیر شنبه و کسی با و گفت که نسبت علم
 با پدر است معنی علی علیه السلام در چه مرتبه است در جواب گفت که چنان است
 یکطرفه چه محیط و علم طریقت و حقیقت خود ظاهر است که نسبت آن حضرت است
 ششمنی و ابو یزید بسطامی و حنفیه و مری و سقلی و معروف گری همه شکران دعا

که علم استم نموده اند بان حضرت پیرسند و عالم خود بر حقیقت همه علم معروف اند و میدانند
که از انست ایشان است علیکم السلام و ابی الاسود و دیلم جامع این است و اول
حضرت جلی شینده و تفصیل بتدریج زیاده شد و عالم کلام خود همه اهل کلام
و از جمله های و تا اینجا بجای از کلام ابن ابی الحدید است اما بدو است که بعضی از
بنابر آنکه خواسته اند که صوفیه را صاحب رتبه و اما بدو است که از روی شاکر و خوش
کاری با آن مانع صحت است و بعد از این در مجلس بیان خواهد شد است و الله
که سید صوفیه بار ششم کوفی برسد و مستثنی می شود و او شایع معاویه و نظایر
هر چیزی و در باطن مانده معاویه علی و هر ی بود جمعی از متافریق شیعه کول شین
حوزه اند و صوفیه را از اهل تحقیق جدا ساخته اند و استهانه اند که بر فرضی که ایشان
عادلان و شکران الله باشد خدای ایشان ازین برون نمی آید که اگر ازین خدای
ایشان برون آید لازم می آید که اصناف معتزله و اشاعره و ابوحنیفه و مالک و شافعی
و احمد حنبل و ثمالی و انبیا و هر یک که کاران درستکاران باشند زیرا که نسبت
شکر و ایمان ایشان با الله و علیهم السلام ثابت است و یقین است که جمیع صحابه و ائمه
و اهل کلام بر جمیع با و پسینونده و حل مشکلات به او میگرد و هرگز او را بعد از رسول خدا
بر یکی اصابت نیافتد که چیزی استفاده نماید یا پرسد و از ابن عباس برکت
که سبب در خدمت آن حضرت بود از اول شب تا طلوع صبح در با هم است و سخن
صیقل و تمام نشد و در علم مضاحت و بلاغت جمیع مضامین و بلا کلام او را فوق کلام
و تحت کلام ایشان میدانند و در صحیح مسلم مسطور است که آن حضرت فرمود که سؤالی

عن طرق

عن طرق السلف فابن اعرف بها من طرق الاکثر یعنی سؤالی که بشده از او کرد
آسمان را پس برستی که با آنها و انما تسم از راههای زمین و ایضا فرمود که رسول
صلی الله علیه و آله تعظیم کرد بمن هزار باب از علم و من از هر بابی هزار باب دیگر
است بناط و استخراج نموده ام و ایضا مشهور است که بر زبان معجزه بیان
لَوْ شِئْتُ لَأَوْفَرْتُ سَبْعِينَ نَبِيًّا مِنْ نَفْسِي لَيْسَ لَكَ مِنَ الدِّينِ حَيْثُ
و در بعضی از نسخ است که من نقتضی فاختار الکتاب یعنی اگر خواهم نقد را تفسیر
و تاویل و تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم یا فاختار الکتاب بیان نماید که اگر نویسنده
کتابها و فقره از آن ترتیب دهند مثلاً دهم را از آن کران بارتوان ساخت
و میان متاتین از فرق شیعه معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله و معتزله
که جمیع علم با او احاطه از آن حضرت مأخوذ شده و دو کتاب مناقب خوارزمی است
خود از عبد الله بن مسعود روایت نموده که گفت قال رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم صَفْتُ الْحَمْدَ عَلَى عَشْرٍ أَجْزَاءَ فَأَعْطَى ثَلَاثَةَ السَّكَمِ تَسْعَةً وَ الثَّانِي سَجْدَةً وَ
یعنی هفت هجرت و علم و عرفان را هفت نموده و دهم سجدات و شصتی
نه حبه و دهم و بیست و پنج مردمان و دهم در مناقب از سلمان فارسی رضی الله
روایت نموده که گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود أَعْلَمُ أَحَقُّ
عَلَى بَرٍّ مَالِكٍ عِشَى وَ أَتَرْتَنِ امْتَمَنَ مِنْ بَعْدِ مَنْ أَمَرَ بِالْمِثْقَالِ عَلَى
و دهم در مناقب خود در حدیث دیگر أَقْضَى لِي عَلَى بَرٍّ مَالِكٍ واقع شده
یعنی مالکترین امت است و این طلحه فخری در کتاب خود از بعضی که از جواد کرام

است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت نموده که منم مود
من ایدان نیطر الی آدم فخلله والی نوح فی تقوی و الی ابراهیم
نه خلفه والی موسی فی هیبت و الی عیسی فی عبادته فلینظر
لا علی نرے طالب یعنی هرگاه خواهد کسی که نظر کند تا آدم صغی علیه السلام
و مراد این است که آدم علیه السلام بر دیگر انبیا سبب علم رحمان یافته و
دیگری در علم مثل او نبود اگر کسی خواهد که کمیت و کیفیت علم آدم معلوم
وی کرده و بعد از امیر المؤمنین علیه السلام که مثل علم آدم است رجوع نماید
و معنی تتمه حدیث آنکه اگر کسی خواهد تحقیقت تقوی نوح صی علیه السلام
که بهترین صفات او بود و آن از زمره انبیا ممتاز است باند و تقوی
علی علیه السلام نظر کند که مثل آنست و همچنین خاتم ابراهیم و هیبت
و عبادت عیسی که هر یک از صفات مذکوره یکی ازین انبیا مخصوص است
و علی علیه السلام که جامع صفات مذکوره است و هم بطریق دیگر از ابی الخضر نقل
کرده که رسول صلی الله علیه و آله منم مود الی نوح فی هضمه و الی
یحیی بن زکریا فی زهد و الی موسی فی جلاله و الی ابراهیم
خلد و در کشف الغم بنجد طریقی نقل شده و در مناقب نیز بدستور روایت
نموده با بعضی از روایت مذکوره در کتب دوس برین وجه مذکور شده که
من نیطر الی اسرافیل فی رفعت و الی میکائیل فی درجته و الی
جبرئیل فی عظمت و الی آدم فی هیبت و الی نوح فی صبر و الی ابراهیم

و ایدان

نه سخا و نه والی سلیمان فی ملک و الی موسی فی جماعت و الی
علیه السلام سیاحت و الی محمد فی شرف و منزلت و لیکن نظر الی علی بن
طالب علیه السلام و مضامین مذکور مفیده آنست که آن حضرت جامع
جمع صفات ممکنه است بر وجهی که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفتی است
از صفات انبیا پس باید که از حیثیت جامعیت افضل زمره متشبه
بنویسند و از حدیث روز خندق هم این استفاد می شود و صاحب این
استبعاد نموده که باین حدیث لازم می آید که علی علیه السلام افضل است
باشد چه هرگاه با هر یک از انبیا در تفصیل مقصود آن نبی مساوی
باشد و اختصاص من تفصیل دیگران داشته باشد لازم می آید که افضل
هم انبیا باشد و این خلاف اجماع است و بعد از آنکه در طریق دوست
و دشمن روایتی معنعن عبارت مخصوصه منضله حضرت رسالت نباه
صلی الله علیه و آله نقل شده باشد و معنی متواتر غیر ازین نیست استبعاد
نمودن این هر دو فاضل اعتراض بر کلام رسول کردن و ما پیغمبر خدا را بگویند
است و خلاف اجماعی که افاده نموده بنا بر قاعده مقرره این است
که چون در اثبات و نفی چیزی عاجز می شویم دست با جماع میزنند
و چه اجماع و یکی شدن این اجماع و چون منعقد شد این بلی قول آوردند
مولد اجماع علی خلاف قول و در حدیث مرید اجماع فرقه امامیه است
سبب و اجماع در روایات متواتره اثبات نموده اند که آن افضل است از انبیا

گرام اجماع

جمعی که از بنی قحان کفار بقتل رسانیده که یکی از ایشان ابو جسد نام داشت و او را
 سره داران ایشان بودند و بعد از آنکه از بنی قحان کفار را سر داران ایشان را مقتول ساخته و بعد از
 تا عیان ایشان تافه روی نمود و حق تعالی این آیه فرستاد که نَهَانُوا لَكَ اللَّهُ سَكَنَهُ
عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ بعد از آنکه همه گریخته بودند اللَّهُ تَعَالَى أَرْسَلَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ بر
 رسول و مؤمنین فرستاد و مراد از مؤمنان مسیح است که بسبب آن فقه شایسته و همچنین
 در غزالی المصطلح و مالک دین از آن که هر دو بستی است مشهور بودند و چند کس دیگر
 پیغمبر آن حضرت گشته شدند و دشمنی شکست یافت و در قتال بعضی جنگ جلیل که در میان
 ایشان که طلحه و زبیر بودند کشت و همد و سبقت کرده بودند و بنا برین ایشان بناگشتین
 مشهور شدند و در جنگ تا سطین که معاویه و لشکر او بودند چهر تا خط بعضی غلام است چون
 طلحه چنان برآل جگر داد که شستند و از حق عدول نمودند و مسیحی باین رسیده اند چنانچه
 حق تعالی فرموده وَإِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ مَنَاسِكُمْ كَمَا تَكُونُونَ فَاكْفُرُوا لَكُمْ
 پس باشند آتش بدین را میسر که بر ایشان افزوده شود و در جنگ مار قین که مراد طلحه
 اند و مرق چون دمشق نیز است از کافران و این قوم چون از دین بخارجی برون رفتند
 که نیز از کافران برون رفتند و از مار قین گفته اند آنچه از آن حضرت مکتوب آمده درین
 سه واقعه از شماست و بر دلی آن حضرت بوقوع سبقت عطا کرد با ترتیب داده اند تفصیل
 هر قتالی در مجلس خود مقرر است از ابو بکر اناری مرویست که او در کتاب خود آورده
 که روزی عمر در مسجد نشسته بود جمعی بر او آمده بودند حرف علی علیه السلام بیان آمد یکبار از
 حاجت بخوش آمد بفرمود که او بخود مقرر و معجب است عمر در اینصورت که گفت کسی را بدین گفتنی

بیت کرده

نیست کرده است و الله که اگر شمشیر او میسر بود عود اسلام است تمام مسیانیان را و کافران
 تیرین است و در دین سبقت او است و صاحب ثروت و بزرگی در دین او است
 چون آن شخص اینها از عمر شنید گفت پس او را بر اقدام داشته گفت یکی بحیث امکان
 و دیگر آنکه بنی عبد المطلب او را دوست میداشت و بین از یزیدین مشهور است که گفتند که
 در روز حنین ملک اسلام رسیده از آنکه عین و شرف چشم بر او بود و لیکن باقتضای
 و بعضی اهل سنت عین یعنی چشم زنده و ابو بکر بود و بعضی از اهل سنت نیست بلکه
 میسر شده چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بعضی ده هزار مرد و بعضی بیشتر
 گفته اند که در دوازده یا بیست و نه هزار باشند و چون ابو بکر آن لشکر را بآن عدوت و شکر
 برید گفت لَنْ تَغْلِبَ الْيَوْمَ مَنَاسِكُهُ یعنی امروز از جهت کسی که مندرج است
 و چون ابن جبر بن حضرت رسالت پناه رسیده پسندید و چون از بسیاری لشکر توبی
 و چشم او باعث چنان چشم زخمی شد که لشکر بتنگنایی رسیده و بدو نجات نکرده
 و لشکر دشمن با لشکر چهار هزار کس بودند سر راه برایشان گرفته جمعیت ایشان را بخوبی متفرق
 ساختند که در بول الله بغیر از نه کس نماندند چنانکه حق تعالی فرموده وَلَقَدْ خَلَّفْنَا
الْأَعْيُنَ كَمَا كُنْتُمْ فَلَنْ يَغْلِبَكُمْ شَيْءٌ وَصَاحَتُ عَلَيْنَكُمْ بِمَا حَبِطَ
لَهُ وَلَقَدْ خَلَّفْنَا یعنی در روز حنین که آن نام دادی است بیان کرده است
 و رسول صلی الله علیه و آله در آنجا با لشکر همواران و تکیف مقامه نمود و به عجب آنرا
 بسیاری لشکر را پس دفع نکرد از آنجا پس از صلوات دشمن و لشکر شد بر شما زمین دادی

الارض

باکت وکی و فراموشی که دشت پرست بر من کرده و برکتی از عوب در حالتی که نه بخت
 کشکان بود به چنانچه گذشت ایر الله منین علیکم بای ثبات افزا تا فتح نمود
 یک از صفی گفته که کان ابو بکر الذی عناهم علی علیه السلام آن صفتی که بعد از
 لشکراعات و ماری منبره بود تا فتح میبرد و ابن ابی حمیرا زلی نیز اعتقادش آنست که
 عابن ابو بکر بوده در قضیه و آنرا آن نموده گفته است و انجبت انما من القوم
کثرة فلم یقر کثیرا نه هر که مدبرا وضاعت علیه الارض من رجبا و النعم
 لا یباض بالمرأ یعنی بعب آورده یک آدمی را ازین جماعت بسیار یکی شکر خوش
 در رخ کرد آن کثرت چیزی از علیه دشمن پس کریمت در رفت هر که در حالتی که پشت
 هر دو سر انگشتان پای بر زمین رسانیدن و به تندی رفتن است و نمک نه بر زمین
 با وجود فراخی و منفی آبی را حکمی است که دفع آن نمی شود محمول و مراد از نقی آن و نیم
 حسین است و مراد از مراد بخیرا محمول است و تصریح درین است بجهت شرف
 و قرینه بر آنکه مراد ابو بکر است ابیات سابقه و لاحقه است و اگر کسی بگوید که گفته کان
 بسیار بوده این ابی القدیر را ابو بکر را دیگری مخصوص ساخت جواب آنکه در بیان کرده
 که او را افضل از امیر المؤمنین میدانند و مناقب ظاهره مشهوره امیر المؤمنین را
 و شایسته بینه با بهره ابی بکر را به نظم آورده تا افضلیت درجه ظهور یابد و عاقل
 خوشی نیز به اعتقاد ابن ابی القدیر است چه در شرح خود گفته و قد سار البیت
عشرة الاث فتعجب ابو بکر من کثرتهم و قال لعلکم لعلکم

برادر ابو بکر هم رسانده
 در کتب معتبره که
 از کتب معتبره
 بودی

فانهم نوا

فافترنوا باحیهم یعنی و به تحقیق که راهی شده و شمس و شب کردن نموده رسول الله صلی
 علیه و آله داده برادر کس از مسلمانان پس تقیبت کرد ابو بکر از بسیاری که او گفت میخواب
 نموا همیشه شده و امروز بسبب یکی که از انرا هم یا نداشتند تا می و چنان که گفته می نداشتند
 که در بسبب میگردند هم لب فریفت ان حضرت است که کسی در غفلت و غلب
 بآن حضرت نمی تواند رسید و چنانچه خوانده شده که انما اهل البيت لا یفترقون
بما اوجله یعنی با این جهت که نمی گوییم کسی را در نسبت باقیاس می توان کرد با حفظ که در
 مستقیمان الله است است و عداوت علی را جز از این میدانند و درین قول تصدیق
 حضرت کرده گفته چون قیاسی توان کرد با ایشان کسی را و علی رسول الله صلی الله علیه
 یک از ایشان است و مراد از اطمینان که در حدیث واقع شده و علی و فاطمه است
 و سلمان حسن و حسین الله شایسته آن محرم و هم آن و حمزه و ابی طالب و جعفر است
 برادر در حقن علی است و سید اودی عبد المطلب است فی الحجج و معانی است و بعد از ایشان
 و مراد از کثرت فی که با ایشان از کثرت بعد از رفت با شش و مراد از انصاف ظاهره که در حق
 که در حق است و نموده و مدعی کسی است که ایشان را تصدیق کرده باشند و نموده فی انکه میان
 باطل در ایشان فرق کرده باشد و مراد از دوستی ایشان است و ذوات ایشان
 انکه شهادت از برای ایشان داده و هیچ چیزی در دنیا نیست که مگر با ایشان
 یا از ایشان یا از برای ایشان باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله که من دو چیز را در میان
 گذاشته ام و میردم یکی کتاب خدا است که در کتب فی است کشیده از زمین
 تا آسمان هر که چک نه در آن رسیده می شود دوم محرمت و نهیت من
 لطیف بمنی مرا جهر داده که این هر دو از هم جدا میشوند تا در کنار حقین بین باشند

و اگر ایشان چون دیگران پیوند عمر بن خطاب در وقتی که اراده دادی داشت
 نمیکشت که از رسول خدا علیه السلام شنیدم که هر که سب و کلام بد
 منقطع یوم القيمة الاحسنی و الحسنی یعنی هر سب و کلام بدی باشد بر وی
 و بر طرف میگرد و روز قیامت که حجب و لب من و اگر اراده کنیم که از حق ما بکشد
 و منقبس بود و حالات شریف علی بن ابی طالب علیه السلام بیان نمایند طوطا پر شود
 و عمر با خسر رسد و بیان آن شده باشد چه بود و وقت شش گزیت و اصل ایشان
 بسیار است و از پیش برشته است بزمان فصیح و بیان بلیغ و کلام عجیب و رسول
 حبیب خلقش با خلق مساوی و ظاهرش باطن موافق و شش بکند همان که شش
 با اینده همگان تا آنجا کلام جا خط بستمی مذکور شد حل به نقیب صا و نشود چه از
 چیزهای که از او بطور آمده یک آفت که در زمان مامون خلیفه امید که تقریب حاصل کند
 اظهار نمود که الهیت باریست است و وارث پیغمبر عباس هم اولاد علی را نیز است که
 طلب خلافت نماید و اگر چه واضح این اعتقاد بود پس اگر چه او در مدح آن حضرت
 گفته است بموجب یقولون باقوا هدیهم ما لیس فی قلوبهم بزبان گفته و دل از آن
 بجز است حق تعالی را بر زبان جاری کرده تا دور قیامت بر حجت باشد و اگر از باب
 معاویه است یا خواص اصحاب حد که می نشست مد آن حضرت امیر علی است میگرد و یک
 صفات کمال آن حضرت منبره و چون عوام میرسد از هر جهت قتل علی علیه السلام میگرد
 و در سر نیز تا حکم بسبب و لعن آن حضرت میگرد و هر واقعه است شیطان میگرد و خواص
 ریز که می نماند خود نقل میکنند که شیطان از هیچ و تقدیس حق الله میگرد و سجد و درم
 مکتوب حد است و نماز گفت ارحم الراحمین و طوطا در حق شد و طوطا در کشته این عمل را

محبت و هم در پیش

نام نهاده اللهم العنه والعن من تبعه لغنا ابلیس سر بیدار احمد فرای مانده
 محمد غفر الله له که از بزرگان صوفیه و از مردمان خاص شیطان است مگر شیطان را بر بنده
 الموحدین نمیکند و مشهور است که بر سر سب میگذرد که هر که توحید را از شیطان یاد کرد
 از حق تعالی دور تصانیت اهل سنت مذکور است که خذ الزنا فضرحت علی من کان
ینقض العصا یعنی به نزد افضی دوست علی کسی است که دشمن محمد رسول الله
 و اله باشد و این غلط است چه را فضیلتان حجت علی کسی را میداند که دشمن باشد
 بآن اصحاب که حق ایشان را غضب کردند و ایشان را از حق ایشان محروم نموده
 و ظلم و ستم بر اهل بیت روا داشتند و عقل سلیم و طبع فطن شکریت حجت علی بن
 با حجت دوست جمع نمیشود چنانچه محقق منسوب نود علی بن
اتنی صدیقك ان الزای عنك لعادب و مشهور است که شخصی زعمی
 علیه السلام گفت انا احبک و اتولی عثمان فقال لا الا ان فانت اعور اما
ان تعیمی و اما ان تبصیر یعنی ترا دوست دارم و با عثمان نیز محبت دارم
 خسته بود که تو احوال اعز می یا بینا می اجتناب کن یا کوری و چنانچه اجماع یقینین محال
 در یک دل محبت کسی که دشمن او باشد محال است پس اولی آنست که اهل ایمان برادر
 مسلمان چنانچه از خدا بیک و از رسول بیک اتفاق کرده اند از امام و پیشوا هم یک قرار
 در سده چشم آمده و اعانت در روز محبت نمایند و از روی و چینی بکند و دعوی
 او محبت که با هم راست نمی آید کنند و الله چنانچه اولی سب کسی آن حضرت حق
 نمیشود و در اولاد و در حجت کسی باو نمیشود و سب چه فایده است و الله

رشت

عالم

در وجه دوست و از این عباس بود است و از این عباس بود است که چون در طایفه از ایشان
 میرفت رسول خدا پیش میرفت و جبرئیل این علیه السلام در دست راست و میکشید
 علیه السلام در دست چپ و معنای هر دو آنست که پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته
 با صبح و هرگاه این عباس این حدیث را از خاتم الانبیا شنیده باشد آنکه دیگران از
 صحابه که دعوی احصا می نمودند و می گفتند که ما شنیده ایم که پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته
 چنانچه صاحب کتاب بلد النحل از نظام نقل کرده و دیگران نیز در کتابهای دیگر آورده اند
 که آنرا بر روی خانه رفته و در بر شکم او کوفتند و استخوانهای پهلوی را شکستند و چون
 ساقط شد و از حسن ع علیه السلام و عباس کرد آن خانه بود و منم نکرده و از خدا
 و رسول و در وقت غایت نیندیشند پس هرگاه که آنکس عقلی دارد و از سر عقب میگردد و از خدا
 میدهد که این افعالی دعوی مسلمانان کردن مشکل است و این اسود را با عیان و اسلام و جانی
 رسول خدا جمع نمودن حالی از اشکال نیست و سبب این که حسین باشد علیه السلام
 اشرف است پس از بعد از رسول خدا و احبب هواری در مصافقت از این عباس این سوره
 روایت کرده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت والحسن و الحسین سیدا شباب
اهل الجنة یعنی حسن حسین بهترین جوانان اهل بهشت اند و ایضا از برادرش
 نقل کرده اند که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم در حالتی که حسن را بر دوش داشت اللهم
ان احببه فاحبه یعنی خدا با من این را دوست میدارم تو هم دوستش دار
 و ایضا از اسامه بن زید روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود در وقتی که آن هر دو
 کوثر را در عرض را بر دایمی مبارک داشت که هذان ابناي الله اللهم انك

تقلد احبهما فاحبه یعنی این هر دو پس از ما و پسران و دختران من اند
 خدا را تو میدانی که من دوست میدارم این هر دو را و تو این هر دو را نیز دوست دار
 و این که در سه بار پی در پی گفت و من شنیدم و از جابر بن عبد الله روایت گفته
 بخیرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرستم و دیدم که حسن و حسین علیهما السلام را بر دوش
 داشت و میگفت نعم الحاصل حاصل کما و نعم العبدان انتما یعنی خوش باری که
 بود بر دوش شما و بهترین باریست و بار او که شنیدید و صاحب کتاب نهایة المطالب
 حسینی بسند خود از ابن عباس نقل کرده که گفت نزد رسول بودم در حالتی که حسین
 بر دوش راست و ابراهیم بر دوش چپ بر دوش بر دوش بر دوش و آنرا که می بیند را
 می بیند که جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت ترا حق تعالی سلام می رسد و میگردد
 بنور میکشند و می کشد و می کشد و می کشد و می کشد و می کشد و می کشد و می کشد و می کشد
 و در ابراهیم گفته است اگر ابراهیم بر دوش و غیر از من کسی اند که من شنیده ام و از حسن
 غافل است و در پیش علی که گوشت و خون و پوست من است اگر او بر دوش و علی
 محسنه و این بود پس گویند که حسن خود را بر دوش اینان و ابراهیم را دای
 که بر دوش ابراهیم بر دوش روز قیامت و بعد از آن هر وقت که حسین را دید می گفت
فلیت من ذللتی ان ابراهیم ابی فدای یعنی فدای کسی شوم که ابراهیم را
 فدای او کردم و در صحیح مسلم و ترمذی نقل خدا تعالی که فما بکت علیهما التنا
 و الا کفر گفته است که ای آسمان سرخی دوست که پیش از خداوند حسین این سینه
 سوزده است و در مسند احمد حسینی آورده است که کسی در نام حسین میگردد که

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اجتنبوا الله تعالی لما یبغضکم که
از من نفرت و لما هو اهل و اجتنبوا کتبا لله تعالی و اجتنبوا اهل
بجای یعنی دوست دارید حق تعالی را بجای نفرتها را در کتب رسیده
وجود و حمایت و لوازم آن از برای آنکه سزاوار دوستی است و اهل بیت است
دوست داشتن و دوست دارد و دوست دارد بر ما بجای دوستی الله تعالی
که فرستاده ایم و چون او را دوست میدار شما هم مرا دوست دارید اهل بیت
مربوطی من که هر که اهل بیت مرا دوست دارد و هر که مرا دوست داشته
نار دوست داشته و اینها در جمیع بین الصالحین است از معبود بن و حید
قیسری روایت کرده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت
علی علیه السلام میگوید لا ینالی من سادات و هو یبغضک ثبات
نموده یا لا یفکر انک یا یعنی با کینه او را بر او دشمنیت آنکه ببرد و دوست
باشد تا آنکه ببرد یوران ببرد و یار بر من نظر ایشان در روز قیامت خوشتر
اینها باشد یا آنها و اینها در آن کتاب از انس بن مالک نقل کرده اند که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت لا یبغضکم کذب من فمکم انتم یبغضکم
و میبغضی یعنی یا علی دروغ میگوید کسی که کجاست میگوید که اگر از او سخن
و مرا دوست میدارد که دوستی با دشمنی تو جمع میشود البته آن کسی که با تو
دشمن است با من هم دشمن است و اینها در آن کتاب از ابن عباس روایت
نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب کرده فرمود که انت سید من الدنیا

دوست
از دوست من

در این کتاب از انس بن مالک نقل کرده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر از او سخن و مرا دوست میدارد که دوستی با دشمنی تو جمع میشود البته آن کسی که با تو دشمن است با من هم دشمن است و اینها در آن کتاب از ابن عباس روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب کرده فرمود که انت سید من الدنیا

و سید من الدنیا من آخره من احبک فقد احببني و من احبني فقد
الله عز وجل وعدک عدوی وعدای الله و دلیل المذا فیضک
یعنی یا علی تو بهتر و بزرگتر آن کسی که دارند و سید بهتر از منی که در آخرت
ترا دوست دارد پس به تحقیق که مرا دوست داشته کنس که ترا دوست دارد
دوست داشته است حق تعالی را دشمن تو دشمن من است دشمن من دشمن
و ای بر آن کسی که دشمن دارد ترا و اینها در همان کتاب از ابی هریر نقل کرده
گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حسن و حسین و چون چشم بر آن افتاد
انا حزب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم یعنی من جنگم با کسی که با شما جنگ
و صلحم با آن کسی که با شما صلح است در ساقب خوارزمی مسطور است بروایت
جابر بن عبدالله انصاری که گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که گفت
جبرئیل عاز جانب رب العزت آمده و در حق سبزه از درخت آسم آورده که
سفیدی بر آن نوشته شده بود که ای افرشت حجت علی بن ابی
طالب علی خلقی منکم ذلک یعنی درستی که من واجب گردانیدم و حق
علی بن ابی طالب را بخلق پس برت که بر ساقی این پیغام را از جانب من
به بندگان من و اینها در ساقب خوارزمی از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود در آن
که علی علیه السلام را می طلب ساخته بود که یا علی اگر بنده از بندگان عبادت خدا
بگذر آنچه نوح در قوم خود عبادت و رسالت متعولی بود و آن بنده را شکر
طالبا باشد در راه خدا را شالی همه از این فقره ادب کین برسد نه و الله عز و جل در آن شود

که بمزارج پیاده میکند و بعد ازین با در میان دعا و مروه مظلوم گشته شود و با
اینها ترا ای علی دست ندانسته باشد بوی بهشت بیاورد و خواهی رسید
و داخل بهشت خواهی شد و ایضا مناقب ذکر کرده است که در وقتی که علی علیه السلام
بعثت ارفقه بوده رسول خدا را دیدم که دست مبارک بر جانب آسمان بر داشته
میگفت اللهم لا تقبضنی حتی یتوفی علی یعنی الی مراد آنی تا آنکه من
بمن علی را بپای من علی را و به منم او را بعد از آن توفیق آنی و ایضا در
مذکور است که عبدالله بن مسعود روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
اولی کسی از ملائکه آسمان که علی را برادر گرفت اسرافیل بود و بعد از آن میکائیل
بود و بعد از آن جبرئیل و اول آن کفنی که در دست داشتند علی را از آسمان
خارجش بودند بعد از آن رحمان حازن بهشت پس از او ملک الموت بر روی
که ملک الموت علیه السلام بر دوستان علی رحم میکند چنانچه بر حسب و شهادت
رحم میکرد صلوات الله علیه و علیهم در گرفت الخ و مناقب از عیار شریف
که از بر سیده که دوست ترین مردمان نزد رسول الله ص که بود گفت علی علیه السلام
پس یایل پرسید که از زنان که گفت فاطمة علیها السلام و از دهم صاحب خرقه
و در اطمان حضرت است و اذن دخول بهشت او میدهد و حکم بر بنی جعفر
میکند و خواهری از بن عباس روایت نموده و قبل ازین هم گذشت که بر کنایه عرض
آن حضرت خواهد بود و جبرئیل را امر خواهد شد که بر در بهشت بنشیند و قماربانی نشیند
علی علیه السلام باشد کسی را افضل بهشت گنشد و از جابر بن سمره روایت است که

که از بر سیده

پرسید ما رسول الله صاحب لوی تو در آنوقت گیت فرمود که صاحب اللوی
نه الاخرة و صاحب اللوی فی الدنيا علی ابن ابی طالب یعنی صاحب
من در آخرت همان صاحب لوی من است و در دنیا که علی بن ابی طالب باشد
و از عبدالله بن اسلم روایت که رسول گفت از صراط گذشتن ممکن نیست تا به
آن شخص نرسیده و ولایت علی باشد و بدلیل مذکور خواهد بود علی را در
انسانه نموده بود که ولکثرة سخا یعنی آن حضرت افضل از غیر است از
لقبت بسیاری سخا و چنانچه مشهور است که مسکین و محتاج را بر نفس خود
و عیال اختیار مسجوده اشعبدکم یعنی از جهت اکه عبادت کنم بیشتر
بوده و شکر از آن گذشت و احلکم یعنی علم او از دیگران زیاد بود و بعضی از
آن مذکور شده و لا احب الیه یعنی از جهت جز دادن او عیب
چنانچه در زندان از کشته شدن دنی القیبه خبر داد و چون یافتند او را در میان
کشته گان من بود که من هرگز در دفع کفنه ام تا چون شخص درست بفعول آورده اند
یافتندش که بر پشت نشاند پستان داشت مانند پستان زنان و سوس جند
رویده بود و در راه رمضان از کشته شدن خود خبر داد و روزی بر صبر بود که
خالد بن ولید کشته شد گفت والله کشته نشد و اتفاقاً در راه نای لشکر
صلوات خواهد بود که بچنگ حسین دوند و لوی ایت را حبیب بن جابر
خواهد داشت پس مردی از زیر منبر گفت من حبیبم و این کار کنم گفت اگر گفتی
بهر خواهد بود اما خواهی کرد و آخر چنان شد هم خالد امین بود و هم حبیب صاحب

و دین شریک نیست در بهشت با تو و اما آنکه دشمن دارد و کتیب کند شر او است که حق
روز قیامت او را در مقام کذا بین مراد و عذاب آن طایفه منسوب گرداند و در حدیث
خوانده می شود که عدی بن ثابت گفت که در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم
از برای آن حضرت مایه آورده و آن حضرت فرمود ای ایمنه از آنکه از آن سوال نمایند گفت
چیزی که رسول خدا از آن بخورده باشد دوست ندارم که از آن بخورم ایضا در همان
مستور است که شخصی گفت که حضرت رفعت دریم که بتایه بر پیشیده و بتایه
از آنرا کوتاهی نیست گفت بهتر من جاها است که که عورت یا بر پیشیده سرا و کلام
و هم او نقل کرده که آن حضرت را دیدم در باران که شمشیر را در دست داشت و
میفرمودت و گفت من سستی می بینم سیاهی هذا فلو کان عنده
اربعه دنا هم اشتري بها اذا لما بعد یعنی کیت که بخرد از من شمشیر را که
اگر در نزد من چهار درم می بود که حاجه می خریدم این شمشیر را می خریدم و هم از آن
حضرت مرویت که فرمود که ترک کردم دنیا را بجهت آنکه بتایه نوارده و تعجب
در وجه آوردنش مت و نیزه کاش خیر است ترك الدنيا لقله بقاها
و كثرة صاهاها و خسته شرکاتها و در خطاب بدینا فرموده که یا
یا دنیا عترتی قد طلقک لئلا لا رجعت فیها یعنی ای دنیا و کز آن
فریب ده که من فریب تو نمی خورم ترا سه طلاق داده ام و امید باز گشت نمانده است
مراد بوی تو **سوم آنکه آن حضرت** **اعبدوا الناس** بود و عبادت
مسکس عبادت آن حضرت رسیده ضایع التماس و قیام اللیل بود و در حدیث

و شبها در عبادت پروردگار برود و روزی در میان روزی نماز رکعت نماز
کردی حتی در لیل الحریب از آن نمازها چیزی از دست نرفته و از این حدیث
مرویت که گفت در روز حرب دیدم که در آسمان نطفه می کند که چشم چسبانی
با امیر المؤمنین گفت که می بینم که در خطر داخل شده ام که نماز کنم یا نه گفتم در وقت
و وقتی گفت با باری من مقاتله بجبت نماز میکنم چه احوال در عبادت الهی
در اول وقت غافل شوم و پیشانی مبارک آن حضرت از بسیاری سجود
سجود انوی شتر چینه کرده بود و از کلام معجزه نظام آن حضرت است که
که والله ما عبدك خوافا من لا ركة ولا شوقا لا جنتك ولكن اننا
اهل للعبادة فبعدك یعنی عبادت میکنم با الهی از جهت آنکه از آن شتر
توسیر قسم و نه از برای آنکه به بهشت تو مشتاقم و طبع در آن دارم لیکن ترا
بایفتم که شتر او را پرستش مستحق عبودیتی از آن جهت عبادت تو میکنم یعنی
قربه الی الله اینست که بغیر از عبادت هیچ چیزی منظور نبوده باشد و این
در رعایت انحلال و از عبادتای آن حضرت است که از کعبه است مبارک
نزار سبزه حسیده و آزاد کرده و در هنگامی که در کعبه معتقد در شغب بودند
نزدوری میکردند و اوقات جنگی که یکی از ایشان رسول خدا بود
چه از دشمنی کفار قریش که در ایشان تنگ نبوده و از هم دیگر رزق برست نمی آمد
و مشهور است که امام همام امام زین العابدین صلوات الله علیه در زمان
خدا بوده و در بسیاری سجود که پیشانی و دیگر اعضا بر زمین نهاده بود در نماز آن

اعضا بنه کرده بود و التفتش میگفتند یعنی صاحب پناه و مع پناه که
 بصیغه که در آن عبارت ایم المؤمنین عاشق بوده اند میگفته اند
 میکشید و تافت میخورد و میگفت اینک بعباده علی علیه السلام
و از امام هفتم امام موسی کاظم علیه السلام و است که فرمود آیه صلوات
فی وجوههم من انوار النجود در شان امیر المؤمنین علیه السلام است
 که نازل شده حاصل که پرستی الهی را آن حضرت بر طایق گذاشته است که
 بآن غیره دست عابدان جهان و از محل آن عاصبه اند ملاک و غیره ایشان
 از مقربان و چون چنین باشد و حال آنکه آن حضرت اعرف بود کمال اقدس
 و محال حکایت مشتاق ترین همه خلق بود و وصول در رسیدن عالم صریح
 و آن ترقی که او را عباد بود و گیر پراخ بود و زمینی که او را عبادت حق تعالی طلب
 داشت هیچکس نداشت چهارم علم آن حضرت بر تبه بود که این ملجوع عالم
 با آنکه آن حضرت را چنان ضربتی زده بود امام حسن را و صیبت فرمود که او را
 یک مرتبه بپوش نریند و کوش و پنی او را برید و از طعام و شرابی که من میخوردم بدم
 به رسید و پیش از آن با آنکه میدادند که از او چه برینور خواهد آمد عطای
 که بدو بکران میکرد او را محسوم داشت و ملا علی قاری در شرح تخریج میکند
 که در عرب معادیه پیشی گرفته اند شکر معادیه بر کنار فرات و آب را آشکار
 امیر المؤمنین منع کرده با بر معادیه و چون شکر آب را از آب دور کردند
 که آب را منع کنند آن حضرت راضی نشد و شکر را از آن نهی فرمود و در روز جنگ

بر کتبت عادت فر
 و عبارت ۳۳

خود را بر گرفته اند با آنکه عداوت او را با خود میدادند و میفرمود که بعد از این
 از آن با ما مان چه با او هر رسید و بقصد آن حضرت گفتی لعین شمشیر کین بر کمر
 بسته بود و گفتند اکثری تقیه کرده بود با اینها هم او را گذاشته اند حکم
 فرمود و ایضا عبدالله زبیر که در آن روز نسبت بان حضرت بی ادبی نکرده
 بود و در پیش را که از هر شب چنان شده بود و تحریص تقبال کرده و هر چه لایق بکمال
 خویش بود نسبت بان حضرت بی ادبی نکرده بود در آن روز بقتل آورده
 و در این محرم در دیده از و عفو نمود و گذرانید و اهل بصره با آنکه شمشیر بر روی
 بودند در شش هم داده دبی ادبها کرده حکم کرد که کسی متوض حال و اولاد ایشان
 نشود و با عایش کمال مدد بانی نمود و زمان هرگاه او کرد که بمیدان پیش رسیده
 سعد بن عاص که با او از مدتی و بد ذاتی صبری غایبه بود که بقتل نیاورده باشد
 دست یافت عفو نمود و مطلقاً مؤاخذه ایشان نفرمود در عوض دشنام و عدا
 و بجای غضب حلم بکار صیغ بود چنانچه خود فرموده است یا ادرت
نذنی الیوم جلاً فاننی اری الحلم لیسینم علیک حلیم یعنی الهی
 رنایده سازم که من میدانم که هیچکس از حلم و بردباری ایشان نکند است
 و حکایت آن کبری که خیر بر روی مبارکش انداخت خود مشهور است و احتیاج
 بیان نیست پنجم مورد دوم آن حضرت آنست که دست و دشمن را انداخت
 است بر آنکه سخنی بگوید خلق الله را بوده علیه السلام چنانچه جمیع مال و محتاج
 خود را در راه خدا داد که هیچ چیز باقی نگذاشت و در بت مبارک خود باغی

ساخته و مبلغانی کلی حاصل آن بود تمام بفقرا برسد و شکر ازین صفت آن
نزول ملایق و انعامات لایمکه که قبل ازین مذکور شد و از جمله سنی و تقوی
آن حضرت خود بنفس گنجینه عینیت که جان خود را بذل نموده بجهت
حق تعالی و در شب غار در فراش رسول الله خوابید و خود را فدای رسول کرده
آیه و سبب الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله تارک
یعنی از مردمان کسی است که میفروشد نفس خود را و جان یغیر خود را و بگوید
در راه الله تعالی و آن یغیر از امیر المؤمنین علیه السلام کسی نبود از دیگری
این کمال را بظهور نیاورده و مشهور است که باقی در مدینه و پشت که همه کس
آرزوی آن بود و آن را بده هزار دینار فروخت و جمیع آزاد و سبیه بفقرا و مسکین
بخش نموده بجهت آنکه در حالتی که وجه چاشنی از آن نمانده بود فاطمه علیها السلام
گفت و حمید استی که حسین و روز است چیزی نخورده اند و من و تو نیز
حال داریم از آن باغ هر ایک دلی آرد و ضعیف شود گفت حاجتی که ذل سوال
در تعبیه ایشان شده تواند کرد مانع آنکه از آن چیزی بماند آدم
و چون این صفت در آن حضرت کمال است و دودش هم از آن
کتابها برگرفته اند بقول آنکه گفته است که من میخوانم و فرادیت بهمین
نموده **ششم شجاعت است** و اجماع کافران است که امیر المؤمنین
شیخ تراشید خلق الله بود این ابلی الحید و در شجر نوح علیه السلام میگوید که باید
فرمان در وقت صورت آن حضرت را در عبادت خانهای خود کشیده اند و میکشند

و بیشتر

و بیشتری که حایل میکشند نام او را نقش میکشند و ملوک و علم صورت
در سینههای خود بوسیله فتح و نصرت و یقین و تکریم میکشند و اندک شکر
آل ارسلان و در ششم پسر ملک شاه صورت آن حضرت بوده است
و علامه با او معاذاً و باین ما و این دمه با او شکر نبوت خاتم النبیین
همه او را بجهت این صفت دوست داشته اند و میدارند و تعظیم نام و صورت
آن حضرت میکنند و کفار و کفار که با او باشند از نام او هستند و بجهت
کتاب مسطور از جهود مشهور است که هرگاه کفار در روز جنگ علی علیه السلام
میدیدند بعضی بعضی وصیت میکردند و دیگران امید بجات بگذرانند
و اگر بعد از جنگ خود را زنده میدیدند تعجب میکردند و بعد از حکایت خبر فدا
لا سنیف از آسمان حدیث خندق ظاهر دیگران مطلب را جست
بدلیل و کواهی و تبینه و برائی نخواهد بود **هفتم مستجاب بودن دعا** آن
حضرت است چه رسول صلی الله علیه و آله در روز مبارک گفت من دعا کنم
تو امین بگو و در ششم و دوزیت دعا کرد و آفتاب بر گشت و هیچکس را درین
شک نیست و درین نزد دعا کرد از برای اهل کوفه که آب نیامده شود و چون
از فدا و تی شکوه کردند باز دعا نمود تا کم شد و از انس بن مالک چون
گفتن شهادت کرد دعا کرد که مرضی سه اکنه که پنهان نتواند کرد میرود
و یکی از بنی امیه با او در گفتگویی بی اوفان رسیده بود و گفت احسان
لفظی است که بر سبک اطلاق میکنند فی الحال در صورت سبک بر او کرده اند

زن و فرزندانش حبس می کردند باز و خاف نمود تا بصورت اول شد و دعا کرد
 پیشتر بن اوطافه گردانده شود و او به علت چوون گرفتار گردید و اگر چه این طور
 نسبت بحالات آن حضرت سهل است اما چون با دیگری نبوده و این دلیل
 است مرقوم شد **استم خبر دادن آن حضرت است** از غیب اگر چه این از
 حد حصه بدر است **بود** نه از اخبار نمودن آن حضرت که مشهور است
 زینت این کتاب **یک** **انگ** منوجه صفتین بود تشکی بر حیوانات
 نماید **آن** حضرت دیری دید و از راهیب آن ویر طلب آب کرد و آب
 تا آب فرخ راه است و هر یک از برای من اندک ابی می آوردند اگر بشود
 تلف می نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از راه بدر رفته اطراف را نگاه
 می نمود و زمینی را نشان داد که بکنسید چون کنند سنگ عظیم بپاشند
 سنگ را بر دارند آب بخورند خلی کشته برین شده که سنگ را حرکت دهند
 نتوانستند سید کس بودند و عددش گمان بود هزار و چون هم عاجز بودند
 از آب رزق آمده بسج چپک ان سنگ را حرکت داده برداشت و ببرد
 از ریز آن حبشه آبی پاشید که آبش از غسل شیرین تر و از چرخ سرد تر و از برف
 سفید تر بود تمام لشکر آب خوردند و حیوانات را آب دادند و مشک را
 کردند باز آمدند که سنگ را بجای خود نهاده چون عدد در آن لشکر بود بنفشه
 منوجه شده سنگ را بجای خود نهاد و خاک بر آن ریختند و چون از صفین
 نمودند یاری که همراه بودند هر چند خواستند و تفحص آن کردند نیافتند و راه

در نسخه

دیر رسیده آمده پرسید که این شخصی نبی است گفتند و حق نبی است پس
 بخدمت آن حضرت شتافتند در دست و پای آن حضرت افتاده و صلوات
 گفت از حیران ما پرسیده بود که در حوالی این دیر است و از آن است
 نه در الابی ما و حق نبی و پدر من در آردی و این سر در مدینه درین
 سر بر مدینه و این دولت لغیب من شد پس در خدمت آن حضرت بعضی
 رفت و شنادت یافت و این حدیث در کشف الغم و در کتاب مناقب دیگر
 کتب بطریق مختلفه مذکور است **یکی دیگر** که بعد از رسول صلی الله علیه و آله
 امیر المؤمنین علیه السلام ندان کرد که هر که بر رسول خدا نبی هست و امانتی باشد
 و هر که می آمد و طلب می نمود آن شخص میداد و الا فلا و چون خبر فاش شد عربان
 بگر گفت ما را نیز درین باب بگری بید کرد که نام ما پست شد و بعد از مشورت
 باهم قرار دادند که ایشان نیز ندان کنند و صدای ایشان نیز ندان کرد و چون خبر باهم
 رسیدند سر بود که زود باشد که از این علی پنهان شوند پس روز دیگر اعرابی آمد و از
 جانشین رسول خبر پرسیدند نشاندند بانی بگر اعرابی از او پرسید که و حق نبی
 و خلیفه او تو بی گفت بی چه می خواهی گفت شتافتند و آن که رسول ضامن شده گویند
 تو خلیفه رسول بودی میدانستی چه فایده و چه چیز ضامن شده بود اعرابی گفت که
 ضامن شده که شتافتند و فایده سحر سوی سیاه چشم بهر باید داد یا حرکت
 باید نمود ابو بکر گفت در جواب فکری کن عمر گفت اعراب جاهلان می باشند

از قرض و غیر آن که بزرگ
 خود را بر سر داشت اگر
 میسر می شد
 او را بر سر حمله بود

که بی خبر حواله می کردند
 پس که بزرگ و حق
 شده

از طلب گواه کن چون از گواه طلبید اعرابی گفت یا مثل من کسی بر من
 شایسته می توان گرفت و الله و الله ما انت بوجتی رسول الله و لا خلیفتم
 یعنی بخدا قسم که تو وصی و خلیفه خدا نیستی و از آن مجلس دل آورده و عناک
 بدون آمد سلمان فارسی بآن اعرابی رسید و گفت بیای تا ترا بوسی رسول خدا
 نشان دهم و چون بخدمت آن سرور رسید گفت انت وصی رسول الله
 یعنی تویی و بی رسول خدا آن حضرت فرمود علی ما کشفنا یعنی من وصی
 رسول خدا یم چه می خواهی بخواجه اعرابی حرف خود را عاده نمود آن حضرت با گفت
 اسلمت انت و اهلك یعنی مسلمان شده تو و اهل بیت و خویشان تو را
 چون این سخن شنید در پای آن حضرت افتاده و می پرسید و میگفت شما را چه می
 وصی رسول خدا و خلیفه او بی چه میان من و رسول خدا این شرط شده بود که هر
 شعری پس حضرت امیر المؤمنین امام حسن علیه السلام را طلبید گفت با سلام
 بر بعلانه وادی و نه آن و بگوی یا صاحب چون جواب شنیدی بگو که امیر المؤمنین
 فرموده که گشت و نماند که رسول خدا صاف شده باین اعرابی تسلیم نای
 و چون حضرت امام حسن با سلام و دیگر مردمان رفتند و آن حضرت نیز او را
 شنید که سقفا و اطلقا یعنی شنیدم و فرمان بردارم و در حال زمانه
 از سنگ پر دین آمد حضرت امام حسن علیه السلام را گرفته بپشت اعرابی داد و دست
 همان اهیات بیرون آمدند تا بهشت و هد تمام شد و اعرابی آنرا تمام بفرمود و آورده
 راه قبیل پیش گرفت و در کتاب خراج آورده اند که شخصی بخدمت آن حضرت آمده گفت

گفت من از دوستان شما ام آن چنانست که دروغ میگوید محنت و دیوت
 و ولد زنا و انکارش در حالتی که حایض بوده باو جاحل شده باشد ما دوست
 نمیداریم بعد از چند روز قصه صفین پیش آمد و در آن ایام آن مرد با معاویه بود و بجا
 گشته شده بکنتم رفت و ابن طلحه است ای در کتاب خود نقل کرده از صاحب تاریخ
 فتوح شام که چون خراج عسکرم حرم کردند که بایر المؤمنین علیه السلام قتال
 و آن حضرت متوجه مهران گردید سوارای از راه رسید بآن حضرت گفت که
 یا امیر المؤمنین خراج از قصه شما خبر یافته از لهر عبور نمودند و روی بانتم ام
 آورده آن حضرت فرمود که تو دیدی که روی بانتم ام آورده و بقصد نیت کنی
 نخواهند رسید که تمام بیت من و لشکر من مقتول کردند و الا که از دست
 فرار نمایند در آن مکان و در آن واقعه گشته نشوند از اصحاب من مگر کثر از دست
 و چون بگذرند رسیدند جاکه آن حضرت خبر داده بود بظهور رسید و از
 حذب بن عبدالله روایت گشته که او گفت با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 بودم در حرب جمل و صفین چون در خدمت حضرت امیر المؤمنین بودم متوجه دوا
 شدم شیطان مرا وسوسه کرد شک در دلم افتاد که این حاجت بهر صلحا
 و اقیقا و زمانه عبادت با این قتال کردن مشکل است صبحی باینه مطهره
 آب از شک در دوشدم و نیزه را بر زمین زده بس راه سایه بان کرده نشستم
 بودم که ناگاه علی علیه السلام را گذر بر من افتاده پرسید که آب با توست گفتم نه
 مطهره را برداشته طهارت یافته در زیر بر من نشاند که دیدم که سوارای می آید

گفت بی و اگر درود کردی
 خدا را که در راه برستی
 غنی گشتی و بستان
 جود کرده

میسید فرمودند که سوار آمد و گفت که قوم از من عبور کردند و نه در این
 من بود که عبور کردند آن مرد من بود که والله عبور کردند باز من بود که نگرفتند
 انما دیکری آمد و گفت قوم از من گذشتند فرمود که نگذشتند گفت والله
 که بیا دم تا رایت ایشان را در اینجا بنمایم من بود که نگذشتند و حاجت
 محصل بختن خوانی ایشان است پس برخواست و منم برخواست و با خود گفت
 الحمد لله که حق تعالی این مرد را پیدا کرد این مرد است بر خلاف آنچه گفتن یا آنچه
 میگوید از روی محبت و دلیل میگوید ما اینست که رسول و جبر داده یا رضا یا این
 عهده نیست که بتوی سپارم که فردا در قیامت از من سسوال کنی که اگر من قوم را یافتم
 که عبور کرده اند اول کسی که با او قتال کند من خواهم بود و اگر عبور کردند با من
 بجان دلی بگویم پس بکنار نرسیدیم دیدم که رایت بحال خود است پس آن حضرت
 مرا رفته و کشید و گفت ای برادر ای زوی بر من و حال بگو تو در سخن شد گفتم بلی یا
 المؤمنین من بود الحال تو میدانی پس در مو که رفتم و چندی از خارج را گفتم و
 کردم تا نافع شدم و این خبر در میان نقد اخبار شایع است و دیگر این خبر آشور بر کتاب
 خود ایراد نموده که چون سایر المؤمنین علیه السلام بگذر رسید جوانی از اصحاب و غبت
 به کفاح گروهی را از تفریح نمود و در می آن حضرت نماز صبح گذارده یک را گفت برو فلان
 موضع که اینجا مسجد است و بر یک جانب آن مسجد خاذاست که مردی وزنی اینجا آواز
 بلند کرده اند هر دو را به نزد آن حضرت با ایشان خطابه نمود که استجب بچه
 نزاع ندارد که شد جواب داد و گفت یا ایها المؤمنین من این زن را سوختم و زوی کردم

ابا و خلوت کردم با فتم در نفس خود غرقی که از نافع شد که من ابو نریدی کنم و اگر نریدی
 میداشتم هم در آن شب اورا برون میکردم پس بر من غضب کرد و میان ما نشد
 تا ایزان که امر تو در دواست ایام بخیرت تو آن حضرت فرمود بجز آن مجلس که بعضی از
 باشند که در حضور مردم نتوان گفت و نخواهند که کسی بشنود و حق را بر خواسته تمام
 برون رفتند و غیر از هر دو یک دیگر را بگذاشتند آن حضرت با زن گفت این جوارا
 می شناسی گفت نه فرمود که من چه کنم ترا چنانچه او را شناسی اما وقتی که است
 شب نوی منکر نشوی گفت که یا ایها المؤمنین من بود که دختر فلان کسی استی گفت بلی
 من بود که پدر تو ترا از کسی شنید که او را از تو و ترا بوی نداد و بزنی از جوارا
 او را احضار فرمود از برای این گفت بلی فرمود که فلان شب تو بدون زنی بقضای حاجت
 او ترا گفتم و به اگر او با تو نزدیکی کرد و تواند او را در گشتی و پنهان میداشتی از مادر
 عاقبت ما و در اطلاع یافت از در پرت پنهان میداشت و چون وضع حمل نزدیک
 مادر را شب از خانه برون برد و ترا وضع حمل نمود در فلان جا و آن کودک را که متولد شد
 و در جامه حبیبه در خارج برد آن در جایی که آنجا قضای حاجت میکردند گذاشتی
 آمد و او را بویید و تو ترسیدی که او را همچو در سینه انداختی و آن سنگ بر سینه
 طفل انداختی و شکست تو و مادرش بر سر او میبندید و مادرش از جامه خود پاره جدا کرده
 بست و بعد از آن او را گذاشتند و راه خود گرفتند و دیگر نه اندیشید که حال او باشد
 دختر چون انا را از آن حضرت شنید ما که است شده آن حضرت فرمود که بچی حکم کنی گفت
 بلی یا الله یا امیر المؤمنین که این امر را بفرمان من و مادر من کسی بداند آن حضرت

که از اسیران بودیم آن زن
 را شنیدیم

حضرت ذوالکمال مطلع ساخت مرا بر این احوال و بگوید که شما او را که استیضه
در صبح آن شب فغان آمدند و او را برده ترحیم کرده اند و بزرگ شده
و آمد با ایشان بگویند این مرد است که ترا خواست اکنون پیر است و بگویند
سرت را بکش چون کشود اثر شکست بر سر او ظاهر بود آنکه در نمود پیر است
کناه داشت و او را که حرام کرده بود بد پس فرزند خود را بگیر و برو که در میان شما
صورت ندارد و دیگر خبر داد آن حضرت بتم تا رفته غلام خود وکیل بن زاید را
را باینکه محتاج بود الله هر کدام را بچه طریق شنیده خواهد کرد و دیگر آنکه در گفت الف
نمود است که چون صبحی ای کربلا رسید در وقتی که از سفر رجعت بود
ایستاده و از ازارش کسرت چون از سبب آن پرسیدند گفت این زمین
و جوی درین مکان کشته شوند که هیچ اهل نیست شوند و جی چیز و مکان متک
و جای شهادت همه را نشان داد و برایشان کسرت و از آن حضرت نصیحت
نبای ای کسرت پس دوازده سال پس تا دلی قول آن حضرت نمیدانست
تا آنکه واقعه ای شد که ابوالحسن صلوات الله علیه روی نمود و در آن
هر که از آن همراه مانده بودند آنست که مراد آن حضرت عا این بوده است و دیگر خبر
داد و عادت بغداد و در آنجا ای بنی امیه عباس و احوال ایشان و ابتدای
آن معول و انتهای احوال بنی عباس بود و دوازده سال که کوب خاک بغداد را
نمود اهل خانه دوازده فتح دادند و بچه آن حضرت فرموده بود بعضی را کوب
و خط آنان گرفتند و تفصیل این در محل خود مذکور است و بعضی از معانی در تفصیل

مناوی کرده اند که موجب نقص قرانی که و عند مفاتیح الغیب لا یعلمها
الا هو یان الله عنده علم الساعة و دیگر آیات و دیگر **عینی**
علم غیب مخصوص بخدا تعالی است و جایز نباشد که کسی غیر از حق
از غیب خبر داده چنانچه در حدیث بنوی منع از آن وارد شده و آنچه شما بگویند
میباشد متوهم این است که از غیب خبر داده باشند جواب نیست که
الله تعالی میفرماید **عالم الغیب الا یظهر علی غیبه احد الا**
من اراد ان یمنی من رسل یعنی مطلع نمیداند الله تعالی غیب خود سچ
مگر آنکس که بپسندد از رسول و فرستاده خود تا معجزی روی شود و هر چه
المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه معصومین از آن خبر میدادند از جانب پیغمبر
بود و اطلاق پیغمبر صلی الله علیه و آله بر غیبت بی واسطه آن حضرت سبحان الله
اهل بیت پیغمبر که بواسطه آن سرور از غیب خبر داده باشند شکر آن شدان و
اطلاع بر علوم غیبیه بصورتی که مخالف اهل بیت پیغمبر دادند آیات است
راشته باشد و این معنی را سب دیگر نخواهد بود بحسن عداوت اهل بیت
طرف آنست که معاندان از برای عمر که نمیدانست که کدام دست و زور را باید
و مجنون و جاهل را حسب نمیتوان کرد اثبات دانستن غیب کردن گفتند
و بر حال سایر مطلع بوده آنکه خبر داد آن امیر المؤمنین علیه السلام از غیب
نمیدانند بلکه قایلند که لو کشف الغطاء ما ازدادت یقینا کلام آن حضرت
است و او را صادق میدانند و مستول دارند که سلوف عن طرق السماء

بر سر است الف و ج و ک

و سلفی تمام دون العرش منمود و در آن صادق بود اما هرگاه مشاء و عداوت
 اهل بیت برایشان علیه کرده و لعنت مخالفان و در دل جی از ایشان خوش نداشتند
 این معانی را فراموش نکند محبلا از مخالف و مخالف در کتاب خود انقدر
 کرده اند که از حد و حصه بدون است و این کتاب بکفایتش پیش از آنچه مذکور
 ندارد اگر کسی خواهد بکتاب مبسوط رجوع نماید **نهم جهاد است و دست و دشمن را**
 اتفاق است که استحکام بنای دین مصطفوی بشیعه آثار دشمن کنار بکشند
 حتی آنکه طایفه کرام تعجب میکنند از ثبات قدم او در معارک و انداختن خود را
 سمالک چه در غزای بدر که از او ایه خطی گفته اند **اول** و بی بود که مسلمانان آن
 سبب شدند پس نوبی بن خویله که چون حضرت رسول آورد میدان رفت
اللهم اکنفی قتلک یعنی خدا یا شرفی از من بازدار چون حضرت او را قتل
 آورده آن حضرت فرمود **الحمد لله الذی اجاب دعوتی** یعنی خدا را
 که از من مایه و مبارزان قریش در میان عرب شجاعت مشهور بودند برابر عید
 آن حضرت بود بقوله ای از آن حضرت پیشتر بود و در غزای احد که جمیع مسلمانان راه
 پیش گرفتند و شیطان در دینه ندا کرد که محمد صلی الله علیه و آله کشته شد و در میان
 لشکر بنی نضیر شجاعت پروردی یعنی ایه المؤمنین کسی دیگر نماند
 فتح که بقصد کشتن رسول می آمدند آن حضرت شکست حید و طایفه از اسرا
 ندای لا فتی الا علی لا شفی الا ذو الفقار بگویند مردم غریب نیکو و عزیز
 آن روز با رسول گفت که طایفه عجب آمده اند از مو سایی که علی با تو کرد رسول

این حدیث را در جایی دیگر
 و چه بسیار از حدیث
 آن بگوید
 بیشتر کتاب نهاده ایشان بر آنکه شکی در حدیث ایشان نداشته باشند

کوه بس است و اسدیم را یا یعنی از روی رای و نه بر از همه کس پیش
 بود و در حدیثی و فتی حکم او مطاع بود و پیشرفت او هرگز شکری بجای نداشتند
 و اکثر هم جزوا علی اقامه حدود الله یعنی پیش از همه مردان
 درین که حدود دین الهی و احکام شریعت رسالت بنای را بجای آورده و در آن
 مساله اصلا فقه بود و احفظکم **لکتاب الله العزیز** یعنی حافظ ترین
 خلق و اصحاب بود مصحف مجید را و جمیع قراستند قرآن خدا را بن حضرت
 میربند و اختصاصه بالقرآن و الاخوة بالنصرة یعنی آن حضرت
 مخصوص بود بخویش رسول الله و برادری آن حضرت و ماری و مددکاری او
 و بعضی از آن در ضمن تفسیر آیت **و احاربت سمیت و کربانت و مساوات الیها**
 یعنی مادی بودن او علیه السلام انبیا را چنانچه در آن حدیث من
 اراد الله ینظر الی ادم تا اوفی بای آن شد **ولا انتفاء** سبب گفته
 یعنی آن حضرت طریقه عینی کافر موبده کفر او را در یافت و **والله اکثر**
 الانتفاع به یعنی از جهت بسیاری نفع یافتن مسلمانان از او چنانچه
 که کفنی از آن بایل ایمان رسیده از مسجک رسیده و ملا علی قزوینی بعد از
 شرح مجموع این دلایل بجوابی که اهل سنت را در برابر این حرفی و ادله است
 بکلام کرده و خود کشی کرده که کسی اعترافی نیست در اینکه متابعت او عام است و مفصّل
 او بسیار است و او موصوف است بکالات و مخصوص است بکرامات اما
 اینها دلالت نمیکند بر افضلیت چه اتفاق اهل سنت است اتفاق که بجای جامع است

بر فضیلت ابی بکر و بعد از او بر فضیلت عمر و دلیل بر این معنی از کلمات
 و آثار و علامات ظاهری شود اما کتاب قول حق الله و سبب بها الاتقی
 الذی یؤتی ماله ینزی و ما لا یحد عندہ من نفقہ تجزمی چه بهر دلیل
 سنت و ائمت بر آنند که این آیه در شأن ابی بکر نازل شده و اتفاق درین آیه
 واقع است معنی اکرم است بدین قول حق تعالی که ان اکرمکم عند الله
اتقیکم یعنی درستی که کرامی ترین شما نزد الله تعالی آن کسیت که تقوی
 بیشتر باشد و افضل معنی اکرم است و نیز امام بافضل الاکرام را و او را بکرم
 میشود که اگر ائمه المؤمنین باشد زیرا که رسول صلی الله علیه و آله را نزد ائمه
 نعمت بر تنبت بود چه معنی این آیه این است که نزد باشد که در کتب از ایشان
 بر این کاران را که میده پسند مال خود را به نیکی و پاکی و نیک نامی نه برای خود
 و سچمکن را نزد او بعتی بود و برود منشی داشت که مکافات کرده شود
 و لیکن این نفقه بر عهده ای تعالی کرد پس نزد باشد که خشنود کرد و بر سر نیوانی
 که موعود است و برای بکر کسی سنتی نداشت پس هر چه کرده برای خدا کرده
 اما چون رسول صلی الله علیه و آله بر حق تربیت داشت و ما لا یحد عندہ
 من نفقہ تجزمی در شأن او راست می آید و اما حدیث که دلالت بر فضیلت
 ابی بکر و عمر دارد چندین حدیث است یکی اقتله بالذین من بعدی
 و ابوبکر و عمر معنی اقتله کشید باین دو کس بعد از من اند ابی بکر و عمر
 هم کس را خطاب کرده که اقتله باین دو کسید و حدیث دیگر که ابوبکر و عمر
 است

اکلا اهل

اهل البیت یعنی این دو کس بهترین کسانی اهل بیت الله و کمال کسی را گویند
 که میزد کسی و یا در سال باشد و حدیث دیگر لو کنت متخذ المصلی
خلیلاً غیر ذی لا تخلف ابانکر خلیلاً لکن هو شرک من دینی و صلی
 الذی معه نه الغار و خلیفتی نه ابنتی معنی اگر من دوستی بیز از خدا
 ابوبکر را دوست میکردم لیکن او نزدیک من است و درین و یاد غار من است و خلیفه
 من است در است من و حدیث دیگر اینکه قتل ابی بکر کذبی الناس و حدیث
و ائمت نه ذو حجتی بائنته و حجتی بآل و سنائی بنفسه و جاهد
 معی لحافه الخوف معنی کجاست مثل ابی بکر که مردم را مکتذب من کرده اند
 و او مقتدی من نموده و بمن ایمان آورد و دوخته شش بمن بزرگی داده و مال خود را
 کرده باین بنفس خود و مواطعت نموده جهاد کرده باین دو وقت خوف و ترس
 و حدیث دیگر که عمر غاصم را وایت کرده میگوید که گفت بر رسول الله که کدام یک از شما
دوست تر از من بنزد تو گفت عایشه گفت من از هر دو سوال کردم گفت ابو هب
 معنی پدر او گفتم بعد از او گفت عمر بن خطاب و حدیث دیگر که رسول گفته اگر بگویند
 رسولی میگوید ایمده عمری بود و حدیث دیگر که ابوبکر و عمر را وید گفت هذان
و المصلی معنی این هر دو چشم و گوش من اند و اما ابی بکر یعنی آنچه در من بود
 که دلالت بر فضیلت ایشان میکند یکا که این گفته که من با کسی حرف میزد
 در حضور رسول الله که آیا بعد از او که افضل باشد شنیده و گفت ابوبکر پس عمر
 و از همه حقیقت مردیست که بدیدم را گفتم که کدام یک از مردمان افضل از بعد از رسول است

گفتیم بعد از آن گفت هر ترسیم که بگویم بعد از آن که بهتر است بگوید عثمان گفت
 بعد از آن که گفت انا رجل من المسلمين یعنی من بعد از آن که بهتر است من مردم
 از میان آن و این امر المؤمنین گفته است که غیر الناس من عبد الله البلیغین
 ابوبکر ثم عمر ثم الله اعلم یعنی بهترین مردم بعد از پیغمبر آن ابوبکر است
 پس عمر پس خدا بهتر میداند و اما در است بعضی علما تا کی که دلالت بر فضیلت
 ایشان دارد یکی فخری بی دردی یکی گفت قلوب مردم آن یکی متاورین
 اهل دود و یکی بکشد از عرب از کفر و فتنه شام و اطراف آن در میدان
 و قدرت شوکت اهل اسلام تا حوالی فارس در زمان ابوبکر و در ایام فتح عراق
 و فارس تا انقضای همه اسان و قطع دولت ملوک عجم و قوی شدن شیعیان
 در زمان عمر و فتح بعضی دیگر از بلاد و بلخ شدن کفر اسلام دفع نمودن
 مردم را بیک مصحف با تقوی و دین و اتفاق در حضرت دین و سعادت
 رسول و در وقت و داد و نمودن جفا و شرم خدا بجز رسول صلی الله علیه و آله گفته
الا لیستی من لیستی من ملة الله یعنی یا من ملة الله
 از آنکه ملائکه آسمان از شرم میکنند و حدیث دیگر گفت عثمان برادر من
 و رفیق من است در بهشت و حدیث دیگر گفت عثمان بی حساب نیست
 میرود و از من آید و احادیث و آثار و علامات فضیلت هر سه ظاهر می شود
 پس ایشان افضل از علی باشند و تقدیم ایشان واجب و ولایی که
 خواهد نصیر و غیر او گفته اند از وجه اعقاب رسالت باشد و جواب از هر یک

شایع بعد یعقوب و کثرت و عداوت گفت می شود اما از آن قرآن و مسیحیست بر آید
 اینک شایع طالع الله واحدی روایت کرده اند او بسند خود معمر و ابن عباس
 مریدند که ایشان گفته اند که در زمان رسول صغیر خاندان داشت و شیخ
 در وقت جوانی از یهودی غنی در خانه او بود و صاحب فراوانی از آن درخت نخل
 و غنای محاسب و کمالی که در آن ایام افتاد و طالع آن فقیر بر میداشتند آن
 یهودی از آن نخل می گرفت تا آنکه در دهن نهادند و در دهنش آن برین
 می خورد و آن فقیر بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله آمده شکوه نمود
 حضرت از او را طلبید فرمود که آن درخت را بکن بخشش و من خاتم شوم که
 در بهشت بخورم و از آن به هم آن بخت گفت من نخل بسیاری دارم و حق
 یکرا از این نخل در دستم دارم و یکسوی من بخشش پس چون آن بی سعادت رفت
 شخصی از رسول صلی الله علیه و آله سسوال کرد که اگر آن نخل را من صاحب شوم
 و به شما هم آن نخل را که در بهشت و عده فرموده بمن عطا خواهد کرد حضرت
 فرمود که بل آن شخص بر خانه آن مرد رفت و گفت مرا در مدینه چند نخل است
 بیا آن نخل را بمن عوض کن بعد از اتمام پر و بکاجت بسیار آن نخل را از آن
 مرد بچهل نخل خرید و جمعی را طلبید که بر آن سودا گاه باشند بخدمت رسول
 گفت یا رسول الله آن نخل مال من شده و من شما بخشیدم حضرت رسول صلی
 علیه و آله آن فقیر را طلبید و آن نخل را بآن عطا فرمود و گفت الحال درخت مال
 است خالص در خانه موزد و اللیل را که مشتاق است بر این آید بخت این

شام در امام میدانید و اقتدا بسیر و می کنید و بیم آنکه خود حدیث دیگر
 روایت می کنید اگر چه آن هم همچو این موضوع است و آن این است که میگوید
 بفر گفت که اصحابی کالتجوم بانتم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب
 مثل ستارگانند که همه روشن اند و روشنایی می بخشند به کلام از ایشان
 اقتدا کنید و آدمی یا سپید این حدیث افاده میکند که بغیر ازین دوستانه اقتدا
 توان کرد سببوم الکذا مخالف بسیار میان اقوال و افعال این دو جنبه
 ظاهر شد پس لازم می آید که مردمان مأمور باشند که عمل بچیزهایی کنند که نقیض
 هم اند و مخالف یکدیگرند دلالتی بحال پیغمبر خدا نیست که امر به مختلفات فرماید
 مثل آنکه ابوبکر رضی الله عنه را امر است را بسوی انداختن و امر
 و خالده بن ابی اده را امر بود بقتل مالک بن نویره و ابوبکر را امر بود گفت او سیف الله
 و ابوبکر متعرج و کفاح متعرج را احلال دانست و فرمود من هر دو را حرام کنم
 و عقوبت میکنم کسی را که آن دو کار بکند و ابوبکر امضای قبایله گفت نمی دهم
 فاطمه علیها السلام را و عمر باذکر گفت و بدرید و ابوبکر نماز تراویح را امر نمود که
 تنها بگذارد و عمر حکم کرد که بجای آن او را بگذارد و امثال اینها که بنا بر قصه اند و اقتدا
 بهر یکی خلاف اقتدا است بهر یکی بسیار است و چنانچه در قرآن اختلاف است
 باید که در کلام سبب یک از اینها که بقرآن عمل کند هم اختلاف باشد چه آدمی
 اگر مستم داریم که این حدیث موضوع نیست و صحیح است می باید که نفس بگوید
 هر دو باشد و بعد از رجوع به نزاع در میان صحابه واقع نشود و تعیین امام

یکی میل بی بکر و یکی میل بعلی و اقتدا گویند بهما جهت که منافقین و منافق
 امیر یعنی ارا امیری باشد و شمار امیری و اگر این حدیث صحیح بود ای بکر را
 اصحابی نیست بلکه گویند که حدیث است که الا که من قولش بلکه می گفت
 ای انصار رسول شما را اقتدا امر کرده است باقتدا انما گفت رسول بفر می کند
 بعین است که اگر این حدیث می بود ابوبکر و عمر مستحکم بچیز دیگر نیستند و چون
 شنیدند علم بعینی بهم رسید که موضوع است بحکم آنکه این ابوبکر و عمر
 عیون الا صبار الرضا نقل کرده که بعضی این حدیث را بر من خوانده اند
 این طریق که اقتدا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر یعنی اقتدا
 انما الناس و ابوبکر و عمر الذین من بعدی من کتاب الله و
 عترتی و بعضی بعب خزانة بعد پس بعینش این جواب بود که اقتدا
 بالذین من بعدی کتاب الله و عترتی و یا ابوبکر و عمر و یا بنی آن
 هر دو نیز چون دیگران مأمور باقتدا خواهند پسند بود و آن هر دو که بعد از رسول صلوات
 علیه و آله سلم است کتاب الله است و عترت است که در انما و این حدیث
 خلقت چه و بطریق عبد الملک بن ربیع است و او از اختلاف شام و حجازان صفین
 و دشمن امیر المؤمنین و متطایر بغیث بود و بعد از او ربیع بن خراس نزد اشک
 از جلد رواقت است و منهم بنی امیه و بعد از ان بخصه و عمر بن خطاب و ابوبکر
 دشمنی با امیر المؤمنین و دشمنی امیر عاتک بر نفع بجبت پدرش از اعتقاد برین است
 و دیگر آنکه حدیث مذکور که ابوبکر و عمر سیداهن لاهل الحثه است قطع نظر از

موصوف است صاحب کتاب استغفار که از حضرت بیان گفته است که یار
 حدیث دیگر روایت کرده اند و دهی اجماع از یقین بر آن نموده که رسول الله
اهل الجنة يدخلون الجنة حدیثی است که از اهل بیت
 داخل بهشت خواهند شد در حالتی که ساده روی و بی موی و مرد و سخن
 یعنی سر و در چشم کشیده باشند و آنچه کان ایشان است پس ایام است
 در بابت ابوبکر و عمر و کمالان خواهند بود نه بر جوانان و پیران و هر چه خواهد بود
 اگر گویند بر کمالان است و بر غیر کمالان نیست پس فضیلت ایشان ظاهر می شود
 و اگر گویند امامت در ایشان است پس باید که گویند که سید بر کلام عرب معنی
 رسول است و در روایت بهشت از امامت پس هرگاه امام باشند بر کمالان
 کمال تر پس همه خواهند بود و رئیس بر همه باشند سید خواهند بود پس سید
 کمال گفتن بفرموده باشد و نقطه ان در ترجمه ایشان است که پیغمبر کسی که
 سید است بر همه سید است گفته باشند تا اینجا کلام صاحب استغفار است
 و بعضی گفته اند که در حدیث این است که ایشان سید کمال اند که داخل
 شده باشند و حال آنکه ایشان نموده روایت کرده اند و در حدیث صحیح که در آن
من مروه الحسن والحسين سيداهل الجنة شاب کلام و اند لا
 یدخلها الجنة یعنی اهل جنت همه جوانانند و پیران داخل بهشت نمی شوند
 و حق تعالی فرموده انا انشانا هن انشاء فجعناهن ابکارا یعنی
 را که جوانان شوند و به بهشت پس اگر تم و داریم که در حدیث موصوف نیست

این حدیث
 در آن حدیث که در روایت
 کرده
 بشیبه آن که در حدیث
 بر کمالان و پیران
 سید است
 این حدیث

که پیغمبر

که موصوف است صاحب کتاب استغفار که از حضرت بیان گفته است که یار
 حدیث دیگر روایت کرده اند و دهی اجماع از یقین بر آن نموده که رسول الله
اهل الجنة يدخلون الجنة حدیثی است که از اهل بیت
 داخل بهشت خواهند شد در حالتی که ساده روی و بی موی و مرد و سخن
 یعنی سر و در چشم کشیده باشند و آنچه کان ایشان است پس ایام است
 در بابت ابوبکر و عمر و کمالان خواهند بود نه بر جوانان و پیران و هر چه خواهد بود
 اگر گویند بر کمالان است و بر غیر کمالان نیست پس فضیلت ایشان ظاهر می شود
 و اگر گویند امامت در ایشان است پس باید که گویند که سید بر کلام عرب معنی
 رسول است و در روایت بهشت از امامت پس هرگاه امام باشند بر کمالان
 کمال تر پس همه خواهند بود و رئیس بر همه باشند سید خواهند بود پس سید
 کمال گفتن بفرموده باشد و نقطه ان در ترجمه ایشان است که پیغمبر کسی که
 سید است بر همه سید است گفته باشند تا اینجا کلام صاحب استغفار است
 و بعضی گفته اند که در حدیث این است که ایشان سید کمال اند که داخل
 شده باشند و حال آنکه ایشان نموده روایت کرده اند و در حدیث صحیح که در آن
من مروه الحسن والحسين سيداهل الجنة شاب کلام و اند لا
 یدخلها الجنة یعنی اهل جنت همه جوانانند و پیران داخل بهشت نمی شوند
 و حق تعالی فرموده انا انشانا هن انشاء فجعناهن ابکارا یعنی
 را که جوانان شوند و به بهشت پس اگر تم و داریم که در حدیث موصوف نیست

که موصوف است صاحب کتاب استغفار که از حضرت بیان گفته است که یار
 حدیث دیگر روایت کرده اند و دهی اجماع از یقین بر آن نموده که رسول الله
اهل الجنة يدخلون الجنة حدیثی است که از اهل بیت
 داخل بهشت خواهند شد در حالتی که ساده روی و بی موی و مرد و سخن
 یعنی سر و در چشم کشیده باشند و آنچه کان ایشان است پس ایام است
 در بابت ابوبکر و عمر و کمالان خواهند بود نه بر جوانان و پیران و هر چه خواهد بود
 اگر گویند بر کمالان است و بر غیر کمالان نیست پس فضیلت ایشان ظاهر می شود
 و اگر گویند امامت در ایشان است پس باید که گویند که سید بر کلام عرب معنی
 رسول است و در روایت بهشت از امامت پس هرگاه امام باشند بر کمالان
 کمال تر پس همه خواهند بود و رئیس بر همه باشند سید خواهند بود پس سید
 کمال گفتن بفرموده باشد و نقطه ان در ترجمه ایشان است که پیغمبر کسی که
 سید است بر همه سید است گفته باشند تا اینجا کلام صاحب استغفار است
 و بعضی گفته اند که در حدیث این است که ایشان سید کمال اند که داخل
 شده باشند و حال آنکه ایشان نموده روایت کرده اند و در حدیث صحیح که در آن
من مروه الحسن والحسين سيداهل الجنة شاب کلام و اند لا
 یدخلها الجنة یعنی اهل جنت همه جوانانند و پیران داخل بهشت نمی شوند
 و حق تعالی فرموده انا انشانا هن انشاء فجعناهن ابکارا یعنی
 را که جوانان شوند و به بهشت پس اگر تم و داریم که در حدیث موصوف نیست

که موصوف است صاحب کتاب استغفار که از حضرت بیان گفته است که یار
 حدیث دیگر روایت کرده اند و دهی اجماع از یقین بر آن نموده که رسول الله
اهل الجنة يدخلون الجنة حدیثی است که از اهل بیت
 داخل بهشت خواهند شد در حالتی که ساده روی و بی موی و مرد و سخن
 یعنی سر و در چشم کشیده باشند و آنچه کان ایشان است پس ایام است
 در بابت ابوبکر و عمر و کمالان خواهند بود نه بر جوانان و پیران و هر چه خواهد بود
 اگر گویند بر کمالان است و بر غیر کمالان نیست پس فضیلت ایشان ظاهر می شود
 و اگر گویند امامت در ایشان است پس باید که گویند که سید بر کلام عرب معنی
 رسول است و در روایت بهشت از امامت پس هرگاه امام باشند بر کمالان
 کمال تر پس همه خواهند بود و رئیس بر همه باشند سید خواهند بود پس سید
 کمال گفتن بفرموده باشد و نقطه ان در ترجمه ایشان است که پیغمبر کسی که
 سید است بر همه سید است گفته باشند تا اینجا کلام صاحب استغفار است
 و بعضی گفته اند که در حدیث این است که ایشان سید کمال اند که داخل
 شده باشند و حال آنکه ایشان نموده روایت کرده اند و در حدیث صحیح که در آن
من مروه الحسن والحسين سيداهل الجنة شاب کلام و اند لا
 یدخلها الجنة یعنی اهل جنت همه جوانانند و پیران داخل بهشت نمی شوند
 و حق تعالی فرموده انا انشانا هن انشاء فجعناهن ابکارا یعنی
 را که جوانان شوند و به بهشت پس اگر تم و داریم که در حدیث موصوف نیست

خواهد شد بطبع حاد و مضطرب همراه بوده و متعطل که به چند تا احوال یکی صحیح خواهد
از صدق نیت و خلوص طریقت نبود و اما بصاحب غلبه محمد بن حنفیه طریقی شایسته
و زمانه خود نقل کرده که ابی بکر بخیرت علی علیه السلام آمد و از حال رسول الله
پرسید علی علیه السلام فرمود که اگر با او کاری هست خود را بسلامت آن که متوجه خواهد
شده و ابوبکر برعت راهی شد چون شب تاریک بود حضرت رسول از درون
اوکان برآمد که یکی از کفار است و خواست که تتر را برود و بدین تعلیش
و انگشت پای مبارکش بر سنگ آمد و بشکافت و خون بسیار رفت و ابوبکر
باورسید از خوف که اظهار ترس کند بهر همیشه راضی شد چنانچه مستثنی
گفته است و لیست صاحب انسان من لا یخاف الله یعنی که
که بفرست صحبت با کسی که علایم طبع نیت اتفاق می افتد تا وقت صبح
که بخار رسیده و یکی از کفار گفت اقل دم و استیوال لله بعد الهجرة بحینا
ابوبکر یعنی اگر در رسول الله علی را بجای او بخواهد ترسید از بیهوشی
که مبارکشان دهد و او را بکفاره و بگوید که محمد بجای رفتن همراهش برود و متوجه
ناقلان این حدیث هم از اهل سنت اند و با آنکه در غار جندین معجزات از حضرت
رسول الله بحیث خود دیده اند چندان حسرت که از حضرت ابی بکر که شرح است
نیاید و اظهار ترس و خوف و گریه اش بجای می رسید که حضرت فرمود و ابوبکر
و مطلقا به تنیدن ملکوت و شمشیر مغان و نازل شدن آیه
باعت و غرق و طین نشی نشد و لکن اشباح مبعوثند ستره در بعضی افاد

فرمود که هر جا که حق تعالی انزال میکند نمود بآن حضرت از اهل ایمان گمان بودند بفرست
سکینه که در غار نازل شده که آن به تنهایی آن حضرت بود پس اگر آن مردن
می بود ستره او را بود که چون همراه خود شریک باشد حق تعالی او را از سکینه محروم
و آن نیست که علای اهل سنت از این معنی غافل باشند در دفع عرف و شریعت
میغذ دست و پا زدن اندکی گفت چون ستره گفت مطمئن بود سکینه را بوبکر
نازل شد و یکی گفته چون ابوبکر بن مطمئن بود شریکیش است خشنود و شریک
چرا بیاخته دیده و در کرده حاصل که مصاحبت غار از برای ابی بکر باعث فضیلت
نیت و غرضان نتوان کرد و حدیث دیگر در این از برای ابی بکر کوشش صریح اثبات
کرده اند آنست که گفته اند بهر شی ابی بکر کجاست ابی بکر را تکذیب کردند و در
او را با نیت کردند و ایمان بمن آورد و در حضرت بمن داد و درین صافه او را بر احوال
چه زیادتی است و ازین فضیلتی بر حجاب دیگر لازم می آید و در وقتی بود که
نیکو می کردند و در ایمان آوردن اگر راست باشد هم ایمان آورده اند آنست
او در حربه است و اگر او در حربه داده بر درون بود رسول الله را صلی الله علیه و آله
را بجهاد زن بود و بپدران داشتند یک هم او باشد و یکی دیگر از آن شش
عالم است رسول صلی الله علیه و آله را بجای و یکی فی بقیه از مدینه و که نبود قطع از آن
از آنکه ابوبکر ضیاط و علای مکتب بود و کمال فداکت داشت ایمان مال را
از که بجای می نشستاده حرف بهتر نمود یا بعد از هجرت اگر پیش از هجرت بود
حضرت رسول که از آنکه بجای می نشستاده بیکام چشم و خدم و غیاک داشت

که محتاج بآل ابوبکر شود و حال آنکه آنچه بدو کپی زنی داشت که عابدی قتل کرد
او در میان قریش و یگیری بود همه روز مال خود را عرف آن خیرت میکرد و از برای
داشت و مال ابوبکر در برابر مال او چه میشد و اگر این لطف و مهربانی بعد از آن
بود این خود در هر تواریخ مذکور است که ابوبکر شش ماهی داشت بجز صد درهم
خدا بر آن سوار شد و در مدینه خود محتاج بمرد و باری انصار بود و اصبیح
همه بزمین انصار و اعدایشان همه بزمین رامت شهر است و نیز دختر او اسماء
معاشره میگردد و در پیش کوه محتاج و عاقر و جابجی این حسنه فان بود چه
این صدقه سپرد و بدو بخیر خود عینداد و این رستم بر دم خود میگرد و اول رقت
حال صلدم با یستی کرد اما مواسات بنفس و همداد در ساعت خوف اگر پیغمبر
رفع از آری در مدتی که در کعبه بودند با یوسف و یمن در آیتی که در مدینه بودند که در
برست یا بزبان یا لیسف دستشان و اگر هم بکلیه باشد باید که در تاریخ مذکور
باشد و اگر چه بدو با باشد بل در باب طلال میگویند که او را از کفاح حسنه بدادند
عذاب جلدی داد اما صاحب استیغاب در ترجمه طلال از عبدالله بن مسعود
نقل کرده که مسلمان شده بود با ابوبکر و عمار و مقداد و کسین بیکر و کناره سیاهی
در کربش کرده میگردد اینند و ادعیه میکرد و این روایت هالی است بآنکه ابوبکر
طلال را قبل از اسلام گرفته باشد و بواسطه اسلام طلال در طلب افتاده باشد و ابوبکر
قدرت بر غلامش نه داشته باشد چنانچه مردان او دیگر بر بستاند که
مسلمانان را ندای میداد و خلاصش میکرد اگر است بود پس عمار و مقداد

و عمار را خلاص میگرد و اگر است بود چه عبدالله بن مسعود را خلاص نمود و
بیکر که عرو عاص پرسید که او دستم داری گفت غایب را گفت از مردان گفت
او را حباب این حدیث آنکه اولاً باطل است بحديث طر چنانکه مخالفان
از انس بن مالک روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدا با عزت
کسی را که با من در خودن مرغ بران ترکیب شود و علی علیه السلام حاضر آمد و بوی
گذاشت و اگر آن حدیث که در فضیلت ابی بکر وضع کرده اند صدق بودی غایت حاضر
نشده می و با من معارض است با حدیثی که خود روایت نموده اند که از غایت پرسیدند
که دو ستر بنی حلقان نزد رسول الله که بود گفت فاطمه گفت از مردان گفت شواهد
این هم گذشت و مع هذا از غیرت میت که از حیت دور است که کسی زود است
و فاجری چون عرو غاید که من زن خود را دوست میدارم با آنکه رسول صلی الله
و آله وسلم از غایت و حوضه عینه در آزار بود چنانچه حق آن حضرت عتاب
که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ بَنَاتَكَ اللَّهُ لَكَ ای پیغمبر من و احرام
بر خود چه را که حق تعالی بر تو حلال کرده است و رسول را منع فرمود که رضای
ایشان در کار نیست و آن حضرت از ایشان عزلت نمود و سوره نوبه بر مسنی
گواه است که آن حضرت از منافقان بسبب غایت سخن چهرش شنیده کسی
فرار از ملاوت نماید و تفسیرش مطالعه کند می باید که آن حضرت از دست غایت
چه عفتها حوزده و چه نموده و حق میفرماید إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ
عَدُوٌّ لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ و از زنان و فرزندان خود در زمین قوت میفرماید اجابت

آن سه در بدر مقدم داشت در نماز و رسول را دیگر ساخت و در نماز آن
 لصو حجابات یوسف و صاحبات یوسف آنان بودند که حق تعالی
 در شان ایشان فرمود **اِنَّ كَيْدَکُمْ عَظِیْمٌ** درستی که کردید شما را
 عظیم و بسیار است که عایشه را بجهت آن دوست داشتید که محله بعد میداد
 که لشکر خواهد کشید و در بصره با امیر المؤمنین جنگ خواهد کرد و میگردید و
 بجهت آنکه هر کس دوست میداشت که میداشت که بر او ولاد اهل بیت او ظلم
 خواهد کرد و حق تعالی ایشان را عقیب خواهد نمود و بی رحمت او در خانه او نرسد
 خواهد نمود و بجهت قول حق تعالی که فرموده است **لَا تَدْخُلُوْا بَیْوتَ**
النَّبِیِّ اِلَّا اَنْ یُّدْخَلَکُمْ که هر عمل خواهد کرد معنی بی رحمت نبی در خانه نبی
 داخل نمیشود بعد از آن هر دو عمر بن خطاب را دوست میداشتند به سبب
 و جهالت که مذکور شد و هزار سبب دیگر که عنقریب است و الله تعالی بعضی از آن
 مذکور شود **صفت دیگر که میگویند حدیث دیگر** که هرگز آمدن چهره شعل علیه السلام
 در نشسته به نزد من که من گمان کرده باشم البته بجز نازل شده و بر او ای دیگر
 که هرگز وی از من تا چیزی نگوید الا آنکه گمان کردم که وی بجز نازل شده و جهالت
 مغفرت است الا در کتب ایشان مذکور است که دو کت از حدیث یحیی
 برسد که چون تو منافق را می شناسی یکی از منافقان می باید که در بعضی
 شک و اطمینان کسی که در اسلام خویش بکشد باشد چگونه است که وی بوی نازک
 و شیرین خاتم الاستبصار باشد و اگر چنین بود پس عمر رسول الله و رسول الله عمر را

در بیان حدیث دیگر که میگویند حدیث دیگر که هرگز آمدن چهره شعل علیه السلام در نشسته به نزد من که من گمان کرده باشم البته بجز نازل شده و بر او ای دیگر که هرگز وی از من تا چیزی نگوید الا آنکه گمان کردم که وی بجز نازل شده و جهالت مغفرت است الا در کتب ایشان مذکور است که دو کت از حدیث یحیی برسد که چون تو منافق را می شناسی یکی از منافقان می باید که در بعضی شک و اطمینان کسی که در اسلام خویش بکشد باشد چگونه است که وی بوی نازک و شیرین خاتم الاستبصار باشد و اگر چنین بود پس عمر رسول الله و رسول الله عمر را

در بیان حدیث دیگر که میگویند حدیث دیگر که هرگز آمدن چهره شعل علیه السلام در نشسته به نزد من که من گمان کرده باشم البته بجز نازل شده و بر او ای دیگر که هرگز وی از من تا چیزی نگوید الا آنکه گمان کردم که وی بجز نازل شده و جهالت مغفرت است الا در کتب ایشان مذکور است که دو کت از حدیث یحیی برسد که چون تو منافق را می شناسی یکی از منافقان می باید که در بعضی شک و اطمینان کسی که در اسلام خویش بکشد باشد چگونه است که وی بوی نازک و شیرین خاتم الاستبصار باشد و اگر چنین بود پس عمر رسول الله و رسول الله عمر را

در بیان حدیث دیگر که میگویند حدیث دیگر که هرگز آمدن چهره شعل علیه السلام در نشسته به نزد من که من گمان کرده باشم البته بجز نازل شده و بر او ای دیگر که هرگز وی از من تا چیزی نگوید الا آنکه گمان کردم که وی بجز نازل شده و جهالت مغفرت است الا در کتب ایشان مذکور است که دو کت از حدیث یحیی برسد که چون تو منافق را می شناسی یکی از منافقان می باید که در بعضی شک و اطمینان کسی که در اسلام خویش بکشد باشد چگونه است که وی بوی نازک و شیرین خاتم الاستبصار باشد و اگر چنین بود پس عمر رسول الله و رسول الله عمر را
 و سخن باشد چه اقصای مراتب و بلند ترین درجات درجه نبوت است و این درجه را
 علی سبب محمد صلی الله علیه و آله از حضرت شده و از اجابت نیز هرگاه در نزول وحی تأیید
 باشد رسول مقام و مقام است گشته خواهد بود و بر حشمت گرفته و هر روز در باره این سخن
 میدوید و اندک اندک نزدیک بری بود و هرگاه از خدمت ملاقات دعوی محرم شد اما این درجه را
 یافته باشد گویا اینک سبب است که از هر روزی بود و حاجت دیگران برآمد گویا خشنود
 شده از برای تقویت این معنی باشد و نیز در میان دوستان و در این عمر مقرر است
 خلاف آنچه عظمه آنان تلقین یافته محال است پس صدای تهم در ازل عمر رسول داشت یا اگر
 داشت و نشد خلاف آنچه مدعیانند و علمند که آن تلقین یافته ظاهر شده باشد و این محال
 نه است و دعوی محال باشد و رسول صلی الله علیه و آله از محال خبر داده باشد و این نیز محال و دیگر
 و اینها حق تعالی گفته که **وَ اِذَا اخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّیْنَ مِیثَاقَهُمْ وَ مِثَاقَ قَوْمٍ**
اِتْرَاقَهُمْ و معنی معنی گرفته از پیغمبران میثاق پس چون می شود که از عمر بعد میثاق گرفته
 بوی می رسد و اگر بعد میثاق گرفته بود چراغ نیست و اگر وضع این حدیث
 یا نشن که علی کی از این است حضرت حق تعالی انهم مایل میثاق و وعده میدهند
حدیث صحیح دیگر که هرگاه می کند که من از امامت موعودم چشم از برای دیدن
 اینجایی شنید از برای شنیدن است کسی را چشم را بگوشت میتوان گفت که در دیدن
 شنیدن که چشم را بگوشت این شخص گفته اند خدمت و عبید بن جراح اعضا را میگویند
 از دست آدمی آید یکی شغل زبان غری که تمام عمر را بگذرد در مقام انکار و حاضر بود که هر چه
 سبب صلی الله علیه و آله میگفت و میگردید میگفت بر این سخن کردی و با بگری که یک و این سخن

مای رسول بود و نه شک کاه و آنچه رسیده که از فرزندان در خفته کان نباشد این را
 و آن را بصیرت بر عکس گفتن بسیار است نسبت ندارد و یک جای دیگر است و آن
 یکستند آفت که در وید و در آن خود را است و نشان که حوز او شایسته و حب
 معشوق و محبوب خود را چشم و گوش گویند عرقله عینط حجاب ساد را چشم و گوش گفتن
 از فصاحت فصاحت و بلاغت بلاغت بفرسنگ دور است و ازین معنی و جدا نیست که حب
 انصاف می باشد و قبول و اگر در این حدیث و قاطعش که یکی ماعلی است بفرش
 امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام میداند و میگویند که چون بخیر است که این
 برین چهارتن غلام خوانند که بنابرین است و فرزندان چشم و گوش خود میگفت آن فرزند
 و حال آنکه کسی را عزیز دارد چشم و گوش و در حقیقت این را برای عزیز داشتن کسی را گوش نمفشد
 و این معنی کلام نصیحتان از زمین تا آسمان دور است لا تعصی اولی که گویند کار چشم
 و گوش از این می آید و آنرا خود بیان کردیم که بر خلاف واقع است و اما آناری که کلام
 قرینه انصافیت ساخته یکی حدیث عبدالله بن عمر است و یکی حکایت محمد حنفیه و یکی قول
 است علیه السلام که گفت بهترین مردان ابو بکر است پس خدا داد که حدیث عبدالله بن عمر را
 بودی عمره نیز را و تم ندادی و نه گفتی که من از شما فغانم یا نه اگر صحیح میسر و ابو بکر میگفت
 که مرا سلطان است که از راهم میسر و در فهم میسر کسی رسول خدا آن را مرده و در سلطان
 او را چون در پدید و اگر آن حرف بودی رستی در شست سید محالی بر نقل عثمان
 چون اتفاق میگردید و اگر آن حکایت بر محمد حنفیه افتد انبیا و در وقت که ابو بکر میسر
 امام حسن و امام حسین علیهم السلام را من او کشید و گفتند بجای پدر ما بر حضرت و عمارت

ابو بکر پر مهرت
 نصیحت

و سپه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنانکه در علم است و بشیوه از بعضی قاصد میگردد
 و نه است و حوز این است که هر که حضرت امیر علیه السلام سبقت نموده و نام را در خطبه
 چنانکه بکران سبقت کند که اگر از وی بقیه باشد و آن قول که بر علی علیه السلام افتد اگر در حدیث است
 می بود چه در چندین خطبه سخات از این میگرد و اگر در هیچ خطبه و هیچ جا از این
 سخات نگردد باشد همان خطبه یقین در سخات است و اگر آن قول قول علی علیه السلام بودی
 گفتی لولا قرب عبد الناس بالکفر لجا حقتهم یعنی اگر از آن بودی که در
 قرب الله بکفر نه بر این با این که عباد میگردم لیکن میترسم که بکفر برگردم و غیره
 صبر جانده اندام و اگر آن سخن که بر امیر المؤمنین بسته اند راست بودی ابو بکر خود
 بر سبقت میگفتی لست بخیر من علی فیکم چه هرگاه امیر المؤمنین را در این حدیث
 گفته باشد خود نفی میزند از خود بیکر و اما اهل راقی و علامانی که ماعلی را دعوی کرده
 که یکی منتهی غلابی است که در زمان شیخین شده و برایشان اینک بنوعی است علیه السلام
 خبر را در دو دو کتا ناسی سال دیگر این فتوحات را خواهد داد و این بلا و مفتوح خواهد
 بخلاف آن که بود چه داری هر که باشد می شد و بعد از رحلت رسول صلی الله علیه و آله
 خلفای ثلاثه خود هیچ یک حرکت نکردند و بجای می رفتند که ایت را داخل باشد
لست باسلام قوت گرفته بودند و از پیغمبر شریعت شریعت میفرستند و فتح میکردند
 ایت را چه دخل بود که آن فتوحات را از افضلیت ایتان شریعت جمع نمود
 مصحت یکی از جمله مطاعین عثمان است نه از فضایل او و بیان آن خواهد آمد و تقریر
 در این ازین معلوم خواهد شد و اتفاق در حضرت و مهاجرت که ماعلی گفته که از عثمان

بفضل آمد اگر غرضش دنیا نبوده موجب مضیعتی نیست و هیچ مباحی با او درین
 در بعضی مستحب نیست و در بعضی مکروه است و با یکی سبک و با یکی موجب دیگر
 رسول بود و در خزان از خواهر مذکور بود که چون مادرش را بنمود خدیجه بزرگوار
 و موجب مضیعتی نبود و حیا و شرم می بودی که کرده بود آن نیز در میان مطاعن
 نقیض ظاهر می شود از آن جهت تعالی و اگر شما سنیان را عذر شرم و حیا
 نام حیا و شرم بپوشانید و بدان حیا و شرم از کرمیتین و بعد از سه روز چه
 بود یا از آن بود که چون با یهودی دعوا داشت یهودی میگوید که رسول الله را رضی
 و او قبول کرده به نزد حاکم پیور رفت که دفع می کند یا از آن بود که را نه
 را بر کرد این چه ویران کرد ایند یا اگر ابوذر غفاری را از شهر اخراج نمود و عمار را
 آنقدر زد که چهار روز از خدمت باشد یا از آن بود که حکام او همه خوار و اسحق بودند
 و ملائکه آسمان نظم باین افعال او او را شرم میکردند و حدیث رفتی بود که رسول
 را در بخت **حدیث دیگر** که بی حساب به بخت می رود و احتیاج بجواب دارد
 هر که افعال و احوال او چنین باشد چون بی حساب به بخت نرود و در فضیلت
 پیغمبر باشد چنانچه هرگاه توبه بخت او بجا آید به بخت خواهد رفت او خود او
 است و در خوشی که اثبات فضیلتی کردی و دلیل از قرآن و حدیث موصوفه و
 شده از این عالم احادیث بسیار است که خطایش پیش از انماست که نقل کرده
 عجیب است که از آنها غافل شده اولاد وایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله گفت
 انزل العذاب ما یجی منه الا عمن الخفا ب یعنی اگر از آن که خدا می نازل

نازل می شد نجات غرضت یعنی از عین خطاب بنابرین اگر عذاب نازل شدی
 ای بکر و ملائکه ستمی و نقل کرده اند که می گفت **یا لیتیم کنت سحر**
 صدور با یکی یعنی کاش من موی بودی در سینه ای بکر پس ای بکر این درج
 اولی بود از برای عمر نقل کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود از ستمیان
 بغیر من ظل عمر و این خود میگویند که شیطان و سوسه آدم کرد و چنانچه در
 که **فوسوس الیه الشیطان** و سوسه می کرد که فرمود **هذا من عمل الشیطان**
 و گویند هیچ رسولی نماند که الا شیطان او را وسوسه نکرد و دعا **انزلنا منک**
من رسول ولا نبی الا اذا تمتمتی القی الشیطان فی امیتته بر علیه
 و سوسه شیطان روا می دهد با آنکه هیچ رسولی هرگز نرسیده و عمر آنکه
 در ثابت پرست بوده شیطان او را میگوید **ایا اگر بحقیقت در مکره این بودی**
 وضع کرده اند نقصان حال عمر است زیرا که شل است که میگویند که فلان تا بجهت
 است با شریعت که در او میگذرد و اینجا در همین معنی در فضیلت عمر نقل کرده اند
 که سعد و قاص گفت رسول خدا خطاب می کرد و گفت **واللذی نفسی بیده**
لعنک شیطان ساکنا فجا الا سلك فجا غیر فحک یعنی تم با کون نفس
 به بخت قدرت است که ملاقات نمیکند بنو شیطان در راهی که نرود براه دیگر
 و معنون حدیث تعلق حکمت که به راهی که عمر در راه حیات رفته باشد پس اگر
 صحیح باشد لازم می آید که آنچه برده گشته است از کفر به حق باشد و انما هر آنست که
 شیطان چون او را در راهی سبیه براه دیگر می ریزد یعنی به راه که عمر در راهی غافل

شیطان از راه جمع می شود احتیاجی بر رفتن آن راهش نیمانند بلکه مقین
مسلک که او کار پس از آن مردم آن راه به از او خواهد کرد چنانچه مشهور است که وقتی
بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله اگر من
توبه کنم آیا توبه من قبول شود حضرت رسالت پناه فرمود بیشتر طاعتی که بروی من
قرار آورده ام سجده کنی و بزیارت قبر او مشرف شوی و شیطان عزم منم کرده که
بزیارت قبر آدم علیه السلام رده و باین قصد از خدمت آن حضرت مرخص شده
به روت آمده پس عمر او در راه دید و آنچه دیده بود از برای او نقل کرد انکه عمر گفت ای
بر تو ای شیطان با هر قدر آدم با آن حسن و کمال و کمال کعبه و اسجده نکردی و در
راه می بینی بحکم رسول او که بر خاک آدم سجده بیکر می عجب است از غیرت
تو پس شیطان پشیمان شده براهی که عرض امر نموده رده اند شد و شایع درین باب
گفته شد **ان کان الیسر اعزى الناس کلهم فانت یا عمر اغویت شیطانا**
یعنی شیطان تمام مردمان را در ضلالت انداخت از راه برداری غیر شیطان
از راه بردی و گمراه کردی و ایضا نواصب میگویند که رسول خدا گفت که چه مثل گفت که
حق تعالی فرموده که سلام من به ابی بکر برسان و بگویدستی که من از تو را اینم آید تا از من
راضی هستی آن معنی که این حدیث کرده گوید که حق تعالی عالم بجزئیات است اگر او بگوید
راضی باشد و اگر باشد میماند و غیر بنا بر مذنب او اگر خدا حق تعالی بر رضای او کرده باشد
سبب توفیق واجب باشد و الا ممکنه واجب بود از حال چه رسد و غیره و حضرت
خدا مالک الملک است می نماید که در وقت حرکت آن رضا باز گیرد و لحن و سخط نبوی

ای کمال

و این معنی از حق تعالی حسن بود چه حسن تبع عقل پیش ایشان اصحاب را می نمود
ایضا روایت کرده اند که بریده نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله از فرمای بازگشت
پیش او آمد و گفت یا رسول الله من نذر کرده بودم که اگر تو بسلامت باز آیی فدای
سر من و سر دو بگویم رسول صلی الله علیه و آله دستم گفت اگر نذر کرده بزنی و الا ترک کن
از نذر خود کرد و دست میزد و سر دو میگفت ای بکر در آمد دشمن در آمد زن همان دفع
چون عمر پیدا شد و دست را میزدان کرد پس رسول الله ص گفت شیطان از تو میترسد
ای عمر که این زن در حضور من و همایان دست میزد چون ترا دید و دست را میزد
حجاب انکه دست و زن طاعت بود یا مصیبت اگر طاعت بودت به که در حضورم
ترک عبادت کنند اگر مصیبت بود چون میتوانی که رسول خدا و الهیاب او
رضا بمصیبت و بمنه با انکه قوت بر ترک آن داشته باشند و شیطان که از خدا
ترسیده و از همه بجز این ترسیده بقول ایشان و هیچ بجزی مانده که در سبب
کرد و از عمر ترسیده آید عمر این مرتبه این پافته باشد که او را لعوب بر رسول روا باشد و او را
جایز نباشد و ایضا از سعد و قاص روایت کرده اند که یکی گشتم از زنان قریش نزد رسول
بودند آواز باز گشید و سر دو میگفتند که عمر حضرت طلبیده که نه آید فی الکلم زمان
رویا بهمان کردند و چون عمر داخل شد رسول الله ص خندید عمر پرسید که چه می خندی
گفت عجب دارم ازین زنان که نزد من بودند چون آواز ترا شنیدند بهمان شدند
پس عمر گفت ای دشمنان نفس چون از من میترسیدند از رسول خدا ترسیدند
گفتند ای تو فقط غلیظ رسول خدا گفت که بخدا ای که نفس در دست او است ای شیطان

در هیچ روی ترافی نباشد که رای دیگر احسب میکنم حق تبار رسول را فرمود قُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ
لَيْفَضَّضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَذُنُوبُهُنَّ لَا يُعْلِنُوْنَ أَصْلَانَكُمْ فَوَقْتُ
 صوت النبى ولا يتجسروا له بالقول یعنی بگویند آن مؤمنه که چشمها را
 از آن محسوس بپوشاند و خطاب عام فرمود که او زود در حضور رسول باشد مکنید آیا این
 آیه را مردم نرسیده بود یا رسیده بود و بحدیث حق تبار زنان بحدیث
 و سر و مشغول شده بود به تفریق یا برین که این ترا اعتقاد است بکسی که
 از آن بفرموده استی تا بر وفق رضای حق تعالی عمل کرده باشد و کار دین را بتمام بر وفق
 بهی داشته باشد و نیز اگر بوضع صورت زنان طاعت بود بحدیث عمر ع رضایت
 شده باشد و اگر عصبان بود پس رسول بفتح آن از او ادلی بود و در زنان
 واقع شده که فَاتَّقُوا اللَّهَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ و هیچ جا نگفت از غیر ترسیده
 میگویند زنان با عمر گفتند که أَنْتَ أَغْلَظُ یعنی تو سخت دلی و درستی
 تری نفقان حال نه است که غلظت و غلظت صفت فاسقان و کافران است
 نه صفت مؤمنان و این حدیث گو ای میگوید هر که عمر مؤمن نبوده زیرا که رسول گفته
الْمُؤْمِنُ الْفُؤَادُ و عا لوف و عا گفته و بنا و حجت مِنْ أَفْئِدَتِكُمْ و اچا افلا
 و غلظ ظاهر شده بود و ایضا از عایشه روایت کرده اند که دوزی حبش نیز نفس میکرد
 و خلق بسیار جمع شده در رسول خدا برخواست و قاتل میکرد و در آن گفت ترا باینکه
 من برخواستم و دست پر دوشش رسول نهادم و تفرج میکردم رسول نه فرمود
 ای عایشه آیا ترسیدی من میگفتم نه و معقود من آن بود که نَزَلَتْ حوزا را بر رسول

صلی الله علیه و آله بر آن ناکاه هر دو آمد و خلق جلوس میداد و متفرق شدند و رسول
 من نظر میکنم بسوی شما طبعی من و انس به از عمر میگردند که ام عاقل و داور
 که کس زن خود را گوید بیا و نظاره کن و چشم بر مردم بگشاید اکلن و به حصیت
 مشغول شو و الله اکل این حدیث را نسبت دهند با سقی جانبی از أَنْزَلَ اللَّهُ
رِشْتَ باشد و خوشش بیاید و بحدیث وَاللَّهِ لَأَكْبَرُ رسول الله فرمود أَلَا الْبَعْدُ
الْعَمُورُ و أَنَا أَعْلَمُ مِنْهُ و الله اعلم منا و من غیرت حریم الفواحش یعنی
 برستی که سعد عیود است و غیرت من از بدشتر است و خدا از این عیود تر است
 و از عیودی اوست که به نیاز احسبم کرده اند و است و ایضا روایت کرده اند که
 رسول صلی الله علیه و آله گفت عمر سراج اهل الجنبه صاحب کتاب است گفتند
 که ما نمیفهمیم که حق تبار در قرآن غیر از برای مؤمنان در هدایت و ارشاد
 و تعلیم ایشان پس از آنکه عمر چه سراج اهل حبش است اراده کرده که
 تعلیم و ارشاد و اهل بهشت خواهد کرد اهل حبش را و اصحاب و حاجتی تعلیم
 حبش و در اینجا تکلفی نخواهد بود و اگر باشد اسبیا و رسولان بارت و بهر است
 سزاوارترند از عمر که اهل کوفه عمر در بهشت از اسبیا و رسول علم و دانسته
 خواهد بود و عجیب است که حق تبار رسول خود را سراج اهل دنیا کرده و عمر را بر اهل
 اهل بهشت و اگر مراد از سراج چیست که روشنایی بهر ارباب است آفتاب و ماه
 و دفع تاریکی نماید اما این روشنایی از حبش و طاعت روی او خواهد بود و حسن
 را و بی جرمی حسن روی اسبیا و رسول خواهد کرد و این منافات دارد با آنکه خود روایت

از برای اهل حبش و اهل دنیا
 باشد و آنکه اسبیا و اسبیا
 که اسبیا و رسول و اسبیا

که پنج منظم و بدو روی او کس نبوده و همیشه کرده بر او دشت عبوس و بر او
ظاهر بود و مع هذا لازم می آید که سراج ابو بکر عثمان هم باشند و وزیران او و وزیران
آن هر دو ممکن که این را معنی شوند مایه مراد از سراج معنی دیگر باشد و آن برای سراج
معنی دیگر سراج از اهل لغت نقل کرده اند و ایضا روایت کرده اند که رسول صلی الله
و آله گفت که سراج پیغمبری بوده الا که او را در وزیران اهل آسمان است و در وزیران
زمین را دارد و وزیر که از اهل آسمانند یکی جبرئیل است و یکی میکائیل و اما در وزیر
که اهل زمین اند یکی ابو بکر است و یکی عمر عجب این است که مخالفان خود روایت کرده اند که
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غیر من انزل الله من بعدی و یقتضی بیعتی
و یخبر علی بن ابی طالب و روایت دیگر که هم نقل کرده اند که پیغمبر گفت اللهم
انما اقول كما قال موسى عمران اللهم اجعل من اهل بيتي
ابی طالب مذهب حدیث موضوع است و درین باب شیخ و احادیث بسیار است و درین
روایت جمیع علیه است و بر روایات این است شده و چون این دو حدیث صحیح
سپس آن موضوع باشد و ایضا روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله گفته لا یخبر بقیع
بینهم ابو بکر ان فیهم خیرة عینی نیز روایت کرده اند که ابی بکر باشد و نیز روایت
که ابو خود روایت کرده اند که رسول گفت صلوا علی بروفا جی یعنی نماز کنید در پیش
باشد خواه شکر که روزه فاسق و فاحش هر یک از این روایات کرده اند که در نول اصحابی
که با جمع یارانیم اقتضایم اهل بیتیم و تقضی خدا پس اصحاب را بر دیگران
تخصیص از جمله منقبات باشد و این عام است پس باید که رسول صلی الله علیه و آله اقتضای

و در وزیران

باشد حق تعالی منمود و انما سرورک الناس بالبر و تقنون افنکم یعنی ای پیغمبر
مردان را پیشانی کردن و خود را از امتش یکسند و ظاهر است که پنج است که گویند و
به خبری از آنکه خود بکنند و ایضا روایت کرده اند که رسول الله گفت چون مرا آسمان برود
و منبسط آسمان که گذشتیم نام ابو بکر را داریم و این عبارت گفته چنانکه این نقل
که لما رفع لی الشما ما مروت لی شاماً الا وجدلت مکتوباً لا اله الا الله
محمد رسول الله ابو بکر و جبرئیل علیه السلام و غیرهم و نیز رسول داده بود بایستی نام
فرستاده باشد ابو بکر آسمان نام این فرستادن و در یکی نام آن ابوبکر بایستی نام عمر را
نام ابو بکر فرستاده باشد چرا که عمر سراج اهل بیت هم است و او نیست و او از این
حدیث معنی آن از عمر بگفتن است چرا که عثمان بن عفان بود و این خود جنگ
احد بود که گویید باشد و حاصی بن شایسته او را بر حال نام او بر آسمان نه بسته
او خود بود و در داده بودن آن واضح آیا در روز قیامت احباب عثمان چه خواهند
گفت که از کسی که ملائکه فرستاده و در تعریف ابی بکر گفته اند و در تعریف ابی
انقر این گونه و ایضا روایت کرده اند که علی علیه السلام گفت من فضلی علی ابو بکر
و عمر جلد نه حدیثی معنی اگر تقضی و هر برای بکر و عمر و در حدیثی که
از برای انقری گفته کان مقرر شده است و آنچه خود از این صحابین روایت کرده اند
گویا همه امتش نموده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که علی خیر البشر من بعدی
گفته معنی علی بهترین آدمیان است و کسی که شکر بهتری او باشد پس او را شکر است
روایت نه روایت صحیح است و آنچه در ضمن حدیث دوم روایت فرموده است

پس دوم صادق بود اول کذب و مثل آن در شان علی علیه السلام چندین حدیث
 روایت کرده اند مثل حدیث طبر و صیغه خذقی که همه معارض است و دیگر آنچه موجب قبول است
 همه را شمرده اند و حصر کرده اند تقیید کسی را بر کسی هیچ وجه ندارد و در حدیثی که
 ظاهر بر اینست آن باشد که کسی را کسی با هیچ وجه طرف نیست او تواند شد و گفتنی که
 به از او بگوید چنانست که کوی اقباب از طاعت در شتر است یا نه و از امور
 عموماً شتر از پیشکشی شتر و سه کین غراست و چون این نسبت باشد نقصان در
 و کلمات در این حدیث است بلکه بحیث است و استنادهای دیگر است نباید گفت باشد
 که حدیثی نیز می باشد و اینها بر این حدیث است امیر ای که کرده اند که گفت چیزی در
الاعتقاد بعد منبیها ابو بکر و عمر و عثمان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اگر برای آن
 نگوی و صوره بر است را باز شنیدی کسی که چهل سال خدمت عیسی و لایق و قوی
 کرده باشد چون لایق امامت باشد و قوام بود و اگر لابد خبر امامت است پس چنان
 باین مرتبه اول بود مسموع رسول بود و هم نمی دانم و میگفت از این شرط
بعد چنانی و میگفت بقرصا است ام در اسلام خویش و هرگز گفتی امین را غلظت
 باشد و نیز ظاهر است که حضرت مرتضی علی علیه السلام غیر از این شکایت نکرد
 و همیشه میگفت باین چنانست نظم کرده و هرگز این را خبر امامت نگفت اگر
 خبر امامت بودنی بر فائز آن رسالت و طهارت ظلم و انداختن بی و در حدیث
 احب از رضا نقل کرده که مجلسی که ماهی باطلای اهل سنت بحث کرده است و در
 کامل مباحی و دیگر کتب معتبره احادیث و منصوصه که علامات وضع در کاک از این

بانی بر تفصیلات خلفاء و این گفته اند بسیار است بلکه در شان علی علیه السلام
 و طبر و در این حدیث است که در زمان حکومت بنی امیه و بنی مروان کجاست
 اهل بیت در هم بافته اند و وضع نموده و در نامی حرام از ایشان گرفته و درین
 حوزا بدینا فیه رفته چنانکه مشهور است که ابو هریره بر سرته ی سوار و خلفا
 همراه اند زیرا ابوی که عایشه با زنی چند در آن نشست بود میگفت عایشه
 پرسید که این کجاست گفتند ابو هریره گفت ابو هریره که باشد که این کجاست
 ابی هریره شنید گفت ای بی بی معذورم تا چندین بار میگویم این است
 باین طریق سوار نشو استم شده حاصل که هرگز از آن شریفتر است که مرتضی
 و حباب و ادون ای قسم احادیث منصوصه شود و از آنچه مذکور شد هم قیام حال
 ادق میتوان کرد همین گفته شده است مجلس ششم در خطایین که اهل
روایت که اند که خانی در حق خلفای منافی منصب خلافت و امامت است
 و نقل ای که که آن عمل کرده اند و آنرا اینکه حوزا حلیفه رسول الله نام نموده اند و در
 و جواب نوشتند بلکه مذنب اهل سنت است که پیغمبر از دنیا رفت بی وصیت
 و سبکس را حلیفه نکرد و امامت ابی بکر به سبب عمر بن خطاب و رضای چهار دیگر
 بود و امامت عمر به سبب ابوبکر و تنیدی و امامت عثمان به سبب که عمر کرده بود و از این
 نام نماده پس اولی آن بود که چون عمر ابی بکر را حلیفه کرده بود و عمر خود را حلیفه
 نام ندهد مشهور است که طائفتی روایت کرده اند که چون ابی بکر با سوار
 من ابی بکر حلیفه رسول الله الی سامع بن زید اسامه بر او انکار کرد و بعضی از سیدان

در این حدیث
 در این حدیث

آخر از کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام ای کبر و دشمنان را خلیفه رسول الله
 میگوید است و باین نام ایشان را خطاب میکرد اگر این نام کذب بودی امیر
 باین نام ایشان خطاب نکردی جواب آنست که خلیفه را در لغت بکار گویند که در
 چنان باشد بجای او بنشیند اگر چه به غضب و نقی باشد و این معنی بر هر جا که
 بعد از دیگری مقتدی از حکومت شود اطلاق میکنند چنانچه عبد الله بن زبیر
 و حکام بنی امیه و عباسیه را میگویند و خلیفه که این معنی او را خلیفه گویند
 این لفظ خلیفه و لالت بر ترقی و فضیلتی از برای او از جانب خدا و رسول
 و آن معنی که دلالت بر نصیبت و قرب و منزلت میکند آنست که شخصی
 خلیفه خدا و رسول باشد و بدین معنی خدا و رسول مقیم شده باشد چنانچه حق تعالی
 در شان آدم علیه السلام فرمود إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ وَرَسُولًا
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که و لیست خلیفتم فی الارض و رسول
 و خطاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایشان را اگر واقعی باشد معنی اول است
 معلوم نیست که ایشان را باین نام خطاب کرده باشد مگر آنرا چنانچه بلفظ امیر
 علیه السلام هم میگویند که آن حضرت ایشان را خطاب میکردند اگر این نیز راست باشد
 بر او معنی خواهد بود که بر مقتضای نیز صادق می آید معنی علی که امام بحق نبوت
 از جانب الله تعیین شده و با معنی امیر المؤمنین میگویند و دوم از معنی که
 خلفای ثلثه هر دو در آن سر میزنند خلف از جیش اسم است که پیرو خدا و اسم را
 امیر کرده بود که بهر اهل او معنی ای شام دونه از جمله مأمورین و کانی که مقرر شده بودند

که در آن سفر در ملازمت اسماء باشند آن سه تن باشند و بودند و مگر حضرت
 رسالت بنامه صلی الله علیه و آله ایشان را حکم یا بر او از مدینه کرد و فرمود حضرت
جیش اسماء لعن الله من تخلف عنه و ایشان تخلف کردند حکم بغیر
 نشیند انکشتند و چون بموجب آیه و ما یطوق عن الطوی ان هو الا
 و حی یوحی و حی است پس تخلف ایشان رودی باشد و ردی که است پس
 کاتب باشند و کافیه لایق و قابل رتبه خلافت الهی و نبوت حضرت رسالت بنامه
 و دیگر که انکار آنچه دانی که پیغمبر امیران کرده است خصوصا در امور دینیه که است
 و صاحب موافق مقتضای بر آن کرده است خصوصا در امور دینیه و ایشان را تخلف
 از امر نبی بنا لعن اسماء کردند پس که فرماید و کافیه حتی لعن و علامت است
 که لایق خلافت و امامت و دیگر که از کلام نبی صلی الله علیه و آله اند و از احوال
 موجب سختی بودن لعن است بر لیل قول خداوند تعالی که ان الذین یؤخرون
 و رسول الله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة پس بهر کدام صلاحیت ایشان
 نداشته باشند و دیگر آن حضرت ایشان را تابع اسماء ساخته بود بجهت تمام
 امر پس تا آن که در صورت نیاید ایشان را محکوم حکم اسماء باید بودن و حکم
 ایشان به اسماء شریع نخواهد بود و در هر گاه حاکم بر اسماء نباشند خلافتی که حکم
 کردن بر جمیع مکلفان است صورت نخواهد داشت و حال آنکه اسماء پیش از نبوت
 یافتن آن امر بر سر خلافت نشست و طلب جعت از اسماء نمود و در این
 محمد بن عبد الله بن شهاب در کتاب علی و علی بن ابی طالب ذکر خلافت کرده گفته است

الثاني من مرضه انه صلى الله عليه وآله قال سبحوا حبيبا الله
الله من تخلف عنه فقال قم حبيب علينا التمثال الله فقال قم
 قد استند من النبي صلى الله عليه وآله فليفرحقا تنظرا اي يكون
اي من خلاف يوم در مرض آن حضرت بود که گفت یا اسامه را همی نموده لین
از رحمت آنی بر کسی که نزد و تخلف کند پس بعضی گفتند فرمان بر واری اسامه
بر و واجب است و بعضی گفتند مرض رسول الله صعب است صبر کنیم و بیم که
عالمش یکجا میکشد پس اگر کسی را درین دهد باشد ان کتاب را مطالع نماید تا
بنا طرش نرسد کشیو از خود گفته الله یا حبی بی آن افزوده و این روایت
چنانچه از شهرت بجایی رسیده که انکار نمیست ان که در وقت بیم بچه است
بچه چو دفع کردنش مورد نماید و میر حال الذین محدث در کتاب روضة
الاحباب بصريح نموده که هر سره در جیش اسامه داخل بودند و این ابی الحدی در
مقتبده مشهوره است در مرح امیر المؤمنین علیه السلام و توضی ای که گفته
فلان نصف عرب ابن زید مؤثر اعلیه ما فضی لا بن زید مؤثر ای یعنی
بنود امیر المؤمنین علیه السلام در نفس تاد اسامه بن زید ما ود که بعد از ان آیه شده
باشد بج خود خلاف قول رسول کرده باشد پس استدلال آقای که میکوین
ابو بکر در جیش اسامه داخل بود بجته انکه ما سور نماز نشده ما بل بجته بشهادت اقوال
گفته ند دبا ان نقل کرده انکه چنان بشهر آمد که ب چند سادی آن حضرت کجا است
و با انکه حضرت ش پیر حضرت اورا امر نماز کرده بود و لذا چون حضرت آیه ند پروان

انوار

انوار و در کرد و خود شب نمازی مردان نمود و یکبار از جلیه مطاعنی که شیوخ
 گفته هر سه در آن شرکت میکنند منع کردن ذکر است از فاطمه صلوات الله علیها
 از میراث رسول الله صلى الله عليه وآله خمس دوم صاحب حق محض کلام انکه ذکر
 که رسول الله علیه و اگر در وقت نزول آیه فانت ذا القربىٰ حقیقه
علیها السلام بخشیده و بور و فاطمه آنها در آیام حیات حضرت سید کامیاب متبرکت
نیز در مضات آن حضرت در دست و یکبار آن سیده الف نموده و چون
ابو بکر غلب حقوق مقتدی نموده و پرسند خلاف رسول الله مکن بایست
الا کریم بالتمام و یکبار فاطمه را از ذکر اخراج نموده و غرضش انکه اهل بیت
پراشت ان و محتاج شوند تا هم نزد ایشان نزد گشتند و جمعیت ایشان
هم تپا شد و چون فاطمه الها نموده که حضرت رسول الله آنها بر بخشیده نموده
بجلاف قانون شرعی است از کوه طلبیده و با انکه حضرت امیر المؤمنین حسین ام
این نام سید را یکبار می برد ابو بکر صدق نگرد و گفت علی شود در ت و غرضش
که ای حبه نفع است و سجده حسین در من فرز ان تواند و غرضش ان
حبه نفع است و کوه ای و دن کافی میت اما چون از واج حضرت و واری
جبر کرده از ایشان کوه و بینه شده است و صدیق نموده شیخ جل الدين
در تاریخ الغلف ذکر ساخته که چون ابو بکر ذکر را از فاطمه ات تراج نموده خالصه
ساخت و بعد از ان عرب هم بجان سنت عمل نموده و این طایفه علیه الرحمة
در کتاب طایف از بعضی از اعیان مخالفین نقل کرده که چون فاطمه در آن

نوشته

و فدک را ابی بکر سخن گفت و منمود که پدرم آنرا بمن بخشیده بود و ابوبکر
گفت مرا کان آن بود که بویست میراث منقرض شده و من ازو شنیده
بودم که سخن معاشره الانبیاء لا تثنی ریت منا یکننا جسد قه چون
بشن از وفات بنو بنو شنیده تر از آن منع میکنیم و کاغذی نوشته بودی
عمر در راه رسید و کاغذ را از دست او گرفته پاره کرد اما که دعوی ابوبکر را
باشد و حال آنکه بصورت بر علیان بود خصوصا بر اهل بیت و عتیر
و انوار و خود و این حوزگی امکان دارد که حق تعالی با او خطاب کرده باشد
به آیه فانکذ عیشیرک الا قرین و اظهار ادبایتان کند و گوید که
ما را میراث نمی باشد و آنچه میماند صدقه است تا اهل بیت او بعد ازو طلب
حبس میکنند که باریت ان حرام باشد بلکه ظلم بر اهل بیت خود کرده باشد که
اعلام میکند که شما را شرعاً جایز نیست طلب میراث من کردن بعد از آنکه ابوبکر
گفته باشد و ابوبکر آن گفته باشد ایضا منته کرده باشد و دلیل عصیان
گفایتان باشد و حال آنکه در آیه تعلیم خدای تم بصورت و اظهار است این
گوای داده و میگویند که چون ابوبکر منع فدک را از فاطمه علیها السلام گفت
این ابی قحط ذلالت ابانک و لا ادرت ابی یعنی ای سب ابی قحط
آیا تو میراث از پدرت میبری و من از پدرم میراث میبرم گفت من از
برجوشیده ام که میگفت بهر از میراث میباشند و حال آنکه خداوند در آن
مجید جبرین جا حکایت از میراث بنهران کرده یکبار میگوید و در دست سلمان داد

یعنی آنست

میراث هر سیدمان از او داد و در دست آن نیکو گوید که او را کرده و گفت که خب لی
من لذلک فلیما یزنی و ریت من آل یعقوب یعنی من با عطاکن از
جانب خود کسی بمن یعنی فرزندی که میراث برد از من و از آل یعقوب و دیگر آنست
و آل بر این معنی است و فاطمه علیها السلام آنها را بر وجهت ساخت و فاطمه دیگر
و از هر آنکه محبت بر او تمام شود و امیر المؤمنین علی را قسم و عباس رضی الله عنه بر نزد
رفتند و عباس بر علی دعوی کرد آنی گفت ای عباس یاد داری که سبزه صلوات
در بدو سلام بپل کس از او دادیم طلبید و ضیافت نمود و بعد از آن گفت گیت
که درین کار معاونت من نماید و وزیر و وزارت رسولی و برادر و خلیفه من باشد
این سخن را مکرر کرد و علی علیه السلام بر او نیت که رسول این سخن میگفت علی میگفت آنرا
او ازک با رسول الله یا پسیم رسول الله عایه و اگر اجلس فانت احی
و وزیر و عارف و خلیفه من یعنی عباس گفت ای ابوبکر تو
بپدر داری گفت بلی ما پدرم عباس گفت پس تو بر ظلم کرده و وزارت دو
و خلافت که حق او بود بغیر حق گرفته و در ریضورت از غاصبی و ظالم ابوبکر
سخوها عیسی یعنی در کشید امید از من که مرا ازب داده و بمن ضایع
و بعد از آن عباس یاد گفت ترک کنی که رسول را میراث باشد و آنچه از او باقی
است در این سب ندک ما از فاطمه باز گرفتیم اگر باریت حکم کردی پس ابوبکر حمل
و دیگر حرف نزد و در کتاب نزمت الکتاب الکرام از ابوالقاسم جعفر بن محمد
بن قرقوبه بسندی که از او منقول است با بن عباس نقل میکند که روزی بمن ابوبکر

هر خطاب: طلوع و زهر و عبد الرحمن بن عوف در آنجا بودند و در بان راحی کرد
کسی را بی رحمت. اذن دخول نه هر من بعد از رخصت داخل شدم و به وضعت
شغول شدم تا که بپری در آمده جانم سرخی مخطوط از بافته صفا پوشیده و در
عدنی در بر افکنده و بنیلین حمزی در با و عصای از حوب شوخه درست گرفته سلام
داد و جوابش دادم ابو بکر گفت ای شیخ بنی بنی پیر یکید بر عصا خود گفت من
رج کرده ام و مرا ایست یار است بمن گفت ترجیح میدی باشد که آن شخص را دریابی
که خلیفه رسول است انصاری فرمود و پیغام مرا با و برسان تا ترا توانی عظیم باشد
گفتم که پیغام تو چیست تا بر سر من گفت بگو که زنی ضعیفم و مرا پدری بود که یاری
میداد و رعایت احوال من میکرد پس بدم وفات یافت و مرا زنده بمن گذاشت
که وجه معاش من و فرزندان من باشد ای پسر آن مرده را از من بستان و یکی از افعال
خود را بر آن گذاشت تا داخل از اینکند و پیرسانه و آن را بسج من و فرزندان من
میدهد ابو بکر گفت کرامت میباید آن عا در فاصه را بر گفت ای خلیفه رسول کی
بهرست تا آن ظالم را جرأ خوا و فضیلت کند در میان خلق و بستر ای خود رسان
پس دیدم که پیر باز گشته گفت نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ مُنْقَتِ اللّٰهِ فَمَنْ أَظْلَمُ مِنْ
نَظِيلِهِ بنت رسول الله یعنی پناه میبرم بخدای تعالی از دشمنی خداوند
که باشد ظالمتر و فاجرتر از آنکه بر دشمن رسول الله قلم کند و از آن خانه بیرون رفت
ابو بکر گفت پیر را باز کرده اند و حاضرند کینه یکی از شما اهل بیت را طلب او را درون
پیرانه دیدند و در بان را عتاب کردند گفت بغیر از شما کسی دیگر را درین خانه ندانم

بسم الله

پس چکس را دیدم که در آمده باشد با بر درون رفته باشد پس ابو بکر گفت شنیدم که
شنیدم و درین وادی من بیشتر این و عظیمه برین دیده ام شیطان بسیار
و قتها مردم را بخیا نماید می افکنند و درین سخن بودند که شنیدم تا و از بلند که گشتی
شیر یا من تحتی یا میرا لا یلیق اعلانه علی آل کیر الملبین اجتعل
الحضر ابلیس لفد ذ هبت بك الذل اهل من المصلین فتبک
الله تما قد رکت ابی النبی دع ظلم النبیین نح التیود
وقد دلت علی فذلک بنت النبی وکیل غیر مفتون فالله علیم الحق
حقهم لا حق یتیم ولا حق العدیین وقد سئمت اخایتم وصیته
للعاله الاصلح القول بالبدین لا تطلق اخایتم اباحن اذ
الله من بین الوصیین حق النبی علیا یوم کفرتم بالعلیه و العالم
والدین پس ابو بکر گفت یا بن عباس مجلس امانت است باید که آن حکایت
کسی از تو نشنود گفتم چنین کنم در سخن بودم که شخصی آمده گفت ایز
ترا بخوابد چون بخدمت من رستم و نظف شش بر من افتاد بخندید گفت یا بن عباس
از آن اسبایت چیزی بیاد داری گفتم بیاد دارم ولیکن عهد از من بسته نه که باز
نکند گفت من قصه با تو بگویم گفتم یا امیر المؤمنین ما شنش کس بودم و از آن کسی
نزد تو نیامده گفت آن پر حشمت بود بفرمودن آمد و این قصه را با من گفت چند بچه زنده
بود آن شتر را بخواند بی تفاوت من تا عثمان کشته نشد آن حکایت را گفتم
و ابو بکر در مرض موت میگفت دوست صد دارم که سوار را کرده بودم فذلک از خانه گرفته

بودی و خالد را بقتل مالک بن نویره نفرستاده بودی و آن حکایت در مطایع خاص
 ابی بکر: تفصیل می آید است و الله تعالى حاصل که از چند ثبوت مخالفت نمودن حکم خدا
 و از وی خدا و اهل شریعت محمدی که متفق کفر است و سب فرج از دایره ایمان یکی است
 در کتب و رسائل ایشان همه جا مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اللهم
ادخلني معهم حيث دأبوا و دأبوا معي و اللهم ادخلني مع علي و علي مع الخوارج
 ما داروا خطب خرازمی از ابن عباس از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 روایت نموده که ان الله نصب عليا نبيًا و خير خلفه من عبادي کان
مؤمنًا و من انكره كان كافرا و من ساواه بغيره كان مشركا و من جاهد بولايته
كان قاتلا و ايضا خرازمی از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که من اطاع
عليًا فقد اطاعني و من انكرني معنوا این روایت هم که قول و فعل نوشته
 و کرده آن حضرت تمامی موافق حق و صدق بوده و حق اگر از دنیا نبوده و گفته و رسالت
 او همیشه موافق رضای خدا و رسول خدا بوده و متکروی و مشرک رسول الله و خدا را است و در روایت
 کفر داخل و از دایره ایمان خارج و هر کسی که او را مانده و سادگی خلافت و ائمه از جمله مشرکین است
 و هر که کسی که او را نماند حال و رتبه چنین باشد که او را اگر کسی بملت کند و اسطوخودوس
 نفع است و در ناید یقین است که او را از طاووس حق و صدق و در حق را از دور و در دست
 و اهل دوی نموده و او را نیز چون سایر اناس که احتمال کذب و خلاف در اذهانشان
 جاری است خیال کرده خواهد بود هر که او را با نیستیم امور و الله بی و غدر و مخالف کتاب
 رسالت و خارج از دایره قایلین ملت و شریعت است و همچنین حضرت حق تعالی چون در این

انك عليا فقتله

تصحیح نه بود که فاطمه و حسنین علیهما السلام مطهره و برادرانشان صوری و معتزلی
 باید که هیچ وجه کذب و افتراء و مخالفت رضای خدا و رسول بر زبان ایشان نیاورند
 و احوال و احوال ایشان مطابق امر و اشاره و بابت باشد پس از فاطمه نیز طلبیدن و قول
 حسنین علی بر طلب نفع نمودن مستلزم کتب حضرت آنکه و همنام خلاف واقع حق
 جلی و علما کردن و قدیم در دایره کتب گذاشتن باشد پس ابو بکر از جبهه وضع حدیث سخن
معاشر الاقبیاء که بی و حدیث ساخته و بود و عمر بسبب بد کردن کافه و آورده کردن
 فاطمه زهرا و عثمان بواسطه آنکه چون فوت و در سبب بقول صلی الله علیه و آله و فعل
 شک و در صورتی که ایشان از فرار داده بودند حسن و میگرد و دیگری که داشت این بود که اصل
 این حرکت چرا در نوشته و این قوا سبب از حضرت گشته هر سه درین طعن و تخریب
 الحقیقه این دو طعن است یک منع پیراث و دیگری افتراء که بفرار از پدری و بیغیبت
 و اطاعت حد اوت خانه ان بنیوت و رسالت هیچ محلی دیگر ندارد و بجز عصب و جبار و
 در بار اثری بر آن ترتیب نه و لهذا مشهور است که امیر المؤمنین علیا است و ثانی
 گفت که اگر جمعی با عتقاد و ترسان باشند نسبت فاحشه بفاطمه و بجز حکم خوانی
 گفت حکم من اینک اقامت حد بر او خواهم نمود حضرت فرمود که در این صورت از این خدا
 و رسول برگشته و از خدا و رسول تبرا نموده با منی گفت چرا فرموده که اگر حق تعالی
 از او عیبی و عاری و فاحشه پاک و بگریزه گردانیده و خبر داده است که او طاهر و مطهر
 و تو نیست عصبان باور داده و در اصل انجایی که جایزه الخطا نیست و در حدیثی و او است
 و او را چون سایر بندگان عالم که معصوم باشند مقهور کرده و کذب خدا و صدق حق نموده

و در مصورت و از این جهت از بقیه سادات برون رفته و در منزل کوفه و مشکین داخل
گشته و طرف انت که جی از مصومین و متفرقین درگاه حضرت رب العالمین آورده
شمارت بکنه ان معصومه مطهره نموده و در بیان ابو بکر و عمر و عیسی ری نیافت و در
فاطمه را که او ای علی رضی رحمتی حسین شنید بکر از ان است بابل بود
و مخالفت مسیح بکلام خدا و حدیث مصطفی داشته و تخریر نموده و احتمال طلب نفع
و بر منفعت را در عمل ای بکر را نموده و بگفته او عمل نموده و جزو چشم صحیح بخاری و جزو
سیم صحیح مسلم نوشته شده است که فاطمه علیها السلام برین سبب از ابو بکر برخیزده
تا نزد خود و عرف نزد و در حالت احتضار و حقیقت نزد که او را در شب و زن گشتند ابو بکر
و عمر و بنی گشتند و امیر المومنین بر صیقل او عمل نمود و چون ایشان انقضی قریب او نموده
و هر چند هستند یا نیستند و چون نسبت خلافت میر عبد البر بر سر دست فاطمه را و اولاد فاطمه
در عهد منافقانی که در آن زمان با او بودند گفتند که چون تو فاطمه را اعتراف این است بخیرین
و طعن است برایشان بستم و ظلم گفت تمام میدادند که فاطمه و دختر رسول خدا بودند و در حق
برادر و از خود و فاطمه در دست او بود علی حسین و ام المومنین سلمه که همه دست کو بودند
گوای دادند و فاطمه بر هر چیز در اکنه صادق القوال است هر چند که او را نموده باشند
من فاطمه را و اولاد او را در دست میگیرم و این تقرب بجهنم بخدا و رسول خدا و ائمه و امام که
در روز قیامت آن بزرگواران خدا را شفاعت کنند و بعضی گفته اند که فاطمه را فاطمه نام
علیه السلام رو نموده پس جی باو گفتند طاعت علی الشیخین یعنی در آب و سر و در
فدک امام محمد و از علیه السلام طعن کردی شیخی در جواب گفت ها طاعتنا علی فاطمه

بجای این

میستایان در تقب کردن فدک در پای طعن بروی خود گشوده و چون گشودگی
مسلم را در دست فاطمه فدک از فاطمه خود گرفت و دوستی یکی رفته هر کایست را
میرسد که بخود نام فاطمه بر خود بستن فاطمه را فاطمه خود نموده چه میشد که از روی
و احسان این را با او و اکتفا میکند و میگردانند و فاطمه را می آورند با آنکه خواه بود
بیمه نموده و درینکه در واقع بر چون خلاصی گفتار بنفید و است و دریافت نیست
نویسند ابو الفاضل مقدم و در یکی بر سبب بخشنده بود و چون حضرت
را حسین بران افتاد و متاثر شده و از سبب آن القاس کرده از این پس ستم
و با آنکه اول اسلام بوده اهل اسلام در کمال پریشانی بودند این مرد نموده
و از طیب خاطر آنرا برین بخشیدند و فاطمه را این هم نسبت به هم میکنند
و این مردت بجا آورده و این محکم را بر روز قیامت که خدا حاکم و فاطمه بیک پریش
سم خضم باشد نمیشد از او و علی بن الحسین است روح خدا را بر روی ابابکر
و داشته که درین باب جای بکند و دست و پای بزرگ نموده گفته که اگر فاطمه را فاطمه
حق می بودیم امیر المومنین علیه السلام در ایام خلافت از آن تصرف نمیکرد
از چندین حباب و نکات ظالم و خافله شده و دل از حق تهمت بر عالمان روشن
شود که کوای او را بر این نفع نموده چنانچه شیخیان نامیده و گفته بودند که
نماینده بودند روح از اهل بیت مشهور است که در چندین واقعه گفته اند که خبری
که از ما بظلم گرفته باشند را از آن رجوع نیست سیم آنکه آنجا است که چندی
سبب بخشش و از دردی فاطمه شده باشد سبب خوشحالی امیر و من و اولاد شود

همایم اگر وایم خلافت امیرالمومنین علیاً السلام اگر مردم معتقد اعمال چنین
بودند و کردهای گفته ایشان را موافق حق میدانستند و کاری کردن که دلائل
حق و خلافت ایشان داشتند باشد از پیش نرفت چنانچه مشهور است
که مردم را امیرالمومنین علیاً السلام از نماز تراویح منع فرمود که بدعت است
و ایشان منع نداد میگردند و عباد را عباد را از نماز منع میکنند و در وقت
خلافت همیشه آن حضرت بجمعت و عقد منافقان تا کشتن حق سبطین
که به معتقد سیرت خلفای ثلثه بودند گرفتار بود همیشه از قتل اعدا
و انصار رسالت میخورد چنانکه مشهور است که عقیل بن ابی طالب
خاند رسول را صلی الله علیه و آله بخصم فرستاد و چون فتح که شد کشتن
حضرت گفت که الحال بخانه خود نزد منم بایستد آن حضرت فرمود که عقیل
بخانه بخت ما که است شایسته از آن اهل بیتیم که مالی را که بطلب و غضب از گرفته
دیگر آن رجوع میکنند و ملا علی قزوینی هم بوقت ایام خود در مقام جواب
و گفته حاکم را بدیده که بگوید که ای یکره و یکران و اگر چه مدعی معصوم باشد
کنند و اگر چه گناه باشد معصوم خود را بکشند و جواب او الله اکبر بود چنان
همراه بودند و یکران خود بگو ای امین و ام سلمه هر دو بودند چنانچه در مراثی
و بیگ گواه و بیگ گویند مال بیت نمی شود و ذکری بود که فیض الکثر
آن شده بود و نه از حق نیست پس منع آن از آن نمودن و گواه از طلب
و قبول شناسد تا بدان آمده کردن به خلافت حق و محض ستم باشد تو خود را

مالی

حاکم علم خود را میستند کرده و بگو علم یقینی داشت که مدعی است میگوید که
علی آن حکایت مشهوره را نشنیده ایم که روزی حضرت رسالت بر اعرابی دعوی
پس میگرد و او منکر بود خرمی که او را در چون از آن پرسیدند که چون عالم با حق
و گواهی وادی و حال اکبر در آن وقت حاضر بودی گفت هرگاه او از خدا و
و نه بخت خبر پرسند و با نقیض میگویم بخت که علم عصمت او داریم پس در حال
این امور چون علم بصدق آن ندانستیم با شتم و چون علم قطعی بصدق آن داریم با
علم گواهی را دم و ازین جهت او بنیالت هادین مستحق شد امیرالمومنین حسین
و فاطمه که تقبضای آیه تعلیم و قرآن از آیت شریک آیه کونوا مع الصادقین
بالتفاق مشتاقان نازل در ایشان است معصوم اند در افعال و اقوال
صادق اند آیا در گواهی در است که می گوی که از خرمی خواهند بود پس باقی ماند از
مخالفت الاعداء و مبارزه و سیف علیهم السلام **و انما یقتلوا** **و انما یقتلوا**
و انما یقتلوا عینی که گفته در آن در شش ایک الله فرموده از نصف است قول
خدا و رسول صلی الله علیه و آله نمودن چه حق تعالی جمیع است را امر نموده بود که
جاهدوا فی سبیل الله حتی یجاهدکم یعنی ای بندهکان من و ای امت محمد
جاهد کنید در راه خدا ای الله چنانچه حق جهاد است از بنات قدم و ترسیدن
و کفر بخین و در آیه دیگر میفرماید **و لئن کانت اعداء الله و الله من قبلکم لایؤتون**
الا دبار و کان عهد الله مسئولا یعنی بدینست که بودند این حاجت که عهد
کرده بودند با حق تعالی قبل از آنکه پیش ازین که در معرکه جنگ داشتند و مکرر میزدند

عهد خدای تعالی بر سریده شده یعنی در آن سهوآل خواسته کرد و بر نفس آن
 و توان آن حسره احوالند داده خلفای ثلثه در احد و جلیلیان با وجود آنکه تائب بودند
 بآن رسوایی که بختند که پیش ازین مذکور شد و در ذات السلاسل که
 سه داری شکر داشتند هم مخفی نیست که بچه سال که بختند و این ابی الحدید
 در بستی از نصیحه پیش مذکور ساخته و آن بیت این است **شعر** ولینیک
 فی حنین فزاده و **وفاحد** فذکر خفا و خیرا یعنی تعجبی نیست که
 حنین ابی بکر که بخت و در احد و جلیلیان بود و در احد علی از کربلایین قبیله
 هم کردند که چون شکست اسلام را قوی دیدند و شیطان ندای آن محمل افتاد
 و در داد ابو بکر و صبه کردند که در شب زنده و بدستند که بهی خود فی المال
 خانه عبد الله رسول منافق و فتنه است و پای او افتادند که شفا عیث
 پیش ابو سفیان بکند و عذر کند و اسلام ظاهری ایشان بخوابد و ابو سفیان
 ضامن شود که در کفر با ایشان کاری باشد و بعضی شکان را برین قصه
 داخل میداند چون بعد از آنکه دو زبده شدند و رفتن بجزرت آن منافق همراه
و از حد مطاعنی که بر سر در آن شریکند اینکه در وقت احتضار غسل کردن
 و دفن و نماز رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر نموند و بیغ حوزا گذاشته
 رفته باشند بر حقیقه یعنی ساعده که در خلافت و جانشینی را صورت و هر دو کام
 طعن باین برابر تواند شد که در جهان و در سیاهی و وقت بوی و هنگام تمام
 و در نه ایضا غسل و دفن **سید آملین و آفرین** را که واجب صیسی بود بر همه لازم و

رسوم تفریز او را در رسول را که از همه امور معتبره بود مطلق کردند و در سقیفه
 جمع می شدند که خلافت ابو بکر را صورت دهند و این عمل بینه از حد نبوت اهل بیت
 و بی روی موی غش و حب جاه و منصب محلی دیگر ندارد و یکی دیگر از مطاعن مشرک
 که بپنجم باز گرفتن کمال حسن از اهل بیت ظاهرین است که چون ابو بکر خلفه
 بنموده و اتفاق عربین خطاب از برای بنود معاش عایشه و حفصه مقرر بود و خود
 و آنچه از برای حسن علیها السلام و سایر اهل بیت مقرر بود تم قطع و کشیده
 که در روایتی که در سوره که به جاهد نمایند و نسبتا در وقت است محمد بن ابی بکر
 است خداوند است گفته است که **و اعلی الاما غلظتم من شیخ فانی**
خمس و للرسول قلنا فی القرنی هر روز مبلغی معین از بیت المال بجهت
 حوز مقرر جسته و در روزی که به درشتان هزار درهم از بیت المال در
 بود حاصل بیت المال بجمع بیرون بنود حسن و زکوة بفرماید و غنائم و غزوات
 کسی که وادانی نداشته باشد حسن حق بی باقیم بود حق ابو بکر و عمر و بجهت زکوة است
 صفت حق تعالی بتین نموده و این از هیچکدام نموند و جسته به بخت
 و سنی حق مستحق زکوة است و بر غیر ایشان عوام و غنائم بعد از اخراج حسن
 حق مجاهدان فی سبیل الله است و میراث کسی که وادانی ندارد و حق فقرو و سنی
 عالم است و این از کدام یک نموند که مال بیت المال را تصرف می نمودند و اگر
 حلیف بودند و سعی در کار دین میکردند و حق السبی می کردند یا اجرت از بیت المال
 در کتاب آبی و سنت رسالت بناهی **صلی الله علیه و آله** هیچ نصی دارد است

طاعنی که ابو بکر و عمر در آن شریکند این است که ابو بکر چون سرمن سینه ازی در پیشگاه
 آنرا از دانه غنیمت اهل سنت استخوان نموده اند آورده اند که از ایشان مالک
 نقل کرده اند که گفت در خدمت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم سخن از شمشیر
 آمد که باز در روز و ذکوة و تصدق بسیار اند بعضی می آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 منته بود که او را غنیمت نام نگاه بدیم که آن مرد از طبع فی پیا شده بطرف دیگر گریخت
 و ایشان گفتند یا رسول الله این است که حرف او گفته شد چون چشم آن حضرت بر او
 افتاد بگریخت این شمشیر را بگیر و بده این مرد را بگوش که از شکست طبع است بگریخت
 رفت و بعد از آن باز آمد گفت یا رسول الله او را بدیم که در قیام بود و با خود گفت که اگر
 او را بگوش که بخاز مشغول است پس آن حضرت اشاره بگریخت و فرمود که او را بگوش
 که از دانه غنیمت بسیار هم میرسد غنیمت را گرفته بعد از آن حاجی باز آمد گفت یا رسول الله
 او را بدیم که در سجود بود با خود گفتند و الله که منم و هم گشت کسی که در سجود است پس
 پیغمبر صلی الله علیه و آله دستم رو بگوشه المؤمنین کرده منم بود که باطل بر منم که او را در بابی خوان
 گشتن و اگر او را بگوش در میان است من خلاف نخواهد بود چون امیر المؤمنین علیه السلام
 رفت او را ندید پس برگشته گفت یا رسول الله بدیم او را گفت یا ابوالحسن بر سر تن
 است مگر سر علیه السلام بعد از آن رفت و دیگر فرقه شده یکی از آن حاجی امیر المؤمنین علیه السلام
 و هفت دیگر در آتش خوانند بود و است عیب علیه السلام بعد از آن گفتند و در
 شده یکی از آن حاجی در آتش گفت و در دانه باشد که است من منم و در کرده شمشیر
 صاحب نجابت و باقی گرفته از عیب پس امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که یا رسول الله
 سال الفزقة الناجية معنی که از دانه فرقه حاجی آن حضرت فرمود المقتات بما

علیه و انما خطایک یعنی آن کسی که راه طریق خود را صاحب خود داشته باشد
 در حال جبرئیل و فوکل شد و این آیه آورد که تَأْتِي عَطْفُهُ لِيُجِيلَ عَنْكَ
 اللَّهُ یعنی راس در حبه از هر چه تا که راه مردم را از راه حق تعالی و آن
 مرد اول کسی بود که هر شده از اصحاب بدعتها و کفر و جیهها و از این قبیل است
 که آن مرد را امیر المؤمنین علیه السلام در حاکم نه در آن گشت و ذوالقدر معین
 مشهور است و در شأن او است که لَهُ فِي النَّبَا خَيْرٌ یعنی او در
 حواری که آن گشته شده است وَنُذِيْقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ
 یعنی چیزی چشتم او را و در روز قیامت عذاب سوزنده بچشمه او باطل علیه السلام
 حرب نموده و جنگ کرده و از جهل خوارج نه و آن و دشمنان امیر المؤمنین
 بود حاصل که ابو بکر دفر از پیغمبر صلی الله علیه و آله می شنیدند که اگر این مرد باشد است را بگوش
 می افکند و این ترا از بگوشتن او مینماید و گوید از او شنیده اند که گفته من
 گفته خداست و از قرآن وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
 را بخواند و شنیده اند و میروند و بر میگردد که در سجده بوده یا نماز میکرد و
 رسول را تجویز مینماید و گشتن انقیام سک را تجویز نمیکند و هر چه که ابو بکر
 بهم این غلط کرده اند و سوا بی غیر در مخالفت بیشتر است که دوبار از پیغمبر شنیده
 عذرایی بگوید و فرغانی عذر سزد و از خدا شرم نمند و اینک در آن حاجی
 که بقتلش اقدام نمایند ظاهر آن استنای معصومیت که در دهر حاجی باشد و در
 ابو بکر می گشت یقین که آنده می شده چه در مکر خلافت و بدعت بودند و آن را

سکه کرد اهل بیع بود و اهل معاوضه جیب میزد این مخالفت را روایت نموده اند و این
حکایت را نقل کرده و چون عثمان در دست و دوازده سال خلافت یقین است که کمر
این نقل را کشیده و آن شخص را دیده و کشتن آن شخص بی طعن خطور نکرده و قدم
بر پشتش نهاده و آن شخص در دست رجوع نموده البته عذرش همان عذر بود
در مخالفت رسول از ایشان بیشتر کوشش می نمود پس این طعن را از عطا علی دوم
مستتران شرد تا او هم ازین فیض بی بهره نباشد و در حدیث آمده که رسول صلی
الله علیه و آله فرمود کل صاحب ذنب توبه الا صاحب البلیغ الا توبه
منهم و هر منی بگوید یعنی هر کس که کاری را توبه است بغیر از آن که به عقی
در زمین پیدا گشته که من از ایشان دوم و ایشان دور و توبه صاحب برکت
در بره قبول نمی باید چنانچه مشهور است که در بنی اسرائیل مردی به حیال مندی پیش
بود و سیطان او را وسوسه کرده به عقی چند هم رسانید و برین سبب جوی گشت و
گردید و صاحب خانه شد و در دای بسیار هم رسانید و آخر چون بیکر خود افتاد
پشیمان شده و چنان زمان آمد که آن مرد بر آن جماعت انبیا صلی الله علیه و آله و سلم
برآمد و دست دعوت نماید و از راه باطل بیکر دانه توبه قبول می نمود پس آن مرد مجلس
و آن جماعت را بجای دعوت کرد و هر چند گفت که آنچه قبل ازین گفته بودم غلط است کسی ند
شنیده و هر کس که بگوید که راست است و ما از الله می گویم و او چندان توبه و عاقبت
که جان برادر و فایده نکرده و در قیامت عقوبت آن جمعی را که بمصلحت انداخته خواهند یافت
و هر یک از خلفای ثلثه بر قتها هم رسانیدند و دعوت هر یک که بکند و است حضرت خدیجه

و بی خبر

خواهند

خواهند شد ان شاء الله تعالی و از عطا علی نوشته که میان هر دو با هم مشورت کردند که
باید گفت تا که در ملاقات با او بگوید و این وقت حد بنام خالد و لیدر آید او را سیف آید می کشند
و او بیخ قوسش بیشتر داند و از پیش برآوردن شرمند شده و چون قصد مشورت است چنانکه
از بیان مستغنی است و باین دو سکه گفتا می نمایند و به تفصیل آن نیست در از و دیگر
از عطا علی که هر سه شریکند اینک هر یک هم از صحابه کبار چون ابوذر و سلمان و عمار و یاسر
و غیرهم و بنی هاشم کلمه ایشان است و بیست نکرده و سید بن جابر و قیس بن سعد که از انصار
انصار بودند سر به بیعت ایشان فرود میاوردند و دیگر از عطا علی که هر سه در شریکند اینک
مسجد که رسول صلی الله علیه و آله بر نموده و حق تعالی امر نموده بود که بسته شود و چون طایفه شدند
در بار باز کردند و مخالفت خدا و رسول خدا را سستترین انگاشتند و از مؤاخذه و عتاب
از ایشان نکرده بلکه این اتفاق را کشیدند و آن کردند و این عمل خیر و عبادت بود و نکرده
اینکه که را می توانیم کرد و چنانچه این لغوی است که هر سه در آن شریکند می توان گفت
که در برایشان بستن هم لغوی بود که هر سه در آن شریک بودند اگر مستحق طعن می بود
در برایشان بسته می شد و از عطا علی که هر سه در آن شریکند عبادت ثلاث و غیر
که هر کدام سه سال و چهل سال عبادت است مشغول بودند و بیست بیست و پنج روز
مداومت فرموده و بر میان بسته و بست بر کردن انداخته اند و حال که بر پیشانی داشتند
و دیگر از عطا علی که هر سه در شریکند انداخته که بر پیشانی داشتند و تریبت از شریک
و گوشت نرگد یافته بودند و غذای صبح و شام چهل ساله است از این دو چیز
تفصیل بود و مغفرت استخوان ایشان از آن قوت گرفته بود و دیگر که غده و کشان
و عبادان ایشان در ایام جاویدت شده بود و بطریق گفتار آن زمان وقوع یافته و آنرا

الحاح که بعضی سببه است بهم رسیده بودند و دیگران در مدت مدید در کمال
 برادران خود مسلمان شده بودند و به اتفاق زده گاهی میگردید و گفتار را از خود بخوبی
 داشتند همه را رسول شیع و رشتند و با حقیقت طیار و دیگران باز بحث رشتند
 و نه در آزادی که اهل اسلام از کفار و میکشیدند و نه یکبار رشتند و نه یکبار دفع
 آزادی که امانتی از اهل اسلام کردند بلکه بظاهر با کفار شرکت میکردند و همان
 اتفاق بود که جستی و طبیعی شده بود که در مدینه هم ترک آن نتوانستند کرد
 چنانچه بعضی از آن رفته رفته کلمات بیان خواهد شد است و الله تعالی و دیگران
از سلاطین و پادشاهان رسول صبر می کرد و در این بود و دیگران بر این
 این که اهل اسلام اتفاق نمودند بعضی از مسلمانان اتفاق داشتند و اسلام را
 داشتند متفق علیه است و میمنت و دیگران اسب کوشم تراستی و نزدیکی
 بر رسول صلی الله علیه و آله استند و در دفع دعوائی خویشی کردند و دیگران که
 واقعت که است نمونکه بود است و سه سال پیغمبر صلی الله علیه و آله روز
 رخ بار میگفت و می شنید و چهره شیل از جانب الله تعالی نه کان خدا را با آن
 ما و رس خسته بود از آن و وقت بر آن افزوده چنانچه خواهد آمد و دیگران که
 دست بر سینه نهادند و بجهت احیای سنت پیور و آثار در میان است
 بیا که کار کنند و رشتند و در اوج پیور از حدش کردند و در رسول خدا از
 حوز اندوه نمودند و دیگر سنت قنوت و دفع بدین را که از استنهای نمونکه
 نادر بود بر طوط کرده و بسیاری از امت را ازین فیض محسوم رشتند
 و آنچه مذکور شد همه در مدینه و کینه این را به شورت یکدیگر کردند و یکی کرده و دیگر

لم ادره بلفظه

بان رضادادند و آنرا کردند و در ایام خلافت این امر بر سر نهادند و در کتب
 خمسین ازین چهارده مسکن هیچ یک از اینها نشده اند و در جمیع کتب خود
 کرده اند و کتب مسکن اینست بلکه اکثر به عهدا مستور در میان است و آن عل
 و آنچه بعد ازین مذکور شد می شود است و الله تعالی **مطالعنی است که هر یک بان**
مطالعنی است که هر یک بان و در این بود که حکم آن کرده و صحت دینی خود را با
 میدهد و الله **فصل پنجم در مطاعنی که اهل سنت نقل کرده اند در باب**
اولا متفق علیه است و یقین است که کسی منکر این نیست که پیشگفت
ان لا یطاعوا فی عین فان استقلت فاعینونی فان عینکم فان عینکم
 فاجتنبوا فان زعمت ففوقه یعنی هر کس که امر استیضات
 می کند باید اگر در کاری در ای است و مردم را احاطت کنند و اگر با یک فقط
 مردم را راه است می آید و چگونه امامت و پیشوایی تواند کرد کسی که خواهد شد
 و پیشوای و دستمای جمع مردم باشد و از این راه است طلبه و راه چوب
 و گوید که شیطان را میفریبد پس او درین گفتن صادق بود یا کذب و نه
 صلاحیت امت نه داشته و ملا علی حجاب گفته است که این گفتن از طرف
 بود و من نفس و این غلط است و او اعتراف کرده و فحوا و جدا بودند از
 شیطان و مستطعون شیطان بر او و اینها دخلی بر او ندارد و از جهت
مطالعنی است که هر یک بان که بر سینه کرد میگفت که اقبال فی فلست بخیر که و علی بنک
 معیت را اقامه کنید و منخ تا می که منم من بهتر از شما و حال که علی علیه است

در میان شماست و درین گفتن ایراد است که دست یار رفیع گوید بر تقدیر قایل است
 نیست و اینکه علی قوشچی این گفتن را محل بر تو وضع نموده غلط است چرا که
 نابود میگفتند که با وجود علی تولایی اما مستی نیست پس اگر فرض او حقش باشد
 میبود باستی بگوید هر یک از شما بهتر از منید و تخصیص نیست معنی
 نمکند چنانکه گفت که هَلْ لَّا مَضَا رَشِدٌ هَذَا إِلَّا مَرْتَضَى یعنی کسی که از
 رسول خدا پرسیده بودم که آیا انصار را درین امر شراکتی و فعلی است یا نه
 و معنی این گفتگو این است که شک دارم از آنکه در امر امامت که آیا صحیح است
 یا باطل و این شک او از آن ناشی شده که در روز سقیفه انصار گفتند
 ما را امیری باشد و شمار اجمعی و او را این حدیث الزام داد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
 الْإِمَامَةُ مِنْ قَرْنَيْكَ اگر آن حدیث ساخته او میبود و حقیقتی میداد
 چه او را شک بهم رسیده و لیکن چون درین حال حکومتی نموده بودی
 و اینها بخاطرش پرسیده وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ كُنْتَ
كَرِيمًا لِّبَنِي كُنْتَ تَرَكْتَ بَيْتَ فَاطِمَةَ لَمْ تَكُنْ تَرَكْتَ و يَا لَيْتَنِي
فِي ظِلِّهِ بَنِي سَاعِدَةَ كُنْتُ ضَرْبْتُ يَدِي عَلَى يَدِ بَاحِدِ الرَّجُلِينَ
 هو لا میر و گفتم أَنَا الْوَزِيرُ یعنی کا شکلی بودم من که ترک کرده بودم
 خانه فاطمه را و گفتم او عیونم و در خانه او را باز نمیگرفتم و بنی رخصت او را
 بخانه او داخل نمیشدم و در سقیفه بنی ساعده دوست بردم یک از آن دو
 بودم و او امیری بود و من وزیر و این حدیث فاین قبیل از کتب بسیار است

الی لید در شرح نهج البلاغه و دیگران نیز از علای سنی نقل کرده اند و مراد از آن
 دو کس عین الخطاب است و ابو عبیده و جراح و از کلام او ظاهر می شود که انقطاع
 آن بوده باشد که مستحق خلافت بغیر ازین دو کس نیست و اولی که مراد از
 خلافت شده و الحال بمشمان است و سود ندارد و اولی راه را بر خود کوتاه میگرد
 و در حال مرض میگفت کسی مقتدی از خلافت منم و آرزوی وزارت کردن
 ثانی الحال دال است بر آنکه از دشمنان است بدترفته است و این بر تبه حکومت
 را که بخشیده است و در دلش کرده است که چرا و در و بدل ندارم چه اکثر اوقات
 در کردن و زبری باشد و چون در وقت درون اعمال و افعال این کس بخت می شود بکس
 بیک در نظر می آید آن عمل هم که اگر بکشود در خانه فاطمه باشد و در نشست جلوس
 و بی تابانه گفت کسی این کار میگردم و پشیمانی بود بی نشود و حضم فایده ندارد
و از جمله مخاطب او اینک عین خطاب با او هم در آن کار شرکت بلکه شرکت غالب
 اوست اگر کون بسوختن خانه است که در آن امیر المؤمنین علیه السلام بیعت را
 چنانچه در فضل سیدم گذشت و طبری در تاریخش ذکر نموده که عمر میگفت وَأَلَّاهُ
لَا خَيْرَ فَرَقَ عَلَيْنَا و لَا خَيْرَ فَرَقَ لِلْبَيْعَةِ یعنی بخرام که آن خانه را
 می سوزانم یا بجهت بیعت برون می آید و وادی گفته که از جمله فقهای شیعه
 اسد بن خضنه و سید بن اسلم و زید بن اسلم بود و او میگفت که من پشت به پسر
 و دشمن و ابن عبدیه که از اعیان اهل سنت است گفته است که علی عباس در خانه
 فاطمه نشسته بودند که ابو بکر میگفت إِنَّ أَبَا فُتَيْلَحَةَ یعنی اگر در آن ایستاده

اینست که گفتن سبب آتش آوردن بر خانه زنده و غایب گفت باین خطاب
احبت لحنی دارنا و دلای قالی نعم یعنی ای عر خطاب ای آمده که سبب زانی خانه
 باز و پیران ما را در جواب گفت بی تا اینجا سلام عید ربه است که مصنف کتاب حسن
 و کتاب انصاف سبب نقل کرده اند و این خانه که قصد سختش کرده اند خانه پیغمبر است
 که حضرت خود داده بود و آن سبب می سوزانم حسن است که خود در جیب کتاب نقل
 کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی بر سینه خود حسن طفل بود و نقلش بر او افتاد و
 در بای سینه است و است باین آمده و آورده است گفته بر سینه بر آمد و خطبه را تمام
 و یکی حسین است که ابراهیم پیر حمزه پیغمبر خدا می آید و در آن خانه بودند یکی
 هم آن حضرت بود و در وقتی که مسنور اسلام نیاورده بود او حضرت باب نامه او را
 و فرمود که بدش دست گشته و در آن وقتی که شکر پیغمبر از در پر گشته بودند و یکی فاطمه
 بود که فاطمه بفرقه منی و من اذها ففدا ذاتی یکی از عابدین است که پیغمبر در آن
 او فرمود و خود تا قتل آید و اگر تلافی که نگردد شد حرفش در نقل آن حکایت
 نسبت ششستانی از نقل منبری نقل کرده و محمد بن یحیی رضی و صاحب تاریخ کعبه
 و نووی در کتاب تهذیب الاستیوار و من یس و یسوی و محمد بن حمید رانی و حمادی و مسلم
 در صحیح و عاقل ابو جعفر خطیب مدنی و ریخ عید او نوشته اند ازین نقل بشنیده و بعضی
 اینست که گفته اند آن خانه را خان پیغمبر و سبب آن حضرت و خانه از اولی هم منقول بوده بهم
 و بعد از مرگ وی و غلب بود اگر آتش میزدند همه هم میسخت و چون مدینه که اعیان این
 نقل کنند و هم آن نه است شده باشد که همه بخوار سوخت و چون مدینه که اصحاب را که

و هم آن نه است شده باشد که همه بخوار سوخت و سبب و قبر پیغمبر در آن میان باشد
 و هم که اشرف بنی هاشم و اعیان قریش با علی بودند و اکثر ایشان در آن وقت در آن
 بودند چون مدینه که همیشه گشته و هم را گشته سینم که همه هم و انصاف و چون حکایت
 و صبح گفتند و با آن انصاف و صبحی که با رسول الله صلی الله علیه و آله و اولی بیت آن
 در گشته مجاور که این دلالت بر غلبه علی علیه السلام میکند هر که با کسی در غلبه جای
 باشد که خانه او و خانه زن او و فرزند زن او را همه میسخت که بسوزانند و خانه در وقت آن
 باشد که امت او جمع خواهد بود و اگر خانه بود و در وقت از نفس واجب است بر آن
 واجب کرده باشد عظیم که این واقع که از گشتن عثمان و واقعه کربلا نیست پس
 با سبب درکت با و در کجا نوشته باشد در سمرت بجهان باشد شش که تا فاطمه
 حیات بود چنان با هم با ابو جعفر سبب کردند و ابو جعفر این را بحکایت کرد و در مجلس
 و خود میسخت و بعد از حجت فاطمه علی بن ابی طالب آمد و سبب کرد چنانچه در این روایت
 پس این خبر صحیحی باشد و در این روایت اولی که خانه فاطمه در میان خانه خود آن
 و نقلی که از سونقن انصاف آمده است چنانچه روایت کرده اند است آن
 نکریم و شسته باشد و ک که گشته که اگر کار با بخارند باب و آن گشته
 با آنکه ک که از پیغمبر رسول و اولاد او که با ری حکم رسول بودند و خود از او
 بودند غایت محبت او را نسبت بایشان میدادند و گشته بود و گشته و آن
 سوختن این نه دارند و از سونقن سونقن بقر و سونقن او باک خواهند داشت
 و واقعه باده کردن کاغذ فک و وضع آن کتر این بود با آنکه گفته ایم طهرین

اراده ایست که کرده بودند و اشراف بنی هاشم و اعیان قشیش را اگر رفتی علی
 علیه السلام منع میکرد و در شمشیر کشیدن تغییر نمیکرد و اینک امیر المؤمنین علیه السلام
 ایستاد و با عصبه میفرموده و میگفت که من مرا ازین دانه جز را ده و عصبه را برزیده و اگر
 با نجا میرسد به تقصیر از خود راضی نبوده و مهاجر و انصار بعضی کین قدیمی و بعضی غصه
 قتل حبش و داشتند و بعضی دین بدینا باخته و بعضی رسول الله را محبت
 میدیدند اظهار محبت میکردند و چون از چشم رفت از دل هم رفت و انصار خود
 در روز اول رخصتند و سعد بن عباد که از ریش این بود و پست بکمر داشت
 شد و خود را بکنار کشیده بودند و حضرت امیر حاضر بنمود و قدرت بر همه کار داشت
 و لیکن بپس وصیت رسول میرداشت و خباخته مفضل را خواهد آمد و آنرا
 و تقای و اینک شهرت این حکایت در مرتبه آئینت که واقع شد و آنکه
 شهرت میکرد و با یک بعضی این اراده که کردند مذکور شد بسیاری از اهل
 سنت هم نقل کرده اند و بعضی از آنرا ذکر کردیم و در میان شیعه خود را
 که از شهرت کشتن عثمان و واقعه کربلا نیست اگر بعضی از مخالفان را صرف
 گفته که در میان عوام خود این خبر را شهرت دهند و از برای آنکه عده ای بگردان
 کنند این خبر را از عوام چنان دارند و در حقیقت و انیک بنی هاشم بعد از فاطمه
 محض و است و مجمع علیه در بعضی روز که بی بی محجب این مجلس بود و پست
 علی با او بعد از فاطمه مذکور و آنچه مجمع علیه فریقین است آن را نقلی مذکور خواهد شد
 از جمله مطاعن ابوبکر که موجب اطعن بر عمر هم شد و مخالفان تو این است

من از آن بزرگان بودم
 که از آن بزرگان بودم
 و از آن بزرگان بودم
 و از آن بزرگان بودم

این بود که اینک وصیت کرد و در حجره مطهره بنویس و من فوکه بحسب و بکبر و درین
 عمر هم قایم مقام و جانشین و مالک ممالک و بود و از این بزرگان بودم
 کرد و وصیت ابوبکر علی نموده و از خدا و رسول او ششم نموده از بر گرفته اند
مطابق حدیثی که فرموده آید یا ائمه الذین آمنوا لا یدخلوا بیوت النبی
الا ان یؤذن لکم را شنیده اند شنیده و در میان و معتقدان این است
 علی شپش را تا قبل نموده اند و شپش را نگذاشته اند که آن حجره بر ملکیت آن حضرت
 صدقات الله علیه باقی نموده و در وقت انتقال یافته داخل صدقات و معتقدان
 اسلام شده چنانکه در علم این است و بر تقدیر اول حجره مطهره در میان در وقت
 بوده و ادبی از آن ایستادن تقصیر و صفایان در آن تصرف کرده و وصیت نموده
 بجزئی که مخالفان دین مسبین بنویست و در بر اجابت تصرف ملک نموده
 عین زندقه و مخالفت خدا و رسول باشد و بر وصیت رسولی که میباید اهل اسلام
 شتران بوده باشد همان معنده اول در بیضورت نیز حاصل است و بعضی از
 جهال مخالفین از روی جهل گفته اند که چون عایشه بنمود آن حجره شریک بود و این
 را در حقیقت که بجایست و خطبه بر سید من کردند و بیند آمدن عینه استند با شجاعت
 که این دعوی اول مخالفان ادعایست که ابوبکر کرده و میراث مذکور را تا ما از آن
 علیه السلام منع نموده و گفت که پیغمبران را میراث نیست و در وقت نقل کرده
 و عصب حقوق سیده الت را باین جهت صعودت داد اگر چه ملکیت و وادار
 ثابت است و زلفان میراث از آن حضرت میسرند و وضع میراث از فاطمه محض است

که با اهل بیت داشتند لیکن حقه هر یک از ایشان از آن حقه آنقدر نیست
که مساوی محصل ذوق بر آن ایشان بوده باشد چه نه زن در آن شریک بودند و
در محسوبه حقه چهار زن در چهار زن بیش نبود پس بدان معنی که کمالی حقه
در غیر بی اذن و بی رضای مالک از راه غصب و قهر و غلبه و غلبه بر ایشان بدو
باشند و خانه که رسول خدا اجازت خود کرده بود از آن که در ستم آن را داشته باشد که
در حال حیات در آن نمیداشتند و در بین موات هم از آن در میان باشد و
حضرت ادر جان او را قبل شوند و چه را که حق تعالی بجهت تقییم منع کرده بود
ایش را از آنکه در حضور او از آن نمیدانند که لا ینفوا احدکم فوق حیث
النشی بیل و ملک و در پیش مرقد او بر زمین زنند و خاک به طرف باشند و از آن
بی او بیایند و از آنکه او را صاحب قبر شرم نکنند و بهر تقدیر حضرت اهل بیت
رسالت احاطه ظاهر و باطن ایشان نموده ابو بکر و عمر را در آن مکان عالی حضرت
خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله جای داده و خبر گوشه مصطفی و نور دیده مرتضی
و فرزندان فاطمه زهرا عیسی من حبیبی را از محفل بود و بی صورتی و معنوی و ظاهر
و باطنی متنوع ساخته و مالک ملک اهل بیت گردیده و بر سر و بر عنوان طینان
و عصبان و استغفار و تحکم و در درگاه و بیابان عذاب ابدی را ضایع گشته و بیست و یک
الذین ظلموا ای متقلب ینقلبون **و از جمله مظاهر ابو بکر** که تن مالک
بن ابیزه است که یکی از زوکان قبیله ای عرب بود و تفصیل این قصه آنست که
چون ابو بکر خایه شد مالک مذکور باقی بیکر سوخت نکرد و به خلافت او را حق نبود و در

که ابو بکر

که ابو بکر بر سر رسول صلی الله علیه و آله بمجلس خواندن مشغول بود و خطا
بگرفتند که خدا و رسول دیگر را جانشین کرده بودند درین کار تا حق بیایست کرد
او را درشت گفت و او دیگر شده باقوم و قبیله خود از دیده بیرون رفت و در
رحل اقامت انداختند و ابو بکر در باب او مشورتها نمودند و خبر دادند
تا آنکه کسی تعیین کرده نداشتند که از او و قوم او زکوة بگیرند و ایشان گفتند
ما بنوعی که در زمان رسول صلی الله علیه و آله زکوة میدادیم از عهد آن بیرون
آیم اگر گویند ما خود زکوة را بجزنت علی بن ابی طالب علیه السلام می بریم که
رسول و امام مسلمانان است و آنچه ما از رسول خدا شنیده ایم تا بهر که باید داد
آن حضرت به بدو و ایشان با هم گفتند انیک راه اتمام حجت و افتاد
زکوة دادن و ایشان را در مدینه باین روش شهرت دادند که مالک و قبیله او
زکوة اند و مرتبه شد و اندوخته و لید و امید آنست که از قیوم الایام با او بیست
و صد سوار بر سر او فرستادند که مالک را با مردم قبیله او بکشند و قبیله او را
کشند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کنند و چون او بقیسایه ایشان
از خانه بیرون آمد و اطهار را هم کرده و مالک از کفشد و بهم باز کرد و هر
چنانچه که همان شد چون شب شد بعنوانی که خالد مقرر نموده بود هر یک از ایشان
همان دار حوزر ابگشتند و زن و فرزندان ایشان را اسیر کردند و در می پندیدند
و خالد زن مالک را همان شب بفرایش خود آورده و بوی بزرگ را کرده و تا آن زمان

و در آن ایست ترا سیه کرده و چون آنوقت فلانی در مسجد زانی از مسجد که فریاد برآورد
 وقوع نیافته بود با وجود غلطی او بیکر از سر نشین میکرد که پس ظاهر شرح باید و گفت
 قضای خاله حکم باید کرد و او بیکر میگفت خاله سیف الله است و او را فضا نس میکنند
 تا پنج ابن اعظم کوفی سلطنت که چون طایفه ملک را گرفتند به نزد خاله آوردند
 و چون که فریاد کردند که مسلمانم و گفتن و در بین اسلام جایز نیست خاله میگفت
 مصلحت خلیفه زمان در کشتن شماست و ابوقحاده که از حیدر نقای خاله گفت
 پیش خدا که او ای صید هم که آن فخر مسلمان بوده چه در وقتی که ما در محوطه ایستاد
 مسعود ایدیم اظهار اسلام نمودند و با ما ناز کردند ابوقحاده گوید هر چند او را منع کردم
 که کشتن این قبیل بی سببی صورت شرعی ندارد و از من قبول نکرد و نشیند
 شترای عرب در میان قبایح صادره از خاله حضور ما مبارزت اوجازن ملک
 که بحسن مشهور است و مصیبت ناکهتند در اظهار کفر خاله و چون رفتن او از
 دایره اسلام مبالغه نموده و در تاریخ طبری مذکور است که همیشه همراه کشتن خاله
 بود تا خلیفه شد روزی با او گفت تو آنی که ملک را بکنده بکشتی و با زن او زنا کردی
 گفت میان من و او عداوت قدیمی بود او را بجهت خود بکشتم هر چون این بر شیده از
 تغییر او گذشت و گفت انت سیف الله حقاً اگر بخنجر و زخمی بدل بیاور
 و بقتل ملک الامر هم بران نمادی بقتل سعد و بوسه بر پیشانی او و بعضی نقل
 کرده اند که او را نوازشها می نمود تا مسعود را چنانچه کور شد بشاد است رسانید و بوند

آن سیف الله لقب خاله شد و در این اوقات شربت را و خاله کشت و بهر
 تغییر خاله این لقب را بسبب قتل مؤمنان یافت و در بعضی از تواریخ مذکور است
 که چون بوقت حکومت بهر رسید زن آن قتیله خلیفه را که بنشیند بر سابق ایست
 که مانده بودند رد کرد و اگر خاله بوند محلاً چون نوازش آن بی روی و بی ادب
 بود و هر چه میخواستند میکردند و آنرا دین و ملت نام مینهادند و از حیدر
 بنی خلیفه مادر بن محمد خلیفه بود که او را چون اسیر این دیگر مسجد رسول الله آوردند
 چشمش بر پیشانی مسعود معلق آن حضرت افتاد و بنیاد کرد و افغان کرد
 و شریط زاریست را بجای آورده گفت یا رسول الله ما این بچه را رسول الله
 توحی آوریم و محبت تو را اهل بیت تو باب و خاک خود میستیم و این حاجت
 بر دشمنی که کن از رفتن بزم را سیه کنند و از اسیر کردند یا رسول الله در روز قیامت
 تو را ما این خالمان بخواب و انتقام ما از ایشان بکش پس حضرت مجلس از آن
 کشیده و با او خطاب کردند که زدن ما از شوهری که بشکلی احوال امور ایشان باشد
 ما چاره است تو هم از این میان کسی را انتخاب کن خلیفه گفت شوهر من کسی تواند
 که از وقت و لادت من مذکور کردی هر کس در حق او بدین است حضرت ابی بن الحنفیه علیه السلام
 که عالم روز عیب بود رسید یکی از حضرات گفتگوی او را آن حضرت نقل نمودند
 حضرت گفت ای خلیفه چون ما در ترا وضع حمل نزد یک شد و میگفت بار الله الفیض
 سوگند را بر من آسان گردان و اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی مرا کشتن کن و چون
 شدی زبان در ساعت ادبای کلین شنید و تن کشیدی و ما بهر خود گفتی که ملک

که چون در آن وقت
 از او از آن که
 و با آن که در آن
 کرد

چند ارشاد ایدی و حال آنکه غنچه سید ولد آدم مرا بجا بله و کفاح خود خواهم
آورد و از دستیدی مرا حاصل خواهد شد و ما در دست چون آن کلمات را از تو
شنیده و نمودن آن سخن را بر قطعه از خاص نقش نموده و در آن زمان
دفن نموده و در آن زمین فخر و مفتی که ترا سید کردند همی بخت تو در دست
نویسد آن قطعه خاص بود تا آنکه او را چون آورده و بر بازوی خود بستی و چون
بیاورد عثمان و جمعی از حضرات را و قطعه را از بازوی او کشوده آن جماعت عظمی
نمودند و همان عبادت که آن حضرت نقل فرموده بود آن قطعه را غنچه شمس
دیده پس حضرت امیر علیه السلام او را بجهان یکی از حوین آن اوست و تندی
بر او بر پیش کمر می نمودند و او را در او یکسب خسته حضرت او را بجا
نکاح آورد و مردان ای بکر این حکایت را از فضیلت و داده شجاعت او شنیدند
و از احوال حسنه او می شنیدند و در روز قیامت نیز هر کس بجزای کردار خود خواهد رسید
و از خط ابن ابی نجر بر پیش ابی قحطه با او بیعت نکرد و در زمانی که ابو بکر علیه
کردند در طایف بود و چون با اتفاق مودعین رفیقان است که ابو بکر به پدر خود
که این نامه ایست از خلیفه رسول الله ص ابو بکر را که مردان را بجهت کبر ستم
بجدا رفت بر داشته اند و تو نیز موافقت قوم بیا و ما من بیعت کن که من امروز
صدایم و هر چه دود تر بجایی ترا بتر باشد و او در جواب نوشت که تو خود را خلیفه
نوشته و بعد از آن نوشت که مردان مرا بجدا رفت بر داشته اند بجهت ستم من و من
خلیفه فدایم پس تو خلیفه مردم بپیش نه خلیفه رسول الله و نه خلیفه خدا و اگر ترا بجهت ستم

خلیفه کرده اند من از تو هستم پس بایستی مرا خلیفه میکردی و تو برخلاف قول من
و بر خلق خلیفه شدی و تو خود بیانی که این امر بخیر است اگر حق را بجا بستی که علی بن ابی
است و اگر اری بهتر باشد که تو از عهد این امر برنی آیی و کتاب تو بسبب و سخت افتاد
است و اگر تو این امر را برکت رسول صلی الله علیه و آله یافت اعلی سببش این سزاوار
و اگر بشرف یافتن اسلام است من از تو شرفیستم و اگر تو و بعد از آن که کتابت
فرمان از پدر ازده شد آنرا بپشت لب و این یعنی است که از او نه قطع
مسئولان کرد و بیعت کردند پس با او و بر پیش نه بر پدر و سوسختن از پدر
با پیش اگر چه ای یکی حساب کن و اگر خواهی ستاد اگر خواهی بخ تا که دوی دیگر یکی
خلیفه رسول نوشتن باشد و یکی دروغ بر رسول صلی الله علیه و آله بستی و از تو یعنی هرگز که
نه نوشتی بود نام هذا رسول او و الله و رسول الله **و از خط ابن ابی نجر**
و در وقت خلافت بکر میگفت کما کنت بیعت ابی بکر فلیت و فی الله التسلیم
نیز عاد الی مثلها فاقبلوه یعنی بیعت کردن با ابی بکر چیزی نمکافی و بی قی
بود و از وی سهو خط واقع شد تا آنکه تهری و مکری در آن کرده باشند که او را
صدای قتلی مسلمانان را از تنه و بی آن بیعت پس اگر بعد از این کس بر کرد و بجز
شما باشد آن بیعت با او بکشد پس و این حدیث در صحیح مسلم و بخاری مسطور
و از جمله احادیث متفق علیه است و از این سخن که هر سلفه لازم می آید خطای او خطا
ای بکر چه مرتکب شده اند یکا ازین روایت چیزی را که موجب قتل است و از جمله خطای
نا قابل که علی بن ابی طالب می گوید که گفته است مرا دعوت کرد که در دست حق تعالی

از شر خفا که نزد خلافت ای بجز نزد کیشیه بود که ظاهر شود و اگر کسی بر کوشه
 نماز حق که بافت متذوق و است و در بکشید و این نحو تا وی مکرر و تکرار
 و یا معنی از الحاد **لَقَوْلُكَ** **وَأَزْجِدُكَ عَنْ أَوَّلِكَ** محض ساخت و باورد
 بهی که بر عسبستان که غم دین خود و فکر کرده اند که چرخ بزدن میگردند و حق تعالی
 در زمان را بجا طریب که نماز بهترین عمل است و همه کارها ترک نموده روی بنام
 آورده که مبارک و بجا و برود که نماز بهتر است پس این لفظ را از اذان و اقامت بگوید
 و در بعضی آن در نماز صبح باید گفتن **الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ** و این است
 از اذان که آمده است و ثوابش بربع است و این حدیث را حدیث
 در صبح بین الصلوات ذکر نموده و غیر او نیز در کتابها مرقوم نموده اند که در از
 ایام خلافت خود گفت **اعملوا صبح کوشن و سر کردن را صبح که از این**
 صفت هم از آمده و یکی از مطاعین آمده و صبح بخیه از بجهتای است
 و بعضی از علما این صفت را است بوده اند و تحسین الطغیة که سبیل
 برغان درو منسوب ختن و ثواب این طعن بزود ما جود شریک خسته و سبیل
 یکدام یک ازین دو تن راجع می شود **وَأَزْجِدُكَ عَنْ أَوَّلِكَ** که در دوران **شکیسته**
 اینکه چون که خلافت براتین مورث شده و دوزی با یکدیگر گفت که در اذان
 بنود که این کار بی علی بن ابی طالب علیا است نظام ایده و چنین محسوس
 و این خود درست شد اما قرآن در دست اوست و او علم قرآن میداند که تکلیف
 کرد که اظهر قرآن ترا کرده و بر زبان او نه است تا باشد پس صادر کرده که هر گاه

این حدیث از امام بنی قریه
 است از کتب معتبره
 صحیح است

یا سوره را در یادید که حاضر کند و دو گاه باورد و بسو کند بخود که آنرا تفرقه و تفرق
 کند و است و مردم آمد و سوره می آوردند و سو کنند بخود و دو گاه میگردانند و آید
إِنَّا نَحْنُ نَحْنُ لَكَ الذِّكْرُ وَإِنَّا لَكُمُ الْخَاطِئُونَ را در امروست کرده بودند و آید
لَقَدْ أَخْبَقْتَ الْأَنْزِلَ وَالْحَقُّ رَاكِبًا نشیند و دوزخ بی نامی و پستی این که
 حدیث با شریف بن شد از برای ترتیب از چند خلافت پسندیده و از این
 نیست و کبار نمی آید **وَأَزْجِدُكَ عَنْ أَوَّلِكَ** چون از حدیث خود یک
 و تفسیر است که میبرد و خود است که بار کند خود را بر پای که بر آن از اید سبک
 کردند و عرا بخواند و خلافت را با بوفع میمن نموده خلق را بعد از قمر با بیعت اولین
 نموده و صحابه را خیره و هر چند از روی بیعت با او گفتند که تو با حق و دین کار داشته
 کردی و بر تو گذشت اکنون این علم را داده اند و دیگر را که باقیست این کار
 بر مسلمان مستطیع کن که الحال دقت توبه و استغفار است و بسبب خود
 بگوید که **وَلَقَدْ ذَرَأْنَا بِحَقِّكَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ عِدَّةً** و اگر کان
 از حله بطاعت است اینکه با تفاق نماز بی تشهد صحیح نیست و چون سلام
 دادن نماز آخر شد ایشان بشوشتن اسم این عبارت را ساختند که
عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَوَحْيُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ **السَّلَامُ عَلَيْنَا وَطَلَى**
عِبَادُ اللَّهِ الصَّامِعِينَ **أَسْمَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **وَأَسْمَدُ أَنْ**
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ تا مردان نماز بی تشهد میگردند باشد
 آمین را در نماز اخیل است نهاده تا لفظی که از نماز باشد اخیل کرده باشد

در حدیث

در آن تقییر کرده و دیگر از مطاعن او که از حسن بصری که در صفت او خالی بود
 کرده اند گفته ابو بکر بن سبک طاعتی علیکم فان عدلت فاتبعونی
 فان ملت فاعترفتی یعنی فرمان برداری من است نه این اگر نه که و اگر
 اطاعت حق تعالی نکنم شما نیز اطاعت من نکنید و اگر مطاعن من پیدا کردید
 شایع من شوید و اگر از راه راست میل کنم بر او که دقت از من کناره گیرید
 انباشت چنانکه وجود کرده و رعیت را در حال معصیت از پی روی خود وضع
 پس بگویند او در بعضی اوقات واجب الاتباع است و در بعضی اوقات
 و چون بخواهد خطا و معصیت باشد پس بگوید رعیت را اقتدا داشته و چون
 و آنکه با شتم بر تشایب افعال و اقوال او بلی هر کس حوزر این می باشد
دیگر از مطاعن او عزول شدن است از برادران سوره برات چنانچه مذکور
 در کلام پیوسته و علی الهی او را صلاحیت آن باشد که سوره یا بعضی از سوره جمعی
 رسیده و رسول خدا او را حکمیکو اسمای از آن عزل گشته چنانکه لایق امامت عاتبه
 که متعین ادای احکام شریعت است بر جمیع امت از انصاف باید گذشت
و از مطاعن او اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرد عامی را بر دوش خود انداخته
 تا پیش او برود باشد بر او که هر دو رعیت بودن اولی آنده و الا و صحن را برایش
 و اینکه دانید درین طعن هر دو شریکند و از مطاعن او سبب گردان قابل است او
 و هر چند تقدیر کرده چنانکه مذکور و هر چند او را امر کرده اند که سبب گردان بگوید گفت
 از مطاعن او اینکه سخت بن قید مرتضی و بود و ازین برگشته بود و گفت

نماز ابرار و غیره

مردم و اهل

مرتضی و داخل شده بود و خاله و خاله او را در جنگ کاه گرفت و نزد ابو بکر نشست
 حسب الزرع ستم قتل بود ابو بکر با خود فکر داشت از کاه بر عرب داد و برادر او
 چون چندین خدمتکار بود احب ای مدشرع بر او کرد و خواهر خود را بر نی نادر او گفت
 اگر در جایی بهت روی این فرمان را میترسیدی و اضع بن حوطه معصینه درین بابت
 که بکشتن بهت این است شواکان ثواب التک احیا نفسه و کاه
 ثواب الکفر تن و حجه البکر یعنی بجزای مرتضی در او از نمرده و بجای
 کشتن خواهر بکرا با و خاله نمودی امام دقت و خلیفه رسول چنین باید از مطاعن او
 چون چنانچه سبب را بکلیف بهت نموده و او قبول نکرد حکم کرد که آن مومن را در شمشیر
 انداختند و پس چنانچه بگوید که تو ضمیمه بکار میگردانند او رسول را یاد سخنده تا بر سر
 رسیده و حال آنکه از رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود که میفرمود لا یعد
 بالنار الا ذب النار و یعنی نمره و رعیت کسی را با نشن خدا بکشد کسی را
 از خدا ای نه که صاحبش است و از حجه مطاعن او اینکه در کتب نقل شده
 به طور است که محمد بن ابی بکر گفت از مردم در وقت نزع در حضور من و خواهرم
 و برادرم عبد الرحمن و عمر بن خطاب بگفت که محمد دخلی ایضا چنانچه اندوه و دروغ
 گوید میباید و میباید در دست محمد است که عهدی با او را بجا نیت است و از این
 میفرماید و میگوید مرجع و مقوت و هر دو عثمان و معاویه و سید امیر ای خلیفه و ابو بکر
 حشر و در وقت است ترک گفت الله لخیبر یعنی درستی که او به این میگوید این
 با کس میگوید تا بنی و شمشیرت کنند مردم چشم باز کرده گفت ای عمر بدان که

آن در میان این طایفه

نه من در غار محب بودم و او گفت در حبشه سینه جعفر را می بینم که در دریا جاری است
و من گفتم یا رسول الله من نیز میخواهم به بنم او دست بچشم من و لید من نیز می بینم
آن در مدینه آن قصه را با تو گفتم ترک گفتی سحر است چنانچه در عالم من گذشته
الکون بر من روشن شد که سبب آن اتفاق فاسد و ظلمی که بر اهل بیت او کردم منتخب
و معاقبت فراسیم نه و بری عاقبت بر من محقق شد عجب بنده بدگفت به این سبک
و برخواست تا برادر دم خدا قرین از خانه بیرون رفت و پس از رفتن ایشان گفتم
ای پدر کجاست لایله الا الله گفت بخدا که نگویم و نمیتوانم گفت که روزی که بت
نیکو انداختم چه تا بت گفت عین پنی تا بوحیت در زیر هر طبعی می دوزخ
دو اندوه کس را در آن می بینم یکا از آن منم و دیگر هر دشمن و معاند جلی و مسلم بودی
ای حذیفه و ابو عبیده حبه اح و شش تن دیگر و حاجی ان عشق است و از خدمت
و اوست آن دوزخ تا بده می شود من گفتم یا ابا تهدک ای بر منی در آن
سبک می گفت والله ما اهدک لعن الله ابن فضالک العاشقه هو الله
صدفی عن الذکی بعد اذ جاءک فی غیر الفزین یعنی بخدا ای که هر بایان
لعنت خدای بر سبب شما که حبشه که او باز داشت مرا از تو جدا از آنکه با آمده
بود یعنی از قرآن و راه نایس آن مرا خسر دم ساخت پس روزی زمین نهاد و در
و او و پیاده و او سوزداد و میگفت تا تسلم نه پس عود خدا از من آمده و پرسید
که عباد و چه گفت من آنچه شنیده بودم گفتم ترک گفت ندان گفته است اما زمانه که
این را در آن جهان دارد و اهل جلد با سبک می که اگر مرصع شهادت نشود و او گفت

الکون

گفت بن اسماعیل مزی روایت کرده است که محمد باکر گفت که در وقت نزع جدم
در ایام ترین حالی دیدم او گفتم ای پدر ترا به بدترین حالی می بینم گفت ای بر کجاست
نزد من غله است که اگر او را اطلاق کند ابد نجات است گفتم و از دکت گفت
علی بن ابی طالب است گفتم اگر خواهی نزد او بروم و اتها من بجای نیام گفتم بر من نزد
امیر المؤمنین علیه السلام رفتم گفتم جدم به بدترین حالی است و بری عاقبت مرگیده
ظلمی که میداند بر تو کرده و حق که از شما استراحت نموده و من صانع شدم که از حضرت
اتها من تو کنم که او را بجل کنی منم بود که ایک با بجده او به جودش بود که خود
اعتزاف کند که او دست حق او برود و با حق استراحت نموده تا من او را بجل کنم
پس من نزد پدرم رفتم و ما را گفت گفتم اگر این بگویم جدم تا قیامت بر من لعنت کنند
ای بخوانه و این جاء شکرت الموت بالحق ذلک ما کنتم متنبه بحقیق
پس ای کشید گفت که مشک با طوطی و خانه او را کار می بود و در آن فحاشه و سبکی را
مستحق بودی و کاش خواهر را با شفت بر منش داده بودی پس او بی و بنویس که از آن
ستیم نموده و از طاعی او اینک مطلقا علم و حجام غیر معیت نه داشت من بخودم که از آن
دست چپ شخصی که چیزی در دیده بود و از هر طرف این طوطی مکرر میگفت و کال اهل او سم
ما حجام شریعت درین مسئله ظهور یافته و از ابی بکر پرسیدند که کلام چیست نه از آن
میستی است که او را پرده شده نه باشد که او را میراث بر نه و جده مسیحی اند و پرسیدند
پیرانش چه چیز بر من میراث گفت غنی نیام و کلام خدا و سنت رسول که ترا حق باشد تا آنکه
مغیره بن شعبه و محمد بن مسلم او گفتند که رسول ما جده را سبکس میداد و هر یک از او

غفر میگرد گفت ان اصبحت فرائضك وان اخطأت فرائضك یعنی اگر یکی
 از روی اتفاق بپوشد بر پشت در سجده درست گویم از جانب الله است و اگر خطا کند از جانب
 خدا معذور دارد و همچنین در سجده ای از احکام خطا کرد و صحابه او را خبر دادند و این را
 پیشانی نموده فرمود بسم الله الرحمن الرحيم یعنی اگر کسی از خطا کند و انما خطا عن
 مخالفت رسول خدا نمود در منصب کردن خلیفه یا حاکم است این را چنانکه از پیش میگویند
 رسول خدا با آنکه مصلحت و حقیقت را بر او می دانست و تحقیق او صلوات الله علیه
 بر او است بفرموده بود که از پدر و مادر و هر که از او می شنیدند که اگر مصلحت میدید و کسی را
 و مقابل آن امر میدادند او را خلیفه میکرد و از آن میگویند خلیفه تعیین نکرد پس خلیفه
 کردن او بعد از خلافت کرده رسول است لیکن لا یصلح الا من یطهر رسول علی علیه السلام
 کرد در متون کتب فتنه کسی که رسول او را عزل کرده بود او را از ائمه است جمیع امور
 مسلمانان را و حضرت رسول او را از ائمه است صدقات میفرستد باید امر خلافت را بر او
 و از هر خلافت را با دست و است و خلافت رسول کرد و انما خطا عن او ایضا بر حسب
 صلی الله علیه و آله رفت و خطبه بخواند و حسین صلوات الله علیه آمده و گفت خدیجه ای
 چه هست و ترا ائمت و تابعیت آن نیست که در دنیا هم پیشانی نموده اند گرفته و از
 پیشش نیز کشیده و از مطاعن او اینکه هر صلی علیه السلام اندری از ائمه است آورده بود و
 بود و حق از آن طلبید و چون بخت از او ایست کسی را رخصت نیست که از آن بپوشد
 بجز در تقدیر کرد و با و نه و و انما خطا عن او ایضا چون بپوشد بر پشت بر او سوار از ائمه است
 در وقت و است و از مطاعن او اینکه هر صلی علیه السلام اندری از ائمه است آورده بود و

و انما خطا عن
 و انما خطا عن

که فاطمه در پشت در نشسته است حکم برون او کرد و بعد از شکش و غلام تازیانه بر شکش زد و کار
 آن جهت فرزند ساقط شد و اثر آن ساقی نماند و بهمان سبب سوار شده رحلت یافت و این
 بود و اهل سنت هیچ یک شکر این مطاعن نیستند لیکن بعضی در حد و جابجایی شده اند مثل
عنه علی بن ابی طالب که از سبب گفته انما خطا عن او ایضا در مطاعن او و انما خطا عن
مخوف من است و جمع علیه السلام تعیین است و از جمیع که بجای نکرده و مسطور است و هیچ
 در آن نیستند و اگر چه مطاعن او از غیر خود بفرموده است و آنچه مذکور شد و از آن
 و از مسایده کثرت اول جمع علیه السلام است و پس چنانکه آن نیست و در صحیح است مذکور
 جمیع حد و مسطور است که چون مرض رسول شده و ایست جمیع که از اصحاب بیاید آن
 حضرت نهفته و از آنکه یکی عنه علی بن ابی طالب بود حضرت رسول فرمود ایستو بیاد
و سبنا لا کتبکم کتبا الا فضلنا علیکم یعنی داده و داده بیاورد تا از بر
 بنویسم چیزی که سبب آن بعد از من که از بنویسید چیزی قبل از آن بیایم بیرون رفته بود
 و بر پایه سبب نهفته و در زمان داد و ملاک گفته در باب اهل بیت و اطاعت ایشان و مسکن
 و فصل در احکام معاشرت و در حد و حقیقت فرموده است که تا یکدیگر آن چیزی نویسد که
 موجب هدایت قوم باشد و چون عود است که نوشته شده و محال آن و خط و خط و خط
 بلکه نصیحت و تا یکدیگر در آن است مانع شده گفت دعوا لکل فانه یحجر حسب کتبه
 یعنی و اگر چه هر روز از سبب نهشته که هر از و نه ندان میگوید که حسب اما سبب و در
 بعضی از اصحاب از او نموده که در وقت و قلم بیاورد و سبب عود میان ایشان شرع و ان
 و بعضی گفته اند که گفته آید و هر چه که حاصل که شرع بجای رسیده که او را نماند و حضرت

اعراض قسم مودودی مبارک از ایشان کرده اند گفت از پیش من برخیزید
 که نزاع من درین حالت خیر نیست و بعد از آن خانه برون کردند و قاضی بر حسین
 شریح و همان گفته اول شنید که در اسلام واقع شده این بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم در مرض موت فرمود هلموا اکتب لکم کتاباً ان تضلوا بعدی و عرفان
شده و فتند بلند گردید تا اگر حضرت رسالت فرمود قوما عقی لا ینبغی التنازع
عندی و غزالی ناسبی میگوید که حضرت فرمود احتونی بدوا و قراطیر للکنت
و لنزول منکم مشکله الامر بعدی و اذکرکم من المستحق لها بعدی
 یعنی وراثت و کافه بیارید تا بنویسم چیزی که دفع مشکل شما شود و این که مستحق
 خلافت بعد از من بگیت و عمر گفت دعوا الرجل حبسنا کتاب الله بعضی از عمر
نمودند و بعضی اراده آوردن و واثقه و کافه کردند و نزاع کرم شد و با وجود آیه لا یقول
اصحوا انکم فو صوت النبی او از آن بلند کردند تا آن حضرت فرمود قوما و
آخر جبالا ینبغی التنازع للنفق و ردایت که این قیاس هرگاه این چنان
 کردی و این شکایت عودی زار زار بگریستی و گفتی ان الرذیه لما حاله
 بین رسول الله و بین ان یکتب لهم ذلك الکتاب یعنی درستی که بصیرت
 بعد از آن مصیبت بود که مانع و عایل شدند میان حضرت رسول الله و میان ارشدین
 آن کتاب حاصل کلام آن طعن بر عم درین باب از وجه مستفاده ثابت است
 بعضی میگویند که است اولاً اگر بموجب آیه کرب و لما یطیق عن الطوائف ان
 الایة و حتی نوبی شک نیست که اراده بنوی مسبق ناراده آن بوده پس ممکن

اراده که کتاب بنوی کردند تا ممکن ادا شود و نوبی آنی نکردن است و کفر را بفر ازین
 نیست بلکه اشهاد است که **ثانی** وصیت خواه واجب باشد و خواست
 و خواه بواج امری از اجداد پیغمبر است و مانع حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 در امری از امورش رقیه شدن بفر از آنکه از روی اتفاق و کفر است محض و دیگر
الثانی قبل ازین مذکور شد که از این نزاع آن حضرت غضبنا کرده و چون
 از ایشان کرد ایند و گفت از پیش من برخیزید و در میانیدن و در میانیدن خداست
 و آن کفر است **الرابع** آنکه نسبت نهان بر رسول خدا خصوصاً در امورش نهان
 نسبت نهان بجنب حضرت گریه آری است و این نسبت موجب کفر و زندقه است
الخامس نسبت نهان بر ستم شخصی که باشد البته موجب امانت و کفر است و نسبت
 پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یقین است که عین ثانی و بعضی کفر است **السادس**
 آنکه ابو بکر در مرض موت کافه طلبید و عمر اخلیق کرده آن نهان بود و کفر است
 در آن وقت هم در میان ایشان بود و در میان را کافی نبود پس البته مرتبه ابو بکر را از
 رسول بهتر میداشت و این ارض در جات و وراثت کفر است و یکی از بشوایان
 به نظم آورده گفته است **سبت** وصیتی ففعلنا ما لم یقدر یصل بهج سبیل البشر
 و ما و اما بکرا صلاب و لینه بهج و قد اوصی الی عس **السابع** آنکه ممکن ادا و ادا
 جاری نکردن عظمی نفی رسالت آن حضرت است که اگر آن حضرت بر رفته باقی است
 تفادق سینه تحت و جاری میت و شیعی از برای احکام شریعت کفر است که
 در آن حق نبوت است و در حالی صافی است یعنی آنکه از اول است و هر نظریه را کفر و زندقه

در اضطراب افتاد و علی علیه السلام چون این اختلاف را شنید مردم را حاضر کرد
و گفت ای قوم نه حق تعالی در حاله حیات رسول صلی الله علیه و آله را با او گفته آنکه
سِتِّ و اَنْتُمْ قَتِلْتُمْ و مَا خَلَدَ رَسُولُ اللَّهِ و مردم از قبول کردند و موت رسول
مردان را قبول و یقین شد و عمر گفت که ما من هرگز این آیت را نشنیده بودیم پس
بوگفت المبارک المبارک بقل التورای عیسی بن مریم بطلب خلافت
و از مردم بعت بستان پیش از آنکه علی بنی با شتم از تعزیت مانع شوند و باین
بروزند و آن وقت خلافت را با پیشرفت و پس عیسی را و بپای
عمرت و بعضی را بوفدای تولیت ولایت و یار و رابطی را از راه برده و بعضی
بنی ساعده نهادند و کجا خود مشغول شدند و بعد از سه روز بر سر قبر رسول الله
آمدند و بر قبر او نماز کردند و از جمله مطافین و انیک و اوقات نقل کرده اند که
مکرر در بنوت رسول شکر نموده و از انجمله حمیدی در مجمع بین الصحیحین اعتراف
کرده و روایت کرده است که گفت ما شککنا نبوة محمد فسط کتبی فی
الحلیبیه یعنی هرگز شک نکرده بودیم در پیغمبری و بنوت محمد صلی الله علیه
و آله چنانکه شک کرد در روز حدیثه گرم و در چشمش کش آن بود که حضرت فرموده بود که
مکه را فتح میکنم و در آن سال فتح که مقرر شده بعید تر از آن بود و او باو گفت
که اگر او پیغمبری بود بعید را می کشید بنوت رسول آمده گفت تو میگویی که بگو
خواهم رفت و طواف خواهم کرد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که من
پس گفت بودم که اهل ل خواهر بودنت گفت نه و این را می شنید نیز دانی که

رفت و گفت این مرد پیغمبر است گفت بی گفت با حقیقت گفت بی گفت پس بسیار
را می بینود گفت اوقات امر خداست پس بی گفت من هرگز چنین شکی در نبوت
او نکرده بودم از آن روز که مسلمان شده ام تا امروز سه روز است که ملاقات
علامه شیعه انی هر وقت که پریشان می شد بشهر می رفتم و میگفت اینم
مسلمان می شوم و بر این بهانه مسلمان می شوم و میگفت روزی شیخ سودی
در آن حال دید گفت تو از طور کفری هرگز مسلمان نخواهی شد از جمله مطافین
اینکه نقابت علای ما نقل کرده اند و جمعی که نزد نواصب ثقه اند روایت کرده اند
حتی صاحب کشف در تعیسی شیخ حمیدی در مجمع بین الصحیحین روایت نموده
روزی عر خطبه خواند و گفت که هر که بر محمد زن قتلات کند از چهار صد و دهم راف
بر نماید او را حد میزند و آنچه بر چهار صد و دهم افزوده باشد داخل بیت المال
میکند چندی حاضر بودند بر حوضه گفت ای عمر کلام تو اول است قبول تو
یا کلام الله تعالی عمر گفت کلام الله تعالی بزرگ گفت خدا را در قرآن
فرموده و ان انتم اخلاهم قنطاراً فله تأخذوا منه شیئاً
عمر گفت کلام افقه من عین حق الخدات فی الحال معنی
این است که اگر داده باشد زن را مال بسیار بکبت کا بن فراموشی از
داده این چیزی و معنی قول عمر این است که جمیع شما فقه تر و دانای تر از عمر
بزرگان در خانه بایزان محترمه و در مجلسها و بعضی از مردان عمر باین روش
گفته اند که مرد عرافت که بی روی سنت کشید و در کجی هر اگر چه بکسب نرسد

مهرسیدار المیزانش اولی است نظری بر مردمان در آن گفته است فقیه تریه تواریخ
کرده است و این عهد خطاست و اگر جایز نیست مرکب فعل صدام شده بجیت ام
سنت چه و این کشتن هم و داخل بیت المال کردن شروع نیست در ولایت هم
مناجات و ادب چه نویست که منع کرده صدام ساخت و آن زن گفت چندی را از ما
منع میکنی که خلال ساخته است از اقم نقالی در کتاب خود و حق که بر زبانش جاریست
آنرا تو وضع نام کرده اند و این مصلحت او اینک حکم کرد بنسب کردن زنی که حاضر
و بابر یک حکم کرد بر جسم دیوانه و اول را حمیدی و در جمع بین القاصین و ثانی را محمد
صنبل از حسن نسب ی نقل نموده و حضرت امیر المومنین علیه السلام او را در حدود
منع نمود که اگر زن کناه کار باشد ترا بر طفلی که در شکم اوست چه کار دیوانه را که حق اوست
مسکنت نماند و تم تکلیف بر مجنون نیست تا عاقل و هست و خود و در هر دو
گفت لولا علی علیک عمن و این حکم دلالت تمام دارد بر یکی هم و قلت معرفت
و پیروی او از سایل شرعی و عذر به ترا گذارد جواب ملا علی است سیه او خراز
حل و جبرون ترا نشتر نماند و دیگر از مصلحت او اینک گفت متفقان کانت علی
عهد رسول الله و انا ائمتنا و اعاقبت علیهما یعنی ده متو بدو در زمان
الله و من از آن متو نفی میکنم و اگر کسی یکی از آن دو متو مرکب شود عقوبت میرسانم
و از آن دو متو یکی متو زن است یکی متو حج و در بعضی از نسخ است اینک است
گفت علی عهد رسول الله انا ائمتنا و اعاقبت علیهما و غایب علی بن متغی
المنشأ و متغی الحج و حق علی حنی الغل و محقق است که مسلمان را انفا

بالا

یکه بخیر متو در عهد اسلام شایع بود و صاحب در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله
عمل میکردند و در زمان ابو بکر در باور انداخته غیر نیز بود و بعد از آن عمر بنی کرده است
اینکه سنی شیعه را در رسد منزه نراند و دو سنی از شیعه پرسید که ترا بر حلیت متو
چه دلیل است گفت دلیل من قول عرب خطاب است که در همه جا نقل کرده اند که او گفت
کاشانی زمین رسول الله و انا امیرها کدام دلیل به این است که او سیکه که در زمان
پیغمبر بود پس نه بود خدا و رسول خدا اطلاق بوده باشد و میگفتند من عوام کردم ابو بکر
که ترس به یوای زدی تو خدا نیستی و رسول خدا نیستی بوجه نسبت دارد که عوام نمی بود
عوام میکنی و سنی بهین الزام یافت و بلاکت شد چه یقین است که تابع رسول
بودن که از جانب خدا اجتناب و عوام امر و نهی پیغمبر مایه اولی است از تابعیت عربی که خدا
مقرر آنی ابو بکر بصورت یافته و قائم شده پس بی رضای خدا و رسول و احدین و صنبل
در مسند خود نقل کرده است از عمران بن الحصین که او گفت ما دل نه متو و کناش
و ما علی میگردیم بآن تا رسول خدا بود و هیچ صاحب علی بآن میکردند و نشنیدیم تران
آن کرده باشند بلید رسول الله صلی الله علیه و آله متو آن نموده باشد تا آنکه رسول خدا از دنیا رفت
و در هیچ تریه میگوید است که آن عهد الله محمد پرسیدند که چه میکنی در معرفت گفت
گفت البته مد است و آن سوال گشوده از اهل شام بود پس او گفت بدر تو نمی گوی
مردم را از آن عهد الله گفت بدین می گوی که در است و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر نموده پس
رسول را بیکه بیکه گفته بود تو ترک نماهم که در شرح مقاصد و صاحب بر تیه نقد کشفی
است نقل کرده است که او گفت را نه نیست که متو طالع است و در کتب تواریخ و احادیث

مذکور است که ابن عباس و ابن مسعود و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری
 و سلیم بن اکیع و غیره بن شنبه و جمعی کثیره از صحابه و تابعین اتفاقاً تسبیح کرده
 و فتوی میدادند که متعه مباح و حلال است و عمل بم آن سبک کرده و میگفتند که
 چه نوری را که از رسول خدا شنیده باشیم و ما در حیات بود نفیض او از ما
 چون بقول عمر از او برگردیم و نقلی در تفیضش ذکر کرده است که حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام فرمود که اولا نفیض المتعه ما اذن الاتقی یعنی اگر عمر بنی بشار متعه
 هرگز عمل نزاع واقع نمیشد مگر از یک جستی شقی و بعضی الا شقی خوانده اند بقاء بقیه
 مگر آنکه از زمان و این حدیث را جابر بن عبد الله علامه در کتاب ترجمه الجاهل نقل کرده
 و باقی روایاتش حکایتی نقل کرده محمد بن ابی مامون خلیفه اند اگر تجلیل متعه و یحیی بن اعظم
 قاضی بجزمت آورده گفت متعه زناست و تو امر تجلیل آن کرده گفت از کجا می بینی
گفت از آنکه خدا تعالی گفته است و الانیتم لیرحمکم حافظون الاعلی اند و
ما ملکت ایمانکم فانیتم غیر ملومین فیرافق فداؤ ذلک فاذلک
همم الفادون متعه ملک یمن است مامون گفت نه بختی بودی است که آنرا
 بپسرد و فرزند باه ملحق میشود گفت بختی است که از جامع شرایط دفعه و ملک یمن متعه
 تجاوز کند از جلا عارون خواهد بود و دیگر آنکه زهری از عبد الله حسن بران خبر میداد
 میکند که ایشان از جده خود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب روایت میکنند که گفت
 پیغمبر را امر کرده اند که متعه بدو از کلام کرده اند یعنی گفتم از متعه بعد از آن امر تجلیل
 نموده پس مامون ایشان شده است فخر کرده و پشیمده نیست که هر که الله تعالی نصیب

مامون داشت و مهارت او را در فتون علم خصوصاً مسی عن زور و تنبیه یافته باشد
 میدانند که او بجز دشمنیدن این سخن است از یکی مرود و مطعون از تحلیل متعه
 نمیشود بلی اگر بجهت بقیته یا تا لطف طلب از اندازی که کرده باشند شده باشد شاید بگوید
 آیه اصلا دلالت بر مدعی آن جاهل بی دین دارد زیرا که متعه در ذمه و اخلاست
 میراث نمیشود و از زوجه بودن و چون ناسخ شده و عیال کثیف در تقیصه یمن است
 مگر در حدیثی که تابع صفاتی است را بر سر جنت میل آنکه مخالفت امر نمیشود
 و ناسخ شده و گنایه نیز ازین جهت میراث نیست نه و حدیث زهری را علی صحیح
 و دور از روایع کوفه نوشته اند در رجال و معارض ما در مثل حدیثی که از عبد الله
 نقل شده و چنانچه در صحیحین از جابر بن عبد الله نقل کرده اند که گفت متعه میگویم
 در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان ابی بکر آنکه عربین خطاب نمیکردند در جمیع
 از جمله بی طرفی نقل کرده اند که متعه مباح بود در ایام رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از او
 از ایام عمر و اوصیه ام کرده و از علی بن ابی طالب روزی از کوفه میگذاشت بجهت آن
 شکر از زور و فساد ما را داشت که صاحب نماز از علی مشغول میشد چون صاحب نماز
 احوالید گفت ای خلیفه وقت اگر بایک کن و گویم تو شش گناه کرده و اگر از ملک ام
 از مخالفت از خدا صادر شده از تو چنین مخالفت صادر شده و اگر قبول داری بشار
 بگویم و لا تجتنب که در حق تعالی رسیده و لا تجتنب یعنی بختی غیوب مردم
 که حق تعالی عیب در پیش است و دیگر حق تعالی رسیده و لا تجتنب و لا تجتنب
 من طهرها و لا تجتنب من اتقی و لا تجتنب من اتقی و لا تجتنب من اتقی و لا تجتنب من اتقی

مامون نمی دانست و از آنکه متعه
 و بکر بن حنفیه و ابی سعید خدری

چنانچه گذشت در آن وقت که حکم به سبستن درباری خانجایی شد که سبب
عباس بن علی بن موسی بن جعفر بود که از اهل بیت بود و سبب سبستن روزی مرد وقت
خلافتش از آنجا میگذشت آبی از آن ناله ای بر سرش کرد و او در غضبش و حکم
بکندن آن ناله ای کرده و با وجود آنکه سبب جدا در وقت بند کردن و ساختن آن ناله
گفته بود هر که این را بکند و عسم مرا آلوده کند از رحمت خود دور است بعضی
از اصحاب آن حدیث را باید آلوده نماید و نکند و چیزی از اصحابی آن ناله و عسم
سخا بن امیر المؤمنین علیه السلام سخت آلوده و در این حضرت امیر جوان هم خود را آلوده
و دیگر سبب آمده و بجا اینست که قتلش را در آن را نصب کرده و دست
نهاد خود که هر که این را بکند خدا لعنت را در او برده و بگوید عجم بن عباس گفت خوش
کسی که چون زبانش را بر آبی آلوده باشد و دیگر کسی گفته که آن ناله ای توان
کردن اما مردی از رحمت الهی و تفریق حضرت را با آن ناله ای را در آن وقت
خازن مطهرین و انیک حکم کرد در حدیث سبب عمر و سبب جریب در حال تنی
و حال که این حدیث است و اماست بحال خود نیاید و همیشه را نشود
بناید و این سبب از جمله مطهرین و دلیل بر ناله ای و بی معرفت اوست و اما
توسعی از روی مردی ازین باب هم جواب گفته است که اجتهاد کرده بود
لحن نمیشود و عذر بهتر از گفته است یعنی داده **از جمله مطهرین و انیک** در وقت
خلافت را بطوری استراده چنانچه سنت زمان جا بلیت بود و گفت
ازین سببش زن که علی و عثمان و علی و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف

باشند چنانچه نموده اما هر یک ازین سببش زن عصبانی است که با مرتبه است
من فاعت و از این جهت تعزیر این امر یکی از اینست که نمیکند اما عثمان بن عفان
معه داده است میآورده است **بیت المال را بایشان** خواهد داد و ایش را بایشان
خواهد ساخت و حقوقی مسلمانی را ضایع خواهد کرد و اما طایفه مختلف
است و جماع دوست میدارد و خلافت را میبایست مال در کار است و در هر
حوال که بر سببش است اما تند خوست و اما ملت را بدو را و حق باید و سبب
و قاضی ترستند و بنده دل سبب و سبقت و خلافت را که برتر است از هر مرتبه
و قسطنطنیه انگیز با امامت است نیاید و اما عبد الرحمن صلیت را بایشان نشین
دارد و خلافت را برای درست قوی میباید و اعلی مزاج درست است و خلافت
عبده هم مردوست پس گفت آفرانوس که با عصبیه و جلال و اسلام سولی
ای خذیفه زند و نمیشوند که آن مردی این کار بگذرد و اگر کسی از آن زند
تفریق این امر و نمودی پس جمله دیگر اندیشید گفت اگر عثمان و علی
بر امری اجتماع نمایند قول قول ایشان است و اگر ازین سببش زن در کس کس
محقق شوند در هر کس **عبده** باشد تابع حکم آنها نباشد و عرضش آن بود که
سیدانست که علی و عثمان اتفاق نمیکند و عبد الرحمن از عثمان بر کوی میل میکند
بجمله و اما دی و مصداق است گفت اگر سر دونه بگذرد و راضی شوند چهار نفر
یکی یکی از این انانیه در راضی نشود و سبب نماید گردش بر نشد و اگر کسی
انانیه هر دو را بکشد و پس با الزام و اضای و سبب و از آن سبب گفت

جمع را تا سه روز مهلت است و اگر روز چهارم یکی از اینها را بخلاف نصبت کند
 بر پیش کس را بکشید و چون علم بعیت یعنی در پشت که عبد الرحمن علی علیه السلام
 چنین است و با عثمان محبت دارد برای او را گذاشت و اندیشه کرد که اگر
 ظاهر اختلاف عثمان در جمع نماید مردم او را طاعت کنند چنانکه که نزد مردم
 مستحق طاعت باشد و این را بعد از عثمان را محسوم کرده باشد الا با عترت خود
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منزه و ابراهیم خلافت بود نسبت خراج کردن آن
 حضرت دادن گفتند بود چه در آن حال که این وصیت نمود حضرت امیر آن
 مجلس بیرون رفت عمر روی بجا ضران کرد و گفت والله ان لا اخل مكان
الخلافة اذ لم يقر امر که شما هم علی المحجة البيضاء یعنی شما که معتمدان
 مقام و مرتبه این مرد را و اگر تو را بگویم امر شما با جمیع ما هم هم در راه است
 دلالت میکند پس یکی از حاضران گفت که فما يمنعك فيه یعنی هرگاه او را
 صدقانی چه مانع است ترا که این امر را با جمیع میکنی گفت اگر نه ان بخلها
 حیثا هم میتنا یعنی کرده میراث و حوضش نمی آید که در نزدیکی درویشی
 او نام و طایفه باشد و در اینجا الخلافة لا اجمع یعنی ما هم بین التوبة
 والخلافة یعنی بنی هاشم را نبوت پس است پیغمبری و خلافت
 باین بنام رسد گویند و ولید بن عتبیه گفت ای عمر تو خلیفه را از این بزرگی
 آیا عثمان لایق این کار باشد عمر از روی تفرص و طنز گفت محبت او را با
 و دوستی او را با مال منی پس بنی گفت طایفه مستحق این امر باشد گفت اول

بنی

نرسینی که پیغمبر خدا بکشید و بود و نیز بود و کرد گفت علی را چون می پخته گفت لا
 تستخلفون طوائفکم استخلفوه لا فائزکم علی الحق و ان کرهتم یعنی او را خلیفه
 ملکیت و اگر دیگران شما را برادر است می آورد و اگر چه شما را عرضش ناید و کرده طایفه
 عرض ای که عمر امیر المؤمنین را مستحق خلافت و امامت است و امامت را هم بعینش است
 او مردم را برادر است می آورد و نیز گفت ثبات که دیگران مستحق خلافت نیستند و او را برادر
 نیز است که از این از روی جمل و مدح پیش آن بود که آن حضرت گفت نه شود اینها مستحق است
 او یک گفت لا یجتمع الفقه والخلافة فی اهل بیت واحد یعنی جمعی میشوند
 نبوت و خلافت در یک فائز پس بر عاقل نبوت و خلافت با هم جمع میشوند پس
 امیر المؤمنین را در سوزی را داخل میکرد باید و حال که حق نبض داده که خلافت و نبوت
 یک فائز می شود که انما یکون الامر علینا الله من فضله ضد
التنباة الابرهم الکتاب الحکمة و التنباة هم ملکها فلیما و اگر کسی نیک
 تمام کند میراث که مردی علی را پیغمبر و نبوت و خلافت برده چون هر یک از این
 بصفت مستحق نیست و او و خلافت را بعد از آن کسی تفویض نموده که جمیع صفات
 بستی است اولی عمر کرده در پیش کس پس تعیین عبد الرحمن را و او پس برگزیده
 گشتن هر که خلافت کند پس مسلم بن عوفه گفت بنی هاشم اگر از بیعت یکس را بیزانند
 و این را با جمعی و بکلیت کرده و بکلیت فائز که باید در سه روز این اجتهاد تمام شود
 است بر این هم رسد در زمان اجتهاد نزدیک و یکی واقع شود چون مستحق حق می شود و بیعت
 عبد الرحمن پس از این گفتند حاشا که سلطان در تمام عمر در کاری نبیند و مکرر گفت

باشد و مع نه اجم محالفت رسول الله صلی الله علیه و آله نموده چه که آن حضرت
تعیین امام و امتون با حقیقتا مردم ساخت و مشورت قرار داد و اجماع
و اعتقاد شیعیان بر ائمه و امام و جانشین کرده و بر عزم اهل سنت
مسجک را دینی و جانشین و خلیفه مکرر پس کرده و با اعتقاد شیعیان
کرده رسول الله صلی الله علیه و آله باشد و اجم با اهل کبریا گفت نموده چه ابرو گفت
بشود و آنرا اخت در میان شش کس که فرشته خدا را و او را بشود اعراض
گفتی که در شش خلدت را بشود و اخت در میان شش کس
تا با پیوستگی این خلد و مکرر شود و در یک مجلس هم بدج و هم مذمت آن نموده
اول گفت رسول از دنیا رفت و از این شش تن را منی بود پس از برای هر یک
عیب پی جنبه که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نموده باشند ثابت کرد و بجهت تا میر
گشتن در بین چون بعد از مباح ساخت و حال آنکه جایز است و امکان دارد که
چیزی ساج شود و امری حادث گردد که تا چیر هیئت واجب آید پس چون حکم
توان کرد بی نامی نیز اگر تا چیز نمایند که شش حاقق لازم می آید پس نیت این که
الا استخفاف بین و تنگ حرم شرع حضرت عبدالمسکین و از جمله **مطالع**
ادانیک ابن ابی الحیدر و شرح لجه البلاط از مطاعن او سرده و گفته که تقطیل
خدا را تعالی نموده چه منیقه بن شیعہ ناکرده بود و چون کوا مان آمدند که کواهی
داوند و کوا هجادم را تقسیم کرد که کواهی نه هر چون چهار بین بر تقسیم او از سهار
ایا نمود آن کس را بعد از آن کواهی دروغ داده بودند و درین علی سده التوحیح از

دین کس کواهی

نموده

بدین آید یکی معطل ساختن امر الله و حد نراندن بر منیقه سائق فاسق یا اگر حبشی
اجبرای حکم آتی برود واجب بود و یکی آن کس را که کواهی داده بودند بکنه
زدن و یکی مانع کواهی مرد هجادم شدن پس هر کس که دست از تعصب باطل
و سید اند که مانع هوای نفس گشتن و رضای منیقه فاسق مردود را برضای خدا قبول
احتمال کردند و وضع حد در غیر موصفت نمودن و دلیل است روشن بر اینکه
شش منیقه منافق بوده و اعتقاد بدین نه داشته و بعد از آن تارنده بود و هر کس که
میید میگفت میرتم که بواسطه آنرا آسمان سنگی بر سر من زود آید این یا
تحت آن بود که مردم چون گشته که او اعتقاد بحد عالیه و داد یا اگر در خاطرش
میگفته که شیه که این دین حق باشد از روی شک بطریق حرام و فاسق القضا
از این سنت جواب گفته که کونمواست که منیقه در میان مردم رسوا شود و حیا کرد که
از بکر اند و سید مرتضی قدس مستره جواب گفته است که اما جایز است که بکر
یک کس رسوا شود و کس را رسوا گشته و سکن را حده نه که یک کس از حد خلافت
و حدی که خدا و رسول واجب گردانیده باشند بچید و دفع کنند و ستن را بکنه چه بر نه
عذر و تذر از گناه و جواب قاضی القضاات است اما چه کند و فکر نیست و نه در ذکر تولا
معتبره و این جنبه که در از طرفین دو کتب حدیث مسطور است و طراب غیر ازین در اند
و دیگر **از جمله مطالع** عن عمر است که حافظ ابو نعیم اصمغنی در کتاب حایة الاولین و کوا
کرد در حال اعتقاد و وقت نزاع میگفت ای شنی کت کشا القوم فحقونی
نه خاء هم احب قومهم الیهم فذبحونی و جعلوا انصافی متوا و انصافی قلیلا



و اكلوني فاكون غدرة فلا اكون بشرا يعني من كاش و سفندي بودي از
 صفت و عرافه ميگردد تا اكل كسي كه او را از همه كس دوست ميداشتند
 ايشان مي آمدند و نصف در اين ميگردد و نصف را خنك ميگردد و وقت
 بخورند و چون را ميخوردند غدرة و بخاست مي شد و آويش بودم كه برين باز
 حاشي باشد و از من حساب روز گذشتند و اين كلام او كه در آن حال
 بر زبانش آمده نزيك است با آنچه حق تعالي در قرآن مجيد ميفرمايد بل كه همان مصداق
 كه گفتار چون نطق بحال و عاقبت خویش گشته خواهند گفت كاشك يا خاك
 كه و يقول انكافر يا ليتني كنت ترابا بل كه از قول كاشك رشت تر است
 و اين قول او نيز منافات بتفاوتش دارد و زيرا كه در حالت احتضار مختص
 از پراي او ميباشد اطلاع مي يابد و جاي او را با و مي نمايند و بعد از پيش
 ميگفته است كه در دم در حالت احتضار بحالي كه از آن بهتر باشد و در دم فرستاد
 و از علي بن ابي طالب پرسش نمودم كه نزد او حاضر شده بود و چون علي عليه السلام گفت انما
 هانم كه مرا حلال نمائي گفت دوم و عادل را مطلب و نزد ايشان اقرار كن كه بر تندي
 كودي و بناحق مرگي اين امر نيزي تا ترا حلال كنم و درم كرد و ديوار کرده ساعت
 پس متوجه علي عليه السلام شد و باز از دستش حلال نمود و او همان حرف را اعاده كرد
 و در دم جواب گفت و علي عليه السلام بر خواسته از آن خانه پرون رفت پس جمعي از
 اعيان آمده در دم را بجهت اشاره ميگردد و در رت بجات عدل مي دانند چنان
 آهي كه كاشك نزيك بود كه در حش بان را بپرس گفت لوان لي ملاء الاكاش

و آدم نيز در دم

فخبا



و هبا و مثله معلا فذلت بد من هولاء المظلم يعني اگر تمام زمين
 بر از زمين بود و من ميخوردم و بغير اسيد ادم از حرفت آنچه مي چشيد و اين كلام
 ايشان است كه حق تعالي فرموده كه ولوان للذين ظلموا في الارض جعلا
 و مثله معلا فذلت بد من هولاء المظلم يعني و اگر باشد از پراي
 آفاني كه ظلم کرده اند بر ديگران تا مي بخورند زمين است از زمين و نقره و مال و مثل
 و باز مثل آن و نصف آن از ايشان باشد هر كسي خدا خواهد كرد و از جهت
 باز مر است و حساب روز قيامت و در تواريح مسطور است كه در آن وقت
 كه ابو لؤلؤ او را در چشم زده بود و همان ادم سرش را در كنار گرفت و گفت
 بش رت با در ترا به پشت آهي كشيده و گفت و غني و غني و غني و غني و غني و غني
 رنگي مر ادي برين و ادي برين از آتش روزخ و ادي برين از آتش روزخ
 پنجم پس آهي بپرسشيد و گفت الان لو كانت الدنيا لي افنت
 هانم الناس و لكان ارضا يعني الحال اگر مسيبت تمام دنيا از من البته نذا
 ميگرم بعد را تا كه از آتش روزخ خلاص ميشدم و در وقت مردن او و او را
 ميگفت و آنچه در درون ابني بگره بخودي و هياشش نام ميگردد خود صبر بر اين
 تا به ابني بگره مي شد و از عبد المظلم او واجب حق است بهت ابني
 و بر جميع خلقي بي ايم خدا و رسول او را واجب گرداننده باشند يا امر بان فرمود
 باشند آيا او مصلحت بندگاني خدا اعلم از خدا و رسول خدا بود يا اينكه از خدا و رسول
 او را نيب خود ساخته بودند كه ابو بكر را امام كنند يا ايمت تمامي تقويش را خود بخود

بودند و او را بر خود حاکم ساختند که هر که را خواهد برداشت آن سبزه کرده و سر و دست را زد
 که جد و جدش درین امر بجستی بود که حکم بموضع خانه جماعتی کند که حق تعالی
 محبت ایشان را برین واسطه واجب ساخته بود و در پیشگاه رسول خدا
 و پیاپی بر روی مبارک او نذر تا شاید که جبر او قهر اعلی علیه السلام را بر بیعت
 ابلیس بگردانند و حال آنکه محمد رسول الله را که اشرف انبیاء و قائم المرسلین بود
 و شریعت او از تمام شریعتها متبرک و کاملتر بود از نصاری و یهود و مجسم
 راضی و قانع شد که حکم خدا و کفایت که تمام بیعت من بر شماست و او را در بیعت
 و عقوبت نکرد کسی از انصار و حاکم بموضع خنق ایشان نفرمود و آنست برود خانه
 مسیح یهودی و نصیبه ای نفرموده که بر نهند و با او دیگران بودند از مهاجر و انصار
 چون سلمان و ابوذر و مقداد و اسامه بن زید و غیرهم که بیعت کرده بودند برایش
 بر در خانه اهدی از ایشان نرفتند و این حکومت را مخصوص با ولاد رسول صلی الله
 علیه و آله است با او که مسند است و از اصول قضایه میباشد و چون
 او امر او نموده اند و تا وی بجای نماند که در آن روزهای او را بر صافی خدا و رسول
 اختیار کرده اللهم احشرهم مع قوم النبی و احشر حجتی
على نبيك يا خفوق و از جلد مطاع او انك جمیع درج معین
 در سده هجری با سر آورده که در دی در وقت خلافت عمر بن زاده آمده گفت
 جنب شدم و آب نبود و نمیدانم که چه باید کرد پس عمر گفت هر که آب نیاید
 نماز کن عاریه حائضه بود گفت ای عمر ترا بیاد نیست که در زمان سفر مرا و بی اتفاقا

هم نشسته

هم احتیاج اجبلی شده بود و آب نبود و تو نماز کن و می دانم چون کان و نه تم
 تقسیم بجای من است و بعد از آن را بجا که باید بیاید بجا که غلیظه نماز کردم چون بیعت
 حضرت رسالت باه صلی الله علیه و آله ایتم تقسم نموده من بود که ایثار و تقسیم همین قدر
 بس است که دستها را بر زمین نهد و در وقت دست پاشی خود را و بعد از آن دستهای
 خود را مسح نماید و چون عماران حکایت را نقل کرد عمر گفت ای فلان از خدا بهتر من عمار است
 و هر گاه نقل این حدیث کنم عمر گفت تو تشکیک ساختی نیستی و اگر اشتباه ترا
 یا بچه میخواهی و اگر حق تعالی در شان محمد صلی الله علیه و آله کرده که فایان که بخندد اما
فیشتموا احدکم لجنب و از رسول خدا حدیثی مدیسه شده باشند که اگر آب
 نباشد تقسیم عرض است و در سفر در حشر همه با جبر نذر ابودیه است و بعد از آنکه خود
 را امیر المؤمنین گویند و معتقدای خلق دارند انجمن فتوا دادند پس این امر را
 از آن بیست که است و گفته و در شش صدای دین مبین بود و مانند انست فتوی داده
 که ای جلی و گفت او بوده ازین روشنی البته یکی لازم می آید بر این او بر شوق را که در حشر
 انست را نیند و از جلد مطاع او انک این حدیث را در کتاب مقد آورده که عمر بن خطاب
 عمر عاص را عامل مصر گردانید و او را خبر دادند که غزال بسیار جمع کرده و در کفر شکارند
 بگفته پس عمر عاص گفت فتیحه الله زمانا علی قیام عمر بن العاص لعنه الله الخاطب
 انی لا اقرئه بجل علی لاسد حرقه من خطب و علی سبه مثلها یعنی زشت کرد
 حق تعالی زمانی را که باید که عمر عاص عامل عمر بن خطاب باشد بخدا قسم که من دیده ام که عمر
 که هر که ام پشته بر سر او پشته و میفرستند و این ای القیام بنیادی نقل نموده که عمر

این است که گفت مردی که من مای بن خطاب بنشم و الله که اورا بر پیش
دیده ام که هر یک که عیال کنده خشن بر پیشه بوده که بزادیش نیکو بود
هر یک از ایشان بیشتر میزد و خاص بدین در جاهای ابریشین و ناز و نفوذ
او الحال ضعیف است و در اناج دعا علی باید بود و ایضا همان ابن عبد ربّه در حدیث
از همان کتاب نقل کرده که عمر در وقت خلافتش برای مرگ زنی از زنان قریش
اورا دیده گفت ای عمر ایست چون عمر ایست و آن گفت مدتی تا ترا غم رسد ایستم ترا
غیر میگوشت یعنی بقصیر نام میبندد چنانکه گویند مردی که دل و فکر و حرکت
و بعد از آن عمر شدی و در تمام عمر بودی پس ای امیرالمؤمنین شدی و عیال ترا باین نام
ای سبب خطاب است بهتر من و در حال مردان عدالت نقل کن که عذریب نه خوانده و نه
این میگوشت و نه عیال **قطعه سخن** او اینک جمعی در بین الصحیحین از چندین طریق آورده
عمر ایست بن عباس گفتن کرده که طلاق در عهد رسول الله صلی الله و در صورت طلاق ای که
و در بطن در زمان حکومت عمر باین طریق که اگر در مجلس بلفظ طلاق میگفتند بر کسی
نیست بعد از آن عمر گفت این کار بر مردان درازی شود و سه طلاق را در یک مجلس قرار
نهادن هر وقت در میان اهل سنت مانده و چنین که شیخ بگوید بزن خود که است طلاق
سه طلاق و لغو می شود **و از نظر طلاق** **نکته** در زمان را بر سه طلق انواع بود چون آورد
رسول الله می پنداشتند به از او و پشتند که میان ایشان حکم کنند و کسی را که
پس از او بر شد نتوانست یافت آن زمان را بخدمت امیرالمؤمنین و کلمات کردند
آن حضرت اول زن را در بعضی نکند اگر مردان دعوی دروغ زن نموده است گفت قسیر

نمود

منم بود که آنرا ببار پرسیدند که آنرا را بهر چه میطلبی یا امیرالمؤمنین منم بود که طفل را
بدو چیده کرده هر یکی را برتی برسم چون این کودک را شنیدند زن گفت و این شدم و دیگر
گفت الله الله یا امیرالمؤمنین اگر این چنین خواهی کرد من از حقته خود که بر شدم و با تو
حضرت گفت الله اگر منم زنم ازین زن است اگر او میباید بر طاعتش ترسید
پس آن زن دیگر اعتراض نمود هر دو امیرالمؤمنین را دعا میکرد و میترسند **و از نظر طلاق**
نکته آنکه آن زن ملعون شمرده شود و در این نزد او آورده خواست که حدش نشد
قد آمد این امیرالمؤمنین که لیس علی الذین امنوا و علی الصالحات
جنّاح فیما یطغوا یعنی نیت بر آن که ایمان آورده و عمل نیکو کرده و حرکت
در آن چیزی که حورده باشند و چون عیال آید و از او بشنید از حد زن او گذشت
و چون این امیرالمؤمنین علی است میبندد و لیس قد آمدن **نکته**
یعنی او از آن جسمی نیت که این آید در شان ایشان نازل شده و او است ایست
چون در حق که آید حکم من نازل شد بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله برادران ما که
منم میگردند در حال سلام و حال شربت میخورند و اندامها چون خواهد بود این آید آنکه
حور زنده است و چون غمیشند قد آمد را طلبید که بدوی جاری کند اما این
حدش چند است پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منم بود که او را بشارت داد
است که بکم هذا الزان حب که چون کسی شتر خسته کرده عفتش میرود و هر که که
حق رفت هر روز میگوید و اگر میبندد و دیگر از **مطالعین** او اینک مسایل برات **نکته**
کرد و در کتب حجت نما و گفت لا یحاج الا بولی و شاهدین و عدالت

در وقت کرده بود منموده بود که از بدین طبعه دور باشد و ابو بکر و غیره
 برافت رسول صلی الله علیه و آله پیست و پنج فرسنگ دیگر آن مردود را از بدین
 دور کرده بودند طلبید و در هزار درسم بختا خرج را با ایشان و ششصد
 استبدال کرد برسدن ایشان بشاست و در بسیار اطفا نموده گفت بهم
 گنی که شما را مرده ساخته بودند شمارا استماع نمودم و بفرمود آن را صاحب دای
 و تدریس و وزیر و پیشم خود گردانیده تعظیم و احترام او در نزد فرود داشت نکرده و در
 میان قبر مقدس منور آن حضرت آن ملعون را جایی داد و در روز اول صد هزار
 از غنیمت افریقیه باو عطا نمود و در روز دیگر صد هزار و سیار یکم بن عاصی
 و این حکایت از سه وجه دلیل است بر کفر او اول آنکه بفرموده رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم بموجب وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ما خود اذن نموده آلتی
 و چیز با تشاه ربانی آن در ملعون را از بدین دور گردانیده بود مخالفت آن حضرت
 مخالفت آلتی است پس این مخالفت عثمان بن عفان کفر و محض الحاد است دوم شکر
 نمودن و بشت کردن و گفتن بر عظم آنکه شما مطعم و کرده بود شما را طلبیدیم کفر
 صریح و عین زند است سوم آنکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید لَا تَقْعُدُوا
قَوْمًا يَدْعُونَكُم بِأَلْفِ دُاعِيٍّ يُلْقُونَ إِلَيْكُمْ أَسْخَارَهُمْ وَلَا يَكُونُ لَكُمْ عِلْمٌ بِمَا يُكْسَرُونَ
وَلَا كَانُوا إِلَّا نَجِسًا مُّجْرِمِينَ أَوْ نُجَسًا مِّنْ أَجْنَابٍ یعنی نیایی کردی
 که میکردند بخدا و رسول و برادران پس که ایشان سورت و زنده دوست و از آن که را

علاقه

خلاف کند با حق تعالی و رسول او اگر چه باشند آن مخالفان پدران یا پسران یا برادران
 یا خویشان ایشان مؤمنان باید که کافران و منافقان را دوست نراند و معلوم است
 که دوستی و یگانگی ظاهری و باطنی زیاده ازین مجتنب باشد که خلاف فرموده خدا
 الله شهادت یافته باشند تعظیم و بکثرت نماید و اموال مسلمانان را با ایشان و در
 دشمنی بهم بدین معنی نموده اطفا و منسوخ و سرور کند ظاهر اکفر و الحاد را بفرمود
 معنی دیگر پناست و از کتاب این اعمال ازین هر دو دلیل است برای یکایان بخدا
 و در وجهی است که الْأَمْرُ كَيْفَ يَنْقُصُ امر نیست طعن سوم آنکه خداوند
 در روزی و خطایی را بر مسلمانان مسلط ساخت تا ایشان دست تقدی بر عیال
 دراز کردند و صحرا را تفرق کرد و خلفاء آن را بنواحی عراق و حجاز و تنه و تنه و تنه
 کوهها و غلظت زار را در رفیق بقرت در آورده و ملک خدایان دست برقرار
 تنگ شد حکم عثمان با طواف و جواب رفت که هر که خواهد حیوانات و بیایم
 مؤذرا در کوهی یا دشتی بچرانند هر که باشد و هر که باشد باید که بیاید و علف را با
 زار را از من یا دکلای من بخشد و مردمان برای شدت احتیاج طوعا یا
 و علف زار را و کوهها و صحرا را از دایره دکلای او میخسبیدند و مردمان در آن زمان
 حاکمیت میکردند و میگفتند که در آن زمان ما بود کفر این فرقه و گرفت دیگران
 بنزد و این بدعت او فرمود بدقت عمر بود که ذکوة را بر طرف کرده و حسنای بر زمینها
 نهاد تا از آنچه که واجب بود میگردشتند و آن جایی که واجب نبود میگردشتند
 و آن جایی که واجب بود ترک میکردند و تا عثمان از سر نیکان خدا دادند تفرق

و تقدی او و غلامان او بر طاعت نشد و مردان او با دعوی فضل و علم در حارب و در آن
مطالعین گفته اند که عثمان بطاعت و صلح این جانب را بجا میست آن در پیش
دعا که با آن مطالعین بعد از آن خاصه نوشتن بود و صحنه را را قرق کرد تا جای ^{جستار} صفت
در آن بچند و قرب شود و مصیبت فقر و سستی بود و طریقه این رسول را که طلبید
بجز حاصل نموده بود و با این بگویم هم گفته بود چون یکس بود آن و در حلیه قول او را
مکرمه چون نوبت یاد رسیده و بجهت راهیست که علی بن خود کند مروان در پیش پادشاه
رسول طلبید و غلامان او هر چه میگرداند از باب امر معروف و نهی منکر بود و این جوابها را
جوابیست چه اوقات از آن شریفتر است که طرف نوشتن و خواندن و گفتن این جوابها
و جواب این جوابها شود و دیگر از مطالعین عثمان که عبد الله بن مسعود قاری قرآن را که
از او بر صواب بود یکس است و آن حکایت چنان بود که چون کار خلافت بر عثمان مستحکم شد
اراده کرد قرآن را بر سر پیشانی بنیام نهاد و فرمود و منادی او را که که میخواست
نزد هر که باشد بیاید و اگر کسی آب بگوید چه او را میگوید و عبد الله بن مسعود مصحح قرآن
و میگوید میداشت که طایق خود را تغییر نماید و معروف در آن کند و از آن ترتیب میبرد
چون میدانست که مدعی عثمان بتدریج ترتیب قرآن است چنانکه در قرآن او فضل می
چون عثمان کس نمیستاد و مصحف او را طلب نمود او مصحف خود را داد پس عثمان
آنرا آورد و عبد الله گفت و عثمان مصحف او را بجز از خانه او بیرون آورد و
آیات از آنجا احسنه از و نشود از آن برداشت آن مصحف را نیز چون دیگر مصحف نوشت
و جز با او داد که این مسعود این افعال را رعیت و صلوات میداد و در سجده اش اذان میخواند

و نسبت به

و نسبت بتو کنایه میگوید این سخن را با او ساخته و فرمود که این مسعود را چندان زده
که بعد از سه روز این همان را بر او کرد چون خبر بجایش رسید گفت اقتلوا اخلاق
المصاحف یعنی بکشید این سوزنده مصحف را که گویند که قرآنی که در میان است
از فقیه مصحف عبدالله است و گفته است که دیگری اطلاق بر مصحف او هم رساند
و بعضی گفته اند مروان بن حکم و زیاد بن عمر که کاتب وی بودند حکم کرد که از مصحف
سخن بردارند و هر قدر میخواستند کردند و باقی را در قفسه عانی نهاد و نسبت
و از آنش انداختند و بنوعی تا حدی را بر آن مصاحف اطلاعی نیفتد ذکر بأنهم
کوهوا لما أنزل الله فاحطوا غا لهم و این ابی الحدید نقل کرده که این مسعود
با میر و صحبت نمود که عثمان بر جنازه او نماز کند و عاده و جافعی که بر او نماز کرده نوشتن
کردند و چون حبه بثمان رسید به بر سر قبرش آمد و بهار خطاب کرد که ترا چیزی
برین داشت که ما را اعلام مکنوی عا د گفت مرا هیچ بن و وصیت کرده بود و عثمان
از عا ر آزرده شد و اینهم برین علت گفته او شد تا با عا ر نیز کرده و آنچه کرد چنانکه در کتاب
ان الله تعالی را ایضا ابن ابی الحدید در شرح سبح البلاغه و علامه در مبتدای
نقل کرده اند که چون خبر شدت مرض عبدالله بثمان رسید بجا دت او رفت
بر بالینش نشست پرسید که آنچه جز هست سگوه تو و آنچه جز هست که از این
گفت شکوه من از این مان من هست گفت دلت چه میخواهد چه آرزو داشت
آرزویی بجز از رحمت آلهی ندارم گفت میخواهی عطای کسی که از تو باز گرفته بودم
بدیده گفت منع کردی عطا را از من در آنوقت که مرا حاجت بود و در وقت عطای

که از آن متخلف گفت اگر از آن استیج باشد به که در زمان تراکب رآیه گفت نذق فرمود
 بجز است اگر خواهد میداد گفت یا اباعبد الرحمن از برای من استخفراکن و از حق تعالی طلب
 ادرشش گفت از آنست تعالی مستکن بود ام و میبایم که در دنیا متعمر از تو باشد خواهم
 پس عثمان از مالین او برخاسته برون آمد و او بجا بردشت آتی مویت و از آنجا که
 نقل کرده اند که قبل ازین آزار داشت بار دیگر این مسعود اجل تا زمانه نذوق بود و بجهت آنکه
 جسم این بر بنده رسیدی و می که بود مرده است بر بنده کردی و در وقت خود
 نمودی و عالی که من او را با کمالی استاده بودم و معصوب من بود و اگر نیک تا کن
 هیچ طعنی باین برابری نیکنند و یکی دیگر از مطالعین از آزاره امانت بجای رسیده
 است و آن حکایت چنانچه اعظم کوفی و غیره در تواریخ ذکر نموده اند چنان بود که چون
 و ظلم او و علوان او از حد گذشت جمیع اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فراموش
 گفتند اولی آنست که او را از قبیله او آگاه نموده بخیبت کشید و اگر پیشان شود و ترک
 آن عمل نماید همانرا در آن فکر دیگر بیاورد و هر چه عثمان بر خلاف است و گفتا و در وقت
 خواب کرده بود دور که غذای درج کردند خواستند نزد او رفته کاغذ را برست
 باز مصلحت نمیداد که چون از دشمنیه ایم که مکر میگوید رسول الله صلی الله علیه و آله در حق
 منم که محفل است ایان با کوشش و چون قمار و ایضا میفرمود که لعنت کشتی
 است بعلی و قمار و سنان و بفضل بزرگی قمار و سنان و آخر آن دار و اولی آنست که
 این نوشته را بجا آورد سنان در تکلیف اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که خذ را در خانه
 آورده و در وقتش که از بنده خانه برون آمد چون حبش بر قمار افتاد گفت یا اباعبد الرحمن کار می

عازل

می گفت هر که در دنیا میت و لیکن از اصحاب رسول جمیع فراموش آمده چندی نوشته اند و میگویند
 که مطالعین چون کاغذ را از عازل گرفت و سطلی چند از آن بجا آمد در ششم دفعه کاغذ را
 زمین انداخت عازل گفت این کاغذ را اصحاب سطلی است سید از دوران تا کن
 در حکایت خود برودان نهان گفت در نوع میگوید و علوان را در آن که قمار را برنده
 و از هر طرف جدا آن حجب و مشت بر عازل زد که بر زمین افتاد و بخود رسیده عازل
 و لکدی چند بر شکم عازل زد و بسبب آن عازل غلبت قتل گرفتار شد و پیش کشش و او را
 او بر بنده افتاد و از آن خانه برون رفت و از وقت بجا شد تا اگر نصف بیشتر از دست گذشت
 و پیشش بود و چهار عازل از دست شد و چون پیشش آمد و برخواست و بنده گرد و ناله و فغان
 نموده این کلام را در حق حبش اصحاب رسول شد بلکه جمیع ازین عمل استدلال نموده که عثمان
 باطل و ملعون است چه هر که عازل را در حد حین و عبودان حضرت رسالت پناه صلی الله
 و آله باشد و این قسم ظلمی نیست باز از عثمان واقع شود بیقین عثمان ظالم است و ظالم
 بر حسب فرموده خدا که اللعنة الله على الظالمين مستوجب لعنت است مستحق
 امانت و یکی دیگر از مطالعین او را یکی رنجی بیدار و از آنجانب نمودن امانت است اهل
 نقل کرده اند که روزی جلیلی یکی از اهل بیت المال در مجلس عثمان حاضر گردید
 که رنجی امیه تحت کشنده حجب اتفاق با او افتاد و رنجی بآن مجلس آمد و عثمان را با خود
 هیچ میدانی که این در حجب گفت که گفت چندی آورد و در جمیع است و انتظار میبرم که
 شش آن بیاورد و هر که خواهم به چشم خود گوشت امر از دست بیاورد و ای که میگوید
 رسول الله صلی الله علیه و آله که در استیجاب بود و سبب کرامت کرد که در آن حال از آن حضرت

و در وقت پسین که بخندش رفتم حضرت وقت و خوشی داشتیم پس بگریه
میخاست و در پیش من سبب را از آن حضرت پرسیدم فرمود که صبح بیت الله را
فحش نمودم و چهار باقی مانده بود و مستحق عذاب بود که با دستم نایم از آن حضرت
نمودم و خطا قبل ازین حضرت رسانیدم و لب آن مردوم پس نشان متوجه
شد و گفت یا کعب چه حسن باشد اما ای را که بعضی از بیت الله را سبح
و بعضی را حفظ نماید تا برود ایام که هر که مصیبت را از حضرت نایم که گفت حسن
بیت ابوذر گفت یا کعب تو احکام شریعت را بخندانی و آیه والذین یحرقون
الذّهب و الفضة را تا با حسن بر خوانند که معنی آنست که آتشی که طلا را
که میسوزند و در راه خدا نفقه نمیکند ایشان را عذاب ایمان است و رسید
باین در گفت این مرتبه بجهت مصاحبت رسول از ترغیر کردم اگر بود دیگر در حضور
آنچنین براتی کنی و همچنین سخنی گویی ترا بخوابم گشت ابوذر گفت تو بگشتن
قادر نیستی لیکن رسول خدا امر آنجا را نموده که چون آل عامی پس رسد قرآن را
برای خود تاویل کنند و ترا که ابوذر ای ای ملامد و معصومی از این نماند و عثمان را
جی که حاضر بودند بر رسید که این حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده اند
بجهت خاطر نشان نکند او نموده عثمان گفت علی علیه السلام حاضر گشته تا از تحقیق نایم
که ابوذر صادق است یا کاذب چون حضرت امیر حاضر شد گفت یا ابا الحسن
آنچه ابوذر میگوید ترا از رسول خدا شنیده آن حضرت گفت من از رسول خدا شنیده ام
که گفت ما اظلمت الغضارة و لا قلت العبراء علی احد صدق طحطا من ابی ذر

جی که از

جی که از صحاب کرام رسیده بودند تصدیق امیر المؤمنین کردند ابی ذر بگفت گفت الحریة
من دروغ گوی بنتم نشان گفت یا ابی ذر سختی رسول الله بگو بگو میخوابی که است
نایم و از کجا که است داری گفت در صدمین میخوابم که ساکن باشم و بعد از
حق قاتی غلام نایم اما رسول الله را چه داده که ترا از عین محرم خواهند کرد و
گذاشت که ترا یکی ازین دو صدم مقام باشد و ترا نیز خواهند فرستاد و ترا
بتنها در کانی خواهد کرد و تنها خواهی بود و تنها محض خواهی شد و تنها در عورت
آید و تنها بهشت داخل خواهی شد و چون از آنجا میام بقا خواهی رفت جی بود
عراق خواهند رسید و ترا بجزی و کفین خواهند کرد و رسول خدا در غایت تو که
برین احوال مطلع ساخته بود پس نشان فرمود تا ابوذر را از عین محرم نماند
برهنه سوار کنند و بر بزم فرستند و خاوی گشتن کنی و داشت بخت کند و کمال
التفات نماید پس ابوذر را چنانچه حکم شده بود برشته برهنه سوار کرد و شخص
بر دو کمال نموده که بر بزمش رساند لیکن در حین از این امر امیر المؤمنین علیه السلام
و عبد الله و عباس و عمار و مقداد مشایعش نمودند و چند فرسخ همراهی کرده
او را بدر راه بنوا حبشه بی نشان فرستادند و در آن راه دین بکین او میخوانند
و بسبب پیشگویی وصیت میکردند بعد از آن هر یک از سبب ارادت او را و دل کردند
و او با دهنی که داشت در بزمه که با طبیعت در میان بانی بنایت محبت و کین و دین
و خوش است هر طرف تا با دانی محبت و فرخ و فرسخ راه است میفرم شد و در آن
انجا ساکن بود و بان آب شد که در آن مقام بود و غلف مجازد کانی میگذراندند تا

میرفتند و در میان انزع و خورش میگریست و میگفت من درین محله انتهاده
امی مدد و نفع از پیش یکس چاکونه تجیز و تکفین تو نایم گفت ای دختر دل فارغ دار که
پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا حبه داده است که بعد از مرگ من قافله از عراق
و از آن میان مردی عزیز بحسبید لغیب مرا گماین خواهد کرد پس ابوذر رحمتی
رفت و دخترش فسطیمه بود که قافله از عراق رسیده دختر ابوذر بر سر راه
گفت ابوذر فدای مصاحب رسول ملک مختار از دینی خدا بر حجت خدا
عقار و اصل شده مردم قافل چون نام او شنیدند از مرگشان شنیدند و آمدند بگریه
در آمدند و مردی از جمله مجاران از میان برادر علیه که در بار داشت صد فاخته
نموده ابوذر را تکفین نموده و با طراش تمام او را دفن نموده بعضی روایت کرده
که زانش با طراش با او بود و گفت مرا کفن کنید و بر سر راه بگذارید تا آن جا که
بیرسند شما را بردن من سود نمایند این معبودا جمعی از عراق رسیدند این رسیده
صدق رسول الله من از آن حضرت شنیدم که گفت ابوذر تنها زنده گشتی که زنده
بمرد و تنها محسوس شود و بر او نماز کرده و دفنش نموده بعضی روایت کرده اند که هنوز
در حالت انزع بود که قافله رسیدند و مالک هشتم در آن میان بود و چون
بالبیش آمدند گفت نشاءت با و شما را که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که
جمعی از دوستان خدا را دفن خواهند کرد پس مردی بآن جمعی کرده گفت کدام
از شما در منصب و خلعت داشته اند از آن میان یکی گفت من این حال دارم
گفت تو مرا در جاده خود کفن خواهی کرد پس آن جمعی به تکفین او قیام نموده و این

رسیده نماز برد کرد و در وقتش مدعو نموده باز آمده کان اورا البشر برده و او را
رفت و او را بر ویل کرد و در قیامت جوابش باید گفت از جمله مطاعن او اینست
بن سعد بن العاص را والی مصر گزیدند و آن فاسق شارب الخمر ظالم تعدی سب
مردم می نمود تا ابا لی مصره از ظلم او بظلمت شده جمعی بدیده بنزد عثمان رفتند
و انما سب عزل او نمودند اتفاق با ایشان کرد و طایفه دیگر بدیده رفقه در حبس
عثمان در منصب بود اتفاق نموده گفتند ای خور از خلافت عزل کن یا غالی و کلام
تبدیل ناکر سیدان از آن بعدی حکام تو سطاقت شده اند و کارهای و کارهای
رسیده بعد از گفت و شنید بسیار مغرور شد که محمد بن ابی بکر محصور در میان
منصب و بعد از آمدن و ماطن باشد و ظلم و تعدی او را دفع نماید و بعد از آن که
بجوراع امیر المؤمنین علیه السلام آمده بود آن حضرت با او گفت ای بن سرفراز
که متعلقان عثمان قصد قتل تو خواهند نمود و مشکل که تو منصب داخل شوی
بر میگویی و چون مجوز قافله در راه با مستی طمیر فتند روزی حازه سواری داد
بر مصیبت که خطان از او بر رسیدند که چه کسی و کجا مردی چون جوابا بر پیشان
او را از شمشیر خود کتودند و قفس نموده و در میان قرینه خشک شده او کتبتی
ایستند چون خوانند از نوشته بود که من عثمان بن عبد الله اذا انا انما قصد
فا قتلته و تو علی مملکت و اجلس المتظلمین حتی یاتیک رایحی یعنی آن
از عثمان بجای عبد الله بن سعادت و چون محمد بن ابی بکر توبت او را بخش
و حکم او را باطل دان و بر حکومت خود با ش و متظلم را محسوس کن تا وقتی که من بگویم

پس مردم محصله بگشتند بدین رفتند و گفتند که بنده را بعتوان نموده گفت همه منت
 من نوشته ام و هم کرده ام و در ایامی که بخواهید بدانید رسیدند و عثمان بن حنیس
 و محمد بن شمس و گفت بگویند در حق کسی که دعوی اسلام کند و است مردم ندیده و بی
 قصد کشتن برادر مسلمان کند عثمان گفت قتل اکسیر واجب است بر آن کشته
 بر عا بنحو عثمان گفت و آن نوشته است که کشته مردان را با تیر کشتن
 این کار کلمه پس مهاجرت و انصار بکشتن او اتفاق کردند و عثمان خود از منبر برآمد
 بخانه که بخت و دعا را به دست ایشان خانه او را احصار کردند و آب از منبر کردند
 صحابه رسول از مهاجرت و انصار بخانه او رفتند و اتفاق دادند و بگفتند
 بکشتیم در خانه که او کاشته بود و بعد از سه روز بگرفتند و بگرفتند و بگرفتند
 در ایام حکومت انوشیروان که بگرفتند و بگرفتند و بگرفتند و بگرفتند
 اجماع روز سقیفه بخت است و این اجماع باطل و در آن اجماع کسی بود و در آن
 سید کسی از صحابه رسول صلی الله علیه و آله بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
تعلیل حدی نور که بر عیبه الله بن عمر خطاب واجب شده بود که عیبه الله بن عمر
 بگشت بگشت که او عیبه است و در عیبه با برادرش بگشت و بگشت و بگشت و بگشت
 عود فلان بود و او که از امیر المؤمنین و او گفت که هر زمان مسلمان بود نیز بگشتند
 و عیبه الله و انقیاد من او بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
 او که در روز و نه بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
 بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند

است و شما عیبه الله را بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
 رویت او عمل کنند عثمان بن عفان کرد و از عیبه طعن تعطیل شده و الله عثمان رویت
 بدو رسید هم تیر بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
 سعد بن عاص را چون دست بود از دستش چون کرده بنزد عثمان آوردند و در باب
 تعاضل و در نه و اگر اهل سنت و جماعت از کتب خود الله را طعن می نمایند خود را بگشتند
 که در شمس عثمان که قال و علان او را استحقاق به هم رسید و الله عثمان بگشتند
 متوجه و باشد که اگر علای اهل سنت ترک حدود الله کنند و در حق اوین بگشتند
 اما در ایام پیغمبر و زنده و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
 با اهل محصله و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
 معتبر و مسلمانان شنیدند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
 کشته که متغیر و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
 و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
در انش و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
 که عروسی زنی خواست و چون بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
 حکم که کائنات و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
 عثمان گفت حق در دست آن عیبه نروده که و فضیله غامین و حاکم و بگشتند
 و فضیله غامین و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
 دست بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند
 بدست حق و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند و بگشتند

فان
 فانی

از آنکه اسم الله تعالی را در
این کتاب ذکر کرده است
و این کتاب را در این
مکان نوشته است
و این کتاب را در این
مکان نوشته است
و این کتاب را در این
مکان نوشته است

حکم کرد که کسی مقصد کند و بپندد و بفهمد و در کف دست خود کرده است که از عثمان مرویت گفت
 قول حق تعالی اینجا که میگوید إِنَّ هَذَا لَكَا حِرَان این است و این غلطیست که
 عرب رواست خواهند کرد چون قرآن بنان آن است پس کسی را و گفت که
 چون میدانی که غلط است چه درست میکنی - و تفسیر عیندهای در جواب گفت
 بگزارید که بحال خود باشد که این غلطیست که حال را حرام نمیکند و حرام را حلال میگردانند
 و علامه علی در تفسیر المستشرین این گفت که از مطاعن او میسر ده و بعضی نقلی
 این است جواب گفته اند که چون عثمان را واجب بود متابعت صورت خط قرآن
 نمودن تصحیح آن نکرد و چون در مصحفها چنین بلای بحال خود گذاشت و شیخ ابوعلی
 طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان جلد پنجم جواب گفته یکی از گفته مبروفین^{نقلی}
 جی از ائمه است و بعضی آن هلد آن خوانده است و ابوعمرو آن هلدین
 و بنابرین در قرآن است خود حرفی نیست و تحت کلام در تخفیم و حاله بغضیه یکم ملکه
 ظلم است و ایضا در صحیح مسلم مسطور است که مردی در ایام عثمان کرده بود دراز
 نینو اند مقدار حاصله بود و روز او در آمده سنگ ریزه که آنجا ریخته بود بر سر او افتاد
 روی آن مداح ریزه مقدار مدی عظیم آن تن بر سنگ نزلت بود و درین آن ادا
 از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویت و این علی مقداد است بر آنکه
 عثمان سستی آن امر نمود و از آن ایام آن نداشت که کسی او را مع کند و وجود آنکه صحابه
 مدح یکدیگر میکردند و از مطاعن او اینکه خبرش بر آرد رسول الله و مخالفت
 الله تا بحمدی بود که حمیدی در تفسیر قول حق تعالی که میفرماید و لا آن تنجو از عذاب

من تعبده أبداً که معیش آنست که عیاض نیست هیچ احدی را که بعد از پیغمبر زمان آورده
نکح آورده و زمان او بعد بر امت مسلم بود پخته آورده اند که سدی که یکی از اوقات حدیث
حضرت بن است نقل نموده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بعد از آنکه در آمد
فشان سبطه گفت چه آمده زان را بعد از آنکه در می آورد و ما نتوانیم که زان او را بخوانیم
و الله که چون بپرسد ما زان او را و خود هم ندانم من اقم سوره انعام خواست پس تلاوت
نیز عایشه را بخوانیم و بعد ازین گفت که حق تعالی یا ان الذین یؤذون الله و
رسوله لَعَنَهُمُ الله فی الدنیا و الآخرة ما ذل ساخت و رسول را از گفتگو ایستاد
اکه که در اینده از طریق حرف و دهن عثمان و طلحه معلوم است که گرامت داشته اند از آنکه
رسول صلی الله علیه و آله و سلم زان این را فاش میکرد است و در خاطر می داشتند که
انتقام از ایشان بگیرند و این صبح است در اینده او امانت آن حضرت و آیه که حق تعالی
جستار و نیر و ال است بر اینده این دو که فعل این حکایت کرده اند یکی جنس پیغمبر و یکی
دشمن الله یعنی اهل سنت اند و در بنوا دشل است که یایک او کثرت و خلقت توحید و دوست
مشکت را بسته بود و دهن تو را بر باد کرده گویند شخص مشکی را بر باد کرده در دست راست
شدند که بعد چون بجان و بعد رسید دهن مشک شده غرق شد کسین بنی گفتند
شد بنا برین اهل سنت باید که از دیگران زنجیر که خود این حکایتها را در کتابهای خود می نویسند
و از مطاعن او اینک چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیت بنی النضیر نموده و عثمان
ابراهیم بن علی را گفت رسول خدا اموال جماعت را بر سر سلا آن قسمت میکند و نه
ترشین است آن مصلحت است بآن زمین را از آن حضرت بطلبیم اگر بتو دهد مرا شکر کن

بنی مطاعن

بنی مطاعن که ترا شکر میکنم و بدین عثمان پشیمان شد و پیش رستی کرد و بخت خود را
صلی الله علیه و آله و سلم و آن زمین را طلبید و بعد از آنکه صلی الله علیه و آله آن زمین را بآنها
و از آن قول و قرار بدید که بفرمانت ابراهیم بن علی را گفت و بنی فزعه و حضرت ام سلمه
با او گفتند رسول خدا را برای ما و تو را بپسندد زمین را بفرمانت با و تو را دوست
فشان سبطه که از آنکه ابراهیم بن علی را گفت پس بیا از رسول صلی الله علیه و آله بپرسیم عثمان گفت
من میگویم که رسول خدا را بپسندیم یکی از اصحاب اند و بعد هم در میان رسید گفت علی بن
سبطه از برای او حکم کند حق تعالی بن آید و دست او را بپسندد که و اذ الله و الله
و قد سئلوا لعلکم یحکم بینکم فیما فیهم من غرضون تا اینجا که اولاً هم لفظاً
نسخی بر کتبات بنی میخوانند که رسول که حکم کند از آن غرض میکند چون
سبطه که بنی آید و ناله است بنا بر اینده و می شنید ابراهیم بن علی را گفتند و این
را بپسندید که از خطای و محبوره اهل سنت است نقل کرده است و در تعقیب این آیه که و یقولون
است یا الله و یا رسول الله تا آخر کتاب است که عاقبت میکند بآن بعد از رسول آورده اند
و اخطا است و فرمان پر داری خدا و رسول میکنند و بخت آن غل میکند و بدین است آن
این حکایت را نقل کرده و این حکایت را نیز بعین شکل حکایت سابق است و از مطاعن
اینکه بنی در تعقیب قول حق تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا البهوات
و التصدای او لیلای بعضیهم او لیلای بعضیهم آورده است که در روز جنگ
احد چون شکست بر اهل اسلام افتاد عثمان و طلحه گفت من شمام مردم که اینجا هستیم
نمودی و ارم تا از و امان بگیریم که بخدا و پیغمبرمان بر ما مستطاف شد و طلحه و عثمان من نیز خود را

که خواهر بنیفر علی است ره بان نموده در مطاعن او سبیده و منافی آن کند
حیث الشاهد الثالث وغاب غيبة عن سباده و سباده و سباده
یعنی از جمله مطاعن او این است که حاصل نموده درین مشاهدات و غیبت
احتمالی نموده در جنگ برود و غزوه احد و در معیت الرسول یعنی سباده
که در صلح حدیبیه واقع شده مطاعن عثمان نیز برآمده از آنست که به تخریر رآید
عایشه که تنگ آنرا علم و متصفین نموده آنچه بالفعل منطبق بر سر آمده
بود قبلی از آن نوشته شد و اگر کسی را وفق شنیدن بیشتر از این باشد
باید که بکتاب تواریخ رجوع نماید فصل در بیان آیت ابراهیمی که مختص
و محمد ثمان اهل سنت در حق صحابه و در ثناب معادیه و بنی امیه لعنهم الله علی
روایت نموده اند اول در بیان آنکه روز قیامت جمعی کشته از اصحاب رسول الله
علیه السلام بحجت برحق چند که بعد از آن حضرت احداث بودند و مخالفان کردند از
و دیگر در سیدان بعد از آنکه در مکه بودند و از آب زمزم نوشیدند و در غیبت
گشت و در مناقب خواندی و سنده احمد بن حنبل و در جمیع بن العقیلی بن حمیدی
و غیره با نه که در مسطور است و معقول نه نزدیک است بهم مثل سعد بن سہل نقل
کرده و متفق علی است که گفت شنیدم از رسول الله علیه السلام که فرمود که
انا قمر ظمکم علی الخوض من دود شرب و من شرب من دود شرب لای یروى
علی اقام اعزکم و یفرقون فی خیال یغی و یغیتم و در بعضی نسخها زیاده
برینم این عبارت را نقل کرده اند که من شرب من دود شرب لای یروى

بما احدث

بما احدثوا فاقول سحقا سحقا لم تبت بک بعدی یعنی پیش از حدیث کنایه
گویند خدایم سبیده و آن حدیثی است که هر که بر آن وارد شود و از آن آب بنوشد بعد از آن
هرگز تشنه نمود و در آن حوض باقی برسد و از آن آب بنوشد شد که من این را شنیدم
و این را را شنیدم شد و میان من و این عالمی بسم رسد که من شنیدم
پس من خواهم گفت اینجا اتفاق من آنست چه امری شنیدم و جواب خواهم
که تو یزیدی که بعد از آن نمیکردند و چه بعد از آن احداث نمود پس من خواهم گفت
از جهت حق هر که تقیر و تبدیل در وقت دین من روا داشته و بدعت بفعل
و دیگر مثل آنکه از انس بن مالک نقل نموده اند و از شقی علی است که گفت شنیدم
که آن حضرت سلمات الله علیه سرود که لیرون علی الخوض و جال من حوض
حتى اذا را انهم و در غزوات و در ستم اختلجوا فله قوا ان یجلبوا الخواجا
علیقال لای انک الا تدری لما احدثوا فیکلک یعنی البته دارد و فراموش شد
برکنار حوض جمعی مردمان از آنانی که صحابه من نموده باشند و او را کت صحبت من نموده
که چون من این کتاب بستم و سر به خوف من بردارند و در بجای من کشته بجا و از این
شنوند چنانچه گویند بر دوازده کرده اند و باید باشد پس گویم ای برادر که من اینها را شنیدم
پس از صحبت من محسوس شد نه پس خطاب از حضرت فرست و در کای خود میاید
که اینها بعد از آن فرجه کرده و چه به عتقا هم رسیده اند چه که این برامت توده داشته اند
و دیگر مثل آنکه از ابی هریره نقل کرده اند که نزد ایشان از احادیث متفق علی است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که روز قیامت گروهی از امت من برابر من بنشینند

و چون من این تراست سم در میان و آن کرده جایی شود که روز با شنبه
ای کرده رشتن چه به تقییل این تر است به با شنبه من گویم بجا میسر این
کرده را گوید که و الله بسوی آتش میروند من گویم بجا سبب که کرده اند که برشته
که این کرده بعد از تر از دین تر برشته اند و در ته شده نزد بعد از آن کرده دیگر
شوند و باز تطبیق اولی مردی بهم رسد و همان گفت و شنید میان من و او واقع شود
و بعد را بسوی آتش برد و کان خدایم یعنی پیغم که از آتش کسی خلاص شود و احدی
آن جدایی تواند کرد تا به درج داخل شوند بجهت برکتی ازین من و بی
هوای نفس و محبت عاقبت و حکومت دریا و در گفت الله و صلی الله علیه و آله و غیر آن از کتب
مشهوره و احادیث بسیار بهین معنون منقول شده و بحجت اختصار در این
حدیث گفته شود و ایضا در جمیع این الصبیحین منسوخ است و از متفق علیها
و از سنن ابی سعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
لَتَتَّبِعَنَّ سَلَسِلَ مِنْ قُلُوبِهِمْ شَبْرًا لَبِثُوا دُونَ مَا قَالُوا بِإِذِ اللَّهِ حَتَّى يَخْلُجُوا
مِنْكُمْ صَبْرًا لَتَتَّبِعَنَّ قُلُوبًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْمَنَاصِقُ قَالُوا
فَمَنْ لَنَا عِزِّي بِرَأْيِهِ تَابِعُوا خَوَابِرَهُمْ أَشْهَادُ شَاهِدِي امْتِنَانٍ مِنْ طَرَفِ وَطَرِيقَةِ أَنْ لَتَتَّبِعَنَّ
که پیش از شما بوده اند و جب بوجوب و کز به کلا تا به تنه که اگر امت سابق در
و سودا و سوسا و داخل شده باشند شما نیز پیروی آنها خواهید کرد و چون آن
حضرت صلوات الله علیه این کلام را آدا نمود حاضران گفتند یا رسول الله
از امت سابق بعضی یهود و بعضی نصاری بودند که کرده اند و آن حضرت صلی الله علیه و آله

نمودند

خسته بود است هر چه واقع است که کرده شده و چنانچه آن حضرت صلی الله علیه و آله
فست موده بود و بعد از او اگر است ازین پیکانه شده بکفر اصلی برکت شده و در ته
و خلالت را بر به است اختیار کردند و درین میجا بود بخت خست چه حق تعالی
و در قرآن مجید از واقعه چنین خبر داده و میگوید وَلَكُمْ حُسَيْنٌ إِذَا عَجَبْتُمْ
كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ فَغَنَ عَنْكُمْ نَسِيلًا وَصَافَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ
وَلَكَيْتُمْ تَكْفُرُونَ یعنی در روز حنین که شکست آورده شد را بسیار غمی
و آن بسیاری بشما فایده ندارد و زمین با آن مشغول می باشد تا شکست دهد بیکبار
پشت بر زمین گوید و با آنکه ده هزار نفس و ده جگه زیاده بر آن و اکثر اهل نادج
اند و آورده هزار و بعضی گفته اند با نژاده هزار کس بودند با پیغم خدا مانند گرفت
کس که ابراهیم بنی بر علیه السلام و عباس و بر سرش و فضل و بر سرش و اسامی
بنی نیده و سب کس بگوید رسول خدا را بکفر است بگویم کرده نه عارضه کرد را بجا طر آورده و
عقاب نامزد رسیده و دیار را بر قدرت گرفته و از آنکه از شری و نه از غلای آوردی
و نه از بهر که میدانستند که این را می بینند که سیکرینه و پر دایم نه هستند
و الله تعالی در سوره خبر از ایشان خبر میدهد که وَأَنذَرْنَا قُرْآنًا وَفُتَحَاذَةً أَوْطَقُوا
إِلَيْهَا وَكَرَّ كُفْرُكَ قَاتِلًا قَاتِلًا مَا عَصَاكَ اللَّهُ یعنی هر که شنیده که کفر کردی
و شاعی آورده یا دیدند که از کفری چوبی به بختش نه و از کفری را و کفر داد و جیغ
کرده و از بی حسدیون متاع یا قاتل کردن رفته و ترانته که داشتند و خبر
رسول خدا مسجد و نماز چنان مناسبتش کرده که گویند هر که چیزی از آن شنیده

پس برگاه در زمان حیات آن حضرت با او باین طریق سلوک میکرد با شسته که حکام
عبادت خدا و نماز واجب و اقامه آن حضرت و آن حضرت را گناهان بجزیه نسیج و شای
بازی بودند و چون تصور کنند که دیگر آن حضرت را سخن آید و اگر در حقین حالت
او در حالت غیبت او که علم یقینی دارند اینکه او را سخن آید و گفت از غایت و از
جوانی نفس روزه و طلب جاهد و مضرب دنیا کنند و نجس ندرت و بیع و بیعت و بیعت
و محبت آنست که هر دم حکایت برسی و در آن علم اتم را شنیده اند و در قرآن و تفسیر
قرآن در چندین جای خوانده اند و قدرت او را که برسی بر او می شنیدند و در آن
قسم که شنیدند بجا می آمد و در وقت خود او و در آن حکام الهی خوانده و بعضی که
سامری خوانده اند و بدون و شکسته و از منع هر دن منسوخ شده و منجات و منجات
چنین سکه می شنیدند از چنان تو اموشل کرده که گویا هرگز نشد و توانی و در دین و بیعت
و نصایحی بخونده و شنیده اند و کوساله پرستی بر عهد پرستی اصلیت کرده و چون بگفت
زنده شدند امت را می شنیدند و بعضی بیشترند و تعجب می نمایند که چون سیرتانه بود
که امت او بعد از او مرده شوند و بعضی از این کس یا هفت کس بر اسلام و ایمان خود
باقی نمانده آید و تعجب و استعجاب دارد که ام یک از این و در تقیته می شنیدند باشد که سیرت
یا از روی ملکوت و مضرب و مالی و مالی دنیا که ام و مضرب اند و توی تر تمانه بود
و مشی هر دن که بفرموده بود با منع از نفس علی علیه السلام که رضی و امام بود و از مشی
و مانع از تادیه بهتر توانه شد و اگر کسی بیک تالی کند و از سبکی که این طایفه با آن وقت
عالمان می کردند و با خبر شود میدانند که گویا که بگویند و در حال حیات باین روش می

ابو بکر

بهر سبب بوده اند و اگر بعد از او از زمین ابر کرده است بقا دی نادر و چنانچه حدیثی
جمع بین الصغیرین در مسند انس بن مالک از متفق علیه آورده که در روز حنین کبر
تبع صاعقه کرد و در علی مرتضی علیه السلام گفت که شکسته و در کربلا که برکشته
گفتم را جمع کردند و رسول صلی الله علیه و آله اموال طایفه و خوارست را برودم تست میگرد
جاعتی از فتنه پیش را بجهت تالیف قلوب و رعایت عورت ایشان حدیثه و فتنه
انصار را هم نشسته و گفتند که تعقیب الله للرسول یعنی قریشا که از ایتکا
و سیوفنا بقطر من و عاظم عیش من بخشد و سوارش را که بقریش جبن و عاظم
و باران بر سر کرده است و حال که از شنیده های اخوان این چنین میگفتند و بعضی که گفتند
نعم اذ انکانت شدة فضیلتی و یعلی الغنا یغریبای می گفتم
ممت و مت و بیک از توده باشد و میخواند و من وقت بخت کردن غیبت شد و در آن
و عیدی قتل کرده که در روز قسطنطنیه که چون شدی رسول صلی الله علیه و آله اگر که در کشت
از خود دور گشت این است و هر که در خانه خود در روز و در خانه بر روی خود می بیند و این است
انصار بعضی میگفتند اما الرجل فذا خذت و حوا فتنه بعضی هم در غیبه
نزد قرابت می میگفتند اما الرجل فذا فتنه بعضی هم در غیبه و دانند بعضی هم در غیبه
مردان امروز در فتنه است و دل می اقوم و قرابت و برائی با خویش و از ای و با انکه از شنیده بودند
که هر چه میکنند مضرب نموده اند است و جوانی نفس را در راهی او داخل نیست و از شنیده بودند
و اما معاشران را سبک گشتن با آن حضرت صلی الله علیه و آله بخوبی بود که بیک روز عیال و طایفه
فتنه کرد و اگر آن بودی که تو ترا از ترک و کفر نزدیکی است و من برنسم کرد و لایق آن است که

ابو بکر

برآینه خانه را یعنی کعبه را بهم مستخدم و موافق اساسی که برابیم غلط است و گذشته
 بود و بنای که او کرده بود بنا میکردم و از برای آن دو در وقت رسیدم و دری مشتی
 و دری غریب و هرگاه آن حضرت یا ایها الذین آمنوا در خانه للعالمین است از ایشان
 در خوف باشد که مبادا یا نیستیم کادی که نه نقصانی برین است آن دارد و نه بدین است
 از زمین برگرفته و اگر بعد از آن با اهل بیت او که اقامت و احاطه آن جاعت به تبع ایشان
 گرفتار نکند شده بودند مخالفت نمایند و منتهای کاری با دشمنان ایشان که نشسته
 شده بود و ضایع در جمع بین الصغیرین در سینه سبب بن حزن نقل نموده است که
 بعد من چون بجزیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن حضرت از حبس که نام
 را دری گفت بن زن شده بود که تو مسلمانی هستی و او گفت من غیر تو ام که نه ای ما که دریم
 با آن نام خوانده باشند و تا زمانه بود همان نام مستعمل بود و این مرتجع بود که صاحبی باشد و در غیر
 نامی که نه نقصان برین افتاد و نه بدین است او مخالفت رسول صلی الله علیه و آله بخیر نیست
 و این عرضی است اگر معایه رود که احتمال قطع و پناهی داشته باشد بری آن حال
 سخنان نه نموده میسپارید و منت سیداد و ایضا همی در سینه خفته بن ایمان نقل
 بنزدین رید که گفته اند خدیو بودم که مردی گفت کاشیکی من ادران زمان رسول الله صلی
 علیه و آله نموده بودم و در خدمت آن حضرت با دشمنان او قتال نموده پس خدیو گفتم
 میترسم که اگر تو هم در آن وقت سید بودی تو نیز مانند سلوک صغیری و منبهم آن اهل
 میکردی و در آن وقت از سببش باوی بودم و رسول خدا میفرمود که از دشمنان خود
 شوم بود که هیچ مردی باشد که خبری از تو نم یارد و در وقت است با من باشد پس آن حضرت

و این را هم

و جواب نه ایوم با دیگر آن حضرت فرمود که هر کس از قوم من رسالت حق تعالی بگردد
 او را در بقیعت با من و در درجه من سببش از او بگفت پس گفت یا خدیو تو
 نام من نمیده بود چاره حسبه و جواب نه ایستم جواب گفتم منم که خبری از تو نم یارد
 باری که در آن سبب چون برآید افتادیم که آن بودم که در میان حاکم و دشمن و خبری که بودند
 رسالتیم پس از این سبب که در میان خود و بنده مشغول شد و من خبر از دستم تا صبح که حضرت
 مرا بخت نه صبح سپار کرد و هرگاه که می رخت میدیدم که تعظیم در امور او میکردان
 و در مطالبی که در دستت اعراض بخیر مسخره اند و در صیانت او بنابر آن وقت اختیار
 میکردانند و اگر بعد از آن مخالفت او نماید یا مخالفت اهل بیت او نماید چه استوار دارد
 و حال آنکه در اول اسلام نفع و منفی کمتر بود و درین وقت مگویند و منبهم هم رسید
 و توفیق داشته که یکت مخالفت که بگفت صاحب مالی و مالی و معایه و منبهم که
 رسول را بیاد می آورند و این عبد رب رحمت من عبد الله بن مسعود را این اهل ایمان
 که هر چه از کار بر طار اهل سنت اند نقل کرده اند که حضرت امیرالمومنین علیه السلام
 در خطبای خود شکوه بسیار از خلفای خود نموده و هر که منبهم التلافیه داده و با
 خطوها خطبه شقیقه را میداد که آن حضرت چه عقیدت دارم و محنت از ایشان
 کشیده و بر نموده و کذب و دروغ بر آن حضرت روا نیست چه حق تعالی بپای او آورده
 نقیبه که ای داده و او را ولی خوانده که ايماناً بکم الله و در سوره تائید و در
 پیغمبر خدا که در مبارزه او استقامت و مدد جوید و حدیث علی مع الحق و الحق
 مع علی بید حدیث با دار نیز که گفت پس او محقق است و هر چه نموده است

صدق است و درستی خلافت نبوده است و این امر را از حق او منع نموده اند
و در آن جمع که سابقه ذکر یافت و اخل شده اند بلکه سه کرده و سر و ابروی ایشان که
ایشان خواسته بود و این معارضی شافعی در کتاب مناقب بسند خود ذکر
کرده است قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طالب ان الامة يستعدون
لعلي يحج راوی گفته که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که بعلی علیه السلام
میگفت امت من بعد از من با تو عهد خواهند کرد از روی گروهی و بنوعی
و عهد شکنی با تو سرک خواهند نمود و هم در آن کتاب از ابی بکر اخذ
حافظ نقل کرده اند که او بسند خود از ابن عباس روایت مینماید که ابن عباس
با رسول خدا بودم که بپرسیدم با عیسی بن ماریه چه بود و بگفت باغ کنشیم پیغمبر
صلی الله علیه و آله و آله پس باقی که میگذشت علي عليه السلام میگفت چه باغ خوشتر است
و آن حضرت میگفت باغ تو در بهشت ازین بهتر است تا در آن دیدم که در بهشت
در سه زوزه با و از بهشت گریست علي عليه السلام پرسید که یا رسول الله چه میگوید
و سبب گریه چیست فرمود که همان سبب گریه میکنم که در سینه جمعی گنبد است
من مستم غایب نیکو شده و منتظر آنم که مراد همان نه چشیده و گنبدی خود را با تو
اشک را گشند و هر که علی ای ایشان این روایتها را در کتابها نقل نماید پس
از صاحبان این احوال پرسیده و اگر بدو میگویند پس افتاد و او را عیب است
پس یک از گفتگوی ایشان نمینماید و بعضی از اهل سنت اقتراض کرده اند
هر که خلفای ثلاث عقب حق علی کرده چنانکه باطل و زور و معویه و جابر و دیگران

مکرر شده

کرده است که میگوید بنوعی حیرت ایشان ملک کرد بلکه بعضی از مقام سید را میگویند
پس به ایندانه که مشهور است که در وقت خلافت آن حضرت و در آن زمانی
که در کوفه اقامت داشتند آن حضرت زمانه مذکور که جمعی از مردمان با هم می نشستند و
میگفتند که ما با له لعیننا علي بن ابي طالب و عثمان و کلابه و طلحه و زبیر و عیسی و ابی
سعد و جابر که نزاع کردند با ابی بکر و عثمان چندین بار با هم و برتر گردید پس آن حضرت
تا در آن وقت و مردمان جمع شدند در سینه بینه خطبه بلعید او را نموده و بعد از آن در میان
الهی و در روز حضرت رسالت پناهی شسته بود که ای مردمان بمن رسید که جمعی
و چنین میگویند که این که مراد از بنی کوفه است ائمه الهی و امیرت پیغمبر
میش از من بوده اند هر که و پیغمبران خدا و انبیای فرستاد ما را جاد باشد که اوست
خود باین روش منکر نمایند اگر من که جانشین رسولم همان طرز و طریق عمل
نموده باشم معذور نخواهم بود و لا نوح بنی علی است که حق تعالی در قرآن مجید
ازو خبر میدهد و میگوید که گفت رب انی مغلوب فاستقض منک فی نوح علی است
سواء آنکه کار خود را باینکه مغلوب شدم و مقادیرت نیست و امیرت را که اوست
پس تو استقام بکشت از ایشان از برای من اگر گویند مغلوب بودم تکلیف آن
کرده باشند و اگر قبول دارند که مغلوب بودم معذورتر باشم دوم از این
علیل علی است که حق الله قسم نماید که میگفت اعلمنکم و ما تدعون من دون الله
یعنی من که میگویم و دودی پیغمبر از شما و از آن چیزی که میخوایند و می پرستید
و بحسب از صدای تعالی که بتان باشد و میخواهم صدای خود را و به یکجائی میرسم

میوانت میگوید که در تفسیر کجای خود آورده که این جمیع علیه است از خوف کفار و اهل کفر
 گویند که از من آمده و بعضی از اطراف آن که بهر میگوید تا اندر دور و این چنان
 رفت و برین توبت بمان را شکست داشت بر سر شد البته حضرت امیر علیه السلام فرمود
 پس اگر شما گوید که این جمیع بی آنکه کفار و کفر می کنند میگویند دروغ گفته باشید
 و اگر میگوید که از آن قوم که داشت دیده از ایشان که کفار میگویند پس که میباش
 معذور تر خودم بود **سوم** و بعضی علیه است که حق تعالی منموده که اگر میگفت
 ان انکم قوتی او ای من شکی نیست که ای منی بعد از آنکه بان قوم گفت از آنکه
 با باز ایستاده ترک خداست که این در حق منسوخ نشد که گفت که شکی را در حق
 قوتی میگوید که منع شما توان کرد و یا نه ای من و در پی او عباد و قبایل می یافتیم که بعد از
 دفع و منع شما کهم ای آن پیغمبر خدا قوت و تقاوت است آن قوم داشت یا نه داشت
 اگر گویند و است که یب قرآن کرده باشند و اگر نه داشت و او پیغمبر بود پس
 الله عز و جل بود **چهارم** بعضی علیه است که میگوید که گفت که استیجاب است
 عزای خودی است گفت ای پروردگار من در زمان مراد و مستم است بمن از آنچه بخواهد
 این زمان مرا میبوی آن از متابعت ذیبحی و مکر و فریب ایشان و هرگاه او پیغمبری
 در آن را داشته باشد میگوید پس و می معذور تر خواهد بود **پنجم** بعضی بن قرآن علیه السلام
 گفت حضرت منکم لما خفیتکم فو حبت لی بقی حکای جعل فی بین المسلمین
 یعنی پس که خفتم از آن قوم بجهت ترس منی که از ایشان در خفتم پس شید بمن بود و کما
 من علم و کرد و این را از رسولان اگر قبول را بدید که ترس منی پیغمبری خوف در خفتم است پس

معذور تر باشد **ششم** هر آن علیه است که چون ترس منی او را از خود شد تا آنکه
 ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی یعنی گفت ای برادر قوم من ضعیف
 شمرده و نزدیک بود مرا بکشند هرگاه پیغمبر خدا را بکشتن نزدیک تواند یافت پس از خدا
 خواهد بود **هفتم** پیغمبر علیه السلام از کفار ترس فرار نمود و معذرت و در آنجا پناه
 بود و بعد از توب فرمود اگر گوید بی ترسی و بی که خفت کافیه و بایشه و اگر اندک از ایشان
 ترسید و نقد نفش داشتند و بجز فرار نمودن چاره نبود پس من که در من و جانشین باشم
 اگر ترس من و بجم و جنگ و مجال که او را بجم مرا معذور باید داشت و ترک جرم و بکلیه
 چون امیر المؤمنین علیه السلام این معنی را برایشان خواند همه بکلیه گفتند صدقت یا امیر
 المؤمنین راست فرمود و حق با شماست و هر چه کرده عین مصلحت بود و آن همی که این
 اعتراف میکند میگوید که در سالی که رسول صلی الله علیه و آله میگرد آن روز خود علی و عبا
 هیچ همراه بودند و خبر از آنکه بگوید هرگاه آن روز پیغمبر را بر المؤمنین علیه السلام و پیغمبر
 مصلحت در جنگ ندیدند و اگر امیر المؤمنین بجهت جنگ نکرده باشد چه می شود و هر دو یکی
 از برای پیغمبر که ایله و می و با ایشان از او شمع بود با رفتن علی و جمیع صحابه تران گفت
 ایضا و برای امیر المؤمنین به تنهایی بی یار و مدد کار میستوان گفت و اندر روزی از روز
 که رفت خلافت در میان بود و سخن از خلافت میگذاشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 و لولا کان حرة و جعلت حنین لما علی الله هذا الاثر احد و لکن قد ابلیت کلین
 جانیین عبا و حسن بن علی یعنی اگر عزم من و حمزه و عبا برادر من زنده میبودند و بکلی
 طبع میکرد و برین کار و برین منصب جهم و یار و مدد کار و رفیق موافق عکس را بودند و او در دم
 از ایشان در حساب بود و لیکن آن مرد را میباید فرستاد و من بجهت شدم و خلافت

یعنی در کس بدست و بانی شکست مغز جفا گشته به بجای حرم عباس و بجای خبر عقل
که هیچگونه مدوی و هم ای ازین هر دو مقصود نیست چه اگر غیرت و حقیقت محرمه و
جستش و بجای دومی بر تبه بود که به سوز شرف اسلام در سیافته روزی از شکار
و شینه که ابو جهل نسبت بحضرت رسالت بی ادبی کرده بقولی بخانه نرفت بر سر اصل
رفت و بجای که در دست داشت سر ابو جهل را شکست و حرم آن شرف و تبه بود
که در آن روز که از حبشه برگشت حضرت رسالت آمد آن حضرت فرمود
بندایم سر در خوشی من از فتنه حبشه بهتر باشد ما از رسیدن و رسیدن حبشه
در حبشه اول این کتاب سمع که از شرف یافت و عقبت سبیم رفتنی علی
بر ادبی که داشته بطبع دنیا شام رفت بدین معاویه و عباس لا یستور
ولا ینفع بود اگر مصدق میزاید مدوی و معادتی هم از مدعی آمد
بخاری و سلم هر دو در هیچ حوز آورده اند اینجا که نقل و اقوال سیف بنی ساهه
که آن بنی نامش کافی که نوافی الخلفه بقا لعلی نسب الی طالب و جعفر بن
علی استحقاق تعقد مد علیهم و آتیه ملا با یح احمد منهم ابایک حتی اضطر
علی علی البیعة که ها ولعدم الناصر یعنی و برستی که بنی نامش تمام
در خلافت بی رد علی بودند و او را استحقاق اومت و بشوای می دانستند
و هیچ یک از ایشان بیعت به ابی بکر کردند و وقتی که علی مضطرب شد و عبادت
آیا که از مدعی که است بیعت کند یا اگر چون یاری دهد و کاری نه است نه است
بایشان و اگر داشت و این طایفه در کتاب طراف بعد از نقل این
مبارت میگوید فأقر بنی الشیعة أن اعتقدوا صلک المصدا بین

و قد شهد لهم علماءهم واعترفا لهم مثل ذلك یعنی چه گفته باشد سید
اگر اعتقاد کنند که است که او شده اند و حال که علای ایشان در کتابهای خود
میدهند و اعتراف می نمایند با خداستیم چه را که در تاریخ آمده که است که در وقت
که در شام رفت بود و عباس هم او بوده و خان شام عمر را تو اضع میگردانیم
المؤمنین میخوانند و حدیث گفت او ای المؤمنین بیعت بر دین و در شام
سلام مکنید که من ادلی تریم از دین نام عربیند بر بنی باد گفت الا خبر کت
بین هوا حق بهما منی و منک هو التوکل خلفنا بالمدینة یعنی بخاری
تو خبر هم که مکنس که این نام و این کار مرا از دین و وقت و کیت و کیت
از بی گفت آن مریست که او را در مدینه که نیستیم یعنی علی علیه السلام پس بکس
گفت هر که چنین است چرا تو و صاحب تو با او چنین کردی گفت افضل بود شایم
و با آن اترا و او هم و لیکن بر ما مقدم نیستیم از آن که قریش کند او را و مشتند رسیدیم
عرب بر او جمع می نمایند و این کار از دین است ما بر او مقدم و تا چیز او بسبب این بود و بیعت
ابو بکر و عمر و بنی نامش که در مدینه از ایشان نگذاشت و حرم آن حضرت که
انقدر که کینه از علی و از مدعی داشتند بیش خود مدعیان از رسول الله و در مدعی ایشان
بود پس بایستی بنا بر قول هر دو که از بر سر است مکتب نیکارند و ابو جهل یا بنی
مقدم میداشتند که گفتار محبت با ایشان حبشه و مشتند و چون خدا و رسول
علیه السلام را بقتال گفتار ابرو شده بود و بایستی مردان از خدا و رسول بر نهند که
می دانند که عدالت ابو عدالت با خدا و رسول است و با آنکه از رسیدیم عربین

عرب مجاریه و یزید جمع نشدند پس باید که هر کدام از پروردگار بگوید که حق اتمه امام زمان
 عزز بوده باشند و سبقت ابو بکر تا کانی بودند بلکه توفای عمر او را مقدم درستی تا او هم ترا
 مقدم دارد و حکومت از دست نرود و این فدا از محمد بن بشیر رضوان الله علیه در کتاب
 عدة الدواعی نقل کرده و ابن طاهر من میگوید که کتابی است از تصانیف ما من جمیع
 صحابی و تابعی نصف آن کتاب در سال دویست و پنجاه و یک بوده و آن کتاب
 ما اعلام نام کرده و آن کتاب ویدم که از حکم بن مردان از حبیب بن مفضل
 نموده که در ایام خلافت عمر روزی همراه شد مشکلی شد و برخواست و پشت
 و بسجود راه برد شد نمیتوانست یافت پس روی بجهاد انظار کرد گفت شما
 درین باب چه بخواهید پس درین در جوابش گفتند تو ای المؤمنین مستحق
 شکلهای ما همه از پیش تو حل می شود و چه بگویم پس در غصه کشید و گفت ای جمع از
 بر سید و او را پیر میزد و آنچه راست است بگویم بجهاد سوگند که من و شما همه می دانیم
 که عمل این مشکل از کجی شود و دانایان خوبایل گیت یارانش گفتند که در فرستادن
 ای المؤمنین است عمر گفت بعین از او مگر دیگری هست و کان دادید مثل او می گفتند
 پس او را طلب کنید گفت او نفس نغم است و بهترین آل تا شتم و معدن علم او بجا
 نیز و دیگر مردمان بخدمت او میزدند و اگر کار می می کنند مرا بخدمت او بر سر پس
 صفار مجلس بخدمت آن حضرت رفتند دیدند پس در دست داد و ازادی گوی
 پو سیداه و به تعظیم و پوارخانه مشغول است و این آیه میخواند و میگوید که انجیب
الا نسان ان می ترک ملک الذیک نطفة من سمنی یعنی

می چادر

می چادر آدمی گرفته و گذاشته باشد محل و معطل که در دینی محکمت و در دینی
 مبعوث کردند آیا نبوده است آدمی قطعه را بکی ریخته شده و در رسم و مرد
 از کبریه او بگوید در آنده و بعد از خطه ساکن شده و یزیدان ساکن شده و عمر آن مشکلی
 از آن حضرت سوال نمود جوابش این بود که من حاضر شدم جمع شد گفت با علی
 تراز بر کزیده بود بجهت راه نایب خلق یقین کرده و یقین قوم تو از آن مسئله باز دارد
 و نگذاشته که حق بجهت و در بر سره پس حضرت گفت ای عمر روز قیامت روزی که
 که بر چندی در آن روز مشخص می شود و هر کسی گشته خود را میدرد و دو عدد که در حساب
 بجهت ای جز می رسد پس عمر از آنجا بران آمد و از آنک در در لیس و نیزه شده بود
 و ابن طاهر من بعد از نقل این حکایت فرمود که از آنجا روشن می شود که عمر و اهل
 بلکه عمر اصحاب میدانستند که از آنجا راه است و پس از آن حضرت است و برادر
 ظلم رفته و او مظلوم است و دیگران ظالم اند و فخر آن حضرت عمر را هم تقیامت
 اشارت با یعنی بود و عمر هم دانست و فخر و لیکن از سر حکومت گذشت و قضا
 صاحب حق تسلیم کردن امری عظیم و کاری مشکل است و دنیا فریبده و فخر
 حجت را از باب حق و تعییدین خود را یافته و یکی ازین روز نقد است و دیگر ازین
 و اهل دنیا این نقد را از دست نمیدهند که آن سید را اخصیای کنند که شستن
 ازین نقد و دریا فتن آن سید و طبع از حق دیگران بریدن و حق را به حبس
 در بندن کار مردم بدین واد است که کار برستند کان در رسم و دنیا و دستان
 دنیا ی عذار و از حضرت شاه ولایت مرویت که در زمان خلافتی شد که بر سر

در این کتاب
 در این کتاب

شخصی شده است که آتش را فروزد و چون آتش زنده گشت و حال خود را و حال آنکه در آن
 از هر طرف بر او انداخته و گریه و جگر می خورد و در پی خود آتش را از دهان خود بیرون می انداخت
 و آن مرد را باغی باشد و بر آن غلبه گشته تا در آن آتش ملاک شود و این عین شل من و دست
 که من شعله را از آتش منع میکنم و گریه و شکر گرفته میگشتم که از آن دور شوید و شعله بر من
 چون در آن می اندازید تا ملاک شود چنانچه در بیان کتاب مجمع بین الصالحین آمده است
 بخاری نقل کرده اند منند از من ملاک سقوط از دهنی که او گفته است دوری و شوق
 برین آتش بن ملاک رفتم و دیم زار را در میگردید و گفتم ترا چه چیز میگردانید گفت از آن میگردیم
 سپید از آن چیز که در عهد رسول الله دیده بودیم که همین غازی که آن هم صلی الله علیه و آله
 و از حال خود گفته و این در مجمع بین الصالحین در حدیث دوم آمده است و آن مردی
 صلی الله علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرمود اتقوا آخاف علی فقی الاثم المظلمین
 اذ اوقع علیهم السیف لا یرفع عنهم الی یوم القیمة فلا تقم الساعة
 حتی یلقی من اتقی بالشرکین و حتی یصل القوم من اتقی الاثم المظلمین
 میترسم بر امت خود که باشند چون ایشان که راه را نگرفته باشند بسبب ایشان و بشوایان
 که راه چون شمشیر بر ایشان نمیدارند تا روز قیامت قیامت تمام نشود که بعد از آن
 بسبب آری از است من بگزارم فقی شده باشند و بسیار بی بخت پستی برشته شده
 و این حدیث در مجمع بین الصالحین در عهد رسول الله بن عمرو بن قاص در حدیث دوم
 از آنرا در رسم نقل نموده که رسول صلی الله علیه و آله در روزی فرمود که اگر از فقیقت
 خزان القادری و القوم ای قوم انتم یعنی ای صاحب سیر که خزان قادیان

بر شش متوجه شود چنانچه در حدیث آمده است و چنانچه در حدیث آمده است و چنانچه در حدیث آمده است
 بن عوف نقل نموده گفت که ای سیدم در چنانچه در حدیث آمده است و چنانچه در حدیث آمده است
 من ای علی که گفته ام و گفتا هتوک ثم تخلا صدقون ثم تشاء برون ثم تقنا
 عتقکون یعنی صاحبی من امر نموده ام شما را پسندید بود بکلیه بخت تمام پیشتر خواسته رفت
 که شما بسیار بخت بخیر است نموده و اینها ای آن سپید بخت خواهر کنید پس بر یکدیگر
 فرمودند و چون منوران با هم بر سر خود میزدند پس پشت بر یکدیگر کردند و هم یکدیگر را میخواستند
 گریه بسیار و دشمنی می کردند و چنانچه در حدیث آمده است و چنانچه در حدیث آمده است
 علی است که سنیان را بختی که او را با ایزد المومنین نموده و این شراست او را
 میفرستد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چندین مرتبه دست مبارک مبارک و آلی برداشته
 نموده است که اللهم انی انزلک علیک بما فعل الذین و الذین علیهم قیام
 میکنم بتو و در پی و بر آدم از آنچه خالو اید کرده و سپیدش آن بود که بنی فزیر که قبیل بودند
 و در روزی بایلم جا داشتند و خبر اسلام ایشان بر رسول صلی الله علیه و آله رسیده بود و پیغمبر
 صلی الله علیه و آله خالو را با جمعی به نزد ایشان فرستاد و سفارش نموده که با جسته و
 برو و انرا ایشان چند بیکه اگر شما را اسلام در ایشان بر پستی زکوة مالی ایشان ترا می نمودند و اگر
 ایشان را اسلام در هر کس که در چنان خالو بنزد یکی قبیل ایشان رسید که رسیدند و او
 تقصیر خود آن مرد را آورد که با جد بنا کرده اند و از میگردانید و باین میزدند و چنانچه
 خالو از روی پندارنده و انرا با ایزد از اعراب عداوتی بود بجهت اصبه و از خالو با صلاح
 خود چون آمده بودند و چون خالو را از ایشان بر رسیده که با صلاح چون آمده اند گفتند

گفته اند که در حدیث آمده است

مبارک و حاجت و دشمنان با شسته قتل و عذاب است بر شیعه و گفت سبط از خود گفته
 و آن چنان که آن سبط که او را نوشته و رسول خدا صلی الله علیه و آله است و سبط
 و برادرش که از آن است که از سبط که سبط است و در آن گفته سبط است
 گفتند اسکنان و معنی صبا است که از این بدین نقل کردم است و چون
 عزیزان حال که در آن جا بقت برست این قوم گفته شده بود رسالت رسول و در آن
 آن حضرت و سبطانی آن حج چنانکه و شریکی دید و عذاب است و از آن حضرت که در آن
 بر یک طرف میوه و نان و الطاف آن است که در آن سبط است و در آن طایفه نهاد آن
 است و بقت و یقینی از آن که در دست هم از جانب انصار گرفته بودند که در آن
 می گفتند ما هم بکنیم تا به پیچیدگی از آن قبیله که سبط است که در آن است و در آن
 به پیچیدگی از آن طایفه و جانی مناجات و سبط است و آنجا حال است که در آن
 سبط که نیست را جز در آن حضرت است و آن که در آن کلام و آن که در آن
 کرد و او را خود بعد از چند روز مال سبط را بایر از زمین علیه السلام داده و فرستاد که در آن
 بر آن است که در آن رسالت و در آنجا حاجت حاصل کند و حضرت امیر علیه السلام آن وقت
 او را نزد و از سرش و احوال است که از میان رفت و با تمام را با آن رسالت و در آن
 تهر از آن روز باشد و از آن نیز است که رسالت که در آن رسالت و در آن رسالت
 برست که در آن غایب بود و حاجت کرده و در آن رسالت و در آن رسالت و در آن رسالت
 بحضرت حضرت رسالت چنانکه علیه السلام و در آن رسالت و در آن رسالت و در آن رسالت
 مناجات طایفه و در آن رسالت و در آن رسالت و در آن رسالت و در آن رسالت

روایت کرده که در روزی که امیر المؤمنین علیه السلام به نهر را آورده و نهر را
 خواند و چون نهر را دید رسید فرمود که باید وادی که در آن روز در میان موضع
 رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو گفت علی را دوست میداری و تو گفتی چون دوست
 ندارم حال که را بدین است و بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله با تو فرمود که انا انک
 ستقانی علیاً و انت ظالم له یعنی برستی که بعد از آن که تو با علی منافقت کنی
 با علی و حال آنکه تو ظلم کننده باشی بود و چون زبیر را این سخن بگوید آنکه ترک قتال
 نموده متوجه حید شده و گفت چیزی بگو من وادی که روزگار را بر من کرده بود و این
 امروز از عقبش روان است و در وادی سباج بقتلش رساند و از آن حرکت
 چشم جایزه داشت ستیان روایت کرده اند و آن حضرت گفت از رسول الله شنیدم
 که گفت انا انک صبیح بالشارب این امروز این هفته هم خود اکتفا کن
 گویند بخوارچ هر دو ان ملحق شده و در اینجا بگنم رفت و این سکت در روز اول جاری
 عایشه چند کسی از صحابه امیر المؤمنین را کشته بود و چون روز آخر دید که فتنه از اینجا
 است بقتل زبیر اقدام نمود که تلافی کند تا آنکه در کشتن زبیر توانی دهشت باشد
 و در روایات شیعه واقع است که زبیر و قاتل او هر دو در دوزخ اند و طایفه با آنکه در
 کشتن عثمان از همه کسی بیشتر و بیشتر عایشه را بر طلب خون عثمان ترجیح کرده
 و باعث چندین فتنه و فتنه و حضرت امیر المؤمنین را و گفت زن رسول خدا را کشته
 سیکرانی و زن خود را در خانه کشته لعنت خدا بر تو را و جمع ندها نبسته نشد

بجنگ تریب سیند و میگفت ای پادشاهان هذا جبر سیند پس از خبر رفتن تو را شنید
و مردان ملعون بغلش گفت بخدا قسم که هیچکس رگش نماند در حیطه از طلوع سوز غلام
را بهر حریف خسته تری زهر آلود بعلو از اخت و نیز بعلو خود را به پیش من و چون پیش
آمد دید که خون او در او است و کارش سخت شده بغلش گفت مرا بجای برسان
غلامش گفت ترا هم ترا بجا بیاورم گفت سبحان الله خون هیچ قورشی را ضعیف تر
خون خود را که ان منبهم که این تری است که از جانب آمد بمن رسیده و او را میگرد
تا در هم آنجا که الهی قرار دست برد حاصل که طلوع و نیز هر دو بعد از آن با ابراهیم مستن علی
السلام سعت کرده بودند چون حکومت نصبه و مصره و بر این حکومت نصبه و مصره و بر این حکومت
و بر تر دست بهم سید و نقص سعت کرده و باقی دولت خون چنین دراز گشته و بجهنم
رفتند و مصاحبت چند روز رسول الله و ثواب عبادت و مجاری که داشتند با
فنا دادند مشهور تر است که طلوع و نیز سبشی بخیرت امیر المومنین علیه السلام رفتند که از
وی حکومت ولایتی طلب گشته زود که من ولایتی بکسی بهیم که بر امامت و ریاست او را
و تنها باره خدا را ضعیف نباشد و زیاده طلب گیند گفتند ما همیشه محترم بوده ایم و صاحب
و منصب و چون حضرت دید که ایشان میل محبت دارند قهرا گفت این عریان را بیکدیگر پیاف
و یکی یار بر سینه که با علی سبب تفریق چه بود من بود که پیش از آن شما نبشتن
مال بت المال مشغول بودم و بجهنم بت المال آن حساب میکردم و می نبشتم و الحال که
با شما صحبت خواهم داشت نشاید که بجهنم بت المال می سوخته باشد و چون در دوازده

آمدند گفتند که این طاق که این مرد بر او شمع میزد و با این زهد و صلاح که او دارد هرگز
ولایت با ند به فکر دیگر باید کرد روز دیگر بخیرت آن حضرت رفتند که زیارت یکم بودم
رضت بخوابم امیر المومنین علیه السلام و زود که و الله غرض شما زیارت نیست مکن
سبب از خود و چون آمد به رفتند و عایشه را از راه بردند و کارش را بدانجا رسید که
ذکر کرده و مردی که روز قبل زهر را بدانجا رسیده که جنتی ظاهر کند گفت ای علی ز من از جلد
میشود ام این غشوه میشد همه از اهل بیت اند حضرت امیر علیه السلام از او پرسید که این
کیانند زهر پیش رو کرده اند کس را شمرده و امیر المومنین را نام برد حضرت امیر گفت تو ده گشتی
و ز کس میروی با او که کس را شمرده حضرت امیر را داخل کرد پس حضرت امیر گفت با او که من نیز داخل
بلی گفت تو کوهی میدی که من از اینها می گفت بلی گفت کوهی میدی که من از اهل بیت می گفت
بلی گفت بخدا قسم و خدا را کوه میگردم و کوهی میدی که من از پیغمبران می گفتم
اهل دوزخی و در هیچ بخاری مسطور است که یکی از اهل جلی که ابو بکر نام داشت گفت که
در آن روز چون دیدم که جعی در هودج عایشه را گرفته اند دیدم انستم که او زن رسول
بود و نزدی در غلط بهم رسید و چون بیاوم آمد که روزی در خدمت رسول الله
الله علیه و آله ذکر است که بر اهل فارس زنی حاکم است و آن حضرت فرمود زن
یفعل الله قوما و لولا انهم امواته یعنی هرگز نطاع و دستکاری مباد جاعتی که
زنی متولی امور ایشان باشد از آن نژاد ملامت شد و آن کلمه عجیب نفی در آن روز
و از جمله اینهاست که با او در آن محبت رسول الله صلی الله علیه و آله کرده اند نسبت می دهند

در شمار روزیانش و از رحمت الهی دور و از لعنت محرم و مجرمی عایشه است و دیگری حضرت
از اول اسلام تا وقت مرگ اقتدا به چنان خود نموده سودای رستگاری حضرت اخیر پیش
و مشق عداوت او میکردند و باین سبب چندین مرتبه رسول خدا را آزرده کردند و دیگر خنده
چنانچه یکبار رفتی و از آن حضرت کردند در آن ضمن حکایت روزی که فرمودند که با یکدیگر
بجسته اند رسول الله در خانه زینب غسل نموده عایشه و خنصر با هم ساخته و اتفاق
گفتند که بگویم که بوی برادران تو می آید و هر یک آید و آنچه با هم قرار داده بودند گفتند که بگویم
و آن حضرت غسل را بر خود فرام کرده بجهت آنکه باینکه خود را در قبیله صحبت برشته
بود و آن مرد نیک زن واقف شد شروع بجهت کردن تا از شر ایشان
بجاست ایشان بر به پسر صلیب علیه عاریه را بر خود حسام ساخت و علی اختلاف
آید که چه احسنی را که خدای تعالی بر تو حلال ساخته بر خود حسام میکردانی حضرت
سوکند یا نمود که گناه از زمان عزت گیرد محلا آن دو پی رویدر کمال کدورت آن
سرور رسیده بخاری در احادیث صحیح از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود
الفتنة تخرج منه من حيث يطلع قرن الشيطان یعنی فتنة
پروان می آید از آن جا و از آن مکان که پروان می آید و طالع می شوند پروان شیطان
و تا معان او داشته نموده عایشه و ابن مسکون و ابونعیم و ابن قتیبه و ابن ابی عمیر
و غیر هم نقل نموده اند که چون عایشه باطلحه و زبیر در وقت رفتن بطرف بصره بخاک
و فریاد سگان آن موضع می شنیدند عایشه پرسید که این موضع به نام در و چون گفتند که این

رسیده از فتنه میره پس آن شب گفت من خود از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت یکی از
زنان من با علی حرب خواهد کرد بغیر حق و چون جواب خواهد رسید سگان آنجا می آید
خواهند آمد همه کن ای عایشه که آن زن تو با منشی و طلحه و عیسی و نه بجای کسی
و بعد که ای دادند که آن موضع حارست و از برکتش پشانش کردند و در وقت
شب هم شتر بزرگ و بلبل آورده که بر آن سوار شده و آن شتر عکبر نام داشت چون
نام عکبر شنید پشانش شد گفت رسول را خبر داده بود که عایشه خود را که از آنکه شتر
عکبر نام سوار شده و حارب علی میرفته باشی و طلحه و زبیر نام شتر را که در اندیشه و با شتر شتر
داشته و فرزندش داده و چون عزم حسام نموده مالک شتر نام را در وقت که از خانه
که خدا آفریده بوده است که زنان رسول را که در خانه سکن باشند به نامی رسول الله نقل
علیه و اگر مصیبت عیب باشد که زن او را میان لشکر رود و در بگذرد جو اینست که چون
در قتل عثمان سعی کرده مرا شمع میکند محمد بن اسحق از امام سید رضی الله عنه نقل کرده که
عایشه گفت من همیشه صبر و صبرم بر خنجر تا آنکه روزی بفرار کردم و بگویم که گفتند
همیشه نام خود می بردی و یاد او میکنی که یاریدی زمین بغیر از کسی نموده است پس پسر
از من آورده شد و من خود از پیش من بر حینه و من بگویم رستم بعد از آنکه شفاعت می کردند
و گفتند و طفل است و عقل ندارد از منو کسیند و من بگویم متش آدم و فرزند ای عایشه
چون در رفتی من ایمان آوردم که تمام همه کافر بوده و از زوال اوضاع بسیار بمن رسید
و از در آن مقامی حسرت بسیار داده و از آن فرزند می نصیب من نشد و او را که گفتم

که این نازک و دایم من بوده و زمانی که از هر کس حشمت داشته ام و قیدی من
در حالتی که همه کینه من بگرفته اند و اهل بیت است و غرض از این است
تلاش در خدمت عایشه چندین چیز نقل کرده یکی آنکه روزی ابو بکر بدین دقت رفت
و شنید که رسول خدا از و لکیر است گفت ایچ در میان شما کشته است کیست
حاکم کم پس رسول الله صلی الله علیه و آله عایشه گفت سکینة بنت حنیف
میفری یا من حرف زنم جواب گفت بل لا تغفلن الحقا یعنی تو حرف زن را بپذیر
گویا ندانست که پیغمبر خدا بنی حنیف را در جواب رسول چنین حرف نباید زدند
ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة را شنیده بودند
ولا تخرجوا الله بالقول حجیر بعبادتکم لبعضش رسیده بود که آن وقت
اقل سخن آید و چون جوانی او را بعضی از چیزها غافل می داشت در آن وقت که قتل
داشت و بخواست که آن کشتی و سرداری می کرده باشد عید است که ای تعالی
باز آن پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب کرده گفته است که و فرقن فی بینکم و لا یخرجن
تکونن الجاهلیة و واجب است که زمان آن حضرت در زمان جاهلیت و زنی که
در آنجا جا بلیت میکردند گفتند که او سوار شوند و شتر را پوست بکنند پوست نه
و بر بالای دست زده و سر و اند و عقبه جنگ و آن حضرت را دور و بر او پیغمبر صلی الله
و آله از کمره رفته و بر نام زنی که مهاجره انصار و بنده و آزاد و عرقشیم با ششم
قابل و بجهتش متفق باشند فروغ کنند و اوست یقین خان چنین برادر کشتن

شماره

شماره باشد که هیچ روی را حق نیست که زن او بدین صفت باشد و از آن پیغمبر صلی الله
علیه و آله بود بدین صفت خود را پسندیده و از خدا و رسول شرم نکرده و مشهور است
و در کتب معتبره مشهور است و مسطور که زنی از زنان کوفه بدین عایشه آمد و گفت
ایام المؤمنین چه چیزهایی در حق ماوری که سرزنش خود را بگفت از روی
و آن سرزنش مؤمن باشد عایشه جواب داد که آن زن کافر است چرا که عقیقه
در زن آن محب فروده و من قتل مؤمننا شغل آخر آفة حبس
خالد فیهما یعنی هر یک که را عدا پس برای او جهنم است که در
محمد باشد پس آن زن گفت فاقولین من امرأة قتلت ستة
عشر ألفا من الامة المؤمنین یعنی چه میگویی در حق ماوری که بگفت شنیده
ما در سرزنش را از اولاد و مؤمنان و مسلمانان و چون عایشه همیشه که عرضش صفت
فرمود که دور کسیند این دشمن خدا را از نزد من و متواتر است که در روزی برشته
سوار شده بود و حاجت بنی امیه را بر آن داشت که باغ شوند و آن هم حسن را از آن
رسول الله صلی الله علیه و آله محسوسم سازند که آن بود که امام حسین بنو امیه
را در آنجا دفن کند این عباس گفت تجلت بعلت و لو عشت تقیلت لک
اللعن من الممن من کل قهر فیت و ثابت آن حضرت را برادران
گرفته این عباس و جمعی که به سر از رخت آن فتنه را زدن و بینه مشهور
که چون اهل المؤمنین علی را از مدینه متوجه مدینه شد و در نزد آنظار حج شد و آن

عایشه در آنوقت که در بجهت نوشت که علی در میان جانشین آمده نه زهره دارد که
 پیش از آنکه حدیثی شود که برگردد و این حدیث است که آن تقدیم خود را ^{عص}
 و چون نام جعفر رسید زمان مغشیه را بخواند و معنون کتابت عایشه را نظم کرده
 و میخواند و در وقت میزدند و سر و میکشیدند ام کلثوم روی پوشیده در خانه و حضرت
 و آن شتر را در پیشینه و روی بکشد و حضرت غل شده و عذر خواهی شدند نمود ام کلثوم
 گفت ظلم تو و عایشه و بران شما هر دو بر خواند آن ماقدم است و امروز نیت
 و چنانچه تو و عایشه و بران شما هر دو قصد قتل بر من دارید بران شما قصه قتل
 رسول خدا استند و حق تعالی است که کذابت کرد آیه تَبَایُنَ نَفَا هُوَ عَلَيْهِ فَإِنَّ
 اللَّهُ هُوَ مَوْلَايُكَ وَنَجَّيْتُكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ در آن باب پس سر را این گفت
 و بخانه خود آمد و عمار بن طفیل گوید از علی علیه السلام شنیدم که گفت رسول صلی الله
 اهل جمل و اصحاب صفین و خوارج نزدان را لعنت کرد چون فتح روی نمود و حضرت
 و از او پرسیدم گفت چنانچه علی علیه السلام شنیدم من نیز شنیدم لیکن من را این
 حدیث نیست و بعایت جمل شد و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت
 فرمود چنانچه شعیب مصفوز اعدا از موسی بروی موسی یوشع بن نون فرمود
 یوشع ادرای میری گرفت و او را از هر دست موسی علیه السلام اورا محاصره دادند
 و از آن نزد آمد که یکی از زنان من بعد از من بروی من جسته و کشته و او را کشته
 و اسیر شود و این خبر بران آن حضرت رسید و عجز نیز در میان حاضر شد و هر یک

چنین

چنین چندی شنیدم دعا کن که ما بشیم که بروی تو خدایم خواهد کرد پس آن
 حضرت فرمود که من شمارا وصیت میکنم بهر کاری و بهر شستن بخانه و ترک
 زینت زمان جا میلست که بجای آن خدای که مرا بخلق فرستاده که جبرئیل علیه السلام
 حب داد که اصحاب جمل ملعون اند بر زمان پیغمبری که پیش از من بوده اند و زمان حال
 امیر المؤمنین علیه السلام رسید و چون رسول الله صلی الله علیه و آله او را بر پیش
 یا علی آنکه المظلوم بعد از من خاریک فخر خاری و من حاد بنی فخر خاری
 و از جمله صحابه یکی دیگر ابوموسی اشعری است و او نیز از جمله دشمنان امیر المؤمنین
 و مشهور است که چون امیر المؤمنین امام حسن را علیه السلام با ملک مشتهر بکودن نهاد
 که در رعب جمل او را اندازد تا بیند و امام حسن علیه السلام بر سینه رفته خطبه بلیغ او فرمود
 مردم را ترغیب و ترغیب کرد بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام و مردم دل بعبادت او نهادند
 ابوموسی لعین بر سینه رفته خطبه خواند و گفت ایها القوم فتنه مجوید که از رسول
 شنیدم که گفت بعد از من فتنه ظاهر شود در آن مروید و بداند ای مردمان که علی
 بکشتن برادران مؤمن میطلبید و نزدیکی که مردم را نزد سزا که عمار و یاسر
 برخواست و گفت یا ابوموسی سرفتنها همیشه تو بودی و من گواهی میدهم که رسول
 صلی الله علیه و آله گفت یا علی بعد از من با ناکش و فتنه سلطان و مارقان و حرب خواهی
 و چهل تن زنده اند که باین حدیث کوه اند و سخی خلافت غیر از علی علیه السلام نیستند
 و دشمنان لایق آن نبود که کسی چون وی طلب کند که بر سرانان ظلم میکرد و دست مال را

و من فتنه فتنه فتنه
 و من فتنه فتنه فتنه

و توبه ناکرده بود پس گفت یا ابوموسی ای صاحب عقده چند کس بود گفت سیزده کس گفت
 خدا را بگو ای میطلبم که رسول خدا بر تو لعنت کرد پس مالک شسته و قدی بن حاضر شد
 کس دیگر مردم را در غطا و نصیحت میکردند ابوموسی دیگر با برخواست که حرف نه مالک
 شسته بفرمود تا او را کشیدند و از مسجد بیرون کردند **و از حلیه طلبیه ای او را بچون**
 بعد از واقعه عثمان مردان با ابیالموئنین علیه السلام بیعت نمودند و آن حضرت
 عقال عثمان را بسبب جودوستی که بر خالق الله کرده بودند از مضامین عقال نموده
 و ابوموسی را بجهت شفاعت مالک شسته عزل نکرد و او را بحال خود گذاشت برین
 گفته اند حب ای سیکه بی است در وقتیکه ده لشکر بجایمان را می کشند و او را
 کردند در پی عرو عاص را سوزده انگشتی از انگشت بیرون آورده گفت من علی را از
 خلافت بیرون کردم چنانکه این انگشتی را از انگشت بیرون کردم و عرو عاص بر سر شسته
 گفت من معاویه را بخلافت مقرر داشتم و چون مخید که عرو عاص او را زنی داد از سر شسته
 راه مکه پیش گرفت و در آنجا متوطن شد و یکی دیگر از اصحاب ابوهریره است و او بین
 بینا و زنده بوضع حدیث مشغول شد و آن در میان مردمان مشهور شد چنانکه
 بعایشه گفت تا چندین حدیث بر پدر تو حسبت هست سوار شدم و دختر زانی در آنجا
 و اگر کرد چون عایشه بر ابوبکر گفت که گفت من تیر نمی کشم و مقتصد حدیث که در شان علی
 بود از برای پدر تو اعمار او است نکردم بر این است سوار شدم و ناتوانه بود از
 برای خلفای نشسته و معاویه حدیث وضع میکرد و اوقات میکشیدند و یکی دیگر از اصحاب

در میان بزرگان

در میان سنیان بزرگ و صلح شمرت دارد و عبید الله بن جبرین خطاب است که بعد از
 دشمن کردن بر پیش هر زن را بیکاه گشته بر نیز و معاویه رفت و با دوست کرد
 و اقرار صغیرین همراه معاویه بوده و از حلقه قاضین است و بر ام زمان حسرت کرد و اگر
 که معاویه بیعت کردند و کراهت شد بشوی او و عرو عاص بود و بر این ای این هر دو شسته
 دشمنند و چون این هر دو بیعت را با او دیدند و با او بگریزند و بهر اهل فقط را می کشند
 و بر دار می کشند معاویه شد و صلیط میمند لشکر بکشت اثر معاویه او بود و آن نیز
 گفتا فتوح روزی میدان آمد و محمد صغیر را بجا درخت طلبیه و ابیالموئنین علیه السلام
 بنفس نفیس متوجه میدان بود چون گفتا بهش تان حضرت افتاد و تاب دیدن
 بیاورده فی الحال من در تیر از اختیار نمود روزی دیگر جوانی را در میدان دیدم پس
 مردی و مردی که نموده چون نیز دیک آن جوان رسید مخید که مالک شسته است گفت اگر
 سیدانم که تویی هرگز این بر سر من بگذارم حضرت ده باز کردم مالک گفت اگر کار نمی کنی
 برو گفت اگر مردم گویند من کفر جن الله یعنی گرفتند از ایشان بدید بر این است که
 گویند قتل حدیث الله یعنی کشته شد خدا میشی با برزد و دیگر از اصحاب **و بعد از آن**
خطاب است که در وقت توبه حضرت ابیالموئنین علیه السلام بحاجت بعبره اهل مدینه از
 خدمت و ملازمت آن حضرت منع میکردند مانند پیشش با حضرت ابی غایت شسته
 و از حلقه علمای مدینه چون حجاج طعون بر عبد الله بن عمر دست یافته او را برادر کرده و
 عمر در شب بخانه حجاج رفت و حجاج چون پرسید که چه کار آید گفت از رسول الله شنیدم

مولان

که هر که بود و سبب امام زمان در کون و بون باشد مردان او مردان موعود امام جابلیت است
 دست برده که با تو بیعت کنم چون تو نایب امام زمان عبد الملک مروانی پس حجاج با تو
 کرده گفت دست من از سبب تو ننگ دارد و توانی که با علی بن ابی طالب علیه السلام
 بیعت نکرده با ابا الفضل و کمال او اید ایستی و امشب آید که نبی است حجاج با تو
 عبد الملک بیعت نایب و اندک ترا با حجاج فرستاده است آه اگر بر حوجب است
 این رنجه از جلا آنکه طعن و لعنت است از جلا ضرورت است بجز آن کسی که در دهر طاعت
 است معاویه بن ابی سفیان است و اگر بر مطاعن او از خیر شایده است حتی معاویه
 سنت از مشایب او انقدر در کتابهای خود نوشته اند که تمام این فقر از عهد و تحریر
 درین مختصر تواند چون آمدن و لیکن تا نویسنده و خواننده این رساله ازین ثواب نیز محروم
 نباشند به نقل نقلی از مطاعن او نیز سادرت مینمایند و برخی از آنچه در حق او و بعضی
 واقع شده شروع میکنند از آنچه بدشیت مشهور که حمیدی در جمیع بین الصحیحین نقل کرده
 رسول صلی الله علیه و آله خطاب کرد با هر که ذبح عطا و فیضه الفقه الباقیه
 یدعوهم الی الجنته و یدعونهم الی النار و هیچ کس را است که عرب در عین ترجم
 و شفقت بر کسی است حال میگشاید در عین عجب و حال مدح نیز میگویند گویایم که
 خوابند گفت او را حاجتی که از اهل بی می و خدا و موعود باشد و او را است زیرا که
 و این است او را آتش روزی بگفتند خواهند نمود و مطاعن کلام بحسب نظام حضرت رسول
 بود چون واقعه معین روی نمودار در رکاب طراست بر شاه ولایت تاب بود و در آن

معاویه بر حجب از دنیا
 چشم نهفت بود میگوید
 که

تا به حد شهادت رسید و چون خبر شهادت او معاویه بر سر بیفت آنکه او را انگشت
 او را گشتم و این عیاس گفت پس جابر بن عمره را سپرد گشته باشد و این عیاس گفت این
 حکایت نیز قبل ازین مذکور شد و از علی مطاعن او اینست حاجت بر حوجب لعن او اینست
 امام زمان حسد و جود فوزه با آن حضرت جماعه سازند آغاز کرد و بسیاری از عوام آن
 در شنگ و خنده افتاد و حاجت گشتن چندان که از مسلمانان شد و در آن حدیث
 از صحابه رسول آمده گشته شده و از ابتدای معاویه تا انتهای آن هفتاد و دو جنگ با او
 طبع است کرد و این دلیلست قوی بر نفای او که اگر منافق لعین بود و اعتقاد بخدا و روز جزا
 میداشت هرگز این عمل نمیکرد و این طرفه است که مسلمانان او را درین ابرصیاب میدادند
 و میگویند مجتهد بود و مجتهد اگر در عقاید خود صایب باشد دو ثواب دارد و اگر خطا کند یک ثواب
 خدایش از برادر دارد که باقی را نسبت آن منافق بر عجب طایفه ای گشته اند و بطرف
 جایی رسیده اند کسی که هفتاد و دو جنگ با امام زمان کند از راه جهاد نام گشته
 و ثواب هم برای او قرار دهند و حافظ ابی روی شافعی در تاریخ خود گفته عیسی از یهود که بعضی
 مسلمانان او را مجتهد میدانند و این منسبی از ایشان تغافل و تجاوز است و این آنکه
 حافظ ابی رویست و گویا از این جهت که او با مرتضی علی علیه السلام این عهد کرده بود و عیسی
 را این طور معاویه حیات شده بود و در وقتی که بمیدان رفت روزی بر مسند در آن ایام که خطبه
 گفت من بخلافتم شما را و نرم از عزم من خطاب حمیدی در جمیع بین الصحیحین نقل نموده
 از معاویه بن عمر خطاب منقول است که معاویه بمیدان رفت روزی در مسجد نشسته بود و مردم
 می آمدند برو بخلافتم سلام میکردند و من میدان همیشه خود خضر رفتم و مردم که گویای خود را

گفتم میباید میپسید که کار بجای رسیده معاویه که در غل ازین کار داشت خلیفه شده و در آن
چندین مایه بود و بهر چه در غل درین امر نداشت و بهر چه در یکبار و پی و غل شده ام پس گفت
چون مردم همه در سب و معاویه نه توهم بود که من میدانم که مردم انتظار تو میبندند و چشم
نمودارند و میگویند که اگر نزدی باعث تفرقه و پریشانی قوم باشد و مجبوره شده و بر آن هیچ
و نه تنها معاویه صبر کرد و مردم متفرق نشدند چون دیگران جمعیت کردند و مردمی که میخواستند
و از مردم خود نایب اندکی مانده اند بر سینه رفت و خطبه خواند و گفت سرکان بریدان نیکم فی
هذا الامر فلیطاع قرنه فلیخلفه اختی الامومنه و من اکیب بعین هر که را در داد و در خواست
که در همه خلافت حرف نه باید که درونی بده و شرفی بناید تا به چنان که چه خواهد گفت و بلکه
بداند که من باین کار و مهم سر او از مردم او و از مردان او و من چون همین که با من دارد و عرض
آفت که مبارک من اراده داشته باشم و حواسم که منتهی جواب ایشانم باز ناخواستم
گفتگو به جای خواهد کشید خود انکه داشتم و صبر کردم و صبح گفتم و علامه علی درج
المستشین گفت است اگر معاویه درین دعوی صادق بود عرض خطاب خطا کرده که سر او از
بوده و او متقی این امر شده و باین امر قیام نموده و حق او را غضب کرده و اگر که زبیر و در
مشهد مقدس رسول صلی الله علیه و آله برونج و دلف کزاف و دعوی چیزی که او را در آن
حق نبوده گشوده است و کاذب ظالم است و ظالم بموجب اللعنة الله علی الظالمین
مستحق دوری از رحمت خداست نه قابل خلافت و نه لایق امامت و عداوت عداوت
با معاویه برای نموده و از اسلام جدا نموده و معاویه را بر تخت حکومت ننهادن ساخته بکار خلافت

و جانشینی

و جانشینی افتادنش سبب نیکین است و از احوال آن واجب اللعن است که از این احوال
و احوالش چه خبر و چه خبر بود اگر با وجود آیتی که حق تعالی در حق آن امیر المؤمنین علیه السلام
تعظیم و تکریم او نازل ساخته حق آنکه رسول خدا را امر نموده که از او بپرهیزد و در سب و سبب
جود و احادیثی که در حق او از رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شده و با برادری او رسول
را و با توفیق و قرب و منزلت و فضل و کمال او آن ملعون برادر است و بهر چه
حکم کرد که بر سینه با استغفر الله سب آن حضرت نایند و مسکونه باشند و مردمان
آن امر میسوزند و بر ترک آن زجر و سبایت میفرمود این قاعده قانون منکر است و باین
در میان مردم عالم است و ارادت تا آنکه عمر عبد العزیز بر او حمله از ابروت که در میان خود
مسخر است و لعن و سببی که بدلیل عقلی و نقلی معاویه خود مستحق آن بود دیگران سخاو
چه بر هر مومنی واجب است که بدلیل آن که مذکور شد و علامه در کتابی خود ثبت کرده اند که معاویه
واجب اللعن و آنکه از احوال امیر المؤمنین علیه السلام که بر او سب واجب بود
و بر حد و حد کرد **دوم** سینه کشیدن او بر روی امام زمان و با او مقابله و متعلق نمودن **سوم**
حق آن حضرت را غضب کردن نام آن حضرت را بر خود نهادن و بغیر حق بر جای آوردن از حق
چهارم آنکه امامت آن حضرت نمودن **پنجم** خود را مستحق و قابل و لایق منصف اللعن
امامت مشقت حق **ششم** فضل و کمال آن حضرت را پنهان داشتن و کتمان کردن **هفتم**
قاعده لعنتی که خود محل آن بوده و مستحق آن مسکون از مخالفان امیر المؤمنین علیه السلام
سینه زدن و بر سینه برافزودن است **هشتم** نشان بر امیر المؤمنین علیه السلام که در حق خود

وطلب آن کردن و مردمان را بران و پشتمن و بران مصر بودن **هم** رزید فاسق فاحش طغیان
مستوی امور سلطان کردن و در بر سر من و نالی خلق اند سلطه ساختن **و هم** حسن بن علی
علیه السلام را زهر دادن و مرکب قتل فتنه زده رسول خدا و نور دیده طاهر زهر شده **و هم**
و صیت بقتل حسین علیه السلام کردن **دوازدهم** شهادت بر قتل و موت امیرالمومنین علیه السلام
کردن و بان مصر بودن و از آیات راز برانکه من معاویه واجب است یکی این لعنت الله
علی الظالمین است چه غاصب و ظالم بود و حق اهل بیت رسول را با حق صاچی نمودن یکی
آیه و بقول لا شهادة هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین
است چه از محقق بود و کاذب بود و جوابی امامت و خلافت و کیمای و اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول واولی الامر منکم است چه بیقین و درین آیه وافی بهای اولی الامر
امیرالمومنین علی است علیه السلام چون اولی الامر عطف است بران و بر رسول پس چنانچه
اطاعت خدا و رسول واجب است اطاعت او نیز واجب باشد و کسی که خلافت او کن و کین
خلافت او کند و از فرمان او سرپیچی کند فتنه حق لعنت است و معاویه خلافت علی علیه السلام
ورزید و بان هم گفته نموده بان جناب حبیب کرد پس ملعون و کافر مستحق دوری است
آلئ باشد و ایضا حق تعالی فرمود که **ذین لیزعون سنوعنکم و صدق النبی**
جایی دیگر گفته و اصل فرعون قومیه و ما هدی و چنانچه در خون بجهت دعوی طلب
که نموده ملعون است معاویه نیز بجهت دعوی ای که در امامت و خلافت نموده و در آن
بوده مستحق لعنت شده و در اینجا لطیف دیگر است که حضرت رسالت بپاه صلی الله

نمود

فرموده معاویه زعمان هذه الحق و ادوات عوان این امت خوانده است و بنا برین برود
سختی لعنت می شود و ایضا در آیه مبارکه مبارک بطریق عموم فرموده است **فجعل لعنة**
علی الکاذبین بیایید تا ما عاکنیم و مبارک نایم تا هر که دعوی باطل کند لعن الله می شود و اگر
و ایضا حق تعالی در آیه طاعنه میفرماید **والخامسة ان لعنة الله علیه**
ان کان من الکاذبین و ظاهر است که از این آیه نیز مستفاد میگردد که لعنت
مستوجب که از اب و دروغ گوی است و کدام دروغ باین میرسد که آن کافر ملعون
چون از عراق شام برکت بر منبر رفته گفت بفر خدا بمن گفته بود که زود باشد که تو
من مرکب از خلافت شوی و در آن زمان و در آن وقت زمین منقش بدین را بشمار
کن و شمار از زمین شمار را بشمار کردم و روز دیگر بر من رفته که غنی در دست
بر این نوشتی بود که **هذا کتاب کتبه امیرالمومنین معاویه صاحب وحي الله**
بعث محمد نبیا وکان ایثالا یقره ولا یکت فاصطفى من اهله
و ذریا کاتبنا امینا وکان الوحی ینزل علی محمد وانا اکتبه و هو لا یعلم
ما اکتب فلهذیک شیخ و بین الله احد من خلفه یعنی این کتاب است
امیرالمومنین معاویه که صاحب وحي الله است نوشت آن خدا بپای که محمد را پیغمبر
مبعوث ساخت و او چون ای بود حرازل و نوشتن میداد است افضیله و فرمود
خزین خود و نیز امینی را و چون وی بر دازل سینه می نوشت و او عزراست
سینه و سیم و میان همه او وسط بنود و چون خواندن آن نوشتن را تمام کرد حاضران گفتند
صدقت یا امیرالمومنین راست گفتی ای امیرمومنان ناظر این نسخه ابن ابی العقیه است

شایر علای سنی است و ایضا در آیه اِنَّكَ تَقَالِي سِرّاً اِنَّكَ الَّذِي تَقَالِي سِرّاً
الْمُحْصَنَاتِ الْغَاكِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكُلَّمَا عَذَّبُوا
عَظِيمٌ و آنکه آنجا است که امیر المؤمنین را بخون عثمان مشتم کرده اند و آنکه
 خود در خون او شریک بوده و ایضا حق تعالی فرموده است اِنَّ الَّذِي يَكْفُرُ
مَّا اَنْزَلْنَا مِنْ الْبَيِّنَاتِ وَهُدًى تَاْتَا بِهٖ وَمَعَاوِدَ كَثُرَ لَكَ وَضَلَّ
 و منافق که دارد شده بود حق امیر المؤمنین علیه السلام از آیات و احادیث از اهل
 شام مخفی داشت و بعد را بجلالت الهی افتد ایشان را که كُلَّمَا يَكْفُرُ مِنْ عَذَابِ
 و ایضا حق تعالی فرموده وَكُلَّمَا يَكْفُرُ مِنْ عَذَابِ مِنْ عَذَابِ مِنْ عَذَابِ
بَيْنَا وَغَضِبَ اللَّهُ وَلَعَنَهُ یعنی کسی که مؤمنی را عذاب مستحق نمی باشد
 الهی است و همیشه در جهنم بوده باشد پس چگونه حال کسی که یکی از مقتولان او است
 علیه السلام باشد و چهل هزار تن از عمار و ایضا فرموده اِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى
الَّذِينَ يَظْلُمُونَ النَّاسَ وَيَعْبُدُونَ فِي الْاَدْنَى بَغْيًا وَاللَّهُ عَذَابُهُ
الْكَبِيرُ یا تهاقی است و ایضا بود پس حق تعالی عذاب الیم و عقاب عظیم باشد و اما آنجا
 و این نیز بسیار است بر واجب بودن کفر او یکی که حضرت رسالت نباه صلوات
 و آنکه فرموده من اعان علی قتل امراء مسلم و لولم یخط کلمة لقی الله لیوم القيمة
 مکتوباً علی جبهته آید من رحمة الله یعنی کسی که امانت و یاری نماید از
 مرد مسلمان و اگر چه از کلمه باشد در روز قیامت بر جانش او نقش خواهد کرد که این

از رحمت الهی فرموده است و هر که کسی در کشتن کینه امانت نماید یا س از رحمت الهی
 سه نشت خود بپند صاحب آنقدر از خون و آتیا بر پستی چه داشته خواهد بود در روز قیامت
 و دیگر او را چه امید خواهد بود چنانچه مشهور است که عبد الله بن مسعود را حکایت کرد که
 باجمعی قحطی کاری بود برین او فرستم در ماه مبارک رمضان چون بیستم دیدم که
 طشتی و آفتابه آورده و دست بشت و طعامی حاضر کرده و چون ظهر چند بخوردم
 مرا یاد آمد که رمضان است دست بکشیدم و چه پرسیدم گفت رمضان است و این
 و آنرا آن چند ظهر خوردم گفتم در تو اثر کو فنی نمی بینم و در سحر منبتی سب روزی که
 صحبت شروع کردی کرد و آنقدر بگریست که من از پرسیدن سبب آن شدم و چون خوان
 گفت با عبد الله بن از رحمت الهی ما پرسیم و میدانم که نماز در روز من عیب است من
 نمک در بار و در این ستم مجاهد گرفتار خواهم بود چه در وقتی که نادم از رشید علیه السلام
 رسید را بخواه چون بخدمتش رسیدم شمشیری دیدم پیش دی نماده سلام کردم
 طاعت تو امیر المؤمنین را بچه مرتبه است گفتم بنفس و مال مرا باز کرده اند چون بخانه آم
 باز خدای آمد که ترا بخواند من ترسیدم و لرزان رفتم چون مرا دید باز همان طریقی پرسیدند
 گفتم بنفس و مال و زن و فرزند من هستی کرد و مرا رحمت داد و چون بخانه آمدم مرا
 آمد و مرا بجهیل برد و این مرتبه مال از حیات برگزیدم چون مرا دید باز همان سخن نهادند
 و این وقت گفتم بنفس و مال و زن و فرزند و اینان بخدمت و شمشیر و این است من را گفت
 برو و هر چه دی کو به جان کن و آن خادم را به خانه برد که در میان آن خانه چای عقیق بود

در بسته در درگاهش و در هر خانه هست حق از اولاد علی و فاطمه و زهرا و امیر و کلمه و جوان یک
یک را چون آورد آن بر من گفت که یک یک را کردن بر من و درین چاه انداز چون سر من
پرتاب کردی را چون آورد آن بر من گفت ای شقی و صبیاحه منم نداری که این می کشی
که هزار خانه و آن امامت و رسالت اند و منم دای قیامت جوابی نه رسول خدا مصطفی
مرغی و فاطمه و حسن و حسین چه خواهم گفت من از آن سخن بر خود بزرگوارم و آنچه ششبه از
رستم بیفتد آن خادم گفت تو از امیر المؤمنین عاصی هستی من از سرورف که آن ستم
نیز بستم ای عبدالله چون حال من این باشد مرا در ده دوازده ماه چه سود کند بغیر از آنکه در تنم
الادبین باید بود چه علاج و یک دیگر از احادیث و آله بر وجوب این معادیر انگیز رسول الله
منه و کفر احاف اهل المدينة اخافه ظلما فعليه لعنة الله و غضبه
لا يوم القيمة لا يقبل الله له قلوبا عدلا یعنی هر که برسانه اهل بدعت رسول
الله صلی الله علیه و آله را ترسانند که از روی ظلم و ستم باشد پس بدست لعنت است
و دوری از رحمت به غایت حضرت حق تعالی و محرومی از شفاعت حضرت رسالت پناهی
علیه و آله و بدست غضب و مخطوبه حقیقی و قبول نمیکند حضرت عزت جل ذکره
از آن شخص نه توبه و کفر و پشیمانی را نه بپوشید و توبه را معاصیه بشیر بر مخطوبه
فاشی کا و ز و عید و نه توبه و کفر و پشیمانی را نه بپوشید و توبه را معاصیه بشیر بر مخطوبه
بجای از آن ملعون میترسیدند که مگر سرور حق الله فاما بالکلیف هذبه بیعت خلعت
یعنی این بیعتی است که عین کراهی و وجوب و بسیاری است از ترس و بسبب خود عروین

لوت

گفت بر و سبب کن و آرد و رفت که که سبب کن از ترس که مبادا اگر تنگ کند بقیع رس
و آن عالم ملعون به بنی سدره نشاند که جابر بن عبدالله را حاضر کشید و او را بکشتیم و جابر
بجرت ام سدره نشاند که شاید بقیع او سبب نکند ام سبب گفت جابر بر و سبب کن که من
خود را بقتل کردم که سبب کن نشسته که بنهر صلی الله علیه و آله فرموده است و القدر
بشیخ المخطوط است که ام ترس و ترسیدن آمار من سبب ترس بود این حدیث
روایت نموده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود لولا اجتماع الناس علی حب
علی بن ابی طالب لما خلق الله الناس یعنی اگر جمیع مردمان یکدل و یکجبهت میشدند
و دوستی امیر المؤمنین علی را نداشتند بر این مژدهای تعالی و در رخ را نمی آید و احادیثی که
بهین معنی میکند بسیار است و این دلیل است پس روشن که دشمنان آن حضرت
و فرخ خواهند بود و دشمنی بیخ و بنی بر دشمنی مادی علیه لعنة الله علیه
آن حضرت از معویه و بنی امیه کشید و در جین حیات و حالت مات از سبب
کشید از احادیث و آله بر وجوب این معادیر و در حدیث غار است در روز اول چون
بمیدان میرفت گفت انا اول مخالفین یوم القيمة یعنی اولی الله عز وجل نمیشد
اول کسی ام که در روز قیامت نزد الله تعالی بخدمت دشمنی قرار است خواهم کرد
وقت غار بنشاند و چهار سال بود وصفیت شده مع بنی امیه و آن روز از دلهای
که سبب کشید از بنان و بنی عان بناید و چون در جهنم است رسید حضرت امیر المؤمنین
مسئولی و فرموده و نه که غار را میشت و اجابت و تا بل غار آید و در رخ خواهد بود

در کتب معتبره و معتبره و معتبره
در کتب معتبره و معتبره و معتبره

که از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده ام که گفت معاویه بت در کردن خواهر مردی
گفت ای احفد چه عجب داری طبیب مرا این امر کرده و گفته این بت میت کردن
بیا ویز که نفع میکند من از از اینجا چون آدم من شود بخانه خود نرسید بودم که او از
مردن معاویه از هر طرف برآمد و قاضی القضاة بت بهم نقل کرد که معاویه در دروغی
از صنم توقع شفا داشت مامونی در کتاب خود آورده که از متقدمین و متاخرین
کسی درین حرف خلائی نیست و همه متفق اند بر آنکه معاویه بت در کردن از دنیا رفت
و احسن حسن بهیچ نیز که از علای اهل سنت است در کتاب فضایل صحابه ابراه
کرده از نظر بنی عامر که او گفت من روزی در مدینه مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم شنیدم که
همه با یکدیگر در دعوت اند و میگویند نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسول الله صلی الله علیه و آله
پناه بخدا میبرم از غضب الهی و من خط رسالت پناهی پرسیدم که ای یاران چنانچه
شده گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله بر منبر خطبه میفرمود و در آن اثنا معاویه
خواست دست ابو سفیان را گرفته از مسجد برداشتند پس رسول الله صلی الله علیه و آله را جانشین
ایشان افتادند لعن الله قایده و المقود و دلیل لا محقق من معاویه و ابی
بروایت دیگر آمده است که زید را گرفته چون رفت هر تقدیر معنی آنکه لعن دوری از
آلئ بر کشیده و کشیده شده بود و ای بر امت من از معاویه که زنی الاسته است
یعنی صاحب کفلی بنکست و در کمال گفته است که این لفظ را از برای شخصی گویند که
مال مردمان را بیهوشی تصرف کند و به صاحبانش در کند و میت پس را دن مال

و اکثره

نداشته باشد و بهیچ از ام سله روایت کرده که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته
بود که ابو سفیان بگذشت برشته سوار و معاویه و برادرش از برادرانش
روایتی از برادران نیز به همراه او بود و یکی شتر را میکشید و یکی شتر را میزد و رسول
منه موده لعن الله القایده و التراب و السائقین سوار و کشیده شده
را از رحمت الهی بخصیب مباد و بهیچ روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم در روز احد در نماز صبح ابو سفیان را لعنت کرده و علی علیه السلام در تنویر
نماز معاویه را لعن کرده عبدالله بن الحارث گوید من در مسجد رسول صلی الله علیه و آله
بودم و رسول صلی الله علیه و آله بر منبر بود و ابو سفیان در در چشم و زنت و معاویه
دست او را میکشید رسول الله صلی الله علیه و آله گفت لعن الله التابع و المستبوع و ایضا فر
منقول است که رسول صلی الله علیه و آله بجهت کاری شخصی را بطلب معاویه فر
جواب اند که طعام بخورد و بار دیگر طلبید همین جواب آمد فرمود که اللهم لا تبع
بطنه و بعد از آن تا زنده بود هر چند بخورد و بیهوش نمیشد و از عبدالله بن عباس
روایت و مسلم در صحیحش آورده که عبدالله بن عباس گفت باطلان بناری
مشغول بودم که رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و من از خوف در پشت در می پنهان شدم و اطاعت
برد معاویه را طلب کن و من رفتم چنانکه آدم که بخوردن مشغول است پس آن
حضرت گفت لن یشبع الله بطنه یعنی خدای تعالی هرگز شکم او را سیر نکند و
در روایت آمده که حضرت رسالت پناه همیشه معاویه را لعن میکرد و میفرمود که

میراث بنود که طعن او بر معاویه واده آید عجیب که چون بحث در فاطمه و فاطمه میرود سخن معاویه
الانبیاء را حجت می رسد و حق فاطمه را از فاطمه باز میگرداند و دفع چندین آیه قرآنی میکنند
و چون بامعاویه حصص امت را اثبات میراث از جهت رسول مینمایند با آنکه معاویه
با صاحب کرده که بایت آن نیز همین کرده بلکه شش تن پیش از معاویه فرقی نیست میان
معاویه و دیگران تا اینجا عبارت اوست بعینه و اما آنکه صاحب معاویه گفته است که معاویه
اول کسیست که بخلاف حکم رسول الله حکم کرد انیکه موسی بن دعوی که کرد زبانه زبانی است
رسول الله پرسید که از کجاست یا از سفاح گفت از سفاح رسول خدا فرمود که الولد للفر
و للعاشر الخ یعنی فرزند از شوهر است و زنا کننده را تنگ حاکم نیست یعنی چنین
باید کرد و معاویه حکم رسول را ابطال کرد و زیاد فرام راده را بر سر خویش بست صدق ائمه
خداوند عالمیان فرموده است الْحَيَاتُ لِلْحَيَاتِ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ
یعنی چون او نیز فرام راده بود میباش بر او رسام راده بود گفته اند خبیثیت علت محرم
در مثل آمده که کل طایر یطیر مع شکله زیاد ملعون خواست که در این سینه
خوانده مردم از خوف آنکه خلاف حکم رسول شود گفتند و عایشه او را زیاد بن ابیه نام کرد
مشهور است مصنف کمال گفته حکم خدا و رسول عمل نمودن مخصوص معاویه نیست رسول خدا را
از عده برانده و عثمان بن نهان رسول بود و آنجا بود و عثمان برانده حق تعالی در کتاب فاطمه را و در
است ذالقرنی حقه ابوبکر از دست حق تعالی گفت قل لا ینکم علیه اجر الا انتم
لذالقرنی عداوت عمر با علی از همه جهه مشهور است غرض که استحقاق لعنت معاویه

بگفت اتفاق او را شده که بسیار است او تنه است و مراد از آنکه گفته است که معاویه اول
کسیست که سلاطین را بکشت آنست که حجر بن عدی که شیعه بیان بود در کوفه کجای نه
و صلاح و اعتقاد درست معروف معاویه او بررسی شهری را فرمود که حضرت یونس را کوی
حاجتی از دین بکشد برساند که حجب او بستان او و سوادان آید که موسی بن خنیز
و جهم بن بنی فوسفه از برای رضا جوی فاطمه یابی معاویه را آن لعنت نام خط نموده
این مانه حجب را با بلفظ کسی از شیعیان بگفت اللهم اللعن واللعن من لعن
علی لعنه و مراد از سری که بعد از دست سزا و بر حق بود انصاری است که رسول الله علیه
او را دوست میداشت و او دعوی میکرد که پیش از اسلام نیز زنا کرده ام و بر کس ظلم نکرده ام
و حق کسی نبرده ام و از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام بود و در جمیع قلوب در خدمت آن
حضرت بهر میسر و بعد از واقعه حجر بن عدی از کوفه گریخته موصول رفت و در کجای است
و عثمان اهل بیت شهید شده سه او را بنزد معاویه فرستادند مشهور است که وقتی
المؤمنین او را بر لب کشت بنزد معاویه فرستاد و معاویه جامهای مغزی و اوقش فوسفه
بسیار بجهت او فرستاد قبول نکرد و گفت بیت در هم دارم تا بگویم رسیدن مرا کاف است
حضرت عالی او را بگویم شهادت تشبیهی در روز قیامت بیت الشهدا اباعده الله
یعنی بن زکریا علیه صلوات الله واده اما آنکه گفته است که معاویه صلح کرد با کجایی
اشد است بلکه حق تعالی در آیه قاتلو الذین لا یؤمنون با الله تا آخر آیه قاتلو الذین
کفر را با جبهه صلح بی عزیه خلاف فرموده خدا و رسول است اما کافر را دوست ندارد

ی

۱۹۳

و خدا و رسول را دشمن می دارد و اینکه گفته است که بت دشمنی بر خدا و خدا را دشمنی
 که در آن اسلام درایت کرده است از بت بخ خود صاحب مصالح و او از ابی بن و ایل نقل
 کرده که او گفت با هر وقت در میان من و بت می گذشت بر سر سیم که
 می بت و بجای می رفتند متاع سینه تمام بت است که معاویه بعرف من می نشسته
 سروق گفت خالی از آن نیست که اعالی به این مرد را شیطان در خطه از زبانی داد که
 این طور علی را خوب میداند یا آنکه یکبارگی از افرات میوس شده و بدینا شغل شده
 و اول صفت شرکان است که الْمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوهُ عَمَلِهِ و دوم بیان حال
 است که قَدْ تَنَبَّسَ مِنَ الْآخِرَةِ كَانِيَهُ الْكُفَّارِ مِنَ الْخَطَايَا الْقَبِيْرَةِ آنکه
 گفته است بجای رسول نشستن بی رضای صحابه اشاره است بخوابی که حضرت
 پناه صلی الله علیه و آله بود که بنی حکم و بنی مروان بصورت بوزینه کان بر سر نهاده بودند
 و بزیر می آیند ضایحه بوزینه کان بجای بالادنه بر آئیده و بعد از آنکه رسول خدا
 این خواب دید تا روز رحلت هرگز نخندید و آیه وَمَا جَعَلْنَا الْفِتْنَةَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ آنست و سوره أَنَا أَنزَلْنَاهُ فِي رَيْبٍ مِّنْ بَابِ آدَمَ
 قدر که حق تعالی بر رسول خود و اثیمه مصومین علیهم السلام عطا فرموده بهتر از هر آیه است
 در برابر حکومت ابن معاویه است که هزار کم بخانه ماه بود و شجره ملعونه که در قرآن مذکور
 مراد بنی امیه است صاحب مصالح با خدا و خود از ابن عباس نقل کرده که گفت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله فرمود اذوا انتم معاویه را می ستیزی تا قتل و میانی ای بکن خدا

که در آنجا بفرستد

من هرگاه به چپینده معاویه را بر سر من باید که او بکشد و چون در آن حضرت قاتل آن
 جایز در شتم حق تعالی است زایل گردانده و کشته نهان کشیده و زمین یکسبت
 دارد است بلکه مؤلف و مخالف چنین حدیث باین معنوی نقل کرده اند مثل آنکه
محمود بن لسیه نقل شده که رسول گفت که هذا سید هذا الامم لعنة الله علیهم
 منکم و هو یزید فلیلق بطنه یعنی معاویه را بکشد که اراده خلافت کسی که او را
 ادراک کند و بدانند که او اراده این کار دارد باید که شمشیر را بشکند یا آنکه رسول الله
 چینی برین را منع کرده چون او بدترین خلایق است و ملعون ترین ملاعین بنشمرده
 امر نموده اگر او را کشتند الله به نزد رسول الله از بدترین مخلوقان سب و او آن رحمت
 حکمت است الله علیه و آله چون مرتبه او را نفرین می کرد چه قوتی آن حضرت را بآنک
لعلی خلق عظیم و صفت نموده از سبک رنج و ستم از مردم میداد و هر یک که
 میکرد و شکر می نمود و در تقییه این آیه گفته اند آن حضرت چند از کفار را از سب کشید
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ هرگاه که کفار را دعا کند که خدا یا قوم مرا یزد
 که ندانند و او را نفرین میکند ظاهری شود که او را امید وادی بدگاه حضرت ابراهیم
 و از کفار بهتر است و درایت در طعن آن منافق بسیار است مثل آنکه بعضی از اهل
 نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بود اذوا انتم معاویه بطلب الملك
فاجزوا عنقه عوجب آیه گوید وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ آنرا که
 امر خداست که او دوی از رحمت الهی و نفرین حضرت رسالت پناهی از دنیا و افرات

اللهم اغفر لقومهم
 که در آنجا بفرستد
 سب و او آن رحمت

و نفرین که بر معاویه است
 با طاعت

اوست و اما آنچه از او نقل شده که گفت اول کسی که عازت کرد در اسلام آن
 ملعون عیسی معاویه بود و او دشمن آنست که خلیف بن عیسی را با سه هزار کس
 دست داده بود که در هر جا هر کرا را طاعت امیر المؤمنین علیه السلام یا بنده قتل و غارت
 کنند و آن ملعون مال بسیار عازت کرده و بسیاری از شیعیان کشته
 و اول کسی بود که در میان صفاء و مروه رسوا شد و اول کسی بود که شربت خیمه را علیه
 سرکشید و ساز و نواز او سرود را بان عقی ساخت و کاه کاه میل بکل خوردن بهم
 و حکم بیاختش میزد و اول کسی که کتابت مکر و تزیین نوشت و بود که چنین
 نوشتنهای تزیین مکر و دروغ نوشت تا قیس بن سعد را بدان سبب از
 حکومت مصر منزل شد چون تفصیل آن طوی دارد و رجوع آن بکتابت تاریخ
 است و چون پیشه که از این احوال و احوال بظاهر نرسد بان دور
 و پدر که او درشت شیخ را به حافظ ابواسحاق عیسی بن علی سمان که از مشایخ
 سنت و محدث ایشانست در کتابت شتاب بنی امیه آورده که بنده ما در بن
 غروب بن امیه در ساخت و چندین سال مسافر با او را میگرد و او را وعده میداد که
 ترا زن خواهم کرد تا آنکه حاضر شد و فرزندش را بهی رسید و از ترس
 حضومت و فضیلت بگریخت و کجبه بگرفت و بنان بن مندر رفت و بنده را بخند
 بسیار به ابوسینان دادند و هم در حین غفلت بخانه ابوسینان نشاندند
 و چون سده در خانه او بود آن فاسق و لد الو عیسی معاویه به تیره سر نهاد

بوجود آمد و ابوالمنذر هشت م بن محمد اشیب در کتاب شتاب گفته که چهار کس در معاویه
 و عدی دستند که از دست یک غاده بن ولید بن مغیره و مخزومی یکی ابوسینان و یکی
 و بنده از محبت سیاهان مخطوط تر بود و چندین بار فرزند سیاه آورد و در همان
 بکشت و مادر همد را علی بود در ذوی الحجار آن علم را بر بام خانه میرد چه در آن
 زمان فواحص را بان علم می شناسختند و در اصل بنی امیه از ترس نبودند چه بود
 که امیه غلامی بود از آن عبد الشمس و او روی بوده اما آنکه چون زیرک و دینم بود و پیش
 او را آرد کرد و بهی زندی برداشت و از روی فرزندان که جلد طاعت و محاذیل بودند
 بوجود آمدند و اکثر علما برانند که سبزه حبشه که در قرآن و لوق است بنی امیه اند و این
 مطاعن عثمان نیز سروده اند اگر کسی گوید که در تاریخ مذکور است که عثمان بن عفان
 بن ابی عاصم بن امیه بن عبد الشمس پس چگونه است که او غلام باشد گویم عادت بود
 که چون غلامی را آزاد کنند آن غلام را بنام آن شخص خوانند که او را آزاد کرده
 چنانکه رسول صلی الله علیه و آله زید بن حارثه را آزاد کرد و عرب او را زید بن حارثه خوانند
 و بعضی از محققان گفته اند چون بنی امیه روی بوده اند مراد از آن غلبت از مردم
 ایشانست چه در مدت ملک ایشان اهل صلاح و دین مغلوب بودند و ایشان غالب
 مراد بنقل دوم این است و لهذا چون حق تعالی صفت سبزه حبشه کرده گفته ملکها
 قرار چه ملک ایشان و آری نه است و بهی راه رسید و بعد از آنکه اندک زمانی
 بادشاهی کرده بودند همه ملک شدند و ملک شدند کسی از صادق آل محمد صبرین محمد علی

پرسه که تهاش قدر اعی شتا سید آن حضرت فرمود که چون نشستم حال کن
 آن شب را از برای ما پیدا کرده اند در آن شب در تخت کرامت می نشستند و ما را آن
 بهتر از ملک بنی امیه باشد و انصاف آنچه از ایشان حاصل شده در مدت ملک و
 پادشاهی ما را در هر شب حاصل می شود و چون شخصی شد که بنو امیه را بدست
 رومی اند نه قسسی پس امانت و خلافت عثمان و معاویه باطل باشد چه بر سر
 ایشان رسول الله صلی الله علیه و آله گفته الاغمة من قبل الله و این قسسی شود
 و معاویه خود از مؤلف قلوب بود و در مدت بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرک
 و مکذب و حی و ظاهری بین خدا بود لیکن اهل سنت قیامی را که از معاویه بطور
 بلکه از جمیع بنی امیه خواه ریختن خون مسلمانان باشد و خواه نامسلمانان کشت
 باید المؤمنین علیه السلام گفتند و خواه غیر اینها از فضا محذوره و غیر مذکوره تمام
 میشدند و هیچ یک را موجب قتل و نقص خلقت بنی امیه و نقصان ایشان
 نمیدانند و حاشا که ایشان را از دایره اسلام خارج دانند بلکه اگر کسی کی از ایشان
 را به لعنتی یا نفرینی یا دگت بگشتنش فتوی میدهند و این بشارت را که
 نفی اسلام بپنجاعت کنند منافات با اصل مذکور نیست و خواهد داشت که آن
 ثابت شدن امانت است به سبب اگر هر یکس باشد چه بر هر یک از معاویه
 و یزید و مردان سپس از ابی بکر و عمر و عثمان سبب کردند اگر اینها امام باشند
 و لازم آید که نماز حج که اعتقاد مسلمانان بی رخصت ایشان منعقد نمی شود باطل

و از این جهت امامان
 هر یکس به ترتیب و بپای
 احرام و کعبه برآورده
 یا می شود

این نیز امام باشند
 و لازم آید که نماز

و لازم آید

اگر لازم آید که اگر امام و پیشوا نباشند و در مدت حکومت آن ملا عین گردید
 بعد سال بود و هر یکاها و عقد باطل باشد چنانچه ملا سعد الدین نقی زانی در شرح
 نشانده گفته که یزید را لعنتی میدانیم و اینکه علی بن ابی طالب لعن بر او نمیکند بکتاب
 آتست که معاویه را بکلیت لعنت کند در اینجا نیز چون نفی اسلام بنی امیه است
 معاویه را بکلیت لعنت کرده اند و نمیکند و ما این اهل سنت معاویه را خال المؤمنین
 کرده اند بجهت آنکه خواجه ادم حبیب و خیر الی سفیان یکی از زمان رسول بود و
 است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندان بود پس واجب است که برادر زن
 هم حال المؤمنین باشند و از آنجمله محمد بن ابی بکر برادر عایشه بود چه او را خال المؤمنین
 نمیکشیدند و عبدالله عمر را برادر حفصه بود پس با یستی که او را هم خال المؤمنین میکنند
 و اگر بر این سبب خویشان زمان را با مؤمنان رعایت خویش ضروری بود پس
 با یستی که عم مؤمنان بودی یکی جد یکی علان و دیگری همان بی کاری که از معاویه
 منظور اند که اگر مؤمنی میکرد ثواب می یافت آنست که عایشه را بجا آید
 و صاحب کتاب ادب الاستبانه نقل کرده است که روزی معاویه پرسید رسول
 و سبب از برای یزید میگرفت و عایشه سه از دون حجه اش بدون آورد گفت
 ای معاویه پیش از تو شیوخ بودند از برای فرزندان خود سبب گرفتند گفت
 عایشه گفت پس تو درین کار اشته ای که کرده معاویه بخل شد از منبر بر آید بعد از
 دو سه روز کسی رفته و اقامه کرد که تو امام المؤمنین را گردیدن من اینی

خشم من شود و شرط میکنم که برادران ترا هر کام منصبی که تو بخواهی صاحب دانی کنم
و چون عایشه بدین سخن رفت چاهی را پر از آبگرم کرده بود و بر آن نشستی که در آن
آن کرسی گذاشته آن را تکلیف نشستن بر آن کرسی نموده نشستن بهمان
دست و رفتن بهمان و در آن زمان گفت ای عایشه هنوز خامی باش تا پنجه شیری
و و عدد ماه تو در چاه و بل و در آنجا صحبت خواهم کرد و این واقعه در آن روزی که
سال چاه و هشت از هجرت روی داد و در روایتی آنکه چون چشمش منصف بود غری
سوار شد و بیرون معاویه رفت و غرار بر روی صباط معاویه را ندید چون حسه حوذا پروری
فشارهای قیمتی معاویه دیده بر یکی دیده و بر یکی شسته مردان مسکرم را عرق حقیقت
در حرکت آمده از آن حوذا رانده گشته گفت مرا طاقت اینقدر تحمل نیست اشاه بخدا که
تا هرز با سوار در چاهی که در کج خانه بودند انداختند و روایت اول صحیح است و تقریر
درین واقعه در آن چند روز کسی علم و وقوف نیافت مگر حضرت امام حسین علیهم السلام که
پیش از وقوع آن واقعه خبر داده بود و این عاصی چون خبر گشتن عایشه بر سر آمد
که داند از احوال مستجو معاویه آنکه بیعت گرفت از مردم حبه یزید با او بر نفس و بخوان
مطلب بود او را از خود بهتر و ظالمتر میدانست مشهور است که در آن روزی که یزید
عقبش رسید و بود و از جامع نموده خطبه خواند و گفت یا ایها الناس استمعوا
فلا تستخصدوا فی فساد و لیتکم یزید و لن یلکم اجد منکم بعدی الا شیخ
شریفه کاکان سقی علی من هو خیر منی یعنی ای مردان هر که بر من برتر بود

دانی بود

و من یزید را بیست و هشت سال حکم و مسجکس را را حکومت نخواهد کرد که از من برتر نباشد و چنانچه
پیش از من مسجکس دست از خلافت زبشت بجهت سزاوشت بناچار این امر را اولی
که از من بتر بود و از برای یزید اندر کرد و عراق دست ام و حجاز بود بیعت گرفت و بایزید
گفت شما که بنی هاشم که با من بیعت کرده بود بیعت تو در بنامده و هر چند کسی که در بیعت
را من نداشت و جلد با خطم رسیده و گاه این است که علاج منحصراً در آن باشد چون
از تکلیف و تحمیل من فارغ کردی مطهر بن اقیس با او بلوک پر و صیت کرده و بیعت
نموده که شش او را بجاگ بسپارد و چون از آن مهم فارغ شود و خدا را بفرموده آن
شش کشیده بلکه بیعت با من میکنی و الا ترا نیز در پهلوی او میخوانم و اگر بیعت کنی
و الا گردش بز و درین باب کمالی کن و چون محاک بن قیس کولی یزید خود را
فرود رفت و آن ملعون را خوابانده خواست که از آن کور برون آید یزید شش کشید گفت
با من بیعت میکنی و الا گردنت را زده در پهلوی او ترا میخوانم و چون محاک به کور
بجهد است لکدی چند بر سر معاویه زد و گفت بجهد افسم که این امر را زده را بر این
جهد با خطم رسیده البته تو را در افسم کرده و از کور تا در پایت که لعلت خدا
تو را در درون هم دست از کور جلد بر رسیداری و لا علاج دست در دست یزید داد
کرد و از بفرمودن آمد و یزید علیه الله بعد از آنکه از امر پدر فارغ شد بر بزم رفت گفت
چو در اوجیت کرده که از آل ابوتراب بر صدر باشم و این مقدمه را تو بگو و در بزم
مندی دخلی بنی امیه رانده بیست و پنج سال که مردم مرگ و قیامت را تا میگردانند و حق که

بهر حضا و نیز رسید و او اوصاف پسندیده پیش گرفت و در آن باب گفتش نمود تا بجای رسید
که او را مؤمن آل فیه چون میگفتند و مشهور است که شخصی روزی پیش او حاکمیت میکرد
امیر المؤمنین نیز چنین گفت یا چنان کرد بعقب بود تا او را بر سر گذاشت و دست خود را بر
پرواز و باقی بنی امیه قدم بر قدم بر نهاده استند و نیز بر بصیرت پر کار میکرد و پیش
دست رفتن عربین خطاب بود و دست در التماس مواظف و ضایع او بود و بنا بر کثرت
فعلت فلانیم در آن وقت ثلث آورده که چون خبر شدادت امام حسین علیه السلام
پیچیده رسید عبدالله عمر آمده شد و دست و مشق شد که برده و نیز در تنبیه بود
وقت که از مدینه بیرون آمد سیر منزلی که رسید اظهار شوق و کفر نیز میکرد و مردم را از
پرسید و اندام مردم چون او را بسبب خلیفه میباشند از قبول میکردند تا آنکه به شوق رسید
و قرآن بخین واقع شد عبدالله عمر فضل از مناقب امام حسین علیه السلام گفت و شوق
بریز کرد و نیز یاد او بخلوقی بود و گفت حفظ بر خود را می شناسی گفت ای مسند و چه بزرگ
آورد گفتی در آن میان بود و پاره حیرتی بر آن عجب و چون به شوق داد و عبدالله عمر
نموده بر پیش نوشته بود که این حدیث از عربین الخطای مجاور بن ابوسفیان بر آن
ای معادیه که محمد بن ابیه و بکر و حید و سحر را از عبادت لات و عزری و بعل باز داشت
در سر بر روی بنی اسرئیل غالب بود و برایشان زیاده داشت و من بر همان گویم ترک
لات و عزری و بعل کرده ام و گفتم چون محمد از میان رفت من چو کس را از این گفتم که گوید
با کمال محبت از آن من قریبش و علی از خلافت معزول کردم و خلق را به محبت ابی بکر در آوردم

در آن وقت

در آن وقت او حکم داشت و در ظاهر اظهار است و دین و بی روی شربت حرم
کردم اما باطنی با هم که در جابلیت بودم و با اولاد محمد هر چه معذور بود کردم و تا زنده ام میکنم
و ترا که معاذ به نصرت میکنم که تا معذور است برایشان ابقا کن بلکه بکشتن رنج
نشوی و اگر نتوانی که خانه و آن محراب بیکبارگی از میان برداری بایه که از ظاهرش بود
تجارت و کنی تا امت او ترا سلمان دانند و بر ترس و بگشاید و در بطن با پنج دست
وضع آن میکرده باشی زنی که محبت لات و عزری از دل چو نیکو و آن کتب را چو نیکو
عمره اسرار طاهر فیه و نیز می نامد و بیکار بستنش داد و بعد از آن دیگری تا آنکه قریب بیکار
همه ازین خط که به سبط عظیم عمر نوشته بود چون عبدالله این نوشته را دید خاموش نشد
و گفت پرسم هر که این را از ما شنید در میان شما و درین باب با من سخن گفت و اگر
درستی ترا هر که علامت کند می و عذر بسیار خواست و نیز به عطای بسیار نسبت نمود
آورد و او را عطا و جایز بسیار بدیده برگشت و بعد از آن به منزلی و محلی که رسید گفت
ما قال یزید الا صدقا و عدلا یؤدی و انت سائر لک شیه فعله یعنی یزید علیه السلام
راست گفت و بجز عدالت از او بعقل نیاید و من دست میدارم که در کار او در آن محلی
می بودم و راسته افتاده بود و همچنین ملازمی نقل کرده که چون امام حسین علیه السلام
سجده شد عبدالله عمر نوشت که من عبدالله بن عمر بن ابی بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله
عطت الذریه و حلیت المعیبه و حدث فی الاسلام حدث عظیم و کلام
یوم کیوم المحیین و ازین قسم کلمات درج نمود و معنی آن کلمات این است این نوشته

که نظام از طاعت سجده فلاح اما بعد اعلام آنکه بزرگ الله و نمود که بزرگ تر از این قسم
 بزرگی با آن که حاجتی پاک نشده و از میان رفتند و این نحو نصیب که برین
 مهر پیدا شد و این طغر حاشه در اسلام بپیم سید که از همه حادثه عظیم و عجیب بود آن
 روز که بر حسین گذشت مثل آن روز روزی نبود و نخواهد بود و هیچ میدانی که چه کرده و از تو
 چه عمل منظور آمده پس بزرگ و برابر نوشت که اقابل الله الحق فانا جئنا الله
مقتدرة و فرشت مبددة و وساید منقذة منقذة ففانما عنها فان کن
الحق لنا من حقا فانا لمانا و ان كان الحق لغيرنا فاولئك اول من ستر حنا
 و انجز استاثار الحق علی اهله یعنی بدان ای حق ما را از روی دنیا و زینت
 بود و رسیدیم بجهنمی بلند و نفسهای ریغ و زندهای نفیس کرده و نهنگها ناز
 باشند بزرگ و بزرگوار است و آنچه روانم اینها باشد از برای ما آماده و مهیا شده پس اگر
 اینها حق ما بود و دیگران میخواستند اینها را از دست ما بردارند ما بس حق من جنگ
 و جدل کردیم و بر کس را حق و اعتراف حق نیست و اگر این حق دیگران بود ما بکوردیم
 دست ایشان گرفتیم و بنا حق حق اهل حق را صاحبیم پس مرد تو ادلی کسی است که
 این علی را مست نماده و این ظلم را باقی شده و اینها همه میوه آن درختیست که او کاشته
 و حاصل نمی است که او با پیوسته و لغت بدی است که او بر خود بسته و بی باطنی تو رب
 این را بر ما پیاده و برگزیده که مورد ابراهیم المومنین لعنت کرده و این رسم محض من میگرد
 و این نام بر خود گذاشتن اصحاب نموده پس ترا غرض برید باید که نه برین حاصل تمام

از ابتدای

از ابتدای خلافت ابی بکر تا آخر حکومت بنی امیه از برای دنیا و حکومت دنیا نام
 و رسول بر زبان میسبند و به مصیبت اظهار مسامی میکنند و از تشیع و دین بکانه
 الا معاویه پس بزرگ و عظیم العزیز و اکثر اعدایان مانند ابوباسم کوفی و غیره در زمان ایشان
 وضع نه امیب باطله کردند و مسلمانان را گریزگاه خود ساختند و این طریقه در زمان خلفای بنی
 عباس نیز مستمر گردید بعد از آن تا بنیان زمان استمراریافته چنانکه در پیشته اهل عصر
 نام از مسلمانان چندی مستوران یافت عبدالله عباس قتل میکند که شبی در مسجد مدینه نماز
 خفتن کرد و مردم و مردم برانگیز شدند و بنی عباس را بر سفیان کسب مسجد خانه و بنی
 ستونی نشسته مردم شنیدم که معاویه با یوسفیان در آن وقت که کور شده بود چندی
 معینه معاویه حسیه را بخت گرفته اطراف مسجد انحصار نمود و از بنی امیه با یوسفیان
یا نبی اوصیک بدین الابرار و الاعداد و الماک و دین محمد فانه سب قرا
ولا یصلک کل محمد من البعث و النشور عین ای بیک من من ترا و صیت
 ترا برین آباء و اجداد است باید که دین چندان را از دست نهی و از دین خود بره کن پس
 که این سبب فتنه و درویشی باشد و بر بسط این دین و آل و اسباب ماک شد و از بزرگی
 مرد ویش رسیدیم و نهاده که ترا زاری و باکی نباشد از گفته محمد که آنچه از قیامت و
 و در رخ میگوید حرف است و استبازی نه از و چون او مصیبت را با تمام رسانید مویست
ذات را بی یا ابتاه معنی ای رای من است و اعتقاد من این است که تو فرمودی ای پدر
 مشتق مهربان فاطمه زهرا را که مرا نیز عقیده این است که تو فرمودی ای پدر مشتق مهربان

تا طر شریف جمع دارد که دایره عقیده این است و اما که تداکک آنچه تو توانستی کرد و می
و تقصیر نخواهم نمود یقین که گناه تمام بنی امیه با کینه معاویه برابری نمیکند و قدر ایشان
بغض او میرسد چه در سخت ملی دستگیر می شوند و چون باو میرسد و مکرش
با مکر او نیست و آنکه بخیله و مع پندارنده عرو عاص و زبیری و شیری و است که چون عالم
خبرک امیر المؤمنین علیه السلام شد و در کمان دولتش لعنهم الله همه متفق الیه بودند و
این کار تمام نمیشد و آن معاوضت عرو عاص که در کمر و حید نیز او همچون تو خیز عصب و خیز
گفت میترسم که دعوت تمام اجابت کند گفتند باید که بالش ترغیب کنی پس معاویه
باو نوشت و رطب و یا سب چه حبیب کرد که من ولی عثمان و عثمان علیه رسول بود
و بظلم گشته شد و مؤمنان را این سب و لما سوخته است و در کس طلب خون او است
و در آخر همین عبارت نوشت که انا اذعوك الى الخط الاجل من الثواب ^{التي}
الا و من حزن المايب بقتال من ادى قتله عثمان ^{من تراحمه} من تراحمه
بزرگتر از ثواب و تندی و از تر و سبب از من عاقبت چون تو با کسی جنگ خواهی
که گشته ای عثمان را چاره داده است پس چون تواند بود که نیز از سببتر از ثواب
میرسد نرسی و چون نامه خطاب عرو عاص رسید پوچی چند نوشت و چنانچه او خود را
خلیفه رسول الله نوشت بود این خود را صاحب رسول الله هم خواند و بعد از این نوشت که
ایچه تو را مانع میخانی که طوق اسلام را از گردن خود ببرد کم و با تو در کار می شریک باشم
از من نمی آید زیرا که کاری نزدیک است شمشیر بروی من رضی علی علیه السلام کشیدن که برادر رسول

دو اوست و قاضی بین اوست و رفع دهر او که بهتر از زمان اهل بیت و پیروان است
که دو سید جهان اهل بیت الله و خود قسم ناره جنت است و ساقی جوش کوشش
باو بکینه قتال توان نمود و آنکه گفته که خلیفه عثمان کی ترا خلیفه خود کرده
و اگر هم کرده باشد هرگاه عثمان کشته شد و مردم بدگیری سبقت کردند خلافت تو
بر طرف شد و اما آنچه نسبت بامیر المؤمنین داده از حد بر عثمان نزدیک بودن و در قتل
وی عین بقیان است و ای بر تو ای معاویه که علی را بدین نحو صیغه نسبت را بدانی
که او بر همه کس باقی است و در هجرت مقدم و ادست گرفتن خود را فدای رسول نمود
و بر جای او خواهد و رسول خدا در شان او گفته است هو مني و انا منه
و در روز غدیر گفت شركت مولاه تعلى مولاه و در صیغه گفت لا عطين
الزائنه غدا دجلا يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله و در
حزین مرغ بریان گفت حدیث آن کسی را که دوست من خلق است نزد من بهتر است
ما من ازین مرغ بخورد علی علیه السلام آمد و چون علی را دید گفت والی و الی یعنی چنانچه
علی علیه السلام نزد خدا دوست است و در بعضی نسخها الی الی است بی حرف عطف
یعنی نیز من و از هر دو حرف معنی کمال محبت بنی نسبت بعلی علیه السلام نموده می شود
و در شان او گفت انا مدینه العلم و علی بابها و در میان روز ملا گفت
و در ملا وضع ملائ گفت و بعد از نقل احادیث بسیار که در مناقب آن حضرت
واقع شده بود نوشته بود که ای معاویه تو نیز مدانی که آیت قرآنی آنقدر در شان علی

و در مقابل او نازل شده که حساب ندارد و در آن کسی با او تکیه نیست مثل آیه یونون
یالند و یحافون و آیه انما ولیکم الله و آیه قل لا استلکم علیه اجرا
 و فلان و فلان آیه و ما و تو میدایم که بفرموده گفت کسی که ترا دوست دارد ترا دوست
 داشته و کسی که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده و دوست ترا حق تعالی واصل
 بهشت میکند و دشمن ترا الله به آتش دوزخ خواهد برد پس با وجود این امر است که
 علی بن ابی طالب را علیه السلام تر و خدا و رسول حاصل است چون قریب تو بخورد کسی که
 از عقل و دین بهره باشد و چون بهشت را از دست توان داد و دوزخ توان داد
 شد و چون کتابت او بعباده رسیده باز نه فرست و مالی بسیار در عرض کرد چون
 سستی با شما رسید آن روز را خود را حاضر بسند از مکرر شد شب بید و شب را
 هرگز فکر باطل بروز آورد و در صبحش غلامی را که در دهان نام داشت عاق و کاه
 بود طلبید و ما او مشورت کرد غلام گفت معاویه ترا بدینا می فرستد و آن چیست
 که با کسی دین کردم و در دست هیچ آفریده نمی ماند و با جلی آفرست و آن نعمت
 معاویه است که آفرشته ن ندارد و پیشش عبدالله نیز بر آن امر واقف است و هرگز
 کرد اما چون محبت دنیا چشم و دوش را آورد و کوشش جانش گشته بود مضاجع بود
 اثر نیکو دنیا آخره دنیا را از آفرست چندی نمود و جل چیزیت دنیا دوستی برسد
 نفس و هوا پرستی بسته راه خدمت معاویه گشت و راه جنت بود پیش گشت
 بر سر دوراه که بوق و شام میزدند رسید باز در دهان و پیش آمد و گفتند که این راه

و انما

و انما پیش آتش دوزخ است و این راه عراق است که سالک را به بهشت رساند
 پس فکر کن تا که ام را اختیار میکنی و هر چند بسط و فلسش بر آفرشت میخواند
 نفس و شیطان بر او دنیا پیش میماند و او نیز همان اختیار بهشت شیطان
 تا بجهت دنیا پیش گردانید و بحکم اقرأت من اتخذ الله هواه بهوای نفس
 منته یفته شده خدا و رسول را از خود بخانه و العیسی شکرش با از خود نشود
 گردانید و وذلك هو المؤمن المبین و چون شیطان او را بر طرف تمام ساخت
 گوید با او گفت ای برادر این راهی است که راست میرود و بجهنم زمانه زمانه که عذابها
 که باید راحت نقد دنیا و عذاب و عقوبت بسند آفرست از دست نهایی و او را
 نموده از بی دیگران رفت و چون از آن بحسین واقع شد و او دین بدینا فروخته
 یکدیگر را یافتند و حیل در کار یکدیگر کردند و در آخر کار معاویه گفت الفت در حق
 علی را در امر عرب است مسجک را نیت و او مسجک را نیت و امامت است و فطرت
 با او درین باب در افتاد و معاویه گفت علی و لیکن ما طلب خون عثمان میکنیم
 و او بدله در آن وقت که عثمان را محاصره کردند بتوبه و دنیا آورد و از آنرا است و او
 نمود و توفیق من کردی و من او را بان حال بگذاشتم و که خیم گفت الحال آنها را
 بگذارد و بیعت کردند که دین خود را بخواهیم و او تا از دنیا خود چسبی می بیند
 حکومت مصر را گرفت و بیعت کرد و آخر مال کار خود را حاضر با شما رسید که مصحف بود
 با به باره کرد و بر سر نیز نایست و تبه بهر گفت بسیار مصحف بیان بر سر

که اکثر را چون وقت بستن برسان نبوده نیزه بر صحنه میزدند که از طرف دیگر سنان
 سه بر میگردد و خواب را غم و غاص با این عمل غریب واداد دست از جنگ کشید
 و بگنجین راضی شد و چون ابو موسی فریب غم و غاص نمود آن طایفه بر امام
 زمان حسرت کرد و هر چه در کس در میگردید بجهت انتقال نمودند و اگر چه غم و غاص
 بگنجینی بکارت مشغول بود اما بسی بر نماید که دشمنان شد و پشانی پشوش
 نداد و با بک در جرایب معاویه آن آیات و احادیث که در حق امیر المؤمنین
 علیه السلام نازل و وارد شده بود می نوشت و یکیک مخابر آن حضرت را می فرستاد
 آفر کارش با بخار رسید که بجهت امیر معاویه را را می کند آنکه معاویه بن ابی سفيان
 علیه السلام نمود و چون چشمش بر آن حضرت افتاد روی بگریز نهاد و به نیزه آن
 حضرت از لاس غلطید و چون دید که امیر المؤمنین نزدیکیست و میگفت
 بدو بده خواهر کردن بدید بمل که شیطا زادر حیرت انداخت حیدر بی گشت
 عودت نمود و آن حضرت علیه السلام روی مبارک را بدایف دیگر گردانید و او
 ترسان و لرزان خود را از آن مملکت بدر اجرت و مهر و چون چشم معاویه با و افتاد
 خستید و گفت هر جا که نیک مری بر آید زدی گفت بخند که اگر تا بن طریق که من
 ششیم شجاعت را دیدم تو میدیدی الحال اطفالت بیتم شده بودند و اما کت
 بتاراج رفته بود گفت حق است لیکن من هر وقت که ترا به چشم این حجت ببینم
 آمد و خواهم خندید گفت هر گاه آن حال پیش آید از عار و تنگدستی اندیشه گفت

لیکن بگوی

لیکن رسوائی بر از عقب و ادو که ام عار از چنین عار به تر باشد و بشیرین اوطاف نیزه کرد
 میخندیده آن را بدین عمل سرزنش میکرد تا آنکه روزی که امیر المؤمنین علیه السلام کس را
 بنده علی نمود در میدان بود بشیر آنکه حیدر نمود و در آشنایی که آن حضرت بر وجه کرد و دید
 آن سوار گشت و او نیز خود را از کرب در انداخت و چون حرکت را معاویه دید که غلطی
 غم و غاص و امیر المؤمنین علیه السلام نیز از روی گردانید و خود از سر شیشه افتاد و بک
 که کجاست و از هر طرف فریاد برآمد که امیر المؤمنین آن ملعون بشیر است مملکتش را
 زود که بکشد از رود که گفتند خدای بر او و معاویه چون او را دید و لدا ریش داد که بر تو خرق
 شریک دین و افتخاری و جوانی که از کوفیان میدان آمد و چندی بعد باین مضمون فریاد کرد
 ای اهل شام این چه بی شرم در میدان که عدا از ارمی پوشید و هر روز که از شما بر می
 عودت بشیر را از خود در می کشند و از شما چشم تر معاویه است که بر مل شما میخندد و حال
 که در شام خود گوید بر شما کارسان شد علی مثل است که اذ الله تسخ فاضح
 شانتا هل است چون انزام کرده اند که اعال تسخ و دشمنان این بیت علیکم السلام
 تسخ کینه و هر جی که از ایشان صادر شده و حریف انانید و تمام اطلاق
 اهل جمل و صفین نیز در آمده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده اند که خود
 اخواننا یعنی اعلینا یعنی برادران ما بودند که باغی شدند بر معاویه که آن حضرت آن
 را برادران خوانده باشد ایشان را بد توان گفت **معاویه** این روایت از طبرستان

در تفسیر تسلیم که محبت داشته باشد و لایق بر سخنان آن طایفه در برخی تعالی جل و ذکر در آن
عجب بسیاری از کفار را برادران پیغمبر خوانده است یکجا میفرماید إلی عادی انا هم
هوذا و یک زمره الی محمود انا هم صاحبا و یکجا آمده و آن ذکر انا هم عادی و هوذا
و صاحب پیغمبر بودند و عادی خود کافر و شک نیست که کافر در عذاب الهی است اگر چه آنکه
برادر صاحب و بود خوانده باشد و خواری و دوزخی است اگر چه علی علیه السلام را در شش
باشد چنانچه امیر اکبر در عقب نباشد بکار می آید خواننده اگر بنوا اهلنا و در بنال
نیاید باعث نجات تواند بود و در تفسیر نقل بحثی که از مجتهد قس میفرماید که
استاد ما د شیحنا الطایفه شیخ میفرماید قس سر مشهور است میناید و از ابو
طریق نقل نموده اند یک انکه روزی شیخ میفرماید کسی زمانی دارد شده بود اتفاقا که
از زمانی برسد که در حدیث هذیر و قصه فار چه میفرماید می گفت خبر فار در این است خبر
هذیر روایت یعنی آن یعنی است و این فتنی است و از روایت حاصل میشود
آنچه از روایت حاصل می شود و چون حصار و مردم مجلس رو بن رفتند شیخ برسد که
میگوید درش ن کسی که ایام زمان و رب کند و در حدیثی که گفت کسی که است
و بعد از آن گفت ز قاضی است گفت درش ن علی بن ابی طالب علیه السلام چه میگویند
او امام عادل است گفت پس در حال غلو و زبرد و فتنه جل چه میفرماید می گفت این ن توبه
شیخ فرمود که خبر عرب روایت است و حدیث توبه روایت زمانی گفت که در آن وقت
سؤال کردند حاکم بودی گفت بلی گفت قول تو دارد و دستم است و او را بفرست

طریق

طریق انکه روزی شیخ میفرماید در حدیثی که در مجلس قاضی عبد القیوم نقل می کردند
و اتفاقا که جمعی از علای عباد مذنب حاضر بودند و قاضی نام شیخ شنیده بود و آنوقت
او ز سریده بود شیخ در صف نهانی نشست و بعد از آن گفت ای حضرت قاضی اگر محبت
باشد سؤالی تا می توانم گفت پرس گفت این خبر من کت مولاه فعلی
مولاه صحبتی دارد با علای شیعه و مردم باند الله قاضی گفت البته صحیح است گفت در آن
مولا چه باشد گفت اولی شیخ گفت پس اینهمه خلاف و خصومت در میان جرات قاضی
گفت ای برادران من روایت است و علقه ایو که روایت از پدر روایت کنشده مردم عاقل
ترک روایت این روایت کنند شیخ آن مسئله را دانست و پرسید که در آن خبر
پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام گفته است که ایلی حوزک خرف و سلسله است
میفرماید قاضی گفت لابد این حدیث شیخ گفت پس ببار قول شما اصحاب جلال و کبریا
تا می گفت ای برادر شنیده که این ن توبه کرده شیخ گفت ایها القاضی خبر عرب روایت است
و حدیث توبه روایت و شمار حدیث فرمود که معطل در روایت را روایت از دست نیدهند
ما علی سر بر پیش آنگذ و بعد از آن سر بر آورده پرسید که تو چه کسی دزد کردی من بخوابی
گفت من محمد بن محمد بن عثمان الحادق ام قاضی بر خیزت و دست شیخ را گرفت و او را آورد
بجای خودش بند و عذر خواست و گفت انت المیند حقا انا دکن و تحقیق
باشیخ علای مجلس در همه و سر کوش افتاده و هواز قاضی برنجیده قاضی گفت ای علای
این امر اعظم ساخت و من در جواب تو فرموده ام اگر شما را جوابی است بفرمایید یا بخیزد

و بجای خود داده اند از آن جناب سلطان قزاقان علی سید و اولادش و هم شیخ
 محمود صاحب ارا سو اسطه ازه سبیت و مرکب خاص با قلاوه و کفش و زرین و سربا فلعت
 خاص و صدویار و زرغین و کمره و سیار باشد با غلامی دکنی ایام فرمود و هر روز
 که اند از کشت و برنج و نان و مقرر است که در مجلس معرفت شود بعلت معذرت باشد
 و این قصه مشهور است و چون حضرت صاحب آراان علی السلام شیخ را این لقب بعلت
 بود و این امر باعث آن شد که شیخ عالیشان باین لقب در میان خاصه و عام شهرت
 و از جمله همراهان اهل سنت در میان مصلحتی و مصلحتی و مصلحتی و مصلحتی
 شد و از مذهب میرزا دواج داده اند و میگویند سده را فعلیست و هر چه میشود هر فعل
 و حق تعالی چنین خواسته و تقدیر چنین رفته است و بعد از آن که چون دیده اند که
 صاحب و امین بخت و محبت دنیا بر اهل بیت مصلحتی و مصلحتی و مصلحتی و مصلحتی
 ابراهیم کرده اند و دستها را داشته اند و حق است که از ایشان باز گرفته و بطلان
 و طعنان و عصیان بخون اهل بیت و اولاد و عظام و سادات کرام قتلها داده و عظام
 بر استخفاف ایشان برات داده و چهار بار ایشان را ویران کردند و چون آنکه سباده قتل
 بسبب این افعال و اعمال ایشان را علامت کنند باینکه باین معنی و نفرین ایشان بکشتند
 و در دواج این مذهب کوشیدند و احیای مذهب زمان جاهلیت کردند چه مشرکان و شیعیان
 پیش از ظهور اسلام هر چه بود و چون حق تعالی جل و کرم بکرم بی پایان خویش دنیا را
 بوجود با خود حضرت قائم البقیه و الوکیلین علیه السلام صلوات الله و علیهم اجمعین و سبب

داد و قرآن عزیز را بر آن حضرت نازل ساخت از برکت خود حضرت سالت بای می صلوات
 علیه و آله و کذا پس شیخ آتی آن مذهب از میان رفته نام جبر و جبری روزنامه که
 شیطان لعین باز بر او رخت و حیل و مایه و زیر و دوشبادهایش را بهم رسانید و چون
 گفته اند العبد و التوحید علویان و الجبر و القسبه استوان ایشان احمای
 جبر کرده اهل زمان را بواسطت جبر و مینوی تابع خود نموده و روز بروز کار میرود
 بالا گرفت و عرض اصلی ایشان از دواج و ادول این مذهب که مردمان چون معاد
 همه استبداد را بار آورده حق تعالی و انشد زبان طعن و لعن از مقتدایان ایشان که گویا و
 کرده اند و قوی ترین شبهه که عوام ایشان بآن گمراه شده اند آنست که در بعضی عبارتها
 دیده اند که خداوند تعالی را علی بن مرتضی است و نه استند اند که مراد از شریعتی نیست که
 بحسب ظاهر مصلحتی داشته باشد مثل امام و عقوب و خط و طاعون لغو نموده اند هر چه
 هر یک از اینها متضمن حکمتها و مصلحتها باشد که عقل باین نرسد چنانچه حکما گفته اند
 که هر چه موجود است یا غیر محض است یا غیر او غالب است بر شریعت و حق تعالی حکیم و قدری
 فیض مطلق است و بجز برود و نیست و هر چیزی از اجزای عالم در حد و
 به احسن اوضاع حاصل کلام که چون رسول صلی الله علیه و آله از دنیا رفت اکثر
 است بحکم فان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم کفر اصلی و جمع کرده و با خود
 شیطان اهل بیت رسول را از منصب خود مزل ساخته عوام آن سزاواران را
 از تخطاها بیرون آورده بودند قوت و سببه استند از روی مکر و حیل با خود متفق باشند

و در آن خود خلفای سلف از زبان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 احادیث افزا نموده بر طبق آن قسمتهای دروغ خورنده و عوام الناس را بر حسن
 طبعی که بآن متفقان داشتند منور شدند و با اهل بیت علیهم السلام التفات کردند
 و چون سالها گذشت شهرت کثرت استعمال قیسه و تحت تعلل استعمال
 سببه پدید آمده بعد از آن جمعی که راهی بجای یافته بودند از تعلل آن کرده پشیمان شده
 بتبقیه روزگار میگذرانیدند و اظهار حق را میسختی نمیتوانستند کرد ولیکن چون
 و عده داده بود که این دین را بر سر ارمایان غالب ده بموجب لفظ علی علیه السلام
كَلِمَةً دَلَّوْكَ عَلَى الْمَشْرُوكِ آنچه از احادیث موضوعه بود و در ظاهر
 و روز بروز مذهب حق اثرات عظمیه بر دین و دواج یافت تا آنکه بهت
 بادت ان صغیره نَادَاهُ اللَّهُ شَوْكَتَهُمْ و ارجلهم در روز باری علان
 و حجت و علای جبری که شاء الله تعالی این عَلَيْهِ قوت گرفت و دیگران
 و قتی که بقضای مصلحت الهی صاحب الامر و آل زمان صلوات الله الرحمن علیه
 نماید و عالم را از لوث کفر و ضلالت چنانچه باید و نشاید پاک و پاکیزه بگرداند يَكْرِزُ اللَّهُ
عَجَلُ تَرْجِيهِ بختی محمد آله الطاهرين و از کجبهتهای اهل سنت نسبت
 اهل بیت نبوت اینکه ناشایت مشرکی که از ایشان سر زده باشد از ایشان
 غیبت نمیکردانند و آنرا حمل میکنند و از مقتدایان خود بر نمیکردند و اگر اهل بیت
 خلیفه از ائمه ان و خلفای ایشان در بعضی از اوقات مرتکب تسبیح شده باشند

مذهب حق

از انفق

از انفق خلافت و پیشوایی او نمیدانند بلکه در اصل آن خلیفه نیز خطایی واقع شده و با
 آنرا انفقان حال او بیشترند بلکه در تضایف و کتب خود و اصل و نسب او را چنانچه
 است بیان مینمایند و اکثر ایشان مذاق ملا میرزا جان شیرازی دارند چنانکه
 مشهور است که طای مذکور بخارا رفت و اینجا تدریس مشغول شد و مخدوم را ده
 مشرب لونه پیران آن محل را خوش کرده با احامره و ادواتش صحبت میداشت که در
 آخذ رعایت استادش گوی نموده مکرر بکنایه آخذ را احبار میخواندند که شاید
 خود را منع کند آخذ بتغافل میگذرانید تا آنکه سطاقت سه و صبر را بکنار گذاشتند
 و صریحا آخذ گفتند که فلانیان سپه شمارا هر روز بیاضی و هرب با طایق سپه
 و صحن و جهان یکشنبه آخذ تبسم نموده فرمود که عجیب است از شما که با جمعی عقل
 و شعور با بیفهم چیزی در مانده اید بعد از آنکه آنچه میگوید وقوع داشته باشد
 بنفس لاطفه او چه انفقان پیوسته اگر بعضی آن مذاق ندارند و نمیخواهند که
 خلل در اصل مسلم چهره پیرسد و انفقانی بدین دند مبی ایشان راه یابند مشهور است
 در اکثر تواریخ مسطور است که مردی صبری بخانه رفت بیکانه را با دهن خود نشسته
 کشید که مرد و دهن را بچهار پایه کند زنی دشت پیش او دید و عجب از دستش گرفت
 گفت شرم نداری که دین و دهن خود را گذاشته مذهب صاحب جبار را
 خوشش کرده مردی مسلمان و دهنی بیکانه را میربخانی و خود را برنج میداردی
 گفت الحمد لله که حق تعالی مرا چنین نعلی مسلم را در کرامت کرده نزدیکی

که خون او در پیکنه را در کردن گیرم و با کوه رخصه شریک شوم و چون عصمت را
 در امام شرط نمیدانند بلکه عدم عصمت را متفصح خلافت میدانند و در این عصمت شی
 ولی هر دو یکیت و هر یک از خلفا نه تنها باید عمر را در شرب خمر و عبادت
 بسر برده اند بلکه در ایام خلافت نیز صبا بخر بعضی از آن مکرر شد قبیح غیله از پیش
 بوجود آمده اگر عصمت شرط باشد لابد باید که بر مقتضای آن خود انکار کنند انچه خلل
 در بریدی و اخلاص ایشان پیدا می شود پس لا علاج تا خلفا را عقلا مقدر دانیم
 بعضی از ائمه را بطل است بجهت شسته آفت خود کتاب محظبه انما یسما نوشته
 اند و از برای هر چه می چیدین گفته اند شایسته کرده اند در آن مطلب دلیل گفته اند
 و هرگاه پیغمبران را کناه و خطا جایز و درست باشد ائمه ان و جانشینان را نیز
 ادلی باید که معصوم باشند اولهذا میگویند نماز و رست هر فاسق و فاجر جائز
 است و با وجود مرتضی علی معصوم علیه السلام امامت ابی بکر جلیل است
 پرست و پنجاه سال نبی رب الخ زوایش صحیح است بلکه نماز و رست او
 نراست و با وجود امام حسن معصوم و امام حسین مظلوم که حق تعالی بطاعت ایشان
 گواهی داده و اینه در عصمت و پاکی ایشان فستاده و نماز را در پی مصایبه
 و نیزه صحیح است بلکه اصح میگویند که سبیه گفته است صلا و اخلف کل بر
 و فاجب و هرگاه که کسی در خطایی که کرده باشند و خطایی از او سر زده باشد عدا
 یا سبوا یا یزیدانیة امامت و جنتو ایی او چه نقصان داده و بنفسی باطله است

بیکدیگر کار بسته

کلام بنابر این که در کتاب
 خلافت امامت و جنت و نجات
 اگر در این کتاب
 کتب

چراغ افق

چراغ افق می رسد به پایه کار ریاست و حکومت را بر وفق رفق و رواج تواند داشت
 امت را از خود راضی تواند کرد بنا برین مانده رانی چندین طریق و جزایات ن نیز از خود مدهم
 در بیان سب عمر نوشته اند که عبد المطلب کنیزی و رست حبشی متناکم نام
 بعضی از شته ان اورا العجبه ابرده بخر ایند و روزی علایم نقیض نام به رجب اگاه داد
 بر خود و با او نزدیکی کرد حبش از محل گرفت و در میان وادی سپری از تو لایمزد
 و اورا مخاطب نام نهاده سه ساله را در آن سپهر انچه ای کرد و رسیده و اورا با خود
 برداشته داده چون او بزرگ شد بهر حد بلوغ رسید بحسب اتفاق روزی نظرش برین
 دانش افتاد و شفقت اورا فرستاد و میبشیده و اورا خدمتی سپهر رسانیدند آن
 غلام بیابان عصیان از جو بیار و زکامی و دیگر باره آب باری یافت و بار دیگر
 بار آورده بعد از انقضای مدت حمل و منزلی گزیدگی بخشش آن دست گشت
 از برتس سوازی و فخر را در پاره صوفی که حقیقه تر تری از آن جبل المتین منسوب این
 عبارت و متشکک ان کتاب حنا لغت بود همچو در میستانی انداخت اتفاقا تمام
 بن مغیره بن ولید را گذر بر آن میشتن اتفاقا و کرب آن ناپاک زاده را شنیده
 و ترسم نموده اورا بخانه برد و با بن خود سپرده و سفارش تربیت او نموده او را
 کرده ان و فخر را چون پرستار آن بیکو بود و شیشه و افروشت زود ترقی یافت
 چشمش مثلا و قامت رعنایم سپاریده و در اندک زمانی بهر حد و بیری رسیده
 بحسب اتفاق مخاطب را چشم را بر او نهاده انکار نقیض نموده و او را از دستم بطلبید

و بعد از آن حسین آن سه ایام را مختص با بیعت و ابرقیت بنام حسین علی
عالم را بوجود هر دو خود طوط کرد اینده و چنانچه مذکور شد باید که خطاب بر دو وجه فعال
نادر و خواهر و آن دل حال بوده باشند و لهذا ابن حجاج بغدادی که از سرای مشهور
در بیان اشغال گفته است من كان جدّه وخاله وولده واطفاله
وعمته اجدر ان يبغض الوصي وان يحدد يوم الغدير بيعة يعني کسی که
وخال وپدر او باشند و نادر او خواهر او و عم او باشد نزد اوست که با وصی حق و امام
درستی کند و عداوت ناید و منکر بیعت روز غدیر کرده و با آنکه خود گفته باشد خرجت لک
یا ابا الحسن حضرت مولایی و مولی کل مؤمن و مقتدا در ولایت که عبدالمطلب
چون بین مقدسات و قوف یافته خطاب را حوالی بر دو گوش و میان هر دو چشم او را
وای کرده و متعاقب را از گوش خارج نموده و در دهان او فرو برده و آنست که از این
حلال زادی خود اظهار کرده اند و انتقام وای کردن پدر را از اولاد عبدالمطلب کشیده و کشتن
از فاطمه و حسن را از سایر اولاد عبدالمطلب منع نموده است زیرا جاع پریشانی مبتلا
و تداوت و تلافی باقی زادهای خود نموده و بر احقاق و نواصب این امر است بیعت و نصی
با امانت و پیشوایی او نه است و ندارد بلکه جای نخست چرا که از فرزندان آدم و نوح
حب و نصیب نموده و نخواهد بود و پس چگونه بیعت مولودی را دعای تشبیه با پدر
معاویة لیث را یا عمر و عاص بدین که صاحب کثافت در کتاب پرچم الانبار ذکر کرده که از نوح
مادر و عاص کنش که از غریبان بود و عبد الله بن جدعان او را فرمود چون دید که بکار او است

آرد کرد

آرد کرد و ابولکب دامیه و هشتم بن میثم و ابوسیفان و عاص بن دایم بعد از یک طریقی
طعنون دارند شده و درین میان نقطه غر و سکون شد و چون تولد یافت هر یک دعوی
سپردند که از من است و چون عاص با او کاس نفقه میداد گفت از عاص است اما شکی نیست
با بوسیفان بیشتر داشت لهذا ابوسیفان خطاب بر دو عاص کرده گفته بود که اولی
سیفان لاشک قد بدت لثافیک منه بنیات الثایل یعنی اگر بدست
ترا عاص نیست داده اما بشک تو از ابوسیفانی که شکل و شمایل تو با او بیشتر میباشد
بعضی صفات در صورتش بهر یک از آنها نیز متبذّر بود و شاید این مجموعه خوبی از
هر یک از آن پنج کس بسته داشته باشد چون شیخ و جوشش سر سبز
جو بار سفاح است که یافته و ایضا صاحب کثافت معاویة بن ابیجاف را نسبت
چنانچه از پیش گذشت عمرو بن مازن و عماره بن الولید و ابوسیفان و صباح بن
و چون در معاویه نیز هر یک از آن چهار کس دعوی میکردند پس همه بجهت غرض
با بوسیفان نسبت داده و بچنین حشام بن محمد بن سائب که از علای این است
در نسب طلحه گفته که مادرش از حله خواست بود و هر سه طلحه میان عداوت بن عثمان
یعنی ابوسیفان نزاع شده صیغه مادرش طلحه را بعید است لکن حق خفی گفت
تخیل است و لکن کم است نسخ استم بچنین منسوب باشد و مادر نیز باطلای از علای
معاویه در ساخت و نیزه نایک بر سر سید و مادر عصبیده زاید سمیه نام داشت و زاید
مستور بود و این زاید را پدری مشخص نمود و معاویه او را بر زاید نسبت بجهت غرضی که آن

طوی دارد و نیز با برسیان نام و نسبت میداد و چنانکه گذشت و در بین سعد را بنی قدر داشت
 میدهند و او سپهر سید حنیت و دوقی سعد قاضی بعبیه گفت من از تو سزاوارترم
 بخلاف معاویه گفت اگر بنی قدره این دعوای از تو قبول کنند و همچنین و لیدناست و در آن
 مطرود و خالد و لید عبید و هر یک ازین طاعین که با ابراهیم بن و اولاد او حلیم است
 و سنی داشته اند البته حرام زاده بوده اند و علای انساب خواسته و خواستنی
 باین بایشان کرده اند اما شیوه حقیقه آنکه سبب عداوت ایشان را بزرگان میداد و استی
 بسبب آنکه معاویه بنی ثقیف را بزرگان ریش را عاری کرده اند و ماضی حقیقت محبت باشد
 ابی الحدید نقل کرده است که معاویه لعنت الله سره بنی حنیف را صد بار و در بار اول
 و آیه و من الناس من یحبک قوله فی المحبوه الدنیا را ریش را میراث بکن
 علیه السلام نقل کند و بعد از آن صد بار و در بار اول که آیه و من الناس من یحبک
 نفسه ابتغاه مرضات الله در ریش را بنی حنیف نقل کند قبول نکرد و صد بار
 دیگر و گفت و چون بچهار صد بار رسید قبول کرد و چون روایت نمود بنی حنیف
 برو و معاویه کردند معاویه دیگر ترش نشد و علای علی است بی آنکه توقع منفعت داشته
 باشند یا دفع مضرت تو هم کنند آیت و احادیث را موافق مذهب ریش را آنست
 نقل مینماید و در ریش را مقتدایان خود که دشمنان اویند حتی در بیان سبب ایشان
 چند بزرگان عاری می شود و در کتب خود ذکر میکنند که یکی از آنها را بنی حنیف
 قبول کنند و ذلك بفضل الله و بنی حنیف که با او است و این ابی الحدید در ریش را بنی حنیف

نقل نموده

نقل نموده و از ثقه روایت کرده که یکی از خلفای بعد از اوست گروی بود و متوجه نجف
 چون برگشت بجزت استاد رسید پرسید که درین سفر چه دیدی و چه شنیدی گفت
 ای کاشکی پای من می گشت و این سفر میکردم چون سب پرسید گفت روز غدیر
 که بنی حنیف از من رسیدم جمعی گشتند و دیدم که ابی حنیف از ریشین چیزی جدا میکنند
 که هیچ کوشی را طاقت شنیدن آن نیست کاش که از آن مقام نیکو انداخته باشند
 است و چون از آن این سخن شنیدند گفت آنها را چگونه و الله که آن طاقت را
 بر آن گفتند و بفرمانده و رجعت نداده الا صاحب آن قبر یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام
 است که چون از استاد شنیدند گفت و الله که این سخن تو بر من از آنها برتر بود
 او را نام بکنی میدانی پس رجعت دادن او آن جمع را در گرفتن آن سخن و حق است
 و ما از خلفای سابق پندار باید بود و اگر خلفا بر حق بودند پس از صاحب آن قبر پندار باید بود
 و نیز باید نمود پس استاد بفرمود و رفت و بعد از آن عقی سر را آورد و گفت باید که خطا باشد
 اگر جوابی از برای این حرف داشته باشم و از آنجا برخواستند و درون خانه رفت و در آنجا
 و نشکر و همه از علای صابله بودند لیکن بستان مقدم در پیش حنیف بن اسماعیل بن علی
 مشهور باین مشنخی و این فقره در راه مکه منظره زار را الله تعالی حوزر سال از تصایف
 اهل سنت در باب ظهور صاحب الامر علیه السلام دیدم و در آنجا مطرود بود که ماضی از
 اهل سنت و حاجت از فاضلتری از خود پرسید که لطافت او واجب است بر هر که او را
 دریابد این گفت البته واجب است پرسید که اگر ما او را ایضا صورت دست و پد و بوی

چه باید کرد سبب بختی که فرمود بعد از ساعتی سر برداشت و گفت دعا کن که ما در آن
 نصیب نشود و او را نه چشم و نه جگر او رسیدند عاده آرزوی آن بی سعادت
 عالم گفت کسی است که دلیده فاسق علیها لعنة با امام حسین علیه السلام بود و آن این است
 که این ابی الحدیقه نقل نموده است که جمعی عبادت آن ملعون میسرت و این بدید میسرت
 در عرض بختش و گذشت آن برادر خان امام حسین علیه السلام افتاد آن حضرت را کلف
 رهاقت نموده عبادت او نموده امام حسین علیه السلام از دست دفع مصلحت و معصرت رفت
 آن سجده و آن بد طیف چون امام حسین علیه السلام را دید گفت که برادر حق بود و برادر حق
 کردم الا برادر که ابرار و دمه اش میگویم و چون تواند بود و چون ابرار و دمه اش میگویم
 امیر علیه السلام فرموده اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخَذَ مِيثَاقَ كُلِّ مُؤْمِنٍ عَلَى حَبِطٍ
وَمِيثَاقُ كُلِّ مُنَافِقٍ عَلَى مَا احْتَبَى یعنی بدستی که حق تو را خواهد چنانی
 با هر که مؤمن باشد با او دوست دارد و همچنین با هر منافق که مرادوست نه از او دوست
 دارد بنا برین اگر کسی را بر روی مؤمنی زخم و تیغ بر روی او کشند و او از آن کشته شود
 و بر کرد او کسان نه از او دوستی را بر دشمنی بدل میکنند و اگر تمام دنیا را با نفاق پر کنند
 و خواهند که او را دوست من سازند و از دشمنی من برگردانند و رضی نشود و دشمنی است
 و رسول خدا صلی الله علیه و آله که روزی خطاب آن حضرت کرده فرموده که یا علی لا یغضظک
الا شقاق و لا یحبک الا مؤمن یعنی ای علی دشمنی ندارد از آن که منافق باشد
 و دوست ندارد الا آنکه مؤمن باشد و شیخ ابوالکاسم عینی و بسیاری از ارباب صفت و اخبار

و بی گزیده

و چون گفته از صحابه اخبار نقل نموده اند که منافقان را در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
 شنیدیم که بعضی دشمنی علی بن ابی طالب علیه السلام تا آنجا کلام ابن ابی الحدیقه است
فصل یازدهم در بیان بعضی از عادات و عوارض عادات و تقاضای احکام صادره
 امیر المؤمنین علیه السلام از حین ولادت تا هنگام رحلت بقول اکثر اشعاره جمعی از
 شافعیان شیعه مجرّه اری است خاتمه عادت مقرون بدعوی نبوت و کرامات
 مقرون غی باشد و نزد اکثر معتزله تقدیای شیعه مشرق در میان مجرّه و کرامات نیست
 عادات مجرّه و کرامات نزد معتزله مخصوص پیغمبران است و نزد معتزله بین شیعه
 مخصوص پیغمبران و اوصیای خلفای ایشان است و اصفیای برخیا که تحت تعلیم
 در یک وقت از ترس با مجلس سلیمان بن یزید خلیفه سلیمان بودند و نام بنیست که مجرّه
 و کرامات متعارف دعوی باشد لذا علای با هر چیز را از عوارض عادات که قبل از ولادت
 بلکه پیش از ولادت بعد از ولادت از پیغمبران و ائمه ظاهر شده مجرّه گفته اند و آنکه
 میوه رستنی در تابستان و میوه تابستان در زمستان و در زمستان در تابستان
 خاصه میوه مجرّه عیسی بوده بخت یافتن از بعضی بخت یافتن از بعضی بخت یافتن از بعضی بخت یافتن
 که حضرت امیر علی بن ابی طالب علیه السلام از حین ولادت تا هنگام رحلت بقول اکثر اشعاره جمعی از
 و خلفای آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین داده بود و بسیار مجرّه و فضیلت
 که مجرّه سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیه و علی اولاده الطیبین و ائمه
 که نسبت از ایشان داده بود خصوصاً حضرت امیر المؤمنین و وحی سید المرسلین

و علی و ولده الطیبین را معجزات و معجزاتی عادت و صفاتی بسیار بود که دیگر را از معجزات
صلوات الله علیه بود چه در حق آن حضرت داشت در درگاه الهی مسیح یک
از اولاد آدم از ابواللبث تا خاتم نبوت و مسیح از معجزات آن که احدیت ما را
از آنجا که در حق تولد آدم و آن حضرت چنین معجزه از علی علیه السلام بطور آمده که عقول
از ادراک آن عاجز است یکی از آنها آنکه در کتاب تطایب رفته الواصفین
که مثل آن که کتاب تصنیف شده مسطور است با سنان از جابر بن عبد الله انصاری علیه
رحمة الله الملك الکریم که او فرمود در خدمت حضرت خاتم النبیین و انشرف المعصومین
علیه السلام بود منی علم رسید که از میلاد و اسعاد امیرالمومنین علیه السلام سسوالی نام چون
چیز نو که آن سسوالی کردی از کبریا مولودین که بعد از من تولد یافته پرست سنیة و وقت
مرضیه عیسی بر من علیه السلام سسوالی نام یعنی چنانچه مسیح علیه السلام در حق و ولادت
معجزه بیان میکرده بود از علی علیه السلام نیز آن معجزه بطور آمده ای جابر که حضرت از
چون علی در درگاه الهی از آنکه نور آفریده پیش از خلق عالم و عالمیان باقیه از سال
و در راهی آن مدت در پیچ و تدریس و تمیز ملک جلیل متحول بودیم و چون حضرت
آدم صغری را آفرید ما را در صلب و بطریق امانت و در حقیقت تراد و او من در جانب
و علی در جانب چپ قرار گرفتیم و از صلب و بطنهای ظاهر و در رحمهای مظهر و طبعه انتفاک
تا آنکه من در صلب عبدالله و علی در صلب ابی طالب درآمدیم و حق تعالی مرا در رحم آن حضرت
در رحم فاطمه جای داد و چون کلام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله باقی تمام رسید که

یا جابر

یا جابر پیش از آنکه علی علیه السلام در شکم مادر قرار گیرد درین روی بود عابد و زاهد
و متقی و راهی کوشه که در پیشانی بی تدبیر روی توبه بحساب عبادت آورد و غیر
خدا را فراموش کرده و در امیرزش بر خلق سب و از تعلقات دنیوی و دنیست
نام وی منزم و براهین مشهور و معروف زهد و عبادت و شش در السنه و او را مذکور بود
سال از عمرش گذشته و آنوقت از عبادت طولی گشته و هرگز در آن مدت
حاجتی از حق تعالی نخواست و روزی در معابد گفت الهی از اولیا و مقرران
خویش را بمن بنوی و دعایش مستجاب شده ابوطالب را سفرین در پیش آمده
بنایت وی رفت منم چون چشم بر جمال با کمال او افتاد پرسید که از کجایی
ابوطالب گفت از آنها که منم و منم که از کلام تبسید گفت از منی یا منم
نرا به برخواست روی او را بوسه داد و گفت الحمد لله که او را حب بی منت دعای مرا
انگرو و یکی از مجاوران صرم خود را بمن نمود پس پرسید که نام شما چیست گفت ابوطالب
منم گفت بشارت باد ترا که امانت فخری از صلب تو پرور آید که دلی خدا
و متقن ای متقیان و وصی پسر آخر انبیا و وادی عالمیان باشد بیه که چون آن کلام
باکت قدم در عرصه خاک نهاد سلام من با و بر نی و یکویی که آن پر فیروز دست
و کواهی بود اینست که رسالت محمد صلی الله علیه و آله دادم داد و ابامست
اقرار نمود و گفت شما دست میدهم که وصی پیغمبری و با و نبوت تمام شود و بنو لایست
کرده و او خاتم نبوت باشد و تو فاتح ولایت باشی ابوطالب را ازین خبر بهت از رفت

مشرکین و مشرکین مناجیح یقین و وصی رسول رب العالمین باشد و تعداد
صفات و تذکار کمال است آن حضرت می شود تا صبح طالع شده بعد از آن
چهل روز ابوطالب از کوه غایت و کسی ندانست که در کجاست و چه غایت
جابر بن عبد الله گوید پرسیدم که یا رسول الله سبب غیبت ابوطالب از کوه چه
شمر سوگو که بنزد مشرب رفته بود تا او را بگوید تولد علی علیه السلام بدید ای جابر
مگر چون شرم مرده شمر نزد ابوطالب داد و ابو گفت چون آن مولود سعاد
و رود بوسه و جوید آمد مرا در یاب در غار جیل که کلام در حوائث است نهاده
مرده باشم و خواه زنده و ابوطالب بنابر وصیت شرم بآن کوه رفت و در آن
غار که در آن کوه شرم را دید که داعی حق و البتة حاجت گفته است
کرده شده و ردی بقبله خواسته و دو روز و او حاضرند چون ماران ابوطالب
دیدند همان گشتند و ابوطالب نزد شرم آمده گفت السلام عليك اولى
الله و ذکر الله و ذکر کائناته فی الحال بددت حضرت ذی اللیل شرم
و درخواست و دست بروی خود زود آورد و گفت اشهد ان لا اله الا
وحدہ لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد
ان علیا ولی الله و الامام بعد نبی الله ابوطالب نزد ولادت
و ولایت بشرم داد شرم گفت یا اباطالب القاس و امم که آثار و علامات
شب را با کیفیت ولادت آن حضرت تفصیل بیان فرمای ابوطالب
ان شب را که چون روز روشن بود بیان فرموده گفت چون از آن شب علی

پیش

گفت دیدم که از دهن محل بر فاطمه ظاهر گردیده زکشت متعین شد من کلمات ثابت
خوانده از حضرت عزت و ولادت بکثرت و مسکت توئم بس فاطمه را
و آسایش بهم رسید آنکه با او گفتم اگر خواهی همی زن را حاضر کنم که درین امر
باشند گفت رضا از تو که ناگاه از کنجی از خانه او آری بشنم که کسی میگوید یا
اباطالب در احضار زن تو وقت نای که دست بچشمش کن بیدن ظاهر شد
نرسد و بعد از آن دیدم که چهار زن حاضر شدند جامهای عریضه پوشیده و از آن
بوی شک از فخر شرم من می رسید و با تفاق متوجه فاطمه شدند و گفتند
السلام عليك يا وليته الله فاطمه جواب ایشان داد و برادر و قرار
گرفتند و با ایشان طری از نوه بود و چون شیشه با فاطمه مصاحبت و دوست
گفتند مشغول شده مدتی که باید که نمایند می نمودند تا علی متولد شد من پتا باز
نزد او رفتم دیدم که دوی مبارکش چون حوضش در لعان است از آن بزرگوار
صیرت بودم که ریم بر زمین سجده کرد و نصیحت بیان و طلاق زبان گفت اشهد
ان لا اله الا الله و وحدہ لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و اشهد انی ولی الله و وصی رسول الله و محمد یختم النبوة
بقی نعم الوصیة و انا امیر المؤمنین و در آن حال بوسه
و نیت حضرت رسالت بنام امامت و خلافت خود گواهی داده فرمود که محمد
بنو شد است و من ممتهم صایتم در روح شریعت و آفتاب برج هدایت منم
ایم کافه مؤمنان و مقتدای عامه مسلمانان مرا بعد از استماع آن کلمات

تعمیم

دیدم که یکی از آن زنان او را برداشته در کنار حوض عابدی داد و چون علی را نظر بر او افتاد گفت
السلام علیک یا امته و آن زن گفت علیک السلام یا خجسته بکنیت
 چه حال دارد و آن زن گفت پرورده لغای الهی و مستغرق فی غیرنا متناهی است
 چون این از غیب دیدم همان تا لک از دست و او دم گفتم ای فخر زنه من پر تو میستم
 پدر منی ولیکن با هر از صلب آدم آمده ایم و این مادر بزرگوار من و مادر تو هم صلیقه الله حیات
 من چون این جواب شنیدم از خواص فضل و شرفه شدم و در کجی خیریم بس زنی دیگر
 شده اورا از حوا گرفت چون چنین بر او افتاد گفت السلام علیک یا اخوتی
 گفت علیک السلام یا اخوتی علی علیه السلام احوال هم از آن زن پرسید گفت قرآن
 و کتاب داشت و نماز اسلام میسر شده باز حیرت برین استیلا یافته پرسیدم که ای فخر زنه
 این کدام فرزند است و هم ترکیت گفت این بر من است عده عیسی و عمن عیسی این را
 نه المهد صبیحا سبتین سال است پس آن زن فرزند را احسان نموده فرموده که
 زن دیگر دست از او گرفته علی را بشک از ذری که در آن ظرف بود مطیبت ساخت و زن دیگر
 پیش آمده جابر با کوزه در پرستید و مادر را حاضر گفت که کما شکی قره العین مرا بعد از
 کردن این جابج با کوزه می پرستید آن زن مرا می طلبی است که آن فرزند پاک را بکوزد و خنجه
 کرده و ناف بریده منو کشته و او را کشتن کند بگرورت زنی که مضمون است
 خداست و آتش روزخ مشرقی است گفت آن ملعون یکس باشد گفت این ملعون
 لعنه الله قاتل فخر زنه تو خواهد بود و در کوزه و بعد از آن از وقت حیرت مظلومه بود
 صلی الله علیه و آله پس آن زن را دیدم و آن زن را نظر من غایب شده

در آن روز

در غایت کشتن که شد مرا میفرستی که آن زن دیگر هم می رسید فرزندم علی در آنی الغیر
 من حشر شده گفت ای پرورده سیدم رسید زن فرعون بود بچایم و در محسوس بن خمر
 ای پرورده منم و از ذوق قیام مذکوره جنبه در گردان و نوید ولادت مرا با و پس آن که درین انتظار
 در جیل لکام و آن غار است و من او را که هسته آدم که ترا نوید دهم منم و اگر بر تو
 و سجده بشک بجای آورده روی بقیده جوابیده گفت سلام من با و پس آن و در آنجا
 پرست و در جنت الهی رفته و ابواب به روز دیگر در آن کوه اقامت فرموده کشتید منم
 دیگر صیانت یافت با او در سخن آید صورت نیافت و آن دو را غایب شده حاضر شده
 و بر و سلام گرفته و گفتند خود را بعی برسان که کولی خداست که توانای و حقیقی
 بجای فطرت و صیانت او از دیگران ابواب از این زن پرسید که شما کیستید و زن
 غار از بی چستید گفتند احوال ما را می شناسی که حق عتبه و علی را با بی ضرورت گرفته
 قیامت بجای فطرت منم او پرورده و در روز قیامت دلیل و راه نای او را هم پرورده است
 ابواب متوجه که مظهر گردیده بتر بیت نود و نه خود قیام سینود ای جابر مباد که
 افتی این را از کوشش که از اسرار مکنون و علم مخفیانه است جابر گوید که این
 ملکیت پر مرتبت گفت مایه سول الله یعنی را عقیده داشت که ابواب که فرموده و رفیق
 اسلام در قیامت حضرت فرمود جابر سخن آن حاجت نسبت بانی طالب کتب و نشان
 و پروردگار عالمان اعلم است ببقایه و خایر بنده کن و من چون در شب مسلح از بخت
 گذشت به پیش رسیدم چهار نور دیدم چون حقیقت آن از آفریده را طلب کردم حجاب

عزت رسید که یکی نزد عبدالمطلب است و یکی نزد عسم تو اوطالب و یکی نزد
تو عبدالمطلب و یکی نزد علی بن ابی طالب است گفتم آلی بچه علایق
باینترت رسیدند و آمد بر بودن از کف و گفتن بکون ایان و صبر بچایی که
از مشرکان میدیدند تا اینجا ترجمه حدیث که صاحب روضه الواعظین نقل نموده
بی تفاوتی انصاف کثیر التفصیل احمد و سیلی در بعضی از کتب قدیمی علی ایامه
این روایت را باز یاد میهن و انوکت اختلافی دیده و آن اختلاف بوجود آمدن آن در
حضرت نه الکن است در خانه کعبه و آن صبح و شام است و چون نسخه آن در وقت
تجزیه این کتاب حاضر بود همین روایت گفته نمود و صاحب کلیسی از ابی
عبدالمقد جعفر بن محمد القاضی علیه السلام نقل نموده که گفت نزل شد چه سبیل
بر رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت یا محمد انزلک بقرآنک السلف و یعزله
انحرقت الناکل صلب انک و علی بطر حلاله و حجه کله بالصلب
صلب اهل عبد الله عبد المطلب و المبط الذي حمله نامة بنت
و ذهب و اما حج کله بنی ابی طالب و فی روایتی فاطمه بنت اسد بنی هاشم
پروردگار تو شایسته سلام میرساند و میگوید که بر بستی حسام گردانیدم من آتش را بر بستی
تو از آن پرهون آمدی و شکلی که ترا نگاه داشته و پرورده و دوستی که ترا کشیده و تربیت
و پرورده آن کن را اوطالب است و در روایتی مراد حج فاطمه بنت اسد است که او یکای مادر
پرورش و پرستاری آن حضرت بوده است و صاحب روضه قدس شرح داده است که بعد از نقل

روایت کرده و فرموده که از شقاوت روایت که فاطمه بنت اسد پیش که تولد حضرت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم دفع یافت نزد آمنه حاضر بود و در پشت پدیده نشاندند
و عجایب بظلمه او نیز در آمد صبح که اوطالب از طواف بیت الله مر اجبت نمود فاطمه
او رسید که استب جذان عجیب و غریب شده بود که زبان بجان از ترس
حاضر است آمنه را فتر زندی متولد شد که از مقدم ترغیش دنیا و مافیها نشانی
یافته و من از بسیاری صیاد و رختهای مجرا که ستمی است در قصای عین برای
دیدم و بعضی از عواقب عادات که ملاحظه نموده بود بیان کرد اوطالب حشمتش
گفت ای فاطمه ترا نیز بعد تربیت کامل آلی مثل این حالتی در پیش است و حق تعالی ترا نیز
بعد از سی سال سن زندی که اوست خواهد کرد که همان را بنور وجود خود منور گرداند
و عجایبی که در ایش دیده در آنوقت نیز ملاحظه خواهی نمود فاطمه بعد از شنیدن این خبر
سرت اثر تنظیمه آن زمان و آن حالت می بود آوستی که بنابر مصلحت الهی آن حضرت
بمنصبه ظهور رسیده و الحمد لله رب العالمین و ایضا مؤلف در همان کتاب روضه
الواعظین از مجاهد از ابو جعفر و از ابو سعید خدری روایت نموده که او گفت مادر حضرت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بودیم که داخل شده نه سلطان کاخ و ابو جعفر
و مقداد اسود و عمار بن یاسر با جمعی از صحابه که با او شیخیان حیدر گردار و آثار عزن و دلال
مجرای ایشان ظاهر بود و آن حضرت را مخاطبه غصه گفتند خدینا که بالکمال
ما رسول الله از جمعی معاندان خبری چند می شنوم نسبت برادر و این عسم تو که سب زن

ما میگرد و اعتقاد ایشان است که سبقت ایشان علیه السلام باعث رتبه
 و منزلت اوینست که علی در آن حالت بصفت طهارت منصف بوده و اطهار
 بسبب شرف و کمال ایشان نمیشود پس رسول صلی الله علیه و آله بعد از استماع این
 کلام در بیان علو شان و سمو مکان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اهل کلمه
 آن حضرت مثل پیران برسل در ابتدای حال منصف کمال عقل و فهم است
 علم و کسایت بوده و رفع توهم آن قوم فرمود که سوگند میدهم شما را بخدا که در
 کتب سابقه و صحف با صیبه نخواهند آید که چون وقت ولادت ابراهیم رسید
 پدرش تارخ مادر او را از ترس فرمود بگریز ایند و در وقت غروب بگریز
 خراب ابراهیم علیه السلام متولد شد و ذی القدر بر روی خود کشید
 و شهادت لاله الا لله را مکرر گردانید و چون مادرش از آن امر غیب شد
 بسبب عت مشوره مادر شده باو منجی گشت و در آسمان نگاه میکرد و آثار صنع الهی
 را ملاحظه مینمود و حق تعالی مقدر در سوره انفصاف فرموده میگوید و كذلك نرى ابراهيم
 ملكوت السموات والارض وايضا شمارا سوگند میدهم که نمیدانید که چون
 قصه عنون بجهت شدت طغیان و رفع سرسی بن عمران زمان ماضی را
 میدیده و اطهار را میخواست و در صحنی که سرسی علیه السلام متولد شد ذی القدر بر روی
 حرف زد و مادر را تسلیم نمود که مرا بصند و قی نمانده بنده ای و در محکم کن و در بار
 تا از جود دستم فرعون در آنان باشی و سرسی بخود راه داده و در گفت ای فرعون

نور دیده نیز سرسی که عرق شوی و ازین دریا بکنار رسی سرسی علیه السلام فرمود که دفعه
 مادر که بر در کارین مرا بتو خواهد رسانید و مادر سرسی بطولتی که تسلیم نموده بود او را
 صدوقی نهاد و در بارها افکند بعد از هفت ماه و در بابت امح بعد از بیست و روز مادر سرسی
 و در آن مدت شیر از پستان عنایت الهی منبج میشد و نمیدانید که عیسی بن
 مریم در وقتی که متولد گردید و حبره عمار در حوزة ایداد ان کین داده فرمود که
 ای مادر بحکم الهی رضا داده اند و بکین و بکین میباش پس سخن را و ابراهیم دوم از ریشه
 بشو و حضرت الله تعالی در آنوقت بخیل را بر فناء دل ساخت و نبوت باو عطا
 و در اوقات صلوة و ایامی زکوة افرمود و در روز دوم ولادتش با عیسی که مادرش را
 سرزنش میکرد و حرف آمد و گفت اَفْعَبَدُاَ اَنَا فِي الْكُتَابِ وَ عِبَادُكُمْ
 رتبه من از انبیا ی سابق رفیعتر است و رتب و منزلت من نزدیکتر است به حق تعالی
 پیشتر و مرا و علی را از یکنور خلق نموده و مادر صلب آدم و بعد از آن در اسلاب بعضی
 از انبیا پیشتر مشغول بوده از صلب بعضی منتقل می شدیم تا به عبدالمطلب رسیدیم
 همیشه نور مادر چنین پوران ما نمایان بود و آواز ذکر با گوش و در آن و در آن میگویم
 تا آنکه آن نور بدو نیم شده و نصفی بصلب عبد الله و نصفی بصلب ابراهیم منتقل
 و هر که پدر و عم من در محاسبی قرین حاضر میشدند آن نور از ایشان ظاهر بود و روح
 الالین در وقت تولد علی با جود رب العالمین نازل شده فرمود که ابراهیم علیه السلام حق تعالی
 سلام بر من و میگوید احوال من و نبوت ترا به کام رسید که با من و برادر و وزیر خلیفه

توبه نیامی آید و بعد ازین توبه است و توبه محل برناطه است اما ظاهر شده و بعد از آنکه
علی متولد باز چهره شیل نازل شد و منبر بود که علی را فرمود چون دست بگرفت برده که
فاطمه در پس آن برده بود و در آن گریه علی بر روی دست من آمده دست راست بر روی
دست نهاده و بعد از این حضرت عزت و رسالت من او را داد و صحیفی که
حضرت عزت بآدم رسانیده بوده و شیش بنی آنرا ملاوت میخواند و بکار
آن اقامت می نمود که اگر شیش بنی حاضر میشد البته اقرار میکرد که علی علیه السلام
بهر از من میخواند و بعد از آن توبه بر کسی واجب علیها السلام از وی می شنیدند و البته عزت
میخواند که علی علیه السلام از این بهتر میداند و خوشتر میخواند و بعد از ملاوت
کتاب مذکور شده و در ملاوت است آن بخود و بر پیش که الحال ملاوت میبایم در آن
بر من خواند است و یک آیه بر من نازل شده بود پس میان من و او مکالمه کرد
اسبغ و او صیای باشد بر وقوع مویست و بعد از وقایع مذکوره که هیچ دیده ندیده
و هیچ کوشی نشینده بحالیت طفولیت بر جمع نموده در کنار در قرار گرفت و هرگاه در
ولادت علی علیه السلام صاحب این حال باشد حیرانها از اقوال و ائمه اهل صلاله مخزون
میشود و از زخافات ایشان تاثیر میگردید بخدا قسم که من از اینها افضل و فوق
از اینها اهل است و در حینی که آدم علیه السلام نام من و علی و فاطمه و حسن و حسین را
ساق عرش دید و در نظرش عظیم نمود و گفت الهی ایاهم جمع کن نزد تو گرامی تر از من باشند
خلق نموده خطاب بآب اباب رسید که ای آدم اگر عیون تو زمین صاحبان این نامها

نمیشود

میشود آسمان و زمین و ملائکه مقرب و اسبیای رسل را نمی آید و در آنکه بر توبه
خلق میگردم و چون آدم صغی بر پوست البیشقی ارتکاب غلاف اولی کرده از غره
مهنیه تنهال نموده و شکریا را ایلا بوی روی نموده و بیج شرف از سرش افتاد و خدا که
توبه و انابت نمود در معرض قبول غنی افتاد و تا میرسد علیها السلام او را از آن نامها که بر ساق
عرش دیدی که فراموش نموزی آدم علیه السلام مستند شده و از شفیع صاف و به نام
الحاجات حاجات نموده و گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و علیها السلام
و منزهات انجاعت که توبه مرا شرف اعانت ارزانی داری حق تعالی توبه او را قبول
و در حدیثی در قرآن مجید آمده فَقُلْتُ اَدْرِمْنِي نَبِيًّا کلمات کتاب
علیه و خطاب آمده که ای آدم بشارت باد که صاحبان این نامها از ذریت
و اولاد عظام تو گردانیدم و آدم شکر الهی تقدیم رسانیده بر ملا اعلی سبایات
نموده و این که این مرتبه رفیع و در چه منبعه از فضل و شرف است بر سر این
و بسبب تفضل الهی است نسبت با و اهل بیت با پس سلطان مابقی فخر از نزد
پیغمبر صلی الله علیه و آله بدون آمده شکر الهی تقدیم رسانیده و دانسته که نسبت
ایشان فایده در شکرتان و نسبت از دستشان ایشان است حاجت خود را از نزد
ایشان است صاحب کتاب کافی یعنی محمد بن یعقوب کلینی از امام جعفر صادق
نقل کرده که آیه وَلَقَدْ عَظَمْنَا لَكَ اِيَادِمَ مَرْفَعَتِ كَلَامَتِ را معاد بود محمد و علی
و الحسن و اله و علیهم السلام و آیه مذکوره بزرگواران موشح از باب شایسته و با چراغ آن

غضب الهی گردیده و بعضی از تحقیقین از اقدام عثمان بر سوختن کتب که مستحق
مست آیت و آسمانی بود کفر او را اثبات نموده اند و گفته اند مثل این افعال سیریز
از آن که فوری معاند و از مجرات است پیوسته حدیث بسط است که حدیث غم در بعض
کتابها مذکور است و لیکن مختلف منقول شده اما آنچه اهل سنت و جماعت نقل کرده اند و غیر
قاصدیده اند بطریق مختلف از انس بن مالک روایت نموده اند که او گفت اهدی الله
لباط من خندق فقال یا انس ابط فبط فبط ثم قال دع العشرة فلتقم
فلما دخلوا امرهم بالجلوس على الباط ثم دعا عليا فناجاه طويلا ثم رجع
على نجاس على الباط ثم قال يا ربع احلينا فاما الباط فبق لنا فاما ناك
يا ربع ضعيفا ثم قال تدرون في ارضي ومكان انتم قلنا لا قال يا ربع
هذا موضع الكهف والرفيق قوموا فكلوا على اخوانكم فقلنا اجل رجل
فقلنا عليهم فلم يرقوا علينا فقام على عليه السلام فقال السلام عليكم
معاشرا الصديقين والشهداء قالوا وعليك السلام ورحمة الله وبركاته
فقلت ما بالهم رقدوا علينا فقال ما بالكم لم ترقوا على اخواني فقالوا اتاخضع
الصديقين والشهداء لا تكلم بعد الموت الا الانبياء والادعيا وقال
يا ربع احلينا فقلت يا ربع ضعيفا فاذا نحن ابجدة
قال فقال على عليه السلام تدرك النبي صلى الله عليه وآله في اخر ركعة فطوبى
واثينا وانا النبي صلى الله عليه وآله في اخر ركعة امر حسب ان اصحاب الكهف والرفيق

نخلنا التريح

عليك وله
يرقد

کاوی

کاوی من اياتنا نجبا وعلی بن اهل سنت است همین حدیث را همین طریق نقل کرده
در آن حدیث او همان زیادتی است که فضلا رواه الى وقتهم الى اخر الزمان غنم
المهدي عليه السلام يستلهم فيحسبهم الله عز وجل ثم يرجعون الى الله
فلا يعقون يوم القيمة يعني السركت از این که السركت چون آن فتنه را که در این
دوران دو کس را بخوان پس من آنها را طلبیدم و چون آمده امر نوادیت را بر پیشانی
بر آن بسط پس خواند علی علیه السلام را در زمانی طویل با و را ز گفت پس علی علیه السلام
در آن بسط نشست و بعد از آن که با و را در پس با و را بر پشت و آن بسط به تنه
برفت تا که جا گرفت با و را بر زمین گذاشت و بر زمین رسیدیم از آن پس رسید که رسیدیم
که در کدام زمین و کدام مکان نشاندیم بنما گفتیم بنما بنما بر این محل گفت و دریم است
و این جا هست که اصحاب کتف خوابیده اند پس گفت بر خیز و برایت سلام کنید
پس ما یک یک بر میخیزیم و برایت سلام کردیم و مسج یک از ما جواب نشنید پس
حزب برخواست و گفت السلام عليكم معاشرا الصديقين والشهداء و شنیدیم
که یکبار هم گفتند و عليك السلام و وحده الله وبركاته السركت پس می گفتیم
چه بود این را که جواب سلام دادند و در سلام افزوده حضرت علی علیه السلام باز میفرمود
ایشان شده گفت چه بود شما را که در سلام بر بردان ما میفرمود پس ایشان در جواب گفتند
ما کرده است گویان و شنیدیم ان ما ورم که بعد از مردن حرف نزنیم و تکلم نکنیم مگر با حق
و صیحه می و بعد از آن با و را خطاب نمود که با و را بر دارد و با و را بر پشت و همان علی

سبط را میباید تا آنکه اید و اگر نگوئید سبط را بر زمین گذارد و چون بر زمین آمدیم خود را در زمین
مدینه یافتیم پس علی گفت رسول الله را در آن زمان فرمود که ای محمد پس چون آمدیم مدینه
رسول صلی الله علیه و آله در آن شهر رفت و فرمود که ای محمد و فرمود که ای محمد و فرمود که ای محمد
یا جابر بن عبد الله که آن حدیث است انما جاءنا رسول الله و فرمود که ای محمد و فرمود که ای محمد
و این حدیث را به همین طریق نقل کرده و این زیادتی پس اصحاب گفتند باز سبط را بخوان
و همان حال خوانده بود تا آنکه از آن که حدیثی بودی علی گفت حدیثی که حدیث
برایتان سلام خواهد کرد و حق تعالی ایشان را از نذر عذاب خواهد کرد و جواب سلام
علیه السلام خواهد داد و باز خواهند خواند تا روز قیامت و چون هر فلان حدیث خواندند
ایشان از خواب بیدار شدند و عصبانیت در آن روز بسیار بود از آن جهت که در آن روز
در عید حاضر شدند مجلسی که آن بنی امیه نقل این حدیث میخواند و دیدیم که مردی بر سر کوفتی
یا آنکه در آن مجلس رسول الله این بر می کرد و در قیامت هر یک از اینها و حال آنکه در آن روز
رسول الله نقل میکرد که مؤمنان بر سر من می ایستادند پس این مرد بر سرش ایستاد
از خجسته روان شده و بعد از آنکه رسیده بر آید گفت دعای سیده صانع در حق من بخوان
و چون این حرف گفت مردان آن روز به جانب برخواستند نیز دعا خواندند و گفتند این
آنچه گفتی از برای ما بیان کن آنست که این در گذشتیم و هر چند آنست که از برای ما
گردد و چون دید که نایده میکند گفت بر جایی خود بنشین تا بگویم و حدیثی که سبط این
بیان کند چون مردم بخاری خود نشسته گفت بشنویم و دیدیم که بعد از آنکه از برای رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم سلام کردیم بر او از طرف شرقی از و بر که از آن طرف که نایده

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا فرستاده حکم کرد که در آن را غلب نمایم و چون بدان
شدند علی بن ابی طالب از آن فرمود که ایشان را بر این سبط بنشینند و بعد از آنکه گفت
و نایب نموده باز آید و مرا فرمود که ای انس تو نیز برو تا هر چه منی مرا از آن خبر دهی بعد از آن
ملفت علی علیه السلام شد گفت باور امر کن تا شما را بر داشته نبویم و علی علیه السلام گفت
سیر و علی بن ابی طالب و الله واحد را در هواست یا میگویم و از ملک فی الجمله میگویم
تا آنکه نوبت دیگر آمد گفت یا حج صنعینا یعنی ای باور را بر زمین بگذار چون بر زمین
قرار گرفتیم گفت سبحان الله که در کدام زمین نشسته اید گفتیم خدا و رسول و حق
بشر میداند گفت این مکان اصحاب گفت است بر خیزد ای اصحاب رسول الله تا باریت
سلام کنیم پس باور گفتیم تا بخواند ایشان رسیدیم اولیایی که در عزم سلام کرده و چنانچه
حزب گفت پس هر چه در سلام کردند جواب نشنیدند پس بعد از آن بنی عوف سلام
پس باقی اصحاب سلام کردند و هر کدام میگفتند السلام علیکم یا ابا جعفر و السلام
پس بنی نضیر گفتند السلام علیکم ورحمة الله انما انتم غلام رسول الله اصحاب
الکلف سبحان الله از آن جهت پس علی بن ابی طالب بر خیزد گفت السلام علیکم
یا اصحاب الکلف و از قیسم الذی کا نوا من امایات الله عجبا پس بعد از آنکه گفتند
علیه السلام یا وصی رسول الله ورحمة الله و بکالت و چون اصحاب در خاطر داشتند
که آیا چه در جواب سلام ندانند و حال آنکه جواب سلام واجب است علی علیه السلام پرسید که
یا اصحاب الکلف چرا جواب سلام اصحاب رسول الله نگفتید و در سلام ایشان نکرده اید

زبان گفتند یا خلیفه رسول الله انما نسوة امنوا بربهم وزادهم الله هدية والمسلمون
اذن ان تود السلام الا على شئ او دمی بخوانت وحقی خانه التبت انت
سید الوصیین پس گفت ایابندیدای اصحاب رسول الله گفتند بل ایابندید
پس گفت بر جای و مقام خود مینویسید و با برکت هر کسی بر روی سبط بر جای نوشته قرار
گرفتیم پس گفت یا ارجح احلینا و ما بهمان روش را به او برده سیر میفرموده اند که آفتاب
عزوب نمود و بیا در فرمود که یا ارجح صنعینا پس با او فرود آورد بر زمین که رفته اند
و یکایمی بغیر از شمشیر یعنی در مینه تکی نه است و آب در آن نه و از هیچ طرف باقیمان
المومنین وقت نماز رسید و با آنکه است که وضو سازیم پس آن حضرت رجوع
بر آن زمین کرد و نزدیک با سر پایی بر زمین دیدیم که حشر آبی پاشیده فرموده اند
آنچه میخواستید و چون نزدیک چشمه رفتیم آبی در نهایت شیرینی و خوش مزه کی آن آب
خوردیم و وضو یافتیم فرمود که اگر این مسیح بود و جبرئیل علیه السلام از برای نماز است وضو
می آورد نماز کردیم و او نصف شب بنامه عبادت مشغول بودیم گفت بر جای بای خود بنشینید
که نماز صبح یک رکعت آن نماز را با رسول الله صلی الله علیه و آله خوانید و با او نماز
به او برده سیر میفرموده اند در رکعت دوم نماز صبح مسجد مدینه رسیدیم در رکعت سوم
برکعت اول گرفته نماز تمام کردیم و چون از تعقیب خانم شد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
بنون التفات نموده گفت یا اسیر تو میگوی یا من بگویم آنچه دیدی شنیدی گفت یا رسول الله
حدیث از من شنیدنی تراست پس آیه نموده از اول تا آخر بر سر گذاشته بود بخوبی

بیان نمود

بیان فرمود که کسی با بوده است و چون حکایت را تمام کرد فرمود ای رسول الله که این حکایت
از تو گواهی طلبید که این خواهی داد گفتیم بل یا رسول الله و چون آن حضرت رحلت نمود و او را
بعقب و عدوان متولی امر خلافت شد امیر المومنین علیه السلام حاضر شده در حضور جمعی
گفت ای انس در سبط و چشمه آب بیان و نقل کن و گواهی که رسول الله صلی الله علیه و آله
تر آن امر نموده بود به و من گفتم یا علی پری را در یافته و به چشمه را فراموش کرد و تمام
اگر بماند کرده باشی و بعد از آنکه سحر صلی الله علیه و آله دستم نموده کنان شهادت کردی
حق تعالی سیدی در روی تو داشتی و رجوع تو در کوهی در چشم تو پدید آورد که چنان توانی
داشت و من از آن مجلس برخاستم و آه بان سر من گرفتار شده و الحال تا در بر آورده
رمضان بنشینم و طعام در معده من قرار نگیرد و با آن حال بود تا بهر وجهی که گشته باشد
والله على الراحمین گوایا و این نیز میفرماید می باشند نموده بانه من آن
سبط بر دوش که علای امامیه گفته هم آیه ذکر نموده اند که آنست که در کتاب مجمع الزوائد
که ظاهر از مصنفات صدوق یعنی این بابویه در سننیه باشد و چون حدیث مولا
و مع هذا عربی خواننده را معلال کشید و ترجمه آنرا لفظاً باللفظ می نویسد روایت میکند
بابویه بسند خود از سلمان رضی الله عنه که گفت نشسته بودم نزد سید و ملا می خواندیم
المومنین علیه السلام در آن وقت که در میان محبت با هم خطاب کرده بودند حضرت امام
علیه السلام در حقیقت و محمد بن ابی بکر عمار یا سید مقداد اسود نیز در وقت آن حضرت بودند
و از هر جا سخن میگذشت که امام حسن علیه السلام متوجه پدر بزرگوار سلام الله علیهما

یا ایها المؤمنین حضرت ملک و دو صد سیاهان بن داد علیهم السلام را سلطنت می داده
آیا از آن عطیه حصه نصیبی بید او صدیا رسیده باشد شاه سریر ولایت تبسم
نموده است بود که بآن معبودی گردانده خشک و در زمین سینه سگردانه و آن تارگی
ادم را از خاک تیره آفریده قسم که آنچه حدایتی به پدر تو داده بسیم یک از او صدیا
لامنی و بعد ازین بسچکس باین کرامت غایب شو ابد شد پس نام حسن علیا قسم
و حضرت القاسم نمودند که یا ایها المؤمنین منو اسم که ششم از آنچه حضرت الهام
بشما موهبت نموده است بده کنیم و معاینه به بینم تا موجب از دایه امان و باعث
علم و ایمان گردد و صدیا صدوات الله علیه و آله فرمودند که حیات و کرامت
یعنی جهان کنیم که شما میخواستید و چیزی از چیزهای که حضرت عزت بن کرامت
بر شما ظاهر شد پس برخواستند و در گفت خود کرده و کلام چند زبان تحسین یافتند
که هیچ یک از حاضران آن نتوانستند که در از اینجای بیان دست مبارک
بجانب منزه دراز کرد و بعد از لح دست را برپا آورد و برکت دست مبارکش در پاره
دیدیم سلمان گوید که ما هر از آن دو پاره ابریشیم که هر یک چون از کف او جدا شد
گفتند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک و صبیح
کو بر من شک فیک فک و من عتک بک فقد سلك سبیل الشیات
یعنی کوهی میبیم که نه یکی است و محمد رسول در گزیده است و تو دمی و طیف پیغمبر گزیده که
شک آورد در وصایت و خلافت تو چنانکه شود و هر که دست در عروة الوثقی تحت تریزه نجابت

بگویم

پس دیدیم آن عا بر چون دو تا کچلین شدند در چلبی یکدیگر قسمه گرفتند و از آن بزرگ
شک ازین جمل افغان اهل این بر رسید پس فرمود برین درین ساجد بشیند تا هر دو پاره
بر یک ساجد نشستند و آن حضرت به تنهایی بر یک برابر دیگر پس کلامی که فرمود که
کس نفهمید و اشاره باین کرد که ای ابر حجاب منزه و آن شک که ناکه باری بزرگان دو پاره شده
بعد از آن ساجد نام برداشته بود و در و مادر از وقت چون بآن حضرت گفت که دریم
دیدیم که دو پاره از زویشیده تا بی از بقوت سرخ برسد و در و نیلینی که بندان از باقی
آورد بود در پای داشت و انگشتین از نو دایه پیغمبر را بی که در کشتی آن چشم را فرود
محمات در انگشتش بود و بر کرسی از نو نشسته بود نام حسن علیا قسم گفت ای پیغمبر
بر مخفوقات سبنا علیا قسم بجهت انکشی الطاعت میخواند شما را بچه سبقت داد
بر دارند فرمود که یا ولدی انا وجه الله و انا عین الله و انا لسان الله الناطق و
خلفه و انا اولی الله و انا نور الله الذی لا یطقی و انا باب الله و انا
و انا حجتی علی عباد الله و انا کفن الله خد ارضه و انا یمم الحجة و انا و انا
سکذا القرین و انا جعلت الله معنی ای نور دیده من و جانشین من و انا
و علی الله منم و آن مردی که فرو نشیند منم آن دردی که از آن در کج اتزان رسیدیم
و کج نه از زمین منم و در قرآن را من از برای بسکند در قرار داده بودم که بآن شهنشود
بود میخواستی که خاتم سیدان بی علیا قسم را بنویسم و دست در جیب کرده انگشت بی
آورد از خطای امر گنیش از آن وقت سرخ فرمود که ای فرزند این خاتم سیدان است و نه نمای

برای نقش کرده اند سلطان کوچه قیصر حصار زاده شد بجهت کی که گویا او را غنیش خسته
 پس فرمود اینها از مثل ما عجب میت بکند اسو کند که بنام امروز شما آنچه پیش از من بود
 بشنید پس امام حسن علیه السلام گفت آردی آنت که سه ذوالقرنین را با بنای بی پستان
 حضرت با دار فرمود که در این طرف که من زنده حسن علیه السلام بنیاید هر مقدار آن
 آوازی چون آواز در قد برسد و آواز بر داشته بود امیر المؤمنین علیه السلام بر آن کسی
 نشسته از بی نامی آمد تا باد مار کوه بلند رسیده و درختی عظیم بر آن کوه بود خشک
 و بکنایش بخت یکی از گفت ای امیر المؤمنین این درخت را چه رسیده که در آتش بخیزد
 منم که آرد برسد تا حال خود بگوید امام حسن علیه السلام پیش فرود از آن درخت سوال
 کرد که مالک اینها الشجرة معینی چه شده است ترا ای درخت که سبزی از تو نفعی بگرفت
 ریخته حراب نداد امیر المؤمنین علیه السلام منم که احببتهم اذن الله انهم الشجرة
 معینی چه شده است ترا ای درخت که حاجت بهم بخیزد معینی ای درخت بزرگ آلی حجاب
 بگوی سلطان گوید بگذاشت که آن درخت ختم شده گفت لَبَّيْكَ يَا وَصِيَّ
الله و خلیفه من بعد حقاً و خطاب امام حسن علیه السلام نمود که ای امیر المؤمنین
 وقت سحر بر پست نزد من می آمد و در رکعت نماز میکرد و بر پیش و بیل و قفس بر تن
 مشغول می شد و میرفت و در آمدن و رفتن بر کسی از نمود در میان از صید بود که آن
 شک از فریب من می رسید و من از استقام روح انزای آن حضرت و آن نور سیم
 و با تراوت میبود و اکنون چهل و شش که قرین اندانی نغمه و در از نغمه وقت حال

بین مرتبه رسیده اگر آرد بسته عاکنی لطف خود از این بهر دوره آرد آمدن او را کمال
 بخود بار می آورد پس شاه ولایت بنزد آن درخت رفته و در رکعت نماز کرده و
 مبارک بر آن درخت مالید سلطان گوید بگذاشت که از آن درخت ناز شده تا
 برخواست و فی الفور سبزه در یک آورده میوه جردن کرد پس آن حضرت
 قرار گرفت با دار بر داشته بلند شد بگوید که دنیا در نقطه با مقدار سبزی میوه و دار
 و نشسته دیدم که سه آواز از زیر قیاق و پای او در قفس محیط بود و یکت
 او در شرق و یکی در غرب بود از آن حضرت پرسیدم که این کیت در نه که نشسته
 که حکم خدا من او را در موضع لب کرده ام دنیا یکی شب و در شبی روز موی خسته
 و چنین خواهد بود تا روز قیامت پس با دار بر داشته تا بنزد قفس و با جوج می رسید
 و آن حضرت با بر خطاب نمود که اهبطی تحت هذا الجبل معینی ای امیر المؤمنین که گویا
 و آن گویی بود بلند طلافی که گویا سبزی بود سیاه و بوی در از آنجا عیب من می رسید
 و با جوج را دیدم و از کثرت این تعجب نمودم و این ناله صغیر فتم
 یک طول قاتل من است که و منقش قدش در صدر و عرض مقاد که و منقش
 گوش خود را الحاف و دیگری را اولیج کرده بودند و یکی از ما را حاکم آنها پرسید آن
 منم که حاکم این جمیع نامحصور منم و ده آواز حکم من اند پس با دعوای گفت باو
 ما را بر داشته بگوید تا فرساید گویی دیدم چون با تو تسبیح که محیط هدایت
 و نشسته چون سگلی آبی بر سر کل چون آن نشسته را چشم را انداخت گفت قلک

یا امیر المؤمنین پس رخصت طلبید از آن حضرت که مطلب خود را عرض کند حضرت
فرمود من بگویم چه میخواهی یا تو سبکی فرستید گفت شما بگوید یا امیر المؤمنین
رخصت زاریت برادر است و مصاحبت منوایی رخصت را دم بسبب زاریت برادر است
از حقن اگر هم گفته را می شد بعد از آن در رختی دیدم چون در رخت اول هر شب امیر المؤمنین
علیه السلام درین آنه و بسبب از نماز و تسبیح و تهنیت پس بر سرش برشته و بیفت کن
و فرمودم سپیدم چلی رخت است که فیض قدم خود از من باز گرفته تنم که رخت در رخت
فروردین از غارت است و امام حسن انصاری فرموده حضرت امیر علیه السلام
رخت مبارک بر آن در رخت کشیده در رخت گفت استند ان لا اله الا الله و
استند ان محمد رسول الله و انک امیر المؤمنین علی الامتة المبارکة الطیبة
و و حتی رسول رب العالمین من تحتک لیت جنایا و من تخلف عنک
پس آن در رخت بنزد فرستم شد و طاعت یافت و ما عقی در زاری آن گفته پس
یا امیر المؤمنین آن رختی که رخت فرمود که در روز بر جل طاعت عبودیت خود فرستید
بر آن موکل است رخصت زاریت این رخت طلبید و بعد از این رخت که در آن
یک از یاران گفت که ما یکدیگر هم بدون شما از محل و مکان خود حرکت نمیکند فرمود که بخدا میگویم که
در بستر من بفرستید پس یک از ملایکی در رخت من از جای خود حرکت نمیکند
و بی اذن من بعد از منی خدیش نمیدانید که اگر حضرت عزت بر حق غضب افکار
و بعد از من فرزندم حسن و بعد از او کس از دولا که نمائند ان لا اله الا الله است این حال آنه

انام

و هیچ یک از ملایکی از ملایکی متوجهی را ندانید که کی نفس بی اراده ایشان بر آورد پس
نام رختی که موکل غاف است بر سید فرمود بر خایش نام دارد و این گفتند
امیر المؤمنین نه در روز در خدمت شما بسبب زاریت کدام وقت محل نزول اعیان در آن
گفته شده بود فرمود حبیب خود امیر پیش بنه بوش بندم پس امیر بشود و چون
کشودم خود را در محلت دیگر اینتم گفتیم هذا شیء عجیب فرمود که امر محلت در
قبضه آنقدر است که تمام اوقات بر اطلاع آن نیست و مع هذا من بنده محترم
در اکل و شرب و کسب و خواب مانند دیگرندگان و اگر انکی از آنکه من میدانم بنده
و دعای شما را بشنید آنرا بنده را بنده که اسم اعظم حق سبحانه و تعالی مقصود است
بنزد اصف بن برخیا که تحت عیسی را یک چشم زدن بنزد صدیق علیه السلام حاضر است
یک حرف بود و در نزد من مفاد و در حرف است و یک حرف علم قیامت که مخصوص باری است
که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم شناسخت مرا که شناسخت و شناسخت
هر که شناسخت پس آن ابراهیم فرمود که ما باقی میماند که در سببی و فرعی با در خدمت
برابری میفرمود در اینجا جوانی و از میان دو قبر بناز مشغول دیدم گفتیم یا امیر المؤمنین
جوان کیست گفت برادر من صالح بنی است و این دو قبر از پدر و مادر است چون
صالح بر صالح المؤمنین افتاد و عیسی امیر المؤمنین علیه السلام چنانچه پیش آمد سینه
پسین آن حضرت را بوسید و در بکنان بشکوه آمد و آن حضرت او را شنید و بوسید
که چرا میگوید من خود که از پدرم سید امیر حسن علیه السلام گفت ایها العبد الساقط چه چیز ترا

میگردانید و من بود که در پرت هر روز وقت طلوع صبح نزد من آمد و من نامش را
 دباغت نشط و در غایت من بود در عبادت و امروز ده روز شد که شرف میآورد
 چون او را دیدم طاقتم نماند گفتم یا امیر المؤمنین این محبت است یا هر روز صبح
 در خدمت شما بر سر میروم پس چگونه بی اطلاع مانجا آمده با حضرت صاحب
 میگردانید من بود که میخواهم خدمت پیمان را زیارت کنم گفتم بی اسم
 المؤمنین ما آوردن این است پس شاه ولایت روانه شد و ما در خدمتش
 بستان رسیدیم که کسی نماند آن ندیده و نشنیده و آنهایی جاری و مرغان خوش
 الحان و فو که بسیار چون آن مرغان را چشم بر آن حضرت افتاد و دور او گرفته
 بر میزدند و طواف میکردند و در میان بستان تختی فرود و دیدم جوانی بر آن
 خوابیده و دستهای خود بر سینه نهاده و دو مار بر بالای سر و پایش پای او
 و تر گرفته چون ماران آن حضرت را بعد از در قدم او غلطیدند گفتم یا امیر
 این جوان کیست و بود سیما آن است و انکشتن را از انکشت خود برون آورد
 و بر انکشت او کرد و گفت قَدْ بَاذَنَ اللَّهُ الَّذِي يَخْلُقُ الْعِظَامَ وَهُوَ يَمِينُ
سَيِّدَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ برخاسته گفت إِنَّمَا هَذَا أَنَّ لَأَلَةَ الْإِكْفَةِ وَحْدَهُ
لَا شَرَاكَ لَهُ وَكَأَنَّمَا هَذَا أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَسْأَلُكَ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ
الْحَقِّي لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كَيْلَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَكَأَنَّمَا هَذَا أَنَّ
وَصَّى رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا الْهَادِي الْمَقْدِي الَّذِي سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى

بجنت

وَيُحِبُّهُ وَحِبَّتْ أَهْلُ بَيْتِهِ مَا أَنَا فِي اللَّهِ الْمَلِكُ یعنی که ای مهدی که
 خدایی سزای پرستش است یکمیت او را شکر ملکیت و درستی که محمد بوده است
 و نه ستاده او و او نه ستاد بر آسمانی و اظهار کردن دین حق که پرستی غیر حق
 او باشد باطل باشد و دین او ناسخ همه دنیا باشد و اگر چه مشرکان از این سخن گرا
 داشتند باشند و کوه ای میگویم که تویی وصی و جانشین رسول الله حتی و تویی راه
 نمانده راه یافته که بر سید تو سزاوارترم من از حق سبحانه و تعالی و به
 محبت تو دارم این خدای تعالی آنچه دادن ملک و پادشاهی که مثل آن بسیار است
 از او داده آدم داده بود و اگر محبت تو را شایسته محبت ختم آن سلطنت بزرگ
 بر من عطا نسیف بود پس زانی آن سرور و نزد سیدمان علی بن ابی طالب
 پیای بوس آن پیغمبر بزرگوار شرف شایم پس میان او را غوده برخواست
 و سیدمان بکمال حمزه برکت و با بر سریدم که یا امیر المؤمنین شما علمی آنچه در عقب کوه
 قاف است است فرمود که خلاق عالم و مدبر من آدم در عقب کوه قاف جبل
 عالم آفرید که هر عالمی جبل برابر دنیا می شاست و علم من باورای کوه قاف
 علم است بکمال این دنیا و آنچه درین دنیا است و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
 منم حافظ و نگهدارنده آن عالمها و همچنین بعد از من اولاد من حافظ شریف
 و وارث علوم مصطفوی خواهند بود تا روز قیامت و من داناتر از همه است
 که در آسمانات از راههای که در زمین است و یا بهر نخل و درخت و کنون الهی و یا بهر

اسمای حسنی چون خدا را آن اسم بخواند حاجت کند و ایم صاحب آن نامه که در پیشگاه
نویسند است و ایم قسنت کنند و بهشت و دوزخ و از عینم گرفته اند ملاکی استخوانهاست
و بتلک و تعلیق و توحید آله را و ایم کاهی که چون آدم صغی تلقی بان نمود توبه اش
قبول شد و من میدانم این روز و شب و هر چه در این است اسم اعظم که اگر
برکت نیتون با آن صبی می نویسند و در آتش اندازند نشوز و طاعت و صلوات
پیش مردکی کند و بترکی شب و در سستی روز از برکت نامه های ماست و اسمای سامیه را چون
بر اسماء نقش کرده میستون استقامت یافت و زمین بان سفت گشته است
و چون بر باد خوانند در حرکت آمد و برق نوشتند لغات جدا کرد و بر عهد دست نموده
خاشع شد و هر چه به اسم این نقش کرده شکم کلام سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ
وَالْحَمْدُ لَكَ وَبِإِذْنِكَ و چون کلام بحسب نظامش با یقین رسید و هر چه به نامی خود کرد
بوشیدم باز گفت بخت می کشی و منم از دستم را دیدم شش بر بازای می خورد و تفسیر
ضیاع و در دست و نهایت بگندی قامت و کمال استقامت هر یکی چون نخل بسیر خود کرد
ای کرده از بقیه قوم عاده که هنوز در کفر و ضلالت و ظلم و ستمات گرفتارند و ایمان بر ایشان
و در حساسات و شش ایشان از شهرهای مشرق بود و من با بر خاق چون قلع و قمع ساکنان
نموده باین مکان ن نقل نمودم تا شش ایشان را همیشه و شش بر آن مطلع شود و برین و پس
که این کرده فدا نمائیم پس آن قوم را بوجه انیت خدا در سال مد ظلی و ولایت خود
ایشان را نموده و کرمایان و اسلافان خوانند و همان استماع و زینده سپیدان کرد

و آنها بر او عهد نموده و بسیاری را بکشت و چون حرف ادا شد به خود بنزد آمده دست مبارک
بر سینه مالید و حرف از زبانیش شد و با دیگر با از بینه اش ترا بایان و اسلام و عفو نمود
ایمان نیاروند و برق و صاعقه ظاهر شد و چیزی چند میخواند که غنی نمیدیم و را بخت
شد که این برق و صاعقه از دهن مبارک آن حضرت بر می آید و چنان صدای بزرگ
میداد که گفتیم البته آسمان بر زمین می افتد و کوهها در هم میریزند و انکسیت تقطع از
ایشان نماد و چون از جهاد آن قوم خاخ شد و عد و برق بر طرف شد استعدا نمودیم که با
امیرالمومنین را و او بطن خود بر آن که زیاده برین طاقت نداشت و به نذر ایم پس آن حضرت
ابرا را طلبید و با بر آن سوار شدیم آن حضرت منظم کلامی شد و با و را به ابر و بجای
که دیگران بقدر در می میدیدیم و بعد از آن خود از منزل امیرالمومنین عذر داشتیم دیدم در آن
مکان که مافروشه بودیم چون رسید آمده نشستیم باین روز نشینیم که اذان می گشت
و او اول صبح بعد از طلوع آفتاب راهی شد و بودیم و درین پنج ساعت نجاه ساله را در
طی نموده بودیم و چون راه را متعجب دیدم سر خود که بخدای که نفس من بدست قدرت است
که اگر تمام شمار در طریقه العسینی در راه آسمان در میسما و یکروام و بر آن قادرم و این همه
عطیه باذن خالق البتة و از برکت میر الخلیفه یافته ام و منم فای و صفی آن حضرت در صحنه
و زمان رحلت و لیکن اکثر مردان نمیدانند سبحان الله گفته اند لعمری الله از عصب
حقك و جندك و اعرض عنك و صاعقت علیه العذاب الالیم و اینجاست را بانه
تغیری الفاظ صاحب کتاب منجم الحقیق الی سواد الطریق در بحث افضلیت المومنین علیه السلام

به جمع انبیا و رسول نقل نموده و صاحب کتب است. انکرام ذکر کرده که روزی جبرئیل علیه السلام
 بر حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله صحبت مشغول بود ایمیر المؤمنین علیه السلام
 آن حضرت را دیده بر سر نه شریط تعظیم بجای آورد و بجهت محبت سالت پناه صلی الله
 علیه و آله فرمود که یا جبرئیل تو از برای این جوان تعظیم میکنی گفت چون میکنم که او را بر من می
 آن حضرت پرسید که چه تعظیم داری بود آن تعظیم گفت در وقت که خالق چون مرا خلق نمود
 من پرسید تو کیستی من کیستم نام تو چیست و نام من چیست و من در جوار محبت چه شدم
 و ساکت ماندم و مدتی در مقام تجسس بودم که این جوان حاضر شد در عالم نور و مرا تعظیم نمود
 گفت بگو تو پروردگار عظیم و نام تو جبار است و من بنده و بیگم و نام من میر سید است
 لهذا جبار آورده ایم او را تعظیم نمودم پس آن حضرت از او پرسید که دست حق پرست
 که با رسول الله ستاده است که در سببی از او رسالت بکار طالع می شود و من او را شناس
 دیدم و از این جهت آن حضرت فرمود لَوْ كُنْتُ الْعَطَاءُ لَأَزِدُّهُ يَقِينًا یعنی اگر
 کثرت حجاب شود از این جبهه غمگینی و از آن جهت حصول مراد عالم نور هم رسد یقین من زاده
 میشود و در علم من چیزی نمی افزاید چه علم من بذات احدیت و صفات صمدیت و یقین
 موجود و واجب ثباتی و صفات ثبوتی و سلبی و برتریه عین الیقین رسیده است و در جبهه
 ترقی نموده که دیگر بر آن مرتبه حیرت نیست و در کتاب آمده که از کتب معتبره اهل
 حدیث است بسند صحیح از میثم تا را نقل کرده که از کثرت در جامع گفته در حدیث ایمیر المؤمنین
 بودیم و صبحی کشیدم در دوران حضرت بود که از در مسجد مروی بلند قطع در آمد که دو تن از
 بندگان بودند

جانی کرده بود و خند و مسجیه در پی او بودند مردان از هر طرف گردنا بلند کرده و چشمها را
 درخشان و منتظر بودند که معلوم شود که این مرد کیست و بچه که آمده مرد بزرگوار
 که کدام است از شما که متولد شده است در مردم و مشهور است بکرم و علیقه رسول الله است
 و رواج بتول و غالب ذهاب است و فرزند اهل طایب است و قاتل اهل طایب است و مفرج
 محوم و گردب است و عیش شیشه علم نبوت است و سعدن علم و نفوت است و محبت
 و دومی رسول الله است و همچنین تعدد صفات آن حضرت چنانچه باید و شاید نمود پس
ایمیر المؤمنین علیه السلام سر برآورده فرمود که صفت ترا با سعد بن فضل بن ربیع بن
 بن النخیه بن صلت بن عرت بن اشعث بن مسیح و دجلی و هر مطلبی که داری بگو و هر چه
 میخواهی بگو پس آنرا گفت من رسیده ام که تو جانشین رسول الله ای و ملائک کلماتی
 و من رسول از جانب قبیله عقیقه شصت هزار خانه دارند و من ستاده الله با من
 که گفته شده است و در میان قوم اعتداف بهم رسیده است و در قاتل او انگشت آن جوان
 تا عوبت است بر در این مسجد اگر تو او را زندان کنی و کشته ای خود را نشانی و در این
 قوم مصطلح جلی می شود و من با این گروه هم اسلام می آوریم و الا برای که از آن آمده ایم
 مردم و بر کشته دین خود ثابت خواهم بود و همان ماین است که این قوم تیغ بر یکدیگر
 نهند تا که ایشان بجا رسد میثم گوید پس آن حضرت بمن او فرمود که ای میثم برشته این مرد
 سوار شو و بر کوه پایی کوفه ای کن که هر که میخواهد که نظر کند بآنچه خدای تعالی بعلی بن ابی طالب
 که برادر رسول است و دومی او عطا نموده باید که در ظاهر نجف حاضر شود و پس برشته

کرای شک از آب خمره فی الفور شک بر این نصیح آن حضرت سلام که گفت ای
 علیک یا دارت علم النبوة یا وحق رسول الله الماء یخفی ای جانین رسول
 آب در زیر من است پس حدیث از صاحبان قوت متوجه بکنند شک
 و بهیچ وجه بر حرکت دادن آن حجر عظیم قادر گشتند و چون آن حضرت دید که
 جای آن حدیث اگر حدیث را کس بشنود آن شک حرکت نخواهد یافت مردان
 او نمود که بیک طرف روند و چهار سارک را حرکت داده دست ببرند آن شک
 و آن شک بفرستند از آن مکان دور شد بعد از آنکه آب غایب گردید غسل
 شیرین تر و زرب سر در ترمه مانع هجوم نموده سیر شدند و چهار پادشاه را
 کردند و شک را بر ما حشمت و چون آن حضرت دید که خلق از آب استغنی شدند
 خطاب بکنند خود که ای شک بجای خود برگرد و بجای خود برگرد و بجای
 گوید که دیدم آن شک بطریق کوی در میدان غلط میدان گرفت و آمده بر جای
 نشست و مردان شک آملی بقیه بپایند از آنجا راهی شدند و بیدار نشستند
 اعجاز دیگر است و حکایت را بهیچ وجه دیگر و امثال این سخن از آن
 رسید و ایضا در آن کتاب مستطاب بطور است و در آنست که مذکور در میان
 مشهور و بسند صحیح از عمار بن یاسر و زید بن ارقم مرویت که ایام در وقت
 کرد روز شنبه مقدم ماه صفر در مسجد کوفه در خدمت مولای مومنان
 اسیر المؤمنین علیه السلام بودیم که از در مسجد غوغای عظیمی برپاست و بهر
 هزار مرد و پانصد شصت تنه از آن حضرت از خود که آن گروه را در

افول

در محل مسجد داده و انفقار از خانه بیار و عمار گوید قوم را خبر دادم و ذو الفقار که
 هفت من و شصت من شک که بود از خانه آن حضرت طلبیده آوردم و از خانه
 کشیده و بنزد آن حضرت گذاشتم و خدای در کوچه ای کوفته اند کرده خلق در مسجد
 جمع شده و پنج مایه پیدن کسی نبود و با آن گروه همو می بود و در آن میان
 زنی میکوبت و میزاید و میگفت یا غیاث المستغیثین یا کف
 الراغبین یا ذا القوة المتین یا رازق السیئم یا مخفی العظام و بعد
 دعایم یا عون من لا عون یا طود من لا طود له البلیک تو جئت
 بولیك و قوت سلت و بحلیف الرسول تصدقت فبیطر بجهنم
 فریج غنی ای کس یکای وای رستگار درنده گان پیاده بتو آورده ام و بتو
 رو سفید گردان و چون پادشاه ام نام و پیشوای خاص دعای شریف شد و بعد
 سلام بجای ای گریسته گفت یا مولای المؤمنین البلیک آیت و آتاک
 تصدقت ما کشف مالی فانک قاید و عالمه و کان و بما یکن علی
 الوقت المعانوم بعضی ای امام زمان وای ملائک کلمات درنده گان در یک تو
 ام که حسن مکمل من غایب و ذلک غم از همه من غم زده بزدایی که ترا قدرت
 هست و تو علم داری با آنچه شده و می شود تا روز قیامت بعد از آن بر مخصی
 تا منی از اعنم و دانسته پیش آمده گنت السلام علیک یا ابراهیم
 و یا کثر الطالیین و یا مفرج الکوفین هذا انجاریه انی قد
 خطبوا بها ملوک العرب فنی و قد کنت رأی من غیر و فانا من

بین العرب فصحتی فی رجالی لا یتمنا عاقب حاکم و قد بقیت حاکماً
فی امری فاکشف عنی هذه النقرة فان الآیام ترجحت الائمة
وهذه عضه عظیمه لمدار مثلها و لا اعظم منها کنت یا امیر المؤمنین
یا غز وای غز وکان این دفتر من است واورا بدست داده کان عرب منجی هستند
و او را در میان قوم و قبیله رسوا کرده و در میان مشیره با اینکه بخوبی مشهور است
فضیلت نموده چه ظاهری شود که حمل دارد و من حیران مانده ام یا امیر المؤمنین این غرض
دل من دور کن که تو نام زمانی و امت را امید داری با نام و در بنیادی خودی باشد
و این نقده است عریب و غلط است که مثل آن ندیده و نشنیده ام پس این
آن دفتر خطاب نموده که چه میگوی اینچ بر دست میگوید دفتر گفت یا امیر المؤمنین اینچ
میرم میگوید که دفتر من عالم است و عاق من است و مرا رسوا کرده همه صدق است
اما بختی تو که مولای من و مقتدای جمیع خلق که از من حیاتی سر نرفته و چیزی که
موجب غضب خدا و رسول باشد از من بفرمان نیامده و تو علم درستی من داری و مرا
شیر مندی بخانت ده پس آن حضرت ده الفقار را بر دست مبارک گرفته بر نشاند
و گفت الله اکبر جاء الحق و دهن الباطل ان الباطل کان
کسی برود و دایه گوید را بیاورد و امر نمود تا حین در کشته روزه و چون دایه رسید به او
امر نمود بپسین که این دفتر عالم است یا نه بعد از لحظه دایه آمده گفت بلی بختی تو که عالم است
پس آن حضرت دوی مبارک آن پر کرده نشسته بود که تواضع آن ده نیست و تواضع
گفت بل گفت که در کوههای شما برف بسیار است گفت بل ای دایه الله گفت از شما کس

یا نه از آن برف بیاورد و گفته از اینجا تا بجل برف ما بسیار است ز خود که دیر است و
چانه منج است گفتند بی حق است فرمود نظر کنیید یا بچ حق تو بر بنده خود علی
بن ابی طالب داده است و عطا نموده از علم و بر این که این علم ربانی است که بر تو است
اندر خدا و رسول پس بر سر دست می کشد دراز کرده لب مبارک بچسباید چون دست
بجانب خود کشیده دیدم که قطره از برف در دست دارد و آب بر آن میچسباید و از آن
در آند فمود مسکن و مساکت باشد که اگر علی خواهد آن کوه را برف با پنجا مافتر
پس دایه را امر نمود که این برف را و این دفتر را در آن حینم او را بروی برف بخت نش
طشتی در زیر آن بگذارد که گرمی از دهنش خواهد شد و وزن با و پنجا و هفت در دست
دایه گفت سمعاً و طاعتاً و او را با برف برده مغرب نموده و چون گرم افتاد
دوون گرفته بقدر روزه از پنجه آن حضرت گفته بود زیاده و کم بنمود بعد از آن
پیر خطاب نمود که دفتر خود را گرفته برو که ادویات گرفته و حال او بدین منوال است
که دوی در جوی آب در آمده بود در حالتی که ده ساله بود این گرم صغیف و کوچک
در آنوقت در شکم او در آمده و درین مدت می بالیده تا اینکه رفته بود آن
گفت ستمدارت صایم بکمی تو عالمی با پنجه در ارحام است و بهر چه در مغز و دماغ بر دران
میگذرد در روان یکبار جمیعاً بعد از ثنای آن حضرت مشغول شده و جعلی کمال
نموده که در دست حق تعالی رحمت خود را باز داشته است و دایه بکمی بر طرف شده
خلق از بی آبی بفرمان آمده اند و بر پنجه و سخن گرفتار شده و تو وارث علم نبوی از
در خزانه که بر مانده کاران بخشید پس آن حضرت دست نیاز بر کوه بی نیاز بر داشته

و عافیه بود اشاره با تسمان نمود فی الحال بقدرت کامل الهی ابری پدا شده پس شد
و جذبان باریک که صحرای کوفه دریا شد و خلق با آنها سعادتمند که یا ولایت الله سیرت
و آب انقدر که میخورستیم آمد و بعد ازین از غزای خانه میخیزیم تا زلب مبارک جنبانید
و ماران بر طرف شده و ماران شکرا آتی بقدیم رسیده و شکاک و منافق بلعن الهی
ابدی گرفتار گردید و ایضا از اخبار و احادیث مسطور در آن کتاب که ابو سعید
صدیقی روایت کرده که روزی در ایط در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله بودم بهمین
از اصحاب و مسلمانان آن حضرت صحبت مشغول بود که ناگاه از دور خبری رسید
و در مجدم نزدیک می شد تا آنکه در برابر روی مبارک رسول ظاهر گشت و از میان کرد
او از آن آمد و کسی میگفت السلام علیک یا رسول الله رب العالمین خاتم
النبیین و آن حضرت جواب بسلام آن شخص را باز داده پرسید که کیستی
جواب داد که قوم من بر من حمله کرده اند و قسم نموده اند که بخوار و علف فرار دارند
من گرفته اند و من پشیمان آورده ام و از شما یاری میخواهم چشم بود که ای ام
امید دارم که شخصی را با من فرستی که میان ما و ایشان با بصاف حکم کند و من اینجا
عقد میکنم و ضامن میدهم که آن شخص را بسلامت برسانم پس حضرت فرمود
صلی الله علیه و آله پرسید از تو کیستی و قوم تو کیانند گفت من عوف بن
حیثم و ما پیش از نبوت شما با سمان نزدیک میشدم و استراحتی می نمودم
و خبر میدادم چون حق تعالی شما را برگزید و بر خلق فرستاد و ما را از حق محالیت منع
گشتیم و ایمان بر سالت و نبوت شما آورده و تصدیق شما نمودیم و تسلیم شدیم و بکن

جعی از قوم ما از جای در آمده بغض و عداوت میباش کردند و از خدا در عهد و زیاده اند
و ما قوت مقاومت در برابر ایشان نیست و امیدوار شرفقت شمایم که رحمت
عالمیند پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که بی پرده شو من ظاهر سازد
خود را تا از ایدام صورت و هیأت که مخلوق شده به چشم سمعنا و اطعن گفته
برده از رخ برداشته از میان غبار خنثی دیدم که بر آمد با سر دراز و چشمی دراز
با خدقهای کوچک و دندانهای چوب دندان سبزه و تمام بدنش چون سبزه که بر آید
خسته باشد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از عهد و میثاق گرفت که
هر گاه ما را بفرستد بسلامتش ابو باز گرداند بانی بکر ملتفت شده فرمود که
و با برادرت عوف بن حذافه و قوم او را به بین و خبر کمبیک درجه کارند و چشم درازند
ایشان تحکم کرده بیا ابو بکر پرسید که یا رسول الله ایشان در کجا دارند و در کدام
و مکان میباشند آن حضرت فرمود که در زیر زمین ابو بکر گفت من کجا طاقت دارم که
زیر زمین بروم و چگونه حکم تو را میگویم میانه ایشان و حال آنکه زبان ایشان را شنیدم
و کلام ایشان را میفهمم پس حضرت رسول ص توجیه بجای آورده همان گفت که
بانی بکر گفته بود همان جواب میدهند شنیده پس نظر بجای بین و شمال کرد گفت
کلمات خرق دین من و قاضی من پس علی علیه السلام جواب داد که لبیک
لبیک یا رسول الله انک در خدمت استاده ام و هر چه از من فرمان میگیری
و هر چه فرمان باشد بجا میآورم و هر چه از من بخواهند و هر چه از من بخواهند
و حکم کن میان او و من من حق گفت سمعنا و طاعت یا رسول الله پس حضرت

کلمات خرقه ایست
از بینه ام گشت
و هر که شنید
گفت و حق این
مهر و زلف
گفت

و امیر المؤمنین علیه السلام ششم خود را جمعی نموده همراه شد و ابو سعید خدری و
خارسی و جمعی از صحابه از بی او رفتند که به میسند که آن حضرت چه میکند و بگویند
و چون آن حضرت بمیان صفاء و مرده رسید آن حاجت دیدند که زمین شکر شد و عوف
و زرفت و حضرت امیر بباران ملقت شده گفت برگردید که خدای متعالی شما را
عظیم داد و از بی عوف بزمین رفت و زمین بهم آمد و باران با جبروت آمد
و کرب و دند و برگشتند و در فکر که علی را چه پیش آید و در زیر میسند رسول الله نماز کرد
و اصحاب بگردان حضرت درآمدند و به محبت مشغول شدند و آفتاب بلند شد و برآید
رسید و خبری از علی علیه السلام نماند و نماز ظهر را هم او انقضای و خبری رسید و بماند
علی آرزو دل و صاحب حال و منافقان با یکدیگر گفت و شنید و خوشحالی و ششم
که حبیبیان علیه خود اند و علی را برنده که ملک کنند و ما را از خود نمودن محمد صلی
کرده و ما را از دوار نمایند و نماز عصر را هم گذاردند و علی بپا نشد و رسول الله صلی
علیه و آله مضطرب آمد و نشست و بگوشه و حکایت علی دادند و نیامدن او مشغول شدند
شماست انکار نموده و ملک او و حبس نموده بودند و دست و دشمن جلالت وضع
میکنند و ایند تا قرب بوزن آفتاب که بیکار همان زمین شفا شد و عوف را
و علی از عقب با ششم خون چکان ظاهر شد و دست تان بگرفتند و رسول الله صلی
علیه و آله حبس و علی را در گرفته میان هر دو پیش را بوسه داد و فرمود که علی تا اوقات
چه چیز ترا غایب ساخته بود گفت یا رسول الله بگویم عوف را بگویم و ایت را
بگو از سر عهدت نمودم و سبیل نکرده **اول ایت** یا ایها الذین آمنوا لا تأخروا

رسول الله خاتم الانبیا گفتیم بخبر و رضی شریف شد **ثانی** فرمودم که یا
عوف احضار نماید و عمری و مبارک روز از دست آن دیگر از عوف باشد و مستحب
گردد پس ششم را نشان نمودم و سبب از آن پیش بگشتم و چند که کمره خانه
پس فریاد الا ان الا مان برآورده و سر گفتم الا مان بالا مان تا ایمان بیاورید تا ایمان
با بفرزاده ایمان آورده و بگو این خدا و رسالت رسول الله و عوف را با ایت از حد دادم و دست
برآوردی بیکدیگر داده و خلاف از میان برخاست و این زمان باین مشغول بودم
پس عوف پیش آمد و گفت یا رسول الله خدا ایستاده ترا از سلام عید و جوی حشر را
از او آن باری که با کرده است که زبان از دای شکر آن قاهر است که اگر او با این
عشیره و از اسلام از میان بایزت بلکه اثری از ما نمی ماند **دوین و آن کتاب**
از ابن عباس سر و ولایت که صبحی دیدم مشرف در خدمت رسول الله بودم و آن حضرت
مبارک بحساب داده و مقدار و قدر و امان و دستان و جمعی کثیر از اصحاب و بندگان
بودند که غوغا شده و او اندکی چند عجب بگوشت رسید که کس را طاقت شنیدن آن نبود
آن حضرت فرمود با بفرموده و یا سلطان خبر بگیر که چه واقعه روی داده و این غوغا چیست
رفته خبر آورده که چهل مرد با نیزه های خنجر و کل های دراز مسلح بر دوایم با جبروت
عجیب بر سر هر نیزه کینه از خود آورده اند و آنچه اند و آمده اند و مقدم ایشان بر است
بر حاضر بوی اندازد و گوئی که چون ماه چهر است که طالع شده فریاد میکند الدار الدار
الحذار الحذار الی محمد المختار المبعوث فی الاقطار پس رسول الله صلی
آلین حرم و اطلب سیده و فرزند را از مردم که بر دیوچه ظاهر و کشت کرد و سینه فلان

و صد ایامی چنان صد ایام از آنش بر می آمد مردم در ترس و خوف بودند و در شب
به کار رسید مردم در اضطراب و فتنه دوم بدین صد ایام و صاعقه زیاد می شد
و پس چنان شد که چه واقعه روی خواهد داد و تمام شب این صحبت
بود تا صبح طالب شد و مردمان از علی علیه السلام می پرسیدند و منافقان
هم با کشتن کردند که ناکامی است نشناختند و در دایره طوفان و از آن بعد و برق
نماند و امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد و سری در دست داشت که طول آن
نمانده گفت بود و چندی در میان بیانی آن سر بود امیر المؤمنین علیه السلام
سوی آن سر را در دست داشت و آن سوی از بابت سوی سبوح بودند
محل آن جوان رفته گفت بر خیز بر خیزت حق تعالی که بر تو بعد از این کوفتی و الهی نخواهد بود
پس بر بختی نه استند و با بختی صحیح و سالم شد و در حرکت آمد و در
بازی مبارک آن حضرت افتاد و می پرسید و میگفت دست دراز کن تا بدست تو
شوم که من گواهی میدهم که خدا یکیت و غیر از او خدا نیست و محمد رسول خدا
و تو ولی و وصی مصطفی پس بر آن مرد و هر که با او است آن آمده بود تمامی مسلمانان
شدند و مردمان بهوت خفته بودند و در آن سر خلقت عجیب و غریب که آن
درشت متحیه مانده بودند و جمعی آن حضرت را قسم میدادند که هر که را از این
و این فتنه صفت پس آن حضرت سلام الله علیه و آله گفت که این سر غریب و خصلت
لا بد است من ایلیس لعن است و او در دوزخ هزار جستی بی در و مطیع بودند و او را
پس کرده بود آنچه شد همه غریبه و من با او است و مقتله نمودم و با سلاطین

کردم

کردم و چون فتنه یکنوزم و با آن اسبی که برسی بن عمران بر عصا خوانده و زنده داشت
و بر کعبه خوانده و از ده چشمه شد تا از هر چشمه جمعی بکنار رسیدند و با ایشان
علف نمودم و همه را بکشتیم که نماند پس ای مسلمانان چنانکه زنده بفرمان داری میز
در رسول خدا تا راه راست یابید و در میان **کتاب سینه صحیح** از عمار بن یزید نقل کرده که
گفت در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم که از کوفه بیرون رفت و عبورش
بر من افتاد که از آنجا میگفتند و در کوفه بخیر و چنانچه مرد پیدا شد
از بیرون و گفتند تو می علی بن ابی طالب گفت بلی منم گفتند در حوالی این ده کی
است و بر آن سنگ نام هفت انبیا می ساجد نقش است و ده تاست که بر آن
و اما آنرا میطلبیم و نمیبایم در کتاب است و یقین میدانم که در آن خلایق نیست
اما از خود علم و بهانه است اگر تو امام زنی و بدوستی و راستی و می رسولی از ایشان
میدهم پس آن حضرت گفت همراه من بیاید و راه پیش گفته میرفت و مادرش
میرفتیم و آن جماعت بعد از بیای آمدند تا از آن ده باده راه و در شیم و مثل از
میدانند و آن حضرت اینجا ایستاد و گفت دوری که بر سباط سیدان بودیم با سجدیم
آن سنگ در زیر آن تکیه است نه در آن گفتند ما را با فعل قدرت و توانایی
برو دشمن این تکیه است پس آن حضرت لب مبارک را حرکت داد و با وی
هم رسید و فرمود ای ابو جعفر علی بن ابی طالب این علی دیگر از این مکان دور کن دیدیم که
او با آن یک سجده ساعتی نشده بود که آن یک در طرف بیابان پهن شد زمین چوار
و سنگ عظیم پیدا شد میگوید گفت این است آن سنگی که شما جای آنید گفتند

اگر این سنگ می بود نام اسبیا بر آن نقش می بود آن حضرت فرمود که نام اسبیا
بر آن طرفی که بزرگترین است نقش است سنگی که در آنجا نهادیم و چند روز
آن دو جمع آمدند و اهل آن ده تمام جمع آمده بودند و دیدند از خانه ای بسیار و کلنگی آمده
در تب نهاده گس دور آنرا خالی کردند تا در بر یک آن نشسته پس قوم را امر نمود
تا از سنگ کناره گرفتند دست خیس که در آن کرده سنگی را بی رختن از آن برداشتند
تا آن روی گردانید پس بعد از آن دیدند که اسم فتح و ایما هم و سیدان و داده و حسن
و حمیس و محمد صلوات الله علیه علیهم را آن نقش بود پس همه یکبار در پای آن حضرت
افتاد و گفتند دست دراز کن تا ما صد شوم و همه شهادت آن لایله لا اله الا الله
و ان محمد رسول الله و انک علی الله و خلقیة رسول الله علیهم
و وصیت و نفع بیده گفته گفتند گواهی میدیم که هر که تر است از خست
و بنجات یافت و هر که مخالف گفت تو خود که راه و مشقت و تنگی آن ولی و وحی که
نوریه و انجیل خوانده ایم و اهل آن ده تمام اسلام و ریافتند و از ابی هریرة نقل است
پسند صحیح که صبحی با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح کرده بودیم و آن جناب
نیت مبارک بخواب داده بود و روی با صحاب آورده و در محبت بود که مردی از انصار
رسیده پیش آمد و گفت یا رسول الله که از من برود خانه فلان شخص فساد که سگی
و آن سگ سه راه بر من گرفته عابیه من را دیده و ساق مرا محسوس ساخته و مرا
در نماز صبح از عذرت شام محسوس کرده و در یکباره همان طریق شکوه از آن سگ کرده
و عابیه دیده و با محسوس آن حضرت بخود و از نزد سیدان بنهار تمام بود پس

برخاسته متوجه خانه آن شخص شده و گفت سگ تو را قتل و جسد و چون
هر آن خانه رسیده است پیش رفته و در آنجا کوفت و صاحب خانه بیرون آمد و گفت
رسول الله چه خبر شما را بخانه من آورد و حال آنکه من بیرون نماندم اگر بمن رجوع بود
مرا این بیت بطلبید من که بستم که شما بقتل کشید و بخانه من این حضرت را
پناه صلی الله علیه و آله فرمود که ترا سگ است درنده و هر روز یکی را بر او حمله می کند و عابیه
میدرد آن سگ را بیا تا بکشیم که قتل سگ درنده واجب است پس آن مرد بیرون رفت و در خانه
در گردن سگ زد که کشتن کشتن بیرون آورد چون چشم سگ بجزرت رسالت پناه
افتاد بقدرت الهی زبان آمد و گفت التسلیم علیک یا رسول الله چه خبر
شمارا بیا آورده و سبب قتل من چیست پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
که این درنده فلان را و امروز فلان را عابیه دریده و پاهای این را در محسوس ساخته
و فلان را زخم کرده و مرا سگ زبان فیض گفت یا رسول الله مرا کاری با تو نشان
عنیت و این در شخص از جمله منافقان اند و ایما المؤمنین را دشمن میدارند و چون
بخانه خود میرود این عزم ترا مناسبت میکند و سبب میکند و اگر این چنین
عمیل بودند متفرضات این نیستیم و لیکن مرا اخوت عربیت و محبت اهل محبت
بر آن میدارند که دشمنان او را بقدر امکان ایند که ما را انت برسانم و چون رسول
این نکات را از آن حیوان که دشمنی با منافقان بود شنید بعد از آن
نمود که مشفقانه با آن سگ بود که مایه و همدست که بر گردان رد بر دست و پای آن

افتاد و گفت یا رسول الله هرگاه سکت من شهادت برساند تو داده باشی
سکتی باشم اگر نه ایمان نیادهم دست بده تا مسلمان شوم که من گواهی
سیدهم که خدا یکیت و تو رسول و فرستاده او ای و این عثم تو ولی خدا و وصی
مصطفیات و هر که با او بد باشد خدا باران سکت کمر است و جای او در دست است
و آن مرد توضیح اسلام یافت و جمیع آنها که در خانه او بودند مسلمان شدند **و این**
در کتاب روم پسند صحیح از مشق بن اربع اسدی هر دلیت که گفت
در خدمت امیرالمومنین علیاً السلام بودم و آن شب بنشینان بود و آن حضرت
براسته می سوار بجهت نهمی بد می رفت در آشنای راه در موضعی فرود آمد و آن شب
و منوباده من عیان است را داشتم دیدم که است که شمار آینه کرده و منظر
و من از نگاه در پشت تن عاصبه شدم آن حضرت پرسید که چه می شود و گفتم
چیزی بنظر آمده بقای می کند نگاه کرده و گفتم سببی است بر ب کعبه **و الله**
را بر داشته کامی چند پیش نهاد و فرمود بر آن سبع زد چون مشیر صدای آن حضرت
شنیده پیش آمده مانند گناه که در آن سمر پیش انداخت آن سرور و علیاً السلام
دست مبارک دراز کرده روی کردش را گرفته فرمود که تو فیدانی که من **اللهم**
والله الاستبالی و حیدرم و فقد استمر کرده شیر زبان فصیح تکلم شده
گفت یا امیرالمومنین و یا صاحب الوصیین و یا دارت علم التمشین بیعت زده است
نکته ری برت من نیایده و کرسکی براسطاعت کرده بود و سیاهی شمار از دو

دید خود

دیدم با خود گفتم روم شیر را درین حج منصبی باشد و شک می توانم کرده و لیکن خواهی
براه و خوش و سبب کشت و درستان تو و عزت تراوام کرده اند است در زمین
شما و سکتی که سکت شام اند قتل داده آن حضرت دست بر پشت آن کشید
و از ویلانه حرف میزد که گفت یا الله الحیج الحیج کرسکی بر من زور آورده
اوم علیه السلام دست برآورده گفت اللهم انی بوقتی حق و الله و مقارن آن روم
چیزی نزد آن مشیر عالیه امور بخود من مشغول شد و چون فارغ گشت آن حضرت
پرسید که ای و سکت تو کجاست جواب داد که در کنار دو نیل پرسید که پس در کجاست
سکت گفت یا الله بقدر زاریت تو از مکان خود متوجه مجاز شدم و در راه
کوفه نشان دادند و بیان را طی کردم با مید پای پیوس تو دالال رحمت باز گشتن
که در سپهر و ذی از حوشین دارم و از من پیچیده چون اذن یافت گفت یا الله المومنین
درین شب بقدر دستیه مردم که سنان بن و ابلش می که از دشمنان است در جنگ
صعقین که بخت بود حق تعالی او را اطلع من سخته است از کشت او توشه راه کنم و توق
سازم تا توت و ترک داشته باشم و آن حضرت را دعا کرد راه شد و من تعجب کردم
و میران مانده بودم آن حضرت از میختر در من دیده و سپرد ای مشق از این حال تعجب نمی
مرا این قدر می که دانده را میرد بانه و خلق را می آفریند که اگر از مجازت آنچه رسول الله صلی الله
مرا تعلیم کرده ظاهر ستم **لله علی فضائل** می افتند پس متوجه نماز شده و در
آنکه فارغ شده و در خدمت او متوجه قادیسیه شدم و مؤذن باینک صبح شکفت که رسیدیم
در میان مردم بود که سنان و ابل را نشسته ی بوده و بعد از لحظه که راه او سب قیامی

استخوان او را آورده و من آنچه از شیشه شنیده بودم از برای مردم نقل کردم و مردم دیدند که
قدم آن حضرت را میسوسیدند و بر پیر میمالیدند و دستش را میبوسیدند بر آن حضرت
بر خواسته خطره خواند و حمد و ثنای الهی و ثنوت حضرت رسالت پیامی تقدیم رسانیدند
و فرمود که ای مردمان ما را دوست نمیدارید مردی که داخل دوزخ شود و ما را دشمن نمیدارد
کسی که بهشت تواند رسید و من نسیم نمار و خیم یک حاجت را بطرف راست
میفرستم که خست است و آن دوستان من اند و طایفه را بجانب چپ میگویم و آن طایفه
و آنها دشمن من اند و من در روز قیامت با لقبم خطاب خواهم نمود که این از من است
و شیعیان من مثل بقراط و سعد عاصف و مرغ پرند است و دوزخه از برای
هر اهل خواهند گذشت پس مردمان برخواستند و یکبار دیگر زبان گفتند
الحمد لله الذي فضلك على خير من خلفه یعنی حمد خدا را که تو را بر خیر از تو
و زاده تو داد است بر بسیاری از خلق خود و آن حضرت این آیه تلاوت فرمود
وَالَّذِينَ قَالُوا كُنْمْ النَّاسُ فَجَعَلَهُمُ فَخِشُوهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا
وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَاَنْفَلِكُوا نَبِيْعًا مِنْ اَللّٰهِ
فَضَّلَ لَهُمْ عَنِ سَبْعِمْ سَنَةً وَاتَّبَعُوا رِضْوَانُ اَللّٰهِ قَالَهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ و این آیه را میفرمودند و در او خیره سوز آل عمران است و در غزوه بدر
صغری در پیش آن حضرت نازل شده و تفصیلش چون طول دارد و خواهد گفت
و از جمله حکایات غریبه و روایات عجیبه مذکور در کتب معتبره تواریخ و
امادیت حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرمود

مردی در سجنه بودیم که مردی بلند قامت چون شل خرمایی داخل شد
و من گفتم این شخص بسیار است از سجنه زندان آدم نباشد اصحابی گفتند بزرگوار
بجز از اولاد آدم کسی نباشد گفتند بل و این یکی از آنهاست پس نزدیک
سلام داد و جوابش بدهد و رسول الله صلی الله علیه و آله از پرسید که تو کیستی گفت
من یامیم بن لاقیس بن المیسیم گفت گفت میانه تو و ابلیس دو سر است
گفت بل و زمانی که قایل با قایل را قتل نمود من طفل بودم و در روز قتل
داخل نمازگاه و در دست نوح علیه السلام مسلمان شده و یکیشتم و بعد از آن
مرد پیغمبر رسید و ما را زار کرد و از او تعلیم صحف نادر برادر رسید و ما فقیه
و به حضرت پیوسته و ابراهیم علیه السلام رسیدم و مرا تعلیم صحف نموده و در آن
ایشان بودند و بعد از آن مجتهد اسماعیل و یعقوب استخاری رسیدم و در خانه
با یوسف علیه السلام بودم و بحضرت برادر موسی علیه السلام رسیدم و توبه خواندم
یوشع بن نون و داود را خدمت کردم و در جنگ جالوت اعانت طالوت نمودم
حضرت سیدمان علیه السلام و اصف بن برخیا را شرف گشتم و برادر موسی علیه السلام
است را خدمت نمودم و جمیع پیغمبران را حضور عیسی علیه السلام را و همه را سلام رسانیدم
پس آن حضرت فرمود که بر جمیع پیغمبران در ابرام عیسی سلام و رحمت و برکت
الهی باد و آدم که آسمان و زمین باشد و بر تو که خفایا و صیقل و ادای امانت نمودی
حاجتی که داری بخواه بگویم گفت حاجت من آنست که امت را امر نایی با طاعت
و منزه آن برداری و حق خود و منی و منی از مخالفت او که من بجاگام یافته دارم

فرمان برداری اوصیاء و بعد از آن حضرت گفت ای ام تو دمی را می بینی که
 در رسول الله چنانچه در کتب الهی خوانده ام و از اینها شنیده ام اگر او را بینم خواهم
 من بود که خفه و محسوس را ملا حظ نمایم و بینم که درین میان هست این پس ام را گرفت
 و جواب نظر کرد و گفت یا رسول الله او درین مجلس نیست و حضرت رسالت بنام
 صلی الله علیه و آله امر نمود که علی علیه السلام را بطلب و از نام پرسید که نام یکو که و حق نام
 علیه السلام که بود گفت نیست بود گفت و حق نیست که بود گفت انوش و حق انوش
 قتیبا نام و حق او همیلا بیل و بعد از آن خبری بر سر آمد علی علیه السلام بود پرسید
 و حق او پرسید که بود گفت منوش و حق او ملک و بعد از آن دوازدهمین انبیا در عمر
 امپشته بن انبیا در کتب و عظیمترین همه را بر پر تو فرج علی علیه السلام و حق او سام و حق
 سام در بخشه و حق او غابر و غابر را و حق او شاف و او را و حق او قانع و بعد از آن
 و ابو ارمونا حور و نامش برتیب و حق او بودند و از صلب او ابوبکر و حق او بر بود
 و بعد از آن حضرت اسماعیل علیه السلام و قید از وقت دوستی و برتیب و برتیب
 و برتیب و داد و سیما و حق او برتیب انبیا و اوصیاء بودند و برتیب انبیا
 و یکلیک آن حضرت پرسید که و حق او بود که و یکلیک خان تا آن حضرت رسید
 پس حضرت رسالت بنام صلی الله علیه و آله پرسید و فرمود که من در توبه بیدار
 و نام و حق تو را و اسم تو در کتب و حیات و نام و حق تو فارغی و حق می بیند
 و معنی حیات مصطفی است و معنی صمدی که است و معنی فارغی حیات برادر کار
 و در زود نام تو نام است معنی محکمته شرکت و گفت و نام و حق تو همیلا برتیب

که نام ام را در کتب الهی خوانده ام
 و از اینها شنیده ام
 اگر او را بینم خواهم
 من بود که خفه و محسوس را ملا حظ نمایم
 و بینم که درین میان هست این
 پس ام را گرفت و جواب نظر کرد و گفت
 یا رسول الله او درین مجلس نیست
 و حضرت رسالت بنام صلی الله علیه و آله
 امر نمود که علی علیه السلام را بطلب
 و از نام پرسید که نام یکو که و حق نام
 علیه السلام که بود گفت نیست بود گفت
 و حق نیست که بود گفت انوش و حق انوش
 قتیبا نام و حق او همیلا بیل و بعد از آن
 خبری بر سر آمد علی علیه السلام بود پرسید
 و حق او پرسید که بود گفت منوش و حق او
 ملک و بعد از آن دوازدهمین انبیا در عمر
 امپشته بن انبیا در کتب و عظیمترین همه
 را بر پر تو فرج علی علیه السلام و حق او سام
 و حق سام در بخشه و حق او غابر و غابر را
 و حق او شاف و او را و حق او قانع و بعد از آن
 و ابو ارمونا حور و نامش برتیب و حق او بودند
 و از صلب او ابوبکر و حق او بر بود و بعد از آن
 حضرت اسماعیل علیه السلام و قید از وقت دوستی
 و برتیب و برتیب و داد و سیما و حق او برتیب
 انبیا و اوصیاء بودند و برتیب انبیا و یکلیک
 آن حضرت پرسید که و حق او بود که و یکلیک
 خان تا آن حضرت رسید پس حضرت رسالت بنام
 صلی الله علیه و آله پرسید و فرمود که من در توبه
 بیدار و نام و حق تو را و اسم تو در کتب و حیات
 و نام و حق تو فارغی و حق می بیند و معنی
 حیات مصطفی است و معنی صمدی که است و معنی
 فارغی حیات برادر کار و در زود نام تو نام
 است معنی محکمته شرکت و گفت و نام و حق تو
 همیلا برتیب

فانطق اعظم بنفوس بود که دمی را می بینی که
 قاتل کردی است و این سینه و بزرگ چشم و استبراز و بایک حق عظیم
 البطن و سوزی انگبین چون وصف آن حضرت را با چارسا بیند از بر آن حضرت
 نام گفت ای و امی یا رسول الله ذاک هذا والله و صلیک پر و او دم ندای تو بود
 این است بخدا قسم حق تو که می آید زنده در صیت کن امت خود را که مخالفت او نکنند
 و اگر نه ملک خود هستند چنانکه امتهای گذشته بخالفت اوصیاء و صیوات سینه
 بنفوس بود که هر من است خود را و صیت تو ده ام و آنچه می بایست گفت گفته ام اگر
 حاجت دیگر داری بگوئی گفت یا رسول الله و دست میدادم که بر آن قرآن جزئی نیست
 و ازین و شریعت خود و بی حرفی چیزی می بینم یاد رسید تا از نماز و عبادت
 بهره مندی نام و بر جویند قیظم و کرم و لی الله بجا آورده پس حضرت رسالت بنام
 علیه السلام ابوالکاسین علیه السلام را امر نمود که آرزوی آنچه کرده است برابر و از قرآن باو
 یاد و دان حضرت فاطمه و ترصد و معوذتین و ایة الکرسی و بعضی از سوره آل عمران
 و بارة از اعراف و انعام و بعضی از سوره های کوچک باو یاد داد و ایمان آورده از رسول
 صلی الله علیه و آله در حضرت یافت و امیر المؤمنین را گفت که در کتاب دیده ام که هر که
 اصل است گفت بلی و پیشتر را یاد نمود پس نام حضرت رسول و خلیفای
 المصلح را و ادعای کرد و رفت و باز در لیل الحزین حضرت آن حضرت آمده و با صبح و در آن
 جانب جهاد نمود و عایشه و اصحاب بنی نضله گوید که بعد از حق از احوالی او پرسید
 و من بود که نام گفته شد و حضرت امی و او را و ملائکه و سینه و حضرت ام مسکری

برویت که آن حضرت از آنجا که مرا محمد از حسین بن علی عیادت نموده که در حفا در آنجا بود
ایمیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد و گفت یا علی الله چهار سال است که درین سنج
تعلیل و تحقیق و تجسس حق خدای مشغولم و عبادت او میکنم ایمیرالمؤمنین علیه السلام
که بدم با او گفت درین مکان که طعام و شرابی نیست و درین مدت چون زنگاری کردی که
ای سولای من بآن خدایی که این عسرت را بر سالت بخلق فرستاده و ترا در حق او کرده
که گرسنه شد و امشیمان ترا دعا کرده بشیرده ام و هر وقت تشنه شد ام و تشنه ترا
نورین نموده و رخ تشنگی من شده است و این دو بیت را خواند یا علی الله
قادره الخیر علی ان ما استجرت عنده و افعی الامر علی خیرا علی الله من بعدی
علی و به قادر الموالی و به فعل الغوی و پسندید و میگوید برویت که درین حیات رسول
خبر کن از اخبار بعد از آن که گفت یا رسول الله مرا تو هم من و پسنداده که از موسی بن
پرسیده که چون بنی عربی مبعوث شود بخدمت او و به بگویند که بخت شتر مرغ
سیاه چشم از گاو بدینه چنان آرد که در جای او نشسته آن مذکور از گاو بدین آمده
بوی امان آید و تابع دین ملت او شود که او سینه اجنات و دهنی که سینه او صیانت
و مثل برادر من نادر است پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای برادر یهودی
بیا و با اصحاب بظاهر بدینه تزیینت برده و در کت نماز گذارده و بیکل حق بگو
که بگفت آمده و گمانه شده و مردان صدای شتر مرغ شنیده و یهودی گفت
ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله و ان جیع ما جئت به صیدا
و عللا یا رسول الله ملت در آنجا نرفتند و مردم و آیت را بیاورم تا خود را پیشند

و بعد خود و خانه بیند و از رسول الله صلی الله علیه و آله مرخص شده و نرفت و رفت
و آیت را از خبر داد و قدم استعداده و نرفت و متوجه دین شد و چون بدین رسید
به آب نه گفت از بدینه دیدند و دهنی قطع شده و در دشتی بنی بناریکی مبدل گشته
و ابو بکر بر جای رسول نشسته مراجعت نمودند و آن خبر گفتند و پیغمبر شایسته علی را
خبر داده است که وقتی او مثل برادر من نادر است پس هر کس بدینه را وقتی در پیغمبر
شاید مطلب نماید خدایا خسته شود و از وقتی رسول خبر گرفته به نزد ابی بکر رفتند
پرسیدند که تو خلیفه رسولی گفت بل گفت شما کسیتند و بعد شما چند است مطلب
شما عیادت گفتند اگر خلیفه رسولی شد و دو حدت را بر تو ظاهر است و اگر خلیفه
خبر پیغمبر حق بر جای او نشسته پس ابو بکر برخواست و نشست و در کار خود خیران
و میزدانت که چه کند و بگوید و یهودان هم کردند و از آمدن راه دور و دراز شایسته
شدند یک اندوستان ایمیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود گفت ای قوم هر چه
بیاید تا وقتی رسول را بشنید و هم آن قوم خوشوقت شده بهر آن سخن
بخدمت ایمیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند و او را عرض دادند و گفتند
حضرت گفت شتران حذر را بخوانید پس گفتند بل آیت را بمان نگاه برده
گرفته گفت چه در نادر است خدای تو را برای رسول خدا اگر در حق نماز کردی و اصحاب
او نیز در کت نماز کرده و عاقر نموده و عاقر نموده همان طریق حرکت کرده و حق شد
رفت شتر بیانات نموده برون آمده و آیت را شنیدند و آن قوم هر یک
گفتند نشند ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و ان ما خا

من عند ربنا هو الحق وانت خليفه ووصيه ووارث علم حقا
نخراة الله وجرالك عن الاسلام خيرا يعني گواهی میدهم که هیچ رسول خداست
و آنچه از جانب الله بخلق آورده تمام حق و صدق است و ایمان داریم با آنچه او گفت
و بخلق رسیده و گواهی میدهم که تو خلیفه و وصی و جانشین و وارث علم و روحی
حق و حسی را می بینی و ما و از اسلام او را و بعد از او ترا که ما را از صفات بدهات رسانیدی
و راه درست نمودی و همه تو نیستی ایمان و اسلام یافته بشهر و مقام خود بازگشتند
مشرک آمدند مؤمن و موحده و محبت نمونده و الحمد لله رب العالمین و کتاب الهی
شهادت فی قدس سره مطهر است که جمیع از ثقات و ایت نموده اند از اعمش که
او گفت در راه بیت الله الحرام در یکی از منازل زنی را دیدم که چنانچه پیرشیده میزاید
و مسنیده و میگفت ای دو کشته انقباض علی بن ابی طالب بعد از آنکه از نظر
غایب شده بود بدستی که در کن چشم مرا بر من از کلام او بجنب نمودم و دو بار بر او
آب و دادم و دست بر آن مالیده چندانکه گفت ای مرد را بسبب فقر مرا زایل و خوار و فانی
اقت بر تو درستان اهل بیت محمد زایل میباشند پس من بچ اذنه سنا که
بجای آورده بر شستم و همیشه آن زن در نظرم می بود گفت که او در خاطر من تا آنکه همان روز
رسیدم و او را چنانچه یافتم گفتم بر بخت علی بن ابی طالب علیه السلام که بگوید دست و پا تو بگوید
گفت ای مرد شش شب می نالیدم و خدا را در بخت علی علیه السلام میخواندم شش شب
شب سحر بود دیدم شخصی بن سیکوید ای زن علی بن ابی طالب را از دست میداری گفتم
بیش از دوستی و چیزی ندادم و بر بختی آدمی نالم و غیر آنم گفت باز خدا یا اگر این در دوستی

صافه

حق است چشم او را بوزن بس من چشم خود را چنانچه یافتم و چون چشم خود را
دیدم از مردان خدا گفتم ای دوست خدا بگو گیتی که حق تعالی بر من بوجه تو منت نهاده
و در حکم است گفتم من خرمم برادر علی بن ابی طالب ای زن دوست دار علی
علیه السلام را که دوستی او در دنیا بجايت و آفات را از تو دفع میکند و در آخرت
خداوند و در آخرت بجات میدهد و عیش گوید از انعام خدا و در آن سفر
مقید ترین مبری که یافتم آن بود و ایتم **در آن کتاب بسند که** انقباض الله
مردیت که در عراف خانه مبارک گنج بودم دیدم که درون با یکدیگر حرف میزدند یکی از
دیگری میگوید لا بحق المتخب بالوصية و الحاكم بالتوبة و العادل في
في القضية بعل فاطمة الراضية المرضية گفتم ای عورت آن کدام است
که صاحب این صفات است گفت ذلك والله اعلم الاعلام و ابی الاحكام
صيم النار و الجنة قائل الكفار مؤمنين العباد و ابی الامنة و امير المؤمنين
امير المؤمنين و اسام المؤمنين و المسلمين الشهاب الثاقب الخضر الثاقب
ابو الحسن علي بن ابی طالب گفتم تو از کجا می شناسی علی را گفت چون شناسم که
از چاه خاندان او بود در صفین در حضرت او جهاد کرده تا کشته شد و بعد از آن انقباض
بجای آمده با مردم گفت ای ادریتان چون میگذرانی گفت بخیر و خوبی و درست
بخدمت آن حضرت آورده و هر دو چشم من از آب چشیده شده و الحال در شب تاریک است
یکشنبه سخی می بینم و از شب کمال و قیوم بخت من سوزانده و بعد از آنکه او از دنیا رفت
حسن بن علی علیه السلام از امتیال جنه میگوید و بسبب زاری که گریست و جذبت و در حق

خواند بخوبی که معنی محبت دوستی بر این اقسام آن صیغه فاعلیم **در کتاب مناقب**
آشوب طهرت که یکی از اهل بیت است حضرت **عالم** **آدم** گفتند از او
فلان پادشاه بهم که او از اولاد نوح بنی بود علیه السلام و وصی نوح سام بود و در کتاب
که بر منبر کار الهی معجز است و هر سوره را و صیتی الهی است که جانشین او باشد و من
کست حضرت شاه و حالت بناه صلوات علیه السلام است و به یکتا این المومنین علیه السلام
و نه در این است و من است این گفتند یا رسول الله پس با صیغه است که در اینجا
سام و جبار نمایی او کرده اند و علیه السلام است او را نوشته اند و بفرموده او درین شهرت و دلایلی
اگر او را با سحر و جادو بگویند می آید پس حضرت رسالت بناه صلوات علیه السلام فرمود که
تا علی برین دایره جادو بسوزد و در کت نماز کند و در پیش محراب بایزد بین زن تا
مطلب بن قوم محمول بپوشد و امیر المومنین علیه السلام داخل مسجد شده و در کت نماز کرد
و بر نوشته لب مبارک بچسباند و بای برین زد و دیده که زمین شکافته شد و بوی ظاهر
و از میان آفتابت بری خدای را برین صیغه تا بنا گشته بر غمت و خاک از سر و دوش
گذاشت بر علی علیه السلام که گفت استمدان لاله الله و استمدان محمد و استمدان
ستید المومنین و انک یا علی و منی استید المومنین اما سلام بن نوح پس حضرت
صیغه خور را کشودند و در شکل و شمایل او نقش میکردند چون حضرت او را اینجا در صیغه
مواظف یافتند گفتند که منی اسکیم از صحت نوح علیه السلام سوره بخوانی تا از تو بشنوم
سام شریع در قرأت صیغه نموده سوره را تمام قرائت نموده بار دیگر سلام کرد بر امیر المومنین
علیه السلام و بران تا بوقت دفعه بخواند و منی ان تا بوقت بر زمین زود رفت زمین بهم آمد

من گفتند ان الدین عند الله الاسلام و این کلام رسول و من آوردند و من
این آیه را که استمدان و استمدان الله اولیاء الله فاما الله هو الوفی و هو بخیر الوفی
و هو خط کل شیء قلیل اما کما و البینه انیب در آن زمان نازل است
رست العالمین و ایضا **در کتاب مناقب حضرت آشوب از اهل بیت که کسان و دیان علی**
است نقل کرده و او روایت کرده است که در مسجد بنی امیه نشسته بودم که در مشق می
نویسم که محمد بن سفیان خطیبی داخل شده و او همی همراه بودند بخیر تمام بیعت و بعد از
ساعتی دیدم که برگشته می آید و هر دو چشمش زانها شده و در کت سرش را کت گرفته
ایستاده و بر پیشانی او نوشته اند چون پای بر پا میبندید گفت که علی استمکنه من اعدا
سب میکنم و اگر چه هر دو چشم من باشد معاذ الله این حال هر دو چشمش را در گرفته از منبر
بزرگ آمد و مردم آنرا شنیدند و این را دیده و لعنت بر او میگذاشتند و ایکس چون
و لعنت خلق بر او است و خود آن نفرات میروند **صاحب کشف الله نقل کرده که** در یکی از
نام در شکر امیر المومنین علیه السلام بوده اخبار و حکایات را بمعاویه حبس بند آورده
بجرت آن حضرت آورده اند آن حضرت از پرسید که چه چیز ترا برین عمل باز داشته
شکر شده و او گفت که بخدا قسم چیزی که این کار کردی گفت بل و حق است خود آن
علیه السلام گفت اگر بدین قسم خورده باشی تو را ترکه کرد و مفتی بران گذشت که
نابین شده و شش را گرفته بود و میگردانیدند و ایضا **صاحب کشف الله نقل کرده است**
شده و البینه و آورده که در یکی از حضرت از حبس گواهی در غیر طلبید از خدا
دوازده تن شش تن از جانب یمن و شش تن از جانب لب برخواست که آیه را در آن

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که من گفتم نزلت فبعلی نزلت اللهم والین
والاؤه و عا و من عا و من و من و من که او نیز از حضار روزی بود که گمان نهاد
و در همان روز، چنان شد و از کرده پیشان گشته طلب بود و استغفار میکرد و توبه و پشیمانی
سود داشت **و مستغفری که از او نازل شد** در کتاب دلائل النبوة آورده که
روزی امیر المؤمنین علیه السلام در درجه از شخص ضعیف پرسید آن بی سعادت را
آن حضرت گفت دروغ گویی که ترا دعا می بخورم که گوی که من خود که دروغ گفتم
که خواهم شد گفتم دروغ نگفته ام و گوی که من خود گفتم که من خود گفتم
و دستش را گرفته از آنجا پیران آورده گویی ظاهر با گویی باطن جمع کرد و ایضا **بجز**
گفت الله اگر چه است که آیت که روزی امیر مؤمنان علیه الصلوات از من پرسید
أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ هنوز از حاجب من نهاده خدا و برادر رسول الله
بنیج از من پرسید و من گفتم لَا يَحْسَبُنَا يَقُولُ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ
هنوز از جای خود برنگشته بود که محبظ شد و عرض صبح که گفتار گشته خود از من
میزد و بدین سیکفت سبب پای شومش را گرفته از من پرسید و چون آورده و از حضرت نش
پرسیدند ایشان گفتند و الله که تا امروز هرگز این مرض نه داشت و از اجداد او پیش
مرض نه داشته و ایضا در کتاب ذکر موطر است که آن حضرت علیه السلام با برادرش
خطاب نموده فرمود که یا بنی یقتل ابنی الحسین علیه السلام و انت تحت ولائهم
یعنی ای برای سینه خواهد شد فرزند من حسین و تو در آن وقت حاضر خواهی بود و دوستان
او نخواهی کرد و پیشانی فراموش شود و سود نخواهد داشت و چون امام شهید معظم را آن واقعه

خواهد بود چون من و یقین روی خود آن بی تو سینه زده بود و هر روز میگفت صدق
علیه السلام قتل الحسین علیه السلام و لا تقصروا یعنی رست میگفت امیر المؤمنین
که حسین گشته شد بمن باری او کردم و از هزار حسرت و مذمت و پشیمانی و رست **و**
المبتوة مطر است که چون امیر المؤمنین علیه السلام ای کوزه را بعد از دست من بگریخت
موزه تعامل نموده اجابت کردند من بود با الله ششخص برایشان منظر کردان که جسم
برایشان گشته و بدو ای کوزه من بود علامی از قبیل سقیف برایشان نگارده و در خانه
تجلی حضرت الله متولد شد و از او بانی کوزه رسید آنچه رسید **و ایضا ذکر نموده** که روزی
آن حضرت گفت که دوستش حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله دستم در خواب دیدم که فرم
یا رسول الله چه میخواهی و خدمت من که از امت بمن رسیده من بود که برایشان دعا
کنم خدا را بر البتة از ایشان عرض فرمود که به ترین کس را برایشان نگار و بعد از آن بزرگ
دقی رحلت من نموده ایضا **و در شواهد المبتوة** ذکر نموده **مطر است** که حین عربی را
امیر المؤمنین علیه السلام در کانه در باری منس و داده بود گفت در ایام مبارک امعا و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در کانه در باری منس و داده بود گفت در ایام مبارک امعا و حضرت
یا امیر المؤمنین آن حضرت از او جواب داد آن مرد گفت من شحون بن یوحنا گفتم
معا و این دیده اند که من بگری که در آن تریکی بود و گفت نزد ما کی می آید که از ما
آزاد می آید بلکه راه داده اگر بفرمایم بروم و اگر گویی بخوانم من بود که بخوان شریعت خوانم
کرده بعد از رفت رسول و او صاف است وی من بود که روزی فرمودند در کانه در باری
که او نزدیک بود از اهل زمان در زمین و قربت و دنیا و نظیر قدری نه استیسته باشد

در راه خدا به تیرا و دوستی با خدا از هر چه هست و سعادت او نمودن و در راه او گشتن
از هر عبادتی افضل خواهد بود و بعد از خواندن آن صحیفه آن مرد گفت چون آن بنی
معصوم شد و من با او ایمان آوردم و تا امروز در انتظار بودم که تو اینجا سر زوایا آید
که تازه باشم از خدمت شما فدایی اختیار کنم سبب حضرت امیر المؤمنین
که سینه زخمی شد مردان فدایی را که من به نزد او از فراوانی میستم و در کتب خود
یاد کرده و بکتابه غنی امر نمود که این مرد را با خود نگاه دارد و در وقت طعام او را بطلب
و آن سعادت در خدمت آن حضرت بود تا در لیله الیرشوف شهادت فرمود
آن حضرت برادر مذکور در قبر او در آمد و فرمود که این مرد از ما اهل بیت مایه و از
حال آن غریب شنیدم که تو کوی طانی از ما بود و ایضا در آن کتاب مقام
رضی الله عنه روایت نموده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیدریه متوجه گشتند
در محرابی که کشته گشته بر شکم خود نموده فیه بالعطش بر آورده از صبح طرفی
نشین یافته بودند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که نزدیک طانی در قنای که میباید
جایی است که گشت از شما که با جمعی نرفته مشکما را بر آب کرده بناید و مردی قدر است که گفت
من بروم و تقایمی چند بناید برده استند و روان شدند و چون بمیان آن درختان رسیدند
آتشها شعله کشید و صدای عیب بهم رسید خوف بر آنجا بخت نمیکرد که برگشته
حال را باز گفتند رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آن جا عقی از جنتها اند اگر نرفتند
باکی نبود هر کس برود و نترسد همه ابد بهشت خواهند شد و هر کس نترسد
آنجا جماعت متوجه شود و چند قدی بیشتر رفت خدا با بیشترند و بی همه آتشها نروند

در عهد برق بهر سید ترس بران غلبه که بجای رسیده گشتند دیگر این ترس نماند
بر سید نوم چون که بشیعت و بر وی مشهور بودند باین اول رسیدند و رفتند راضی
با ی ثبات نشسته و تنهای بی سسر و سرای بی تن با آنچه اول بود به تشنگی راضی شده
فرار بر فرار رنج دیدند چون بخواست رسول الله رسیدند هر چه ریده بودند نقل نموده پیغمبر
امیر المؤمنین علیه السلام را طلبیده و فرمود که برو و مردم را از تشنگی خلاصه و اسلیم کن
گویند که من هر چه از نوبت همراه بودم چون مرتضی علی علیه السلام بآن درختان رسید و آن صحابه
با حرف بران ملاحظه نمود باین گفت قدم بر قدم نهاده باطراف و جواب داده
در جبهه می پیوند که معنی این است نفر بنایه من بجا میت و در پیچ که گشت
حالی صبی و انس در عرض و ساد در عهد برق و ز آتش علی اندیشید و چون بیکان
در صورت باز صدان تا بیکان رجاء رسید و دل را بجای فرود شد و چون آن شکست
پیر کرده و دل را بریده در رجاء انداختند پس آن حضرت خطاب با هر آنان کرد که گشت
با یان گفتند یا علی سبک از ملاحظه بگشتن این راه میت پس دیدیم آن حضرت
بی بر که استوار کرده گفت هر چه بشنویید و به عیند بگنید و اندیشه بخوراه رسیده
و بجای فرود رفت و آواز را بر آمد و خندای تهنه بگوشه رسید و صدای شنیدیم که گشت
معلقا رکبان را گرفته اند و نفسها در کوی ایشان سجده و به حقایق مبتلا شده اند و
صدای افتادن علی علیه السلام بجای بگوشه رسیده و بگشتن آمدیم و در راه برگشت
نه میبایزند بود و از ملاحظه بگشتن که نگاه آواز الله اکبر امیر المؤمنین را شنیدیم
و صدای شش او بگشتند و آواز الحذر و بایک الان و صدای خنده و بایک

نفر



کجای برآمد و آن حضرت آواز داد که رسیدن بجایه فرو بید و دروازه این رسیدن است
و باین واد که آید بشید و او دروازه پر بگرد و میکشیدم تا رسیدن به دروازه
پر گشت و از جایه پران آمد هر کسی از این گشت و آن حضرت در گشت است
روان شدیم و چون به آن درخت رسیدیم اثری از آن صحنهها و نشانهها نمانده بود
پس حضرت رسول الله رسیده آنچیز شده بود و نقل کردیم و مردمان تعجب می نمودند
و بعد از آن هر کسی حرفت و آب می آورد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که
این جوی را بد آن جوی است که در صفا و مروه است علی هایت گشته شد معجزات که
انتقام گشته اندیز گشته شد و شسته او از مسلمانان مشغول گشت **و معجزات آن حضرت**
و معجزات آن حضرت است در شواهد الشبهه هم مذکور است و گفته برایت
صحیح ثابت شده که هر وقت که پای سعادت در کباب دولت میگذاشت آن پای
بر کباب گذارد خشم قرآن عزیز میفروید **و دیگر معجزات آن حضرت** علی الله است
که اگر از آن حضرت صدق یافته است از اینجمله یکی آنست که مسلمانان را پس از وفات
در عین بود و چون او را به کلام رحلت رسیده و وقت حلول پنجاب حدیث تو می گشت
زادان نام در خدمت او میسر بود و در وقت انتفا در بالین مسلمانان نشسته بود از در پس
ایستاد و مرتب غسل و کفن و دفن تو که خا برت فرمود که آن شخصی که رسول الله را دفن نمود
زادان گفت یا مسلمانان خود مرا اینی و او در مدینه چون مرتب این افعال خواهد شد که گشت
روح از بدن من مفارقت نماید و پسند در مراد است نخواهید بایشی که آن حضرت علیه السلام
حاضر شده بود سلام کن هر چه فرماید چنان کن زادان گفت چون مسلمان بجا بر حجت الهی رسیده

بکی از شما

بجای روی می رسیدیم تا که دیدیم امیرالمومنین علیه السلام حاضر شده سلام کردیم که چادر
از روی مسلمانان برداشته و مسلمانان متنبی کرده آن حضرت فرمود که مرحبا یا عباده
اذا بلغتم رسول الله فضل ما رایت من انحاء ابرای مسلمانان چون کعبت مدینه
صلی الله علیه و آله برسی آنچه اصحاب او بعد از او بین کرده اند عده صدها می باشد
و چادر بر روی مسلمانان کشیده و متوجه فرعون و مست اندیشه مسلمانان را دفع کرده اند تا
ظن را در مدینه طیبه ادا فرمود **این شهاب آید که زادان گفت** در نماز که آن
حضرت بر مسلمانان دیدم که در هر دو یک پا شده و آن حضرت در نماز که را بسیار گفت
و چون سبب رسیدیم فرمود که یکی از آن حضرت و یکی جوفه طیار را در دم بود و هر یکی مفت
صفت از نماز که بوده و در هر صفت هزار بار دعا می خوانسته بودند که بر مسلمانان و غیر الله عهده
گرفته **و دیگر حسیه** ای و جراح این حکایت را با این طریق نقل نموده اند که امیرالمومنین علیه السلام
یک صبح در مدینه بمسجد رسول صلی الله علیه و آله آمد و منتهی بود که شب رسول خدا را
در خواب دیدم و مرا وصیت نمود به تغسیل و کفین و نماز بر مسلمانان فارسی من الله بیکرم
که وصیت آن حضرت علی بن ابی طالب و جمعی که از بعد از من حاضر بودند تا چون مدینه متابعیت
و متابعت امیرالمومنین علیه السلام کردند و او را و اعیان خود را می شنید و چون مردم نماز ظهر
اصیه المومنین را در مسجد مدینه و منتهی بود که بر مسلمانان نماز کردم و او را و من کوفه آدم و اکر
حضار رفیق قول آن حضرت کردند و آن امر را می شنیدند تا آنکه بعد از مدتی مکتوبی از
مداین رسید که در مدائن روز مسلمانان رحمت الهی و اصل شده و اعوانی حاضر شده و مرتب غسل نماز
داشتند و از نماز غایب گشت و چون تا پنج مکتوب را در خطه کوفه همان روز که حضرت امیرالمومنین

و این معنی باعث زیادتى محبت حقان و موجب مریضه حاسان و اتفاق منافقان
 و استقامت و از جمله **معجزات آن حضرت است** که چنانچه آهمن در دست و او در بنی
 علیه السلام نرم می شد در دست آن حضرت نیز نرم میگشت و در تفتنه عاصه و لیه و انار
 کوشش نه اهل اسلام شد و دیگر معجزات آن حضرت عیالیت که آنست که چنانچه قادر
 بچون بر پیغمبر خود و کسی بن عمران علیه السلام منت نهاده بود با اینکه عصار در دست او نهاده
 میشد آن حضرت نیز باین مریضه غطی مخصوص بود و در سایر خلق الله کینه کیم الله
 حق نه چنانچه در کتب حسنه راجع و راجع از سلمان فارسی فرموده نقل کرده که گفت
 المؤمنین علیه السلام رسیده که عمر بن خطاب شیعان ترا بید می نماید و من در دست
 آن حضرت بودم که بیاضی از اجهای مدینه در دست بچوب اتفاق عمر در چار شد حضرت
 علیه السلام بوی خطاب نمود که ای عمر بمن رسید که تو در دست من مرادی یا مبینی
 جواب فرمودی ای اربانه گفت بسبب آن حضرت که من در دست و دست بر زمین نه دست
 آن از دایمی شد بجهت شتری بزرگ و در آن باز کرده روی بجانب عمر کرد که او را در دست
 عمر بکسب بر و انظر ارب در آمد که گفت یا ابالحسن لا عدت لعدایها یعنی از برای خدا
 بنمایم بر سالی ابوالحسن ای امیر المؤمنین نوبه کردم که بعد از این چنان کنم و چنین نگویم
 و خود را در سپاه آن حضرت در آورده و تقصیر می نمود و فتنه میکرد پس آن حضرت
 دست دراز کرده خلق از او باز گرفت دیدیم که همان کان در دستش بود عمر ترسان و لرزان
 بجهت خود رفت و چون شب درآمد حضرت امیر علیه السلام مرا طلب فرمود و گفت برو
 به نزد عمر که مالی بسیار از ناحیه مشرق به نزد او آورده اند و کسی نمیداند و میخواهد که همان کسی

چندی از آن نزد ما بود که که مالی که ایش از جانب مشرق آورده اند به من آورد بر اهل آن
 قسرت کن سلمان گوید به نزد او فرستادم و پیغام رسانیدم و گفتم پیش از آنکه در میان آن
 رسوا شوی مالی را با اهل آن قسرت کن ای سلمان صاحب ترازو بجا این علم بفرست
 گفتم که کو را به چندی بفرست کن ای سلمان من بر تو رسیده بایم و دارو جدا شود و با سپرد
 که او از جدا سوار است گفتم ای عمر بفرستی و او را بپشتن حق و او در دست امیر
 بنوت است و علتش علم لدنی است و نزد او از علوم و اسرار و بایه پیش از آنست که تو
 دیده و دست نه پس چون از من بگویشی گفت هر کرده و بولای خود بگو که عمر یک سینه
 و اطعنا یعنی شنیدم و در آن بردارم و هر چه من بایم چنان کنم چون بخدمت آن
 آمدیم فرمود که آنچه میان تو و او گذشته تو حکایت میکنی یا من بیان کنم گفتم آن حضرت که
 بعین خود را تری از من در آنچه گذشته است میان من و او پس تفاوت گفت که با اربان
 نموده گفت ترس از او تا هنگام بودن از او بپروختن نخواهد رفت سغنا و اطعنا را ازیم
 آن از او میگوید و چون صبح شد عمران مال را بر سرستان است نمود در رضای آن
 در آن باب حاصل نموده و از جمله **معجزات آن حضرت است** که آنکه زبان جلاصوات را
 میداد است و می فهمید و در عیش و طهور و شفا و فرمان او بود چنانکه در حکایت نیز گذشت
 و چنانکه سید و تقی در حقایق احوال خود نوشته است که در عهد خلافت عمر مردی از اهل
 آذربایجان هشتی چند داشت و آنها را بکرایه میداد و وجه معاش خود از آن حاصل میداد
 و آن اوقات میگذاشتند تا که هشتی آن از او می شنیدند و در صبح آنها دانه و چند اکی سبزی
 را می شد نه مردان او را از این می کردند که بیدار بود و از جانشین رسول الله از این استغنا

بخوانه و چون آمد به یمنه رسید و در به نزد عمر بن عبد المطلب که نذر فرستاده بود که من عمر بن
 ابی سوره الجوز و الشیاطین ان تنالوا هذه المثلث یعنی این رتبه است از عمر
 امیر مومنان است بسوی منم و ان من در شیاطین و ان برادر باید که چون زمان امیر
 برسد آن بواسطی و چهار پادشاه را در پیش و من برادر را بر سر داند و الله بر شما غضب
 خواهم کرد این عباس گوید که در آن مجلس حاضر بودم از این دفعه غایب شدم و حضرت
 حضرت امیر آمده حکایت را نقل کردم منم که بود که بخت آن خدا ای که دانه میرد و دانه
 می آید منم که این مرد بزرگوار است رسیده و آورده بر تو که بخت پس منی بر نیامده بودم
 برگشته و زخمهای منکر بر سر و در دست از دست رسیده که حال تو چون شد
 گفت آن محراب منم و دفعه را نمودم از میان شتر آن چند شتر بدانه و دین
 در او در میان گرفته نزدیک است که مرا بکشند دست دعا برگاه آبی بر او شسته
 گفتم خدا یا شتر اینها را از من گفایت کن و بخت اتفاق جوی از حوریتان و برادران
 مرا خلاص کرده بختان بر دند و دانی بخلج من مشغول بودند تا این زخمها که می بینی
 استیام یافت پس نزد عرفه او را بجز کرد عمر گفت دروغ می گویی و دفعه را
 ننموده و آن مرد کعبه او رسول شتر خود که حرفی از دروغ بر زبان نیاورد و نام علم
 از پیش خود رانده و منم که در آن دفعه که را بر دین کشید این عباس گوید و در بخت
 که بر بختی و دومی مطلق بودم تبسمی منم بود که گفت تو گفتی که غصب غایب شدم
 بر میگردد و آن مرد را داری داده گفت تا بوضع برو و بگو علی مرا رسیده و این
 بخوان که اللّٰهُمَّ اِنِّی اَتُوبُ بِه اِلَیْكَ بِبَیْلِکَ نَبِی الرَّحْمَۃِ وَاَهْلِ بَیْتِ

اللّٰهُمَّ

الَّذِیْنَ اخْتَلَفْتُمْ عَلَی الْعَالَمِیْنَ اللّٰهُمَّ ذَلِّلْ صُغَیْرَتَنَا وَ اَهْلَیْهَا قَائِلًا
 اَلْكَافِی الْمَعَاوِی الْغَالِب الْفَاطِمِی و آن مرد متوجه آن مکان شده سال دیگر
 آمد و شتری بسیار همراه داشت و مبلغی نذر کرد که انما بحببت امیر المومنین
 آورده گفت امیر المومنین منت نه بر من بقبول این مبلغ که بصدق تو یافته ام
 آنچه یافته ام حضرت امیر گفت قبول کردم و بتو بخشیدم و احوالی که در میان نوشته ان
 گذشته بود بیان نمود و آن مرد گفت بخدا قسم که گوید هر امان بودند و از برای دیگران
 حکایت کرد که چون من دعا خواندم و نام مبارک آن حضرت بر دم یکیک میداد و بخوار
 و زبون من میشد و منم که میسر شده و از برای دیگران حکایت کرد که چون من
 دعا خواندم و نام مبارک آن حضرت بر دم یکیک میدادند و زبون من میشد
 و منم که میسر شده و چنانچه هرگز گویا میان ما و ان که کرده منی و بعد
 بنوده و دولت آن حضرت از قرص و پرست فی خلاصی یافتیم و مبلغی نیز در دست
 پس دعا کرد و زنده بود سال یکبار بخت می آمد و مال بسیار از آن شتران
 و از آن حضرت در دست که منم که هرگز از غایت نال و اوله معصیتی بهم رسیده دعا
 توسل نماید که البته حق نم آن مشکل را با دستان میگرداند چه حق نم گفایت کشنده
 مرا می را که دشوار بود و در خبر است که احوال آن شخص را بعد رسیده و آن نیز
 حب و دینهای او شد و ایضا از مواهب الهی که نسبت بان حضرت می گردانده
 اینکه چنانچه ملائکه گرام در روز بدر محمد رسول خدا صلوات الله علیه در دفعه خلاصت
 لشکر اسلام نموده آن حضرت را دلکش رانند و امیر او می نمودند و در دست خدایت

حضور در کتاب بنام ایچ از عبدالله عتوی بسند صحیح نقل نموده که گفت در روزی که
 اجل در خدمت امیرالمومنین علیه السلام نشست بودم که جبرائیل را مشاهده گفتم
 علی پیش رستی میکنند برانیزه و ناگه ای از آنرا گذر خفت فرامی باینر متوجه
 فرمود ایشان شویم و جواب داد و بعد از لحظه جماعتی دیگر آمده و همان حرف را عاده
 فرمود که منم که بعد از من قوام یا مروی بالقول ولقد نزل الله علیک
 یعنی گیت که قدر را آنچه اید از قومی که مرا امر میکنند بیک و قتال یا دشمنان و حال
 آنکه پسند طایفه آسمان بود و نا نازل شده اند و ساعتی برین گذشت بود که
 بادی وزید در نهایت غروب و بی از پس آن که سردی آن باد را در زیر زده و
 بنک احساس کردیم و آن حضرت که آلتی بتقدیم رسانیده زده طلب بپوشید
 و متوجه دشمن شد و باندگ زمانی فتح کردیم چنانچه در سبج عربی و سنجی
 بآن تنیدی و زودی ندیدیم و الحمد لله رب العالمین **و ایضا از جمله معجزات**
آلتی در باره اوست آنکه حق تعالی جمیع اراضی و اوجاع را مطیع او ساخته بود و او را برده
 و عرضا فرمان روا گردانیده چنانچه در همان کتاب است طلب از سعد بن ابی خلد
 باطلی مقل نموده اند بسند صحیح که او گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بود و اصحاب بیجاوت آن سرود میرفتند من نیز رفتم و چون نشستیم امیرالمومنین
 علیه السلام میفرمود برالین آن حضرت قرار گرفت و چون دید که سید کانیات از آن
 تب در آزار است دست مبارک بر شیند یکین رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 ما یم یمم آخر حج فآتیه علیا لله و رسوله پس بدیدیم که رسول صلی الله علیه و آله

بر رفته و نشست و لحاف را از بدن مبارک دور گردانیده گفت یا علی ان الله
 فضلك بحضار و تمام فضلك به علی جبرائیل الا جاع مطیع الله فلیست
 تنجیه الا زجر اذن الله یعنی یا علی بدستی که حق تعالی ترا زاده و ترا
 بخلقان بخصیصی چند و از جمله این است که عرضا دور و بار را مطیع و سقا تو سخته
 و از این جهت نیست چیزی از الما و وجهها که ترا برای رانده نشود و باین وقت
 و حکم علی محمد ص علیه السلام **و از جمله قرب و منزلت آن حضرت** درگاه آلتی که
 اسمای عظام برآنی را پیشتر از آنچه به پیران صلوات الله علیه و علیهم تسلیم کرده بودند
 آن حضرت به تنهایی تسلیم داده شده بود چه هر محبتی از هر چیزی که برکت
 ظهور میکرد جمیع آنها را از آن حضرت بکرات و ترات ظاهر شد و دعای آن
 رو میشد و هر کسی را بهریتی که بر زبان میراند فی الفور اثر آن بطور میرسید
 اگر زبان را بدفع انداخت میزد و در آن نیز رضای آلتی منظور بود چنانچه شهادت
 که عادی را با دیگری حضور می بود محاکمه نزد آن حضرت برده و حضرت امیر مصلی که
 بایست کرد آن خارج گفت لا عدلت فی القضیه یعنی درین قضیه عدالت
 حکم کردی امیرالمومنین علیه السلام گفت احسبا یا بعدد الله فی المال فادی
 بصورت گشته رضی که پوشیده بود بموادت و آن ملعون دم سنجید
 چنین میکرد و اشک از چشمش مرفت پس آن حضرت را بر وجه آمده لب
 مبارک جنبید و عارضی بصورت آلتی شده و خشمش از هوا برآمده پوشید
 از حفا که گفت یا علی هر که ترا در دهان آلتی این خنث است که بخصیص باین که

مخصوص یک است شخصی مصورت یک نمود ترا بیک معاویت که
اصحاب آن حضرت بودند حق تعالی بجهت آنکه حجت برندگان تمام کند و دوست
دشمن جدا شود و اهل بیت از اهل و ذریع استیاریاد مرا خفت دعا
و اگر اذن میداد حاجتی در خواستن ایشان تا میرد واقع نمیشد بقتل این
آصف و من سببا حاصل کرد چنانچه در قرآن مجید از آن خبر میدهد که قال الله
عنده من الکتاب انا انتیک به قتل ان یزید الیک طرفک رسول الله
و وصی او به نزد حق تعالی عزیزتر و گرامی تر از سلیمان و آصف پس اگر در روز
و حق رسول تا خبری باشد بجهت مصلحتی خواهد بود پس آن سید
به تصدیق قول آن حضرت نموده و عذر جرات بر آن سوال نموده و اینک
بیهیت حضرت حق تعالی بآن حضرت گفت که در هیچ جای محبتی
از ربع سکون نیست و سوزده که گمان اینجا از سیاه و سفید مسلمانان
علم بحال آن حضرت نداشته باشند و او را بخوبی دانسته و بنای خود را بر آن
در کتب مناقب و حدیث حضور صادر گشته است هیچ از آنچه بر زبان
نقل نموده که او گفت بحضرت امام بهام امام جعفر صادق علیه السلام رفتم چون نشستم خبر
آوردند که شخصی از مردم صحن برده است فرمود که بطلبید چون داخل شد و سلام کرد
امام علیه السلام از پرسید که کز تو و مردم ستر تو را می شناسند گفت بلایست
و سولای من حضرت پرسید که ایا از چه می شناسید و از کجا علم بحال پیدا کرده ای
گفت ای فخر نه رسول خدا در شهر ادریست که در تمام سال از آن درخت در روزی

کلیله

کلیله بر سر می کشد میکند بر کوه اول روز میکند نه تنه می باشد که لا اله الا الله
که اگر آخر روز ظاهر می شود و گفته است که علی خلیفه رسول الله و از آن کل در زمان درخت
بحال رسول الله و وصی او و فرزندان او علیهم السلام می بیند ایم و در کجا دوستان
سبب را نه و در آرزوی پانسیک شما با شما آورده و از آیدات الهی بآن حضرت
چنانچه ابراهیم خلیل الله بآن گفت را می شکست و ایند و امانت بآن می رساند
آن حضرت نیز بایام صبا می بآن استغفار می فرمود چنانچه مستودر است و در کتب
حدیث مذکور است که روزی ابو طالب رضی الله عنه بنی طه بنت اسد گفت در وقتیکه
آن حضرت طفل بود که علی مکی بقی را می چند می کشد و من می ترسم که از کجا
مستیش برین واقف شوم و در عهد از راه در آید پس فاطمه رضی الله عنها گفت ایا
طالب من ترا ازین محبت خبر دهم در وقتیکه علی در شکم من بود چون بزیارت
میرفتم با از کفای که بتی در آنجا منصوب بود می کشد شتم باینکه من اراده زیارت
بآن ندا شتم و در دو بار در پشت و شکم من بخوبی قائم میکرد و زور میزد که مرا از
نزدیکی بآن دور می داشت و راه مرا از نزدیکی ایشان میگردانید و خدا عالم است که
مرا عطف زیارت خانه خدا و طواف خانه کعبه بودند میل دیدن و زیارت بآن حق تعالی
حافظ است تر فاطمه از کجا پرسش جمع دار احمد الله از جمله عذرات آیات
آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چنانچه در حدیث خود هر یکی در پشت با و تعلیم نموده و
حالت هم با او سکون نموده و به او تسلیم کرده بود در آنوقت تعلیم نمود و از حوادث زمان
تا روز قیامت مظهر خواهد آمد بر او ظاهر است چنانچه در کتاب هیچ از راه و این

مکنی و تابع او باشی گفت علی رسول الله بر کردم شرط کردم که بعد از این هیچ خود مخالفت
علی علیه السلام نکنم و چون بر ششم در خطاب او را در راه دیده بود و شنیده از برای او
تفعل کرده و عبا او گفت تو سحر می باشی را فراموش کرده و این قسم بهتر از این است
بعید میدان و صدان و سوسه پیش کرد که ابوبکر پیغمبر را دیده الحاشی و سخن او را شنیده
و باز پرس که خود رفت تا رسید با ابوبکر رسید این حکایت را از معاویه بن عمار
بر دست دیگر نقل کرده اند که ابوبکر بخودت ای رسول الله رفت و گفت من از
رسول خدا بعد از روز غدیر چیزی را بابت تو شنیدم و اگر چه در عهد رسول الله صلوات
و آله ترا میسر میگفتند و من هم میگفتم و خبر دارم که رسول الله ترا بعد از روز غدیر و اوست
و حلیفه در اهل بیت و زمان خود ساخته بود اما اینکه برات خود طینه ساخته باشد چنان
خود کرده اند شنیدم که در این کتاب آمده و در آنکه همه تقیصری بخت بسجده
علیه السلام با او گفت اگر من رسول الله را بتوانم هر چه خواهم از بسترش و بکن و بکن
از غاطس است بزداید از اقرار به بحقیقت من خواهم کرد و خود را ازین کار خسته دل خواهم
و اگر مکنی معترف خواهی بود که مخالفت خدا و رسول کرده گفت اگر من پیغمبر را بستم و از او بگویم
بستم بهمان آنکه میگم و یک محبت تو رفت بخت فرمود که چون از نماز تمام فارغ شوی
نزد من آیی تا بوجه و ده کنم و ابوبکر از نماز آمده با آن حضرت مسجد بنامه و رسول
در قبل مسجد دید و همه کایات با او خطاب نموده فرمود که ای ابوبکر و شهادت
علی مولای علی و جلست مجلسه و هو مجلس النبوة لا یستحقه
غیره لا تفر و صی و بهذات امری و خالفنی ما مات لك و تعرضت

سخن

لسخن الله و سخطی فافرح هذا التراب الذي تحت بیه یعنی حق و سخط
من اهلله و الا فموتك التراب یعنی ای ابوبکر بر مولای خود بر آمدی و بجای او
نشستی و حال که این مجلس مجلس نبوت است و غیر از او کسی جز او را این
و چون علی و صبی من است مستحق آن مقام و مکان است حکم من و فرموده مرا در پی
سرانده منی و خلاف گفته من کردی و خود را نشاند غضب الهی و خشم من کرده ای و بدی
برو این بر اینی که پرسشیده بر کن که تو از اهل این نبستی و قابلیت آن نداری و اگر
اینچه گفتیم نشنوی و عده کاه تو آتش دوزخ است و مقام تو نفعی بهم و ابوبکر
شده از مسجد بیرون آمده عازم آنکه خود را غسل کند و او خلافت را بایستگاری
بستم غایب و حضرت امیر بجا آمده اینچه گذشته بود بیان نقل کرد همان گفت ای
این صبر را بر منی و یا خود یعنی عمر خواهد داد حضرت امیر گفت رفد باشد که با و این
مگوید و او این شده و او را بوسه کرد و بذر شفق خود مشغول شود بعد از آن من بود که
لا واه لا یستیکان ذلك الله حتی موتا یعنی و امیدوارند و بجا ای خود است
گو تا بمنزله این کار را ترک نخواهند کرد اما چون عمر از ابوبکر این بپوشید گفت
ما احدثت راک و اخوت فلیک اما تاملت انما انت فیه هذه الساعة
یعنی سحر این کشته السیت سحر حی هلم فاقم علی ما انت علیه یعنی چه معنیست
را می و بی عقل تر سنده بی دل نموده تو نمیدانی که اینچنین حالت بخاطر آورده اند که
بنی شمش زمار که این و آن را مکن و کمال خود باش و حکومت را از دست ده و در آن کتاب
حق را و این نقد صحیح القول این حکایت را از امام حسن صادق علیه السلام نقل کرده اند

بی تفاوتی و چنانچه امیرالمومنین علیه السلام پیغمبران را میدید و با ایشان صحبت میداشت
 بعد از آنکه دیار و اعراف عوض نمودند و هر که میخواست میخورد و در دستهای او میخیزد
 سرور می ساخت و می خورد چنانکه در کتاب صراط مستقیم مذکور است و از امام محمد باقر علیه السلام نقل
 کرده که بعضی بنو لام دوم امام حسن علیهم السلام آمدند گفتند این رسول الله از پدر ما عیسی
 که نزد شما و اهل بیت شما می باشد چیزی بنماید فرمود که اگر از آن است چیزی بپخته
 زمان من میسرید و تصدیق می نمایند گفتند بل آن حضرت فرمود آیا شما نشنیده
 امیرالمومنین را گفتند آری آن حضرت را دیده ایم و صحبت کرده ایم و سید بر آن فرمود
 که پس آن وقت بود که از جا بر داشت و آن جمیع امیرالمومنین را دیده شد همه یکبار
هَذَا قَالَ اللَّهُ آمِرُ الْمُؤْمِنِينَ وَنَشَبَهُ أَنْكَاسُهُ وَأَنَّهُ كَانَ بِرِيشَانِ
 ذَلِكَ یعنی کعبه است که این امیرالمومنین است درین شکلیست و کوهی در میان
 توپه او می دان آن حضرت نیز اسفند آیت و معجزات بسیار نموده است و همی دیگر
نقش نقل کرده اند که بعد از آنکه امیرالمومنین از دیار رفت و مدتی بماند و مدتی در مدینه
 امام حسن و زکریا آن حضرت میگردید و اظهار اشتیاق بکردن او می نمود امام فرمود که چنانچه
 او را بپسندید و گفتیم چگونه میتوان بود و حال آنکه او گذشته و مدتی برآمده است
 برده زد که برده آن خانه بود بر داشت و آن حضرت را دیدیم بهلترین صورتی و بهیاتی که
 در حیات دیده بودیم و گفتیم که دست بخداست که امیرالمومنین است پس برده را زد
 گذاشت و بعضی از رفقای ما گفتند که بچه امروزه از امام حسن علیه السلام دیدیم
مثل آن چیزهاست که از پدرش می دیدیم همچنین از امام محمد باقر علیه السلام

منقول است

منقول است گفته بود بعد از امیرالمومنین و امام حسن عیسی رشتیدان صحبت امام
 امام حسین علیه السلام رفتند گفتند این رسول الله از معجزات که در بیت ما می نمود
 میخواستیم که چیزی از شماست به ما بگویم فرمود بر ما که همیشه بشناسیم که چنانچه
می شناسیم و بخیر او مشرف شده ایم پس برده که را بجا آورد بر دست چنانچه
نظر کنیم چون نظر کردیم دیدیم که آن حضرت به بهترین بهیاتی نشسته است
برده را زد که آنست پس خدا گفتند شهادت می دهیم که او خلیفه بنی هود و نوح
و امام یحیی سلام الله علیه و از جمله معجزات آن حضرت است در صحبت آنیست
 و او را در آن ایامه حق تعالی آتش و دوزخ را از جهت دشمنان ایشان آید و در دنیا سزاوار
 از آن است چنانچه عزت و ابرو آن در دنیا هم بعقوبتها مستلک گردانیده و میگرداند
 و حکایت عجیب بسیار و قصتهای غریبه بسیار درین باب در کتب احادیث و تفسیر
 سطور و مذکور است و درین باب بیک حکایت که در کتب شیعه و سنی ثبت است
 و شهادت تمام دارد که کعبه میباید در روایت که واقعه ای گفت به نزد نادران از شیعیان
 علایق آمدند و حاضر بودند و نادران خطاب بایشان فرمود که اینها در فضیلت علی
 از روایت ثقات پیورسید و شافعی گفت یا امیرالمومنین از پانصد زبانه است پس
 بجهت مجرب استی ملتفت نشد گفت تو چند حدیث صحیح در فضیلت آن حضرت
 روایت میکنی گفت از هزار حدیث و از آن روایت مجرب است که چنانچه
 که تو بگو گفت از هزار حدیث تو خایفم فرمود که اینها ما شایع اعلام کن گفت باز فرموده اند
 و مثل آن مرسل پس متوجه شد و پرسید که اینها از تو بگویم گفت من نیز از زبانه بر آن خورم

گفت روایت کنم از آن مکره خواهد بود باورن گفت قضایاتی که خود را به کرده ایم و باعث
توبه و استغفار من شده از علم و تقدیری بر او داد علی بیان کنم پس خضار جو گوشه بپزد
التماس اعلام آن غوغا پس باورن گفت یوسف بن ججاج که نایب من است در دمشق
مرا اعلام نموده که در دمشق خطیبی است که زبان بلعین رست علی علیه السلام گوید است
و از من من مخرج نیست و در باب او چه حکمت شمارا و از او چه حکمت که او را مقصد نبرد
من نیست چون حاضر شد از او پرسیدم که تو علی را چگونه می گفتی علی اعدا من در شمشیر
گفته بشده اند من ترک است از تو ابراهیم که گفته میند الی که علی علیه السلام هرگز گفته
و رسول بود تو بکن و آقا ترا بعقبت تمام بگشتم گفت هر چه خواهی کن بفرمودم او را
در حضور من صدای نه زنده در جگر گرفته بعقد ایستاد و از او خدا عقیقتی کنم و در این
بودم که آری او را چه سبایت کنم چون بخوابشتم دیدم که در پای آسمان کشته شده
و رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام و جبرئیل را زاری شدند و با جبرئیل علیه السلام حاجی بود
و رسول خدا جبرئیل را گفت بام را بعل برده و شیعیان او را نه انگی حبی علی علیه السلام
بعل علیه السلام دارد و آواز بلند نه اگر گوی شیعیان علی علیه السلام باید پس بعل
آمد و از علان و قزاقان من جنگی کس که من هر را می شناسم حاضر شدند علی علیه السلام
بعد از آن جام آب داد پس سجاده ای امر خود که در دمشق را بیاور چون آورد گفت ای کمال
از این خبر پس که مرا چه در شناسم مید هر رسول علیه السلام آواز پرسید که برت سکون
گفت بلی من خود آری او را من که در آن واقفم علی را از دستان این ابله بپیش
گرفته کردان و متوجه آسمان شده و من زبسان و لرزان از حواب سوار شدم غلام

گفت

گفتم در مشق را بیاور حبه آورد که بینه از سکه و آن مجره کسی نیست گفتم سکت بیاور
چون در مشق را آورد و مصورت سکتی شده بود که گوش او کمال خود و آب از پیش بر رفت
و بر اثر است میگردد چنانکه گویی عذر میخواند بفرموده با زنه بان خانه رفت بر زنه و اکنون
در انجاست پس با تمام بعضی آن سکت احاطه کرده گوشش چون گوش او بود
و باقی اعضا و جوارح شبیه اعضا و جوارح سکت بود در زبان میخواند و چون در جگر
لب میچسباید شامی گفت این سنج است و ما این نیستیم که عتربت با در سنج
تا او را بپزند بهان خانه اشش بر زنه لمحه پیش گذشت که صدای عریضی چون گشتیم
چون تخصص کردند صاعقه را بر آسمان کرده سکت را سوزفته بود باورن گفت که آب شده
که من از قتل در حبه و صدای بر علویان توبه کردم و از کرده و گذشته پشیمانم و دیگران نیز
زبان توبه و استغفار گشته اند الحمد لله و از جمله حضایع آن حضرت اینک شیطان
با کمال دانا و هست که جمیع فرزندان آدم را از راه میرد و بعضی از دوستان او را نصیحت
میکنند و در شنیدن او دشمنی نمایند چنانکه این نیز آشوب در کتاب مناقب حضرت
طوفانی از علی بن محمد القیصری نقل کرده که او گفت در راهی بسطیطان بر خودم از زمین
ترکبستی گفتم من یک نفر از من آدم گفتم لاله الله لاله الله تو از انجا که میمانی دارنده
که از دستان خدا نیند و عصبان میور زنده و با او مخالفت میکنند و خود را بخشنه
ایستاده اند و اطاعت او نمینمایند پس من گفتم ترکبستی گفت من حاجت آن بزرگ
و آنک قبل عظیم گشته ام پس منم و با نوح و در گشتی من بودم پس آن که از خانه
بی کردم و آتش زور در بعقد ابراهیم از دستم و تیر قتل بحیثی من کردم و خودم از خانه

یا علی بن ابی طالب در برابر نماز کعبه نشست بود و من در خدمت ایشان بودم که
شخصی بحضرت علی علیه السلام و صورت فیلی از طرف رکن بانی به آمد
رسول صلی الله علیه و آله گفت لعنت بر تو و علی علیه السلام گفت یا رسول الله
این کیت منم که آیا این را میشناسی این المیسرین است پس علی
جسته فرط طوم و پشیمانی او را گرفت و بر زمین زد و گفت یا رسول الله من این را
میکنم رسول خدا گفت آیا میدانی که او را همت داده اند تا روز قیامت را پس
گذاشت و چون المیسرین برخواست گفت یا علی ترا بت رستم مرا بر تو شنیدم
تو دوستی نیست بجز اوستم که هیچکس که نتواند شنیدن و او که آلاک من و منطقه او
می شنوم و شنیده او از منطقه او من لم یسجد خدا بجز حق تعالی در آن محبت زود
و شادکم فی الاموال و الادلاد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مقدمه فرمود
منم و راست میگوید یا علی او را بگذارد تا برود علی علیه السلام دست از بر سرش
داز و عزت و احترام آن حضرت به نذر الله تعالی اینک در کتب سابقه آمده است
نموده و انفس اسانی او را بنام میخوانند بلکه تا قیامت قیامت خواهند خوانند
در کتاب استغلاب کلمینی مسطور که گوشت و از امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که در راه مبارک رمضان جمعی را بر نزد آن حضرت آورده که انتظار
کرده و روزه نموده بودند از ایشان پرسید که شما از پیوستن به کعبه گفتند نه فرمود
از انظار این گفتند ما هم مستحایم پرسید که شما را کوفتی و علقی است که روایت
نکردن با شما گفتند نه فرمود که شما را میگوید و محمد رسول الله

فرستاد

گفتند خدا را می شناسیم و اما محمد را نمیدانیم آن حضرت خطاب با ایشان نمود که اگر
اقرار به نبوت محمد رسول الله کرده و حنب و آلا خود شما را میکنم از او بگویند
فرمود که ایشان را زاده و ملاک کردند پس جمعی از انصار این خبر شنیدند و بجز آن حضرت
آمده گفتند این چه بدعت است که در دین محمد احداث کردی فرمود که شما را بگویم
میدانم و به آن حضرت آیات و علامات که بر کسی من نازل شد که میدانی که نبوت
بر شیخ بن مزین آورده اند بعد از وفات موسی جمعی که اقرار به نبوت و شنیدند
داد که دهنی موسی بود آن جمع را به همین طریق ملاک کرد همه گفتند بی گناهییم
که چنین بود و یکی از ایشان که رئیس آن جمع بود از حبیبت نوشته بود
بدت آن حضرت داد پس چون آنرا گوشه و نقطه نشانی نوشته افتاد بگفت
آن شخص پرسید که ای سپه ابوطالب ترا چه چیز بگریه آورد فرمود که نام خود را
دیدم که درین کتاب ثبت بود کهستم پرسید که بنی بنی که نام تو که است پس آن
حضرت اسم خود را که آلیا بود یاد نموده گفت انبیک نام من است و من در قریه
بائی نه گورم پس آن بیودی با سبیلش با تمام مسکن شدند و گفتند که
نشند انک و حتی رسول الله حقا و آن حضرت فرمود هر قدر که مرا در
ابرا یا نموده و من نزد او از فراغت نپزوده ام و رسول خدا در روز قیامت
که آن حضرت را از او داده دایم نمود فرمود که یا علی ایشان در کتاب خود دیده اند که
آن کسی که ایشان را غایب آید ایشان را بدست او حاضر آیند نام او ایالت است و چون
بقدم کسی نام خود را بگوید که فتح در دست تو و بطوریکه ایشان را الله تعالی نام

بیک پایه ازین فراتر قرار گیرد پس هیچ حقایق نباشد که محمد سید المرسلین است و علی
الوصیین الشکوک چون سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بجا رسیده در کنار
مجلس برپا نشسته گفت یا رسول الله کیت که بعد از این مراتب علی را دست خاند و با
رشتن کند پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای برادر انصاری دشمن مندار و دشمن
علی را که سنجی و نه از قوم انصار الایمونی و نه از عرب آلا دمی و نه از سایر مردان
آلا شقی و در روایت این مسعود و نه از زنان آلا شقی و سنج عین ذکا و دقت
و دمی که جمعی را بر سر دعوی باشد و نه اند از کیت چون معاویه و عمر و خاص و شقی
ذنی که حقیقت از راه بگریه و مشهور است که در کتب حدیث مذکور است که در مدینه
آن حضرت عرف نامی است که گفت و آن حضرت این لفظ خواند آن زن گفت مرا آن
عربی خبر داد که غیر از عدای من کسی با آن لفظ می نیت و از گفته خود پشیمان است
و حضرت امیر علیه السلام دعا کرد تا بحال سائر زنان باز آمد و **و ایضا** که چنانچه در کتاب
مباحث مذکور است که آن حضرت بیستم جنت و دوازده است یک را به زوج و یک را به
او میفرستد و عاقل است که مخالف و مخالف نقل کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که اول کسی که من میفرستد و مرا به پیوند در روز قیامت علی بن ابی طالب
است چنانچه بود و در کتاب شرف المصطفی از روایات ائمه است و جماعت نقل کرده اند که
از این عاقل است که رسول صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام خطاب نموده گفت
اما ترضی ان ابراهیم خلیل الله یلعن یوم القیمة فیقام بین العرش و تحتها
ای راضی هستی ای علی که ابراهیم خلیل خوانده خواهد شد و در روز قیامت برین عرش

دست عرش برپای خواهد خواست پس او را خلت عت خواهد سپرد و پندارند پس
طلبیه از خلت اعطفا خواهند پرستند پس بعد از آن تر اطلب خواهند نمود و محتج
بخلعت کرامت خواهند و از جمله **اعزاد و اقربا ام محمد** است بنزد الله تعالی که او را
باصح اسبیه می نامند چنانچه که بر علای مقدم بیان نموده مساوات و برابری
اول مساوات او با آدم صفت صلوات الله علیه که اسبیه ام از صلب آدم اند
و صبیای بنی ام از صلب آدم اند و صبیای بنی ام از صلب آن حضرت اند که از الله
اصطفتی آدم ذال غبار علی العالمین و علی آدم الانس و الطیر و
آدم نزول یافت و رسول صلی الله علیه و آله در شان علی علیه السلام گفت که انا ملکته
العلیه و علی با هم **اول** که آدم را بر زبان آمد و قس که عطف کرد و گفت
الحمل لله و چون آن حضرت از مادر جدا شد سجد کرد و بحمد لله بر زبان راند
و آدم در میان که وظایف مخلوق شده و او در میان که وجود آدم و آدم خلیفه خدا بود
بوجوب **انما جالیه الانفس خلیفه و لا رسول بود** بوجوب علی خلیفه خدا بود
تزوج آدم سجد و در پشت بود تزویج او و خاتمه علیا السلام در پشت شد چنانچه
سابقا مذکور شد و حضرت خاتم النبیین را بجهت کار سندی کار خلق با هم است
فرستاد که تا آنکه لانا انحدید و ذوالفقار این حضرت فرستاد که بجهت تمام کار
دین و مملکت امور شده مسجد آدم و رسول خدا گفت تو بمنزله کعبه بجا می آوری و بمنزله
منبر نبوی و بعد از رجوع و باز گشت بسوی من و مساوات آن حضرت با او رسید
علی بنیما علیا السلام است که چنانچه در اوست و تمام و فو که است نصیب آن حضرت

مکرر از طعام و نوک بخت نوشید و در پس چون مدریس جمیع کتب بود و بسیار
 و من عندہ اقر الکتاب در شان آن حضرت تامل شد و چنانچه در بعضی
 بعضی از علوم و واضع خط بود آن حضرت نیز واضع علم خود عربیت و حکم و حکم
 و مساواتش با نوح علیه السلام انکدرش نوح اھبط ببلدیم و بنا و انش
 در شان او و سلام علی آلکس بوق سویت و چنانچه در وقت نماز نوح علیه
 صاحب سفینه بود که و حملناه علی ذات الراج علی علیه السلام سفینه نجات است
 و رسول در شان او گفته سفینه علی نجات من النار و حدیث ثلث
 افضل بقی عمل سفینه نوح از زبان مستفیض است و اما ساد
 با ابراهیم علیه السلام انک حق تعالی در شان او و هدایتنا الی صراط مستقیم
 مشر بود در شان او و علی الصلوة علی محمد و آله و سلم علی ابراهیم
 حق ابراهیم الله و سلام علی آل در حق ابراهیم علیه السلام و اولاد او و اولاد
 چنانچه و الله فی الآخرة لیز الصالحین در شان ابراهیم علیه السلام در شان
 آیه و ان تظاہر علیہ فان الله هو مولی و جنجیک و صالح المؤمنین
 نزول یافت و ابراهیم علیه السلام از قوم خود مفارقت نمود و حق تعالی از صلب او
 بدون آورد که و و هتینا له استحقاق یعقوب و علی از قریش مفارقت نمود
 و حضرت حق تعالی عطا کرد و ابراهیم علیه السلام بوجوب اول بیت وضع
 اساس کعبه و اید المؤمنین علیه السلام اساس اسلام و کعبه را از لوث بتان پاکیزه
 ساخت از خاک که قبله اهل دین و حرم حق تعالی است و حق تعالی ابراهیم را ابتلا و آزمودن

در قرآن کریم نذر زنده و علی را از مایه و در خواب ندین بجای رسول صلی الله علیه
 و مساواتش با یعقوب بنی عدیلتیم انک یعقوب را بیت الاقران بود و آل
 محمد را کربلا و عرصه امتحان بلا و میدان مصیبت و ابتلا بود چنانچه یعقوب
 پیرامن سپهر روشن چشم بیت علی علیه السلام را پیرامن بود که فاطمه علیها السلام
 و بود او را برست مبارک رشته بود و هر کوی سبب چنانی و هر ساری را با
 شفا و دستگیری بود و آن حضرت در جنگها می پوشید و اسب پی بر نهیستند
 کرک با یعقوب با یکم آمد که گفت کشت اینها بر اعرام است مگر شمشیر و دیگر
 چیز با حق از دانا آن حضرت سبحی در آمدند و اگر یعقوب را دوازده سپهر بود
 معصوم و بعضی غیر معصوم آن حضرت نیز در آورده سپهر پهلین نسق از خود داشت
 و یازده امام که از صلب او نیکو معصوم بودند و اگر فرزند او را سجده و زندان انداختند
 و فرزند او را بدین و نیزه از مرکب انداختند و اما ساد و انش با یوسف علیه السلام
 انک حق تعالی در شان او گفته قال یوسف دیت قد آتیتمنی من الملك و در
 علی علیه السلام واقع شد و اذ ارایت یوسفاً و ملکاً کبیراً و اگر برادران را
 برنده آن حضرت را محسوس بسیار کسی از انصار و مهاجرین و غیر ایشان بود و بعضی از آن
 سمت که از ایشان یافتند و چنانچه یوسف علیه السلام حق تعالی از آنجا که رسول
 نقل کرد که اری حفیظ علیهم و اما خیر المؤمنین آن حضرت نیز خود مستوده
 و آن در بعضی از خطب آن حضرت مذکور است و اگر در حق تعالی شاکست
 نموده و علی بن ابی طالب را که در آید و یطعمون الطعام و یؤفون بالشد و دیگر

امامت و چنانچه نوبت را الله و مبدء سارق و موقوف خوانده اند آن حضرت علی
 الهیای خدا و خواجه کاف و هر چه مقرر و امامیه معصومش نمیده اند و چنانچه
 گرسنگان چنانچه از احسان تقای ربیع بر می آید گرسنگان چنانچه از احسان
 مولی و اعطای او غنی و توانا گشتند گرسنگان و دستشان قوت یافت و قدرت
 از بزرگ محبت آن حضرت از موانع نواز غیبت بهره و دیگر دیدند **و اما عباد الله**
 موسی بن عمران علیه السلام بکلی فضیلتش را و اینکه موسی در هر عده و تقدیر ترقی
 یافته و او در هر چه تربیت حبیب الله بر او شریک و چنانچه او از ابن عمران
 بود و علی علیه السلام اشرف آل عمران بود چه اسم او طالب بقولی عمران است
 و اگر عمران را از دشمنی چون منبر عون در کوچه ای حفظ نموده علی را از عدوی مثل
 در کوهاده حایت نموده و چنانچه موسی و دینیل مصهر را اوصاف بکفایت
 تا شکر گشته بچنان که علی علیه السلام در دست داشت و اشیاء به هر چه در جلد
 شتی شد و زمین و جلایان گشت و آب از فداقی رو یکی نهاد و خلق از آسیب
 سالم ماندند و در سفر صفین با تمام دوست و دو فرات را شکفت تا سبانه
 راه چاک گشتند و اگر چه دو تحمل سفر موسی بوده چنان دریا و سبانه که در سحر
 او گریه نه و اگر چه جای موسی و بعد از موت جمعی زنده شده سام بن نوح چنانچه
 مرده و گشته جای او زنده گشتند و اگر موسی را خدا تعالی در روان در صدد
 موضع یاد نموده علی علیه السلام را در سبانه چنانچه ذکر فرموده و چنانچه در
 موسی عصا ازدهان شده کان و در دست شاه اولیا تعالیان جان و برکت و اگر از برای

نرس

تنبیه منبر عون موسی را عباد بود آن حضرت را از جهت برانداختن کفر و زوال فقر
 گشت و بود و چنانچه عصا از سبیب موسی سید و فقر را رسول منزله از غیبت
 علی علیه السلام تسلیم نمود و اگر موسی بگوید طور آمده و علی علیه السلام به برآمدن کتب
 الله از ده کس رسیده و اگر موسی بشیر و بشیر داشت علی حسن و حسین
 داشت و چنانچه ولایت موسی را اولاد دادند مقرر بود ولایت محمد صلی الله علیه
 و آله و اولاد علی را یافت و چنانچه موسی سنگی از سرباره بر داشت که چنانکه آن
 سنگ بر می داشتند در وقت که بشیر مدین رسید و کوه سفندان شعیب را
 داد علی علیه السلام سنگ را از سر حشر عزت برداشت در راه صفین که سبک
 بر کنند آن سنگ عافیه بودند **و اما مساندانش** با دون اینکه در چندین موضع
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده **انت بمنزله هرون من موسى**
 و مزمان علی را دوست پیدا گشتند چنانچه اصحاب موسی با دون را و چنانچه
 منزلهت مسیحی نزد موسی چون منزلهت با دون بنود و منزلهت مسیحی بعدی بنود
 رسول الله چون منزلهت علی علیه السلام نیز سید و چنانچه با دون خلیفه موسی
 علی علیه السلام التملک خلیفه محمد بود چنانچه اهل کسی مقتدی موسی که با دون بود
 و اهل کسی که مقتدی رسول الله صلی الله علیه و آله بود و اگر موسی بود در زیر جبهه
 و با دون و او را و عاقر رسول صلی الله علیه و آله علی را در زیر عبا ی خود داخل کرد و حق
 او عاقر چنانچه حق با دون را پیرا من حیا پیرت مید تا آن پیرا من در برابر اولاد
 از هر بی ایمن داشت علی را نیز پیرا من ایمن پیرت مید و رسول در حق او گفت که ای

بنده ایمن
 ایمن
 ایمن

بعد از من که با ناکشیدن و قاسطین و مار قین جهاد کرده باشی در آن خواهی بود
س و است با یوشع بن نون علیه السلام اینک چنانچه آفتاب از برای یوشع بر گشت برای
از برای آن حضرت نیز مرا صحبت کرده یوشع وصی موسی بود و او وصی مصطفی بود
و رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود **انت عیسی بن مریم یوشع بن نون**
چنانچه گفته بود **بَنِيكَ هَؤُلَاءِ مِنْ مَوْسَى وَ سَادَاتُ الْيَوْمِ** اینک چنانچه
حق تعالی در شان انبیا فرموده **إِنَّا وَجَدْنَا نَاصِرًا** در حق عیسی علیه السلام گفته
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ مَضْيَبَةٌ و چنانچه حق تعالی مدح انبیا در صبر بر بلا
مدح علی نیز بصر در عیادت نموده که **وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ**
شادانند با طه علیه السلام اینک چنانچه ذکر کرد در قرآن مجید در شان
مرغوب شده و ذکر علی علیه السلام بعد از آنکه گویند **سَادَاتُ الْيَوْمِ** و در شان
و ذکر با و یکی و دیگر انبیا علیه السلام اینک چنانچه در بحثها و بیانات آمده
حق تعالی غافل نشده علی علیه السلام نیز بر آن فتنها و آزارها که از قوم دیدند
صبر نموده و تحمل در رینه و طرزه العین از یاد حق غافل نبوده و چنانچه در حدیث
بأنواع غذاها مستلما ساخته بعد **علیه السلام** از دشمنان انواع اذیت
آزارها رسید با حدیث طایفه حکایت کردن بر آن حضرت **لَا تَمُوتُ** و اگر بتی چند
از آن حضرت اضعاف آن بعمل آمد و اگر حق تعالی دشمنان بر وی
بآتش دنیا پاک کرد دشمنان آن حضرت را آتش دوزخ و عده داد و اگر
از قوم مفارقت نمود در حالت غضب که **وَذَا النُّونِ إِذْ ذُهِبَ مُغَاصِرًا**

آن حضرت از میان منافقان دیدند بجهاد ناکشیدن بیرون رفت و اگر از برای او
درخت که درو یا سیدند و علی را از نو که پشت حوزا بیندند و اگر او را رسول صلی الله علیه و آله
پشت ساخته که **وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ الْقِيَاوِ يَزِيدُونَ** علی را امام
دانش گردانیدند و اگر او در مکانی عبادت خدا کرد که کسی قبل از آن در آنجا عبادت
قیام نموده بود **علیه السلام** در مقامی توله یافت که قبل از او و بعد از او کسی را
آن شرف نبود و نخواهد بود و اگر ذکر یا بشارت به یکی دادند در جواب علی را
بشارت بحسن حسین دادند در سجد رسول رب العالمین چنانچه ذکر میکنی را
بند سهادت نصیحت آن حضرت را با حسن و حسین و علیهم السلام
پی و بیان درجه شادان است بیندند و چنانچه ذکر کرد و اعطای اسیران و کفیل
امیریم آن حضرت مفتی امت بود و کامل مهمات **فاطمه علیها السلام مساوات**
حضرت با داود و سلیمان علیهما السلام اینک حق تعالی در شان او فرموده **إِنَّا جَعَلْنَا**
خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ آن حضرت نیز مرتبه خلافت داشت از جانب حق تعالی
در آن **لِيُخْلِفَنَّهُ فِي الْأَرْضِ** خرداده و احادیث آن مشهور است و اگر
داود حاکمیت را گشت و او عمر بن عبدود و مرجم را بقتل رسانید و اگر داود شک
درشت که آلت قتل گمار بود و با آن اعدا الله را می گشت حق تعالی در شان او
فرموده **بَقِيتُهُ مِنْ آلِ مُوسَى وَ هَؤُلَاءِ** و در حق علی و اولاد ابقیت
الله خیر لکم نازل ساخته و در حق داود و آتینا **وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ** و فصل الخطاب
نازل شده و در شان علی علیه السلام **عَلَّمَ الْكُتَابَ** فرموده و اگر او خطیب نبی بود

و انفسار علی
و انفسار علی
و انفسار علی

و علی سه در اولی بود و داود چون در نواحی فلسطین باب رسید فرمود هر کز
 این آب بخورد از من ببر و از آن جمیع قبلی مانده که از آن آب نخورده
 چنانچه حق تعالی از آن خبر داده فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا پس داود فرمود که
 اطاعت من در یک شربت آب نکرده در امور عرب کی خواهید کرد و از قوم شما
 سید و سینه ده کس با او مانده همه از جلا هستی و نه از کس و همچنین قوم علی
 بعد از رسول آمده که دست بده تا با تو بیعت کنیم و آن حضرت گفت اگر دست
 میگویند هر که دعوی دوستی من کند فردا صبح سر ترا شنیده باز من آن
 صبح در آن صفت ندیده الا مفتد کس را و چنانکه حالت دفعه بیک از دست
 حق تعالی او را بدست داود مقتول ساخت و ملک بردا و قرار گرفت دشمنان علی
 همه میخواستند که او را مستأصل سازند و از او آوازه گیرند و روی زمین میگردانیدند
 و بر خلق خدا حاکم باشند حق تعالی بقدرت که کما است نجم ایشان را از روی زمین برداشت
 و امامت را بر او قرار داد و عالم را از ایشان مملو ساخت يُؤَيِّنُكَ
لِيُطْفِقُوا زُجْرًا لِّهِ يَا قَوْمِ اهْبِمْ وَ اللَّهُ مَتِّمْ نُورِهِ و سلیمان خاتم را از خدا
 خواست از برای ملک و مال و علی علیه السلام همان خاتم را در راه خدا داد و از
 رضای ملک تعالی سلیمان سوال گشته بود و او عطا نموده و سلیمان
 کرد که وَسَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ فِي كُلِّ مَحَلٍّ وَ هَبْ لِي مِثْلًا لَا يُغْنِي عَنِّي إِلَّا أَنْتَ الْوَهَّابُ
 یعنی خدا یا بمن یک عطا کن که به بگری عطا کرده باشی و او عطا گشت با حطام
 خطاب نموده که یا صغیر یا صغیر عیسی عیسی ای زرد و سفید و گله و نهفته و نهفته

من بعد

زین و رسید که محبت شما از راه مستی تواند بود و سلیمان را با سوال ملک دادند که
 دیگری عطا شده بود و لیکن فارقی و عَلِیَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بی سوال ملک عالی یافت فَجَعَلْنَا
حَبَابًا مَشْتُورًا از آن خبر است و نفعاً و نفعاً کسین بِطَرَفِ الْمَشْرِقِ ملک
 سبأ را ترجیح نمود و عیسی را علی فاطمه سینه الت ملک جنت الهادی را از خدا آورد
 یافت و چنانچه در شمس بجهت ادای ناز سلیمان واقع شد از برای علی علیه السلام
 چنانچه از برای او یک ناله از کوه و سنگ پدید آمد از برای او عیسی است و
 ناله از علی و فتنی که و چندین ناله دست دیگر از سینی پدید آمد و اگر خلق او را صاحب
 نام کرده بودند حضرت حق نام او در قرآن عَلِیَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ را صاحب المؤمنین خوانده و در
 از دشمنان و معاندان کشیده هر دو شریک بودند و اگر تا او را پدید گرفته پس
 او را بچ کرده و امامت او را عیسی علیه السلام یک نصیبتش بود و بعضی از
 چیزها که حق تعالی عیسی را در خانی خلق کرده بود فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا و علی
 مخلوق از نور است چنانچه رسول خدا از آن خبر داده که خَلَقْتُ أَنَا وَ عَلِیٌّ مِنْ نُورٍ
 واحد و تولد او در حوالی بیت المقدس و محل عبادت پنهان شده بود که تا نشانی
 بر مکه تا قَصَبِئًا ولادت علی علیه السلام در خانه کعبه شده چنانکه عیسی در مکه
 مادر با در شکم میخورد از علی نیز این صورت واقع یافت و عیسی در عهد با بنی اسرائیل
 سخن گفت و علی در عهد تولد با رسول الله چنانکه گذشت تکم فرمود و عیسی با عیسی
 پس با ناله زل زلزله امامت ابراهیم امین علیه السلام سببی بود بی نیاید و که از برای
 عیسی مایه از آسمان نازل یافت و از برای آن حضرت از بهشت آمده و در دست

بزرگوارند و امامت
 با عیسی

وَيُعَلِّمُ الْكُتَّابَ آيَةَ وَرَقِي اَوْ وَحْدَهُ فُلُو الْكُتَّابَ و علم خط عيسى خضر
 و علم صحت و كبت سهادي محمد عيسى بنسب و عيسى احياء اموات ميگويد چنانكه
 گفت و اخي المؤمن يا ذنب الله و على اصحاب گفت و بسياري را هزار
 ايشان زنده كرد اينده و عيسى فرمود تا زنده باشم زكوة بريم و هر چه واجب بود و علي
 نماز زكوة داد با كذا برود واجب بود و آية اما وليكم الله دين ياب ما زنده و عيسى
 معلى داشت باشد روزي كه داد و ادا بگفت و اد ثورته بر حاكم خواند و علي در سوره كه
 قرآن است حج كبت آسافي نموده و حديث الثنيت الى الوصاة گذشت و چنانچه او را
 عيب خبر ميدهد از علي كبريات اخبار از معنيت و واقع شده و به دفع عيب اگر چه شكم
 زده و دفتر اير المؤمنين عليه السلام است و منقول است كه چون از رسول الله پرسيد
 و فقير ترين كدام كيت فرمود كه اين نعم من و من در بر او من و چنانچه عيسى
 اختلاف كرده اند و يعقوبيه گفته حد است و سطره پيش خوانده
 اسر آييكه ثلث ثلثه اش خوانده و يهوديه بگذب و سحرش تحت زنده اهل اسلام
 عبدالله و رسول الله و روح الله ميدانند چنانچه خوانده گفت اما عبيد الله در باب
 علي عليه السلام اختلاف نموده و اما و اوت او با رسول الله كه حق تعالى آن
 سرور را در شب معراج امام اسببا كرده اند و علي را در روز هجر امام را و اسببا را
 داد و رسول را بر براق سوار است خستند و باي بر رخسار نهاد و علي باي بر رخسار بني نهاد
 و بني را بر برف و در جهم نام نهاد و با دو نموده و علي را عاب بن صدق و علي و حق تعالى بنده را
 نعمت الله خواند كه بغير قول بعت الله ثمه نيكو نهاد و علي را نعمت خود خواند و بخود

كه با او را
 بخواند

كه ائمه

كه ائمه عليكم نعمتي و علامات نبوت در گفت آن حضرت بودند و شجاعت
 ساعد علي و چنانچه رسول صلى الله عليه و آله رسول كان في خلایق بود و علي را با جميع ائمه
 امام الثقلين ساخته و حضرت رسالت فرمود حضرت با لرب يعني ناري كرده
 بزرگس و خوني كه حق تعالى از من در دل كاهي اندازد و خطا ميگويد كه الرب عيب
 معك قبله ملك ايما كنت يعني آن ترس و حرف كه در دهاني و شنان كه بگفت
 است و پشت پيش او مير و دلبر ما كذا باشد و اهل سنت از انس بن مالك نقل كرده اند كه
 گفت رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود مرا پنج چیز داده و علي را پنج چیز عطا نموده
 جوامع علم و علي را جوامع كلم و مرا بنی كرده و او را وصي و من كوشه داده و با وسيل و مرا
 عطا شده و او را امام و مرا با آسمان برده و در شب اسرا و بر علي دراي آسمان متوجه
 و اينها در كتاب شريف النبي نو كور است كه رسول صلى الله عليه و آله گفت يا علي ترا من جبر
 كه مرا مثل آسمان است تو مثل من چه درزي و چون غايه و دجه و چون حسين فرزند
 و ابي و مرا اينها ميت و حديثي كه احمد بن سبل از ابن عباس و ديكران از انس
 نقل كرده اند كه من اذا ان ينظر الى آدم بن علي و الى نوح في هبة
الى ابراهيم في سقا و به و الى موسى في بياضه و الى سليمان في بهجت
داود في قوته و الى يوسف في جماله و الى يحيى في ميمنه و الى عيسى
في صمته و الى محمد في كماله فلينظر الى علي بن ابي طالب قبل ان
 كشته و در او ايل فصل عجم اين جزو ثاني از اين مختصر و آن دليل بر فضيلت آن
 حضرت بر جميع بزرگان ميباشد و غير از اين دليل بر فضيلت آن جناب بزرگوار

حضرت رب الارباب بسیار است و ایضا در بعضی از احوال با ایشان مساوی باشد
 منافات با افضلیت ندارد و عنده من ازین جهت کلام نقل قول بعضی از علما بودند
 اظهار مساوات آن حضرت بر اینست زیرا که مرتبه انجذاب ازین است از انجذاب
 مدعا و آنچه از آنجا بر کمال قرب منزلت آن حضرت در درگاه الهی دارد و حکایت
 سخنی گفتن اقیاب است با او علیه السلام که مخالف و مؤلف نقل کرده اند از آنجا
 در کتاب روضة الواعظین و مجمع روایق و مناقب این ثم الثوب نه گوید است
 بطریق مختلفه از ابن عباس رضی الله عنه که سعید بن جبیه گفت بحضرت ابن عباس
 و بعد از رسم سلام و در جواب و نقل سخنان از هر کسی و هر جا گفتم ای پسر محمد رسول
 آید ام که سؤالی کنم از شما از حال علی بن ابی طالب علیه السلام و اخلاقی که مردمان
 در باب او دارند و احوال و تقوی که در ایشان واقع است پس ابن عباس گفت
 یا سؤالی کنی از بهترین خلق الله در این امت بعد از محمد که بنی الله است آید که
 سؤالی کنی از مردی که او را هزار منقبت در کتب حاصل شد که آن شب رتبه
 آید که سؤالی کنی از وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و وزیر و ولیف او و صاحب
 مروض او و صاحب لوا و صاحب شفاعت در روز قیامت بدان خدا این که
 روح ابن عباس در دست قدرت اوست و در کیش قدرت او و او که در این دنیا
 مد او کردند و در قضا که در کل دنیا است همه را کرده و هر که در دنیا است از اعدایان
 و حبیبیان همه نوسنده باشند و غیرتوانند تمام را نوشت و چون پرسید که کی
 آنچه دیده ام از برای تو نقل کنم چون حق تعالی که مظهر را بجهت رسول خود فرستاده و از آنجا

است

بهر

چون آمدیم منت نهادم و بودیم و چون شام شد عدو مردمان بدو در رسید و چون
 صبح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حمایای بدال نبیه هر ازین
 شوید و چون وقت بر آمدن افتاب شد خطاب به علی علیه السلام کرد که یا علی
 قهر و انظر کما منك علی الله عز وجل کما الشمس اذا طلعت
 یا علی بر خیز و بپوش عورت و در وقت و در خور این نبرد الله تعالی و یاب
 که در سکن ترین اینی است از آیات قدرت او و عظیمترین صنعتی است از
 آثار صنع او و تنگ کن که هنگام طلوع است و الله ای سعید که من حدیثم
 بر سبکس و بر سبک وقت گردان روزی این ابی طالب و بر فضل برادر خود گفتم که
 بر چنین تکیه کنیم که چگونه اقیاب با علی عفت خواهد زد و سخن خواهد گفت پس
 اقیاب بر آمد دیدیم که برخواست و علی علیه السلام رو باقیاب کرد و گفت السکاة
 علیک ایها العبد الذائب ثم طاعت ربیع یعنی سلام و دعای من بر
 ای بنده که از آن در طاعت و عبادت پروردگار خود پس جواب داد اقیاب گفت
 جمیع مردمان شهنشاه بکلام فصیح و طبع و گفت السکاة ثم علیک السلام
 الله و وصیه و حجت الله علی خلقه یعنی سلام بر تو باد ای برادر رسول خدا
 و جانشین او و حجت حق بر همه بندگان او از جن و انس و چون علی علیه السلام
 این کلمات را از آن مظهر نور زدانی شنید سجده افتاد و سجده شکر به تقدیم رسانید
 بر سجده طاعتی نمود و میگریست و گفتم ای کبریا و خدا می نیست ایام که رسول خدا
 آمد و سر علی را از زمین برداشته خاک از پیشانی او و بر سر او دست مبارک

بر روی او میمالید و میگفت قد حبیبی فذلک ابکیت اهل السما و من بکاک
و باح الله عز وجل بک حله عرشه یعنی بر نیز ای دست من بر سر کبریا
و آوردی اهل آسمان را ازین کبریا کردی و مباحات کرد و مغفرت نمود و حضرت
عزت تو بر مایه عرش عظیم و بعد از نقل این حکایت ابن عباس در سابق
آن حضرت گریان شد و حضار نیز گریستند و سعد بن جبیه او را دعا کرد و حضرت
و از جلدی که بعد از آن حضرت به نزد الله تعالی و رسول اینکه اگر عزیزی
همراه میبرد و حق تعالی جبرئیل و میکائیل را میبرد و آنچه بعد از آن میخواست
تا در غنیمت شریک باشد از ثواب عباد بی بهره نباشد و اگر به غیر این حضرت
جبرئیل و میکائیل در دو طرف او میفرستند و اگر او را شقیل یا کاردی میفرستند
اعداد و معاد تمش میخوانند و آنچه از ابی هریره منقول است که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله بفرستادیم و در آن غزاه علی علیه السلام را در مدینه
بر سر ابله قیل که نهفته بود و چون فتح شد و بدین بر کشیم بهر کسی از
غنیمت یک سهم رسید و بعلی علیه السلام دو سهم و حبیب بن مروت سه سهم و گفتند ای رسول
بچه دو سهم میدی و حال آنکه او در مدینه بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه ای میماند
شمارا قسم میدهم بخدا و رسول که در دشمنی جنگ سوار می از جانب دست خطه
شکر گفتند و اگر نه نموده و بعد از آن به نزد من میاید و با من سخن میگویند و اگر نه
باز گفتند بنی یا رسول الله دیدیم گفت آن جبرئیل بود و قتی که آمد گفت سهم من تعلیق
پیشا و آورد و همچنین شمارا قسم میدهم که از جانب دست ج سوار بر کاه خطه کرد

و شکر دشمن را و متفرق ساخت و به نزد من میاید و با من گفتگو نموده گفتند بنی یا رسول
که بود که آن یکمایل بود و چون به نزد من آمد گفت سهم من تعلیق پیشا و آورد و بک
روح جبر در دست قدرت است که بعلی را و ام الکسم جبرئیل و میکائیل علیهما السلام را
سپید میگفت و حضار مجلس جمیعاً بموافقت آن حضرت کبر گفتند و آنچه
صاحب گفت الله از مصنف کتاب کنیت الطالب نقل نموده که از او بهین
منه و او از عبد الله بن مسعود روایت کرده که رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمود
ما بعثت علیاً فی سبیه الا دایب جبرئیل عزیمت و میکائیل
و سبیه تظلل حتی یزق الظفر یعنی نرسد تا دم علی علیه السلام را بشنید
که اگر جبرئیل از جانب راست و میکائیل از طرف چپ او دیدم یا بری که سب
بر سر او افکنده بود تا وقتی که حق تعالی او را فتح و مغفرت روزی نمود و آنچه بعد از آن
خواری مسطور است و از همان زمان سی منقول است که او گفت که رسول خدا صلی
علیه و آله مرا بطلب ایبر المؤمنین علیه السلام فرستاد و در خانه نبود و دست کسی را
که در خانه این بود بکیت آورد کردن گندم و جو دیدم که در حرکت است و بی که در آن
گردانده میگردد و آورد از آن میریزد و بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
آمده از روی تعجب نقل کردم و فرمود که از این تعجب کن حق تعالی ملک جبرئیل را
خدمت علی علیه السلام و اهل بیت او مقرر داشته که ایشان را مدد و معاونت میگردانند
و آن دست آس را که میگردانند و مشهور است که ابرو را سرش بر او افکنند
با این طبع نظم جبر او را مع امام رضا علیه السلام جبری گفته چه معاد آن حضرت بود

گفت که پیش این است **شعر** ان لا استطیع مدح امام کاخبر چیل
خاندان لابیہ یعنی من مدح شخص که چه کل این خادم بر او چون بگویم
و در مدح او چه توانم گفت و ایضا در گفت آن نقل کرده است که بعمر عبدالعزیز
رسیدند که جوی در شان مرتضی علی علیه السلام سخی ن بر میگویند بمنبر برآید و
مراسم حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی بخای آورده و بعضی از فضایل
امیر المؤمنین را بیان نموده گفت هر اکین مالک غفاری از امام سید روایت نموده
گفت رسول خدا در فاذله که حسب علی علیه السلام بر ذل شد و با او حدیث کرد
و من میدیدم که رسول الله علیه و آله تبت میگرد می خندید و چون از وی باز می
آورد حضرت پرسیدم که یا رسول الله چه چیز شما را می خندانید فرمود که حسب علی
گفت که شتم بر علی که شتم آن خود را در چراگاه سر داده بود و خوابیده و بدان
پرمه شده بود و من او را بپوشیدم و سر دی ایان او بل من رسید و هر که در
کسی را خدمت کند شمارا نیز رسد که در باب او این گونه حرف بزنند و بی ادبانه
سخن گویند حاصل کلام در اینجا این است که آنچه از مناقب و صفات آن حضرت
کتاب و به تخصیص درین باب مرقوم شده نسبت بان حضرت با آنچه از آن
و منظر غریب در مدت شصت و سه سال که عمر غز آن حضرت بوده چون در راه است
در جنب دریاچه یا دانه در بلندی حسن می چه مناقب آن حضرت حدی و نهانی
نمرد و چنانچه از خلیل سخن می شنود است که او بر رسید که در باب علی علیه السلام
چه میگویند گفت در باب شخص چه توانم گفت که دوستان از حرف اعدا اظهار مناقب

نموانند نموده و دشمنان از روی کتب فضایل او اینها را داشته و من نه آنجا نقیص
از آن نزد منافقین او پر شده و نه اینست که همین درستان در ذکر مدح
و مناقب او در طبالت ن باشند بلکه دشمنان نیز در ذکر محامد او به نقیصه
خود را من می شنند و بعد از امکان نفع از نشر او نشر محاسن او میکنند و صاحب
فصول المقتضی حسب از خواندن می خفتی و غیره همان علامت سنی در کتابهای خود اند
از مناقب آن حضرت بیان کرده اند و کتب من مدح را بخوبی گم گشته اند
و یکی بگرفت آن تواند رسید و بسیار از آنها در کتاب سطور است و هر که در
هذا صلی الله علیه و آله دستم در خطاب بان حضرت گوید یا علی سچسک خا خا خا
می شنند و من شننا فقه ام شننا فقه پس دیگران او را چون توانند شننا
و در مدح او چه توانند گفت و کسی را که مدعی همچون ابی العالیین و سید کلمین
چه بپیش باشد و بعضی و بلغا و عل و عرفا و ادای حد و مدح او بجز مقصود باشند
حاجه بپزبان شکسته قلم ناقص بیان از منجزات و خوارات عارادت و مناقب و صفات
چه دیده باشند یا چه شنیده و چه تقریر نمایند که اهل دانش و مردم دانا را پسند
لیکن چون چه زنی در سه کلاه گذاشت که بوس غریزی برست که امید را بر میان
پای در میدان طلب کاری نهاد باز روی اگر در سلک مداحان و در سلسله برافرا
آن حضرت داخل باشم همین قدر که مذکور و مسطور است اکتفا نمودم امیدوارم که
باری اگر کاتب این حروف و نویسندگان و خوانندگان و شنندگان و شنندگان و شنندگان
مناقب آن حضرت باشند بنوایب نبوی و ابرو عظیم رسیده بهره مند گردند که

این درخت آرد و نمیدی بر نه بد و این جیب و تالیف ناقص بسوی کاین
 معترف بتقصیر کرده باشد یا غلطی که این شکسته رفته باشد که بافت زیاد حق
 و موجب انقیاد نمانده و گفته و اما نقیض او احکام که از آن حضرت منقول
علیه بطریق ائمه بموجب احادیثی که اهل سنت بر خود نقل کرده اند و احترامی که هر یک
 از علما را این در باب احکامیت و اعلیت آن حضرت نموده بسیار است یکی از این
 احادیث حدیثی که صاحب گفت ائمه از عزالتین محدث حسب نقل کرده که او
 خود از این قبایل روایت نموده که گفت لقد اشغلت علی بن ابی طالب لبعثة
اعشار العلم و ائمه الله لقد شاد کهنه العشر العاشر یعنی که غطا کرده شده است
 بعلی بن ابی طالب نه جز از علم از جمله ده مبرزی که حقش آینه از برای جیب
 و محبت اوست که او را در کجوف باقی دیگران شریک است و احکام تفصالی آن حضرت
 با آنست که از زمان رسول الله علیه آله و در حین حیات آن سرور بوده یا و رفت
 حکومت خلفای ثلثه و در حالت خلافت خودشان بعد از آن چه در حیات بر دل
 متقی الله علیه آله بجهت آنکه بر امت ظاهر شده که غیر از کسی استحقاق نیابت و جانشینی
 نیست حکم را به کسی نمی فرمود اگر میفرمود از برای آن بود که ذاتی و جلی المکنس بر جای
 ظاهر کرده و او در زمان خلافت خلفای ثلثه بجهت آنکه با کمال جلی که این تراجم و کمال
 آن حضرت داشته و هر واقعه که روی میداد همیشه خود اعتراف میکردند و تائید
 و احکام و ندرده آن حضرت بر وجهی می شد و اقبال و کفایت ابوبکر و ولایت
 هلال عمر گفتن عمر مشهور است و علای اهل سنت در مقام و موضع نوشته اند که

این لفظ تکلم نموده و یکی از علای ائمه رساله نوشته و مقام و موضع را شمرده
 و وقت و مقام و موضع و محل هر واقعه را بیان کرده و صاحب گفت الفقه عبادتی غیر
 اینهم نقل کرده و از سعد بن سبب روایت نموده اند که گفت عاصمه بودم که مشکلی
 در وقت خلافت عمر بهر سیده و عمر از حلقان عاصمه شد و چون حلال مشکلات
 امیر المؤمنین علی است حل آن مشکلی نموده عمر گفت اللهم لا تبغی لعضلنا
لیرجعنا الطالب طالبنا عینا باب الله مرار زنده مکرار در وقت که
 مشکلی روی نموده باشد و در آن حال علی بن ابی طالب می باشد که حل آن مشکلی و رفع آن
 کند و صاحب گفت الفقه و ابوالموید خواندمی در مناقب خود حدیثی از ابن عباس
 نقل نموده اند و از محمد بن خالد صبی روایت کرده که او گفت که عربین خطاب نمود
 بود و خطبه را میسر و در آن آنجا گفت لو صرفنا کدعنا لفرقون الما تنکون
لما کنتم صاعقین قال فان لم یضربوا قال ذلك ثلث نظام علی علیه السلام
وقال اذا کما نسبوا فان ثبت قبلنا فقال عمر وان لم یضربوا قال اذا
الذي من عینا فقال الحمد لله الذي جعل هذه الائمة من اذنا
 اعد جنسا اقام او ذما یعنی اگر ما برگ اینم شمارای امت محمد از آن جناب
 شناسه امیده است این که دین اسلام است بسوی آن جناب که منکر آینه
 بر کشته اید که زودت پرستی است اگر شمارا از اسلام بکفر اصلی برگردانیم شما چه
 کرده چه فرمایید گفت مردمان در جواب و ساکت شدند و هیچکس هیچ گفت و هیچ
 سه بار این حرف را گفت که در سبب مرض علی علیه السلام که در کوفه مسجد نازیکه از لشکر

امام بختی و دوستی مطلق آید نه منوط که اگر کار و از جا و محل خود نماند و بسجای خود نرفت
گفته قیقت فرزند باید که صاحب کلاه بد و اگر فریبای خود بجای که و رفت بر و چرخ
چون حبه بر رسول الله علیه السلام رسید فرمود که در بستی که علی علیه السلام مام است
در میان شما حکمی که خداوند الهی فرموده الحمد لله که در میان اهل بیت با حکم گشته و بعد از
و او بنی علی است و هر دینی بعضی از اهل سنت این فقیه را نیز از آن حضرت
در سفرین و مکه و مدینه که محمد بن یعقوب کلینی در کتاب استغاثه است
مقتضی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده و از اهل سنت احمد بن حنبل روایت شده
و اجماع بن مسیح در امامی با ساند خود از ابن مغنم روایت کرده اند که کودی از بزرگان
کثره مشیره کند و بودند و شیری قوی بیکی در آنجا افتاده بود و خلق بنفاده او شخ
بودند یکی از آنها شایان را پای لغزید پس او دست برداری زد و او از بول جان
پشتن زد و سلیم بجای و چپ پیده و هر چهار در آن گزافه اند و شیره گشته
آلود هر چهار در جاک کرد و او نمای مقتولان در هم افتاده شیره پاک گشته و رفت
عظیم روی نمود و جز آن حضرت رسید آن کتاب آن قوم را طلب نموده فرمود که هر کس
تا من در میان شما حکم کنم پس بکنند بر این که هر داول فریاد و طعنه بود و چون
بگریزده باید که اهل او ثقت دیت بشخص دوم بدید و مردود بین ثقت دیت به شخص سومی
رسانده و او نمای سیدی تمام دیت چهارمین را ضامن اند و قبایل می نمودند
حکم را چنی شده و بعضی را چنی نشده و مرا خود که بدست حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله بر نه چون سرور که نیات تومی فقیه را شیشه فرمود که بر بستی

ابو الحسن حکمی که است که موافق حکمی است که حق تعالی بر عرش ثبت کرده است
و در بالای عرش منموده محمد بن که در میان اهل بیت من شخصیت که بر عرش داده
حکم میناید فقیه یک که از اهل سنت ابو عبیده در کتاب عرب الحدت این
ممدی در کتاب نزهة الاصبهار و این شته آشوب از شیخان در کتاب
مناقب و ملاحسن سز واری در نزهة المجالس هیچ نقل کرده اند اینکه در دفتر با یکدیگر زیانی
مشغول بودند یک بر دوش دیگری نشسته و سیپین سرگشت بر بپوشی آن بر نه
زد و او سید سوار را بر زمین زد و در کشتن شکست و او روی نزد امیر المومنین
بر طوق فرمود که دیت مقتول سه حقه می شود یک ثقت که حقه دختر است که
گشته شده ساقط است چون خود بر دوش دیگری سوار شده و دولت را آن
دفتر و دیگر بهند و چون خبر حضرت رسول الله علیه و آله رسید آنرا افغان
بصحتش حکم نمود و ایضا از جابر بن عبد الله انصاری و از ابن عباس رضی الله عنهما
مشغول است و در کتب فریقین مسطور است که روزی ابی بن کعب بخدمت رسول الله
صلی الله علیه و آله آمد و در حالتی که محبب بود و اکثر صحابه حاضر بودند و آیه یا ایها الذین آمنوا
فعلوا الصالحات و اتقوا الله و اطعوا رسول الله و اطعوا اولیه و اطعوا اولیه و اطعوا اولیه و اطعوا اولیه
پرسید که نعمتی که الهی که منم رود که بر شما تمام کرد که امانت پس بعضی از صحابه
در زنده و جمعی بکنال و سبب افتاده و با زده و بظرف زن و فرزند افتادند و برخی
بسیار و بچالی میل فرمودند چون سپیکس عفی عنهم ازده الهی و مناسب خواهر
رسالت پناهی گفتند حضرت رسالت متوجه بجان امیر المومنین علیه السلام شده فرمود

قل يا ابا الحسن بن علي بن مفضل سلوى و سمنه نشين مرتبه نادرى بگويد
گفت ان خلقنى و لك ان شئت اذكرك و ان انشيت فى احسن صوره و اعلم
بترتيب ترجمه گفته بنمايد تا آخر آنچه فرموده يعنى نعم الهى براهين است كه خلق
دارا و از عدم بوجود آورد بالكه پيش از آن نبوديم و اكنه آن آسمان و زمين و آنچه در آن است
همه را مستحق ما كرد و همه طيعى و محو ما و جهت نظام كار ما افزيد و اكنه دارا عقل در دست گرفت
كه در آلاء او فكر كنيم و در نهائى او قلعه قلعه شكر او بجاي آوريم زنده اندا داخل نمود
از آلاء و نعمائى او عافى اند و بجزند و خوب راضى شده اند و نه در ضرب انان ضريح
ساخت كه در آنچه بنمايد كرد ميگفتند و در چيزى ناس كه تا بل بنمايد نمود چنانچه در آراء است
منخوف شده و در بيان گفته و زنده كردن فراموش نموده و بالكه از براى حيات ابدى متوران
كه بعد از حشر ابر آلاء و زنده كى جاويد فوهم پشت و در آن حيات موت نخواهد بود
ما را ملك ساخت نه مملوك بترت بندي خالق شريف كرده اند و بديل عبوديت مخلوق
و كدام دولت با اين برابرى تواند كه اكنه ما را خلقت در جلالت پوشيده و لباس انانيت
در پرانگود و در شش و زيرى مردان دادند نرم و لينتس زن چنانچه در قرآن مجيد
ميغمايه كه الرجال قوا مولى على النساء تا بگويد يعنى مردان كارگر اراده فلفله
يا فله بزنان و قيام با امور خرافاتى و در اينده نقيض و جهاد و غر اوقات و در است
معيه و جماعات و زياتى علم و حلم و فهم و عقل در ايشان و بودن اوليا و انبياء و ائمه
وزنا و از ايشان در اوى كونه كه در هر نقره كه على عباد است بيان نموده هر كس كه او را بخود
رسالت بنمايد صلات عليه و آله سبقت صلايت يعنى راست فرمودى و آنچه حق بود بيان

كردى و چون كلام با تمام رسايند حضرت رسالت بنمايد صلات عليه و آله كه گفت فاعلم هذا
يعنى پس بعد از آنچه گفتن و بگويد است ايم المؤمنين عليا است و رجوع كنند و ان تعالوا
نعت الله لا تحضوها يعنى اگر كسى خواهد كه تعداد نعم الهى كند بايد عيش و
نعم الهى حدى و حصصى ندارد و آراء و نهائى است پس حضرت رسالت
عليه و آله فرموده كنت لشيخك الحجة و العليها ابا الحسن است و اوست
على و المبين لا مسمى ما اختلفت فيه من بعدى يعنى مذهبى است
و علم خود را بر توانان و كار را ساخته اى ابا الحسن و تو و اوست علم مذهبى بيان
از براى امت من آنچه در آن اختلاف كنند بعد از من و در ايشان شكل شود و صل
شكليات است از بركى غير از تو نشود و تويى و حق و جانشين من بعد از من گردد
در عين حيات رسول الله صلى الله عليه و آله قضيا و احكام آن حضرت بسيار
مهمين گفته نموده تا به طول نه بگنجد و موجب حال نشود و اما قضا يا احكامى كذا
خلافت هر دو نموده و خاص عام نقل كرده اند يكى اكنه رسول از جانب دوم بنمايد
آمده بود و مسؤلى چند و پشت از انجمله ايك از حق رسول الله پرسيد كه چگونه
در حق شيخى كه ميگويد كه من ايمده پشت ندارم و از ايشان بفرم فرمودى
طه اندازم و كوي و بگو در نماز ميگذارم و مرده و خون ميخورم و به جسمى كه بپوشد ام
گواهي ميدهم و فقه را درست ميدارم و حق را دشمنم و آن رسول در محله كه ايك
همه حاضر بودند از ابي بكر سوال نمود و او بعد از تا بل بسيار بعد رجوع كرد و گفت چنان
شيخى كه در حق خود چنين اعتراف كرده و كوفه بر كوفه افزوده قتل او در حيات رسول است

کافی که جواب این مسأله را چنین مستدل گویند البته وصی رسول خدا متواتر بر اینست
المؤمنین علیاً **لشتم** حاضر شده فرمود مردی که این سخن را از سر زده یک از دوستان
نهادست و ویی است از اولیا الله و هر فقره از کلام او اشاره بر بریت از اسم الله
اولی که گفته امید به بریت ندارم یعنی بریت الهی امید دارم چه مرد خدا است که بجا
از برای بریت نکند و او را رضای الهی منظور باشد **و از آنش دروغ غیر شتم** یعنی ترس
من از حق تعالی است و نه یکی از کجبت ترس از دروغ نیکم و آنچه بناید که در حق تعالی
خود را از آن باز میدارم نه آنکه از دروغ میهراسم **و حضرت میفرمود** **لشتم**
نوعی از فیه بوده است که الله ما عتدک لها فی جنتک و خواتم این است
ولکن و حیدتک اهلك للعبادة تعبدتک یعنی بار خدا عبادت میکنم
ترا برای آنکه مرا اطعمی و بر بشتت یا آنکه ترس از دروغ تو دارم بلکه بندگی ترا دارم
میکنم که تو مرا بر بشتی و مستحق عبادتی **و آنکه گفته** **خوفی از خدا دارم** یعنی از
عدل او میترسم نه از ظلم او و خوف من از این است که مباد این عدل عمل نکند
بخدای که در من در کنار من نهد پس مرا خوف از خود است نه از خدا و آنکه گفته در
رکوع و سجود میگویم یعنی نماز بر میت و امید ثواب در آن دارم و آن نماز که
و سجود ندارد و مرا دشوار دارد چون زنده ای است و بگویم که از آن آب برداشته
برده است و بگویم خفی است که بسته شده و گفته که دوست میدارد مال و فرزند
و حق تعالی فرموده **انما اتوا لکم و اولادکم فتنه** **و آنکه بینه بر دو کوه**
میدید بشتی است و دروغ است که شنیده است و چون بفرموده از آن ضربه کوهی

برجود هر دو میدید و از آن صدق میداند **و آنکه گفت حق را شتم** یعنی هر که تحت است البته
از بی میسر و من مرا دوست میدارم چه کم کسی است که مرا دوست دارد و کاره باشد
و زنده کی را بهتر نداند **و آنکه گفت** **لشتم** میخواستند زنده باشد تا عمل غیر شتم بشود
و آنکه بگوید است و از کرده خود بدینست معذرت است و روزی میکند رانه پس آن کس که
با علی و حق بخت دو آتی مضایق توپی و در بعضی نسخها فقره **چند رانه** از آنچه مذکور شد
ذکر نموده اند و آن این است که آنچه مرا هست و خدا را نیست یعنی ظلم و جور و بر تقدیر
میبود و نصاری میگویم و مرا پیش از تقدیر نبود و نصاری است که حق تعالی فرموده
قالت المتقاری لیس الیهود علی شیء و قات الیهود لیس المتقاری
علی شیء یعنی ازین دو طایفه هر یک دیگر را برده باطل میدارند و من هر دو را
تقدیرت بمنعم و میگویم هر دو است گفته اند **فقیته** **و یک کس را نزد یکی** **بر**
کوشش است خورده بودند و ابو بکر او را حد فرمود آن مرد گفت من در میان جمعی بودم
شده ام که شراب را حال میدادند و مرا علی بپرست آن بنود ابو بکر فرموده و یکی از
اصحاب گفت چرا از علی علیه السلام پیروی نمیکنی تا از غیرت بدون آسایشی بگریزی
آن حضرت رستاده سوز آن بود آن حضرت فرمود ای بکر را بگو که گوشه نشین
با آن مرد هر که که او را در مجلس معاشرت پذیرد بگوید که من بکس آن حقیم و هر
باین مرد خزانده یا باین مرد خبر داده که رسول خدا صلی الله علیه و آله شراب را حرام کرده
و اگر دو کس گواهی دادند و در همان وقت او را حد بزنند و اگر نه او را بحد از حد چون
کردند آن مرد در دعوی خود صادق بود و از حد ابی بکر خلاص است و این را در حد

او کس را با هم خدمت افتاد که گفته بود که من مادر آن دیگری محترم شدم و او بگوید
 او را خدمت بود و دیگر آن گفتند در آن تا قلی باید کرد و در حکم در ماند و او گفتند
 که از علی علیه السلام باید پرسید و آن حضرت فرمود که خواب در سایه شخص بماند
 اگر خواستند آن مرد را در آفتاب بماند و بر سایه او تا زانیه نرسد لیکن آن مرد را
 عقیده کن که اگر بار دیگر حرفی را بگفت رنجش باشد خواهی گفت ترا سیاحت خواهد کرد
 و او را نیز از خدا مشورتی ای بکر خلاص نموده **در اینجا دوم و از علی علیه السلام** نیز روایتی
 آمده است که آن که مکان دوستی و دشمنی دیده و نهشت و فرار کرد و خواب است
 و خواب دروغ یک است تفاوت از یک است و فرقی بچیز است و یک است که
 دوست و یک دیگر دشمن چیست و یک سخن بیاورد و دیگر فراموشی کند
 سبب است و یک خواب است و دیگری دروغ و این شود او بگوید در جواب عافیت
 و به غرض متصل شد و او در جواب تعجب میوزید تا علی علیه السلام حاضر شد
 آنها مس کرده حل آن نموده و آن حضرت در جواب فرمود که حق تعالی ارواح را در
 انسان بود و هر سال آنکه در آن مدت بعضی ارواح را یا بعضی الفت و التیام
 و بعضی را از بعضی نفرت و جدا می افتاد و آنها ایلتفت و مانع از کتبه
 اختلاف هر دو روح را که با هم با هم الفت داشته و درین وقت هم با هم محبت
 و دوست می شوند و هرگز از کتبت بود همان نفرت دفع آید و شش شش می
 در وقت رفته بر شش و بنفین منجر می شود و چون حق تعالی آدم را آفرید و در دوزخ را
 خلق کرد و بر دوزخ قرار داد و هر چه بر دوزخ می شود که در حالت که بر دوزخ

آن چیز در دوزخ می کند و در دوزخ می ماند و اگر در وقت است که آن پرده روی دل را
 در دوزخ می کشد که و باعث فراموشی می شود و روح که کار فرمای جن است و در وقت
 خواب تعلق از بدن بر می دارد و گاهی با یکایک هم صحبت می شود و گاهی با جن
 هم راز می کند و آنچه از طایفه می بیند و می شنود چون تعلق به بدن گرفت و آنها را
 آورد و صورتی چیزی می شود و در دوزخ است و آنرا که از جنیان دیده شده
 نموده می بود و محض خیال و توهم است و آن روی که دیده است پس آن در وقت
 آن حضرت مسلمان شده و در خدمت بودند تا در روز جنگ صفین در میان
 و بهین کفر و ایمان حکومت ای بکر شخص که او را پس از الحاق می گفتند
 آمده از ای بکر پرسید که چون تو جانشین رسول خدا می گوئی که اصل نبی است
 و دیگر که با هم می باشند و هرگز با یکدیگر سخن می گفتند کیام آن و آن ای که ناز
 زمین بود و از آسمان بود که ام بود و آن چیزی که نفس می زند بی روح چه چیز است
 و آن چیزی که با صاحبش در دنیا سیه نموده که ام قبر بود و در جواب فرمود که هر
 طلبی و او بعد از کفر بسیار گفت اینها غلط است و قابل بر نیست و در این
 برایش آن صدیقه ای بکر رسول شمرده شده و امیر المؤمنین علیه السلام بشارت
 قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده با هم با شش فرمود که ای راس الحاکم
 بر ایند که اصل چیز با آفت و حق تعالی فرموده و من الماء کل شیء حی
 و آن دو چیز که با هم اند و با یکدیگر حکم نموده اند و شب و روز است و آن ای که ناز
 و نه از زمین است عرق آب است که بر نموده سیاه علی السلام در روز جنگ فرموده

[illegible]

18

[illegible]

و سال مدت شیر خوردن است و ششماه اقل محل است و این فرموده از آن شخص است
 و این زن سیکاه است آن مرد و آن زن ایرادها کردند و شکر الهی بجا آوردند و حضرت
 لولا علیه السلام **تقیه** **دیکر آنکه شخصی را دوزخ بود** و از حدیثی که زنا با یکدیگر
 می باشد یک از آن دوزخ خواست که شوهر را از آن زن دیگر بکشد و حضرت بجا می نرسید
 آن شخص عیده تخم مرغ را بر مایه انداخت و گفت سیکاه را با او دیدم و آن زن در خانه
 و شش ماه است و تقصیر را بر سر می اندازد و هر حکم بعقوبت نمود حضرت ایراد فرمود
 منع فرمود آب گرم غلبه سید آن موضع ریخت و آن عیده تخم مرغ بسته شد و غیر
 و بر دیگران می باشد که آن زن مرگوده است پس این یکی را قتل فرمود و آن دیگر
 از نعمت خلاص داد و هر کس **لولا علیه السلام تقیه** **دیکر از ابن عباس روایت کرد**
 گفت در مجلس عمر حاضر بودم که خج مرد را زنی آوردند و جمعی گواهی دادند که این بیعت با این زن
 زنا کرده اند و عمر هم را قتل فرمود و خبر را به امیرالمومنین علیه السلام رسانید فرمود که بکشید
 میسرتان و چون بسجده آمد عمر پرسید که ای علی حق تعالی از منده است که از آن است
 و آنرا ف **فاجلدوا کل ما جلدنهما ما یزجلده** فرمود بی و یکس حکم
 بعد است اول را قتل و دوم را جلد و سیم را جرم و چهارم را نیم حد و پنجم را سب و
 باید ندان پس مردم صلوات رستادند و عمر میخیزد حقا را شمس بران تقیه خواندند
 فرمود او تین بودی است و در دین حواف در کرد قتل بر او واجب است و دوم زنا کرد
 آب طلب باید نمود و سیم محسن است رجم بر او لازم است و چهارم بده نصف مرد و
 و پنجم دوزخ است و او را دوی باید کرد و هر کس **لولا علیه السلام تقیه** **دیکر آنکه از آن شخص**

روایت کرده اند

روایت کرده اند که در عهد خلافت عمر مردی را که غنچه ی بود بجهت افعال خود کج
 و در برت کند نشن عاقل شد پس آن آمد که مردی بهم رساند بول پرو زور آورد و بگوید
 بول کند گشته و بد فرماید من رسیدم و او را دیدم که روی در دست داشت
 افتاده او را گرفته نزد عمر بردند و عمر او را قصاص فرمود چون دوم جمع آمدند و دستای قصاص
 کشتن او کرد حوائی خود را در آن میان انداخت گفت دست اندازی دارید که تا آن
 شخص منم و بعد بفرمودند ثانی را قتل فرمود چون بقصاص کامش برده در آن وقت
 کسی از جانب امیرالمومنین رسید و آن را از قتل آن منع نمود عمر چون شنید گفت
 سبحان الله شخص اعتراف بکون کرده بچه و جلد او را بکند درین بوبه که اگر امیر
 رسید و در حصار حبس شد و احترام وی بجا آوردند و از سب منع بر رسیدند و فرمودند
 شخص اگر چه یک را کشته است لیکن بافت حیات دیگر کشته و حق تعالی میفرماید که
مَنْ أَخْبَاها فَمَا نَأْخِیاً النَّاسَ جَمْعاً هر که نفس را ندهد جلالت کرد و
 ندهد کرده باشد پس قتل او لازم نباشد **لولا علیه السلام تقیه** **دیکر آنکه از آن شخص**
تقیه **دیکر آنکه** غزالی در کتاب **احیاء القلوب** و جمیع دیگران خانه فاعله نقل کرده اند این است
 که عمر ک آن خود را طلب دنی فرستاد که او را بیاورند بجهت تقی که آن زن نسبت داده بود
 و چون آن زن ک آن عمر را دید بهر سبب و بچه پیداخت و عمر اصحاب اطلبه را حکم
 بر رسید و اصحاب بجهت خوش آمد عمر گفت بر تو چیزی نیست تو بقصد دینیت
 او را طلب نموده بودی پس بر کرد تا علی علیه السلام حاضر شد گفت یا ابا الحسن اصحاب من
 چنین گفتند و ترا بگویم چه می بینم که حق این سکر را او را می حضرت امیر علیه السلام گفت

که اصحاب ترا از خود را می گاه اند قتل این طفل قتل خطاست و دیت آن بر عاقل است
و بتو تعلیق دارد پس حرکت که و الله تو را نصیحت کوی و باین حکم را نصیحت ^{و بتو}
زن را داد و گفت مشکل مبارک با الف سن در اینجا حاضر نباشد و باعث بدایت خلق شود
و دیگر آنکه در عهد خلافت عمر مدی دفتری یعنی را بعقد ثواب بزرگ میکرد و آن روز
پیش آمد و زن آمد و دیگر دفتر را حسن و جالبی رسید و رسید که مبارک باشد هر شش
و دفتر را عقد کند روزی بود که پیش آمد که زن آن هم را طلب نمود و گفت که بابت
دفتر را انزال نمود و چون شوهرش باز آمد آن دفتر را بر زمین نهاد و گفت پس دادی
عمر بر دهنه و آن دفتر بکنایه را خراب است که عقوبت نماید حضرت امیر علیه السلام خبر آن
مسجد آمد آن زن را در زن دیگر را حاضر نمود و توبین نمود و فرمود زن هم را به یک
بخوی کوهی دادند و یکدیگر آن زن چهره را ظاهر شده و او را افراسیاب نمود الزام بکشتن
بکارت برد نمود و یتیم را برقی بان مرداد و که پیش از انال حد حرکت را اهل طاعت
و اگر چه در دست ده سال که ایام خلافت عمر بود و یکسج ایام و یکسج هفت بلکه
سج روزی گذشت که از ایستفم حکم را فرغ نشده باشد و فرما بطول التعلیل
باینقدر گفت رفت **و او قانع واقع در عهد خلافت عثمان** که در آن روز سال بود
در زمان خلافت آن حضرت و ایام عرب ناگشتن و قاصدین و داریین بطور یافته و از
حصه چون است و بسیاری از آن در شرح ایامی آمده و در کتب سیر و تاریخ مذکور است
نیاید از قصار و در واقع که در کتب زمین مسطور است زمین بخش این کتاب شود
و از آنکه یکی است که هرگاه می سپرد با اهل تجارت که بفرستد و در آن

در کتب

در سن و در رنگ و در بزم نزدیک بودند و غلام از غلام سپرد و بزم بود و کلاه غلامی را بر سر نهاد
و عباس خواجه یکی در بر کرد و با سپهر گفت خواجه منم و غلام تو می و بهر حال و قاضی کردند
است و از نتوانستند که و کس غلام را از خواجه باز نداشتند تا آنکه بوقت آنکه
رفتند و با وی گفتند و آن حضرت قنبر را از خود که و سوراخ در دوزاری کند و آن حضرت
فرمود که غلام و سپهر هر دو سه از سوراخ بران کنند و چون چنین کردند شریعت بخت
که بزرگ کردن غلام را چون قنبر شش را و کت داد آنکه غلام بود سبب گشتن و آنکه از
بجای خود بماند و غلام از خواجه هستی یافت و غلام را تا ریب نمود و توبه نمود
و دیگر خواجه پیش با بی طرفی عمل کند **و از جمله نوادر آنکه** چاهی از جانب روم
بر نزد معاویه آمد بود و چیزی چند پرسید و یکی از سوادانش آنکه آن شاهی
که لا شقی است یعنی آن چیزی که چیزی نیست که ام است و معاویه چون شکی
نماد آخر عمر عوام مصلحت در آن بود که اسپر قیقین بشکرایم المؤمنین علیهم السلام
فرست بفرست و چون پرسند که قیمت این اسپر چند است و چه خبر است بگوید
شبی لا شقی شاید این خبر بعلی رسد و او در آن خبری بگوید که خدای بگوید
شود پس چنین کردند و آن حضرت چون برقیقه مطلع بود سپهر را طلبید و از
صاحبش پرسید که یکم الفرس یعنی این اسپر بچند و او گفت بستم لا شقی
و حضرت امیر علیه السلام قنبر را از خود که اسپر را بیک روز وقت چاشت بفرست
بر او نهاد و بگوشتش لا شقی همین است و اگر پرسند بگوید که بگوید که حق تعالی
و بحسب النعمان ما و حتی اذا جاءوه لم یجدوا عنده شیئا من الثمن

چی بنیاد و چون انجارسه جبری غیبیاید فرستاد و خبر برد به ایزد
حساب کرده و سایل را بیکه ملک دوم را از خود راضی کرد و نقل کرده اند که بار دیگر رسول
نصارا از جانب ملک دوم را از خود راضی کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام
سؤالات داشت بیکه اعراف میبوز و حجاب می کشید تا تمام شد که
پرزبان سلطان شد **قصه دیگر ادلاک** دو برادر که در یکروز متولد شد دو برادر
و قاتل بودند و عمر یکی حدیث بود و دیگری در حدیث بود که ام اندک بود که برادر
و برادر او که بیکبار متولد شدند و پنجاه سال با هم زندگانی کردند و با بر آتی حدیث
از برین عزیز محافت نمود و چون باز حیات یافت بوطن آمد و برادرش
بود و پنجاه سال دیگر هر دو بری شدند و بیکروز بعالی بقا شدند و تمامی قصه غیر در
اشنای احوال امام موسی کاظم علیه السلام بیان خواهد شد **دوم از سؤالات**
آن بقیه که در بعد از فریش تا روز آخرت بکلیت پیشتر باشد نسبت بنده و
برتر افتاد با نرسیده که ام بقیه است در جواب فرمود که تو درای نسل
که چون با بر آتی و با جی ز کلیم الله دنیا شکفته شد تا بنی اسرائیل بگذرند تا بر تو
بقدرش افتاد و بعد از آن در ایلم متصل شد و دیگر افتاد با ن زمین نرسیده
سوال سیم آن آدمی که در دنیا میخورد و میاشامد و انرا بول و غایط نیست
که ام است فرمود که آن آدمی که در دنیا میخورد و میاشامد و انرا بول و غایط نیست
و انرا بول و غایط نیست **دیکر گفت** آن چه چیز است که در حالش میدان زند بود
و در وقت خوردن مرده بود فرمود که آن عصا موسی علیه السلام بود که چون شمع درخت

حیات

حیات داشت آب میکشید و چون بریدن در روز و عده سحران را هیچ الک
سحره را فرود میبرد **دیکر گفت** آن بقیه از زمین که در اقام طوفان نوح علیه السلام در کرب
خانه که ام موضع از زمین بود منسوب بود که آن مکان و موضع خانه کعبه منوط بود و آن
شرفا و عظمتها **دیکر گفت** آن بقیه حیات که او را بدو دفعه کسی است دادند و از نوع
و از حبس جن بنود چه چیز بود منسوب بود که آن کرک بود که برادران موسی او را گرفته
میعقب آورده و گفتند که این کرک موسی را خورده آن کرک بکام آمد و گفت
بفرزاده کان برام هست و این طرف من تحت است **دیکر گفت** آن بقیه
که وی آتی براداده اند از اسب بود که ام بود فرمود که آن زنبور مسل بود که در
در تر آن حبه فرموده و او **و دیگر گفت** الی الخلی معنی الهام فرستاد و پروردگار
سبوی زنبوران مسل که فرامی نهد شکلهای دگر و میان درختان خدای میسد
ستادی از موم دیکر را سردار خود نماید و چون از وقت وی بپندد او را عزیمت
و در میان خود ممالک زندگانی کشید و باید که مکان شاد و خوشنش باشد و بکونه
باشد و دیگر خبر با جی که از این جانور منقول است که آن مینت الاله الهام ربانی و اعلام
یزدانی **دیکر گفت** آن رسولی که از طایفه جن و از قوم انس و عا که مشایطین بود
که ام رسول بود آن حضرت فرمود که آن جدهد است رسول سلمان علیه السلام که سلمان
کتابت خود را آورده او را بجانب بلقیس فرستاد و که و آن هب بجای اینها
اشاره بادت **دیکر گفت** آن مبعوثی که از مسجکام از طوایف مذکور بود که بود
فرمود که آن غرابیت و آیه بعث الله غرابا از آن یاد میدهد در قصه ناسیل و طایف

و دیگر گفت آن مکانی که در پشت آن نماز کردن مکروه است کجاست و حال آنکه نماز آن
از برای محرم و مسجی ساخته و در حضرت نماز داده و منتهی بود که آن پشت خانه کعبه باشد
آهست و کرامیت آن کجاست عزت و احترام است **و دیگر گفت** آن نفسی که
در نفس دیگر جا کرده و با جسم رقیق شده بی امکان میان مرد و حیوانی و ششانی باشد
که ام بودند فرمود که آن بن معنی بود که در شکم مایه جای کرده با هر حق تعالی پس پرسید
عصای موسی علیه السلام از چه چوب بود و طول آن چند بود فرمود که از چوب عوج
و مدادی او هفت ذراع و بیاض موسی علیه السلام و از اجبه شعله از پشت بجهت آدم
آورده بود **و از جمله قضایا و احکام آن حضرت که در کوفه و قوه یافته این طایفه**
پیشش داد و از پرده ابیت نموده که گفت و بگفت امیرالمومنین با حاضر بودم که جوانی
تجمل آمد و گفت که به رسم با جمعی مسخره نموده بود و دل بسیار در این باب خسته شده بود
و آن جمیع آمده میگویند که در پشت تو آن یافت و هیچ چیز از دماغ آن حضرت فرود
نمی آید که از دهان حکم کن بشناخته حکم داد و بنی علی علیه السلام پس آن جمیع هفت کس بودند
نموده او فرمود که ایت ترا از یکدیگر جدا ساخته یکلیک را طلبید و از چای و عسل
آن مرد پرسید و هر یکت هر چه می گفتند که بتی می نوشت و کس از آن را نمی
هم گفتند پس یکی را از ایت آن تحریف نموده او بقتل آن بکناه معتز شده و کراهت
نیز اعتراض نموده فرموده مال او را حاصنه کرده بآن جوان تسلیم نموده و او خون
مغفوره و لیکن آن حضرت آن قوم را عفو و بلیغ فرموده چون از آن حضرت
انتهای بیان حکم داد و نموده فرمود که از زبان او و مثل این قضیه واقع شده و آن

که داده

که داده و روزی در کوه میگذشت جمعی اهل اهل را دید که باری مشغول بودند و یکی از آنها
الدین میخواند و آن حضرت از آن طفل پرسید که مات الدین که نام تو کرده است
گفت مادرم از آیه نزد او شش روزه از سر آن استغفار نموده گفت چه جمعی بودند
و چون در صفتش برکشید و گفتند او فوت شد از مال و وصیت پرسیدیم
مالی نداشت لیکن وصیت نموده که زخم محل داشت بگوید اگر پسر باشد او را مات الدین
نام دهند که از این وصیت میت و من بوصیت پدرش مات الدین نام کردم پس
داد و علیه السلام آن جمیع را طلب نموده بخوبی که من کردم تفریق نمود و نموده و ظاهر
که آن شخص را کشته اند و او را مال او را گرفته با پسرش داد و در سرش را گفت اکنون
عاش الدین نام کن که اگر دین مرده بود زنده شد و خلق صلوات بر رسول فرستادند
آن حضرت را دعا کردند و ایضا **از سعد بن ولید** از اصحاب بن بناته روایت کرده که
گفت شخصی در کوفه مجلس شریع بن قاضی آمد که دیگر را همراه داشت و اقامت نمود
که خانه را خلوت نمایند که حرف نمفتی و ارم و چون خلوت شد گفت ای قاضی این
شخص که همراه من است دختر مرا هفت و پیر او قدر میدارم و البته هر روز او را
بکثرت خدمت داده بودم و اکنون جمیع آمده و کینه را با او داده و شرع متعجب شده
گفت من از امیرالمومنین علیه السلام شنیده که خشن را بایند دید که بولش از کوه نام
مخامد و بآن تیره نموند که زدن است یا مرد درین سینه عاجز من این بیع امیرالمومنین
رسید و از آن حضرت حواشی شنید و با اتفاق بخدمت امام علیه السلام رفتند
و آن قصیده را شرح دادند امام علیه السلام فرمود تا استخوانهای پهلوی او را خردند از جای

بهشت بود و از طرف حب و محبت پس بفرمود تا سرش را بر آتشید نه کلاه و چنین
 در دو بهشت میداد و بعد از آنش محبت و دوستی میگرد و باطل گردانید و بر آن عمل
 باید داشت که خواجه است و حق و دات که مال الصفات حضرت ایده مندان و نیک
متقیان ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام صلوات الله علیه و علی اولاد الطیبین
 حد هر کس نیست بلکه نزد یک بحال است قد ادقضا یا احکام آن حضرت نیز از حیطه
 حصه بیرون است و آنچه در کتب میر و تواریخ و مناقب و احادیث مصب و طایفه است
 نیز اگر کسی خواهد که تمام بزرگب و جمع کند ب های بسیار قیر خواهد بود بنا بر این
 حالات و کلمات آن حضرت سلام الله علیه و آله آنچه گذشت اقتضا مقرر نقل
در بیان مکروه و اوصیای بعد از خود حضرت سید الاحسب علیم الصدقات
 و من التقیات الله و افضلها مفصله در دوازده است و ذکر اسامی و القاب کنایه
 هر یک از ایشان اول باید انت چنانکه در اول این ادراکی که حسب و ثانی است
 این کتاب مذکور گشت چون عالم متوکل و ایام و محل نزاع و وف و بنی آدم است
 همیشه یکی از جهت های خدا درین عالم باشد و انت و بنی آدم و اوصیای ایشان نه پس
 باید که بعد از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله یکی از ائمه طاهرين موجود باشد
 در زمین ظاهر و مشهور یا غایب و مستور تا حفظ کتاب خدا دست مصطفی باشد
 و بعد از آن خدا را حسن معاش و معاد بر پنج صواب و سه او که از شریعت نام است
 تعلیم نماید و از ظلم و تعدی و حقد و باغ و دانه بزرگ این امر عظیم که بواسطه
 عالم است اگر کسی می آید که بصفت عصمت متصف باشد تا متابعت او بتوان نمود

و او امر و نواهی او محل اقتدا تواند بود و بعد از بنی آدم صلی الله علیه و آله معتقد این دین و راه خدایان
 راه یقین مخصوصه دین دوازده اند چه غیر از ایشان با تفاق مخالفت و نزاع کسی
 معصوم نبوده و نیست و شیخ و حمیدی و غیره ها که از ائمه بر حقه شین اهل سنت اند و است
 نموده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آن بذل الامر لا ینقض حتی یفنی منهم اثنی عشر
خلیفه کلمه من قریش و در حدیث دیگر است که لا یزال الاسلام عزیزا
الا اثنی عشر خلیفه کلمه من قریش و در حدیث دیگر است که لا یزال هذا الا
قائم الحق تقوم الشاهد و یکن فیهم اثنی عشر خلیفه کلمه من قریش و این اثنا عشر
 همه صحیح است بلکه خلفه و ائمه بعد از رسول صلی الله علیه و آله دوازده است و البته
 امام دوازدهم را باید که عمر دراز باشد باقی ای او ماند از زمان تکلیف باشد چه ممکن
 دین قائم باشد تا روز قیامت بوجه دوازده کس مگر بر تقدیر مذکور و آن دوازده کس
 باید که بمقتضای احادیث مذکوره از قریش باشند و بنیم از طایفه امامیه که شریف است
 کسی قابل دوازده خلیفه معصوم نیست و بجز فدا نایب کسی دوازده امامی باشد
 یا نت نمیشود و حصه آن دوازده خلیفه قریشی در زبیت الله است و بسبب ظاهر
 حصه خلفای سید الاحسب و غیر این دوازده تن علیم التم مکن بیت و مبار
 صحیح در این باب وارد شده و بعضی از معاندین تا اوصاف احادیث مذکوره را
بیش چ نقل و ایم الموسنین صلوات الله علیه و المام حسن و المام حسین علیهما السلام
 و معنی کس از بنی امیه عمل نموده اند چنانچه در فصل الخطاب خواهر پارس و تاریخ الخلفاء
 شیخ جلال طوسی و دیگر کتب اهل سنت مسطور است و این عمل را بیش از پیش از پیش

از پنج سده بحسب افزون کفر و غنا و ظاهرا باشد معلوم است که اگر کسی
 بر وی از مسکنی بمقام رسیده باشد که بر نه طبعه و لید بن بر نه راجع به بهترین شهر
 نخواهد گفت که اسلام بوجود ایشان عزیز و گرامی است و عین ازا ایشان ازین
 تشیع که بخت تنزد و اراده حلیف و با تمام بخت کس از بنی امیه و بنی عباس
 ایشان بصلح و زهر نزدیک بوده اند و از تشیع را بر خود سیر ساخته و این
 اگر امام از حلیف ترسینی در آن احادیث شش شش است از اهل بیت رسول
 صلی الله علیه و آله اگر احد بن حسینی در سنده خود از ابن عباس بن عبد المطلب بود
 که گفت تأله رسول الله صلی الله علیه و آله یا عثم علیک من ولدی اثنتی عشر
فدیخرج المهدی من ولدی بصلی الله علیه و آله فی لیله واحدة ای حق تعالی
 مالک خواه گردانید از فرزندان من دوازده تن حلیف را و بدون خواهد آمد مهدی و در آنها
 از فرزندان من و حق نعم در کتب سه انجام امور او خواهد نمود و ازین مسایل است
 مشهور که اتفاق داده بر صحت آن جمهور که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده ان یختلف
فیکم ما ان منکم هر که نصبت لوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بقی جان
 حدیث بخیر است از آنکه زمانی مالی حین از یکی از حضرت او علیه السلام که اگر مالی
 که از کتاب الله نقد نیز مالی نباشد یا از کسی که حافظ کتاب الله باشد و بقیه بر
 دین قایم باشد و یا بشهره آن کسی که کتاب الله قریب است و امام است و از
 است حدیث متواتر مشهور که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است
 امام حسین بن علی علیه السلام اشاره نموده و فرموده ایم الامام ابو امام

لهم

ابو الکشفه تا صعب تا عظیم یعنی این نوزده من امام است و برادر امام است و پدر
 امام است که نهم ایشان قایم ایشان و دوازده قایم ایشان امام پیشوای زمان خاتم
 او صبی حضرت مهدی ثانی است علیاً است که گفته اند امام حسن عسکری
 آن حضرت می دقایم است با هر خدا بود سبط حکمت و مصلحت که اندکی از آنها منجبت ظاهر
 و باقی در پاره خدا مستور آن حضرت بیکد و در کار کان شریعت و اصول دین و حج
 غلب و نقصانی را باید و باید بود ولی دست هر و الحمد لله که درین مدت بود با
 مخالف و ملت موافق بهر وجه و دستوری درین مبین واقع نشده و دستوری با یکان
 در نه مبعق امام طاهرین راه یافته و از آن کافران و منافقان در سرقت نیست آن
 حضرت رضای صادق و مودان سواق پیدا شده اند و هر چند که نفع و حودان
 با قضا و مخالف که از نفع حضور آن جالان غافل نخواهد بود که شایع و مقاصد
 او بیعت ایشان را موجب تسویر از عید واجب میدانند و گفته اند که هر که بیعت
 نشود امامی بر شریک است و عجمی از اهل مل و عقد بیکه شش که بعضی از شریک
 درو باشد بیعت کنند و هر چند که حاکم بر بر جاری نباشد همین قادر بر عزل و نصب
 بعضی که خواهد باشد ایشان بواجب کرده است و علت حضور دوازده امام ظاهر
 که امامت منتقل نمیشود الا بعد از موت امام سابق پس ممکن باشد تجاوز از
 از امام دوازده امام بعد از بیرون رفتن او از دنیا چون حق نعم او را عمره از اگر است
 فرموده لا یجوز لامام ان یرد و یزول و هر که میگوید که این معنی نیز از باب
 غیبت آن حضرت و از حکمت العالی باشد و حکمت از ابجد حضرت حق قره علام

و از جمله جمعی که در اثبات الحصار خلفای بنی امیه الزمان بودند و کوری آنست که
صاحبان شریعت از زمان آدم صغی علی بنین و علیه السلام که فاتح شریعت بود
تا زمان پیغمبر مصلی الله علیه و آله که خاتم انبیاست پنج تن بودند دست بر آن
نهادند و هر یک از ایشان را داده و از ده و صی و خلیفه بوده باشد که حفظ دین و شریعت
او مسیح بود باشند تا تکلیف باین نبوت باقی باشد آدم صغی و نوح و ابراهیم
خلیل الله موسی کیم الله و عیسی روح الله صلوات الله علیهم و هر که است آتی
در عدد او مسیحا آن اسبیا و اولوا العزم و صاحب شریعت که پیش جاری شده
باید که عدد جانشینان خاتم الانبیا که پنج شریعت است بر همان وجه باشد
حق تعالی فرموده است سَمِعْنَا اللهَ قَدْ خَلَقَ مِنْ قَبْلِ وَلَدٍ تَجَدَّدَ اللهُ
بتدلیک و بعضی از علای مؤثرات برین مطلب ایراد نموده اند یکی آنکه حق تعالی
فرموده وَلَقَدْ اخَذَ اللهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ و بعضی
اشتنی عشر نقیضا پس چون حق تعالی گردانید عدد جمعی را که بر نقابت قیام
نمایند و داده باید که بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که بر امامت
قیام نمایند و داده باشد و حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله
العقده که از انصار و سبعت بکوفت فرمود اخرجوا لی مِنْكُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَفِیْثًا
نکبتا یعنی اثنا عشر یعنی بیرون کنید از میان خود برای من دوازده نقیث
چنانچه نقیثای بنی اسرائیل بودند هم این عدد پس شخص شد که این طرز و طرق
در احوالات همیشه رعیت و عدد آنکه باید که ازین کم نایزاده باشد و دیگر آنکه

واجب جل ذکره در بیان اسباط بنی اسرائیل و یهودان از قوم موسی علیه السلام
فرمود و مژنه فَخَمَّ مَوْسَى اُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و نقضناهم
اثنا عشر اسباطا گردانیده است اثنا عشر را که راه نایمی گشتند و عدالت
و رزق دوازده پس باید که عدد آنکه می گردانید نمایان راه حجت از وجای ایشان
حضرت موافق عدد اسباط باشد و دیگر آنکه چون حق تعالی بجهت نظام امور دنیا
بنی آدم و سرانجام مہمات ایشان که بزمانی صورت می پذیرد و شب و روز افزون و کم
از شب و روز در حالت اعتدال از داده ساعت زیاده و کم نیستند در ساعات
دین بنده آن نیز که محتاج باشد و امام الله و بی ارشاد و بهر ایت ایشان امور خلق
ناستظم است این عدد رعایت فرموده و عدد آنکه موافق عدد ساعات شب و روز
مقرر داشته و جمعی دیگر که بعضی تحقیق کنند الله و در تطبیق عالم علوی بجهت
این نکته مندرج است چنانچه ملک ششم مشتق است بر داده و برج خورشید
المسیدین مصلی الله علیه و آله اجمعین نیز که که نکل است و اوصای او بجای بیروج
دوازده گانه و وجه دیگر که متعلق بحرف و عدد است اکیا ایمان و اسلام را بنابر اصل
شهادت و وحدت و وحدانیت حضرت عزت و شهادت و نبوت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و این دو اصل مرکب از دوازده حرف ترکیب یافته و همی
حفظ نمون آن دو اصل لازم است و لازم آنکه عدد انبیا که حفظ آن دو اصل
باجده آن هر دو اصل موافق باشد و طایفه اشراکیت بودن آل رسول با آن حضرت
در صلوات اشاره است با یعنی که چون رسول دیگر از ادیان و شریعت و بر حق است

و حفظ آن بر آیت ان لا ادرم جهنم و در درو و بان اسبیا شریک بنور و در درو است
 بایست که شریک نشد و چنانکه در فعل چهارم گذشت **و در دیگر که نور و لای**
 را استنای قلوب خلائق است لبوی حق خبا که نورترین راه است خلق
 هر چه توان دید و از برای آن دو نور که نادی البصار است و در ازده برج مهر شده
 پس از برای نور نایی که نادی بصیرانه اولی و است آنست که در ازده خلیف
 مقرر باشد **و در دیگر که** حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که لاله مریش
 و حصه امانت در قریش نموده اند هر که از او لاله نصرت بن کند است از قریش
 و اول کسی که قریشی است از برای او ثابت شده مالک بن نصر است زیرا که قریش
 لعنت نموده است و از گرفته تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از ده
 اند و از آن حضرت تا مهدی نادی هم در ازده شخصی اند پس حضرت پیغمبر صلی الله
 بنور لاله دایره باشد نسبت باین دو سلسله متقابه قریشیت و هر که از آن دو
 سلسله اند دو خط است که از مرکز محیط منتهی شده باشد منتهای یک خط
 بن نصر است و منتهای خط دیگر آخرین احوال منتهی حضرت مهدی نادی است
 است و هر که احب آن خط باشد مرا که میجو است صلی الله علیه و آله تا مالک در ازده
 با خطی که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قحطی بن
 کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن کلاب بن مره بن
 خط پامنی هم از آن مرکز محیط متفاوت باشد حاصل حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله خبا که منجم شرفی است که ثلث قریش از آن متصاعده

پس از این که در پیش
 و علامت قریش
 بنور نموده

نام منتهای در ازده
 چه که در خط
 خبا که در خط

و بن

و همچنین معدن کرامتی است که کرامت امانت از آن متنازل می شود پس هیچ
 باید که در ازده باشد تا خط نازل مطابق باشد بخفا صاعده آن علی بن ابی طالب
 و حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم
 و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی بن حسن است
 صدقات الله علیه اجماعین و عرفان از نقل این مؤلف است پس در این نیست
 بلکه ما درین باب بسته لال آیت نبیات و اصحابه و معاویت و حججه و صلوات
 ستواته روایت و دلایل معقوله اقامت نموده ایم و صاحب کشف الغم از حدیث
 الصحیحین از جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده که گفت از جابر بن عمر
 گفت از رسول الله علیه و آله شنیدم که فرمود که مکون عیسی بنی عیسی
 و کلمه که بعد از آن منم بود که شنیدم و چون از پدرم پرسیدم گفت آن کلمه
 من قریش بود و ایضا از سعد بن ابی وقاص روایت نموده که گفت بجای
 سره نوشته و علامی نافع نام را فرستادم که مرا خبر ده بجزئی که از رسول خدا صلی الله
 و آن شنیده باشی پس نوشت بن که شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که در فغان
 منم بود که لایزال الذین قایل حق یقعن الساعة یون علیکم انی عیسی
 حلیقه کلمه من قریش یعنی عیسی بن مسیح بن قایم و پابر جا خواهد بود تا روزی که
 قیامت قایم شود و بر شما در ازده حکم روا خواهد بود تا روز قیامت و روزی که قیامت
 قایم شود که هدایت از طایفه قریش خواهند بود و ایضا در سند احمد حنبل
 مذکور است که مروی است که گفت یا عبد الله بن مسعود در سبوح نشسته بودیم که شخصی آمد به پرسید

باین مسعود هرگز از رسول خدا شنیده باشی که گفته باشد بعد از آن چه کسی
 خلیفه خواهد بود گفت بی شنیده ام گفت بعد از من مرا بعد و نقیبه و بنی اسرائیل
 خلفا خواهند بود و صاحب کشت الفقه بعد از نقل بن احادیث گفته است که اهل
 سنت را یکی از سه کار باید کرد یا دوازده کسی را از دو طایفه یعنی ائمه و بنی عباس
 و اذن باریض شدن با کفر احادیث و اخباری که در کتابهای ایشان است است
 و اعتماد در آنست به یا اقرار با آنکه ائمه شمس کون قرار بشق اول نمیتوان از او
 چه خلیفه و حاکم در بنی ائمه و بنی عباس از چاه تن زاده بوده اند در این شق ثانی نمیتوان
 شد و اگر می شد نه و از سر این احادیث میگذشتیم و فواید بسیار این احادیث
 در مطالب دیگر از برای ما میداشت پس باید که بشق ثالث راضی شویم و التزام
 آن فایده و این بحث بعید علای ششیو را با طایفه زودیه میرسد و این نیز به هیچ
 سخن مخفی ازین بحث نیست و جوابی که معقول باشد اند اگر ترک کرده و عناد نمایند
 و طایفه حقیقه ائمه عشره را دلائل روشن بی شبهه و مضمون وارده حق بر سبب
 کرات بن بان احتیاجی باستنباط دلیل از کتب مخالفان نه آورند و لیکن تا بر این
 محبت باشد بابر این احادیث اقدام مینمایند و التسلیم علی من اتبع الهدی و بعضی از این
 دلائل را که این یقین را کتاب مضمون نقل نموده و در رساله ذکر کرده بعد از این در این مختصر
 ایراد مینماید و زبان عامه را بترجمه برخی از این سبک میدهد و اگر کسی بگوید که هرگاه دلائل و اخبار
 خلافت و امامت ائمه اثنا عشر بود پس چرا از خلافت محض می شد نه و از منصب خود
 معزول میشدند گویم این حرف قدیمی درم از مقصود ما ندارد چون بسیار است که گویند

در بعضی

از منصب و هم خود معزول میباشند و ممکن بنوعی ایشان نمیکردند و نقیبه بنی هاشم
 نداشت و نقیبه بنی هاشم و عالی ایشان نرسیده بلکه با ایشان نزدی و قرب و نزدیکی
 بود نزد آنست تعالی و موجب خیر اعتقاد و محبت ایشان که علم بحال بنوی و اخروی
 ایشان داشتند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ما علی المؤمن تخاصه ان کون
 مظلوماً لئلا یکن شکاکاً وینه و لا یکن یاقیناً یعنی میت مؤمن را هیچگونه نقصان
 و هیچ وجه مذلتی و منفعتی از هیچ عمری و آدمی که شکسته داشته باشد در بین خود نقصان
 در رفیق خود از علای سرور ایم صفتین میکند و الله لو ضل یقیناً حتی تعلقنا سخطاً
 یحجر لعلنا انما علی الحق مین کذا استم ای اصحاب معاویه و ای ارباب کفر و ذنوب
 نادیده اگر ما را در پیش گرفته میزد با شنید تا انگاه اصحاب ما را بر سر نیزه کردند و بجز
 و آن دی است در آخرین برآینده خواهیم داشت و صبرم با هیچ وجه کم نخواهد شد البته
 با جعیم و شهادت باطلیه و بعد از آن که ثابت شد باید که امام دوازده باشد و دلیل بر امامت این
 دوازده شخص علیهم السلام که حاصل شده معصوم است از هر یک از ایشان صفات ائمه
 علیم بر آن آدمی که بعد از دست با نیطری که رض و اقصیه از امیر المؤمنین علیه السلام
 بر سبب او ام حسن علیه السلام و او معز بود بر او شش حسین بن علی و از سید اشعرا
 معز بر امامت پس او امام بنی العادین علیه السلام که آدم آل عباس می نامیده اند و اقصیه
 و چه در دعای کریم و سبکس غیر از مردم ان اهل بیت زنده مانده و چنانچه تارت او را
 از آدم معنی علیه السلام بهر سیده همه جمیع سعادت حسینی از آن حضرت پیانده
 و باقی ائمه عشره هم رسیده اند و او معز بر فرزند ارحمه خود امام محمد باقر علیه السلام بود

بجایگاه

و از کثرت علم که آن حضرت را بود بپایه علوم الانبیاء و اکملین ملقب شد و آن
 امامت بر سرش امام جعفر صادق علیه السلام نمود و چون در زمان آن حضرت توفیق شد
 مردان استفسار علوم و تصحیح احادیث از آن حضرت مسجودند و مذابح حق از ایشان
 یافت و اینها دین را درین جغری گفتند و این مذابح بنام آن حضرت مشهور شد
 و آن حضرت نفس را در بر داشت فرموده خدا امام محسنی کاظم علیا السلام که چون در راه آمدن
 در کفهم و عظیم در خود و چشم آن حضرت نرسید لکن علم شریعت یافت و اولاد
 آن حضرت از سایر ائمه الا صاحب الامر علیه السلام مستقیم بود و از نفس براناست
 الا حسن و الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام واقع شد و از آن حضرت نفس براناست
 محمد بن علی که بجا و ملقب بود واقع شد و آن حضرت اگر چه در صف من از دنیا رفت
 کبر القدر و در شیخ الذکر بود علیا السلام و از نفس نمود بر سر خود امام علی بن موسی
 الثالث و عسکری مشهور است و معجزات آن حضرت بسیار است و بعضی از آن
 خوابیده اند و آن حضرت نفس را برزیده خود ابو جعفر حسن بن محمد ملقب بود بخاندن
 و عسکری و از آن حضرت بر امام دوازدهم خلف الحجة صاحب الزمان صلوات الله
 علیه و علیهم اجمعین نفس واقع شد و اگر چه در لایل علیه السلام براناست اما آنست که
 بسیار است و این کتاب مخصوص نقل کرده است و در این سطور بسیار است
 حدیثی که در رساله منقول است از صاحب مذهب این است که روایت نموده است
 از عبدالله عباس که او گفت قدم بودی الکرم صلی الله علیه و آله فقال له
نفقت فقال یا محمد انی استسلفک عن استیفاء الجبل فی حلدی فان

جنت

أحببتنی عنهما اسلمت علی یدک قال سل یا اتمام یعنی آن مرد رسول
الله صلی الله علیه و آله یهودی که او را قتل میکنند سپس گفت یا محمد
سؤالی جز میگویم اگر جوابی بدهی مسلمان می شوم بپرسید صلی الله علیه و آله
پرسید پس از آن حضرت سؤال کرده و آن حضرت جوابها را و او تا رسید
بجایی که گفت فاجبر فی عمن وصیک من هو فامنی بنی الا ولدی
و ان یبیتا موسی بن عمران او صی التوشع بن نون فقال نعم ان
و الخلیفه من بعدی علی بن ابیطالب و بعده سبطای الحسن و الحسین
تسعة من صلب الحسین ائمة ابرار قال یا محمد ضمهم لی قال اذا نفق
الحسین فابینه علی فاذا مضی علی فابینه محمد فاذا مضی محمد فابینه جعفر
فاذا مضی جعفر فابینه موسی فاذا مضی موسی فابینه علی محمد فاذا مضی علی
فابینه الحسن و عبد الحسن المحسن بن الحسن علی هنده اثنی عشر اماما
علی عدد نقیبه بنی اسرائیل قال فاین مکانهم فی الجنة قال معی فی
مدحقی قال اشدان لا اله الا الله و انک لرسول الله و انتم دلائل الله
عبدک و لقد وجدت فی هذا الکتاب المتفق من بیننا و بینکم اثنی عشر
علیه السلام انه اذا کان آخر الزمان ینخرج بنی قیال الله احمد خاتم الانبیا
لا یبینه بعده ینخرج من صلبه ائمة الا برار عدد الانبیاء یعنی خبرده که
کیت و صی تو که هیچ بنی نبوده که او را و صی نبوده و بنی موسی بن عمران و صیت کرد
یوشع بن نون پس حضرت رسول الله فرمود که بلی و صی من و خلیفه من بعد از من علی

فابینه محمد فاذا مضی
 محمد فابینه علی
 فاذا مضی علی

ابی طالب است و بعد از او پسر حسن حسین و بعد از او کس از پشت حسین
 و حسن به نیکو کار و امام اند گفت ای محمد بعد از ما برایت ترا از برای من گفت پس
 حسین در کدو سپید او علی و بعد از او سپید او علی و بعد از او سپید او محمد و بعد از او سپید او
 و بعد از او سپید او حسن و بعد از او سپید او محمد بن الحسن بن علی پس این دوازده امام
 بعد و نقیبا بنی اسماعیل پس نقل گفت کجاست جایی است که در پشت من
 نشسته بود که این اند در درجه من نقل گفت که ای میدم که نیست خدای بخیر حضرت
 الله تعالی و او ای میدم که نیست رسول خاتم الانبیا بجز تو که محمدی و گوایم
 که ایشان را در بسیاری تواند بعد از تو و هر آینه به تحقیق یافتن من این را در کتب معتبره
 و عند گرفت از ماموسی بن عمران کرده است از زبان پدرش آید و ظاهر شود پس
 نام او احمد باشد خاتم پیغمبران باشد و بعد از او پیغمبری نباشد و چون آید از صلیب
 از ابراهیم و بعد از استیلا و این حدیث را در ادبی بود و آنچه در اینجا محتاج بدانیم
و حدیث دیگر این است که از عبد الله بن عباس است نقل کرده که او گفت
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله تبارك وتعالى اطلع علي الارض
 واختار لي منها فجعلني نبيًا اطلع الثانية فاختار منها عليا
 فجعله اماما ثم امرني ان اتخذه اخا و وصيًا و خليفه و ويرا
 فلي مني وانا من علي و هو زوج ابنتي و ابر سبطي الحسن والحسين
 الا و ان الله تبارك وتعالى جعلني و آياهم حجة على عباده و جعل
 صلب الحسين ائمة يقومون بامري و يحفظون وصتي التاسع منهم قائم

و بعد از او پسر حسن
 و بعد از او پسر حسین
 و بعد از او پسر علی
 و بعد از او پسر محمد

اطلاعه

اهل بقی

اهل بقی و مهدی است و شبه الناس في شمائله و اقواله و افعاله
 يظهر بعد غيبته طويلا و حيرة مضلة فصيله امراة و فطير دين الله
 و يؤيد مبصر الله و يضر بكثرة الله فلاء الارض عطاء عدلا كما ملئت
 جورا و ظلما عيسى بن عمر صلى الله عليه وآله فرموده که خدای تعالی اطلع کرد بر زمین
 اطلع کردی و از جمله اهل زمین را برگزید پس مرا پیغمبر گردانید و او را امام خلائق پس
 مرا خدای تعالی که علی را فرمود که بر او و او را وصی و خلیفه و وزیر خود گردانم پس
 علی از من است و من از علی ام و او شهادت من است و پدر و پسر من است
 و حسین است و باید دانست که همیشه که خدای تعالی مرا و ایشان را محتاجی
 خود ساخت بر بندگان خود ساخت و گردانید از پشت حسین امامان که قائم
 ما بر من و بجای آنرا کار مرا نگاه دارند و وصیت مرا از ایشان باشد قائم من
 است من مهدی است من و شش پسر من مردم باشد من و شمایل و اقوال و افعاله
 ظاهر گردد بعد از غایب شدن و در او میرت سخت آن که هر چه گردانید حضرت است
 و ظاهر شود بین خدا را و آید حضرت خدا و ماری کرده شود بهر شکلی که خدای
 برگرداند زمین را از عدل و داد و سبب که هر شده باشد از ظلم و جور **حدیث دیگر**
 که روایت کرده اند از عبد الله بن مسعود که او نقل نموده است و شنید از پیغمبر صلی الله
 بقول لا اعد بعدی اثني عشر تسعة من صلب الحسين التاسع مهدیهم
حدیث دیگر است که نقل کرده است ما بسند و موافق ابی سعید خدری که
 روایت کرده اند از پیغمبر چنین گفته است که سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله

و در حالتی که مستغرق بودم
 اطلع کردی که پس برگردانید
 مرا از زمین

يقول الأئمة بعدى اثني عشر سعة من صلب الحسين التاسع
قائمهم فطوبى لمن أحبتهم والويل للعنهم يعني شيعتهم از سجدت اسفل
عليه وآله كوكب كرامه ان عبد الرحمن دوازده اند نه امام از صلبين هم
قائم اين است پس فرستال كسى كودست داروايت زاده وى داوى كبريا
كودشمن داود مرآت زنا **حديث ويكرهت** كذا **ابن سبيد هذرى نقل كرده است**
صاحب مضمون است و خود كذا ابو سعيد گفت صلى الله عليه وسلم
الصلاة الأولى ثم اقبل بروجه الكريم علينا فقال معاشر انصار
ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح و اياي حطة في ذنوبكم
فتمسكوا باهل بيتي بعدى والأئمة الراشدين من فريقي فانكم انصروا
ابا فقتل ارسول الله كمال أئمة بعدك قال اثني عشر من اهل بيتي فقال
عترتي **حديث ويكرهت** كذا **ابن زعفراني** صاحب مضمون است و خود نقل كذا
كروكفت قال رسول الله صلى الله عليه وآله الأئمة بعدى اثني عشر سعة
صلب الحسين تا ستم قائم ثم قال عليه السلام لا ان شلم فيكم مثل
نوح من ركبنا نج ومن تخلف عنها هلك و مثل اياي حطة في ذنوبكم
ابن ابي ايل **ويكرهت** **ابن سبيد هذرى** صاحب مضمون نقل كرده كروكفت خضبا
رسول الله صلى الله عليه وآله فقال معاشر الناس اني راحل عز قريب
وسطلق الى المعيب اوصيكم بعترتي خيرا و اياكم والبساح فان كل بيت
ضلالة و الضلالة و اهلها في النار معاشر الناس فقد الشرف ليعتصمك

بالقر ومن اقصدا القر فليستك بالقر فدين فاذا فقتكم القر فدين فقتكم
بالجهم الزاهرة بعدى اقول قولى هذا واستغفر الله لى ولكم قال انا ترك
عن مسجده صلوات الله عليه تبعته حتى دخل بيت عائشة
فدخلت اليه وقلت يا اوتى واتى يا رسول الله سمعتك تقول اذا فقت
الشرف فقتكم بالقر فاذا فقتكم بالقر فقتكم بالقر فقتكم بالقر
فقتكم بالقر فقتكم بالقر فقتكم بالقر فقتكم بالقر فقتكم بالقر
اما الشرف و على القر فاذا فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم
فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم
الشعة من صلب الحسين والتاسع هديهم ثم قال عليه السلام انتم
هم الاوصياء والخلفاء بعدى ائمة الامار عدد اسباط يعقوب و هو
عيسى فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم فقتكم
وسبطا و بعدى هما على نيز العاصدين و بعدى محمد بن علي اقر علم النبيين
ابنه الصادق جعفر بن محمد وابنه الكاظم سمي موسى بن عمران والذري
يعتقل ابرن الغزيرة على ابنه محمد والصادق ان على الحسن والحجة القائم
المتطهرين غيبته فانهم عترتي من محي وحي علمهم على حكم حكيم من
اذنى فيهم فلك انا كمال الله شفا عتي و بسند نقل كرده از جابر بن عبد الله
كروكفت قال رسول الله صلى الله عليه وآله الحسين بن علي عليه السلام
يا حسين يخرج من صلبك تسعة من الائمة منهم هدي هذا لانه فاذا

ابوك فاحسن عبده فاذا تم الحسن فانت فاذا استشهدت فقل انك
 فاذا مضى انك فاذا مضى على فابنه حين فاذا مضى حين فاحسن عبده فاذا
 مضى حين فابنه فابنه فابنه فاذا مضى على فابنه فاذا مضى على فابنه
 فاذا مضى حين فابنه فاذا مضى على فابنه فابنه فابنه فابنه فابنه فابنه
 الله به الارض مستطاه عدلاً **واسأله ان ينزل من السماء نورا** **او كنت**
 صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وآله صلوة العج ثم اقبل علينا
 فقال معاشر اصحابي احبنا اهل البيت حشرونا ومن استمك
 بالارصياء من عبدي فقد استمك بالعروة الوثقى فقام اليه ابوذر
 فقال يا رسول الله فكم الائمة بعدك قال عدد نبياء بني اسرائيل فقال
 لهم من اصل بيتي فقال لهم من اهل بيتي تسعة من صلب الحسين والبيت
 منهم **واسأله ان ينزل من السماء نورا** **او كنت** قلت لرسول الله صلى الله عليه وآله
 ان لكل نبي وصيا وسبطين **فروصيتك** وسبطك منك ولم
 يرد علي جوابا فاضربت جنائيا فلما كان الظفر قال اذن يا باهره مني محبات
 اذنوا واول اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله ثم قال لا والله بعدي
 اربعة الاف بنى وكان لهم الاف سبط فوالذي نفسي بيده **انهم**
 وروصتي خير الوصيتين وابنائى سبطاى من هذه الامة وان الاسباط
 من ولد يعقوب وكانوا اثني عشر رجلا وان الائمة بعده اثنا عشر
 اهل بيتي على اولهم واسطهم محمد وحميم مهدى هذه الامة الذي **وهذا**

موسى

كأنك في الدنيا

الذي

الائمة الذي **يعطي عيسى** من خلفه الا ان تمسك بهم فقد تمسك بحبل الله
 فقد تخلى منهم فقد تخلى من حبل الله **باسأله ان ينزل من السماء نورا**
 كرا وكنت اقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول الامة من تمسك من
 بهم فقد استمك بحبل الله ومن تخلى منهم فقد تخلى من حبل الله
 من الله **باسأله ان ينزل من السماء نورا** **او كنت** من الحسن والحسين
 عليهما السلام فعادها رسول الله صلى الله عليه وآله فاخذها وقبلاها ثم رفع يده
 الى السماء قال اللهم رب السموات السبع وما اطلعت ورب الارياح وما ادبر
 اللهم رب كل شيء انت الاول فلا شيء قبلك وانت اللاحق فلا شيء
 دونك ورب جبرائيل وميكائيل واسرافيل وابراهيم واسحق ويعقوب
 اسئلك ان تترى عليهما بعافيتك وتجعلهما تحت كفك وترزقهما
 منصرف عنهما السوء والمخدور برحمتك ثم وضع يده على كتف الحسن فقال
 انت الامام وانت الى الله ووضع على صلب الحسين فقال انت الامام
 وابو الائمة الشيعية من صلبك الائمة البار والناصح قائمهم من تمسك
 والائمة من ذريتك كان معن يوم القيمة وكان معن في الجنة ورجائيا
 قال فبر من عليهما دعاء رسول الله صلى الله عليه وآله **واسأله ان ينزل من السماء نورا**
 ازاهي الامة اسدين زاده **او كنت** قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 لما عرج الى السماء رايت مكتوبا على ساق العرش البؤلاية الائمة
 محمد رسول الله ايدته بعلي وضرت به ثم عبده الحسن والحسين ورايت عليا

ومن تخلى

عليًا وابت محمدًا مرتين وجعفر وسوسى والحسن والحسين اثنا عشر اسما كنفه
بالنور فقلت يا رب سامي من هؤلاء الذين قد قرنتهم بي فنوديت
يا محمد سم لا تترك عبدك والانياء من ذرتك **بعد ان ازهر يك** ازهر
بن الاسف واتي ايوب الانصاري وقارب ياسر وحذيفة بن اسيد وعمران بن
وسعد بن مالك وحذيفة بن اليمان ابى قتادة انصاري وعلي بن ابى طالب عليه السلام
والامام حسن والامام حسين صلوات عليها **وارزاق ام سلمة** وعائشة وفاطمة زهرا
عليها السلام حديثا نقل كروه است ومعهن سمات كرامان وارزاقه انه فاكه
كذبت اما يكي از اينچه از عائشة نقل كروه است اين است كه او گفت كانت لنا
شربة وكان النبي صلى الله عليه وآله اذا اراد لقاء جبرئيل عليه السلام
لعبته فيها فليعبه رسول الله صلى الله عليه وآله مرة فيها وامر في الا
مضيعة اليه احد فدخل الحسين بن علي عليه السلام ولم يعلم حتى عثما
فقال جبرئيل من هذا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ابى فاخذه
النبي عليه السلام فاحلبه على فخذ ففعل جبرئيل عليه السلام اماتة
سقتل قال رسول الله صلى الله عليه وآله الله اكبر ومن يقتله قال
انتك قال رسول الله صلى الله عليه وآله انتي يقتله قال نعم وانك
احببك الا من سالت يقتل فيها واشار جبرئيل عليه السلام الى الطلح
بالعراق واخذ منه تربة حرا فادارها ففعل هذه سنة تربة
مصر عيني رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له جبرئيل عليه السلام

لا تترك

لايتك صوت ينتم الله منهم بقايتكم اهل البيت فقال رسول الله صلى الله
عليه وآله جبرئيل ومن قايما اهل البيت قال هو التاسع من ولد الحسين
كذا خبرني بقر عز وجل انه سيخلق من صلب الحسين ولدا وسماه عبده عليا
خاضع الله خاضع ثم يخرج من صلب علي ابنه وسماه وعبدته محمد ابنه وسماه
عبدته جعفرا فاطق الله الصادق في الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه
موسى واثق بالله حب الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده عليا في الله
بالله والداعي الى الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده محمد بن الحسن في الله
والقالب من حم الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده عليا المكفي
بالله والولي الله ثم يخرج من صلبه ابنه وسماه عبده الحسين في الله
مرشد الى الله ويخرج من صلبه كلمة الحق ولسان الصدق ومظهر الحق في الله
بربته عنيته طويلا فيظهر الله به الاسلام ويخفف به الكفر واهله **بعد ان**
از ان ابوس باسند نقل كروه او گفت داخل شدم بهايه كنتم جبرئيل گفت بر سر
نا بهاشتن حضرت رسالت بانه الله باكنه كه حركت يا سره ان كتاب را بيايد
كيته كه آورد بزرگوار كه في راسه كه آن كتاب را كنه دكرو در آن زمان طويلا
آن گفت صدق رسول الله عيني درست گفت رسول خدا ابوسم كه راوي اين
حديث است ميگويد كه كنتم من كه حجت اين كتاب اي در مؤلفان گفت خبر ما
و حكايه است كه نوشته ام از رسول خدا صلى الله عليه وآله كنتم آيا حديث
ميكني از آن بزرگوار من بجز كه از آن من شنيدم باسند از رسول الله صلى الله عليه وآله

یا حدیث میکنی آنرا قائل نم حدیثی جیبی رسول الله صلی الله علیه و آله
من احسن فیما یقی من نعمه شفا الله له فیما معنی و فیما بقی و من اسأله فیما
بقی من عمر اخذه بینا معنی و بینا بقی ثم قلت یا ام المؤمنین هل علیکم
نبیکم که چون بعده من الخلفاء قال فاطمیت الکتاب ثم قالت نعم فخرجت
الکتاب و قالت یا سلمه کانت لنا مشیئة و ذكرت الحدیث فخرجت الیها
فکسبت هذا الخبر فاملت علی حفظها و لفظا ثم قالت اکتبه علی یا سلمه
ما دمت حیة نکتته علیها فلما کان بعد مصیبتها دعانی علی علیه السلام
فقال انی الخبر الذی املیت علیک عایشة قلت و ما الخبر یا ام المؤمنین
قال الذی منه اسماء الراضیة من بعدی فخرجت الیها حتی معی
و قبل ازین حدیث از ام است حدیث نقل کرده و بعد از آن از فاطمه علیها السلام
گرفت و بقیه این در آن کتاب احادیث بسیار است و چون معقول تمام این
این است که گذشت که امام و حلیفه روزده است و اول این علی علیه السلام
و آخر اینان مهدی است علیه السلام اصحابی بزرگ معانی صحیح آن دیده زیرا که
کسی را قیل مانده نه بد کثیر نیز فایده منزه او و امام اول که ام المؤمنین علیه السلام
است بعضی از فضایل و کمیت اسماء و القاب او سمت ذکر یافت و اما از او
آن حضرت بزرگی که صاحب کشف الغطاء و غیره او از کتب معتبره اهل سنت نقل
این است که اولاد و کور آن حضرت چهارده داناش نوزده بوده ایم حسن
و امام حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری از نسبه و انت فاطمه زهرا صلوات

علیه موجود آمده و محمد اکرم و مادر او خولا و دختر جعفر بن قیس نقیته و باقی او کذا
ایشان در کتاب کشف الغطاء و کفای و غیره همانند گوشت و غیره بزرگ است
شخصت و در شصت و پنج و پنجاه و شصت گفته اند و اصح اقوال قول اول است
تقصیل قتل و هنگام رحلت آن حضرت مشهور است که بزرگتر محتاج باشد
و حکایت یزدان بن طحان گفته اند که چه مشهور است لیکن بطریق کور کشف الغطاء
و فضل الغطاء مذکور است این است که ابو القاسم حسین بن محمد که بن زینب مشهور است
نقل نموده که در مسجد الحرام در مقام ابراهیم را می دیدم که کعبه کیش در پیشش بود
و سبب اسلام خوردن ایشان میخواند گفت در مدینه میخوردن بودم دیدم که
بزرگ از هواد آمده و پرسید که کور کن دریا بودی و درج آدمی را می دانی
چرا و از کور آن پر ما نموده و بعد از آنکه باز آمده و پرسید که کور کن دریا بودی
و پر و از کور و آن اعضا هم نزدیک شد و بیکدیگر پرسید و شخصی که در نظر من
و بعد طرف نگاه میکرد و من در تعجب بودم که بیکبار همان مرغ باز او را برآورد و بگوید
مستعار از باقی بر آن او چه نموده و من و پر و از او آمده و رفت و بعد از آن
آن مرغ دیگر را در پر و همان طریق بی آمد تا قاضی اعضای او را زنده و از نظر غایت
و من متفکر بودم و در صورت میخوردم که بزرگ از آن شخص پرسیدم که کیستی
و این چه حالت است تا دوزیکر همان صورت در همان وقت دوی نموده چون ام
که دوزنده شده با سینه و به نزدیک او رفتم پرسیدم که کیستی و چه نام داری و جواب داد
گفتم بختی که ترا خلق کرده است بلکه تو چه کسی و چه نام داری و چه کرده گفت من

ما ویم که علی بن ابی طالب را گشته ام و از آن روز حق تعالی این مرغ را بر من مقرر کرده است
که هر روز کعبه ای آن علی را بین خود که دیدی بکشد و زنده بکشد و درین فرمود
که مرغ آید و بر او از آن کند و پر او را بخورد و من چون از علی بن ابی طالب را حال او
تقصیر نمودم گفتند این عظم رسول الله و وصی او بود اسلام آورد و آن صورت
سب هدایت من شد و موضع قبر آن حضرت غریب است که به نجف مشهور است و در آنجا
اتفاقی دانند که مرز آن حضرت نجف است و قبر آدم صلی و من و منی در آنجا
قبر آن حضرت است و احادیث صحیح درین باب از بعضی ائمه معصومین علیهم السلام
و لیکن اهل سنت در چند موضع دیگر فرموده اند آن حضرت را نشان میدهند
در آن اماکن زیارت مینمایند و درین خلافی نیست که اثری در آن قریب است و
حضرت و شفقت از برای شیعیان باشد بلکه ثابت است که شیعیان از زیارت
آن حضرت مجرم باشند و السلام علی من اتبع الهدی **و کرام دوم جعفر**
بن علی بن ابی طالب علیه السلام گنیت او ابو محمد است و نقی و طیب و یکی است
در سبط اولی و مجتهد و قایم و وزیر القاب آن حضرت است و بهترین لقبهای او است
که رسول الله او را باین لقب خوانده و فرموده اینی هذاستید و در روزی که آن حضرت
شد رسول خدا او را حسن نام نهاد و از آن در کوفه او گفت و در کوفه از شیعیان
بودن آن نقره تصدیق نمود و عقیده که در روز آن روز عقیده سنت گشت و بعضی گفته اند
اینها در روز هفتم واقع شد و تولدش در نیمه ماه رمضان در سال سی و دوم از هجرت
و اول اطلاق امیر المؤمنین است علیهم السلام و بعضی را عقیده است که در شش ماه

مردم را می بیند

متولد شده و هیچ فرزندی شش ماهه باقی نمانده است الحسن بن علی علیه السلام و
برخی گفته اند امام حسن علیه السلام بود که شش ماهه متولد شد و اصحاب آنست که
حسن علیه السلام نه ماهه متولد یافت و او شش ماهه ترین خلق بود رسول الله صلی علیه
و در روز وفات رسول صلوات الله علیه و آله داشت سال بود و بعضی هفت سال
ماه هم گفته اند و چون امیر المؤمنین علیه السلام رحلت نمود اکوسی و هفت سال
و مردمان با آن گوش داده عرض رحمت کردند و بعد از شش ماه و سه روز که سال
جبل و یکم بود از هجرت با معاویه صلح نمود و بعد از ده سال که در مدینه معاشرت آلی
و زیارت حضرت رسالت پیامی در مشغول بود و در ماه صفر سنه چهل و یکم
بجبل و هفت سال رسیده بود بعضی معاویه از بهر آتش هجرت هفت سال
زهره و بعد از جبل روز که مبارک بود بر حجت آلی و اصل شده و برادرش امام حسین
که وصیتی او بود متولی غسل و کفن او گشته و در بعضی مدفن گردید و ادلا و آن
بعضی یازده سپهر و یکده خنجر گفته اند و اصحاب آنست که ذکر یازده و امانت چهارده
و بعضی از دو سپهر او که یک حسن و دیگر زینب نام داشتند از ایشان شقی نماند و درین
الحسن جبل القدر و کیشته الله و کریم النفس و متولی صدقات رسول الله صلی علیه
بود و شش او را جدا می کردند و اطراف دنیا با معین او از شش اکرام او زیارت او
می نمودند و از او میضایافته و عمر او بود سال رسید و شش او را کعبه و مرثیه گفته اند
و امام حسن بن حسن او نیز پیش و فاضل و جبل القدر و دروغ و متولی صدقات
امیر المؤمنین علیه السلام بود و عمر او سی و پنج سال رسید و در کربلا در خدمت عم خود

و حاجت بسیار یافته اسما بن خواجه او را از میان کشتهگان برون آورد
 عمر سعد آنها را سز نموده و همه آنها را در انحراس نهاد و فاطمه بنت حسین
 التسم در حاکم او بود و از فرزندان امام حسن قاسم و عبد الله عمر در کربلا شهادت
 شهادت فایز شدند و عبد الرحمن در وقت که امام حسین علیه السلام بکربلا رفت
 در آن وقت وفات یافت و حسن بن حسن که او را انحراس میگفتند و طلحه
 الحسن که بکربلا مشهور بوده با سه پسر دیگر در مدینه فوت شدند و مخالف و موافق
 را اتفاق است در آنکه امیر المؤمنین علیه السلام در وقت رحلت از میان فرزندان
 امام حسن بر حقیت و خلافت مخصوص ساخت و اهل بیت و رؤسای شیعه را
 جمع نمود و کتاب و مصالح و هر چه از رسول صلی الله علیه و آله باور رسیده بود بحسین
 التسم تسلیم نمود فرمود که رسول خدا امر نموده که آنچه از آن حضرت بمن رسیده است
 بنایم و همچنین ترا ما نورس خفته که در وقت رحلت آنها را به اوردت حسین علیه السلام
 تسلیم نمایی و بعد از آن بجا بامام حسین علیه السلام متوجه شده فرمود که ترا به
 رسول الله صلی الله علیه و آله امر نموده که در حالتی که بعالم بقا متوجه باشی آنچه بتو
 باشد بپیرت تسلیم نمایی و اشاره به علی بن الحسین علیه السلام نمود که اینجا حاضر بود
 در آنوقت از سن مبارک امام بن العابدین علیه السلام در سال و چهل و نه گشته بود
 دست علی بن الحسین را گرفته با او خطابه فرمود که همچنین ترا وصیت فرموده که
 در وقت وفات امانتهای فرموده را به سه خود امام محمد باقر بسپاری و او را از رسول
 صلی الله علیه و آله و از من سلام برسانی پس متوجه بجا بامام حسین علیه السلام شده و

و حیاتی طوفانی فرمود که در کشف القمعه و غیره مسطور است از جمله حکایت و از برکات
 ائمه معصومین علیهم السلام یک حکایت عجایب و البقیه است و صاحب فضول القمعه
 کشف القمعه و دیگران از مخالف و موافق نقل نموده اند که حبابه در رعبه مسجد
 بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت یا امیر
 المؤمنین نشانه علامت و امامت چه چیز است مرا بفرما و اگر در آن که حق تعالی
 ترا مستغرق رحمت خود گردانده و پس آن حضرت بربت مبارک اشاره نمود
 بازده سبکی رخام که اینجا افتاده بود و گفت از ارباب و انکشته من مبارک کنی بر آن
 زده نقش کرد چنانچه بر سرم نقش انکشته زنده و فرمود ای حبابه هر که دعوی
 امامت کند و قادر باشد که چنین نقش بر چنین سنگ که بجوی که من کردم کند
 به تحقیق من این که او امام است و اطاعت او واجب است چه امام آنست که بپای
 و کاری عاقلانه باشد و حبابه آن سنگ را برداشته رفت و بعد از رحلت آن حضرت
 روزی در کوفه بخدمت امام حسن علیه السلام آمده و سلام کرد و آن حضرت با او خطاب
 نمود که تو حبابه نیستی گفت بی فرمود که آن سنگ را بده چون داد و هر دو همان طریق
 بر پهلوی آن نمود و باز در مدینه بمسجد رسول الله صلی الله علیه و آله بخدمت امام حسین
 علیه السلام آمد و گفت که آمده و رسم ترمیم بجای آورده و امام علیه السلام با او گفت
 که آمده است نه امامت را به پستی گفت بی من فرمود که سنگ را بده گرفته مهر نمود و حبابه
 بعد از آنکه علی بن الحسین علیه السلام را دیدم عمر من هجده و سیصد و سال رسیده بود
 و از زمانه کافران و یاس و از طلبش که امامت فرموده گشته بودم و آن حضرت با او

بمن حاضر نموده و من جوان شدم و هر بر آن سنگ نهاده من تا زمان امام رضا علیه السلام
ماندم و امام محمد باقر علیه السلام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام شافعی علیه السلام
جمیعاً آن سنگ را نقش نموده و بعد از آنکه امام رضا علیه السلام سنگ را بر نموده و دیگر
حقایق زنده بود و بعد از آنکه ماه بر حمت الهی داخل شد و حکایت حبابه و ابیه و عکرمه
اچنان شدن او با مادره امام زین العابدین علیه السلام و طلب کردن علامات امامت
به نزد مخالف و موافق صحبت رسید و ایضا در آن دو کتاب نیز کتب و کتب است که
در وقتی که امیر المؤمنین علیه السلام از مدینه متوجه مدینه و کوفه بود کتب و کتب
رسول صلی الله علیه و آله خبر داده بود بامام المؤمنین ام سلمه سپرده بود و چون امام
با معاویه صلح نموده مدینه ترفیع برد امام سلمه آنها را بآن حضرت تسلیم نمود و در کتاب
استطاب بکشی از امام محمد باقر علیه السلام نقل نموده که آن حضرت نقل فرمود از
المؤمنین علیه السلام که لما حضرته الوفاة قال لا یبته الحسن علیه السلام
ادن منی حتی استوالیک ما استرالی رسول الله صلی الله علیه و آله و
اغتاک علی ما اغتاک علی السلف ففعل یعنی چون امیر المؤمنین علیه السلام را
حاضر شد به سپرد خود حسن علیه السلام گفت نزدیک من آئی تا بگو رسول خدا را
سپرده بگو مبارک و این ستم ترا بآنچه مرا این ساخته بود پس امام حسن علیه السلام
به پدر علیه السلام نزد یکشنبه بموجب حق استرالی رسول الله بنهاد از زمان
رسول الله صلی الله علیه و آله که در خیمه از بنامی و سر حقیق امامت و نیابت را بآن حضرت
تسلیم نموده بود امام حسن را محرم راز و محفل آن سرگردانید ظاهر این بعد از امانی اسلام

امامت امام حسن علیه السلام را خلافت میت و با شهادت اثنا عشریه درین باب
بسیار کس را خلافتی و تراعی ندارد و بلی مخالفان و منازع و خلاف در باقی ائمه معصومین
علیهم السلام بسیار نموده اند و نیز در جمیع فرق اسلامی به نبوت رسید و کعبه را
مر تفتی علی علیه السلام امام حسن علیه السلام مرده و باین بیعت خود خوانده و حاضر امام
ابو سعید نموده امامت و خلافت و بعد از آنکه بشوی کرد و بپ معاویه علیه السلام
تفاق در میان داشت که آن حضرت بهر سبب و دانست که حق برینش و فساد
سیر حد افراط میکند بموجب آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و ان ابی هذا
ستید و اهل الله ان یصلح به بین فثبتتین عظیمتین من المصلحین
تا ندانم که مذاور میان گذشته نشوند با معاویه صلح نموده آن گروه عظیمه از قتال
و جدال خلاصی بخشیده جزای علی بر گردان را که بر وزیر مت حواله نموده و در **درج**
که یک احدی شبیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله من الحسن علیه السلام
یعنی مسجک را شبیهت رسول الله صلی الله علیه و آله بود که امام حسن را گوید
اس من بنی مکتب و ایت نموده اند که گفت هرگز امام حسن را ندیدم که گریه بر من نهد و یا
چه عینده شایع رسول الله بود و بخاری در صحیح خود آورده که اصحاب بعد از نماز عصر از
مسجد بیرون آمده بودند ابی بکر حسن علیه السلام را دید که با طفلان بازی میکند و با بر سر
گرفته بای شبیهه بالبنی لیسر لیسر شبیهه ابلی علی علیه السلام بعضی
یعنی چرم نهاده و او را که ببنی علیه السلام شبیه است نو بر علی علیه السلام می کشند
چنانکه در صورت مسجک از آن حضرت رسول الله شبیه تر شود در میرت نیز

همیشه تر بود بر رسول الله صلی الله علیه و آله و جماعت آن حضرت را نیز حدیثی و نهائی بود
 و از آنجمله در کتاب کشف الغم مذکور است که در راه کربلا از اولاد زبیر در خدمت
 آن حضرت بود و به امامت او اقرار داشت و در منزلی از منزل نزل در پای درخت
 خرمایی فرخ گسترده بودند این زبیر کلمه ای بان درخت کرده گفت کاش این درخت را
 در پیش من بود که کام دارا شوم بنی سافت امام علیه السلام آن سخن را شنیده
 که مکر مطلب آرزو داری گفت آرزوی کرده ام اگر میسر شود میجویم فی الفور آن حضرت
 دست مناجات برد که تاضی الحجاب بر آورد و لب مبارکت می جنبید
 کسی از کمز که چه بگوید فی الحال درخت سبز شد مشکوفا چون آورده و دانست
 و می باید و گفت برکتی شد تا مطلب رسید گفت دشت داری که هر که بود گفت خدا
 و آن حضرت گفت ذلک لیس فی سبیل الله و دعوتی است به سبیل حق و ای زبیر
 این علی را سو میدانی و این سوخت بلکه اعای فرزند پیغمبر است و عاچی که هر که
 با جابت رسیده پس کسی بر آن درخت بر آید و بگوید یا زبیر آورده و هر که هر که بود از آن
 و بعد مردم را گفت آمد در همان کتاب و کتاب و فضول الله و کتاب جرایع بسیار
 از جموعات آن حضرت مذکور است و همچنین در علم و عمل و زهد و عبادت و عبادت
 امیر المؤمنین علیه السلام کلام سچین را که آن حضرت و خطبه امیری را با خطبه آن
 مستقیم سنجید و بعضی از خطبه موافق او علیه السلام و در کشف الغم مذکور است
 و در مانع جوابی و بهیمه کسی با و پیغمبر در ولایت که روزی بودی در کمال
 برتبی و بهی و بی غمی از کربلا بجان رسیده و از فقر و احتیاج بفرمان

عنان مرکب آن حضرت را گرفته گفت یا بن رسول الله از تو انصاف میگویم آن حضرت
 فرمود که در چه چیز پیوسته گفت در آنکه از جد تو مرویت که الدنيا سجن المؤمن و جنة
 الکافر تو با صفا و حمد مؤمنی و من کافر ترا سپهر است و علا مان و چاکران و زنتها
 فاخر و لباسهای نیکو و خانه های خوب و کنیزان نفیس و دشمنهای دیکین و طعنه های
 مهیا و میتر است و من و نذر است به تو نیست می بینم بلکه در بهشت بهتر از این کان
 ندارم و نسبت بمن زنا است که نفهم بهایت رسیده و بی توفی و شفقت
 بکمال این میداد پس آن حضرت بتبسمی فرموده و فی البدیهه در جواب گفت ای کافر
 تو غلطه کنی یا بچه حق تعالی از برای مؤمنان مقدّمات گردانیده است و از قدرت آن
 نعمت که نه هیچ چشایی دیده و نه هیچ کوشی شنیده و حاضی و است که من درین دنیا
 و تو اگر بکمال محنت به جانی آنچه از برای کفار و منافق و آن نشانه مفور و متور شده
 از عذابهای گوناگون هر آنچه میدانی که تو امروز در بهشتی با نهایت فراغت و اگر کسی
 نیکت تا مل نایب درین جواب میداند که این کلامی است که سر نهاده آن از مشکوفا نور
 نبوت و صادر گشته آن از تائید مودعی و از آثار معام رسالت و از سوادین
 و در کتاب مطلق در صحبت استعاره آورده است که معاوی بهار بود و امام حسن
 السلام بعد از شرف و صا وید چون امام حسن علیه السلام در برابرش نشاند
 حدیث را خواند **شرح تجلیدی الثانی** اینهم آتی لریب الله لا یضع
 یعنی به جلای وندی شهادت گشته را بنام که بلیه و حوادث زمان مراد لیل و نهار
 مستقیمه فی الفور امام حسن علیه السلام بیتی از همان قصیده خواند **بیت** و اذ النبی

ان شیت افکارها الفیت کل قیمته لا تنفع یعنی هرگاه نیت کرد که است
 چنگ زده و دهن بند کرده هر عقیقه یعنی می تواند مهر از برای نفع چشم زخم
 بر کسی می آید و نیز بیاویزی و بپندی نفع نرسد اگر کسی بخواهد که جوابی
 بر آید آن بخت بهتر از این خصوصاً که هم از این مقصود باشد بهم نیست و این
 در شبها است سیرتی بجه و در همان عمل کافی است شبی آن حضرت بزرگوار
 شین که شخصی با حق تعالی مناجاتی دارد و میگوید خدا یا از تو ده هزار درخت
 که بعضی را در وجه غرض و بعضی را در محتاج صرف نمایم و چون اینجانب رسانید
 چنانچه از دنیا در خانه چه چیز است خبر دادند کرده هزار درخت مانده و آن مبلغ را
 بخانه آن فرد فرستاده قوت خود را احوال بخیر اند برود که اگر چه حافظ ابو نعیم
 اصغری که از مشایخ علای سنی است در کتاب حلیه از این بهتر نقل نموده
 و آن این است که بسند صحیح ذکر کرده امام حسن علی السلام دو بار زلزله و زلزله
 بیرون رفت چنانچه در خانه او از هلاکت و ماطق سپید ماند و همه را در راه خدا
 عسرتی صرف نمود و سرگشت مال و کسب باب حوزة الحق تعالی قسمت نمود که
 هر چه داشت حتی نعلینی که در پا میگذرد یک نفر امیداد و یکی را برای خود میگذارد
در باب نیت نفع فی آن حضرت را آن بختی بود که همان حافظ در کتاب مذکور نموده
 که بخت نوبت پیاده از کعبه نیت رفت بجهت زیارت بیت الله و با آنکه اسباب
 و شتر آن همراه میباشند و در غایت مشهور است که یکبار با بی مبارکش
 از پیاده روی درم کرده بود یک از دوستان گفت چو در درم فدای تو باد اگر آنقدر

سوادش می که این درم بر طاعت میشد فرمود که درین منزل سیاهی خواهی دید و غرض
 خواهد داشت از ویکه که آن دفع این درم میکند آن شخص گفت ندای تو شوم درم
 است فرمود و لیکن در آشنای راه او را خواهی دید چون پاره از راه را قطع کردند
 سیاهی پیدا شد از دروغ طلبنده گفت اندکی دارم و لیکن آنرا نذر حسن
 علی السلام کرده ام بیکری نیستوام و او گفتند با بخت آن حضرت بیخبر امیدی
 آن دروغ را بحدیقت امام بردی بادم سپرد و چون حجتش که قیامتش را می بیند
 یا بن رسول الله از برای منم و خن نیادده بودم امید دارم که چون زخم حاکم است
 دعا فرمایی که حق تعالی سپری کرامت فرماید که دستم را اهل بیت باشد
 و آن حضرت فرمود که دعا کردم حق تعالی سپری مستوی الخلقه صالح بگو ای نبوت
 و چون بخانه روی خواهی دید و در سایر عبادات آن حضرت از نماز و روزه و
 قرآن و صدقات و غیرات بنظر از جدش مصطفی و بر پیش علی رضی الله
 برابری نرسد و با وجود آنکه جدی چون رسول الله و پدری چون علی رضی الله و مادری چون
 فاطمه زهرا داشت خویش بر تبه بود که چون برادرش امام حسین علی السلام
 در حالت احضار او را کردند دید و فرمود که ای برادر تو بر رسول الله و آل او
 و بجهت بخانه و خاط ملحق می شوی که هر دو قادر تواند و بقا سم و بطاهر بر میخورد و در حال
 تواند و بکنه و جعفر طاعت میبای که هر دو قادر تواند جسم کرانی گفت ای برادر
 میگوئی ولیکن در اهرای داخل می شوم و حالتی پیدا میشود که مثل آن نبوده ام
 محارقات آبی بجای آورد می شوم که با ایشان و امثال ایشان نرسیده ام پس

این را فراموش

برادرش تصدیق او نموده گویان شد و بعد از آن که امامت را برادرش گفت
 وصیتی دیگر دارم و آن این است که مرا چون بوداع حاتم رسول الله بری بکنان گنگ
 روز در رسول الله دفن میبایستی سر راه بر تو خواهند گرفت و اراده فتنه و فتنه
 نموده ترا بکند و بر دستم میدهم که مبرغابی و ملاحظه فرمایی که بقدر شیشه ای جای خون
 ریخته نموده و آن حسنه جان شده که آن حضرت گفت که داده بود و وقتی که او را بوداع
 میبردند عایشه بر ستری سوار شده و مردان لعین با جمعی از بنی امیه مسلح بر خود را
 کردند و سر راه بر پیشان گرفته عایشه میگفت کی میکذارم کسی را در خانه من و من
 که هرگز او را دوست نداشتم ام و مردان میگفت عمنه نزار آید و اقصای بدین
 دفن کنند حسن بن علی را در بعلوی رسول الله مدفون سازند که او باشد
 و بنی هاشم تنگنا از علفان بران آورده و بقول مشهور این عباس پیش رفت
 بر مردان گفت برو و فتنه را گوید کن که حسن را بوداع جبرش میبرد این
 حرمت داشتن قبر رسول را خوب میداند و استعمال بیل و کلک در آن نداد
 از او شنید بر حضرت ادر بخیز زخمینانید و در بر سر است رسول الله چون دیگران
 و اگر این اراده میداشتند نو در قوم ترا آن قدرت نه اشتی که ضایع
 از این قسم چیزی توانید کرد و بعد از آن بنزد عایشه رفت و گفت تَجَلَّتْ
تَبَغَّتْ وَلَوْ عَشْتِ تَغْيِلْتُ لَكَ الشَّعْرَ مِنَ النَّجْوَى و فی الحال تصرف
 یعنی برو و جگر ببرد بر سر سوار شوی یا آنکه خدا و رسول او ترا فرموده اند که
 از خانه پر دانی و اگر زننه بانی محقق که بر قبل سوار شوی و ترا از میراث رسول

او را در برادرش

ذکرت از دست یک پیر یعنی از جفا و حق یک حصه پیر چه او دست از دست
 بود و تو همه را فقرت کرده و خانه را خانه خود نام نماده و برگرد که اگر از آن بود که امام
 امام حسین را وصیت کرده که مبادا بقدر شیشه حجاجی خون درین و انور ریخته کرد
 میدیدی که این حج را که تو بالایش می ناری چه بر سر می آمد و بعد از آن امام حسین
 بوداع خبر نموده حسب الوصیت او را در بقیع بنزد فاطمه بنت اسد مدفون ساخته
اللَّهُمَّ اَنْفِقْنَا ذِيَا نَدَّةً وَ شَفَاعَتَهُ بِحَقِّ نَجْوَى اَبِيهِ وَ اَحِبِّهِ وَ بَقِي
اُمِّهِ وَ اَبِيهِ وَ جَدِّهِ وَ مَحَبَّتِهِ وَ السَّلَامُ **ذکر امام حسین**
بن علی بن ابی طالب علیه السلام آن حضرت در سال چهارم از هجرت پنجم سال
 شهبان تولد یافت و بقول صحیح علوی حضرت فاطمه این حضرت بعد از ولادت
 برادرش امام حسن علیه السلام پنج ماه روز بوده و چون خبر تولد او بر رسول الله صلی
 رسیده خوشحال شده آمد و اذان در گوش راست و اقامت در گوش چپ گفت
 و عقیقه فرموده و در حسین نام نهاد یعنی چه نام بران نام در شپه و شپه بود یعنی
 حسن و حسین و القاب آن حضرت رشید و طیب و دینی و سید و ذکی و سبط
 و تابع لرغات الله است و شهید القاب ذکی است و اعلا و اشرف لقبهای آن
 جناب سید و سبط و نیز که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از زبان دو لقب
 و دلیل بر امامت و انصاف است از رسول الله صلی الله علیه و آله و انصاف از پدر برادرش
 علیه السلام و عمر غرضش چنانچه در شش سال و کعبی با جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله
 بود و بعد از ولادت آن حضرت سی سال با پدر بود و بعد از چهل و سه سال با برادر و بعد از

برادرده سال دیگر نزد کافی نمود و در بعضی روایات است که عمر حضرت آن حضرت را
 بعضی پنجاه و هفت سال گفته اند و بعضی پنجاه و پنج سال و ششاد و شش پنجاه
 در ارشاد و پنجاه و هشت سال نوشته اند گفته با رسول هفت سال بود و در
 خلافتش یازده سال و العلم عند الله و آن حضرت را شش پسر و چهار دختر
 علی اکبر علی اوسط و علی صغیر و محمد و عبدالله و جعفر و بقیه از علی اوسط که امام زین
 العابدین است باقی در کتاب بزرگ شهادت رسیده اند و بعضی در دفتر گفته اند زین
 و سکنه و فاطمه و قول اول اصح است که زین نام دوم دختر بوده و بعضی از علما
 که علی اکبر حضرت امام زین العابدین است نه آنکه در کتب پیشینده شده و بقول ضعیفی چهار
 و دو دختر آمده و زیارت آن حضرت را ثواب پیش از آنست که توان نوشت
 و در وجوب آن خلاف کرده اند و بعضی گفته اند بر هر معنی واجب است و هر که
 ترک کند حق از حقوق را ترک کرده و عاقب رسول شده و در این نشان نقصان است
 و کسی که روزی یکی آن حضرت باشد و قادر بر زیارت باشد زیارت آن حضرت
 نرود عرش کم می شود و زیارت او باعث درازی عمر است و مدتی که در زیارت
 حضرت باشد از آن عمر حساب میکنند و هرگاه که کسی در آن راه برادرین با
 جی برابر است و هر که یکدم در آن راه نفقه کند یا در راه صوم برابر است و هر که
 حضرت را زیارت کند و شناسا بجای آن باشد که ثواب آن کشته و آینه و
 آفریده می شود و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که زیارت حسین علیه السلام
 برابری میکند با صد حج و صد عمره و در تریب آن حضرت شصت هزار نفری

و علی و از جمله خواص تربت آن حضرت یکی آنست که چون او را استیج کردند
 به روانه که شخصی بگوید است حسن از برای آدمی نویسنده و اگر کسی را آورد
 در شش باشد و ذکر کردن را فراموش کند به روانه که بگوید است حسن از برای آدمی نویسنده
 و در حدیث است که شخصی که در آن خاک مدفون شود از حساب روز قیامت
 خارج است و بحساب در باب شش پسر و دو دختر و یک است که آن زمین
 با هر که در آن زمین مدفون شود در هر شش به بهشت داخل می ماند و در کتب
 آمده که روزی رسول الله علیه و آله نشست چون اقباب تمام در پیش
 امیر المؤمنین و فاطمه و حسین گرد آمده بودند بطریق ستارگان آینه کشیدند
 سبک را پر آب گردانیده فرمود که ای اهل بیت من حوزة آبگونه می بیند و در حق
 جمیع شما بتفرقه بدل شده باشد و اجتماع یافتن آنجا آمیده و هر که از شما
 دنیا نفقه و قبرهای شما هر کدام در مکانی واقع شده پس از آن میان امام حسین
 صلوات الله علیه گفت یا رسول الله آیا محبت خواهیم رفت یا بقتل عمره علامه علیه السلام
 و آن در جواب فرمود که نظم بستم گشته خواهید شد و اهل بیت ترا در دنیا بطریق
 اسیران خواهند گردانید پس پرسید که یا رسول الله اما که خواهد گشت فرمود که
 بهترین مردان و جمعی که شقی ترین است باشند با منم استغفار نمود که ایان
 کسی بر زیارت خواهد آمد و در ایاد خواهد نمود جدش صلوات الله علیه فرمود که
 بسیار از طوایف است من زیارت شما شرف خواهند شد و چشم شما
 از او خواهند درشت و زیارت شما وسیله نجات و سبب رهایی در عبادت خواهند

و در روز قیامت من ایشان را از هول دشمنی آن روز خلاص خواهم داد و صاحبان
 بعد از نقل این حکایت گفته که این خبر بهین طریق در اوست و شیخ معین در حواشی
 نکود است و مراد دین تامل است چه حسین در آن حال از دیگران با لشکر کمتر
 بود و او را بهیچ من چون رسول الله علیه آله جواب مخصوص ساخت چگونه با کوفی
 و خود سالی او را لشکر داد که گشته شدن ابا و کبیر و دل در دود و او را سوزان
 و کربان بسند و چون حسین در آن خود سالی از خود سوزان کند تا
 با بخی معقول کلام صاحب کشف الغطاء است و این معنی میگوید اگر خصوصاً از طور
 آن سرور بعید نیست چه جبرئیل در روز تولد آن حضرت و دیگر مواقع و راه کریم
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله ظاهر شده بود آن حضرت با آن رسانیده
 و این مرتبه اول بنود حضرت رسالت پناه امام حسن را مخاطب فرمود و گفت بلکه
 آن حضرت خود متوجه شده است ترا قیاس بر دیگران نمیتوان کرد و باید دانست
 در خودی و بزرگی ایشان تفاوتی نیست که اگر در خودی و بزرگی ایشان تفاوتی
 امکان دارد که در آن وقت از گشته شدن بهتر شدند و از خود غافل نشدند
 و بحقیقت آن صاحب کشف الغطاء از صفی خود میگوید که زیاده میشود صفت ایشان
 در زمان پیری بر صفتی که در حال ولادت دارند و او را پیری را دل میسوزد که از
 مراتب وصول و تزیین بجناب امدیت و مرتبه بلند شهادت غافل باشند
 و دنیا را در نظر ایشان تزیین و لعبتاری بوده باشد و ایشان را از بزرگی ایشان
 باشد و ایشان را از بزرگی امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که والله ان ابنی طالب

چه اشکال است در این که
 که در آن سخن پناه
 چه بسند و بزرگی
 اهل علم و فضل

اسبق الموت من الطفل لبدی الله یعنی بخداستم که پیرانی طالب انس
 بمرگ بهتر است از آن انسی که طفلان را پیر است که مادری باشد و مشهور است که
 بعضی از خواص اصحاب امام حسین علیه السلام میگفتند که او در مدت طاعت
 آن حضرت هرگز اورا بان خوشحالی ندیدیم که در کربلا میدویم و در جبهه است که در
 آن حضرت متوجه کوفه بود و یکی از منازل مشرق شام بخند متشنه نشسته
 و بعد از تسلیم و تزیین گفت یا بن رسول الله چگونه اعتقاد با کوفه توان کرد
 و حال آنکه از سعادت و یاری سپهرت مسلم بن عقیل تقاضا نمود و کفایتی در
 اند تا او را بر شهادت رسید فی الحقیقه که میان او را بکشتن دادند پس آن
 فرمود که رحم الله سلماً صادقی روح الله اما الله قضی ما علیه
 و بقی ما علینا یعنی حق تعالی رحمت کند بر مسلم بروح در کربلا او بکشت
 رسید و تقاضا کرده شده آنچه بر او بود و باقی مانده آنچه از برای ماست و چون
 بکربلا رسید کوفیان از این زیاده رسیدند از کرده ایشان شده و نوشتههای
 نامنویسه انداخته منکر گشته و این زیاده ملعون آن حضرت را به سوختن
 خاستن مله میخواند و در حضرت بکشتن بخورین میداد آن حضرت دل برور بنهاد
 و این بعد از آن بود که فرج فرج از کوفه میرسیدند و در برابرش صف میکشیدند
 تا آنکه عدد سوار و پیاده بقول صاحب کشف الغطاء به پست و دود نه از رسید و بنا
 بر روایتی که در متعلق این بابیه و متعلق این طایفه مسطور است که عدوتش بخلاف
 مصلحت از رسید ما آن حضرت از خویش و دیگران پیش از آنست که او را بقتل مشهور

همانند و وقت زیاد بودند و با وجود این در خاطرش طای و در دلش اضطراب
پیدا نشد و با قلت انصار و کثرت اعدا صبری نمود که مکره پیش حیدر صعد و در
تصفین و جمل کرده باشد و یقین کار منتهی نمود که مکر علی علیه السلام در بدر و احد کار
باشد تا بجای که مردمان شیعیان حضرت امیر المؤمنین را فراموش کرده و شیعیان
او در میان عرب شل شده بودند و معتقد روایتی مذکور است که عدد کشته گان
آن حضرت پانزدهای بیکار نه از رسیدن بود تا آنکه بسیاری بودند که قادر بر کشتن
ایشان میبود و در غم خویش نمی آمدند و نیکست و سه تن از کسانند
تا آنکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند آن حضرت فرمود که چون
جدم علی علیه السلام میدانست که در صلب آن جمیع شیعیان هستند از این
جفت میگذاشت حاصل چون آن حضرت را نزد الله تعالی جلی ذکره مرتبه
که در بن شهادت این مرتبه رسیدن ممکن نبود که کشتن فرمود تا خود را باین
عقل رسانند **در اجبار آمدن کپیچ از آن** ملا عین که در جوابی که با حاضر شده
بودند بود که به بلا و عقوبتی گرفتار نشوند و محل عبرت دیگران نگردد و بر سواهی
تمامه بجهنم داخل نشوند و مشهور است که فرمود علی علیه السلام و الله اب جند من
پیش از وفات کربلا هرگاه کسی در محامد هر که انظار بر او می افتاد بلا اختیار
میگفت هذا قاتل حسین علی یعنی ای ملعون کشته حسین
علی علیه السلام است تا آنکه روزی بنجد مت امام حسین علیه السلام آمد و گفت
این سینه را که این است که من قاتل توام بود آن حضرت خشم نمود

و جواب گفت آنهایی که این سخن بر زبان میرانند سینه من است که حق که نمود
خواهد آمد بر زبان ایشان جاری میگردد و لیکن چنین بدان که ای عمر بعد از من بکبار
شکم را از آن گذرم عراق سیه نخواهی کرد و زنده گانی تو بعد از من نخواهد بود
مگر آنکه و آنرا چنان شد که آن حضرت خبر داده بود باینکه فرصتی مختار شد
و هر یک از آن ملا عین خصوص فرمود علی علیه السلام را بفرمودی بجهنم فرستاد که به از آن
تو کشته میگرد و همان وجهی که حق تعالی انتقام واقعه کربلا بکسی بن زکریا علیه السلام را از
بنی اسرائیل کشیده بود و در بن است از بن ملا عین کشیده **و از امام چهارم**
امام زین العابدین علیه السلام مرویت که فرمود از آن وقتی که از مدینه بر دین آمد
تا به کربلا رسیدیم در هیچ نشانی نبود دنیا بدیم و در صلت کردیم که آن حضرت علیه السلام
بکسی بن زکریا یاد کند و روزی در منزلی فرود آمد فرمود که از وقایع و حوادث
دنیا هیچ خبر نزن و الله تعالی آنقدر بهتر بنده و بنموده کرده تر بنده از آنکه بجهنم
راند و نزد باغی یا فی فرستاده و مشهور است که سرخی که در آسمان بهم رسید
که آنرا شفق میگویند قبل از واقعه کربلا می نمود و در انوقت بهم رسید باز بر طرف
باز در واقعه شده مشهور است **و از امام محمد باقر علیه السلام مرویت فرمود که**
قبیل کبکی بن زکریا و قاتل حسین بن علی هر دو له زنده بودند و در کربلا شقیقه الله بار
از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود ابکت السماء علی احدا علی صبی
زکریا و الحسین بن علی علیه السلام و هر دو بکجاوها یعنی هر که از آسمان بر کشته
است مگر کبکی بن زکریا و حسین بن علی علیه السلام و کربلا آسمان سه فی اوست

امت آن حضرت علیه السلام بموجب بعضی کلمات حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله و سلم
در نامه آن حضرت واقع شده بود و از ابراهیم بن محمد بن علی بن ابی طالب بکرات صدوقانته چنانکه
بعضی از آن قبل از این مذکور گشت و بطریق علی که علیها السلام وصیت نموده نیز ثابت شده
و اطاعت آن حضرت بر همه اهل عالم لازم گشته لیکن دعای امامت نکردن و طلب حق
خود نمودن در مدتی چند تعجب داشت یک بجهت تقیته بود و یکی بجهت مصلحتی که میبایست
حسن علیها السلام و معاون ملعون واقع شده بود و آن حضرت را و با آن بپوزن لازم بود
و همی که در صبر نمودن این المؤمنین علیها السلام بعد از رسول صلی الله علیه و آله میبایست
همان وجه در صبر نمودن آن حضرت جاری است و چنانچه پیغمبر ایزد مدق بود
در کوفه مشرف در سقیاب طالت محصور بود و با برائی با کفار ترضی معاشرت نمود تا آنکه
از کم محاربت فرمود و چون بدیده آمد رحمت جهاد یافت و اول در بدر حمله نمود و آن
حضرت نیز تا معاویه در پشت دینا در قیام حیات بود صبر نمود و چون معاویه علیه السلام
و ایام صلح منقض گشت و حجت اهل کوفه بر او تمام شد و بنیر از آنکه متوجه آن صوبه
و از حسین سفارت احضار کند چاره بنمودند با فرزندان و اهل بیت متوجه کوفه
شده متصدی غرب آن علایین گردید و آنچه بر او لازم بود و در اجب شده بود تا کوفه
را در قیامت بر حجت بنا شده بعقل آورد تا آنکه حضرت امیر المؤمنین علیها السلام
در جوی که حسین بر او میبود در حقیقت غرب نینداده و میگفت من بجز کوفه
و اصباب را وصیت میکرد که این مرد و فرزندان رسولند بگذارید که متوجه غرب شوند
آن حضرت متوجه آن قسم حریفی شده که با آنجا میبرد رسید و در آنجا رسید و در آنجا رسید

در شهر

در کوفه

محدثین حقیقه را گفتند که بجز این حق تعالی نباید و حسین را منجی میکند یکبار جواب داد
چون من بپروایم مرا امر تعالی نباید و آن مرد سرور چون فرزند آن رسول است
خیز میباید و بار دیگر جواب داد که آن مرد ذوق العین پیغمبر بجای مرد چشم آن
حضرت اند و من بجای دست او و مقدر است که دست حفظ چشم منباید و دست
و عادت که متوجه چشم میشود دست من آن میکند و اینکه محمد مذکور و در آنجا که
مرد بنمود و از خدمت امام علیها السلام تعاضد نمود و جهتش آن بود که در آن وقت که
امام حسین علیها السلام بحاجت کوفه توجیه نمود و او چاره بود آن کوفت باغ همراهی
چنانچه بر او را وصیت نموده اهل کوفه چون تامل داشتند چنانکه حضرت
فرستاده تحقیق نموده که آیا آنچه مختار دعوا میکند صدق است یا نه فرمود که
اراده باز خواست خون مانعید و اگر چه عذاب حجتی باشد بر دوستان و شیعیان
ما واجب است که در اندام و معادنت او بتقصیر از خود راضی نباشند و چون
اهل کوفه این حرف شنیده با مختار صیحت کردند و در احاطت او با بعضی لغات قبول
جهد نمودند و در آنکه تقیقات خود کوشیدند تا بهر زیاد ملعون را با حصان و حیوان
سینه و جزای خود رس میدهند و هر یک از ایشان هر جا که رفته بود پیداکرده و بر سر
گشته و یکی از آنها جان بر آن نبرد و حمله در دستمال آن زن و حمران تامل
بن مالک رفته بود که علم شجاعت بر او افتاد و حجت غمخ و دستم را فراموش کند
و در هر مکر که آنچه از او بپوشد آمد از یک کسی بپوشد و بهر مکر از دستش مالک کمر در
در پیش امیر المؤمنین علیها السلام بپوشد رسیده بود مختار با عات و اید او انتقام

و فرموده شیعیان انظر طاهرین بود از آن کفار بخارج کشید **در آن شیخ طوسی** که
 دست و در کشف الغم سلطه که منتهای بن عمره کوفی متوجه حرمین زادها آمد
 شده در مدینه طیبه خدمت امام زین العابدین علیه السلام شرف گزید و آن حضرت
 غیر خفا بر سپید کوفت بر سر نه حکومت ممکن است و هر روز جمعی از دشمنان
 شمار بقیل میسند فرمود که خرقه کاید از لایه ای زنده است گفت بی امام
 نه **اللهم اذق النار عینی** خدا یا اورا بتیزی آتش و تیزی آتش
 بجست آن و آن بجست بی دین آن لعیننی بود که سر مبارک ابابکر علیه السلام
 علیه السلام به مشق میبرد و در آن جواهر شهادت بسیار کرده بود و بی ادبها کرده
 گوید چون بجای کوزه رسیدیم در پرده نشسته دیدیم که مختار سواد سیاه و دست بجای
 در خدمتش قرار دادند و چنان میبایند که انتظار می دارد سلام کرده باستقام
 بعد از آن دیدیم که هر طرفه بلند را دست بسته آورده مختار شغف بسیار نمود گفت
 که خدای تعالی مرا بر تو مسلط گردانید و منم مودنه تا پشتبهای فی آورده و شش
 عظیم از دستش و آن لعین را بنده از بند جدا کرده در آتش انداخته و چون
 این سخن را از امام شنیدیم بوجد و این کار از مختار دیدیم تبس نمود مختار را
 نظیر بر من افتاده و در تبسم بر سپید عرضه داشتیم که در جوده بخت امام رسیدیم
 و چنین گفت ای کمال ستودنی و اعلی شده امام که او غریب را دست به فرمود چون
 آن گفت که بخاطرم رسیدم بمؤمنه مختار مرا که مرستم و او که آنچه گفتی از آن حضرت
 شنیدی من متعجبانه که بیان واقع بگویم پس از این پس در آنده در کوفت

گزارد

که از دو سجده شکر بجا آورده زمانی منته روی بپاک میالید و میگردد و بعد از آن سوار
 و در خدمتش در آن شده بود و چون راهش برد خانه من بود الله سر که هم که ساعتی بنشیند
 و حضرتی تا دل فرمایید در آنوقت که آن سخن را نقل کردم می شنود چندی بخود و بدینگونه
 آنکه دعای آن حضرت در شان من مستجاب شد و آنچه از خدای تعالی طلبیده از این
 بهتر رسید و نیت روزه کردم و امروز صایم و اگر در عزت ترا اجابت میکردم قریب
 ترا برای میزد و اگر این فرموده بمن رسیدی و بجا نهد تشریف برود و منی حسین
 میبوی در عشق و ایمان مقتوی از تقیر امام حسن عسکری نقل نموده که عدد این است
 و دست مختار گشته شد و پشت در از او گری رسید و در این آنکه حضرت **علیه السلام**
علیه السلام فرمود **سيعقل دلدی الحسين** و میفرماید غلام من سیف و بقیل من
الذین خلوا للثأر و لا تشاء و تهاين الف رجل یعنی بفرمانند که فرزندم حسین
 نظیر دستم گشته و سی بر نیاید که سپهری از قبیل سیف بخت از انبای که برافروخته
 یکجوشن او را منی بود و سیف و شمشیر و منم فرار و اگر کسی بجا گشته کان در طاعت
 او که شش سال و گری بوده باید گشته کان ابراهیم که برده سر بر باز می آورد و چنین
 میماند که آنچه در معارک و جراحان گشته اند تا بن عدد رسید و باید داشت که تغیر طایفه
 بسیار بر سیف ابو مختار نسبت اند و ظاهر است که قول ایشان محل اعدا و نیست پس
 کسی خواهد که با احوال مختار بجا بگوید **اللهم یا ایاک** که بگفت سبوحه و ثنات و حمد و مدای
 امامیه در این باب تألیف نموده اند و جمیع نایه القدر و حسن عقیده مختار و سخن نیست
 مثل علی از ره او را بقبولان نموده **حضرت امام محمد باقر علیه السلام** در بیان مختار فرمودند

و هرگاه صد هزار گرس بخت گزیده که در ایام محرم کشته و یا بختی که در خلافت آن
کند و گاه شش در که بودیم در خدمت آن حضرت کشته می شدیم از آن شش
خلاص شوی و داخل بهشت گردی پس چون تواند بود که محتاجی که مثل عیسی
ذی الجوشن و خولی صبیح و قیس بن اشوشه بن قیس که در اکت و اشک
عالمین چندین هزار گرس را بقتل آورده باشند بهشت برود و در آن رخ معجزه نماید
که هر بن است روزی بیکم خود را عرض میدید معزود داشت که ای بی را را در و معجز
بر عرض کند گزنی زمین با و همست چون فانی شد صد و پست و گزنی طه را
داود بودند لفظ صد و پست گزنی نه صد و پست از گرس که شش نداشت خود را
از اسب بریزان داشت و در سجده نهاد و در بکایت می آید و می گشت و زبانی می
و آن کرب و زاری بانه و همگوش شده و بعد از آنکه بخواند سچ را قدرت آن
کرد که کرب و زاری را از او سوال نماید که زبانی که بسیار است که در پیش آمدت
ای ملک کسی را که این طاعت گری و حتی باشد که در ساخته و همایست بجهت
باشد باید که بخندد نه اگر بگوید و بگوید این نه وقت زاری و دعا بود و در دست و پا
با و بود چه این کرب و سبب این نموده چه تواند بود و هر وقت شنبه ام که عادت
من صد و پست از او رسیده و اقله که با محاطم رسید حرمت بردم و از او گفتم
که گاه شش آن روز باین لشکر در آن صومعه بودم و از آن کفار می آوردم باین نیز
جان فدای می کردم و چون عرو بن بهشت را وفات رسید در خوابش بود که تاج بر سر
مرصع بر کرد و در پیشش و فلان و فلان از چپ و راست ایستاده و در وقت

که برسد

کسی پرسید که ای امیر حالت بعد از وفات چگونه بود گفت خدا تعالی دشمنان و اعدا
من خشت و در که ایند و گمان بر این بر این بر این و سبب آن از روی که در آن روز کرده
بودم و قسم می که در وقت عرض لشکر کرده بودم و نسبت حدیثی که آن کفار
در خلاف کند امیده و در وقتی که در آن حال از من صادر شده بود هرگاه که بخت
که بجهت نفرت آن امام شهید در دل شش کندی و بخت حاصل کرد و یقین که بخیر
داشتی و او را در عبادت رفته و در اب عاکله خواهد بود و از جبهه آخری که بر نهادن آن
حضرت یعنی حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام مرتب است یکی شفا است
که حق تعالی در مرتب آن حضرت بود بیت نهاد و در ایام شش طوسی بطریق صحیح از
امام حسن رضا بن علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که شخصی از آن حضرت
که چه میفرماید در آن کلمه که مردم بخوانند و آن حضرت در جواب فرمود که کلمه طین
حریم کالدیت والدم و ما اهل الجیر الله به ما خلا طین قبل الحسین علیه السلام
فانته شفاء من کل آفة یعنی هر کلمه که هست حرام است چنانچه گویند و در
و قرآنی که کفار بجهت تبا آن خود میگویند اند غیر از خاک قبر امام حسین علیه السلام که آن
شفاست هر روزی در مرض و ای که چون بقدر بخوردی بخورند البته شفا یابند و این است
و این مرض و اگر بر طرف کند بلکه در حدیث است که هر که از گرس شش شسته باشد از
در ایام توفات خود همین که از آن تربت همراه داشته باشد از همه عذابان است
کتاب امالی ابن بابویه و اما شیخ طوسی چنین حدیث نقل کرده اند و چندین روایت
نموده اند از آنهایی که بر صفا مستحکم بوده اند و خود را داشته اند و تمامی از بکرت تربت

از آن اعراض و از آن خوفها خلاصی یافتند از آنجا که در آنای شیخ طوسی در کتب
 مسطور است که حسین بن محمد بن عبید الله از بر پیش نقل نموده که گفت در جامع مدینه
 نماز میکردم و در غیب دیدم که در محیط من نشسته با هم صحبت میداشتند و یکی یکی
 میگفتند هیچ میدانی که بر من چه واقع شده و مرا در اندوختن خود هیچ طبعی نیست
 من نمیتوانم است کرده بخوری که از خود فرمیده و مردم روزی بزرگی من که بجا
 نماند بخانه آمده و مرا مضطرب دید گفت اگر من مرض ترا دارم که من چه میکنی گفت غیر از این
 ندارم بخت خود رفت و بعد از خطا بیاید را از آب پر کرده بیاورد که این را بخور تا
 شفایابی و من آن آب را خورد و بعد از خط خود هیچ و سالم دیدم چنانچه گفتی هرگز
 مرا نبوده و چندین ماه از گذشت مطلقا از آن الم اثری نماند بود در روزی همان
 بخت من آمد و با او گفتم ای سید بیا را است بگو که آن چه غریب بود که آن روز این
 دادی آن گفت مرا این بخور بر طرف کردی گفت بگو آن از این شیخ که در کتب
 پرسیده که این چه سبب است گفت این تربت حسین بن علی بن ابی طالب است
 بگوید از این در آب کرده بنمودم پس من با او گفتم ای رفیق من اینجاک تربت حسین
 کرده بودی دیدم که غضبناک گشته از خانه من بیرون رفت و دست ز او بجا
 رسید بود که الم من برکت و کوفت من عود نموده و الحال بون مرض گرفتارم هیچ
 طبیبی آنرا علاج نمیتواند کرد و من برخیزد این بنیتیم و بعد از آن که عالم چون
 هر این سخن بود که نموده از آن گفت و بنهار نشدیم و بعد از آن که بنام
 آن مرد بجا آنجا میداد و ایضا در آن کتاب مستطاب بطریق صحیح از موسی بن

عبد العزیز روایت نموده که گفت یوحنا بن عتبه بنی را در بغداد دیدم و چار شد و گفت
 بختی دین تو و بختی تو که این شخص را که در طرف کربلا زیارت میکند که بخت
 این سیر علی بن ابی طالب است و دختر زاده رسول خدا پیغمبر آخر الزمان است
 ترا این سید آل چه افتاد است گفت حدیثی عجیب دارم که شنیده ام با تو بگویم
 گفتم بگو گفت خادم با رون اگر شش نصف شب از بی من آمده و مرا بخیل برد
 بخانه موسی بن عبید الله و گفتی که حلیفه است که این مرد که خوشتر من است
 علاج کنی چون ششتم دیدم که بخود است پرسیدم که چه مرض دارد و طشتی حاضر
 کردند تمام احتیاطی اندون او و آن طشت بود گفتم چه واقع شده و گفتند عتی
 بر پیش از این نشسته بود بانه و جلای خود الحال احتیاطی او است که درین طشت
 سبب آن پرسیدم گفتند شخصی درین مجلس بود از بنی هاشم و ذکر حسین علی
 و خاک قبر او در میان بود موسی بن عبید الله گفت و گفته در آبش آن آب بخوری
 و آنند که بجا که قبر او تداوی میکند آن شخص گفت بر من این واقع شده مرا
 فلان مرض بوده و با لکینه این را میگوشت و حق تعالی را بآن نفع کند و در کتب
 گفت از آن نزد تو نمانده است گفت علی را بود که بیا در آن شخص رفت و بعد از خط آمد
 و آنکه از آن کل آورد موسی بن عبید الله از بر پشت از روی ستر آن شخص
 و آن تربت را زده و بر خود گذاشت و خط بر نیامده بود که فریاد و نغان بر پشت که انکار
 الطشت الطشت تا طشت آورده از درون او بیرون آمد آنچه می بینی تربت است

بگفت هیچ جزای و عتابی در این باب نمی بینی و من بگویم دل و جگرش او را یاد
و گفتم مگر عیسی که مرده در آنجا میزند و این مرض را علاج تواند کرد و از خانه او بیرون
و آن بخت چاقب بهر زبان حال گذاشتم راوی گوید که چون صبح شد از
نومه واری برآمد بر جناحین سبیلان شد و اسلامی میگوید است و مکرر زیارت
شد و شهدا میرفت و طلب آفرینش کنان محمد را در آن بقعه خیرت میخواند
و از عباد اثرهای مرتبه بر شهادت امام حسین علیه السلام یک آنست که بر زمین
بگیدم آب بخورد و آن حضرت را یاد کند چندان از حسنه از برای او میگویند
و چندان از سببه از ذمه اعالی او زایل میگردد و در جزیه است که در حضور یکی
از ائمه طاهرين علیه السلام عرض شدی از سببه های بهتر که در فضیلت آنست و آنرا
احیا و اعالی فری که در آن آب بفعلی آید میگذشت شخصی حاضر بود گفت آه که
من در آن آب غافل شدم و آن آب را بفضیلت گذاشتم و در وقت آن آب افت
میخوردم امام علیه السلام گفت عمل تو در آن آب سبب از همه ثواب تو چه
سبب است چه در آن آب سوزی و امام حسین را علیه السلام یاد کردی و آن
ظالمان که بر او ظلم کرده اند لعنت کردی و از آن بترسیدی و بگو **ای عباد الله**
مرتبه بر شهادت آن حضرت آنست که هر که در آن حضرت مکرر یا بخورد
نمایه او را بهشت و واجب می شود چه از رسول صلی الله علیه و آله حدیث که فرمود
من شرب من ماء الحسين او شرب من ماء حبس الجنة یعنی هر که بر حسین
من مکرر یا بخورد اگر آن نمایه بهشت او را در جنت شود و در عین حال اخبار آنرا صادر

هر که آن حضرت را در آنچه مذکور شده یا کند و فطره آب از او بیاید و حقانیت آن
بیان مرزد و هر که در فطره بگذراند که کاشکی من آن روز بودی تا در پیش امام علیه السلام
جان گذاردی ثواب او مثل ثواب کسی باشد که آن حضرت ستم شده باشد
و از آن حضرت حدیث که فرمود **من شرب من ماء حبس الجنة** یعنی هر که در پیش
من شرب من ماء حبس الجنة در امامی مذکور است که شخصی حدیث امام
صادق علیه السلام شری در نه امام حسین علیه السلام خواند و آن حضرت کرامت
و فطره بود که هر که شری بخواند که از برای آن حضرت باشد و جوی الکبیر در آورد
هر یک کس باشد البته او را بهشت واجب میشود و سیما بن اعشای است که در
حدیث کس را دیدم که میگوید و میگوید با خدا یا بنی مرز را اگر چه میدانم که سخنانی از پیغمبر
سبب رفتم و گفتم این مرد این چه نوعی است که تو در وقت حاجی جنت فری میگوئی
گفت کن من بزرگ است گفتم از کوه تمامه بزرگتر است گفت بی پشتی تا پیر
رویم و کنه خود را بر تو نقل کنم پس چون از مسجد بیرون آمدم گفت به او که من کی از
آن بزرگوارانم که در وقت عمر سعد بودند و یکی از آن چهل سوارم که با برادرش
رفتند و در راه میری رسیدیم و در آنجا نشستیم تا چیزی بخوریم دیدم که کشتی
بر آن و در این پت را از دست که اگر جوامد قتل حسینا شفاعت خواهد کرد
الحسين يوم الحساب یکی از بزرگترین کرامت را بگوید آن دست نمایش باز
مشغول شدیم باز دیدیم که آن دست پیدا شد و بر بزرگواران آن پت نوشت که

فلا والله ليس شفع وهم يوم القيمة في العذاب این وقت این خبر
 چند کس چسبند که آن دست را بکنند باز نایستد و سیمین بار پنداشته و نوشت که
ثقله ثقلوا الحسين بجهت وجود مخالف حکم حکم الکتاب و آن
 بر او ام کرد و صاحب آن دیر روزی دید که از آن سر تا میان می رود و ده هزار بار می گوید
 و آن سر مبارک را گرفت و مسلمان شده و هر که را بود مسلمان شدند و اما آن روز
 روز دیگر آن روز را عمر سعد خواست که در صحنی صفت کند تمام سنگ نبرد بود
 بآیه و بعضی نقش بود که سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْصَلِبُونَ و بعضی
وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا تَعْمَلُ الْغَافِلُونَ و چون عمر سعد را دید گفت که
خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْخِرَانُ الْمُبِينُ و وصیت کرد که آن را زده
 بهمان دارم چسبیت اول این است که آیا انتی که حسین را کشته باشند امید واری
 جدا و در روز قیامت خواهند داشت و معنی بیت دوم آنکه بخدا ابروی خدا را کشی
 آن جمع نخواهد کرد و در خدا لبی می بخندد خدا میسند بود و بیت سوم را معنی الله
 حسین را بستم و خود را حلی که کرد و خداون حکم کتاب خدا بود و این اعشش که در آن
 آن مرد نقل این حکایت کرد که گفتم که از من دور شو که من هم جدا با آتش تو بسوزم و می
 نثارست که بفرای دم رفته بودند نقل کردند که بیت اول این است و بیت دوم را در دیوار
 کلی سیمین نوشته بودیم از ما دان اینجا پرسیدم که این بیت را در دیوار دیوار نوشته
 نوشته اند گفت ما از مردان خود شنیدیم که این کس سید ل قبل از آنکه صلوات
 مبعوث شود این بیت را در دیوار نوشته و دیده بودند و همچنین فضول است که شعر

علیه السلام العذاب بعضی از زینت آلات که اهل عرم آن حضرت هستند از طلا و نقره
 که این آن مانده بود نصف روز چون بگویند رسید در کار طلبید که بجهت زمان
 پنهان بزد و از آنجا هر چه با آتش برود چون گفته کرد سر پنداشته و شعر علیه السلام را بنویسند
 او گفت در حضور من چهره را در آتش گذار تا صدق کلامت مرا حاصل شود و در حضور آن
 لعین هم با آن از آن طلا آلات را گذاشت و همان طور بر دل آمد و شعر هم آنجا نوشتند
 و الاخرة ذلك هو الخيران المبين و آن روز است که عذاب ابدی گرفتار خواهد بود
 و چندی بر بناده که عذاب ابدی گرفتار کرد و بآن خدا رسید وكرام حياهم
العا به من عليه السلام اسم مبارک آن حضرت علی است و کینش ابوالحسن
 و اولادش برایت شمع میفند علیه السلام با نژاده نام شده بود و بقول
 الدین بن طلحه پس بوده اند و امام محمد باقر علیه السلام و زید که در کوفه بنشیند
 و عبدالله و عبیده الله حسن حسین و علی و عمر و جعفر و محمد و جعفر و محمد و جعفر
 نه سیم میگوید و هشت میثا رو و طاهر است که یکی از اولاد آن حضرت است که کتاب
 نوشته شده است بر او نوشته باشند و در بعضی از نسخ که غیر مطالب است و آن است
 و حسین نام خطبه رسید یکی اگر و دیگر اصغر و هم بقول کمال الدین که در آن حضرت
 و حضرت بنو و مادرش و دختر بزرگوار بن ستم یار بن کمری است و عمر غریبش
 بنجاه و هفت سال از آنجا با جانش ده سال و با عیش امام حسن علیه السلام و بعد از آن
 ده سال و بعد از آن با پدر ده سال و تنه ایام خلافت و امامتش بوده علیه السلام
 و فاش در روز شنبه محمد بن محمد سال پنجاه و نه از بهرت عیالت زهری که بنویسد

از روی

بن عبد الملك لعنة الله بان حضرت خزاينه تفرغ نفس در قبرستان
 بقیع و با عشق امام حسن و دلبستگی امام مجتهد و جیره اش امام جعفر صادق
 علیهم السلام و با عباس ع حضرت رسالت بنده صلی الله علیه و آله دست هم در
 یک قبّه دفن اند و عزایت کرده می شوند اللهم ارحمنا و لا تخلفنا
 المؤمنین شفاعتیم و زیارتیم علیهم السلام و در کشت الف نکر
 که وجه شهرت آن حضرت برین العابدین و برین العبادان بود که سببی آن
 در محراب خود بتجده مشغول بود و شیطان لعنة الله بصورت اردی
 ظاهر شد که از عبادتش برآورد و دید که پروایی نکرد و آمد و گفت بای برکتی که
 بدان گرفت و الم تمام بر آن حضرت رسید چون آن نیز اعتنا نداشت
 شیطان غایب و خاموش ماند و چون آن حضرت از نماز فارغ شد راست که
 بود فرمود که اخشیایا ملعون شیطان را از پیش خود رانده و ببرد خود مشغول شد
 پس آوازی شنید که گویند میگوید انت زین العابدین ^{بلفظ}
 شنیده و گویند معلوم نشد کسی آورانیده و باین لقب مشهور شد و نه یافت
 آن حضرت علیه السلام که افضل خلق الله بوده و بعد از پدر بزرگوار صلوات
 علیهما هم از روی علم و هم از راه عمل امامت مخصوص افضل است و در مفسر
 در تفسیر عقل دیگر آن حضرت با امام حسین علیه السلام اولی بود از دیگران و نیز او را
 بنام او بسبب فضل و نفس کسی که اولی باشد با امام سابق لایق تر است سجایای
 از دیگران مجرب آید و فی الارحام که حق تعالی بکلی ذکر فرمود که اولی الارحام

و از ده بر پنج برابر

تعظیم اولی مصیبت کتایب لعینی ارباب حقیقت بعضی از ایشان
 سزاوارتر اند بعضی از میراث گرفتن یا در کمال امارت و محفوظ و خوب
 قضیه ذکر علیه السلام که میگفت که و هب لی من لک و تحته بر شوی
 یعنی خدا یا امام بچش از نزدیک خود و زنی که مقتولی امور دین من باشد
 روی استحقاق میراث برده و امامت از من و علم و حکمت از آل یعقوب و کمال
 بحسب عقل واجب است که در هر زمانی ای در هنگامی باشد و جایز نیست که از
 خالی باشد از محبت امام چنانکه گذشت و بعد از امام حسن علیه السلام کسی که
 مدعی امامت باشد و لیاقت آن امر داشته باشد بغیر از آن حضرت نبود و اگر کسی
 هم مدعی نموده باشد دعوی اش باطل بوده چه مدعی این امر از طریق نبی الله
 حبیباً یا مراضی جمل و مشق و تخری و حکم گرفتار بودند و از بنی هاشم بنیر از محمد
 پس خود که بجهت او این دعوی نمایند و او خود با امامت آن حضرت اعتراف داشت
 و انکه دیگران او غای امامت او نمایند چه اعتبار دارد بهشت و دیگر آنکه از رسول
 خدا صلی الله علیه و آله مکرر نص بر امامت آن حضرت واقع شده بود که از جمله
 آنست که وقتی ائمه را دست بچین علیات کرده فرمود هذا امام ابن امام
 احرام ابوالنعمه لتسعة ناسعهم قاعیم چنانکه گذشت و این حدیث نص
 است بر امامت آن حضرت و سایر ائمه العصوین علیهم السلام ^{و یکی دیگر}
 نوع است که جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه روایت کرده است و ایضا
 محمد باقر علیه السلام از فاطمه صلوات الله علیها روایت نموده و دیگر که حدیثی از شیخ

سکرات الله سلامه علیه نفس بر امامت آن حضرت کرده و در چنین که با حسین
 علیه السلام وصیت نموده آن هم مذکور شد و دیگر آنکه بر پیش امام حسین علیه السلام
 وصیت با کرده و نفس بر امامت او نموده و در وقت رفتن بگفته چیزی چند با امام
 المؤمنین ام سلمه سپرده فرمود که هرگز اینها را از تو طلب نماید امامت خلق الله
 تعلقی با خواهد داشت و چون آن حضرت بعد از حرجت فرمود آنها را از امام
 طلبیده و ام سلمه با سپرده و رض بر امامت آن حضرت و سایر آنکه معصومین
 بسیار است بلکه از طرف مخالفین و کتایب ای است بنیاد علی شیع
 خود درین معنی گنایا دارند و اندکی از آن گنایا قبل از این در مختص مذکور شد
 و این مشهور است که محمد بن حنفیه ادعای امامت داشت و بعد از رحلت امام
 حسین علیه السلام و امام زمان بر سه امامت نزاع نمود هر وصایت را حق
 میدانست و نزاع میان ایشان ممتد شد تا آنکه بحکم قاضی که قرار داده بود
 الاسود رفتند و اول محمد بن حنفیه دعا کرد و از حجر جبرائیل شنید و ثانیاً امام علیه السلام
 دعا فرموده خطاب بحجیه کرد که سختی آن فدایی که موافق نبه کان خود را بتو
 مربوط صافیه و در تو بود معیت گذاشته که با جبرده و وصایت بعد از حسین
 علیه السلام حق کیت و حجر الاسود بر خود لرزیده و بزبان عربی توضیح بلند نمود
 که امامت و وصایت بعد از حسین علیه السلام حق علی بن الحسین است و محمد
 حنفیه با پی مبارک امام را بر سیده و با امامت او تو و موقوف شد بگفته
 از آنکه ملک او امام مستفصلان امام کرده و محمد بن حنفیه گفت ای سیده

کبرانی

کبرانی که او را امام میدانستند حقیقت و مقام و منزلت آن ظاهر باید و نکته فی الحقیقه
 در امر امامت مضارعت نمودن و از جبر و برادر خود نشیند و با بنشیند و افاض عین کرده
 چه مرتبه آن از آن اولیتر است که آن قوم در بانه آورده چه رسول صلی الله علیه و آله
 و حق خود را بفرموده که بعد از من از خلق تو را پس بی خواجگی بشید از دشمنی از بنی حنفیه
 و من اسم و کتبت خود را با بجهشیدم و بغیر از او از امامت من و بیکر احلال نیست که
 میان کتبت فام من جمع کند که قایم آل من که خلیفه او را زود پس من است که کتبت
 و نام من جمع کند و عالم را بر از عدل و داد خواهد کرد و بعد از آنکه پرا از خود غلم شده باشد
 لهذا امیر المؤمنین علیه السلام او را همچون نموده و کتبتش را ابوالقاسم نام کرده
 و محمد بن کور را لعلم و دوع و زید و تقوی عدیل و نظیر بنود پس چون تواند بود که از
 امام زمان خود غافل ماند و طلب چیزی که حق او نباشد نماید و دلیل بر این معنی آنکه
 کوهی حجر الاسود جمعی کتبتند اتفاقاً و امامت او داشته و از من آن از آن اعتقاد
 مصفوع نشدند و در همان اعتقاد و فاسده مانده بلکه تا بعد از خلق بی اندازده عالم
 که او را زنده میدانستند و میگویند که منور از آن قوم جامعیتی هستند که میگویند
 او در عاری در کوه رعنوی که کوهی است نزد یک بعدینه مشغول عبادت است
 و میگویند همدی موعود است و ابی صل حق تعالی در آن غایب است آن خلق
 نموده تا که در نشسته نامه و این شراز است و یکی از شیعیان است
 و سبط لایعوق الموت حق و یعود الخیل بقیده اللوار بنیب چهارم
 بر مصونی عده و صلواته معنی یکی از سبط رسول الله صلی الله علیه و آله است

الکثر

اورا در حق باید و اوالم که بپوشیده بود آن خوابه آمد و علی پشتش ایستاد و خوابه بود و او را
اگر نه تنها از نظر مردان غایب شده و در کوه روضوی که در اینجا محل آب حیات اطلاق
و بعد از آن حق تعالی مشغول است و این شاعر همین در باب امامت و مهدویت آن
حضرت غلط کرده بلکه در اسطر سطرده هم غلط افتاده اگر چه مجرات و حالات معانی
حضرت امام زین العابدین علیه السلام چنانچه فقهایی امامیه عامه و خاصه و اهل بیت و غیره
و ذکر آن نموده اند بحدی است که احصا نمیتوان نمود لیکن تا این مختصر از تفضیل
بعضی دیگر از حالات آن حضرت غالی نباشد بیاورد بر حق از آن شروع میباید
از صفات آن حضرت که چون **اداره و تصرف** می نمود ملک مبارکش نه میشد
و چون آن پرسیدند و نمود که اندرون باین یدکی من لایعمران اقوم
یعنی آید آید که در حضرت که می باید است و چون بجزایر است و از نه بصلام
مبارکش می افتاد و چون از سبب آن سوال کرده فرمود که ایدان اقوم باین یدکی
بقی و انا جیه فلیعنا یا خلف الزعمه یعنی بنوام که در پیش پرده کار خود جا
و معاصات و استغفار و مشغول شوم از آن جهت هر از نه میگرد و مشغول است
که روزی غایتش در خانه آن حضرت افتاده بود اتفاقا آنجا باب در آن حالت در سجود
بر میزد که از هر طرف فریاد کردند که یای رسول الله التارانه رسم از سجده بنداشت
تا چون سر از سجده برداشت آتش رو نشسته بود پرسیدند که چه چیز شما را از این آتش
آتش غافل ساخته بود فرمود که در آن وقت آتش از رخ در نظر من بود و این آتش
در پیش آن منبسط بود **و یک از صفاتش** که روزی در میان او و ابن عباس حسن بن

در حضرت

که در حق

که در حق بپرسیده بود و آن حضرت در سجده بود که حسن آمد و در حضور مردمان هر یک از بوی و کوفتی
که تعلق آن خوان نمود نسبت آن حضرت کرده رفت پس میباش گفتند با او ملاقات
میت که این قسم بجز با نسبت بشنا دهند و گویند و کجواب مکتف نشود چون میباید
و از حد گذر آید و بعد از آنکه از نماز فارغ شده نه در خانه حسن افتاد و در روزی میباش
منتظر بود که حسن برود آمد و غلافی آنچه گفته و کرده سخنان بشنود و به میباید
و چون حسن برود آمد امام علیه السلام گفت ای پسر عم اگر آنها که گفتی نسبت بر من باری
اگر راست بود حق تعالی مرا بیاورد و اگر کذب افتد حق تعالی ترا بیاورد
و بر گفت حسن از پی او و دیده و در دست و پای او افتاده بکارت و عذر خواست
و گفت تو به کردم که بعد از این بگو این کوفی او بهایم کردم و چشم عقوبتیش دارم پس آن
حضرت که آنست حلی فیا قلت یعنی ترا بجل کردم و عقوبت دارم و بگو در راه برده است
و او را دشنام بسیار داد و غلامان خواستند که او را بزنند فرمود که بگوید و آن متوجه
شد و گفت ای برادر احوال با تو پوشیده است و پیش از آنست که میدانی اگر
عاجتی داری که از این بگوید پس آن مرد شرمند و متغی شد و چون آن مرد از محال
و هزار در محسن او و بعد از آن که آن مرد را نظر بر آن حضرت می افتاد و میگفت که کوی سیدم
که تو از اولاد پیغمبرانی و روزی می در خانه است همان بودند غلام بویانی که در توفیق
برون آورد و خواست که به تعجیل بر سر کوفه آورد و خوان از دستش افتاد و بر سر طفل افتاد
آن حضرت عذر داد و آن سبب گفته شد و غلام بخر و معذور گشت امام علیه السلام گفت
چون اضطراب غلام را به بگو گفت تو این علی کردی مضطرب میباش ترا آزاد کرده ام از تو

طحسان را بختیاری نمودارند و بعد از آن بدین خلق مشغول شد **حکایت دیگر** که در آن روز
 شدن نمود از اینها مشهورتر است **از کشف الغم** که در عبارت
 خود دیگری را شریک کرده اند خود آب صندوق را بر میگردد و در کشف الغم از زاده این
 اعیان نقل کرده که در نصف شب از شبهای طوفانی آوازی شنیدم که این **الزاهل**
فی الدنیا الزاعنون فی الآخرة یعنی گمانند آنکه از دنیا گمراه میکنند و
 رغبت نمایند پس از طرف دیگر آواز آمد که ذلك علی الحسین یعنی آنکه تو خواهی
 علی بن الحسین هست **مسجد امام** از آن دو شخص معلوم و مرئی نشد **دیگر**
حدود دوازده نفر بود که هرگز کسی بر آن مطلع نشده و در بسیاری در کتب مسطور
 که چون آن حضرت فوت شد بر دو طرف و شش مبارکش از فراش و در میان پنج بود
 شبها اینان گندم و کینه برنج و درخت را بر پیش مبارک میکرد و بخت فقر و
 و کسی نمیدانست که از کجاست و گرامی آنرا بایشان میرساند و بعد از رحلت آن حضرت
 قریب مصطفی از فقرای مدینه بودند که بی برکت و توانا ماند پس دانستند که آن مبارکی
 از آن حضرت بوده است و مسجد روزگاری آن حضرت بوده و **نقش بر دیوار**
 که در کشف الغم از عین و بیار روایت نموده که زید بن اسامه بن زید چهار سال آن حضرت
 معین و شش روزه را که این یافت و وجهی که پرسید از وی گفت از آن مسکین که باز
 هزار و بیار قرض مردم در وقت من است و مردم را بر من مشکلی نماند **لا تبارک و تعالی**
 و آنست **میتها بر سر** یعنی که کن آن قرض را من ضامنم و توان آن برای آنکه پس از
 حشرش نشد و مردم بر آن آسان شد **سوکش** با ملوک آنکه روزی سه بار عظمی آواز داد آن

جواب فرمود و چون خدمت آمد گفت ای مادر از من شنیدی که گفت شنیدم پرسید که پس
 جواب ندادی گفت بجهت آنکه از تو بمن بودم سودا محمد بنی **الذی جعل ملک** که این
 معینی حرم آن ضایعی را که ملوک را از من این کرد اینده ترسان و از آتش نمود **و**
مسجد شریف که در کشف الغم از شهاب زهری نقل نموده که گفت عبدالملک مردان بنام
 عیدیه فرستاد که او را بنام بنده و آن حضرت را در غل و بختگر کرده از عیدیه رهنه و ملوک را
 و من از ملوک آن سالس کردم که رخصت سلام بدهند و چون بخدمت رسیدم او را در غل
 در بختگر دیدم که رستم و گفتم دوست میدارم که این غل و بختگر بر من باشد و شما را این آزاد باشد
 تبسم نمود و فرمود که ای زهری ترا کمال است که از این غل و بختگر آزادی هست نه
 چنین است و دست و پای را از غل برهان آورد و گفت چون شما را بختی چیزی باشد که عذر
 بخواه که از اینان اندیشه کنید و ترا عذر هیچ بود که من چنین از تو منزل با این هیچ نخواهم
 پس روزی دیدم که ملوک آن سر رسید عیدیه برگشته و از پی او میگردیدند و آن
 عیدیه رفتند و میگویند و در داشتند بودم که یکبار غل و بختگر را دیدم که بر پای اوست و او پادشاه
 پس من شام رفتم عبدالملک مردان را دیدم و از من احوال و را پرسید آنچه دیده بودم
 نقل کردم گفت و الله که همان روز از پی او میگشتند بخانه من آمده بمن خطاب کردند که ما آن
 و آنست یعنی این من و من را با تو چه کار است و من گفتم دوست میدارم که این بختی خود
 که من دوست میدارم که با تو باشم و از پیش من چون رفت بخدا قسم که چنان بختی اند
 من رسیدم که اگر چون بختی آدم حایره خود را خدمت دیدم زهری گوید که من گفتم **الحسین**
 بخدا قسم که این ای خود مشغول هست با ملوک بدیده گفت کسی که شغل او مشغول باشد

و اینهاست که در وقت که عبد الملک بن مروان وقتی در طواف بود آن حضرت را دید که بطواف
 مشغول است و با او اتعافات میکنند در گوشه نشسته اند و اطلبید و گفت چرا ای مدی
 و تعافلی و زیدی و تر سیدی که چنانچه بر بند بر پست را گفت من ترا کجاست من آن حضرت بودم که
 کشنده جرم دنیا را بر تو تابه کرد و در پست آفت بر تابه کرد ایند اگر تو هم میخواهی که چنان
 باشی گفت حاشا و کلا میخوام که پیش من آمده باشی تا از آفت تو نجات یابم و از دست
 نایب بتو عاید شود پس آن حضرت ردای خود را بکمر بست و دستش از شکم برآورد و آن
 گفت خدا را قرب و عزت و دست خود را باو نمایی عبد الملک دید که آن مرد را برآورد
 قیچی است که چشمش بر میبندد و بعد از آن آن حضرت گفت کسی که بزرگ
 این عزت باشد بر نیاید که آن چه احتیاج دارد و از آنجا بر نهشته عبادت خود
 مشغول گشته **و اما در وقت** آنکه وقتی از مدینه بکوفه تشریف در منزلت کرد عثمان نام داد
 عثمان حیدر در طوافی زده بود که گفت چرا حیدر اینجا زده ای این مقام جمعی از حبشیان است
 که از دوستان و مستعدان اند و ما را اجابت ندهد تنگ شود و از بودن ما طاعت
 رسد از طرفی بقیع صدایی آمد و گویند مرئی نیستند که این رسول الله جایگاه
 و از بودن نما درین مکان اما کمال سرور و خوشحالی است ز نماز که حیدر کمال خود بگذارد
 دیگر آنکه هر چه را قبول نماید و از آن میل نماید فی الحال دو طبق بر آستانه آنکه بود
 میوای میوه تازه حاضر شده و آن حضرت بایان و در قفا می را که همراه بودند طلبید
 میوه خرزده محفوظ نموده و آن حضرت بایان و در قفا می را که همراه بودند طلبید
 شب دوازده گانه و یکجا میگرستی و هر که او را بی گزیده اند و قی شش میگرستی

فرمود که یعقوب علیه السلام بنفشه را بود و او را یکسپ بود و از جمله دوازده سپ که در آنجا
 در بقدر صیانت بود و دوری او میگرستی تا پیشش نم شد و نمویا سفید گشت و نور از
 چشمش رفت و من بعد کس از من بر آورد اهل بیت و از بای خود را در یکجا و یکجا
 دیدم که سر بریند کجا میبرید که آن لوده از دل من بیرون روده هر که نخواهد رفت
 و حاشا که کس چه تواند کرد در این طور مصیبتی **و در آن وقت** آنکه طایف
 گفت در صفاتی را دیدم با بیعت الا خود و صغیف که سر بسوی آسمان داشت و گفت
 عریان کجا تری جایی کجاست خاتری خاتری خاتری یا من بزی دلایری **و در آن وقت**
 چنانکه می بینی کس چه می بینی از آنکه می بینی ای کس که می بینی دیده میشوی پس من از
 گفتگوی او در بزرگ آمده دیدم که از هوا طبق برآمده و در پردیانی بود پرده ای طبق
 مستجب شدم بمن میگرستی و گفت ای طایف من گفتن لبیک میسیدی و تعجب زاده شد که
 مرانیده می شناسد اگر گفت ترا از اینجا رغبتی حاجتی است و پرده از روی طبق برداشته
 و در طبق چیزی دیدم که شبیه به نقاشی فراسان گفتم یا سیدی مرا بر داشتی حاجت
 ای آنچه در طبق است بآن محتاجم پس شش از آنجا بمن داد و گفتم و دستش را بسپردیم
 و برگردان او ای خود بستم و آن نزد و لذت چیزی سزیده و نخورده بودم پس از آن پرده
 یکجا از او کرده که در آنجا بپوشید و بپوشید و بپوشید از آنجا فتم تا برده رسیدیم
 خلق او را از نظم من غایب شد و در گفتگو بودم که ای او ملک بود یا من یا ولی بود یا از او
 الله تا آنکه کس گفت و بلیک با طاهره سر ترا در انقیاسی او را به عرب و اعراب
 سپرد و رسول الله علی بن الحسین بن العباس است پس بپوشید فتم و از او فتم تا گفتم

و آنکه ام جنان که بپوشید

و حدیث مسطور است که امام محمد باقر علیه السلام طفل بود بچای یافتی که در آن
 بود مادرش مصفا را بپوشید و امام علیه السلام در نماز بود و مادر هر چند فریاد میزدی که
 امام نماز را قطع نکند آن ضعیف بر سر جاده میبود و در جاده نظاره میکرد و باز نیز حضرت
 میبود تا آنکه ضعیف بر او غلبه شد چون دید که او نماز را قطع نمیکند گشت بخت است
 و جگرهای شما ای بنی با ششم پس آن حضرت نماز را تمام کرد و دست جاده آمد و دست
 در آن زده سپهر را بردن آورد و در مادرش گفت یک مرتبه را ای دست یقین
 پس آن عورت از دین سپهر بخندید و از آنکه ضعیف یقینش گفته بود با گریه امام
 تسلیش داده و فرمود که گفته اند خدا است اگر برت را با وی سپهری و از صراط
 البته بهتر میبود **و حدیث** از زهری منقول است که گفت در خدمت آن حضرت بودم
 که مردی از شیعیان وی بخودش آمده اظهار عیالندی کرد و برت بی چهار صد ریال
 کرده ام امام علیه السلام بگفت چون سبب پرسیده فرمود که کدام تحت غلیظه آن
 باشد که برادر من را گسی قرض داد و برت من مینواید و علاج آن نتواند کرد و چون مردمان
 آن مجلس متفرق شدند یکی از محدثان گفت عجب است که ایشان را بیکدیگر میگویند که
 آسمان در زمین مطلع است و یکبار میگویند که اگر اصلاح برادر من عاوجم و آن مرد
 در دیش از شنیدن این سخن آزرده شده بخدمت آن حضرت رفته گفت یا رسول
 کسی چنین و چنین میگوید آن سخن بر من سخت آمد چنانکه محتاج به ابرش بنام خود را
 در آن پیش کردم پس آن حضرت گفت مرا بستی که حق تعالی ترا فرستاده و گزیده را از او داده
 گفت آنچه بخت اظهار نمودن من میسازد بیا بر کتبه دو قرض نان جو خشک شده آورده آن

فرمود که یکبار این قرضه را که در خانه یا بغیر از من نیست و لیکن حق تعالی برکت این تر نیست
 مالی بسیار میداد پس آن مرد دو قرض را گرفته بیا در شده است چه کند نفس
 و شیطان و سوسه اش میگرداند که نه دندان طفلان بدین کار میکنند و نه شکم تو و اهل
 بیت ترا سیر میکنند و نه قرض داری از تو جمعی میگیرند پس در بازار میگشت تا آنکه بای
 نزدش رسید که یکی از آنجا گرفته بود در دستش مانده بود که مسجلی بر پیشانی
 آن مرد در دیش او بگفت بیا قرض جوی دارم باین ماهی تو سودا میکنم تا آنکه
 قبول کرد ماهی را داد و آن قسمه ص را گرفت بعد از آنی چند که آن مرد دیش رفت
 بقال را دید که آنک نکلی را با خاک معرفی شده که هیچ نفی نداشت گفت بیا این نکلی را
 و این قرض را بگیر شاید که من باین نکلی ماهی را علاج نمایم و مرد بقال نکلی را داد
 قرض را گرفت پس بخت آمد و در فکر بود که ماهی را پاک کند و یک کسی در میزید و چون
 آمد مرد دیشته بقالی خود را دید که قرضه را پس آورده اند و میگویند دندان طفلان
 باین قرض کارگر نیست و ده استیم که تو از برت بی این قرضه را بیا و آورده ایم
 خود را بستان ماهی نکلی را بخواهیم پس آن مرد این ترا و کاره برکت و چون طفلان
 دندان بر آن کار کردند بر سر ماهی بچین ماهی رفته در جوی ماهی را بشکافتنند
 و دندان مرد را دید و شکم ماهی بود که به از آن در هیچ صدف و دریا بی نباشد
 بر آن نعت شکر کردن گرفته و آزرده در فکر بود که آیا اینها را بیک بپوشد و بپزند
 رسول امام علیه السلام آمد و پیغام آورد که امام میگوید که خدای تو ترا فرستاده و گزیده را از او داده و از برت
 خلاص شدی اکنون طعام را بیا بده که آزار بغیر از ما کسی نمیخورد و آن دو قرض را تمام

حضرت امام بان اظهار کرد و در پیش رو او در حال تعلیم فرشته و ام و انکه از او شمس
 نیکو شد و از تو انکه ان کردید و چون منافقان بان حال اطلاع یافتند بگفتند چه
 عظیم است حال و اختلاف احوال ایشان اول قادر بود بر اصلاح حال درویشان
 او را تو انکه کرد این سخن بامام علیه السلام رسید گفت لبست به بغیر خدا نرسد
 گفتند نشیند و نگذرد او نموند در وقتی که احوال بیت المقدس را میگفت که از یک
 بیدیه دو دوازده روز روزه بگذرد باز یکین بیت المقدس برود و باز می آید که از هر دو
 خدا را ندانسته اند **و ایضا از طحاوی** یا فی در کتاب و مضمون الهی نقل نموده که
 نصف شبی داخل حجر اسماعیل علیه السلام شدم دیدم که حضرت امام بنی العاصی علیه السلام
 در سجده است و کلامی با او مکرر میگفت چون گفتم این دعا بود که بخندد
بِقُنَا اَمَّا سَیَکُنَاکَ بِنَا اَمَّا سَیَکُنَاکَ فِی کَرَامَتِکَ و بعد از آن هر کوزه ملاهی
 و الهی و معنی که مرا پیش آمد چون نماز کردم سجده نهادم این کلام را گفتم مرا
 و فرج روی داد فنا در لعلت **بِقُنَا اَمَّا سَیَکُنَاکَ** است یعنی مبداء تو و سکین تو در پیش تو
 و در محتاج تو بر درگاه منتظر رحمت است و چشم عفو و احسان از تو داده و هر کوزه
 کلمات را از روی احتیاط بگوید البته اثر میکند و هر حاجت داد و بر می آید **و ایضا در**
الله سطر است بسنه صحیح که چون عبد الملک بن مروان مستعدی امر خلافت
 بجایان نوشت که از نماز از گشتن بنی عبد المطلب به پرهیز و ترک حق ایشان
 آل ابو سفیان بجهت ارتکاب این امر استاصل شده و در آنکه زمانی از ایشان
 نام داشت نماند و بگوید که من بعد از آنچه امر نمودم قیام نمانی و از قتل ایشان محذور

و این را از را بنیان داری و نوشته را در خفته چنانچه بسجده بفرستد
 و امام علیه السلام بفرموده عبد الملک نوشت که تو در فلان روز و فلان ساعت
 انچه بنی چیزی بجایان نوشتی در حق تعالی بپرکت این عمل بر عذر دولت تو فرود و چون
 نوشته آن حضرت را مطالعه نمود دولت که از بخشش با تاریخ رفته او موافق
 بنیت خوشحال و فرخناک شد و همان علام را با یکروز از مردم و کسوف فافزودند
 اربل داشت **و ایضا در همان کتاب** از امام محمد باقر علیه السلام نقل نموده که هر
 دیدم علیه السلام مرا وصیت نموده گفت باج کسی صحبت مدار و عرفان و در وقت
 گفتم خدای تو شوم آن رخ کسی که ام از فرموده فاسق بخیل و دروغ گوی و احمق و قطع
 در حسد چه فاسق ترا میکشند چون بلکه که از آن بیفرستد گفتم که از خود من چه باشد
 بطع او ادرس و گوی و نیاید و چنین از تو قطع میکند جزو اکابران از هر چه محتاج تر
 باشی و دروغ گوی مثل سرب است که دور میسازد نزدیک را و نزدیک میکشاند
 دور را و احمق میخواهد به نفع رساند معرفت برساند و فاسق جسم را حق
 سه موضع در آن محبیه لعنت کرده و صاحب کشف الغر از طحاوی یا نقل
 کرده که گفت شبی در یک روز بر او دان آن حضرت را دیدم که دعا میکرد و میگفت
 چون خانج شده بخندش رستم گفتم باین رسول الله ترا چه چیز است که باعث
 ائین است منزه رسول الله و شفاعت جدت و رحمت الهی باعث اینند
 خوف نیست فرمود یا طاهر و فرزند رسول خدا ایمن غیب زو چه حق تو در آن
 میفرماید **قُلْ لَا اسْئَلُکُمْ اَنْتَابِیْ فِیْهِمْ یَوْسُفُ** یعنی در روز قیامت نسبی

نه زندان آدم نمیشد اما شفا عجب بمن برسد اگر گفته بود لا یشفعک الاکبر
 از تقی عیسی شفا نمیشد که کسی را که برضای حق تعالی در حق او است
 موجب این بود که تکلیف اتقا قریب من الحسینین هرگاه حق تعالی فرمود که حجت من
 بحسینان نزدیک است و من ندانم که از محسنان یا نه چون این توانم بود **و از**
آن حضرت یک آنست که ابو القعاس عبد الله بن جعفر جری در کتاب دلائل
 آورده که آن حضرت با جی و سفره مشغول بودند بخوردن که آهویی از دور پیدایش
 و صدای کرد آن حضرت با او گفت بیا چیزی بخور که در امان باشی پس آهوی را بخورد
 و در آن آشپزی از اربابان شک ریخته بر پیش رو آن آهوی میداد و در نشسته پس آن
 گفت من و امان داده بودم چه چنین کردی هرگز با تو رفتنم **و ایضا** نقل نموده که
 بار دیگر سفره انداخته بودند و بنده اخوندی مشغول بودند که آهوی نزدیک بآن حضرت آمد و پس
 بحسب ایند امام اهورا گفت من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و ما در من غایب و غیر
 رسول الله است بیا هر چه خواهی بخور و خاطر هیچ دار که در امان منی پس باریان در خوردن
 موافقت نمود و در آن آشپزی از حضرات رستنی بر پیش رو رسید و آهوی را که امام
 آن مرد اینتر جان طریقی خطاب کرد **و ایضا** روزی با اصحاب خود در سفری نشسته بود
 آهویی از هوا آمده در برابر آن حضرت ایستاد و دست بر زمین میزد و شکم میخورد
 اصحاب پرسید که این آهوی چه میخواهد منم بود که میگوید فلان سید با منی در روز یک
 گرفته برده است و از آن وقت تا حال تیر نموده رحمت بد تا من یک خود را بشمار
 از او بشمار نام و یکی را از اصحاب در خاطر شکم بداشد که آنرا این حرف میگوید که شسته باشد

آهوی آمده

پس امام علیه السلام کسی بطلب آن سید رست و چون آمد با او گفت این آهوی را
 دارد که بچشش را گرفته و التماس دارد که از احسان کن تا خیرش دهد و باز بشوم
 غایب آن سید کسی نشسته ده آهوی را آوردند چون آهوی بخور خود را دید بنیادست
 بر زمین ریزد و دم بولک داد و کرد و بچشش را سید داده امام علیه السلام بآن سید گفت
 بچشش من بر تو که این بچشش را به من بچشش آن با منی آن آهوی را بآن حضرت
 بخشید و امام بزبان آهوی داد و آن آهوی نیز صدای این چند کرد و راهی شد
 و بچشش را داد و بود و چون پرسیدند که چه صدای بود که کرد خود که دعای تیر میکرد
 و شما را شکر میکرد و هم او نقل نموده که شبی امام آب و منو طلبیده چون
 آوردند منم بود که درین آب حیوانی مرده است و این و منو نمیتوان کرد و چون
 جوی بود تفحص نمودند موشی در آن آب افتاده مرده بود پس آب از جا بردید
 آوردند و در کشت آنرا از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرمودند
 در طواف مردی دزدی و مروی را دست بچرخ الاسود سپیده هر چند که جبهه نموده که
 باز گشتند نتوانستند تا آنکه راهی بر آن قرار گرفت که هر دو را دست ببرند و درین
 بودند که آن حضرت سلام الله علیه جدا شد و چون به حالتی از طاعت و شکر
 بر ماوی دست ایشان گذاشت بیکت دست امام علیه السلام آن در کشت
 از حجر الاسود جدا شد و توبه انابت پیش کرده براه خود رستند و گشتن را
 نیافت و در حدیث دیگر آمده که آنروز عدنان زن را برهنه دید دست خود را
 که بدست او باله هر دو نیم سپید بفتوی علای عصر حاکم خواست که دست

برو تا از هم جدا شوند به جام امام علی است از هم جدا شده آوردند که روزی حضرت
حضرت حرف از ثواب دکنه میگذاشت فرمود که عجب است لمن یحیی من
الطعام لم یضرب کتف لا یجتنی الذنوب لم یضرب کتف یعنی عجب است از آن
کسی که بر این از طعام بگذرد بگذرد بگذرد بگذرد بگذرد بگذرد بگذرد بگذرد
برای و عجز ای و باو عاید کرد و ایضا درین باب سروده که آیات و الا بهتاج الا
فان الا بهتاج بهر اعظم من کوبه یعنی نینما که سرور بنایشی بکناهی که از تو
سروده چه خوشی لکن بهر تراز کردن کنه است و کنه که در پستان را می کشد
مکتف سرور بعل بهر که آن استزات و کبیر از دست و از کلام مجرب است آن حضرت
است که من رضی بالقلیل من التزق و رضی الله عنه بالقلیل من العمل یعنی
حق تعالی را رضی باشد بزرق کم و شکر گوید حق تعالی هم اندر اهل باشد بملک و مریای
بسیارش سید و ایضا سروده که من قطع بما قسم الله له فهو منی کفیر الله
یعنی هر که قانع باشد بجزئی که حق قسم نصیب و مقرر او نموده او غنی ترین مردان است
و از آن حضرت روایت که از رسول صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود استغفار
عباده مثل این در کتاب جفتی این باب بود در کتاب تربی که استخوان پرورش علی
الحسین مسطور است و موجب امیدواری تمام شیعیان اهل بیت را علیهم السلام
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که در آخر الزمان جاعلی باشند که افکار
منج آن من میگشاید باشند و ثواب آنها ثواب جویی که در بر و در هر روز
کرده اند بار است نقش خاتم آن حضرت و ما توفیق الا بالله بوده معاصر امام

از علوی بنی امیه مروان بن الحکم و عبد الملک بن مروان و ولید بن عبد الملک بن مروان
و ولید بن عبد الملک بودند و مناقب آن حضرت بسیار است و فضایل او بسیار و محقق
کامل بر قرب و منزلت او که بسیار است آن کسی را که فهم معانی آن تواند کرد و بیاید
آن تواند رسید **فکر امام جعفر جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب**
علیه السلام اسم مبارکش محمد و لقبش باقر است که باوی و کنیتش ابو جعفر و آن حضرت
باشی است و از او باشی علوی است که از او علوی تولد یافته و پدرش علی بن
و مادرش ام عبدالله و قتر غم پدرش حسن بن علی علیهم السلام تولدش در مدینه بود
سیم ماه صفر در سال چهارم و مفتح از هجرت و در شش سال صد و هشتاد و شش
شتریش بخانه و است یا شصت سال از آنکه سال با پدرش حسین علیهم السلام
بوده و با پدرش سی و پنج سال و بعد از پدر بزرگوار نوزده سال که در دست
و مناقبش بوده علیهم السلام گفتش بوقیتی چرا اینی که پیشیده بود قتریش
بقتل سب خوشش زهری بود که بفرموده ابراهیم بن ولید بان حضرت خواست
اولاد و محاربتش بقولی چهارتن بوده اند صادق و عبدالله و ابراهیم و عبدالله
و بعضی بجای عبدالله اسم گفته اند و بروایتش نفر با عتقا و بعضی حصه صالح
علیه الرحمه اولاد آن حضرت هفت تن بودند از ابو عبدالله جعفر بن صادق علیهم السلام
و عبدالله و ابراهیم و عبدالله و علی و زینب و هر دو کس از ایشان از یک متولد
شد و از یکت روی مبارکش گندم کون قامت عزیزش معتدل شاد و در پیش
کیت و سید حمیری نقشش و در کف فرجه او بر اینی که نقشبند

این طوره شما رشتن بقیه حسن امام حسن علیهما السلام فرموده بوده و آن حضرت باقر
علیه السلام و آل او نیز می گفتند و می شنیدند که عبد الملک مروان بجای که حیدر فوت که
محمد بن علی را پیش من فرست و آن حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام نیز در آن وقت
بود و چون برده امشده متوجه شام شد و در راه بدین سبب رسید که در راهی و بری
و خلق اجنه متوجه دین و برایت راهی مرده که سالی نگذاریه و بی آید و سبب
خود را ازو پرسند امام علیهما السلام ما قوت موافقت و موافقت نموده و در آن درختی
دید جامه های پشمینه درخت پوشیده و پری بر بختی نشسته و از بهار چشمتها
افتاده چون نظری بر آن افتاد گفت ای شنای باطل که امام فرمود که از شما شنیدم
گفت از اوست مرحوم گفت بلی گفت از علایای آن یا همانای آن فرمود که
عالمان نیستیم گفت من چیزی از تو پرسم یا تو چیزی از من فرمود که اختیار است
گفت من پس پرسم فرمود که هر چه خواهی پرس گفت بگو و شما اتفاق است که
بخت درختی است که از او طوبی گویند و میگویم اصل آن در سه ای می باشد و بخت
اصل آن در خانه خود است و از بهر سبب خانه و بخت بدینست که از آن درخت شاهی در آن
اکنون بلکه در دنیا نظیر آن چیست امام علیهما السلام فرمود که نظیر آن در دنیا آفتاب است
که چون وقت پیش شد در هیچ مکانی نیست که شعله آن نباشد و این بخت است
گفتی سنده و دیگر پرسم گفت به پرسش گفت شما را با اتفاق است و آنکه
اهل بخت هر چند از طعام اجزا حوزنه کم نمیشود و در دنیا مثل آن چه چیز است فرمود که
مثل آن که با آبی است که هر چند از آن فرامی گزیند کم نمیشود و هر چه در تقسیم و در تقسیم

اوستی میکند

اوستی میکند از حقایق و حقایق آن بیان صیغه بندی من بر حال خود است و اینست که
خاصه بودند تحت سینه نموده باز پرسید که و شما میگویم اهل بخت از طعام و شراب بخور
خوردند و در بخت را بول و غایت نخواهد بود و اثنان آن در دنیا چیست فرمود نظیر آن
در دنیا چنین است یعنی طفلی که در شکم مادر است و هر چه در می خورد طفل را از آن
مضیی است و او را بول و غایت نباشد گفت راست گفتی اکنون کلید بخت از آنست
باید طلا فرمود که نه از این و نه از آن بلکه کلید بخت زبان من است که بر تیرگی آبی که
و دیگر او در وقت آید و در بخت از آن باز شود و در بخت راست گفتی مستند
پرسم که در جواب درانی امام علیهما السلام فرمود که اگر جواب با صدرا بستی بر من
در آیی گفت آری پس بر آن عهد کردند و اهل بخت گفت مرا خبر ده که آن دو بر ادبی که گفتی از
مادر جدا شده و بیکروز بجز رحمت آبی در فتنه و یکی را دو سیت سال عمر بود و دیگر را
کودم بودند فرمود که آن دو برادر عزیز و عزیز تر بودند پس آن شریکی که در یکروز متولد شده
و بیکروز بجز رحمت آبی در فتنه و حق تعالی عزیر بر ایه بخت کرامی داشت و بعد از
چهار سال که با هم سیر مربوطه و روزی غریزه بهی رسید که خواست بود و اهل بخت
گشته بودند و در این مافی بود و آنچه در انکوش رسید و در سبب درختی با بخت
و باز از آن میوه بخورد و قدری انکوشد و سیر به گرفت و باز از آن میوه در سبب
و آن سیر در در کوزه یا خیل که با خود داشت کرده بخت و چون فرود افتاد
بود که اکثر اوقات در سبب و قدر و جود اختیار در خیر و شر میگرد و در وقت
نیکو زنده شدن اهل آن ده و حشر و عذاب آن افتاده بود حق تعالی روح او را تقبل فرمود

و حبش را از چشم مردمان چنان داشت که گوشت سایر جنبیا و درصیا خود بر
 جانوران حرام کرده و طعام دشمنان را چنانکه بود تازه نگذاشت و در کشتن با کشت
 و بعد از آن بچندین سال با هم تنه می کرد از بابش ثلث آن ده آباد کرده بعد از
 که عزیز خواهر بود روح بقیالش آمده و شش ماه را در آنجا گذرانید که کشت
 یعنی چه قدر وقت خوابیده و چه مقدار درین مقام در کشت کرده عزیز چون اول شد
 که آفتاب غروب کرده و چون که کرد آفتاب را دید که گفت لبثت یوما و بعضی
 یوم یعنی روزهای پاره از روزی خوابیده بودم و شش ماه را در کشت بل لبثت مائة
 عام تا آخر آن یعنی بلکه صد سال خوابیده و اگر باور نداری بجهت استخوانهای پخته
 در کتب خود نگاه کن و چون حکم الهی استخوانهای مرکب بهم متصل شده و در کتب پیوسته
 و در آن زنده شد گفت اعلم ان الله علی کل شیء قدیر یعنی دانستم که حق
 بر همه چیز قادر است و بر چهار پای خود نشسته بود من مرا حجت نموده و بار در خود پنهان
 دیگران کافی کرده و هر دو در یکروز بر حمت الهی و اصل شده و چون سخن امام علیه السلام
 با بخار رسید شیخ افتاده چنانچه شد و امام بمنزل خود آمد و بعد از ساعتی بخواست آمد که
 شیخ بماند میخواست و امام فرمود که مرا با شیخ شناسا حجتی نیست و اگر او را حاجتی است
 بگویند بیاید پس باز که میخواست شیخ را حجتی نبود امام علیه السلام آوردند و شیخ از آن حضرت
 که میخواست فرمود که در خانه اویم گفت نام او درت چه بود فرمود که گفت درت
 نام بود فرمود که پس چه نام گفت کوهی میگویند که در آنجا حجتی نیست و بعد
 محمد رسول الله است و از تو میگویم و هر آنکه میگوید که در آنجا حجتی نیست و بعد از آن امام علیه السلام

چنانچه در کتب آمده است
 که در کتب آمده است
 که در کتب آمده است

و در کتب آمده است
 که در کتب آمده است
 که در کتب آمده است

به شوق رفته و چون در خانه عبد الملک رسید از تخت بریز آمده است بقال آن حضرت
 نموده و تعظیم و تکریم امام بجای آورده و دستها را بر سرش نهاده و بر سرش نهاده
 بهر کف دست که شکستند و دعا آنرا میخواندند و هر چه کردند که چون انشی امام خود را که
 اطاعت وی برایشان غرض بود بگشتند چه عسرت خدای عزوجل برایشان نهد امام
 استم خود که چون چنین چیزی رود هیچ شکی بر نماند بلکه در آن روز آن خورنده و پیوسته
 عبد الملک گفت راست فرمودی که چون علی بن ابی طالب آب بگشتند بر روی پیرام
 عظیم بودند و در آنجا حجت امری از حار بود و چون بر در شدند در زیر آن حونی
 تازه دیدیم که بچوشت و مرا نیز در باقی حوض بود و در آن حوض سنگها میخیزد
 و در روز قتل حسین بن علی علیه السلام دیدیم که از آن سنگها حوض میخیزد و بعد از آن
 که آن حضرت در شوق بود عبد الملک بان جناب گفت که نزد مقام میکنی تا از آن
 و حرمت و احترام و چیزی بود یا ندیده مرا حجت مینمایی و چون کمال خود و طرز و طریقه
 را بهتر میدانی امام علیه السلام فرمود که به نزد یکت بدو خود بودن را بهتر مینماید پس صحبت
 و امین مابین علیهما است هر دو بدیند را حجت نموده و لیکن شخصی و شخصی تمام جنگی بود
 طبیبی مرضی و دیرانی برافش داشت که پیش از دهانه شدن ایشان کسی از او نهان نموده
 و هر دو و منزل نزل حاکم و عامل او را ببرد و تا حاکم حکم کند که کسی خود نمی و اش ممانی
 به ایشان نه نه و نه و نه تا از کشتن و شکی نماند و چون بهان و بر سر رسید
 و امیانش از آمدن امام علیه السلام خبر یافتند و با یکدیگر از آن سفرافش کرده بودند
 اهل آن و بر روی فرستاده بودند شیخ و امیانش بر آن آمده و امام را پیش در آن

آورد و صیفا فنی نیک نمود و اطعمه و اشربه بهشت آورده و در جنت است و چون از آن
شیخ را در بند و پنجر کرده روانه دمشق نمودیم که خلاف امر حلیفه نمود و امام جعفر علیه
علیاته آرزو در قنک شده گفت این شیخ را از دست من آید چه بر سر من آید
و امام جعفر علیه السلام آرزو در قنک شده و گفت این شیخ را از دست من آید البته بر سر من
و امام جعفر علیه السلام با فرزند و لب خطاب نموده فرمود که دیگر بهارش که شیخ در نزد
این بر بر رحمت خدا خواهد رفت و آن بعد ملک باور بجای نخواهد رسید و امام علیه السلام
بمشقت تمام بیدار رسیده و از آنایت و بیرون آن حضرت یکی از آنات
روایت کرده اند از عابری بن زید که گفت از امام جعفر علیه السلام پرسیدم که مراد از
ملکوت آسمان و زمین چیست که بجزرت ابراهیم علیه السلام نموده که حق تعالی
فرستاد آن عزیز باد و ذکر آن نموده و گفت آن فرشی ابراهیم ملکوت الشک است و آن
پس دیدم که دست مبارک بجانب آسمان برداشت و بمن گفت نظر کن تا چیزی بین
و من نوری دیدم که از دست آن حضرت با آسمان متصل شده بود چنانچه چشم من
میشد پس گفت ابراهیم ملکوت آسمان را چنین دید دست را گرفته در درون خانه و عابد
ممود و اهل نموده فرمود که چشم من بر نه و بعد از آن امر گفت میدانی که در چه ملکوتی گفت
گفت در آن خلق که در آفرین را که آفریده بود گفت که در حضرت میده ای که چشم من
کنم و خود که باز کن که هیچ نخواهی دید چون چشم من گشودم در تاریکی بودم که مایه قدم را با
پس اندکی رفت و گفت میدانی که در تاریکی گفت نه گفت بر سر چشم من که حضرت از آن
خونده بود و از راهی و محبتش از راهی باری دیگر را بر سر و تا بهیچ عام رسیدیم ملکوت

آسمان را در میانه که ابراهیم علیه السلام به چشم من است که نوری دیدم که در آن
و هر اای که از آن بگذرد در یکی از این عالمات کن شود تا انقزام الی آخر را وقت ظهور آید
پس بمن گفت چشم من بر نه و بعد از آن امر گفت چشم من گشودم خود را در خانه آن حضرت
دیدم و عابد اولین را به پیشین و مجلس اولی آمد و چون تحقیق نمودم در سه ساعت این
سیر را کردم و ایضا ابو جعفر قی از ابویس روایت نموده گفت که بجز آن حضرت
و گفتند شما و آنان رسول خدا مید گفت بلی گفت رسول الله و است اینها بود و گفت
گفتم شما قادرید که هر چه در نه کسیند و یا بنای کسیند گفت بلی بنز و بیکدیگر ای چنان
نزدیک او شدم دست مبارک بر چشم من مایه و بعد از آنکه تمام صبح نمیدیدم آفتاب
و آسمان و زمین و هر که در آن خانه بود دیدم و ساعتی چنان بودم که گویی هرگز نمانی
بچشم من دیدم بودم پس فرمود یا ابا محمد و دست مبارکی که همچون با شیشی
و روزی دست ترا باشد هر چه در میان را خواهد بود از حساب و کتاب یا آنکه چنان شیخ
که بودی و حساب به نسبت روی گفتن یا این رسول الله طاعت حساب و کتاب است
و این شق را منی تریم پس دست بر چشم من مایه چنان شدم که بودم و ایضا در بیان
المنه از جعفر بن محمد علیه السلام روایت نموده که گفت هر چه علیه السلام در هر یک از
اهل بدین خاصه بودند فرمود که ای قوم اگر توانید فکر کنید که مردی در میان شما
بر سر شمشیر خواهد آمد تا سه روز درین شمشیر عازت خواهد کرد و آنچه بشنود گفتند
واقع میشود و آن صبح با خورشید در میان خود از بدین چنان آمدند و در میان نزدیکی
نخ این از روی با هم را در کس بر سر اهل بدین آمد سه روز و عازت نمود و خلق

گشته شده و آن گروه را بسیار عمارت بر انداخته و بعد از آن ایام دینه میگفتند که امام
علیه السلام گفت ما شنیدیم و ان بن اهل بیت نبوت اند بعد از این درسخی او را
رو بناید کرد **و ایضا** در همان کتاب از کتاب حیدری از زید بن حازم روایت نموده
که گفت ای ابی جعفر محمد بن علی الباقی علیهما السلام بودم که زید بن علی عیسی بر پیش
بر میگذاشت و چون او غایب شد ایام نمود که عنقریب در کوفه قریح میکند و خود را
و میگویشد که بگشتن حیدر و دس بر نیاید که قتیله زند روی نمود و همین قتیله
مسین بن راشد نقل نموده با بنظر حق که در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام
حکایت زند مذکور است فرمود که خدا بر او رحمت کند و پدرم را که گفت قریح مکن که پیش از
حسن روح سفیانی هرگز اولاد نماند بر یکی از سلاطین حسن روح کند گشته می شود
و من بر تو میگویم که مقتول و مغلوب شده باشی در پروان کوفه و او شنید
همان طریقی که پدرم خبر داده بود آن قتیله روی نمود و حکایت سفیانی در وقت ذکر
صاحب الامر علیه السلام مذکور خواهد شد **و ایضا در فضول الله** از امام جعفر صادق
نقل نموده که پدرم در وقت بیماری مرا طلب نموده وصیت فرمود بچری چندین
گفتم ای پدر بزرگوار من در شما اثر موت نمی بینم امروز از همه روز بهتر یافتم و خدا
پس شنیده که حضرت علی بن الحسین را طلبید و گفت در آید و بچری کن و بعد از آن
بجوایز رحمت الهی و اصل شد **و ایضا در کشف الغم** مذکور است از عمار بن کثیر
در بصری که گفت رفتم بخدمت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که حق پرسم و سر و زخم
بر حق تعالی صیبت بجزایب من ملتفت نشد ما که از من آن سؤال را نام کنم که مذکور

نوبت سیوم در جواب گفت که حق من بر حق تعالی است که اگر آن مخلوق بود که بگوید
من بیا بیاید و اشاره درخت غزالی نمود که در آن بر او بود عباد گوید که بخت که
آن درخت را می شده و طرف امام آید چون آن حضرت دید که مخلوق دانه خدمت است
و نیز یکشنبه اشاره بود که گفت بر جای خود قرار گیر که من مثل مردم ترا نطلبیدم پس بچری
رفته بجال اول مترا گرفت و در آن صبر سراج مسطور است که جمعی دیدند امام علیه السلام
پرسیده و چون بدین رسید شنیده که شخصی عبادت عربی چندی بخانه
و میگوید و به او از غریب بخوی که آن جمیع بگوید و آمده چون رحمت و دخل حاصل کند
بغیر از آن حضرت کسی نمانده که باین رسول الله عبارت عبادی شنیدیم
و نیز از شما کسی نمانده و درین منزل منمودی مرا مناجات العباس بن علی علیه السلام
بیاد آمد و ساعتی حق تعالی را باین مناجات یاد نمودم و مرا بگوید در آورده بودند **و ایضا**
در فضول الله و کشف الغم و حیدر ای مذکور است و از عاصم بن حمزه مروی است که گفت
در خدمت امام علیه السلام بودم من و سیدان بن خالد و بجایی رسیدیم و دست خطی
من بود که این هر دو دانه سلطان امر نمود که این هر دو را بکند و شنیده و بسیار است
بر این کوه برای در اینجا عاری است و در اینجا دو کلبه در سه مهر است آنرا نیز بنی
سیدان رفت و آن دو کلبه را آورد و چون بدین رسیدیم حاکم جمعی را که در آنجا بودند
پس آن حضرت بجا که گفت که دست از این مردم بردار و در جواب یک کس حاضر بود ای او را
با دستم نموده منم و مذکور صاحب کسیر و من بعد از سه روز خواهد آمد و در آن راست
بریند یک از ایشان گفت الحق الله که دست من در خدمت پیر رسول الله را بر پیشانی

بقاء است یقیناً و قریب بود و حضرت امام معتمد گفت توا را اهل بستی و دست تو
 بستی تو به بستی رفت و آن حضرت فرمود که آن مرد بعد از چست سال بستی
 بر حمت خدا خواهد رفت و روز سیم صاحب کینه دیگر آمد و حاکم در آن بخت گفت
 او کیس خود را میبرد و آن حضرت باو گفت که میخواهی ترا بفرستم که درین کینه چیست
 خبر میدهد و منم بود که چهار دینار است و از دیگری هزار دینار و نام او محمد بن عبد
 است و آن مرد خیر است و بسیار صدق و بسیار نادر است و همین ساعت از
 برسد آمد و نفرانی بود و چون این معجزات از آن حضرت بدید گفت ایان آمد
 بآن ضایعی که بغیر از او ضایعی نیست و گویا میم که محمد بن عبدالله رسول است
 و تو امام و احب الایمانه و زمان برای تو بر روان واجب و لازم است و مسکن
 کینه خود را برداشته روانه نزل خود گشت **و ایضا در آن کس طوطی است** که بگوید
 روایت نموده که در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در حضرت امام محمد باقر علیه السلام نشسته
 بودم که داود بن سیمان برین آن حضرت آمد و دست نور ملک باین امیه بود و آن
 مرد او گفت چه مانع است که در آنجا بمانی ما میماند گفت عمرت و پریشانی
 که دارد امام فرمود نزد یکشنبه است که در آنجا پریشانی شرق و غرب ضعیف شود با
 عمر در آن آنقدر از اموال جمع شود که پیش از آمدی را شده باشد پس داود رفت
 رفت و خبر بر دانی داد او به تمجیل آمده و قدر خواست که من بجهت تعظیم و آبروی
 تو مقصدم و حد خود نمیدانم که در حضرت شما بنشینم و اینم چیزی که داود از من نقل
 میکند میخواهم که از شما بشنوم پس آن حضرت فرمود که چنان است که شنیده که او را

در روزی که در بخت آمد

و حکومت

و حکومت میرسد با وجود شما فرمود بنی قریظ از من بفرماید آن خواهر میرسد بعد از یک سال
 خواهند که منم زمان شما چنانکه طلعان باکوی باری خواهند که گفت مدت حکومت
 بنی امیه چقدر است یا مدت حکومت از خود از من و دانستی بچند ماه نموده و خوشی
 و لذت در آن میسر نیاید که دولت از بنی امیه برکت از بنی امیه است و اگر کسی بگوید
 عنقریب در این کتاب مذکور خواهد شد انت انت و تعالی **و ایضا** است که
 معقل بن عمر گفت در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم که در میان که در میان
 رسیدیم و در آن روی بود که در آن گوشش مرده بود و شاعش در زمین مازد میکرد و چون
 نظرش بر آن حضرت افتاد و جگرش در داده گفت یا بن رسول الله با مدادی را در
 قدرت زخاری و میرتم که دقیق بود و من درین صحنه با نام پس آن حضرت دست
 برداشته لب مبارک بجنبشاندی لعل در آن گوشش زنده شده آن مرد را خوشحال
 و از آن مرد کردانی را بنده **و ایضا در ویست** که جوانی از اهل بیت ام در روز بخت آن حضرت
 آمدی و بسیار نشستی و گفتی مرا محبت دوستی شما با چنان آورد و بعد از آن چند روز نیاید
 پس روزی کسی خبر آورد که آن جوان شای چاد بود و امروز وفات کرده و وصیت نموده که
 نماز کنید امام علیه السلام فرمود که چون او را بشویند و بر سرش گذارند مرا بکنند پس چون
 خبر آورد آن حضرت برخواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد و در ای رسول پرورش
 انگشته روانه شد و در خدمتش رقیتم با آن مکان که آن جوان را بر سر خواند و بود
 رسیدیم پس امام گفت یا فلان بن فلان آن جوان گفت لبیک یا بن رسول الله و
 و شربت سون طلبید آن حضرت فرمود از آنجا خواسته بود و او پرسید که احوال آن جوان

که در آن شک ندارم که روح مرا بقی گرفته و از سجده سستی شدم و الحال آوازی شنیدم
از آن خوشتر هرگز بگوشتن آوازی نشنیده بودم که با تخی گفت روح این جوان
بتن وی برسد که بجهت علی او را از ما درخواست کرده و بعد از آن مدت در دنیا
بزیست **و ابی عبد الرحمن بن کثیر** روایت کرده که در راه مدینه در غزلی در بختی
خفاک شده منزل کردم و دیدم که آن حضرت لب مبارک بجنبانید و فغانی بسیار
در آن درخت ایستاده سرخ و در زدن آن درخت میرفت و میخیزد **و ابی عبد الرحمن**
القوی و دیگر کتب میسر سلطوره روایت که بجهت مسلم از آن می شنید روایت نموده که
گفت در خدمت ابو جعفر علیه السلام بودم که مردی آمد و گفت یا بن رسول الله من از اهل
و همیشه قولای من بشا بوده و دیدم که خدا بر او رحمت کند و قولای بنی امیه میگوید و از او
ایشان بود و مرا بسبب دوستی شما و اهل بیت داشتن می داشت و بعد از من فرزندی داشت
و مالش را از من پنهان نموده و بعد از او هر چند نفی نمودم و انتری از آن مال نیافتم
و دیدم که در موفقی جفا بچشم من نهادم و حق کرده پس آن حضرت فرمود که خواهی که بر سر
بتو نشان دهم و خود او را به چن و از او بشنوی آن مرد گفت میخواهم و او را به چن که
نشان مال بیایم و هم از دوستی بنی امیه را با بنایم امام علی است و حق از حق برادرش
بر آن چیزی نوشت و با شکسته خودم نموده گفت ایست بگو رستم بقیع شود که در آن
را انداختن مردی نیز تو خواهد آمد نامه را آورده پس روز دیگر بخدمت امام رفتم و به او
گفتم که آیا آن مرد چندی باشد بعد از رفتن من گو آن شخص مستوری خواست چون
در آمد و گفت خدا را تا تر است که علم خود را به نزد کذا داده و در شب نامه را برده و چون

بنی امیه

بقیع رسیدم و زحاکان را آواز دادم مردی با دستهای سفید که بر سر داشت
پیدا شد و گفت چه حاجت داری نامه را بوی دادم گفت مر جفا بر رسول جت تو
و چون نامه را خواند گفت دوست میداری که مریت را به منی گفتم بل گفت چه حاجت
داورفته بعد از آن در سیاه را در سیاه در گردون داشت و با تخی از آن
پروان آمده پراهنی سیاهی پوشیده آورد و گفت این است پدر تو که از آن
و دو دهنم زک و بر او ایستاده و گفتم ای پسر این چه حال است دوستی بنی امیه و تخی
اهل بیت رسول که امروز بشما هم مرا بر این حال آمده غوث طال که بنی امیه در
کشتی و از عذاب بستی بر او بعد از موضع آن زمین را بکن و صد و پنجاه هزار دینار دفن
کرده ام و پنجاه هزار دینار از آن بجهت بن علی و به باقی حق است اکنون در خدمت میخواهم
آن مال را بیایم پس رفت و بعد از چندین از امام علیه السلام شنیدم که آن زرد را آورد
و بعضی در وجه قرض رفت و بعضی از آن قرض می خریدم و آن مرد از پیشانی که تقیم در دست
ماداشت نفع کلی رسید و از نفعی که با رسیدن نفع کلی یافت **و ابی عبد الرحمن**
از فیض سلطوره روایت نموده که او گفت بجهت آن حضرت رفتم که از او سؤال کنم
که آیا در محلی نشسته باشی یا بیشتر سوار باشی غارتب توان کرد یا نه پس چون امام
فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که بر اعداء خود سوار می شود نماز
میگردد پس هرگاه باشد در آن حالت هر طرف که رود داشته باشد نماز میخواند که **و ابی عبد الرحمن**
در همان کتاب از عبد الله بن عطاء نقل نموده که آن حضرت مشتاق شد که نماز
نماید و در پیشی که داخل مدینه میشد همواره میسر و بود و با آن بسیار به من ترشده و سر نماز نموده

پچیس اینیفرنی گزرد

22

نام امیرالمومنین علیه السلام در اینجا بتفصیل ذکر شده و نام آن حضرت باین عبارت
مستور است که محمد بن علی امام بعد از ایدیه یعنی امام مجتبی محمد بن علی است که
پیش امام است **وایضا در کشف الغم و دیگر کتب ماثبت** و احادیث و سیره و تاریخ
مذکور است که حق تعالی بر رسول صلی الله علیه و آله کافری مکرر کرده شده و در ششاد
انجا دوازده مکرر بوده و میراث علی علیه السلام رسول خدا را خیر داد که حق تعالی امر نموده که
کافری را بعلی علیه السلام داده که حق تعالی امر نموده که این کافری را بعلی علیه السلام داده که این
اورا که بکت بر سر او تین را و علی نماید آنچه در آن نوشته است **امیرالمومنین علیه السلام**
ماور است که در صین حیات آنرا بفرزندش حسن علیه السلام داده و اورا از این
کفایت دوم را بکت به علی نماید باینج در کت نام او نوشته شده است و او نیز
در وقت رحلت برادرش حسن علیه السلام بشی آنچه مذکور شد امر نماید و ابوعلی
الحسن و ابو محمد بن علی همچنین تا بام دوازدهم علیه السلام هر یک با خود گردان
خود در کت هر خود نظر کند و هر چه از زبان الله باین ماور شده اند علی نماید **و از جمله**
مواظف و مضایح بر آن حضرت است چنانچه در رسول الله مذکور است که ما من غلب
افضل من عفة بطن و فرج و ما من شئ احب الی الله من ان
سئل ما یذبح القضاء الا الدعاء و ان اسرع الخیر لوالی البر و ان اسرع
الشر عقوبة البغی و کفی المرء عیباً ان یسرع ان یبصر لئلا یسر
یعنی عنه من فضله و ان یامر الناس بما لم یفعله و ان ینتی الناس علی
لا یسمع لا یستطیع الشغل عنه و ان یؤدی جلیسه بما لا ینفعه یعنی سبب عیب

زیدتی میت برادر کسی که و فرج خود را از جودل حسد اندک دارد و هیچ چیزی را
حق نمی انگذرد و دست ندارد که سبزه از دست او ال کند و دفع میکند قضا را که عا و هیچ
عیسی بآن نرسد که شخصی عیب دیگران چنان باشد و بر عیب خود چنان
و بر نقصانی که دره منسوب باشد و او کند مردم را چیزی که خود نمیکند باشد
باینی نماید و دیگر از از چیزی که خود نمیکند باشد و از آن نیست و آنکه شت و انداز آن
رسد به حدیث من خود چیزی که با نفع رسد نه آورده اند که از وی در حضور آن حضرت
حجی و عوای دوستی و صداقت با هم داشتند آن حضرت فرمود که پس شما دوست
و صدیق یکدیگر نیستید و خادم آن حضرت که سلی نام داشت درایت کرد که در دست
خود ندیدم که کسی بدین آن حضرت بیاورد بی آنکه از نفعی بیاورد البته تا در خانه
چیزی نماند و در حقیقت نفع نیستند و احسانی که میفرمود و عا بزرگ که کسی
از پانصد دینار و صد درهم بود تا هزار درهم و صد دینار هزار دینار و صد درهم
ما حسنة الدنيا الاصله الاخوان والمعا رف یعنی نیک دنیا اصله اخوان و المعارف
الا شکر رس نیک در بوستان و مهربانی نمودن برادران و یکی از ایشان باین سوره
کیشتر نام در خدمت آن حضرت شکوه نمود از پریشانی و مهربانی برادران و آن
حضرت فرمود که بقرآن اخ برعائك و يقطعك فقرا یعنی برادریت آن برادر که
در وقت غنی و مالداری تو رعایت تو نمیکرد باشد و دوست نموده باشد و در وقت پریشانی
از تو ببرد و دوری نماید و از کلام مخبر نظام آن حضرت است که فرمود اعرف المودة
لك نية قلبك بالذي قللك یعنی بشناس دوستی خود را و دل برادر خود را که

که در دل

که در دل تو است و این فرمود که نیت مسیح و پیروان که به تبه باشند از علم جسم
و دانش بهره داری و این آن حضرت میفرمود که بليته الشا على عظمة ان
دعوا لله شحيبو الكا و آن ترک کام لم یستند و اینها یعنی از راه آزارش مردمان
برادر نیست مشکل اگر ایش را راه دست میجوینم و ولات میکنیم اجابت میکند
من آید و اگر او ایستد ایم ایش را بحال خود آیت نمی یابند بفر از او راه نای دیگر دارند
و در ولات و کرامی بر می نمایند و از برادران آن حضرت عبدالله بن علی متوفی
رسول صلی الله علیه و آله بوده و او مدتی نفع و فاضل و محدث و صاحب تقوی و دوع
و عربی علی متوفی صدقات امیر المؤمنین علیه السلام بود و با سخاوت و دوع بود و متقی
و عظیم الشان بود از مشغول است که میگفت المعطر في حشا كالمعطر في بعضنا
یعنی کسی که در دوستی با افراد کند چون کسی است که در دشمنی با افراد کرده باشد باید که
مردمان حق خویشی و ذابت را بر رسول الله رعایت نمایند و مرتبه و مقامی که در نسبت از
برای ایشانست کنند که حق مانی گناه مارا بکنند و ما میگوید و بفضل و رحمت خود را را بخواند
و حسین بن علی مروی است که ترس و گوشه گیر و متقی و مستجاب الدعوه بود و در کشتن المودة
و حق الله عند نفل کرده گفت ابراهیم بن مثنی مخرومی را دالی میند کرده بودند و او
مردم را مجسمه رسول الله صلی الله علیه و آله جمع میکرد و بر سرش میرفت و هر چه بپوشش
بود از بوششست نسبت امیر المؤمنین علیه السلام میگفت و آن سرور دین و دنیا را باید
یاد میکرد و روزی ده انشای آنکه او بگوید خود مشغول بود من بر حسب رسول الله حسبکم

نا بیدم از آنکه اینچنان معون میگفت تا بپایان آن نه ایشتم ریم که قبر رسول الله
شکفته شد و دی سیف پیش برآید و گفت یا عبدالله می شنوی که این چه میگوید
گفتم ای شیخ من و از آن در نجس گشت چشم گشت و قدرت الهی را بدین نگاه کردم می
ابراهیم از من جدا شد بپایان و جهان بر زمین نقش بست که فرما از آنجا درویش
و باز از سارها برآید من شکر آتی بجای آورده است و مال بچانه رفتم و حسن بر علی
محمدت و نعلین القدر بود و در کتاب بنص و دیگر کتابها از سبب صحیح نقل شد
که گفت در حضور من روی از مردم پرسید که عدد ای که او صبا چند است از مردم
رو در زده اند و دست مبارک بر پیش امام محمد باقر علیه السلام نهاده گفت سبب
صلب هذا یعنی از جمله درآورده کس گفت کسی از پشت این سبب من خواهد بود
و زید بن علی بعد از امام محمد باقر از برادران دیگر افضل و اودع و افقه و شجاع بود و از
و منی از من میفرمود همیشه در فکر آن بود که انتقام حدیث امام حسین علیه السلام از دشمن
و طلب خون آن حضرت گشتند و از این جهت بعضی را قتل آن بودند که آن دعای امامت
میکنند این سخن مطلق از آن صحیح غلط بود چه او برادر خود را می شناسد و مقام او
او امید است و در وقت وصیت برده جانشین ساختن آن حضرت امام محمد باقر
علیه السلام را حاضر بود و یقین داشت که مستحق خلافت حقیقی امام محمد باقر علیه السلام
و بعد از او امام جعفر صادق علیه السلام است و بعد از او امام جعفر صادق علیه السلام
و معصومش از غرض انتقام کشیدن از اعدای اهل بیت علیهم السلام بود و سبب چشم

بفرمود از طلب خون امام حسین بن علی علیه السلام چیزی دیگر مستحب و آن این بود که
دعای حبس است ام بن عبد الملك لعنة الله اوردند که در مجلس توحیدی آن ملعون
اهل مجلس خود را از خود که در مجلسی بنشینند تا چون زندی بیاورد خود را در مجلسی
نه چندی بر کرد و چون زندی بیاید و جای خود را در مجلسی است نه چندی بر کرد و چون
و شنید که است ام این طرز سخنش کرده گفت ای است ام از فدای بی بریده که از تو
کثیر بود و بدید گفت اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام معبر خدا بوده و یقین مرتبه نبوت
بزرگتر است از مرتبه خلافت و کثرت اگر حدیث رسولان و دیگرش علی بن ابی طالب
با شد کثیر بودن مادر او را نقصانی نپسند است ام از مجلس برخاست و حکم کرد که زید
در شهر او بنات و اولاد زده از آنجا برآید و با خود گفت که هر که از من می شناسد
و نیشش باید بود و چون بگوید رسید جوی کثیر با دست کردند و عدد بیعت میان
گفت معبره مسطور است که بچشم برآید رسیده بود زید اعتقاد بیعت است آن بود
دروزی که وقت کار روزمان بکار و کارزار بود اهل کوفه عبادت بالوف باقی
که امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل کرده بودند با او پیش گرفته و او را است
دشمن سپرده و در آن روز بفر از اندکی از دوستان و موافقان کسی را
و کرده اندک بنات قدم و زید نه تا گشته شده و زید بجای آنکه که او را امام
میدانند و میگویند امام کسی است که سید فاطمی باشد و غرض بیعت کند نقیض
معروف و منی منکر و میگویند چون امام جعفر صادق علیه السلام در خانه نشست طلبت
فرمود امام یمنت لیکن از زید سلام الله علیه رویت که گفت من از اعدای شما را

این اخی جعفر علیه السلام یعنی آن کسی که اراده جهاد دارد به نزد من آید و آن
کسی که علم و دانش میطلبد به نزد پسر برادر جعفر صادق علیه السلام رود و اگر او را
دعوی امامت میسر شود نفی علم و دانش از خود بگیرد زیرا که می دانست که واجب است
که امام عالم از رعیت باشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است
که فرمود مورحم الله عقی ذی الطغف لوفی یعنی حق من است که در حق من
اگر بر دشمن فلسفه می یافت هر اینه و فاجحی میسر شود و حق را صاحب حق رسیده و
منتهی است که چون جز شهادت ربه بحضرت امام علی است رسید بسیار است
و کمال عز و اندوه در آن حضرت مت دیده نمود و ابو خالد واسطی روایت کرده است
که در آن وقت آن حضرت مبلغ هزار دینار بمن تسلیم نموده فرمود که این نزد اجداد
و اهل آل آن برسان و من آن مبلغ را برده بایست که رسانیده و در سبب
شدن قوم از دین رضوان الله علیه وجه مختلفه مذکور است بعضی گفته اند که
چون ظن شیعیان که در کوفه بودند که حنه و یزید با جارت حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام است بر وجه شده و چون شنیدند که امام او را از حنه و یزید منع نموده الله
از بر گردیده و زیاده گفت و گفتوا یعنی را ترک کرده و آنها که باز مانده بودند تا قتل
عمد را در قضا نام نهادند و بعضی گفته اند که چون قوم شیعه بودند بعد از آنکه با او بیعت
با او کردند با او گفتند که از شیخین بهتر کن تا در راه او و یاری تو کید و شوم و چون
بجبت مصیبت از آن متناع نمود گفتند تا از رضای تویم یعنی ترک متابعت
و معاونت تو نمودیم و زیاده گفت برید که شما رفته آید و نام اینجاست رفته شده نام شیعه

و یزید را هیچ راه نداشت آنست که روزی از پدر پرسیده بود که در حق ابی بکر چه میگویند
بنابر مصاحبت در جواب گفت نه بود و چون در روز جنگ تیر بر پانی مبارکش
زده از اسب جدا شد گفت این سالی عزیله بجای شما افتاد و اینها هنا المقام یعنی
بجای رفت که حال ابی بکر و از من می پرسید البته آن را با چنان مقام رسیده و ما
این روز نشیند ستمان میگویند کلام ربه این معنی دارد که چون ابوبکر و عمر را دوست
میداشتم شیعه ترک من کردند و کلام با چنان رسید غلط میگویند کلام ربه اشارت به این
معنی است که یکی از ملوک اندران گفت حسین بن علی را در سقیفه بنی ساعده کشته
یعنی روزی که ابی بکر را غلبه کردند و برادر ازین کلام همین معنی بود و بعضی بسند
ابوبکر و عمر خلافت را بدست گرفتند و این روز پیش آمد و بعضی گفته اند چون
از کوفه آمده شده یکی بسبب نقض عهد از آنست که پرسید گفتند امام جعفر امام است
و زیاده شنیده گفت و گفتوا یعنی را ترک کردید بنابر این اسم رخص بر شیعه
یافت و معنی آنست که پیشتر مذکور شد و شب اول او صفر است و انبی و عشرین
بود که زیاده حنه و یزید کرده و از آن همین نام که از آنجا که او می پستند و زیاده
پسویای کوفیان تنج کرده با دشمنان که نهایت بسیار بودند کشتن نموده و بعضی
غربت شهادت چشیده و دوستان خجسته دانش کرده و بعد از چند روز مخالفان
بسی بسیار از قریش خبر یافتند و جب مبارکش را بر و ن آورده و شیعیان را به نزد
شتم ملعون و نسبت دهنده و حبش را برادر کرده و چون بریده بود بفرمان
ایزدی غلبه و آن جمع آمده و در طرزه العین تار بر لبش و پیش او تنبیه شده و بعضی

چشم خلق پوشیدند و در کتب رجال تو گوشت که او از پدر خود امام جعفر صادق علیه السلام
احادیث روایت نموده از آنجمله در کتب مضمون تو گوشت بسند صحیح که زین بن علی
گفت در خدمت پدر نشسته بودم که مردی برخاسته پرسید که یا بن رسول الله
هل عهدا لنیکم نبیکم که بگویند بعد از او ایماة قال نعم اثني عشر عندنا
بنی اسرائیل معنی ای از بنی اسرائیل است که بعد از او چند است فرمود که بنی اسرا
که بعد از او بعد از نبی است که او از او تن بودند اللهم العن من ظلمنا
و اذبح من مضرة و بعد از او یکسری بن زید رضی الله عنه در مبادی زمان مکتوت
ولید بن یزید لعنه الله سبحانه فراسان رفت با هفتصد کس خبر داد که بنی اسرا
و او نیز بجلیه فضل و علم و نبی عت مشکی بود **و ذکر امام جعفر بن محمد صادق**
بر پیش امام محمد باقر ادرش ام فزده و حضرت قاسم بن محمد بن ابی بکر است گفت
ایما برش ای عدا الله و ابوسامعیل و القاب مبارکش صادق و صابر و فاضل و ظاهر است
القاسم صادق است و جعفر بن عقیل معتدل قات کند کم کول بود و شاعر است
جعفری در دانش مفصل بن عرفش فاشش ما شاء الله لا قوة الا بالله استغفر الله
معاصرش از خلفای بنی امیه است م بن عبد الملك بن مروان و ولید بن زید بن
یزید بن ولید بن عبد الملك و ابراهیم بن ولید بن عبد الملك و مروان بن محمد بن مروان
و مشهور بود بمروان حار و سفاح که او کین خلفای بنی عباس بود و ابو جعفر منصور
که دوم ایشان بود و ششم از امالات این دین فرموده است که او است و قالی
و در باب مناقب سید و مناقب جلایه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام صاحب

حضرت

و منزل المقام که از خاندان کشته شد و تقوی عدد الحاضر و مجازین
فی انواعها منه التقص الباصر یعنی مناش بلاای حسب کده
است و حیران شده است و از انواع آن هشم و در بین بناحتی
ان من کث علومه المفاضه علی قلبه من سبحان التقوی
صارت الاحکام التي لا تدرك عالمها والعلوم التي تقص
الافهام عن الاحاطة بحكمها فاضاف اليه و زو جعفر بن
بسیاری علوم که بر دل منزل حکمت آن و ادرش علوم الانباء و المرسلین
و بختند هر یکی که بسج عاقی علت از آنند و هر یکی که بسج علی راه کده آن
نسبتش با حضرت میدهند و از او روایت می نمایند و کتب جعفری که در مرتب کرده
بنی عبد المؤمن میراث مانده و ایشان از یکدیگر میراث می گیرند که از کلام منجر نظام آن
حضرت که احوال گذشته و آینده از آن استخراج کرده اند و میکنند و در این معنی
بلند و در جرح است و در قبایل او صاحب کشف الغم میگوید که کتاب جعفر مشهور است
است که ما من خلیفه در ولی کردن امام خاص علیه السلام بچند جلد عهد کرد و عهد بطراف
امام علیه السلام فرمود که الجعفر و الجماعة ندان علی خلافت خالك و آخر چنان
که امام علیه السلام گفته بود اولاد او و جماعت حضرت علیه السلام ذکرش فرمودند موسی و عیسی
عبد الله و اسیر و سحر و انبیا کی اقم فزده نام داشت عمر و زینش شصت و شصت
از آنجمله و از ده سال در خدمت پدرش امام زین العابدین علیه السلام گذشت و سیزده سال
بعد از وصیت جعفر با پدر بزرگوار امام محمد باقر علیه السلام گذشت و سی و چهار سال در آن

و تفاوت آنحضرت بود و سبب و منش نوری بود که بفرموده مفسر و تفسیری یعنی ابو جعفر در وقتی غیر
 آنحضرت نود و نسیه نه و غیر غرضش در بقیع چنانکه گفت اللّٰهُمَّ اَوْفِنَا و لا
 خَوَانِي الْمُؤْمِنِينَ شفاعت و زیارت علیہ السلام و آنحضرت در بیان ارادت
 خلیفه پدر دومی و قائم مقام و نزد خاص دعای جلیل القدر و عظیم بود نقل کرده اند علی از مسیح است از گفته
 آنقدر احادیث و اخبار که از آنحضرت نقل شده و وفات کرده اند نقل اخبار و جمعا که از آن
 را از آن خود نقل کرده اند و جمیع اهل کرام کرده اند و صاحب گفت اللّٰهُمَّ اَوْفِنَا و لا خَوَانِي الْمُؤْمِنِينَ
 حدیث اجمالی را درین و تفاوت آنحضرت را جمیع مودعانه عدد آنها بچهار هزار کس رسیده
 و چهار صد کتاب حدیث بعد از آنحضرت درین حدیث مایه متداول بوده که را در آن
 حضرت تصنیف یافته اند و در آن کتاب اصول یکصد و نه و امر و درین حدیث
 و ابواب و اخبار بر ائمت آنحضرت آنقدر است که بنان حمالان را از طعن بشهره کنند و گمانه
 ساخته و بر آن چیزی که دلالت بر شهادت آن کس که که مفهوم نباشد و کمال نقل
 بسبب علم و عمل نباشد باشد و در وقت آنحضرت دعوی امامت کرده باشد و بجا چهر
 دلالت بر ائمت آنحضرت خواهد بود و اگر چه که گذشت در هر زمان ائمت امام معصوم
 که باشد در زمان آنحضرت غیر از آنحضرت معتقد بود که در دینی او پس آنحضرت
 امام باشد و در دین نیز که در دین مردمان از دست و چرخ ارادت ائمت علی علیهم
 السلام که بر ائمت آنحضرت ظاهر شده و چیزی چند که دلالت بر ائمت
 و حقیقت آنحضرت بکند و در بطمان دعوی دیگران از آن
 جا بسیار از وقت آن آثار را رواست

نموده اند

نموده اند از موالف و مخالف صاحب مصول الهی و صاحب موالف و صاحب موالف
 روایت کرده اند که شخصی از طبیبستان نزد منصور و انقی غازی نود و نسیه نه
 در حق آنحضرت گفته اند چنان کرم سافت که ریح و نیز را تهدید تمام نموده که
 جعفر صادق را حاضر کن و چون از دور چشمش بر آن حضرت افتاد گفت خود امیر
 اگر من ترا نکشم و چون آن حضرت به نزد یک سیه منصور رسیدی ابو جعفر گفت بکن
 بر من می شود ای دشمن را از من پرسید ای چنین و چنین میکنی آن حضرت گفت
 قسم که اینها که تو میگوی مکرده ام و از خاطر من نگذشته البته آنها که اینها
 بتو رسیده اند که زب و دشت اینکند و بر روی غلام که در غف
 و اتوب بنی جلد است شده و چه نمود و سپاه را عطا رسیده است که در پیش
 پیغمبر خدا بودند و نسبت تو با من پیرسد و میجو ای که بی روی است که کنی
 هم آنچه میگوئی کرده باشم تو بگفته ای می خود علی کن و چون این کلام از آن
 بشنید گفت باین قسم که بالا بر آن حضرت را در بیکوی خودت بنده گفتم
 طایف بن طایف مرا بفرماد که تو اینها کرده من خود اگر او را حاضر کنی بر تو ظاهر شود
 صدق من و کذب او پس منصور آن شخص را طلبید و گفت تو چنین و چنین از
 من بفرمودی گفت بل گفته ام و شهادت بعتسم نمودن نمود امام علی را که نمود
 رحمت ده که چون قسم میخورد من او را قسم بدم گفت بده قسم نمود که بگو
 برست من حول الله و تقوته و المحبات الی حولی و تقوی لغد فعل
 کذا و کنیا آن به بخت خون گرفته سافت مکر کرده و چون دیگر علانی بر او همان کلام

بر زبان آورد و طبعی که بر آن نگذاشته بود که در همان مجلس شش گشت و با برادرین
تیم چهیم رفت و چون منصور چنان دید که گشت باهای آن ملعون را گرفته از مجلس برود
و فی الحال طریقی که بوی خوشش در آن بود طلبید و از آن طلبید و بوی مبارک
عبدالستام را میداد و مشایخت کرده و غدر خواهی نموده **و ایضا در آن کتاب** روایت نموده اند
که راود بن علی بن علی عبده الله عباس بن علی بن خنیز را که از موالیان آن حضرت بود گرفته
مال او را بستم گشاید و بطلب گشت و چون خبر امام علیه السلام رسید با او گفت مولای مرا
بجو گشتی و از دعای من ترسیدی و او گفت مرا از دعای خود ترس لی از آن بانی بدار
و خنده از لب بستم که پس آن حضرت بجا نماند و بنا زد دعای خود مشغول شد و سحر است
مجا برداشته و نموده نماز استقامت من از این بانی بخشش و ساقی بر نیامده بود که او را که نموده
از خانه او برآمد و رفت با آنجا که رفت **و ایضا ابو بکر روایت نموده که** در کتب مسطور است
که او گفت بدیده داخل شدم و در اجابت رسیده بود و در قفای من بخدمت آن حضرت
میرفتند و برین مشکلی بود که ایشان پیش از من او را بپشتند و چون خدمت من رسیدم
یا امام بصیر نه انست که بخواه او را بجانب بناید رفت من شده نشد گفتم
بایان من بخشش ازین خدمت شما شرف نموده و توبه کردم که دیگر این علی کنم **و ایضا**
مشهوره نموده است که اگر از ابو حمزه ثمالی روایت که در خدمت امام حنفی علیه السلام
بودم در میان کوه بنه که بیکبار سبزه دیدم که از طرف چپ آن حضرت بود
و آن حضرت با او گفت **سألتک فی حالک الله ما ساد عنک** یعنی ای ثمالی چه
حالت ترا که باین تنه ای مریه و ناگه میگردم آن شک را بر آوردم که از بابت مرعی

میسم و از آن تعجب آمد آن حضرت گفت این راستن ختی این غم نام دارد و بر تو
فست بود که این دشمن نام دارد و این ست و احمینان است جزو فست بشام من الک
و او که امروز در شام مرده و رفت که خبر بای دیگر با و **و ایضا در کتاب** **بجای** **مفضل**
بن عمر روایت نموده که گفت در منی در خدمت امام حنفی علیه السلام بودم که از ایشان
چیزی افتاد که با دو طفل خود را میگردانید و او که دی مرده و از یک است و ایضا
بود آن حضرت پرسید که ای صغیفه چرا میگری گفتم چون گفتم که معاشر من و اطفال من
از این کاهک بود و اکنون در کاه میروم آن حضرت گفت که میخوام که کاهت زنده بود
صغیفه گفت ای منم که از این مصیبت بس نیست که با من میکی (نمود که دست من
حالت که از روی من گشته گفته بشم و لب مبارک بحسب ما بنده و پیران کاه و ذوقی
آن کاه بر جفت و بر پا ایستاد و آن زن خوشحالی گشت بر لب کعبه این شخص
بجای است و آن حضرت خود را در میان مردم انداخت و رفت که با کسی بران
و ایضا در آن کتاب **نموده است** که صفوان بن یحیی نقل کرده که از عصبی کوفی شنیدم
که گفت مشکو من بمن گفت که از خدمت امام محمد دوم شده ام اگر چه بر منم و بخدمت
حضرت رسیدم سعادت عظیم بود با او گفتم بجا است که در دست من چیزی خست
گفت من باید علی و دخت زانی را دم اگر میفرستی مضایقه نیست پیران را فرستم و با
سفر تمیلا کردم و چون بدیده رسیدم آن عورت سپار شد و روزی که داخل مدینه
مردن نزدیک بود من خانه بگرفتم و زن را با آن خانه گذاشته خدمت امام علیه السلام
چون سلام کردم از حال او پرسید گفتم او را محتضر گذاشته و بخدمت شما آمدم

دوم ششم است که
 هر دو در او مجزانه
 باشد

شاید الحال گذشته باشد تا علی کرده گفت ای عیسی از این جهت محمد زنی گفتم بی
 یابن رسول الله منته بود که محمد زن میباش که حق تعالی او را شفا داد بر آنچه ذکر او را
 با کمال در مشغول خواهی یافت پس بخانه برگشتم که از احوال خود بگو گفتم چون غایتی
 من در خود اثر مروت دیدم و در آن اثنا شخصی حاضر شده از من پرسید که مایه
 چیست گفتم اینک ملک الموت بقیض روح من آمده گفت یا ملک الموت ملک
 در جواب گفت لیتک یا الهی گفت است اسرت بالسمع والطاعة لانا
 یعنی حق تعالی ترا امر کرده که فرمان بردار باشی ملک الموت در جواب گفت ای صاحب
 گفت فانی امرک ان تؤخر امرها عشرین سنة پس من ترا امر میبایم که بعت
 سال دیگر او را مصلحت می گفتم السمع والطاعة گفت ششیدم و فرمان بردارم
 و قبول کردم و هر دو از نزد من برون رفتند و آن شخصی دوباره چنین چنین
 پرسیده بود و عمار چنین بر سر دشت دشت نمای امام علیه السلام من با او که من
 علیه السلام را دیده بودم گفتم چون بخیرت امام علیه السلام رسیدم از احوال تو پرسید
 و من گفتم مختصر مشی که استم و تا علی حاضر شده بعد از طواف گفت برو که حق تعالی او را
 شفا داد و آن در آن ساعت که شفا مل بوده شفا یافتی ترا از حق تعالی منجواست
 و با ملک الموت در گفت و شنید بوده سلام الله علیه و ایضا از علی بن حمزه
 روایت نموده که گفت در خدمت آن حضرت مگر مرفتم و در منزلی در زیر نخیل
 خفا نشستم دیدم که نظره در آن درخت انداخت و لب صابو کجسبانه
 آن گفت ای درخت ما را از آنچه خدا تعالی در تو جود دوزی بیدار کن و درخت

مخمران دیدم که آن درخت بر باد شد و غرنمایی که از آن بهتر نموده بودیم هرگز آن درخت
 میرخت و ما بخود مشغول بودیم مردی اعرابی ایضا حاضر بود چون این معجزه دید گفت
 دیدم که از این بزرگتر کسی عیسیا شد پس آن حضرت فرمود ما و شما این عیسیا
 در میان ما ساور و کامی عیسیا شد و سوزده بلکه هر چه خواهم و دعا میکنم حق تعالی اجابت
 و اگر خواهی دعا کنم تا تو سنج شده بعد از سکی شوی و بخانه خود روی و دم کجسبانی
 و ترا از خانه برون کنند اعرابی از کمال حسبی که داشت گفت ای صاحب من که این طوطی
 دعایی کنی آن حضرت لب صابو کجسبانه و اعرابی فی الفور بصورت سکی شده
 و رو بخانه خود کرد آن حضرت بمن گفت از عقبش برو و بپن که چه میکند و من از بی
 رفقه دیدم که داخل خانه خود شد و دم می جنبانید و بهر یک از اهل خانه تعلق میکرد
 او را پیرانند تا آنکه حوبی بر داشتند و دند و اندر آن خانه پیشش برون کردند و من آمد
 و اوم در این بودم که برگشت و در برابر آن حضرت ایستاده اشک از چشمش ریخت
 و میباید و خود را بجا ک میباید و آن حضرت را دم بر روی آمده دست مبارک بر جا
 برداشت و اعرابی بصورت اول شد و آن حضرت ما را گفت ای جان آورده یا نه گفت
 نعم العالی یعنی ای جان آوردم هر دو از ارباب را جان آوردم و ایضا از یونس بن عیسی
 نقل نموده که گفت با جمعی کشته در خدمت آن حضرت بودم کسی پرسید که یابن رسول الله
 اعرابی که حق تعالی در قرآن مجید یاد نموده و با ابراهیم علیه السلام خطاب نموده که
 خدا اربعه من الطین فصره حق علی کل جبل منهن جزا ایان مرغان از یک
 حبش بودند یا از اجناس مختلف پس آن حضرت فرمود که منو ابراهیم که بشا مشی آن

ما بعد گفتیم بی این رسول الله پس چرا غلبه طلبید و کس و باز و بگویند غراب
دانش را در پنج قسم نموده و برای آن زمان را زده خود گذاشت و باقی آن را با هر حضرت
در دستوران و پر و گوشت در سه گفته و چهار بخش کرده و در پر و گوشت خانه گذاشت به اول
طاووس را و از او دیدیم که در پیش رفته و دزد و دزد نیز از آنها جدا میشدیم بی چوست
تا طاووس برستی ساخته شد و سرش بر تن چوست و بعد از آن غراب را آورد و دزد
و باز از هر کجی دزد و دزد بیکدیگر از سرش میکردند تا فرشته و سر بر تن ملحق گشت و آن
دیگر را بهین طریق آورد و میداد و در این میسوست تا چهار مرغ را باز دزد و دزد و دزد
دیدیم و اینها در وقت که یکی از ملک حسنه احوال آن حضرت را شنیده بود و گفت
در وقتش جا کرده بود روزی زیاد می شد که اگر کینه یا در عاقبت حسن و جمال بعضی از
و جای و چیزی چند از آن جناب پس بگفت آن حضرت فرستاده و فرستاده او با آن حساب
هر حادثه آن حضرت رسید و رخصت سلام یافت و مدتی در آن در نشسته و بار غایت
تا بر برین سبب آن الهام نموده و فرستاده را حضرت سلام داد و بعد از سلام آن
گفت من از راه دور از پیش ما پست و همدانده ام و کما قدی ستم و دارم و مدتی است
درین درگاه که سر گردانم اولاد بسیار چنین میکنند آن حضرت سر بر پیش انداخته و جواب
و بعد از لحظه آن بود که و لعلن سبانه تعجب چنین یعنی الله خواهی دست این جن را بگذاشت
مدتی و چون همراهی گذر داشتند نوشته بود که سبب الله اگر من از حیم بسوی جعفر بن محمد
تصاویر طاهر و پاک از هر چه در جیب من بود سبب فلان ملک نمید که فلان نام و او که حق است
نیخواهد که مرا بشمارد بهر ایت غایب گزیده که از آن خوبتر نباشد و تا امروز ندیده بودم با چیزی چند بخت

درستادم

فستادم از هر چه در دلم بود و بوی خوش و دیگر اجناس و چون بچشم را بچشم را باقی
این گشتند انتم هر کس از میان دزدان و غلامان و اسیران خود که امانت حقیقت
انتم داشتند انتخاب نمودم و از آن هر کس صدکس و از آن دهکس و از آن دهکس
یککس را که نیراب بن حباب بود اقامت و دیانت او در ششم انتخاب نمودم
با و سه روز بگرفت فستادم اسید که بر کعبه قبول باید چون معصوم خوانده شد و اقامت
و در آن روز گفت اکنون برگرد ای جان من و هر چه آورده بر که با چیز را که در آن فضا است
قبول نمیکنم زیرا که من شروع در ششم نمودم و آن حضرت فرمود که اگر جامه که تو داری
در پریشیده بر تو گواهی دهد که تو کوی ده مسلمان می شوی گفت مرا آصف اید و من بر پس بر تو
گفته معصوم تو نمیشوم گفت اگر چیزی از من صادر شده باشد بگو بگو
رو بگوید کرده و حاضر نمود گفت خدا را این چستین را که این مرد پوشیده و پس من در آنجا
گذاشته که ای دهر و او را امر کرده که چستین را از پرشون گرفته که دست آن چستین
آنها گفت ای پسر رسول خدا فلان ملک نمید این مرد را این ساخت و او را که رخصت
نمود و در حفظ آنچه با اوست و در راه بنزدی رسیدیم که از دران تر شده بودیم و او را نشناختم
نام را که هر که گزیده است از بی کادی فستاده گزیده را طلبیده و آن راه پراکنده بود و گزیده
مبارک خود را بالا گرفت که با پیشش کما نموده نشود و نظر این مابین برستی گزیده افتاده او را
پیش خود خواند و با او فستاد که خود چون سخن بپوشیدیم باها رسید مندی بجا که
افتاده از طرف بطنی خود نموده نموده چستین را پوشید و چستین را بپوشید و اگر چه
سیاه گشت و نزد یک مردی رسید پس نام علی استم امر نمود که او را بگذارد که

صاحبش گشتن او اولی است و امرش که ایار پس برده و آخر با همس خضار بر
 غیر از کینه بود که داشته و کنز و ماورد نموده مندی گفت صاحب من عقوبت من است
 مرا بکشتن سید می امام علیه السلام فرمود که من شو تا کنز را ببرد و دم من بر او بود و چون رفت
 نشسته است که ملک را میبشید ملک است که چنانچه واقعه کنز را مقدم نموده گفت تغییر را
 نقل نموده و ملک بر دروازه نشسته تا آن حضرت عرضه داشتی نموده و بعد از دعا نوشت که
 چون بجز نفیس بود پس شادی و چهره نابی که سبیل بود قبول کردی و است که البته قیامت
 کرده اند و بر اولاد امینیا اینها یعنی شینا نه و بر شایسته ظاهر شده و خواهر بود پس
 گنیمت را مدینه نمودم اقرار کرد و تقصیر پستین را بکشت من نقل نموده پس هر دو را که
 زدم و شهادت میدهم که خدا یکیت و بمن از خدا ای منیت محمد صلی الله
 و آله که جدقت رسول خداست و تو وصی و جانشین او می آید و دم که از من
 و تقالی از عقب غریفه توفیق رسیدن بخدمت آن حضرت رسیده است که
 نیکوتر از دوستان و شیعیان آن حضرت بود و خدمت آن حضرت را بر باد نهد
 ترجیح میداد تا به نبوت رسیده **و ایضا در آیت نموده اند که شخصی در دم بکشد**
 و مبلغ ده هزار درسم نزد آن حضرت گذاشته گفت من روانه می نمودم تو
 دارم که این مبلغ را تا آن من در اینجا خانه بخورم و در آن شد و چون برگشت
 امام علیه السلام آمد و از غریبان خانه پرسید آن حضرت فرمود که از برای تو خانه
 ساخته ام که بکشد آن خانه رسول الله است صلی الله علیه و آله و بعد دیگر فرمود
 مرتضی علی علیه السلام و در سبب آن خانه امام حسن علیه السلام و بعد از آن امام حسین

بیایم خواند که در
 حضرت آنکه

علیه السلام و درین کاغذ حدوده آن نوشته شده که ام اگر راضی هستی سید است
 و آله هر خانه که درین شهر بپندی از مریات فرمانی کنم و چون آنرا بدین شهر
 وقت شده گفت من این سودا را میبیم پس آن حضرت آن مبلغ را بفرمود ای اولاد امام
 حسین و امام حسن علیه السلام قنیت نموده و آن مرد در آن منزل خورنده و چون بخار نمود
 چهار شد و اهل بیت خود را جمع نموده ایشان را فرمود که آن کاغذ را با او ببر خنده
 خورشید آن بوضیعت او عمل نموده و چون صبح شد دیدند که همان کاغذ بر روی قبر او است
 و بر پشت کاغذ نوشته که بگذر اقامت که امام جعفر صادق علیه السلام هر چه فرموده بود
 وفا نموده و آن شخص را بدین دادند و هم از دوزخ الهین ساختند **و ایضا در کتب**
عده بن میسی از آن حضرت اتم سس نموده و عاکنه که حق تعالی خانه خوب بود
 شیکو و اولاد صالح که اوست کند و توفیقش دهد که هر کس حج بگذارد و مالی بسپارد
 آن حضرت دست بر آورده و عاقر نموده که خدا یا هر چه عاقد آرزو کرده بوی عطا
 تا مردی که در آن وقت حاضر بود گفت در بصره در خدمت عاقد رسیدیم گفت
 آن عاقد را در خاطر داری گفت آری گفت بیا و خانه مرا بین که ازین بصره در آن شهر
 منیت دزدی که از بزرگترین زمان این شهر است از سبب حب صلیب مرده
 و اولاد صالح بدیدم که همه کسایت ترا فرمودم میبازد و چهل دست ترجیح
 کرده ام و بعد از آن روح دیگر کرده و درج آخرین بر حمت خدا و اصل شد **و ایضا**
معجزات آن حضرت که در کتب شیعیان مسطور است و تقدی و از برای سید
 بن سعید نقضی صاحب سبب و حسن را بعضی بر بعضی فصل و بعضی مجمل نقل کرده اند که

کور او از دولت بنی امیه چنانکه از بنی عباس و اولاد امام حسن
 ایستاد و اجتماع نموده اند که یکی را از میان خود اعیان بنامه و با او بیعت کنند
 خلیفه زنده و شکاری جمع کرده بنی مروان را برانداخته پس محمد و ابراهیم را که بران
 بن حسن بن حسن علی بن ابی طالب بودند اختیار نموده و چون ایستادند
 آن دو برادر را می کشیدند و گفتند که بنی محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب را
 نیز باید طلبید و تکلیف کرد تا به او بیعت کنند عبد الله بن حسن شنی که
 پدر محمد و ابراهیم بود گفت او را می طلبید که میرستم که امر شما را بر شما فاسد کند
 مسئول نگردد و کسی که گفت آن حضرت فرستاده استند عای مقدم آن چهار تن بودند
 و چون آن حضرت حاضر شد و از سبب اجتماع پرسید ایشان صورت حال را
 باز نموده و آن حضرت بعد از آن گفت که اگر باید با شما بیعت کرد و از اولاد
 و با برانت بیعت کنند عبد الله با آن حضرت از روی بی ادبی گفت که نمیکنند
 ترا از بیعت بران من الا پس دست به تبارک بیعت کنیم آن حضرت
 فرمود که این امر نه بمن تعلقی میکند و نه یکی از این دو بیعت تو و چون ابو جعفر
 و برادرانش صفاح و ابراهیم و اعلم ایشان حاضر بودند و ابو جعفر در آن روز
 قنای دزدی پوشیده بود آن حضرت اشاره صفاح کرد و فرمود که این امر با تو تعلقی
 نخواهد گرفت و بعد از آن صاحب قنای دزدی و بجزای قسم که زبان و کورگان
 ایشان از خلافت با منی خواهند کرد و بعد از آن حضرت برخاسته چون
 رفت و آن پنج تن شد که آن حضرت فرموده بود و ابو جعفر با آن در آن روز

محمد و ابراهیم سپیدان عبد الله بن حسن متقی بیعت کرده بود و در ایام خلافت محمد
 قریش ایشان سعی نمود و در ایش ترا نیز بقتل رسانید و چون زیاده از نورس
 خلافت نیز متقی و درست بنی امیه بود و بعد از آن بنی عباس بناحق خلافت را بدست گرفتند
 و با نقد و بیعت و چنانکه درست ایشان نامه بنجامه رسید که در بیعت سبب انتقال امیت
 و حکومت از دوستان بنی امیه به خانه دانی بنی عباس که مکرر امامان ما علیهم السلام از آن خبر داده
 و باز باین صورت این حال بران منوال بود که چون دولت بنی امیه روی بران گذاشت
 موسی خلافت در میان بنی عباس جا گرفت و محمد بن علی بن عبد الله بن عباس
 بن عبد المطلب و اعیان بطرف فرستاد که مردمان را با و دعوت نمایند و از آنجا
 عکرم سراج عجبی را که مردی از اهل کوفه بود با جاعلی بطرف نواشان شد و دور
 آشنای راه ابو عکرمه کوفی که وطنش بود رسید و کارس زیاده کرده و دولت
 دواع نموده و ابوسب که بقول اکثر علایا میامیه سنده را ده معقل آینه عجبی بود
 اختیار کرده با او بخوانان رفت و چون محمد بن علی کتاب پر بود و محمد خلافت
 حق او وصیت کرده بود روی آورده و چون بوی رسیدند و بعد از تنزیل او را
 تعزیت نمودند ابراهیم ابوسب را دیدند و چشمه او را پسندید و او را نیز از اعیان
 و او چون کعبه اسان سید سیه پوشی اختیار کرد و بیعت بنی عباس
 اختیار کرد و بیعت بنی عباس را پس پوشی امر نمود و در راه رمضان سال صد و
 نهم از جورت حرمیج کرده و در آن وقت سرداری کل لشکر بابر ابراهیم
 ابوسب قرار گرفته بود و نصرتی که حاکم نواشان بود طاقت مقاومت

که با دانش او امام برانست
 محمد بن علی و حسن و حسین
 اندوه و توبه و توبه

گرفت و چون بشهر سپاه نزدش افتاد و راه درک اسفل مشی گرفته از آنجا که
ورزید رسید و ابوسلم خطبه شیبانی را که بدیش را جی از خارجیان امام میداشتند
بجانب عراق فرستاده و مردان عماره داشت که این فتنه را ابراهیم بن محمد بن
علی بن عبدالله عباس بر پا کرده است پس او را گرفته بقتل رسانید و سقا را بچهر
و دایمی با جی از اعام و اقربا کوبیده بکوفه رفتند و در خانه ابوسلمه قتال که آفر
و زبیر آل محمد کشتند پنهان شدند و ابوسلمه بگریخته شد و ابراهیم سینه زد
میداشت که ابراهیم خلافت را در حق سقا وصیت کرده چون او را قاتل خلافت
بنابرین بقول جی دیگر از علای شیعه سه نامه بدنه فرستاد که شاید یکی از دلاویز
المؤمنین علیه السلام بکوفه آید تا او را بخلافت امینتار نماید تا حدیثی بود که در
بمجلس امام جعفر صادق علیه السلام در آمده گفت از ابوسلمه قتال نامه بدیش آورده ام
آن حضرت فرمود و ما انا ابوسلمه و هو شیعه یعنی مرا ابوسلمه ابراهیم
جبار است او شیعه غر است یعنی شیعه بنی عباس است فقال له اگر بگو
تقر الکتاب و تحبب بما رأیت یعنی نامه را خوانی خواند و جواب بخواهی داد
با پوز رای نخواهی افتضا نماید آن حضرت با خدمت گفت که قریب منی السراج یعنی بانی
به نزد من آر خادم بفرمان عمل نمود فوضع علیه کتاب ابی سلمه یعنی کتاب
ابی سلمه را آن حضرت بر جبهه گذاشت و بر خشت فقال لا تحبب
تا حد گفت که آیا او را جواب میدی فقال قد رأیت الجواب یعنی گفت
علیه السلام که تحقیق که جواب میدی پس قاضی نامه را که مبعده الله بن محمد

مرد نامه و بفرمان جی

با سپاه

با و سپاه او قبول کردند نامه را و آمد بنزد امام جعفر صادق علیه السلام و نامش بود
بگفت است فرستادن ابی سلمه که شیعه از فراسان بکوفه آمده اند بمش
و او نامه بن فرستاده آن حضرت فرمود که منی صاروا شیعه انت و حجت
صلی الله علیه و آله و سلم از فراسان و امرت بلسر الشرا و هل تعرف منهم احدا یا سلمه
فقال لا فقال کف یقولون من شیعتک و انت لا تعرفهم و لا یعرفونک
یعنی کی است این شیعه تو شده آیا تو دوستی ابوسلمه را بخراسان و امر کردی
سپاه بپوشیدن و آیا تو یکی از ابی زبیر نام و لبی شنیدی گفت نه امام
فرمود که چگونه است این شیعه تو باشند و حال آنکه تو ابی زبیر را میشناسی و ابی زبیر
را میشناسند عبد الله بن زید که ابی زبیر را از روی بی ادبی بکفرت گفته بود و در
بنی عباس و جمعی دیگر از بنی ابراهیم با برانش سبقت کردند و آن وقت نیز آن
گفت آن حضرت فرمود که غلط منصفه ای از حجب علی نفسی المنصیح
لکل مسلم فکیف اذخره عنک یعنی بر خود واجب کرده ام نصیحت کردن
برای هر مسلمانی پس چون تواند بود که ترا نصیحت کنم بگردش مکن تا که بفرمان
و عربن علی بن الحسین گفت ابی سلمه قتال را قبول کرد و گفت من نمی دانم
آن کسی که این نامه فرستاده است و بدیش از او فرستادن ابوسلمه خطبه
شکر فراسان سجاولی بکوفه رسیده بود و بایزید بن عمر بن بیره بمکه پرداخت
و از اسب خطا شده در آب افتاده هلاک شده بود و چون سبب بود که این
واقف نبوده لشکر یزید بن عمر و کوفه پس چون روز رسید لشکر فراسان

و پنداری نماید از اوستم هر کسی که او را بر کند چنانکه از سبب ما و پنداریم از آنکس
در دنیا و آخرت پس اگر کسی قطع نظر کند از این حدیث و امثال این گفته چون عی
و مستحق در گنای خود نقل کرده اند که اوستم معنی آن عباس بود اما چنانکه
مخالفت نمود و انکار امامت امیر المؤمنین کرد که فاسد است و از اهل بیت این طور که در
محدان و سنیان و کما صوفیان دوست میدارند محمدان اگر او را از خود شمارند و دوست
استبدادی نیست از این جهت که ایشان نیز مانند او نظر کفر و مظالم دارند و از این
پندار و از اسلام برکنار اما دوست داشتن آن دو طایفه او را باطنی و صفای محض است
اگر چه ظاهر است که سنیان و صوفیان نیز چه حال دارند سنیان باو محبت
دارند بجهت تقویت نمودن ادب آل عباس و صوفیان باو محبت میورزند
الک و دعوی حلول کرده زیرا که بنای مذهب صوفیان بر حلول و اتحاد است و هر
کس این دعوی کرده است دوست میدارد و از خود جدا نمیداند و چون ابتدا میگویند
و مذهب باطلان ایشان در زمان حضرت امام جعفر علیه السلام بود بنا بر عده که اوایل
جزو اول این مختصر نموده همه کلام در بیان مذهب و عقاید و باب جدا کند و بی تمام
میگرداند **باین حال انصافیه اول بلکه سبب انقراض است عرب و قریه**
در روضه موت جعفر صلی الله علیه و آله مانع شد و نگذاشت که آن حضرت و متقیان
خارج گزشت و در شهرستانی که از عظامی ملاکستی است و دیگران از عظام
قابل آن شده اند پس بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله رای مردان مختلف شده چنانکه
ایرانی ایشان مختلف بود و مذهب مختلفه و عقاید مستوفیه و آید و اگر کسی

بر آن مذهب و عقاید اطلاع یابد باید که کتاب راوی الی انجازه من جمیع المملکت
و کتاب و کجا ز المطالب فی ایراد المذهب کو این حوزه عبد الله نوشته و دیگران بهمان
کتاب تبصره العوام و غیر آن که درین باب است رجوع نماید و سنیان اگر چه درین باب
کتابهای بسیار نوشته اند اما اکثر ایشان معتقد به کلام برده اند و چه مذهب حاکم
باید نموده اند و سنیان اهل اعظم البوتزاب رتقی بن الداعی الحسینی قرطبی طریقه
که از بزرگان علای شیعه است اگر چه از برای الزام سنیان در کتاب تبصره العوام
نموده اند مذهب بر بخش بعضی از ایشان نموده اند و کتاب مفضل القاسم فی هدایه العوام
که بعد از آن بری نوشته موافق مذهب است و سنیان را شمرده و این سید
عالمیقدر است که در راه کفر و غزالی و ناصبی محبت کرده و الزام داده است که تمام
سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه شهرت کرده **محبی معنی آن حکای شیعه** گفته اند که آن
که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله با دست امیر المؤمنین علیه السلام قابل شده اند و عقاید
فرقه اند و باقی از امتی بدون اند و جمعی برین اند که اصول مذهب اسلامیه منتهیه
مذهب است و اصول و فروع را همه اگر بشمارند مذهب است و سلامتی از مذهب است
و بهر تقدیر علای شیعه جمیع که در تقدم بوده اند مذهب صوفیه را از جمله مذاهب
گرفته اند و اکثر سنیان خود را شیعه اند و باید که صوفیه از ایشان نند و من صاحب
ابوالمعالی محمد بن نعمت الله بن عبید الله بن علی بن الحسن بن الحسن بن جعفر بن
عبید الله بن الحسن الاصفهانی بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام در کتاب
الایان با اکثر تقریر نموده صوفیه را از طوائف سنی گرفته و نوشته مذهب است و این

و ظاهر کرده اند و در مشهور از نسخ این کتاب که در بزرگان مصنف و از وی نقل شده
شده بود و میگویند آنان که بعد از اهل سنت و جماعت گویند در نوع و در وقت نشین
و حاصل کمالش این است که یکفرقه اصحاب حدیث اند و یکفرقه اصحاب قرآن اند
پس نه بجای که میگویند اصحاب اعتقاد و معتقدند به شیوه یک گروه اند و این است
که در فوق اسناد تواتر هر یکی از شیوه طرق است چنانکه پیش از این یاد کردیم و اسناد
یکفرقه از یکبار است غرض از آنکه میگویند **دوم** معتقدند و این ده فرقه اند و این فرقه
را مرده بعد از آن میگویند **سوم** از آن است که معتقدند و این ده فرقه اند و این فرقه
از آنکه پیش از این معلوم شد که این پنج فرقه یکفرقه شمرده اند زیرا که بعد از آن
شعبه ایشان میگویند که جمیع مذهب و یکفرقه اند **چهارم** را بنام فرقه گفته اند
پنجم را پیش از فرقه گفته اند و او را ده فرقه گفته اند میگویند معتقدند و در وقت
و تواتر و یکفرقه اند و مرده و معتقدند یکفرقه بعد از آن میگویند **ششم** از آن فرقه
مرجه و **الشیان** شش فرقه اند پس میگویند چون اصول این معتقدند و در وقت
ایشان را بدیدم که در هر یکی یک استقصا سخن گویم غرض از آنکه بگویم اگر کسی
نزد معتقدند که صوفیه را یکی از یک فرقه مخالفین گفته و می باید دید که در باب ایشان
به تفصیل در باب حسن بن منصور ملاحظه چه میگویند و درین باب بی تعلیق و بی طرفی
و ملاحظه کن که بنام نوشته اند از این چهار مذهب معتقدند که کتاب ایجاب از مطالب فی الجمله
الذاتیه از هر مذهب است و یکبار **چهارم** است که **عقائد** بنام **شریک** گفته اند که باور داشت که
مشهور بود و در آن روزی زمان بنی امیه این مذاهب را در آن وقت که در این مذهب

در کتاب

در کتاب یاد می آید **الاجتهاد** **سبع** المملکت و کتاب ایجاب از مطالب غایب از این کتاب
آورده دست به ارتقاء را در کتاب مضمون ذکر کرده و از مشایخ صوفیه و شیخ عزیزی
که از مشایخ طایفه این طایفه است در کتاب **نصف** القلوب نقل شده و قشیری که
او را هم قشیری میگویند که از بزرگان علمای اصحاب صوفیه است و صاحب تصانیف
در چند کتاب در سادش اعتراف باین کرده که علمای در اوایل کتاب نفی از انفس
از و نقل کرده و خود باین قایل است و غیر از این در بسیاری از کتابهای شیعه و سنی
این معنی ملاحظه است و با وجود این می باید دید که جمیع از معتقدان در معنی صوفی و معتقد
ایشان چه دست داده اند و چه در رسم یافته اند حتی بعضی از ایشان گفته اند
که عبارت اصحاب معتقدند که صوفی گفته و صوفی گفته اند و طایفه بجهت فریبند که بجهت
رونی کار و در این باره خود را نسبت به آن توهمات که سده قایل شده اند و کرده اند
معاظان نادانسته آن تا به حدت فاسد چه حرف گفته اند و با آن سخنان و این
در وادی که این انداخته اند **اول** کسی که **معتقد** گفته اند چنانکه پیشتر به این نقل کرده
ابو اسمعیل گویند بود و این بسبب آن بود که مانند رهبانان جاهلی بنشیند و در وقت
و آن ملعون مثل رضای در باب عیسی علیه السلام بکلام احمق و قایل بودند و او را بزرگوار
خود این دعوی بنیاد نهاد و درین دو دعوی متردد و مقبل بود و معلوم است که در آن
درای شومش بر کدام یک است اگر گفته در کتاب اصول الدیانات مسطور است که
که او بظاهر سودی و بهری در باطن نمی دهد و هر چه بوده در او شش از وضع این مذهب بود که
این اسلام را بدست زنده از ایشان شمس معصومین چنین حدیث در طعن آورده است

بی روان او را خود صوف بپوشند صورتی گفتند و گاه بگفتند که گاه بنام او
و گاه بنام پدر او ایست ترا بنسب کرده اند **بیشتر و بیشتر** و گاه بنام او
خوانند و چون صفیان ثوری طریق در دانش او را خوشش کرده صورت و رایت نشسته
تجسیم بر مذنب او افروز عزم این مذنب باطل را وسیع گردانند این فرزند
ثوری و صفیان نام گرفته و بعد از آن ایست ترا با یوزید بطلای نسبت دادند یوزید
بطلای لقب گرفته و بعد از آن قابل بودن بطلول در کتاب ایست ترا ملوک و و کتایه
خوانند و چون جبر از ایست ترا در کتاب و سابقه نموده بودند و قابل شده ایست ترا
و حدیث نام کرده و حسین بن منصور صلیح ایست ترا بنسب نموده و بنسب و جلالت
گفتند که در باب شش از خود غلو نموده بگوید ایست ترا بر وجه علول و کتایه قابل
شدند و دیگر گاهی نموده و گاه ایست ترا علالات و غالیه و غالیه نام کرده
و بسبب که در شیعه و ذوق و حد و مردم و بنی ایست ترا برزاقیه و خدا عینه بر کرم
و چون طریق و حدیثی افتراع نموده بودند که مشتمل بر بهائیت و طریقت کفر و اسلام
در هم آمیخته بودند اما ایست ترا نسبت به حدیثی که انداخته و چون منافقان در
کاران بودند رایت خوانند و چون اصطلاحی وضع نموده از انصاف نام نهاده و علای
ایست ترا محققان نام کرده و بواسطه لافهای بسیار که نموده ایست ترا متعلقه
گفتند و اینها همه حیات که پیشترش بر کل این طایفه جاری است و بنابر این ایست ترا
نامها بسیار است و بعضی دیگر از نامهای که طایفه ایست ترا بین نامها نموده اند و بعد از
این نکر خواهد شد ایست ترا و نهائی **استقامت** این طایفه و متعلقه و متعلقه

و بنسب و در زائیده و غلات و غالیه و حلاجیه است و ایست ترا غلات سنیان نام
و این کرده اند از زبیر میگردد و تعسف میخوانند و اعتقاد باطل خود را از ملوک جهان
در زیر زمین با یکدیگر از عقاید باطل خود سخن میگفتند تا شب که بید
و بعضی از زارای ایست ترا که افندی از پاری مرز میباشند بر سر بنبرای
کرده و بیشتر از او بعضی از دوسای این فرقه بگنایه و در بعضی از اسرار خود را که بعضی
گفته بودند و در می بسا میگویند و خود را آن حالات حمود است و در پیش
مینمودند آنگاه یزید که گاه با یکدیگر بی یکدیگر **لغزش** نسبت حجتی سوی الله و سبحان
و سبحانی ما اعظم شانی و دایم التمام و دایم الله فی صوره شیخ
هرم میگفت و او در اصول و بظاهر حلوی و مستحبی بوده و در مذهب مذنب و ملک
عمل میکرد و در این محدوده بنی بوده و سنیان نسبت اند که او سنی ایام حقیقه و مسلم
بوده این محض افتر است و آن شقی معاصره امام حسن عسکری علیه السلام بوده و در
خدمت حیف کتاب کرده بود و اکثر این طایفه بظاهر مذنب و محسن و ملک و ذوق
عمل میکردند و بظاهر شیخ و ملک مذنب بود و ذوالکون و شکر ملک بود و پیشتر این
طایفه در باطن ملوک بوده اند حسین منصور و سایر را از بنایند هم گفته اند و کوفه و
خود را بنی عباس و پیش ازین طایفه را بنی توفیق بنی ادریس آمد و از حاکم کی
فتویٰ بنی ادریس شده اند که این روح است که از ملکای حضرت صاحب الزمان است
و عادت معصیان است که هر کس را که از این طایفه میبیند که رسا این را از حد
و برده از روی کفر خود برانداخته اند باینکه بواسطه حسین بن منصور صلیح که بنی دقا

و اکثر صوفیه نیز دعوی دانیسی است که میکنند با کمال در یک جا با پناه و قایلند
درین طور جا با از غلبه تعصب قاعده مذرب باطل خود را فراموش کرده بدو قایل
قایل می شوند و میگویند و حسین بن منصور حلاج و دو بایزید بطاعتی بودند که
یکی از ایشان که کافر بودند و دیگری مؤمن بودند و از کمال برادران الله و سید باو که
کول نخود و دهانه که از انانان با احادیث بسیار در طعن این طایفه مرویت و
متقدمین علمای مذهب این فرق کتبهای بسیار نوشته اند چون در کتاب
مستطاب کلینی حدیثی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و ای اطهرت البصیر
فی اتنی فلیظفر العالم علیه من لم یفعل فعليه لعنة الله یعنی هرگاه ظاهر شود
در میان است من بر عتبا پس می باید که ظاهر عالم خود را یعنی انگشت
میداند که آنرا بدعت است می باید که مردمان را که سزد که آنرا بدعت است اگر
اطهار علم خود نکنند مردمان را که سزد بدعت است عذاب است و سنی نقل کرده
که من علم علما و گفته الحکم الله تعالی یوم القيمة بلجام من النار یعنی هر کس
بدان علی را بدینان دارد او را لعن میکند و از احادیثی منی در روز قیامت می گویند
آتش روزنه و این یقین دارد که بسیار کسی از شیعیان فریب شیطان خورده الله طایفه
و مذرب صوفیه را حق بدست است الله و مایل بایشان شده اند و بعضی از موافقان
که بعضی از این طایفه بجهت مردم فریبی در نظم و نثر خود بکار برده اند شیعه شده اند
و از عقاید باطله ایشان غافل گشته اند و روی آن کرده غاصد عقیده اصحاب کرده اند
خواست که اندکی از عقاید بعضی از طوائف ایشان را درین کتاب ذکر کنند تا از لحاظ

و لعنت حضرت رب العالمین امین کرد و دشمنان از بد اعتقاد ایشان
و افت گشته از دوستی ایشان بهر نزد ایشان بنظر اندازد تا در پناه ضلالت
نهیشتند و در روز قیامت با آن جماعت محن و مکر شوند زیرا که در حدیث است که
المرد یحشر مع مزاجت و یکر بسند صحیح مرویت که از احمد بن ابی نصر زعفرانی
را سماعیل بن بزج از حضرت امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود من ذکی
عنده القومینه و لم یشکرهم لمسانه اولیقه فلیس متنا و من انکرم کما فاما
جاهل الکفار بیزیدی رسول الله صلی الله علیه و آله و یکر در حدیث بسند
صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر مذکور روایت شده است که او گفت قال رجل
اصحابنا للصاقد جعفر بن محمد علیها السلام قد ظفر فی هذه الزمان بجم
یقال لهم القومینه فما نقول منهم قال علیه السلام انهم اعداءنا من ال
الیهیم هم و منهم و یحشر معهم و سیکون اقوام یدعون احبنا و یبایعون
الیهیم و یشبهون بهم و یلقبون انفسهم بیهیم و یا قلوب اقلو الیهیم انهم
مال الیهیم فلیس متنا و انما منه براء و من انکرم و رد علیهم کان کفر جاهد
الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله پس بدو صوفیه تا طایفه
از مخالفان الله معصومین علیهم السلام الله و از انانان معصوم حدیث بسیار در
طوائف ایشان منقول است و چون چنین باشد و حال که در کتاب مستطاب
کلینی مروی است و مسطور است بسند صحیح از حضرت ابی عبد الله جعفر
بن محمد الصادق علیها السلام که آن حضرت گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که آن
عند بدعتی بکون من بعدی یکاد به الا یان و لیا من اهل بیتی مکرر بام

يذنب عنه ينطق بالهام من الله وعليل الحق وبيوده وبيوده كيد الكائين
 ثا عشر واما الاصل الثاني واسبب چون تواند بود كه نه هي ودر عتي كه در زمان جعفر صادق
 وضع كند كه از همه اهل بيت الله معصومين عليهم السلام اهل آن رحمت را بجهت خود
 سازند چنانكه بپيروي كنند كه ان احاديث آن ظاهر است آن حضرت
 سخني كويد و فرمايد شش مئين **ديكره الاله اذا تخطى** در رد طائيفه مستبد
 احاديث بسيار منقولست و اگر چه از باقي ائمه ائمه عتبه كه از اولاد ائمه اهل آن
 حضرت اند حديث بسيار در رد آن حاجت مرويت اما از آن حضرت اهل بيت
 در آن باب بيشتر روايت شده و آياي كرام آن حضرت از بعد آمدن اين گروه خبر
 و اكثر ائمه معصومين بلكه رسول حضرت رب العالمين نيز صلوات الله عليهم اجمعين
 اين طائيفه را لعنت كرده اند بايد لعنت كرده اند يا از لعنت كردن ملايكه پرست
 جز داده اند ليكن بعضي از آنها كه دعوي علم كرده اند از آن جعفر بوده اند و بعضي
 نام كرده اند اما از جمله احاديثي كه از حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله مرويت
 و مشهور است حديثي كه از او در چند كتاب از كتابهاي تفهيم عايشي روايت شده
 و از متاخرين شيخ درام بن ابی فراس عليه السلام در مجروح خود ذكر آن كرده و آن حديث
 اين است كه سفيان بن علفه و اكثر در انساني سفارستهايي كه ميسود اما در فساد
 فرمود كه يا اباذر كيون في آخر الزمان قدم يلبسون الصوف في صبيهم
 شتائهم يرون الفضل لهم بذلك على غيرهم اولئك يلعنهم ملائكة السماء
 والارض وصرح ترازينهم از سفيان عليه السلام كه حديث در طعن ائمه است
 و كنتم كراهيت درين باب است و در باب انبواشم كوفي نيز كره ائمه اين حديث

احاديث و در دست از آنها يك اين است كه علي بن الحسين بن موسى بن بابويه قمي
 رضوان الله عليه در كتاب تريب الاسناد و خود روايت ميكند از سعد بن مسعود
 از محمد بن عبد الجبار از حضرت امام حسن عسكري عليه السلام كه آن حضرت فرمود كه
 پسر پند از حضرت ابي عبدالله عليه السلام يعني امام جعفر صادق عالم ابي عبدالله
از ابي امامت صوفي كوفي را آن حضرت فرمود كه انكه كان فاسدا العقيدة و جبارا
 و هو الكافي ابتدع مذهبا يقال له النضوت و جعله مفر العقيدة
 الحنبية و در بعضي از روايات و از علي بن الحسين ذكره هم بسند و يك روايت
 كرده اند كه آن حضرت فرمود و جعله مفر العقيدة الحنبية فاكش الله حدة
 و حجة لعقائدهم الماثل و آن كتاب شريف بخط مصنف رب تيف افتاده
 و در آن حديثي ديكر در باب اين گروه مسطور است كه در آن از فساد و جهل و مصوم
 سؤال كرده اند كه اگر بيشتر ان كتاب را و ديده بودم و در كتاب زبدة البيان
 روشن تر از آن سخني ميگفتم مجله هر كرا سيل اطلاع باشد بآن كتاب بسيار
 رجوع نمايد پس چنانكه در تحقيق و عده كرده بيك باب كه در آن كلام چند در ذكر
 بعضي از مذاهب و انكه از حقايق است اين باب اقتضاي مينمايد و ان باب است
باب در ذكر مذاهب صوفيه بلكه مذاهب صوفيه بسيار است بعضي گفته اند كه اين
 آنچه چهار مذهب اصلي است و باقي فرع است كه آن چهار مذهب اول حلقه است
 و دوم مذهب اخوتيه است سيم مذهب و اصلي چهارم مذهب قيه و بعضي گفته
 اند كه اصول مذاهب شش است و بقيقه و زائقه را بر آن چهار گروه

و بعضی گفته اند که اصول مذاهب بیان هفت است و وحدت را بران ستمش
ریخته کرده اند و بعضی گفته اصل دو بوده است پس جمعی از متاخرین صوفیه نیز
و یکراختلای نموده اند و از این اصل ساخته اند و آن قابل بودن است بوجه
و وجه و پس بنا بر قول این طاعت سه مذهب اصل نه مذهب صوفیه خواهد بود
و بعضی از اینچنین مذکور شد قولهای دیگر است اما حق این است که از جمله مذاهب
صوفیه دو مذهب اصل است و باقی فروع و آن دو مذهب یکی قابل بودن
است بجلول دوم قابل بودن با شکی و وسعت رتبی رانی علیا اگر چه در
تبصرة العوام مذاهب صوفیه را اصولا دو دانده اند از شش قسم گفته اند
و در کتاب الفضول گفته اند که بعد از آن توحیدی تصنیف کرده و قابل باین شده
که اصل مذاهب صوفیه شش مذکور شد که یکی از آن دو اصل مذاهب صوفیه
است که گویند که خدای تعالی در عالم حلول کرده است و همچنین در ادیان جمیع
عارفان حاول میکنند بطلان این مذهب ظاهر است و هر عاقل را عالم قطعی
حاصل که حلول گشته و محتاج است بغیر ممکن پس اگر خدای تعالی حلول کند در
لازم آید که ممکن باشد و واجب نموده باینکه من هذا الاعتقاد **دوم** مذاهب
است و آن است که گویند که ما بخدایکی شده ایم و همچنین خدای تعالی با
همه عارفان یک می شود عقل بطلان این مذهب قاضیت این فرق حق تعالی
را تشبیه میکنند بآتش و خود را آهن و آتش بسبب علایق تشبیه
آتش آتش میشود عارف نیز بواسطه قرب بخدا می شود و این سنی محض

وحدت است که هر که از یک عقلی دارد میداند که از اینکه ممکن طبیعت ممکن
یا بصفت و رنگ ممکن برآید لازم نمی آید که واجب ممکن یا ممکن واجب شود
ممکنین هر که از خود بصیبتی دارد میداند که ممکنات را بواجب و واجب
بمکنات قیاس کردن معقول نیست و صاحب این اعتقاد مانند حلول
کافر است و بی دین از خود و درین و لعین و دیگران بنا بر اعتقاد این دو طایفه
این دو طایفه تعدد و تکثر اند لازم آید زیرا که می تواند بود که در هر غرضی
مذاهب نیز باشد صاحب کتاب بیان الادیان میگوید که اصل حلول مذاهب
حسب مانیه که طایفه اند از صایبه از ترس باین برخوایسته و علایق شیعه
یعنی آنکه بعضی از آنکه شاعشیه را پیدا کنند و علایق اهل سنت
بعضی صوفیه که مشایخ خویش را که میداند حلول و آنکه در از ترس باین فرا
گرفته اند و هیچ مذهبی از مذاهبها بد مذاهب ترسایان از آن دو مذهب
نزدیکتر نباشد تا اینجا کلام صاحب بیان الادیان است **و باینه است که**
ششمین صوفیه اند با برید سبطامی و حسین بن منصور و این مذهب حلاج که
منصور حلاج شهرت کرده بر یکی از این دو مذهب بوده اند بسبب این اعتقاد
فاسد که این کرده داشته اند اکثر علای شیعه مانند شیخ مفید و ابن قولویه
و ابن بابویه این طایفه ضال و اخواه حلولیه باشند و خواه آنکه دین از علایق
شمر باینه بدین حاصل است که ایشان اثر طایفه علایق اند و دیگران
ایشان نواصب اند چنانکه گذشت و بعضی از متاخرین اعتقادیه مثل محیی الدین غری

الحاد

شیخ عزیز زنی و عهد الزمان کاشی که زنده بود و از آن گذرانیده بود
 و جزو قابل شده اند و گفته اند هر موجودی خداست تعالی تعالی
 الملحدون علوا کبیرا **والیضا باید دانست** که سبب تادی و طعن است
 در کفر آن بود که مطالبی که ملاسفه مشغول شدند و چون بر قولی مطلق و اتباع
 اطلاع یافتند از غایت ضلالت گفتار غرابت شعرا و ادعای اشتباه کردند از
 جهت آنکه کس بی بهره از این در دوان مقالات و اعتقادات نتواند
 ملاسفه اند آن معنی را العباس دیگر بپوشانده و حدت و جوشش نام کرده
 و چون معنی اثر از این بر سریده اند و می پرسیدند که این معنی
 بر بیان در نمی آید و بی ریاضت بسیار و خدمت هر کامل آن نمیتوان رسید
 و احق را اسیر کرده اند ساخته و جوی از سفیدان و آن باب و تواتر
 مناجات کرده و فکرهای معقول و داندند و آن کفر عظیم را تا بهما کرده و به انکار
 صوفیه نه تنها همین معنی را از ملاسفه در زده اند بلکه اکثر سیل است
 از کلمات عبادی این اختلاف نموده اند که همیشه نموده اند و در بعضی از آن
 باب این ضلالت در زده اند و تا یکدیگر نیز در بعضی از آن مخالفت نموده اند چنانکه
 علاء الدین و لامنی که یکی از کبار مشایخ صوفیه است با همی از آن
 به تخصیص با همی آیین عربی که او نیز از بزرگان مشایخ این طایفه است که
 است از باب وحدت وجود و صفات نموده پس شیخ **بسیار** بر آن
 این فرق نموده و دوان مقالات و اعتقادات رشت ملاسفه اند

در از تهرانی
 نموده اند

این

جهان نیست از تبیین جمال فلاسفه اند و با اینکه بعضی از علمای این
 بار از مواضع حسن و کجاست و غلبه در میان سخنان خود بکار برده اند و گفتند
 دارند که صفات برین وجه است و ملاسفه اند و نمون باید فریب نخورد که آن گفتند
 این کلام آمیخته و او صیغه و شاعران این است که تغییر عبارت داده
 بنام خود کرده اند و بعضی از این کلام معانی را منظوم ساخته اند و بسیار
 غریب است که متعصبان بر بعضی از این کلام بسته اند و از حق کیم و گفتند
 پسندیده که در میان سخنان این نیست یا این نیست میدانند و بر قول
 این باشد که ام طایفه اند از کفار و مشرکین و سایر مخالفین اند معصومین که
 با وجود کفر و ایمان به سخن غریب اند باشند و ترفیع صدق و راستی
 ادای امانت و کم خردی و کم خردی و بعضی دیگر از اعمال و صفات حمیه و کرده باشند
 و دست کذب و ناراستی بر نموده و بر خفتن و عمو و حسد و دیگر چیزها از افعال
 و صفات زیمه نموده باشند پس با اینکه این کلام بعضی از سخنان نبوت
 کول نباید نموده و آنچه از افراطون قبلی و شاعران گفته اند که این طایفه در آن تصرف
 و آنرا وحدت وجود نام کرده اند این است که افراطون و جمعی از پیروانش گفته اند
 که علت اول حق را از نفس خود آفریده و هر موجودی هم خالق است و هم مخلوق
 و اگر کسی نمیکند و بی نیاید خواهد دانست که سبب کفر این اهل باطل محض است
 و گفته اند خدا تعالی قال الزادنی رحمة الله علیه الخیر ای علم
 الفلاسفه اخذوا اصول الاسلام ثم اخرجوا علی دایم فقالوا فی الشر

در این کلام
 برام انداخته و اگر کلام

والشیء انما اراد كمالها لاصلاح الدنيا فالا نبينا يرشدون العوام
 لاصلاح دينهم والشرايعات اصلها وان الشرايعات الطيف في الشكليات
 العقلية هم يوافقون المسلمين في الظاهر والا فكل ما يذهبون اليه هدم
 الاسلام واطفاء النور شرعيه ويا ايها الله الان يتم موده ولو كره الكافرون
 واكرهى كتاب تهافت الفلاسف را سطره کرده باشد سید اندک این مردودین دارد حق
 ایش آن چه میگوید **فصل دوم در ذکر بعضی از اشیاء** مذہبین صوفیه و اشعریه
 اندکی از عقاید ایشان را در این خصوص مذہبین صوفیه و عقاید صوفیه فاسده ایشان
 بسیار است از آنجمله بر کفایت از عقاید مبتدیان و کفر از ایشان درین کتاب گفته
 میشود **مسئله اول هدیة** آید ایشان بوجدت وجود قایلند و بعضی هم چهره را
 خدا میداند چنانکه گفت ایشان کرده از نروود شده و در بعضی عین جبرانه از ایشان
 که جمیع اشیا را خدا میداند حتی چهره ای را که در شریعت علم معلوم ظاهر است آن شده
 تا بجزای دیگر چه رسد اگر آن حاجت را کثرتیه نام میکرده اند انب بود زیرا که
 در اکثر آن بردهی مایلند دارند که چهری نیست از ماسوی الله که از خدا نه اند هر چند
 با عقاید ایشان همه آنها یکیت چنانکه جمعی آیدین عربی را در اکثر کتابهای خود گفتند
 بسیار درین باب کرده مخصوصا در کتاب مضمون الحکم و در آن کتاب در توضیح
 میگوید که در میان ما صدیقیه و اشعریه نزاع در محاربت است و در میان کتاب در توضیح
 موسوی مشرعون را بعضی حق تعالی گفته چنانکه بعد از تاویل انظار میگوید دان که
 عین الحق خالص صورت لغز عین و عطا در کتاب جوهر ذات توفیق کرده میگوید توهم

ادامه الحق بگوید آن که صبح و عوای ضایعی کرده جمعی آیدین در کتاب مشهور است
 میگوید سبحان من اظهر الاشياء وهو عیبها یعنی پاک و منزله آن کسی
 ظاهر گردانیده چنانکه او عین آن چهره است و عطا الدوله سخنانی که یکی از شیخ
 این طایفه است او را این واسطه طعن زده و دشنام داده چنانکه اشاره بآن شده
 و شیخ غفر له و بعد از آن که کاشی عطا روی دوم و سب و کسب فی شریعت
 از مشافهین صوفیه مذہب را جویش کرده اند و در نظم شعر خود اظهار این
 اعتقاد نموده اند و این حاجت خدا را تشبیه میکنند و میگویند بر بیا و مخلوق است
 بموجب دریا و میگویند که ظاهر است که موج دریا عین دریا است یعنی مخلوقات همه
 و این طایفه که فی را که عوای ضایعی کرده اند خواه در پرده حلول و اتحاد و وحدت
 و خواه خارج از این پرده مانند فرد و شمس و از فرعون و دست میدارند و همه از
 ایشان مذہبند ان کیت از مشافهین شیعه که فریب این طایفه خرده ایشان را از
 یکنان چند اشعه است و بعضی دیگر تعلیه او کرده اند لیکن میدانم که متقدمین
 علای اما تیه این قوم را مدحت بسیار کرده اند و کتابها مشتعل بر طعن ایشان
 نوشته اند و از اصحاب عصمت علیهم السلام احادیث در رد مطالبان و در کفر ایشان
 نقل کرده اند که با آن دوران زمان مشهور کسی ازین طایفه طاعتیان بود
 و وجود قایل نشده بود اگر کسی ان احادیث و کتب مبارکانه باشد و عاقل و متصف
 باشد از قول محمد بن یعقوب کلینی نوزده الله قدره و برده در کتاب فی سیرت
باب در حال العزوف علی بن عبد الله و امتحانهم علیه میباید که این گروه از شیعیان

اند و از کلام ابن بابویه عنه السلام سره که در کتاب اعتقادات میگوید تقدیم
 بترك الصلوة در جمیع الفرائض و از گفته شیخ میفید علیه الرحمة که میفرماید نهیم
 ترك الفرائض المستحبات و از کتاب الکافی و الحاشیات نفوس میناید که
 ایشان محمدان و ذریعانش و دلیل بر اینکه اینهاست از مخالفان اند بسیار است
 یکا که جمعی از علای شیعه گفته اند در ذکر فرق اسلامیه نوشته اند این قوم
 از مخالفین شمرده اند و از جمله طوائف سنی گرفته اند و دیگر الکتاب کتاب
 نمیتوان یافت که یکی از قدما علی بن ابی طالب در فتوح تصنیف کرده باشند
 بخلاف گفته مای علی بن سنی که بسیار نوشته اند و غیر ازین دلیل بسیار است
 و تعلق نظر از آن دلایل کرده چون اصحاب عصمت علیهم السلام بطلان این دعوات
 شهرات داده اند و بتقدیر روایات ایضاً از کتب ثقات معلوم است شیخانی
 که از این قوم مایلین و معتقدین ایشان پزار باشند و اگر کسی گوید که من این کتاب را
 و احادیث را ندیده ام عنه السلام و دین داری و قاعده اند پرستی و پیر
 کاری آنست که در دوستی این فرق و دشمنی دشمنین بنام ابن طایفه موقوف باشد و تو
 کلمات کفر آیت ایشان نماید تا کاشف ظاهر کرده و جمعی از مخالفان شیعه ظاهر
 کول ایضا یاف ازین سبب حوزده اند که بعضی از ایشان امیر المؤمنین علیه السلام
 بسیار گفته اند و نه اند که این گروه اگر بخوبی باشند جبری خود هستند
 جبری اند چه چنانچه خود میدانند و دوست میدارند و هر کسی استقصاء بطلان بطلان
 خود میدانند و بدو پشته دوستی میوزند و شایر اند کلام حضرت امیر المؤمنین را بفرموده

اند و از کلام

فرموده است من عرف نفسه فقد عرف ربه و چون محمدان و اوستا بر مدعیان
 می سازند و بر او خدایا میگویند چنانکه جمعی از عربی و کتابی مضمون حکم و دفع
 شعبی کرده اند که میگویند من عرف نفسه بهذه المعرفة فقد عرف ربه فانه
عنه السلام صورت خلفه بل هو عین هویت و حقیقت و اندک است نسبت بان
 حضرت اظهار میکنند و بسیارند که از برای ترس دادن شیعه مبالغه در حدیث
 امیر نمایند و حال که در حدیث واقع است که بدیع گفتن ایشان که کول ایشان بخوبی
 چنانکه بر منقصبات اند اصحاب اظهار طاهر است آن مخالفان که کول ایشان نیست
 حوزده اند نیافه اند که دوستی را نه ایضا بسیار است و نه اند که کول ایشان
 از کبر و دیو و ترس و سایر اهل مل و اهلوا میشتند که با وجود بد اعتقاد و دشمنان
 حوزب ندانسته اند و نه اند نوشته باشند چنانکه گذشت و ننیده اند که این گروه
 در اصول حق با اهل حق مخالفت بسیار دارند و اگر کسی بدست انصاف فقط
 حق از پیش چشم حق بین بردارد و تعصب را بر کنار گذارد و قایل خواهد شد که
 اگر از روی حسنه ضیاحت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله بلافایده علی بن ابی طالب
 علیه السلام امام داشته اند این حال بخدای حسین بن منصور رب که فرموده است
 بلکه بخدای کل موجودات قایل بودی با امانت و اسلام صفات تمام دارد و در
 چون این طایفه فریبندگان اند بعضی از ایشان خواسته اند که بگویند سنی
 که همه طایف ایشان را از خود دانسته اند و از خود نموده چنانکه حسین بن منصور صلی الله علیه و آله
 از آنکه رسوا شود باستان سنی بود و حوزده از ایشان و امیر خود و در شیعه

و عوایه ائمه و کلمات حضرت صاحب الزمان علیه السلام میگوید در پیش محمد از
 از سیئه ها که میداشت که در نهایی قیام میبستند و عوایه اندای میبستند و نامهای
 بیغیران بر بعضی از مردمان گذاشته است از آنجا که در عالم بگردند و مردمان را
 بجزای می آورد و عزت کنند و بگذراند بر آنکه اگر از اینجا در باطن محمد است
 که چون در اینست که حلاج در پیش حاجتی بجا با دعوی خدا می کرد که گفته اند که او
 کشت را ز کرده و در از اینجست حلاج الی الله ارجع کرده اند با آنکه در زمان نبی
 و حلاج منور کسی از این قوم مرود بود و در وقت وجود قایل نشده بود و بعد از
 ایشان بعدی طلبه استخوانی در کوفه تادی نموده و در وقت وجود قایل نشده بود
 و طلبه استخوانی و در وقت وجود افتاده کرده **حکایت شیخ** نقل کرده
 که شیخ عطار در وقت کشته شدن با کافران که بدستش گرفته بودند گفت
 تقاری بر سه میگذاری و اینصورت خود را بمن بنمای و قصد قتل میکنی که
 راری که من ترا عیشتم هم بکش که هزار جان من فدای شمشیر تو بود این عقاب
 تمام فساد از نظم و نثرش ظاهر است و شیخ روزی از این فارسی در تفسیر **حکایت**
 که در عوایه شکر حق من بختی گشت و در صورت ترکی قیام بسته و در بافته که
 که بنامه دست در آید و بال طلبش زدم و گفتم بختی و در وقت دایته تو که چنانست
 شنیده ام که اگر هزار صورت برایی و در هزار صورت جلوه فرمایی که یکبار
 معرفت تغییر پذیر نیاید و در کتاب مقامات این کافر هزار نقاب زده که در وقت
 در از نقل نتوان کرد و شمشیر نتوان داد و فرغ غایت و گفته اند که این طلبه بی دروغ
 گشته اند

گشته اند

گشته اند که در وقت سید السعیدین صلی الله علیه و آله گفته اند بسیار است و محمد
 بسیار کجایش نقل آن همه شده و علامه علی رحمة الله علیه در بعضی از کتابهای خود
 این قوم را با این طور اصفه دای باطل طعن زده و شیخ سید قدس سره در بعضی از
 مصنفات خود اشاره نموده که طرفه در دست ایشان و اوست و غیر آن
 بسیار کسی از عارفان میبستند سند که در حداد رسول و امامان بر این در
 این گروه بی ایمان را طعن زده اند تا آنکه کفر من شیعه همه از اینان در
 گشته اند که درین بیغیران از آنان نموده اند و از جمله طعنهایی که متوجه ایشانست
 یکی این است که ایشان مانند محمدان ثابت و امانیت را برای و مدعی خود
 تقی و تامل میکنند و دیگر آنکه بجز در شب و نیم و صورت و در وقت قیام
 از کتابها و گفتگوهای ایشان ظاهر است و یکجست از همت میل دیگر از آن
 و بعضی دیگر از طوائف نواصب باین گروه این است که ایشان را درین عقاید
 با خود موافق یافته اند و دیگر از جمله طعنهایی که متوجه ایشانست یکی آنست
 که دعوی دارند تن غیب کرده آنرا کشف نام میکنند و از آن تادی نموده
 نسبت دارند تن غیب بگفته میدهند در باب اطلاع در غیب **حکایت**
 این در اوقات جزئی است که از شش یافته **حکایت** در کتاب ایچا زلط
 که ابراز المذهب و بعضی دیگر از کتابهای شیخ و مطهر است این خلاصه منقول
 این است که جوانی بود از اهل حب جاب و در کمال محبت نسبت نشاء مردان
 در مقام اسلام با پیش استوار بر محکم این طایفه را پیش تمام عیار اگر چه از

و نخستین بی بهره بود از عقاید ریشیه و معارف تعبدیه خطی را فرمود و نصیبی که از او
و در خدمت علای دین و از بسیار دیگر بوده و ولایلی ساطع و بر این قاطع که
سبب از خود و حسن عقیده اش در مذمت حق مرض و عیبه در تفسیر
از حقیقت دین سبب قریب بر تنه علیا بوده و مکان رسیده از خانه
صلواتی که در دین داشت با آنکه نا خوانده و نا نویسنده بود و حق بر الزام مخالفین
میگذاشت پری صوفی با او معاصره بود که در فریب دادن مردمان از شیطان
مردود کوی ساقیست میر بود هر با که می نشست سخن از جبیند و شایسته و اشد لهام
می پوست و میخ است بسیار و خود و بر هر یک از ایشان می بست و زبان با تندی
کرات میگشود و در غایتی دروغ و باطل و لهای احقار و ستمگران را میر بود و وقتی از
اوقات در مجلس عظیم جواب می داد شیعی را با هر صوفی غایات افتاد بر صوفی بطریق
عادت در فرود و خدمت باز کرده در آقا نه چنانکه نشسته و ایشان است بتو تر و در
و فر فراموش زبان دراز کرد تا گفتار نا هواش بجهت کاشف از جهل و کلام غام
نا تمام بدو ای و انست غیب رسیده جوان شیعی بدو را تودر آند گفت می شنیدم
که حضرت الله تعالی در کلام مجید چند جا اشاره باین فرموده که عیب بغیر از او عظم
کسی نمیداند پس کافران کسی که قول خدا را در کسفی شایه را باور کند و عجب از سخت
رویهای غیا قوم سچا که از او آثر مینماید و این طور دعویها زبان میگشاید و این
اگنا نموده نسبت و انستین که با رهنده میاید به هر صوفی گفت و این
و اینم بر اینکه کافیه مسلمان عیب میداند و از زبانی بیان از لوح دل میخاند و شیعی

بر رسید که آن دلیل صحت شایه بر دعای شاکست بر صوفی گفت و این صحت
آیت اول کافرا نمید بول و چنانکه دین و آب روی میناید و در دل کافرا و مسلمان
چیزهای بنیان نقش می بندد و از زبانی نرفته صورت می نبرد و جوان شیعی
آشفته و گفت بران دل که می باید بشاید که با یکدیگر گفتگو نماید که
طریق مؤثر در دست کند و این طور شایه را دلیل بر حقیقت مذمت خود سازد
و اهل محبت سخت بخندیدند و بر صوفی خجلی و منفعل شده و دم خودت را بخل
و حقیقتی اعتبار بر نرفته و کجی نشست این نفر و حق که در مجلس حاضر بود که
سخن از این طایفه و دعوی کاشف نموده ان است بیکدشت یکی از خوش
طبعان که در آن مجلس حاضر بود گفت و ای انصافی میکشد این جماعت در دعوی
کشف صادق اند اما کشف ایشان از حقیقت کشفیت که عمر حاضر نموده و در
سفین در نهکام محاربه حضرت امیر المومنین علیه السلام **باید دانست که این**
جماعت دعوی کشف و کرامت را از گوشه نشینان برانجه در یافتن ایشان
بمندی و کب کرده اند چون بلامست و حماقت آن کرده در کار دین در بر طبع
دارد هر دعوی که دریافت کنند بیکد کب کرده اند و هر لاف کزاف که نموده
آن فرقه از عانت الهی باور کرده اند و معتقدین ایشان نموده اند بطریق که هر
نشین و تصور کنند که واقعیت که از انبهرت داده اند و گوشه نشینان سستی هم
بر ان متوال سلوک نموده اند و در میان ایشان نیز طبع نماند و علو اصوات
سبب بر بران خود بسته اند و آنرا کشف و کرامات نام نهادند و ستمگران را

درشته اند و یک پایه داشت که این کرده باین معتقدین است این جمله در حدیث
واقع است سه طایفه اند که ایمان و فریبندگان و غافلان و برداتی بجای عبارت
غافلان لفظ احمقان واقع است **تحدیث** دیگر بجای آن که جاها را مذکور و
ایمضی نزد هر عاقل ظاهر است از آن روی که آنها که عارف بعبقیر باطن این
اند و مؤثر آن عقیده دارند و لایل قبیله و نقیصه کراه که از همه جمعی که اعتقاد
و مذبح باطل است را میدانند و در دل قایل بان نیستند اما بجای مذکور
از آن گروه بنشاند و خوشی و بر آن عقاید و امینان فریبندگان و هیئت گران
و دعای این است که از معنیان و احمقان را که اعتقاد باین قوم دارند و
معتقد خود را **طایفه سیم** آنانند که از روی غفلت و جهالت و نادانی و
انبطر بقیه پیش میکنند و باین کمران و فریبندگان میگردند پس هر که عارف
بعبقیر باطن این حاجت نباشد و کجاست برایش این معترف شود بسبب جهل
نادانی که راه گشته پس اگر آن جهل و دعوی علم کند و واسطه جمعی مرکب عاقلان
شود و بادی صفات افتاده و بسبب باشد که جمعی از مردمان بسبب او که کرده
از طریق حق دور شوند و بادی خدایان روی آورند و اگر کسی بر بد اعتقاد و این
واقع باشد و در باطن بطلان است این معترف با بجهت فریقین خالق این طایفه
را مدح گویند و این ترا از اینکه آن دوستان خدا را در راه و دنیا و دنیا داران
داده باشد و بعد از آن که کرده و از برای زخارف دنیا از نعمت عقیق بی بهره
گشته و اگر آنکس که بر بد اعتقاد و این قوم مطلع باشد بحقیقت است این و نه این

معترف شود آنکس است از طریق حق انحراف نموده و از مذبح حق ایمان بر گشته
و که راه گشته باشد و حالش از دیگران بدتر پس اگر آنکس دعوی شیع کند باید که
قبول کند و او را از شیعه نشان دهد زیرا که ناچار است و او را از انحراف نمودن بکل
و انحراف و صورت وجود قایل بودن بجهت و محبت و زیند با بیود و ترس و کبر و
داشتن این بگوهر دشمنان و معاویه و یزید و ابوسفیان و جمیع قی و فجور و
مشرکین و کفار و اگر الله و حق این طوک را ناید باید که شیعه باور کند و اگر این
کس ترا الفت کند باید که شیعه باور کند و فریب نخورد از آن جهت که این لعنت
عین رحمت میداند و بعضی از این میگویند لعنت چهار حرف است از حرف
ج **س** **ع** **ل** **ن** و هر یک از این چهار اسمی اند از اسماء الله پس لعنت
رحمت باشد و گروهی از این گویند فقط ذات حق تعالی و بر جمیع حروف حلول
و جمعی از این طایفه گویند که عالم صورت این ذات تعالی است و حق تعالی روح عالم است
چنانکه جمعی از این در کتاب اصول الحکم و در قصه بودی میگوید **العالم صودته**
و هو روح العالم و معلوم است که عالم عبارت از انوسوی است پس این
را از جهت صورت میدانند و بر غم این طایفه حروف نیز صورت مذکور است
تعالی روح حروف است پس میگویند چون دعای غشیه نه روح این حروف است
این حروف عین ذات و عین رحمت خواهد بود بجهت بر فرق از این حاجت بیک
لعنت را عین رحمت میداند و با وجود این بسیار باشد که اگر کسی یک از این لغت را
حضور صایکی از این ترا که این حاجت بر خود میداند لعنت کند بغایت مضطرب شود

و بآن مذهبیت دشمنی و زندقه دیگر بدانت که اکثر محدان گفتگوهای این
سپهر و کز که به اعتقادی و ایمان خود خسته اند چنانکه در حدیث اشارت
بآن شده و گذشت پیش باید که بسنج بعضی از مقتضیات این درختی از طاعت
بلکه بقول جمعی از کرامان و معتقدان از راه نزد که در مقام توجیه و تامل گفتگو
زشت این طایفه در آمده اند و دین اسلام و کیش زکینان را بنا به بیانات عنایت
ایمانت کی کرده اند و بسبب این تا ویجا بسیار کسی از ستمها را بواجب الحاد انداخته
اند و عجیبت که این حاجت گفتگوهای محمود و سپحانی را تا بیانات مکرره اندک
مؤمن باید که اعتقاد کند که قایل بجلول شدن دوم از اتحاد و وحدت وجود در آن
و نیز شیوه باید بداند که هر چه که خلوقه و اتحادیه و وحدت در باب مذهب خود شیخ
خود و سایر موجودات میگویند بعینه همان وجه را مضایق در باب جنبه ایی عینی
و غلات شیخ در باب خدای علی مرتضی علیه السلام و بعضی دیگر از ائمّه علیهم السلام
را اندامید انداخته اند و باین حال حاجتی را از غلات سنیان و کوفیان
گفته و اگر چه واضح **مذهب صوفیه ابراهیم** کوفی است چنانکه اکثر علما نقل
کرده اند و آن ملعون و مبدعانش عمده و دهری بودند اما جمعی از معتصبان سنی
چون بر فضیلت و تقدیم و فضیلت و تفاتی این گروه و عثمان و توقف شده چاره جز
آن ندیده که دست بر آن مذهب زنند و صوفیه را اعاتت و تقویت کنند
و بجهت قایل شوند تا پرده دریده خلایق نشاند را با این وجه روشنگر خفا کوفی
از این درین کتاب بعد از نقل بحث شیخ میند علیه آرحه یا تا حدیثی که در بعضی از

نادر گفت بلکه بر پیش مولی و الحق و وحدت و جود مرتبه ندایی از برای ایشان
و بی روان ایشان ثابت گشته و مردمان را باین وسیله فریب دهند
تا باین از طعن ایشان کوتاه سازند و ایشان را دوست دارند پس طریقه اینفرقه
را در نظم عوام مستحسن نموده و اکثر خود این طریقه را پیش گرفته اند و جمعی از علما
بنی عباس و گروهی از اقبالیان نیز در دواج دادن این طایفه کوشیده اند
و باین غایت محبت و زینت و این را ادلیا و ابدال و اقطاب نام
کرده و معجزات بسیار بایشان ر بسته و نسبت و استن عیب برایشان
درین دو نظم دیدند که اگر مرتبه حضرات ائمّه معصومین را علیهم السلام در چشم
چنان نسبت کنند معجزات ایشان را در نظر با سهل و آسانند و گویند معجزه عارفان
عادات و میل بر امت نیست دیگر اگر دعوی مکاشفه ایشان را دلیل بر امت
این گروه و عثمان سازند و گویند که این حاجت که صاحب مکاشفه اند با امت شیخ
تلفظ قایلند و اگر ایشان بر حق عیس بودند می بایست که این کرده که عیب دانسته بطلان
ایشان شهادت دهند جمعی از سنیان که دعوی این کرامان را دلیل حقیقت
مذهب مابطل خود گفته اند بایشان کمال محبت و زینت اند و از غایت محبت است
که منتهی از سنیان باین طایفه داده که سخنان کفر ایشان را تا می میکنند
و دور نمایند که گفته ایشان را در چشم کور و انان کمال نمایند فلحظه الله
علیهم و علی امت یحیی الکریم یقون **نه** و **اصول صراط** گویند ما و صلیم محمد و نبی
بسی قالی رسیده ایم و ما و سبسته ایم بعضی این مذهب را نیز از اصول

صوفیه گفته اند چنانکه گشت و حق این است که ایشان از رفیع و شریف
 اند که چون بر رشتن اعتقاد و رسوایی خود اطلاع یافته اند دست برداری زده اند
 و عقیده نهاده اند که خود را اینها پس بویابند و از این پس بویابند
 معنی گفته اند و خود را بپوشند از دیگران رسو کرده اند و رخصتی خویش بیشتر از
 طوائف پیش بیاورند نموده اند و بعضی از مقامات شریفه و افعالی بپوشیده و
 متفلسف شده اند از اینجه که است که بگویند ناز و در زده و در راسخ و در
 از آن جهت وضع کرده اند که آدمی بان تمدن و اطلاق نموده ایم و معرفت بشیاء
 و شناسخت حق تعالی را حاصل کند و در اصل گفته ایم که تعریف تر و در از این
 و هیچ چیز بر واجب نیست و تمام محرمات بر اطلاق است دیگر میگویند که گفتار
 عالی رسید هر چه از خود صادر شود از شرب و خمر و زنا و لواط و غیر آن سبک است
 بر او اعتراض نرشد و هر چه کند از این امور از آن منع نتوان کرد و از او
 باشد اگر خواهد با او در خواست بر سر و دفتر خود و علی کند رسد و اگر کسی را بر خود افکند
 رد باشد بی برکاه مفتی است که شش علامه از اهل بیت اربعی که میگویند
 بنفس طایفه بر زبان آورده و چون ایشان اینها گفتند این امر را بگویند جای نام
 در خطبه از خطبه های شریف میگویند که چون حقیقت حاصل شود سر تعزیت باطل شود
حکایت طاعت شریف با او دفتر رسیده بود از برای شریفان
 و بجهت او شرب و زین و در رشتن کشید که حاجی در کتات نفحات الهی
 نقل کرده شریف تمام دارد و خواجیه فیض الدین عبد الله بن محمد باقر شریف مدینه در کتات

تتمیم بصدق و معرفت لای
 و صلی الله علیه و آله و سلم
 و از راه و مکتبته تدریس
 نموده

پنج الحی در باب ترک ناز ایشان و خود آوردن در آن آنچه خود دیده و شنیده اند
 نموده اگر کسی خواهد که به این تاق و در کتاب رجوع نماید و بداند است که ترک
 و بعد از این و ملاک و شستن جمیع معاصی دین جمیع طوائف صوفیه است چنانکه
 شیخ سیف نور الله مرقد و غیر از علای شیخ بیان نموده اند و حدیث
 دلالت بر آن دارد لیکن بعضی از رفیق صوفیه اظهار آن میکنند و بعضی از اینها
 و اکثر ایشان بهیچگونگی بهیچان و اظهار عبادت و زهد و در مردم نام دارند
 را فریب رسیده و بعضی از ایشان چون و اصدیق و علامه و تیسیمه در کتاب
 حرمت را از این هر سخن دانند و بعضی ظاهر گردانند از اینچنین شانه و دیگر
 طایفه را و اصدیق میگویند که اگر هر یکی از این شهود غالب شود و خواهد که با دیگری
 مجامعت کند و آن شخص مستنجا نماید و اصل نباشد بلکه کافر باشد و اگر کسی
 خواسته با او مجامعت کند عاقبت کند خواه مرد باشد و خواه زن مرد به و لایست
 و از او بی عظمه القدر شود و گویند و بگویند و جمعی غیر آن از زمان بودند که بوسیله
 بر آوردن حاجت و اصدان بر حبه دلالت رسیدند و زنی که از این گروه بودند
 بسیار است و دلیل بر کفر و زندقه ایشان پیش را که الله را ذکر کنیم حاجت کمال
 و آنکه **هم معلوم است که ایشان را گویند که چون بنده در معرفت بشیاء رسد**
و بر کتاتی حق پرست و از دوست دیگران بریدم که تعریف از بر حواست
از دینی از منقطع شده و از بندگی عید عبودیت طاعتی شد پس بدان حکام
حسام است بر مکتب شریعت و احکام شریعت بودن ظاهر است که این

و شایسته

و اما دست این طایفه عودتین زمان خود را از خلق بپوشند و گویند دست برین
 خلق عالم نزد حق تعالی ما بیم و بوالکنا و دست دارند و لاف مردمی مجامع
 زنند و بر مردمی ایشان افتخار کنند و بسیار باشد که بعضی از سفیهان
 بتعلیق ایشان فریاد معتقد بوالکنا شوند علی بن محسن موسی بن بابویه قمی
 علیه الرحمه در کتاب ترب الاسناد در روایت میکند از علی بن ابیاسیم
 بن یاسم جعفری که گفت سئل ابو محمد العسکری علیه السلام عن المجنون
تقال صلوات الله وسله من علیه ان کان موفیا مهنونی حکم
التبایع والافتحی حکم الانعام یعنی بر سید نه امام حسین
 علیات سلام از حالت دیوانه آن حضرت فرمود که اگر بخواهنده و آزار رسان باشد
 در حکم درنده کانت و اگر آزار رسان و موفی نباشد در حکم چهار پای است
 طایفه حبیبیه نیز بر زمان بسیار گویند پس باید که مؤمنان از ایشان بپرهیزند
 تا در در خطا و ضلالت نیفتند بیکر که بعضی گفته اند که اصلیه حبیبیه بکفره اند
 این سخن غلط است زیرا که در ترک نماز و روزه و سایر فرائض و طاعات ایشان
 جمیع محرمات اگر چه با هم موافق اند اما بر خلاف یکدیگر مقامات بسیار دارند
 که با آنها متمیز شده اند اگر کسی ایشان را از این روی بکفره دانند که هر دو
 باطن ملحد اند و بنا بر صحت روایات و حواله ها را اسلام میکنند چنانچه
 صوفیه آن حال دارند و مقتوف را برده و سپهر الحاد و خود گردانیده اند سئل
الله و دکنتم فی اسفل السافلین من الناس فرقه احمق و بلیه اند

ایشان گویند

ایشان گویند که چون بنده بر وجه ولایت رسیده باشد بتعالی شمع یک بند پس
 در جمیع صفات بشوقی و سبلی با خدا شرکت دارد و گویند مرتبه ولایت از مرتبه
 نبوت و رسالت بالاتر است و چون از ایشان پرسند که ولایت چیست
 گویند چنان و مان بودن و این جابت دل کردن را حاصل دانند و گویند با
 بنده کردن مردگان و پیرانیدن زندگان قادریم و بفرمان این لافها بسازند
 و ایشان نیز بوالکنا و دست دارند و فرغ فرغات این فرقه بسیار است
 کردیم تا بطلان کثرت فرقه یحیی دیکه اند که خود را نیز فضیله گویند و این
 دین ایشان را از کتب خوانند ایشان دعوی شد رکت با اسبیا کنند و گویند
 در مرتبه با پیروان شیخیم لیکن خدا بتعالی ما عزت و بختی و ما را عزت
 است خسته اگر خواهیم ملق را دعوت و هدایت کنیم و اگر نخواهیم کنیم
 ما را بر دیگر پیروان نیست و دیگر است و آن نصیبت این است که علی
 است میان پیروان و خدا میان ما و خدا و اسطینت پس از این
 حجت نیز از پیروان افضلیم و طایفه ولایت دعوی امامت کنند و این
 گویند و این فرقه است دیکه مانند طایفه ولایت که دعوی امامت احیاء
 اموات کنند لیکن چنان و مان بودن را شرط ندانند و انفا دعوی
 با خدا کنند و اینها دعوی شرکت با اسبیا و این کرده زندیقان و ملحدانند
 لعنهم الله تعالی فرقه ششم شماره نهم از اهل این طایفه این است
 چون صحبت قائم شود و حال راه باید اوردنی و سایر امور شرعی باطل شود

ولایت شیهه

مشتیدن سزای و ارتکاب ظاهری از اهل نعمتهای جسمی و غیر آن مجاز
حلال کرده و گویند زنان و کوه گان و دیگران چون کل در یکینند که بوی آن بر خاست
مباح است بر آنکه اصل این طایفه از خواجه بوده اند و شش ماهه نام طایفه است
از خواجه و این گروه از آن طایفه بوده اند و این است که این زمان نام این میگویند
این طایفه اگر چه بصورت اهل صلاح در عالم میگردند اما معصیه اند و مدام در گناه
گرفتگی اند و فاسد عقیده گردانند و همیشه منتظر اند که شخصی را بدام آورده از راه
بهرند لیکن در پیش این کمال اعتقاد خود میکنند هر که میپندد که سببی
در اینان حوزده و بنایت معتقدان است و نه آنکه از عقاید اهل خود
در کارش کنند تا سخن را بنی خود حضرت واجب الوجود تعالی است
و او را مانند خویش محسوس سازند و بر او مشتبه گردانند و گویند ترا داشت و نموده ایم
و عارف و محقق گردانیده ایم و بادی و راه نای تو شده ایم اکنون اگر نتوانند
اطهار اعتقاد خود گردان در برابر مردان گناهنازی درستی کنند بسیار
که از برای فریب دادن اهل حق و دفع مظنه مردمان بگردند و خاطر اهل حق
المان کنند که اعتقاد بنیاد دوزخ و سیرا حکم شش ماهه و این
بر جای نشینند مجرب از خود نقل کنند و بیشتر این گروه فرقه و پیشینیا
مورث شده از فرقهایی که با اتفاق در باطن علی باشند و مقتوف را بنیاد
عقیده فاسد خود سازند یکی از این فرقه اند و این بنیاد فرسوده و کمر
گسترده باشند و قتل است و واجب باشد لعنهم الله تعالی **فرقه مشتمل**

این فرقه

این فرقه مانند اصلیه گویند هر چه بر عارف مباح و حلال است و اممودن نمی
در مذمت است باطل است درون و حوزون مال مردم را بدزدی و هر چه دیگر باشد
حلال میشود و جمیع ذریع را بر خود مباح میدانند حتی دلی با و در خود و حوا و در خود
و گویند شک و یقین هر دو حجاب راه است این طایفه نیز اتفاق میگویند که
خود را صوفی نام کنند در سبزه تصوف گیرند و این نیز بهر تن ظاهری
و مستوجب عر و لعن و سزاوار قتل قتله الله تعالی **فرقه مشتمل**
این این طایفه مرکب مناهای و معاصی شوند و در آن مبالغه تمام نمایند و اگر چه
باید آت باشد آن در شیشه کنند و در برابر مردم خود را مردان را بجا
خود اندازند و اگر چه جمیع طوایف صوفیه بحجب قلمند و گویند جز و بیشتر هر دو
حده است اما این طایفه در آن مبالغه بیشتر دارند و گویند ارباب معاصی را بر
اصحاب طاعات و عبادات شرف و تشریف و از اچنت که مردان است ترا
بسبب ارتکاب عصیان طاعت میکنند و این درجه در جدایت بنایت
بلند که دست مسیخ از غایتان با این زرد و این گروه از جمیع طوایف صوفیه
عزیزند بعضی از معقبان مانند حاجی و غیره در مقام توحید و اصلاح افعال
است و در آید و شیوهایی که فریب نخورده و التقات بقول معقبان
فرقه نم **حالی** گویند دست زدن در قص کردن و سزاوار اعتیاد است
این محض است و اگر اعتیاد بی باشد هم از جانب شیطان است چنانکه در
واقع است که این حاجت در قص و مباح حال نام کرده اند و گویند چون ما پیشین

به نزد آید و سه بار در کنار کعبه و بار از گوید و با یاد از گویم و اودست در گردان
 باز و دست در گردان او کنیم این عین کفر و خفای است و دیگر گویند ز کعبه
 و نغمه زدن و طرب و شادی نمودن با بواسطه تجلی حق است و راضی است
 خدا حالیت که در وقت سماع و حال بر ظاهر شود و در باید به آید در حالت سماع
 صفات خدا را میتوان یافت این قوم را اعتقاد است که از روی شهودیت
 روی پس آن وقت بدان دیدن و رسیدن است و بلکه زمانه از گردان کعبه
 و این هم در میان روی پس آن وقت بدان را مصحف نام میکنند و بعضی میگویند
 این طایفه نیز بسیار است و نقل است آن یافت حال **فرقه دهم** **جریه** اند است که
 که در محل سماع و همگوشی حواریان میشنوی شوند و مادران وقت با ایشان
 نزدیکی میکنند و است که با ناز و بکی هم نانی میکنند و از عیب مادران میده و بعضی
 در آن حالت از است که با فیضها میرسد و این کرده با آنکه منکر شرع و دین اند و از
 س خنکی و اظهار همگوشی غل میکنند تا سینه را از فرب و دهند این حاجت نیز
 در دفع کوی و فاسد عقیده و ملعون اند **فرقه یازدهم** **واقعه** اند آن فرقه از آن جم
 و نام بر خود گذاشته اند که چنانکه الهام میکنند اعتقاد است که آن است
 مسجی را بیز است که بر اسم معرفت و توف حاصل شده و غذای را بفرست
 کشش خسته و غیر است که کسی بر وحدت و اقل طریقت نشاء ولایت
 و اقلان و قایق حقایق اند است که را توفیقیت نام کرده اند چون دانسته
 که این فرقه توقف نموده اند در عمل کردن با حکام شمس عینه و کب گردان غلو

شده اند و از این فرقه حضرت
 نیز فرستاده اند و بعضی حضرت
 رسالت داده اند

دیگر بسبب این حاجت میکنند که دلیل نقلی و نقلی موجب توقف است
 اولین شریک بر آنکه خدا را به دلیل خوان و به دلیل با و خوان رسیده و چون
 انجمن باشد وی را به دلیل خوان شناخت پس اگر خواه که از این راه
 دشنه شده و بر اسم از معرفت و توقف باید که از کتب علوم دینی روی
 در خدمت هر کمالی کسی نماید تا هر چه خواهد ادا حاصل شود **فرقه نهم**
تسلیم اند است که گویند که تا کسی تسلیم نرسد بر تبه عاید عرفان رس
 و او را عارف نتوان گفت و گویند تسلیم عبارت از است که هر چه بر گوید
 طلبیده اجابت کند و علامت تسلیم آنست که چون بر خواهد که با برید و علی کند
 کردن در خدا و تسلیم نماید و بپند تا هر حاجت خود را حاصل کند و بر خلاف دفع
 بر عقل نماید و اول چیزی که این طایفه بر برد حواله کنند زنجیری یا رسی باشد که در
 که در نش اندازند و از رشته تسلیم نام کنند و نزد طایفه و اصلیه و قلندیه
 نیز این طریقه مسدوست و اعتقاد است که این تر از این تر است نهایت بلند فای
 و است که قلندیه چندین کرده شده اند خفی بوده اند از اصناف صوفیه و شیعه
 است که محمد بوده اند و همچنین در این زمان در میان است که بسیار
 و اکثر سینه این طریقه را در ویش می پندارند حضرت حق تعالی هر را
 و انانی و عیانی که است فرمای سخن عینی و الله المعصومین **فرقه سیزدهم** **واقعه**
 و است را نظریه گویند و است که گویند که و گردان کتب علوم حرام است بر کمالی که
 علم مصدوق باشد و در پیش هر کمالی خواهد و گویند معرفت جز به فقیه حاصل

و خواندن علوم دینی را مطابق مسلم دانسته و گویند هر چه علما در مصنفات و سال و بیشتر
 به تعلیم و مطالعات کتب حاصل کنند بیک ساعت به تلقین و ارشاد و بهر حاصل شود
 و گویند هر چه مردان راه و سالکان طریق متوصل برگاه اگر یافته اند بنظر و ارشاد
 بهر کامل یافته اند بهر خواندن و تعلیم گرفتن از علای ظاهر و خفیه از علای باطن شمارند و گویند
 این شریعت با این مشغول اند علم رسمی و ظاهری است و این از علم باطنی و باطنی
 و علم و حقیقت علم باطن است و هر کس از علوم باطنی بهره یافته است نزد ایشان کمال
 و عارف و محقق است و اگر چه جمیع طوایف صوفیه این هرزه میگویند و دعوی علم
 باطن میکنند اما این طایفه و باطنیه صوفیه در آن مبالغه بیشتر دارند این
 معنی را از باطنیه اسماء عیالیه کتب کرده اند و این طایفه گویند باین مخلوق نیست
 گویند مرتبه ولایت کسی است و برایست حاصل شود و اگر از این نبوت باین
 کسی دانند و اینچنین است مانند بیشتر طوایف صوفیه مریان را کلام و فرقه دهند
 و ایشان را بهیچ روز در خلوت نشاندند و از خوردن حیوانی منع کنند و آن
 خلوت نشستن را عبادت نام کنند و این روش را در این امر از ایشان گفتند و گفتند
خیر رب الله نبیا انهم قد دفع شرهم و طغیاءهم فرقه چهاردهم که میگویند
 که شایعان شریعت غرای مجوی صلی الله علیه و آله و پیروان ملت بعضی از اهل
 ایشان را کلامیه خوانند این گروه یا غایت بطلب دعای کمال کنند و معاف کمال
 این طایفه گویند بهر کمالی میباید طلب کرد و چون کسی نیاید میباید که دست از
 گوناگون کند و یکی به خاطر نشاندن معنیان کنند که خود چهره کمالی اند و این فرقه ترک کمال
 و پیروی از راه

در برابر

واجب دانند و از غایت کمالی بخرقه و لغو که رفیقته شده کان بجهت ایشان در زمانه
 و بذات نفسانی که بعضی از آن خوانند کی و کردن و خوانند کی شنیدن و در تقصیر
 است مشغول شوند ایشان نیز معافان و کماله کنندگانند و هر که طلب
 و کمال و به معاش را حرام گویند و مردمان را فاسد عقیده کرده اند و گویند اینها همه
 محاب راه است و مردمان را هر کس را که اندک رفیق با ایشان کنند از دنیا
 آخرت باز دارند و ایشان را اندک خود کمال کنند و باین حال مردمان را سزاوار
 فرقه نیز مانند اکثر طوایف صوفیه خوانند کی و در قصص را عبادت نام کنند و در برابر
 و دختران مردم عشق ورزند و کمال ایشان فرقه دهند گفتن و هرزه گفتن و تن
 بردادن و لهو و لعب بناتند و اگر نماز راستی کنند از برای آن کنند که حقان
 کمال صلاح با ایشان دارند و با ایشان چیزی دهند و کلام لا اله الا الله و لا اله الا الله
 و در اسطر قریب دادند مردمان گردانند و در اقامه سخن گویند و استجواب طلب
 کمال نام باین سخن نماند و شک پرستان و در پی خود اندازند و از مردمان
 با برام یا فریبندگی گیرند بچند و آن شک پرستان دهند و بعضی از ایشان
 باشند که بچانه های مردمان دهند و آن شک پرستان را با خود برند تا شک ایشان
 بر نشود و از آن خانه ها بیرون روند و اگر ایشان را بزرگوار طوف خانه ها کنند و بعضی
 خانه های طال را و بعضی از این فرقه باشند که در بازار یا بازار یا از مردم و کار
 و دروغ و زور و خفت بر آورند و غیبت طلب و مردم دین دار کنند و آن چهارم را
 موسومند از راه و ایشان را با علای دین و مردم دشمن سازند و جمعی از کمالان

در برابر

و شوق دارند و با محبت از دوست دارند و مضر قرافات ایضا یافته سعادست و ذکر
 آن سبب حال در حجب طولی مقال **مسئله پنجم** **جواب** **ایشان** که **توانند**
 البته ازان از ابریشم محض و زربینه و زرینیت و در پوشیدن و محاسن از ساز
 و شادمان و اوردان آراسته دارند و استماع نفس و صوت و دف و نی
 و سایر سازها نمایند و قشعهای دروغ گوش میکنند خصوصاً بکبرای که آواز
 شادمانه نام کرده اند و نهاده اند که در بعضی از کتب معتبره امامیه مسطور است
 از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که آن حضرت نقل نموده از پیغمبر صلی الله علیه و آله
 که آن حضرت فرموده ذکر علی بن ابی طالب عبادت و من عبادت المذاقی
 یتنقص عن ذکره یختار استماع القصص الکاذبة و اساطیر الخیال
 علی استماع فضایلهم ثم قرأ علیه السلام و اذا ذکر الله وحده اشماز
 قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة و لم عذاب مهین یعنی باید کرد
 علی بن ابی طالب عبادت است و از علامات منافق است که بپند و تشنگ
 سیناید از یاد کردن او و استیلا میکند بر نشین و قشعهای دروغ و اف نهایی
 محسوس را بر نشینند و قضا بل آن حضرت بعد از آن امام علیه السلام خوانند که این
 دانی هر چه را که اذ ذکری الله وحده اشماز است تا با پس پرسیدند از آن حضرت
 صلوات الله و سلامه علیه ان یقر این آیه آن حضرت فرمود که آیه نمیدانید که پیغمبر
 پیغمبر را که با یکشنبه علی بن ابی طالب را در مجلسهای خود پس میفرستید که یاد کردن
 علی بن ابی طالب باید کرد من است و باید کردن غیر او است و آنرا که ایمان دارند

تفسیر

با عزت و ایش تراست عدلی خوانند و این بابویه در کتب اعتقاد است آورده که
 سئل الصادق علیه السلام من القصص الخیال الاستماع لهم فقال لا یقال
 اثنی علی الما طلق فخذ عبده فان کان الما طلق عن الله فخذ عبداً الله و ان کان
 الما طلق الملیس فخذ عبداً الملیس یعنی پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام یعنی
 علیها السلام از قصه خواندن که آیا گوشش داشتن است یا نه علال است آن حضرت فرمود که
 نه یعنی ملامت و ذم و که هر کس گوش را بدو با طریقی پس تحقیق کرد و پرسیدند پس
 با طریقی باشد که از ابلیس سخن گوید یعنی سخن باطل و دروغ گوید آن گوشش کند ابلیس
 پرسیدند و محمد بن یعقوب کلینی علیه السلام در کتاب مستطاب کانی مثل این حدیث
 صدیق از حضرت ابی حمزه علیه السلام روایت کرده و چون درین روایت را که حکام
 از فرقه حویه اند و بدلیل آیه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
 و حدیث آیه که و الرشوة فاما من خسر الکفر و لا یشم صاحب الرشوة و یلجئة
 کافراً و ملعون اما چون صدق اند که هر دو است بدان و ساز و در مجلس خود حاضر کردن رسولان
 از حد گذاریدن است بناچار دست از آن داشته اند و لیکن دست نمیده اند از
 آن جهت که هر کس نمیداند که استماع خوانندگی و قصه دشت و دافش است و با آنکه
 اکثر طایفه حویه از خوانندگان و قصه خوانان و دشت نامه گویند و هر سزاوار
 مجلس خود حاضر کردن رسولان را از حد گذاریدن است بناچار دست از آن داشته اند
 لیکن بیشتر از بانی طوائف صوفیه و در با گوششند و دعای ربات از یاد میکنند
 ما عارینم و کنیم و گویم پسندیده باشد و آنچه از فسق و مجرور و جور دستم میکند از جهت دفع

که از حد گذارید که هر سزاوار
 گوید آن که گوشش کند حویه
 پرسیده پس با طریقی
 باشد

از روی ریاضی با انواع عبادات بر دانه که تان رسید شاید که خود اینک سنان
فرد **نور** **هم** **عشق** **تقید** هر یک از اینهاست خود را عاشق گویند و دوستی خدا را
عشق نام کنند و نه آنکه که عشق نام معرفت از امر اضدادی و غنی گویند مشغول شدن
بغیر خدا با زمان است از معرفت خدا و این حال و این دعا با بران و فقر آن مردم
عشق میوزند و گویند المحابة قطرة الحقيقة معنی مجاز بل حقیقت است
و مادیات آن از این عبارت است که عشق مجازی بل عشق حقیقی است و اگر
از غایت پی ریاضی و هذا تا ترسی انرا بر سطر زنده گویند این حدیث است و پیغمبر
صحب مرئوسه است نعمود بالله من ذلك و اکثر این نزد عشق درین عالم
و زن آن مردان مبالغه عظیم نماید و خود را بکلیف تان داند و گویند که این عشق مجازی
است و عشق مجازی محض است عشق حقیقی که دوستی خداست و این که با
پیغمبران نهایت دشمن باشند و گویند انبیا و رسل خلق را بکلیف از خدا
باز داشته اند و گویند مرد باید که التفات بقول پیغمبران و اوصیای ایشان
نماید که بزرگترین سدی که درین راه است پیغمبران و اوصیای ایشانند و این
حال اظهار دوستی الی بگویم و عثمان کنند و از برای انکه سبب نرا از خود رانی
دارند آن طایفه را مدح گویند و اگر بشنید رسند از برای فریب ایشان اظهار دوستی
انکه معصومین عظیم است کنند و عداوت پیغمبران و اوصیای ایشان را از پیش
ظاهر کنند و مژغرافی که این تدبیران میکنند بسیار است ترک آن نقل میکنم
تا موجب علان نشود **فرد** **سپتم** **جمهوری** **ان** این طایفه مذکور است و عقاید اکثر طوایف

و ادوم نیزند و گویند هیچ چیز را داند نباید کرده به بنایه گفت بلکه همه را دوست
دارند زیرا که در هر کس در هر چیز حبششی از ابرای الهی است و گویند که و اسلام
و ابراهیم و مرقد و موسی و فرعون و حمزه و ابوجبل و علی و ابن محبت و حسین و زین
و مطیع و داعی و عود و محمد و خدیجه و تمام را نیک دانند و چون نصاری مسلمان
و سایر چیزهایی که در شریعت محبت پاک دانند و سبکی بر سبکی از خود
و در هر بخشیم و صورت و روایت و وحدت وجود مبالغه تمام دارند و پیوسته
که اهل مذاهب صوفیه و مذاهب بوده باقی مسود آن دو مذاهب است و ظاهر
است که پیشتر فروع آن دو مذاهب منقرض شده و اکثر صوفیه که امروز هستند
جمهوریه اند و همه را از برای خود یک مذاهب ساخته اند و ایشان نیز دوستی خدا را عشق نام
کردند و دعوی علم باطن نمودند انهم و انهم و انهم و این علم ظاهر کرده گفته اند که
و این وجود است و وجود قایلند باقی نعمود بالله و این محجهم مرده و غیر ایشان از
ظاهر است از منافقین محبت دارند و آنرا دوستی خدا مینامند و اگر در
بعضی از اوقات بعضی از ایشان را نیت کنند مصلحت در آن می بینند
انکام بنا بر مصلحت بر خلاف اعتقاد خود کار میکنند تا معینان را بکشانند
و ایشان را نیز با پیغمبران و دختران و زنان مردان عشق دارند و گویند که
عشق نور دین است بلکه با خدا عشق باقی کرده ایم زیرا که هر چه میگویم خدا را در آن
می بینم و که گویند که عشق با دختران و پیغمبران و زنان مردم و درین عشق مجازی
و این عشق مجازی بعشق حقیقی میکشد و ما را مطلوب اصلی میرساند و این طایفه

نیز در جمله کشند و مردمان را در جمله کشند و در آن وقت که دوست دارند و این را
 از آنکه بر او نیاید اندیشه سازند و غنا و سرور و دوست و بی سر زاری و احوال و این
 بسیار باشد که در مجلس ذکر و وفای حاضری کنند و طایفه طایفه را در ذکر و
 ذکرش بسیار در احوال و احوال زشت ایشان نمایند و دعوی کثرت
 کرامات کنند و بر یکدیگر مجزوات نمایند و مردمان را که اوست زنده و اکثر این وقت
 کلامها و کلامهای نامتعارف وضع کرده اند و مردمان را با آن متناهی ساخته اند
 و بعضی از ایشان گویند که مقبول داریم که خداست اما از خدا بیکدیگر بیگانه
 و بیایند خدا نیست هر چند که با ترجمه باشد فصیح و قلیح این طایفه هیچ وجهی با
 دیگران و ازین سبب حال طایفه و در میان **فرقه حجت و دیگر فرقه** اند که ایشان را
 خداوند گویند اینها است فرقه باشند جنسی و در آن که از برای پر کردن شک و تحقیر
 از در فریب خلق خدا را آیند و اکثر ایشان و صفهای شریف دارند و فرموده اند
 و جمعی از ایشان و صفهای بیعیانه اختیار کنند و کلامهای نیک که بر آن که ایشان
 اختراع کرده اند بر سر نهند بی تناول و دست در بعضی شان عملی نیست
 مردمان چندی و سران کلامه را از آن میان پروراند چنانکه یکی اکثر سنیان
 ملحوظ است و بعضی حجت بسیار را عملی کنند چنانکه یکی حجت است و بعضی که
 بسبب غرور میان مردمان خود آن طو کلامها و جملات پرورشند مردمان را
 آن امر نمایند و کلامه و فرقه باشند و در آن که اکثر این فرقه طالب تقوی و معاش
 و مشیت ایشان نیز مانند جمهوری عقاید و مذاهب اکثر طوایف صوفیه را در بر میگیرند

و اینها نیز

خود گنجد بسبب نزد و بر آن که راه خود را در میان مردمان رواج و شهرت دهند و جاهل
 دوست ایشان گردانند و معتمد و منکر سادات و علمای باشند و همه را دشمن دارند
 و تحقیر کسی را از ایشان که در میان حال صوفیه بدانند نمایند و اگر کسوف را بقدر علمی
 که از آن برای تحقیر وجه معاش حاصل کرده باشند از برای رضای خدا خود را از
 ایشان نماید و باین عقیده است و معلوم کند و از آنکه ایشان غلط کرده اند و بر آن
 که راه بیطایفه را صحیح گویند او دوست دارند و هر جا که رسند توقیف او کنند و در آن
 مساجد عظیم نمایند چنانکه از آن چندین را که میگذرانند نیز بار از آن غفلت
 ازین پیچر اکرم است زنده و مکر و دهم که مردمان از علوم و دینیه بلکه از سودا و خزان و مطلق
 بجز بود و بجز دیگر شتر کشان را از معنی میگفت این کرده اند و اعلام افضل میگفتند
 و برایش که کسی را باند علمی باشد اما بسبب آنکه طالب دنیا باشد و چندی که این طایفه
 بسیار شده اند و بسیار کسی را از عوام کمال انعام و ثواب داده اند و خود را صوفی
 نام کنند که شایسته بیطایفه او در میان عوام شهرت دهند و جماعتی را که از ایشان
 دوست او کرده اند با خود که جماعتی را از عوام که میلی بعلیه آنرا باین روش نیست
 ایشان را نیز مرید و معتقد خود سازد اگر چه در توقیف عظام و اعتبار و احادیث بسیار
 لیکن در مذمت عظام اعتبار و احادیث بسیار است از آنجا که در کتابست و بعضی
 سطور است که حضرت ابی عبدالله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که او را
الی دأد علیه السلام لا تجمل عینی و جنتک عالما مفتونا بالذینیا فلیستک
عن طریق محبتی فامثلک قطع طریق عبادی المرتدین ان ادنی ما انا صانع

و اینها نیز

و اینها نیز

از کمال آن خود بخوار بینی در پیش را از سماع ضار مردم آزار و عیالی است
 برترین خلق خدا باشند بروی زمین زیرا که ایشان میل کنند به تقصیر و تقصیر
 و بخداست که ایشان از اهل برکت حق از حق و میل کردن باطل باشند و مباح
 نمایند در دوستی مخالفان تا به کراهت کشند شیعیان و دوستی وستان مارا
 اگر سفسی نمایند از شورش میزنند و اگر فوکه داشته شوند یعنی اگر شخصی
 با ایشان نه باشند بر این مدارا عداوت کنند بر این و کلاه باشد که ایشان را
 مؤمنان اند و دعوت کنند که آن کلمه حقان پس بر کسی در بایست نرساند
 بر آنند که راه زندان مؤمنان اند و دعوت کنند که آن کلمه حقان پس بر کسی
 ایشان را می باید که مذکر کنند از ایشان و کلاه دارد و حمایت نماید و این را خود را
 بعد از آن امام علیه السلام گفت ای ابو هاشم این آن چیز است که در دست کرده است
 از برای من پدر من از ابائش از جعفر بن محمد علیه السلام و این از سرهای است
 پنهان و از آنرا که از اهلش و اجبار و دین باب بسیار است **از این که**
تقصیر پیش میکنند یا غافل است از این اجبار و تقصیر دیگران کرده و کوه
 خورده یا در عرض از اعراض وینوی منقول است **تقصیر** از طایفه از تقصیر
 باشند که اهلان در غیبت که انداخته اند و یا منظر حق حقی از اهلان و راه
 دهند اما عاقل تر است ایشان نمیخورد و مردود نمیدانند که محبت و دنیا
 همه دوستی ریاست باشد تنها برایشان غالب خواهد بود و میخواهند که هیچ
 معتقدان ایشان باشند و ایشان را بر پیشوای خود دانسته و عاقل الله از یقین

و عاقل است

غافل است

غافل میشوند و کلاه و دستان خدا این دکان دارند و خود را شیعیان میکنند
 کرده اند که بر مردان راه کمال ایشان نیستند پس لازم است بر این مردان
 علیهم صلوات الله الملك المنعالي که هر کسی که میبندد که دعوی تقصیر میکنند
 خواه عالم باشد و خواه جاهل از ورغبت بگرداند و معتقد او نباشد و بهانه که طایفه
 و دشمنان اهل بیت پیغمبر است که او پیش گرفته و اگر آنکس که میل تقصیر کند
 طور و طریق رزافیه پیش گرفته اند و او بر هر موعنی واجب باشد و اگر ظاهر کرده و بگوید
 ما اینجا دیا وحدت وجود قائلست مؤمن باید که بداند که او از دایره اسلام بر
 و حال آنکه صوفی میباشد که یکی از اینها و بجز قایل نباشد که اگر از روی غافل
 و محافت و کراهت بر در تقصیر رفته باشد چنانکه گذشت **و بهای آن کسی که**
 دعوی علم و دعوی تقصیر مینماید اگر در واقع ربطی به علم و علم دارد و اگر جاهل
 است که ندان که او را از علم می پردازد و صبر را در پیشته است در دین و خدا و او
 و اعظم است در سایر نوسین و اجبار و احادیث بسیار در طعن آن طوطی و او
 و واقع است از اهل معصومین علیهم السلام و ظاهر است که مردان بسبب این
 از راه میروند و بواسطه او اکثر گمراه می شوند خصوصاً هرگاه که آن صلاح و تقوی
 برند نمیدانم در روز حشر حال بعضی جاهلان پیش خود بر پادشاهی خود را می نهند
 درای چگونه خواهد بود و جواب حضرت است تعالی چه خواهند گفت و دیگر باید که اکثر
 این طایفه رزافیه مانند پیشتر طوائف صوفیه که قبل ازین مذکور گشت دعوی
 کشف و کرامات کنند و لا اله الا الله و به احتیاط از زب و دهن و دیگر کوی و دیگر

و ترنات و نفات و مطرب و سرود و آواز و فل و موسوم و سرشته
 س زنده و طلقه زنده و کلمات لا اله الا الله را با طعنیات و نفات گویند
 سرود آن میان خوانند بیتی یا مصرعی را با وزن و تقطیعات موسیقی
 و این کار آن وزن و تقطیع ترتیب دهند و هیچ شبهه نیست که گفتند
 صورت که مشتمل باشد بر تر جبین مطرب اگر چه با تقطیع نباشد و حال آنکه آن
 جماعت تقطیعات موسیقی نیز آن جمع میکنند و در اتفاق علما علی شیعه و فاضل
 و فاضل و سامع آن خاص و فاضل و سرود و آواز و هر که اندک شعوری دارد
 و میداند که باین روش ذکر کردن بر خلاف شیعه ظاهر میسر است علی الله علیه و آله
 روش اهل بدعت و صفات است و بعضی از نادانان کان کرده اند که با درود
 الی ریاض الحقیقه که در حدیث واقع است بصورت در مجلس این فاضلان است
 و ندانسته اند که حضرت الله تعالی میفرماید که ادعوا ربکم تضرعاً و حقیقه
 یعنی بخوانید پروردگار خود را بزاری و پنهانی پس چون تواند بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 مرد را از ترغیب نماید باین دردت نمودن مجلس فاضلان که با فریاد زدن و عود
 غنا و سرود و بکار برند بلکه دست زنند و در نفس کشند و بچرخ در آیند و خود را بپوش
 و آواز دهند و هر کس که در آن طور مجلس حاضر شود سرود و آواز دهد خواهد بود چه نیک
 خود بآن عمل نماید و حال آنکه شیعه و سنی نقل کرده اند که باین نحو ذکر کردن از شیعه
 نیست که در او و فرزان بنی امیه و او اهل بنی عباس است و چه اگر پیش از آن
 معاد بود پس معلوم شد که حدیث مذکور باین معنی که بعضی از نادانان و جمعی از فاضلان

بجای میزنند

میگویند نیست و ذکر بعضی نواز و بعضی قرآن در کمال محبت آمده و پیغمبر صلی الله علیه و آله
 میفرماید که حق تعالی در قرآن ذکر خوانده و ایضا میفرماید که فاسئلوا اهل الذکر ان
 کتبت لکم ثواباً و اهل ذکر چنانکه در حدیث واقع است از معصومین علیهم
 السلام اند و چنانکه در حدیث واقع است و گذشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
 ذکر علی بن ابی طالب ذکر می و ذکر یزید ذکر است و ذکر راوی که معین است این
 معنی حدیث با درود و لا ریاض الحقیقه را مستوفی در کتاب نقص علی
 نه امامت مولانا علی بن قریب بیان کرده و هر که خواهد که بداند که باین کتاب
 رجوع نماید و اما این که در حلقه نیز نکرده که لا اله الا الله را که از قرآن است
 اشعار و ابیات جمع میکنند و با ترنات و نفات و تقطیعات و آواز
 موسیقی آنرا آوازه میزنند و از چندین فرقه اند اکثر ایشان را جماعتی اند که بواسطه
 کاهلی در کعب و جبهه شمش و شکم پرستی و فریب دادن مردم نادان این طایفه توانا
 مرفیقه و این روش سرود و خضره را پیش میکنند تا کار کنند و مردم سفید را
 نقد و بعضی خوردنی و پوشیدنی و غیر آن بجهت ایشان ببرد و جمعی از ایشان هستند
 که اعیان دارند ایشان ترا بنده باشند چون بپوشه معینان قرائت را بدین نحو
 سازند و چون می بینند که با کلام تمام از نقل و دخت آن دشمنان گذشته بخود
 جمعی از فرقه کاه و معصومان و پیغمبران و اگر راه بگردان ببرد
 زیارت کردن ایشان اکتفا نمینمایند بلکه چنانکه بپرستان و پرستش
 سجده میکنند ایشان را پیش آن قبر با سجده میکنند و هر چه می شنیدند از آن

که باین نحو ترنات میزنند
 آن نایب و عام که آنرا نوازند
 احسن

و تزیین نموده می نمایند بکلیات آن از قبیل مفرات چیزهای بزرگ
این امر خصوصیت برزاقیه ندارد بلکه اکثر طوائف صوفیه این رسم و عادت
بوده و بعد از آن خود در تعریف کردن و شمرتن دادن این عفت سالیانه عظیم
و فی الحقیقه راس و رئیس ملاحظه ایشان شده و حاجتی از برزاقیه که از برای آن
آزادی دانسته خواهند کی کردن و مطربی نمودن دوست میدارند و وی بچشم آن نگاه
می آورند و خود را داخل آن طایفه می سازند و در هر دو سبب از استیغاف غنا
و سرودن شینان لغت اسمها آن قوم مردود و محظوظ اند و بهشت ایشان باطل
عصیان است و بی رونقش و هرا کرده در آن محاسب که این مکان داران
ناکی رو خود و فرشتگان مبارکی باشند حاضر می شوند و در سبب ایشان
میکردند بعضی از برای بازی کردن و در جستن و فرج کردن و در رسم غلبیدن
فرقه متصل و متصل می شوند و برخی برای سپاس بخشش روی و اوردن بخشش
کشتکوی با ایشان متصل میکردند و لاف مری ایشان می زنند و بعضی از
برای آشنی که در آن آکنه گمان برند یا از برای آنکه اگر آن جماعت بجای
آتش حوزدن روند ایشان را با خود ببرند خود را طیفلی و گوی آن فاعل
می سازند و جمعی باشند که اکثر این مطالب را منطوق داشته بلکه این امور
بسبب لغت و عفت رزق و شیشه و عدول و تحریف ایشان کرده و قطع
استند که از عافیت نامدانی ایشان را مردم خوب تصور میکنند و روش خود
ایشان را طایفه و طریق درستان خدا می پندارند و از روی بیعت با او ادراک میکنند

باعث گری باز آن فریبندگان میکردند و جمعی هستند که محسوس آن دارند که
بعد از طی مرحله اول مری بودی گمراهی به پیری برسند و از عافیت حقاقت
که اگر در اوان جوانی درین آرزو بلکه در زمان طفولیت در این تمنا بیدار و مان
نرسند از برای ایشان بهتر است و میدارند که پیری و مری مطلق از آخر
طایفه مستعد و سست است حمله اکثر این فرقه در آیه مانند طایفه کاهنه
هرزه گشتن و هرزه گفتن و با پیران و دونه ان مردمان عشق و زردین نشسته بودند
اما کاهنه طلب وجه معاش و طلب علم را محسوس گویند و این فرقه چنان میگویند
و بسیار باشد که بعضی از ایشان از برای فریب دادن مردمان بطلب
علم و خواندن قرآن مشغول شوند بلکه از جهت آنکه مردم را بیشتر فریب دهند
رسمت بر پیشه زنند که وجه معاش از آن حاصل کنند و اکثر این فرقه در آیه
مانند تلقین و اکثر طوائف صوفیه کلاه و فرقه بپوشان رسند و ایشان را
نشانند و امر بزرگ حیوانی نمایند و دعوی علم باطن کنند و بعضی از ایشان
باشند که گوشت گیرند و بآن روش انجام آدمی موردت آدمی نام را می پندارند
و جمعی از ایشان بجهنمی مردمان صغیف عقل و دونه ایشان را وادار میکنند
و بعضی برود و گمانا جمعی از بازاریان را که از قواعد دین بسیار بیخبر باشند روند
و در پیش ایشان نشینند و بکف و گویایی که دارند و توانسته ایشان را فریب دهند
و گروهی از ایشان مجلبه ها زنند و مثلها حکم میکنند اما گویا بسیار پیش
و خواها در تعریف خود زنده و سخن باور هوا گویند چنانکه سفیان گمان برده

که اگر از وی بگویند میباید و از عین جبر میسرند و مبروات از خود گویند
 و در جواب گویند ما شد اگر فلان از دیم و فلان از شفا و دیم و فلان از عین رب
 و فلان از عین که ایندیم و مردم سینه را با بی نظری برآورد و گرفتار مکر خود کردند
 و فرقه از ایشان از غایت مکاری و دنیا دوستی با بی نظری خود را از آن طایفه
 دانند و با شیعه شیعه را با صوفی صوفی باشند و با هر کس در هر کس
 بمذاق و مشرب ایشان سخن گویند و آنچه را با شیعه گویند چون بهم گفتن
 خود رسند بر خلاف آن گویند مانند جمعی از منافقان که در باب ایشان
 فرود آمده آیه وَاذْكُرُوا الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْشَأَ قُلُوبَنَا وَارْحَمُوا أَفْئِدَتَنَا
إِلَىٰ شَيْءٍ طَيِّبٍ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُشْهَرُونَ و مجموع این
 رزاقیه با غایت محبت دنیا و دوستی اش و علوا با مردمان نادان خود را
 قانع و تادک دنیا دانند و **باید دانست که این محاببت در واقع این است**
 واری خود فرشی و فربه پندگی بجهت همین وضع کرده اند که بمانند بلام
 آوردن و احقان را مرید و مطیع خود زنند و جمعی که خیر از دستم و سنال از
 گوهرش خسته اند یعنی میگویند و دراز هم فرق کرده اند این فرقه را درویش
 نام میکنند و کسانی که فریب این محاببت میخورند هر چند که با بقصد خود عاقل
 و دانا باشند البته بی عقلان و جاهلانند و **هم اگر صوفیه تا طایفه از ایشان**
اصلی است اند که قلبی از این فرق که در زمان استیلا می نمایند از روی بی
 نام این طایفه بر خود میگذرانند و ایشان را علما می گویند که با این فرقه

بود و اندوشتیعیان در هر زمان ایشان را با تشیع می شناسند و اندوشتیعی
 باید که فریب جمعی بخورند که دعوی علم و دانش میکنند و مقصودت یقینه میباید
 مقصودت کرده اند که با جثت مقصودت ایشان در غیر زمان یقینه یا جعل است و حقا
 یا مکر و خدعت یا مکر و ضلالت چنانکه در چندین حدیث واقع است و آن احادیث
 از چند کتاب معتبر از کتبهای علوم علای شیعه در دایم و بجهت مرسله
 شیخ خود شنیده و به تقریب در کتاب نص جلی فی ائمه مولانا علی قزینی
 نموده و یکی از آن احادیث در آن تو این باب نه کرده خواهد شد انت و این
 محمدا در میان طوائف صوفیه نمیتوان یافت کسی را که خودش اعتقاد
 و دین دارد و در طین صالح و پرمهر کار باشد مگر کسی که از روی جهل و نادانی این
 اعتقاد باشد و اکثر نیز بظاهر فاسق اند و با هر یک از بندگان و کافر و هر کس را که دیم
 با دعوی علم میسر بقیصوف کرده بودند و اگر به فریبندگی یا توسل و دیگر شیوه
 دنیا حاصل نمیشد در طلب منصب و جاه تنوسل شدن با اهل مناصب می
 طبع میخورند و اگر درستی می یافت و از دودمان دینی بر می آوردند از
 خود در رستوه و مال مسم و غایب سیری میبایست و خود را از طایفه جبریه میگویند
 می سخت و تعلیل که از طایفه سکرنت آزار و نقصان مطلقان میرسانند
 راههای کونا کون از برای حرام خوردن خود پیدا میکرد اند حق الثبت تحت
 الختم و عیز آن و فائز غراب میکرد و آن طور معلما بسیاری از عوام را فاسدیه
 کرده و با وی الحاد می انداخت بسبب آنکه چون عوام از این معنی که دنیا فریبیده

با این مرد صوفیت و بیشتر این فریبستان حوزده و ناسه عقیده شده است
 خافل بودند میگفتند که این مرد از علم است اینها میکنند پس البته میدانند که قضای
 نخواهد بود و زبان طعن می لغاف وین را از کبر و ترس که خیر هم بر اسلام است
 در از میکرد و بیشتر میگوشتند که احادیث در مذمت آن طوطی عالمان بسیار
 با جلد با این در میان صوفیه بر تخصیص در میان ذرائع کسی که گینه در حقوق
 حکما در حدود و مغتری و مفتون و ناسه و غایب و شیر و دجی و منافق
 و غایب است که بهم میرسد از روی سوسیه عوام کالانعام را بنویس
 مدام آورده که سخن خود می سازند که به راه که ایش را دارند سر از فرغ می گذارند
 و بخدا قسم که صوفی معتقد بشریعت از ذرائع و غیر ذرائع در دست می گیرند
 بنا بر کسی که از غایت نادانی یا بی نظریه میل کرده بود چنانکه مکرر گذشت و باقی
 که کاکان در لباس کوسفند بهمان و اکثر ملحد و بد اعتقاد و غارت گران
 و در میان فریبده و غولان که راه گشته و بیشتر ایش در شرارت بر تبه
 بوده اند و ما آنکه دعوی می نمودند که ما منکر هیچکس و هیچ چیز نیستیم و اگر کسی
 یک از این لغین مانند حلاج یا مجولین مانند شایخ می نمود که ایش را در این
 و پیشوای خود میدانستند و از غایت که آنها را در بزرگ مرتبه می پنداشتند
 با همین قدر میگفت که ملایح یا شایخ یا روی را دوست میدارم
 گشتن اوسعی بلین می نمودند و تا قتل با او همراه بودند همه حال شیعه باید که
 فریب بعضی از فریبندگان نخورند که فرایض و سنن و ادب و احکام را نشنیده

و بود

نقوش

تقصوت نام کرده اند که آن هیچ فعل بتقصوت نرود باید بیقین بدانند که تقصوت عبارت
 از اعتقادات و اصطلاحات طایفه است که شیعیان ایش را علامتیه
 گفته اند و دیگران مانند ایش است چنانکه بعضی دیگر از فرق دیگر اشتهار
 و برخی را معتزله نام کرده اند و لیکن حاجیه را نام بسیار است چنانکه مذکور شد
 و چنانکه قدما می علای با در کتب مقالات ذکر هر یک از اشتهار را و معتزله را
 با بی جدا گانه کرده اند و ذکر صوفیه را در بابی علی حده نموده اند و در دیگر بابها بتدریب
 ایش را طعن رده اند چنانکه مستند مرتضی را در علی المرتضی با آنکه بعد از شیخ
 الطایفه بوده و در شمار شافعیین است و در کتاب تبصرة العوام و در باب
 ایش نوشته است و ذلک در بعضی دیگر از ابای آن کتاب است به حدیث
 اعتقادی ایش نموده و بعضی از علای ما بخصوص در رد ایش آن کتاب
 تمام ساخته اند و مجلدات برداشته اند مثل شیخ معین که از افانم علای می
 در رد ایش آن کتابی تصنیف کرده و آنرا موسوم بکتاب الرد علی الخلاج
 گردانیده و تعجب را درم که جماعتی با دعوی تشیع نام خود صوفی می گشتند
 نام حوزهری و اشعری یا مرجی و فارابی نمیکنند و دیگرانهای طوائف نوحسب
 حوزرا موسوم نمیکردا شد و بعضی چه ظاهریت که بر از همه آنها مخالفین اند
 معصومین و اسمهای مصادره دارند لغین این نام را خویش کرده اند اما از آن
 که بر خود میگذارد حاصلی دارند بغیر آنکه باز از فریبندگان و غولان را گرام می دارند
 و اگر در واقع شیعه اند از آن غیر مسند که آنان از مردمان که ضری از دین دارند

کما فی حدیثی و با اعتقادی باینکه بزرگوار است و صفات ایشان
 نسبت دهند و باید دانست چنانکه شرک عبارت از کسیت که آتش بابت غیر
 آنرا پرستند صوفی عبارت از کسیت که بکل و اتحاد با وحدت وجود که علو
 در اتحاد قیام باشد و این همه در حدیث کثرت بسیار شده و باید که در حدیث
 احمقان و معتقبات آن بخورده که در مقام توحید و اول این عقاید غاصد و در حدیث
 چنانکه گذشت **همانکه بسیار استند که مطلقا اعتقاد بوجود حضرت حق تعالی بکل**
 نشانه اند و مقصود را که هرگاه خوب خدایند و علامت ایشان آنست که
 با سادات و علمای دین و اعداوت دارند و بسیار باشد که ایشان سحای
 اظهار دشمنی کنند که با عالمی با سیدی و دشمن نباشند که از برای دنیا و از
 روی نادانیه یا بسبب غرابت و اغوا طریق حلاجیه پیش گرفته باشد چنانکه گذشت
 دیگر شیوه باید باینکه فلان شیخ یا فلان ملا از متافریق چنین گفته و یا چنین گفته
 کول نخورد و نه باند که ایشان در پیستان کول یکدیگر خورده اند و از بعضی
 غافل نشود که غلط بر همه کس رواست غیر از آنکه معصومین علیهم السلام و غیره گذشت
 که بکن نسبت توان یافت از حدیثی علمای شیعه که اشاره بچیزی این طایفه کرده باشد
 و بحقیقت ایشان قابل شده باشند و بسیار کسی از ایشان گفته باشد که با در حدیث
 و این فرق نوشته اند و اخبار و احادیث بسیار در ضمن ایشان نقل کرده اند
 مستکر شده و باینکه صاحب ثار است یا نه و آنرا مثال ایشان چنین
 با اعلی و اسبیه و چنین نوشته اند باینکه در نزد با اخبار ضعیفه وقت بهر

در باب سوره موصوفه با قرآن و حدیث را مانت طحا ان بعدا و دای خود تغییر
 و تاویل کردن خود را و دیگران را گول زدن و بر صفات و احوال افزودن و دیگر
 بدانکه این چند کرده که شتریم و ذکر انکی از عقاید ایشان کردیم فرقی دیگر که
 نام نبریم مانند نور بخشید و نقش بندی و برزجیه و یا فریة و غیره ایشان
 بطا هر سنی اند و با جز اکثر در باطن به اعتقاد کاف و اگر کم ماییم که
 سنی مسلمان است و الله خواهد بهم گفت که همه بظاهر و باطن کافند مگر طایفه
 جمهوری که قبل ازین بوده اند که بعضی از نادانان شیوایان را ستیبه
 چند استند و بعضی از گفتگوانی ایشان را محول بر تفتیه مقصود کرده اند
 زنده استند که غلط کرده اند و فرق از جودیه و بعضی از زرافیه که در زمان باهم
 که خود را شیو نام کرده اند و میکنند و عوام شیعه را گمراه کرده بودی مقصود
 انگند و هر قائل منصف که انکه تالی نایه از گفتار جمهوری و گمراه و در حدیث
 معاوض می شود که ایشان اعتقاد برین و شرح داده اند و ظاهر جمهوری چون
 زرافیه را بلکه سیر موصوفه را مانند خود به اعتقاد یافته اند این است که بایشان
 میل تمام دارند و چون گمراهی که این خود را صوفی نام میگردد اند و میکنند
 و غافل نباید بود **و باید دانست که هرگاه حدیث** خواهند موصوفی را مانند خود
 غاصد عقیده گردانند در اغلب اوقات با اول از راه مقصود پیش
 می آیند و خود را با صوفی مینمایند و بسیار باشد که بعضی از غایت نامعنفدی خود را
 نام کنند تا هر چه خواهند از حق و مجوز میگردد باشند و سبب ایشان این را از مطلق

و این را خود زینت
 این که اکثر
 طحا

انی را در حدیث

شیخ زنده اکثر علما و شعرا صوفیه خود طایفه زرقیه را طایفه زده اند و با آنکه پیش
 سنیان اعتقاد تمام بصوفیه دارند و گفتار کفر شعرا را نیز توجیه و تامل میکنند
 طایفه زرقیه را اکثر ائمه ان طبع زده اند و دانستی که علای شیعه که در مذمت
 صوفیه را مطلق منکر بوده اند و چون منکر نباشند که ائمه ان ائمه ان صوفیه را
 مذمت کرده اند بی منکر نموده اند که مانند قدما کسی را که از ائمه ان که مذمت
 اند که از روی تفتیه این نام بر خود گذارند و با آنکه بعضی از طوائف سنی
 که مانند قدما علای شیعه بغایت الحار صوفیه میخوانده اند و ایت را طایفه
 بعضی از شیعیان و سنیان از روی تفتیه خود را صوفی نام میکرده اند و بر زرقیه
 نیز زده اند چون میدهند که هر که در میان ائمه ان زنا و لواط میکند متوفی
 نمیشوند و اگر کسی زنی را متوجه کند او را میکشند و میدهند که خداوند
 سنیان این میبایستند شیعه را پس چه امان نمیدهند دیگر شیعه
بیفتن بهانه کتبی از طایفه صوفیه که نزد اهل حق فاسق اند و فاجعه آن که تا آنکه
 بر عقیده ای صوفیه نیستند اما از برای دنیا و فریب دادن خلق خدا یا از روی حسد
 و نادانی خود را صوفی نام میکنند و طریقه زرقیه یا طایفه دیگر از طوائف صوفیه پیش
 میکنند و باقی زنی بقیان اند و کافر و بیکی شیعیان اهل سنن و راه زنان راه و ان
 دین اند و حجابان شریعت حضرت سید المرسلین و بنا بر صحبت اظهار اسلام کرده اند
 و میکنند و ابراهیم کوفی که داعیه تبه بشتی است مخدوم مری بوده و فرست
 از وضع این مذهب بر مبنای شریعت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود چنانکه مذکور است و دیگر

و **نایب فقیه و فقیه کفر صوفیه بسیار است** بعضی از ائمه ان در کتاب بنی علی تهرت
 شده و اگر کسی خواهد که مانند آن کتاب برسی فایه و درین باب اگر سخن باطلان کشیده
 و بعضی از کلمات تکراری یافته باید که در دستهای این مؤمنین علیه السلام عذر این که این را
 به چند مرتبه و نه آنکه باعث این احزاب اکثر را حدیث بسیار است که پیغمبر صلی الله
 و آله و اهل بیت علیهم السلام فرموده اند و در آن مساله نموده که پیروان ائمه ان درین طور
 با بها کوفت می نمایند یکی از این حدیث که سید مرتضی در کتاب الفصول این
 حدیث در کتاب **الدیالی النجات** و کتاب **الاجاز المطالب بسنة** خود از شیخ مفید
 الزرقه نقل کرده اند و شیخ مفید بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت کرده و علی بن الحسین قدس سره در کتاب **توبه الاستغاثه** از حضرت
 امام حسن عسکری علیه السلام نقل نموده که آن حضرت از امام جعفر صادق علیه السلام
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که **اذا را بتم اهل البدع و الزبیهین بعدی**
فاطه و الابرار منهم و اکثر و امن منهم و القول منهم و الوقعه و با
هتق هم کلا یطعمونه العساة الاسلام و یجندهم الناس و لا یصلون
من بدعتهم یکتب الله لهم بلك الحسنات و یرفع لهم بدر القدحاة
الآخرة و حال آنکه مذکور عقاید و مذاهب و بیای ائمه ان را درین کتاب مذکور است
 پس اگر کسی خواهد که به تفصیل در بعضی دیگر از احادیثی که در مذمت ائمه ان
 واقع است مطلع گردد کتاب **الفصول** و کتاب **الدیالی النجات** را بجمیع کند و اگر
 بلکه جامعیتی از آنها که دعوی علم و دانش کنند از نظر احزاب و احادیث بخواند

اینست نموده که امام جعفر

از ایشان گفته اند این احادیث را نقد نام گفته و من بقی تریب دنیا و کول
نفس دهر خود و بهمان داشتن این طور احادیث و احادیث اسم گفته
بلکه باغزای شیطان خود طریق مخالفان سپس گیرند الله جماعتی را شهادت روی
و نزد دیگران دفته دفته شهادت بگزشت حجت میکرد و مرتبه مرتبه دین از دست
و باید که در حدیث که گذشت در کتاب بکلیشی نیز در باب
مجااست اهل معاصی بسند صحیح مسطور است اگر چه اکثر اهل دوزخ را از غایت
از زمین یا بر بطلان اعتقاد بی شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یا
علیت مماثلت و جنسیت با اهل عصیان و بدعت مجازات و مصاحبت حق
و ایشان را در دین نام میکنند و بر تبه دین باب میال و دارند که باطلی را باطل
خوانند که کردن و خوانند که نشینند و دیگر فتنه مثل لواط و غیر آن میشوند و در
مجلس مقدم بر خود بلکه مقدم بر اهل دین می نشینند و بدین وزارت کردن ایشان
میروند با یکدیگر میسازند نام خود صوفی کرده اند فاقه کرده هیچ تحقیق نیستند که این
جماعت از دیور موزنه الله و شهادت ختن پیغمبر اند موصوفین علیهم السلام عاصی الله
حال از اصطلاحات و اعتقادات صوفیه خبری دارند و قواعد و مبانی
میدانند باین بی کلاه و فرقه و وضع شیادانه حسنه های زانده را که نیست و از هر
فریب دادن ایشان احتیاج به معرفت و استعدادی پس اگر کسی که
چیزی از علوم و نبیه خوانده باشد و بعضی از اصطلاحات صوفیه هم و قوف آید
مرازی زانده را آنچه که باید با این خواهد کرد و داده و درین دنیا که نیست است و در

اتفاق حدیثی که مشتمل بر معنی است بر سبکی که میجویند با این میکنند خوان و درباره
این کرده و دارد است و آن حدیث این است که این محزه و سیه بر رضی راوی از شیخ
سفید علیه الرحمه بواسطه نقل کرده اند از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب که از خواص
چند امام معصوم است که او گفت گفت مع الهادی صلی الله علیه و آله استم
مسجد النبی صلی الله علیه و آله فانا ه جماعه من اصحاب بنیم ابو هاشم الجعفری
و کان رجلا بلیغا و کانت له منزله تطیبه عنده علیه السلام ثم دخل المسجد
جماعه من الصوفیه و جلسوا فی جابه مستدبراً و اخذوا بالتلیل فقال
عليه السلام لا تلتفتوا هؤلاء الخذا عین فانتهم خلفاء الشیاطین فخریر
فراعد الدین تزهدهون لراحة الاحیاء و تتجملون لمقصد الا
تجوعون ثم اخرجهم ید بحوالا یکان حمالاً یملكون الا لغیر الناس ولا یملکون
الغداء الا لملك العساکر و اختل من رب القداس یتکون الناس بک ثم
نه الحبت بیطرحونهم با یدیک لم نه الحبت او داوم الرقص و التصدیه و انکام
الترحم و التغبیه فک یقتهم الا السقاء و لا یعتقدم الا اللهی من باب
لله زیاده احد منهم حیاً او میتاً فکما تذهب الی زیاده الشیطان و ضایع
الادنان و من اعان احدا منهم فکما اعان زید و معاویه و اباسفیان
رجل من اصحابه فان کان معترفا بحقوقکم قال فنظر الیه شبه للعقب
و قال لا یحذر ذاعنک من اعترف بحقوقنا لیهذه عقوقنا المانده
انهم اخر طوائف الصوفیه و الصوفیه کلمه من اصحاب الفیاض و طریقتهم مغایره

لطیفیتنا و ان هم الانصار و محبوس هذه الامة اولئك الذين يجهدون في
 اطلاقنا فوالله والله يتم نوره ولو كره الكافرون يعني باحضرت امام علی نقی علیه السلام
 بودم و ان حضرت نشسته بود در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه پس حاجتی از آنجا
 آن حضرت در آمدند و یکی از ایشان را بود ششم جعفری بود و او مروی بود فصیح و بلیغ
 و او را نزد آن حضرت منزلی عظیم بود بعد از آن داخل مسجد شد حاجتی از حضرت پرسید
 حاجت حلقه زده نشسته و به لا اله الا الله مشغول شده پس امام علیه السلام با او
 خطاب نموده فرمود که اتفاقات یکیند این فرمودگان کائنات و خلفای شیعیان اند
 و خراب کنندگان قواعدی دین اند اظهار نه هر یکند از برای انصاف و ان
 جسمها و شب پیداری میکنند بجهت گفتار کردن چهار پان معینی منکر آنانی که
 مانده چهار پان آن چنان حق تعالی میفرماید اولئك كالا نعام بل هم اضل
مسبک کسی که پیچونده عمری که تارام کنند از برای بالان جسمی چند را
 و نه الله الا الله میگویند کمر از برای قریب دادن مردمان و کم پیچوند کمر از برای
 پر کردن کاسهای بزرگ و در بودن دل مردمان سخن میگویند با مردمان با طاعت خود
 در دوستی خدا و می اندازند ایشان را بنرم و جهان رفتن خود در جاه بماندند ایشان
 رقص کردن است و دست زدن است و داد که دلتان در سر میزد و فتن کردن است
 و بی روی نیستند ایشان را که می بینان و اعتقاد دینداران ایشان را که می بینان و اعتقاد
 بایشان مگر چندان و اعتقاد پس هر کس برود به زیارت یکی از ایشان در
 حالتی که زنده باشد یعنی بدین یکی از ایشان برود یا به زیارت یکی از ایشان

در حالتی که زنده باشد یعنی بدین یکی از ایشان برود یا به زیارت یکی از ایشان
 برود در حالتی که مرده باشد یعنی بر سر قبر یکی از ایشان برود یا جاکردن برود و حکم
 آن دارد که زیارت شیعیان و عبادت آنان و خدمت ایشان و هر کس که یکی
 کند و مدد نماید یکی از ایشان را حکم آن دارد که برزخ و صوابه و ابواب جنان را
 ماری کرده و مدد نموده پس مروی از اصحاب آن حضرت گفت اگر معترف بجهت حق
 باشد یعنی با است شما اگر چه اعتراف داشته باشد آن حضرت باشد که کسی که فضیلت
 باشد بر دیگرانست و فرمود که این گفته را بکنند از آنکس که معترف بجهت حق باشد به
 تا فرامی و مخالفت نماید و آید و آید آنی که این طایفه خیر ترین طایفه های خدایت
 صوفیه همه از مخالفان میند و راه درویشان ایشان غیر راه درویشان است
 نیستند اگر مصاری و محبوس این است بعد از آن آن حضرت اولئك الذين يجهدون في
اولئك الذين يجهدون في اطلاقنا فوالله تبارک و تعالی خلافت فرمود
 اشش آیت گواهی آن اند که کوشش مینمایند در زودت شدن نورند
 و حضرت الله تعالی عام میکند نور خود را و اگر چه کرده میدارند تا اگر در یک طرف
 که سندان قبرهای صوفیان را زیارت میکنند چنانکه صاحب گفت القدر اول
 کتابش میگوید و در اوایل حسن و اول این مختصه را کرده شد بلکه آن قبرها را
 بت خود فتنه مانند بت پرستان در پیش آن سجده میکنند چنانکه
 گوشت ابن حمزه علیه الرحمه در کتاب بکار مخالفان ابراهیم الذمیب و در کتاب
 نادی الی النجاشی من جمیع المملکات برود میگوید که در شهر مروی حاضر بودم که شیخ

این

ابو الفتح رازی صاحب تفسیر رحمت الله بر رحمت الله تعالی بپوست و بوجه و بقیه
 در جوار رحمت امام زاده واجب التعظیم امام زاده عبدالعظیم حسنی رحمت الله علیه نور
 کشت پس بر تبت حج متوجه گشته منقطع شد در وقت برگشتن که در راه با صفا
 و تحت چشمان و بعضی دیگر از محلات آن شهر افتادند دیدیم که آنقدر از مردم
 دیار بزار شایخ ابو الفتح عجلت فقیه صفا فی حفظ ابو نعیم که پدر است
 و شایخ یوسف بنا که جد شایخ ابو نعیم است و شایخ علی بن سهل و اشعاشان
 که سنی و از مشایخ صوفیه بوده اند میفرستند که شیوه شهر ری و نحوه خویشی از آن
 آن بزرگوار است امام زاده عبدالعظیم میفرستند و مؤلف این کتاب محتاج بر حضرت
 رب الارباب احمد در جلی گوید مرا گذار با صفا فی افتاد دیدیم که مردم آن بلد
 ابو الفتح عجلت فقیه صفا فی را و شایخ ابو الفتح رازی نام کرده بودند
 و باین باب بهادت پیران خویش بقرآن سنی صوفی را از رایت میکردند اگر چه
 مردم آن دیار اشعاشان این کردار و در ریت زیرا که بخواه ماه از دیگران نسبت
 شایه ولایت ناشایت و سزا گفته اند و درین زمان که در این شهر بود
 قوی گرفته است و بچنان باشد پیران چند آن محبتی باشد مردان نزارند
 و باید دانست که چون **سایه** از طلوع آفتاب در بلاد اسلام استیلا
 تمام داشتند مقدرا که اولاده اصفا که معصومین علیه السلام و اگر بر او
 و احباب ایشان مستور و پنهان ماند و مقبور بسایه از علای سنی و کوشش
 ایشان ظاهر بود و چون مذنب حقانیه در بلاد ایران اندک تقوی یافت

از چنان از خدایاب که در صفا حجت دارد و در بطح تقیر مردان نادان از فرزندیک
 دور و اخذ هدایا و نذر و برخی را از آن دستور که درین حدود بودند بفرار امام زاده
 مشهور ساختند باید انشعیدی شیعی منسوب گردانیدند و با کسی که
 از مردان و مردمان فاضله عقیده دیدیم که عوام کالانعام معتقد است و بودند
 و بعد از مرگ ایشان که درایت نزارایت گاه سخته بلکه قرابت نزار افترا
 رسانیده از افترا هم و اگر امام مرتضی و امام میثم و محمد بن محمد از آنکه مذکور شد احادیث
 و در نهی از درین وزارت کردن و اعانت و باری نمودن صوفی و منشیان ایشان
 کردن بسیار است و یکی دیگر از جمله احادیث که سینه اند که در این محله و جمعی از ایشان
 از ثقات علای سنی و علیه ترجمه نقل کرده اند و باب سینه صحیح باین فیه رسیده
 و سبب الخدایاب این که درین باب است آنست که حضرت امام رضا علیه السلام
 فرمود که لا یقول بالتصوف احد الا لئلا یخذل او ضل له او حاد و اما
 ستم نقضه صوفیا للتفتیه فلا اثم علیه و سبب دیگر این حدیث منقول
 از آن حضرت باینه و آنست که و علامه آن یکجائی بالتسمیه و لا یقول
 بشی منزهة علیهم السلام یعنی قابل نباشد و تصوف اهدی که از روی خود
 دیگران و صلاات یا جعل و حاکم و آنکه کسی که خود را صوفی نام کند از روی تسمیه
 نیست بر او کفر می و در بعضی از روایات که علامت است از الحسنة که گفتار
 بنام گذاشتن بر خود قابل نشود و بجزئی از عقاید بای باطل صوفیه **سینه** باید که
 از جمیع طوائف پیران باشد و پس سخنان نزاران و بکوسیه ایشان نیز فرموده اند

و آن زمان

در درجه صفات و کرامت صفت اگرچه مقالات و مقایز زشت و افعال زشت
 صوفیه پیش است و اخبار و احادیث در زشت ایشان پیش را لیکن چون این
 را پیش از این پیش می شود بهین چند که اختصار بخود از جمله مواضع و نصایح
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنست که زموه که کفارتش عمل السلف
 الاحسان الی الاخوان یعنی کفارتی عمل با پست و نیکو می کردن با برادران است و اگر
 اگر کسی بود ثامن مؤمن او دخل علی قوم سرور الاخلاق الله تعالی ذلک و
 ملکا یعبده و الله تعالی و یعبده فاذا صار المؤمن فی محله و انما
 ذلک السرور الذی ادرخله علی اولئک فیقول اما الیوم انی وحشتک و انقلبت
 جنتک و انبتک بالقول الثابت و انبتک لشاهد الحق و انفع
 الی ربک و اربک من لک الحجة یعنی هیچ شرفی نیست که خوشی الی ملک
 عباده حق تعالی مسکوره باشد و توحید و توحید او بجای آورده تا وقتی که آن مؤمن
 بر حق حق تعالی واصل شود و چون در محوش که اند آن سرور خوشی الی بقره و اولاد
 و کوه که من آمده ام تا مؤمنان تو باشم و هر جا که از تو چیزی پرسند در ای بیاد تو
 و ترا بر دین تو ثابت و ادام و در قیامت در هر محلی همراه در رفیق تو باشم **و اینها**
از کلام محب نظام آن حضرت که فرمود من بعد من لا یکن لاجینه کما یکن لنفسه
 و لم یعط الاخوة حقها یعنی هر که نباشد از برای برادر مؤمن چنانکه از برای
 خود است حق برادری را بجای می آورده است و اینها از حکم و مواظبات آن حضرت
 که فرمود من کل من نونی شیئا قد ر علیه و لا کل من قد ر علی ننی

این سخن از زبان پیر
 که آنکه ضایع فی نفس کند
 از آن سرور
 خوشی

در حق تعالی که در آنست
 که من نوری را بر تو
 و اینست

و نفی له و لا کل من نفی اصحاب له موضعا فاذا اجتمعت النیت
 و القدره و التوفیق و الاصابه فذلک تمت السوادة یعنی چنین نیست
 هر که نیت چیزی و کاری داشته باشد قادر بر آن شود و بجا تواند بود و هر که قدرت
 یافت توفیق کردن آن می یابد و نه هر که توفیق یافت جای آنرا پیدا نماند و آنرا بجا
 باید میکند و به آن میرسد هر که و نیت و قدرت و توفیق کردن بموضع و بستی
 رسانیدن جمع شود سعادت تمام است **و اینها از ترغیب بر تو می آید**
 که تا یز التوبه آخره و طول التوبه جبره و الاعتدال علی الله علامه
 و الاصرار علی الذنوب من لم کر الله یعنی توبه را نماند کردن و امر و نماند
 انداختن محض غرور است و نادانی و چنین فراموش کرد و چنان خواهد شد که
 و باید رحمت و بخشش کند که در محض او در پاک انداختن است و مهربان
 بودن از مکر حق تعالی این بودن است و حق تعالی فرموده که لا یامن
 مکر الله الا القوم الخائضون یعنی از مکرندای تعالی این نیستند
 که زبان کاران **و اینها فرموده** که اذا قبلت التوبه علی امر اعطته
 محاسن غیره و اذا اعزمت سلبه محاسن نفسه یعنی چون و نما
 یکس و می آرد نیکها و غیره ای دیگر از اسباب او میکند و چون از کسی برگشت
 نیکها و کردارهای نیک او را هم از او سلب میکند و بر طرف می زند **و اینها از جمله**
کلام آن حضرت است که هر چه از بزرگی و بنا و اخلاصت نیکی در حق کسی باشد
 بدی کرده است و عطا کردن یکس که ترا محسوس فرموده و پستین شخص را از تو برید

و ایضا فرموده که شش طایفه نسبت به شش صفت پاک می شوند امرایب ظلم
و عریان بعیت و دقتان و سوداگران بسبب خیانت و روستایان بخیل
و نادانی و فقها و علما بسبب بریکدگی **و ایضا فرموده که** بهترین بندگان آن
کسی است که در پنج حقیقت جمع باشد اگر نیکی از او بغض آید از او خوشحال باشد
و اگر بدی از او سرزنش از آن پشیمان شود و استغفار نماید و اگر با و چیزی بپزند
شکر آن بجا آورد و اگر بیلباسی گرفتار شود صبر نماید و اگر کسی با و بدی کند از او
در گذراند و بر وی کینه و نیز از آن حضرت منقولست که در مقام تعداد نعم الهی در است
حضرت رسالت بنا می فرمود که علم بچند قسم منقسم است باین چهار قسم
علم خاص و من بود و نکشانی القلوب و نفوذ الاستماع و ان عندنا جسد
الابيض و الجضر الاحمر و مصحف فاطمة عليها السلام و ان عندنا الحاقه
فیما جمیع ما یحتاج الناس الیه و چون از معنی این حدیث پرسیدند
غایب علم بجزئیات است که خواهد شد و من بود علم بآن چیز است که هست
و مراد از نکشانی القلوب العام است و نفوذ فی الاستماع حدیث ملاک است
علیهم السلام که می شنویم کلام است را و تشخیص این دیده میشود و جعفر از حضرت
که سبب رسول الله صلی الله علیه و آله در است و حکم نیست که مردن آید تا تمام آید
محمد صلی الله علیه و آله بیاید و جسد بعضی طریقتی که توحید موسی و یحیی علیه
و بر نور و اود و کتب سابقه در است و مصحف فاطمه علیها السلام صحیفه است که
هر چه می شود تا روز قیامت و نام هر کس که در هر ما زمان ده آید و حکم روا شود

خواهد شد تا ظهور صاحب الامر علیه السلام و جمیع ما یحتاج خلقان فاما ان
قیامت در اینجا مسطور است و ابو حمزه ثمالی گفته که خود از آن حضرت شنیدم
گفته بود که الواح برسی و عصای او نزد است با تمام ستمیان و طغش که برسی
قرآنی در آن میگرد و سبب رسول الله صلی الله علیه و آله در میان ما چون تا وقت
السنکینه است در میان بنی اسرائیل که در هر خانه گمان ظاهر میشد بمعجزه
علیه در آن خانه بود و سبب رسول الله نیز در هر جا که باشد امامت آنجا است
رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را پیشد و من نیز پیشدیم و بر بانی چهل
راست می آید الابر بالای قائم علیه السلام و عمر بن ابان روایت نموده که از امام
پرسیدیم که اگر مردم میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله دستم ختم کرده و با من
نموده در حالت رفتن و علم و سبب و هر چه داشت بعلمی هم سپرد و او را پیش
حسن و اوبه برادرش حسین علیه السلام سپرده است فرمود علی پس گفت از او
بعلی بن الحسین و او را پیشد و از او بشنیدم فرمود که علی و امامت در معنی
بسیار است بهمین گفتار که شده و از احباب و اعدایت و آله بر کمال فضل بلکه
معجزات آن حضرت حکایت مرثی می است که در موسم حج آن حضرت رسیدند
گفت الف و ترجمه این باب بود و دیگر کتب احادیث و اخبار مسطور است و بسیاری از
حکایات نقل کرده اند از جمله نویس بن یعقوب روایت نموده که من حاضر بودم که
ش می بخیرت آن حضرت رسید گفت که مردم از شما و علم و نفوذ و ابیض و کلام
علیهما را حزن میدانم و آید و ام که با احباب تو مناظره نمایم ب حضرت امام علیه السلام

ناقص بود یا در هر خانه
که آن

کلام تو از کلام رسول الله است یا از نزد یکی است شای گفتم بعضی از کلام رسول
 الله است و بعضی از من است پس گفت که تو شریک رسولی گفت نه گفت پس چندی
 از خدا بیعتی بنموده گفت نه گفت پس فرمان برداری نمود واجب باشد چنانچه
 فرمان برداری رسول واجب بود گفت نه پس امام روی بمن کرده گفت ای مردوش
 از کلام حرف زده بر خود حجت قایم میکنی پس اگر از کلام اهل کلام اگر درین هر دو کلام
 مطلب تا با او سخن گوید من گفتم یا بن رسول الله شمانی از کلام میکنی و شنیده
 که میگوید که دلیل اصحاب کلام هم فرموده بلی نشانانند که قول ما را بکنند و هر چه
 خود خواهند گویند پس من قسم و حمران بن امین و محمد بن نفعان و شام هم
 و منیس بن ناهه که همه مستحکمانند و از اصحاب آن حضرت اند حاضر کردم و هر یک
 با شاهی حرف میزدند که درین اثنا آن حضرت از شکاف جبهه نگاه کرد و شخصی
 دیگر که از دور می آید گفت هشتم برت الکعبه و اهل مجلس که آن کرده که هشتم
 عقبت که محبت بسیار با آن حضرت داشت و چون پیش آمد هشتم من
 بود جای داده نموده که این ناهه است برل و زبان و شاهی را گفت یا این
 سپهر کوف زن و شاهی روی هشتم کرده گفت میخواهم که در امانت این شخص
 یعنی امام جعفر علیه السلام با تو حرف زنم چون هشتم این کلام را شنید و دیدم که
 بر خود لرزیده گفت یا خدای تعالی بر این خلق مهربان باشد یا این خلق بر خود شاهی
 گفت بلکه خدا بیعتی مهربان تر است پس هشتم گفت مهربانی خدا بیعتی با جانی
 در دین و مذنب چه چیز تواند بود شاهی گفت اینک خلق را تکلیف کرده و

انامت حجت و دلیل کدام است گفت آن رسول خدا بود که از جانب خود حق تبار
 نبیانی و شهادت بعد از آنکه رسول از میان رفت آن دلیل کدام تواند بود
 گفت بعد از کتاب خدا و سنت رسول خدا گفت آیا کتاب سنت در پیش
 که اختلاف در آن واقع شود یا نفع میکند و دفع اختلاف میباشد و موجب اتفاق
 می شود شاهی گفت بیا هشتم گفت پس فراموش ما و تفاوت اختلاف و تفاوت
 اند که با محبت کنی و کلمات این است که رانی تو نیست در دین و حال که تو را
 داری با آنکه رانی هر کس دیگر است و یک رانی دو مختلف را بر یک قول جمع
 و چون سخن هشتم با چهار رسید شاهی بفرمود رفت و زمانی در باز ساخت
 پس امام علیه السلام را در گفت و اوف نیز فی گفت اگر بگویم یا خدا را اختلاف
 نیست مگر بر کرده باشم و اگر بگویم که کتاب سنت دفع اختلاف میکند
 تو آنم گفت و حال آنکه انجمن اختلافی در میان است لیکن مرا با او حارصه
 و مثل آنچه گفت میتوانم که بگویم امام علیه السلام فرمود که بگو او در حق اند و جواب
 متینا خواهد داشت پس شاهی دلیل هشتم را بر آورد کرد و گفت خدا نبیانی
 باشد ایشان بخود هشتم گفت حق تعالی گفت خدا آیا بجهت حلقان و دلیل
 موجب اتفاق ایشان باشد دفع اختلاف ایشان کند و حق را از باطل
 تمیز دهد و قرار داده یا نه گفت بلی گفت آن کدام است گفت در ابتدا شاهی
 رسول الله بود صلی الله علیه و آله بود و بعد از او غیر او شاهی گفت آن غیر کدام
 است که بجای رسول تواند بود گفت در موقت یا پیش از این هشتم شهادت

نموده را بگویند از کلام
 بان نموده که از آن

باب علی است که گفته اند الجالس یعنی این امام که نشسته است که را خبر میداد
 از آسمان و زمین و از هر چه میسر می شد و از هر چه می خواست می گفت که میراث دارد از پدر
 و جد تا بر رسول خداست می گفت این معنی چون بر من ظاهر تواند شد بهشتم گفت
 باینکه سوال کنی از هر چه خاطر خواهی می گفت دیگر عذری نماند بر من است
 که پرسم امام علی استم پرسید که از تو رفع کنم و خبر دهم ترا از راه تو داری
 تو در سببه تو و مشرق و غروب بود که تو فلان روز از خانه بیرون آمدی و در راه
 دور منزل فلان و فلان را دیدی و فلان گفتی و فلان چیز حرامی و فلان دزدی
 شدی و هر یکی را که میگفت شامی صدقت و الله میگفت یعنی بهت گفتی و به
 خدا قسم که چنین بود و چون این مراتب را از آن حضرت شنید گفت ایست
 الله الشاهد یعنی الحاکم میان ما و شما چه اسلام قبل از این است یا که
 بعد از فتح و میراث و حفظ مال و خردن ما سلام است و بعد از ثواب و کثرت
 ایمان است پس شامی گفت راست فرمودی لا اله الا الله و ان محمدا
 رسول الله و انک وصی الایمان یعنی من گواهی میدهم که تو امام مقرر من
 الطاعة و وصی سبغانی و مباحثین رسول آخر الزمانی و صاحب کشف الغم
 بعد از نقل این حکایت گفته که این خبر با اثبات حجت و دلیل امامت متضمن
 معجزات است که جز در او از احوال غایب و حالات گذشته بماند و در
 آن دو حکایت دیگر که از این ابوالعوجا و یکی دیگر از ابی است که در مصنف نقل کرده

فرمود که زحمت

این است

که این دو شخص مابین هر یک سر آمدند بوده اند و بر روی زمین افضل از خود
 پیدا نمیشد و گمان نمیکردند و چون بخدمت آن حضرت رسیدند چون
 حرف میزدند و بچه روشنی در لب و زبون میکردند و اعتراف بجهنم و نادانی خود
 مینماید خوفناک و طالعه رفته شده و صاحب کشف الغم در آن ذکر کرده
 که ابوت که از آن حضرت استخاره دلیل بر حدوث عالم نموده و آن
 حضرت فرمود که نزدیک تر و اسبقتر دلیل بر این مطلب از برای تو نقل کنم
 پس نخست مرغی طلبیده برگرفت صاحبک نهاد و گفت این قلموایت
 در میان آن دو چیز یکا چون نفقه که اخفته و دیگری مثل طلای آب شده
 بدون چیزی داخل آن نمیشود و آن هر دو هر یک که خروج نمیشوند و صورتی
 غیر مکرر چون بطل و طاد و سن و کبوتر و مرغ و سن از آن بدون می آید و بعد
 عالم و اثبات صانع دلیل بر این تواند بود پس ابوت برگشت و دلیل
 واضح و حدیثی سبکو و کلامی سوجنه افتاده فرمودید چون میدانید که را
 قبول نمی افته مگر آنکه بچشم یا گوشتش بشنوم و بنایق و کلامی
 آن حضرت فرمود که هر آنکه سخن بگوید و لیکن بی راه نماند و فصل
 اینها دلیل مستند نیست و چنانکه تاریکی را بغیر از چراغ بر طرف نمیکند و به
 چیزی از غایب باشد نمیتوان رسید الا بعقل و همان حضرت در آنست
 توحید و لغو تشبیه است پس بنام گفت که ان الله لا یشتبهه شیء و کلما
 وقع فی الوجود فهو بخلافه یعنی حق تعالی مانند چیزی نیست و چیزی هم با او مانند

و هر چه دروهم و خیال شما در آید که محبتی که حق تعالی چنانست او البته عزیزان
و بجز آن خواهد بود چه بی بودن بکنه و حقیقت ذات مقدس الهی بلکه
بکنه صفات او هم اوست که ملائکه مغربین و انبیاء و رسلین از رسیدن
تآن عاجز اند چه جای دیگری و گواه بر این معنی کلام سید المرسلین است که
منه بود ما عرفناك حق معرفتك یعنی نشناختیم ذات مقدس ترا چنانکه
حق نشناختن است و بکنه و حقیقت آن رسیدیم و در حدیث وارد شده که
حضرت عزت جل ذکره چنانچه از دیده ظاهر پنهان از نظم دانش عقول
هم پنهانست و چنانچه باین چشم هر دیدنش ممکن نیست و بدیده عقل هم
نمی توان دید و در باب عدل خطاب برزاده بن اعیان نمود و کلامی در رعایت
اجابت و نهایت یک لفظ و بسیاری معنی او فرموده که اذا كان يوم القيمة
وجمع الله الخلق سألهم عما عملوا و لم يسألهم عما نفعوا عليهم
هرگاه روز قیامت شود و حق تعالی جمیع خلق را در عرض محشر جمع آورد
سوال خواهد نمود از بندگان عدوی را که با ایشان در روز عذر و میثاق کرده اند
الست بربکم باشد که در سوال سخنان نموده اند آن چیزهایی که بقضا و قدر
برایشان ابرام یافته چه در آن روز بموجب الست بربکم قالوا بلی ان
بندگان خود بر سیده بود که ایا من بر در کار شما هستیم همه اقرار به بروردن
او و اعتراف به بندگی خود نموده بودند پس باید که از عذر خود بپوشانند
و خدا را که اقرار بر بوییتش کرده اند بشناسند و بعد از شنیدن سخن باینچنین

اطاعت و انقیاد و شهادت بر برداری است از ارتکاب اطاعت و محبت است
معصیت و بی روی رسل و جانشینان ایشان تمام نماید و از قضا و قدر العلم
عند الله سوال سخنان هستند نموده بکنه که چنانچه محققان بیان نموده اند
قضا حکم اعلی است باحوال موجودات و قدر تابع علم اعیان شایسته است
چنانچه علم اومین تابع اعیان شایسته است و مراد از سر نوشت مشهور ظاهر
این باشد چنانچه در قرآن مجید میفرماید که قل انزلنا من السماء کتابا
لنا یعنی با نیرسد که آنچه بر ما نوشته شده است و هر چه بر اینها برستند اوست
که دارد موافق آن از جانب الله تبارک فیض میرسد یکی که مستعد بایان است
ایان می یابد و دیگر مبنای کفایت کافری شود و کنه کسی دیگر نیست چنانچه
فرموده لا تلویق و لو لموا انفسکم یعنی خود را ملات و سرافرازش کنید
نه از آنچه از یک زمین و آب یک حوض خورده شست و در غفلت خود نمی اندازد
بلکه خوب خوار و کل ظاهر می شوند و درخت میوه دارد و درخت بی برتر می کشند
و اما فرزندان آن حضرت علیه السلام یک امتیاز پیدا کرده که بزرگترین همه است
بجای حسن و انجمن بسیار که پدر را علیه السلام با او بود و جمیع از شیعیان که
بروند که جانشین و قائم مقام آن حضرت او خواهد بود و او در حیات امام علیه السلام
از دنیا رحلت نموده و در بقیع مدفون شده و امام علیه السلام بر نوبت او و بیاید
و چندین قدم را سر تا نوبت او را در پیش مبارک نما و در آن نای راه حکم می نمود که
بر زمین می نموده اند و روی او را می کشند و می کشند و ظاهر آن حضرت آن بود که

ثابت و محقق شود فوت او را تا دفع شبهه جمعی شود که کان خلافت امامت است
با و مع هذا بعد از فوت اسماعیل جاعقی را عقیده آن شد که امامت از او پیشتر
محمد بن اسماعیل منتقل گشت و گفتند که تا پس باشد مابی برادر فرید
و جمعی کان کردند که غایب است و نذر و این فرقه را اسماعیل میگویند و معتقدان
این است که امامت تا قیامت از فرزندان اسماعیل است و طایفه بعد از
از عقیقه برگشتند و راه راست آمدند و بعد از اسماعیل عبدالله از دیگر درستی
بود و جمعی بعد از امام علی استم قابل امامت او شده اند و ایشان را افضلیه
میگویند چه کرده ایشان عبدالله بن افضل بود و بعد از او اسحق از اهل نسل
و صلح و اجتهاد بود و از او احادیث بسیار روایت نموده اند و او به امامت
برادرش امام موسی علیه السلام قابل بوده و از پدر بزرگوارش حدیثین نقل کرده
را برادرش عبدالله است روایت نموده و بعد از او محمد بن جعفر سخی و جمعی همیشه
یک روز دوده کوفتی و میگرد فطار کردی و به دست زید بن علی بن الحسین علیهم السلام
بر اسون عباس فرستاد که در بسیاری از زمینها با و گردیدند و ماسون شکر کرد
او رفت و بعد از گذشتن کوشش بسیار گرفته رشت و همچون فطر ماسون بدین
از و عفو نمود و اگر امام بسیار کرد و در فراسان بر حجت خدا رفت و ستیان بسته
که با یزید سقایی خانه امام جعفر صادق علیه السلام بود و دعای آنرا بر آن افزوده که ایام
این فرزند خود محمد را با او به سلطام رست و اهل سلطام او را شستند و بکنایه نقل افکار
و یزید در زمان امام جعفر سوخته و چشتم مذکور گشت که هر کس را از مومنین دیده اند که

در کوفه کارش بر سوا سی کشیده و اندر طایفه و یزید و معتقدان گفته اند که دوده بوده
این گفته بوده و دیگری یزید و علی بن جعفر و عباس بن جعفر هر دو فاضل و متقی
اعظم القدر بودند و به امامت امام موسی موافق **و از جمله نوایه های که از امام است**
الانتم امام علی بن العزیز و انتم مرویست و بکار شیعیان او بر می آید این است
که یکی از موالیان خود تا زمان فرموده که هر که خواهی رتبه یا عقیقه بکسی بدهی بپای
و ششتم بانی و از ائمه حوالی که بر آید و آن کار و مطالب خفته شود و هنوز هم
از کرب سیاه گزیده باخته بر کافه نبوس **بسم الله الرحمن الرحیم و عدا الله**
الصّابرين المخرج تمامیکه **وَالَّذِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ**
وَجَعَلْنَا اللهَ و آيا که **لَا يَخَافُ عَلَيْهِمْ** و **لَا يُمْخِرُونَ** و **وَجَعَلْنَا**
مطلب خود را بنویس که البته آن حاجت بر می آید به حصول می شوند و در آن نقل
کرد که هر که مرا حاجتها پیش آمد و بفرموده آن حضرت عمل نمودم و حاجتم روا شد
و ايضا معاوية بن عمار از آن حضرت علیه السلام نقل کرده که فرمود من **صلى**
على محمد و على نبيه ما يكثر من قضي الله لسانه حاجته يعني هر که بخواند
محمد و اهل بیت صلوات الله عليهم صد بار صلوات فرستد حق تعالی صد حاجت
او روا میکند **و ايضا** آن حضرت از ابن عباس روایت نموده که او گفت از رسول
صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که هر که بگوید **حسبنا الله محمدنا و اهلنا** در شب
و لقب می اندازد چنانکه کاتب را در جردن صبح که ثواب او را می نویسند
و آنرا میگویند **و ايضا** بسند صحیح از آن حضرت مرویست که فرمود که هر که

صه بارکوبه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ از نقری و پرتی این باشد
و از ترس و تمنای قبر خلاص باید و از مال دنیا غنی دی نیاز شود و در قیمت
بشت در بهشت بروی او کث و ده شود که از هر در که خواهد داخل شود و در بهشت
مردیست که سیفان نوری بجهت آن حضرت رفته التماس صیغی کرده که از او
فرمود که مردم از عظیم رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده که رسول خدا
فرمود چون نیتی از نعمت های الهی بخواهی بگویند الحمد لله و چون رزق
بر شما نازل شود بگو استغفر الله اعانت جوید و چون مشکلی پیش آید یا
حزن و اندوه روی نماید بگو لا حول ولا قوة الا بالله رفع آن کند و منقول
که همین سیفان روزی بجهت آن حضرت روزی رسید دید که حاجت برسد
است از روی تعجب در او نگاه میکرد از پرسید که تعجب از صفت کت از
اگر آگاهی تو ابراهیم چنین میگویند فرمود که آن روز زمان شک و احتیاج
بود از من این حاجت را از برای اشغال تو بپوشیده ام و حاجت که در بر آن پوشیده
بود حاجت بود از پیش رسید و در کمال درشتی و زبری فرمود که این از برای خدا
و آن از برای شما و در کتاب استطاب کلینی هم این روایت بصورت
باینکه اختلاف عبادی و سیفان که از طریق حق و مذمت شیعه بنیاد
از برای آنکه صوفیه است چنانکه قبل از بن نه کورگشت و از غیب غرق
مردیست که گفت شخصی هم از مردم بن داد که بجهت آن حضرت برآمده گفتیم
که باید دلیل و برائی از او بچینی تا اطمینان خاطر در باب او بهمسانی بجهت آن

برای آن

برداشتیم و بجهت هم بدون بجای آن که اشتد بجهت رفتیم و کیه را سپردیم فی الحال
کیه کشوده بهین کرده آن بجهت هم را جدا کرده فرستادیم که الی حوزة ائمه و علی حوزة
و الی ما را داده و من آن بجهت هم را بدر آورده بابتیم فرمودم و قدر خواهی کردیم
و در کتب سیر از سنی و شیعه روایت که این محسن اسدی روزی بجهت آن
علیه السلام آمد و امام جعفر صادق علیه السلام را دید نزد پدر ایستاده با آن حضرت
گفت چرا او را گذاشتی نمیکنند و حال آنکه وقت آن شده است فرمود که کرده
فرستادمی از بزرگوار میمکن نزل میکند داشت ره نموده بکسب هم
بجای بود گفت آنچه در آن کیه است که از برای او خواهم فرستاد و بعد از دو روز بجهت آن
حضرت آمد فرستاد که آن مرد آمده برسد و آنچه گفتیم بجهت و این محسن گوید
و از آن مرد نقل کردیم گفت هر چه داشتم آلا کینه ای که بکینه جاری نموده است
گفتم میت آن مانده چند است گفت از هفتاد و دینار کم میت گفتم کینه را از تو
میخواهم هر چه در این کیه است گفت از آنچه گفتم فلوسی کم عید هم رفیق داشت
گفت هر کس را بکشت بد به پنجم چند است گفت از هفتاد و دینار کم میت
و کیه را که کشود از هفتاد و دینار زیاده و کم بنور چون کینه را خفته بجهت آن
حضرت بردیم از او پرسید که چه نام داردی گفت حمیده فرمود که حمیدی در دنیا
و محمدی در آخرت بگو که بگری یا یقیناً گفت بگرف فرمود که چگونه بگرفته و حال
هر چه بدست برده داشت از آن فاسدی می سازد کینه گفت مگر آن بخت
قصه من بگوید و هر مرتبه مردی سفید پوشی پیدا میکند و او را طلبا کینه میزد و از نزد

در کوه یعنی سلمه در دست داد و منو اهدا از آب چاه بکش که بیکار در کوه از دست
در چاه افتاد و مرا که بر او بود و دم که گناه ناسان کرد و گفت که انت بی اذات
إلى الماء و قولي إذا أذت الكعك اللهم سيدى طاهر خير عينا
ناله و قد منها سینی تویی سیرانی من هر که که ترش شوم و تویی سیرانی
هر که که ترش شوم با لکما غیر از من ندادم چنان کن که کم شود پس بیدم که آب چاه
و بلند شد تا بجای که او دست کرد و در کوه خود ابر داشت و پراب کرده و منو رفت
و جدا بدگفت باز گذارد و چون غایب شد از آن ریل که در محو ایستاده بود شتی بر داشت
در آن رکه بخت و وکت دلد و از آن آتش بید بختی رفتم و سلام کردم و چون جواب داد
گفتم این بختی که صدای تعالی ترا عطا کرده مرا هم عطا کن و بختی که از سوی خود نشانی
مرا بختی که فرمود که نعمت الهی همیشه ظاهر و باطن مرا فرود گرفته و انعام او الهی است باید که
تو از انعام و اعتقاد و حذر بختی ای خود دست کنی و در کوه را بمن داد و چون آتش دیدم
که شکر و صوبی است که هرگز شسته نمی و طعاجی بآن لذت در دست خود
بودم و بآن خوشبختی بسیار بی درختش بستم من زرسید و بود پس بستم
و پیرا بستم و تا بعدتها مرا اقصیت باج باب و نان نشد و ناله رسیدم و بگر
دیدم مسیحی دیدم که طواف بجای آورده از سبزه پروان رفت از عقبش رفتم دیدم که قدم
و چشم و موالی و احباب که دوش را گرفته از همه طرف مردم بیا بختش می میکنند
و به سلامش تقرب میجویند و بزایرتش اقدام مینمایند از کسی رسیده که این
کیست گفت میندانی این موسی بن حبه بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن علی بن علی

علیه السلام است گفتم آن طور عجیبی البته باید که از این قسم سیدی باشد و این نقده
یک از شعر این نظم آورده لیکن چون عربی است ذکر آن با ترجمه اش بافت طول
میباشد بزرگ است عزت نمود **ایضا در موصول المرقه** از کتاب دلائل حمیری نقل
کرده که ابو خالد را می روایت نموده که چون مهدی آن حضرت را بمراق طلبید
بخدمتش رفتم مرا بگلین یافت و چنان پرسید گفتم شما نیز یک این طایفه
و من از شما این بیستم گفتم خاطر جمع دار که در آن روز و ملاقات ماه ترا
بخواهم دید و مرا نیز از سرورن روز و هفتگی کاری بنمود و منتظر میبودم تا آن
با موضع رفتم و تا غروب آفتاب انتظار کشیدم کسی پیدا نشد و شب در ظلمت
و خروسته که بر کردم که بسیار از طرف عراق بنظمم در آمد و متوجه آن طرف شده
در پیش بر استی سوار و چون سلام کردم فرمود که شک در خاطر است راه یافت
گفتم بلی لیکن **الحمد لله** که از آن طایفه خلاص شده بسیار است آمدی منمودی لیکن
گرفتاری در پیش هست که از آن خلاصی نخواهد بود و آن آتش را بختی با دود بود
چنان شد که آن حضرت گفته بود **ایضا در آن کتاب** از عیسی در این روایت
نموده اند که گفت که یک لی بدمینه متوطن شدم شبها بخدمت آن حضرت میرفتم
شبش بمن گفت یا عیسی خانه است اسبوه شد و متاع در زیر خاک انداختی بخدمت
رفتم و فرودان گرفته متاع را بدون آوردم چیزی که باقیمه سطلی بود چون بخدمتش
رفتم فرمود که چیزی از متاع است کم نشد باشد گفتم یا بن رسول الله سطلی باقیمه است
سر مبارک بر آن نهفته تا لی کرده فرمود که سطلی را در ده فراغش کرده و گزیده

برداشته از دست پسرش که خواهر داد و چنان بود که آن حضرت فرموده بود **و ایضا**
 در کتابت چنان مذکور است که برادر هم بن عبد الحمید سحری متوجه قبا بود و در
 آن حضرت دو جا رفته امام علیه السلام از رسیدن جگر و میردی گفت بروم که گفت
 بخزم چنانچه هر سال میخورد ام نه بود که از این خاطر شایع است ابراهیم بن
 از آن وقت خاطر دسایس بر سر آمده آن سال نخست آن خدیویم بعد از
 غلبه بر سیده زود غلبه را خود را و اگر چنانچه باغ میخردم مسبقی نقصان
 و در برکت آن حضرت نقصانی بمن نرسیده **از جمله بجزایر** و در حضرت که
 نسبت به یقین که وزیر ثارون اگر شایسته از شیعان محض بود واقع شده
 یک انکار شایسته جامع قیامی بسیار و نینسب به مذکور مختلف کرده بعد از چند روز
 علی آن حاکم را با بانی و در آن حضرت نشست و امام علیه السلام
 قبول نموده حاکم را پس در نشاند که این حاکم را اینک محفلت کن که با این مشایخ
 خواهی شد و علی را در خاطر میگزیند که آیا سب آن چه باشد و لیکن چون
 امر شده بود آنرا حفظ نمود و بعد از مدتی یک از علماء را که بر احوال او مطلع بود
 بجهت کنایه هر چه چند روز و غلام خود را بر سر سینه گفت که علی بن یقین
 بر سر آن نکته مال خود را با حقیقت و در این محفله موسی که ظلم میفرستد و از هر چه میباید
 که اسب را فرستاده آن حاکم قیمتی بود که جلیقه با وضاعت کرده بود انش
 غضب بر شایسته شد که گفت اگر این حرف واقعی باشد او را سیاحت منع
 میکنم فی الفور علی را طلبیده گفت آن حاکم را که فلان روز بتو دادم چه کردی

حاضر کن که غرض این متعلق است علی گفت از احوال پرسی کرده و رسیده فی کذا
 ام و از پس از آن دست میدادم نمی پرستم رسید گفت سبب که این گفته
 حاضر کنی علی علامی را طلبیده گفت برو و فلان صندوق را که در فلان خانه است
 بیا چون آورد و در حضور رسید گفت و در نشاند از آن طریق که علی نقل کرده بود
 بازینت حشوی دید آتش خشمش فرو نشاند و گفت آنرا بکنان خود کردی
 و بدست برد که بعد از این سخن پس چنان در حق تو نخواهم شنید و چون علی
 غلام را طلبیده فرمود که او را از آن خانه برونه و چون عدو تا زبانه بها نصیب
 غلام و بیا را و در کرده در علی بن یقین ظاهر شد که غرض از آن حاکم چه بوده
 و بعد از آن مادر دیگر با خاطر جمع از آن حاکم دیگر بگفت امام در نشاند و در
 آنکه علی بن یقین آن حضرت نوشت کرده ایات در باب وضو و محفلت
 میخوانم که بجز سادک خود مرا اعلام فرستاده که چگونه وضو میکرد با چشم امام علیه
 السلام با وضو نوشت که ترا امر میکنم بلکه سه بار روی بشویی و دستها را از سر تا
 تا مرقع سه بار بشویی و تمام سر را مسح نمایی تا پایا را تا ساق بشویی بر شکر حقیق
 میکنم و چون نوشته بعلی رسید تعجب نگذارد و فرمود که این علی بن یقین
 در یقین است که هیچ یک از این اعمال موافق حق نیست و چون ما این را مقرر شده
 مخالفت نکنیم تا سه این ظاهر شود و بعد از آن همیشه انچه این وضو می ساخت
 مخالفان در شش آن علی بن یقین فرصت یافته بر سر شایسته بر سر سینه که
 علی بن یقین را دفع است و به فتوی امام موسی کاظم علی میکند و از فرموده او

و غلام در گوش را
 میگوید

نمیه ارد و رسید با یکی در خلوت از خواص خود گفت که در خدمت علی تقی
اما دشمنانش بجهت که او را نصیب من نمیدانم امتحان او بچیز بگویم که ظاهر
اطمینان یابد آن شخص گفت شیخ را با منی مخالفتی کردی یا ب و منوت
در هیچ مسأله و فعلی آنقدر مخالفت نیست اگر دشمنی او با من موافق است
حرف انجابت راست است و الا فلا رسید را معقول افتاده روزی او را طلبید
و در یکی از خانه کاری منتهی شده پیش خلی گرفتار کرد که تم در وقت می بایست بود
صرف کند و حکم نمود که از آنجا برون نرود و نیز از علانی در خدمت او کس را گذاشت
و علی را عادت بود که نماز را در خلوت میکرد و چون غلام آب و صندل حاضر می نمود
فرمود که در خانه را بسته ببرد و خود برخواست و همان روش که مرسوم بود و وضو
و بنهار مشغول شد و رسید خود از سوختن که از نام خانه کرده که در آنجا بود نگاه میکرد
بعد از آنکه داشت که علی از نماز فارغ شد آمد با او گفت ای علی که ترا از دایره
میداند غلط میگوید من بعد از مسجکس این سخن در باره تو مقبول نیست و بعد از
این حکایت مدو روز نوشت از امام رسید که طریق دشمنی درست موافق مذنب
معصومین علم است است و آن مذکور بود و او را امر نمود که بعد از این وضو
می باید که باین روش می خفته باشی که آنچه از آن بتو می رسیم گذشت خاطر
جمع دارد و از این طرق تخلف کن **و ایضا** از علی بن ابی حمزه آن دو کتاب روایت
نموده اند که گفت در خدمت امام علیه السلام برای می رفتم و آن حضرت بر تری
و من بر جاری سوار بودم در آن شبی راه دیدم که شیری می آمد و من و جار بر جای می

و آن حضرت بحال خود میرفت و آن حضرت روانه بود اما از باب کسی که دلیل و زبونی
کسی باشد میرفت تا آن حضرت رسید و امام را دید که بجهت آن توقف می نمود و پیش
آمده دست بر گنجل استر نهاد و در پیش رفته لب می جنب بایند و خوف عظیم
بر من غلبه کرده بود و بعد از لحظه شیه از را بیک طرف رفت و همان لبش می جنبید
و آن حضرت سه بار گفت آیین پس چون از نظر غایب شد و مراد را می جانی
آمده گفتم خدای تو منم عجب چیزی دیدم من بر تو متعجبم و در تو تعجبم و سه بار
آیین شنیدم این چه بود منم که غلبه و آینه بود و میگفت زن مرا در
زادین گرفته و بر می زاید و در آزار است و عاکن که زایدین بر او آسان شود
و بخای تقای مرا پسری ده من دعا کردم و گفتم فاطمه دار و وضع بر او آسان شد
و خدا ترا دل فری داد و چون این سخن از من شنیدند دعا کرد که حق تعالی ترا
اولاد ترا و شیعیان تو هیچ پس را مسلط نگذارد و چون این سخن از من
شنیدند دعا کرد که حق تعالی بر تو و اولاد تو و شیعیان تو من این گفتم و در وقت
از ابو بصیر روایت نموده که گفت روزی بان حضرت گفتم که بچه جنه امام را
شناخت فرمود که بچندین خصلت که یکی از آنها آنست که بهر زبانی که بگویم توان
نمود و درین بودیم که مردی از جانب فوسان رسید و بعد از سلام شروع کرد
ببروی حضرت میزد امام علیه السلام جواب او را آنچنانی می گفت پس از او
گفت و الله که من جهت آن باین زبان حرف میزد که ساداشما این زبان را از
ندایند افعال شما خود نصیب ترا من حرف می شنید امام فرمود که سبحان الله که

از آنکه از تو نام پس فضیلت و ذاتی برابر تو چون باشد و چه برستی حق
 و امامت با ششم پس روی من کرده گفت قیام محمد کلام مسیح طایفه بر امام
 نبوت شده و مخفی نیست **و ایضا از مسیح بن عمار روایت** که گفت در وقت
 آن حضرت علیه السلام بودم که شخصی عریض آمده شکر بگفت که شکر
 بکلام مرغان بود امام علیه السلام نیز همان طریق جواب داد و او زبان
 گفت که سبک بودم تا آنکه مرغان حاجت خود نمود و جواب شنید و رفت من
 گفتم باین رسول الله من مثل این کلام نشنیده بودم که بی این زبان مردم چنین
 سخن مردم چنین را هم این زبان نیست بلکه اختلاف در زبان است نه هم
 ولیکن امام تو همه را میداند و چون دید که من متعجب گفتم فرمود این عجب اگر امام
 می باید که زبان جمیع مغان را بگو زبان هر صاحب روحی و جسمی که بر روی
 امام میداند و بر روی مسیح چیزی از آن مخفی و پوشیده نیست **و از جابر بن**
ابرام یکی است که آتش بر او اورد و زنی که او پوشیده باشد سوزانده جان
 در کتب سیر و حدیث حضرت در کشف الغم مذکور است که بعد از امام جعفر
 صادق علیه السلام عبدالله که بزرگترین فرزند آن امام بود دعای امامت و
 جانشینی در دست روزی جمعی نشیمن در خدمت امام موسی علیه السلام بودند
 و حرف میزدند و دعای امامت او مذکور شد امام علیه السلام فرمود که ختم
 آورده در ضمن طایفه چندند و کسی را از بی عبدالله نشسته اند و او اخطای خود
 تا آتش بر همه زدند و کسی ندعا و غرض آن حضرت را اینست تا چون

بگویند

همه سوخت بر خاک است با جابر و در اینجا که پوشیده بود در میان آتش نشنید
 و با اصحاب مشغول شد و بعد از ساعتی بیرون آمده رخت خود را کتفیده
 و بعد از آن خطاب نموده فرمود که اگر ترا کائنات این است که بعد از امام جانشینی
 بر چنین در بین آتش ساعتی بنشیند و گفت عبدالله متغیر شده بر جاست
 و رفت **و ایضا از امام بن مسلم** روایت در خلاصه در کشف الغم ثبت
 که گفت که بعد از امام جعفر صادق علیه السلام مردان را که بود که چون عبدالله
 پس بزرگت قدیم مقام پدر است پس من و منی الطلاق نیز از منتم
 و بجهت امتحان سؤال کردم که چگونه در چند بنده واجب است گفت از دست
 در هم چند رسم گفتیم در عهد در هم چند واجب است گفت دور هم دینیم داشتیم که او
 امام نیست و علی ایضا که شش عده از دست پس از نزد او نوید بیرون آمده یکی
 از دهکده های مدینه میران در کمان نشسته تفکر بودیم که اگر مشکل روی نماید
 پیش آنکه بگریه رجوع باید نمود و گاهی رندید در غاطس میگرفتند و گاهی بخت را میسر
 بهم میرسید و احوالنا بقدری و خارج فکر میداد و این صبر بودیم که کم
 جدا شده و از دور آتش رت من کرد و چون منصور بن عیسی جاسوسان شده
 بود که در خانه شیعه امام جعفر صادق علیه السلام کلام است و کدام یک از
 اولاد او را امام میدانند بمؤمن الطلاق گفت من از ایشان را این مرد بر تو خود
 میترسم از من کناره گیری که اگر مرا بلا می کشد آید تو خلاص شوم و از من
 نرسد من از بی آن میترسم تا بر خانه امام موسی علیه السلام رسیدیم خادی که

بگویند

داشته که به نزد امام علیه السلام رفته و سبیل علی از او پرسیدند با او با شفا خورد با او
گفتند و آن حضرت را الزام و پند و چون بجزت آن حضرت رسید و تعالی
رسیدن ایشان مردی که بر آن حضرت موکل بود از قبل سندی بن شاک
آمده گفت نوبت من تمام شد و بخانه خود میروم اگر شما را خدمتی و کاری هست بفرمایید
که چون باز نوبت من شود آن کار را ساخته بیاورم امام گفت برو خدمتی و کاری ندارم
و چون مرد در خانه شد گفت در بابی که در تاجب نیکشید از این خبر که است خواهد
آمده است که فدای قضا می حاجت من کند پس مرد برخواست و بیرون رفتند
و با هم گفتند که ما آمده بودیم که از او سبیل زنی دست بکشیم او خود از غیب
خبر میداد و کسی دست نداشت تا به در خانه آن مرد باشد و به پند که احوال نزد چون
می شود خبری که امام داده حق و صدق است یا نه و آنکس آمده در سجده کرد و برابر
آن خانه بود منتظر خبر نشست و چون نصفی از شب گذشت فریاد و فغان از آن
خانه برآمد و چون پرسید که چه واقع شده گفتند آن مرد بعلت فحاشی و بر روی انکار
سبایی در محلی باشد و دست نداشت و هر دو را خبر کرد و ایشان باز بجزت امام
علیه السلام آمده پرسیدند که میخواهیم ببینیم که این علم را شما از کجا بهر سینه بوده
فرد این علم از آن علمای است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر بعضی علی السلام
تعلیم داده بود و از آن علمای است که دیگر را را این آیه باشد و هر دو متحیر و مضطرب
شده هر چند خواستند که دیگر حرفی زنند نتوانستند و هر دو بر سر نشسته شدند
چکشتند و خبر بر گشتن هم ندانستند و خود را دایت نموده که تا در روز قیامت

حجت نباشد و از آن حضرت نیز مکررا حیای اموات بفعول آمده از آنکه زنده کنند
چهار باری مغربی است در راه که علی بن حمزه را وی آیت داد و گوید چون امام
تجربه کرد که آن مرد ادویه از او پرسید که چه واقع شده او گفت فرم مرده و باران
و نه قوت رفتن دارم و نه طاقت برگشتن نه بود مستمرا نه بود که نزد جانی
پرسید که چون جسم میماند استراحت امام فرمود که هیچ افونی که زنده شود
نمیدانی غضب پیر زنده شده و آن حضرت لب مبارک بجنبانید و چون
افتاده بود برگرفت و به آن خسته فرزند و خود را بکنانید و بایک نفر گفت
امام علیه السلام گفت بسم استه او اسونی دیدی اکنون سوار شده برو تا
به اصحاب برسی و بعد از آن برسم چاه زمزم آن مرد مغربی را دیدم مرگش است
و دستم را بسوسید گفتم در از گوشت جوشت گفت جانی و سلامت است
بلکه که آن مرد خدا که بود که مرده را زنده گردانید گفتم چون تو حاجت خود رسیدی
تا آن چه کار داری مردی بود از مردان خدا و نه همین است که معجزات آن حضرت
و از سایر حضرات اند معصومین در حال حیات ظاهر میشده باشد بعد از وفات
نیز معجزات بسیار از ایشان علیهم السلام ظاهر می شده باشد بعد از وفات
معجزات بسیار از ایشان علیهم السلام ظاهر شده و می شود و از آنکه در کثرت
روایتی که از خلفاء و تابعین بود که او را بسیار دوست میداشت فرمود که در
امامش رفتن کنند چون شب در آمد بختی که سر کرده ام بود در خواب دیدم که
بقرنایب آنش بر من می آید و دو دو تا مرده را گرفته و امام علیه السلام با او میگوید که

تخلیف بگو که چه امام از آن میگوید و چنین که آن را میگوید یا مینویسد آن مرد
از آن از خواب برآمد و عرض داشت بخلفی کردن صورت واقعه را معروض داشت
و شب دیگر فلیفه در آمده آن نقیب را طلبیده امر نمود که آن قبر را بکنند
و آن نایب را بجای دیگر دفن کنند و چون قبر را کنان گشتند بفرزشتی
چیزی در آن قبر نبود و **مضمون بر امامت آن حضرت** از رسول خدا و از ائمه
علی مرتضی و از امام حسن مجتبی و ششید گرد و در حدیث لوح از فاطمه زهرا
و از فاطمه سوس آل عبا و از حدیث و از پدرش علیهم السلام بسیار واقع شد
و در کتب فریقین مسطور است و از ابجد در فضول الله و کشف القماریت
سند صحیح از عبدالرحمن بن الحجاج که گفت خدمت امام جعفر صادق علیه السلام
رفتم و آن حضرت را در سجده که در آن خانه بود یافتیم که در جانشین است
و بر طرف راستش امام موسی علیه السلام آیین میگوید چون فایز گشتیم که فایز
تو شوم محبت و باز گشت من نبوی شما بر شما پرستیده شویم بود بخوابیدیم
چون که بعد از تو ولی عهد گیت و امامت بکس معلق داد و قسم نمود که ای خداوند
موسس روزه بفرستد علی علیه السلام را بر پیشیده و بر قدر است آمده گفتند بعد از این
امتیاز بخیر دیگر خانه فاطمه جمع شده و امام خود را نشاند ختم **و ایضا**
کتاب از ابراهیم علی و او از فیض بن مختار روایت نموده که فیض گفت خدمت
امام جعفر صادق علیه السلام رفتم و گفتم خدا بیدی من الشاک من لسان علی
یعنی رست را بگیر و از آتش روزم نجات ده در من ظاهر کن که بعد از تو

در اینها

در اینها که گیت در این آینه ابواب برهیم یعنی امام موسی علیه السلام که پیغمبر
ظنل بود پیدا شد امام جعفر علیه السلام گفت هذا صاحبکم فتمسک یعنی این
امام در اینها و اگر میخواهی و امش را بگیر و از دست دود و او را چنانکه باید نشانی
و نیز صاحبان آن دو کتاب مذکور از مسعود بن عازم نقل کرده اند که گفت
ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رفتم و گفتم درودم فدای تو باد
اگر نفوذ یافته واقعه ناگزیری که از آن چاره نیست روی نایب باز گشت عیان
تو که خواهد بود و شبانی جمع بکشد علق را و سپس آن حضرت فرمود که ای کسان
ذلک فهو صاحبکم یعنی اگر آن روز را در یابی و آن واقعه رخ نماید امام
و چنانچه شما این است دست مبارک را بر دوش امام موسی علیه السلام
زده و کمان من الکن آن حضرت را سن مبارک پیش از پنج بنود و در وقتیکه
سوار آن میکردم عبدالله بن جعفر نیز نشسته بود و نیز از ابن ابی بجران
روایت نموده اند که او گفته از عبدالله شخندم که گفت روزی از امام جعفر
صادق علیه السلام پرسیدم و گفتم حق تعالی آن روز بانها به اگر واقعه ناگزیری
روی نایب است یا ترا افتد اگر بایه کرد و امام این قوم که خواهد بود پس آن حضرت
اشاره بر پشته نش موسی علیه السلام کرد و فرمود که این امام است و بعد از او پدرش
و بعد از او پسرش و همچنین اگر یکی از برادر بزرگ و بر کوچک بانه برادر او را
و خلیفیت و همان صغیر امام است **و از یعقوب سراج روایت نموده که**
گفت بچشم امام جعفر صادق علیه السلام رفتم دیدم که بر سر کلاه ابی الحسن

امام موسی علیه السلام ایستاده و با او حرف میزنند نشسته تا او نایب شد بر سرش
رسد مود که نزد یک روز و بر نام و پیشوای خود سلام کن من پیش رفتم و سلام
و آن حضرت بزرگوار ضعیف و کلام بعین تر اعراب داد و فرمود که برو نام و قدرت
تغیر کن که آن نامی است که آنرا دشمن میدارد و من یکروز قبل از آن دشمنی که خدا
داده بود نامی کرده بودم پس امام جعفر علیه السلام فرمود که هر چه ناموست علی
کن تا به آیت یایی و من بخانه رفتم و در دفتر را نام دیگر کردم و ایضا این مکان
از سیاحان بن خالد روایت نموده که روزی حضرت ابو عبد الله علیه السلام الحسن
را طلبیده و با جمعی از شیعیان نشسته بودیم چون موسی علیه السلام آمد
امام جعفر علیه السلام خطاب بجهنم کرد فرمود که علیکم بهذا بعدی و نه والله
صاحبکم یعنی بر شماست که بعد از من اطاعت و انقیاد او کنید و بعد از من
امام و راه نمایی شما بعد از من اوست و تلفظ بعثت نموده تا شک و دغای
کسی نماند و یقین در امانت او برسانند و علی بن جعفر گفته است که هر چه
علیه السلام هرگاه خواص اصحاب و خالص دوستان خود را می دید میفرمود که
استوی صوابانی موسی خیرا فانه افضل و لدی و من اخلاف بعدی
نهو القایم مقامی و حجة الله عز وجل علی کافة خلقه من بعدی
یعنی موسی را و من و جانشین من بدانند که او را من بهترین و بهترین فرزندان
و کنی که از من میباشد و از همه ایشان بهتر است و اوست قائم مقام من
من و اوست محبت حق تمام بر جمیع خلق خدا بعد از من و با وجود آن حضرت

دیگر برادر او را هرگاه میخواست و حال آنکه باقیقا و محال است و مؤلف او اعلم
و اکرم و اسبقی و اجد اهل زمان بود و فقرای مدینه را از آن حضرت از درم
و دیار و بخت و غم و حرب و شرین نفهای بسیار رسید و میدانستند
از کجاست و بعد از فوت آن حضرت ظاهر شد که از جانب آن حضرت
و گویند که اکثر اوقات این دعا فرمودی اللهم انی اسئلك الراحة
عند الموت و الذنب من عندک و الغفر عند الحساب و یقین
و غای او در سجده و غیر سجده این بود که الی عظم الذنب من عندک
فلیحس الغفر من عندک و همیشه نافلا شب را بنهار صبح متصل می
و تعقیب صبح را بچاشت میرساند و بعد از آن بسجده شکر مرفت تا
برزدال و دمام محاسن مبارکش از آب چشم تر بود که می شیند که کسی او را
بیدی یا میکند البته از برای او چیزی میفرستاد و کسبهای زی که بقدر امکان
و محتاجان و درستان و دشمنان عطا میفرمود از درویش دیار رسیدند
که بنود تا آنکه صدمه از کسی در میان عرب مثل شده بود چه صدمه
متره است و متره یعنی کسبهاست و شیعیانش از اطراف و جهات
نجفیه مال بسیار بخدمت آن حضرت میفرستادند و او را بعرف میساخت
و استحقاق بن جعفر گفته است که از او پرسیدم که من بخیل میباشم گفت بی
گفتم خاین و دروغ گوی باشد گفت چاشت و دروغ گویی صفت مؤمن است
و بدو از رسول الله علیه السلام نقل کرده که راه مؤمن بسجده جامی افتد و الا کنت

که بآن راه که از نیکند و از آن حضرت مرویست که روزی بفرزند آن حضرت
فرموده من مود که شما را وصیت میکنم هر که ام بشنود نفع آن بشمارد
و آن این است که اگر شخصی باید و از کوشش رست شاکر داشت
بشنوید و هر چه باید و نشاید بگوید چیزی نگفته ام عذرش بپذیرید و از
مستول کشیده **و ایضا از مصلح آن حضرت است که من استوی**
بوما فهو معنوی یعنی هر که روزی بگذرد و روز آینده او را بر باشد ببرد
البته باید که هر روز عملی بکند و قوای تخصصی نماید که اگر پیش از آن ببل نیاید
و ایضا فرمود که من کان آخر یوم شترها فهو ملعون یعنی اگر نفوذ
بارقه کسی روز آخر شش به تر از روز اول باشد آن شخص از رحمت خدا
و مشهور است که آن حضرت از شخصی پرسید که مرگ از خدا سبب شده
مردن میکرد با او گفت که مگر تا با حق قرابتی و نزدیکی هست که آن سبب شده
به دست گفت نه فرمود که پس حسنات بسیار از پیش فرستاده که
ستیاات نظر بآن وجه ندارد و عاقلات بآن جمع داری گفت فی اینهم نیست
پس هرگاه نه است و نه این ملک آید و آرد و میکنی تو به کن و از این تقوی
و آن حضرت را سلام الله علیه است پیر و بجهه دفتر و از حلال اولادش
موسی کریم و جلیل و صاحب درع و امام علیه السلام او را بسیار دوست داشت
و گویند احمد رضی الله عنه هر از مده آزاد کرده بود و همچنین موسی کشیر القندم و کشیر
الصنوده بود و بشمار خراب کتیه میکرد اکثر او تاش متفرع و از اری میگذاشت

و ایضا موسی بن موسی کریم بشنید بود و مدتها مکومت بن کرده در امام موسی کشیر
و بسبب یک از اولاد و امجا و آن حضرت بود که بفضل و فضیلت مشهور بنامش ذکر
هر یک از اولاد و عالیشان آن حضرت بتفصیل چون زاده ازین حوصله این
است حواله آن بکتاب منبسط است **و بسبب و زنت آن حضرت** یکی آنست که
خامد ان آن حضرت لها بون عن ابیها که مردم از شرق و مغرب زکوة و تقوی
حضور را نزد امام علیه السلام میفرستند و او را خایه بخت میدادند و دهی که برین تمام
و در دسی هزار و دینار حسنیه است و نیت حسنیه دارد و یکی دیگر که چون شنید
بجایز من حجت استغث سپرده بود و یکی بنی خالو بر یکی رسید که اگر خلافت بآن سپرد
رسد و در دست از و به جعفر نکر و منتقل شود که به بنیه دست و سپرد برادر امام علیه السلام
علی بن اسماعیل بن جعفر را بر غیبات طلبیده که شاید تا در آن سپرد خود را با دست
و علی چون دعه احسان و تقوی سلطان شیشه عازم بغداد شد و در وقتیکه بود
عم بزرگوار علیه السلام آمد آن حضرت فرمود که ای سپهر برادر من به بغداد بچه کار مروی
فستحق بسیار بسیار بنده ام امام فرمود که من تو را ادا کنم را من زنت سازد و من
امام با برادر صفتش که و منوع است فرمود که البته میدی گفت بی گفت پس چون بگوید
از خدا ترس و فرزند ان مرا بستم مکن و دیکه سید و سایرین داد و چون برخواست
برود کشید و یک چهارم آرد و رسم داشت و بقطا میزد و جهان عرف را اعاده فرمود چون
را می شد و با و جانب کرده فرمود که البته سعی در خون من خواهد کرد و خدا گفت نه فدای تو

هرگاه میدانی که چنین است چرا اینقسم عطایای بومینا می فرستد از حدیث معلوم است
علیه بن رسیده است که هرگاه خویش رعایت مصلحت را در خویش نکند و آن را بگوید
قطع آن گوشت خدای تعالی قطع کند و علی چون پیغمبر رسید بحی بن خالد و او را بخت
خلفه بود و اول کار که نمودن از پیغمبر امام علیه السلام بود و اول چیزی که گفت این بود
که هرگز در یک عصمه و حلیفه سوخته است از مشرق و مغرب و اما بخت او می آید
و او را بی کسی نماند و میخواست بجز او را حاضر کرده بود صاحب و گفت از این
میخواهم از زلفه موضع میخواهم فی الحال آن زرد را بپوشانم تا ده و از زردی که
میپوشید فرمود کسی نماند و زرد را آورده با دود و نه رسید این گفت که او را دل گرفته
در آن سال جهانداد حج بپوشید رفت و آن حضرت را گفت بپوشانم آن را بپوشید
و از آنجا بفرمود تا آن حضرت را بپوشاد و برود و در خانه سدی بن شاکل دارد
پندار و محبوس شد و بعد از چند می شکم نمودن زهرش دادند و چندین تن را که در آن
استان را عادل میدانستند می بپاشند و کان صلاح ایشان را داشتند
حاصل کردند که گواهی بر کاغذ نموده که او بکشت خود مرده و مردم کان نبردند که امام بن هرگاه
و هفتاد و یک می نوشتند و علی بن اسماعیل آن سعی در حق عم خود کرده که بپوشید
نماند و هشتاد و نه و آن زرد را بدی حواله کردند و او کسب رساند که بپوشید و در آن وقت
که بپوشید و در وقتی که محقق بود آن زرد را آورده و چون شیشه گفت چنگلی را که

میگویم و میگذازم و بعد از آن که ستر الا فادیک العقادید را بپوشید رسیده بود
و این چهار نفر بودند که اناطریق زهر دادن نمود علی علیه السلام امام علیه السلام را بخون کرد
کرده اند این است که چون بر هر دو نفر بنفش و هم سلطان غلبه کرد که شیعان امام
موسس علیه السلام بسیار شده اند و با هر دو نفر کذا اینده که مبارک آن حضرت و عوامی
کند خلقی در ملک او راه باید رفته را در زهر می بیند و در سوزنی کشید و در دست خود
آن را در دلبی چند می فلانید و میگذازم اینده تا هفت رطل را محقر زهر کرده اند اما در
میان است رطل پنجاه ساخته در ظرف چینی گذاشته بخاموشی داده گفت که بپوش
که ابراهیم مینفسه مرده که بپوش خویش می بر تو که ازین رطبا چیزی را باقی نگذار
و دیگر می نه می که من در دست خود استخوان نموده و چون خادم پیغام گذاشتند و متعلق
مردون ایستاد امام علیه السلام از حلالی طلبیده و یک یک را بان حلال بپوشید
تا دوازده می نمود و زرد را سکی بود که طوق طلا در گردنش کرده بود و باز بپوشید
میچ طلا در نزد یک خودش جاسوس نموده بود و امین و جلیس بود و در وقت
سکت میخ را کند و در پنجره را کشید و آمده در برابر آن حضرت مقام کرد امام علیه السلام
حالی را دید یکی از آن رطبا زده نیز یک آن سکاتراخت و سکات آن رطبا را
خوذه خود را بر زمین میزد و ناله میکرد تا بپوشید و آن حضرت تمام رطبا را
ممود و خادم حبشی را بپوشید نمودن بود پرسید که همه را خورد خادم گفت عی
که در و تیغی می بوی گفت نه و از خوردن با می نمود گفت نه که درین وقت خورده
سکات را بپوشید و از این جهت خلقی را اضطراب تمام نمودن را راه یافته خادم

راست بگو و آنرا بگویم خادم آنچه دیده بود و شنیده بود عرض رسانید گفتم
گفندی و زهر حوض اصفیای ساختیم و در طلب را از دست دادیم و سگ را کشیدیم و حمله
باور او را کشید و کاشتن این بود که زهر در او اثر نخواست هر که در آن حضرت مستی را که
بر او موکل بود و از موالات آن او بود طلب نموده و فرموده که یا مستی من بپذیر
میردم که عقیقه را و در آن عقیقه و عقیقه که بر من مابین کرده و به سپهر علی نازده گم و او را
امام و حلیفه و وصی خود کرده ام و او را امر می نمایم با آنچه ما و ما مومست که بگویم
مولای من با این همه در زبان و حارسان و کنه با بان من چون در بار اکتبیم و شما
چون بدون میرود و فرموده که ای مستی چیست اعتقاد داده زهر که بپذیرد
در باره حق تعالی و در باره ما قوی کن گفتم دعا کنید که حق تعالی معین نماید
و هر فرموده ایا یقینش را ثباتی بده و بعد از آن فرمود که آن اسبی که گفتی
و تحت بغلیش را نزد سیدان حاضر کرد و میخواست و حق تعالی را با سپهر بکجا
جمع مینماید و لب مبارک را بجنب مینماید و چون گفتا حکم بپذیرایش اضافه بود و از
دلف من غایب شده و مرا حیرت دست داده شکر بودم و در کار خود حیران
دیدم ناگاه آن حضرت بکمال خود باز آمد و ز بجزایش کمال اول شد و من سجده
شکر قیام نمودم که حق تعالی مرا بکمال او شناسا سازد و اینده است و در سجده بودم
که فرمود که یا مستی به ای که من در سیم این دوز بر نزد جدای خود خرام دفت
من از این سخن گریان شدم و فرمود که گریان من باشد که به من امام در سیم
تست دست در دامن او زن و غم من خود از من جدا آلی را بجا آوردم و در سیم

بسم الله

طلبه فرمود که مرا وقت رحیل است و از وقتی که از تو شریک طلب کنم در آن
و من و حال آنکه زهر کسی را بجز من و با کسی که در نزد من باشد حرف زن و این شخص
یعنی سندی را که این خواه بود که مرا غل دکن میکند هر که این نخواهد
و مرا بقار قریش خواهد بود و بعد از آن چهار انگشت بلند تر بنات و از خاک
بردارید که هر خاک تری حسام است الا تربت جدیم حسین علیه السلام که از
حق تعالی شفا ساخته همه شیعیان و اولیای و در آن وقت که آن حضرت
نشاند داده بود و دیدم ستمی در سبوی او نشسته و او سخن میگوید است گفت
آن حضرت را فرمودش کرده و منستم که از تو سوال کنم که تو کیستی که من صدای
گفت ترا مکنتم بودم که حرف تری من متنبه شدم تا آنکه خبر سبزی رسیده
داراده غل او نموده و بجا قسم که من میدیدم که دست بچسب و در سیم
ببیند از دست بر سرش و همه افعال را او بجای آورده و هیچ یک او را میدید و فرمود
فارغ شد من گفت در هر چه شک میکنی بکن اما در حال و کار من شک نکن که من امام
و در آسمانی توام بعد از چه و تحت خدایم بر تو بعد از او ای مستی و حال من حال
صدیق است علیه السلام که او برادران را تمیید و می شناخت و این را او را میدید
و می شناختند پس آن حضرت را بر داشته بقار قریش بوده و حکایت
او را بر روی حبه بعد از آنکه از من و صدای نه انگذ که این موسی بن جعفر است که در نزد
او امام میدادند و جی را که آن بود که او قیام منتظر است و نگذارد که کسی
شایعیت او کند که درین وقت سیدان بن جعفر را بران و طایفان و خویشان

و نقش از مردم گرفته و در بانه باده کرده و سه ماه بپایا برهنه کرده خلق بسیار
و موالی جمع شده و بسیاری که مکرر قاتل قایم شده آن حضرت را بقا بر پیش
رسایند و گویند در آن راه دو هزار دابچه و میار بوی خوش سوخته بودند و چون
خبر بر شنید رسید کس نزد سیمان بن جعفر نرسیده گفت خدای تبارک
چیزی می خیزد و او که صد رحم بجا آوردی و لعنت منادی بر سندی بن شاکل
با که او آنچه کرده بفرموده ما بنود و این واقعه در صبت و پنجم ماه رجب سال صد و
هشتاد و سه بود از هجرت بنوی و عمر شریف آن حضرت به پنجاه و چهار سال بود
و بعضی چهل و هشت سال و بنم گفته اند که آن حضرت سی و پنج سال و چهل ماه بود و او را
را اعتقاد است که آن حضرت زنده است و امامت را با پشتی می دهند
و قایل با امامت دیگری بعد از آن حضرت نیستند و این نیز از جمله ادعای اهل
والت **و ذکر امام حسن عباس علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه** هشتمین پیش
علی بن ابی الحسن القاسم رضا و صاحب روفی و دلی و ذکی و ابوالحسن ثالث
و علی بن موسی میگفتند ابوالحسن و علی اول ابی المومنین و علی ثانی علی بن
علی بن الحسین بن العباسین علیهم السلام مادرش ولد است که کنیتش ام
النبی است و لقبش حمیران مرسیه و بعضی شمران و بنیه اش میدانند و
اسمش اروی بوده است و در حدیث و حسن و حسن را می رضی الله عنه و بنی
الفرات و صوفیه میگویند سر و کمرش و آن اصلی ندارد و نقش خاتمش
لا حول ولا قوة الا بالله معا و نفس از خلفای بنی عباس امین و مامون

علیه مبارکش معتدل و کندم کون و لا تش در نوزدهم ماه ذی الحجه سال صد و چهل و سه
بعد از وفات جدش ابو عبد الله علیه السلام پنج سال در مدینه شریف و بعضی سال
صد و چهل و هشت گفته اند عمر عیش چهل و پنج سال مدت امامتش
ست سال و وفاتش در سنه ۱۸۰ که در مدینه بود از و همای طوس و الحال از بکرت قم
آن حضرت از مهابی عظیم است و بنشیند مقدس محکوم شده سبب فوت آن
حضرت زهری که مامون بن حضرت خود را بنده در آفرید و در سال دویست
و سه از هجرتش خادش ابوالصلت هرزی او را کش علیاً السلام پنج پر بود
و ابو جعفر بن محمد علی علیه السلام و حسن و حسین و جعفر و ابراهیم و یکدیگر و بقول
شیخ صفید علیه الرحمه بغیر از امام محمد تقی علیه السلام فرزندی نه است اخلاقی
رضیه و صفات مرضیه و مناقب سنیته و میرت بهتیه و دلایل ظاهره
با همه آن حضرت تا بحکایت که خاص و عام و دوست و دشمن را زبان از زبان
عشری از معنی راند که از بسیار آن عاجز است از اینجا در کتب معتبره
مستور است که چون مامون در دلی عهد ساختن آن حضرت بدین میسر
از اینجا داخل در کوشش بزرگ می شوند هر که حاضر بود به تعظیم او بنحویت و پر
که بر او بخند بود بر سر استند از در بانه و برده داران و همی را حیران
داشت که با یکدیگر عهد کردند و شطرنج می نمودند که این تبه چون آن حضرت با پیش
نگشند و برده را بر نوازند چون آن حضرت آمد همه یکبار چستند و مادرش
برده را برده استند و بعد از آن داخل کوشش شد بغیر افتاده یکبار را گفتند

هر که ام غدی گفتند و بجهت عهد و شرط نمودند و درین نوبت که آن حضرت رسید
 باز بی احتیاج برخواستند و در برداشتن برده توقف نمودند و ضبط نمودند
 کردند و متعارف رسیدن آن حضرت بادی بهم رسیده برده را بجهت توبه
 انکار بر سید اشتند برداشت و چون آن حضرت داخل شد با خود گفتند
 شاید این از اتفاقات باشد هر گاه که تا چون برگشت دیدند که مانند همان توبه
 رسیدن آن حضرت بادی بان برده در رسید آن خدمت بجای آورد پس توبه
 کردند و حسرت نمودند و متفق شدند در اینکه آن حضرت را نزد حق تعالی قدری
 و منزله عظیمی و جای بخور است و علیات هم کرده بود سخاوتی که به کسی
 با یکدیگر گفتند که چون حال بر این منوال است اگر تعظیم و کرم او عبادت مقرب
 لقا بلی نور زیدیم اولی و است و آن از جمله حکایت زینب که است
 که اهل سید بر نشی و شیوه نوشته اند و این زینب زنی بود که در فراسان
 بزرگ علو به شرف داده بود و میگفت که من از ادلا و غلطه ام چون فرمود
 به نزد امام علیه السلام گفتند فرمود که مرا علی کمال او نیست و آن زن نزد حاکم حاضر
 شد و گفت اگر علی بن موسی الرضا نفی است من گفتم من نفی است ایستادم
 حاکم او را به نزد امام علیه السلام فرستاد و گفتگوی آن زن را تا آن حضرت اعلام نمود
 امام علیه السلام فرمود که من حسنه را بدین حاکم نخواهم آمد و صحبت نب من با ظاهر
 خواهد شد و این حاکم را خانه وسیع بود که اقسام سباج و عاج و زدن در آنجا بودند
 و معتقد داشت بجهت سیاست جوان و آن را بر که استماع نام کرده بود و چون

سید

به نزد

به نزد سلطان حاضر شدند آن حضرت فرمود که گوشت ادلا و غلطه علی راقی تعالی
 بر و خوش و سباج حسام کرده است اگر این زن متعین میداند که از ادلا و
 است آن است باین بر که در آید تا صدق کلماتش بر حاضری عام ظاهر کرد آن گفت
 تو نیز این دعوی میکنی اولی تو درین بر که داخل شو آن حضرت برخواست و تنویج
 بر که شد و سلطان و خواص او را منع نمودند فرمود که بر من این بابشده و در برابر گذر
 بدون رفت و یکلیک را دست بر پشت و سر و گردن میمالید و دلیل اومی شدند
 و بر کوشش میکنند همه را دیده و از همه طاعت و انقیاد ظاهر شد و سلطان
 و حشم و خدمت حاکم میگذاشت و تعجب می نمود و چون بداند آن زن را گفت
 تو نیز به و آن زن از کرده بشمار شد و در بعضی بر که تعجب می نمود سلطان
 بنادان امر نمود که کوشش بحسب فتنه کرده او را بر که بفرماید اگر عاقبت آن زن
 بریقین که با او نیز به باطنه حق سلوک خواهند نمود و چون داخل بر که شد سباج از
 طرف راست ببالش آمده پاره پاره پاره پاره شد و در طرفه العینی چنانش از هم
 که خزش بزمین چکیده و به زینب که از پیشه سرش کاشک اورد هم بر که استماع
 و حضرت حاج الزمان در دم از دانی میفرمود و هر چند که این امر مخصوص پیغمبر
 مباد است ایشان است و در حضور امام و از دهم علیه السلام سبب امتحان است
 و باعث تمیز شدن او و ادلا و ادعا و امیر مومنان است و از آنجمله و آنجا
 که شیخ طبرسی در کتاب اعلام الوری از محمد بن عیسی از ابی حنیفه روایت
 که او گفت در شهر سجده است که حاجیان آنجا نزول میکنند شبی در خواب دیدم که

رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مسجد نزول نموده پیش فتم و سلام کردم دیدم که
نزد آن حضرت طبقی است و روی آنرا بنیدل پوشیده اند و در آن طبق حسه رسول
خدا صلی الله علیه و آله است در آن کرده از آن مشت بمن داده و چون شمر نمودم
عدد بود و از خواب بیدار شدم و در بقیع آن حاضر بودم تا آنکه بخت روزی را
بگذشت شنیدم که مامون علی بن موسی آرضا را از مدینه طلب نموده آن
حضرت در آن مسجد نزول نموده و مردمان بشرف خدمتش شرف می شوند منم
بخدمتش در همان مکان که رسول را دیده بودم دیدم که آن حضرت نشسته
و همان طریق طبقی سه پوشیده نزدش حاضر است چون سلام کردم و جواب
شنیدم دست مبارک در آن طبق کرده مشت می باران آورد و بمن داد چون
شمر نمودم شمر نموده عدد بود گفتم یا بن رسول الله بن ازین حسه را بنیدل بپوشان
چون زیاده برین داده بود منم میدادم و در قدش افتادم و تعبیه خود را درستم
و ایضا در فضول المم مسطور است که حسین بن موسی روایت نموده که حاجی
بنی هاشم در خدمت آن حضرت علیه السلام نشسته بودم که حضرت علوی از آنجا
گذشت و از پشت تی جامه کند و در پشت و دستاری پاره پاره بر سر
مجلس چون او را بدان حال دیدم و بیکدیگر نگاه کرده خندیدیم پس آن حضرت
که خندیدیم او را با نالی بسیار دادم و چشم از من برد و رخا میزد و میخندید
بر آن گذشت بود که او را حاکم مدینه کردند و احوال او ترقی نموده بر میگذشت با
فلان و جباران و محسود خاص عالم **و ایضا از حسین بن** روایت نموده که

که بعد از

که بعد از نادر و در وقتی که مامون در خراسان بود و امین در عاقبت نشسته و قیام تمام
گشته امام رضا روزی بتقی بن سنان بود که عبدالله بن نادران محمد بن نادران
فرمود که بل عبدالله مامون و خراسان است محمد امین را که در عراق است غمزه
خواهد گشت و بعد از آن مانند دقتی که آن حضرت خبر داده بود صورت یافت و در
الغیر از حسن و قبح نقل کرده که گفت چون بخراسان رسیدم روزی خادمی را بپشت
علی بن موسی علیها السلام انداخته گفت از آن مرکب که آورده بگفته بایفوت فرما
چون بخاطر بوز غدر جو خستم که نیاورده ام خادم رفته باز آمد و گفت که البته است
کرده بغضت من برخاستم و باغلامان و چند نفر دیگر تقصیر بسیار کردم و باقیم
و چون بخادم گفتم که نه مرا یاد است و که داشته ام و نه در میان حساب من
هر چند گفتم بخدمت خادم برگشت و گفت من در بقیع هست که نزدیده در آن میان
چون تقصیر در دست نمودم چنان بود که آن حضرت فرمود خود بر ایستاده بگفت ایتم
و گفتم که او ای میزدسم تو امام مقرر من الطاعة و اعتقاد بامانت او کردم و باین
سبب برایتان فتم **و ایضا در آن کتاب** از عبدالله بن مغیره روایت که
من اول واقعه خراسان بودم و چون بنیادیت کعبه شرف شدم ترالای خراسان
را دیدم یافت روزی عزم را در برگرفته بخدا می کردم و گفتم که ای مرا راه درستی بنادید
اشنا بخاطر من افتاد که بکینه دوم و عبدالله بن زبیرت رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن
موسی آرضا را ملازمت کنم بکینه دهم و غلامی را که برده بود گفتم بیا بگو
که در روزی از عراق آمده سلام مرا به من شنیدم که آن حضرت بگوید که ای عبدالله بن

داخل شود بر روی رستم چون نظرتش بر من افتاد و من خود که حق تعالی دعای از او
 کرده تزاراه راست نمود پس من گفتم که تو حجت خدا ای بر خلقان دایمی از جانب
 واجب الوجود بر مردمان **و ایضا در آن کتاب** از بکر بن صالح روایت نموده گفت
 بخدمت آن حضرت رفتم و گفتم ز من باردار است التماس دعایی دارم که حق تعالی
 بسببی من گرامت فرماید من خود که دو هفته زنده خدای تعالی میومیدم به در خاطر
 گذرانیدم که کی را محمد نام کنم و دیگری علی نام کنم پس بن مشوجه شده فرمود که کی را
 محمود و دیگری را ام عمرو نام کن چون بگو فر رسیدم بسببی و دختر می متولد شد
 هر دو را آن نام کردم و از مادر خود پرسیدم که چرا ام عمرو فرموده باشد مرا این را
 گفت از آن جهت که مادر من ام عمرو نام داشت **و ایضا** در آن کتاب مذکور
 است که اسامعیل بن سندی گفت شنیدم که در عرب را منهای میست او
 الله وقت تقصیر کنان رستم تا بخیزد رسیدم و مرا بخدمت آن حضرت داشت
 در آن وقت از عربی گفتم ایضا اسمم چون بخدمت آن حضرت رسیدم زبان سندی
 بگویم که من مرا حوالب داد پس من زبان سندی سوال کردم و جوابی
 و گفتم حجت خدا بالفعل در عربستان ترغیف داده و مطلب و تقصیر این امر قطع
 نموده با پنجاب آمده ام فرمود که میدانم و این جز من برسیده بل آن منم هر چه خواهی
 بخواه و هر چه میطلبی بطلب پس هر چه خواستم پرسیدم و از آنجمله عرض نمودم که از
 زبان عربی چیزی نمیدانم اگر دعا مسکوبه که من ملهم تان می شدم صاتیق بود که
 مبارک بر لب من یالید فی الفیض زبان عربی شکم شدم بجوی که از او کسی خبر میدهم

و ایضا حسن بن علی بن کثیر روایت نموده که ده بار در ششم و در وقت احوال
 در حال احوال و سواسی میخاطرم آمد که آیا جادو چنین را در احوال توان پوشیده
 باینه از او گذاشته و دیگر پوشیده ام و چون بگو رسیدم کتابی با جزی چند
 بخدمت آن حضرت فرستادم و فراموشش کردم که از آن جادو سوال کنم
 چون جواب نام رسید در آن کتابت مسطور بود که در آن جادو احوال توان
 و از او پوشیده بکی نیست **و ایضا محمد بن داود** نقل کرده که من و برادر دوم رفتم
 آن حضرت بودم که خبر آوردند که غشش محمد بن جعفر در حالت نزاع است و در
 بسته اند و دست از دست پس در خدمت او رفتم و دیدیم که برادرش
 و فرزند آن محمد را لینش بسته اند و مسکوبه آن حضرت لحظ نشسته
 کرد و چون وقت نماز بود برخاست و بایان گفتند نماز کرد و بر پیشانی
 خوشی آمد من بخدمتش آمدم گفتم خدای تو شوم قسم را عمل بر نماز
 مسکوبه غلط نمیدانم تعجب من از آن سبب بود که هستی مرا و میراثت و حال
 هستی پیش از تو خواهد مرد و اگر چه بر هستی خواهد کرد پس بعد از آن وقتی محمد
 کرده و خوشش و مدت آن زنده بود و برستی بدتی پیش از او از دنیا رفت
 چنانچه آن حضرت فرموده بود و در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام
 که چون مامون علی بن موسی را ولی الله مدتی بر آن بگذشت و فیض ابواب
 منقطع شده بود و این خبر مامون رسید و دیگر گفت و که بخدمت او
 فرستادم که اگر مطالب بایان بیاورند فرستند بر من و امام علیه السلام فرمود که

امشب

که بلی الله رسول الله را یا ایها المؤمنین علیکم السلام در خواب دیدم فرموده که روز شنبه
 به جای است قیامت بران روید که حق تعالی بجای تو مایه را داد و چون روز
 دوشنبه شد بران رفته و بجهت برآمد و ادای حمد الهی و نعت رسالت بجای
 بجای آورده و عافیه نمود و مقدار دعا آن حضرت رعد برق و ابرو باد
 بهر سید و باز مضطرب شدند و یکباره آن جناب سر نمود که این ابراز ملاک
 است و همچنین ده ابر برآمد و رفت چون ابر یازدهم رسید فرمود که این ابر
 شامت اما ملازم شما خواهد بود تا شما را بجانهای شما رساند و بعد از آن
 چندان که شما خواهید رسید خواهد بپس خلق متوجه خانه های خود شده و
 بنیاز خود رسیدند و بپس ابران شمرده شده و چندان باید که در وقت
 سیراب گردانید و حوضها و برکه ها را پر کرد و مردم اندک که الحال بسبب
 این غزالی میرسد و خانه ها و آب می شود و عافیه نمود بعد از آن مایه نشد
 و در قیامت در میان مردم این گفتگو بود تا آنکه بر بعضی از معاندین حسد علی کرده
 به نزد ماسون رفتند و او را بلامت کردند که شرف و غزالی که خداوند تعالی بخواهد
 از انانی داشته بود از خانه دان عباس نجار و ان علی بنسبقت
 بسپاسی اجود و اولاد خود انجمن کند که تو کردی علی بن موسی را اطلبیدی
 و او را شهید و معروف ساختی الحال کار بجایی رسیده از انیکو
 بارانی آمده و جمیع خلق از تو برگشته اند و او را استجاب الدعوه شد
 بلکه انجمنش نام نهاده اند و او را عود و زاده است و آمدن آن

از اتفاقیات

از اتفاقیات بوده او را درین چه دخل است و یکی از ایشان که جمعی بن
 مهران نام داشت گفت اگر خلیفه مرا حضرت دهد در میان خلق با او باشد
 کنم و او را الزام دهم و بر خلق ظاهر کنم که او را علمی عالی نیست پس
 ماسون گفت اگر توانی کردی که به نزد من چیزی از این دو ستر نیست و نترس
 که روز حقیقت عطا و نعمت و اکابر دانی را حبس کنند و او را امام علی است
 حرفتند و در روز موعود بعد از آنکه مجلس شد ماسون کس بطلب آن حضرت
 فرستاده و انجمن دوم امام علی است نموده بپام فرستاد که
 مجلس عجیبی منعقد شده و در دست میدارم که شما بهم حاضر بشید
 و چون امام رسید ماسون برخاسته و دست تعظیم نمود امام علیه السلام
 آمده بر جای خود قرار گرفت و حمد و نکرده از جای برخاسته آمد و شروع
 به بیدان کرد و لاطایل گفت و گفت که مردمان را در باب توفیق فایده
 بهر سیده و آمدن ابران از اتفاقیات بود و از دعای توفیق الله چه
 را حق نعم و در وقت مقرر نموده که در آنوقت می شود و این وقت و مقامی که
 بهر سیده از ایها المؤمنین است که بایه ترا بلند گردانند و الله ترا این
 عالی بنوده است و نیست و چون کلماتش بانجمام رسید امام علیه السلام
 فرمود که اگر خلق شکر نعم الهی بیاورده باشند که این را ابران داده
 نیست که منع ایشان کنم و انیکو میگوید صاحب قوم الین مقام و مرتبه داده
 و مرتبه ایست که حق تعالی بمن گرامت فرموده نه انیکو او را محلی و منزلی داده

وَمَنْ هَذَا الْحَالُ بِالْحَالِ مِنْ خَالِ يَوْسُفَ بَسْ أَجْلَكُمْ مَعَهُ وَجَمِيعَهُ رَاشِدٌ
زایده است گفت باین تقدیری را که ساعتی پیش پیش تو از منده گرامتی
و انچه بی نام نیست و آن کرد کویا چنانچه حق تعالی مرغان را بجهت ابراهیم علیه السلام
کرد کاری کرد با اگر در آنچه دعوی میکنی صادق باشد و صورت و در پیش بر آن
درین مسند است صحت ده و بر من مستط ساز و الا در هر چه میکنی
دفع میکنی و اشارت کرد به صورت شیری که در تکیه گاه مامون بود
و آن دو صورت را برابریشم در میان هر دو را بر آن مسند نقش
بود پس امام علیه السلام در غیبتشده ای بآن دو صورت زد خود
و نَكَالْفَأْجَرُ نَاسًا وَلَا يَتَّقِيَانِ الْعَيْنَا وَلَا تَرَا عَيْنِي أَيُّ شَيْءٍ
این فاجبر را از هم جریه و باید که دزد از گدازد مقدارن امر امام علیه السلام
حق تعالی آن دو شیء را جان داده بر جانب حمید هدایت و چنان از
دریوند و خودوند که دزد از در جانمانه و نه نقطه از خوشی بر زمین میکند
و جمیع مردم متحی و صیوت مانده تماش میگردند و چون سنان
شدند و بآن حضرت کردند و گفتند یا باری ارضه ساز انا
افعل به ما فعلنا هذا یعنی ای ولی خدا دیگر چه میفرمایید حضرت
میدیدم حضرت میباید که آنچه بآن فاسق کردیم با این مردم هم کنیم
مامون کردند و مامون را از نشیندن این سخن غش روده بدو و بدو
شد و امام با ایشان امر نموده که فرمودند که قضا یعنی بحال خود باشند

بحال خود باز ایستادند و امام علیه السلام امر نمود که کلامی بخوش آورد و حضرت
تمام مامون را بحال خود آورده و چون مامون چشم باز کرد و پیشان باز کرد و کلام خود
اعاده نموده و گفتند انا ذلک لکن انک تلخصه لصاحب الذی
افئیناه یعنی حضرت میدید که او را مصیبتش که نایش ساخته حق
سازیم و نموده که لا فان الله عز وجل مینه تدبر اهو محضیه یعنی
حضرت میدید که او را مصیبتش که نایش ساخته حق سازیم و نموده که
حضرت نمیدیدیم چه حق تعالی را در بودن او حکمت و تدبیر است میباید که باشد
تا آن امر را مصیبت کند و این کلام از آن حضرت است بود بر او دادند
آن حضرت را پس شیره ان نظم نموده گفتند یا باری الله بماذا اماننا
یعنی ای ولی خدا ما را چه خدمت میدهد ما می فرمود که عود الی مقر کاکهنا یعنی
بحال و مقام خود برگردیم چنانچه بودیم پس شیره ان رفته همان تکیه گاه رسیدند
چنانچه اول بودند و چون مامون را طرح جمع کرد و امام علیه السلام را مخاطب ساخته
گفت الحمد لله که از شر حمید بن مهران را از من دور گردانیدی و من
رسول خدا این امر از من است بود و ای حق شماست التماس دارم که در مقام
نیشسته و بر من منت نهی امام علیه السلام در جواب فرمود که اگر امیر اهل آن
میبود ما شما در حیدت اینقدر ابرام نمیکردم و خدای تعالی جمیع مخلوقات
خود را مشیع و منقاد من ساخته چنانچه از این دو شیء بدی الا بجل
که از روی حسد و حق میکنند و میگویند آنچه می بینی و حق تعالی مرا نموده که

گو اعراض بر تو کنم و در تحت حکم تو باشم چنانچه یوسف علیه السلام بود با
ملک مصر و بعد از این واقعه همیشه مانوس در راه بود تا کرد آنچه **روایت**
مشهوره و حکایات مذکور بان حضرت روایتی است که صاحب
کشف الغم از تاریخ سنه نبوی نقل کرده اند که امام ضامن علیه السلام در یکی
مستوجب مراد بود چون به نیت پور رسید از میدان شتر میگذشت و در منزل
مجمعه محدث مشهور یکی محمد بن مسلم طوسی یکی ابوذر عسرا را بان حضرت
گرفته گفتند ای امام و ای فرزند الله طاهرین و ای سلاله طیبین و طاهریں
بجای آباء اطهرین و اعمه ادهم و معصومین تو که روی مبارک خود را بنمای و عیبتی از
لفظ در راه خود از محبت رسول الله صلی الله علیه و آله با نقل کن که باعث فخر
و امتیاز ما شود در دنیا و سبب عفو و آمرزش ما گردد در عقبی دوران
حالی آن حضرت در کی بود و چون مرکب را انداخت در پاره را برداشت
و خلق نیت بر رانظر بر طلعت مبارک او افتاد و منان افضت باز
دست رانده جوی گریه پانها جاک زنده و بعضی در خاک غلطیدند و گریه کردند
و طایفه بغیان و ستمواری در آمدند و فوجی بگرد مرکبش میگشتند و بسیار
شته نش و بر یکدیگر تقدم می جستند و غوغای عوام و خلق مردم مانع
نقل حدیث می شدند تا اتفاق پانصف آنها رسید پس الله و
قصص فریاد کردند که ای معاشه مسلمین مبرناید و کوشش کنید و پیغمبر خدا را
باندای فتنه زنده و جگر گوشه او ایام عرسیند تا خلق ساکت شدند و آن حضرت

ملک شد

ملک شد و من مودحتنی ابو موسی بن جعفر الکاظم قال حدثنی ابی
جعفر بن محمد الصادق قال حدثنی ابی محمد علی الباقر قال حدثنی
ابی علی بن الحسین زین العابدین قال حدثنی ابی الحسین زین العابدین
فی ارض کرمان قال حدثنی ابی علی بن سید طالب قال حدثنی اخو ابی محمد
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله قال حدثنی جبرئیل قال حضرت
رب العزیز سبحانه و تعالی یقول سمعنا لا اله الا الله حصنی من دخل
قالها فی حصنی و من دخل فی حصنی امن من عذاب الله صدق الله سبحانه
و تعالی یقول صدق جبرئیل و صدق رسوله و الا لله علیه السلام
کلمه طیبه لا اله الا الله حصار من است پس هر که گفت آن کلمه را در حصار من در آمد
و هر که در حصار من در آمد از عذاب من ایمن شد گویند این حدیث را بایستند یکی
سلاطین سامانیه با آب طلا نوشت و وصیت نمود که با او دفن کنند و بعد از وفاتش
او را در خواب دیده عزیمت و خوشحالی چون پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت
بخشید بگفتن آن کلمه طیبه را و تصدیق من رسول او را از روی اطمینان و با یکتا من
حدیث را با آب طلا نوشتند و بوم و بقیع و احترام آنرا سجای آورده حق تعالی مرا
چنانچه امام علیه السلام فرموده بود و باین ستر طلا و نقره طلا و انان من ستر و طلا و نقره
این کلمه طیبه به وقتی حصار آن شخص می شود که او را با است الله معصومین علیه السلام
که یکی از ایشان منم داشته باشد **و ایضا از طریق آن راه** اینکه شخصی را از
دزدان در راه کرمان گرفته بودند و یکی از آنها مالی دارد در میان برف کرده بودند و دزدان

بر از برت موده تا اقرار کند و آن سجده از حرف زدن عاجز شد و شبی نام ^{مستجاب}
 را در خواب دید که با او یک کوبه ریزه و سقر و ملک را یک کوب و مکر و در آن کوبه ^{این}
 گفت بر طرف شود و آن شخص در فکر بود که آیا این اجزا برای عقلت است و شود یا نه
 در آن شب صحیح باشد یا نه که بهر رسیدن امام علیه السلام به پیش بود و رسید و در آن
 مذمت آن حضرت کردید و احوال خود را عرض نمود و التماس عافی و ای کردن
 حضرت با و گفت نه در ای تو را تعلیم کردم چه آبان عمل کنوی گفت این رسول الله
 التماس کردم که با و یک از زبان شما بشنوم فرمود که زبیر و سقر و ملک را یک کوب
 در زمین بکنند و تا به شوی و آن مرد نقل کرد که کردم و شفایافتم و شهابی نقل کرد که
 من خود آن شخص را دیدم و این حکایت را از او شنیدم **و از جمله روایات**
مشهوره آن حضرت حکایت مشهوره و میل بن علی خراسانی است که طراح
 آن حضرت بوده و در مرد بخت امام علیه السلام رسید و گفت این رسول الله
 قصیده در مدح شما گفته ام بخوانم که اولی شما بشنویم و آن قصیده مشهوره را که از حدیث
 و بیت متجا و راست بر آن حضرت خواند پسندانند و آنجا بخت پیش فرمود
 بعضی از این معانی علم شد و چون در این قصیده ذکر کردند و هزار مرتبه
 آن علیه السلام کرده بود آن حضرت فرمود که ادویت در قصیده تو اتفاق میکنم
 و ادویت فرمود و منقول آنکه بقره نعت آن حضرت در طوس خواهد بود و شهادت
 زیارت آن شریف خوانند گفت تا وقتی که قائم آل محمد علیه السلام فرج کند
 و انتقام از اعدای من بکشد و در آن میان فرمود که هر که در آن غربت زیارت بکند

البته مستجاب

البته در روز قیامت مباد و در درجه اوله علیهم السلام خواهد بود و امر زنده شده و از عذاب
 و عقاب آن روز فارغ باشد اللهم ارزقنا و جميع اخواننا ذی القربین ^{قبله}
 محمد و آله الطاهرين و صل علیهم و علیهم اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین
 و چون آن سرور را شنیدند قصیده فارغ شد مردون خانه رفتند که کعبه که حدیث
 در آن بود بجهت و عمل فرستاد و وعیل آنرا و پس فرستاد که من این قصیده
 بجهت زکات خودم اگر عابد از عابد های خود بمن عطا نماید جنت فرماید خواهد شد
 در دنیا و آخرت امام علیه السلام جامه فریز را با آن در همراه کرده و فرستاد
 انداخته و در آنکه غنچه پ آن محتاج خواهی شد و کجاست خواهد آمد و صل
 بعد از رحلت طی م اهل بخوده تا بقیم رسید و اهل قم التماس نمودند که جامه را
 بایشان دهند و آن مرد و چون دود منزل رفت او باقی قم از پی رفته جامه را
 آوردند و او برکش و بعیت راضی شد بشرط آنکه باید از آن باده دهند و چون
 منزل رفت طایفه از راه زنان بقافله برخوردند و همه را مستمرا بکودن پیستاده بودند
 اند و بعیت ال قافله مشغول شدند و عیل دید که یکی از ایشان بیتی را از قصیده
 او مکرر میخواند و میگوید پرسید که این شوکت گفت ترا این حکایت چه کار است
 کرد که گفت این از مردی است از طایفه خزاعیه گفت آن منم انفا قاتل شخص
 سرور آن جمع بود چون مشخص او شد که راست میگوید و مستمرا اهل قافله را
 و جمع بسیار از حکم کرد که بس دهند تمام را و پس دادند چنانکه جزو نماند
 و جمعی را همراه کرد که بدیده باشند تا قافله با منی برسند و چون عیل بخانه رسیدند

در روز قیامت

بخانه اش ریخته بودند و هر چه بود برده شیعیان میبردند که امام محمد دینار را بدو ده
 هجری کردند و هر دیناری را از آن بصدقه دینار میبردند و در وقت فقیه که آن حضرت
 اینگونه مرده بود که باین زحمتی که خواهم شد نقدش این مرده در آنوقت که
 باز آمد گیسوی بود که آن گیسوم تعلق بسیار داشت و او را کذاشته دفته بود
 و در آنوقت که باز آمد گیسو بر لب در چشم ناپیدا شده بود و در جمل از این بگذرد
 بر پیشان خاطر شد شبی بخاطرش رسید آن پاره عاج را که از اهل قم بکسفته
 بود و بخاطرش رسید که با خود دارد بخوشی تمام آنرا بچشم کثیر بست
 صبح شد چشمها پیش از اول روشن شده بود شکر الهی بجای آورده آن
 پاره عاج به عیث شفای چندین کس دیگر از مرضها شد **و ایضا** در کشف الغمّه از
 علی بن احمد کوفی نقل کرده که گفت از کوفه متوجه خراسان بودم و در سفر من عکرم
 که این را خود غمّه از برای من فرود نه بجز من آنرا در میان تنای خود بسته چون بود
 رسیدم خادمان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده علیه طلبیدند که
 یکی از علما آن آن حضرت فوت شده و حله میخواهند من گفتم در میان تنای
 من حله نیست پس رفتند و برگشتند و گفتند که مولای ما را سلام بپسند و بگوید
 یا تو حله هست و اگر بخاطر خودی و خضر تو آنرا بداده که بعدش بجهت او فراده
 بخبری و آنرا در میان علما تنای منستی پس باید آمده بدون آوردن ام
 و با خود گفتم از مسئله چند پرسیدم اگر بر ابیطالبی سوال شنیدم بچین
 میدادم که او امام مقرر فرموده است پس آن سبیل را نوشتم و متوجه ماندن حضرت

و در این کتاب ذکر آن کرد
 فقهی است و در ۱۲۰

و از حاتم ملقب مرا از رسیدن بجزت او باقی آمد با خود دست بودم که غلام آمد گفت
 یا علی بن احمد کوفی جواب بیل خود را بیکه و با بده کاغذی برت من داد و چون کاغذ
 مطالعه نمودم همه جواب بیل من بود هر چه که نوشته بودم و بطریق که من خواستم
 و از احمد بن محمد بن ابی نظیر بن فضل مرویت کرد گفت در امامت علی بن موسی الرضا
 کبک بودم و دعوت نوشتم در حضرت رسیدن بجزت طلبیدم و با خود قرار
 که چون بجزت من شرف شوم سه آیه از آیات من آنرا که در معنی آن در مانده بودم
 و پس هر چه جل آن میشد از دسترسیدم مکتوبی از آن حضرت بمن رسید که در وقت
 موکلات بر من کاشته اند در رسیدن تو بجزت با مشکل است و آن موقوف
 بوقت است و اما آن سه آیه را که میخواستی بچسبی حاصلش این است و علی بن
 حنا بنو خاطر خواهد من بود و آن شک از خاطر من بدون رفت و دانسته که از حضرت
 حجت خدا است بر مطلق **و ایضا از علی بن ابی حمزه** و او از به پیش نقل کرده که
 گفت از آن جمعی که در راه که در خدمت آن حضرت بودند شنیدم که گفتند
 در وقتی که بجزت بگوئی رسیدم فارغ نام و دست راست آن حضرت
 بآن کوه گرد منبر بود که با فارغ خداوند یقطع از آن یعنی ای کوه ای که از آن
 بکند پاره خواهد شد و معنی کلام آنرا شنیدیم و نفهمیدیم تا آنکه چون از آن
 بکمر برفت و از آنجا نزل ساخته بود و جبهه من بکمی بر می بآن کوه بالا رفت و فراموش
 که آنرا گفتم چون بفرق رسید پاره پاره شد معنی آن کلام را باطل شد
و ایضا موسی بن عمران نقل میکند که در مدینه در خدمت امام علیه السلام بودم که

فقهی است

که هر شنبه از آنجا گذشت امام فرموده که ای یحیی بن محمد که هر شنبه را برده اند و در آن روز
زاده اند کسی بر خاک که چنان شد که آن حضرت فرموده بود و ایضا بر اسم بن
موسی روایت نموده که روزی از مدینه بکافران رفت بود و من در شش
بودم و در آنوقت آن حضرت از زیر درختی منزل ساخته بود گفتم فدای تو شوم عبید
نزدیک شده و مرا در می بینت بچوب بازمانده که در دست داشت زمین را
و شمشیر از طلا برده بسته بدست من داد و گفت این را حرف کن دیگر آنچه دیدی
بکسی نقل مکن و آن حضرت مکرر که مارون اگر شنید را میدره میفرموده آنرا
ها و در آن کلمات دهه انکشت را بهم میسپارید یعنی من را و آنچه من خواهم بود
و کسی معنی کلماتش را نفهمیده تا وقتی که در سنه ۱۰۰ هجری بمشهوره و در مدینه
مارون دفن مینماید معنی کلام عجب نظرش بکند شنیده بودند ظاهر می شود
سند صحیح از آن حضرت مرویات که فرمود که امام را چندین علامه داشتند است
باید که عالمترین خلق و پر مینه گاه ترین خلق و گریه ترین از همه خلق و سختی ترین خلق
و اعباد اهل زمانه باشد و از مادر حنثه کرده تولد شود و پنج پنجه از پیش روی پند
از بی همه میباید باشد و او را سایه بوز و جیش بکوبد و ده و ده سال
چون از مادر جدا شود و در آن روز در آید و به آواز بلند که شهادتین را بگوید و زده
رسول خدا صلی الله علیه و آله دستم بر تمامت او است که در محنت نشود و قبول
و عاقبت او را هرگز هیچ مخلوقی نه پند چه زمین او را فرود میبرد و از آن بوی شک
می آید باشد و بر خلق الله همان تر از مادر و پدر این است که باشد و مردم از نقصان می آید

اولی باشد و حمزه آنچه مردم را با آن میگویند و از آن نمی بیند یا بخت تر بود و عایش
سجده باشد تا بجای که اگر گویی و عاقلند و نصف شود و صلح رسول الله
از ذوالفقار و غیره نزد او است و صحیفه که نام شیعیان او در آنجا ثبت باشد آنچه
در مستند و حواشی بود تا در قیامت نزد او است با صحیفه دیگر نام در شان ما
آن مثبت بود و در آنکه در صحیفه الصغیر و جامعه که قبل از این مذکور شد که صحیفه است بطول
بخت و کرد که بختی خلق تا در قیامت در آن نوشته است نزد او باشد که آن
خلق را بر او عرض نمایند و اینها از کمال و ثمر و در حساب بخند و فرج و در هر جن خلق
باشد و از ابو الصلت مروی مرویات که حضرت امام رضا علیه السلام با هر طایفه
باز داشت و نظم نماید و میسپارد بکدام که ضعیف تر و دانا تر بود از ایشان بلقیه
ایشان و من روزی گفتم که یا بن رسول الله مرا به تحب می آید از تو بگویم تا بهر
و لغتها پس فرمود که یا ابی الصلت من تحت خدایم هر خلق و حق تعالی جنتی بفرستد
که او را و انا بهر لغات مکرده باشد که به تو رسیده است آنکه حیدم امیر المؤمنین
فرستاده که او بیتنا الحکمة و فضل الخطاب معنی حق تعالی با و اولاد و کرامات
نموده است حکمت و فضل الخطاب را او را و از فضل الخطاب بیت الاسراف لغات
و آنچه دوست در دشمن از فضل ان علم و انواع حکمت او در روایت نموده اند و بجهت کسی که
آن حضرت را با اهل هر طایفه و در بعضی واقع شده و هر را الزام نموده و برادر است
پیش از آنکه که او را احصا تو مکرر و این کتاب را بکسی نرساند که از آن نیست
از آن در کتاب مبرور اجبار رضا مذکور است که کسی توفیق مطالعه آن کتاب نیابد

از آن مطلع می شود و از **حنا بی آن حضرت** اینکه هر روز یکبار ختم قرآن
میخواند و از علی علیه السلام روز سه روز از هر ماهی که آن چشمتی اول چهارشنبه
دوم و چشمتی آن باشد هرگز ختم نشود و میفرمود که این سه روز روزه باجمعی
سال برابری میکند و شبها فراسنجیده بلکه عبادت الهی قیام مستحبه و هرگز
غایت کسی را در نکرده و قدرت عمر از دست ندهد که آب و زمین در پیش کسی انداخته
یا در حق کسی تکیه کرده باشد یا در روزی که باشد و خنده اش از دست نرود
و چون سفره اش را میکشیدند بر آید اوج جاکران و علفانی حتی در بانه و
سایبان می نشستند و رفت تا که اش در نهایت و غایت در شش و پری
بوده و چون مردن می آمد به بجهت دفع زبان خلق ما جمعی نیکو پیشوایه و زینت
و همیشه بر روی حصی می نشستند و میفرموده که سینه او از نیت مرد او بوی خوشی
نوک کند اگر روزی که تواند از دست و الا یکروز در میان و اگر قدرت نداشته باشد
در هر جمعه ای که باید که بوی خوشش از جانشی که بیاید بگوید و برود و معنوی بسیار از او
صلی الله علیه و آله و از امیرالمؤمنین علیه السلام در شان آن حضرت واقع شده
و بعضی از آن ساقا مکرر شده و در کتب الفقه از او روایت نموده که گفت
با امام موسی علیه السلام گفتند ای تو شوم دست مرا گرفته از آتش دوزخم پرور
و یکبار بعد از تو را استی یا خواهر بود و اشاره فرمود پس شاد است که دانی
الحسن علیه السلام گفت هذا صاحبکم بعدی یعنی امام شما بعد از من است
و از بعضی بن قاسم نقل کرده که گفت در روایت امام موسی علیه السلام بودم که فرمود

من از او شنیدم که گفت سپهر من علی بزرگترین فرزند من است و بزرگیده
من دوست دارد از همه دوستم میدارم و او را بمن در جبهه نظر میکند و علم بان داده
و نظر کرده است در جبهه مگر بنی مایوسی بنی **و ایضا** از حسین بن مختار روایت
که در آن مدتی که امام موسی علیه السلام در مجلس بود مکرر الواح از جانب آن حضرت
بشعیان می رسید که عدد من بایک و دهم و بزرگترین فرزند من باید که چنین چنین
کند که علامه اطفال بدو و دهن از جزی درو تا بتدریس و بعد از من میان کن و فرزند
و ایضا از **شیخ بن مردان** روایت که گفت که حضرت امام موسی علیه السلام وقتیم دیدیم
که ابو الحسن علیه السلام در وقت پدر است چون مراد فرمود یا نایب نوشت این بزرگ
فرشته من باین و گفته او را گفته من و رسول او را رسول من و هر چه او بگوید
بر آن که حق است و قول قول او **و ایضا** از **محمّد بن** روایت نموده که گفت امام
کسی درشت و جمعی از شیعیان را که اعتقاد بر این داشت و یکی از ایشان
بودم طلب خود را فرمود که هیچ میداند که شما را از برای چه جمع نموده ام
گفتم بنیاد اینم طلبیده ام که بدانید و گواه باشید که این سپهر من یعنی ابوالحسن
است و حق من و قائم با من و خلیفه من است بعد از من کسی دین که نزد من
از او بگوید با هر که دعه کرده باشم او را خواهد نمود و هر که البته خواهد مرا بپسندد و مرا
رید او را بپسندد که هر که او را بدید مرا بدید است **و ایضا** از **ابو بن** سیان روایت
نموده که گفت با امام موسی علیه السلام گفتیم که میترسم عادت دوی خایه از شما نشنیده
باشم مرا خبر ده که امام بعد از تو کیست فرمود که پس من ابو الحسن علیه السلام بعد از من امام

آن تقوی که بر نفس می آید و ایضا فرموده که از علماء است و نه مای دانش یکی
 علم و یکی کم گفتن است هر بستی که کم گوئی در سیرت از دردی مکت و باعث محبت
 در اینجایی است هر چیز در هر خوبی را و ایضا از آن حضرت روایت که فرمود
صدیق کل امری عقله و عدل حمله یعنی دوست سواقی هر کسی
 و عقل دوست دشمن او نادانی و جهل است و هم آن حضرت فرموده دنیا جمع
 نایب خصلت نباشد بحال و اول دور و دراز در صحن پیش از پیش قطع
 یعنی بریدن از دوستان و خویشان و اوقات را نمودن در تیار و جوانی و از آن
 حضرت روایت که گفت روایت کرده اند از ابی من از امیر المؤمنین علیه السلام
 که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود یکی از اصحاب خود
 که یا عبد الله احب فی الله و یا یقین فی الله و قال فی الله و عادی الله
 فانه لا ینال الله الا بئلك یعنی ای بنده خدا دوستی کن براه خدا و دشمنی
 کن براه خدا و باید که دوستی و دشمنی تو نباشد از محض رضای الهی که ولایت را
 در نمی یابی و ولی الله یعنی تو باین و ایضا فرمود که الصفا یرمى الذنوب
 طرق الی الکمال یعنی کنان صیغه را نه میزد بطرف کنان کسبه و باید که در راه
 راه نمند تا بآن منزهات برسند و منزهات خف الله فی القلیل و خفیة فی الکثیر
 یعنی چون بر خلافی خلاف حضرت واجب الوجود است و باید که آدمی پیوسته
 در هیچ چیز خلاف فرموده او جایز نراند و اگر نه کسی که از خدا می ترسد از گناهان که از دست
 و ترک آن شود البته در گناه بزرگ نخواهد رسید و بر آن اقدام نماید نمود و بگذارد

در کج

گفته

که قرار خواهد شد اولی خف الله الثانی سجدته و از آن دو مکان الواجب
 علیم ان یطیعوه و لا یعصوه لفضلهم و احسانه الینهم یعنی اگر در راه
 ترسند از ایندو استند محبت امیدواری به بهشت و خوفناکی از دوزخ و سر او را
 بود که حق تعالی را اطاعت کنند و ترک کنان نشوند بر اسطاف فضل که ایشان
 نموده و احسانها را آنها که نسبت به بنده گان بعلی آورده و می آورند که بخواهند
 العزم و طایفه مقرب از او آید شکر بکنان اعتراف از ایندو و آنچه در سبب زهد و ان
 مامون بآن حضرت علیه السلام و در نوشته یکی آنست که مذکور شد حکایت شیخ
 و حمیدی بن عمران یک نقل کرده اند که چون امام علی علیه السلام بمرد رسید مامون مقرب
 نمود که در جفته در روز و در شب و دیگر روز و پنجشنبه بنشیند و امام را بطرف راست
 خود بنشیند و برود و دل فقر او را بکین برسد و راضی مردم بهر چه و در بخل و
 بهر چه و صدق بر سینه آل بکشد تا آنکه بر صوفی را آوردند که چیزی فرموده بود
 نظیر مامون بر او افتاد دید که پیشش از اثر سجود پهنه کرده و فرقه صوفیانه بر
 و نشانی در رویش نه برسد و او گفت ای مرد شرم نداری که این اثر بماند
 را باین فعل متبحر جمیع کردی صوفی گفت از روی اضطراب کرده ام نه از راه اختیار
 تو حق را از من منع کردی تا کارم با بجا رسید مامون گفت که ام حق بود ترا بر من
 منع آن کرده باشم گفت خصم من حق ماست چنانچه حق تعالی در قرآن
 پیشش حصه مقرره داشته و یکی از آنها این سبیل است و من از آن بقتلیم
 و این سخن بنا بر ظاهر مذهب صوفیه بود و نیز که بظاهر سنی بوده اند و نقل کرده شده

در وقتش که مشر را هر از بنی داشت منکر و پس آن سونی و آیه بر مومن خواند
و گفت چون از حق خود منع شد و کار و دم بپشتوان رسید مرکب این عمل
مومن گفت من تعطل جدی از حدود الهی نخواهم کرد و حکمی که حق تعالی در باب توقیر
کرده باین باد که تو در هم با بنی ترک نخواهم کرد صوفی گفت اینرا چه کن و اول
خود را پاک زود از آن شروع در پاک و دیگر آن کن و اول صوفی را بر خود پاک
پس بر سر عاری ساری در بوقت مومن بجانب امام متوجه و تلفظ شد
گفت و انستی که مطالبش محبت امام فرمود بل میگوید که چون حق را از دین الهی
من حق دیگران را در دین مومن در خصم شده خطاب صوفی نموده که والله محبت ترا
میستهم صوفی گفت تو چون دست مرا میتوانی برید و حال آنکه سبزه من مومن
در کدام حال ترا سبزه شده بودم گفت در آنکه سر پرست و ادب را از بیت لاله
مسکین عزیزه هر که در شرق و مغرب عالم بوده از مسلمانان در آن عالم شریک
و از جمله آن مردم یک ستم و من ترا آزاد نموده ام اگر دیگران آزاد کرده باشند و حال
مسکین ترا آزاد نموده و دیگر آنکه خبیث را حقیقت طهارت نمیتواند کرد
و پاک میساید که خبیث را پاک سازد و چندین قدر پاک را برایش بر تو لازم است
کی ابرای حدیستوانی کرد و محبت حق من بود بایستی من رسیده مرکب این
عمل نشوم که نشیند که حق تعالی من بوده اَنَّا مُؤَدِّنَ النَّاسِ بِالْبَيْنِ وَ تَشْكُرُ
اَنفُسَكُمْ مرد را را هر یک را ریفه مینماید و خود را فراموش میکند مومن بجانب
امام علیه السلام تلفظ شده گفت در باب این چه میفرماید امام علیه السلام فرمود

و انست هر دو با محبت قائم اند و این مرد محبت بر تو تمام کرده مومن اگر چه حکم باین
صوفی نمود و امام سخن امام را در دل گرفته هَ تَقِي از خلق کناده گرفت و در کار امام
و دفع او بود تا در ایش بر آن قرار گرفت که زهر بآن حضرت بخوراند اما این بابویه
بعد از نقل این روایت میگوید که این حدیث را بر این وجه نقل کرده اند که من بخت
کردم من از عهده صحت آن بری الله مام و در آنوقت که مومن از امام علیه السلام
آن حرف شنید بر فرض صحت این روایت فضل بن سهل و بسیاری از اکابر
حاضر بودند و است تلخ است و در هیچ خاکی شیرین نمی آید باین بیان
کنین امام علیه السلام را در دل گرفت و دیگر از جمله چیزهایی که نقل کرده اند که فضل
در آن داشت یکی آن بود که مومن بعد از علای هر ملت و به تنی را از خود جدا
در من طره آن حضرت عاقلانه بر بدود و از کمال موافقه مطلع شد و ابرو را
خوابیده روزی گفت باین رسول الله علم و فضل در بدود و در من ظاهر
و دانستم که تو سزاوارتری از دیگران بخلافت دنیا بابت جدت رسول الله
صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام در جواب گفت خرا به بندگی شد است و بزرگ
در دنیا امید دارم که از شدت دنیا و ابلهش بجات یابم و بدود از عوام توقع
نیم ابدی دارم و از نزد تنی در دنیا بگذری مقام و مرتبه نزد حق تعالی بجز این
مومن گفت من اراده کرده ام که گفتن خود را از خلافت عزل کنم و ترا خلفه
بجویت کنم امام علیه السلام فرمود که اگر این خلافت از دست من بقیه نفس من
ارزیز نموده است پس ترا جایز نیست لباسی را که واجب تعالی در بر تو کرده

دیگری سپشتانی و اگر خلافت از تو نیست چیزی که از تو نباشد چون بیکری سیدی
 مامون گفت ای منم زنده رسول خدا اما چاره است ترا که این امر از من قبول کنی
 فرمود که بطوع و رغبت نمود هرگز این امر را قبول نخواهم کرد و این را هیچ نمیخواهم نه و نه
 بسته گفت امام علیه السلام که نشینند تا چون بایوس شد گفت پس از خلافت
 پیشکشی ولی عهد من بایش تا بعد از من خلافت از تو باشد آن حضرت فرمود
 قسم که هر چه از مردان خود از امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده اند که رسول الله
 علیه السلام فرموده که من پیش از تو از دنیا برون خواهم رفت بسبب زهری که
 بمن دهند و طایفه اسامی و زمینها بر من بپاشند و گفته اند که من در زمین غربت
 نمودن از تشدید زهر من شوم مامون گریسته گفت که قدرت باشد که اندیشه
 نسبت بنو در ظاهر آرد و که تواند مرکب این امر را از خود دفع کنی تا خلق عالم ترا
 گویند امام علیه السلام فرمود که بخدا قسم که من بدین آمده ام نه باین برون رفته
 و من از آنجا نیستم که ترک دنیا از برای دنیا کرده باشم و من آن نیستم که تقصیر
 ندانم و اراده ترا نفهم مامون گفت بگو مقصد من محبت و اراده من که ام است
 منم مود که مردان بگویند که علی رضا ترک دنیا بلکه دنیا ترک او کرده بودند که
 چون قبول ولایت نمود بدلت خلافت درین حال مامون غضبناک شد گفت
 تو همیشه جز با سیکری و کمار بازی میکنی مرا از اینها و اینها از آنست که از سطر
 اینچون بخدا رسول قسم که اگر قبول نمود من نمودی چنانکه از آنجا بخواهم که بشنای
 منم بود که حق تعالی مرا نبی کرده است از آنکه خود را بدست خود در محله از آنم و بعد از

شد خضر را در میان کرم
 زنده و بشم و کان
 امام که در این دنیا
 آن که بیکای
 امر را از
 خود
 بگوید

آنکه که در مجلس سید قبول هر قسم کرد و نه از آنکه کس را عزل کند کسی را بختی نصیب
 فرمایم و نه دست را بر طرف نایم بلکه از دور این امور کند و سیکاه بشم و آنرا از
 اینها قدر افضی شد و او نیز بیکر و قهر و جفا که در **بجای** که شخصی از پرسید
 چه چیز را بر من داشت بود که ولایت عهد را قبول کنی فرمود که بدین
 عهد را بر من داشت بود که در شادی و اهل شده بود فرقی در میان این دانست
 و در عهد اویدی که در زهر دادن آن حضرت قیام بود یکدیگر و کما که در حالی که مامون
 را نبی شد بولی سافق امام علیه السلام بطریق مذکور و مقرون است که خلق با او
 کنند باینکه امیر المؤمنین علیه السلام است و بر امام رضا علیه السلام که ولی عهد
 و بر فضل بن سسمل که وزیر است و امر که تا کسی نماند و هر سه آن را گسیما
 نشسته و مرد را امر به بیعت نموده بیکدیگر از آنجا برده و امانت می آید و بیعت
 میکردند و میرفتند باین طریق که دست راست را از انگشت برکت که آن
 ابهام است که ابتدا نموده بدست راست هر یک همین طریق گذاشته
 و به انگشت کوچک که خفیه است برابر میخیزدند و مامون میگفتند بیعت
 نمودم با تو یا امیر المؤمنین پس بیعت میکردند با امام علیه السلام بولایت عهد
 و با فضل بیعت میکردند و وزارت و در آن همه جوانی از قبیل انصار آمده و عیس
 اینچون مردم کرده بودند علی خود یعنی ابتدا بخصم نموده و آنها با ابهام در آن حال
 امام علیه السلام بسته می نمود چون مامون دید که بیعت بر سید فرمود که تا حال
 هر که بیعت نموده بیعتش منج بیعت بود الا این جوان که بعد بیعت کرد

پسید عقد سبعت که ام است فرمود که عقد سبعت از خنفس است تا ابهام سبعت
 سبعت از ابهام است تا خنفس پس امون امر نمود که با دیگر سبعت کنند و در
 سبعت را اعاده نموده بطریق که امام علیه السلام فرموده بود گفتگو در میان خلق
 افتاده همه با یکدیگر میگفتند چگونه استی امامت باشد کسی که سبعت کردن را
 نداند و مدعی این صحبت در کار بود و هر لحظه بگوش مامون میرسیدند تا آنکه
 هر دو در دل مامون گنجی جمع شدند و اند پس آن بود که بزهر دانش را شست
اصح **سبعت آورده اند** که مامون روز عقد ولایت عهد نمود و حکم نمود که
 یک ماه مواجب سپاه را بدهند و هر یک از عساکریان و علویان و خلا و خطباء
 و شعرا و آن روز موافق حال آنقدر جوایز و عطایا و صلوات و هدیه دادند و
 که محاسبان و فائز دنیا از حسابش عاجز بودند و همه مامون که تمام سپاه با یک
 سپاه که شعار عساکریان بود از خود دور کردند و لباس سبعت پوشیدند
 و سکه بنام نامی آن حضرت زدند و بر منبر خطبه اسمی خواندند و
 مضمون ولایت عهد را خواندند با طراف مملکت فرستادند و مع هدایت
 ایشان امام علیه السلام بیک از خواص خود گفت **لا تشغل قلبك بهذا الامر**
ولا تشتره فانه لا ينتمی یعنی دل خود را باین امر مشغول مدار و باین دلیلی که
 خوشحال مباشی که صورت تمامی نخواهد یافت چه بر امام علیه السلام ظاهر بود که
 این امر از مابیت نماز عید با انجام نگیرد و **جمعی از آن** قصه آنکه در روز عید
 مامون را عارضه بود که در سبعت که التماس چنانست که امروز بمجلس رفت

نماز عید بکذا ای تا فضل تو بر مردم ظاهر شود و مرا معذور دارند امام علیه السلام
 جواب فرمود که از جمله شروط و وقت قبول کردن ولایت عهد این بود که
 این طور کاری بمن نفس ناپسند و مرا عفو ناپسند التماس را مکرر نموده امام
 معذور نگردد میفرمود تا مبالغه و الحاح مامون سه جاد افراط رسید و امام علیه السلام
 فرمود مرا یقین است که این نماز بفعل نخواهد آمد و لیکن چون بجهت داری خنفس
 تا بطریق رسول صلی الله علیه و آله و سلم باین نماز پردازد برفت سر بر زمین
 ببرد و شش که دانی و هر طریق که خواهی سر بر زمین و اعرض نموده در روز عید
 و عباد و قرا و دعا و طهارت و کسب و غیر اینان از خواص عوام بر کلاه
 ملائیک پناه امام علیه السلام حاضر آمده منتظر باشند تا در خدمت او
 روند و خلق مرد را همه و کوهها و در و بناها فرود گرفته سوار و پیاده منتظر
 ایستادند و چون صبح شد آن حضرت غسل کرد و لباس سفید پوشید
 و بوی خوش بجا برپوده دعای سفید پوشیده و بر سر نهاده و از دو طرف طائفه
 فرود گذاشته که میسر میان دو گفت مبارک انداخته و سه دیگر بر سر نهاده
 بی کینه افکنده و عصا در دست گرفته و از آن مبارک تا ساق بالا برده پای بر زمین
 مامولی و خدم که بهر آن هیأت بودند از خانه بیرون آمده در حجاب آسمان
 و تا از کعبه گفتند و هر چند قدم که بر میداشت کعبه ای گفته خلق متابعت
 مینمودند گویند که در کعبه دوم و سیوم در میان مردم چنان افتاد که اگر از
 آسمان زمین و جن و انس و در و دیوار و حشرات و مایه و گاو و دشت صد

شکسته می شوند و در رکعت موافقت و متابعت نمایند و چون نظم خلایق بر آن
 حضرت افتاد سواران خود را از اسبان انراخته و یکبار و پنج بار
 جانشین و تعلیم نموده بپایه کرده بپایه بر زمین نموده برافراشته و از
 کوه و زاری و ناله و بیقراری خلق آنچنان غلغل و در مرد افتاد که گویا
 کوشش آسمان گشته و در جبر مامون رسید و فضل بن سهل با او گفت
 که اگر امام رضا باین حالت بمصلی رسد خلق بخوی مفتون او شوند که
 روزه بماند و از محاللات باشد و خوف بر مامون غلبه کرده قاصدا انرا
 به تعجیل از بی هم دست بردارند که من شما را تقبیل نموده ام و ابراهیم
 گفت یکشنبه بهم از راه دور و دم از کثرت خلق محبت شما را می بینم
 البته در نماز که باز کردید تا هر که پیش شما می کرد باز او را مردم نماز کند
 پس امام علیه السلام با او پیش طلبیده و پیشکش و سوار شده بخانه
 مراجعت نمود و بعد از آن مامون سوار شده بمصلی رفت و نماز عید را
 بجا آورد و بعضی گویند آن روز نماز عید صورت یافت بسبب هرج
 و مرجی که در میان مردم به بر سرید و کدورتی که بخلق راه یافت و چون خبر
 ولایت عهده ای امام علیه السلام بر بعد او رسید عباس از او خوشنود
 و از مامون برگشته و او را خلع نموده بر عرش او بایستاد پس بن مهدی بیعت
 کردند و مدتی از بیم فضل کسی این خبر را بمامون ننواست رسانید تا روزی
 امام علیه السلام به نزد مامون رفت و خبر داد که مردم بنده اویم برآید و نه سبب

تو از خلافت خلع نموده اند و بیعت معیت نموده اند و از ترس فضل است
 در بیعت خبر به تو رسیده و بدان که اعتقاد بر حرفش است خبر
 دادند و چون مامون این را طلبیده پرسید و یقین حاصل نمود که آن
 صحبت روی داده در کار خود متحیر شد امام علیه السلام فرمود مردم بسبب من
 و فضل بن سهل مایه بگردانند هر دو را از خود دور کن تا فتنه فرو نشیند
 بعد از چند روزی جمعی را کشته تا فضل را در حاکم گشته و در راه بنواشته
 در آشنای راه امام را زهر داد و چون به بغداد رسید خلافت بر او مقرر شد
 و اگر چه صاحب کشف الغم است فاضل رضی الله عنین که از محققان عالمی
 مرتبه است و جمعی دیگر روایت نموده اند که ایشان اعتقاد دارند که مامون
 امام علیه السلام را زهر داده باشد و بعد مدتی است که باین همه بیانی و
 الفقه که او را امام علیه السلام بوده و در محافل و مجالس العلماء فضل و شرف
 آن حضرت میکرد و در اصول و فروع اقتدا بآن حضرت می نمود و صریح
 در باب امام در مضارعه و محابله عباسیان می کرد بقتل آن حضرت اقتدار
 نموده باشد و گفته اند که مؤید این مقال آنکه هرگاه محمد بن جعفر صاحب
 بر حسن بیج کرد و در نیوی و جادودیه بر وجه شدند و مامون شکرت کرده
 او را گرفته آورده پس او را عطا داد و در مجلس نزدیک خود نشاند و با او
 او را مامون بداند کرده بود مامون با گروهی بدینش می رفت و با او که او حضرت
 مامون را می بخانید تحمل می نمود و همچنین بدین روشی کاظم در مصبه

خروج کرد و دعوی خلافت نموده و خانه بسیاری از عباسیان و امویان را
سوخوت و عارت کرد و از این جهت بزیر آتش مشهور شد و مامون چون بفرغ
یافت مامون کمال احسان کرد و از او عفو نمود کچن پیش نرود که امام رضا علیه السلام را عفو
نداشتند بابتد و تقصیری باو نسبت نتوان داد و ولی عهد او را با کراهت قبول کرده
و مع هذا مدد نای کمل از او بامون رسیده باشد و از او در طلبای عظیم خلافت کرده
چنانکه یکبار اهل مدح و مجوم کردند و آتش بهیله آوردند که خانه اش را آتش زدند
و مامون بپای آن حضرت پناه برده و شفاعت آن حضرت خلاص شد و یکبار
جمعی را در قتلش اشتبهه آن حضرت چون با جلال ربانی و الهام نبوی میداشت
او را جزو دارو از کشتنش خلاص نمود بزره و او را بخشید و ایستغنی بجا داشت
میباشد اما اکثر علمای شیعه حتی ابن بابویه و شیخ سراج که آن حضرت را زنده
داشتند از او بدایت بسیار است از آنجا که ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا
از احمد بن علی انصاری روایت نموده که او گفت از ابوالفضل هروی پرسیدم
چون تو در خدمت آن حضرت بودی در کمال احوال الطلوع داری بگو که چگونه مامون با
همه کرام که میخواند آن بسیاری محبت که با امام علیه السلام داشت بقیل امام
در جواب گفت که مامون اگر امام محبت که با آن حضرت الله بگوید بجهت آن بود که کرام
ظاهر ساد که او را عیب است بدینا و اعتقاد خلق را در باره او فاسد کرده تا بعضی
در خلایق نماند چون دید که او از ولایت عهدی و آن محبت و اگر امام از عابدی که او را
مردم در باره آن حضرت و در باره آن حضرت و در تزیین است از اطراف خلق بر آید آورده

روز بروز

و او حجت انوار است که شاید در منظار یکی از آنها عاجز شود و منزلت او نزد علی است
که در درجی در سینه عوام شهرت یابد از اینها همه مقصودی حاصل نکرد چه کسی از او
و ملاحظه و بر ائمه و صاحبیه و مجوس و یهود و نصاری و مخالفان علی السلام نماند
که با او منافسه نموده و ملزم نشدند و بعبه اعتراف کردند تا چون غلبه او
بر اهل بر ملت و مدینه دیدند با هم میگفتند که او اولی است بامامت و خلافت
و مردم بخاندان سنی را بامون پیرسانند و در غضب میشد و حدیثش و در باره
در تزیین بود و در اکثر احوال محبتی که از خلق چشم میداشت بقیل مردم
و آن همه علاقه و عداوت می شد و جمعی دیگر در سقوط مرتبه او نزد خلق عالم مینویسند
حبیبی بزرگ بود و از عارفین و بزرگواران است که دقت مامون بپادشاه و چهار پیش سلیمان
گشت و رسید از حوزة پیر امام را طلبیده گفت یا ابا الحسن چنان میدارم که بخت
و فائز من شده و اهل موعود من رسیده از من غافل نشوی امام علیه السلام فرمود
خاطر جمع دارد که از هر تو بسیار باقی مانده و از وفات نخواهد رسید تا دوستی
بهشتی بدل کنی در او را نگذارد و هر چه در زمین فراسان مرادش نمانی و بعد از آن
بعد تا باقی مامون گفت بپای میبهم بجز از آنچه گفتی و بجز آنکه من هرگز نتوانم اینها
فهمه بود که بجز آن خواهد بود چنانکه با تو میگویم **و در کشف الغم** از امام رضا علیه السلام
روایت نموده که فرمود هروی از مصحافی فراسان بخدمت من آمده گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله را بخواب دیدم که من گفت کی غیبتاتم اذ انقضت مدائنکم و
استغفطتم و دبعیتی و غیبت فی تراجم لحم یعنی چگونه می بیند شما را و هرگاه

و هیچ کس در آن زمین کار نکند و از دو طرف دیگر اراده نموده میسر گشت در
سرفتنی که با فعل ضعیف مبارکت ششم که گفته بقری متباها شده و آب سبزه
سپاریده و آب را زمین بخورد در کشیده و آن حضرت در آنجا مدتی نشد تا سفار
ما من ظاهر گشت و بعد از آن هرگاه مرثیه را میدید میگفت ای مرثیه هر چه بتو گفته
بود نفی کن مرثیه از آن نقل میگردد و ما من می شنید و اظهار است میگوید و مبارکت
و از ابو القلت مروی روایت که گفت روزی در خدمت آن حضرت بودم که از آن
که بود بقیه اگر آن قبر بشد است و از هر طرف آن خاک مبارک میگردد و دیده
سه خاک را در نمود و یکی از آنرا از گدایی که از آن قبر خیرین است برداشتیم
چون دادم بوسه گفت این دفن من است اگر در آن مدافعت خواهند بقرای من
حضر نمایند و هر کس که در فراسان باشد بیارند که بقدر و جوی گنده شود ای ابو القلت
در قبر من در طرف سر نه افقی خواهی دید که بتو یاد میدهم بآن حکم آن
خواهد همیشه که قبر پراتب شود و در آن میان بسیار زیارت خواهد آمد تا
که بتو خواهد داد آنرا در نه ریزه کن و در آب ریز تا میان بخورد چون چری خانه
ماهی بزرگ جدا خواهد شد و یکبار آن امیا را از خواهد برد و جای خواهد شد
پس در آنوقت دست بر آب گذاشته که در آنجا که بتو تعلیم میکنم بگو آن آب
خواهد شد و آن آب اثری بانی نخواهد ماند و این را در نظر ما من فرمودی که در آن
زود از دوا هم گرفت و چون مردن تمام اگر سر را بپوشیده باشم باین فو
دلا بر خواهد خواهی پیوست و بگوید چون صبح شد ما من خود را بپوشید در عزت

مستوفی بود

مستوفی بود که غلامان ما من را طلب آمدند آن حضرت برخواست مستوفی شد
و چون ما من امام علیه السلام را دیده برخواست و تعظیم نمود میان هر دو پیش را
بوسید و در بیلوی خود نشیند و از آن دو بلیق انار و انگور که بزرگش
حاضر بود خوش برداشته گفت انگور باین لطافت و شیرینی تا امروز
نایده ام و بچشمه ام حضرت در نمود انگورهای خوب که در دست داشت ما من آن
خوشه را که در دست گرفته بود همیشه داشت که از این بجز آن خوشه
صاف دارد آن حضرت را ابرام بسیار نمود و گفت کان بدین مهر حضرت آن
خوشه سره آن انگور گرفته خود و برخواست ما من گفت ای این یعنی کجا میروید
آن حضرت گفت ای حیث و تهنیتی یعنی با بجا میروم که مرا فرستاد و
بپوشیده از آنجا چون آمد با او خوش نردم تا داخل خانه شد و او نمود که در
به بند و زرافش خود خواهد درین بودم که جوابی خوش و دینی خوش موی که
گویا امام است بعینه پنداشته پیش رفتم و گفتم در بسته بود از کجی داخل شدی
بدین خانه گفت که از مدینه بیگم با بجا آورد سیرانه باین خانه داخل نمود گفتم
تو کیستی گفت من محبت خدا بر تو و بر جلیل الشیعیان منم محمد بن علی و بجا
بر من متوجه شده و از نمود مرا که با داخل حبه شوم چون بر در چشم بر افتاد
او را بخود نزدیک خسته بپوشید خوشش بسیارند و میان چشمش را بپوشید
و با هر چیزی که مندم بود تقلم نموده و در لب پر چری از رفت سفید تر حکم
و سیر از این لیسبه و امام رضا علیه السلام چیزی از میان عابد و سینه خود

و شب به کجی و سپه آنرا بلع نمود و بعد از غلط امام محمد تقی علیه السلام گفت
یا ابا القاسم یابن حاتم داخل شو و حسن آب بر من آورد گفتم فدای تو شو
درین خانه آب و مغلی میت گفت هر چه بتو میگویم بشنو و چون بروی
هر دو حاضر نموده بر من آورده و دامن در میان زدم که مددش نمایم نه بود که
با من که هست که مرا مدد کند تو فارغ باش و پدر را غسل داده گفت گفتی
مغول را از حبه بره بر من آورد بر من دستم گفت و مغولی که هر که در آن خانه بود
حاضر نموده دیدم و پدر را گفت نموده نماز بر او کرد گفت تا بورت را بیاورم بگویم به بخار
روم و بگویم تا بورت ببرد فرمود که در میان خانه حاضر است بر من آورده و فرستم
تا بورت دیدم و آنرا بر من آوردم چو را در نا بورت گذاشته و در رکعت نماز گذارد
و دستور عارف شده بود که دیدم تا بورت از زمین جدا شده بلند شد و صفت
کشیفته شد تا بورت ناپدید شد گفت یابن رسول الله همین خط مامون خواهد بود
و بورت را از من خواهد طلبید چه جواب گفتم و چه عاوه گفتم فرمود که ساکت باش
که غنچه بر سبزه و نیندانی که اگر بغیر دستش می باشد و حق او در مغرب است
صبح میکند حق تعالی در میان حق و حبه برود بعد از غلط باز سفت شکافته شد و آب
بجای خود قرار گرفت و امام محمد تقی علیه السلام باز او را از نا بورت بر من آورد و پدر را
خواه بیاورد آن تا بورت ناپدید شد گفتی که گمان حضرت را غسل داده اند و گفتی
بس بن گفت برخیز و در راه مامون بگفت در راه گشودم دیدم که مامون با فلان
با کربانهای جاک و طایفه برسد و در زمان رسیدند و مامون بر این انباشت و مرا

ابو جعفر

امام به کجی نمود و حکم بکنند بر کرد و بعد از آنکه آب و مایه آن شده نموده گفت
ابو الحسن صاحب دوزخ کی با عیال بیاید و در هر کی هم میباید سینه از مصاحبه اش
گفت شمارا بجز او میکند که هر چند که شما از بنی عباس از بابت ایمان بشارت
و مدت حکومت شما طولانی شود و آخر حق تعالی کسی را بر شما تسلط خواهد ساخت
که بر او براندازد و دولت شما سپه می شود مامون گفت راست گفتی و بعد از آن
بن گفت یا ابا صلت آن کجای می راک بتو با داده بود مرا تعلیم کن و من هر چند که
گروم بایدم نیاید تم حوزم که نه انوش را شده با در کوزه و مرا عیال بود و بی
در عیال بودم و کار بر من تنگ شده تا آنکه گفتم خدا یا بحق خود و آل خود که مرا زنی
گرامت کن و از این عیال خلاص ده و دعا می مستجاب شده محمد بن علی علیه السلام
را دیدم که حاضر شده گفت ای ابوالقاسم دشمنک باش گفت ای و الله که
که برخیز و دست بر بخت من نه ز بخت را از همه دور شد و دست مرا گرفته از نه
بر من آورد و زنده ان بمان و علما ان دهنه مرا میدیدند و سچس این حرف
نیز و تا از خانه بر من آدم بمن گفت برود ان خدا که دیگر نخواهد دید مامون ترا
و تو نیز او را نخواهی دید و تا زنده بودم مامون مرا دیده و بعد از من نیست و این بود
در کتاب عیون اخبار ارضا نقل کرده که آن حضرت فرست بن عیال را
و فرمود اهل من نزد بگشتند و در آن طایفه مرا خواهد طلبید و زهر را بگذرد
و مار بن خواهد و او بعد از آن خواهد خواست که مرا بکش من نشود و با او بود که
مستحق او نشود که عذاب بر او نازل میشود و چون او را من کن و در پیش تو خواهم

که کجایه گفته باید که تمام مرگب آن امر نشوی و سبب نایبی که خیمه سفید از یکطرف
خانه رفته خواهد شد چون خیمه را دیدی مرا با جاده من به پشت خیمه برسان ^{در پشت}
خیمه بنشین و من با او بروم خیمه کجایه کنی یا کسی را بگذاری که نگاه کند که کسی
جلالت هست و در این اثنا مامون خواهد گفت که نه تراکان این بود که امام را
امام میشوید الحال او در این و پیش در مدینه جواب اگر کسی تعبی کند غرض
امام است او باطلی نمیشود و با ما است امامی که بعد از دست و خلی فیرست و امام
که البته واجب است که امام را امام غنی کند اگر او را در مدینه بگذرانست ^{بظاہر}
امام و داعی صمد و مع هذا ظن من این است که با بغض امام او را غنی میدهند
و در خیمه و بعد از آن که مدعی که خیمه ناپیدا شده مرا بر طرف قبر من بر او خواهد
که قبر بر پیش قبایه قبر من باشد و او نخواهد شد چه اگر جمیع کلنگهای دنیا را
کار نمایند بمقدار پشت تا خنی خاک جدا نخواهد شد و در آنوقت بگویم مرا از قبر
که یک کلنگ بر زمین زدم تا قبر او ظاهر شود و چون قبر او دیدی در آن قبر و تا
آبی که قبر ما بر خواهد که ظاهر شود جدا بکن بر قبر را آب بگیرد و اینان که در آن
میدان خواهند شد غایب شوند ^{الکافه} مامون که قبر کند ای که مراد و چون خواهد بود
و کند اگر کسی خاک بر قبر من ریزد که قبر خود با زمین مادی خواهد شد و آنچه بگویم
حفظ کن و خلاف آن مکن هر که گوید گفتم چنانه میباید از آنکه بخلاف امرش عمل
نمایم چون صبح شد مامون مرا طلبید گفت مولای خود را از من سلام رسان
که نزد ای ایی یا بنزد تو آمی و چون آن حضرت را دید متوجه شده آمد مجلس مامون ^{مأمون}

بعد از آن

دید و برگشت و پشت پیش را بر سید و آن حضرت را بر دست راست خود
بر تخت نشاند و ساعتی با او صحبت داشت سپس بپای گفت از برای آنکه
و انار جابر و چون من این کار را شنیدم جگر گرم ^{است} است است پس رفتم و خود را
از دیوار انداختم چون کسی را که خوانده باشد یا دانند که در تاب باشد قرار نه گفتم تا آنکه
شنیدم که امام خلی است بجا نه خود خود نمود و بعد از لحظه دیدم که جابر آن و غلامان از
پی طیب حکیم میدهند که ابو الحسن را عیاری و علنی عارض شده و مردم در دست
و من یقین میدادستم که حال چیست و چون صبح رسید بگفتم اند و فغان از
خانه آن حضرت برده است و چون آمدیم دیدم که مامون با برسان چاک ترنوی
نشسته بن گفت جایی را مقرر کن و ملکاتی را بپایه ساز که مولای تو ^{خود}
گفتم مرا خبر داده و این آن حضرت گفته بود گفتم پس مامون گفت تو میدانی در
شطب بودیم دیدم که خیمه معده زده است چنانچه ما سوزان بودیم در پس ضریح که گفتم
و او از ملکب تهلل می شنیدم و صدای غرور و تهلل از پس شنیدم و بگویم
میرسید و بویایی در کمال خوشی که هرگز عجبم کسی غش آن نخورده بودیم
میتوزد و مامون در بلندی نشست بود و مرا آواز داد و همان اعتراض کرد و همان
جواب شنیدم و چون چنانچه باشد مولای خود را گفتن کرده بر سیر خواهد آمد دیدم
و مامون در بلندی نشست بود و مرا اعتراض کرد و همان جواب شنیدم و مامون
و حصار را آه غار کردند و چون بطرف قبر اعمی و غلامی که گفته آن زمین
قادر نیستند من گفتم بمن منم نموده که یک کلنگ بر آن زمین زدم تا قبر ظاهر شود

زبانت گشوده خدا تعالی تو را بفرستد و هر که در کاه آید باشد و این
و پیران من شیعیان او باشیم او را در روز قیامت اللهم اذن لنا ولنا
المؤمنین زیارت و شفاعت آیین باریت العالمین **و که امام هفتم محمد بن علی**
موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام
صلوات الله علیه اجماع اسم نه پیش محمد و کنیت همان کنیت قدس
امام محمد باقر است یعنی ابو جعفر و لقب مایه پیش حوا و قانع و مرتضی و رضا
صادق و صابر و فاضل و آن حضرت را قرة عین المؤمنین و فیض المومنین نیز
میگفتند و ائمه القاب آن حضرت جواب است و وجه آن است **و الله تعالی**
خواهد آمد و مادرش ام ولد است و او را سیکند و نوبه میگفتند و بعضی مرضیه می
گفتند و کنیت مبارکش سفیده قاضی معتدل بوده و شاعرش مدحش عمر دین است
و نقش خاتمش نعم القادر الله معاصم پیش از جابر بن عباس مامون و ام
علی تولدش عیدینه رسول الله صلی الله علیه و آله در روز نوزدهم شهر رمضان
صد و نود و پنج از هجرت عمر غزیش است و پنج سال و هجده قمری است
و در تبرکش مقابر قریش در بغداد و رفته که قبر قدس امام موسی کاظم علیه السلام
در آفت و مدت امامتش هفتصد سال سبب و جیش از دنیا زهر که
بفرموده معتصم یعنی واثق عباسی در کارش کرده و لا کوش مبارک و در
آن نذر امام علی نقی و موسی و دو نوشته فاطمه و امامه و مناقبش بسیار و
میراثش چهار است و از آنکه قصه و مجوز رعیت که مشیت است بر شرف

نزد مخالف و مؤلف مشهور است که چون امام رضا علیه السلام از دنیا رفت و سالی
بر آن گذشت مامون به بغداد آمده در خلافت متکین شده و امام حوا علیه السلام
نیز از حوادث زمان و تغلب دوران در مدینه طبعه نئونطن نشو انت نمود و
امل و غیره بعد از آمده و در اینجا رسید برده اتفاقا روزی مامون بکجا رفت
رفتند و امام محمد حوا علیه السلام نه سال بر سر کوه که اطفال بازی میکردند
ایستاده بود مامون با خدم و حشم رسید و اطفال همه کز آن شدند الا آن
که بر مایه خود مانده اصلا حرکت نکرد مامون را چشم بر آن حضرت افتاده از
ترقت آن حضرت تعجب کرد و گفت ای پسر چرا چون دیگران کز بختی امام در جواب
گفت که راه تنگ نبود که از رفتن راه را بر تو مضیق کنم و گناهی بخود راه نمیرم که
از تو بهترم و گمان داشتم که تو بچشم من ایضا و آزادی زبانی مامون را
کلام او شنیدم و گفت چه نام داری گفت محمد گفت یکمستی و نمود که بر سر
موسی از رضا علیه السلام مامون رحمت رستاد و بهرست و تمام راه را در پیش
بود اما چون از شهر چون رفت بازی را بدراجی انداخت و باز از نظر او غایب
و بعد از ساعتی برگشت و مامون کوچک در منقار داشت مامون از آن تعجب
آن روز شکار را ترک کرد و بجای شتر و خانه عود نمود و آن امی را در دست
و متفکر بود تا چون همان مکان رسید باز اطفال متفرق شدند و امام را بجای خود
ماند به نزدش آمده اند و پرسید که چگونه دست من صفت آن حضرت ایام
ربانی گفت حق تعالی را در میان آسمان و زمین دریا می است و میان کوه و

از آن چون آیند و بازای پادشاهان از ارمیه میکنند و ایشان را
 بنیوت را آن می آید مامون این کلام از آن حضرت شنیده تعجب نمود
 و گفته طوفانی از روی تعجب بر آن حضرت کرد و گفت حق که تو سپهر امام
 علیه السلام و بعد از او خوش دوستی امام را بجا نه بود و اگر امام و امام او
 افزوده روز بروز تقویم تو فریشت بد بیشتر میشود تا آنکه بازو یک
 عباس بسیار خوش روزه اجتماع کردند همه بیک زبان در آمده مامون گفتند
 ترا بچه استم میدمیم که بطرز طریق که خلفای پیشین و آبای نظام تو اهل
 علی سلوک میکردند سلوک میکردی و بر این عزت و دولتی که فانی
 بر تو پورست بنده بردگران نه سپندی نمیدانی که از دی خند کردن تو بدین
 سپهر را بسیار بچه محنتی دانی که فانی شده بودند و چه حال داشتند تا آنکه
 حق تعالی آن همه را کفایت نموده و این طایفه از آن غم ملاقات نه زنند که
 باز نه زکی ما را در آن قسم نمیشد و پسر رضا را بحال خود بگذارد مامون در جواب آن
 جمع گفت ای بچه بر این من پیش از این اهل علی کردند و قدانین و طایفه
 و من از آن بپا بجز میگویم و اگر انصاف در بنی عباس میبود و بر حقین
 میدادند که آل علی باین امر ادلی و الب انما آنچه من امام رضا کردم که بچه
 بپس من و من او را بطیب خاطر خلافت میدادم و بلجای رسایندم و قبول
 نکرده بولی عدی من هم راضی نبود و آنچه شدنی بود شد و اما محبتی که من با پسر او
 میکنم بجهت فضل و کمال او است که او بود مغرور غلبت از آنکه من پیش است

دفن

و حضرت از همه در پیش عباس را که او را درین کمربلی علم از کجی
 بهر سیه و ما که ام فاضل و در کمال او ظاهر شود اگر خلیفه در
 اگر ام او بجهت است باید صبر کند تا او مدتی در سن بخواند و علی و قتی بهم
 و بعد از آن امر از خلیفه است مامون گفت من بحال او شناسانم از شما علم
 و این را در پیش آمده و آن راضی شده گفتند ایضا که من روزی گفتند
 و از عطا کس را اختیار نماید که از علم و فقه و شریعت از مسوأل نماید مامون گفت
 من فلا نرود را مغرور نمودم که اجتماع کنند شما خود از عطا هر که را خواهد انتخاب
 نماید و آن جمع از نزد مامون مردن آمدند با شغف تمام در حالتی که شرط نموده بودند
 که چون نادانی او بر طبق ظاهر شود مامون مهربانی بر طرف کند و اگر قضیه بر عکس است
 و دیگر است ترا بر عطفه آخر ارضی نباشد و با هم نشسته را بهایگی کردند و از میان
 علای عصبه سجی بن اکتب را که در آنوقت قاضی بود در بغداد و سه آمد فضلای عصبه
 و در علم و فقه و حدیث از همه در پیش و اعتبارش از سایر علما پیش انقواب بودند
 و با او قرار کردند که بان امر اقدام نماید و در روز موعود جمیع علماء اعیان و اهل علم
 و ادیان را طلبیدند مامون بر تخت حکومت نشسته فرمود که ابو جعفر محمد بن
 علی الرضا را طلب کنند و نزد یک خود مستندی را بجهت او انداختند و چون آن
 حضرت حاضر شد بر خیزد و تقویمش نمود و بجای خود نشست و بعد از آن
 اکتب متوجه مامون شده گفت این مجلس بجهت منین منعقد شده هر چه خواهی
 پس بچی بن اکتب بحاجت امام علیه السلام متوجه شد گفت در حضرت میدی که مستعد

او نه است و بجهت که او آمده
 اکتب بن کعبه بن علی
 بن رضا بن محمد

ایضا که من روزی گفتند
 که از او بپسندیدیم
 بنون گفتند

فرمود سل غماشتت یعنی هر چه خواهی سؤال کن پس گفت چه میگوی در باب کس
 در راه کس امام بسته باشد و مسیدی را بکشد گفته آن چه چیز است امام
 علیه السلام فرمود که آیا این مرد در بدن حرم این مسید را کشته و یا در بدن
 حرم و آیا دانسته این عمل کرده و علم بجهتش داشته یا جاهل مسند بوده است
 و آیا از او این عمل صادر شده یا خطا کرده است و آیا این شخص آزاد بوده یا بنده
 و آیا کوچک بوده یا بزرگ و بالغ و آیا بار اول است که باین عمل اقدام نموده یا بار دیگر
 این کار کرده و آیا مسید او از مجرای مرغان است و یا از جای دیگر و آیا مسید
 است یا بزرگ و آیا این شخص از این عمل پشیمان بوده یا سرش شگفت و یا نه
 این مسید را کشته و یا در بدن او اهرامی که داشته اهرام عمره بوده یا اهرام حج پس
 یحیی بن اکتام را گفت بر زبان افتاده و گفت متغیر شده و آنرا در حبه و انگور کرده
 ظاهر گشته هر چند اهل مجلس انتظار کشیدند که دیگر عرفی بزند نتوانست و مامون
 الحمد لله ظن من خطا نموده و آنرا مسند از کف زبان بجای داشت یا از عقیده خود
 پشیمان و متوجه امام علیه السلام شده گفت فدای تو شوم اگر آنچه پرسیدی
 یکبارگی با بیان میکردی مستقیماً می شد پس آن حضرت شروع نمودند
 گفت که در بر دهمی بیان فرمود که فرمود آفرین و رحمت از دوست در پیش آمده
 و مامون گفت احسنه یا اباجعفر احسن الله الیک یعنی نیکو بانی کردی حق
 ترا جزای من و داد ای امام وقت بعد از آن با او گفت چنانچه یحیی بن اکتام از تو سؤال کرد
 تو نیز از تو سؤال میکنم فرمود که اگر در خدمت پدر و رضای خلیفه آن معذور باشی پس

برگشت

و یحیی گفت اذن میدهمی که سؤال کنم یحیی لا علیک گفت فذلک الیک جعلت
 فذلک ان عرفت و الا مستغفرت منک یعنی امر ازت فدای تو شوم پس
 اگر جواب دادم بگویم و الا از شما استخاره نمایم فرمود مرا چیزی از دست نصیب
 صبح بزی نگاه کند نظم شش برادر امام باشد و چون آفتاب بلند شود در حال
 شود و چون زوال آفتاب شود باز از زن بر او حرم کرد و چون بوقت
 عصر رسید دیگر بایه برو حلال شود و در نصف شب بر او حرم کرد و چون صبح
 طالع شود برو حلال شود و چه حرمت و علت این زن بر این مرد چیست
 و چه چیز باعث این حرمت و حلیت تواند بود و یحیی بن اکتام خط سر کمرش را
 روزی بر سر بر آورده گفت لا والله بخدا قسم کمن هر چند فکر درین مسند
 میکنم حجاب بر او نیست و توانم نایت و در هر یک از این دو حالت اگر
 آماده نماید یحیی و حضار مستقیماً شوند منت غظیم خواهد بود پس آن حضرت
 گفت بل کینه است از شخصی نظر بکند در اول روز بر او حرم بود و چون
 بلند شد کینه نکند و فرمود از صاحبش برو حلال شد و در وقت زوال آفتاب
 کرد بر او حرم آمد گشت و چون وقت عصر درآمد و از بزی بخاست و برو حلال
 و در حال غروب طهارت کرد و بوجوب طهارت بر او حرم گشت و در وقت خفتن گفته
 و طهارت داد برو حلال شد و در نصف شب طهارت داد بر او حرم شد و در وقت
 صبح صبح بخود بجهت رجوع برو حلال گشت این مامون رو بجای نشست و حرم کرد
 شمار آنچه استم میدهم که در میان خود کسی را کمان دارد که این جواب سؤال

چنانکه شنیده ایم میان تو اند که گفتند بحمد استم که چنین کسی کان نذریم
پس گفت دای بر شما کراست از اهل بیتی اند که حق تعالی ایشان را بر آنچه
دید و می بینید از میان خلق برگزیده و عطا نموده کمی سن و سال ایشان را
از فضل و کمال و نعم میثقه نشینده و ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
اول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را دعوت کرد و افتتاح بدو
او نمود و حال آنکه علی در آن وقت دو ساله بود و بعد از او سید طفلی را اسلام نمود
حسن و حسین هر یک عمری نداشتند از شش کمتر بود و متابعت نمودند و در آن
حال که ابرویم سبعت میخورد و سید طفلی دیگر مهابت نکرد و موجب آیه خودتیه
بعضیها میگویند هم یک حال دارند و در آن فرین ایشان حکم اولین مهابت
و حصار هم بیکبار گفتند صدققت و الله یا امیر المؤمنین یعنی خدا راست
و درست فرمودی و چون دید که عبا سب از او بگریه و گریه و گریه و گریه
با ام علیه السلام نموده گفت یا ابا جعفر و خضر مرا برنی ببول میکنی و اگر چنانچه
خوشش نیاید ام علیه السلام سر بر پیش انداخت و چون دید که او ساکت است
گفت بر خیز و خطبه از برای خود بخوان پس آن حضرت برخاست که خطبه بخواند
ما منی گفت فقلت فذلك انی رخصتک لنفسک فقلت
لنفسی وانا متروکک ابنتی ام الفضل پس ام علیه السلام خطبه را
سخن بفرمود که الحمد لله اقرأنا بنعمه ولا اله الا الله اخلاصا بوجه
و صلی الله علیه و آله و سلم سید بریده و الا صغیرا و من عثرته انا بعد

فقد كان من فضله على الأنام ان اغناهم بالحلل عن الخراج
فقال سبحانه وتعالى وانكوا الايامي منكم والصالحين من عبادك
واما انكم ان يكونوا فقرأ بعينهم الله من فضله والله واسع عليم
فقد ان محمد بن علي بن موسى خطيب ام الفضل بنت عبد الله
فقد بذل لها من الصداق مخرجها فاطمة بنت محمد عليها السلام
وهو خمس مائة درهم جياذ افضل قد جنتي ها يا امير المؤمنين
هذا الصداق المذكور پس امون گفت نعم قد زدتك يا ابا جعفر
ام الفضل انت على الصداق المذكور فضل قبلت النكاح و ان
عليه السلام فرمود قد قبلت ذلك و در صفت پسر و فاطمه خوانند و اول
فانما ی بوی خوشش آورده و خاص و عام را فرستاد و ساختند و بعد از آن
کشیدند و چون طعام حوزده شده از نمود که متفرق شوند و باز روز دیگر تهنیت
ابو جعفر آمد و روز دیگر خاص و عام آمد و مبارک باد ام علیه السلام گفتند
و ما منی بدون آمد و نشست و ام نمود که طبعهای نقره را که تمام پراز کارهای
بود که پراز مشک و زعفران ترغیب داده بودند و در میان هر کلاه از زعفران
تعبیه نموده که در آن وقت باغی با خانه نوشته بود و آثار ابو جعفر کردند
هر که از آن بربت افتد صاحب ملک و مالی شود و این مخصوص خاص بود و بعد از آن
بر دای نزد حواهر بر تو آمد و حساب بخش کردند و بعد از آن عوام الناس را عینی با
نمودند و حلقهها را دانه و از کافران و ملکی الله بفرمود کسی نماند که از آن فیض نبردند

یا بضیعی دیگر رسیده باشد تا مومن در قید حیات بود امام علیه السلام معز بود
بود **در روایت** **مؤوده** اند که یکی را ام الفضل از مدینه شکایت نمود بر پیوست
که گنیزان خاصه دارد و فلان را مستحق کرده است و با من چنین کرده و چنان گفته
در جواب دفتر نوشت که من ترا داده بودم که حلالی را بر او حرام کرد ام
و هر چه میکند او داده و اگر بگوید که او اینک یا اینک کسی حکم تقبل تو میکنم
و زنها چیزی از تو سه نفرند که از آن عالمی بآن حضرت رسد و صاحب گفت آنرا از
جدا بجزای که از آن حضرت نقل کرده یک این است و غیر ادب یاری کسی
کرده اند از علی بن خالد که گفت در سر رویشندم که مروی را از شام آورده اند و در
زنجیر است که دعوی جنون کرده است من برین اودنم و دیدم مردی
عقل و فضل و همتی که گفتیم **نقشه** خود را بگوید گفت در شام مکانی است که
آنجا سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را در آن مکان مدتی گذارند
بوده اند آنحال محل استیجاب دعاست من در آن مکان مجاور بودم که شش
و هفت گفت بر بنی چون برخواستیم و در خدمت او چند قدم رفتم براه خود را بگوید
دیدم از من پرسید که این عبادی شناسی گفت این سجده کوفه است و در کوفت
گذازده و من نیز موافقت نمودم و از آنجا سرون آمد و انگ را می رفتم خود را بگوید
طواف خانه نمودیم و نماز طواف که اوردیم و چند قدم راه رفتیم خود را در مکان خود دیدیم
پس از من غایب شد و من متحیر شدم و بیش درین فکر بودم تا آنکه بعد از آن
باز در همان وقت شب پیدا شد و من از دیدنش خوشنود شدم و مرا امر رفت

نموده اند

نموده بعینه هر آنچه در سال گذشته بعقل آورده بود منظور رسید و چون مرا
مقام خود رسانید خواست که غایب شود گفتیم بخی آن ضایعی که از آن
برایستم امور داده مرا خبر ده که تو گیتی گفت من محمد بن علی بن موسی بن
حسن این قصه را نقل کردم و این خبر محمد بن عبد الملک که والی شام است رسید
گفت و زنجیر کرده را بوق فرستاد و اکنون من این کوفه می بینی در بندم و در
تحت محالی کرده اند که شنیده گفتیم را خفی می شوی که چون حکام شناسی دارم
قصه ترا بر ادعوی نماید و التماس خلاص تو کنم و ما بگوید که بر او وقت کرده اند
و قصه چنین و چنین بوده گفت امر از دست من نجا نداده عرض داشتیم
و قصه او را عرض نمودم و امید داشتیم که حکم بجای می آید که وقت او داده اند که بر
او رنشد بر که با او بگوید که بآن کسی که او را در بکشت از کوفه مدینه و از آنجا که
و از آنجا شام رسیده است از بجز شش سرون کند و چون رفتار دیدم مرا بر حال او
گریه آمد و آنشب اندوهی تمام و که وقتی مال کلام بر دوز رسیده و صبح بیدار
سروم و او را بضیعی نایم که خبر کند و از انبساط رفتی که با داده بودم بگوید
شود و بجانب زندان رفتیم و چون بزند آن رسیدیم دیدم که پاسبانیان جمع
انده و خلعتی بسیار کرده حیرت داده پرسیدم که چه قصه را خفته گفتند
آن مرد می که دعوی بفری میکرد از زندان کم شده و زنجیر نایش بر جای
و از اینها پاسبانیان کسی را خبر نیست که او چون شده و خبر اند که آیا بر زمین
یا با سنانش رسیده اند علی بن خالد گوید و استم که این مر عرب از کی واقع شده اند

روز دینی در شب بودم و چون این محبت دیدم متعجب شدم و از آن اعتقاد
برگشتم و ما بهمت آمدن غشی که دیدم و آن قصه باعث هدایت من شد و بعد
مدتی شبام رسیدم آن شخص را دیدم و چون از صورت حال پرسیدم
در آن شب آن شخص آمده را برپون برد چنانچه اهدا بپایان رسانیدیم
و کسی را ندید و **ایضا در آن کتاب** از محمد بن علی مانتی روایت نموده گفت
بحرین امام رضا علیه السلام از دنیا رفت چهار هزار و دهم از من نزد آن حضرت بود
کسی را بر آن اطلاع نبود امام محمد تقی علیه السلام از پی من فرستاد و چون
بخشش رسیدم فرمود که ترا بر ابوالحسن چهار هزار و دهم است گفتم بی کوشش
مصلحت را برداشته باره در زیر آن اطلاع بود فرمود که قدری از اینها بردار چون
بخانه روی حساب کن قدری برداشتم چون بخانه رفتم و حساب نمودم از آنچه حساب
در سسی زبایه دکم بنمود **و ایضا** از معقلی بن محمد روایت نموده که بعد از امام
علیه السلام او را دیدم پیشتر از خاطر من گذشت بود که اگر او را میدیدم و بر قدری
او کف می میکردم و با او معرفت میزدیم چه خوش بود که اگر شیعیان من
پرسند صفت او تو را بگو چون مراد میگفت با معقلی بن محمد را در راه بسیار
و او بسیار ملک یکیت نه در باب عیسی علیه السلام فرموده **و ائمتنا ه الخ**
صبیح ایها انور و طه و لیت پیغمبری دادیم و اسیتیم که غرضش **و ائمتنا**
راود بن القاسم جعفری روایت نموده که سه کافه بمن داده بودند که بر من
برهم و عشو اما ترش نشد بود و من غلج بودم که آبا چه کنم و میدانستم که از

و یکبار داد

و یکبار داد درین اثنا بخیرت آن حضرت رسیدم و فرمود که آن کافه را برپون
آرد و چون برپون آوردیم هر یک را نشان داد که از فلان است و فلان
و رسیدیم را فرمود که مسدود رها داده است که بعد از آن شخص از پی آن
چه می گفتیم فدای تو شوم بی چنین است فرمود که چون رز را باز خواهی داد گفت
بمن کسی را نشان ده که فلان متاع از برای من بخیرت نشسته و چون برآورد
بر حرم خود و زرش را دادیم همان اتها مس بود که امام فرموده بودند من
کردم و در آن راه ششتر داری از من اتها مس کرده بود که رحمت حاصل
کن تا من بخیرت آن حضرت برسم و مطلبی که دارم عرض نمایم و چون
بخیرت رسیدم مسدود در میان بود و جمعی حاضر بودند مرا فرستادند که اتها
شتر دارد عرض نمایم در انشای اکل حادی را فرستاد بود که بعد از فلان شتر دارد که
از فلان جا آمده مطلب که مطلب دارد **و ایضا در همین** شخص فرمود نقل نموده که
مرا بکل حوزن عادت شده بود و بسیار بود دفع آن نمیتوانستم کرد
روزی بخیرت آن حضرت رفتم و گفتم و غایبی کینه فرمود که حق تعالی آن خواست
از تو بردارد و بعد از آن و یکبار میل بان نشد و هیچ چیز بعد از آن برتر
کل حوزن بنمود **و ایضا** و گفت العنه مذکور است و در هیچ ادعوات
دارایک و نه امام رضا علیه السلام مردیت که او گفت بعد از فوت برادر من
روید او امام الفضل رفتم و بعد از آنکه بسیاری را او کسرت و از صفات شتر داد
نکردند گفت ای عترت اگر خواهی بقی محبت ترا بمنزله دار که گمان که مثل آن نشیند

گفتم باو گفتم روزی در خانه خود نشستم بودم که زنی خوش صورت خوش
 محاوره بریدن من آمده چون پرسیدم که تو کیستی گفت من از اولاد عمار
 مایسرم و زن ابو جعفر محمد بن علی من در حضور او خود را ضبط نمودم
 و چون رفت حسیدی و غرقی که زنا زانی باشد چنان در من اثر کرد که ضبط
 خود نتوانستم کرد بعضی تا هم آن شب را برادر ساساندم و چون بعضی
 از شب رفت گریان و نالان بجهت پروردان دوا رفتم و گفتم بکن
 چنین و چنین کرده و زنان بر سر من حواسته و چون حرف میزنم مرا
 و ترا عباس را و تاهمی بران ترا دشنام میدهد و مومن در آن حال
 چنان مت شرب بود که من از خود نداشتم و برخواست و تشریفی
 برداشت و خانه را به راهش رفتند و چون بابلین ابو جعفر آمد و او را
 در خواب دید که شمشیر او را پاره پاره کرده و در گشت و من گفتم دیدی که چه
 با خود کردی پاره بر سر روی خود زده و در گوشه انجا رفتی و چون
 صبح شد با سر خادام با او گفتم ای شیخ چندی از تو سر زده پرسید که
 چیز یا سر نقل کرد که دخترت چنین و چنین گفت و تو بر سر زده
 پاره پاره کردی و مومن چندان بر سر روی خود زد که چو شمشیر باز آید
 نرسد تا که من بیاورم یا سر گفت که چون بچانه آن حضرت آدم دیدم که
 در کنار آن نشست مسواک میکند سلام کردم جواب نشنیدم و هر گاه
 او حرف میزنم بنما و متغزل شد و من دوا دوا بخدمت مومن آمده گفتم

نبارت باد ترا که ابو جعفر را یکی نیت و بنما و متغزل است شیخ کرده
 و هر از و بیار بمن انعام نموده گفت بخت هزار بار بخت ابو جعفر بر سلام
 من باو برسان و من چون آدم خواستم که بدن مبارکش را به بینم که اثر
 آن زخمها دار یا نه گفتم یا بن رسول الله این پراهنی را بر بدن آورده من
 گفت چنین شرط شده بود میان ما دو گفتم خدا ای تو شوم از آن عمل
 منی ترا در دهم مده و بشما هست و نگاه بیدن مبارکش کردم
 انفری ندیدم نزد مومن آدم و ما جری نقل کردم مومن پس و نشستی
 که شب بدست گرفته بود بجهت او فرستاد و مرا پیغام کرد که اگر بار دیگر حرفی
 شکوه ناک از آن حضرت از تو بشنوم بخت بر گشتت را خونی خواهم
 شد و خود بخدمت آن حضرت آمده او را در بر گرفت و آن حضرت او را
 کرد که ترک شرب نمایی کند و درست او را بپوشید و آن حضرت دعا
 باو بقیتم فرمود که چون شب این دعا با من بود منری از آن بمن نرسید
 در هیچ الدعوات مسطور است و اما مومن زنده بود بیکت این دعا از
 جیب بلا محفوظ ماند و بیکت آن دعا چندان شهر را مفتوح ساخت **و اینها**
 کشف الغم روایت که شیخ ابوبکر بن شیخ اسماعیل روایت نموده که
 گنیزگی داشتم دودی در زانویش بهم رسید زمین گیرش کرده و علقش
 به سجده میخورد و در آنجهت آن حضرت بروم دعا خواند و عرض کردم
 مبارک بر زانویش نالید و ما لکن بر بالای رخت بود و در همان ساعت

بطرف شد و گفتی که هرگز بآن در دستم نماند **و ایضا** از محمد بن ابی حمزه
 موهده انه که گفت روزی وجع خاصه بهم رسیدم و در دوا عاجز گشتم
 دوا می جست اما آن علاج بر نمی خورد و از آن حضرت التماس نمودم و خود
 عافاک الله بعد از آن مطلقا اثری در آن ندیدم **ایضا** از محمد بن یونس
 مرویست که چون امام رضا علیه السلام روانه خراسان شده بود و در آن
 مراد مدینه رجوعی بود و در که از خدمت آن حضرت جدا شدم و در وقت
 وداع التماس کردم که چیزی بیاورم که کافور بنویسد که بتی بمن داد
 چون مدینه رسیدم ابو جعفر توله موهده بود بدر خانه آن حضرت رفتم خادمی
 از گهواره بیرون آورده بود بنده خانه آورد که کتاب پدر را بر منش
 من در آن راه پوشیده شده بود و چیزی نمیدیدم چون مراد گفت یا محمد
 چه شد گفتم یابن رسول الله چشمم را دردی بهم رسید و الحالی چنانچه نمی
 چیزی نمیبینم فرمود که بپوشه ای چون پیش رفتم دست مبارک دراز کرد
 بر سر و چشم من مالید و فی الحال چشم من روشنی و قوت بفرزاد
 شد و پایش را بوسیدم و عاف کردم کتابت را بخانم داده که ادبش دید چون
 کشته و کلاه بر آن کرده بهم را خواند و مرا حضرت فرمود **و ایضا** از قاسم بن حسن
 روایت موهده انه که او گفت در میان مکه و مدینه در منزلی اعرابی کسند را دیدم
 و نه فی ما بودم چون رفت با وی عظیم بهم رسید و غامه مرا بآید و ندیدم کجا
 و کلام طرفش برد و چون مدینه آمدم و بخدمت آن حضرت رسیدم بی آنکه من حرفی

و ایضا

از آن بگویم من بود که ای قاسم غامه ترا بدو گفتم بی یابن رسول الله
 غلام اشارت فرمود که غامه قاسم را بیاورد چون آورده غامه من بود
 که یابن رسول الله در دست شما چون افشاده درین راه دور و دراز بود که
 چون در آن منزل بآن اعرابی مصدق نمودی حق تعالی بوجوب آن
 لا یضیع أجر المحسنین غامه ترا بپژدرد و **و ایضا** از اسماعیل بن
 عباس با شعی روایت موهده انه که روز عیدی سلام ابو جعفر محمد
 بن رضا علیه السلام التخیة و التشن رفتم و از تنگی معاشش که بفرمود
 گوشه بماند و خود را بر داشته دست مبارک بچاک زد و عافک و از آن
 طلایی بیرون آورده بمن عطا نمود و چون بیا از دستم فرو میفتاد
 قیمت آنرا در میخواست خود مدتی صرف نمودم و از جود و بخشش آن حضرت حکایت
 و اخبار بسیار است از همه بجهت کفایت میناید که سیدی از مادر
 مدینه را بکنند مدینه میل بهم رسیده و قدرت بر قیمت آن نداشت
 آن حضرت آمده عرض حال موهده روز دیگر شنید که او را فروخته اند پشیمان
 آن حضرت نفقه کرمان و نالان آن حضرت فرمود که بیا با تو سیر باغی که درین
 حوالی دارم بکنیم شاید بآن ساعتی مشغول شوی و غمی ز دل بردی کنی و چون
 بدینا رسیدند آن حضرت دید که بر آن سید زود آورده است فخران
 دیگر را امر بوقف موهده با او گفت اگر میدانستی که او را که عزیزه است عافی
 میکردم دستم را چون گریه در لک کرده شده بود جواب نداد است و گوشت

بخانه که در آن باغ بود در آن رسید دید که فرشته های ملک که در آنجا نشسته بودند
 و کینه های خوش روی و خوش لباس بر کف نشسته حبیب چشم خود را گرفت و خود را
 چشم را باز کن که تو باین کینه محرمی و او ترا محرم است چون در دست و خط
 نمود مطلوب خود را دید پس آن حضرت او را بجنبه دیگر برد که جمیع کتب
 از آن کول و مشروب در آن مهیا بود رسید را تعجب غلبه کرده نمیدانست که
 آنچه می بیند سخاویت یا به پنداری امام علیه السلام فرمود که این باغ و این کینه
 و آنچه در آنست همه بتو تعلق دارد و او را و داغ کرده سخاوت را جعت نمود
 رسید را در آن عیش گذارانت **و از بیاض و حواظ آن حضرت است** که
 منم مود که بگردد ضایع مانده کسی که حق تعالی کفیل و ضامن رزق او باشد و بگوید
 یا به ای خدا ای از پندار باشد و فرمود که بغیر حق تعالی هر که شوق شود خدا را
 با او میکند دارد و هر که غل کند و علم نه است به باشد که آن عمل پیش از توانش
 خواهد بود و منم مود که بقصد کار خیر است تن پیش از آنکه اشتغال را تعجب نماید
 ثواب بکنش میرسد و مشهور است که خلیفه سپارشد و نذر کرد که اگر بشود مال
 بسیار بفقیر دهد و چون بهتر شد هر چند از ملافتی خواست که مال بسیار
 چند است و اطلاق این لفظ بچند میتوان کرد و بچشم گفت بلکه میگفتند
 کتب است این را ندیده و نشنیده ایم و چون از آن حضرت پرسیدند
 منم مود که اگر قصد دنیا کرده باشد شسته شستار دنیا را و اگر قصد دین کرده باشد
 شسته در دین و چون دلیل پرسیدند فرمود که بگویند که حق تعالی رسول خود صلی الله علیه

خطاب نموده میگوید که گفتند نصیر کم الله من موطن کثیره یعنی من شمار را در ملک
 و و اقصای بسیار یاری نموده ام و اگر بشناید از شستار دنیا و کم نیست
 و چون شستار شستار بود و از علم او بعین کجوت گفتا توان نمود که در کشف الغطاء
 و مقول المتمد از علی بن ابراهیم نقل نموده اند و او از پدرش روایت کرده که
 در خدمت آن حضرت بودم وقتی از اوقات که از اهل نوا می شنیدم متشبه
 و در خدمت دخول طلبیدند و عرض سبیل می نمودند و در یک مجلس
 مسند پرسیدند و بهر راهی که بر پنج ترازو نشیند و خوشحال رفتند و آن
 حضرت را در آنوقت عمر مبارک برده رسید و بود **و از حدیثی که در باب غلبه**
 و امانت آن حضرت واقع شده گوش زد شیعیان کردن ضرورت یک
 آنست که در کتب اجمار و مناقب حضرت صمد در کشف الغطاء و است که حضرت
 بن یحیی روایت نموده که بخدمت امام ثامن وقت گفتیم یا بن رسول الله همین
 شما سؤا میگردم از نایب و جانشین میفرمودید که حق تعالی بمن فرستاده خواهد
 داد تا آنکه حق تعالی چشم ما را بیدار و بر جفیه روشن داد اکنون میپرسم که اگر
 آن روز که چشم ما ببیند و بیدار شود باز کشت شیعیان تو کیست فرمود که
 باین اشاره کرد باین جعفر که در آنوقت سال پیش از آنست گفتیم خداوند تو را
 او را به سال پیش میت فرمود که عیسی علیه السلام از سه سال کمتر داشت که
 حق تعالی او را محبت کرده بود بر ملائک می عمر و حواری او را مضرقی نرسد و از
 معز بن ملاده فرمود روایت گفت از امام رضا علیه السلام شنیدم بعد از آنکه فرمود

گفته بودند که شما را با اینا چکار این ابو جعفر است او را بجای خود نشاند
و جانشین خود گردانید و ما را از آن اهل بیت که مرثیه میبرد و کجک از بزرگ
و تقاضای در میان میت **و ایضا** از این ابی صفه بزرگتری مرویت کرد گفت
نخاستی از من پرسید که امام کجاست بعد از امام تو دمن چون از حضرت
امام رضا علیه السلام چیزی درین باب شنیده بودیم جواب ندادیم و گفتیم تا چه
از تو میگویم و بعد متشکر آمد و سؤال نجاشی را عرض نمودم فرمود که امام جلالت
من پس من است و بعد از آن گفت هرگز کسی جرات میکند که بگوید پس من
و او را سپه نباشد و در آنوقت امام محمد تقی را متولد شده بود و بعد از آن
مدتی متولد شد **و ایضا از ابی بکیر** مصغری مرویت کرد گفت نزد امام رضا
علیه السلام بودم که ابو جعفر علیه السلام را آوردند و او طفل بود و چون او را دیدم
این مولودیت که منشش بوجه نیاید و شیعان ما را از کسی انقدر بزرگتر
نرسیده که از او خواهد رسید **و ایضا از احمد بن ابی محمود** مرویت کرد گفت
امام رضا علیه السلام ایستاده بودم که جمعی از شیعیان سؤال نموده که اگر گفته
باشد حادثه و نهامیه باز گشت شیعیان تو کجاست آن حضرت فرمود پس من
و یکی از ایشان ترا مکروه خاطر گذشت بود که او معینه الحسن است آن حضرت رو
نمود و گفت درستی که حق تعالی عیسی بن مریم را پیغمبری داد و در سنیم که بود
از ابی جعفر و او صاحب شریعت بود و این جانشین است **و ایضا از علی**
که عم حضرت امام رضا علیه السلام بود مرویت کرد که در وصیت آن حضرت بودم

امام محمد تقی

امام محمد تقی حاضر بود و سخن بجای رسید که من بر حسب دست ابو جعفر را
گرفته و پسیدم گفتم شهادت میدهم که تو امام مقرر شدی و از نزد حق تعالی
امام و جانشینی پس حضرت امام علیه السلام بکرامت و فرمودای عم از بزرگتر شنیده
میکفت رسول صلی الله علیه و آله میگوید **بانی آخر خیرة الامم النبویه**
الطیبه یكون من ولد الطرید الموثود باینه و حیده و صاحب
الغیبه فیقال مات اهلک و ای و اوسلک یعنی پدرم فدای تو
و کسی بود که نه زنده بهترین جایزه نویسه پاکت و پاکیزه خواهد بود و از فرزندان
طریقه نزدیک است یعنی کسی که حاجتی از پی او میگردند و از از ایشان میگردند
و به پدر و جدش مرثیه میبندند و میگویند خود را نگرفته و او صاحب
الامر است علیه السلام و ما را از پدر و جد امام حسین و امیر المؤمنین علیهما السلام
است و خلق عالم در مشیت صاحب الامر خواهند گفت که آیا امر او را در
یافته و آیا بجا شده باشد و آیا بجای رفت که کسی را از جبریت میت پس من گفتم
فدای تو شوم چنین است و من از آن حضرت شنیده ام و احادیث درین
بار بسیار است از مخالف و موافق بهمین قدر اکتفا کرده شد و آن حضرت
در سال و وصیت و وصیت دشمنش از هجرت بحکم مقتضای بنی هاشم که
یک از اطالان بنی عباس بود بفرمود که او بزرگتر شنیده شد و در مقام
دشمنش در وصیت و هشتم محرم یا در روز شنبه است و پنجم دی چنانکه
اللهم ادرقنا و لاخوانی المؤمنین فیما و الله علیه السلام **و ذکر امام و هم علی**

بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
 اسم شریفش علی بن محمد الجواد و در شش ساله مغیره رفته اند منها الفایده
 علیه السلام وادی و متوکل و مرتضی و منقذ و عالم و امین و طیب و مشهور
 الفایده شادی و متوکل و تقی و استبرازین هر سه وادی و در اول بنو موسی مشهور
 بوده و چون لقب خلیفه معاصر متوکل بود از آن منع فرمود کینست بهایش
 ابوالحسن است و اگر چه ابوالحسن اول علی بن ابی طالب است اما با اصطلاح
 اهل حدیث امام موسی علیه السلام را ابوالحسن ثالث صلوات الله علیه و السلام
 معتدل قامت نقش خاتمش الله ربی عصمتی من خلفه شاعرش
 و دیلمی و در بارش عثمان بن سواد معاصریش از خلفای بنی عباس منقسم
 روانی و متوکل و مستنصر و مستعین و متعز تولدش در مدینه طیبه در ماه ربیع
 سنه مائین و اربع و عشره خورشید چهل و یک سال و بقولی چهل سال مدت
 امامتش سی و سه سال و در اوایل سنین امامتش بود بقیه ملک منقسم بود
 ملکست و اثنی بود پنج سال و نه ماه و چهارده سال و نه ماه مدت حکومت
 خورشیدش از دنیا بسبب زهری که بر نموده مغیره علیه علیه بآن حضرت فرود
 مدفن و در مبارکش ستر من رای که مبارزه مشهور است و ذوقه معروف
 امجادش چهار پسر ابوجعفر که امام و نایب است بعد از و علیهما السلام و حسین
 و محمد و جعفر و یکده خاتمه نام بود و بعد از امام واجب الاماره و آن حضرت بود
 حجة الاخوان امامت در جمیع بود بسبب علم کامل و فضل شامل و بوجوبش رسول

و اندر سابق صلوات الله علیه در شان او مضمونی که در باب انبیا پیش مراد
و از انجیل اسماعیل بن محمد بن روایت نموده و در مضمون آمده مسطور است که
 چون ابوجعفر محمد بن علی الجواد را معتمد عباسی از مدینه طیبه طلب نمود
 چون رفتن آن حضرت از مدینه با و گفت حبلت فداک از این یاغی تو
 میترسم که اگر نغزو با الله و اتقوا نادیری و قضیه ناسیته فی روی یامید
 شما را باز گشت یکو خواهد بود پس آن کرمان شده آنقدر گریست که محاسن
 مبارکش تر شد پس بمن غنفت سده و نو که الامر یجری الی ابی امیر علی بن
 امر امامت بعد از من متعلق به پسر من علی است علیها السلام **و ایضا در**
کتاب از خبرانی روایت نموده که گفت پدرم را خبر داده گفت مدتها برادر
 ابوجعفر علیه السلام مکتبی بودم بجهت فداکی که بمن رجوع بود و احمد بن محمد استوری
 در آن روز شب می آمد که خبر گفت امام محمد تقی را بجا کم بر سده اتفاقا شبی
 رسول امام علیه السلام آمد و بمن پیغام داده که مولای تو میگوید که مرا وقت اجل
 است و از خلافت و امامت بعد از من متعلق به پسر من علی وادی دارد
 و او را بر شماست بعد از من آنچه مرا بر شما بود بعد از پدرم و اتقوا مذکور پس
 در پس دیوار ایستاده بود و پیغام را شنید و چون رسول رفت احمد پسر
 که رسول ابوجعفر با تو چه می گفت خواستم از زبان کنه گفت هر چه شنیدی
 منم شنیدم و لفظا باللفظ آن پیغام را نقل کرده گفتم فعل امام کرده و خبر کن
 حق تعالی انرا منع نموده و گفته لا یجتنبنوا من کتب آن شده بهر حال چون شنیده

حفظ شهادت کن و آنرا یکس نقل کن شاید روزی بآن کو امانی حاجت افتد
و نه نماز کافیت بی اظهار آرزو سهل نگری و جایز نداری و چون صبح شد من آن
پیغام را در ده کاغذ نوشتم و به کنش معبر سپردم و گفتم این کاغذ را ضبط
که اگر پس مرگ مرا در یابد شما آنرا گشوده بهر چه در آن ثبت باشد عمل کنید
و چون امام علی علیه السلام از دنیا رفت من از خانه خود پرهیز نمی آمدم و متاعی
و متفکر بودم تا آنکه رؤسای شیعیان در خانه محمد بن الفضل که اعیان و اشراف
نوم بود جمع آمده در مقام تفتیش و تفحص و تحقیق امر امامت بودند و
چیزی بمن نوشت که از شهرت میترسم و الا با این صیفت مجموعی بهین
تویی آدمی که شاید نزد تو خبری باشد و آنرا از تو بشنوم پس سوار شد بخانه
او رفتم و بخدمت سایر فرزندان شرف نشدم و دیدم که در آن میان جمعی هستند
که در امامت علی بن محمد شک دارند و از اتفاقا شنیده اند که کسی
من کاغذ را با ایشان سپرده بودم حاضری بودند گفتم امروز وقت بیرون
آن رفتم است چون همه را گشوده بر مصحف مطلق شدند چیزی گفتند
این امر یک شخص دیگر با تو شریک میبود که این رساله را شنیده باشد بیکبار
شک از خاطر ما بر میرفت گفتم دیگری هست که با من در شنیدن پیغام
شریک بوده و او احمد بن محمد است و کس نیستاده او را طلبند اول از او
شهادت توقفت کرد گفتم بیا تا ما تو مباد کنیم چون بخدمت گفتم راست
میگوید آنچه شنیده و گذشته بود نقل کرده گفت مرا غرضی بود الا با شما

گمان شهادت نمیتوان کرد و آن جمع از هم جدا نشدند تا بیعت برآید
علی النقی علیه السلام نگردد **و اما من باب آن حضرت سلام الله علیه** اگر چه پیش از
آنست که احصاء آن توان کرد و معجزاتش بر تیره است که در غیر بیان آن
و لیکن پس تجنی از آنچه در کشف الغمّه و فصول الممتعه مذکور است فرزند این
اوراق می شود از آنچه در کتاب من مذکور و مسطور است که آن حضرت از
سسته من رای بیرون آمد بهی که در آن حوالی است سری بکشد اعرابی سواره
گرفته سلام کرد و گفت مردی ام از اعراب کوچه به محبت علی بن ابی طالب
و بخت در دلائی شما زده ام و بر آن مفتخرم مرا مصلحتی که من فرمودم
و بغیر از نگاه شما در می ندم و در سری بغیر از شما راه میبرم و آن حضرت اعرابی
را دل داده و دلداری نموده یکس سپه که از او خبردار باشد روزی دیگر طلبند
منه موادای دینت می شود بیشتر می که از قول خلف نوردی و آنچه بگویم بشنوی
اعرابی گفت بپناه میبسم بخدا از آنکه بخلاف فضل شما کاری کنم آن
حضرت کاغذی که به من داده بود و از نامه از مصلحتی که تو من اعرابی بود بر من
که او را از من باین مبلغ طلب است و با و گفت چون بهر چه بر کردم حضور
هر که حاضری باشد این کاغذ را بیرون آید و از من آن وجه را طلب کند و هر
درستی و خلعتی که ممکن باشد بقبل آید که از من بجای و نه از آنکه در آنچه گفتم
تقصیر کنی تا اوای دینت شود چون معاودت نمودند مردم مدین آن حضرت
آمدند و اعرابی آمده طلب حق خود نمود و هر چند امام علایت میزد او را بوجوب

رشتی بیشتر میکرد و جمعی که حاضر بودند اعرابی را تکی داده بودند و عیش و
ساکت کردند و همان روز و همان روز این صحنه بخیله رسید و حکم کرد که برای
درهم از برای امام علی است بینه و چون بخیله شد اعرابی را طلبیده فرمود که
این مبلغ را صاحب شود و هر چه از خفت ماند در ما بختاج و اهل عیالت
حرف کن و ما معذور دار اعرابی گفت که گفت که خدای تو شوم من بشنای بگو
ربی ازین خوشند بودم و قضای حاجت من می شد منم مود بطالع توانی قدر بپاش
هر در این طبعی نیست شکر خدا را که دین ترا داد نمود و مرا از تو شسته منم نکرد
و اینها در آن کتاب از هزاران اسباطی و ابیات نموده که گفت در وقتی که
آن حضرت در مدینه بود بخدمتش رسیدیم پرسیدیم که از عراق میسر گشتی
بی منم مود که از دانت چه خبر داری گفتیم زنده و سلامت فرمود که مردم میکنند
که او فوت شده گفتیم که من قریب الحمدم بدین اوباز گفت که از جعفر
متوکل چه خبر داری گفتیم او را در مدینه ترین حالی در زمان که است آدم پرسید
این زیادت در چه کار بود گفتیم حکم اوست و امروز مدار امر دینی بر تو متعلق
لطف سکوت نمود و فرمود که خواست خداست ای خیران بدو که دانت
مرد است و این زیادت شده و جعفر را بخدمت رسانده اند گفتیم
تو شوم اینها کی شده است فرمود که بعد از بیرون آمدن تو پیشش روز
بعد از چند که قاصد آن حنفی آمده چنانچه آن حضرت خبر داده بود بی زیاده کم
نقل کردند **و اینها در آن دو کتاب** بود است که متوکل را در حلقی و علی

برآمده شرف بویست شد و کسی عیبت نمیکرد که بیشتر بر او نه و در شرف تهر کرد که
اگر بپیم ازین مرض شفا یابد مال بسیار از بخت امام علی نقی علیه السلام بفرستم
در وقتی که طیبسان و بر امان حاضر و میفرمود که بن فاقان که این را طیبسان
و وزیر و بیشتر متوکل بود گفت اگر از ابو الحسن میسر شدیم خوب بود که باشد
که از نزد او دوایی و علایجی بمرسد و حضرت را در شکر رساند و عرض نمود
آن حضرت فرمود که **خدا و کتب الغنم و دققو له نماء و الودد و وضعوه**
الخراج فانما نافع باذن الله انشاء الله یعنی بشکل که سفند در کتاب کردیم
بر دلتش گذارند که انشاء الله نافع است و چون رسانده آمد آن حرف
گفت حضرت را هر شمع در خنده و دستها کردند باز نفع بن فاقان گفت که اگر
اینکه منم مود نفع کند مضر نمیخواهد داشت بخیر و راجع است و منم مود
دارم که نفع بسیار کند پس آنچه آن حضرت فرموده بود حاضر کردند و بر آن
گذرستند فی الفور در دست یکین یافت متوکل بخواب رفت بعد از لحظه
دل کشوده شد و بوم بسیار نفع شده از مردن حلقه یافت و از آن مرض
او را شفا حاصل شد و بخت دست با درش دادند خوشحال شده مبلغ
و هزار در دنیا رد و گین گذارشته و مهر نموده بخدمت آن حضرت رسانده
متوکل جاقی شده یکمندی بر آن بگذشت دشمنان اهل بیت و جهنمیان آن
زمان سعایت نمودند که ابو الحسن مال و سلاح بسیار بمرسد و فکر فرمود
دارد و متوکل را با آورده سعید حاجب را امر نمود که در دست خیر بخانه آن حضرت

و برای سلامتی که بیاید به نزد او آورد و در نصف شب سعید با جمعی بعقب خانه
 امام علیه السلام رفته و در دانی گذاشته بیام خانه برآمد که از راه بام تپه
 آید و بعضی موده غل نماید و چون تارکیت بود راه را کم کرده میخیزد که آن حضرت
 جواب داده و گفت ای سعید سب کن تا چه باغ بیاورد فی الحال شیمی
 نشسته تا ده سعید از بام بریزد آن حضرت را دیده که جبهه از صورتش دیده
 و در روی حصیه رو قبله نشسته و عبادت الهی متغول است پس آن حضرت
 باز گفت که درین حجره بگرد و تفقیشش و تفحص کن و سعی خود را بجا آر سعید
 نمود در طاقی که در پیرامور نام دارد متوکل و در طاقی دیگر که یافت
 آن نیز سر بزم برداشته چون آورد و چون جای دیگر خانه بود که به پهنه
 منمود که مصلی را هم به پهن سعید مصلی را برداشته و در زیر آن
 دیده آنرا نیز بر گرفته به نزد متوکل رفت چون مهر او را در پیش را بر کمره دیده
 طلبیده و چه پرسید گفت در وقت نیازی تو نذر کرده بودم که اگر خدا
 ترا شفا دهد از مال حرم اغذیه بجز آنکه او بفرستد و چون ترا خدا شفا داد
 فرستادم و یکدیگر را گزیده و همدیگر را بود پس متوکل از خود
 بدیده دیگر هم بآن منم گشته و با شمشیر بخت امام برنده و غنای بخور آهسته
 و سعید بخت آن حضرت رفته عذر خواست که من بجان شهادت نموده شرمند
 و لیکن چون مامور بودم معذورم و از حضرت امام علیه السلام در جواب بود
 که سَمِعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنِّي مُنْغَلِبٌ يُغْلِبُونَ لِيَأْتِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

بآن حضرت

بآن حضرت از متوکل پیش ازین واقع شده بود و بعد از نیم ساعت رو برگردانید
 از آنجمله یکی این است که آن حضرت بفرقت رفته مبارک که بدین
 گرفتار گردانیده از مدینه بسبب من رای طلبید و اگر چه بظاهر مکتوبی در کمال
 تعظیم و توفیر و نهایت اشتیاق و آرزو میدی که مرا بیاورید بجهت آن حضرت
 یعنی حضرت امام رضا علیه السلام نوشته بود نوشت و آن حضرت را بارسال طلبید
 و آن مکتوب همان عبارات است تعارفات در کشف الغم مطهر است
 و لیکن چون بظن در مقام این ادوات آن حضرت بود چون شنید که
 سبزه نزدیکی شده همانند کرد که امر و زامی شمر شود که مرا عطفان عارضه
 و مرا می توان دید و مگو بآن امر که آن حضرت را در حوضان الصفا لیاقت
 که سراسر ای بود به ترین و ذی بون ترین سبزه و آورده امام علیه السلام در
 سر از نول اجبالا منمود صلیح بن سعید که یکی از نوایان و محبان بود گوید که
 بعد از آن حضرت رفتم و او را در آن سر دیدم که بر من غالب شده
 گفتم این طایفه همیشه در مقام اطعام نوز ثمانیه دورین باب از خود به تقییر راضی
 نمیشود تا بر تله که ترا درین طور جای میسر و آورده اند منمود ای سعید
 تو هم سوز مار را بچین می شناسی و ایشان را در طرف قبله کرده بدست
 صاحبش چون نگاه کردم باغی سبز و درم و نه پای آن دیدم بستان
 نبطی را آوردم که هر چه در صفت لبست شنیده بودم همه در آن بود و بستان
 فرمود که ما را بایشیم این جا و مقام بااست خاطر جمع دار که در حوضان الصفا

نیستیم و در دیگر در خانه که در باقی دست حیات در این تشریف داشت نزل
 نمود **از بجزارت آن حضرت علیه السلام** یک دیگر آنست که مردی بعد از آنکه
 نموده که روانه بغداد بودم و در اینجا دو خانه داشتیم که از میراث بن مانده بود
 و از آن دو خشتن آن دو خشتن آن حضرت نوشتیم که بجهت مرزبانان و دو خشتن
 خانه ای بعد از دارم التماس دعا دارم که در خشتن آن با حسن و بهی تیر کرد
 و ملتفت بخواهید و ستر این بی التفاتی بر من مخفی بود و چون بغداد رسیدم
 خانه سوخته بود پس تر آن تقدیم **ایضا از ابی یوسف بن نعیم** روایت نموده
 که آن حضرت نوشتیم که نرم حل دارد و در جای شما محتاجیم که حق تعالی بکن
 کرامت نماید در جواب نوشت که لبرت را محمد نام کن حق تعالی بسپارد
 محمد نامش کردم **و ایضا از یحیی بن زکریا** نقل نموده که همین التماس از آن حضرت
 نمودم در جواب نوشت که **رب ایتة خیر من البیت** یعنی بیا بفرمای
 بیا از لبر باشد و بعد از آنکه وضع حل شد و ختری بود چنانچه آن حضرت فرموده بود
 به از بسیاری از لبر آن عصر **و ایضا از ابی یوسف بن نعیم** روایت است که
 گفت از قاضی بغداد و از عداوت او دور آرد بودم و بآن حضرت نوشتیم که
 از یمن از بیت میرسد و جابه نمیدانم و بیش پناه می آورم از دشمنی او در جواب
 نوشت که روانه دیگر از این غم خلاص خواهی یافت و چون شفت بغداد نام
 خط عزیزی رسید و زمان نخلکش سپرد **و ایضا از محمد بن زبیر** بن حلیت نقل
 نموده که آن حضرت نوشتیم که غلامی با من در تمام عداوت است و مکرری در حق او اند

و مرا از آن منع نموده بود و در جوابی که نوشتیم بود نموده بود که محتاج آن
 سخن را می شنید و در همان روز با آن دشمن به بدر خالی برد و مرا از کید خود
 مکر من خلاص کرد **و ایضا از علی بن محمد** بحال روایت نموده که گفت دیدم را می
 در آورده با پی عارض شده و آن حضرت نوشتیم که مراد را با پی بهر سبب از
 خدمت شما محروم ماندم التماس دعا می دارم که در دیار من زایل شود که از خدمت
 محروم نباشم و از کوفت پر فراموشی کردم و در جواب نوشت که حق تعالی
 شما را در بخت راه دهد و شفا داد و الیکن نام کوفت پر بر نهاده بودم و فراموشی
و ایضا از علی بن محمد روایت نموده که گفت غلامی متعلق بی محبت آن حضرت
 نیستیم که حاجت مرابان حضرت عرض نماید غلام برگشت و متعجب بود که هر چه
 گفتیم آن حضرت در جواب من بر زبان متعلق بی محبت نموده بنوعی که پس متعلق
 بآن طریق نتواند سخن گفت **و ایضا از ابو یوسف** جعفری روایت نموده که گفت
 در مدینه بودم روزی آن حضرت از جاسی میگذشت و ترک سواره ایستاده بود
 چون نزدیک او رسید میفرمود که آن ترک خود را از اسب انداخت
 و سیم اسبش را پیوسته و از من پرسید که این پیغمبر است گفتیم نه بلکه از اولاد
 پیغمبر است ترا چه شد گفت ما در من در وقت طفولیت در ترکستان روزی
 نیامده بود و بغیر از من کسی از آن نشنیده بود این سرور مرا با آن نام خوانند
و ایضا از سواد روایت نموده که مردی بود صف ثانی عبد الله بن
 و از شیعیان و محتاج آن حضرت بود روزی صبحی از اهل اصفهان بابو

سبب شایع ترا نمیدانیم گفت وقتی با جمعی که به نظم بر بگاه متوکل می رفتند
 بودم روزی بر در خانه متوکل بودم که امیر حاجز سافتن علی بن محمد بن رضا عظیم
 استم نمودن از کسی پرسیدم که این شخص کیت گفت سید
 علوی که را مضیمان اما من میدانم حضور حضرت خلیفه آن حضرت را کعبه
 کشتن طلبیده و من صبر نمودم تا او را به چشم دیدم که بر سبب سوره می آید
 و مردم صف کشیده بودند و کوچه را در چپ و راست ایستاده و ملاحظه
 حضرت بود و او چشم از پای سپ بر نمیداشت و گفته پس طرفی می کرد
 و به جردین او محبتی در دل من افتاد و در دل خود می گفتم خدا یا است متوکل را
 از وضع کن و هر چند نزدیک می شد محبتش در دل من زیاد می شد و در
 بخدا می نایدم چون بمن بر ابرش روین کرد گفت استجاب الله دعاك
طول عمرک و کثر مالک و ذلک عینی حق تعالی و غای ترا بحق اجابت
 رساند عزت و ازاد و مال و فرزندان بسیار را سر زه بر انعام افتاد
 و خود را در میان مردم انداختم و از من پرسیدند که ترا چه شد مخفی داشتی
 و آن حضرت با عزت و اکرام از خانه متوکل باز گشت و با اهل من پریشان ترین
 مردم مضیمان بودم چون برگشتم از جایی چند که مرا علی و امید و امی بنود و امی
 بسیار برت من آمدند همیشه که امروز در خانه من هزار هزار درهم است
 که در برون دارم و فرزندم به رسیده و عمر از هفتاد و کسری گذشت و من
 او طلبه استم کرده ام محبت محبتی که از دودل من افتاد و دعایت در حق من

سجده

سبب شد و ایضا از میثاق الله بن موصل روایت نموده اند که گفت در دار
 مردی ای بود یوسف بن یعقوب نام و او را با پدرم شناسایی بود روزی
 ما زود کرده بود نفق نموده که از من متوکل چیزی نقل کردند و مرا به طلبید
 و چون امید از حیات پریده بودم و احوال علی بن محمد رضا را شنیده بودم
 صد و بیست و نه آن حضرت کردم و چون به پدرم گفتم گفت موقوف شده اگر خبری
 بجات دهد همین نزد خواهد بود چون به بر سر رسیدم با خود گفتم تا کسی
 از آمدن تو خبری نشده است بهتر است که بنده خود را نمانی و لیکن شام
 نیده بودم و با کسی شناسایی نداشتیم بر چهار پای خود سوار شدم و می رسیدم
 اگر از کسی از خانه آن حضرت خبری پرسم در بلا افتم چه نصرت است
 ظاهر بود و طلبیدن من مشهور عنان چهار پا از دست گذاشتم که طرف
 خواهد بود و من متوجه ویران که آن را نمی بینم بجا می رود تا اگر بر خانه
 رسیده بایستاد هر چند زجرش کردم قدم از قدم بر نه اشت شخص رسید
 از بر رسیدم که این خانه کیت گفت این خانه علی بن محمد بن رضا با خود گفتم
 الله اکبر این یک عادت و لحظه توقف نگذاشته بودم که خادمی بیرون آمده
 یوسف بن یعقوب تو می گفتم بی گفت مرودای و درین دلیز بنشین
 الله اکبر این نشانه دیگر نام من و نام پدر من چه دانست و حال اگر درین شهر
 کسی را می شناسد اینجا نشستم خادم باز بیرون آمده گفت صد و بیست
 در استین داری بده دارم و با خود گفتم الله اکبر این دلائل قسم بعد از ظهر

طلب نمود و بدین که امام علیه السلام شناسیده است چون مرادش بود که حاضر
 جمع کردی گفتیم علی بن ابی طالب بود که وقت آن شد که برین اسلام بازگشت نایبی
 گفتیم دیگر احتیاج به کبلی نمانده است اگر کسی دلیل خواهد آن حضرت
 که میبایست تو مسلمان نخواهی شد و از مسلمانان ضعیف نداری و لیکن بپیر
 مسلمان می شود و از شیعیان ما خواهد بود ای یوسف جوی با کمان این است
 که دوستی مانع نمیشد بخدا که دوستی مانع ترین چیز است بود که از متوکل
 مگر بهی نیز سد و من بخدمت متوکل رفتم و به غیر و خوبی از خدا می شد و شهادت
 گوید که بعد از حق پیشش را دیدم شیعه بود و از اکثر شیعیان در اخلاص
 و در اعتقاد و محبت از ایشان در پیش مرا برادره که مردم برین نصاری بود
 که از دنیا رفت و مرا بعد از پدر دولت ایمان نصیب شد **و ایضا از معجزات**
آن حضرت که دوست و دشمن متفق اند حکایت مشعبدیت مندی که
 حقه با دغا بی بدل بود و اکثر فنون سحر و سجد و اینکو میدانست و چون مشکلی
 باری دوست بود و مثل او در باری گری ندیده بود با او گفت در حضور من علی بن
 محمد را بخجل سازی هر از دینار به تو میدهم و آخری گفته حکم کرد بر سر زانو
 چند تنگ حاضر نیده و مرا حکم باشد که نزد یک جلی بن محمد نشسته باشم چون
 حاضر نشد امام علیه السلام را طلبیده بر مقتضای ملتزمندی عمل نموده و
 نشسته تا شد بود که آن حضرت دست مبارک بجانب من دراز کرد و سر
 من را بوارفت امام علیه السلام تعافیل نموده و باز میل بیان نمود و همان را مقبول

نوبت سیزدهم که آن پرواز کرد اهل سفره نشینند حضرت امام تنویر بصورت
 مشیری که در پرده بود شد و فرمود خنده یعنی ای شیه بگری این ملعون را روان
 محبت و صاحب روح شده از پرده جدا شده و این لعین را از هم دریده و فرود
 با شاره امام علیه السلام بجای فرود رفته بجای اول بازگشت و امام علیه السلام برخاسته
 عسکره رفتن نمود متوکل گفت ایها سوارم که بنشین و اتها را دیگر اگر باز
 مرا بر گردانی فتنه بود که دشمنان مرا بر دستان او مستط می سازی چون
 بنشینم و از او امید ببر که بعد ازین او را نخواهی دید و بدایتی بگری که فتنه بود
 اگر آنچه عصای موسی افروخته باز پس می آید آفریده باز پس خواهد آمد و به
 خانه خود رجوع نمود **و ایضا معروف ای** بان حضرت دروغی چند گفت و بر طبق
 آنهم قسم خود فرمود که خدا یا از این مرده دروغ گفت قسم بر دروغ خود تو
 مشتقی آفرید همان روز چهارشنبه و صبح دیگر راه روز پنجشنبه گفت **ایضا**
 در کتب معتبره مسطور است که مشکلی را خانه مشکب بود که در آنجا مرغان
 الحان بودند که هر که در آن خانه در می آمد هر کدام بصورت صدایی که مخصوص
 بود شروع می نمودند بحدی که از فریاد دفغان مرغان چیزی شنیدن ممکن
 و هر بار که آن حضرت آن خانه داخل می شد همه ساکت می شدند چنانچه
 او حاضر بود دم نینزدند و چون آن حضرت از آنجا بدون جدت باز آمدی
و ایضا از اخبار صحیح است که از این اودمه نقل میکند که گفت سوار سیزدهم
 سلام متوکل علیه ما علیه قسم سعید صاحب چون حسن عقیده من مطلع بود که

متوکل گفت خدای ترا فرود آورم گشت گفتم خدای من آنست که لا تدركه
الانقباض و صفت اوست یعنی هیچ چیزی او را ندیده و نخواهد دید و او همه را می
بیند گفت ای که گمان میبری که او امام شماست گفتم از این امامت که گفت
اگر شده است که خدا این کار بکنم چون از آن مجلس بر دین آمدیم بخدمت آن
حضرت رفتم و چون چشم بر او افتاد بی اختیار گریه در آوردم فرمود که واکبر بکنی گفتم
بجمله آنچه می شنوم فرمود که غلطه جی داد که این کار ایشان را از پیش خود
وروز دیگر پیش از عمر او و صاحب او نموده پس فرمود هر دو بیدترین حالت
خواهند شد و روز سوم چنان شد که آن حضرت فرموده بود جمعی
بفرموده پسرش با شمشیرهای کشیده بمجلس متوکل درآمدند و او را پاره پاره
کردند و سعید خود را بر سر او انداخت که بپوزندگی نخواستند و باز روی خود
رسید و متوکل ندید و پشت خوش طبع در آنوقت خود را بر پشت آنرا
که من پنهان کرده کی میخواهم زنده ماند **و ایضا** در کشف الغم مسطور است که
کتاب طبری منقول است که متوکل روزی فتنه نمود عرضش کردید نه
نمود که کس بود چون از امام همیشه متنوتم بود امر نمود که در فلان محراب باید که
هر یکی از سپاهیان یک لوله فاکت برگزیده بر روی هم بفرزند چون
عمل نمودند گوی شده بود امام و طلبیده بامروز آن تلخاک برده و کثرت
را بفرموده که با ذیبت و سلامت تمام بودند در آن محراب نموده
بر آن حضرت عرض نموده گفت ترا طلبیده ام که گشت مرا بپای که از کثرت

فاکت

فاکت که هر یک از ایشان آورده اند این کوه بمرسد بشکری با این خشت
و شوکت که دیده و گشتینده امام علیه السلام با او گفت اگر خواهی منم کن خود
بنویسم و لب مبارکش را حرکت داده متوکل نگاه کرد دید که میان آسمان
و زمین را از مشرق تا مغرب سوار زد و گفتم است هر یک بعد از آنست
او را همه کرده غش کرد و زمان دیر باز بپوشش باز آمد چون بپوشش آمد امام
با او گفت ای متوکل با آن عزت خود متغزلیم و اگر هر که ما را بیاوردی تاید وین
و حکومت ویناست چه امانهای بد در حق ما میری و بدست من است
غریب میخیزی و ما را از خود رنج میداری و امام بآن سبب بگری شد
و ایضا از جمله است که صاحب کشف الغم از طبری نقل نموده و او از آن
سهل بن زید روایت نموده که گفت ابوالعباس احمد بن اسلم کتاب از
مدیرش نقل نموده که کتاب منقض بودم و با او بخدمت متوکل رفتم
که بر تخت نشسته است سلام کردم و من در پس منقشه سیاه بودم و
هر که او را میدید حجاب میکرد و حکم نشستن میکرد و این بار چون مادرید
متغیض شد و او را تکلیف نشستن کرد و لحاظ خود غضبش زیاده بیند و بیخ
بن خاقان میگفت که این است که در حق او چنین و چنین میکنند من زیاده
فلان و فلان میکشم قلل در دولت من نمیکند و هر چند فتح او را میکنند
و میگفت اینها بر او افتد است فایده نمیکند و امر نمود که جمعی از اهل بیت
طلبینند و چون ایشان حاضر شدند گفت نمیشد کشیده منقشه شد که این

که طلب کرده ام چون داخل شود باده باده کشید و بختن را نمی بینم
امیر بختن خواهم نمود و عرضش از آن ابو الحسن مادی یعنی امام علی نقی
علیه السلام داخل شد و رسید و بختن اس و مطلقا اثری از طالع بر چهره مبارکش
نمایان نبود و لبش میگرد و چون منوکل آن حضرت را دید حوذا از تخت انداخت
و دوید و در پایش افتاد پس دستش را بر دست گرفته میگفت پیغمبری
یا بن رسول الله یا بنی خلق الله یا بن عقی یا مولای یا ابی الحسن آن حضرت را که
اینها میگویند گفت ای مولای من چرا در وقت مصلحت کشیدی و چرا در وقت
مشقت شدی فرمود که رسول تو را طلب نمود گفت کذب ابن الفاطمه و من
گفته است آن مادر بظلم ارجع یا سیدی برگرد بخوشی و غمی ای سیدی
پس فرمود که یا فتح یا عبد الله یا منتصر شیعیان است که دستگیر
و مغرور از امر خود که من بعت سیدی خود بکشید و همه در خدمت خود از خدمت
و در آنوقت که امام داخل آن خانه شد آن جمعی شمشیر داران خوار شدند
چون چشمانش بر آن حضرت افتاد همه سجده افتادند و چون امام علیه السلام
را روانه نمود ایستاد و طلبید که گفت خلافت امر من نموده پس بنده که
سجده هم کرده بگفتند که تو ندیدی آنها را که بر دور او با شمشیرهای کشیده
می آمدند و الله که از خدمتش رزاده بود و همیشه که ما بر سید که بی اختیار
آنچه کردیم و چون نفع از شایسته برکت بر روی او خیزد گفت این طور
صاحبی ندا بشمار داده الحمد لله که حجت او بشما ظاهر شده و باعث رستگاری

شما گشت

شما گشت و از محمد بن الحسین استماری مرویست که او گفت که در خانه
منوکل بودم که ابو الحسن علیه السلام آمد و هر که حاضر بود از طلا بپوشید و چنان
دستگیری چون او را دیدند از اسپان بریز آمده ما ایستادند و در میان آن
حضرت داخل خانه منوکل شدند و چون رفت همه با هم گفتند که او را
و استن از غایت چرا از ما فرقتی نسبت با و واقع شد و بهر چه خودم
این بار چون بیاید بحال خود باشند ابو یاسم جعفری حاضر بود گفت
ابنه ذیل از بون او خواهد رسید شد فکر محال کشید و چون آن حضرت گشت
بیشتر برجستند و بیشتر تعظیم و تکریم نموده پس شخصی از ایشان پرسید
که شما غرطه گردید و دستم مزد دید شما را چه شد همه گفتند و الله را که
کردیم به اعتنا نکردیم **و ایضا از محمد بن فرج** روایت نموده که آن حضرت
بمن فرمود که هرگاه حاجتی یا مسئله بر تو مشکل شود بنویس و در زیر کتف
گذار و شسته بعد از ساعتی بر آن آرد جواب حوذا از نوشته از زیر کتف
برون آورده ام جوابش فی بران نوشته بود **و ایضا در آن کتاب است**
از ابی یاسم جعفری روایت نموده که گفت در خدمت آن حضرت نوشتم سخن
از زبان هندی میگذاشت با من بگوید چند از آن زبان حرف زد و چون
من در جواب عاجز شدم زیرا که افتاده بود برداشت و در دهان مبارک
انداخت و سه بار کشید و بمن داد که در دهان گیرم و بجا قسم که از نزد او بر نرفته
بودم که بهتواند سه زبان تحکم می توانستم نمود که یکی از آن زبان هندی بود و نیز

همان ابو ناسم روایت نموده که در خدمت آن حضرت نظاره مدینه یعنی
 بیرون شهر رفتیم بعد از یکی از طلبیین و در میان راه زمین پریشان
 انداختیم تا بر آن قرار گرفت و ما پس در گفتگو بود تا آنکه حرف بفرمود
 پریشانی کشید دست مبارک دراز کرده شستی از آن دیک برشته
 بمن گفت مدتی این را خج کن اما کسی که چون بخانه قدم بیدم که آن دیک و نیک
 نقش دارد و ذکر را طلبیدم که این را شمشیر زر که گفت در عهد خود باین
 محبی طلبیده ام این را از کجا آورده گفتیم این دلیله است از قریب الا باین
 مانده و ایضا روایت نموده که یکی از اولاد خلف را و لید بود و بجهت کثرت اورد
 طلبیده بودند و هر که در آن مجلس بود اهل اهل و تعظیم آن حضرت ابجا
 آلا جوانی که عیث میگفت و عیث می خندید امام علیه السلام فرمود ای جوان
 از ذکر خدا جان غافل است و باین پری در من خنده میکند و میداند که پیش
 سه روز دیگر زنده نیست از اهل مجلس دو کس نام گفتند و یکی بتر ازین بر
 شست خن او نیست فردا بیمار شد و پس فردا دنیا را رها نمود چنانکه
روایت دیگر که از اهل سمره و لید بود و در آنجا نیز هر که بود در تعظیم و ذکر آن
 میگوشتند و بر توبه و تواضع آن جناب کوشش میکرد الا شخصی معبر نام که
 که عیث میگفت و مزاح بسیار میجوید و ادب حضور امام نگاه میداشت
 امام علیه السلام نیز در آن مجلس فرمود که حیف از این طعام بخورد و چیزی برسد
 عیث او منتظر میشد و چون سوزه حاضر کردند مردم دستها شستند و گفتند

بعد از این چه خبر رسید جعفر دست شسته بود اما دست دراز کرده بود که
 علامتش که زبان جاکت رسید گفت ما دست را در آب گراز بام افتاده
 کار کردن است حیف دهان رفت و از آن طعام نصیبش نشد و همان ابو ناسم
 حبه ری روایت نموده که بعد از امام رضا داماد محقق علیها السلام رجوع من
 بحضرت آن حضرت بود و چون در بغداد خانه داشتیم و شوق خدمتش
 غالب میشد روزی اتفاقاً من فرمودم که پری مرا دریافته و در کشتی نمیتوانم
 نشست و قوت بجایه آمدن ندارم و مرکب سواری نیست که مرا در خدمت
 تو تواند آورد و از بغداد تا سمره کسی فرسخ راه است و یا بوسی دارم که بر
 ریه قوت است بر زبان مجربان را نه که قوال الله یا باهاشم و قوی بر دولت
 یعنی ندای ای ابو ناسم ترا واسپست را قوت راند بعد از آن بسیار
 بوده که در بغداد خانه صبح کرده ام و چاشت در خدمت آن حضرت رسیده ام
 و بعد از ادای نماز ظهر باز سوار شده ام و نماز شام را در بغداد کرده ام
 و از برکت آن خانه مرا از سواری کوفت و نه اسبم را مانگی بودی تا بوم
و از این سبب روایت که گفت تنوکل مرا انداخته بود که در روز و محقق خام
 از امام علی نقی چندی مشکلی سؤال نایم شاید که در جواب عاجز آید و اتفاقاً
 مردم در حق او تفصیل یابید و در روزی که خاص و عام را ببرداده و هر کس
 بجای خود قرار گرفت من نیز از آن حضرت دنفتم و گفتم و سوزی من را که
 سؤالی کنم و او همیشه که من با مردم فرمود که هر چه خواهی پرس کنتم و احق تر منم

ساخت رسی را بهیجا و بهیجا و عیسی را با حیای اموات و آب را از کوه
 ابرص و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بعضی است و با غت نمود که غالب بر او
 موسی محبوب و عصا دید بهیجا را معجزه او کرد تا سحرهای آن قوم را باطل کند و برتری
 که در وسیع ایشان بود حجت برایشان لازم گردانید و چون در زمان پیش
 طب و شفا فتن گنایا و دانش من مرصدا و علاج آن شایع بود و در چیزی
 که بر علم ایشان زمانه می گذشت و بر آن قادر نباشند حجت بر آن قوم تمام کرد
 و در روز کار محمد صلی الله علیه و آله چون مدار قوم بر شتر و خطب و کلام فصیح
 و قول تبلیغ بوده و آن را معجزه آن حضرت ساخت که بر مقتضی اخبار تنقیدین
 و حکم و مواظط و انواع سخن مشتکی بود تا جبهه ای که تهنه نمودند و کردند که کوچه
 ترین سوزنده انرا مثل مانده آورده استند و ازین جهت بر قوم ثابت شد
 و این خبر به یکی بن اکتب رسیده و او بتوکل گفت یغیر از آنکه رفعت را بر غالب
 و قوی گردانیدی و فضل ایشان را ظاهر ساختی جلوه ای این سکیت را با سیال
 دینی چه کار او شود و خود را خوب ببیند اگر راستوری و بی تامله فیه پیدا
 کنم هر کسی که بشنود چون شتر در کل باشد متوکل ازین خرده خوشتر شد
 و یکی را راستوری داد و او مدتی فکر کرده سؤالی چند بر کافه دانشیه بر متوکل
 عرض نمود و آن کا خذر ابررسی بن محمد برادر آن حضرت دادند که پرسیدند
 خبر داد کردند تا به این که هر چه در معرفت دین در حضور عطا و اکا درازند
 و موسی چون نوشته را بجهت آن حضرت برد فرمود که تو چرا اینها را جواب ندادی

من از جواب اینها عاجزم پس آن حضرت که غذا را از دست او گرفته پشت
 هر یک از آن میل را جوابشانی کافی نوشت و چون بتوکل رسید
 ایشان را منع نمود که دیگر ازین عالم چیزی پرسید و نویسد که بر عکس تصور
 بهتر میدهد و در منابع دیگر آن جواب و سؤالی نگردد است و خدا را
 نوشته شد و آن حضرت سلام الله دو سال و چند ماه در سراسر ابرو
 و در ماه رجب سنه اربع و خمیس نایتین در خانه خود مدفون شد و بعضی
 و پنجم حادثی آلفا نیز گفته اند و بسبب آن بود که معتبر عباسی را و از اول آن
 حضرت در خانه تابکشتی یکی از خدمه را فرمود که آن حضرت را از دروازه
 و آن حضرت در میان روز که غسل کرده و رخت پوشیده و بر فراش خود بکشد
 بی آنکه کوئی یا مرضی خارج شود باشد رحلت فرمود و مردم دیدند که ابو محمد علیه السلام
 با پیرانین پاک از خانه بدون آمده از وفات پدر اعلام نمود اللهم ادرنا
 زیارت و شفاعت و لا خیر فی المزمین آمین یا رب العالمین ذکر
 امام یازدهم ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد
 بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و انت من نبت نبی
 از جانب پدر نهاده و مشهور و جاهل آن از بقره مسلمانی و در مادرش آدم له
 حسن نام و بعضی قرائه نویسنه نیز گفته اند اسم مبارک حسن لقبش فاضل
 عسکری و سراج و کیش ابو محمد آن حضرت را پدر و جدش امام محمد تقی
 سلام الله علیه در زمان حوز این الرضا میخوانند و گفت ویدی مبارک کنیم

نقش خاتمش سنجان سر له نقالی الشوات والارمن معاشرش از هفتاد
 ستر و مهدی و معتقد در بان نش عثمان بن سعید و حسن ابن بدی مولودش
 مدینه طیبه تا پنج دلاش مشبه سیدم ریح الله عنه اثین و ثلثین
 و مابین از هجرت جدش رسول الله صلی الله علیه و آله و فاش در ستر من رای
 تاریخ آن روز جوهر همان روز و همان ماه شصت و ستین و مابین مذکورش
 فاش که والد بجدش در آن روز فاش در پهلوی پدر علیها السلام عذرش
 بروایتی هفت و ده سال مدت خلافتش شش سال فزودش از دنیا بکشد
 و ادن معتقد علی بن عباسی و از اولاد کسی که بعد از آن حضرت مایه بود
 حجت تا بم منتظم که مولودش را مخفی داشتند بجهت شدت اعدای
 شافش مشر از آنست که در شمار آوراید اگر چه همین از منابت آن حضرت
 بس است که حق تعالی مهدی ثانی را علیه السلام را از صلب او بیرون آورده
 بر امامت و خلافتش بسیار است اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و آل او
 و فاطمه علیها السلام چنانچه گذشت تا بنا تقدیم او بر کافران و اهل عصر در هر چه
 امامت است و مقتضی ریاست و اجتماع جمیع صفات کامل در آنست
 علیه السلام از علم و ذمه و کمال عقل و عصمت و نجاست و کرم و بسیاری و خال
 بافت نزدیک بکینا بامدیست و **و اما** نقالی صبیح از پدر بزرگوار
 و ائمه خلافت و جانشینی بعد از او چنانچه از یکی می یار عجزی در گفت
 القدر روایت شده که گفت وصیت نمود ابو الحسن علی بن محمد بفرزند خود حسن

علیه السلام بپس از خلعتش بپاراه و ائمه نمود که بعد از من اختلافت باد
 شعلت است و جمعی کثیر را که می از آنها من بودم بر آن گواه گفتم **و اما**
 علی بن عمر و زنی روایت نموده که گفت ما ابو الحسن علیه السلام در سخن فاش
 بودیم که پیشین بر آنکه شست آن پسری که محمد نام داشت گفتم فدای تو شوم
 و ایندی ما بعد از تو گفتم فرمود که صاحب شما در راه های شما بعد از من حسن
 علیها السلام **و اما** از عبدالله بن محمد اصفهانی روایت که ابو الحسن یعنی امام
 علی نقی علیه السلام بمن گفت صاحب شما انکس است که بعد از من نماز بر من
 و من ابو محمد علیه السلام را ندیده بودم و در وقت نماز بر آن حضرت ابو محمد نقی امام
 حسن عسکری علیه السلام را دیدم که آمد و نماز بر پدر بزرگوار خود گذارد و در دم
 اقتدا نموده و دانستم که نایب من است **و اما** از علی بن محمد
 روایت نموده که گفت روزی در خدمت ابو الحسن علیه السلام بودم گفتم اگر چه
 روغایه که از آن بگذر ایاه میبیم رجوع شیعیان شما بکیت فرمود که عده
 نزدیکتر من فرزند من است یعنی حسن علیه السلام **و اما** در آن کتاب **و اما**
 سبقی روایت نموده که گفت ابو الحسن علیه السلام بمن فرشت که فرزند او محمد
 بزرگ من صحبت من آل محمد است و سلسله امامت با دست من است و احکام
 خلافت نزد اوست پس باید که هر چه سوال میکردی از من بعد از من بپوش
 سوال کنی که نزد اوست هر چه از شیعیان بپاشد **و اما** از شافش
 محمد بن عبدالله روایت کرده اند که گفت امام و راهبهای من ابو الحسن علیه السلام

بن نوشت که تو میخواستی سوال کنی از آنکه بعد از من جلیف که خواهد بود
و ترا قلع و اضطرابی بپرسیده سوال کردی و مضطرب شدی که حق تعالی
که راه میکند حتی را که ایت نمود و بداند بعد از من ابو محمد صاحب در اینها
خلق است و نزد اوست آنچه محتاج باشد با خلق و حق تعالی مقدم میدارد
هر که خواهد و مؤخر می سازد از آنکه خواهد بعد از این مراتب این آیه را از کلام
مجید نوشته بود که ما ناسخ من اینها ناسخ من اینها ناسخ من اینها
نسخها و بعد ازین راوی گفت کسی را که عقل و فهمی باشد او را حجت
دیگر احتیاجی نیست **و ایضا از علی بن عمر روایت نموده که او گفت** بحضرت امام
و بتو ای خود امام علی نقی علیه السلام رفتم و پرسش ابو جعفر یکی نزد او
من گمان کردم که مگر قایم مقام اوست گفتند خدای تو شوم فاضلترین و گرامی
ترین نزد من آن تو کدام است فرمود که گرامی تر و سزاوارتر به ایندیج یک
تا آنکه من شمار آن را کنم و بعد از مدتی بحضرت آن حضرت نوشتم که اگر خدا
بعد از شما متعلق بکسیت در جواب من نوشت که این امر متعلق به بزرگ
ترین فرزندان من دارد و ابو محمد علیه السلام از یکی دیگر آن بزرگتر بود **و ایضا**
در کشف الغم غیره از ابو امام جعفری روایت نموده اند که گفت بعضی
یکدیگر را امام علی علیه السلام از دنیا رفت بدین آن حضرت رفتم چون
نظرم بر ابو محمد افتاد در خاطرم گذشت که آنکه بچی و ابو محمد در بیوقت بعینه
مثل قصه امام موسی کاظم علیه السلام و اسماعیل پیر امام جعفر صادق است

که بعضی اسماعیل را امام میدانستند حق اسماعیل را پیش از امام جعفر علیه السلام
مقتوی ساخت تا امامت امام موسی علیه السلام خلق گیرد و درین کار بود
که امام علیه السلام شفقت بپن شده و فرمود که بلی یا امام حق تعالی و حق ابوبکر
بعد از برادرش ظاهر ساخته چیزی را که کسی را علم این بوده چنانچه در حدیث
موسی کاظم علیه السلام بعد از آن که اسماعیل ظاهر ساخته بود و این امر
که در خاطر میگذرد و اگر چه بعضی که در این راه پیش نیاید ابو جعفر علیه السلام
بعد از من امام و امامت است و نزد اوست علی که خلق این محتاج باشند
و اسباب علامات امامت با اوست ابو امام گوید من آن حضرت را
دعا کردم و امام خود را شناختم و مخصوص بر امامت آن محراب یاد است
گفت العترة و غیره مذکور است بهین قدر اکتفا کرده شد و بعضی از آن
حضرت اگر چه شبیه است بحجاب در نمی آید اما با جابر بعضی از آن اشاره
نمود **و از آنکه ایضا** در کشف الغم و فتاوی العترة و منا هیچ مسطور است که حسن
طریق گفت بت ربع دهم در خاطرم افتاد که غرضه و هشتی بحضرت آن
حضرت گفتم و دعای در آن باب هر طریقی که مسند دیگر در خاطرم میکند که پس
امام بن قایم آل محمد علیه السلام را مدد کند بچه حکم خواهد کرد چون مقبول نوشتن
شدم مسند نوشتم از حق فرا میسرش کردم آن حضرت در جواب نوشت
که امام علیه السلام در وقت ظهورش بر وفق حکم داد و دعای آن خواهد بود و اگر کسی
نخواهد طلبید و تو میخواستی که از بت ربع هم سوال کنی فرا میسرش کرده اند

بنویس یا نا کو ف بزد او ساک ماعلی انرا هم در سه خود بیاور شوم
و بیاورم بستان از من دور شده و بسیار از آنها نیز که این گرفتار شده بودند
نفع رسانید **و ایضا در کتب مذکور** و خراج و غیره مذکور است که محمد بن علی
بن ابراهیم بن موسی بن جعفر گفت بریت فی ابعایت رسیدید بدینم گفتیم
کرم و سخاوت ابی محمد علیه السلام مشهور است اگر بجزیت او میرفتیم ظن من اینست
باینکه انعام و اکرام اوست و پس متوجه ملازمت شدیم در راه بدریم گفت
سختی محالیم باینکه از آن حضرت بپسندیدیم بمن رسد که دولت در این
رحمت و لایس مجتهد و دولت در هم صرف طعام کنم و صد دهم را از این
اهل دیار بگذارم چون بدریم این گفت من در خاطر گذاریدم که کاش من نیز
سیصد دهم به ده که صد دهم را نفقه کنم و صد دهم را اسباب یک خدای عزیز
و به خیل دهم و از مردم انجانی بخوام چون بدر خانه رسیدیم غلامی برون آید
علی بن ابراهیم و بر سرش در آید چون لباسش شرفشیدم بدریم گفت
چه بهتر از این دین مافان ساخت بدریم گفت مشغولی و کاهلی که لازم است
و ساعتی نشسته بعد از آن برون آیدم چون به منزل رسیدیم غلامی آید که
بدریم داده گفت بپسندیدیم است و دولت در هم از برای رخت
از جهت طعام و صد بهر حاجت و کینه من داده گفت سیصد دهم است
بهای اولاد و صد بجهت وجه نفقه و صد بواسطه فرزند خدا بی اما بکیل رو بیک سو
منقوبه شو که ترا در اینجا فری نخواهد بود و من متوجه سور ابر مویده غلام و سور

رفتیم دم او را بختی تقوی بسیار حاصل شد و امروز از برکت ان صاحب ده
دنیارم و احوال روز بروز در ترقیت **و ایضا** جمیع روایت کرده اند که اسماعیل
بن محمد بن علی بن اسماعیل بن علی بن عبد الله بن عباس گفت نشسته بودم
در فلان راه که حسن بن علی علیه السلام میگذاشت چون بمن رسید سلام
کردم و دستم خودم که بصبیح و شام در آمده ام فرمود که دولت درینا دور
غلام من وضع رفتن کرده و الحال دروغ بسیار میخوردی و از من این غلام بزرگ بود
بعد از آن من فرمود که این سخن را از آن نگفتم که چیزی بنویسد هم غرض از آن بود
که از دروغ تو بکنی ای غلام آن صد دینار که همراهت است بابتیم کن و باز
روی بمن کرده گفت از آن دولت دینار بجز محرمی را بپسندیدم و چون
این سخن شنیدم آن مبلغ را از آن زمین برون آورده و در جایی که
با اعتقاد من منبوط بود و در من نمودم و در وقتی که آن محتاج شدم و چون رفتم
برون آوردم هر چند پیشتر حبتم کمتر یافته ام چون تقصیر کردم بپرسم آن را بمن
برده بود بدو اشته و از من گرفته و در هر چه خواست صرف نموده بود **و ایضا**
نزد مخالف و مؤلف مشهور است و در کتب التمهید و فتاوی المصنف از احمد بن
حارث ترمذی روایت نموده اند که مستعین بالله عباسی در وقت
غلامش بخریدی و بطلایا را اسبانش را حواله به بدریم نموده بود بدریم
استری که پیشکش برای مستعین آوردند که در بزرگی و خوش را می موافق اعتقاد

و حسن اندامش و شش چشمش منبسطه و در کوشش شونده ششیده اما
نه کسی را یارای آن بود که لحام بر سرش زند و نه کسی را قدرت ایمنه زمین
پشتش استخوان کند و هیچ سائیدی و معتری و ذی قوتی و صاحب قدرتی
نماند که این اراده مکرده باشد که سر سینه یا دست و پا بیا و نداده باشند
روزی ندیدی با او گفت که با این عداوتی که ترا با حسین بن علی بن محمد بن رضا
عجیبست که او را بمیفرمایند که استر را برین کند و سوار شود تا کشته شود و از او
او خلاص شوی یا سوار شود از غم استوار می و مستقیم را خوش آمده ازین
آن حضرت فرمود و احمد گوید چون آن حضرت آمد استر را طلبیدند من همراه
بودم و استر را بصحن خانه کشیدند و مستقیم متوجه حسن بن علی علیهم السلام
شده گفت که سچکس نمیتواند که این استر را لحام کند یا زمین بر پشتش
و هر که این کار بخواهد داشته حوز را از موده ای ابو محمد ترقع دارم که جان
کنی امام علیهم السلام را بر زمین نهاده پیش رفت و چون دست به پشتی است
رسید سر در پیش افکند و حرکت نمود تا لحام در پیش رفته خواست که
بنشیند باز مستقیم گفت میخواهم که زمین بر پشتش کنی امام علیهم السلام
اشاره به پدرم نموده و مستقیم دیگر ایده ابرام نمود که باز خود مرکب این عمل
و آن حضرت با روی یک پیش آمده دست بر کف استر نهاد و بجا ای که بجز او خدا
سنت استر را دیدم که عرق کرد چنانکه از تمامی اعضایش روان شده و امام علیهم السلام
زمین بر استر نهاده خواست که بنشیند مستقیم گفت آنگاه سوار اید و است

سوار شده در صحن خانه ابرام و آمشگی آن حیوان چنان راه رفت که از آن
بتر نباشد و چون آن حضرت آمده بر جای خود قرار گرفت مستقیم گفت این
استر نیست باین خوبی استر دیده و آن حضرت گفت استر بهتر ازین نمی باشد
مستقیم گفت این را بکنند سوار می شما مقرر داشتیم امام علیهم السلام آمده بعد از
کبریا استر را بکنند آن حضرت برویم و در آن خانه با هیچ علای و نفری در لحام
کردن و زمین نهادن کشتنی کرد و ابایی ظاهر نمود و **ایضا در کتب فیه**
است که چون معتد عباسی بخت نشست و مدتی برآمد دشمنان اهل بیت
و منافقان افترا اثار کردند و دروغها گفتند و آنرا علاوه عداوت معتد شده
امیر کبیر امام حسن بن علی علیهم السلام نمود و آن حضرت را بر زمین نهاده و
آسمان از زمین منقطع شد و تخط و خلا رسیده رسید و معتد ابرام نمود که
مردان بنهار استقامت بروند و دوازده روز مردان بنهار استقامت بروند و رفتند
و در میان ایشان راهی بود چون او بجات آسمان دست دراز کرد و ابرام رسید
و شروع به بارش شد روز دیگر بصحرای رفتند و تا دستها بدعا بردارند ابرام رسید
آغاز بباریدن نمود تزلزل دل غیظم در خلق پدید آمد بعضی از سلمان شکر افتادند
و بعضی برین نصاری داد خستند و بتر بعد رسیدند بواسطه آنکه از یک طرف و ابرام
روال ملک بود و از یک جانب غم زمین و از یک طرف طعن خلق زندگی را بر حوز نهادند
لا طایع صالح بن و صیفر که حاکم شهر بود و امر سیاست و زندان تعلقی بود است
طلبیده برو و در حال ابو محمد حسن بن علی را از مجلس بیرون آورده نزد من رسانید

چون آن حضرت حاضر شد گفت اَذَلَّكَ اَخْتَمُ حَقْلِكَ قَبْلَ اَنْ يَكُنْ مِثْلِي رِيَا
 است جدت محمد صلی الله علیه و آله پیش از آنکه هلاک شوند که اهل سلام بمانند
 بیرون رفتند و انتری بر ناز و دعای ایشان خیزب نشد و مضای و دوز
 رفتند تا دست به جای آوردند باران آمد و اگر روز میرفتند وین آورد
 میرفت و مردم در تزلزل افتاده اند و هر که غم بخورد که فردا بیرون میرود و شک
 از خاطر بیرون میسریم و صبحی از خوش نرا که در حبس بوده شفاعت نموده ایشان را
 خلاص داد و دوز و دیگر حکم شد که دیگر باده کسی در شهر نماند و همه خلق با استقامت
 رفتند و امام علیات با اصحابش در مصطفی حاضر شدند و امر نمود که در میان
 شروع در دهانید چون در میان دست به جای آوردند از هر طرف ابر
 امام علیات بشخص اسأله نمود که برود و آن راهی که پیشوا و پیشما را این است
 است در میان انگشتان او هر چه هست بیرون آر آن شخص رفته باده
 استخوانی از میان انگشتان را برب بیرون آورده امام فرمود که آنرا در میان
 حاجه به چپند مقدار آن ابر را از هم دور شدند بعد از آن در میان نرا امر نهاد
 و دعا کردند پس مضای هر چه در دعا و داری کردند ابری پیدا نشد و خلق در تعجب
 افتادند و معتقد بر سید که این چه سهر بود امام علیات فرمود که هر که استخوان
 پیغمبری کنشوف و ظاهر کرد البته باید که باران ببارد و این را برب را که از
 بقر پیغمبری افتاده بود و استخوان آن پیغمبر را برداشته و هر بار که آنرا ظاهر میسازند
 باران می شود و اگر خواهم امتحان کنید چون استخوان بیرون آورده و در دست

گفتند

گرفتند باز ابر بر سید امام علیات فرمود استخوان را بجهان کردند و بطریق
 نرا گذارد و از حق تعالی درخواست و از برکت آن حضرت فیض بباران شد
 و قطره بارانی مبدل گشت و شکوک از خاطر ناپدید شد و معتقد از آن حضرت
 عذر خواهی نمود و در مقام عزت و احترام درآمد و ایضا از ابواب ششم جعفری رود
 نموده اند که گفته اند که گفت مدتی بخدمت آن حضرت رفتم و در راه با خود
 قرار داده بودم که از یکنیمی طلب کنم و تینتا و تینتا آنرا انگشت بین سافه
 می پوشیده باشم و چون بخدمت رسیدم و به محبت مشغول شدم یکم را
 فراموش کردم و در وقت رخصت شدن انگشت بین را از دست مبارک برد
 آورده بمن داد و بمن داد و من فرمود که تو یکم را بخواهی انگشت بین بتو دادم و فرد
 ز که فایده تو باشد بپوشش که بر تو مبارک باد و ایضا از همان ابواب ششم نقل
 که گفت روزی در خدمت امام علیات بودم که گفت مردی از بمن آمده
 و رخصت سلام میخواهد و چون رخصت یافت در آمده در بلبوی من نشست
 مردی دیدم حبیب و طویل جلیل و سلام بر آن حضرت کرده ولایت و جانشین
 شنیدم و مرد را خاطر گذشت که شک می داشت که این شخص کیست و علم بر
 احوالش میداشتم پس امام علیات متوجه بمن شده فرمود که من ترا با
 احوال او شناسا کرده ام این فرزند راه حقایق القیبه است که شک داشت که
 ابایی من بر آن شک همه نموده بودند و او نیز آن شک را همه آورده که میگوید
 با نموده که آن شک را ببار و آن مرد آن شک را از من بیرون آورده و در دست

داده طرفی از آن شک بهم بود آن حضرت مهر خود را بر آنجا زد و من گرفته نشد
 لیکن را خواندم و الحال گویا در نظر من است پس آنروز بر حوض کوفت و حق
 الله و بر کانه علیکم اهل البیت قدس سره بقیه من بعضی استند
 ان حقیق واجب کو خوب حق امیر المومنین و الامه من بعد علیهم
 السلام و انک انت الائمة و لاحد لاحد و حجت اسم آن
 مردی بهج بن صلت بن غفقه بن سحان بن غانم ام غانم بود که احوالش
 سابقا مذکور شده **و ایضا در کتب مذکوره** مسطور است و در کتاب و لایلی
 نیز از قطب الدین را وندی روایت نموده که احدین محمد را از جعفر بن جرجانی نقل
 نموده که گفت سالی حج میرفتم و مردم بر جان مال بسیار مرا همراه کردند که
 در ساره بانی محمد علیه السلام برسانم چون بسیار رسیدیم ما باده ایکی پریم
 که امانت را بیک حواله باده نمودیم بختش نشناختم قبل از رسیدن فرمود که ایکی با
 مبارک خادم من بسیار پس گفتم شیعیان تو در جرجان مکل سلام
 فیه بود که چون حج کرده بجان مرا حجت خواهی نمود و از امر تو تا حد و نمود روز
 دیگر بخانه خواهی رسید و روز جمعه افضل خانه خواهی شد و بعد از گذشتن روز
 از ماه ربیع الاول با این جرجان بگو که منتظر من باشنده و صایلی دینی گرفته
 باشنده متنا نمایند که در خانه تو همان روز مرا خواهند دید و سلامت بود که
 حق تعالی ترا ماهر که با است سلامت بدارد و شریف پسر ترا بختی و تقی
 پسری خواهد داد او را صلت نام گیند که از دوستان ما خواهد بود پس گفتم

باین رسول الله ابراهیم بن اسحاق از شیخان شامت و پسر از دودخانه
 در هم مدبستان تمامید و محتاج به فرزند است فرمود که حق تعالی او را
 آفریند و فرزندی ما و کرامت کرد بگویم خود را احمد نام کند پس من از فرزند
 مرضی شدم بگو رفتم و در همان روز که فرموده بود بحسب جان رسیدم و فرید
 آمدن امام علیه السلام و آدم و شیعیان در خانه من جمع شدند و هر کس
 حاجتی داشت متنا می خواستند و پرسیدن آن شد و در
 همان روز امام علیه السلام رسیده و من بر دیگران سبقت گرفته ابتدا السلام
 نمودم و یکیک بیابوسش شرفشده و آن حضرت فرمود که من و عده که
 با جعفر بن شریف که در آنروز این روز ما شما عهد تازه کنم و نماز عصر را از ساره
 کرده آمدیم و حاجتی داشت که دارید بطلبید و پرسید و اول نفر من
 جابر گفت باین رسول الله سپیم جابر را چشم پوشیده و انما من
 و عایسی را دم که حق تعالی با چشم باز دهد فرمود که او را بسیار و چون پس
 آورده دست مبارک چشمش مالید شفا یافت پس یکیک می آمدند
 استند عایسی می کردند و حاجتی که داشتند عرضه میداشتند و بطالب
 و بحصول آن میرسیدند تا از همه فارغ شد و در حق همه دعا کرد و روانه شد
 و از نظر خادم روایت نموده اند که او گفت میدیدم و می شنیدم که آن
 حضرت با علایان بزرگی در می و مندی و صلابی بزبان است و فرمود
 روزی در خاطر من گذشت که او در مدینه تو که نموده و تا پیش زنده بود با کس حرف

نزد کسی اورانید چون با هر يك از ائمه ن زبان ایشان حرف میزد و بگویند
 کرده گفت حق تعالی کسی را که حجت ساخته بر خلقان اورا معرفت هر چیزی
 و علم همه لغتی میدهد و اگر این باشد فرقی در میان حجت و غیر حجت
 بود از این تعجب مکن **و ایضا در کتب الغر** و چندین کتاب دیگر از کتب
 معتبره مسطور است و هم از احمد بن محمد بن عیسی بن خاقان روایت نموده اند
 که گفت دیدم در راه از عتبات میان دعلویان و غیر هم چون حسن
 بن الرضا را در فضل و علم و زهد و عبادت و قبول خاطر دوست و دشمن
 و عزت و اقتدار نزد خاص و عام روزی نزد پدرم ایستاده بودم که در زبان
 حمزه رسیده که ابو محمد بن الرضا علیه السلام می آید و او معنی میدهد
 خاقان باور پذیرند گفت که راه دهید و مرا عجب آمد که در خدمت آنکس
 کسی را به کینیت نام نپذیرد بجز از حقیقه یا ولی عهد او و یا کسی که امر طایفه
 شده باشد و چون در آمد دیدم که مردی در حلقه حبش اندام و
 خوش گفت که با جلالت و هیبت تمام چون نظر کردم بر او افتاد به تعجب
 رفت و با او معانفت کرد و پیش نیش و بسید و دستش را گرفته آورد
 و در جای خود نشاند و خود در یکجا بنشین نشست و با او حرف میزد
 و لحظ ب لحظ **حسب علی الله فداك** می گفت و من در تعجب بودم که او با هیچ
 کس باین روش و این طور سخن نگفته بود و بجا آنچه احمد مذکور
 نقل کرده این است که گفت و چون آن حضرت پدرم را تعجبش نمود و

ایشان و غلامان خاص را همراه نمود و من پرسیدم که این چه کس بود گفت
 بن علی بن معروف یا بن رضا علیه السلام و مرا تعجب زیاده شده تعجب کردم
 و عادت کردم بود که چون از نماز حضرتان فارغ میشد به نوشتن می کرد
 حلیه آورده باشد یا با نوید مشغول شود و چون خلوت شد و بکار خود
 مشغول گشت من در خدمتش نشستم گفت یا احمد حاجتی داری گفت
 بی اگر خدمت باشد سوال کنم گفت بگو گفتیم اگر امروز ترا دیدم که با او
 با جلال و اکرام غلمودی و نداک ابی و اخی می گفتی که بود گفت ای پسر
 سرور امام را و فضیلت حسن بن علی بن علی که باین الرضا مشهور است
 و ساقی سکوت کرده بعد از آن سر آورده گفت اگر از خلفای بنی عباس
 امانت و خلافت زایل شود از بنی با شتم کسی که مستحق آن باشد بجز از
 بجهت علم و فضل و زهد و عفاف و عبادت و صلاح و اخلاق نیکو که در جمیع
 اگر به خدمتش برسی به چینی که از بهترین است و من به سبب آنچه
 از پدر شنیده بودم همیشه از احوال او پی رسیدم و همگی از علماء و فقهاء و
 علماء و کما بر دانی می دانم که نام او را به تعظیم نزد او را اعلم و افضل و از پدر
 ندانم از دوست و دشمن چون سخن احمد بن خاقان با پنجاه رسید کسی از
 اهل مجلس پرسید که برادرش چه چون است احمد در حال تنویر شده
 گفت جعفر گیت گنام او را نام ابو محمد بن او فاسق و شایسته بود و در نظر لازم

من در سمر بودم که آن حضرت چارست و خلیفه را خبر کردند بر من آمدند که پیش
 رفته و سبکی را از خدمت خاص خلیفه بیاور در خانه آن حضرت موکل بماند
 بودند که از طبیبان و عداویان از احوال او خبر داشتند و صبح
 و شام حسب خلیفه رسانده و روزی قاضی القضاات را با جمعی کشیدند
 گفتند و علما و فضلا را فسخه داده که در وقت و فاش حاضر باشند و چون
 من فرود آمدن آمد دکانها و بازارها بسته شد و جمیع مردم از خانه
 و پیاده حاضری شدند و آن روز در سمر شور و فغان و ناله و فغان از دور
 قیامت سحیح که میبود و چون حنازه اش را گذاشتند که برودند
 عیسی بن منوکل پیش آمده روی او را کشود تا علویان و عباسیان
 جمیع بنی هاشم بدانند که او با جمل طبعی از دنیا رفته و محضی بران گشته
 و چون از دوشش فارغ شدند برادرش جعفر بن محمد آمد و گفت
 توقع دارم که مرتبه را بدم را بمن از دانی داری و من هر سال نوشته میام
 که میت بر او نماز بتو برسم بم بر من او را درشت گفت و از پیش خود رانده
 گفت ای احمق که خبر نداری که خلیفه شیشری بر من کرده بود که هر که از خدمت
 که پدر و برادر ترا امام و جانشین رسول میداند از تبع بگذراند و تیرش
 که این امر را از او بگذراند و نتوانست که مردم را از او منع کند اگر ترا از خدمت
 پدر تو انقدر باشد که او را بود ترا هیچ حاجت نیست که مرتبه او را بتو دهند

ترا چه میکنند و اگر انقدر نداری ترا غریبه فایده نمکینه و بعد از آن او را دیگر
 نیز و خود راه نداد و از **حدیث روایات عجیبه منسوبه بان حضرت** روایت
 انصاریت که گفته است حضرت ابوالحسن علی الهادی علیه السلام را
 و چون بخودش منور شد فرمود که ای پسر تو از فرزندان انصاری و این
 محنت قدیمی است و مولات و شما خلفا عن سلف میراثیت و من میراث
 میگردانم بر فضیلتی که بر دیگران سبقت گیری و مولات نامه نوشته و بر آن
 نموده و دستاویز نزد پسران آورده و ولایت و بیت دینار زرد آن بسته
 فرمود این را بیکم و بگذار و در معمرات حاضر شو که غذا داشت و در قی تو که
 برده گیان در آن باشند و از تبار محمد بن یزید نحاس از آن میان تفحصی
 و منتظر باش که وکلای عباسیان در قافا، عرب بجزیره ای آیند و بر یک
 را عرض کنند که ای که از غرض داشتن ما به استماع نماید و خواه که کسی
 به چند ما و از ش را بستاند و غرضی بپوشیده باشد و صفقتش این و این باشد
 و از جلدت نه اینک یک از حدیث آن خواهد گفت که بسبب دنیا میجویم بگفته
 عصمتش و او گوید که اگر بالفرض ملک سلیمان را مالکت باشی که رغبتی نبوی
 بر مال خود شفقت کن غنا می گوید که حاجه نیست از دوزخ و او گوید شتاب
 غنایاری که دل من بخواب میرسد الحنا تو نزد محمد بن یزید شو و ما او بگویم بنده
 لطیف یکی از اشراف بر ما بن روی نوشته آن خط را بکنند تا بخواند اگر در اخلاق
 صاحب آن میل کند من وکیل اویم و این کسینه را میجویم بشیر گوید که استثنای او نموده و بنم

دستم چنانچه فرموده بود ذره خلاف نشد چون کینه در نام کزیت بکویت و غیره گفت
مراد صاحب این نامه بعد از شش پس من بعد از شش من طره کردم تا بر آن سبک
گرفت و زرد را داد و کینه را گرفته سخا به بر دم و چون بنشت خندان و شادان نامدا
از کربان بر دهن آورده توبه میداد و چشم میمالید و فدای نام می گفتیم تا
میجوی و صاحبش را ندیده گفت ای عاقل صعیف در صورت اولیا و انبیا
از خدمت اویسی و علم بحال او نداری و از کمالش چیزی گویش بمن دار و دل خود را
تا شوم از حالش بشنوی من ملکی و دختریشوای پسر مقصیه روح و دارم از
فرزند ان حوارین است و شش بودی سیح شمعون القفا متصل بود
و قدیم مقصیه حر است که مرا به برادر زاده خود و هر حکم نمود تا قیام و وصال
راجع کردند و سیصد تن برگزیدند و هفتصد مرد از قادیان و ایران و مکه آن اتفاق
کردند و چهار هزار مرد از معتقدان لشکر حاضر شدند و تختی از فرزند بر دهن
با صنایع جواهر مکتول و در میان مقصیه از اندر چهل پاه نهادند و برادر زاده مقصیه
بر آن تخت برآمد و دور او صهیبا دیدند و اساقفه بایستادند و سفرهای تکمیل
باز کردند و خواستند که کفایت کنند که بیکار و عصبه بزرگ و صهیبا از بالا افتادند
و پایهای عریش از جای خود بدررفت و آن مرد که بر تخت بود یعنی برادر زاده مقصیه
از تخت در افتاد و به کشتن شد و رنگ از روی اساقفه رفت و لرزه بر اندام ایشان
افتاد و متعجبان ما جدم گفت ما را معاف دار که از این حالت نهاییم
ظاهر می شود و هم با اساقفه گفت شما این عود را سبید و صهیبا را برادرید

و برادر من بکویت را بیا دید تا این کودک را آیین و هم تا نفع کند کجاست میرا بصارت خود
چون چنین کردند با دو دم نیز همان حادث شد که با اول شده بود و مردم متعجب
شدند و قدیم مقصیه فلانک تنها بنشت و بدم زورفت و من از شش
دیدم که سیح و شمعون علیهما السلام با جمعی از حواریین در آن کوشک جمع بودند
و مقصیه از نو برخواستند که آسمان براری میکرد و بجای که قدیم مقصیه شش را بکشد
و بعد از آن محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با مقصیه و با دو کس از فرزندان
علیهم السلام بدشت و مقصیه سیح شدند و محمد گفت ای روح الله من نزد تو ایدم
تا لب خود را بپوش تو به پیوندم و خواهم که کم از دمی تو شمعون ملکی را
برای سپهر اینکه می بینی یعنی ابو محمد است و آنرا با و کرد و سیح شمعون
کویت و گفت بدستی که شرف تو آمد به چون درم خود را بر جسم آل محمد و گفت
چنین کردم پس بر آن منبر آمدند و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه یا کجاست و مرا
بر سپهر خود ابو محمد داد و تزویج نمود و سیح و حواریان بر آن گواهند و من از
در آمدم و ترسیدم که اگر این خواب را اظهار کنم کشته شوم چنان دشت
و دوستی ابو محمد بزم زور آورد و بخوی که از شراب و طعام محروم شد و مخفی
حبس و صعیف کشته بودم از آسپاری و است سیح طبیبی در شهرهای
روم خانه که حاضر کردند و دوا می دادند و سیح شفای وی را بدو داد
و چون از من نویسد شد روزی مرا گفت که ای درختی چشم من سیح
آرزوی داری تا آنرا حاصل کنم گفتم درای فسیح بر خود بسته می چشم اگر از

اگر از من زندانیان خود که اسیر و مسلمانند قنابل بر سر ایشان و این طایفه را از
 بند خلاص میدادی اسیر و دار می نمودم که مسیح و مادرش را شفاعت کنند
 و چون چنین کردند من جلدی نمودم و اندک طعنی نمودی کردم و بعد و بوم
 بران شاد شدند و اسیر از اکران کردند و عزت نمودند و من بس از آنها بود
 بخواب دیدم که فاطمه سیده زنان عالم بزمایت من می آمد بایم بخت
 عمران و با بزمایت من از گنبد ان بهشت و دریم را گفت این است سیده زنان
 عالم مادر مشهور است ابو محمد پس من بچنگ دوزوم و میگریتم و مادر شکایت
 از بنیادن ابو محمد کردم پس فاطمه گفت پس بزمایت تو نیاید تا تو در رنج
 ترسانی ای یکت خواهم بزمایش کند از من تو و اگر میل برضای خدا و رضای
 مسیح داری و بزمایت ابو محمد میخواهی بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان
 ابی محمد رسول الله چون من این را گفتم سیده زنان عالم را بسیده خود را نهاد
 و دلم را خوش کرد و گفت اکنون منتظر باش که من ابو محمد را نیز تو در دستم
 و من بزمایت من گفتم و اشوقا الی لقاء ابو محمد علیه السلام دست دیگر
 ابو محمد را در خواب دیدم و مادر گفتم بزمایت من جفا کردی ای حبیب من از آنکه
 دلم را بخواج حب خود مشغول کردی فرمود که تا من از تو نبوده آلامت
 تو چون مسلمان شدی من در شب بزمایت تو می آمم تا آنکه که خدایت
 میان ما جمع کند و از آن وقت زیاده از من منتقل شده است پس بزمایت
 تو بگو در میان اسیران اصابی گفت ابو محمد شبی از شبها مرا خبر داد که می تواند

دودی لشکر بخت مسلمانان میفرستد که آنگاه خود از ایشان برده باید که
 تو همراه او بپوشی من با جاعتی از علایان و خدمه از راه می آمم که طایفه مسلمانان
 بر ما افتادند و کار با بزمایت رسید که تو دیدی در بزمایت بچنگ نفخید که من گفتم
 بجز تو که با تو گفتم و آن شیخ که من در غنیت نصیب او شده بودم چون از
 نام من پرسید گفتم نام من زحمت است پس بزمایت رسید که عجب است که تو بزمایت
 الاسلی و زبان عرب میدانی گفتم صدم بسیار در این بود برای که مرا آموخت
 زنی تر جان مغرور کرده بود که با بزمایت رسید که نزد من آمد و در اعزیت او عزت
 ناز بزمایت بر آن سقیم شد شبیه رعایت کند که چون بزمایت امام علیه السلام
 رسیدیم با او گفتم چگونه به تو توفیق تعالی عز اسلام و خواری نصرت و عزت
 محمد و اهل بیتش را گفتم چگونه صفت کنم از برای تو باین رسول الله آنچه تو باین
 عالمی از من فرمود که شب بزمایت با بزمایتی که شرف و عزت عالم را پر از عزت
 و داد کند چنانکه بر از ظلم و جور شده باشد گفت از که گفت از آنکس که خواجگی که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا از برای او در فلان شب از فلان در فلان
 از مسیح و دوستی او بظلمت است که مسیح ترا در آفتاب بگوید و گفت بی پر تو
 ابو محمد باز فرمود که تو را می شناسی گفت بل از آفتاب که مسلمان شده ام بزمایت
 سیده زنان عالم بزمایت خود از من باز نگرفته است پس امر نمود آن حضرت
 بخادم که خواهم بگوید بگو آن چون بگوید آمد گفت ایما است و ساعتی در دست
 او کرده اند و احوال او بسید پس امام علیه السلام فرمود برای خویشش برود و از این سخن

اورا بیاورد که زن ابو محمد است و ما در قایم آل محمد است صلی الله علیه و آله و چون
 قسم بردت بزرگوارم صاحب شتوانه بزرگ القاب گفت نمود و میناید و چون شرف
 اجاب بر ظهور آن حضرت بکمال رسید و مقتضای آنکه العیش و طیف العیش
 اگر بزال ذکر آن حضرت افغای آفتاب نایزه آشتی تاق مشتاقان نایز خواجه
 و ذکر امام دوازدهم و تاریخ ولادت و ولای امت بعضی از شواهد عینیت
 صوری و ذکر عینیت کبری و مدت قیام دولت و ذکر ولایت صاحب علیهم
 در زمان عینیت و علامات ظهور و نزول معصی علیه السلام که مستفی بهم رسول
 و ائمه ای او صاحب الزمان علیه صلوات الله المکمل القان امام بحق بعد از او
 علیه السلام و کینیتی کینیت صاحب الله است حضرت مهدی حسن بن علی بن موسی
 بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه
 اجمعین الطیبین الطاهرین ما بر شایسته و لذت بخش بود بعضی چنانچه بعضی
 حکیم و بعضی سوسن نیز گفته اند و نام هر دو اولادیکه بنت ایشو عا جی
 فیض ملک دوم بود حسن ثمر نیش در ملکام رحلت بر بزرگوارش علیهم
 پنج سال و حق تعالی اورا در حال طفولیت امامت داد چنانچه عیسی علیات
 در آن حال پیغمبری داده بود کینیت کینیت رسول الله لقبش محبت مهدی و
 و خلف صالح و قایم و منتظم و صاحب العصر و صاحب الزمان مشهورترین القاب
 مهدی است حلیه همایشش خوش روی و پیش روی و ممتد ک کشیده قامت
 و بقی دشت و دهان و پیشانی و رباننش مجربین عثمان معاصرینش از اوست بان ممتد

عباسی و باقی خلفای بنی عباس و غیرهم از ملوک زمان ما و از زمان تا زمانی که
 ظهور نماید تولدش در سمره در نهم ماه بهار ک شعبان سال دویست و پنجاه و پنج
 از هجرت حاکم خاتون و حضرت علی الزهراء روایت نموده که ابو محمد علیه السلام در نهم شعبان
 مرا طلسمه فرموده که ای عتبه اشب و بر سر او افکار کن که حق تعالی در آن روزگار
 نمودن تحت خود بنو دمن خوشن دقت گفته بخودش رسیدم در وقتی که در
 خانه نشسته بود و دیکه افش کرش را گرفته بودند گفتیم خدا ای تو مستقیم حجت
 کدام یک از کینه ان تو خواهد بود که من در هیچ یک اثری حاصل نمی نمودم
 نرجس دمن بعد از نماز شام با او اظهار نموده و در فکر بودم که با او خواهیم
 و بهوش برخواستیم با هم نماز شب کردیم دمن برخواستیم که به چشم که می بیند
 این دزد که گشت که از وعده ابوجه اثری ظاهر نشد و از خانه کور ایجا بود آورد و داد که
 اکتفا شک کن که همین ساعت اورا خواهیم دید الله تعالی دمن از آنچه در غلام
 آمده بود از ابو محمد مجمل شده بیکان خود برگشته و در حبس گفتم خدا ای تو مستقیم
 هیچ حالی در دمی پنی گفت بلی ما تمیز است پس زشی در میان خانه انداختیم
 و اورا بر آن نشاندیم و در حبس او نشستم مرا گرفته بفرست و دنیا لید و شبان دمن
 بر زبان راند و من قل هو الله و آیه الکرسی انا الله شاهد برو خواندم و هر چه خواندم
 صاحب دشت کم بود این موافقت نموده میخواندم و نمی شنیدم و تقاضای این مال
 خانه رویشان شد بی شعلی و بر اخی چون نظر کردم دیدم که دلی الله ابرویش
 سر برده ناده و دنداره سجده میکند دمن هر دو گفتش را گرفته در کنار کمرم می کشد

یافتیم فی الحال ابو محمد آواز داد که ای عمر بس من را بتر و من آید نیز و بر پیش
 بر دم و زبان خود را بر پیش شونده افکند زبان در دهنش گردانیده از آن
 در گوشش گفت دست بر سرش و دو آرد و زبانی خوشش نشاند و گفت ای
 بس من سخن گوی بفرمان خدا تعالی و از زبان آمد که گفت أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و نوبت آن مَنْ عَلَّمَ
الَّذِينَ اسْتَفْعَوْا إِلَيْهِ أَنْ يَقْرَأُوا بِنَامِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و صلوات بر
 و ستاد و امیر المؤمنین علیه السلام و یکبار از آن معصومین صلوات الله
 بر عباد صلوات بر او بخورد و در غایت بسیار دور را گرفته بودند ابو محمد یکی از آنها را
 طلبیده گفت خذ و احفظ باذن الله فیه فان الله بالغ امره
 من سوال کردم از ابو محمد که این رفغان چیستند و آن یکبار که بود زود که نهیها
 ملایکه رحمت اند و آن جبرئیل علیه السلام بود پس بمن ابرمود که عابدش چنان
 حبشش و حسن چون دستش گرفته و دیم که بر در اعش بطرف راست
 است که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا پس او را
 عابدش داده باز کردم و ابو محمد را و دعا کرده سخاوت خود رفتم و بعد از سه روز
 مشتاق شدم به نزد ایشان شدم و اول به حجّه نرسیدم و در راه
 بخیرت بگذرتم اینجا میشم منم که در شدم و لیکن شرم میداشتم
 که از ابو محمد بپرسم امام خود ابتدا سخن کرده فرمود که ای عیبه از نظر حق
 میان در حفظ امان خداوند عالیهان است تا آن وقت که صدای تعالی

استخوان

دستوری دهد باید که چون اوقات برسد گوش جان مرا بیند که در پیش
 جوی از ثنات و معجزات جزوه می گویشد و نشکند که ولی خدا را
 از خلق بپسندید میدارند تا روزی که خدا خواهد بود در روایت دیگر این که
 چگونه گفت در شن زحمت را دیدم و او را ندیدم و ابو محمد علیه السلام با من چون
 و چنین گفت و در این که تولد صاحب در غایت شکیان است بنا بر این مذکور
 ظاهر غایبی بنا شد به زبانه پر روایت مذکور و در روزی که از سبایا
 مرویت این است که او گفت ازیشم و باید شنیدم و هر دو نقل نموده
 که چون صاحب علیه السلام از راه جدا شده بود از آن زمان که است سبایا
 آسمان پر درشته و متن گفته عطسه کرده گفت الحمد لله رب العالمین
و صلی الله علی محمد و آله عبید ذابح غیر مستحکم فلا تشکیر
و بعد از آن نه بود که دعوت الظلمه ان حججه الله ذاحضه
و لو اذن الله لنا من الکلام لزال الشک یعنی کمان ظالمان
 که حجت الهی باطل است و اگر رحمت میداد تعالی برادر خود را
 بخت و دلیل خصم را الزام نمودن هر آینه شک از میان بر میوشت
در روایت دیگر از طریق ابی نصر خادم مرویت که به سه روز بعد از تولد آن
 بختش رسیدم در مقدم کردم و علی باک صندل از حرمی صندل سبزه از حرم
 من ببار چون رفتم صندل آوردم بمن گفت انقرضی الامامی شمسینی
 گفتم ای تو سبزه و نیزه پستی و بتری فرمود که لیتر عن هذا سالک

بود چون سلام

از تو سوال نکردم گفتیم ب تغییر کشیده ام بفهم گفت انا خاتم الانبیا
 و لی یرفع الکلمة عن اهل البيت و شیعیانی یعنی من خاتم اوصیایم که
 بمن ولایت و وصایت حستم می شود و بسبب من بر طرف سکنه خداوند
 ملاء را از اهل من و شیعیان من **و اما دلیل بر امامت آن حضرت علی است**
بسیار است اولاً از طرف اهل سنت چند دلیل ذکر کنیم تا محبت باشد
 صاحب مضمون الله و صاحب کشف الغمة از ابی داود که از راویان معتبر است
 روایت نموده اند که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود لا
 تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي و باقی اسم
 استحقاق یعنی دنیا باقی نرسد تا آنکه مالک شود عرب را مردی از اهل بیت
 که نام او نام من باشد **و ایضا ابی داود** در سننش آورده و از امیر المؤمنین علی
 علیه السلام روایت نموده و آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود لا یبقی
 من الدهر الا یوم لیبعث الله رجلاً من اهل بیتی یملکها عدلاً
 کما ملکت جودا یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر روزی البته خدا تعالی بر من بفرستد و در
 ان ایل بیت من که دنیا را برادر عدل کنند چنانچه برادر جود شده اند و همین
 در کتاب مناقب شافعی مذکور است و ابو داود و ترمذی حدیثی همین مضمون است
 کرده اند باز یاقی و آن زیادتی این است که موافق باشد اسم او و اسم پدر او
 هر دو را و بعد از این مذکور است آنچه مضمون این است که ملکند زمین را از قبض
 و عدل چنانچه ملوک شده باشند از ظلم و جور و در بعضی دیگر از روایات ایشان این زیادتی

و بعضی آنرا مبیح کرده گفته اند که مراد از نام پدر صاحب الزمان امام حسین است
 صلوات الله علیه چه گنیت او ابا عبدالله است و در حدیث گنیت را
 اسم نامیده گنیه از آنکه آن حضرت از فرزندان او ابا عبدالله است نام پدر رسول
 عبدالله است و بعضی گفته اند محملات که روی ابی را بصحیف ابی خوانده
 باشد در تقدیر در طریقه شیعه این حدیث نیست و در مضمون الله که حافظ
 ابو نعیم جبل حدیث صحیح جمع نموده در سنن مهدی که خاصه است
 شیخ ابو عبدالله محمد بن موسی کبخی شافعی گنیه را تصنیف کرده و آنرا
 و آنرا بیان نام نموده که بغیر از چهار صاحب الزمان در کتاب جبهه نیست
 و گفته است که روایت کرده اند از ابو داود و ترمذی هر یک در سنن خود
 صحیح از ابی سعید خدری که او گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله است
 او گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود المهدی من
 اهل الجنة اتقی الانف عاید الارض یسطوا عدلاً کما ملکت
 خود و ظلماً یعنی مهدی از بیت من است کشیده منی و کثرت در شافعی
 خواهد بود و زمین را برادر عدل خواهد ساخت بعد از آنکه برادر جود باشد
 و ابو داود در حدیثش یک سببین را اضافه نموده یعنی مفت سال
 پادشاهی خواهد کرد و در تفسیر حدیث آورده است که حدیث ثانی
 صحیح یعنی این حدیث بعد از اعتبارات خوب است و صحیح است و همین
 طبرانی در معجم روایت کرده غیر از هم ذکر کرده اند **و ایضا** ابو داود و بسند خود

از امام سید رضی الله عنهما یعنی مهدی موعود از غیبت من و فرزند آن من است
 عشره از آن فاطمه خواهد بود از این سیره روایت نموده اند که از رسول خدا شنیدم
که گفت لا تقدّم الساعة حتی یملک رجلاً من اهل بیتی یفتح
القسطنطنیة و جیل الذین یملکون الا یوم لظول الله تعالی
 ذلك الیوم حتی یفتحها یعنی قیامت قائم میشود تا آنکه ناپت
 شود مهدی از اهل بیت من که فتح کند بکشتید قسطنطنیه و که دیدم دادا اگر بقی
 نماند الا بکروز از عمر دنیا که حق تعالی بقدرت کما یخیر آن روز را در آخر
 کرد تا آنکه او را آن فتوحات واقع شود **و ایضا** از امیر المؤمنین علیه السلام
 روایت نموده اند که گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی از اهل بیت
 خواهد بود و حق تعالی اصلاح کار او در کیش خواهد نمود **و ایضا** در کشف الغم
 از ابن عباس آمده اند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود بر شما
 خلفا و اوصیای من که حجتی می خالق اند بر خلق بعد از من دوازده نفر اول
 ایشان برادر من و آلا ایشان من و فرزند من است پس یکی از حضرات
 موعود گفت یا رسول الله برادر شما کیست رسول الله در جوابش فرمود که برادر من
 علی بن ابی طالب است و فرزند من مهدی است که در آخر الزمان ظهور کند
 و من را برادر عدل و دوستی نماید بعد از آنکه از وجود و ظلم پر شده باشد حتی آن
 خدا یی که مرا بر بستی بخلق منستاده و بیکر و نذر کرده که اگر بقی نماند از دنیا مگر
 بکروز و نازل گرداند که بگوید که الله حق تعالی در آخر الزمان آن روز را تا آنکه ظهور کند

فرزند من مهدی ثانی و نازل گرداند صبی روح الله بن بریم علیها السلام
 از آسمان و اقطار باید نموده و در عقب او نماند و مهدی روزی خواهد شد
 روی زمین را بهر وجود خود حکم بشرق و مغرب عالم خواهد رسید و از هر یک
 اثری باقی نخواهد که است و این اعظم کونی و کتاب فتوح از امام حسن علیه السلام
 روایت نموده اند که آن حضرت فرمود که ازین بر طالقان سر بستی که حق تعالی در
 در اینجا کجاست نه از طلاقان از نفقه و لیکن در آن زمین از مؤمنان و مومنان
 که حق تعالی را شناسند چنانچه حق شناسان باشند از ده دکان و دعا و
 مهدی باشند در آن روز که مهدی موعود خروج نموده بنزد وجود خودش و سایر
 منصور و عزیزان خود **و ایضا** صاحب کشف الغم از فضل بن عمر روایت نموده
 او گفت از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شنیدم که فرمود که
 قائم آل محمد ظهور کند زمین را بعد از سید که خود چنان روشن خواهد ساخت که خلق
 را از نور انوار استغنی باشد تا یکی از روی زمین برود و از هر یک و چون
 حضرت مردمان بر فامیت و عییش و عمرای دراز بگذرانند تا یکی
 رسد که شخصی آنقدر بماند که هزار فرزند و هزار فرزند برسد بعد از آنکه
 و کجاست و از غیر با دنیا متاخر و یکی را برود و ده چنانکه کجاست و در دنیا متاخر و یکی را برود
 دوران عهد و عصمه مرد باشد که طالب شخصی از ستم باشد که ادای روزه
 و اجبی نموده که آن حق را از قبول کند و هر چند تقصیر کند و دنیا به حق تعالی مردم
 برضایت ایشان چنان استغنی باشد که بیکری محتاج نباشند بهرین حق

از اهل حدیث مرویت کرد او گفت از حضرت ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام
شنیدم که فرمود که چون قایم آل محمد علیه السلام قیام نماید احکام
خواهد آورد و همان سخن که در حدیث اسلام رسول صلی الله علیه و آله آورده بود ^{محمّد بن}
از علی بن عقیله مرویت کرد او گفت از امام مذکور علیه السلام شنیدم که فرمود
چون قایم ما قیام نماید حکم بعد از دست خواهد نمود و در هر طایفه و در هر
مالکیت بر طرف خواهد شد در اینها است خواهد یافت و زمین برکتها و دنیا
خود را بدون خواهد داد و هر حق صاحب حق خواهد رسید به سبب دینی
و نه بهی غیر از دین اسلام نخواهد ماند و اهل بیت و در سبب اسلام میشوند
نمود و اعتراض مابین خواهند کرد شنیده که حق تعالی در قرآن مجید فرمود که
وله استکم من التّوکل والادّی طوعاً وکرها والیه
یعنی از برکت وجود آن حضرت اسلامی آوردند هر چه در آسمانها و زمینها باشد
یا بطلع و غیبت یا بکبر و اکراه بازگشت به مردمان و مطلقاً بحق تعالی است
و حکم خواهد کرد آن حضرت در میان خلق بحکم داد و دینی علیه السلام و بدین
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و از برکت وجود آن حضرت از انانی و فساد
و خشنی و زور کار در دغا محبت در عهد او بجا می برسد که مردمان سستی و کینه
و محمل صدقات خود را بنیانند و فقیر و سخی در روی زمین نماند و غنا و ثروت گری
خلق را از سؤالی بی نیاز گرداند بعد از اینها نبوده استی که دولت
آخر به در دنیا است و باقی خواهد ماند هیچ اهل حق که آن را از دین باقی است

آنکه پیش از بدست خود بر سر دست حکم رانی خود گشتند آنکه چون سیرت استی
و سکوت را با خلق مشاهده نمایند بگویند که اگر بار دینی نصیب شد و صاحب
می شدیم سیرت و سکوت ایشان خواهد مست بود و اشاره باین است
آنکه حق تعالی قبل از که در قرآن عزیز مسمی نماید وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقِيّينَ
یعنی آخرین عهد ما دستم در دنیا دولت متقیان و پرهیزکاران است و اینها
از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه نقل کرده اند و او از امام محمد باقر علیه السلام
روایت نموده که آن حضرت فرمود هر که قایم آل محمد علیه السلام ظهور کند و خیمه
خواهد شد از برای آنکه مردمان را تعلیم نماید قرآن کریم بآن سخنی که نازل شده
و حق تعالی بخلق رسانده و این مردمان صغیرین و مشککین جز نخواهند
چه مخالفت بسیار خواهد داشت با آنچه تألیف شده در سیرت و در حدیث
از فضل بن عمر روایت نموده اند که او گفت از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که
فرمود قایم آل محمد آتانی که راه یافته بودند و بحق و عدالت حکم میکردند
کسی از اصحاب کف و یوشع بن نون و سلمان و مقداد و مالک و عیسی و ابودحانه
و این سبب و منفعت تن جمیع در خدمت آن حضرت خواهند بود و از
دو کار آن او حکم کردن او علیه السلام نماند خواهد بود و بی که محتاج بخواهد باشد
و حکم خواهد نمود با امام الهی خود عمل خواهد کرد و نیز خواهد داد هر قومی را با آنچه ایشان
از احکام خود استنباط کرده باشند و دشمنان را از دوستان بدست
خواهد شناخت چنانچه در قرآن مجید میفرماید که إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمَنْ يَعْقِلُ

بعد از آن بسجده شود و او را یکی از کلمات ختم نبوت ساخت و من نزد
خاتم النبیین و اکرم المرسلین و دستورین جمیع مخلوقات و پدر تمام
دو کبریا و حق من بهتر من اوصیا و وصییه من جمیع خلایق است نزد الله تعالی
و او شرف است و دیگر آنکه سید ما بهتر از همه شد است و دستورین
همه نزد الله تعالی و او حمزه بن عبدالمطلب است که عم پر تو و عم شوهرت
و دیگر از ما است آنکه او را حق تعالی ده سال داد که یکایک در پشت طریقه
هر جا که میخواهد میرود می آید و او سپهر تو و شوهرت و دیگر آنکه در وسط
این از این که آن هر دو سپهر آن تو حسن و حسین اند و هر دو سید و بهتر از
اهل بهشت اند و پدر ایشان بهتر از ایشان است ای فاطمه ای حبیب من قسم بآن ای
که اگر برستی بکلین منستاده که از این دو وسط خواهد بود مهدی این است
و قتی که دنیا مرج و مرج شده باشد و فتنها ظاهر گشته و راهها پریده باشد
و عازت کنند بعضی بعضی را و هیچ برزگی رحم نکند که چکی را و هیچ کوی که
و قیقم نزدیکان نماید در آن حال بر آید حق تعالی از این هر دو انکس را که قلمی
صلوات و کرامت را بکشد و نفق از دلها بردارد و بر فتنه و راه نمودن روان براه
دین در آید از آن چنانچه من در آن الزامان باین کار برخاسته بودم که
زمن را از عدل و راستی خالی از جور و ظلم و پرستش باشد ای فاطمه ای نویده
مخبر من مبارک که حضرت عزت جل ذکره بتواند من و از این حسن قیامت
مهربان تر بخت نزدیک که تا با من است به تحقیق که نزد من بود حق تعالی

بفتح تو در حالتی که حبش عظیم تر و بیش عزیز تر بر رعیت رحمت و احسان
دانا تر و در حکم کردن عادل تر بود و با اینها همه من از حق تعالی در خواسته
که تو ادلی کسی باشی از آنان که بمن ملحق خواهند شد از اهل بیت من
و سپهر من بود که آن حضرت فرمود چنانچه از وصی حق و جانشین مطلق
امیر مؤمنان و پیشوای متقیان علیه السلام مرویت که باقی نامه فاطمه علیها السلام
بعد از پدر صلوات الله علیه و آله که هفت و پنج روز حق تعالی او را بعد از این
فیلد به پدر ملحق ساخت **ششم** خدیجه با سند خود روایت نموده که
خطبه نمود مادر دوزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بیان فرمود از کلام
آنچه بعد از این عصبه طوطی خواهد آمد و بعد از آن فرمود که اگر باقی نامه از عمر بن
الا یکون که البته حق تعالی آن روز را دراز خواهد کرد ایند تا آنکه بر آید و مروی
از فرزندان من که اسم او اسم من باشد پس بر خونت سلمان نازش
رضی الله عنه و گفت ای رسول خدا از کدام یک از فتنه زده ان تو خواهد بود و او
علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله من بود من و لدی همدان یعنی ازین
من درست مبارکت رویش امام حسین علیه السلام زد **هفتم** خدیجه ایضا
من عمر روایت نموده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که مروی
مهدی از دهن بیرون خواهد آمد که آنرا اگر کسی بیند **ششم** بخد فاطمه و از خدیجه
مرویت که معصیات الله علیه من بود که برستی مهدی مروی خواهد بود
اولاد من که دوی او در خنده و نورانی باشد و سبوح ستوده بر نور خشنود

نهم جهان خدیفه روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که هر یکی
موجود از منزه از من خواهر بود که رنگ روی مبارک او رنگ عرش باشد
و جسم او مثل او و لا اله الا الله است و بر طرف راست روی او خال
کوچی ستاره ایست نورانی پسر زو روی زمین از عدالت بود از
از جور و ظلم پرسیده باشد و در ارضی باشند از عداوت او اهل زمین و آسمان
و مرغان در میان زمین و آسمان **دهم** از ابو سعید خدری روایت نموده که
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی از اولاد او خواهد بود و از جمله عظام
او چینی کشیده است و پیشانی پر نور **یازدهم** هم از ابو سعید خدری روایت
نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان صفیته مهدی علیه السلام فرموده که هر کسی
که از او اهل بیت راست روی خواهد بود از امت من او را چینی خوشتر است
کشیده و خوشتر باشد **دوازدهم** هم از ابو امامه باقی روایت
نموده که او گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که سیان شما اهل بیت و هم
صفتی در صلح خواهد بود و چهارم من بر دست مهدی که از اهل بیت است
بفعل خواهد آمد که دوام او هفت سال باشد یکی از حضار که از قبیله عبید بود که
او را مستور بن عبد غنیان میگفتند بر خورسته و گفت یا رسول الله امم هو
در آن روز خواهد بود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که امام خلق مهدی خواهد بود از فرزندان
من چهل سال حکم است روی او از تاب ستاره نورانی باشد و در روز قیامت
روی او خالی سیاه باشد و دعای قطعی که آن را می است در حال کوفه می شنیده

او را منعت بخت مردان بنی هاشم از ائمه باشد که یکی را از زمین برود آورد و شهرهای ترک
و کفر تمامی بربست او متعلق شود **سیزدهم** هم از همان راوی مذکور از حدیث آن حضرت
از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرموده که مهدی را برمی انگیزد حق تعالی از عرش
و منزه از آن من درشت نمای او اینکه از حق تعالی باشد یعنی در اشیای پیش او
از رسم جدا باشند و اهل الجبهه باشند یعنی پیشانی شکست داده باشد روی زمین
از عدالت پر کند و مال را ببرد از قدری باشد و هر کس بقدر احتیاج و حاجت
میداده باشد **چهاردهم** هم از ابو امامه روایت است که گفت خطبه خواند روزی
صلی الله علیه و آله در آن اثنا ذکر و حال فرموده گفت بدین گنا فتمای خود را
خواهد انداخت چنانچه کوره گفت آتش را برود می کند و آن روز را روز قیامت
نام خواهد بود و از آن میان ام شریک برخواست و گفت یا رسول الله آن روز
عرب در کجا خواهند بود و حال ایشان چون میشود آن حضرت فرمود که اکثر
ایشان در آن روز در بیت المقدس باشند و در مدینه ایشان کمتر خواهند بود
و امام خلق در آنوقت مهدی است که مهدی صلوات الله علیه است از ذریه من بازویم از
ابو سعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس
مهدی از امت من و برمی انگیزد او را حق تعالی ظاهر دین از برای مردمان در آن
است بعیش و تقسم خواهند گذاشت و چهار پیمان را آید و علف بسیار
خواهد بود و زمین برود خواهد داد هر رویدنی که در شکم داشته باشد عطا
خواهد کرد و صاحب آن زمان مالک و دانه نامبردم چند آنکه باید و شایسته فقر و غنا

ششم از عبدالله عمر روایت که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم
که فرمود چون خواهد آمد مهدی در حالی که بر سر او سایه انداخته باشد
و مهدی در آن ابرنوا می کرده باشد که این مهدی و خلیفه حق سبحانه و تعالی است
زنان که تابع او شوند و فرمان بریدار و مخالفت او را چنانچه در **مقدم** بیان شد
مذکور از عبدالله عمر روایت که گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که این مرد مهدی است و او راه نایب زنها که تابع او شود **عجید**
از ابو سعید خدری روایت است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
شمار ایشانست میدم بمیدی که معجور شود و در امت در قیام اختلاف
و سوزش در میان مردمان بسیار باشد و زمین را بر کند از عدل و راستی چنانچه
پرسیده باشد از جور و ظلم و دامن خواهد بود از دست کنان آسمان و زمین
صفت خواهد کرد و مال را بر مردمان بسوزد و هر صاحب حق با سختی خود خواهد رسید
نهم از عبدالله عمر روایت نموده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم
که فرمود قیامت قائم نخواهد شد تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من روی
زمین را از عدل چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور **پنجم** از حدیثی بانی تربیت
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر کوزه که البته حق تعالی
بر خواهد آید و دنیا مردی را که اسم او اسم من و خلق او بدین خلق من و کینیت او
با عبدالله باشد **پنجم** از ابن عمر روایت است که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که دنیا با جور نرسد تا آنکه حق تعالی بر آن کوزه مرد را از اهل بیت من که موافق است

اسم

اسم او با اسم من و اسم پدر او اسم پدر من مملو شود زمین را از عدل و راستی
چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم و قبل ازین در باب عبارت اسم این اسم این
مبعضی از شیعیان روایت کرده اند سخن گذشت **پنجم** از ابو سعید خدری
روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که باید که زمین از ظلم و دشمنی پر شود
بعد از آن چون آید مردی از اهل بیت من و زمین را بر از عدل و راستی کند چنانچه
بر از ظلم و دشمنی شده باشد **پنجم** از ابن عمر روایت نموده که
از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت طغیان خواهد نمود مردی از اهل بیت من
که موافق باشد اسم او اسم اهل بیت و خلق مرا و زمین را از عدل و راستی پر خواهد نمود
پنجم از ابو سعید خدری روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
بعد ازین زمانه را اختلافی و انقطاعی میسر است و فتنه بسیار و طغیان خواهد نمود و در آن
مردی که او را مهدی گویند ظهور کند و فتنه را بر طرف نماید و اختلاف را با اتفاق
برآورد و او را عطا نماید و بخششها موافق حق و عدالت باشد **پنجم** از ابو سعید خدری
روایت نموده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر آن آید مردی از
اهل بیت من و عمل نماید بهیست من و نازل سازد سازه حق سبحانه و تعالی ازین
او برکت از آسمان و زمین برود و هر برکتهای خود را بحیثیت او و مملو کند زمین
از عدل و راستی چنانچه مملو شده از جور و ظلم و عمل کند بهیست طریق بهیست سال
آن سال که بقیه او مقرر شده و نازل کند در سبت **پنجم** از
نوابین روایت نموده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه دیدید که زمین را با عدل و

از طرف فراسان می آید روی تان کشید که حلیفه خدا احمدی در نجاست **پ**
و هشتم از عبدالله بن عباس روایت نموده که گفت در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله
و آله بودیم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند چون حشمت بن ابی رکن و عمار بن
دعبل و دودیه بن جهم و ایندیس بن ابی رکن گفتند یا رسول الله چرا همیشه در بزمی می نشیند
می بینیم که مکرر می خندیم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که این اهل بیت من
اختیار کرده است حق تعالی از برای ما و برکناریده است از برای شما و ما و برکنار
اهل بیت را و بعد از من بلا و آزار و محنت نخواهد رسید و در محنت نخواهد
بود تا آنکه قومی از جانب مشرق بیایند که با ایشان علای سیاه باشد و با ایشان
دایب نعلیه آلوده باشند پس ایشان جدا گشته و کار برایشان تنگ زند
حق را با ایشان عظیم نمایند قبول گفتند و حق را از برای اهل من و از برای شما که
زین را از حدل چنانکه قبل ازین محکوم شده بود از ظلم و ستم باید که از شما دریابد آن
قوم را بجانب ایشان شتابد اگر چه زقتش ممکن نباشد الا سینه و زانو
اگر چه را شش بر روی برف باشد **پ** **و نهم** از حدیث یابی مرویت که از
رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت وای برین است از پادشاهان جبار
که چگونه گفتند و خواهند زبانه گوی را که اطاعت ایشان کنند و من توفیق
در آن حال بربان ایشان خواهند ساخت و بعد از ایشان که بران خواهند بود
حق تعالی خواهد که بعد از کمال خود باز اسلام را عزیز کند و جباران را بکلی
مکفر کند و کار اسلام را بعد از آنکه فاسد شده باشد بصلح باز آورد پس خطاب کرد

فرمود که ای خلیفه اگر باقی نماند باشد از غریبا الا یک روز که البته حق تعالی در از یک روز
آن روز را تا آنکه ملک و حاکم دنیا شود مردی از اهل بیت من که تا قتلای عظیم
او عمر باین پایه تا اسلام ظاهر شود و کفر بر طرف کرده الله سبحانه و تعالی
و عده نموده و عده از خلاف نمیشود و حق تعالی سیرم الحسب است **پ**
و دهم ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که گفت خود از آن
شنیدم که گفته بود که تنگنی خدا میدارد امت من در زمان محمدی که آن روز از
اولاد آدم کسی آن قسم تنگنی نکند باشد آسمان برایشان بارانی بی درخت
ریخت و زمین در شکم خود بسج روی بی درختان نخواهد داشت بلکه در
برون خواهد داد **پ** **و یازدهم** از انس بن مالک روایت نموده که گفت از رسول خدا
شنیدم که فرمود ما بنو عبد المطلب از سادات اهل بیتیم بعد از آن جمعی را
مفضل نموده بزبان صحبه بیان آورده که آن منم و برادر من علی و عم من حمزه که سینه
شده است و سپهر من حوض طیار و دو سبط من حسن و حسین و مهدی باقی
او صلوات الله علیه **پ** **سی و یکم** ابو هریره روایت نموده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله
علیه و آله شنیدم که فرمود اگر باقی نماند از دنیا بقدری که الله مالک
دنیا خواهد شد مردی از اهل بیت من و انتقام مظلوم از ظالم خواهد کشید **پ**
نویان روایت نموده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت در زمان
منتهی سبب شود تا آنکه سه کس از یکدیگر بر سر خلافت گشته شوند و پس
نرسد و بعد از آن رایت سیاه پیدا شود و دشمنان جمعی کنند که هیچ کس

و در آنوقت خلیفه خدا ممدی ظاهر شود هرگاه بشنید که ممدی تسبیح نموده
بشتن چند بار و بجهت ناسیه که خلیفه الله ممدی است **علائق** **سی و نهم**
اینست که باین روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جوانان
ایمانت بسیار از عذاب مشرقی بپا شوند باید که بشتن چند وقت بوقت
کسینده اگر چه رفیق بران باشد بر روی رخت **سی و چهارم** سبب خود
از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود گفتند یا رسول الله آیا ازال
محمد خواهد بود ممدی یا از غیر ما خواهد بود پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود بلکه از
ما خواهد بود نه از غیر ما خواهد بود پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود حق تعالی بپنج
منج این دین را برگزیده است ششم آن نیز با و از ما خواهد بود چنانچه ممدی
سبب از شرک دیگر خلاص یافتند بپرکت از فتنه و ف و هم بخت
یافت و سبب با حق تعالی الفت میدهند میانه دلها بعد از آنکه دوری افتاده
بجبهه دشمنان و با چنانچه در ازل الفت و برادری و ادب و بین و بعد از
آنکه دشمنان بودند تا بسم بجهت شرک **سی و پنجم** سبب خود از عبدالله بن مسعود
نموده اند که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که اگر باقی نماند
از دنیا مگر کیش که البته حق تعالی در از خواهر کرده اند آن شب را تا آنکه مالک شود
مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم
پدر من زیرا که زمین را برکنده از عدل و داد و راستی چنانچه پرستیده باشد از هر
و ظلم منت کنند ما را در مردم بسویت و برابر با هم خواهد گردانید حق تعالی بپنج

دلای مردمان را مفتی کند و پنجم فقره و در پیش از دلها برخواهد برد و مالک
خواهد بود زمین را هفت سال یا نه سال و چندی در زندگی بعد از آن خواهد بود
و مالک خواهد بود زمین را هفت سال و تقییس و شعی خلق را در زمان آن خواهد بود
که مثل **سی و هشتم** از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که گفت از رسول
صلوات الله علیه و آله شنیدم که فرمود تعاقب قائم نشود تا آنکه مالک شود
مردی از اهل بیت من قطنیقه را و جبل و لیم را فتح نماید ملائکه شرک را جمیع
و از شرک انتری در روی زمین نماند **سی و نهم** از تقییس بن سهل روایت
نموده اند که او از پدرش و پدرش از جدش و او از رسول صلی الله علیه و آله
روایت نموده که فرمود روزی باشد که بعد از من خلفا باشند و بعد از خلفا
و بعد از امر مالک جابره پس مردی از اهل بیت من که سلاطین
زمین را از عدل و راستی بجا نماندند بماندند باشد از جور و ظلم و ستم **سی و دهم**
خود از ابو سعید خدری روایت نموده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم که فرمود از ما خواهد بود آن کسی که ناز کند در بی سر و عیسی بن مریم
علیها السلام بعد از آنکه فروع نماید و عیسی علیه السلام از آسمان حسیب و کعبه
سی و یازدهم سبب خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده که گفت از رسول
صلی الله علیه و آله شنیدم که نازل می شود عیسی بن مریم علیها السلام مسکون
امیر قوم که ممدیست علیه السلام به عیسی علیه السلام که بیا با هم نماندند
مسکون ممدیست که بعضی از شما بر بعضی امیر است و این گرامتی است که حق تعالی

باین کرده است و در پی سواد غازی میکند **چشم** بسندی که از الجرج بن ابی اسیم
میرساند و او روایت نموده از ابو جعفر سفورته و مور و انقی و او از جعفر
عبد الله بن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که در خدمت رسول صلی الله علیه و آله
بودیم شنیدیم که گفته بود صاحب شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر
در اقول و عیسی بن مریم و در آخر و مهدی در وسط ایشان بوده باشد و صاحب
گفت الله در باب جبر و صاحب علی است در آخر و آل زمان افاده نموده و صاحب
که در این کتاب خصوصاً هر چه درین باب ذکر میکنیم از طریق اهل سنت و جماعت
است تا تأکید باشد در حجت و حجت بودن و از جمله حدیث طویل فی ابواب سعید
رضی الله عنه روایت نموده اند که گفت از جمله آن چیزها که در خصوص مهدی علیه السلام
از رسول صلی الله علیه و آله شنیدیم یکی این بود عزت بقای او و اعلیایم ذکر کرد
بعد از آن منمود که لا خیر فی الخلیوة بعدک یعنی بعد از گذر آن حضرت
بدو و کند چیزی در حمایت و عزه و در زندگی و خطی و رستی نخواهد بود هم او هم صاحب
و فضل الهمة از ابو هریره روایت نموده اند که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر
شنیدم خطاب با صاحب نموده فرمود گفت انتم اذا نزل ابن مریم منکم
واما امیکم منکم و معنی این حدیث الغلام عند الله ظاهر این باشد که
مهدی نادی ظهور کند و عیسی پیغمبر علیه السلام از آسمان نازل نماید شما را که
اقتدا خواهد نمود عیسی که پیغمبر خداست و از آسمان آمده ما با همی که از
و زیت پیغمبر شماست شما خود را بگونه می بینید اگر شما در آنوقت باشید یا از اولاد

فی الحجة حکم نمادند چه حال حواشیه داشت و چه خواسته بود شما و اولاد
شما را که بعضی تا در آن گفته اند و امام شما از شماست یعنی امامت میکند
بکنایه شما و بعد از نقل این حدیث نوشته اند که این حدیث
متفق علیه بخاری و مسلم هر یک در صحیح خود آورده اند که در تصحیح آن نوشته
و بموجب این حدیث و حدیث جابر و حدیثی که از ابو سعید خدری روایت
باید که مهدی امام باشد و عیسی ماسوم و بعد از آن گفته اند که اگر سوال کند
سایر و گوید که با صحت این حدیث و اینکه عیسی در پی سعادتهای
خواهد کرد و ما در شما ان او خواهد نمود و با در حال مقامه خواهد کرد و در تنگی
در نماز و جهاد مستقیم باشد معلوم است و این خبر را اهل سنت و جماعت
در صحیحهم روایت نموده اند پس اجماع باشد یا ثبوت اجماع و ثبوت
خبر اما کدام یک از امام و ماسوم افضل باشند و او این است و این صبی
در جواب که این هر دو مقتضای او پیشوایند و هیچ کدام چشم زدن از
غافل نیستند و هر دو معلوم اند از آن کتاب قبلی مطلقاً و از همه
درین و اتفاق و از همه می که مخالف مراد الله باشد بری اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله
علیه و آله فرموده باید که امام موم از او باشد و اگر با ماسوم در آن مساوی
باشد اعظم و اقدم دارند و اگر در آن مسم برابر باشند افقه و بعد از آن
اقدام در هجرت و پس از آن امتحان و بهای پس اگر مهدی دانند که عیسی افضل
بر تقدیم جایز نخواهد داشت و اگر عیسی دانند که افضل است و اقدم است نخواهد

چه از روی و تحقیق و عاقلانه منزه است پس چون امام میدانند که اعم است
تقدم مینماید و چون عیسی را اعلیت از تحقیق است با واقعیت میکند و او را
قدوس میداند و محبت بن جهان و بدل نفس است در راه حق تعالی که کسی بغیر حق تعالی
درست باشد و اگر این نبود کسی را جهاد کردن در خدمت رسول صلی الله علیه و آله
و در خدمت انبیاء سابق صحیح خوبی بر بیل قول حق تعالی که ان الله اشترى
بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ بِانْ لَّهُمُ الْجَنَّةَ قَيِّمًا لَوْ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ كَعَدَا عَلَيْهِ فِي الشَّيْءِ الَّذِي يَخْتَلِفُ
قَالَ الْفَرَّانُ وَ مَنْ اَقْبَىٰ مِنْهُ لِيْلَهُ فَاَسْبَغْتُ وَاَبْنَعَكُمْ الَّذِي اَتَيْتُمْ
وَقَالَ هُوَ الْقَوْنُ الْعَظِيمُ یعنی تم از مؤمنان نفسهای خود را بخرید
که مقادیر کنند و بکشند و کشته شوند و راه او و وعده کرده است این را از آنجا
خود که دفا کنند بعد خود و بشا رت یا نبه برستگاری و قور عظیم و امام
رسول است و جانشین او در میان است او عیسی علیه السلام اگر رسول الله
در می یافت بیفتن که بر تقدیم جایز نخواهد داشت و مؤید این است حدیثی که
ابن ماجه از زینبی و کتاب خود از ابوالاحد با بلی روایت نموده و گفته این حدیث
صحیح است و آخر حدیث این است که صحیحی در دست المقدس امام مهدی
خواست که نماز کند و عیسی علیه السلام در همان وقت از آسمان نازل خواهد کرد
و امام با داده آنکه تعقیبی پس رود و عیسی را پیش از کند با و توجه خواهد نمود
عیسی دست بر کتف او نهاده خواهد گرفت قَالَ لَا يَمُوتُ تقدم و مهدی بر جای خود است

در عقب او نماز خواهد کرد وَاِيَّاهُ از ش فنی مطلبی روایت کرده اند که گفته
ستوار شده است خبر ثابث شمع شده از بسیاری را و این که از رسول صلی
علیه و آله روایت میکنند در باب مهدی علیه السلام و اینکه او هفت سال مالک
زمین خواهد بود و از عدل و داد جهان را پر خواهد ساخت و اینکه عیسی بن مریم
علیه السلام نازل مینماید و هم این میکند و در ادققت و قتال و برادر می که در آمده
گویند از صفات فَلْيَطَّلِعْ و آنکه او امامت این است خواهد نمود و عیسی
در پی س او نماز خواهد کرد و این روایت را از شافعی نقل کرده اند که در کتاب و در سال
ذکر کرده است و در قصه طولانی و حدیث چهارم را که لَنْ يَمُوتَ الله
انا في اونها وَالْقَصْدُ اَوْ سَطْلًا و عیسی در آخرها باشد احمد بن حنبل
در مستند خود ذکر کرده و گفته معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله که عیسی
آخرها این است که عیسی بعد از مهدی باقی خواهد ماند و این حدیث کند
وجه جایزیت یکی آنکه در حدیث لَا خَيْرَ فِي حَيَاتِهِ الدُّنْيَا بعده و شمع
و در روایتی فی العیش بعده و دیگر آنکه مهدی امام آخر الزمان است و بعد از او
خلق منسوخ خواهد ماند و اگر مابعد عیسی نایب او خواهد بود چه منصب او غیبت
از آنست که نایب باشد و مع هذا اعوام را در و رسم می اندازد که اوقات
مهدی مشغول بملت نبوی شده و این کفر است پس حدیث راجع
باید کرد که رسول صلی الله علیه و آله داعی و خواننده است ملت اسلام و مهدی
وسط و عیسی در آخر خواننده و داعی ملت اسلام اند و بعضی گفته اند چون عیسی

بعد از مهدی نازل میشود و تصدیق گشته و مددکار و معاون است و صحبت
 دعای امام را بر خلق ظاهر می سازد پس **بیچ** آخر مصلحتین و مصالح
 گفته است که آنچه میدانم این است که رسول خدا اصلی الله علیه آله اول داعی خواهد
 باسلام است و مهدی چون تابع او از اهل بیت است و باو نزدیکتر است و او را
 وسط خوانده است و عیسی علیه السلام را چون ملت دیگر بوده که در آخر الزمان
 بشریت بفرستند خود داعی است و او را آخر مصلحتین حسن است و الله اعلم
و اما دلیل بر اینکه مهدی علیه السلام از روز غیبتش تا حال زنده است و باقی است
 چون او علیه السلام درین مدت محال نیست چه عیسی و خضر و الیاس از پیشانی
 و ابلیس و دجال از دشمنان خدا بعد تنهای و از پیش از مدت او بوده اند و الله
 بر وجودشان و محبتن نوح بنی و لقمان علیهما السلام و عا و ادنی که عرش آن
 هزار مرتبه و دوده اند و کسی را آن ببرد و آنها را کسی که منکر بقای مهدی
 و طایفه اند سبب الحار یک طایفه از ایشان و دوزخ است یکی از میگویند
 و در میان کسی انقدر مدت زنده باشد و یکی از میگویند مهدی در بندت در
 سرداب است و کسی باو نیست که طعامی و شرابی بجهت او میسازد پس چون بماند
 اما استبعاد اول باطل است بجهت بقای مذکورین و کسی که حایت عیسی
 و خضر و الیاس و ابلیس و دجال نیست و الله شایسته نفع صحیح از آیات قرآنی
 و احادیث سننیه که منقول کرده اند **و اما حکایت** سرداب جواریش است که عیسی
 شب است پس چون مهدی در بندت که عیسی بود آسمان است کسی که شریک

برای او نیستا لیکن صاحب بقای او در آسمان بی طعم و شکر است و باقی می ماند
 زمین ممکن نباشد و دجال که از مردودان و برداشتن در جهای در بند است
 و برداشتن در دیری در بند است و در بندت باقی می ماند و مهدی
 معزز و مکرم است و در بند ندارد و چنانچه نفس محال است بعد باشد و دیگر از میگویند
 می و موجود میدانند که قابل الله باشد که او علیه السلام در سر دایه بلکه میگویند
 در کل روی زمین سیر میکند با صیفا و خدم حشمت و سپاهان و شتران
 و هر سال زیارت می آید و در طرف مغرب خزان و خزان را و در آن
 او بسیار اند بلکه شتر باو در تصرف ایشان است لیکن بجهت مصیحتی که از آن می آید
 میداند از نظر خلق غایب است و فیض وجودش صبا خلق الله عوا و خیر اص
 خصوصاً میرسد و یگانه اهل کفار و حروف سرداب را معقول میدانند و در جهان
 تنها استبعاد میدانند و جواب آن همانست که گذشت و قایلین ببقای مهدی
 قسمه فیض رسانیدن و شفا دادن و باز حوزون و دویل مردم او را در صفا
 و در منزه گیم و از فیض رسانیدن شیعیان و شفا دادن سپاهان و نایب با خلق
 رسانیدن و دستگیری کردن در نماندن نقل کرده اند که اگر بعد از رجوع کنی کنی
 عظیم می شود **و اما بخلاف حکایت** از صاحب کشف الغم است که او است که گفت
 این دو حکایت بزمان نزدیکی و از هر دو ان نقد صحیح القول شنیده ایم
 و کسی که این دو حکایت برایشان واقع شده در حایت من فوت شده اند
 و من آنها را ندیده ام و شک در وقوع آن ندارم نقل میکنم ملاطعی نیز از آن

در کتاب شده از نقل کرده **یکی** که در عهد تنفر شبی شخصی از راهی که
آنها را قتل نام است از توابع حله اسماعیل بن حسن نام در آن چپ او مقبره
قبضه آمدی که آنرا شوه گویند **لَعُوذُ بِاللَّهِ** منها برآمد و در فضل بیمار می نرسیده
آن خون در حرکت می رفت و الم او را از همه شغل باز میداشت و نماز در نفس
مشکل بود بجهت آنکه بخیریت رحمن الدین علی بن طاهر رفت و ازین گفت
شکوه نموده و سبب مرگ او را حاکم نموده دیدند و هرگز نشدند این
در ولای رکت اکل برآمده است و علاج آن میت آلا برین و اگر این را بریم
شاید رکت اکل بریده شود آن رکت هرگاه بریده شده اسماعیل میبرد و درین
علاج خطر عظیم است مرگ آن نمی شویم سبب اسماعیل گفت من بمقداد
میروم باش تا ترا همراه ببرم و به اطباء و جراحان بغداد بنمایم و در وقت
بمتر باشد و علاج ترا کنند و چون بغداد آمد و اطباء و جراحان بغداد طلبید
ایشان نیز جمیعاً همان تشخیص کردند و همان عذر گفتند و اسماعیل گفت
سید مذکور را و گفت حق تعالی عزت را با وجود این بجات که با آن
از تو قبول میکند و صبر کردن درین الم بی ابوی میت اسماعیل گفت
چون چنین است بزیارت بسیار میروم و دستغافه مالیده میبرم
و متوجه سمرقند و صاحب کشف الغم میگویی که آنرا پیش من شنیدم گفت
از پدرم شنیدم که چون تا بن مشهد منور رسیدم و زیارت امامین را
امام علی نقی و امام حسن کردی علیها السلام کردم و بسبب اینستم و بسبب اینجا

یکی که

یکی نقی بسیار مالیدم و بسبب اینکه دستغافه ردم و صبح بطواف و زیارت
حاجه را شستم و غسل زیارت کردم و اینقی که داشتم بر آب گرم و متوجه
مشهد شدم که زیارت کنم بقا و رسیدم چهار سوار دیدم که می آیند و چون در
حوالی مشهد جمعی از شرفا خانه داشتند مکان کردم که مگر آنجا باشند چون
بمن رسیدند دیدم که دو جوان شمشیر بسته اند یکی از ایشان خطه زنده
و یکی بری بود پاکیزه وضع که نیزه در دست داشت و دیگری شمشیری حال
کرده و فرجی بر بالای آن پوشیده و تحت الحنک بسته نیزه در دست داشت
قرار گرفت و تم نیزه را بر زمین گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ
ایستادند و صاحب من هم در میان راه مانده بمن سلام کردند چون جواب
سلام دادم فرجی پوشش گفت خدا داد می نوی گفتم بی گفت پیشانی
تا به چشم چه چیز ترا در آزار داده و مرا بجا طعنه رسید که اهل بویه اخترا از
بجاست میکنند تو غسل کرده درخت را آتش زده و عابد است منم و ترا
و اگر دستش تو زبده بهتر باشد درین فکر بودم که دوتا شده مرا طرف خود
دست بر آن جرات نموده و شمشیر چنانچه برده آمد و راسته بر زمین
قرار گرفت مقابل من شمشیر گفت **اَفْلَحْتَ يَا اسْمَاعِيلُ** من گفتم **اَفْلَحْتُ**
وَاَفْلَحْتُ در جواب فرمود که من مرا چه سود و باز همان شمشیر که مرا گفت که
حلاص شدی و دستکاری یافتی گفت **اَلَمْ يَكُنْ** من را آن درگاه پیش پادشاه
امام علیه السلام را می شد و من در راه پیش من رفتم و فرستادند مرا که پیش من گفت کرد

گفتم هرگز از تو جدا نشوم باز منم که بر کرد مصطفی تو بر کشتن است و منم که
حرف را ادا کرده ام پس شیخ گفت ای اسامی شرمندازی که امام دوازدهم بود
بر کرد و خلاف قول ادیبی این حرف در من اثر کرد پس ایستادم و چون قدی
دور شدند باز بن حلقه شسته فرمود که چون بهنگام پیش سست تر او
طلبیده و بتو عطا می نماید که از دهری قبول کن و بفرزاده رضی بگو که چندی در با
بعلی بن مومن خوب که من باو سفارش می کنم که هر چه تو خواهی به من در بیا
ایستاده بودم که از نظر من غایب شده و من تا سبب باز خودم صاف می کنم
نشستم و بعد از آن بنشیند بر کشته و اهل شهر چون مراد شده گفتند حالت
از اراک گفتم نه گفتند هرگز با کسی چکی و تراعی کرده گفتم نه اما بگوید که این سواد
که از اینجا گذشتند و دید گفتند از شهر فاباشند گفتم از شهر فاباشند
امام بود پرسیدند که آن شیخ با صاحب چه می گفت صاحب فرجی گفتند
را با و نمودی گفتم بلی از او شنیده و دوره کرد پس ران مراد کرد از اراک
عراجت می نمود و منم از دست اشک افتادم و ران و دیگر را گشودم اثری نماند
و درین حال خلق بر من هجوم کردند و بر امان مراد پناه کردند و اگر اهل شهر احوال
می کردند در زیر دست و پناه فرقه بودم و فریاد و فغان مردمی که ناظرین انبیا بود
رسیده و آمده و با و را رسیدند و رفت که واقعه را بنویسد و من بن بجا مانده
صبحی جمعی مرا من بیت کردند و دو کس همراه کردند و برگشتند و هیچ دیگر برگشتند
رسیدیم ویم که خلق بسیار بر سر من جمع شده اند هر که می رسیده از او است

باز می رسیده

میر رسیدند و چون ما رسیدیم و نام مرا پرسیدند و شنیدند و بر سر من هجوم
کردند و رضی که تا اینجا نرسیده بودم پناه پناه کردند و فریاد و فغان مردمی که ناظرین
گفتند که سید رضی الدین با جمعی رسید و مردم را از من دور کرد و ناظرین انبیا
بود صورت حال را ببیند و فرستاده بود و ایشان را خبر داد که مراد کرده بود رسید
فرمود که این مردمی که میگویند شفا یافته نومی که اینهمه عوفا درین شهر انداخته
گفتم بلای از آب نیز آمده ران مراد کرد و چون زخم را دیده بود از
آن اثری نماند صاف می کشش کرده و سپس شش شد و چون بگوید آه گفت و نیز
طلبیده گفت از مشهد اینطور نوشته آمده و آن شخص میگوید تو بودی
زود من خبر برسان و مراد بگوید خبر است آن و نیز که قوی بود رده گفت که این مرد
برادر من و دوست من اصحاب من است و نیز گفت فقه را بجهت من نقل کن
از اول تا آخر آنچه گذشت بود نقل نمود و نیز فی الملک بن بطلب اطباء و و احاط
شدند و چون حاضر شدند فرمود شما خشم این مرد را دیده اید گفتند بلای رسید
حسب می گفتند برین اما اگر نماند شکلی که بریده زنده ماند پرسید که زنده ماند
بیز و تا چند گاه آن شخص خشمش بهم آید گفتند آقا دوماه و لیکن در جای آن
سینه خواهد ماند که از اینجا مورثه باز پرسید که شما چقدر زنده شد که زخم او را
اید گفتند امروز دهم است پس در زانویش را چسب طلبیده ران را برین کرد
دیدند که بایان دیگر اصلا تفاوتی ندارد و اثری بسجوه از آن گفت زنت زنت
یکی از اهل بیت که از صفای بود صیحه زد که گفت و الله هذا من عمل المسیح یعنی بخدا قسم

که این شفا یافتن میت مگر از مجرای مسیح یعنی مسیح بن مریم و زکریا
چون علی صبح یک از شفا یافتن میت من میدادم که عمل گیت و این خبر بحلیف رسیده
و برتر اطلبیده اوم اما خود بخودست خلیف برود مستقر افرموده گفته را
بیان کنم و چون نفس کردم و تمام حس سیدم خادی را فرموده که گیسو کردن
و بنار بود حاضر کرده مستقر کن گفت که این مسیح را فقط خود کن من گفتم
چند را از این قبول میت را من کرد گفت از که پیشتر گفتم از که این عمل
اوست زیرا که او افرموده که از ابو جعفر بنی قبول کن پس عطفه مکرده
بکریت و صاحب گفت الغه میگوید که از اتفاقا است نه اینکه روزی من این
حکایت را از برای جی نقل میکردم چون تمام شده دانستم که یکی از آن جمعی
الیهین محمد بن اسماعیل است و من او را شنیدم ختم از این اتفاق تعجب نمیکنم
تو را آن جرئت را در وقت رخساره بودی گفت نه در آنوقت که بخت بودم ملی
در حال صحت دیده بودم و مو از آنجا بدون آمده بود و اثری از آن زخم نبود و پسالی
یکبار بعد اومی آمده و بمره میرفت و مدتها ماند و میگفت و تا سفت میبود و آن
آرزو در آنجا میگفت و یکبار دیگر دولت نصیبش شده و آنچه من میدانم چنانکه
تبارت ساره را دریافت و درین حرمت از دنیا رفت و **حکایت دیگر آنست** که
صاحب گفت الغه رحمه الله تعالی میگوید که حکایت کرد از برای من سید باقی این
عطوه علوی حسنی که برهم عطوه زیدی بود و او را عرض بود که ابا از خدا جس عاجز
بودند و او از ابا پس آن آرزو بود و منکر بود و سیل باد از جانب ابا میامید و مکر گفت

که من نقد حق شما میکنم و بنده شما قابل نیستیم تا صاحب شما سیدی بناید
و مرا از این روشی بخت نداده اتفاقا شبی در وقت نماز صحن ما بهیج بخت
بودیم که فریاد پدر را شنیدیم که میگوید بخت بد چون به تندی بنزدش
رفتیم گفت بویید و صاحب خود را دریا بد که همین لحظه از پیش من بدون رفت
و ما هر چند دیدیم کس را ندیدیم بنزد او برکشیدیم که پرسیدیم که چه بود گفت شخصی بنزد من
آمده گفت یا عطوه من گفتم تو کیستی گفت من صاحب سپهران توام آمده ام که ترا
شفا دهم و بعد از آن دست دراز کرد و موضع الم من دست ما بیدار من
بجز کلاه کردم از آن گفت ندیدم و ده تهای دیده بودند تا بود با قوت
و توانایی زنده کافی کرده و من از غیر آن سپهر از جی کشیدم این قصه را پرسیدیم هم
همین طریق بی رازده و کم نقل نموده و صاحب گفت الغه بعد از نقل این دو حکایت
میگوید که امام علیه السلام در راه دمان و در راه حجاز و غیره با مبار دیداند که باره که
اند یا در مانگی درشته اند و آن حضرت ایشان را خلاص داده و بطلب خوف
رسیده و اگر خوف تطویل عیب بود و اگر میکردم و این بابی در کتاب **الحکایه**
و تمام الغه حکایتی نقل کرده و گفت که از شیخی که از اصحاب حدیث محمد
علیه بود و نا شناس احمد بن فارس اللادب بود شنیدم که گفت بعد از آن
و ظاهر که مشهور به بنی است بودند و بعد از آنکه ما می یافتیم و آثارش
و صلاح از ایشان ظاهر بود و از سبب شیخ ایشان پرسیدم از آن سال
بودی عزیزی که آثار زهد و صلاح و تقوی و فلاح از سیاهی او پیدا و ظهور گشت

سبب تشیع این است که بعد از کربلا که این طایفه با بهمن بن بخت رفت
در برکت تن بعد از مدتی که در تبعیض جاسی با او ای غاری از دقت
می شود و خوابش میبرد و بعد از بیداری از قتل اتری نمی پند و میگفت که چون
خود را تنها و یکس می یافتیم سر اسیر و در آن محراب و دم و چون قوت نمائیم
نایبیم و بگریستیم و در آن حریت و اضطرابی بنده و غم بنظم انداخته
آن خدمت زمینی دیدیم که در سببی و فرقی و طاعت هم از اینست میزد و در
فقری سینمود ما خود گفتیم که در این بابیه هوناک این دشت بهر و این فقر
رینعی که از سبکس نام داشت نش نشیند ما چه طوری جایی باشد که نتواند بود
تا بعد از فقر رفیق دو جوان سفید پوش سلام کردم و جواب مصواب نشیند که در آن
و گفتند بنشین که خدا را با تو نظارت و عزت تو خواست و یکی در فقر
و بعد از خطا چون آمده گفت برخیز و مرا بر روی فقر بر دهنه طرف نگاه کردم بان
خوبی عارفی تو می بینم بر صفر رسیدم برده او بخفته بود برده را در دهنه مراد
صفت کردند و در میان صفت تحقی دیدم و در روی تخت جوان خوش روی خوش
موی خوش لباس خوش می و ده تکیه کرده بود و بر بالای سرش شمشیری درازی
او بخفته و از نو روی او آن خانه جهان روشن بود که گفتیم که ماه شب چهار
طالع شده است سلام کردم از روی لطف جواب داد و مهرانی نوید
میدانی من کیستم گفتیم و الله که فیدانم و غنیش نام فرمود که من قایم آل محمد علیهم
استم منم که در آخر آن زمان خروج خواهد نمود و با این شیشه که می بینی زمین را

صلی و راستی بر خواهم ساخت چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد من چون این کلام را
از آن خورشیدم سجده افتادم دردی برخاک میالیدم فرمود که چنین کن
و سر از زمین بردار و چون سر بر شستم فرمود که نام تو فلان من فلان است و از من
گفتم راست فرمودی ای مولای من گفت درست میداری که بخانه و اهل خانه برکت
گفتم بل مایستی فرمود که خوبست که اهل خود را بهدایت بشارت اهل خانه
دیدم و شیشه ای با این که بگوید آتش رست بخادم کرد خادم دست مرا گرفته
و کیسه از زمین داد و مرا از فقر بران آورد و اندک راهی با من آمد و چون نگاه کردم
منار مسجد و دفاتر و خانه دیدم از من پرسید که این موضع محل راستی است
گفتم بل در محالی شهر ما می است که از آن آید میگویند این بان میثا گفت بل
اسد آباد است سلامت بود و چون گفتند شد رفیق خود را دیدم و چون
کیسه را کشیدم و چهل دینار با پیچاه دینار بود و از برکت آن با فقیر رسید
دیناری از آن زرد خانه ما بود و جزو برکت بابا بود و تشیع از برکت وجود او
در سلسله طایفه قیامت خواهد ماند **دایفا جهان کن** بابیه از پیچاه
ابراهم بن اسحق طالقانی رحمه الله نقل کرده که او گفت از ابو القاسم
علی بن احمد کوفی شنیدم که گفت حدیث کرد مرا از وی او گفت از وی در کوس
ج در طواف بودم و در شوط مصفح نظم عجیب افتاد که حلقه زده بودند و در آن
سیان مشک بود بر روی طواف را تمام کردم و بخدمت رفیق جوان خوش روی
دیدم که بفضاحت و بلاغت و خوشش کل می و ادب و تواضع و حسن سلوک

تا آن روز ندیده بودم و خوشترم که باه سخن گویم و سوال کنم مرا منع کردند پس دیدم
که این گیت گفتند فرزند رسول خداست هر سال یکبار در اینجا بیاید می شود
و ساعتی با خواص و اصحابش صحبت می دارد و لحظه بعد می خردم و گفتم یا سید
آیتنک مستتر شد از نشانی هدایه الله یعنی نیز در آمده ام مطلب
در راه نایبی مرا راه بنا چون بدایت کرده است حق تعالی ترا سکنی بر داشته
مرتب من را و یکی از حضار پرسید که بنویس چه خبر داد گفتم سکنی بود گفت
بنا چون می خردم شش از طلا بود پس برخواست بمن رسید و فرمود حجت بر تو
نماست شد و حق بر تو ظاهر گشت و ناچیزی از تو در شد ایامی شش ماهی
گفتم نه گفت منم قیام آل محمد و منم آنکه زمین را چنانچه از جو پرست و باشد از
عدل بر کنم هر که عالم از حجت هدای عالی می باشد و حق تعالی هرگز مردم
بی را بهیلا و نام میگذارد و این حرف امانت است از من نخواهی گفت از آنکه
بهرادران و کسی که اهلیت شنیدن آن داشته باشند و از این حق پنهان
و چون گفته کردم اورا دیدم و قطب الدین را دندی رحمت الله در کتب خارج از
ابوالقاسم جعفر بن محمد قولی روایت نموده که گفت در سال سیصد و بیست و هفت
که آن سال است که قرامطه حجر الاسود را بجای خود به چشم چه در کتب
دیده بودم که البته معصوم و امام وقت از اینجا می گذشت می کند چنانچه
زنان حجاج امام زین العابدین علیه السلام را در کتب دیده بودم و آنجا که
معصوم صاحب آنکه از خود قطع کردم و دانستم که آن مطلب می توانم رسید

هشام نام شخصی را نایب خود کردم و عزمه داشتی نوشتنم بهر آن خادم و در آنجا
از مدت عمر خود پرسیده بودم و اینکه آیا درین مرض از دنیا می روم یا نه
و با او گفتم التماس آنست که بعد کنی که هر که که چینی که حجر الاسود را بجای
خود گذاشت این رفتار را بدین منی و بعد از این امر بفعل آری این هشام
گفت چون بکه رسیدیم دیدم که خادم بیت الحرام عازم آنست که منصب حجر باشد
مبلغ کلی چند گفتن قبولی کرده که مرا در آن ساعت در اینجا بماند کسی را
با من همراه کردند که از من خبر را بیاورد و از دعای خلق را از من دفع نماید که هر چند
فوج فوج و طبقه طبقه و طایفه طایفه از پرستی که آمدند و خواستند که حجر را به
جای خود نصب کنند حجر بسیار زد و مضطرب میشود و هر چند که می کنند و می کنند
تا آنکه جوابی نگویم کون خوشش روی آمده و حجر را به تنهایی برداشت و بر جای
گذاشت و حجر بسیار لرزید و او حجر را بر جای خود محکم ساخت از میان خلق
پرسید آمد و من از جای خود جسته و چشمم پرده بسته بود و خسته سر و لبش نهادم از
کثرت از دعای و او همه آنکه می آید از من غایب شود و بسبب دور کردن مردم از
خود و چشم برداشتن از او نزدیکی بود که عقلم زایل شود تا آنکه آنکی هجوم
خلق گشته و دیدم که ایستاده و بمن مشتقت شده فرمود که رفیق آمده چون
داوم بی آنکه گفته کند گفت که درین مرض بر تو خفیه نیست و آن امر از تو
از آن چاره نیست در سال سیصد و هفت و هشت در واقع خواهد شد
و مرا گذاشته روانه شد و مرا از دست و پیشت از زبان از کمارفته طاقت نداشت

نه ایشتم تا از نظر غایت به خبری از القاسم رسانیدم و ابو القاسم تا در آن سال
 زنده بود و در آن سال **شیخ** میفرمود که بعضی بفر خود احتیاج نموده و منتظر بود
 تا بهار شد و یاری که بهی و ترش آمدند گفتند مهترهای تو داریم و گوشت تو
 آنقدر بایست گفت از چنین است و عده که بن داده اند رسیده و مر عبد الله
 امید کجاست نیست و در آن حرفی بر حجت حق واصل شد **و آن حضرت را علیه**
السلام دو غنیمت است غنیمت صغری و غنیمت کبری و ملکای که نزد گشته
 در غنیمت کبری بوده **و غنیمت صغری** که مدت آن هفتاد و چهار سال بوده
 و بعضی از خلق شیعیان **بجز** **امام علی** **السلام** میرسد و اندک و سیل مشکله
 خود را میسر رسیده اند و بعضی را که آن دولت میر بود بخدمت و کلامی آن
 میر رسیده اند و سیل و حاجات و مشکلات خود را برایشان عرض میکردند
 و ایشان **امام علی** **السلام** عرض می نمودند و جواب میگفتند و این مدت
 نام آن حضرت گاهی به **ح ۴ م ۴** و گاهی به صاحب و حجت و قائم و مدعی
 تفسیر می نمودند و **احمد بن حنبل** است و تا آن حضرت **نموده** **و حجت**
استبانه نیست و ملکات امام را نا حیه مقتدره میگفتند و در احادیث متواتر
 از تفسیر بنام و گفتند آن حضرت پیش از ظهور آن حضرت و نام و کلامی که
 و توفیقات و علی **السلام** که بجز این خود نوشته در کتب معتبره مذکور است
 آنچه که توفیق است که بعضی حسین بن منصور حلاج مرید آمده و نسخ آن
 کتاب تریب **الاسناد** علی بن الحسین مسطور است و از ابتدای ولادت

تا در آن غنیمت اول حکایت غریبه و معجزات عجیبه ظهور یافته و بسیار
 شیعیان و موالیان بخدمتش شرفشده اند و در کثرت القه و حصول الهمة
 اكمال الدین و خیر الی و غیره و بعضی از آنها که بعد از آن کتب رسیده اند **و از**
ابن محمد مکتب مذکور و مر بود است از ابو الادیان نام شخصی از موالیان گفت که
 بخدمت ابو محمد علیه السلام رفتم و ساری که وفاتش در آن بود نامه چند نوشته
 بمن دادند و این نامه را بعد از این بر فربا و تو با نژده روز دیگر این شهر
 خواهی رسید و آن روز رحلت من است گفتم یا سید و مولای خود چنان
 عطا و ملاذ ما که خواهد بود فرمود اگر همین طلب کنی او قائم با هر است بعد از من
 و میبست او را منع کرد از آن و دیگر چیزی پرسید و نامه را بعد از این بر دم در روز
 با نژده هم به سر رسیدم در وقتی که مردم بجهت نماز بر آن حضرت جمع شده بودند و
 برادرش جعفر را دیدم که مردم تضرعش میکردند و فراموش شده بود که در آن
 گفتم با وجود گفتم اگر امام این است پس امام باطل باشد چه او را مشغول بتریب
 غنیمت رسیده ام و قمار با خیر و مع هذا به نزد او رفتم و سلام کردم که شاید چیزی
 پرسد هیچ گفت و چون اراده نیت نماز کرد دیدم که کودکی که مذکور گفتم
 سوی گشت و دندان جدا شده پس روی جعفر را کشید و گفت یا عم باز پرس
 من بر پدر بهماز اولایم از تو جعفر با بکنت متغیر پس رفته آن کودک است
 خلق کرده بر امام نماز کردند و چون از دفن علی **السلام** نه رو بمن کرده گفت چو
 نامه که آورد و بسیار دادم و با وجود گفتم و نشان ظاهر شد و میان مانده است باز

بنزد حضرت و دستم در گردن و ناری بود یکی از حاضران که حاجت و شایسته
 که آن کودک که بود که در غایت تقدیم نمود گفت بخدا که هرگز او را ندیده بودم و نمی شناسم
 و این بود که جمعی از قوم رسیدند و از امام پرسیدند و چون خبر فوت او شنیدند و
 بعد از آن افعال پرسیدند که جانشین او کس است و چه جعفر کردند آن قوم
 تعزیت و تسلیت نمودند عرض داشتند که با ما مصلحتی مال نیست و ما همگوشه
 اند و همه با کرده بغزایید که هر نام و همه از کسیت و مال چند است تا آنرا تمام
 برخواستیم حاجت می افشاند و می گفت میخواستند که از غیب خبر دم بخیزان
 روزگارشند که چه بایدشان کرد خامی چون آنده گفت ای اهل قلم ما بشما نامه
 ملان و علان است بهمانی در دو دوازده دینار است و ده دینار دیگر مطلقا پس
 نامهارا بهمانی در دست خادم دادند و گفتند که او ترا به نزد ما فرستاده است
 امام است ابواللایان را محقق شد آنچه از امام شنیده بود و فی الحال خبر نزد
 معتقد رفته احوال روی عرض کرد معتقد خدام خود را فرستاده صیقل گیر را گرفته
 بودند که کودک را نشان دهد صیقل نکرشده گفت من خادم نام حال کودک را عرضی
 داد و همان روز خبر فوت یحیی بن خاقان رسید که به بنیام کرده خبر فوتی نام
 بعبره رسید و خبر دیگر که از این قسم خبر با وراثت بجز در مانده از کثرت و شکست
 کردند از دست ایشان مخلص شد الحمد لله رب العالمین و ایضا در کتب مکتوبه
 مشهور است که بسند صحیح در همان هفته که امام علیه السلام از دنیا رفته بود که جمعی از
 تجار قم و جبال و غیره را رسیده بقاعده ستره مال بسیار آورده بودند و خبر از فوت

آن حضرت نه اشتند و از نایب و وراثت پرسیدند و در پیش حضور ایشان
 دادند و چون خبر حاجت ایشان شنیدند دیدند که با خواهنده و سزنده بر سر خط افتاده
 تجار را به هم گفتند که این صفت امام نیست یکی گفت مال را بجهت صاحبش
 باز پس باید برد و یکی گفت خبر کنیم تا به پیغمبر می شود یکی گفت خبر کنیم تا این
 باز آید و او را یکبار دیگر دیده ما او در قفس پرینیم و او از عاقلش اینجا که باید
 خبر یا پیغمبر برین قفس آورده اینجا مانده تا بر گشت بر سلام کرده گفتند یا
 حاجتی از شیعیان شناسیم و هر یک بر این حاجت می آیم سوا این شایسته
 و هر بار بابی محمد علیه السلام تسلیم میکردیم این نوبت چه کنیم جعفر گفت از برای
 من بسیار گفتند خبری دیگر مانده که عرض کنیم گفت که بگویند گفتند که هر یک
 دیگرین را از کسیت و خبر دیگرین کرده و همه میگویند و عرایض میگویند و هر بار از
 میگفت که تمامی مال اینقدر است و از هر کس هر چه میبوسد و نام میبرد و نام
 صاحبان عرایض میگفت حتی نقش خاتم بر شخصی را شناسید بقاعده او
 علی غایب مال حاضر است جعفر گفت دروغ میگویند و اقتراب را بر آورده میگویند
 هرگز از غیب خبر نمیداد تجار بهم گفته بودند و بر سر گشته باز داشت گفت
 مالی که بجهت ما فرستاده اند و در ادای آن چه تا می دارد گفتند ما کلامی
 نیستیم که بدینهم الاعلام تا که عرض کردیم اگر تو امامی بر تو غنی نیست نشان
 هر یک از اینها و بگوشتن مال از ما منت نه و الا بفرماندار ما دارا صاحبان کنیم
 چنانکه می آید تا ایشان هر چه خواهند کشند و خبر بخدمت خلفه رفت از تجار

شکوه نمود خلیفه تجار را طلبید که گفت چرا مال جعفر میدهند گفتند
 دولت خلیفه مستدام باد ما جمعی تجاریم لو بکالت جاعتی چیزی آورده ایم
 ما میریم بایکای اعیان دولت بدسیم و ابو محمد علیه السلام را عادت بود که
 مال را بطریق مذکور میکرد خلیفه پرسید که چگونه میکرد و عادت آن
 بود گفتند میگفت تمام مال چند است و هر کسی چه داده و دانش چیست
 از کثرت و نفقش هربری که برگذاست چه چیز است چون چنین میکرد
 مال را تیم میکردیم اکنون اگر این بده بده او عمل کند منت داریم و آنرا
 در ایام جهان مال میرسیم جعفر گفت ای ایها المؤمنین اینها برادریم اقرا
 میکنند و علم عیب بوی نسبت میدهند خلیفه گفت ایها رسول الله و ما علی
 الرسول الا البکغ المبین جعفر لازم شده و تجار گفتند عطف
 باد التماس خادمی داریم که ما را از این دربانان بگذراند و از این دیار برون
 خلیفه نصیبی همراه کرد تا تجار را از محلی خطر گذرانند و برگشت فی الحال
 خوش گفتگوی پیدا شده نام یکیک از اکیان را گفت گفت بشتابید
 مولای خود گفتند مولای تو بی گفت معاذ الله من یکی از بندگان مولای
 و از بی او رفتن بحدت ابو محمد علیه السلام رسیدند خادمی دیگر برون آمده خدمت
 داخل شدن و او تجار گفتند چون بفرماند ابو محمد علیه السلام رفیقیم بچه ای که
 محمد در مینه قدرت دوست که مولای خود قایم را علیه السلام را دیدیم بر کسی
 نشسته تو گفتی که مگر ما بر دست که طالع نموده و عابد سزای برپاشیده بود

و سلام کردیم و جواب سلام را با حسن و بهی و او پیش نمود و بعد از آن
 فرمود که تمامی مالی که با شماست فلان مبلغ است فلان چند و فلان چند
 داده و یکیک نام برد و هر چه داده بودند گفت تا چنانچه بود همه را و نصف
 نمود و در آخر از اولاد و فرزندان هر یک پرسید و آنچه با ما بود و آن سفر از
 دو باب محاسبه دیگر با هر یک را نصف کرد و با نجات افتاده شکر الکی بجای
 آوردیم و حق تعالی را بران نعمت شکر کردیم و سجده کردیم و زمین را بوسیدیم و بعد از
 آن هر چه میخواستیم پرسیدیم و هر شکلی که داشتیم عرض نمودیم و هر چه
 بر وجه صواب شنیدیم پس با او نمود که دیگر مال را با ما بیاوریم و در بغداد
 بستان ما داد که مال را بعد از این تسلیم او کنیم و فرمود که تو فیقات خود
 او خواهد بود مال عمل خواهد نمود یکی از رفیقان ابو العباس محمد بن
 حریری بود از اهل قم و گفتی و حوطلی با و عطا فرمود ما و گفت که انظرو
 الله انتم و او در راه نزدیک بعد از آن بر حمت نهادند و بعد از آن
 مال را به بغداد بجا نه آن شخص میری بزند و نزد او تو لقیات حبس
 میبند و علامات و دلالت بر دست انفس ظاهر شد ما بطلب
 صاحب یکی از ایشان نامش عثمان بن سعید عمری بود و بعد از او پسر
 ابو جعفر محمد بن عثمان وکیل بود و بعد از او ابوالقاسم بن روح و بعد از او
 شیخ ابوالحسن علی بن محمد السمری و هر یک از ایشان ما بطلب قایم علیکم
 علامات و دلالت ظاهر میگردد و این در کتب مذکور از پیشین ما و ازانی

روایت نموده اند که او گفت مقتضای طلبیده و در دیگر
 همراه نموده نموده بود پس سوار شدند و سر را کشیدند تا زنده بماند
 رسید و خانه حسن بن علی را فرستاد و گویید که او فرستاده و هر که در آن خانه
 بر میسد از کوکب در بخت سواران به نزد آورید و ما به تحویل جان بخواهیم
 زنده در و ما هم آوردیم و گوییم که کسی بر آن مرد و چون در خانه رفتیم
 دیدیم در پرده دیدیم که بر در آویخته بود مردی در رفتیم در آنجا ایستادیم
 داخل شدیم و در بایستی غبطه ما در آمد که در آن مرد را شخصی حیدری مردی الفارسی
 و نیاز استاده است و او با ملتفت نشد یکی از دو رفیق من که احمد بن محمد بن
 نام داشت قدم در آب نهاد که خود را با و رساند در آب غرق شده نزدیک
 بود که بگریخت دست دراز کردم و به دهن من از غرق شدن خلاص شد با ما
 هم پیش بود چون او کاری ساخت رفیق دیگر را بخاطر رسید که خدمتی بجای
 رساند و با در آب نهاد و بر بیاورد و رفت بعد از این رفیق اول و رفت
 تا من از آب نمرده چون آوردم مهدت در بر تن حال پس
 بفر خود افتاده فراد کردم و عزت از خدا و شما خواهم و الله که من بماند
 آمده ام و توبه کردم و از کرده پشیمانم اصلا ملتفت با و گفتگوی نماند و ما نماند
 رینا و آخرت برگزیدیم و به نزد مستقصد رفته آنچه دیده بودیم نقل کردیم گفت
 راز را بمانان دارید و اگر بخواهم کسی گفته اند کردن هر سه را نیز نم زنده کرد
 در خون خود می کشید و تا آن خلیفه زنده بود ما اظهار آن می کردیم و شما را

و ایضا در آن کتابها و دیگر کتب معتبره مسطور است و همان حدیث را می بینید
 و هر روایت ابی جعفر قتی از این نشان نقل کرده از ابن مهزیار که او گفت است
 نسبت یا پشته سج رفتیم با سید الکاشانی امام را دیدیم و توفیق فی ما فیتم
 تا آنکه شبی در وقت دیدیم که شخصی میگوید حق تعالی ترا رحمت زیارت
 است الله داده تهنه شب را کند اینده چون موسم حج نزد یک بود که
 سانی نموده بحرمین رسیدیم و به اعتکاف و عبادت میگذرانیدم و قطع
 میکردم تا روزی در طواف حوان میگردید دیدم دلم صحبت او را میباش بود
 کردم جواب شنیدم گفت تو از کجایی گفتم از امواز گفت این حصین را شنیدی
 گفتم او بلیک حق را اجابت گفت فرمود که رحمة الله خوش میگذرانید
 شبها در پرستش حق تعالی باز گفت علی بن ابراهیم هزار را میباشی
 گفتم آن منم گفت نشانی که از ابو محمد علیه السلام با تو بود چیست گفتم با منست
 بعلی چون آورده ما و او هم چون خط او را دید بهای های بکریست که بر تنی دراز
 گفت سلام الله علیک یا ابا محمد گفت کنت اماما ما خلا اشکاک
 الله الفزدوس **بیح ایاک الظاهرین علیه السلام** پس گفت این را
 بکل خود بر کرده کار خودب ز چون شب تا بکشد شود بر و شعب بنی عاکر
 مرا اینجا خواهی یافت و چون در آنجا بخدمت رسیدم روانه شد و من در محبت
 او صحبت مشغول بودم تا به غایت رسید آنجا فرود آمد و ما هم تا زب کردیم از
 آنجا رفیق تا یکوه طایف رسیدیم تا به صبح را از کردیم و سوار شده میرفتیم تا یکوه

شاهان

سیدیم برسیه که چه میبینی گفتیم تمل از یک می بینم و در آن خیمه که نور از آن
می نماید و دلم از دیدن او فرسج می یابد گفت آنست که آندوی اعدا داری و آندوی
مندی و حاجت هر حاجتمندی است پس رفتیم تا نزد یک تمل گفت فرود
که اینجا حل شکای شود هر مشکلی و دلیل میکرد هر بیماری و مهارت را بکار
گفتم تا قدری که گذارم گفت این حرم قایم آل محمد است که در دروازه اولی و
راطله را گذاشتیم درینم تا بهر چه رسیدیم گفت توقف کن و خود رفتی بعد از
آن مردن آمد و گفت خوش حال تو که مراد و مطلب خود رسیدی یا پس
مردن خنده برد جوانی دیدم بر روی بر دوشش بر روی نمی نشست و بر روی می کشید
باری چون ماه شب چهارده و کث و پشانی و کشیده بینی و چنان سیاه
و فرخ و ابروی مشکس در رخسار کم گوشت و درین استنش نالی بود چون شک
ناب و قدی نه دراز و نه کوتاه که عقل در صفتش کوتاه و حیران بود و خود در صفتش
عاجز سلام کردم به نیکوترین وجهی جواب داده فرمود برادران در عراق بجهت
گذشتن گفتیم در تنگی عیش جوانی در میان قوم فرمود غمگین یا بهنگین
شود و خواران عزیز شوند و عزیزان خوار گفتم یا سیدی یا سلاهی صاحب آلاء
در راه مطلب دراز فرمود باین مهربانم ابروی علی را نشدم از فرموده که حاجت
کنم یا قوی که حق تعالی بایست ناخشم گرفته است و لعنت کرده است و غری
وینا و آخرت و عذاب الیم انبیا تراست و مرا فرمود که ساکن باشم آلا در دنیا
و کوههای درشت تا حدود و حق تعالی توفیق را طاهر کرد و آنرا بر من موقوف گردانید

و من در توفیق ام تا آرد که مرا دستوری دهند و وقت فرج شود و من تمل
در آن کوه در خدمت آن حضرت در بودم تا مراد حضرت را دیدم که از آنجا میگذشت
و میگذشت و از دیدن بگریه و اهاواز رفتم و باین بغیر از علانی که خدمت من میکرد
بود و بجز خیریت ندیدم و باقی عمر در حرمت آن جده دوز گذشت و اینها در
معتبه مذکوره از ابو الحسن مرید روایت نموده اند که گفت در مجلس حسن بن علی
بن حمدان که ناصر الدوله لقتل بودم و بعضی امرنا حید را منکر می بیند
گفت زنه را منکرنا حید و آنچه میگویند مباحثید که آنرا من سهل میفرماید و در آن
در مجلس جم خود حسین حاضر شدم و در آن مجلس ف میزدیم و خودای
فنه زنه آن را منکر مباحث که منم حال تو داشتیم تا آنکه معاویه فرخ خلیفه
مشکل شد و هرگز با حکومت آن دیار میفرستادند اطاعت نمیکردند و ما او کار
بجدال می رسانیدند و مر اطلبیده لشکری بمن داده و بطرف قم روانه شد
و من در راه نصیب شد و مشغول بودم و دانی شکاری از من گرفته بود و
آن نهادم به نهی و در آن مشغول بودم و در آن مشغول بودم و در آن مشغول بودم
را ندیدم و هر چند بر می آمدند و می گفتند که در آن مشغول بودم و در آن مشغول بودم
عانه بسته و غری پوشیده و دوی خود را بسته چنانچه بغیر از خشنام
نمی شنود و خف مرغ در پا و مرا بی آنکه با مراد و کیفیت نام برد آندوی که گفت
یا حسین من گفتم چه میفرمایید فرمود و امرنا حید را سهل می فرماید و آنچه
اصحاب مرا از غم سال و من با آن غیرت و دلیری که از مسجکس فرستیدم

فرموده را بنظر نمی آوردم تبرسم و پیش جان درین اثر کرد که بر خود بزم
گفتم یا سیدم بر چه میفرماید جل و جان منت دارم و من بعد خلافت
سخن ابراهیم کرد نه بود چون بکافی که متوجهی بآن بر کسی با تو مخالفت نخواهد
هر چه از آنجا بهر نی حسن از آنکه من بعینه ایم با و بر آن در جواب گفتم
سمعا و طاعة فرمودم گفتم سلامت بر دستان ملک برگردانند
در عقبش که کردم در هیچ جهتی از ایشان جدا نماندم و در آنست که گفتم
در عقبش نشسته درین اثر کرد و من از آن خوف و ترس بلبش خود بر گشتم و چون
بهم رسیدم و از او در ملک ابدال بستم اهل قم باستقبال من بر آمد
گفتند سلامت داخل شو ما را با تو مخالفتی نیست و هر طریقی که دلت خواهد
سلوک کن و من مدتی در قم ماندم و در یازده بر آنچه که توقع داشتم از اسباب
و اموال بهرست من آمد تا آنکه عاصه ان و دشمنان بر بسیار ماندن من در قم
حسد بردند و در باب من تکلیف بر کوی کردند و مرا غزل کرده به بغداد طلبیدند
آمده اول سلام تکلیف رفتم و بعد از آن بجای خود آمده قرار گرفتم و یاران از
دور و نزدیک بیرون آمدند تا وقتی که جمعی کثیر از منزل من نشسته بودند و چون
عثمان غری و آمده و با بر سر بر گذاشته می آمد تا بر گشته گاه من بگریه و درین
مردم و مردم می نشستند و می آمدند و مرا دم بر دم چشم نهاده می شد و او از جای
حرکت میکرد تا آنکه مجلس خالی شد سر و پیش آمده گفت در میان ما تو نیست
گفتم بفرماید گفت آنکه در میان منم بر پیش نهاد سوار بود میفرماید که با وعده خود

دعا کردم

دعا کردم تو قسم بوجه و فاکر آن حکایت بخاطر آمده بر خود لرزیدم گفتم
السمع والطاعة پس بر خواستم دوست دار گفته بخوانه اموال بر دم بزم
آورده بودم از نطق و جوشش خس آنرا بعد کردم و هر چه قبل از آن مرا بود میدادند
که در مجلس آن تحقیق و تفاهل کرده بودم و در آنوقت بیاد آوردم و بنا بر پیوسته
و غرض منستم و تا من این حکایت را از عزم خود حسین شنیدم شک
و ترس از خاطر من رفت و از اعتقاد اول برگشته توبه و انابت کردم و بنا چینه
مقدسه و صاحب آن تفریب میجویم **و انصاف از آنکه** بخندمت آن حضرت
اندکی سوده نامیت از شایخ رزیده که پیشین اعدا از نقل کرده گفت که آنجا
بزیارت ابی عبدالله حسین بن علی علیهما السلام می رفتم و بعضی از اوقات آنجا
میانم شب آنجا بودم نماز خفتن کردم حوائی خوش لباس دیدم و سوده حمد
شنیدم و صبح با بسم از خانه بیرون آمدم و بکنار روات رسیدم گفتم تو
بگو میروی گفتم بلی گفت برو و در راه در پیش گرفت و من بر همه اشیاء
شدم و از پیش روانه شدم و با بر رسیدم و بعد از لحظه حوز را در عقب بخدمت
و بعد از زیارت در خدمت او مسجد سوار رسیدم گفتم این منزل من است
سوی بر خواسته دست بر زمین زد و برست گوی کند و آب ظاهر شد و وضو خشت
رسیده و رکعت نماز شب کرده بعد از آن نماز صبح و بن گفتم تو مردی پر
و عیانندی چون بگو بر کسی بر بفرمانه ابو طاهر را زنی او در کعبه و او از خانه
بیرون خواهد آمد دستش از خون قربانی که ریخته شده باشد خون او و خواهد بود با او

جوانی که گفتش این دین است مروده کید که در رخت مدون است بمن
و من پرسیدم که نام خود را بگوئی گفت محمد بن حسن چون بگفته رسیدم به خانه
ابوطاهر رفتم و در دهم پرسیدم کیستی گفتم سوده گفتم ترا بمن چه ربط دارد
چکار گفتم بیا می دادم ما دست خون آلوده چون می آم رسیده گفتم
سبحان و طاعت و دوی مرا بر سید و مرا برون خانه برد و از زبان کس کینه
برون آورده بمن داد و مرا نصیحت نمود و دست جوش من را بید آن صاحب
عصر الزمان است دین از برکت او پناه شدم احمد گوید مردم تا بود برین آگاه بود
و آن اعتقاد از دنیا رفت و آن کس را در افنی ساخت **و ایضا** از وی گفت
احمد الجعفری روایت کرده اند که در سال یکصد و شش برایت بت ایست رفتم
و سه سال در کجای بودم و بعد از آن روانه شام شدم روزی نماز صبح از من بود
بآبی رسیدم از محل بزیار آمدم و همایی قضای نماز شدم دیدم که چهار کس بر یک محل
سوار می نهند از دوی تعجب بر ایشان نگاه کردم یکی از آن چهار کس گفت از نا تعجب
و از خورن نماز تعجب میکنی مرا تعجب زیاده شد که در کجا علم بر احوال من پیدا
گفت دست منداوی تا صاحب زبان خود را به بینی گفتم چون دوست بدارم
اشا به یکی از آن کس که گفتم او را دلایل و علامات است گفت که در راه
ازین دو محل تنها با سمان رود با آنچه بر دست گفتم هر کدام که می شود علامات است
بیکدیگر محل سواران بلند شد از نظر من غایب شد و او را با اشاره کرده بود
جوانی که من گفتم کون گشته به جوی بود و در پیش من می ایستاده و مرا از کشته **و ایضا**

برای

نیکوئی که آن حضرت را دیده بود ابو جحجه غلی است یکی از شیعیان رزی با او داد
که بگفت صاحب الامر حج کند این عادت شیعیان بود این ابو جحجه پری بود از رزی
شیخ و او را دو سه بود یکی عابد صالح و دیگری فاسق و ابو جحجه از آن زرد
بغاسق هم داد حکایت کرد که چون بر نجات رسیدم جوانی دیدم که من کون خوش
روی و خوش لباس که پیش از او کس بدعا و تضرع مشغول بود چون دقت دادم
مردم بود بمن عفت شده گفت ای شیخ از خدا شرم نداری گفتم در چه باب است
و مولایی گفت حقیقت می بینند از برای آنکه میدانی و نواز آن زرد کس
شراب می خورد و حرف مفتی کند و تیر میسی که چشت برده و اشاره بیک چشم من کرد
و من خجل شده روانه شدم و چون بخواهم در چون نظر کردم او را ندیدم و از آن
روز آن خجالت یافتم و بر آن چشم من شمس شیخ الطایفه محمد بن القفال العنبد
روایت کرد که چهل روز تمام شده بود که در همان حبس فرجه به اشد دنا چنانست
و داشت که آن جوان صاحب بوده و او را نشناخته و اما آن حاجتی که از حکام
و لادست تا حال غیبت آن حضرت را دیده اند و در کتب مذکوره و در کتب
و سیر و احوال و حکایات ایشان معلوم است بسیارند و از انجمله در کتب
و کماله ابن ابی حنین استی اشعری نقل کرده اند که گفت اراده کردم که حضرت
ابو محمد ام حسن عسکری علیه السلام روم و سواک کنم از خلف صالح بعد از آن چون
بخدمت رسیدم و سلام کردم قبل از آنکه سوال کنم فیه بود که ای احمد بن محمد بن
حق تعالی از آن روز که آدم معنی را خلق کرد تا روز قیامت دوی زمین را بر گردان

جنتی خالی گذاشت و نخواهد داشت چه از برکت خجسته الله بلاء از این دنیا
رفع می شود و از برکت و حمد او ما را بن می آید و بسبب از زمین برکت خود را بر او
بس من گفتم یا بن رسول الله هرگاه چنین است حلیف و امام بعد از شما کیست
من این سخن گفتم امام علیه السلام برخواستند و بدون خانه رفت و مردی آمد پسری
روشنه است گفتی کوی او را بهر است در من سبکی گفت یا احمد بن اسحق
و اگر نه آن بودی که ترا نزد حق و حجتی او کرامتی و عزتی است این پسر را تو
مشنی خودم نام و کیت رسول الله است و این است که ملک زمین خواهد شد و زمین
از عدل و دوستی برخواهد که چنانکه از جور و ظلم پر شده باشد یا احمد حال این در این
حال خضر و ذوالقرنین است و الله که این پسر را نیست خواهد بود که از جای کن
نیاید در غیبت مگر آنی که بر امت و امام دانستن او ثابت باشد و توفیق
یافته باشند که دعا کنند و از حق تعالی تعجیل فرج او طلبند حرات نموده گفتم
یا مولای من هیچ علامتی هست که خاطر من الطینان یاید چون آن گفتم
پس زبان عربی بفرم و بفرم گفت انا بقیته الله فی ارضه و
المشرق من اعتدائه فلا یطلب اثرا بعد عین یعنی پسری
من حجت خدایم و باقی گذاشته خداوند در زمین او و منم که استقامت از
دشمنان خدا خواهم کشید و تو بعد از آنچه بچشم خود دیدی دیگر در طلب
و نه نه مباش پس من از خدمت ما بین ما بین علیا است فرغانه و شما
پسرون آدم ما بهر روی که در زمین می کشیدم و روزی دیگر باز صبح بخت فتم و سلام

و الله اعلم

و گفتم یا بن رسول الله سر و در خوشی من بسیار شد با آنچه منت نموده بان
بر من سنتی که در وجار است از خضر و ذوالقرنین کدام است فرمود آن طول
اوست یا احمد باز پرسیدم که یا بن رسول الله غیبت او دراز خواهد بود
من بود بخدمت من حتی آنکه از درازی غایب بودن او بسبب یاری از امام
باشند بر گردند مگر آنای که حق تعالی بدوستی ما از ایشان عهد و پیمان گرفته
باشد و ایان در دلهای ایشان نوشته شده و سرشته شده باشد و از جانب
موتیه باشند که بر اقصاء خود باشند یا احمد بن اسحق بدانکه این امر است از
امری خدا و سر است از امور غیبی کند آنچه بتو گفتم و پیمان دارد که
محمد این را نداند اما در درجه ما باشی در قیامت در اعلی علیین و موافق
با این حکایت حدیثی که جابر بن یزید جعفری از جابر بن عبد الله انصاری نقل
کرده که گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که میگفت بدستی که
ذوالقرنین بنده صالح بود از بندگان خدا و گردانیده بود حق تعالی او را حجت
و او قوم را بخدا دعوت نموده و امر بتقوی و پرهیزگاری و زود امتثال
برقرنش و دستها غایب نمود تا آنکه گفتند مرده و بعضی گفتند کشته
و بعد از آن ظاهر شد و باز رجوع بر قوم کرد و بران زن دیگرش زود حق
تعالی او را بکین داد و گردانید از هر چیزی بسبب از برای امر و کمش
مشرق و مغرب عالم رسید و بدستی که حق تعالی زود بایش که عابدی سازد
سنت او را و یکی از فرزندان من و حکم او را مشرق و مغرب بماند حتی آنکه

بود بگوید من کافیه غشوه بعد از ایمان پس اودار کردم و شغلی بماند
 ساختم و جواب را با بقی دیگران ختم و بخدمت احمد بن اسحق رفتم
 که از تحقیق کیم گفتند که او زماریت امام خود رفته بسجده و منم خانه اعم
 و استری که داشته بود سوار شده از بی او را می شدم و در منزل اول باو رسیدم
 پس که درجه حیالی گفتم بخدمت امام علیه السلام هر دم که سلسله چند مشکل
 دارم بپرست گفتم مبارک است و در کار دانه ای و در حجره گرفته رفته
 غسل بویه و زیارت کردم و احمد آبنانی بر عا در سجده برداشتن بنده تسبیح
 و تهلیل میکردیم و صلوات میفرستادیم تا در بخانه امام علیه السلام رسیدیم خادی
 برون آمد نام هر دورا برده طلبید چون در خانه رفتم امام را دیدم که در کنار
 صدف نشسته و بدست راستش سپری استاده که گویا ماه و بر دست
 الحال طالع شده سلام کردم و جوابی از روی محبت و اکرام دادند و احمد بن
 سبزه بن بناده امام کاخ را بخدمت و کلاه میکرد و در زیر هر سوالی جوابی
 پس بان سپ گفتم درین انبان هدیه های سالیان است در آن نظر کن
 و سرود اینها که رنی آید چه حلال بگرام مزوج شده است امام باو گفت
 تو صاحب الهامی حلال را از تو ام جدا کن پس احمد انبان را باز کرد و گوی
 برون آورد و آن سپه که سروران عالم را سر است با احمد گفت که این از
 فلان بن فلان است و در میان این سه دنیا رطل است یکی از فلان بن
 و عیب دارد و یکی از فلان و زود دیده و باقی گنبد را حلال خواستی

در راه

نام برده

نام برده و همچنین یکیک که چهار برون می آورد و عیب هر یک را آن بزرگوار
 و آنرا فرمود اینها هر دو بصاحبانشان رسان و بعد از آن گفت که آنرا که
 برست خود رفته و بافته که احمد آنرا برون آورد و آن خاد بقبول شد پس
 در زمین کرده فرمود مسایل خود را از بزم پرس که جواب بر درجه صلوات
 و چون من خواستم که عرض کیم صاحب علیه السلام ابتدا اموزه قبل از آنکه من بگو
 بگویم فرمود که چرا آن مخالفت کنی که اسلام آن مرد و تن نه طوعا بود و نه کره بلکه
 اسلام است آن طوعا بود چه آن مرد و از کا هنان نشینده بودند از اهل کت
 رسیده بود که محمد صلی الله علیه و آله مالک شرق و غرب خواهد شد و بخت
 قیامت باقی است و صاحب ملک عظیم خواهد بود برلع الله هر یک ملک شوند
 و صاحب حکومت گردند اطهار اسلام گردند و چون دیدند که سبزه صلی الله علیه و آله
 و ولایتی بایشان نداد و نمیداد و رفیقان هم برسانند و در دست عقیقه بگرد
 که از دستش میدادند و بزرگوار علیه السلام باید و چیز رسول صلی الله علیه و آله
 و آن حضرت یکیک را نام برده فرمود مردی آید و مرا خبر دادند و من بفرمود
 در دست خت چنانچه طلحه و زبیر هم با ابراهیم بن عثمان علیه السلام نیز معیت کردند برلع الله
 حکومتی بیابند و سعادت از رویی بیه مگردند و چون جواب مسایل من فایده شد
 با احمد گفت تو درین سال بر دست حق حوائج رفت و احمد گفت طلبید و ابو جعفر
 فرمود که در وقت حاجت تو خواهد رسید و احمد چون بگله ان رسیدت که در کت
 فونت می شد که از جانب ابو جعفر علیه السلام رسیدند گفت و منظر آوردند و در زمان

برگشته و این حکایت دراز بود و مختصر گویم **و نام آتشی که صاحب**
 را دیده و به شش سیده اند از کلا و غیره و کلا و توتیغات بجهت اینان بود
 آمده در آن کلا بها خصوصا در کتاب احوال الیقین و کشف الغو سطور است و در کلا
 اول از کلا و غری و پیشش که در بغداد بودند بجهت آن حضرت بر سیده
 و جابر و علی و عطاء و در آن اهل اموار محمد بن ابراهیم بن مزایار و از عاصم و از قمر
 محمد بن اسحق و از امدان محمد بن صالح و از ذری سبائی و از آنجا که تاسم
 بن علا و از نیش بود محمد بن خازن اینها همه و کلا آن حضرت بودند و پیش
 بر سیده اند از غیر و کلا از اهل بغداد ابو القاسم بن ابوالخیر و ابو عبد الله
 بن یحیی و ممد و طایف غلام ابوالحسن علی بن قاسم و احمد بن محمد بن کثیر و جعفر بن
 و از بنو حسن بن یارون و احمد و برادرش ابوالحسن و از اصفهان
 ابن ابی اوش و از حمیر و یارون و از قمر حسن بن نصر و محمد بن جعفر و علی بن اسحق
 و حسن بن یعقوب و از اهل فارس قاسم بن موسی و برادرش و برادرش
 یارون و صاحب الحفصه و علی بن محمد و علی بن اسحق و برادرش و ابو جعفر
 و از قزوین برادرش و علی بن احمد و از تاجیس و ممد و از شهر رورس خانی و از کابل
 مجروح و از ممد صاحب هزار و سیار و صاحب مال صاحب دقعه سیده و ابوالباب
 و از نیش بود محمد بن شعیب بن صالح و از فیصل بن یزید و حسن و برادرش
 و اینان همی و شمش علی و از مصره صاحب المودین و از کلا صاحب المال و ابو
 و حال و از فیصل بن ابو محمد بن وضا و از اموار حصه اینها و کلا سیده و کلا

آن حضرت را دیده اند و در کشف الغو غیر از حاجت مذکورین بسیاری را نقل کرده
 و از کلا و شعر و غیره و حقا للطلیل نوشته شده **و توتیغات آن حضرت**
که بنام جمعی بر آن آمده بسیار است و در کتب خصوصاً در آن دو کتاب مذکور
 از آن آورده اند و یابین عبارت که **بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد**
بن اعظم یا الله اجرا خوانک فیک فائک میت ما بینک و بین
سته ایام ناجح انک لا تؤملک احد یقوم مقامک بعد
وفائک فقد وقعت العیبه الثامه فک ظمود الابعدا ان الله
بعد طول الامد و قسوة القلب و الاستلاء الارض جودا و سیتی
سبعتی من یدعی المشاهده الا فز ادعی المشاهده قبل خیر
التغیانی و الصیحة و کلاب یفتی لا خول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم یعنی ای علی حق تعالی اجر برادران تو هر دو در آن تو برستی که
 تو تا پیشین روز دیگر پیشته نرفته نیست پس کار خود باز و دیگر که وصفت
 مکن که غیبت بزرگ پیش آمده و پدر و برادر تو حق تعالی است **و آن**
دست دراز و قسوت و کلا و بر شدن زمین از جود خواهد بود و دیگر که
پیش از ظاهر شدن سغیان در شسته آواز میان زمین و آسمان اگر گویش
او دیده ام دروغ گفته و افزا کرده است و حول و قوتی میت الا بحق تعالی تو یقین
سیاه اشک این اخبار و خبر یاب که قایم علی التمام را دیده اند اما ان غیبت که
که در کتاب نقل علی فی الامت سولانا علی سطور گشته که کسی خواهد در آن

آن کتاب را مطالعه نماید **توقیع دیگر است** که در آن مذکور است که از میان
 نه جمیع من الناس فعليه لغته الله یعنی کسی که نام برده در جمیع که
 جمعی از مردمان باشند در وقت لغت و دوی از رحمت الهی **توقیع دیگر است** که
 بعضی میگفتند وقتی ظهور خواهد کرد و بعضی قرار میدهند که فلان دردت که گذشت
 وقت ظهور است در نشانه خط مبارک آن حضرت بر آن آمد که کتب التوکلون
 یعنی در دفع میگویند آنها را که وقتی برای ظهور و خروج من است را میدهند و این
 علیست که نزد حق تعالی است و دیگر بر آن اطلاعی نیست پس از آن سبک
 باید بود و انتظار آن باید کشید تا آن وقت **توقیع دیگر** که استیجاب
 از محمد بن عثمان عمری آنها مس نمود که خدیجه او را برساند و سؤالی چند کرده بود
 جواب بگوید و آن حضرت بخط خود نوشته و رسانده اند و این نیز همان
 اما آنچه سؤال کرده حق تعالی ترا برادر است مدبر و هر ایت نماید از احوال
 از بی اهام و سپهر عمان و خربان ما با کما میانه حق تعالی و هیچ توفیق و ایت
 و جنبش نیست و هر که منکر باشد از ما نیست و حال او حال پسر فرج نیست
 علیه السلام و اما امر جعفر عم من و فرزندان او امر مردان و حیف است
 و انقطاع انشا میدن حرام است و اما الهای شما بقول منکم انزال الله که برای پاک
 شدن آن اصول هر که خواهد برساند و هر که خواهد قطع نماید و هر چه خداوند تعالی
 برساند باز آنست که شما میرسانید اما ظهور فرج که نزد و پسر رسد و آن حضرت
 حق تعالی آنرا که وقتی قرار میدهند و دفع کوایند اما اگر جمعی را که این است که امام

گفته اند

گفته اند که آن کفر و کفر است و اما آنچه گفته که هر چه بر ما سخت شود چه باید کرد
 بر چه کسیند در آنها به ایمان و در ادیان احادیث ما بر بستن که انما حجت الله بر شما
 و من حجتهم بر ایشان و محمد بن عثمان و پسرش کتاب است که کتاب نیست
 شده اند و اما آنچه از برای ما پسر هستند و در پی میکنند تا پاک و بی شبهه باشد نزد
 نیست و ابوالمطلب ملعون است و اصحاب او ملعون که قرارند باین که کج
 کشیده که من و بدان من از ایشان بری و پزارند و اما حسن بشیخ خود صیاح
 کرده ایم و در ایشان حلال است تا وقت ظهور اما بشما فی قوم که شک در
 خدا داشته باشند و اما اصحاب ایشان حاجت نیست اگر استقامت کنند
 اقا که کرده ایم و اینک بر سریده از چه سبب و علت غیبت نشیند که حق تعالی
 لا لیسکو عن اشیائهم ان تبدلکم تسوکم از آنچه باید پرسید پرسید
 از مردمان ما بنود که سبب ظالمی و طغی در کردن ایشان بنوده و لیکن وقتی که
 ظهور کند معیت سبب ظالمی و طغی در کردن من نخواهد بود و اما اینک پرسیده اند
 نفع یافتن من در حال غیبت مدبرستی که این شل نفع یافتن افتاب است در روز
 اگر چه در آن روز افتاب از نظر ما غایب است اما نفع آن بعالیان میرسد
 من امام از برای اهل زمین چنانچه ستارها آمانند از برای اهل آسمان و باید که
 سؤال از خبر ما می که لا معیشتی باشد مکنسید و در چهار آن تکلیف کرده اند
 کار داده و نه نماز که دعا کشید در تحویل قس که فرج شما در آنست از خداوند تعالی
 وقت حضور و وقت استیجاب و وقت و غیبت و مدت تحویل قس که آل محمد سید

و سلام من بر تو ای ابا اسحق بر هر که قانع باشد **و ایضا** از محمد بن عثمان
بن معین نیشابری روایت کرده اند که گفت هیچ آدمی نزد من از قیام آل محمد
که آن بی مقدمه در رسم بود الا بت در رسم و مراجعت من علی که این رسم
که باشد از مال خود بت در رسم داخل نمودم در ستادم بنزد محمد بن
دکیل تا حید بود توقیع از آن حضرت بحدیث رسید و قضی فیستاده بود
علیه السلام که با بقیه در می که از آن جمله در رسم از مال خود داده بهار رسید
آن شب که کردم **و ایضا** از نظر بن مسیح روایت که شیخ از ابان
چهار بار بویکل حید رسید و نام خود را فراموش کرد که بگوید توقیع
آن مبلغ رسید و نام آموز و نام پیر او در توقیع نوشته شده بود و در حق
او کرده بود **و ایضا** از سعد بن عبدالله بن محمد بن صالح روایت کرده اند که
عزیزه نوشتیم و طلب و عا کردم از جهت محبوس که در حبس بود و
بود در حق کینه ای که وقت وضع حملش نزدیک بود و توقیع بر او آمد که
محبوس را حق تعالی بخانه صید هد و در باب کینه هر چه خدا خواهد می شود
کینه در وقت وضع حمل و مات یافت و محبوس خلاص شد **و ایضا** از ابو
محمد بن علی الاسود روایت نمود که التماس کرد از من علی بن الحسین بن
بن بابور البقی که از ابو القاسم بن روح دکیل تا حید رسید و عا کردم که
از مولای من صاحب الزمان صلوات الله علیه در خواه که از حق تعالی نخواهد که
مرا وادی صالح نوکر روزی کند و من از او از جهت خویز من التماس نمودم

بعد از روز

بعد از سه روز توقیع بر من آمد که در دو باشد که حق تعالی علی بن الحسین را از زمری
سایک عطا نماید و بعد از او لادیم رسند و محمد بن علی بن بابویش بود که
از اعظم محبت من است از آن دعا بوجه آمد و اما در حق امام جعفر
درشته بود که **لکثیر الی هذا البیبل** یعنی او را فرزند می خوانند و **و اما**
علامت قیام قائم علیه السلام یکی آنست که منادی ندا کند در شب
بت در رسم و در صحن با رسم قائم آل محمد که الحق مع علی شیخ
دور آفر همین روز منادی شیطان ندا کند که الحق مع عثمان
و اقتاب در آفر این ماه بگیرد و ماه در نیمه این ماه و آن حضرت در میان
و مقام ظاهر شود و جبرئیل ابو ایمن حاضر آید و من خواهد از اطراف می بین
بخیرت او خواهد و با حق تعالی سید و سینه ده کس در نزد کبریا
حاضر آیند چهار تن از بزرگان عیسی بن مریم که از آسمان نزل کند پیام با خانه
کعبه و از بام نبرد تا آن بر آید و ادیب بنی علیه السلام و خفیه الکلبی بن
از زندان حسن بن علی علیه السلام و دوازده تن از اولاد ابا عبدالله الحسین
بن علی علیه السلام و چهار تن از کنگه و مثل آن از بیت المقدس و دوازده تن
شام و مثل آن از یمن و سه نفر از اندلس و مانند آن از عده ده تن از
بنی حید و چهار کس از بنی نثیم و دو نفر از بنی اسد و هفت از بنی قریظ
و چهار کس از اولاد هاشم و مثل آن از وسط هفت تن از بنی نضر و مثل آن
کوستان شش تن از حید و نهر و چهار تن از حیدستان و مثل آن

مانند آن از روی دوازده از قم و سیصد و ده تن از نواحی قم و یکین از مسلمانان
 و چهار تن از کرمان و یکس از کرمان و سه از سوادیه و سه از مرو و پنج تن از
 مسند و ستان و سه از غزین و سه از ماوراء النهر و سه تن از جیش دوازده تن
 از کوفه و چهار تن از مینا بوده و دوازده تن از سبیه و دارو و هفت تن از
 طوس و هفده طوس و سه تن از دامغان و چهار از خاور و پنج از کوه پاپ
 ری و چهار نفر از مصر و هفت نفر از شیراز و ده از طبرستان و سه از
 و چهار از کوس که این جمیع سیصد و سیصد و ده تن با شصت ظاهر و اهلین همه یکی
 و مال ندای یکدیگر کردند و امام علی علیه السلام حاضر شدند و پیشه داشتند و گوشتی
 در دست یکی از حسن بن علی علیه السلام نقش آن آتی و انوار خورشید
 و یکی از حسین بن علی علیه السلام نقش آن آنا مستحضر ذلک بالانوار
 الخافین روز پنجشنبه ظهور نماید و روز چهارم وقت نماز ظهر فرمود کند و انوار
 علیه السلام در کمر و زره حریفه ظاهر و در بر و قضیب پیغمبر صلی الله علیه و آله در دست
 سه علم همراه بر یکی نوشته که اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليکم
نعمتي و وصيت لكم الاسلام دينا بر یکی نقش شده که يوسف بن
و نجا نون يوسف كما نسيه مستظرا و بر يوم لا اله الا الله محمد
رسولا الله علي و آله و وصی رسول الله الحسن و الحسين
نح الله علی خلفه صلوات الله عليهم اجمعين و ساره نشان
 شده و چون از کوه راه می نمودن و لعل الحسین منادی او ندا کند که سپاس

و شراب همراه بر نهاده و سنج که موسی بن عمران همراه می داشت بر شتر بار شده
 در منزلی که نزد آئید حبشها از آن شکست روان شود و هر کس که از آن بگذرد
 سیر شود و هر که تشنه باشد سیراب گردد و چهل و شش و چهار پان را گفتند
 تا وقتی که به نجف و زواید و غصی موسی علیه السلام در دست لکها باشد و هر چه از آن
 ظاهر می شد در وقتی که با موسی علیه السلام بود به ارادت آن حضرت نیز می نمود
 از آن منظر آمده بلکه معجزات آن حضرت ابی علیهم السلام هم از آن حضرت
 ظاهر شود و مؤید باشد به حضرت از جانب الله و زمین از برای او نور دیده شود
 و کجایش را از برای او بیرون دهد و آوازه اش مشرق و مغرب
 و حق تعالی دین او را بر سبط گرداند و اول سبط که بر زمین آمد این باشد که
بقیت الله خیرکم ان کنتم مؤمنين و بعد از آن کعبه که آن
بقیت الله و خلیفه و حجتیه علیکم و سلام کند سپس بر آوا
 با شیطان که السلام علیکم یا بقیت الله فی الارض و روی زمین
 سجده می نمود و از واجب الوجود و در تنی و صغیری که نوده باشد آتش
 در دافته و بسوزد و علامات ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام فرج
 سفیانی است از جانب شام و یانی از یمن و گشته شدن سپهری لزال حجه
 میان رکن و مقام که نام محمد بن الحسن الزکیه باشد و از صادق آل محمد علیه السلام
 مردی که فاصله در میان قتل نفس زکیه و فرج قائم پیش از پانزده روز باشد
 و هم از آن حضرت علیه السلام روایت که فرموده که با می بینم که سفیانی صلوات الله

است و منادی او را میگوید که هر که سر مردی از شیعیان علی بارید او را هزار
درهم بدهیم و همیاید در سبیه خود غلبه و گوید این از آمانات و کوشش
بزنند و هزار درهم بگریزد و غارتان شمار آن روز باشد آن فرزندانی که از زنا
بهر رسیده باشند و از صاحب برقع که باشد فرزند که شخصی باشد از مردم شما از زنا
بهر رسیده برقع بزد و شمار ایشانند و شمار ایشانند تا آنکه قایم بر
علی سوار در غم گرفته نزل کند و رفع دشمن نماید و عدلش گوی مدینه بر آید
و هفتاد هزار حبشه در کوهها و بیابانها بقدرست حق تعالی جاری گردد که
شکر او را عتب بن ابی بنی باشد و چهل و نه سیل شک که او علیه السلام است
و در تمامی لشکر او محنت و در پیس و اسبق و غار باشد و هفتاد هزار از آن
در لشکر او ببلادت مشغول باشند و نماز با جماعت ادا میشود با
و آن حضرت بخلق محمد و سخاوت علی و حسن و شجاعت حسین
بنین العارین با خلق زندگانی سیکرده باشد سلام الله علیه **و دیگر حدیث است**
آن حضرت اگر چون وقت خروج شود علی که آن روز می جمعه باشد
بجود شفق استن از شود و از آن صدایی برآید که باو می آید آتش اقتل
اغذاه الله دشمنش بی گشته از طواف بدون آید و زبان فریاد
اخرج اولی الله فلا تحل لك ان تقعد بعد الان عن اعلم
الله پس طویر گشته میریزد و درست راست و سبک میل و درست چپ
و شعیب بن صالح پیش پیش و بوجوب که کرد اثبات حق آیات حکم

جبراً بعد از صاحب بدر جماعت مذکورین را باور سازد و چنانچه در خبر آمده که
بنین یکتا الفاجیه موت احرار موت ایتیم و دشمنان او که فی الحقیقه
و دشمنان خدا آیند بعضی بشنیده که موت احرار و بعضی ملعون که موت
ایض است بر آید جهنم میرفته باشند و این بعد از آن است که در ازده کس از
بنی هاشم دعای امانت کرده باشند هر یک خود را قایم نامیده و گفته
و بعد از آنکه صفائی ملعون که از اولاد عتبه بن ابی سفیان ملعون است و با
نیز که ملعون دیگر است هر دو در یک ل فرج سیکرده باشند آفتاب از مغرب
طلوع نموده و دجال ملعون ظاهر گشته و خلق بسیار تابع او شده و اگر وقت
طورش معلوم گشت اما در حقیقت چنانچه در کتب فرج مذکور شده
که بسند صحیح روایت کرده اند امیر المومنین علیه السلام خطبه خواند بعد از
فایز شدن از خطبه منبر بوده سلفی مشک آن تفقد فی بعضی
موجبان قهر است کرده پرسیده که ایام المومنین و جلال کی فرج خواهد کرد
آن حضرت فرمود که این غلبت که از امر مخفی است و شاید که در حق
باشد امانت نما و علامتهاست که همه بهم متصل است نوزت که در
داشتن نماز و در طرف شدن امانت و در طایع یافتن و طلال نخستین و دروغ
و افتر و در شوه خوردن و دست ساختن بنا را و فرود رفتن بین و دنیا و قطع
صله مردم نمودن و دایع هوا شدن و مشورت با زن کردن و سخنان را از عظیم
فرمودن و خون ریختن را سهل شمردن و در آن زمان علم صغیف باشد و به نظر

خسته گشتند و امر افراجه شوند و وزیر اعلام کرده و علی چنانست پیش کنند
و قراقرص را پیشه نمایند و ظاهر شود سنادت روز و مه و اگر در وجهی
سیکده باشند و سار را بلند شود و سار و سبج با کشته و اگر در وجهی
حلی و حلی بهر سار و بهتان شایع شود و انهم و طعنان دولت گیر و مصفا می ناز
در هم رفته و بهم پیوسته باشد اما در متفرق و از هم دور بود و نفق و صدا
سهل شمرند و خلاف معده را اسان گیرند و شریک باشند زنان باشند
در تجارت بجهت عرص بر دنیا و او از نای غافل باشند از این شوند
و کفیل بهات و دین قوم در بهترین ایشان باشد و از حجاب و غیره باشد و
تقصد از ایشان سلوک می باید کرد و تصدیق دروغ گزبانان باید نمود و کاذب
باشد و حاین این زنان بران مانند شوند و مردان بزبان تشبیه جویند و
بر مردان کفایت گشتند و زنان بزبان رعیت نمایند و زنان چون مردان
بر زمینها سوار شوند و در زمین بگردند و کله می دهند مردان می کنند از این
طلبند و گواهی رست را گوش گشتند و گواهی دروغ بکار آید و بی معرفتی
و علمی گشتند و فتوا دادند و عمل دنیا را بر علم آفریت ترجیح دهند
و اشیاء را نمایند و بپوشند و بپوش میثما را بر دلهای کرکان نیست
باشند و بپوش میثما پوشیده و دلهای ایشان از مردار و بدوی تر و از
تلمیذ باشد پس بر شمت که در آن قسم روزگاری حوز را از میان
بترین ممکن و موطنی در انوقت بیت الهه است و زمانی بیاید که

آلودن

از و گشتند و توطن را در آنجا پس اصبغین مانند بر حوضه گفت با امر الله
و حلال گشت فرمود و حال گشت که تصدیق او شقی است و گنبد نامیده
او سجد از اصفاان بران آید چشم راست ندارد و چشم چپش در پیشانیست
مانند ستاره سرخ لفظا کافر بر زیر آن نقش بر عری سرخ رنگ سوار
طی الارض سرعت نماید و چرخ که قدمش بر سر زمین فرود و او اگر با
او اولاد نیاورند و اصحاب طیبان و دیودان و آن ملعون با کلام طعام
و کرد و ناز را کرده و با و از بلندی که بهر باد است و شکم الا علی کوبه بقتیه
الله در حوالی تمام بر عقیده که آنرا قیق خوانند و در ساعت سیوم روز جمعه
بقتل آرد بعد از آن ظاهر کبریت کسی برسد که امیر المؤمنین آن کوام
فرمود و وقت مردن آمدن دایه الارض از میان صفا که انگشته می بینان
و عصای موسی اوست اگر آن خاتم را بر پیشانی مومن گذارند نقش خدا
ظاهر گردد و اگر بر پیشانی کافر گذارند خدا کافر حقا نقش گیرد و تا زمین
بکاف کوبه وای بر تو که نه بر مومن خطا کنی خوش حال تو ای مومن و سیدار
گر شل تو باشم فاقوز فخر اعظیما پس بلند کند دایه الارض سوزد
و خافقین باذن الله تعالی او را به سپند و اقارب را انوقت از
طالع کند و بعد از آن مسیح توبه قبول نشود و هیچ عمل بیایا نرود و بعد از آن
این آیه را خواند که لا تنفع نفسا ایمانا لکم تکرا است من قتل
او گشت ایمانها خیر پس فرمود که اگر آنچه بعد از آن خواهد شد سوال

که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بغیر از حضرت ادریس علی بن ادریس که در میان کوفت
این سیه را بخا بود و از صعصعه پرسید که معنی این کلام را نفخیدم و کوفت
مراد از دانه الارض انگشتی است که عیسی علیه السلام در پس او خاز کند و او در وقت
از غزوات و نه از فرزندان حسین علیه السلام و مراد از آنجا که از مغرب طلوع
هم آن حضرت است که از میان صفا بیرون می آید آن حضرت است که در میان
رکن و مقام ظاهر شود و او نیز آن حدیثی وضع خواهد نمود که احدی را بر احدی غلبه
کرد و گناهی نخواهد کرد کسی که توبه باید کرد و عملها برکت او مقبول است بپایان
تا در قبولش ظاهر گردد و چندین کس حدیث را به همین طریق نقل نموده اند
و این حدیث در باب سیه است پس خود از حدیثی که در روایت نموده اند که در روایت
رسول صلی الله علیه و آله چون از نماز فارغ شد برخواستند و آن شد اصحاب در میان
بودند تا بر رخا رسید در را بر زنی بر روی آمد گفت چه میخواهی یا ابی طالب
آن حضرت فرمود که یا ام عبد الله حضرت میدانی ما عبد الله را به پیغمبر عزت
او را چه می بینی در این حدیث کشف حجب بر ما بنمود و حدیث میکند و در حدیث
ناگفتنی میگویی رسول صلی الله علیه و آله دستم گفت که چنین باشی گفت بس در آید
چون داخل شدیم و دیدیم کسی را تعلیل نموده و نموده بود حرف میزدند بر زن ابی طالب
اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و آن ملعون گفت نشنیدی که الله
الا الله و انی رسول الله که تو این امر از من نه و از من نه و آن حضرت
همان وقت ناچار آمد و او را بر بالای درختی دیدیم که آواز بلند میزد میخواند

یا کون

یا کون گفت که حرف زن و از درخت بیز آید که حدیثی است پس ساکت شده و رسول صلی
حرف شنید گفت و همان جواب شنید و روز سیم آمدیم در میان کوفت
بود و او را میسید و چون او را از کلاف و گفتگوی سابق گذشت و رسول صلی الله علیه و آله
با کوفت اخشا پس از این دشنام مخاطبش ساخت این کلام که ترا هملتی
داوده اند تا روزی خود خواهی رسید و آنچه مقدّر شده از تو بعقل خواهد آمد و در هر روز
آن حضرت میگفت خدا این زن را از رحمت خود دور کند و اگر او عیبی بود بنما را
چون میدادم که این است و در روز آخر فرمود که حق تعالی سبح پیغمبر را برینا نهد
اندر نمود تو شنیدی از جبال و لیکن او را درین است ظاهر گردانید و اولی الله
بیرون خواهد آمد بر غری سوار که عرض میان هر دو کوشی آن فرنگی که بایستد و بپوشی
و گوی از زمان و نه از آب برسد او را بر سر خواهد نمود و آنرا تا بجای او ببرد و در آن
و اعراب باشند و در جمیع اتفاق خواهد گشت که بغیر از آنکه در مدینه که در شش
بحرین خواهد رسید و آنرا در یکم الا علی خواهد گفت هرگاه او را بر کشتی نشاند
باید که بانه که صدای عورتیست و بر سر سوار می شود و این بابویه رحمه الله علیه حدیثی نقل
این حدیث گفته عجیب است که مخالفین و اهل مناد و تصدیق مثل این خبر در باب و قال
سجائید و در کتب خود نقل میکنند و بقی او را غایب بود که حدیثی در روز
و عز و جلال را در آن الزمان اقطاع و از بقی حضرت صاحب الامر و جلال
بودنش درین حدیث استبعاد میکنند با این حدیث و مخصوص از رسول الله صلی
علیه السلام که در وقت آن واقع گشت و این حدیث را ابی بصیر و عت و و اطفاد نورانی

و دشمنی با قدرت حضرت رسالت نبی و خاتم ملاحده و بر او بود و معارضی
 بود و میگفتند که معجزات و دلایل رسول الله زمامت نشد و بکشت
 نبی صید اهل سنت نیز میگویند این احادیث و اخبار پیش ما نیست
 نه سید و هر چه از اقوال و روایات بر ما لازم شود و از این نیز لازم خواهد شد
 میگویند عقل با توجیه میکند که در زمان عثمان بن حنیف برسد با آنکه رسول الله ص
 علیه السلام فرموده که هر چه در احم سابقه واقع شده در این است نیز واقع خواهد
 شد و التعلیل التعلیل و در سابق عمر نوح بنی بهر او با پندرسید و نبیایی دیگر
 نیز از پیغمبران بودند و دستند و اصحاب کف سید سال زنده و در جواب
 و بعد از تصدیق میکنند آن صاحب الامر را یا الله ان یتیم نموده ای
 لو کون المشرکون و علی بن عبدالله از عبد الرحمن بن ابی سید الله
 اهل الحارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده گفت قایم آل محمد درین
 ملک کل زمین خواهد شد و سید و سال پادشاهی روی زمین خواهد کرد
 و همانقدر که اصحاب کف در آن مدت در جواب بودند و حق تعالی کن ده
 میکردند شرق و غرب زمین را بجهت او و از ترس شمشیر او و نبی نخوا
 ماند الا دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محمد بن زید الکوئی از امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت کرده که گفت کس از فرزندان من صاحب الامر را علیه السلام معجزه
 خواهند خواست بکنن از ما و او اله از معجزه الهی پس خواهند طلبید
 و امام علیه السلام و در توفیق کل علی الله فهو حبه گفته بر روی از این

نفس

طرف و جلایان طرف برود موزه است نشود و آن لعین گوید این مرد جادوگر است
 و این فعل جادوگریست پس امام باجگ کند که او را بگیرد و دست و در آن
 نشاند و گویند که این برای آنکه امام زمان را نکند و گویند **ویم** مردی باشد از اصحاب
 که از معجزه ابراهیم جلیل خواهد و آن حضرت بفرماید تا آتش عظیم
 از روزنه مشحان الذی سیده ملکوت کل شیء و لایه تنجیه
 خوانند و آتش بود و سلامت بهر آن آید و آن ملعون گوید این سحر است امام
 آتش را نکند تا او را بگیرد و او میسوزد بانه گوید این برای آنکه منکر امام عصمه
سیدم شخصی باشد از فارس که چون عصبی در دست امام بنید که معجزه
 موسی علیه السلام را از تو بخوانم قایم علیه السلام و التعلیل التعلیل
 رهی نقیان مسبین گفته آن عصاره بنید اند و عصبی از وی نشود و آن
 معانه گوید که این مرد جادوگر است و این امر جادوگریست و با بر امام عصبی او را زود
 و سر و گردنش در سرون باند و گوید این برای آنکه معجزه را جادوگری گوید **ویم**
 از اهل اندر با بجان که استخوانی در دست گیرد و از معجزه عیسی خواهد گوید
 توانای این استخوان را بدعا بسنج در آورده جای امام علیه السلام استخوان مشکم
 گوید ای امام معصوم هزار سال شکله بغداد گرفتارم و بدجای تو امید نجات دارم
 از خدا در خواهد تا عذاب از من باز کرد و آن مطرود ایمان نیارد پس بایم امام
 داشت کنند و دست روز بر سر او فرمایند این برای آنکه معجزه بنید
 و در **ح** سکری از اهل عمان باشد گوید که آیین در دست و او نبی علیه السلام

میشد اگر درست تو نرم کرد تو امام باشی و چون امام آن معجزه را بر بنامید او را بکن
ثابت و آن حضرت عموئی در گذشت نه اخته بناید و او در دنیا میگذشت
و میگفت این برای آنکه امام صادق را نکند **ششم** یکی از اترک گوید
که در بر خلق اسماعیل را کار گرفت و من او را معجزه او میدانم اگر درست توان
ظاهر شود بامامت تو اقرار میکنم امام علیه السلام کاری برست او هر که
سپه خود را بچ کن و آن لغوت تمام آن کار در اوقات و بار در کوی سبزه
و اصل بنده پس آن ملعون از روی تعصب آن کار را بر زمین زند و بفرمان خدا
آن کار را حوزا باو برساند و حلقش را برود و بفرستد **هفتم** یکی از
اعراب از معجزه جدش مصطفی صلی الله علیه و آله طلبه آن حضرت خیری طلبیده
شهادت بر امامت خود خواست سر بر زمین نهاده و بجاک بالود که ای
بحقیقت و امامت او زبان مضحی ادا نماید و چون بپند که آن اعرابی اقرار
بامامت او نمیکند او نیز او را در آن شک گاه مردانه و فریاد میزد و شد که
هر که اقرار امامت صاحب الامر نماید سزایش این است چنانکه خلق عالم از
بشمنه و در آفرین بخورد **از صادق علیه السلام** هر کس که فرموده که چون من
علیه السلام بخوی ظهور صاحب علیه السلام درو به هیچ استوار نباشد الا آنکه
بنشیند و هیچ نشسته نباشد الا آنکه بریزد و هیچ خواسته نباشد الا آنکه
سپاه باشد و از هیبت هدای او در حال قیام نایه قیام آل محمد بنشیند
که از روی خدمت او است و از برای تحصیل فرج آل محمد جا کرده باشد الا آنکه

آینه بر سر قریش آمده و او را نام برد و خبرش دهد و بگوید ای فلان صاحب
ظهور نمود اگر خواهی بر خیزد و باو ملحق شو اگر خواهی نجواب تا روز موعود بیا
سه از خاک بردارند و برینا بر گردند و از زمان و فرزندان بپرسند و در فرج
نمکد هست که از امام شامین امام رضا علیه السلام صفت قیام آل محمد را پرسیدند
فرمود از علامات او یکی آنست که باینکه بر و منقطع جوان حتی آنکه هر که نظر کند باو
خیال کند که چهل سال پیش زاده و از جوانی او علیه السلام این است که مر او را امام
پرسیدند تا روزی که اجل موعودش برسد و او را از آن منقطع گویند که غیبتش
شود و مخلصان شیوه انتظار فرج او کنند و چون از آن شود شعیب بن صالح
پیش رویش گزشت باشد این بابویه در کتاب سیرت از سهل بن سعید نقل کرده
است که بن عبد الملك مرا فرستاد که در ساقه جایی بفرمایم بگفتند چون آن چاه
مقدار صد گز به دقت سر آمدی بدانش اطرافش را از خاک پاک کرده تا آنکه
آدمی را دیدم که بر سنگی استاده و جامه سفید پوشیده و بر سرش چیت
و کف دست راست بر آن زخم نهاده و چون رستش را از سرش جدا کردند
روان می شد و چون رستش را بر خفش میکند آشتند خون بسته می شد
جامهش لکه کردیم بر کپالتش پوشته بودند که منم شعیب بن صالح را
شعیب بن عامر ابروت باین قوم فرستاد زخمی بر سر من زده و مرا درین چاه
انداختند و ما این قصه بمنت م عرضه داشت کردیم که خاک همان چاه
آن چاه را بپوشند **و ایضا** درین صلت از امام ششم علیه السلام روایت کرده که

چون پرسیدم از کوه صاحب الامر تو می فرمود بل لیکن نه آن صاحب امری
که زمین را بعد از آنکه پراز جور شده باشد بر از عدل نماید چگونه من این
با این ضعف بدن که می بینم در بستی که قائم آن گیت که خفج کند در من
باشد و منظر جان داشته باشد و او را قوتیت که اگر دست دراز کند
بطیغین درختی که بر روی زمین باشد البته از این بخت بر کند اگر بر کوهی معاند
چنان بلرزد که سنگهایش بر هم بیفتد و اما باشد عصای موسی قائم
سیلان علیها السلام و او فرزند چهارم از فرزندان من است و او را غیبتی
در از آنقدر که حق تعالی خواهد و از دور سخن مردم را بشنود چنانچه از نزدیک
شنود و بر مؤمنان رحمت و بر کافران عذاب باشد در زمین و از خود
روی خود نورانی سازد و میزان عدلی در میان خلق ببرد که با هیچ احدی
نمواند کرد و او را اعلی الارض بود و سایه نداشتند و مناری از آسمان نداشتند
که بر اهل زمین بتوبه که الآن حجتی الله قد ظهر عند بیته
فاتبعونی فان الحق معی یعنی بدانید بیعتین که حجت خدا در خانه خدا
ظاهر شد و نماز که شبها بیدار بود و سوره که حق با اوست چنانچه حق است
و در قرآن مجید فرموده ان نشأنا نزل علیکم من السماء فذلکنا انشأناکم
هنا خاضعین یعنی اگر خواهیم که از آسمان نشأنا میفرستیم که گرد
جباران را که میکنند و ایشان را ذلیل و خواری سازد و در کشف الغم از صادق
آل محمد از پدرانش شایسته ابی عبدالله الحسین علیهم السلام روایت نموده اند

که در نیم از فرزندان من از چند پیغمبر نشأنا میفرستیم خواهد بود اما از نوح علی السلام
از طول عمر و از براسیم جلیل علیه السلام محضی بودن نه لادت و تنهایی و کونه کمری از
خلق و از موسی علیه السلام ترس از دشمنان و غایب بودن و از عیسی علیه السلام
اختلاف از مردم چنانکه در بعضی گفتند از مادر نر امیده و طایفه مرانند
که فوت شده و جمعی را اعتقاد بود که مصلوب شده و از ابوبنی صلی الله علیه
منبرج بعد از شدت دفع در عقب موسی و از یونس عروج بعد از
غیبت و همان شدن بعد از جبری و اما از یوسف علیه السلام غیبتش از
مادران و خویشان و پنهان بودن از برادران و معلوم بودن احوالش بر پدرش
یعقوب علیه السلام با وجود از نزدیک مسافت و اما سنت جندش صلوات
علیه و آنکه خودش بشنید و گشتن دشمنان خدا و رسول درباره احقن جباران
و طایفیان و اینکه او احق تعالی ماری میداد بانه احقن رعب او در دلها می
و مضمون بودنش بسبب خواجه رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند اذا
بالشیف و در رساله فارسیه این فقره نوشته که اعتقاد باید کرد که
صاحب الزمان سپهر امام حسن عسکری و امام مجتبی است از روزی که در کربلا
و سایر اوراق و نه موده تا آن روز که ظاهر شود تا روزی که رحلت فرماید
اجماع اصحاب ما برین معتقد است و اجازت برین متواتر است و صاحب الزمان
مخلاف ندارد که مهدی خواهد بود و یقین بع بعضی از عامه میگویند متولد خواهد
شد و استبعاد از طول عمر او بینایند و حال آنکه وجود بقا امریست ممکن در هر

من ثبات وادب و عرف ائام و فغانه ثبات مینه جاهلیت و دلیل
 بر آن و درین خبر کسی را نزاع نیست و ملا سعد الدین در شرح عقاید
 نقل کرده که بنابرین خبر مشکل می شود بدین مینه و از ملاحضات و ادانی
 نقل میکنند که او نیز میگفت این خبر دلیل است بر حقیقت مذنب امامیه
 و این طلوع فنی و صاحب فضول الممتد مالکی که از اکابر علمای این دو مذنب است
 گفته اند این استبعادنا معقول است چرا که امریت ممکن بلکه واقع
 مقبولین مثل خضر و الیس و عیسی و نوح علیهما السلام و از مردمین چون
 اطمینان در حال بکثرت و سنت وجود و بقای ایشان ثابت شده است
 و باجماع این امریت ممکن بحسب عقل و خبر صادق خبر داده و بهتر از ثابت
 پس حق باشد و انکارش باطل و مکابره و در زونا معقول و اگر چه وجود و بقا
 صاحب الامر علیه الصلوة والسلام نزد شیعیان و محبان آن حضرت
 از طرفین اشک است و بگوید و بینه حاجتی ندارند و لیکن چون حکایتی غریب
 و درایتی عجیب است و بگویند که حموده در کتاب اربعین که یکی از کاتبان
 و احاطم مجتهدین از علمای ملت حضرت سید المرسلین و فلان المومنین
 علیه السلام تصنیف کرده بنظر کمترین رسیده با آنکه طولی دارد بنقل آن مرتین
 این ادواتی میگرد و چشم حکمتین از سایر مومنین دارد عالم عامل و متفق بر اصل
 محمد بن علی العلوی الحنفی سندی که آنرا احمد بن محمد بن یحیی الالبانی سندی
 روایت نموده اند که او گفت در باب پانصد و هجده در راه سبک رمضان

در پانصد طلبه مدینه السلام و زیر سعید عالمی ن شون الدین یحیی بن سبزه
 با جمعی کثیر بصیافت طلبید و بعد از انظار جمعی از خواص را از وقت خود
 مشغول صحبت شدند و آمدن باریان باریان را مانع آمد که از آنجا حرکت کنند و از
 در رسی میگفتند و از هر باب حکایات در میان بودند تا سرشته کلام تمام
 و ادیان کشید و بحسب اتفاق از اول مجلس تا آخر در پهلوی و زیر مردی غیر زود
 و قدر و تکلیف نشسته بود که در صحبت او آمدند و بودیم و صحبت او رسیده و وزیر
 با او در کمال ادب و کرم میکرد و ما او در مقام توقیر و احترام بود و چون وقت
 در میان بود و نیز گفت شیعه جمعی قلیل اند و در نظر دیگران حوا و دلیل اند
 و اهل سنت و جماعت بسیارند و عزیز و صاحب اعتبارند آن مرد غیر خوا
 که بر ظاهر نه که کثرت دلیل حقیقت و قلت بسبب مطلقان میشوند
 وزیر گفت اطال الله بفاک اگر حضرت باشد حکایتی بر من واقع شده
 و برای العین مشاهده نموده ام معروض دارم الا ساکت باشم و وزیر تا مدتی
 گفت بفرماید تا منتفع شوم گفت بفرماید که نشو و نمای من در شهر با همه بود
 آن شهر عظیم است و در غایت عظمت چنانچه هزار دولت ضعیف
 دارد و کثرت مردم شهر و نوای را حصصی بیت و همه نظراتی اند و در آن
 جزایر بسیار است و عدد خلقی را که در صحاری آن منتهی بنویسد و حبشه شود
 سکن اند و غیر از خدای تعالی کسی نمیدانند و همه نصاری اند و سکان حبشه
 که آن نیز حدیثی نه دارد و همه نصاری و برکت عیسی اند و کان دارم که در مسلمانان

در پیش ایشان هیچ عدد بهشتیان است مگر در میان دانیان گفتیم
غیر از اهل نیک دروم و عراق و حجاز و خوارزم و طاهریست و بعد از آن فرست
که بوزیر ظاهر شود که اگر کثرت دلیل حق است حقیقت شود این
سبب است گفت قبل ازین سبب دلیل با پدرم بفرستم تجارت از مدینه
برون رفته سفر بر خط دریا اختیار کردم و قایم بقدر بر کشتی بار گشاید و بجز
رسایند و از اینجا گذشته کشتی را بر ساقی و در این خطیجه بر شکار و انعام
رسایند و چون از آنجا استفسار کردم گفت و الله که من همچون شما
نه اینجا را دیده ام و نه از کسی شنیده ام و چون بشهر اول رسیدیم شهری حرم
در غایت تراکت آب و هوای او در کمال لطافت از مری در نهایت
با کزکی نام آن شهر پرسیدیم گفت مدینه مبارکه و از والی آن پرسیدیم
فلان از تحت و سلطنت و مستقر حکومت و ملکش سؤال کردیم گفت
راه نام و از اینجا تا اینجا از راه دریا ده روز راه است و از راه صحرا یکی
تخت سلطان اینجا است گفتیم عالی و کما شسته کان حاکم بجایند که اموال
به سبب و عشر و خراج خود را بکینده تا ما مشغول نرود و فروخت شویم گفتند کم
این شهر را لازم نمیباشد تجار خراج خود را ببرد داشته بخانه حاکم میرند
و ما را بخانه او ولایت کردند چون در آمدیم مری دیدیم در زنی مسلح جابده از بیم
پوشیده عیسی در زبانه افخته و دواتی و قلمی در پیش خود نهاده کتابت میکرد
سلام کردیم و جواب داد و در جواب گفت و اعزاز و اگر ام نموده صورت حال خود

فرمود

تقریر کردیم گفت ازین اسلام رسیده ایم یا نه گفتیم بعضی مسلمانیم و بعضی از یهودین
موسی علیه السلام گفت اهل ذمه جزو یهودینند و مسلمان باشند تا مدیبت
تحقیق کنیم پس پدرم جزو خود را و مرا و سه نفر دیگر را و او که نصفانی بودیم و میبود
بودند جزو خود را و او را پس کشتی فحال مسلمان کرد چون بیان عقیده
خود کردند نقد صورت ایشان بر ملک امتحان تمام عیار نیامد فرمود که شما و
اهل اسلام نیستید بلکه در ملک خوارج مشغولید و اهل شارب و سنان
هر که ایمان بخدا و رسول بحقیقت و دینی او علی المرتضی و سایر اوصیاء صاحب الامر
مولای ماست نه از در زبانه مسلمان نیست و داخل خوارج است مسلمان که
سخن شنیدند و اموال خود را در موضعی تلف دیدند سر بقیع خود بردند و بجز
تامل استند تا نموند که احوال سلطان نوشته انجماعت را بر آید و هر چند
شاید اینجا فرقی روی نماید و مقبول نموده و هر که براه دروند و این آید و انعام
که لنهلك من هلك عن بينة و ایت را بجهت صحبت گذشته شما
نخواستیم گذشت و کشتیان سابق علی کمال این راه انداشت و از این شهر
کشتی و مسلم گرفته نهاده رفته و در چهارم براه رسیدیم عریض دیدیم که چشمها
خوبی شهری ندیده بود و کوشها مانند آن نشسته بود آبش چون آرزوی
و هوایش منزع انرا چون آیام جوانی و آن شهر در کنار دریا واقع بود و انوار
بسیار در عبادی و انجایش رخایت خوشگوار بودی که آن دو کوه سفیدان
بهم درشت و محوایش بسیار و سیاه و هوا مشرب کمال خود بی آزار و زکری

ر میزدی و نه فریاد کسی سایندهی شهر عظیم در وسعت و فراخی چون
بغیم و باز در آن بسیار و معتد در آن پیش مردمش بهترین خلاق روی
و همه باریستی و دانست قرین اگر کسی بزرگ چهری جزئی بود
مترض آن شده حق خود بدستش و وجه آن گذاشت دروغ و لغو و نیت
در میان آن نایاب و هم کارش آن محض قربت و از برای توار چون
مؤذن بایک ناز گفتی بعد در مسجد حاضر و بعد از فراغ یکبار و یکبار
ناظم جامع غریبان را چنان تجتبی از آن وضع قریب روی داده بود که
تمام در صیرت و طبع بودیم جمعی را بآنجا نه سلطان راه نمون شده و بعضی
در میان باغ پراکنده و اشجار بود و در آوردن حیوانی و دیدم بالباس درون نه
در سندی نشسته و جمعی با ادب در خدمت او کمر بسته تا رسیدن مؤذن
بایک ناز گفت و آن باغ پرازمردم شد و سلطان امانت کرد و بعد از
اولی ناز که در کمال خضوع و خضوع بود مردم متفرق شدند پس بجانب
ملیفت شده فرمود که تازه باین مقام دارو شده باید که قیام علی را و لداری نموده
مرضا گفت و از سبب و در دو ما پرسید احوال گذشت را عرض نمودیم
چون بر حال مطلع شد خطاب بآنان کرده گفت که مسلمانان چند نفر
اند از کلام که رسید در میان ما شخصی که روز بهان نام داشت و بر غایت فنی
بود مشکلم شده عقیده خود را نمود آن جوان گفت ما تو که اهل متفق اند گفت
آن شخصی اند که کتب که حاتم بن دینس نام دارد و مالک بن دینس سلطان

که در آنجا

که روز بهان را راه نجابت و دلاست کند گفت ای شافعی با جماع قابل و فعل بقیا
سیکنی گفت بلی باین صاحب الامر چون مردم او را آنچنین نام میبردند خودی
شافعی آید مایل را خوانده و میدان گفت بلی منم بود که ام است خواند که
قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و اولادنا و اولادکم
و ائمتنا که تا آخر منم بود ترا بجاقت میدهم و بتقرانی که مراد
بر در کار از این آید چه کاستند روز بهان خواستش نمود که ترا بجاقت
میدهم که در سنگ اصحاب یک نفر از مصطفی در تقنی حسن مجتبی حسین
الشهدا و بتول عذرا و فاطمه زهرا و یگویی بود روز بهان گفت لایب این صاحب
منم بود که والله نازل شد این آیه در شأن ایشان آیه مخصوص نموده
کسی غیر از ایشان و بعضی دیگر از آیات و احادیث را بنوعی با مضامین
و طلاق لسان او کرد که حضار مجلس را دید باریان و سینه بریان شده
و شافعی برخواست گفت غفر اعفای این صاحب الامر منم بود ایما
و این کشته شده وادی ملاقات را راه هدایت بنا نمود ظاهر بن مهدی بن
حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین
بن علی بن ابی طالب که در شأن او نازل است کل شیء احصیناه
فی اسمائهم مبیین و الله که در حضرت رب العالمین از امام حسین مرت
امیر المؤمنین و قائم غر الخلیفین که خلیفه بنی هاشم قائم النبیین است و
پیرز که بعد از آن حضرت در کتب امر و ملافت شود و بنیر از شاه ولایت سلطان

به ایت و کرد و زیاده بعضی از بعضی در میان مات و حق تعالی ما را باین
عالی اختصاص داده پس فرمود ای شافعی از اهل رسول و مرا از اولاد
مایم و روز بهمان چون این سخن از آن شد که رافعه عالمیان شنیدند
شد و بعد از ساعتی که بموش آمد گفت الحمد لله الذي منجني
بالاسلام ونقلني من التقليد الى اليقين بالاكلام
والانعام یعنی حمد مر خدا را که مرا دولت عرفان نصیب کرد و
ایمان بمن دلپوشید و تارکی تقلید بعضی از من فرای یقین شد
و در فقای روز بهمان را بهما می از کافران و مسلمان آن دولت نصیب شد
سرور اهل دین و مرکز دایره یقین شد مود که ما را بدار القضا نه بردند
کمال اعزاز و اکرام رعایت نمودند تا داشت روز برخوان احسان شد
همان بودیم و مردم بدین ما می آمدند و مهر بانی میکردند و عزیز نواری میخواندند
و بعد از داشت روز رحمت گرفتند که ما را نصیافت کنند و شرف قبول
ارزانی داشت تا یک سال هر روز یک از اهل آن شهر ما را نصیافت میکردند
و نهایت کرمی و مردمی میکردند و اطعمه لذیذ و مطالب بسیار باقی میماندند
و طول و عرض آن شهر دو ماه راه بود و گشته آن شهر باز نموده که از آن شهر گشته
بدین است که از آن شهر نام است و حاکم آن قاسم بن صاحب الامر است
و طول و عرض آن شهر و مردم آن از خلق و طایفه و صلاح و سواد و
و فراغ حال مانند مردم این شهر اند و چون از آن شهر بگذرد بشهر دیگر میرسد

از اصفهان

از اصفهان نام است و سلطان آن ابراهیم بن صاحب الامر است و بعد از
شهر است بهر زینت دینی و دنیوی راسته نام آن طلوع و منوالی آن
عبد الرحمن ابن صاحب الامر و در حال آن رسالت عظیم و ضیاع کثیر
طول و عرض آن دو ماه راه است و منتهی می شود بشهری که عساکر طایفه
دارد و حاکم آن شهر ما ششم بن صاحب الامر است مسافت آن چهار ماه
راه است و زمین کثرت اشجار و سبایه انار و نمونه است از
منجی من تحتها الاکنهار هر که در آن خطه دلگش در باقی عمر از دل گرفتار
شهری ملک برین است رحمت جود آن نیاید القصة طول عرض
ممالک مذکور یک ماه راه بیشتر است و گشته آن ممالک ما محمد و باقی
شیخ ائمه عشری و مؤمن و متقی و همه تولا با اله المعصومین و تبر از
مشایخ فقه میبایند و مجموع بحقوق و خشوع نماز میکند و در ده میبایند
و زکوة و حسن احوال را بصرف برسانند و از مناسبتی دور بسیار باشند و در
ترویج احکام دین و پیروی رسول رب العالمین و امر معروف و نهی منکر
میکنند و هر که مستطیع شود بزرگاریت میباید و یقین که در حدود
و عده زیاده از کافران مردمان عالم اند و این ممالک همه نسبت بصاحب الامر
و حکامش اولاد آن حضرت اند چون یکان مردم آن بود که در آن سال
مقدم بهجبت از قوم آن خطه را منصور خواهر است انتظار برویم و مادر
دولت تیره نشسته پس دهانه و بار خود شنیده ام احسان و روز بهمان مانند با

آن دولت را بیاید و چون آن وزیر حکایت را تمام کرده وزیر برخواست
 بجزوه حاضر رفت و بیکت از حضار را طلبید از ایشان عهد و پیمان گرفت
 که آن حکایت را یکس و جایی اظهار ننمایند و مبالغه و الحاح بلکه و عید و عید
 نموده که حاضران ایشان را راز کنند و ما چون کبر سیدیم بریزد ایام آن
 شب و آن قصه میکردیم و ازین قسم حکایت و مانند این چند روایت دیگر
 است ولیکن از طلال خواننده و کلال شونده و شکوه نویسنده و مانند
 کشته بهین گفتا نموده و مخصوص داده از رسول رب العالمین و از
 صلوات الله علیه جمیع آنقدر در آن حضرت خاتم الکونین و در
 کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه و فضائل الهی و کشف الغم و دیگر کتاب
 و مؤلف است که اگر نه نوشته شود مثل این کتابی گردد و اگر اخبار
 و احادیث و آمده در باب علامات ظهور صاحب و قایم زمان حکومت
 و معجزات آن حضرت که از امام بزرگوار ماکنون بنقل آورده
 کسی خواه که بنویسد و فقره بر شود نقل و کتاب
 الحجج مبادی الکلمات بقوله
 الحجج قبل ان تشهدوا
 بقوله و لو جئنا
 بقوله مددا
 خدایه

مؤلفه بیاید دانست که است رسول صلی الله علیه و آله بعد از آن سرفراز شده
 بکفره گفتند بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله رضی علی امام است بقا صله
 بنص خدا و رسول و اینها شیعه اند و فرقه گفتند که عباس بن عبد المطلب
 امام است ایشان بعد از آن بعد از رحلت مصطفی صلی الله علیه و آله رسیدند و این فرقه
 که بودند و مع هذا از آنها کسی نماند و آنان که بران بودند که عباس بن عبد المطلب
 امام است او امام است بجهت آنکه او است رسول الله علیه السلام و بعضی گفته
 که این فرقه اول از فرق شیعه بودند و آخر فرق سنی شدند و قول قبلی این طایفه
 که با امامت عباس قایل شدند اعقاب را نداده تخصیص که ایشان بعد از
 بعد از وفات سید کاینات بهر سید و عباس خود هرگز دعوی امامت نکرد
 پس اصل نه امامت از پیشتر نیست و از ایشان بکفره بران شده که این
 بن ابی قحطه امام است با خست بار دوم او را و اینها اهل سنت اند و این فرقه در
 اختلاف بهر سید و اگر بقول بخیل و چهار فرقه شدند و شیعه را اختلاف
 تا آنکه بنابرین قول نزدیک کسی شدند و صاحب کتاب علی نقل گفته که ایشان
 در اصول اهل سنت را از چهار بهر سید از معید جهنمی و غیلان و مشقی و دینار
 اسواری که ایشان منکر قول بعد از بودند و اضافی غیر دشر حتی تقای اینها گرفته و از
 بنی ایشان میرفت و اصل بن عطا که است که حسن بصری بود و از جد ایشان
 تا بنی شد بمنزلت بن الزین و از این جهت او را تا معان او را معنی که گفتند
 چه اعتزال میبخشد شده است و اینها بعد از آن بهشتا و فرقه شدند و از آن

مستمر بوده تا زمان مقتدر بالله عباسی نزدیک به دویست سال بعد از آن
 ابو الحسن شری ظاهراً شد و او را کرد ابو علی جبائی بود از جد باشد تابع
 عبداللہ کلابی گشت و مذهب او گرفت و در اثبات صفت قدر و افتاد و غیر
 و شریعتی تعالی حسن و قبح عقل را باطل کرد و نبوت را بایز عقلی و واجب
 میدانست و اینان و متوکل بر کبریا تکفیر میکردند و در حدیث القدریه
 محو هذا الامر معتزله میگفتند که مراد از قدریه انشاء الله و غیر
 و از اهل سنت طایفه حنابلانند اصحاب احمد حنبل و داودیه اند اصحاب
 اصفهانی و سیفیه اند مریدان سیفیان نوری که اینها قرآن و حدیث را تائیدی
 و بظاهر حل میکنند و تاویل نزوایشان نمیشد و مذهبشان در عقل
 و سمع مذهب شریعت تا اینجا نقل کلام صاحب علی و نقل بود و و سیفیه
 که است محمدی از محمد رسول الله تا به عصمه منصور عباسی بعضی جعفر و بعضی
 در فروع در یک مذهب بودند و در ارفقوی بروایت از رسول صلی الله علیه و آله
 صحابه را در هر چه استنباه می شد رجوع بایمیر المؤمنین و اولاد او علیهم السلام
 میکردند تا دوزان منصور و اندکی بعد از زمان او این چهار مذهب در فروع جدا
 و علی برای تقیاس و استحسان و اجتهاد بهر سبب که چهار مذهب است
 امام جعفر صادق علیه السلام ترویج می نمودند و احادیث می شنیدند و علمای
 آموخته از آنجا ابو حنیفه نعمان بن ثابت و مالک بن انس بوده و چون
 که او را ابو حنیفه و ابن قتی میگویند و اجتماع خلق را در خدمت آن دید و او را

ابدا مردم را میل آن حضرت بهر ابو حنیفه و مالک را امر نمود که گویند که
 و احادیث مذهبی گشته غیر مذهب آن حضرت و عطاء و انعامات علوهما
 و وظیفهما بجهت کفی که نزد ایشان ترویج می نمودند قرارداد و حکم حاکم و دفع دینا
 هرگاه ردیف شوند کار بدعاست پس اول ابو حنیفه را می قیاس و حاکم
 بهر سبب و فتوای شیخ و او بعد از آن مالک احادیث مذهبی غیر
 مذهب او کرد و از عقب او محمد بن ادریس یعنی شافعی پدید شد و مذهب
 آن هر دو مذهب جدا کرد و او را کردش فنی بود اگر چه سیفیان نوری را مالک
 او را کرد محمد بن الحسن بود محمد بن شاکر و ابی حنیفه و در احمد بن حنبل
 و مذهب غیر از مذهب نموده و وضع کرد و او را کردش فنی بود اگر چه سیفیان
 و داود اصفهانی و اسحق بن راهویه هر یک مذهب در فروع مذهبی احادیث کردند
 مذهب ایشان روز بهم نمود و اهل آن هر سه مذهب زود نفرین شدند و قرار
 مذهب اهل سنت بر دو مذهب اربعه که البته ایش از امام منصور عباسی
 و مذهب شیعه از دوز اول تا بحال مذهب رسول و ائمه اطهار است صلوات
 علیهم اجمعین و مذهب ایشان در اصول است که حق تعالی ازلی وابدیت است
 غیر از است حادث است و حق تعالی جسم جهانی نیست و شایسته خلق
 ندارد و قادر بر جمیع مقدوراتست و ظلم و جور بر او روا نیست و قبح از او
 بهر غیر از و افعال ندکان از ندکان است و مطیع را نوا میدهند و خاص را
 نوازد و محبتش و افعال الله معقل نفیست و عیب که مذکور شد و نیست

بجهت ارشاد و نیکان فرستاده و درین بینت و بجاوس و نمیتوان یافت
و امر و نهی و اخبار و احادیث است و اسبیه خدا و او صبیای ایشان
همه معصوم اند و او صبیای قایم مقام بپوشانند در پیش و اطاعت ایشان
و بعد از جانب الله مضمون اند چه اگر حق تعالی درجهت از مکان باشد
خواهد بود محتاج لَقَالِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ و اگر قافیه باشد ناقص و اگر چه
یا ظلم یا تسبیح برود باشد جاهل یا محتاج باشد و اگر افعال نیکان از ایشان
باشد ثواب و عقاب بر او خواهد بود و اگر مطلع را تواریخ نماید
و اگر فعلش را غرض باشد بعین کاری کند و حال آنکه خود نموده و ما
خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَا عِيبَ لَهُ و اگر برمی و درک
بجواس باشد جسم باشد استغفار الله و خود میفرماید لَا تَذْكُرُ الْإِنْسَانُ
وَهُوَ يَذْكُرُ الْأَنْبِيَاءَ و اگر گویند و خبرش حادث باشد از معصوم خبر
باشد و اگر اسبیه معصوم باشد اعتبار و اعتنا و بجز ایشان باشد
و قایده بعین منتفی شود و دم از ایشان نفرت گیرند و او صبیای ایشان
اند حکایتان دارند و چون عصمت امر است خفی که کسی را غیر از حق تعالی علم
بر آن نیست باید که معصوم علیه از خدا و رسول باشد این است خلاصه
شیعیان اثنی عشریه در اصول و امامان و معصومین برین است
که اخذ احکام شریعت از ائمه معصومین نموده اند و مینمایند که ایشان از رسول
در رسول از جبرئیل و جبرئیل از حق تعالی اخذ کرده اند چنانکه یکی از عرفا گفته اند

مشق

شَدَّ أَنْ تَزْنِي لِبَيْتِكَ تَذَهَّبَا مَنْجِيكَ نَوْمَ الْبَيْتِ طَبِ
النَّارِ نَدَعَ عَنْكَ قَوْلًا لَشَأْنِي وَمَالِكٌ وَاحِدٌ وَالمَرْدِيُّ عَنْ كُلِّ
و قال اما شأ قولم و حدیثهم روی جبرئیل عن جبرئیل سَلَامٌ عَلَيْكَ یعنی اگر
خواهی از برای خود ندی پس هر سالی که در قیامت ترا از شدت آتش نگاه دارد
و قول شأ فی و ابوجهیفه و مالک واحد را بگوید و بار دای کعب الاخبار که رعدار
و قولاً بجا عتی که میگوید از جبرئیل خود شنیده ایم و او از جبرئیل فرا گرفت و از
حق تعالی اخذ نمود و دیگری در میان واسطه نیست و برای و اجتهاد و تقیاس
و استیحا که دارند و بطبع دنیا تصور عباسی دین را بینا بفرموده اند
وَاللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خلاصه مذکور است این است خدای تعالی قادر لذاته و عالم
لذاته و درک لذاته نیست بلکه محتاج است و علم معنی که از علم گویند و در حد
که از قدرت نامند و با حق تعالی قوای بسیار اثبات مینمایند و حق تعالی
ناقص فی ذاته و کامل بغیر میداند تعالی عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْكِبْرَى حتی که از ایشان
فخر الدین رازی برایشان اعتراض کرده و گفته مضاری بجهت آن که فرموده اند
اثبات مینمایند و میگویند جَبَّارٌ وَ شَدِيدٌ و جمیع اقسام قبیح و معاصی بقیضا
حق تعالی واقع می شود و مبدء را تا تیری در آن نیست و خدای تعالی که در بجهت
میکنند با او میگویند که حق تعالی گفته است وَمَا خَلَقْتُ الْفَحْشَاءَ وَاللَّامِيَةَ
لِيُعَذِّبَ بِهِ ایشان تکذیب او نموده میگویند علی غرض خلق کرده و بعین او نموده
وَاللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خلاصه معتقد بعضی از ایشان این است که حق تعالی قادر نیست

مستور شده و بعضی بر آنند که قادر نیست بر غیر مقتور شده و بعضی معانی را که
 اشاعره قدیم میدانند احوال حادثه بینا میگویند که اگر آنها نباشد قادر
 بود مایعالم سخا به بود یا فلان سخا به بوده است ان جمیعاً با اشاعره نمیکنند
 انکه کتبهایی صغیره از انبیا واقع می شود و در انکه ابو بکر امام است
 رسول و مخالفه با اعمیه در اعدای تنزیه الله تعالی و اسناد و افعال
 به نیکان و خلاصه در بحث این است که حق تعالی بخلق مشقت است
 جسم طویل و عریض میباید و اما مصافحه بخیز بهمانه و مخلصان را
 صغیره را جایز است که او معانقه کنند و داد و دانه ای که یکی از ایشان
 مر از فرج دلچراست و دانه استن او معاف و اید و دیگر از هر چه میخواست
 سؤال کنند و بعضی از ایشان بر آنند که در طوفان قوح که بسیار کرده بود
 و چشمت و در بر سینه و طایفه لعل و تش میفتند و بعضی بر آنند که شبها با
 جبه بر روی سوار بر زمین می آید و نادیده میکنند که هیچ تاپی است که او را
 بخشم **و کرمی که قوه** اهل سنت بر آنند که حق تعالی در مرتبه فوق است نفوذ
 بالله از این اعتقاداتی مخالف مؤلف اتفاق واقع است درین
 که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که **ستغرق فی الله علی لاشه و سبعین**
فرقة شرفه ناجیه و الباقون فی النار پس ناچار است که است
 متفرق شوند بفرق مختلفه و البته از هجائی در ستکار میفرود باشد و بهر جهت
 که هر قوه دعوی میکنند که اهل نجات است نه و بعضی حدیث دلائل دارد و بر آنکه

دعوی حقیقت جمیع اعضا و دو کرده باطل است پس همه بر حق نیستند
 این حق را در یکفره قرار داده و تقلید بفرقه ازین میان جایز نیست تا ترجیح بکج
 لازم نیاید پس بر هر عاقل واجب است که نظر نماید درین مذاکره و تابع حق
 شود شبیه طایفه معصب و عناد خود را دور دارد تا باطل نشود و هر عاقل
 میداند که چون بنی علیه السلام جز داده که ناجی از این میان یکیت باید که آن
 فرقه شریک نباشند و اگر شریک باشند اتحاد فرقه جدا گانه نخواهد بود
 و ناجی پیش از یکفره خواهد بود و این بر خلاف خبر است و غیر از فرقه آنست
 هیچ نیست که من جمیع الوجوه فرقه جدا گانه باشد و عری در ایشان داخل
 نباشد و درین کتاب گذشت که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بای کرم حکم کرد
 که آن منافق را بکشند تا اختلاف در میان امت پیدا نشود و هر دو جناحت
 کردند و امیر المؤمنین علیه السلام بقتل رفت و او را یافت و رسول خدا صلی
 افراق امت زناجی بودن یکفره را از برای وصی خود تقریر نمود و چون امیر
 از فرقه ناجیه پرسید پیغمبر صلی الله علیه و آله که **المتقین با ائمت و اصحاب**
پس از طرف عقل و نقل برده ثابت شد که فرقه ناجیه حقه آنست و غیره اند
 عقل هیچ عاقل ازین اماند که وجود امامی کامل الذات که غنی باشد از
 رعیت و احکام علوم ضرورت چه محالست که اهل تکلیف با سلطان
 و سر داری باشند که با او مصالح نزدیک دارند و دور باشند و گناه کاران
 بر او آورد و اقامت حدود الله نمایند و احکامهای الهی را بایشان رسانند

اهل اختلاف محاکمه کند و امر را نصب نماید و سد تصور نماید و حافظ مال و مال
سلاطین باشد و حامی سبطه اسلام بود و همه حاجت با او ادا شود و کتی خضا
رسن رسول را حافظ باشد و همچنین کسی باید که از عیبت و نقیص بری باشد و از
دولت دور و از امام در امان استغنی و ذاتش نقصی نیست باشد و باید که
رض از جانب خدا و رسول بر اوست او باشد و اعجاز از او ظاهر گردد تا باعث ترس
دیگران گردد و درین شک نیست و ثبوت رسیده که بعد از رسول صلی الله علیه و آله
صاحب این صفات امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و بعد از او در هر عصر تا
بعصاحب الامر یعنی از امیرالمؤمنین علیهم السلام که دیگری که جامع این صفات
نبود و روایات دالة و مخصوص بر اوست هر یک با وجود رعایت اختصار
نموده و معجزات هر یک نیز بهمان دستور مذکور و از دلایل بر اوست
امیرالمؤمنین و فضل و کمال و دانش ایشان است چه اگر چه اگر در طایفه ائمه
رفیق از علوم یا بهره از دانش یافت شده باشد در هر یک از ایشان صلوات
علیهم جمیع علوم جمع بوده و الا از امیرالمؤمنین علیه السلام بیشتر مذکور است که
علم جمیع علما چنانچه از ابن ابی الحدید نقل شده با و منتهی می شود و حسین
علیه السلام جمیع علوم را از پدر و بر اوست داشته و علم و عبادت و عبادت
علیه السلام از آن مشهور است که احتیاج به بیان داشته باشد و امام محمد
علیه السلام باقی علم النبیین بجهت بسیاری علم میگفتند و از امام حسین
عجل الله فرار کس استعاره میکرده اند و از جوابها و سبیلی که از آن حضرت
در شرح

در شرح

مؤسسه بودند و همچنین امام موسی علیه السلام را بجهت اهل علم و علمها تادین
علیه با علم و در صحت کرده و اگر کسی خواهد که از علم امام ضامن ثامن فی الجمله اطمینان
ببرسد بکتاب عیون اخبار الرضا رجوع نماید و اخبار آن حضرت را
با علای هر مذنب و ملتی و فایق اعدا آن بر همه و با سلام آمدن از ایشان
ملاحظه نماید و از علم امام محمد تقی علیه السلام خود نموده مذکور است و محتاج
نیست و چون در زمان عسکریین علیهم السلام تفتحه سیده بود و ملاقات
خلق خصوصاً شیعیان بخدمت ایشان ممکن نبود احادیث ایشان که
روایت شده لیکن محققین علای امامیه گفته اند که امیرالمؤمنین
بجهت آنکه نفس رسول است بر ایزده امام زیادتی دارد و سبطین علیهم السلام
بسبب فرزند می رسول خدا و اینکه مادرشان فاطمه زهرا است و پدر علی رضی
از امام باقی صلوات الله علیهم افضل اند و امیرالمؤمنین علیهم السلام همه در علم
و لیکن تراب عبادت صاحب الزمان علیه السلام بجهت طول عمر زیادت
و هیچ اهدی معوی نمیتواند کرد که یکی از امیرالمؤمنین الله علی از رجال عامه
چه علای چهار مذنب علم خود را با آن چهار کس مرید شده و بعضی از ایشان
و بعضی بواسطه آن که حضرت امام حقیقته و علم آن حضرت منتهی میشود
بعلم امیرالمؤمنین علیهم السلام گذشت و تصور علم قایل بلولا علی و اخیلونی
خود اظهر من الشمس است و ثابت شده که علم افضل است و افضل اولی
باب است از مفضل و الا ترجیح ملازم آید و کواهدی من قول حق تعالی است

حَلَّ سِتْرِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وگواه دیگر تا کسی که
یک گواه کم نیست أَكْفَرُ مِنْدِي إِلَى الْحَقِّ اَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ مِنْ
لَا يَهْدِي الْأَبَدِ اگر خواهی ثانی هم بایم در قصه طالوت نیز باید دانست
بَسْطَةُ بَنِي الْعَالَمِ وَالْجَنِّمِ یقین است که تقدم در علم و شجاعت
سرجب تقدم در امانت و ریاست است هرگاه أَعْلَمُ عَلَيْهِمْ أَنَّمَا أَعْلَمُ
ثابت شد که ایشان سستی ریاست و امانت اند وَابْيَضَ جَبْهَتِي و
بر امانت دارو عدالت و طهارت و پاکیزگی است و دیگر آنکه
همه کس بایست که محتاج بود و خلق عالم نقل احکام از ایشان میکردند و
زکوة و خمس بخدمت ایشان میرده اند که مستحقان برسانند و در سبب
روایت حدیث از راههای دور بخدمت ایشان میرفته اند و استفاده
احکام از ایشان میبوده اند و ایشان حل مشکلات آن حاجت میکردند
و آن طایفه است و کام و بطنهای خود بر میکشیدند و آن سبیل را بجهت دیگران
نقل میکردند و روایات را مستند بایشان علیم السلام می ساخته اند
و حق تعالی دلهای اهل عالم را بجهت ایشان میل داده بود که در پیش
در تعظیم و اطاعت ایشان علیم السلام بی احتیاج بودند و ما محفل گفت
و عقیده و اتفاق باطنی و دشمنی جلی بنی امیه و بنی عباس تا اعلان آن
ملا عین چون ایشان را میدیدند در ادب و عزت و ادب و کوفه
فرود داشت نیکو کنند و ادب و اندام نام ایشان را میرود حتی معاویه

جل

جنگ با بنی المومنین علیه السلام کرد و میفرمود در سبب آن حضرت را سب کردند
در عزت چون با خواص و اصحاب خود می نشست و کمرش را بر فضایل آن
سکود داشت محاسن آنجا بس می نمود و از آنجا بران واقع بود در میگذشت و گفت
فضل و جلال و شرف و کمال آن حضرت نبود و نیز به طبع آن طور علی که در تعظیم
و اکرام حضرت امام زین العابدین علیه السلام دقیقه فرو گذاشت نمود و اظهار
بر اوست ساخت از قتل امام حسین علیه السلام میکرد و میگفت آن کار بمرتبه
و با شرافت من نشد و من بآن راضی بودم و در محاسن و محافل عند الله زیاده است
و خود را بر دامن از آن امر بی آلوده و امیض نمود و بنی عباس گریه بطن
در پی قتل حضرت طاهره بودند اما بخدمت هر یک از ایشان که میرسد
و حکمی اللَّهُ فَبِذَاكَ میگفتند در بنفاس بودند در هر زمان نسبت بایشان
اعراض و در آن و علا و شرف و اگر کسی تتبع کتب میر و تواریخ کند میداند که عزت
و احترام هر یک از ایشان علیم السلام در میان دوست و دشمن تا بچه مرتبه بوده
و در دهان بچه طریق بایشان سلوک میکردند و الحال نیز اعدا و احباب ایشان
تقرب میجویند و بوسیله ایشان از حضرت حق تعالی طلب روز میکنند
و از بلیات بر سید و واسطه ایشان نجات میطلبند و با آنکه بنی امیه و بنی
عباس را همه چیز میسر بود و یار و هموار و معاون و مددکار بسیار داشتند و با
اسلام تمام در دست ایشان بود و آن تعظیم و احترامی که در حیات و موات
علیم السلام را بود هرگز آن نمیدادند و از آنجا بود که واقع میشود که سبب آن چنان

غیر ایشان که نام نه امته و بنی عباس بر زبان رانند و آن بر کوشش که
آن طاعتین نموده که از آن برگزیده کان حضرت ملک شان علیهم السلام نام
و نشان در عالم مراد ایشان صورت یافت و حضرت حق تعالی نام
و نشان و نسل ایشان را بر انداخت الحمد لله رب العالمین **فصل**
شنبه شد که بعضی را بجا بر رسیده و بر زبان گذر نموده اند که در میان این دو نفر
یعنی شیعی و خویشی ما وجود اتحاد دین و ملت و شاکت در امتی حضرت رسالت
و یکی یکی کتاب و شریعت آبا این فتنهها و فساد را که بود و کیت و کیت
ایمنه شود شعب چه بود و صحبت **فی فصل در جواب گفته** که سببش
عداوت ابله است با اولاد آدم چه معلوم است که او را تا بروز سر عود صحت و آواز
دا و که دشمنی در میان جان بسته است و در کار خود مجد و مردانه است و بر
از خود بتحقیر راضی نیست و میخواهد که از عمده سوگندی که خورده بدون آید بخیزد
حضرت حق تعالی از دست خوردن او در باب اغوی مردمان در قرآن حکایت
فرموده که قَالَ فَبِعَرَّتِكَ لَا غَیْبَ لِمَنْ أَحْبَبْتَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْأَخْلَاصُ
و مقصود او طولی دارد **در حدیث** که بهترین صفتی است که در رک و در شایسته
اکثر عالمیان جا دارد و بیشترین آدمیان را طبعی است نشیند که با بیل
قایل جا آمد از یکپشت و یکشکم بوجود آمده بودند و در یک زبان و یک کمان
سهم میریدند و چنانچه از اولاد آدم کسی بهم رسیده بود که در میان ایشان
نما می و نشسته ایکنه می کند شیطان و محدث بر پشت هم داده کار خود کرده

چون بایل

و چون بایل بشبانی کوفته ان اشتغال میبوده و قایل بزاعت مشغول بود
و در آنوقت که آدم علیه السلام از نواد که هر یک از بانی کنند بایل کوفته می که
از همه کوفته انشاسته بود بجهت قربانی جدا کرد و قایل دست کشید و با
ما نزد نمود بموجب آیه اذ قربانا فقتل منا احدا و لم یقتل
میرن الاخری قربانی بایل مقبول درگاه آسمانی شد و بر تو مقبول بر قربانی
قایل نیفتاد قایل را دیک حد بخش آمده بایل را بقتل تهدید نمود و بایل
چنانچه آیه کریمه لَا اَنَا بِلَا سِطَةِ يَدِي النَّكَ لَا تَنَلُكَ اِنِّي اَخَافُ
دَبَّ الْعَالَمِينَ از آن مجتهد است از عذاب الهی ترسیده صبر نموده بایل
فریب شیطان را خورده از روی حد بموجب فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ
اَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ بر آن امر شایسته اقدام نموده
و مراعات برادری و انسی که با هم داشتند نموده ملاحظه بر و مادر و فرزند
ایشان کرده و ترس الهی را منظور نموده است و از وصایات ماقبت
نه اندیشیده و نه از عذاب روز رخ ترسیده و به محض حدی که بر قربانی من
مقبول شده مثل بایل برادری گشت و پدر و مادر را خورده گذاشت و به
عذاب الهی گرفتار شده و این معنی در فتنه زن ان هر دو سرایت نموده
و نسل بایل مظلوم و نسل قایل ظالم گشته و فرزندان این عقیده و
این بودند و اولاد آن سالک است که همان اجداد که ملونان فوج
و همان آتش حد بود که در زمان جنیل افزوده شده و از حد برادران

صدیق بجا گرفت و از حد زمان عدوت و در زمان نامه از حد ساری قوم
 بر کسی را کوبد برست کرد و از حد یهودان عیسی را با سال برد و از حد
 قریش رسول خدا صلی الله علیه و آله از حد محاربت امتیاز نمود و ابو جهل
 و اصحابش از حد در بدر گشته شدند و بجا عذاب آن از سختی
 گفته اند که سبب تنگ و تناسل و از تناسل عطفنا آمینتی غرض این
 حد فرقه همیست طبیعت با پیل و از حد و جود آن ظاهر شود و برخی از پیل
 قایل گرفته گرفته اند و در ملک و بوی او بدون میدهند و اگر در نسل با پیل
 یافت شود از یافت که خروج بکل قایل است و اگر در نسل قایل چیزی
 از برکت طبیعت با پیل است اولاد با پیل گفته بجهت آنکه تابع بودن ایشان
 حق را و بسبب روح و تقوی و اولاد قایل بسیار نسبت عبادت و بیکی
 و بی پروایی و اگر چه ظاهر علی نیک داشته باشند چه افعال و اعمال هر که
 اعتقاد صحیح نام میگیرد و این دو فرقه با پیل و قایل با یکدیگر در اشکال
 نش کنند و در هیات تناسب با کمال یکسانی اند و با وجود نزدیکی دارند
 ظاهر با هم موافق باشد و در باطن منافق و اینها هم نیست الا از حد و بیکدیگر
 از روی حسد اولاد ظاهر من کرد و بعد در وقت مردن از روی حسد میگفت
 بنوت و است و در یکی جمع نمیتوان دید هر چند که علی مستحق است
 و همچنین صاحب الامر جمیع الله علیه السلام را از روی حسد زود اند و بعضی
 بتشیق قتل نموده و احتفا و غیبت صاحب الامر بسبب ارباب منافقان

بیانات است و هر فتوایی که در حق کسی مؤلفین علای مخالف اند نباشد
 بلکه بود حق تعالی ممکن را از صفات سینه علی الخصوص ازین صفت بدو
 نموده اند **ثالث** سبب مخالفت و عداوت مردمان حب جاه و منصب
 و دوستی و یار و یارست و حکومت و دیانت چه بگویند و فکر میکنند که این
 نقد است و حکایت لبثت و در رخ و کتاب و حساب سینه و هیچ عاقل
 نذر این سینه نمیدهد چنانچه مرزا محمد زید شریعی میگوید که در گذشته
 منصب نقابت و خطابت داشت و اظهار تشنگی تا بحدی میکرد که ترغیض
 اگر ترغیض ترشت در اینجا چیزی چند ذکر نموده که دانسته اند که هر کس سینه
 کند و بگوید در حال مردن محبت می و صفت کرد که مرا عیسی و کفن و دفن بروش
 امانت خواهند کرد و آن مرد گفت تو هر که با این عقیده آنها را چه میکنی
 و میگوشتی آنها کشیده اشک چشم آورده گفت حب جاه حب جاه
 بار این گفت و جان تسلیم نمود **فصل** بعضی از عوام اهل سنت را
 اعتقاد این است که دین شیعه تازه نرسیده و ابتداء ای آن از زمان
 اسماعیل است و نمیدانند که هر که امیر المؤمنین علیه السلام را پیغمبر بعد از
 رسول صلی الله علیه و آله امام و جانشین میدانند شیعیان و هر که او را
 را خلیفه میدانند سنی و دشمنند از سید علی تمام معصوم و اهل آن و کبر
 زمین را بدست ایشان اسماعیلیه دشمنند و همیشه بودند و در تنای حکومت
 عراقین را بدست ایشان و باطله دشمنند و همیشه و امامی مذموم بودند و امام

با پشت می آید آن بود که سید مرتضی علم الهدی از دنیا رفت و در آنوقت آنقدر
 شیعه در بغداد بودند که مفتاد و هزار گشت سنور جباره او حاضر بشد و بودند
 و مدتی با پشت می در سلسله عمر بن لیت بودند و او سرداران او همه شیعه
 و شهرهای چند هست مشهور که هرگز اندوژی که نباشد تا حال بوی تن
 ش می رسیده چون قم و سمرقند و اردشیر و جرجان و غیر آن و
 قسطنطنیه بسیار که پیشتر آن همه شیعه امامی مذهب بوده اند و از زمان
 تا این زمان همیشه جاعتی بوده اند که این مذهب را از دست نداده اند و در عصر
 علما و فضلاء این مذهب مشهور بوده اند و هر یک از ایشان کتابهای بسیار
 تصنیف کرده اند و در کتاب رجال شیخ نجاشی بعضی از آن مذکور است که
 که باند تا آن کتاب نگاه کند و این فیض درستی که هم بغیر کسی ذکر نموده که کتاب
 کافی تصنیف محمد بن یعقوب مکتب است که یکی از محدثان شیعه است
 و آن کتاب تخمینا هشتاد هزار بیت است و تدریب الاحکام تصنیف
 شیخ ابو جعفر طوسی است و او نیز از محدثین شیعه است و دیگر کتابها
 بسیار است که بعضی از آن در آن رساله مذکور شده که همه در علمای شیعه
 سوای آنچه در کتابهای دیگر ذکر آن شده و علمای سنی کتابها را تزیین و
 اثبات بسیار نوشته اند و این همه در کتاب خود اخبار و احادیث در
 تزیین شیعه ذکر کرده و در آن مطالبه نموده اما در آنرا میگوید که علامت شیعه
 امیرالمومنین علیه السلام است که سب ابوبکر نکند و نه است که علامت شیعه



این کتاب از کتابخانه
 مجلس شورای ملی
 تاسیس ۱۳۰۲
 شماره ثبت ۱۳۰۲
 شماره قفسه ۱۳۰۲

است که سب ابی بکر عمر عثمان بلکه سب جمیع مخالفان اهل البیت نماید و از آن
 ایشان نیز ابراهیم حتی مستبعد است که ایشان را سنیان اولیا نام کرده اند بلکه هر
 دعوی شیعه کنند و پیغمبر در تفسیر طریقی ایشان را سبش گفته باشد اندوخته
 نیز ابراهیم و گفت که در هر مطلبی که درین کتاب نوشته شده بسیار است لیکن
 ما هر مطلبی را درین وقت مختصر کردیم تا بر نویسنده و خواننده دشوار نگردد
 بطول نکشد امید که این مختصر در میان شیعیان امیرالمومنین خیر باشد
 و مشهور گردد و دوست را سب کوشش تمام و بی دوازه امام علی
 و مخالفان را باعث اهانت و استیفاء نشود و این فقره تصنیف را حق تعالی
 از دوستان دوستان امیرالمومنین علیه السلام کند بحق محمد و آل محمد و این
 رب العالمین احل الله علی الامام هذاه کتاب الفیضه و اصل علی بن
 و رسید الامام و آل البرزخ الکرام و سلم سیدنا کبیرا کثره اثم کتاب

صدره الشیعه من تصانیف مولی الاجل الامام
 الافضل الامام محمد باقر
 کتبه الفیض المذهب الراجح محمد حسین
 علی التبریزی ساکن مکه
 الشریعه
 و سید علی

۵۴
۱۰۵۲
۵۳

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

هو الله أحد الله الصمد
لم يلد ولم يولد ولم يكن له
كفولاً ولا كفولاً

هو الله أحد الله الصمد
لم يلد ولم يولد ولم يكن له
كفولاً ولا كفولاً

دوتان را یاد کردی عارفست

که در تو کافرا



